



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

رسول الله ﷺ
عليه السلام وآله الطيبين

مجموعہ اشعار



محبت الاسلام سید محمد حسینی بہار اپنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه اشعار حجه الاسلام سيد محمد حسيني بهارانچي

نويسنده:

محمد حسيني بهارانچي

ناشر چاپي:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۵۱	مجموعه اشعار حجه الاسلام سيد محمد حسينى بهاراتجى
۵۱	مشخصات كتاب
۵۱	زندگينامه
۵۱	تولد و خانواده
۵۲	تحصيلات و اساتيد
۵۲	فعاليت ها
۵۳	اجازات
۵۳	تاليفات
۵۵	دفتر اول
۵۵	شعر تو چيست بگو؟
۵۷	از كجا شاعر شدى بر ما بگو؟
۶۲	عشق تو از شعر از بهر كيست؟
۶۶	شعر تو چيست؟ تو كيستى؟ گو من خادمم
۷۰	هدفت از شعر تو چيست بگو؟
۷۶	نصيحت خادم
۸۰	خادم راه ديانت چيست بگو؟
۸۴	رمز موفقيت
۸۶	رضاي به قضا رضاي به خدا ست
۸۹	ياد خدا اصل عبادت است
۹۱	هدف ما خداست ان شاءالله
۹۷	از خدا هر چه خواهى به خواه
۱۰۱	درهاى رحمت الهى
۱۰۵	راه هاى اميد

- ۱۰۹ رحمت الهی
- ۱۱۳ امید به رحمت الهی
- ۱۱۷ راه امید مگو بسته شده
- ۱۲۳ راه امید ما بسته شده
- ۱۲۷ زمزمه ی با نفس
- ۱۳۱ عاشقی و دوستی از یک منبع اند
- ۱۳۳ آثار عمل از عمل آید برون
- ۱۳۷ دل های سوخته
- ۱۳۹ راز زائر با خداوند نکوست
- ۱۴۱ نصایح معصومین(علیهم السلام) به زوَّار
- ۱۴۵ اشگ زائر در زیارت دلیل دعوت است
- ۱۴۷ محرومان از زیارت
- ۱۵۱ محرومین از زیارت
- ۱۵۳ خلوص زائر
- ۱۵۷ توبه زائر
- ۱۵۹ کدام خانه را در زَنیم ، در هر خانه را نزنیم
- ۱۶۳ شفاعت اولیای خدا
- ۱۶۹ مقام رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلّم) نزد خداوند
- ۱۷۱ پیامبر رحمت(صلی الله علیه وآله وسلّم)
- ۱۷۳ یاد احمد کنید و فرستید صلوات
- ۱۷۷ مقام رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلّم)
- ۱۸۱ میلاد پیامبر مبارک باشد
- ۱۸۵ میلاد نبیّ مبارک بادا نور نبوتی مبارک بادا
- ۱۸۹ روز میلاد نبیّ است بیا شاد شویم
- ۱۹۵ شهادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلّم)
- ۱۹۷ زائر رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلّم)

- ۲۰۳ خادم بگو بعد از نبی چه شد؟
- ۲۰۷ بعد احمد چه شد بر ما بگو؟
- ۲۱۳ بعد پیغمبر چه شد بر ما بگو؟ بر عزیزش فاطمه چه شد بر ما بگو؟
- ۲۱۷ حقّ ذی القربا چه شد بر ما بگو؟
- ۲۲۱ ولایت آل محمّد(صلی الله علیه وآله وسلّم) چیست بگو؟
- ۲۲۳ فضل اهل البیت را بگو؟
- ۲۲۷ برکات زیارت ائمه(علیهم السلام)
- ۲۳۳ عنایات آل محمّد(علیهم السلام) به زائر خود
- ۲۳۵ توسل به ائمه معصومین(علیهم السلام) و دوری از طاغوت
- ۲۳۹ یادی از امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ۲۴۳ فضائل امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ۲۴۷ مدح مولا را ز روایات بشنو
- ۲۵۱ مقام امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ۲۵۵ پیغمبر چه گفت در فضل علی
- ۲۵۸ راه حق چیست بر ما بگو؟
- ۲۶۱ فضائل امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ۲۶۳ ذکر علی ذکر خداست
- ۲۶۵ فضائل مولا امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ۲۷۱ فضائل امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ۲۷۳ ما هم به علی نازیم
- ۲۷۵ در معراج علی با نبی بود
- ۲۷۵ علی در راه حق جان ها فدا کرد
- ۲۷۷ حج سال ۹۷ و روز عید غدیر در مکه و ذکر اوصاف علی(علیه السلام)
- ۲۸۱ غدیر اگر نبود اسلام نبود
- ۲۸۳ از غدیر بر ما بگو
- ۲۸۷ مظلوم کیست؟

- مظلوم غدیر ۲۹۱
- پریشانی آل الله چه بوده بر ما بگو؟ ۲۹۴
- وداع با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۲۹۷
- مظلوم عالم علی (علیه السلام) ۲۹۹
- مظلومیت علی (علیه السلام) ۳۰۳
- غربت مولا چه بوده تو بر ما بگو؟ ۳۰۷
- گفتن فضل مولا عادت ما باشد ۳۱۱
- گفتن فضل مولا سبب آموزش است ۳۱۶
- عاقبت چه شد؟ آنچه باید نشد! ۳۲۱
- گر تو دانی غربت مولا بگو؟ ۳۲۵
- فضائل فاطمه (علیها السلام) ۳۳۱
- نالہ های فاطمه (علیها السلام) بعد از پدر ۳۳۵
- گریه های فاطمه قلب ما را سوخته ۳۳۹
- گو فاطمه کیست؟ تا بگویم او کیست ۳۴۳
- زائر فاطمه (علیها السلام) ۳۴۶
- محسن فاطمه را گو چه شد؟ ۳۵۰
- غربت امام حسن (علیه السلام) ۳۵۵
- شهادت امام مجتبی (علیه السلام) ۳۵۸
- شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) ۳۶۲
- حلول ماه محرم ۳۶۵
- محرم باز آمد ، بیا گریه کنیم ۳۶۶
- بیا گریه کنیم کربلا گریه کنیم ۳۶۸
- اشک جاری سبب قرب خداست ۳۷۰
- حلول ماه محرم (همه گریانند) ۳۷۲
- من ندانم چه گونه گریه کنم؟ ۳۷۴
- احرام عاشق شهادت ۳۷۸

- عالم سیه پوش شده دل پر از شور شده ۳۸۰
- هدف امام حسین چه بوده بگو ؟ ۳۸۶
- معامله امام حسین(علیه السلام) با خدای خود ۳۸۸
- بی وفایی اهل کوفه ۳۹۲
- زبانحال امام حسین(علیه السلام) هنگام حرکت به کربلا - ۳۹۴
- العطش اطفال حسین(علیه السلام) ۳۹۶
- مظلوم کربلا حسین تشنه کشته شد ۳۹۹
- وداع با اهل حرم ، و عطش اطفال ۴۰۲
- آه لب تشنگان سوخته دل ما را ۴۰۵
- شهادت علی اکبر(علیه السلام) ۴۰۸
- شهادت علی اصغر(علیه السلام) باب الحوائج کربلا - ۴۱۲
- علی اصغر حسین(علیه السلام) ۴۱۶
- گریه بر علی اصغر ۴۱۸
- مظلومیت ابالفضل(علیه السلام) ۴۲۴
- اجاز ه ی سقائی به ابا فضل علیه السلام ۴۲۴
- شهادت سقای کربلا ۴۲۸
- شهادت قمر بنی هاشم(علیه السلام) ۴۳۲
- سوز عطش در نینوا همه را آتش زد ۴۳۶
- آه اطفال تشنه چه بوده بگو ۴۳۸
- وداع امام حسینبا اهل و عیال خود ۴۴۴
- بیچارگی امام حسین(علیه السلام) ۴۴۸
- پاسخ خداوند ۴۵۲
- زینب(علیها السلام) در گودی قتلگاه ۴۵۴
- ما ندانیم تو گو زینب کیست ۴۵۸
- أم المصائب کربلا (زینب علیها السلام) ۴۶۲
- نالہ های زینب کنار بدن برادر ۴۶۴

- ۴۶۸ زینب و اطفال حسین در مانده اند کربلا -
- ۴۷۰ درد و دل های زینب از سفر کربلا -
- ۴۷۲ کربلا گو چه شده؟ -
- ۴۷۸ غربت امام و اهل بیت او(علیهم السلام) -
- ۴۸۰ سر بریده ی امام در مجلس یزید -
- ۴۸۲ غریب کربلا ابا عبدالله(علیه السلام) -
- ۴۸۵ اشک زائر بر مظلوم کربلا -
- ۴۸۸ سخن گفتن با ابا عبدالله -
- ۴۹۲ زبان حال زینب از کربلا به طرف شام -
- ۴۹۶ اسارت آل الله از کوفه تا به شام -
- ۴۹۸ زمزمه ی اسیر سه ساله با سر بریده ی پدر -
- ۵۰۲ روضه ی رقیه(علیها السلام) -
- ۵۰۶ دل های سوخته ی اسرا -
- ۵۱۰ بازگشت اسرا به کربلا -
- ۵۱۴ گریه بر اسرای شام -
- ۵۱۸ خبر بشیرین جزلم از ورود اسرا به مدینه -
- ۵۲۰ بازگشت اسرا به مدینه -
- ۵۲۴ بازگشت زینب از کربلا به مدینه -
- ۵۲۶ سؤالات اهل مدینه از زینب -
- ۵۲۸ پاسخ زینب(علیها السلام) به اهل مدینه -
- ۵۳۲ برکات اشک -
- ۵۳۸ برکات زیارت امام حسین(علیه السلام) -
- ۵۴۰ بیا کربلا رویم -
- ۵۴۲ اربعین حسین است بیا تا برویم -
- ۵۵۴ اربعین حسین است بیا گریه کنیم -
- ۵۵۸ اربعین حسینی -

- ۵۶۲ زیارت اربعین با پای پیاده
- ۵۶۴ اشک زائر در بازگشت
- ۵۶۸ عاشقان کربلا
- ۵۷۰ اشک بر مظلوم
- ۵۷۴ اشک بر مظلوم
- ۵۷۶ بیا تا برویم کربلا
- ۵۷۸ ما رسیدیم کربلا الحمدلله
- ۵۸۲ در حرم ها چه دیدی بگو
- ۵۸۴ بازگشت از کربلا و وداع با امام(علیه السلام)
- ۵۸۸ اشک عالم ریخت بر شهید کربلا
- ۵۹۰ مجالس عزا و اشک سیدالشهدا
- ۵۹۲ گریه بر مظلومیت امام حسین(علیه السلام)
- ۵۹۵ وداع با کربلا
- ۵۹۸ بازگشت از کربلا و عتبات
- ۶۰۰ برکات زیارت کربلا
- ۶۰۴ اشک در مسیر کربلا
- ۶۰۷ اشک زائر
- ۶۱۰ نوکران امام حسین(علیه السلام)
- ۶۱۶ اسیری امام سجاد(علیه السلام)
- ۶۱۸ گریه های زین العابدین(علیه السلام) بعد از ما جرای کربلا
- ۶۲۰ صادق آل محمّد آمده صاحب مذهب احمد آمده
- ۶۲۵ نو روح آمده ، بیا شاد باشیم
- ۶۲۸ صادق آل محمد گو خوش آمد
- ۶۳۴ زائر صادق آل محمد باشی
- ۶۳۶ شهادت موسی بن جعفر(علیهما السلام)
- ۶۳۸ شهادت موسی بن جعفر(علیهما السلام)

- ۶۴۲ وفا و رأفت علی بن موسی الرضا(علیهماالسلام)
- ۶۴۶ شهادت علی بن موسی الرضا(علیهماالسلام)
- ۶۵۰ اشگ بر علی بن موسی الرضا(علیهماالسلام)
- ۶۵۳ شهادت حضرت رضا(علیه السلام)
- ۶۵۶ زائر امام رضا(علیه السلام)
- ۶۶۰ ماه ربیع آمد بهار آمد
- ۶۶۴ ولادت امام عسکری(علیه السلام)
- ۶۶۸ رحلت حضرت عسکری (علیه السلام)
- ۶۷۲ رحلت حضرت عسگری (علیه السلام)
- ۶۷۶ جشن امامت حضرت مهدی(علیه السلام)
- ۶۸۲ تبریک امامت حضرت مهدی(علیه السلام)
- ۶۸۵ شروع امامت حضرت مهدی(علیه السلام)
- ۶۹۰ عشق به حضرت مهدی(علیه السلام)
- ۶۹۴ جمعه است یادی ز آقا می کنم
- ۶۹۸ روز جمعه است بیا یادی از مهدی کنیم
- ۷۰۲ یادی از امام زمان(علیه السلام)
- ۷۰۸ پاسخ حضرت مهدی(علیه السلام) به گوینده ی بیا بیا
- ۷۱۲ شوق لقای مهدی(علیه السلام)
- ۷۱۶ انتظار و دعا و آمادگی
- ۷۲۰ وظایف شیعه در زمان غیبت امام زمان(علیه السلام)
- ۷۲۴ عشق ملاقات امام زمان(علیه السلام)
- ۷۲۸ انتظار فرج
- ۷۳۲ انتظار چیست بر ما بگو ؟
- ۷۳۶ جمعه مخصوص مهدی باشد
- ۷۴۰ جمعه باید یاد مهدی بکنیم
- ۷۴۴ روز جمعه است ، تعلق به مهدی دارد

- ۷۴۸ برکات انتظار مهدی(علیه السلام)
- ۷۵۳ امید دیدار مهدی(علیه السلام)
- ۷۵۸ اشگ مهدی(علیه السلام) بر مصائب کربلا
- ۷۶۶ شوق لقای مهدی(علیه السلام)
- ۷۷۲ گلایه های بیجای منتظرین مهدی(علیه السلام)
- ۷۷۶ چرا مهدی نیامد؟
- ۷۸۲ دعا برای فرج امام زمان(علیه السلام)
- ۷۸۶ پیام های حضرت مهدی به شیعیان
- ۷۹۲ وظیفه ما نسبت به حضرت مهدی(علیه السلام)
- ۷۹۶ گر بیاید چه کند ، بر ما بگو ؟
- ۸۰۰ حکومت جهانی حضرت مهدی(علیه السلام)
- ۸۰۴ برای حکومت و قیام مهدی آماده باش
- ۸۰۹ آخرالزمان و انتظار امام زمان (علیه السلام)
- ۸۱۲ فتنه های آخرالزمان
- ۸۱۶ آقا خواهد آمد ، غم مخور
- ۸۲۰ توفیق خدمت
- ۸۲۵ یاور مظلوم باش و خصم ظالمین
- ۸۲۶ رو سفیدان کیانند بر ما بگو؟
- ۸۳۰ شیعیان گو کیانند بگو
- ۸۳۵ شیعیان کیانند بگو؟ رحمت حق بر آنان است بگو؟
- ۸۴۰ شیعه باید چه کند بر ما بگو؟
- ۸۴۴ شیعه اکنون در چه حالی است بگو؟
- ۸۴۹ کار دنیاطلبان بر ما بگو؟
- ۸۵۴ بهشت و دوزخ
- ۸۵۸ اهل جنت کیانند بگو؟
- ۸۶۲ حامیان حق وقت یاری کجا بودند بگو؟

- ۸۶۶ لعنت بر قاتلین اولیای دین
- ۸۷۲ اهل دوزخ کیانند بگو؟
- ۸۷۶ در قیامت چه خواهد شد بگو
- ۸۸۰ اهل دنیا کیانند بگو
- ۸۸۴ اهل عقبا کیانند بگو
- ۸۸۸ کار عقباطلبان بر ما بگو؟
- ۸۹۲ اهل دنیا کیانند بگو
- ۸۹۸ ختاسان کیانند بگو ؟
- ۹۰۲ با بصیرت حق روشن شود
- ۹۰۶ ظلم و جور آخرالزمان
- ۹۱۰ فتنه ی اول زمان چیست بگو
- ۹۱۴ آخرالزمان است چه کنیم
- ۹۱۸ دوری از فساد آخرالزمان
- ۹۲۴ منکرات در آخرالزمان
- ۹۲۸ فکر اصلاح خود باش وقت می گذرد
- ۹۳۲ بصیرت بصیرت
- ۹۳۶ با بصیرت ها چه ها خواهند کرد؟
- ۹۴۰ رفیق باید صالح باشد
- ۹۴۶ امام خمینی و انقلاب اسلامی در ایران
- ۹۵۰ به فریاد حوزه های علمیه برسید
- ۹۵۴ نصیحت به طلاب علوم دینی
- ۹۵۸ شرائط مدرس و معلم
- ۹۶۲ دفتر دوم
- ۹۶۲ مجموعه ای از مناقب و مرانی و معارف در قالب شعر
- ۹۶۲ شکر نعمت چیست بر ما بگو؟
- ۹۶۷ بهترین نعمت های خداوند ؟

- منکرین ولایت کیانند بگو؟ ۹۷۱
- منکر حق چه گوید بگو؟ ۹۷۴
- هدف منحرفین ولایت چیست بگو؟ ۹۷۷
- حضرت معصومه کیست بگو؟ ۹۷۹
- مظلوم کیست بگو؟ ۹۸۳
- فتنه های گوناگون ، و دشمنان گوناگون ۹۸۹
- دوزخی کیست خادم بگو؟ ۹۹۳
- کار خیر چیست؟ محسن کیست بگو؟ ۹۹۷
- مقام حسنین را بر ما بگو؟ هر چه دانی از آنان بر ما بگو؟ ۱۰۰۵
- با امامان چه کردند بگو؟ ۱۰۰۹
- فاطمه گو بهر حسینش چه کند؟ ۱۰۱۹
- اشک عالم چه بوده بر حسین؟ آن را بگو؟ ۱۰۲۵
- اشک آدم چه بوده بهر حسین بگو؟ ۱۰۳۱
- کربلا کی حسین بیچاره شد بر ما بگو؟! ۱۰۳۵
- گریه بر آل محمد شفای درد ماست ۱۰۳۸
- اثر حب آل محمد چه بود بر ما بگو؟ ۱۰۴۳
- جمعه آمد یاد مهدی می کنیم ۱۰۴۹
- باز نیامد مهدی چه کنیم؟ ۱۰۵۷
- درد و دل با رضا داریم چه کنیم؟ ۱۰۷۷
- سفر ما تمام شد چگونه برویم؟ ۱۰۸۱
- از ولایت چه دانی بر ما بگو؟ ۱۰۸۴
- هر چه دانی از امیرالمؤمنین بر ما بگو؟ ۱۰۸۷
- درد و دل های امیرالمؤمنین چه بود؟ ۱۰۹۱
- دشمنان علی کیانند بگو؟ ۱۰۹۵
- خلفا بعد احمد چه کردند؟ ۱۱۰۵
- مقام شیعه چیست اکنون بگو؟ ۱۱۰۹

- دوستان علی کیانند بگو؟ ۱۱۱۳
- دشمنان علی کیانند بگو؟ ۱۱۱۵
- راه حق چیست بگو؟ ۱۱۱۹
- راه باطل چیست بگو؟ ۱۱۲۳
- آیا خبر از فتنه ها داده اند بگو؟ ۱۱۳۱
- مهدی گر نیاید چکنیم؟ ۱۱۳۵
- راه پاک شدن چیست تا پاک شویم؟ ۱۱۳۹
- با زمانه چه کنیم بر ما بگو؟ ۱۱۴۱
- زیارت چیست بر ما بگو؟ ۱۱۴۹
- سبب عفو خدا چیست بگو؟ ۱۱۵۳
- اسباب نجات چیست بگو؟ ۱۱۵۷
- خادم حق با کیست بگو؟ ۱۱۶۱
- باصیرت ها کیانند بگو؟ ۱۱۶۹
- فاطمیه نزدیک شده می آید ۱۱۷۳
- عزای فاطمه برپا شده ۱۱۸۱
- پاداش زیارت امام رضا(علیه السلام) ۱۱۸۷
- برکات زیارت حضرت رضا(علیه السلام) ۱۱۹۱
- بهره های زیارت چیست بگو؟ ۱۱۹۱
- انتظار چیست منتظر کیست بگو؟ ۱۱۹۸
- انتظار چیست بگو؟ ۱۲۰۲
- جمعه امید ماست مهدی آید ۱۲۰۶
- جمعه ها برکاتی دارد! ۱۲۰۸
- جمعه شد باز آقا نیامد! ۱۲۱۲
- توسل به امام رضا(علیه السلام) ۱۲۲۴
- توفیق و برکت چیست بگو؟ ۱۲۳۰
- اولاد چگونه صالح گردد؟ ۱۲۳۴

- هم نشین که باشیم بگو؟ ۱۲۳۶
- نیت خوب چیست بگو؟ ۱۲۳۸
- خادم لطف خدا چیست بر ما بگو؟ ۱۲۴۲
- خادم خواسته ی ما چه باشد بگو؟ ۱۲۴۶
- آنچه بیشتر مهم است را بگو؟ ۱۲۴۸
- بیا در خانه ی زهرا زنییم ۱۲۵۲
- اشک فاطمه چون بوده خادم بگو ۱۲۵۸
- خادم بگو فاطمه کی درمانده شد؟ ۱۲۶۴
- خادم آیا بر شهیدان دلی سوخت بگو؟ ۱۲۶۸
- غربت شاه عطشان چه بوده بگو؟ ۱۲۷۰
- شهدا کیانند بگو ؟ ۱۲۷۸
- قضه ی کربلا را از اول تا آخر بگو؟ ۱۲۸۲
- خون مظلوم چراغی شد بر همه! ۱۲۸۴
- مهدی موعود تو امام مایی!! ۱۲۸۸
- چه کنیم تا اصلاح شویم؟ ۱۲۹۲
- راه صادقین چیست بگو؟ ۱۲۹۴
- حق کدام است تا اهل آن شناسیم؟ ۱۲۹۶
- خادم راه بیراهه چه باشد بگو؟ ۱۲۹۸
- دین خود را حفظ کن در خانه باش ۱۳۱۰
- برکات زیارات معصومین را بگو؟ ۱۳۱۶
- بردن نام علی دیدن روی علی نیکوست بدان ۱۳۱۸
- ذکر فضائل مولا بهترین عبادت باشد ۱۳۲۰
- ذکر فضائل مولا افتخار ماست ۱۳۲۲
- از کجا دانستی فضل مولا را بگو؟ ۱۳۲۶
- فضل مولا کجا رقیباناش کجا؟! ۱۳۳۰
- از نماز آنچه دانی بگو؟ ۱۳۳۲

- با خدا چگونه راز کنیم بگو؟ ۱۳۴۰
- آب مگر قیمت جان بود کربلا؟ ۱۳۴۲
- چه کنیم تا خدا ما را ببخشد خادم بگو؟ ۱۳۴۶
- کربلا دل ها سوخته بیا تا برویم کربلا ۱۳۵۰
- اشک بر مظلوم سزاست بیا گریه کنیم ۱۳۵۴
- کوتاه کن سخن مردم طاقت ندارند ۱۳۵۵
- مظلوم عالم کیست بگو؟ ۱۳۵۷
- برکات جماعات چیست بگو؟ ۱۳۶۱
- اهل البیت کیانند بگو؟ ۱۳۶۷
- روضه خوان کیست بگو ؟ ۱۳۷۲
- اخلاص خادم چیست بگو ؟ ۱۳۷۳
- جمعه آمد ما منتظر آقاییم ۱۳۷۵
- نشانه ها گوید: آقا خواهد آمد ۱۳۸۵
- روحانی صالح کیست بگو؟ ۱۳۸۹
- دل ما رفت چرا آقا نیامد ۱۳۹۱
- مردم از خدا خواهید آقا بیاید ۱۳۹۹
- اهل عالم ما آقا داریم منتظر باشید خواهد آمد ۱۴۰۳
- ناامیدی گناه است در امید باز است ۱۴۰۵
- راه حق روشن بود چشم باز کن ببین!! ۱۴۰۹
- با ورع باش تا آقا بیاید ۱۴۱۳
- عالم بی عمل کیست بگو ؟ ۱۴۱۵
- اسباب توفیق چیست بر ما بگو؟ ۱۴۱۹
- هم نشین خوب کیست بر ما بگو ؟ ۱۴۲۵
- گنهکاران باید چه کنند؟ ۱۴۲۸
- عدل و احسان چیست بر ما بگو؟ ۱۴۳۱
- در قیامت چه خواهد شد بگو؟ ۱۴۳۵

- ۱۴۳۹ ----- راه جنت کدام است بگو؟
- ۱۴۴۱ ----- راه دوزخ چیست بر ما بگو؟
- ۱۴۴۵ ----- از کجا گویم از اصغر بگو؟
- ۱۴۵۷ ----- جانشین پیامبر که بوده بگو
- ۱۴۶۱ ----- محبوب خدا کیست بگو؟
- ۱۴۶۷ ----- آسایش و راحتی به چیست بگو؟
- ۱۴۶۹ ----- شغل خوب چیست بر ما بگو؟
- ۱۴۷۳ ----- راه خوشبختی چیست بگو؟
- ۱۴۷۵ ----- راه بدبختی چیست آن را بگو؟
- ۱۴۷۷ ----- «خادم» راه جنت چیست بگو!؟
- ۱۴۸۱ ----- وقت مرگ که خواهد آمد بگو؟
- ۱۴۸۳ ----- در قبر چه خواهد شد بگو؟
- ۱۴۸۷ ----- در قیامت چه خواهد شد بگو؟
- ۱۴۸۹ ----- از حساب قیامت هر چه دانی بگو؟
- ۱۴۹۳ ----- اولین ها کیانند اول بگو؟!؟
- ۱۴۹۷ ----- در بهشت چیست بر ما بگو
- ۱۴۹۹ ----- اهل دوزخ کیانند بگو؟
- ۱۵۰۳ ----- خادم بهشتی ها کیانند بگو؟
- ۱۵۰۵ ----- خلق نیکان چیست بگو؟
- ۱۵۰۹ ----- جمعه آمد عطر مهدی آمد! -
- ۱۵۱۱ ----- جمعه بگذشت مهدی نیامد!
- ۱۵۱۵ ----- جمعه ها یاد مهدی می کنیم
- ۱۵۲۱ ----- خادم فضل علی را بگو
- ۱۵۲۳ ----- جمعه شد یاد مهدی می کنیم
- ۱۵۲۷ ----- روز جمعه از اعیاد ماست!
- ۱۵۲۹ ----- رفت و آمد بین مردم خطر است!

- ۱۵۳۳ ذکر فضایل مولا عبادت است
- ۱۵۳۷ مصیبت حضرت علی اصغر(علیه السلام)
- ۱۵۳۹ فاطمیه آمده مهدی عزادار شده!
- ۱۵۴۸ آب را از چه بستند بر اطفال حسین؟!
- ۱۵۵۱ خادم هر چه دانی از قرآن بگو؟
- ۱۵۵۴ بهترین بعد نبی کیست بگو؟
- ۱۵۵۷ بچه های فاطمه گو چه شدند؟
- ۱۵۵۹ از چه مظلومه شد دخت نبی گو به ما؟!
- ۱۵۶۳ فاطمه دوست و دشمن را بیدار نمود!!
- ۱۵۶۹ امروز بیایید بر علی گریه کنید
- ۱۵۷۲ خادم حورای انسیه کیست بر ما بگو؟
- ۱۵۷۵ خادم غریب کربلا کیست بگو؟!
- ۱۵۷۷ افتخار دارم مدح مولا را بگویم
- ۱۵۷۹ خادم بیا فضل مولا را بگویم
- ۱۵۸۱ راه کربلا باز است بیا تا برویم
- ۱۵۸۷ محسن فاطمه را از چه کشتند بگو؟
- ۱۵۸۹ سال هاست در انتظاریم شاید مهدی بیاید
- ۱۵۹۳ شب جمعه رسیده وعده ی مهدی رسیده
- ۱۵۹۵ درد و دل های علی چه بوده بر ما بگو؟
- ۱۵۹۹ جمعه شد باز مهدی نیامد چه کنیم؟!
- ۱۶۰۱ فاطمه در جوانی از چه آرزوی مرگ نمود؟!
- ۱۶۰۷ قاتلین فاطمه کیانند بگو؟
- ۱۶۰۹ اشک بر فاطمه قیمت دارد
- ۱۶۱۳ مدح مولا بی نهایت باشد
- ۱۶۱۵ عفت زن چه بود بر ما بگو؟
- ۱۶۱۹ فضائل فاطمه(علیها السلام)

- ۱۶۲۵ بیا تا بنشینیم در سوگ فاطمه
- ۱۶۳۱ داغ فاطمه با علی گو چه کرد؟
- ۱۶۳۶ علی با آب چاه درد و دل می کرده!!
- ۱۶۳۹ حسنین بی مادر چه می کردند بگو؟
- ۱۶۴۳ خادم غربت مولا چه بود بر ما بگو؟
- ۱۶۴۶ خادم گو بیایید بهر فاطمه گریه کنیم
- ۱۶۴۹ جمعه می آید ما منتظریم
- ۱۶۵۳ بر حسین مظلوم گریه کنیم
- ۱۶۵۶ مردم همگی بهر مهدی دعا کنید
- ۱۶۶۰ ای برادر بیا تا برویم کربلا
- ۱۶۶۳ جمعه آمد باز مهدی نیامد
- ۱۶۶۷ ای برادر بیا مدح مولا را بگوییم
- ۱۶۶۹ اولین قربانی شاه که بود؟
- ۱۶۷۳ مردم بروید ببینید چرا آقا نیامد؟
- ۱۶۷۶ ما گرفتاریم، بیا مهدی جان
- ۱۶۷۹ مدح مولا را بگو تا زنده ای
- ۱۶۸۳ حبّ مولا افتخار مؤمن است
- ۱۶۸۶ فاطمه دُخت پیمبر بود و رفت!
- ۱۶۸۹ غریب کربلا کیست بر ما بگو؟
- ۱۶۹۳ تو بیا تا برویم کربلا!!
- ۱۶۹۵ اهل بیت بعد از نبی مظلوم شدند
- ۱۷۰۵ ای مردم بدانید حج واجب است
- ۱۷۰۷ قبر زهرا کجاست بر ما بگو؟
- ۱۷۱۳ پس بیایید با بصیرت باشیم!!
- ۱۷۱۵ درس اخلاق را از کجا باید گرفت؟
- ۱۷۱۷ خادم از زهرا چه دانی از زهرا بگو؟

- ۱۷۲۱ خُلق نیک چیست کجاست بر ما بگو؟
- ۱۷۲۴ «آیات الفضائل» کدامست بر ما بگو؟
- ۱۷۲۷ عزای شهید است، بیا گریه کنیم
- ۱۷۳۱ آخرالزمان است، بیدار باش!!
- ۱۷۳۴ خادم، آبرومندان کیانند بگو؟
- ۱۷۳۷ ولادت حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۷۴۱ نام مظلوم کربلا را ببر تا گریه کنیم
- ۱۷۴۵ خادم از نماز هر چه دانی بر ما بگو؟!
- ۱۷۵۱ بر حسین گریه کنید مهدی را شاد کنید
- ۱۷۵۳ سالگرد انقلاب شد بگو ما چکنیم؟
- ۱۷۵۶ گریه های مهدی بر حسین تا کی بود؟
- ۱۷۵۹ چه کنیم تا مهدی بیاید؟
- ۱۷۶۵ شب جمعه شب رحمت حق است
- ۱۷۶۹ شب جمعه گفتیم: خدا آقا بیاید!
- ۱۷۷۳ راه قرب خدا چیست بر ما بگو؟
- ۱۷۷۶ خادم! فضل مولا را روشن بگو
- ۱۷۷۸ کربلا غوغاست بیا تا برویم
- ۱۷۸۲ آخرالأمر یوسف زهرا بیاید
- ۱۷۸۶ فاطمه با علی چون بودند بگو؟
- ۱۷۸۸ باب رحمت حسین است حسین
- ۱۷۹۱ بیا تا بشنویم فضل علی
- ۱۷۹۴ اُمّ البنین کیست بگو؟
- ۱۷۹۸ ایام شهادت شد از زهرا بگو
- ۱۸۰۴ در زمان غیبت چه باید کرد بگو؟
- ۱۸۰۸ انقلاب خمینی چه بود؟
- ۱۸۱۲ کربلای حسین چیست بگو؟!

- ۱۸۱۴ ----- داغ اکبر چه کرد با حسین؟! -----
- ۱۸۱۸ ----- از فضل علی گو که فضلش بی شمار است! -----
- ۱۸۲۲ ----- فاطمه کیست، بیا بر ما بگو؟! -----
- ۱۸۲۶ ----- فضل مولا را بگو بیشتر بگو! -----
- ۱۸۳۰ ----- فروغ دین کدامست بر ما بگو؟ -----
- ۱۸۳۲ ----- ائمه کیانند بر ما بگو؟ -----
- ۱۸۴۰ ----- داغ اصغر همه را سوخته است! -----
- ۱۸۴۲ ----- رقیه که بوده کجا جان داده است؟ -----
- ۱۸۴۷ ----- ای فاطمه نظری کن به دوستان خود -----
- ۱۸۵۰ ----- وصف مولا را بگو تا بشنویم -----
- ۱۸۵۴ ----- از علی گو تا ما بشنویم -----
- ۱۸۵۸ ----- باز بیا تا گوئیم از وصف علی -----
- ۱۸۶۲ ----- دشمن چه گوید در وصف علی؟ -----
- ۱۸۶۶ ----- انقلاب اسلامی چیست بر ما بگو؟ -----
- ۱۸۶۸ ----- گر به زهرا توسل کنید فائز شوید! -----
- ۱۸۷۲ ----- فتنه ها را چه کنیم هر چه دانی بگو؟ -----
- ۱۸۷۴ ----- نظر فاطمه در غصب خلافت چه بود؟! -----
- ۱۸۷۸ ----- غربت مولا در یثرب و کوفه چه بود؟ -----
- ۱۸۸۲ ----- گویند حسین در کربلا مهمان بوده است!! -----
- ۱۸۸۶ ----- صلوات و سلام بر علی موسی الرضا -----
- ۱۸۹۰ ----- از علی گویم تا بخشند مرا -----
- ۱۸۹۴ ----- جمعه آمد، روز مهدی آمد! -----
- ۱۸۹۸ ----- از علی گو، گر خسته شدی!! -----
- ۱۹۰۱ ----- فاطمه خود را فدای ولایت کرد و رفت! -----
- ۱۹۰۴ ----- غربت مولا بعد زهرا چه بود؟! -----
- ۱۹۰۸ ----- جمعه رفت آقا نیامد چه کنیم؟! -----

- همه آید جمع شوید تا رویم سوگ فاطمه!! ۱۹۱۲
- از خدا خواهید تا رویم کربلا! ۱۹۲۰
- ای برادر بیا تا گوییم مدح علی! ۱۹۲۲
- خانه ی مولا تاریک شد زهرا برفت! ۱۹۲۶
- فضل مولا را تا توانی بگو ۱۹۳۰
- گویند: حسین تشنه کشته شده!! ۱۹۳۴
- کس نیامد به علی، بهر فاطمه دلداری دهد!! ۱۹۳۸
- خادم بیا مدح علی کن برکاتی دارد!! ۱۹۴۴
- از حسین گو سخنی تا بشنویم ۱۹۴۸
- اهل بدعت آمده گویند حجاب از دین نیست ۱۹۵۲
- حجاب وزن خون شهداست ۱۹۵۲
- فضائل معصومین و اهل البیت(علیهم السلام) در قالب شعر ۱۹۵۷
- ولادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلّم) ۱۹۶۱
- مقام والای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلّم) و معجزات او ۱۹۶۳
- معجز باقی پیغمبر یک قرآن بود ۱۹۶۵
- معجزات پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلّم) ۱۹۶۹
- خُلُق زیبایش چه بود بر ما بگو؟! ۱۹۷۱
- اوصیای پیمبر کیانند بر ما بگو؟ ۱۹۷۳
- احوال دوازده امام و دو معصوم را بگو ۱۹۷۵
- امیرالمؤمنین که بود بر ما بگو؟! ۱۹۷۸
- امیرالمؤمنین دومین مرد عالم است! ۱۹۸۰
- گویند علی مرد شجاعی بوده! ۱۹۸۲
- گویند علی گفت: «سلونی قبل أن تفقدونی»؟! ۱۹۸۵
- گویند: علی با یتیمان می نشست؟! ۱۹۸۷
- گویند: علی، در کعبه به دنیا آمده؟! ۱۹۸۹
- از علی گو هر چه دانی بگو! ۱۹۹۱

- ۱۹۹۴ ----- راه علی چیست؟ خادم تو بر ما بگو!
- ۱۹۹۶ ----- ای دوست بیا، فضائل مولا را بگو؟
- ۱۹۹۹ ----- راه حق چه راهیست، بیا تا برویم؟! ..
- ۲۰۰۱ ----- پیمبر چه گفت در شأن علی؟! ..
- ۲۰۰۷ ----- خداوند چه گفت در شأن علی؟! ..
- ۲۰۰۹ ----- «خادم» علی را به زبان عدو، یادش کن! ..
- ۲۰۱۱ ----- کارهای علی چه بوده بر ما بگو؟! ..
- ۲۰۱۳ ----- غصه هایش چه بود بر ما بگو؟! ..
- ۲۰۱۶ ----- از چه او را ضربت زدند، از چه بود؟! ..
- ۲۰۱۸ ----- گویند: علی از عدلش کشته شد؟! ..
- ۲۰۲۰ ----- گویند: علی مظلوم عالم بوده؟! ..
- ۲۰۲۲ ----- ازدواج علی با فاطمه از چه شد؟! ..
- ۲۰۲۵ ----- از معجزات مولا هر چه دانی بگو؟! ..
- ۲۰۲۷ ----- فضل او در زهد چیست آن را بگو! ..
- ۲۰۲۹ ----- خادم از عبادات علی بر ما بگو! ..
- ۲۰۳۰ ----- گویند علی ظلم ستیز بوده است! ..
- ۲۰۳۲ ----- دل ما تنگ شده، باز مهدی نیامد! ..
- ۲۰۳۵ ----- گویند: ندایی رسیده: لا فتی إلا علی؟! ..
- ۲۰۳۷ ----- گویند: در خندق همه ترسیده بودند!! ..
- ۲۰۳۹ ----- گویند: علی بارها آروزی شهادت می کرد؟! ..
- ۲۰۴۲ ----- خادم بگو بعد از علی عالم چه شد؟! ..
- ۲۰۴۴ ----- بر سر آل پیمبر چه گذشته بگو!! ..
- ۲۰۴۷ ----- گویند: مردم دین خدا را تغییر داده اند بعد از نبی؟! ..
- ۲۰۴۹ ----- گویند: دشمن دام های پهن کرده است!! ..
- ۲۰۵۲ ----- تَقْلَبْنَ کیانند، صادقین کیانند بگو؟! ..
- ۲۰۵۴ ----- فضل مولا، دل را شاد کند!! ..

- ۲۰۵۷ جمعه رفت باز آقا نیامد!!
- ۲۰۶۰ بیستم جمادی آمده!
- ۲۰۶۲ بیا تا مدح علی گوئیم ما!
- ۲۰۶۵ بیا بعد از علی نامی بریم از فاطمه!
- ۲۰۶۷ فاطمه کیست؟ دانی، وصفش را بگو!
- ۲۰۶۹ از که پرسیم فاطمه کیست بگو!
- ۲۰۷۲ تو بگو احمد چه گفت در وصف فاطمه؟!
- ۲۰۷۵ از در و دیوار پرسید چه شد با فاطمه؟!
- ۲۰۷۷ زین سخن بگذر فضل مولا را بگو!
- ۲۰۸۰ گر زبانت باز شد، گو یا علی!
- ۲۰۸۳ گر حقیقت طلبی، نزد احمد برویم!
- ۲۰۸۶ خادم چه گویی با اهل خلاف؟!
- ۲۰۸۸ اهل عالم زهرا که بود؟ فاطمه بود!
- ۲۰۹۱ زندگی فاطمه با علی چون بود بگو؟!
- ۲۰۹۳ «خادم» آشکار بگو، چه گذشت بر فاطمه؟!
- ۲۰۹۶ راه و رسم زندگی این نبود!
- ۲۰۹۹ خادم اکنون بگو رفتار فاطمه
- ۲۱۰۲ فاطمه در قیامت چه خواهد کرد بگو؟
- ۲۱۰۵ ای دوست تو بیا به درگاه فاطمه!
- ۲۱۰۸ خاندان نبوت کیانند بگو؟!
- ۲۱۱۰ فاطمه نوری است از نور خدا
- ۲۱۱۳ فاطمه افضل از زندهای عالم است
- ۲۱۱۵ نوروز آمده خوش آمده
- ۲۱۱۸ نگاهی به اعیاد اسلامی از نظر معصومین(علیهم السلام)
- ۲۱۱۹ احوالات امام حسن مجتبی(علیه السلام)
- ۲۱۱۹ ولادت امام حسن(علیه السلام)

- ۲۱۲۱ کریم اهل البيت(عليه السلام) -
- ۲۱۲۴ امام ممتحن بود حسن -
- ۲۱۲۶ کریم اهل بیت کیست بگو؟ -
- ۲۱۲۸ شهادت امام حسن(عليه السلام) -
- ۲۱۳۰ در بقیع کیانند بر ما بگو؟ -
- ۲۱۳۳ خادم از ام البنین بر ما بگو -
- ۲۱۳۵ جمعه آمد چه کنیم، منتظر آقاییم؟! -
- ۲۱۳۷ احوالات امام حسین(عليه السلام) -
- ۲۱۳۷ ولادت امام حسین(عليه السلام) -
- ۲۱۳۹ شهادت امام حسین(عليه السلام) -
- ۲۱۴۱ بازگشت اسرا از شام در اربعین -
- ۲۱۴۴ اطلاع اهل مدینه از شهادت امام(عليه السلام) -
- ۲۱۴۶ ناله ی اهل مدینه دانی چه بوده؟! -
- ۲۱۴۸ مادر طفل تشنه گو چه کرد؟ -
- ۲۱۵۰ تشنگی چند روز بود بگو؟ -
- ۲۱۵۳ از شام غریبان اهل بیت(عليهم السلام) -
- ۲۱۵۵ از اسیران در شام چیزی بگو؟ -
- ۲۱۵۷ اربعین حسینی چه بوده بگو؟ -
- ۲۱۶۰ زینب چون وارد مدینه شد چه کرده؟ -
- ۲۱۶۲ مدینه به استقبال زینب آمده -
- ۲۱۶۵ احوالات امام سجاد(عليه السلام) -
- ۲۱۶۷ سید سجاد کیست بگو؟ -
- ۲۱۷۰ گریه او چه بوده بگو؟ -
- ۲۱۷۲ مولود کعبه بوجود آمد خوش آمد خوش آمد -
- ۲۱۷۵ تاکنون کسی مولود کعبه بود؟ -
- ۲۱۷۷ دشمنان گو چه گویند در شأن علی؟ -

- ۲۱۸۰ انتظار مهدی (علیه السلام)
- ۲۱۸۲ نوروز آمده گو چه کنیم؟
- ۲۱۸۵ ولادت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۱۸۷ پانزده رجب، روز رحلت زینب است!
- ۲۱۸۹ مقام زینب نزد خداوند
- ۲۱۹۱ امام سجاد زین العابدین (علیه السلام)
- ۲۱۹۴ معجزات و کرامات را بگو؟
- ۲۱۹۸ شهادت امام سجاد (علیه السلام)
- ۲۲۰۰ از چه می گریید زین العابدین بر ما بگو؟
- ۲۲۰۲ گر به خواهی بدانی مضطر کیست، او زینب است؟!
- ۲۲۰۵ درس هایی از امام سجاد (علیه السلام)
- ۲۲۰۷ احوالات امام باقر (علیه السلام)
- ۲۲۰۹ ولادت امام باقر (علیه السلام)
- ۲۲۱۱ بقیع را بگو کیانند بین تو؟
- ۲۲۱۳ امام باقر (علیه السلام) و کربلا
- ۲۲۱۵ سخن با مدینه دارم گویم
- ۲۲۱۷ ای مدینه بگو با زهرا چه کردند چه شد؟!
- ۲۲۱۹ شهادت امام باقر (علیه السلام)
- ۲۲۲۱ نضایح صادقین (علیهما السلام)
- ۲۲۲۳ باقر علم حق را روشن نمود
- ۲۲۲۹ شیعه ی صادقین کیست بگو؟
- ۲۲۳۳ احوالات امام صادق (علیه السلام)
- ۲۲۳۳ ولادت امام صادق (علیه السلام)
- ۲۲۳۷ گر که ناطق بود علم او چه بود؟
- ۲۲۴۱ معجزات صادق را بگو؟
- ۲۲۴۵ نصیحت به شیعه

- ۲۲۴۹ - شهادت امام صادق (علیه السلام)
- ۲۲۵۳ - فضائل امام صادق (علیه السلام)
- ۲۲۵۵ - صادع شرع کیست حافظ آن کیست؟
- ۲۲۵۷ - نصایح امام صادق (علیه السلام) به شیعیان
- ۲۲۵۹ - امامت معصومین و امامت دیگران
- ۲۲۶۲ - ما مسلمانیم بیا اصلاح کنیم!!
- ۲۲۶۴ - یادی از موعود الهی
- ۲۲۶۷ - بعد پیغمبر چه شد کوتاه بگو؟
- ۲۲۶۹ - گویند بدعت در دین آمده
- ۲۲۷۱ - گویند: قاتل شیعه مستحق جنت است!
- ۲۲۷۴ - جمعه آمد یادی از مهدی کنیم
- ۲۲۷۶ - صادقین کیانند بگو؟
- ۲۲۷۸ - صاق آل محمّد چه گفته بگو؟
- ۲۲۸۰ - احوالات امام کاظم (علیه السلام)
- ۲۲۸۰ - ولادت امام کاظم (علیه السلام)
- ۲۲۸۲ - شخصیت امام کاظم (علیه السلام) در خردسالی
- ۲۲۸۴ - زندانی بغداد کیست؟
- ۲۲۸۸ - به ما بگو قاتل که بود؟ علت چه بود؟
- ۲۲۹۱ - گویند امام کاظم باب الحوائج است
- ۲۲۹۳ - احوالات علی بن موسی الرضا (علیه السلام)
- ۲۲۹۳ - امام رئوف
- ۲۲۹۵ - ولادت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)
- ۲۲۹۷ - فضائل علی بن موسی الرضا (علیه السلام)
- ۲۲۹۷ - مهمان نوازی آقا
- ۲۲۹۹ - زائرش کیست بگو تا بدانیم؟!
- ۲۳۰۱ - در حرم ها چه گوئیم بگو؟

- ۲۳۰۳ ----- در سرای دوست باید چکنیم؟
- ۲۳۰۵ ----- زائرش چه باید بکند، تا زائر شود؟
- ۲۳۰۷ ----- عمل مقبول چیست بر ما بگو؟
- ۲۳۰۹ ----- اذن دخول حرم ها چیست بگو؟
- ۲۳۱۲ ----- وداع با امام(علیه السلام) شد چه خواهی بگو؟!
- ۲۳۱۴ ----- در وداعت چه حاجت داری بگو؟
- ۲۳۱۶ ----- در زیارت چند روز مانی بگو؟
- ۲۳۱۸ ----- شهادت حضرت رضا(علیه السلام) .
- ۲۳۲۱ ----- امام غریب کیست بگو؟!
- ۲۳۲۲ ----- ایمان ابوطالب(علیه السلام) .
- ۲۳۲۵ ----- پاداش زیارت، و ایام زیارتی علی بن موسی الرضا(علیه السلام) .
- ۲۳۲۷ ----- جوادالائمه فرمود: تا توانید به خراسان بروید!!
- ۲۳۲۹ ----- مبعث خیرالمرسلین است امروز .
- ۲۳۳۲ ----- چون که رفتی به شهرت چه کنی؟
- ۲۳۳۵ ----- احوالات جوادالائمه(علیه السلام) .
- ۲۳۳۵ ----- ولادت امام جواد(علیه السلام) .
- ۲۳۳۷ ----- نضایح حضرت جواد(علیه السلام) .
- ۲۳۳۹ ----- ازدواج حضرت جواد(علیه السلام) با دختر مأمون .
- ۲۳۴۱ ----- شهادت حضرت جواد(علیه السلام) .
- ۲۳۴۳ ----- جمعه آمد، گفتیم: نور خدا می آید .
- ۲۳۴۵ ----- ذکر مصائب امام حسین(علیه السلام) .
- ۲۳۴۷ ----- شهادت حضرت جواد(علیه السلام) .
- ۲۳۴۹ ----- شهادت حضرت جواد(علیه السلام) .
- ۲۳۵۱ ----- ولادت حضرت هادی(علیه السلام) .
- ۲۳۵۳ ----- احوالات حضرت هادی(علیه السلام) .
- ۲۳۵۵ ----- فضائل و معجزات امام هادی(علیه السلام) .

- ۲۳۵۷ ----- رهنمودهای امام هادی(علیه السلام) -----
- ۲۳۵۹ ----- رهنمودهای عقلانی امام هادی(علیه السلام) -----
- ۲۳۶۱ ----- امام هادی(علیه السلام) و درس توکل بر خدا -----
- ۲۳۶۳ ----- جامعه از کیست بگو روشن شویم -----
- ۲۳۶۵ ----- احوالات حضرت عسکری(علیه السلام) -----
- ۲۳۶۵ ----- ولادت امام عسکری(علیه السلام) -----
- ۲۳۶۷ ----- معجزات امام عسکری(علیه السلام)! -----
- ۲۳۷۰ ----- وصایای حضرت عسکری به شیعیان خود -----
- ۲۳۷۴ ----- سخنان حکیمانه امام عسکری(علیه السلام) -----
- ۲۳۷۶ ----- اعتراف دشمنان به فضائل امام عسکری(علیه السلام) -----
- ۲۳۷۸ ----- امام عسکری(علیه السلام) در زندان -----
- ۲۳۷۹ ----- ولادت قمر بنی هاشم سقّای کربلا -----
- ۲۳۸۱ ----- احوالات حضرت بقیه الله(علیه السلام) -----
- ۲۳۸۱ ----- ولادت حضرت بقیه الله(علیه السلام) -----
- ۲۳۸۵ ----- حجت حق آمده شاد باشید همه! -----
- ۲۳۸۷ ----- ملاقات چهل نفر با حضرت بقیه‌الله(علیه السلام) -----
- ۲۳۹۱ ----- جمعه آمد ندانم چه کنم؟! -----
- ۲۳۹۳ ----- علامات و نشانه های حتمیه و غیر حتمیه ظهور قبل از قیام -----
- ۲۳۹۴ ----- علامات و نشانه های بعد از قیام -----
- ۲۳۹۷ ----- آخرالزمان و نشانه های ظهور -----
- ۲۴۰۱ ----- بهترین عمل شیعیان در زمان غیبت -----
- ۲۴۰۵ ----- هدف از دیدار مهدی چیست بر ما بگو! -----
- ۲۴۰۷ ----- دفتر سوم -----
- ۲۴۰۷ ----- استمداد از خداوند به حق فاطمه(علیهاالسلام) -----
- ۲۴۰۸ ----- با نام خدا، کار خود بهر خدا آغاز کن! -----
- ۲۴۰۹ ----- مهدی ولی الله است، بیا اول بگو! -----

- عاشق مهدی چه باید بکند آقا بگو؟! ۲۴۱۲
- صراط مستقیم چیست؟ ۲۴۱۴
- اساس سعادت چیست بر ما بگو؟ ۲۴۱۶
- شرط سَوم، علی ولیّ الله است! ۲۴۱۷
- گر که خواهی مؤمن صالح شوی! ۲۴۱۸
- حبّ آل محمّد، اجر رسالت بُود! ۲۴۱۸
- علی اکبر کیست بر ما بگو؟ ۲۴۱۹
- راه شهدا چیست بر ما بگو؟ ۲۴۲۱
- رهبر شهیدان کیست، بیا بر ما بگو؟ ۲۴۲۳
- حق کدامست بیا بر ما بگو؟ ۲۴۲۵
- شیعه کیست؟ باید چه کند بر ما بگو؟ ۲۴۲۸
- دوستی چیست؟ دوست کیست بگو؟ ۲۴۳۰
- شادی مهدی ۲۴۳۳
- منتظران را گو بیایند، مهدی آمده! ۲۴۳۵
- شادی مهدی ۲۴۳۷
- ماه خدا می آید چه باید بکنیم؟ ۲۴۴۰
- ماه شعبان چه ماهی است بر ما بگو؟ ۲۴۴۲
- دوستان بیایید شب میلادِ مهدی بُود! ۲۴۴۵
- آمدگی برای ماه مبارک رمضان ۲۴۴۷
- خطبه ی شعبانیه ۲۴۴۸
- در این ماه بر کسی شرّ مرسان! ۲۴۵۰
- صبح جمعه بخوان زنده شوی! ۲۴۵۳
- رؤیت هلال ماه رمضان ۲۴۵۶
- ماه رمضان است بیا پاداشت ببین ۲۴۵۸
- پایان میهمانی چیست بگو؟ ۲۴۶۱
- بلاهای آخر الزمان از زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۲۴۶۳

- دشمن ما کیست بر ما بگو؟ - ۲۴۶۵
- نیمه شعبان آمده خوش آمده - ۲۴۶۸
- جمعه شد، مهدی نیامد ندانیم چه کنیم؟ - ۲۴۷۰
- شروع قیام حضرت مهدی(علیه السلام) - ۲۴۷۲
- نشانه های حضرت مهدی(علیه السلام) - ۲۴۷۵
- مهدی(علیه السلام) با خواست مردم خواهد آمد - ۲۴۷۷
- قیام مهدی و نزول حضرت عیسی(علیهما السلام) - ۲۴۸۰
- بیعت مردم با مهدی چون است بگو؟ - ۲۴۸۲
- جنگ های داخلی حضرت مهدی(علیه السلام) - ۲۴۸۴
- جنگ با دجال - ۲۴۸۶
- مهدی به شام می رود - ۲۴۸۹
- حکومت سرشار از خیر و برکت - ۲۴۹۱
- تقسیم عادلانه ی بیت المال - ۲۴۹۳
- بعد مهدی چه بُود بر ما بگو - ۲۴۹۵
- بعد این عالم آیا عالم دیگر بُود - ۲۴۹۷
- جمعه شد پس چرا آقا نیامد؟! - ۲۵۰۰
- این رفاقت نبود، جفاکاری بُود! - ۲۵۰۱
- مهدی گوید: من به فکر شما چه کنید؟! - ۲۵۰۱
- جمعه شد فضل مولا را بگو - ۲۵۰۲
- از بلید و پلید چه حاصل شد بگو؟ - ۲۵۰۵
- امت احمد چرا گمراه شدند؟! - ۲۵۰۸
- اهل حق چرا گمراه شدند - ۲۵۱۱
- فضائل چهارده معصوم(علیهم السلام) در زیارت جامعه - ۲۵۱۳
- فضائل اهل البیت(علیهم السلام) - ۲۵۱۶
- اهل البیت کجا و ما کجا؟ - ۲۵۱۹
- «خادم» حدیث تقلین چیست بر ما بگو؟ - ۲۵۲۴

- ولادت امام حسن(علیه السلام) ----- ۲۵۲۷
- مقام شهید کربلا کجا؟ مقا شهید ما کجا؟ ----- ۲۵۲۹
- مظلومیت شهید کربلا ----- ۲۵۳۲
- باب الحوائج کیست در کربلا؟! ----- ۲۵۳۵
- از فضائل بگو، تا شاد شویم! ----- ۲۵۳۸
- خدا گفت به نبی: سلامم به ولی برسان! ----- ۲۵۳۹
- این بشارت چه بزرگ است نِعَم البشاره لعلی! ----- ۲۵۴۰
- اهل البیت کیانند بر ما بگو؟ ----- ۲۵۴۰
- منتقم کیست چه کند؟ بر ما بگو؟ ----- ۲۵۴۳
- ماه رمضان نزدیک شده، ما چه کنیم؟! ----- ۲۵۴۵
- ماه مهمانی رسیده گو باید چه کنیم؟ ----- ۲۵۴۸
- ماه شعبان گذشت ما چه کردیم؟! ----- ۲۵۵۱
- رمضان ماه علی هست غافل مباش ----- ۲۵۵۴
- علی را چرا کشتند، جرم او چه بود؟! ----- ۲۵۵۷
- شهادت امیرالمؤمنین(علیه السلام) ----- ۲۵۶۲
- علی را که کُشت تو بر ما بگو؟ ----- ۲۵۶۴
- جمعه ها یادی از مهدی کنیم! ----- ۲۵۶۷
- خادم از مهدی چه خواهی، آشکار بگو؟! ----- ۲۵۷۱
- ماه رمضان آمد روزه داری چیست بگو؟ ----- ۲۵۷۴
- مهمانان خدا در ماه رمضان ----- ۲۵۷۶
- ای برادر با مظالم عبادت مکن ----- ۲۵۷۹
- بیا امروز، از مظلوم عالم بگوییم! ----- ۲۵۸۲
- جمعه آمد چه کنیم، آقا نیامد؟! ----- ۲۵۸۴
- فاطمه دختر احمد بود با او چه کردند ----- ۲۵۸۶
- ماه رمضان آمده، خوش آمده! ----- ۲۵۸۹
- «رحمه للعالمین» کیست بر ما بگو؟ ----- ۲۵۹۱

- تالی «رحمهللعالمین» کیست بر ما بگو؟! ۲۵۹۴
- سید زن های عالم کیست بگو؟! ۲۵۹۷
- تا توانی مدح مولا را بگو ۲۶۰۰
- رمضان است، شب اول ببین؟ ۲۶۰۳
- روزه داران بیایید روزه گیرید ۲۶۰۶
- کربلا دل های ما را خسته است ۲۶۰۸
- خانه ی وحی را آتش زدند ۲۶۱۱
- سوختم و ساختیم، فضل مولا را بگو؟ ۲۶۱۷
- ماه رحمت آمده همه گوید خوش آمده! ۲۶۲۰
- ماه رمضان، چه ماهیست بر ما بگو؟! ۲۶۲۲
- باز بیاید تا برویم کربلا! ۲۶۲۵
- ماه رمضان شد، ما مهمان خداییم! ۲۶۲۸
- ای خدا تو نصیب کن کربلایی شویم! ۲۶۳۱
- باز بیا فضل علی گو، تا علی یادت کند! ۲۶۳۴
- سخت ترین روز در عالم، روز حسین است! ۲۶۳۶
- فضل مولا را بگو، آشکار بگو! ۲۶۳۹
- خادم بیا وصف فاطمه گو، فاطمه کیست؟! ۲۶۴۲
- ماه رمضان آمده، گو ما چه کنیم؟! ۲۶۴۴
- شب جمعه آمده، انتظار، سر آمده! ۲۶۴۷
- مؤمنان را گو، باید چه کنند، تا مهدی بیاید؟ ۲۶۵۰
- روز جمعه نام مهدی را بپرا! ۲۶۵۳
- دهم ماه رحمت وفات اُم المؤمنین است! ۲۶۵۸
- باز گردیم فضل مولا را بگوییم تا شاد شویم! ۲۶۶۱
- ای سرور عالم وجود یا علی! ۲۶۶۴
- علی را که شناخت، جز نبی، نبی را که شناخت جز علی؟! ۲۶۶۷
- دیدارهای شیعیان از حضرت مهدی (علیه السلام) ۲۶۷۰

- ۲۶۷۳ ----- چه خوش است ما ببینیم رخ یار باوفا را -----
- ۲۶۷۵ ----- ای خدا مهدی کجاست، ای خدا بر ما بگو؟! -----
- ۲۶۷۸ ----- زائر حج چه خواهی از خدا؟ فرج مهدی را بخواه! -----
- ۲۶۸۱ ----- ما گرفتاریم خدایا، ندانیم چه کنیم؟ -----
- ۲۶۸۴ ----- «خادم» مهدی از چه غایب شده، گو بر ما چرا؟ -----
- ۲۶۸۷ ----- یادی از حضرت مهدی(علیه السلام) -----
- ۲۶۹۰ ----- فضل مولا را بگو، بهتر از این را بگو! -----
- ۲۶۹۳ ----- «خادم» کجایی گو فضل فاطمه! -----
- ۲۶۹۵ ----- «خادم» علی افضل است یا فاطمه؟ -----
- ۲۶۹۸ ----- شهر الله است، ما میهمان خداییم! -----
- ۲۷۰۱ ----- فتنه ی آخر زمان است ما چه کنیم؟! -----
- ۲۷۰۴ ----- تا توانی، فضل حیدر را بگو! -----
- ۲۷۰۶ ----- راه ما، راه حسین است، ما حسینی هستیم! -----
- ۲۷۰۹ ----- فتنه ی آخر زمان اکنون بود! -----
- ۲۷۱۲ ----- روز جمعه یادی از مهدی کنیم! -----
- ۲۷۱۵ ----- ولادت امام حسن مجتبی(علیه السلام) -----
- ۲۷۱۷ ----- ماه رحمت آمده، بهر رحمت آمده! -----
- ۲۷۲۰ ----- ماه روزه آمده، گو باید چه کنیم؟! -----
- ۲۷۲۳ ----- رمضان است، ماه مظلوم عالم است! -----
- ۲۷۲۵ ----- از چه فرزند پیمبر کربلا کشته شد؟! -----
- ۲۷۳۱ ----- حسن آمد خوش آمد، پیمبر شاد شد! -----
- ۲۷۳۵ ----- خدایا فضل مولا را گویم، تا راضی شوی! -----
- ۲۷۳۸ ----- حبه دنیا چیست؟ بر ما بگو! -----
- ۲۷۴۰ ----- ای کاش در این ماه، لایق دیدارش شویم! -----
- ۲۷۴۲ ----- ماه رمضان، ماه رحمت است! -----
- ۲۷۴۷ ----- قرآن کتاب خداوند جلی است! -----

- ۲۷۴۹ ----- راه مهدی چیست؟ تو بر ما بگو
- ۲۷۵۱ ----- شب نوزدهم بود، فرق مولا را شکافتند!
- ۲۷۵۴ ----- فضل مولا را بگو، شب قدر است امشب!
- ۲۷۵۶ ----- زبان حال زینب(علیهاالسلام) خطاب به پدر خود امیرالمؤمنین(علیه السلام)
- ۲۷۵۸ ----- زبان حال پاسخ امیرالمؤمنین به زینب (علیهماالسلام)
- ۲۷۶۰ ----- اسراری از فضل علی بر ما بگو؟!
- ۲۷۶۲ ----- الهی من گنهکارم اسیر شهوتم خدایا، «لَا تُؤَدِّبْنِي»!
- ۲۷۶۵ ----- بهترین چیست بدترین چیست، بر ما بگو؟!
- ۲۷۶۷ ----- ماه رمضان رفت گو چه کردیم ما؟!
- ۲۷۶۹ ----- ای خدا یتیم نوازی چه خوب است چه خوب است!
- ۲۷۷۱ ----- فضل مولا، با شهادت روشن گردید!
- ۲۷۷۳ ----- آیت حق که بود بعد نبی بر ما بگو؟!
- ۲۷۷۶ ----- آخر ماه رحمت شد، ببینیم ما چه کردیم؟!
- ۲۷۷۸ ----- آخر ماه شد، ما دیر آمدیم گو چه کنیم؟!
- ۲۷۸۱ ----- ماه سؤال می رسد اشهر حج می رسد!
- ۲۷۸۳ ----- عید فطر آمده، خوش آمده!
- ۲۷۸۶ ----- شب قدر چه شبی است تا قدرش را بدانیم؟!
- ۲۷۸۹ ----- اهل بیت پیمبر بعد از علی، آواره شدند؟!
- ۲۷۹۱ ----- کربلا آرزوی عاشقان، حیدر است!
- ۲۷۹۴ ----- روز قدس است، ظلم را محکوم می کنیم!
- ۲۷۹۶ ----- سوختیم و ندانستیم، حج رویم یا نرویم؟!
- ۲۷۹۹ ----- حج مقبول کدام است، بر ما بگو!
- ۲۸۰۱ ----- جمعه آمد، یاد از مهدی می کنیم!
- ۲۸۰۴ ----- عصر جمعه غمگین است، چون مهدی نیامد!
- ۲۸۰۶ ----- آرزوی حج دارم، شرط آن دیدار مهدی است!
- ۲۸۰۹ ----- ماه رحمت تمام شد، گو چه کردی؟!

- گفتن فضل مولا، بهترین کار ماست! ۲۸۱۲
- مردم، آخر زمان است، دین خود را حفظ کنید! ۲۸۱۴
- دل‌م هوای مشهد شاه خراسان دارد! ۲۸۱۷
- باز گردیم، فضل مولا را بگیریم! ۲۸۲۲
- فاطمه دُخت پیمبر بود، یکدانه بود! ۲۸۲۴
- علی امیرالمؤمنین بود، یاور نداشت! ۲۸۲۶
- نام کربلا آتش زده، جان ما را! ۲۸۲۹
- فاطمه مظلومه بود، قدرش ندانستند! ۲۸۳۱
- دفتر چهارم ۲۸۳۳
- مدح احمد را بگو ۲۸۳۳
- وصف احمد را بگو؟ ۲۸۳۷
- صراط مستقیم چیست بگو؟ ۲۸۳۹
- صاحبان حق کیانند بر ما بگو؟ ۲۸۴۱
- فضل مولا را پنهان نمودند ۲۸۴۳
- فضل مولا را بگوئید ۲۸۴۵
- با آل پیمبر چه کردند بگو؟ ۲۸۴۸
- با پیمبر چه کردند بگو؟ ۲۸۵۰
- با امیرالمؤمنین چه کردند بگو؟ ۲۸۵۲
- با امامان چه کردند بگو؟ ۲۸۵۴
- این زمان ها دین خود را حفظ کنید ۲۸۵۶
- آقا فرمود: برای فرجم دعا کنیم ۲۸۵۸
- راه و رسم دیانت چیست بگو؟ ۲۸۶۰
- دیانت را از علی آموزید ۲۸۶۲
- عترت احمد کیانند بگو؟ ۲۸۶۴
- جمکران یادی از مهدی می کنند ۲۸۶۶
- فضل مولا و فاطمه فضل نبی است ۲۸۶۸

- ۲۸۷۲ هم من حج من است - - - - -
- ۲۸۷۴ جمعه آمد یاد مهدی می کنیم - - - - -
- ۲۸۷۷ ای خدا توفیق حج بده - - - - -
- ۲۸۷۹ حج چیست بر ما بگو؟ - - - - -
- ۲۸۸۱ دین حق کدام است بر ما بگو؟ - - - - -
- ۲۸۸۴ شیعه کیست بر ما بگو؟ - - - - -
- ۲۸۸۶ طاغوتی ها کیانند بگو؟ - - - - -
- ۲۸۸۸ ولی الله کیست بگو؟ - - - - -
- ۲۸۹۱ بهترین بانوی عالم کیست بگو؟ - - - - -
- ۲۸۹۳ از چه فرزندان پیامبر را کشته اند؟ - - - - -
- ۲۸۹۶ باب الحوائج کیست بر ما بگو - - - - -
- ۲۸۹۸ حال محروم و مغموم را بر ما بگو - - - - -
- ۲۹۰۰ سختی از کربلا گو بهر ما؟ - - - - -
- ۲۹۰۳ بشارت حج ۹۸ - - - - -
- ۲۹۰۵ حاجی باید چه کند تا حج او مقبول شود؟ - - - - -
- ۲۹۰۸ اولین حج از که بود؟ - - - - -
- ۲۹۱۰ از عرفات و منا گو به ما؟ - - - - -
- ۲۹۱۲ در مکه چه باید بکنیم؟ - - - - -
- ۲۹۱۵ تا توانی فضل مولا را بگو - - - - -
- ۲۹۱۷ فضل احمد را بگو - - - - -
- ۲۹۲۰ شیطان چه می گوئی به ما بر ما بگو - - - - -
- ۲۹۲۲ اهل بیت کیانند بر ما بگو - - - - -
- ۲۹۲۴ از حسین فاطمه گو احمد خشنود شود - - - - -
- ۲۹۲۷ فضل مولا را بگو فضل احمد است - - - - -
- ۲۹۳۰ فضل احمد را بگو - - - - -
- ۲۹۳۲ گو فضل فاطمه - - - - -

- شب جمعه شد، یاد مهدی می کنیم ۲۹۳۵
- جمعه شد، منتظر باشید، آقا بیاید ۲۹۳۷
- مهدی کی خواهد آمد ۲۹۳۹
- گناهان زیاد است چه کنیم؟ ۲۹۴۰
- دعای ندبه یادی از مهدی ۲۹۴۳
- فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای ندبه ۲۹۴۵
- آل احمد چه شدند؟ ۲۹۵۰
- ای خدا مهدی کجاست؟ ۲۹۵۲
- با مهدی سخن می گوئیم ۲۹۵۴
- خطاب عاشقان با آقا ۲۹۵۶
- عدل حضرت مهدی عج ۲۹۵۹
- با خدا سخن می گوئیم ۲۹۵۹
- ای خدا سلام ما را به مهدی برسان ۲۹۶۱
- زائر امام رضا (علیه السلام) ۲۹۶۴
- فضل مولا را بگو فضل نبی است ۲۹۶۶
- شهادت امام صادق (علیه السلام) ۲۹۶۹
- چهارده معصوم پاک ۲۹۷۱
- معرفت چیست بر ما بگو؟ ۲۹۷۴
- سخن خود گو تا بیدار شوی ۲۹۷۷
- زیارت جامعه و فضائل اهل البیت ۲۹۷۹
- علی نفس نبی است ۲۹۸۸
- مدح مولا را بگو خادم شوی ۲۹۹۰
- از چه مظلوم بوده علی؟ ۲۹۹۳
- علی مظلوم عالم بوده ۲۹۹۵
- بعد مولا علی، مظلوم که بوده؟ ۲۹۹۷
- بیا بید بر شهدا گریه کنیم ۳۰۰۰

- ولادت امام رضا(علیه السلام) ۳۰۰۴
- زیارت امام رضا از اسباب نجات است ۳۰۰۷
- فضل مولا را بگوییم فضل احمد است ۳۰۱۲
- با چه خدا از ما خشنود می شود؟ ۳۰۱۴
- بهشت را با چه باید خریداری کنیم؟ ۳۰۱۷
- غافلان کیانند بگو؟ ۳۰۱۹
- هم نشین خوب بگیر تا خوب شوی ۳۰۲۲
- فضل مولا را بگوییم تا پاک شویم ۳۰۲۵
- سخن از مهدی بگوییم ۳۰۲۸
- شب جمعه امیدواریم مهدی بیاید ۳۰۳۱
- گریه های حضرت مهدی(عج) ۳۰۳۴
- زبال حال زینب(علیهاالسلام) با جدّ خود کنار بدن برادر ۳۰۳۶
- اشک اطفال تشنه در کربلا ۳۰۳۸
- جمعه آمد یاد مهدی می کنیم ۳۰۴۲
- فضل مولا را بگوییم بهتر است ۳۰۴۴
- پریشانی اهل بیت امام حسین(علیه السلام) هنگام بازگشت ذوالجناح ۳۰۴۷
- اسارت اهل بیت امام حسین(علیه السلام) ۳۰۴۹
- وعده ی امام رضا(علیه السلام) به زوّار خود ۳۰۵۱
- شهادت امام صادق(علیه السلام) ۳۰۵۵
- وداع امام رضا(علیه السلام) ۳۰۵۷
- از خدا چه خواهیم بگو؟ ۳۰۵۹
- ترجمه اشعار دعبل خدمت حضرت رضا(علیه السلام) ۳۰۶۲
- وصف مولا را بگو تا آمرزیده شویم ۳۰۶۴
- شهادت امام صادق(علیه السلام) ۳۰۶۷
- سخن صادق آل محمد را بگو ۳۰۷۰
- قبل حجّ چه باید بکنیم؟ ۳۰۷۲

- ۳۰۷۵ ----- ای برادر فرصت غنیمت دان کار خیر از دست مده
- ۳۰۷۷ ----- یاد مرگ کن عبادت است
- ۳۰۸۰ ----- آداب زیارت و ثواب آن
- ۳۰۸۳ ----- با صادقین باش تا فائز شوی
- ۳۰۸۵ ----- در زمان غیبت مردم چه باید بکنند
- ۳۰۹۱ ----- یاد مولا بهتر از هر سخن است
- ۳۰۹۳ ----- یاد خدا اکبر است یاد خدا کنیم
- ۳۰۹۶ ----- عبرتها را ببین
- ۳۰۹۸ ----- آخر عمر چه باید بکنیم؟
- ۳۱۰۱ ----- یاد مولا کن خدا یادت کند
- ۳۱۰۳ ----- ارزش محبت اهل بیت(علیهم السلام)
- ۳۱۰۵ ----- ولادت حضرت معصومه(علیها السلام)
- ۳۱۰۷ ----- عید ما عید جمعه است آقا بیاید
- ۳۱۱۰ ----- روز جمعه است منتظر آقاییم گو بیاید
- ۳۱۱۲ ----- مهدی موعود خواهد آمد
- ۳۱۱۵ ----- فضل مولا را بگوییم بهتر است
- ۳۱۱۷ ----- فضل احمد را بگوییم برتر است
- ۳۱۱۹ ----- ولادت علی بن موسی الرضا(علیهما السلام)
- ۳۱۲۱ ----- شهادت امام رضا(علیه السلام)
- ۳۱۲۴ ----- آماده ی حج شویم وقت حج رسیده
- ۳۱۲۶ ----- فضل مولا را بگوییم
- ۳۱۲۹ ----- ولادت حضرت معصومه(علیها السلام)
- ۳۱۳۱ ----- حج مقبول کدام است؟
- ۳۱۳۴ ----- ارزش اخلاق نیک
- ۳۱۳۶ ----- توسل چیست بر ما بگو؟
- ۳۱۳۹ ----- «خادم» زیارت چیست؟ بر ما بگو؟

- ۳۱۴۱ ----- باز آییم فضل مولا را بگوییم
- ۳۱۴۳ ----- مقایسه ی علی با رقیبان خود
- ۳۱۴۶ ----- بی رحمی اهل کوفه
- ۳۱۴۹ ----- دفتر پنجم
- ۳۱۴۹ ----- ای خدا به من عشق و محبت را عطا کن
- ۳۱۵۱ ----- ای خدا توفیق خدمت خواهیم ز تو
- ۳۱۵۳ ----- ای خدا نیت خالص خواهیم ز تو
- ۳۱۵۵ ----- مؤمن صادق کیست بر ما بگو
- ۳۱۵۷ ----- شب جمعه شب رحمت است بیدار باش
- ۳۱۶۰ ----- عبرت و اعتبار
- ۳۱۶۲ ----- امتحانات خداوند، بی صدا است، بیدار باش
- ۳۱۶۴ ----- گنهکار کجا باید رود؟
- ۳۱۶۶ ----- از قیامت خبری می شنوی، بیدار شو
- ۳۱۶۸ ----- آه مظلوم را باشد اثر غافل مشو
- ۳۱۷۰ ----- به خدا مانده ام، من چه شدم، پیر شدم؟!
- ۳۱۷۳ ----- ای خدا ببخش مرا، من بنده ی بی طاقتم
- ۳۱۷۵ ----- طاغوت ها را نستایید، ورنه ایمان ندارید
- ۳۱۷۷ ----- خری را گفتند: چرا خر شده ای؟ گفت: افتخارم این است
- ۳۱۷۸ ----- معراج رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)
- ۳۱۸۱ ----- بیست و هشت صفر، رحلت پیغمبر است
- ۳۱۸۳ ----- صفر ماه حزن است
- ۳۱۸۷ ----- اهل عالم، عزای خاتم الأنبیا است، عزاداری کنید
- ۳۱۸۹ ----- رحلت پیغمبر است، عالم عزادار اوست
- ۳۱۹۱ ----- بیست و هشت صفر، رحلت پیغمبر است
- ۳۱۹۵ ----- اهل البیت کیانند بر ما بگو؟
- ۳۱۹۷ ----- اهل بیت پیامبر، بعد از او مظلوم شدند!

- ۳۲۰۰ شافع تو کیست در قیامت بگو -
- ۳۲۰۲ غدیر می آید بیایید، عیدی بگیریم -
- ۳۲۰۴ غدیر آمد، دل ما شاد شد، بیا شادی کنیم -
- ۳۲۰۷ ایام غدیر است، بیا وصف مولا را بگوییم -
- ۳۲۱۰ غدیر در مکه سال ۹۸ -
- ۳۲۱۲ عید غدیر در مکه -
- ۳۲۱۵ از غدیر عبرت بگیرید -
- ۳۲۱۷ از غدیر گر اسراری دانی اینجا بگو -
- ۳۲۱۹ علی را توصیف کن تا همه قدرش بدانند -
- ۳۲۲۴ من گویم از علی، وصف علی گویم و بس -
- ۳۲۲۷ گر تو اوصاف علی را خواهی، بیا من گویم از علی -
- ۳۲۲۹ علی اولین مؤمن بود، مانند نداشت -
- ۳۲۳۱ ذکر فضائل علی (علیه السلام) -
- ۳۲۳۴ ای برادر تا توانی وصف مولا را بگو -
- ۳۲۳۶ عدو داند علی حق است، حق باعلیست -
- ۳۲۳۹ علی کیست خادم بیا بر ما بگو؟ -
- ۳۲۴۱ عبادت گر خواهی، مدح مولا را بگو شرطی ندارد -
- ۳۲۴۳ ای دوست بیا از علی گویم تا شاد شوی -
- ۳۲۴۶ «خادم» از علی گو تا شاد شویم -
- ۳۲۴۸ از علی گویم، او مظلوم عالم بود، دانی که بود؟ -
- ۳۲۵۰ مدح علی گو مترس حامی تو خداست -
- ۳۲۵۲ ای رفیق بیا چیزی بگو، تا شاد شویم -
- ۳۲۵۵ عزاها تمام شد، سخن از مولا بگو -
- ۳۲۵۷ گویند: فضل مولا را بگو، فضل مولا گویم -
- ۳۲۵۹ از غدیر چیزی اگر دانی، آشکارا بگو -
- ۳۲۶۲ رحمت حق در غدیر آمد فرود، عیدی بگیرید -

- گفتن فضل مولا، فضل ماست، بیا از مولا بگو ۳۲۶۵
- گفتن فضل مولا، امضای ولایت بُود ۳۲۶۷
- فضل مولا را کس نداند جز خدا، تو چه دانی از فضل او؟ ۳۲۶۹
- «خادم» سخنی از فاطمه گو، او خیرالنساءست ۳۲۷۱
- گریه های فاطمه بر پدر، دل ها را سوخته است ۳۲۷۴
- سبط اکبر سموم شد، در ماه صفر ۳۲۷۶
- رحلت سبط اکبر است، بیایید بر حسن گریه کنید ۳۲۷۸
- محرم رسیده بیایید گریه کنیم ۳۲۸۰
- محرم نزدیک شده، بیایید عزاداری کنیم ۳۲۸۲
- محرم ماهِ حزنِ آلِ محمد است ۳۲۸۵
- عاشورا نزدیک است، بیا گریه کنیم ۳۲۸۷
- کربلا دلِ ما را سوخته است ۳۲۸۹
- شهدا کیانند بگو تا بر آنان گریه کنیم؟ ۳۲۹۱
- از چه کشتند حسین فاطمه تشنه بود؟! ۳۲۹۴
- پیمبر فرمود: اهل بیت مرا یار کنید ۳۲۹۶
- محرم آمده بیایید همه لشک بریزیم، همدردی کنیم ۳۲۹۸
- ای دوست عزای حسین است بیا گریه کنیم ۳۳۰۰
- عزای شاه مظلومان به پا شد، بیا گریه کنیم ۳۳۰۲
- مؤمنین در عزای حسین شرکت کنید ۳۳۰۵
- محرم آمده غم و غصه آمده، بیا تا برویم کربلا ۳۳۰۸
- باز محرم آمده، بین چه شوری است آمده ۳۳۱۰
- اجانب گویند: حسین کیست چه کرده چه شده؟ ۳۳۱۳
- نام حسین دلِ ما را سوخته آتش زده ۳۳۱۵
- ما به یاد حسین فاطمه سوخته ایم ساخته ایم ۳۳۱۸
- عزا را صاحبی است، خادمی کن بهر عزا ۳۳۲۰
- بهشت را آسان دهند، گریه کن بهر حسین ۳۳۲۳

- ۳۳۲۵ بر حسین اشک بریزید فاطمه خشنود شود
- ۳۳۲۸ بر حسین گریه کنید؛ تا بخشوده شوید
- ۳۳۳۰ دل بسوز بر جگرسوختگان کربلا
- ۳۳۳۳ مسلمانان بیایید محرم آمده گریه کنیم
- ۳۳۳۵ روز دوم محرم شده، مهمان از راه دور آمده
- ۳۳۳۷ شیعیان را بگویید آل پیغمبر عزادار شدند
- ۳۳۴۰ ماه محرم رسیده، لباس عزا آماده کن
- ۳۳۴۲ محرم نزدیک است، به استقبال می رویم از شهدا یاد می کنیم
- ۳۳۴۴ غدیر گذشت محرم می آید بیا گریه کنیم
- ۳۳۴۷ ای برادر، گر آمرزش خواهی بگو: یا حسین
- ۳۳۴۹ به مردم بگویید محرم آمده، آل الله عزادار شدند
- ۳۳۵۱ از غدیر گویم یا از علی یا گویم از حسین؟
- ۳۳۵۴ محرم ماه حرام است، عزای حسین بن علیست
- ۳۳۵۶ میهمان را اکرام می کنند، از راه دور آمده تشنه است
- ۳۳۵۹ ماه محرم مهدی عزادار است سری به مهدی زنیم
- ۳۳۶۲ ای اهل عزا بروید کربلا، اصغر تشنه است
- ۳۳۶۵ کربلا از سقیفه ایجاد شد، اصغر کشته شد!
- ۳۳۶۷ ما حسینی هستیم از حسین گوئیم و بس
- ۳۳۶۹ محرم ماه عزا است، بیا تا برویم کربلا
- ۳۳۷۲ از حسین گو تا گریه کنیم
- ۳۳۷۴ عزای حسین است، بیا تا عزا برپا کنیم
- ۳۳۷۷ کربلا نزدیک است، بیا تا برویم کربلا
- ۳۳۷۹ اربعین حسین است، بیا تا برویم کربلا
- ۳۳۸۲ محرم شد حزن و اندوه زیاد شد، دل ها سوخته شد
- ۳۳۸۴ محرم شد، بیایید مهدی عزادار است، او را تسلیت می دهیم
- ۳۳۸۷ من مداح نیستم من خادمم دانید شما؟

- ۳۳۸۹ ----- اربعین حسین است، بیا تا برویم کربلا
- ۳۳۹۲ ----- کربلا گفتی، سوختیم بیا وصف مولا را بگو
- ۳۳۹۴ ----- باز این چه شورش است چه عزا و چه ماتم است
- ۳۳۹۷ ----- حسینی ها بیایید، عاشورا رسیده
- ۳۳۹۹ ----- ای عزاداران بیایید عاشورا رسیده
- ۳۴۰۲ ----- کُلُّ یومِ عاشوراء و کُلِّ اَرْضِ کربلا
- ۳۴۰۴ ----- بیا ای برادر بر حسین گریه کن
- ۳۴۰۶ ----- دلم آشوب شده ندانم چه شده، کار بر آل پیمبر سخت شده
- ۳۴۰۹ ----- ای برادر کربلا رفتی، بر شهیدان گریه کن
- ۳۴۱۱ ----- اربعین نزدیک شد، بیا تا برویم کربلا
- ۳۴۱۳ ----- ای برادر بیا کربلا نزد شهیدان برویم
- ۳۴۱۴ ----- بیایید بر شهدا گریه کنیم
- ۳۴۱۸ ----- صفر آمد غم ها تازه شد
- ۳۴۲۰ ----- کوفیان کاری کردند که هیچ کافر نکرده
- ۳۴۲۳ ----- اسلام را رقیه در خرابه زنده کرد
- ۳۴۲۵ ----- اربعین نشان چیست از چه کربلا می روید؟
- ۳۴۲۷ ----- ای برادر بیا تا به حال اسیران گریه کنیم
- ۳۴۲۹ ----- شیعیان را بگوئید: راه ما، راه حسین است
- ۳۴۳۱ ----- عزادار و صاحب عزا کیست؟ گو تا بدانیم
- ۳۴۳۳ ----- بیا تا برویم کربلا
- ۳۴۳۶ ----- ای برادر، خود را به حسین نزدیک کن، او شفیع ما بُود
- ۳۴۳۸ ----- از شفیعان است حسین، زود شفاعت می کند
- ۳۴۴۰ ----- راه کربلا باز شده، غم ما تازه شده
- ۳۴۴۲ ----- مظلومان عالم زیادند، بیا کربلا برویم
- ۳۴۴۴ ----- این حسین کیست؟ که عالم همه گریان اوست
- ۳۴۴۶ ----- ای برادر، اشک بر حسین سبب آمرزش است، بر او اشک بریز

- عطش اطفال حسین، همه را گریان کرد ----- ۳۴۴۸
- لطف الله بود زائر کربلا شدیم، اشک مان جاری شد ----- ۳۴۴۹
- گر بهشت خواهی، بر حسین گریه کن ----- ۳۴۵۰
- کربلایم ما، یاد حسینیم، غریب است حسین ----- ۳۴۵۲
- کربلا را دیدیم، قبر امام را زیارت نمودیم ----- ۳۴۵۳
- ای برادر چه دانی حسین کیست؟ کربلا چیست بیا تا بدانی ----- ۳۴۵۴
- نجات گر خواهی، بگو: یا حسین ----- ۳۴۵۵
- زائر کربلا، سعی کن بهر حسین، گریان شوی ----- ۳۴۵۶
- اربعین آمدیم کربلا، تا عهد خود امضا کنیم ----- ۳۴۵۸
- شب آخر شد کربلا، داغ ما تازه شد ----- ۳۴۵۹
- زبان حال اسرا نزد قبر سیدالشهدا(علیه السلام) ----- ۳۴۶۰
- زبان حال اسرا هنگام بازگشت به مدینه ----- ۳۴۶۲
- آخر ماه صفر شد، علی بن موسی کشته شد ----- ۳۴۶۴
- گویند: علی بن موسی الرضا غریب بوده است ----- ۳۴۶۷
- آخر ماه صفر، مسموم شد، علی موسی الرضا ----- ۳۴۶۹
- شهادت جوادالائمه در مدینه ۱۳۹۸ ----- ۳۴۷۱
- روز اول یا هشت ربیع عسکری مسموم شد ----- ۳۴۷۳
- مهدی آل محمّد، چار ساله بود غریب بود ----- ۳۴۷۵
- مردم امروز، مهدی عزادار پدر است ----- ۳۴۷۷
- حجه بن الحسن ما عزادار پدرت هستیم بیا ----- ۳۴۷۹
- هشتم ماه ربیع، رحلت امام عسکریست ----- ۳۴۸۱
- ای خدا گو مهدی بیاید ----- ۳۴۸۳
- ای خدا جمعه سیدالایام است، گو مهدی بیاید ----- ۳۴۸۶
- جمعه شد از علی گوئیم یا از مهدی بگوئیم ----- ۳۴۸۸
- آقا کجایی، مدینه آمدم مکه آمدم ندیدم تو را ----- ۳۴۹۰
- جمعه شد آماده شوید، مهدی خواهد آمد ----- ۳۴۹۲

- ۳۴۹۵ ----- جمعه رفت، مردم، مهدی نیامد
- ۳۴۹۹ ----- جمعه روز آخر ما بود، دعا کردیم، مهدی نیامد
- ۳۵۰۱ ----- دلّم از فراقِ مهدی، پریشان شده است
- ۳۵۰۴ ----- نوید ظهور مهدی(علیه السلام)
- ۳۵۰۶ ----- جمعه آمد یادی از مهدی کنیم
- ۳۵۰۸ ----- آقا گو کجا بینم تو را محروم مکن
- ۳۵۱۰ ----- جمعه آمد یادی از مهدی کنیم
- ۳۵۱۲ ----- بیایید با مهدی سخن گوئیم، شرمنده ی آقاییم
- ۳۵۱۵ ----- جمعه روز ظهور موعود است، آماده شوید
- ۳۵۱۷ ----- عاشقان را بگوئید بیایند، روز دیدار مهدی بُود
- ۳۵۱۹ ----- حَجَّهِن الْحَسَنِ، کجایی؟ آقا بیا
- ۳۵۲۰ ----- جمعه شد، روز امید ظهور شد، بیا آماده شویم
- ۳۵۲۲ ----- حَجَّهِن الْحَسَنِ ترسم بمیرم نباشم تا بینمت
- ۳۵۲۴ ----- دفتر ششم
- ۳۵۲۴ ----- حج چیست بر ما بگو؟
- ۳۵۲۶ ----- در مدینه چه کنیم بر ما بگو؟
- ۳۵۳۵ ----- زیارت رسول خدا و ائمه ی بقیع(علیهم السلام)
- ۳۵۳۸ ----- ما به مقصد رسیدیم، کعبه را دیدیم
- ۳۵۴۱ ----- طواف مستحبی و دیدار مهدی(علیه السلام)
- ۳۵۴۳ ----- دور کعبه بگرد هر چه می خواهی بخواه
- ۳۵۴۶ ----- عرفات می رویم، از خدا خواهیم آقا بیاید
- ۳۵۴۹ ----- عید قربان است، بیا از خدا عیدی بگیریم
- ۳۵۵۱ ----- اعمال حج تمام شد ما چه کردیم بگو؟
- ۳۵۵۴ ----- عید قربان همه قربانی کنند، تو قربانی کرده ای؟
- ۳۵۵۶ ----- شب جمعه، مکه ایم یا مهدی می کنیم
- ۳۵۵۹ ----- روز نهم است، عرفات است، آقا اینجا است!

- ۳۵۶۱ ----- عرفات است زیر چادر نشستیم منتظر آقاییم
- ۳۵۶۴ ----- عید قربان است، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم
- ۳۵۶۶ ----- منا گذشت، جمرات را رمی کردی، از شیطان دور شدی؟
- ۳۵۶۹ ----- پایان سفر شد، چه به دست آوردی بگو؟
- ۳۵۷۱ ----- حج تمام شد، بیا تا ببینیم حج کردیم یا نکردیم؟
- ۳۵۷۴ ----- خادم حج تمام شد، چه کردی، بیدار شدی؟
- ۳۵۷۷ ----- ای حاجی پس از بازگشت باید چه کنی؟
- ۳۵۷۹ ----- میقات سال ۹۸ -----
- ۳۵۸۲ ----- مدینه تمام شد، گمشده داشتیم پیدا نشد -----
- ۳۵۸۵ ----- درباره مرکز -----

مجموعه اشعار حجه الاسلام سيد محمد حسيني بهارانچي

مشخصات كتاب

سرشناسه: سيد محمد حسيني بهارانچي

عنوان و نام پديد آور: مجموعه اشعار حجه الاسلام سيد محمد حسيني بهارانچي / گردآورنده سيد محمد حسيني بهارانچي

مشخصات نشر دييجتالي: مركز تحقيقات يارانه اي قائميه اصفهان - ۱۳۹۹

مشخصات ظاهري: ۲۵۶۷ صفحه

زبان: فارسي

موضوع: شعر مذهبي - اهل بيت عليهم السلام

موضوع: شعر فارسي

موضوع: مديحه و مديحه سرايي

ص: ۱

زندگينامه

تولد و خانواده

ایشان در تاریخ ششم خرداد ۱۳۲۳ در خانواده ای متدین و از پدیری کشاورز در محله بهارانچی که امروز واقع در خیابان آتشکاه اصفهان است ، دیده به جهان گشود او را سید قاسم نامیدند و فامیل خانوادگی وی حسینی بود ولی ایشان به نام سید محمد حسینی بهارانچی معروف هستند

تحصیلات و اساتید

ایشان تحصیلات خود را در مکتب خانه آغاز کرده و چند سالی علوم رایج آن روز را آموخت و پس از آن به شغل نجاری مشغول شده و حدود ۱۷ سالگی وارد حوزه علمیه اصفهان شد ولی با توجه به شرایط آن زمان برای امرار معاش در کنار تحصیل به همان کار نجاری هم اشتغال داشتند او ابتدا در مدرسه عربان به تحصیل پرداخت و اساتید ایشان در مقدمات و ادبیات عبارتند از آیات و حجج اسلام سید حسن فقیه امامی ، سید محمود فقهی ، سید محمد احمدی سدهی و سید مصطفی بهشتی نژاد و بعد از حدود ۵ سال برای ادامه تحصیل عازم نجف اشرف شدند و در مدت حدود ۳ سال اقامت خود از اساتید بهره بردند از جمله : از حضرات آیات شیخ حسین راستی کاشانی در شرح لمعه ، سید اسدالله مدنی (شهید محراب) در اخلاق ، باقری نجف آبادی در شرح لمعه و مدرس افغانی در مطول و معانی بیان ولی پس از مدتی برای استفاده از دروس متنوع به شهر مقدس قم هجرت نمود ایشان در حوزه علمیه مقدسه قم ادامه دروس را در محضر اساتید تلمذ نمود : تفسیر و فرائد الاصول از آیت الله شیخ ابوالقاسم خزعلی ، رسائل و مکاسب از آیات عظام فاضل لنکرانی و نوری همدانی ، کفایه از آیت الله سلطانی طباطبائی و آیت الله العظمی فاضل لنکرانی ، مکاسب از آیات مشکینی و صلواتی ، درس اخلاق آیات سید حسین فاطمی و مشکینی ، عقائد و معارف از آیت الله العظمی مکارم شیرازی سپس وارد درس خارج آیت الله مشکینی شد و سالها از مباحث خارج آیت الله العظمی گلپایگانی و مدت کوتاهی از درس آیات عظام منتظری و وحید خراسانی بهره برد از همدرسان و هم بحثان ایشان می توان به حجج اسلام سید حسن بهشتی نژاد و محسن قرائتی اشاره کرد

فعالیت ها

ایشان به ترتیب مدتی امامت جمعه را در شهرهای فریدونشهر ، چادگان و فیروزکوه به عهده داشت و از پذیرفتن مقام قضاوت خودداری نمود و سپس بعد از ده سال از قم به اصفهان برگشت و به تدریس و تالیف و انجام وظایف روحانیت مشغول گردید و تا به حال چندین مرتبه شرح لمعه و مکاسب را تدریس نموده و هم اکنون از اساتید مدرسه علمیه صدر

بازار هستند و در مسجد النبی صلی *** علیه و آله خیابان کهندژ و مسجد موسی بن جعفر علیهما السلام خیابان صمدیه اقامه جماعت دارند

اجازات

ایشان موفق به کسب اجازاتی شفاهی و کتبی گردیده از جمله : اجازة کتبی در امور حسبه از آیت *** العظمی مکارم شیرازی و شفاهی از آیات عظام گلپایگانی و سیستانی و با واسطه از آیات عظام خمینی و بهجت همچنین کتبی در روایت حدیث از آیت *** سید اسماعیل هاشمی

تالیفات

و ثمره تلاش ایشان در نزدیک به بیست سال ترجمه و تالیف ، بیش از چهل جلد کتاب در زمینه های مختلف است که عناوین به شرح ذیل است:

الحج و الزیارة

میزان الحق یا حقیقت مظلوم

آیات الفضائل یا فضایل علی علیه السلام در قرآن

دولة المهدی یا حکومت امام زمان

اسوه النساء ، بانوی نمونه عالم

امام الشهداء و سالار شهیدان

انتظار مهدی و نشانه های ظهور

شهید خراسان و پناه شیعیان

عاشقان کربلا ، زیارات عتبات عالیات عراق

آیین همسررداری و آداب زندگی در اسلام

بشارت های معصومین

مژده های رحمت در قرآن

محرمات اسلام

واجبات اسلام

پیام های قرآنی ، یک صد و ده بیان نورانی قرآن

رهبران معصوم - ۲ جلد

راه خداشناسی

خطبه ی غدیر

بشارت های مهدویت

در پناه قرآن

فتنه های آخر الزمان

ص: ۳

راه بهشت

اخلاق و سیره محمدی

دفاع از مقام ولایت

حکومت جهانی صالحان

زنان نمونه

کشکول عجائب

خواص سور قرآن

تفسیر اهل البیت ۸ جلد

ماه های رحمت (ترجمه ی : فضائل الا شهر الثلاثه شیخ صدوق)

امام صادق علیه السلام (ترجمه ی : الامام الصادق - علامه مظفر)

پیامبر اعظم (ترجمه ی : مناقب آل ابی طالب - ابن شهر آشوب)

سخت ترین امتحان (ترجمه ی : مصادقه الاخوان شیخ صدوق)

دفتر اول

شعر تو چیست بگو؟

شهر من الهامیست من شاعر نیستم!

هر چه خواهید، به مُلهم بگویید، من شاعر نیستم!

ارزش شعر به چیست تو بر ما بگو؟!

ارزش شعر به تأثیر و معناست، تو بر ما بگو؟

وزن شعر چیست از کجا دانیم ما؟

وزن ارزش شعر است، از کجا دانیم ما؟

گویند: شعر تو وزنی ندارد؟

وزن قیمت شعر است، چرا وزنی ندارد؟

ص: ۴

ای برادر، من خودم وزنی ندارم

از چه گویند: شعر من وزنی ندارد؟!

وزن شعر معنای شعر شاعر است!

ور نه شعر هیچ کس وزنی ندارد!

عمر خود را صرف وزن شعر مکن!

شعر نیکو بگو، خود را مشغول وزن شعر مکن!

وانگهی شعر من الهامیست، از خودم نیست!

هر چه گویم الهامیست، از خودم نیست!

تو مُلهم را بگو: الهامت وزنی ندارد!

ارزش شعر وزن است، الهامت وزنی ندارد!

او گوید بُرو کارت برس، وزن کجا ارزش کجا؟!

فکر خود اصلاح کن، وزن کجا ارزش کجا؟!

شعر من الهامیست، من شاعر نیستم!

هر چه خواهید بگویند، من شاعر نیستم!

از کجا شاعر شدی بر ما بگو؟

روزگاری به فکر شعر بودم من

ناتوان از شعر و هنر بودم من

تا که اشعاری در فضائل دیدم

پس از آن اشعاری در مصائب دیدم

پیش خود غبطه خوردم که چرا من نیستم

بین آن مرثیه خوان ها چرا من نیستم

به خدایم همی گفتم و رو کردم به او

هر چه گفتمی، من رو کردم به او

پس مرا موهبت شعر عطا کن مولا

شعر گویم موهبت شعر عطا کن مولا

پس عطا کرد به من موهبت شعری را

تا بگویم بهر او، موهبت شعری را

این قریحه در حرم داد مرا

هر چه داد در حرم داد مرا

پس غدیر آمد و ما، در حرم می بودیم

فارغ از گفت و شنود، در حرم می بودیم

تا که من از فضل مولا گفتم

لطف او بود، فضل مولا گفتم

در حرم بودیم، محرم آمد

ما عزادار شدیم محرم آمد

فارغ البال بُدیم در آنجا

سخنی کس نداشت در آنجا

پس شروع به عزاداری شد

فکر من سوی عزاداری شد

پس سرودم که محرم آمد

همه ی اشک ز محرم آمد

جلسات و عزای بر پا شد

ص: ۶

پرچم عزاخانه ها برپا شد

پرچم سرخ حسینی را دیدم

همه جا شور حسینی را دیدم

هاتفی گفت مردم در عزایند بیا

همه در شور و عزایند بیا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

آه اطفال بلند است بیا تا برویم

زینب اندر غم و زار است بیا تا برویم

آه اطفال بلند است بیا تا برویم

اشک اطفال بلند است بیا تا برویم

غم و اندوه بلند است بیا تا برویم

اهل بیت درمانده اند، بیا تا برویم

همه از بی آبی مانده اند بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

آه اطفال بلند است بیا تا برویم

غم و اندوه زیاد است بیا تا برویم

نال ه ی اطفال بلند است بیا تا برویم

خبری از کربلا می شنوی

تو از دور خبری می شنوی

شنیدن کی بود مانند دیدن

تو چیزی شنوی کی بود مانند دیدن

الغرض لطف خدا شامل شد

لطف حق آمد این شاعر شد

ص: ۷

عشق تو از شعر از بهر کیست ؟

سخن من ز مولا شروع گردیده

گو توفیق بوده، شروع گردیده

مولا عزیز است عزیز است نزد من

او غریب است غریب است نزد من

مظلوم چو او نتوان یافت

با فضیلت چو او نتوان یافت

گر بگوئید شما مظلوم اوست

کس نگوید جز این، مظلوم اوست

پیش از این احمد گفت مظلوم اوست

من که گویم حق گفت مظلوم اوست

پس بیاید همگی یاور مظلوم شویم

همگی جمع شویم یاور مظلوم شویم

تو بیا تا جمع شویم بهر او گریه کنیم

حق او را به فهمیم بهر او گریه کنیم

او غریب مدینه بوده است

مالک شهر مدینه بوده است

غاصبین دارو ندارش بردند

دست او بستند و حقش بردند

بیست و پنج سال شد خانه نشین

او عزیز بود و شد خانه نشین

ص: ۸

او وصی پیمبر می بود

حافظ دین پیمبر می بود

در غدیر او معین گردید

همه دانند معین گردید

همه با او بیعت کردند

و سپس نقض بیعت کردند

فضل او را همگی دانستند

منکر او شدند همگی دانستند

پیمبر شهر علم بود و بس

در آن شهر، علی بود و بس

علم او بود که نجات داد ما را

صبر او بود که نجات داد ما را

حق او آشکار بود همه می دانستند

حق همراه علی بود همه می دانستند

غاصبین گو همه نادان بودند

حق را نپذیرفتند نادان بودند

حق کجا و آنان کجا؟

حق علی بود، آنان کجا؟

همه محتاج به علمش بودند

او نبود محتاج، محتاج به علمش بودند

گر که بشماری نشانِ حق او

صد کتابی شود، نشانِ حق او

غصبِ حق او نمودند، طاغوت شدند

ص: ۹

حق او را غصب نمودند طاغوت شدند

خدا گفت به طاغوت کافر بشوید

دست بیعت ندهید، کافر بشوید

حرف قرآن است این، بیدار باش

خواب غفلت مرو بیدار باش

شعر تو چیست؟ تو کیستی؟ گو من خادمم

شعر گویم بهر عقبا خادمم

شعر گویم بهر مولا خادمم

شما دانید حق ، همراه علیست

شعر من هم دانید همراه علیست

حق علیست و حق هم با علیست

شعر من حق است ، حق با علیست

هر چه گویم اوصاف علیست

همه خوبی ها اوصاف علیست

شعر من ناقص و ناچیز بود

شان من ناقص و ناچیز بود

من کجا و وصف اوصاف علی

شمه ای گویم ز اوصاف علی

من همی دانم که او قدرش علیست

نی فقط بین مردم نا مش علیست

قدر او را جز خدا و نبیّ نی دانند

ص: ۱۰

هر چه گویند، قدر او، کی دانند؟

گر نبی را شناسی علی او باشد

علی را گر شناسی نبی او باشد

همه دانند علی نفس نبی است

همه چیزش چو نبی نفس نبی است

آیه «انفسنا» شاهد اوست

قول احمد «أنا منك» شاهد اوست

احمد و مولا از یک شجرند

هر چه هستند از یک شجرند

انبیاء و رسل خوب دانند

قدر این دورا خوب دانند

تو بدان که ملائک خادمند

بهر مولا و احمد خادمند

خادمان را گو تا خدمت کنند

بهر این دو گو تا خدمت کنند

خادم افتخاری خدایا این منم

من که مزدی نخواهم این منم

افتخارم هست تا خدمت کنم

تا که هستم من خدمت کنم

خدمتم را آن سرا باور کنند

خادميٲم را آن سرا باور كنند

آن سرا هم خادمي باشم همي

افتخار است خادمي باشم همي

ص: ١١

افتخارم خادمی باشد و بس

چیز دیگر نخواهم خادمی باشد و بس

گر پذیرند مرا من شاگردم

گر خدا هم پذیرد شاگردم

الغرض شعر من خادمی است

تو که بینی تخلص خادمی است

«خادم» از خدا خواه که خالص باشی

در همه چیز خواه که خالص باشی

سوگند خدایا، به حقّ مخدوم

خالصم کن خدایا، بحقّ مخدوم

هدف از شعر تو چیست بگو؟

هدف من رضای حق بود

هر چه گویم رضای حق بود

جز رضای او نخواهم چیزی

هر چه باشد نخواهم چیزی

اجر و پاداش عقبا خواهم

همه چیزم بهر عقبا خواهم

حسن ظنم به خدایم خوب است

او کریم است ، حسن ظنم خوب است

بهترین حسن ظنم به اوست

همه امید من گوی به اوست

ص: ۱۲

او مرا به این راه هدایت فرمود
من هدایت خواستم هدایت فرمود
هر چه خواستم به من داد ز کرم
هر چه دارم او به من داد ز کرم
من رضای او خواهم ، بس کنم
چیز دیگر نخواهم ، بس کنم
من نخواستم ، او کرد کرم
هر چه خواستم، او کرد کرم
همه آمیدم از او ، کرم است
هر چه او می دهد، از کرم است
ما طلبکار نیستیم ز خدا
بلکه آمیدوار هستیم به خدا
او کریم و رحیم است دانیم
کرم و رحمت او را دانیم
ما ز او شکوه نخواهیم نمود
به کسی شکوه نخواهیم نمود
شکوه از تنگی و ناداری کردن
کار زشتی است نباید کردن
شکوه از زندگی ، شکوه ز خداست
نزد خلق شکوه نکن شکوه ز خداست

چقدر زشت است که گوییم : نداریم ما

داده ی او خوریم و گوییم : نداریم ما

تو که شکر نعمت را نکنی

ص: ۱۳

این همه نعمت او را چه کنی؟

آبروی خدارا چرا ما می بریم؟

نعمتی می خوریم آبرو می بریم؟

پاسخ تو در قیامت چه خواهد بود

گر بپرسند چه کردی ، چه خواهد بود؟

شاگرد نعمت حق باش و بگو

صرف حق کردم و چیزی مگو

(لطف حق با تو مداراها کند

چون که از حد بگذرد رسوا کند)

(شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر، نعمت از کف بیرون کند)

شاگرد حق باش و لطف او طلب

هر چه خواهی از لطف او طلب

باتوسل به درگاه حق راز کن

راه خود را با توسل باز کن

هر چه خواهی با نام مولیت بخواه

نام آنان ببر، با نام مولیت بخواه

آدم چون بیچاره شد واسطه برد

قبل بیچارگی باید واسطه برد

یاد حق همه جا نیکو بود

ذکر حق همه جا نیکو بُود

«خادم» از یاد حق غافل مشو

غافل ار شوی از حق غافل مشو

ص: ۱۴

نصیحت خادم

خادم تو خود را نصیحت نکنی؟

از چه خود را نصیحت نکنی؟

حق این است که خود را نصیحت بکنی

چون پاک شدی دیگران را نصیحت بکنی

حق همین است که گفتی من نیاز به نصیحت دارم

هر که خواهد بیاید من نیاز به نصیحت دارم

راه سخت و جاده باریک، نیاز به نصیحت دارم

راهنما خواهم من، نیاز به نصیحت دارم

ای خدا تو مرا هادی باش

دست من گیر و مرا هادی باش

فکر مکن خوب شدی، من مگو کور شدی

من، سخن شیطان است، مگو کور شدی

تو که هیچ نیستی، تو مگر کیستی؟

آری من همانم، تو مگر کیستی؟

تو که از خود نیستی، مالک خود نیستی

آری از خود نیستم، تو مگر کیستی؟

مالک خود نیستم همه از خداست

اواز فضل خود داده، همه از خداست

آری من خالص نیستم، نیاز به نصیحت دارم

هر چه نعمت داد، گناه کردم، نیاز به نصیحت دارم

آری من اینم تو درست گفتی، من نیاز به نصیحت دارم

تو گناه کردی، او عفو کرد، تو خطا کردی او صفا کرد!

ص: ۱۵

تو او را یاد نکردی، نعمتش را نگرفت ، او صفح کرد!

این همه نعمت به تو داد ، نعمت از فضل خود داد

شکر نعمت نکردی، قطع نکرد ، باز از فضل خود داد

گر که نعمت ها را در قبال عبادت ها گذارند، تو چیزی نداری

با گناهانت چه خواهی کرد؟ عبادت نداری تو چیزی نداری

گر که عفو خدا در نیابد تو را ، تو کجا خواهی رفت!؟

من که امید وارم به خدا ، تو کجا خواهی رفت ؟

پس بُرو کار خیری بکن ، تا رحمت کنند

راه رحمت باز کن ، تا رحمت کنند

هیچ کس ز عمل، داخل جنت نشود،

آری با فضل خدا، داخل جنت بشود

خادم بیدار شو، لایق فضل خدا شو

با فضلت شو لایق فضل خدا شو

خوب گوئی فضل او گر نباشد خاسریم

فضل او را بخواه گر نباشد خاسریم

او از نیستی تو را آورد به هستی تا فضلت کند

فضل او بوده تاکنون، بخواه تا فضلت کند

فضل حق شایستگی خواهد، شرط آن فضل تو است

تو بیا فضل کن تا فضلت کنند، شرط آن فضل تو است

خادم شرمنده باش ، شرمندگی ، توبه است

گو این را هم ز تو خواهم، شرمندگی توبه است

اول و آخر من، دست کریم است من می دانم

سفره باز کردن نزد کریم، زشت است، من می دانم

ص: ۱۶

مادری داشتم نیمه شب می گفت: خدایا مرا مَجّانی ببخش

من چیزی ندارم، ای خدا، مرا مَجّانی ببخش

چون که دارو ندارم ، توئی، همه امّیدم تویی

من نگویم ندارم، تو دادی ، همه امّیدم تویی

گر ببخشی مرا حییت خشنود شود، گر نبخشی دشمنت

پس ببخش من را ، تا خشنود نشود ، دشمنت

ما به امّید تو آمده ایم، نا امید مان مکن

تو کریمی تو رحیمی، نا امید مان مکن

«خادم» نکند فکر کنی چیزی داری ؟ نداری چیزی

گو : هر چه دارم ز تو است ، من ندارم ، چیزی

خادم راه دیانت چیست بگو ؟

اسلام و رسالت و قیامت اصل است

این سه را داشته باشی مسلمانی اصل است

ایمان و ولایت و محبّت شرط است

بیزاری از دشمنان خدا شرط است

اخلاق و حدود و فروع ، فرع ماست

در اصل، محبّت اصل دین ماست

جز آن بدان ، فرع دین ماست

گر که خواهی دین تو، محفوظ بماند

دور مشو از صادقین، تا محفوظ بماند

گر ثبات دین خواهی بگو : اهدنا ال

مستقیم ، تا دین تو محفوظ بماند

گر تو خواهی از گزند دشمنان سالم بمانی

بی تقوایی مکن ، تا دین تو ، محفوظ بماند

پیروی از دشمنان دین مکن ، تا سالم بمانی

امر حق را گوش کن تا دین تو محفوظ بماند

اصل و فرع دین را از خدا خواه تا سالم بمانی

گر خدا لطفی کند دین تو محفوظ بماند

دین و ایمان لطفی از خدا باشد بدان

حافظ آن خدا باشد ، دین تو محفوظ بماند

گر که خواهی دین تو سالم بماند

به خدا بسپار ، تا سالم بماند

گر که خواهی قوّت ایمان بیابی

چاره ای نیست جز تقوا ، بیابی

گر که خواهی وقت مردن شاد باشی

مردمان را شاد کن تا وقت مردن شاد باشی

گر که خواهی علی را وقت مردن شاد بینی

از حریم او دفاع کن ، تا علی را شاد بینی

گر که خواهی خدا از تو خشنود بشود

خلق را شاد کن تا او از تو خشنود بشود

«خادم» هراس مکن ، غافل ز لطف حق مباش

او کریم و رحیم است غافل ز لطف حق مباش

ص: ۱۸

رمز موفقیت

تو باید توفیق از خدا خواهی تا توفیق دهد

جز خدا راهی نباشد ، دعا کن توفیق دهد

راه حق ، توفیق خواهد تو بدان

بی عنایت کس نیابد ره تو بدان

اهل خیر باش تا توفیق دهند

خیرخواه باش ، تا توفیق دهند

اهل تقوا باش تا علمت دهند

گر بی تقوا باشی، علمت ندهند

گر خدا خواهی ، خدا خواهد تو را

چیز دیگر گر خواهی ، شیطان خواهد تو را

تو بیا احسان کن تا احسانت کنند

بی سبب چیزی مخواه احسانت نکنند

گوش کن تا ز قرآن بشنوی

فکر احسان باش ، تا ز قرآن بشوی

رمز توفیق به زرنگی نبود

ترک حيله کن ، زرنگی بود

پاک کن باطن خود را و بگو

هر دعایی که خواهی تو بگو

باطن ار پاک شود کار آسان می شود

پاک شو هر چه خواهی آسان می شود

مانع فیض مشو ، تا موقّق باشی

خود عوض کن ، تا موقّق باشی

ص: ۱۹

هر چه بر هر که خواهی بر خود خواهی

خیر مردم هر چه خواه ، بر خود خواهی

راه توفیق بسی راه نزدیکی بود

خیر را شروع کن، راه نزدیکی بود

دَرِ خیر را نبند از بهر خود

خیر رسان تا برسد بهر خود

سخن خیر خیر است بدان

خیر اگر گوئی خیر است بدان

«خادم» تو بیا، شروع کن خیر خود

خیر آید نزد تو، شروع کن خیر خود

رضای به قضا رضای به خداست

رضای به قضا رضای به خداست

گلایه از قضا گلایه از خداست

افضل عبادات رضای از خداست

رضای به قضا رضای از خداست

گر بنده از خدا راضی بود

خدا نیز از بنده راضی بود

عبد ناراضی چه تواند بکند

گو کند هر چه تواند بکند

هر که راضی به رضای حق بود
به کمتر چیز محبوب حق بود
راضی از کار خدا، شاد بود
ور نه غمگین و ناکام بود
تو اگر راضی و شاکر باشی
متنعم به نعیم و شاکر باشی
در رحمت را مَبْنَدِ بهر خویش
راه رحمت را باز کن بهر خویش
گر بخواهی و نخواهی مقدر این است
تو چه دانی صلاح و مقدر این است
تو نگاهی به زیر دستانت به کن
فکری هم به زیر دستانت به کن
هر که را بهر صلاحش دادند
به تو نیز بهر صاحت دادند
غم دنیا مخور ای جا نا
بی جهت غم مخور ای جانا
طالب رحمت حق باش همی
رو به رحمانیت حق باش همی
«خادم» تو راضی به قضای حق باش
گلایه مکن راضی به قضای حق باش

بر گو به آن که نیست رضا بر قضای حق

شرم کن از این ، راضی شو بر قضای حق

ص: ۲۱

یاد خدا اصل عبادت است

یاد خدا اصل عبادت است

ذکر و دعا مَحَّ عبادت است

یاد حق کن نیتت پاک شود

نیتت اصلاح کن قلبت پاک شود

یاد حق کن قلبت آرام می شود

ذکر حق کن دلت آرام می شود

دل هر کس با خدا مرتبط است

تو بدان قلب او منبسط است

دل که با یاد خدا، آرام است

دل آرام تو دان، آگاه است

مضطرب دور از خداست

مطمئن دان، یاد خداست

گر که خواهی همه کارتو، عبادت باشد

بایدت کار تو دایم، ذکر و عبادت باشد

یاد حق کار را آسان کند

غافلگی کار را دشوار کند

گر تو از یاد خدا، دور شوی

کم کم از راه خدا، دور شوی

تو اگر یاد خدا را، داری

چه نداری ، خدا را داری

غافل از یاد خدا بیمار است

ص: ۲۲

او بدان مضطرب و غمخوار است

هر چه داری ، ز خدا داری تو

هر چه خواهی ، ز خدا خواهی تو

جز خدا کیست ، تو را یاد کند

یاد او کن ، او تو را یاد کند

ذاکر حق نور صورت دارد

دل آرام و ، محبت دارد

«خادم» از یاد خدا ، دور مشو

هر کجایی از یاد خدا، دور مشو

هدف ما خداست إن شاء الله

هدف ما خداست إن شاء الله

هر چه خواهیم ز خداست إن شاء الله

راه حق را می رویم ، إن شاء الله

جز رضایش نخواهیم ، إن شاء الله

ما هدایت خواهیم زاو، إن شاء الله

همه چیز را ز او خواهیم إن شاء الله

توفیق عمل خیر خواهیم ز خدا، إن شاء الله

کار خود را به خدا واگذاریم، إن شاء الله

خواهیم به خدا نزدیک شویم، إن شاء الله

بلکه او ز ما راضی شود، إن شاء الله

داخل جنت شويم، إن شاء الله

ص: ٢٣

هم نشین احمد شویم، إن شاء الله

ذاکر حق باشیم، إن شاء الله

لذت آن ببریم، إن شاء الله

عشق با حوری کنیم، إن شاء الله

با خدا هم راز کنیم، إن شاء الله

هم جوار احمد شویم، إن شاء الله

به دیدار مولا رویم، إن شاء الله

کی شود آزاد شویم، إن شاء الله

در جوار حق شویم، إن شاء الله

تو دعا کن تا رویم، إن شاء الله

پاک و پاکیزه رویم، إن شاء الله

سالم از دنیا رویم، إن شاء الله

از قیامت بگذریم، إن شاء الله

از صراط بگذریم، ان شاء الله

این سؤال ها از خداست، إن شاء الله

هر چه خواهیم از خداست، إن شاء الله

شافع ما احمد است، إن شاء الله

دم مرگ، او شافع است، إن شاء الله

همه جا، او شافع است، ان شاء الله

مردن ما راحت است، إن شاء الله

راحت و شیرین است، إن شاء الله

بعد مردن برزخ است، إن شاء الله

برزخ ما راحت است، إن شاء الله

ص: ۲۴

هم نشین ما نیک است، إن شاء الله

هم نشین ما احمد است، إن شاء الله

ما ز دوزخ دور شویم، إن شاء الله

داخل جنت شویم، إن شاء الله

طعم مرگ شیرین شود، إن شاء الله

مردن ما آسان شود، إن شاء الله

میهمان رحمان، شویم إن شاء الله

میهمان رحیم شویم، إن شاء الله

از در رحمت رویم، إن شاء الله

از در حسین رویم، إن شاء الله

ما حسرت نخوریم، إن شاء الله

با دلی شاد رویم، إن شاء الله

مادح مولا شویم، إن شاء الله

مادح زهرا شویم، إن شاء الله

زائر مولا شویم، إن شاء الله

میهمان او شویم، إن شاء الله

از باب حسین داخل شویم، إن شاء الله

حق از ما راضی شود، إن شاء الله

در جوار حق رویم، إن شاء الله

«خادمی» مقبول شود، إن شاء الله

شعر او مرضی شود، إن شاء الله

ص: ۲۵

از خدا هر چه خواهی به خواه

تو چه خواهی از خدا، بسم الله

هر چه خواهی بخواه، بسم الله

از خدا خواهیم احسان و کرم

شأن او هست احسان و کرم

با کرم باش، با کریمان باشی

رحم کن با رحیمان باشی

زود گذر از دیگران، ای دوست من

بگذرد از تو خدا، ای دوست من

عفو کن تا عفو کنند

رحم کن تا رحمت کنند

احسان کن تا احسانت کنند

اکرام کن تا اکرامت کنند

راه ده تا راهت دهند

راه میند، تا راهت دهند

ظلم مکن بر بندگان یادت کنند

شاد کن آنان را، تا شادت کنند

هر چه کردی با خودت کردی بدان

عاقبت بینی جزایت را بدان

مهر اگر کردی مهتر می کنند

ظلم اگر کردی ظلمت می کنند

تو مشو غافل ز اعمالت بدان

دست گیری دست گیرندت بدان

ظلم مکن گر چه باشد پاره جو

(گندم از گندم بروید جو ز جو)

تو بیا احوال خوبان را ببین

بدان را نبین خوبان را ببین

تو اگر خواهی با آنان شوی

چو آنان باش تا با آنان شوی

صادق کار خود باش و بگو

«اهدنا الصادقین» باش و بگو

صادق ار باشی قیامت صادقی

صدق نافع بود، قیامت صادقی

صادقان را دوست گیر گر صادقی

صادقان را همراه باش گر صادقی

دور مشو از صادقان دورت کنند

راه دیگر را مرو ، دورت کنند

«اهدنا» را هر چه خوانی یاد کن

یاورانت را شناس و ، یاد کن

تو اگر با آل احمد می روی ؟

همه جا بايد، با آل احمد می روی؟

آل احمد بهترینند شافع اند

تو با آنان باش، آنان شافع اند

ص: ۲۷

دامن آل نبی را بگیر ای عزیز
همره آنان روان شو ای عزیز
راه دیگر گر روی تاریک بود
گرد اعدا گر روی تاریک بود
یک قدم هم ، با آنان مرو
گر روی باز گرد ، با آنان مرو
توبه ات دنیا پذیرند، گوش کن
کارخود اصلاح کن، گوش کن
راه ما راه نبی و، آل اوست
راه حق راه نبی و آل اوست
«خادم» از قرآن و عترت دور مشو
درس فراگیر و از آن ها دور مشو

درهای رحمت الهی

در رحمت بهر ما باز بود
راه رحمت بهر ما باز بود
رحمت حق بی نهایت باشد
گر بکویم درش، بی نهایت باشد
رحمتش بر همه ی خلق سرازیر بود
هر که لایق باشد، بر او سرازیر بود
رحمتش بر محسنین نزدیک بود

هر که نیکوکار بُود، نزدیک بود

لایق رحمت حق شو، تا رحمت کنند

رحم کن به مرم بدان، رحمت کنند

ص: ۲۸

بخل را از خود دور کن تا رحمت کنند

به بخیل گو: در رحمت، بر همه باز بود

مشکل از توست در رحمت بر همه باز بود

گر تو اهل گذشتی، در رحمت باز بود

مشکلی نیست بر تو، در رحمت باز بود

گر خسارت کنی و نگذری از مردمان

مشکل از توست، در رحمت باز بود

گر تو از حق خود، سخت گذری

مشکل از توست، در رحمت باز بود

هر چه با خلق کنی، با خود کنی

پس بنگر چه کنی، با خود کنی

از مکافات عمل، غافل مشو

آنچه کردی آیدت، غافل مشو

تو گوئی: مگر خدا رحمان نیست؟

توبیکارت نگر، مگو: خدا رحمان نیست

نظری کن به رحمت، در رحمت باز بود

مشکل از توست، بدان در رحمت باز بود

عالم حشر همین است، در رحمت باز بود

گر کسی اهل رحمت بده در رحمت باز بود

اهل جنت اهل رحمتند، در رحمت باز بود

اهل رحمت به شو، در رحمت باز بود

اهل دوزخ بخیل و خسیس بوده اند

توز بخلت جدا شو، در رحمت باز بود

ص: ۲۹

رحمت حق فراوان بود، دررحمت باز بود

راه رحمت به پیمان، در رحمت باز بود

سیره ی اولیا را ببین، آنان اهل رحمتند

درس رحمت بگیر، آنان اهل رحمتند

اهل رحمت همگی مرحومند

تو بیا رحم کن، در رحمت باز بود

ای خدا دل ما را صاحب رحمت کن

تا رحیم باشیم، در رحمت باز بود

خوی خوبان به ما ده، دررحمت باز بود

تا شویم اهل رحمت، در رحمت باز بود

ای برادر بیا تا به هم رحم کنیم

بلکه مرحوم شویم، دررحمت باز بود

کافر از باشی و، اهل رحمتی

به خدا سوگند، در رحمت باز بود

گر تو مؤمن هستی، و بی رحمی بدان

در قیامت حسابت دقیق است در رحمت باز بود

«خادم» کار خیر را فراموش مکن

اهل خیر باش در رحمت باز بود

راه های امید

راه امید فراوان باشد

رحمت حق فراوان باشد

سعه ی رحمت حق، کی دانی

رحمت حق بی نهایت باشد

ص: ۳۰

درب نومیدی ما، بسته شده

یأس، از گناهان کبیره باشد

رحمت حق سابق ز غضب می باشد

راه امید بیاب ، رحمت سابق ز غضب می باشد

تو اگر اهل کرم و رحمت باشی

تو به کن، اهل رحمت، باشی

اهل احسان باش تا احسان شوی

با فقیران باش، تا احسان شوی

از خدا خواه که محسن باشی

راه حق رو که محسن باشی

راه احسان چه فراوان باشد

خیر اطراف تو، فراوان باشد

اهل خیر باش ، تا خیر یابی

خیر را در یاب ، تا خیر یابی

گر تو قدمی سوی خدا برداری

از سوی خدا، تو قدم ها داری

راه رحمت مگو: بسته شده

بسته کی بوده، که بسته شده

با خدا بند قرار داد بندگی

مگسل تو قرارداد بندگی

در رحمت به سویت باز است

راه رحمت به سویت باز است

«خادم» در رحمت باز است

ص: ۳۱

راه آن ، به سویت باز است

رحمت الهی

راه خیر باز است در رحمت باز است

تو کجا می روی در رحمت باز است

راه را گم کرده ای، راه رحمت باز است

تا توانی رحم کن در رحمت باز است

رحم کن تا رحمت کنند، عفو کن تا عفو کنند

راه رحمت باز است، در رحمت باز است

روی خود سوی خدا کن از گناهان توبه کن

فضل او شامل شود، در رحمت باز است

ناامیدی گناه است، راه امید بی شمار است

خوش گمان باش به خدا، در رحمت باز است

او کریم است ، در دنیا رحمان ، در عقبا رحیم است

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

تو گدای خدا باش افتخار است، تو دعا کن مستجاب است

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

در مخلوق مزین محروم شوی، در خالق بزین نائل شوی

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

دل خود نزد خدا بر، منت مخلوق مبر

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

درِ رحمان را بکوب، درِ دیگر را مکوب

ناامیدی حرام است، درِ رحمت باز است

عزتِ ار خواهی خدا را بخوان، ذلتِ آر خواهی مخلوق را بخوان

ص: ۳۲

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

گر نداری آبرو، واسطه بر نزد او

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

بار اول گر ندادند، باز بر او اصرار کن

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

دري را گر زنی، اصرار کن، روزی باز شود

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

گر که خواهی و ممنوعت کنند، مانعش خود باشی

فکری در کار خود کن، در رحمت باز است

گر صلاح تو نباشد، چیز دیگر می دهند

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

گر دعائی کنی بر تو ذخیره می شود

در قیامت دهندت، در رحمت باز است

ای بسا دعائی کنی و صلاح آن نباشد

پس بلائی از تو دور گردد، در رحمت باز است

هیچ دعائی ضایع نشود، آن مَخَّ العباده است

ناامید مباش، در رحمت باز است

نیمه شب بر خیز وقت سحر است، خدایت را بخوان

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

از خدا خواه تا سحر خیز شوی هر چه خواهی شوی

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

گر موفق نشوی، گناهان تو را بسته است

ناامیدی حرام است، در رحمت باز است

ص: ۳۳

روز ببین چه گناهی کرده ای، توبه کن
سحر از دست مده، در رحمت باز است
از خدا خواه که تو را از گناه حفظ کند
ور نه توفیقی نباشد، در رحمت باز است
آبرو گر نداری شفیعان را پیر

حاجت داده شود، در رحمت باز است
«خادم» بگو: هر چه دارم به لطف حق بود
هر چه گفتم خدا داد، در رحمت باز است

امید به رحمت الهی

وسعت رحمت حق را که داند ای رفیق
در رحمت گشوده است که داند ای رفیق
از در رحمت بیا وارد شویم

در رحمت که داند تو ندانی، ای رفیق
تو بیا تا به زیارت برویم در یثرب
رحمهللعالمین آنجاست برویم، ای رفیق

کریم اهل بیت آنجاست بیا تا برویم
صادقین آنجانند بیا تا برویم، ای رفیق
مَنْبَعِ رحمت در نجف باشد بدان

او مهمان نواز است بیا تا برویم، ای رفیق
راه و باب نجات باز است کربلاست

زیر قبه بخوانیم خدا را، ای رفیق

حَرَم باب الحوائج کاظمین است بدان

ص: ۳۴

صاحبِ حاجتِ گر هستی بیا، ای رفیق

منبعِ جود و کرم آنجاست بدان

صاحبِ آن جواد است بیا، ای رفیق

خانه ی هادی و عسگری در سامراست

دربِ آن خانه زدن نیکوست، ای رفیق

خانه ی مهدی موعود آنجاست

صاحبِ خانه است او بیا، ای رفیق

بیتِ الله کعبه است، قدر بدان

هر که آنجا رود آمرزیده است، ای رفیق

دور کعبه هر چه خواهی ز خدا خواه ای رفیق

حاجت آماده است بگیر، ای رفیق

درِ اهل البیت به جنت رکنِ یمان است بدان

هر چه خواهی بگو باز است، ای رفیق

من که آنجا به وصالم رسیدم بدان

عاشقش هستم اگر بینم باز، ای رفیق

هر کجا او را بخوانی او نجات می دهد

غوث و فریادرس است او ، ای رفیق

داشتم غرق می شدم، او را ندا کردم بیا

او مرا از مرگ نجاتم داد، ای رفیق

دامن آل الله گیر بهر نجاتت ای رفیق

جای دیگر مرو نجاتی نیست، ای رفیق

تو بدان آنان اسباب رحمتند

راه دیگر مرو محروم شوی، ای رفیق

ص: ۳۵

رحمت حق مشروط به ولایت باشد

با ولا گر هستی بُرو مشمول رحمتی، ای رفیق

راه ما بهر نجات نزدیک است بدان

راه دور مرو نزدیک است راه، ای رفیق

گر که خواهی به نجاتت بررسی بیدار باش

راه قرآن و عترت بگیر، تا بررسی، ای رفیق

راه دیگر مرو، گمراه می شوی بیدار باش

گر تمسک به قرآن و عترت نکنی گمراه شوی ای رفیق

از صراط مستقیم خارج مشو گمراه شوی

راه را گم مکن از دین خود خارج شوی

راه خناسان مرو گمراه می شوی

گوش مده کانان چه گویند گمراه می شوی

«خادم» در پناه خدا باش، از شرّ خودی

آن که گمراهت کند، نیست کسی جز خودی

راه امید مگو بسته شده

راه امید مگو بسته شده

لطف الله مگو بسته شده

هر زمانی راه امیدی هست

راه امید کی بسته شده

مردمان گر چه گنهکار شدند

راه تقوا مگو بسته شده

راه ها باز است مگر بسته شده

ص: ۳۶

راه خیر و شرّ مگر بسته شده

هر که راه خیر خواهد می رود

هیچ راهی تو مگو بسته شده

مردمان بر خیر و شرّ مختارند

پس کجا راه خیر بسته شده

تو بگو گناه فراوان شده

لیک مگو راه خیر بسته شده

کس نمی گوید تو فاسد باش

پس مگو راه خیر بسته شده

لطف حق را ببین بر سر ماست

پس مگو لطف خدا بسته شده

ناامیدی گناهیست بزرگ

پس مگو راه خدا بسته شده

تا توانی امیدوار کن ، راه امید باز کن

لطف حق را بیان کن ، مگو بسته شده

مردمان بهر امید زنده اند

راه امید مگو بسته شده

لطف حق پیشی ز خشم او کند

سبقت رحمت حق گو، مگو بسته شده

مردمان را به خوف و رجا دعوت کن

تقویت کن رحمت حق ، مگو بسته شده

تو بدان خوف و رجا ، دو بال مؤمن اند

تا که پرواز کند ، پس مگو راه بسته شده

ص: ۳۷

مؤمنانی بُدند در مهد فساد

به رسیدند به حق در مهد فساد

لطف حق منتظر امید است

تو که امیدواری مگو بسته شده

بارها لطف الله تو را دریافته

لطف او بر همه است مگو بسته شده

تو اگر خواهی به راه حق روی

راه حق رو مگو راه بسته شده

راه را تو مبند لطف خدا جاری بُود

لطف جاری را ببین مگو بسته شده

هر گنهکار گر به حق رو آورد

راه او باز است مگو بسته شده

رحمت حق، ز رحمت بدهند

گر تو رحمی نداری مگو بسته شده

«خادم» تا توانی راه حق را بگو

رحمت حق جاری است مگو بسته شده

راه باز است بهر همگان

امتحانی است مگو بسته شده

تا توانی رو به زیبایی ها کن

الطاف خدا گو مگو راه بسته شده

راه امید ما بسته شده

راه امید ما بسته شده

دل ما هم همه خسته شده

راه اصلاح همه بسته شده

در رحمت تو گو بسته شده

همه غمگین پریشان باشند

همه خشمگین و تُرُش رو باشند

برکت ها همه از بین رفته

راه امید همه از بین رفته

نه حیایی نه حجابی باشد

نه کلامی نه تأثیر کلامی باشد

هر حرامی حلال گردیده

همه اهل گناه گردیده

راه امید نباشد دیگر

نهی از منکر نباشد دیگر

مردمان غرق گناه گردیدند

از ره دین جدا گردیدند

همه در فکر دنیا باشند

همه فکر زر و زیور باشند

نه حیایی نه حجابی باشد

بی حیایی رواج می باشد

منکرات را همه انجام دهند

هر حرامی همه انجام دهند

ص: ۳۹

اهل دین مورد استهزا اند
گر سخن گویند گرفتار اند
زندگی بین مردم تلخ شده
راه امید ز همه سلب شده
با دیانت کم کسی می میرد
هر که با بار گناه می میرد
ازدواج ها همه تعطیل شده
گو که احکام تعطیل شده
دختر پاک و شایسته کجا می باشد
گر که باشد خواهان کجا می باشد
دفتر عقد و طلاق را بنگر
همه سوی طلاقند خدایا بنگر
جامعه رو به فساد رفته همه
دین و ایمان به فنا رفته همه
دل اهل دیانت مرده
روح مردم ز دیانت مرده
ظلم بین مردم فراوان شده
بس گناهان ، فراوان شده
هر حلالی به حرام مخلوط است
حق و باطل به هم مخلوط است

کار مردم ربا خواری شده

کس نباشد ز ربا دور شده

بین حرام ها ، راه رحمت بسته است

ص: ۴۰

کس نگوید در رحمت بسته است

ما از این زندگی سیر شدیم

راه امید نداریم سیر شدیم

«خادم» در امید مَبند

راه ما را ز امید مَبند

زمزمه ی با نفس

هر چه فکر کردم ، نظرم نی آمد

کار خود زیر نظر بردم نظرم نی آمد

به خود گفتم بیا تا برویم کربلا

در تمام عمر گریه کنیم ، نظرم نی آمد

گفتم بیا تا برویم شهر نجف

در کنار امیر شاد باشیم ، نظرم نی آمد

گفتم بیا تا برویم شهر رضا

در کنار علی بن موسی الرضا ، نظرم نی آمد

گفتم برویم شهر قم کنار معصومه

تا نهایت بمیریم در آنجا نظرم نی آمد

گفتم پس کجا باید برویم اینجا فاسد است

هر کس نظری داد نظرم نی آمد

عاقلی گفت تو هر جا باشی

گر که خدمت کنی ، خرسند باشی

خدمت دین خدا کن تا خدا یادت کند

بهر دنیا کار مکن تا خدا یادت کند

چون ابوذر باش تا از شهر بیرونت کنند

ص: ۴۱

در بیابان هم بمیری خدا یادت کند

همه کارت به خدا وابگذار

دین و دنیات به خدا وابگذار

همه چیزت گر به او بسپاری

او تو را حفظ کند ، تا که جان بسپاری

از خدا دور مشو یاد خدا کن همه جا

دور مشو تا یادت کند او همه جا

گر خدایت با تو باشد تو نیکو باشی

با خدا باش همه جا تا که نیکو باشی

گر تو ذکر خدا می کنی و تقوا داری

همه چیز بهر تو باشد که تقوا داری

در نهایت همین ره بنظر خوب آمد

استخارم که کردم همین خوب آمد

«خادم» این تجربه نیک است از کجا آوردی؟

درس نیکی است از کجا آوردی؟

من فراوان فکر خود درس دادم

با همین نکته به خود درس دادم

ما نخواهیم جز خشنودی حقّ

چیز دیگر چه خواهیم جز خشنودی حقّ؟

در همین حال اگر حق ز ما خشنود است

باکی از مرگ نداریم گر حق زما خشنود است

عمر ما گر مرتع شیطان شود

کار ما آخر با شیطان شود

ص: ۴۲

عمر شیطانی نخواهیم هرگز

جز رضای حق نخواهیم هرگز

چقدر نیکوست گر خدا راضی شود

با خدا خواهیم بود گر خدا راضی شود

ای خدا تا نیامزی ما را مبر

با گناهان خدایا ، ما را مبر

تاب دوزخ کجا داریم ما ؟

تو که دانی طاقت نداریم ما

ما تو را سوگند دهیم بحق احمد

که تو ما را ببخشی بحق احمد

عاشقی و دوستی از یک منبع اند

دوستی آسان تر بود ، دریاب عاشقی

عاشقی فوق دوستی است ، دریاب عاشقی

از حبیب الله گیر درس عاشقی

او حبیبی کرد قبل از عاشقی

پس حبیبی دون عاشقی است

عاشقی حدی ندارد عاشقی است

عشق حق غوغا کند در بندگی

گر تو عاشق نیستی نتوان بندگی

عشق ارزان دست ناید گر عاشقی

کارها باید کنی ، قبل از عاشقی

ص: ۴۳

صدق و راستی باشد ، قبل از عاشقی

تا که کم دانی ، راز عاشقی

عاشقی و دوستی از یک منبع اند

دوستی باشد بخشی از عاشقی

عشق کاذب تو فراوان دیده ای

حبّ کاذب نیز فراوان دیده ای

صادق ار باشی عشقت صادقی است

کاذب ار باشی کفرت باطنی است

در قیامت صادقان فائز بوند

حق گوید از صدقشان فائز بوند

صدق در هر چیزی نافع است

صدق در اعمال بیشتر نافع است

ما حال را بنگریم نی قال را

جاهلان همیشه گویند قال را

بیش از این گفتار خجالت آورد

بی تحقّق گفتار خجالت آورد

«خادم» تو باطن و ظاهر را یکسان نما

گفتار بی عمل چه سود ، کار را آسان نما

آثار عمل از عمل آید برون

آثار عمل بین ، عبرت باشد

هر چه بینی بر تو عبرت باشد

ص: ۴۴

تو، به دقت بین آثار عمل

از عمل آید، آثار عمل

هر چه با مردم کنی بر خود کنی

هر چه خوب و بد کنی بر خود کنی

تو ز آثار عمل غافل مشو

گندم از گندم به روید جو ز جو

ظلم اگر کردی بدان ظلم می شوی

گر که احسان کنی احسان می شوی

ظلم ظلمت آورد از بهر تو

عدل نوری آورد از بهر تو

گر ز مردم خیرخواهی کنی

خیر را از بهر خود خواهی کنی

خیر درب خانه ی تو، می زند

در به رویش باز کن در می زند

خیر را از خود دور مکن خیر آورد

خویش را بی بهره مکن خیر آورد

خیر رحمت حق باشد بر تو است

رحمت حق خیر است بر تو است

تو نیکی می کن و در جعبه انداز

که ایزد وقت ناچاری دهد باز

حیات سرمدی را یادآور

نیازت را در آن عالم یاد آور

آنچه در محشر خریدارش بُوند

ص: ۴۵

کار خیر است که خریدارش بوند
در قیامت گویند چه آورده ای؟
بهر ما گو: که چه آورده ای؟
عمل خیر نجات می دهد
پس تو سبقت گیر نجات می دهد
تو که از غفلت ، چون یک مرده ای
کار نیکی نداری بس حسرت برده ای
وقت مردن حسرتت افزون شود
وقت میزان حیرتت افزون شود
«خادم» تو چرا غافل از آخرتی
گو چرا نی ترسی از بد عاقبتی

دل های سوخته

دل سوخته هر کجا باشد
منشأ رحمت خدا باشد
دل سوخته را آثاریست
اثرش رحمت خدا باشد
تو مسوزان دلی را هرگز
که پس از آن خشم خدا باشد
دل مظلوم اگر سوخت بترس
اثرش خشم خدا می باشد

تا توانی دلی را آرام کن

اثرش شادی تو می باشد

تا توانی دلی را شاد کن

ص: ۴۶

ثمرش شادی تو می باشد

دل مظلوم منشأ اثر است

تو مسوزان که بر تو خطر است

راز زائر با خداوند نکوست

راز زائر با خدا نیکو بود

بی سخن راز کردن با خدا نیکو بود

در دعا لفظ کی لازم بود

در دورون هم راز تو نیکو بود

تو که دانی خدا از دل تو آگاه است

چه نیازی به گفتن خدا آگاه است

راز مؤمن ریاضت باشد

راز او قرب خدا می باشد

راز مؤمن همان نیت اوست

عمل او همان نیت اوست

آنچه در باطن تو می گذرد

بر تو از خوب و بد می گذرد

نیت از خوب کنی عملت خوب شود

نیت بد مکن تا عملت خوب شود

راه قرب به خدا نیت توست

بر سرت هر چه آید از نیت توست

نیت آر خوب شود خوب شوی

ص: ۴۷

نیت آر بد شود بد شوی

حجت حق در قیامت باطن است

خیر و شر هر چه بینی از باطن است

دوست صالح باطنش نیکو بود

گر که خیرخواه تو نیست ، طالح بود

دوست را کن امتحانش در وفا

گر وفادار است او صالح بود

دوست تو گر شد بی وفا

تو نگیر دوست ، بی وفا

هر که را با دوستانش ارزیابی کنند

حکم بر او ، طبق ارزیابی کنند

گر تو با اهل صفا دوستی کنی

تو بدان بهر خود دوستی کنی

«خادم» راز کس افشا مکن

راز خویش نیز بر کسی افشا مکن

نصایح معصومین (علیهم السلام) به زوّار

ای برادر کار خود قبل سفر اصلاح کن

هر حسابی با کسی داری اصلاح کن

سعی کن با مظلومه راهی حج نشوی

بلکه با ظلم هرگز راهی حج نشوی

حق صاحب حق را کن ادا

حق الله و مردم را کن ادا

ذاکر حق باش در طول سفر

ص: ۴۸

سخن خود کم کن در طول سفر

همره خوبی را کن انتخاب

بد سخن را نکن انتخاب

از بد اخلاقان جدا کن کار خود

تا توانی با خوبان کن کار خود

درس عبرت گیر در طول سفر

از تجارب بهره گیر در طول سفر

مشورت کن بهره گیر از عاقلان

از تجارب بهره گیر از عاقلان

در مضایق صابر و بردبار باش

از نکوهش دور و بردبار باش

هیچ کس از بندگان ناچیز مدان

خود را بین بندگان ناچیز بدان

با صبوری کارها اصلاح شود

بی صبوری کار اصلاح نشود

صبر سرمایه و امید تو است

اجر صابر بهترین امید تو است

صبر تلخ است و ، فرج است

گر صبر نکنی کی ، فرج است؟

«خادم» صبر در همه جا نیکو بود

صبر بر ترک گناه ، نیکوتر بود

ص: ۴۹

اشک زائر در زیارت دلیل دعوت است

اشک در راه زیارت چه صفایی دارد

اشک از روی محبت چه صفائی دارد

اشک زائر دلیل عشق اوست

راز با معشوق چه صفائی دارد

اشک زائر هنگام دخول

در حرم ها چه صفائی دارد

اشک با اذن دخول زائر

آن نشان قبول است چه صفائی دارد

اشک هنگام زیارت نیکوست

لذت عشق همین است چه صفائی دارد

اشک هنگام مناجات نیکوست

آن لذیذ است و صفائی دارد

اشک از روی محبت نیکوست

حُبّ معشوق چه صفائی دارد

اشک عاشق بر معشوق نکوست

لذت عشق چه دانی صفائی دارد

اشک مؤمن ز محبت نور است

نور عشق است چه صفائی دارد

اشک از خوف خدا هم نور است

لذتی نیست چو آن چه صفائی دارد

اشک مؤمن ز گناه توبه ی اوست

ص: ۵۰

بازگشت به خدا چه صفائی دارد

اشگ با دیدن گنبد نیکوست

این نشان دعوت است چه صفائی دارد

ادب از زائر مؤمن نیکوست

با ادب بودن زائر چه صفائی دارد

معرفت شرط قبولی زیارت باشد

گر که باشد قبول است صفائی دارد

در کنار مزور با عشق و محبت بمان

عاشق آر باشی و بازگردی صفائی دارد

تا سه روز تو میهمان امامت هستی

بعد از آن گو چه لذت چه صفائی دارد؟

هر چه خواهی بخواه آن دو سه روز

که لذیذ است و قبول است چه صفائی دارد

در کنار مزور غافل و بی حال مباش

به عبادات پرداز که صفائی دارد

مال پاکی در این راه ببر ای مؤمن

تا پذیرند تو را که صفائی دارد

«خادم» توفیق زیارت ز محبوب بخواه

تا که بار دگر آبی چه صفائی دارد

محرمان از زیارت

محروم آن است که توانی دارد

قدرت مالی و جسمی دارد

لیک نه میلی به زیارت دارد

ص: ۵۱

نه علاقه به احسان دارد

او فقط عاشق جمع مال است

بهر این کار چه اصراری دارد

او مشغول دنیا طلبی و دنیاست

او چه کاری به عقبا دارد؟

چون ز عقبا سخن گفته شود

او چه کاری به عقبا دارد؟

گاه گوید قلب خود پاک نما

کی خدا نیازی به اعمال دارد؟

گر که گویند تو چرا حج نکنی

او گوید حج چه سودی دارد

پول ها را به دشمن ندهید

خرج مسکین غریبه نکنید

پول ها را به فقیران اهلی بدهید

نه برید خارج کشور به اسیران بدهید

گر به پرسی تو به اسیران چه دهی

او گوید من ندارم شما ها بدهید

بخل او را ز حق دور کرده

او به دنیا فقط رو کرده

عادتش بس نمازی باشد

چه نمازی به فکر حسابش باشد

توبه او گو نماز بدون احسان

نه نماز و نه احسان باشد

ص: ۵۲

در قیامت اگر نامه ز احسان خالیست

سوی دوزخ رود آن که ز احسان خالیست

تو بدان مال فراوان بلاست

آنچه مقدار نیاز است عطاست

پس به تقدیر خدا راضی باش

اهل احسان و عطا باش و، راضی باش

این که گویی ندارم ندارم گله است

گله از حق بود ، ندارم گله است

تو که غرق نِعَمِ اللّٰه

پس مگو چکنم ؟ چکنم ، گله است

«خادم» همه چیز داری تو ، شاکر باش

گله از خالق رحمان مکن ، شاکر باش

محرومین از زیارت

آن که قصد زیارت کند محروم نیست

آن که خواهد زیارت رود محروم نیست

آن که از پافتاده ز کبر محروم نیست

نیت او زیارت بود محروم نیست

آن که مالی ندارد که رود محروم نیست

قصد او کافیت، او محروم نیست

آن که می خواهد و مانع دارد

نام او ثبت شده ، محروم نیست

آن که را عذر نباشد و زیارت نرود

او بود محروم مگو محروم نیست

ص: ۵۳

نیت شرّ هر که دارد مگو، محروم نیست

هر که را نیت خیر است بگو محروم نیست

نیت خیر ثوابش خیر است

نیت شرّ جزایش شرّ است

نیت مؤمن خیر از عمل است

نیت کافر شرّ از عمل است

زائر زائر ما ، زائر ماست

مانع زائر ما ، مانع ماست

اهل زائر چو نگه می داری

اجر زائر به دست می آری

هر چه در راه زیارت بینی

اجر آن را آخرت می بینی

تا توانی کسی را ز زیارت منع مکن

خود را زخیر و زیارت منع مکن

تو چه دانی پاداش زیارت چنداست؟

منع مکن ندانی پاداش زیارت چند است؟

خلوص زائر

ارزش هر عملی به خلوص آن است

ارزش عمل نیک به خلوص آن است

عمل خالص مؤمن به خلوص آن است

ارزش کار هر کس به خلوص آن است

عمل عاملی ، نزد خدا مقبول است

که زاغیار بری و هدفش معبود است

ص: ۵۴

نیت تو اساس عمل است

نیت پاک کن، اساس عمل است

زائر کربلا کیست بگو

گر هدف بهره ی دنیاست بگو

زائر آن است که قصدش زیارت باشد

نه به دنبال زر و زیور و شهرت باشد

زائر خالص و عابد مشخص باشد

او به دنبال هوس نیست مشخص باشد

زائر آن است که به دنبال مزورش باشد

عابد آن است که به دنبال معبودش باشد

ادعای عشق نباید بکند بیگانه

عاشقی هم نباید بکند بیگانه

گو اگر عالم دنیا به من هدیه دهند

دست از دست مولا نکشم هرچه دهند

صادق آل محمد این بگفت:

عشق مولا ندهی گر هرچه دهند

عمل عشق غیر از عاشقی است

عشق زائر صرف عاشقی است

ما کجا و صدق عاشقی

عاشقی دان فوق بندگی است

عاشق صادق محو معشوقش بود

عابد صادق محو معبودش بود

تو بگو من دوستم نی عاشقم

ص: ۵۵

من هوادار توام نی عاشقم

«خادم» تو چه دانی ز عشق محبوب

گو کنم دوستی ، نه عشق محبوب

توبه زائر

به زیارت می رویم تا توبه کنیم

طالب رحمت حقیق تا توبه کنیم

در حقیقت زیارت بود عهد خدا

عهد خود تازه نماییم و توبه کنیم

ما ز نور مزور بهره بریم

نور او چون رسد توبه کنیم

جای توبه کنار شفیعان باشد

تو بیا تا به زیارت به رویم توبه کنیم

گرچه توبه همه جا مقبول است

راه نزدیک، زیارت بود توبه کنیم

در حرم ها در رحمت باز است

پس بیا در حرم دوست، تا توبه کنیم

زیر قبه دعا مستجاب است بیا

تحت قبه بنالیم و هم توبه کنیم

ما اگر اشگ بریزیم بیاد مظلوم

راه ما باز شود بیا توبه کنیم

من گمانم اگر ما برویم کربلا

راه نزدیک تر است بیا توبه کنیم

گر خدا را به اهل کسا سوگند دهیم

ص: ۵۶

بهترین راه همین است بیا توبه کنیم

محور اهل کسا را بیا یاد کنیم

این مجرب تر است بیا توبه کنیم

یا بیا بر پسرش گریه کنیم

بهترین راه همین است بیا توبه کنیم

آدم آمد با نام خمسه توبه کرد

ما هم همین گونه بیا توبه کنیم

توبه گر خالص و بی مظلومه بود

بشتاب تا برویم توبه کنیم

ما اگر توبه کنیم، راه باز شود

مشکل ما همین است بیا توبه کنیم

«خادم» تو نیز باید توبه کنی

بنگر چه کردی بیا توبه کنیم

کدام خانه را در زنییم، در هر خانه را زنییم

در هر خانه ای را زنیید

گر بخیل است درش را زنیید

درب هیچ خانه مزین بی دقت

کار خود را به کسی وامگذار بی دقت

تا ببینی کریمان کجا پنهانند

کرم از خویش نمایند کجا پنهانند

تو درِ خانه ی هیچ کس را مزین

تا ندانی کریم است در او را مزین

ص: ۵۷

خانه ی اهل کسا خانه ی ما بُود
در آن خانه زدن حسرتِ ما بُود
تو بیا با ادب و کامل باش
در این خانه زدی کامل باش
گر کمالی تو را نیست، در مَزَن
چون عطا بهر کمال است در مزن
هر چه خواهی اگر مشروع است
به تو خواهند داد اگر مشروع است
غیر مشروع مخواه از آنان
هر چه خواهی بخواه از آنان
گر ز دنیا، طلب خواهی کرد
نظری کوتاه داری طلب خواهی کرد
نظرت را بلند کن ز عقبا بطلب
بخل نباشد هر چه خواهی به طلب
گر که کوتاه نظری کن نظری
فکر کارت بکن کن نظری
گر کمی خواهی، چون خود کمی
کم مخواه از آنان گرچه خود کمی
هر چه خواهی گو، جودت کنند
کم مخواه از آنان جودت کنند

راست گو تا راستان جودت کنند

تا که بعد از جود هم رویت کنند

از کریمان جز کرم ناید به کس

ص: ۵۸

هر چه خواهی از کرم جودت کنند
کم اگر خواهی آن باشد خوی تو
کم مخواه و گو تا جودت کنند
تو چرا بیدار نیستی بیدار شو بخواه
هر چه خواهی بیدار شو بخواه
او امام توست باید به او روی آوری
هر چه خواهی بخواه تا به او روی آوری
او «غوث الأُمّه» باشد این زمان
گو به فریادت رسد در این زمان
راه خود را گم مکن گمراه شوی
گر امامت رها کردی گمراه شوی
گر بمیری و ندانی امام تو کیست
جاهل رفته ای، ندانی امام تو کیست
معرفت پیدا کن تا راهت دهند
تا نباشی حیران، راهت دهند
هر که را در قیامت با امامش خوانند
گر امامی ندارد با که او را خوانند؟
«خادم» تو امامت را بشناس
پیش از این امامت را بشناس

شفاعت اولیای خدا

شفاعت دری است از رحمت حق

گر بکوبی باز شود رحمت حق

رحمت حق بی نهایت باشد

ص: ۵۹

گر تو دنبال کنی بی نهایت باشد

در رحمت فراوان باشد

راه رحمت فراوان باشد

هر کسی را ز رهی می بخشند

کوهی را به کاهی می بخشند

بهشت را هشت در می باشد

هر دری مخصوص کسی می باشد

راه رحمت به خود باز کن

یک بهانه سوی حق باز کن

آن یکی گوید: من خادم بدم

این یکی گوید من مَدِح بدم

آن یکی گوید: من دوست بوده ام

این یکی گوید: من حامی بوده ام

آن یکی گوید: من زائر بوده ام

این یکی گوید: من چاکر بوده ام

آن یکی گوید: من خوش آمد گفته ام

این یکی گوید: من کفش جفت کرده ام

آن یکی گوید: دعوت کرده ام

این یکی گوید: خوان گسترده ام

آن یکی گوید: من شعر گفته ام

این یکی گوید: من شعر خوانده ام

آن یکی گوید: من جاروب کرده ام

این یکی گوید: من در باز کرده ام

ص: ۶۰

آن یکی گوید: چراغ روشن کرده ام

این یکی گوید: من خاموش کرده ام

آن یکی گوید: من در وا کرده ام

این یکی گوید: من در بسته ام

آن یکی گوید: من روضه خوانده ام

این یکی گویند: من مدح خواننده ام

آن یکی گوید: گریه کرده ام

این یکی گوید: تباکی کرده ام

آن یکی گوید: من نوکر بوده ام

این یکی گوید: دست بر سینه بوده ام

آن یکی گوید: من چای داده ام

این یکی گوید: شربت داده ام

آن یکی گوید: اطعام کرده ام

این یکی گوید: من انفاق کرده ام

آن یکی گوید: من ظرف شسته ام

این یکی گوید: من فرش شسته ام

هر کسی گوید: من کاری کرده ام

مزد من را بدهید کاری کرده ام

«خادم» بین این ها راه رحمت است

در رحمت باز است، این ها راه رحمت است

نکند تو بی بهانه بیایی فردا

دست خالی بیایی فردا

شافع روز قیامت حسین است بدان

ص: ۶۱

دری از جنت مخصوص حسین است بدان

دست خالی میا بیچاره شوی

گر تو را راهی نباشد بیچاره شوی

مقام رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد خداوند

مقام نبی فوق گفتار ماست

آیت حق بود رسول خداست

نی پیغمبر نی نبی نی ملک

به مقامش نرسند او حیب خداست

صاحب خلق عظیم است در کتاب

او مقامش عظیم است در کتاب

افضل از هر نبی و پیمبر باشد

اشرف ولد آدم به شرافت باشد

در قیامت شفیع همه ی اّمّت هاست

همه محتاج به اویند او محتاج خداست

قاب قوسین مخصوص به اوست

جبرئیل لایق آن نیست مخصوص به اوست

دین او اکمل ادیان بُود

نور او انوار انوار بُود

او ولی همه ی اّمّت هاست

اشرف از همه ی اّمّت ها ست

او افضل از همه ی انبیا است

بی نیاز از همه ی انبیاست

اوصیایش افضل از اوصیاست

ص: ۶۲

اولیایش افضل از اولیاست

شافع هر نبی ولیست

چاره ساز دوستان علیست

دوست او دوست علیست

دشمنش دشمن مولا علیست

دوست مولا همان دوست نبی است

دشمنش را نگوئید دوست نبی است

دوستان علی در دو جهان آزادند

دشمنانش در دو جهان گرفتارند

«خادم» بگیر عروها لوثقی را

خادمی کن عروه الوثقی را

پیامبر رحمت (صلی الله علیه وآله وسلم)

بعد از همه ی پیامبران احمد باشد

او اشرف کائنات محمّد باشد

در فضل و شرافت احمد باشد

او افضل از هر نبی ، محمّد باشد

در بین ملائکک نا مش احمد باشد

در روی زمین نا مش محمّد باشد

نامش از نام خدا مشتقّ شد

نام حقّ محمود او احمد شد

صاحب خلق عظیم است نزد خدا

خُلق او خُلق عظیم است نزد خدا

قرب او نزد خداوند به جایی برسد

ص: ۶۳

نی ملک نی پیامبر به پایش نرسید

هر پیامبر ورا عاشق شد

هر مقرب ورا عاشق شد

رحمت حق بر احمد مبارک باشد

کس چو او نیست که مبارک باشد

شافع روز جزا، احمد مرسل باشد

از خدا اذن گرفته، احمد مرسل باشد

در قیامت مثل او نیست کوشافع امت باشد

او مجاز است به شفاعت کو محمد باشد

اوصیایش افضل از اوصیا می باشند

چون که آنان اوصیای محمد باشند

چون رسد در قیامت به مقام محمود

همه محتاج اویند او محمد باشد

افتخار امت این است که رسولش محمد باشد

هیچ رسولی نیامد که مقامش چو محمد باشد

او عزیز است به درگاه خداوند کریم

کس ز او نیست عزیزتر او محمد باشد

شافع امت خود باشد و امت ها را

در قیامت او شفیع است محمد باشد

یاد احمد کنید و فرستید صلوات

ياد احمد كنيد و فرستيد صلوات

ص: ٦٤

رحمت حق بخواهید و فرستید صلوات

صلوات بهر احمد گشایش دارد

رستگاری طلبید و فرستید صلوات

هر دعائی که خواهید مقبول افتد

قبل و بعدش بفرستید صلوات

گر ثواب فراوان خواهید

هر شب و روز فرستید صلوات

رحمت حق اگر می طلبید

در همه عمر فرستید صلوات

گر که خواهید شب و روز به عبادت باشید

غافل از حق نشوید و فرستید صلوات

عمر خود گر غنیمت دانید

ضایع اش ننمایید و فرستید صلوات

گر محبّ خدا و رسول و ولیّ می باشید

وقت را ضایع نکنید و فرستید صلوات

حاجتی گر که دارید به خدا

استجابت سریع است فرستید صلوات

گر تو را مشکل خاصی است بیا

راه باز است اگر تو فرستی صلوات

ملکی است در سماوات هزار دست دارد

او به انگشت شمارد ثواب صلوات

عاجز از هیچ حسابی نیست جز صلوات

جز حساب مردمی که فرستند صلوات

ص: ۶۵

عاجر و ناتوان آن غافل بیچاره

که بود غافل از یاد خدا و نفرستد صلوات

گر که خشنودی حق خواهی و حبّ

نبیّ

تا توانی و زبان داری بفرست صلوات

گر شفاعت ز محمّد و ز آلش خواهی

تا توانی دعا کن و بفرست صلوات

آخر الامر نیاز به شفاعت داری

پس دعا کن و بفرست صلوات

«خادم» فراغت داری از دست مده

هر گاه فارغی دعا کن و بفرست صلوات

مقام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

اشرف مخلوق عالم رسول الله است

برتر از هر برتری گو رسول الله است

عالم کون ز وجودش وجود یافته است

همه عالم یک طرف افضل رسول الله است

عالم کون و مکان طفیل او بود

سر بلند و افضل عالم رسول الله است

نور او چون بر فراز عرش جلوه نمود

همه دیدند که افضل رسول الله است

آدم و نوح و خليل و هر پيمبر ديده اند

اشرف مخلوق عالم رسول الله است

ماه و خورشيد و ملائڪ شاهداند

افضل مخلوق عالم رسول الله است

ص: ۶۶

نی پیمبر نی ملک نی هیچ مخلوقی

افضل از او نیست او رسول الله است

قاب القوسین و مقام قرب حق مخصوص اوست

شأن هیچ کس نیست او رسول الله است

آدم و مُلک و مُلک را گو بیاید بهر حق

سجده بر او نمایند او رسول الله است

جبرئیل امین در سدرهاالأعلیٰ به گفت

بیش از این حق من نیست حق رسول الله است

انبیاء و اوصیا و ملائکک شاهدند

اشرف مخلوق عالم رسول الله است

در قیامت او شفاعت می کند بر انبیا

چون مقام محمود مخصوص رسول الله است

هر پیمبر هر وصی هر امتی

احتیاجش در قیامت به رسول الله است

دین او نیز اکمل ادیان عالم باشد

چون که اکمل در جهان نفس رسول الله است

اوصیایش افضل از پیغمبرانند بدان

گر چه افضل در جهان رسول الله است

جنت و نار و جحیم در دست اوست

گر چه در دست علیست از رسول الله است

آری او نفس علی و علی نفس نبی است

هر دو از یک شجرند افضل رسول الله است

گر نبی خاتم نبود علی بود پیمبر بعد از او

ص: ۶۷

پس هر دو نبیّ اند افضل رسول الله است

صاحب خُلق عظیم است او نزد خدا

خلق حیدر چون نبیّ است افضل رسول الله است

پس چرا آزار او بیش از همه می بوده است

این دلیل قرب اوست ، افضل رسول الله است

«خادم» تو چه دانی رسول الله کیست

فضل او را خدا داند او رسول الله است

میلاد پیامبر مبارک باشد

نور حق گو پیامد مبارک باشد

میلاد پیامبر مبارک باشد

قدمش بر سر ما هم مبارک باشد

فضل الله مبارک باشد

قدمش بر سر ما هم مبارک باشد

بهترین خلق خدا اوست مبارک باشد

قدمش بر سر ما هم مبارک باشد

صاحب خُلق عظیم است مبارک باشد

انتخاب اله است مبارک باشد

افضل از هر نبیّ است مبارک باشد

او شریف و عزیز است مبارک باشد

خلقت کون و مکان بهر اوست

همه ی اهل جهان محو اوست

اختیار جنّت و نار بر اوست

صاحب جنّت و نار هم اوست

ص: ۶۸

هر نبی و هر وصی محتاج به اوست

شافع آر باشد هم محتاج به اوست

اول و آخر نیازمند به اوست

ملک وحی نیازمند به اوست

شرف کل ملائکک به اوست

شرف هر ولیی هم به اوست

قاب قوسین مخصوص به اوست

سدره المنتهی محتاج به اوست

همه ی عالم نیازمند به اوست

جنت و نار نیازمند به اوست

شرفش پیش خدا اعظم است

از ملائکک اشرف و اعلم است

انبیاء همه شاگرد ویند

اوصیا همه زیر دست ویند

او نبی و ولی و خاتم است

دین حق را بس او خاتم است

ما همه ریز خوار اویم

در همه چیز نیازمند اویم

او خدا نیست او عبد خداست

از خدا هم جدا نیست او عبد خداست

اوصیایش عزیزان خدایند همه

بهتر از هر نبی و وصیی اند همه

درب جنت گشوده نشود

ص: ۶۹

جز به دست او گشوده نشود

جَبَّ او جَبَّ خدایِ اَزَلِیست

او ولیّ خدایِ ابدی است

طاعتش حَبَّ خدا می باشد

عَفْو او عَفْوِ خدا می باشد

او عزیز خدای است بدان

او حبیب خدای است بدان

ما گدایِ اویم بدان

چون که محتاج اویم بدان

ای خدا بهر او تو به ما روی کن

عَفْوِمان کن، تو به ما روی کن

«خادم» تو چه می خواهی بگو

هر چه می خواهد دل تنگت بگو

خادمی می طلبم زین درگه

خادمی باشم من زین درگه

خادمی افتخار من است

گر پذیرند افتخار من است

میلاد نبیّ مبارک بادا نور نبویّ مبارک بادا

جشن میلاد نبیّ است مبارک بادا

اهل عالم همه شادند، مبارک بادا

روز میلاد نبی بہترین عید ماست

ما کہ شادیم ہمہ، گو مبارک بادا

ص: ۷۰

بزم عیشی است بیا شاد شویم

یاد خالق بکنیم، مبارک بادا

صاحب خلق عظیم است، یاد او، یاد عظیم است

یاد او یاد کریم است، مبارک بادا

همه عالم سر تعظیم فرود آوردند

جبرئیل هم ندا داد: مبارک بادا

هر عظیمی سر تعظیم فرود آورده است

پادشاه از تخت فرود آمده است، مبارک بادا

حق یکباره در آمد، راه گمراهی سر آمد

غم و غصه سر آمد، مبارک بادا

«جاء الحق» آمد، باطل به سر آمد

ملک وحی در آمد، مبارک بادا

ملک عالم هدیه آمد، به دست خاتم آمد

از سوی کریم آمد، مبارک بادا

ملک وحی در آمد، مژده ای هم بیامد

بر رسول مدنی آمد، مبارک بادا

راه حق روشن و، باطل سر آمد

خورشید ز مشرق در آمد، مبارک بادا

قلم وحی در آمد، راه باطل سر آمد

ملک وحی بیامد، مبارک بادا

عالم کون همه شاد شدند، زانکه بیدار شدند

راه حق باز گردید، مبارک بادا

قلب احمد وحی رسیده، به همه مژده رسیده

ص: ۷۱

از خدا وحی رسیده، مبارک بادا
نور توحید در آمد، بت پرستی سر آمد
مَلَك وحی در آمد، مبارک بادا
حرکاتش همه اعجاز و نگاهش اعجاز
همه چیزش اعجاز، مبارک بادا
راه حق باز شد، گره ها باز شد
عبدِ الله شاد شد، مبارک بادا
مادرش شاد شد، دلش آزاد شد
جدّ او شاد شد، مبارک بادا
ما همه شاد شدیم، جالسین شاد شدند
گو که حق شاد شد، مبارک بادا
کف به کف می زنیم، بهر حق می زنیم
گرد هم می زنیم، مبارک بادا
عید میلاد محمّد آمد، هر کسی شاد آمد
ملائک شاد شدند، مبارک بادا
«خادم» تو گو تا همه کف زنند
کف آزاد زنند، مبارک بادا

روز میلاد نبی است بیا شاد شویم

روز میلاد نبی است بیا شاد شویم

حق او لازم بر ماست بیا شاد شویم

هر نبی و هر وصی شاد شوند

ص: ۷۲

تو بیا گو همه شاد شوند

شأن او شأن عظیم است بدان

خُلقِ او خُلقِ عظیم است بدان

افضل از هر نبی است بدان

شأن او کس نداند بدان

همه عالم بهر او خَلق شده

چه کسی مثل او خَلق شده

او مقامش «قاب قوسین» رسید

جبرئیل هم به پایش نرسید

گفت اینجا جای هر کس نبود

نی ملک نی وصی نی نبی نبود

تو عزیزی که جای تو بود

هر کسی جای خود بود

«قاب قوسین» بس شأن تو بود

تاکنون هیچ کس چون تو نبود

ملک وحی چو دید درمانده شد

نتوانست رود درمانده شد

خلقتش سبب خَلقِ عالم گردید

او خلق شد ، که عالم خلق گردید

گر نبود او عالمی هم نبود

خلقتش گو سبب عالم بود
عالم از خلقت او درهم شد
حال هر سلطان گو درهم شد

ص: ۷۳

سلاطین ز تخت افتادند

شیاطین ز علم افتادند

طاق کسری فرو ریخت ز او

آتشکده خاموش شد ز او

کاهنان بین همه لال شدند

اختران بین که همه تار شدند

این همه بهر وجود او بود

همه عالم ز وجود او بود

درس عبرت بگیر ای کافر

روی خود را به خدا کن کافر

ای یهودی ای مسیحی بیا درمان گیر

تو که بیماری بیا درمان گیر

اهل عالم بیایید ببینید او را

بهترین خلق خدای است ببینید او را

پس همه بهر او کف زنید

بهتر از آن ، کف پیوسته زنید

کف زنید و کف زنید و کف زنید

دل خود شاد کنید و کف زنید

ای خدا عیدی ما را تو بده

هر چه خواهی ز کرم تو بده

«خادم» تو انعام بگير از خالق

هر چه خواهی بگير از خالق

من که خواهم شوم خادم او

ص: ۷۴

تا که در عقبا شوم مادح او

شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

بلاها از ولا باشد ، بدان

ارتقای هر مسلمان از بلا باشد بدان

هر که قربش بیشتر باشد بلا بیشتر دهند

هر که صبرش بیشتر باشد بلا بیشتر دهند

اشرف مخلوق عالم چون پیمبر بوده است

او بلایش بیش از هر کس که دانی بوده است

هر که بامش بیشتر برفش بیشتر بوده است

چون مقامش بیشتر بلایش بیشتر بوده است

او فرمود: هیچ پیمبر نشد آزار مثل من

گو که آزارش کرد جز امت مثل من

اول و ثانی چه کردند با او دیده ای؟

یا که حسن ظن نمودی دیده ای؟

پیروان آن دو، چه کردند تا عصر ظهور

دین او را زیرو رو کردند تا عصر ظهور

او خلافت را منحصر فرمود در نفس علی

آن دو در بیت علی ، بستند دستان علی

حبل بستند بر حبل المتین در خانه اش

بهر بیعت می کشیدند او را از خانه اش

درب خانه سوختند و آتش زدند

دخت پیغمبر کشتند و آتش زدند

فاطمه از پشت در نالید و گفت

ص: ۷۵

یا رسول الله بین خانه ام آتش زدند
محسن زهرا را کشتند و هیچ کس نگفت
خانه ی بنت الهدا را چرا آتش زدند
راه حق بستند و مردمان گمراه شدند
حق ذی القربا فراموش شد حق را آتش زدند
آتش بر آشیانه ی مرغی نمی زنند
گو پس چرا خانه ی وحی را آتش زدند
فاطمه بین در و دیوار صدا زد پدرش
ای پدر بین چه کردند خانه ام آتش زدند
کافر این گونه نکرد با آل الله چه شد ؟
گو به جرأت حق را آنان آتش زدند
این مسلمانی که گفته این چه دینی است بگو
این که دین نیست این کفر است حق را آتش زدند
شیعه گوید ما کافر نیستیم کافر کسی است
که کشد آل پیمبر ، نگوید حق را آتش زدند
حق علی بود و حق همراه علی بود همه جا
خانه اش خانه ی حق بود ، حق را آتش زدند

زائر رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)

زائر قبر رسول الله باش با معرفت

اشک شوق ریز و بیا با معرفت

زائر قبر رسول زائر عرش خداست

ص: ۷۶

تو خدا را زائری او محو خداست
قبر زهرا ، خانه اش باشد بدان
جای دیگر نباشد برادر بدان
نیمه شب مولا کجا برد جسم فاطمه
او به دست بابِ او داد جسم فاطمه
لیک مولا به بقیع قبرها بساخت
زین عمل قبر زهرا را گم ساخت
اهل بیت گویند قبر فاطمه خانه ی اوست
دُخت پیغمبر بوده ، او وارث اوست
غاصبین خانه اش را غصب نمودند
هم چنان که ارث او را غصب نمودند
وارث هر پدری فرزند اوست
وارث خانه ی او فرزند اوست
از همین جا بدان کانا غاصب اند
غاصبِ حَقِّ وَلِیِّ اند ، آنان غاصب اند
حَقِّ مظلوم را آنان با تازیانه گرفتند
اجبار بود کار آنان با تازیانه گرفتند
دخت پیغمبر مظلوم کشته شد
محسن اش نیز با او کشته شد
آه مظلوم گرفت همه ی آنان را

در سقر برد همه ی آنان را

حبل الله را با حبل بیستند

دست او را از پشت بیستند

ص: ۷۷

تازیانه زدند بر فاطمه

کشتند فرزند فاطمه

فاطمه فرزند خود را سقط نمود

آه سردی از دلش بیرون نمود

ای پدر بین با دخترت چون می کنند

حبل الله را از خانه بیرون می کنند

ناله های حسنین بالا گرفت

ناله های زینبین بالا گرفت

همه سوختند از این واقعه

دل زهرا سوخت زین واقعه

گفت نفرین تان خواهم نمود

دست بردارید نفرین تان خواهم نمود

ناگهان مسجد چون عرش لرزیده شد

گو که عالم چون عرش لرزیده شد

گفت مولا به سلمان دریاب فاطمه

گو به زهرا صبر کن دریاب فاطمه

گر نه عالم دگرگون شده بود

همه چیز گو نابود شده بود

صبر مولا نجات داد همه را

صبر مظلوم نجات داد همه را

ما همه زنده ی صبر اویم

مسلم آر هستیم ز صبر اویم

بیست و پنج سال در خانه نشست

ص: ۷۸

صبر کرد او ، در خانه نشست

صبر ایوب چو صبر او نبود

هیچ صبیری چو صبر او نبود

«خادم» بس کن دل ما را بردی

صبر مولا بزرگ است دل ما را بردی

خادم بگو بعد از نبی چه شد؟

غاصبین وارد بازار شدند

چون شیاطین به بازار شدند

هم آنان سلطه بر مردم بود

کارشان تحمیل بر مردم بود

جسم پیغمبرشان روی زمین بود هنوز

جنگ شان بر سر حق وصی بود هنوز

در سقیفه آمدند با شیطنت

حق مولا غصب شد با شیطنت

آن یکی گفت امیر از ما بُود

دیگری گفت امیر از ما بُود

سومی گفت از شما و ما بُود

تا که گفتند نبی از ما بُود

ما قرابت از نبی داریم و بس

پس امیر از ما باشد و بس

حق ذى القربا فراموش گرديد

ص: ٧٩

آن که اقرب به نبیّ بود فراموش گردید
تا که شیطان دست در دست ابوبکر نهاد
راه را باز کرد دست در دست ابوبکر نهاد
این جماعت که بود ، چند نفری
فتنه ها شد از این چند نفری
مردمان را به اجبار کشیدند آنجا
تا که بیعت بگیرند در آنجا
کار خود را که کردند پیمبر دفن شد
گو که دین او با او دفن شد
حق صاحب حق را ضایع نمودند
زحمات نبیّ را ضایع نمودند
مردمان نیز از آن راضی شدند
چون منافق بودند راضی شدند
تا که با خود گفتند کار ما کامل نشد
تا علی زنده است کار ما کامل نشد
پس به فکر کشتن او آمدند
حیله کردند از نفاق باز آمدند
خلدبن ولید آماده شد
بهر کشتن او آماده شد
پس ابوبکر گفت تا سلام صبح من دهم

توبه زن گردن او ، تا اجرت دهم

پس ابوبکر پشیمان شد در نماز

که چه خواهد شد بعد از نماز

ص: ۸۰

او نماز را طول داد و نمی گفت سلام

تا به گفت آنچه گفتم را مکن بعد از نماز

پس گرفت مولا خالد را و گفت:

آن چه بوده گو بعد از نماز

گفت من مأمور کشتن بوده ام

تو میازارم من مأمور بوده ام

کشتن مولا بر آنان سهل بود

غصب حق صاحب حق سهل بود

بین کیانند غاصب حق ولی

بین چگونه غصب شد حق ولی

بازگویی کار آنان مصلحت می بوده

هر چه کردند مصلحت می بوده

ای صد لعنت ز من بر مصلحت

مصلحت این است این است مصلحت

کی صلاح در کارتان ما دیده ایم

کی حقیقت بین تان ما دیده ایم

بعد احمد چه شد بر ما بگو؟

بعد احمد امتحانی سخت بود

بهر هر امت امتحانی سخت بود

بارها گفت پیمبر که علی جان من است

هر چه خواهید ز من او جان من است

حق اگر خواهید شناسید، آن علیست

ص: ۸۱

عدل اگر خواهید بدانید آن علیست

علم اگر خواهید آن علم علیست

عقل اگر خواهید آن عقل علیست

حکمت و دانش اگر خواهید آن نزد علیست

هر چه خوبی خواهید آن نزد علیست

پس بدانید علی از من و من از اویم

هر چه او هست من هم اویم

جانشین من او است ، او است

دیگری نیست ، او است ، او است

راه دیگر نروید گمراهیست

راه دیگر روید گمراهیست

دانش عالم همه نزد علیست

صدق و پارسائی همه نزد علیست

فضل او فضل من و فضل من فضل علیست

هر چه من دارم آن فضل علیست

پیروی از او بر امت واجب است

گر سیادت خواهید واجب است

همره صادق اگر خواهید روید

صادق او است اگر خواهید روید

دیگری نیست چو علی در روزگار

مثل او را کجا یابید ، در روزگار ؟

او صراط مستقیم دین بُود

حافظ آئین من ، او بُود

ص: ۸۲

او حَبِلَ المَتِينِ دین بُود

حافظ اصل و فرع او بُود

افضل از هر وصیی او بُود

افضل از هر نبیی او بُود

بعد من گر نبیی بود او بود

گر رسولی بعد من بود او بود

او باشد نزد حق مرتضی

هر کسی نی باشد مرتضی

من نبیم او هست مرتضی

مرتضی اوست نزد مصطفی

حق، او را وصی، من نمود

جانشین من نمود، او نمود

هر که او را دوست دارد مؤمن است

هر که او را دشمن دارد کافر است

حَبِّ او باشد مفتاح بهشت

گر نداری تو مفتاح بهشت

راه تو بسته است سوی بهشت

کی رسد بر تو آن بوی بهشت

راه جَنّت را به خود مسدود مکن

خود را ز جَنّت، محروم مکن

«خادم» نگهدار تو حبّ علی

تو چه دانی ، از حبّ علی

ص: ۸۳

بعد پیغمبر چه شد بر ما بگو؟ بر عزیزش فاطمه چه شد بر ما بگو؟

چون رسول خدا ز دنیا به رفت

عهد و پیمان او هم ز دنیا به رفت

گو که او را عهد و پیمانی نبود؟

دین و آئین و پیمانی ، نبود؟

در سقیفه جمع شدند نامی ز پیماناش نبود

از غدیر نامی نبود ، عهد و پیماناش نبود

خلافت گشت ، چون ملک مالکی

دست به دست کردند ، چون ملک مالکی

شرط شایستگی از بین برفت

عهد روز غدیر از بین برفت

مردم آزاد شدند از دین حق

کس به کس نی گفت دین حق

دین شد، قدرت و زور و زر

هر که راضی نشد، گرفتش زور زر

سلطنت شد به جای نبوت جاری

زور و اجبار شد ، دین داری

مالک حق شد خانه نشین

هادی حق شد خانه نشین

بیست و پنج سال شد ، خانه نشین

خانه زندان شد ، او خانه نشین

همسر و فرزند او را کشتند

ص: ۸۴

حق او، دار و ندارش بردند

بی اجازه وارد بیتش شدند

درب را سوختند وارد بیتش شدند

فاطمه بین در و دیوار بود

از حیا، بین در و دیوار بود

با لگد در را به رویش زدند

با لگد گو که بر عرش زدند

ناله ی فاطمه بالا گردید

عالم کون دگر گون گردید

گفت: فضّه، برس فریادم

کشته شد محسنم برس فریادم

تا که از غصّه صدا زد بابا

تو ببین با من چه کردند بابا

پس علیّ رادست بسته به مسجد بردند

او ولیّ خدا بود دست بسته به مسجد بردند

در سقیفه به اجبار برفت

بهر بیعت به اجبار برفت

آخر الأمر نکرد او بیعت

عدو قانع شد از او بی بیعت

بین مردم شعار می دادند

که علی کرد با ابوبکر بیعت

سوی دیگر ابوذر می گفت

به خداوند او نکرده بیعت

ص: ۸۵

این کمی بود ز قصّه گفتن

بیش از این حق من نیست قصّه گفتم

«خادم» تو کی بودی آنجا

که بدانی چه گذشت در آنجا

آنچه گفتمی سخنی کوتاه بود

خوب بود سخنی کوتاه بود

حقّ ذی القربا چه شد بر ما بگو؟

حقّ ذی القربا حقّ مصطفی است

گر آدا گردد حقّ مصطفی است

«آبِ ذی القربی حقه» امر خداست

دادن حقّ ذی القربی امر خداست

جبرئیل گفت: ذی القربا فاطمه است

حق اولاد نبیّ از فاطمه است

فاطمه و علیّ یک گوهراند

بلکه فرزندانشان یک گوهرند

گوهران فاطمه، چون فاطمند

در طهارت گو چون فاطمند

فاطمه محور اهل کساست

افتخار ما همه اهل کساست

هر چه نور است ز آنان باشد

هر چه خیر است ز آنان باشد
غاصبین حق ذی القربا را ربودند
بلکه حق هر مسلمان را رُبودند

ص: ۸۶

بلکه آنان دین مردم را ربودند
اصل و فرع و هر چه بود آنان رُبودند
خاندان وحی صفر الید شدند
دار و نادار آنان را رُبودند
خمس آل محمّد را ربودند
بلکه هر حقی که بود آنان ربودند
مردمان را دشمن آنان نمودند
تا که در کربلا هستی آنان را ربودند
از سقیفه تیری بر کمان کردند و آمد
بر گلوی نازک اصغر شد او را ربودند
طفل شش ماهه ی تشنه چه کرد با آنان
که گلویش بریدند و او را ربودند
همه از حاکم ظالم حمایت کردند
دست ذی القربا بستند و آنان را ربودند
تا که در کربلا رسوا شدند
دین خود از دست دادند و رسوا شدند
کس نکرد در عالم چنین ظلمی را
طفل تشنه روی دست پدر، آنان ربودند
یک نگاهی تو در کربلا کن و بگو
از چه فرزندان پیغمبر را ربودند

کوفیان دعوت نمودند و گفتند

ما امام خواهیم پس او را ربودند

امر طاغوت را اطاعت کردند

ص: ۸۷

علت اصلی همین بود که حق را ربودند

حق گفت بهر طاغوت کافر باشید

نی که کافر نشدند حق را ربودند

این عمل در همه ازمان اتفاق افتاده بود

بنده ی طاغوت شدند مردم و خوبان را ربودند

امتحان خدا سخت است ای مردم بدانید؟

مردم ما نیز طاغوت را پرستیدند و خوبان را ربودند

کفر و ایمان دو تا باشند ، جمع نشوند

کافر و مؤمن دو تا باشند ، جمع نشوند

«خادم» انذار و نصیحت ، نکند تأثیری

تو اگر خود را کشی هم نکند تأثیری

ولایت آل محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) چیست بگو؟

اسلام، توحید و ولایت باشد

شرط توحید ولایت باشد

بی ولایت نپذیرند ما را

هر چه داریم ز ولایت باشد

گر به شرق و غرب عالم بروی

هر چه یابی ز ولایت باشد

گر گمان داری که قرآن داری

نه مسلمانی نه ولایت داری

گر بگوئی همه چیز در قرآن است

بی ولایت ندانی چه در قرآن است

هم چیز گر چه در قرآن است

ص: ۸۸

بی ولایت که داند چه در قرآن است؟

بی حبّ علی راه بهشت بسته بود

بی حبّ آل علی راه ها بسته بود

گر تو اسرار قرآن را ندانی

خواندن قرآن چه سود؟ قرآن را ندانی

هر که خواهد به بهشت راه یابد

بی ولایت کی تواند راه یابد؟

شرط ایمان ، ولایت باشد

شرط جنّت ولایت باشد

حلقه ی باب جنّت علیّ می گوید

همه چیز در جنّت علیّ می گوید

کلید جنّت و نار به دست علیست

همه چیز آنجا به دست علیست

وقت مردن چون علیّ را بینی

راه تو روشن شود چو علیّ را بینی

«خادم» تو ولایت علیّ را داری

بیم مکن دان همه چیز را داری

فضل اهل البیت را بگو؟

اهل بیت پیامبر عزیزاند عزیز

افضل از هر عزیزند عزیزند عزیز

نتواند کس به آنان رسد در عزّت

چون که اصحاب کسایند عزیزانند عزیز

عزّت هر که عزیز است ز خدا می باشد

ص: ۸۹

عزت اهل کسا هم ز خدا می باشد

تو اگر عزت دارین خواهی

طرف اهل کسا رو گر عزت خواهی

گر که خواهی به خدا راه یابی

چاره ای نیست که باید ره آنان یابی

گر تو خواهی به خدایت برسی

سعی کن تا به آنان برسی

راه حق دان راه آل الله است

راه جنت راه آل الله است

گر صراط مستقیم را خواهی

یا که راه حق را خواهی ؟

حق نفس علیست

صراط مستقیم نفس علیست

راه فرزندان او راه علیست

تو بدان آنان صراط اقومند

شاهدان مردم و صراط اقومند

گر که خواهی راه حق روی

راه آنان رو ، راه حق را روی

دین حق را ز آنان بگیر

راه حق را ز آنان بگیر

صادقین را تو گرمی خواهی

صادقین آل الله اند گرمی خواهی

گرم اولوالأمر را تو می خواهی

ص: ۹۰

امر آنان واجب است گر می خواهی

گر اطاعت کنی از آنان

راه تو صاف شود با آنان

گر که خواهی محشور شوی با آنان

بایدت که همراه شوی با آنان

گر تو جنت طلبی راهی نیست

جز ره آل نبی راهی نیست

گر شفاعت طلبی در محشر

ملجئی نیست جز آل علی در محشر

راه خود را از اینجا طی کن

راه را چو آنان طی کن

«خادم» تو اگر راه نجات می طلبی

راه آنان بُرو اگر می طلبی

برکات زیارت ائمه (علیهم السلام)

زائر مولا علیّ باش و شاد باش

دست او دان همه چیز و شاد باش

زائر علیّ موسی الرضا باش و شاد باش

او امام رئوف است بیا شاد باش

زائر مولا باش و شاد باش

زائر مولا عزیز است شاد باش

گر که نتوانی روی زائر مولا شوی

زائر علی موسی باش و شاد باش

زائر هر امامی بُدی اورئوف است شاد باش

ص: ۹۱

جز شهید کربلا صاحب اشک باش

بعد پیغمبر باید زائر مولا شوی

بعد از آن در بقیع باش و شاد باش

پس یکایک هر امامی را زائری

گو که نور واحدند و شاد باش

زائر عرش خدایی گر امامی را زائری

گر که اهل معرفت هستی شاد باش

گر بخواهی شاد باشی رو کن به رضا

او رضا باشد ز تو، تو رضا باش و شاد باش

زائر آر باشی، مهمانی سه روز است بدان

پس به شهر خود بازگرد و شاد باش

زائر هر امامی اهل جنت است

پس تو عاشق باش و شاد باش

یک زیارت هم کنی ، تو زائری

تو حدیث «زُر وانصرف» بین و شاد باش

زائر هر امامی بُدی از او اطاعت می کنی

زائر با معرفت باش و شاد باش

سعی کن آزارت به هیچ کس نرسد

تا که مقبولت کنند و شاد باش

سعی کن در بازگشت سوغاتی آوری

تا که شاد باشند همه تو شاد باش

چون به دیدارت بیایند مردمی

هر چه خوبی دیده ای گو و شاد باش

ص: ۹۲

از بدی ها دم مزن غمگین شوند

بس خوبی ها را بگو و شاد باش

در سفر هم همراهان را شاد کن

حرف شیرین بزن شاد باش

سعی کن سوغات معنوی هم آوری

اهل تقوا باش، سوغات است شاد باش

تو بدان تقوا زاد آن سر است

زاد تقوی بهترین زاد است شاد باش

بی تقوایی مکن اعمالت را مسوزان

تا توانی با تقوا باش و شاد باش

در وداع گو: ای خدا مقدر کن باز آیم باز

فکر آینده ات باش باز آیی شاد باش

در سفر بهره های فراوان باشد

مولا گفت: پنج فائده دارد شاد باش

تَفَرُّجٌ هُمْ وَاكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ

وَعِلْمٌ وَاَدَابٌ وُصْحَبَةٌ مَاجِدٍ

كَلَامٌ عَلِيٌّ هَذَا نِعَمٌ كَلَامٍ

كَلَامُ الْمَلُوكِ مَلُوكِ الْكَلَامِ

«خادم» از خدا خواه همواره زائر باشی

زائر با معرفت باشی و دانا باشی

طالب حجّ مقبول باش و بگو:

حجّ خواهم دوست دارم بگو

ص: ۹۳

عنايات آل محمّد(عليهم السلام) به زائر خود

زائر آل محمّد گرامی باشد

او عزیز است و گرامی باشد

راه او گر همان راه خداست

شک در آن نیست که محبوب و گرامی باشد

کرم آل محمّد فراوان باشد

هر که کوبد درشان شاد و گرامی باشد

زائر از دور گر آید برشان

شک ندارد که میهمان و گرامی باشد

زائر آل محمّد عزیز است عزیز

همه دانند که میهمان و گرامی باشد

قدم از خانه که بیرون گذرد مهمان است

تا نهایت عزیز و گرامی باشد

زائر آل محمّد هر کجا روی کند

در پناه مزور است و گرامی باشد

هر چه خواهد به او داده شود

او گرامی است و باید که گرامی باشد

حبّ آل نبیّ حبّ خدا می باشد

هر که محبوب خدا هست گرامی باشد

حبّ آل نبیّ اجر شهادت دارد

دوست آل نبیّ هر که باشد گرامی باشد

با حبّ آل نبیّ گر بمیرد کسی

مؤمن کامل و تائب گرامی باشد

ص: ۹۴

با حبّ آل نبیّ گر بمیرد کسی
آمرزیده آید به قیامت گرامی باشد
با حبّ آل نبیّ گر بمیرد کسی
چون عروسی برندش بهشت گرامی باشد
با دشمنی آل نبیّ گر بمیرد کسی
کافر است او کی گرامی باشد
با دشمنی آل نبیّ گر بمیرد کسی
آیس از رحمت حق است نه گرامی باشد
با دشمنی آل نبیّ گر بمیرد کسی
نه حسابی نه کتابی نه گرامی باشد

توسل به ائمه معصومین (علیهم السلام) و دوری از طاغوت

گر نجات خواهی توسل کن به ما
راه تو این است توسل کن بما
ورنه هر راهی که خواهی بُرو
خبری نیست جایی توسل کن بما
راه قرب حق همین است بیا
راه دیگر نیست توسل کن بما
ما صراط مستقیم دین بُویم
گر صراط مستقیم خواهی توسل کن بما
راه این است جز این راهی نبود

راه حق گر تو بخواهی توسل کن بما

ما تو را در راه حق خواهیم بُرد

گم مکن این راه را ، توسل کن بما

ص: ۹۵

ما صراط مستقیم هستیم بدان

«الصراط المستقیم» ما یم تو سل کن بما

دانش علم الهی نزد ماست

علم صافی گر تو خواهی تو سل کن بما

کلمات الله ما یم وصف ما بی منتهاست

کلمات الله ما یم اوصاف الهی نزد ماست

گر درختان و بحار و قلم جمع شوند

وصف ما نتوان گویند چون وصف خداست

بعد احمد علوم الهی نزد ماست

دین احمد هر چه هست آن نزد ماست

«سلونی قبل أن تفقدونی» حق ماست

حق هیچ کس نیست بس آن حق ماست

علم آسمان ها چون زمین نزد ماست

هیچ علمی نیست جز آن نزد ماست

حاکم دین خدا ما یم و بس

دیگران غاصب بوند آن حق ماست

حق ما را غصب کردند تا کنون

تو بین آثار نبوت نزد ماست

ما ولایت از خدا داریم و بس

بیعت مردم اقراری است و بس

بیعت مردم کی ولایت آورد

گر ولایت از خدا باشد ولایت آورد

گر که نادانی بگوید ولایت مردمی است

ص: ۹۶

او غدیر خم چه گوید آیا مردمی است

غاصب اول مگر سلب ولایت نکرد

او گفت: «اقیلونی» آیا سلب ولایت نکرد

بیعت اول جز اجباری نبود

آن که بیعت نبود اختیاری نبود

او اگر بیعتِ اللّٰهی داشت

پس چرا سلب کرد، حقِ آن رانداشت

حرف بی خود مزنی نادان

شهرت از خواهی چو ابلیس شوی ای نادان

«خادم» نرود میخ آهنین بر سنگ

هر چه گویی به او، چون گویی بر سنگ

یادی از امیرالمؤمنین (علیه السلام)

یاد کن ای دوست امیرالمؤمنین را

تا ببخشد خدا دوست امیرالمؤمنین را

آن زبانی که کند یاد از امیر المؤمنینا

حق ببخشد و کند یاد از امیر المؤمنینا

نام او نام خداست او علیست

وصف او وصف خداست او جلیست

هر دلی حبّ علیّ را دارد

بهترین چیز در او جا دارد

هر دلی که محبّ حق است

حق در او هست که محبّ حقّ است

ص: ۹۷

گر به حق خواهی بررسی

کن اطاعت ز علی تا بررسی

حق همان شخص علی می باشد

هر کجا علی بود حق می باشد

او صراط مستقیم دین است

حرف او حرف خدا و دین بود

حَبّ او جُنّه و جَنّت از اوست

جَنّت ملک اوست جَنّت از اوست

حَبّ او شرط نجات است بدان

بغض او دوزخ و نار است بدان

تو اگر اهل سعادت هستی

ره دیگر مرو با سعادت هستی

در قیامت حاکم حق ، علیست

حاکم از حق است ، او علیست

دست او دست خدا و جه او وجه خداست

همه او صاف او او صاف خداست

تو نگو او خداست او عبد خداست

تو بگو او خدا نیست او عبد خداست

وصف او را نشمار ، بی نهایت باشد

کلمات الله است ، بی نهایت باشد

او در اوصاف همانند خداست

او خدا نیست در اوصاف همانند خداست

تو نگو او افضل ز نبی است

ص: ۹۸

جز بگوئی او نفس نبی است

«خادم» تو چه گوئی در اوصاف علیّ

کی توانی شماری تو اوصاف علیّ

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

فضل او بالاتر از گفتن بود

پس مگو، بالاتر از گفتن بود

مدح او کردن بسی، مشکل بود

ما ندانیم چه گوئیم، مشکل بود

کار سختی است استمداد کن از خدا

ور نه کار تو نیست، مشکل بود

گر که اشجار قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند، شمرد، مشکل بود

کلمات الله را، نتوان احصا نمود

کلمات الله شمردن، مشکل بود

فضل او نتوان گفتن، آن فضل خداست

او خدا نیست، فضل او فضل خداست

فضل او بس، که او نفس نبی است

عبدالله بود، نفس نبی است

افضل از انبیا و اوصیا باشد او

جز نبی، بهتر از انبیا باشد او

همه عالم گر بگردی چو او یافت نشود

جز نبی کس چون او یافت نشود

ص: ۹۹

غاصبین را به علیّ تشبیه مکن

بی فضل را به صاحب فضل تشبیه مکن

بلید را به ولیّ تشبیه مکن

او بلید است این علیم است تشبیه مکن

این یکی راه آسمان به ، ز راه زمین می داند

آن یکی هیچ نداند نی که راه زمین می داند

در شجاعت علیّ بی نظیر است جز نبیّ

دانش او نیز بی نظیر است جز نبیّ

نفسِ او نفسِ نبیّ نفسِ نبیّ نفسِ او ست

همه چیزش چو نبیّ نفسِ نبیّ نفسِ او ست

تو کجا یافتی کسی نفسِ نبیّ باشد چو او

تو کجا یافتی کسی علم او علم نبیّ باشد چو او

من نگویم او نبیّ است او نفسِ نبیّ است

من نگویم او خداست او عبد خداست

روح او روح نبیّ نفسِ او نفسِ نبیّ

همه چیزش چو نبیّ، نی جسمِ نبیّ

گر نبیّ بعد از نبیّ بود ، او می بود نبیّ

چون که او نفسِ نبیّ بود ، او می بود نبیّ

حق او غضب شد ، دل ما بین ، تنگ شد

بیست پنج سال خانه نشین شد ، دل ما بین ، تنگ شد

دین حق را زیر و رو کردند و رفتند

مردمان را گمراه کردند و رفتند

مدح او را خدا فراوان کرده به قرآن بین

ص: ۱۰۰

آیات فضائلش فراوان کرده به قرآن بین

آیات فضائل همه چیزش نگفته

آیات فراوانی است همه چیزش نگفته

«خادم» تو فضائلش بگو و بخوان

آیات فضائلش بگو و بخوان

مدح مولا را ز روایات بشنو

شرح هر چیز ز روایات بشنو

مدح مولا را نبیّ فراوان گفته است

هر چه حق بوده فراوان گفته است

اوّل دعوت گفت علی یار من است

پرچم من دست اوست او یار من است

او برادر، او خلیفه، جانشین من است

کس نگوید: چرا جانشین من است

من از اویم، او هم از من است

هر دو یک نفسیم، من از او، او از من است

من و او از یک شجر آمده ایم

من نبیّ و او ولیّ آمده است

بعد من اوست که ولیّ شماست

کس نگوید چرا او ولیّ شماست

همه اقرار کنید او ولیّ شماست

کس نگوید: چرا او ولیّ شماسست

ص: ۱۰۱

هر که من مولای اویم علی مولای اوست

این علی گویم ، این علی مولای اوست

هر چه او گوید او حاکم بُود

حرف او حق است او حاکم بُود

امر او امر من و قول او گفتار من است

امر و گفتار او ، امر گفتار من است

حَبّ او حَبّ من و بُغض او بُغض من است

خواست من خواست خداست ، خواست او خواست من است

نفس اویم من او نفس من است

هر دو از یک شجریم او نفس من است

حق ، اوست ، او حق است ، حق همراه اوست

او با حق است و حق همراه اوست

کینه توزی مکن با او ، کفر است بدان

حَبّ او ایمان و بغضش کفر است بدان

علی ، حَبّه ایمان ، قسیم الجَنّه و النار

علی ، مَبِغِض الکفار ، قسیم الجَنّه و النار

علی باب الجنان مکتوب ، علی حاضر الآن

یَقْسَم جَنّه الخلد و هو حاضر الآن

دشمنان دانید اختیار جَنّت با علیست

بر در جَنّت نایستید اختیار جَنّت با علیست

بر دوست علی گوئید بیا ، جنت باز است

اختیار جنت و نار با علیست ، جنت باز است

علی حاکم الآن، علی باب الجنان الآن

ص: ۱۰۲

بگوئید بیایند دوستان، علی حاکم الآن

علی بر در جنت ، گوید: بیاید

دوست من کیست؟ بیاید بیاید

النار علیم علیم تنادی المبغضینا

تعرف النار جمع المبغضینا

درب جنت گشایند، بر در آن سُرایند

دوستان علی را بگوئید بیایند بیایند

بر در دوزخ نوشته: دشمنان علی بیایند

جایشان محفوظ باشد ، بیایند بیایند

کوبه ی درب بهشت گوید: یا علی

اهل جنت همه گویند : یا علی

«خادم» تو که دوست علی هستی بیا

علی منتظر توست ، کجا هستی بیا ؟

مقام امیر المومنین (علیه السلام)

علی نامش مشتق از نام خداست

همچو نام محمد که از نام خداست

او علی است و خدا اعلاست

محمد احمد است و خدا اعلاست

گو علی نفس نبی است ، نبی نفس علی

اصل آنان یکیست ، نبی نفس علی

گر کہ باور نکنی ، علیٰ نفس نبی است

ص: ۱۰۳

خدا گوید : این علیّ نزد ما نفس نبی است

علم او علم نبیّ ، نفس او نفس نبیّ

هر چه در نفس علیست در نفس نبیّ

همه اوصاف علیّ دان ز محمّد باشد

همه اوصاف علیّ عین محمد باشد

حدیث منزلت گوید با صوت جلیّ :

محمّد نبیّ است و وزیرش علیّ

قبل از آن در آسمان ها گفته شد :

محمّد نبیّ است و وزیرش علیّ

در غدیر نیز پیامبر بگفت نزد همه :

هر که من مولای اویم ، پس امیرش علیّ

در شجاعت همانند نبیّ بود علیّ

در شهامت ، همانند نبیّ بود علیّ

چون که شد نفس علیّ نفس نبیّ

همه اوصاف علیّ شد همانند نبیّ

با صراحت پیامبر گفت به علیّ :

علیّ از من بُود ، گفت به علیّ

در غدیر گفت خلافت فقط شأن علیّ است

هر که باشد جز او غاصب حق علیّ است

دشمن او بود ، دشمن من ، در دو جهان

دوست او دوست من است ، در دو جهان

حرب او حرب من و سلم او سلم من است

دوست او دوست من و سلم او سلم من است

ص: ۱۰۴

در قیامت همین گونه بود او با من
دشمنش دشمن من ، سلم او سلم من است
چون قیامت نگاهی کنم به دوستان علی
من شفاعت نکنم ، جز ز دوستان علی
گر نداند کسی فضل او ، بی معناست
«کلمات الله» گو : شاهد این معناست
گر همه آدم و جنّ و ملک جمع شوند
فضل او را نتوانند شمرد ، گر جمع شوند
«خادم» گفتن فضل علی کار تو نیست
بی شمار است فضل او کار تو نیست

پیغمبر چه گفت در فضل علی

تو چه دانی از فضل علی
جز بگویی پیغمبر گفت فضل علی
علیست عالی و ، علیست اعلا
نه چون خداست ، او علیست اعلا
علی بعد نبی بود ، علی اعلا
علی ولی و علی عالی و علی اعلا
گو پیغمبر چه گفت در فضل علی
او گفت علی از من است و من ز علی
در فضائل کسی به او نرسد

در شجاعت کسی به او نرسد

ص: ۱۰۵

حَبِّ او حَبِّ خدا ، بغض او بغض خدا

حرب او حرب خدا ، بغض او بغض خدا

فعل او فعل خدا ، چه کسی مثل خدا

پس مگو نیست کسی ، مثل خدا ؟

همه اوصاف علیّ وصف خدا

همه افعال علیّ فعل خدا

چون جمالش بود ، عین خدا

تو مگو او خدا ، او عبد خدا

تو بگو : اوصاف او وصف خدا

کی توانی تو کنی وصف خدا ؟

وصف او وصف خدای ازلیست

خواست او خواست خدای ابدیست

فعل او فعل نبیّ وصف او وصف نبیّ

همه اوصافش گو : او وصف نبیّ

جز نبوّت ، او همانند نبی است

فارق نیست ، او نفس نبی است

همه عالم ، ز وجودش متحیّر ماندند

همه در مانده شدند ، متحیّر ماندند

«خادم» بیش از این کس نپذیرد از تو

تو بگو او خدا نیست تا پذیرند از تو

راه حق چیست بر ما بگو؟

راه حق راه علیست ، راه دیگر باطل است

باطل آن است که جدا از حق است ، باطل است

ص: ۱۰۶

هر کجا هست علی حق همان جاست بدان

جز علی نیست حق ، مگر آل علیست

علی حق است و حق با آل علیست

حق اگر خواهی بینی آن علیست

حق و باطل چون مخلوط شود

تو بدان آنجا ، حق همراه علیست

آدرس حق را پیمبر داد در روز غدیر

راه حق جوئید ، آن راه علیست

حق مولا غصب شد ، بعد از غدیر

در سقیفه کس نگفت : حق با علیست

مردم از حق دور گشتند بعد از نبی

تلخ شد حق ، آنان نگفتند: حق با علیست

حبّ دنیا دور کرد آنان را از حق

تا فراموش کردند ، حق با علیست

حبّ دنیا کجا ، حبّ علی کجا ؟

اهل دنیا نگویند : حق با علیست

طالب دنیا نسازد با علی

او نگوید همه حق با علیست

حبّ طاغوت نسازد با حبّ علی

دوست طاغوت نباشد دوست علی

تا ز طاغوت جدا نی گردی

نتوانی گفت : حق با علیست

تو اگر راه حق می جویی

ص: ۱۰۷

راه حق همان راه علیست

گر بهشت و سعادت خواهی

تو بدان راه آن راه علیست

«خادم» جدا مشو از آل علیؑ

راه آل علیؑ ، راه علیست

فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام)

فضل مولا را کی توانید شمرد ؟

هر چه کوشید ، نتوانید شمرد

او ز اوصاف ، کلمات الله است

نتوانید شمرد ، کلمات الله است

کلمات الله فیهم نزلت

وصفهم فی القرآن نزلت

حق تابع فرمان علیست

حکم الله به فرمان علیست

حکم او حکم خدای ازلیست

وصف او وصف خدای ابدیست

من نگویم خداست ، عبد خداست

او خدا نیست ، او عبد خداست

گر نبوت ادامه می داشت

بس علی بود که به آن حق می داشت

گو علی و نبی یک شجرند

هر دو یک نفس و یک شجر اند

اوصاف علی اوصاف نبی است

ص: ۱۰۸

اوصاف نبی اوصاف علیست

تو چه دانی که خدا چه گفت در معراج

او گفت به پیامبر سید ولی

برسان سلام ما بهر سید ولی

سید است او سلامش برسان

حق اوست ، سلامش برسان

فضل علی را گر تو یاد کنی

فضل نبی را گو تو یاد کنی

فضل او فضل خداست

ذکر او ذکر خداست

«خادم» تو یاد کن فضل علی

حاجتی داری یاد کن فضل علی

ذکر علی ذکر خداست

ذکر علی گر کنی ، ذکر خداست

یاد علی گر کنی ، یاد خداست

گر بهترین ذکر خدا را خواهی

غم مخور ذکر علی ، ذکر خداست

ذکر و یاد علی ، ذکر خداست

گوش کن یاد علی ذکر خداست

چشم به ذکر فضائل غفران

گوش به ذکر فضائل غفران

تو اگر فاقد شرط غفران هستی

دریاب چند چیز شرط غفران هستی

ص: ۱۰۹

ذکر علی و اشک بر عصیان است

اشک بر حسین مظلوم غفران است

صلوات سبب غفران است

یاد مظلوم عالم غفران است

اشک بر او سبب غفران است

تو بدان ذکر علی غفران است

یاد او هم سبب غفران است

تو بدان نام علی غفران است

یا علی های تو شرک نمی باشد

بلکه یاد ی ز علی می باشد

هدف از یا علی شفاعت بود

بلکه درخواست شفاعت بود

گوش مکن به حرف نادان ها

دل میند به حرف نادان ها

تو بدان راه حق ، گم کردند

دل به حرف علماشان کردند

آن که حق را با علی نی داند

تو بدان راه علی نی داند

فضائل مولا امیر المؤمنین (علیه السلام)

فضل مولا گو از هر چه بهتر است

سخن از حق گو از هر چه بهتر است

فضل مولا تو را نور دهد

ص: ۱۱۰

هر چه گوئی تو را نور دهد

کار من گفتن فضل مولا است

من نجاتم گفتن فضل مولا است

شب و روزم صرف مولا می شود

بلکه جانم صرف مولا می شود

گر که گویند: تو را کار چیست؟

من گویم مرا کار دیگر چیست؟

کار من گفتن فضل مولا است

کار دیگر ندارم، فضل مولا است

افتخارم همین است تا آخر عمر

کار دیگر نکنم من تا آخر عمر

عمر را بهر چه خواهم جز این

کار دیگر ندارم، جز این

خادم مولای خود هستم من

شب و روز خادم او هستم من

این همان توفیق الهی باشد

بهتر از آن چیست؟ توفیق الهی باشد

ای خدا توفیق را از من مگیر

هر چه گیری توفیق را از من مگیر

شاگرد ربّ رثوفم هستم

حامد ربّ رؤفم هستم

من که شاعر نبودم تو دادی توفیق

هر چه کردم ، تو دادی توفیق

ص: ۱۱۱

غصه دارم چرا دیر شروع کرده ام
سنّ پیری شده دیر شروع کرده ام
فضل مولا را نتوان احصا نمود
هر چه گوئیم نتوان احصا نمود
جنّ و انس و ملک جمع شوند
همه عالم گو جمع شوند
هر چه کوشند نتوان احصا نمود
کلّ عالم نتوان احصا نمود
کلمات الله اند ، آل احمدند
کس نباشد جر آنان آل احمدند
آل احمد کلمات الله اند بدان
کلمات الله بی شمارند بدان
فضل مولا بی شمار است بدان
قدرت احصا نداریم بدان
فضل او فضل خدای ازلیست
وصف او وصف خدای ابدیست
صاحب وصف جمال حق بوند
همه اوصافشان جمال حق بوند
من که عاجز شدم از وصف جمال علیّ
هر چه کردم نشد وصف جمال علیّ

هم خدا گفت هم پیمبر وصف او وصف من است

کی توانید شمارید ، وصف او وصف من است

«خادم» در پی وصف و شماره مباش

ص: ۱۱۲

بلکه بشمار در پی شماره مباش

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

علیّ امام و علیّ اعلم و علیّ آعلا

علیّ ولیّ و علیّ عالی و علیّ اعلا

علیّ وصیّ نبیّ و علیّ جمال نبیّ

علیّ بعد پیمبر اعلم و اعلا

علیّ زوج بتول و کریم بی همتا

علیّ باب حسنین و افضل و اعلا

علیّ فاتح خیر شخص بی همتا

علیّ شجاع و علیّ اشجع و علیّ اعلا

علیّ در همه جا فاتح است و بی همتا

علیّ سرور نبیّ و شجاع بی همتا

علیّ کجا و رقیبان بی مقدار

کجا رقیب بُدند با علیّ بی همتا

علیّ شجاع و قویّ حیدر کَرّار

کجا شود مقایسه با رقیب فُزّار

فضائلش نتوانند شمرد عالمیان

به این مسأله اعتراف دارند عالمیان

خصال او خصال خدای عزیز می باشد

جمال او جمال خدای جمیل می باشد

کلمات الله اوست در کلّ خصال

تو بگیر نکته و به فهم کلّ خصال

خُلِقَ او خُلِقَ نَبِيٌّ و خَلَقَ او خَلَقَ نَبِيٌّ

ص: ۱۱۳

همه چیزش چو نبیّ خلق او خلق نبیّ

خلقت او از ازل چو نبیّ بوده است

همه چیزش همانند نبیّ بوده است

گر نبوت ختم نمی شد به نبیّ

بعد از احمد جز او نمی بود نبیّ

من نگویم که خدای است او عبد خداست

لیک اوصاف او همه مانند خداست

او کریم است و رؤف است و دود

نه خدای است در اوصاف همانند خداست

عبد صالح بود او همانند نبیّ

نه خدای است در اوصاف همانند خداست

او به درگاه خدا بس عزیز است عزیز

که پیمبر سلامش رسانده ز عزیز

«خادم» تو چه گویی در اوصاف ، او مثل نبی است

بس کن او در اوصاف مثل نبی است

ما هم به علی نازیم

هر کس به کسی نازد ما هم به علی نازیم

نازیم به آن کس که نازش نبی نازد

نازد نبی نزد خداوند به علی

نازیم همه که ایزد به علی نازد

در معراج علی با نبی بود

در معراج علی با نبی بود

جبریل گر نبود علی با نبی بود

علی اوصاف معراج را بیان کرد

گو که او ، در کنار نبی بود

هر آنچه حق به پیغمبر به گفتا

علی حاضر و ناظر با نبی بود

خداوند علی را ز نبی دور نگرداند

هر جا که نبی رفت علی هم با نبی بود

معنی «أنفسنا» چیست همین است

که هر جا نبی بود علی بود علی بود

خدا گفت: علی نفس نبی ، نبی نفس علی بود

هر جا که نبی بود علی بود علی بود

گفتم به خرد: راستی علی نفس نبی بود؟

گفتا: هر جا نبی بود علی بود علی بود

«خادم» تو بگو: علی نبی بود و نبی علی بود

این هر دو یکی بُدند ، این قول نبی بود

علی در راه حق جان ها فدا کرد

علی جانش فدای مصطفی کرد

به راه حق فراوان جان فدا کرد

تو کم دیدی که عاشق جان فدا کرد

علی مشتاق بود و جان فدا کرد

ص: ۱۱۵

نه تنها در جهادش جان فدا کرد
برای حفظ جانان جان فدا کرد
خداوند جان او را مشتری شد
به جای مصطفی او جان فدا کرد
یکی از ترس جانش جان تهی کرد
یکی ترسی نداشت ، جان فدا کرد
علی ، جان ها به راه حق فدا کرد
چو عاشق بود آسان جان فدا کرد
«خادم» تو کجا فروختی جان به خدا
بنگر که هنوز فروخته ای جان به خدا
جان من ارزش این راه نداشت
منتظر مانده ام که روزی بدهم جان به خدا
در راه ولایت علی مشتاقم
که شوم فدای او و بدهم جان به خدا

حج سال ۹۷ و روز عید غدیر در مکه و ذکر اوصاف علی (علیه السلام)

علی ولی و علی عالی و علی اعلا
علی به درگه حق مرتضی و بی همتا
علیست جان نبی و نبی است جان علی
بگو یکیست نبی و علی ، جان علی
نبی بود خاتم پیغمبران ولی

اگر نبی بُدی نبودی به جز علیّ

علیّ با قرآن و قرآن با علیّ

علیّ با حق و حق همراه علیّ

ص: ۱۱۶

علیّ ولیّ خدا و خدا ولیّ علیّ

علیّ ولیّ نبیّ و نبیّ ولیّ علیّ

علیّ مگو خداست او مظهر صفات خداست

جمال حق متجلّی است در صفات علیّ

فضائلش نتوانیم شمرد ما هرگز

چرا که مظهر صفات خداست علیّ

دلیل آن کلمات الله در قرآن است

چرا که معنی آن نیست به جز علیّ

علیست آن که خدا گفت به نبیّ

«اقراً سلامی علی السید الولیّ»

نبیّ گفت: پس از من علیّ ولیّ شماست

در آنچه مانده شدید ، علیّ دلیل شماست

نجات امت من تا ابد ولایت اوست

سرّ دو راهه بدانید علی ولیّ شماست

صراط حق و دلیل هدایت امت

اطاعت امامی است که او ولیّ خداست

بگو به شیعه که راه بهشت به دست علیست

چرا که اوست قاسم نار و جنان امام شماست

اگر زمام دوزخ و جنت به دست او باشد

بگو به دشمن او : راه ما غیر راه شماست

بدان ولایت غیر علی و اولادش

نجاتبخش کسی نیست علی ولی شماس

«خادم» به شیعیان بگو: شاکر خدا باشید

ص: ۱۱۷

همیشه حمد خدا را کنید علی ولی شماس

غدیر اگر نبود اسلام نبود

غدیر اگر نبود دین نبود اسلام نبود

غدیر اگر نبود حق نبود ، اسلام نبود

راه حق با غدیر روشن شد

با غدیر دین خدا روشن شد

غدیر روشنگر عدالت بود

غدیر مایه ی بصیرت بود

غدیر امر خدا بود برای همه

غدیر گر نبود حق روشن نبود برای همه

غدیر اگر نبود اسلام را بقا نبود

غدیر اگر نبود اسلام را وفا نبود

طاغوت بود و پادشاهی بود

غدیر گر نبود پادشاهی بود

غدیر دلیل محکم امامت بود

غدیر گر نبود کی امامت بود ؟

غدیر وعده ی قیام مهدی بود

غدیر دلیل بر قیام مهدی بود

غدیر مانع ظلم آشکار بود

غدیر اگر نبود ظلم آشکار بود

غدیر دلیل حق و عدالت بود

غدیر روشنگر حق و عدالت بود

اصول دین با غدیر روشن شد

ص: ۱۱۸

فوع دین با غدیر روشن شد

رسول گفت غدیر را به همه یاد دهید

رسول گفت : نسل ها را نجات دهید

«خادم» برای غدیر تو چه کرده ای؟

چیزی نوشته یا چاپ کرده ای؟

آری غدیر را داخل چند کتاب کرده ام

در جزوه ای جدا هم ، چاپ کرده ام

از غدیر بر ما بگو

غدیر بر که ی آبی است بین الحرمین

مرکز اجتماع شد بین الحرمین

از خدا قبل از غدیر دستور آمد

آیه هایی بر رسول دستور آمد

گفت : بگو حق علی را اینجا

همه را جمع کن تو در اینجا

پس بگو حق علی را اینجا

مهراس از کسی بگو در اینجا

گو علی از من و من از علی می باشم

او وصی من و من از علی می باشم

بعد من اوست مولای شما

حق گفته اوست مولای شما

هر که من مولای اویم علی مولای اوست

هر که من را نبی دانند علی مولای اوست

بعد از او یازده فرزند او مولای بُوند

ص: ۱۱۹

تا قیامت یازده فرزند او مولا بُوند
این حقیقت بین مردم آشکار شد
همه دیدند و شنیدند آشکار شد
دین حق کامل شد و آشکار شد
حق از آن راضی شد و آشکار شد
دین حق تمام و کامل گردید
حجت حق علی شد کامل گردید
علی حق شد حق هم با علی شد
علی با حق و حق هم با علی شد
تا کنون حق تابع هیچکس نشده
تابع علی شده ، تابع هیچکس نشد
همه بودند تابع حقّ جلیّ
حق بود تابع شخص علیّ
هر کجا بود علی حق بود آنجا
هر کجا حق بود علی بود آنجا
تو از این جمله درس هایی بگیر
فکر خویش آزاد کن درس هایی بگیر
تو ببین علی نفس نبیّ باشد و بس
آیه «أنفسنا» شاهد آن باشد و بس
پیمبر گفت: من علیّ و علیّ من باشد

ما یکی هستیم من علی و علی من باشد

گر نبی بعد پیمبر می بود

بس علی بود پیمبر می بود

ص: ۱۲۰

گر که اشجار اقلام ، دریاها مداد
فضل مولا نتوان کرد ، گر دریاها مداد
کلمات خدا بی شمار است بدان
علی نیز «کلمات الله» است بدان
در صفات جمال، او مثل خداست
نی خداست ، صاحب وصف خداست
فضل او را هرگز نتوانید شمرد
فضل او فضل خداست نتوانید شمرد
فضل او فضل نبی است بدان
همه چیزش ز نبی است بدان
«خادم» تو چه گویی در وصف علی
کی توانی تو گویی : وصف علی

مظلوم کیست؟

مظلوم که بود جز علی در عالم؟
مظلوم نبود مانند علی در عالم؟
مظلوم کسی است که حقش ببرند
غارت شود و دارو ندارش ببرند!
مظلوم کسی است که مالش ببرند
نی دست بسته، دارو ندارش ببرند؟
تو کجا دیدی که همسر بر همسر به زنند؟!

تو کجا دیدی که همسر نالد و همسر به زنند؟!!

تو کجا دیدی که دست همسری را بندند

و سپس شلاق بر همسر به زنند؟!!

ص: ۱۲۱

جز علی بر چه کسی ظلم چنین وارد شد

روی دستِ نبیّ بود و سپس غارت شد؟!

مادر دهر کجا دید شجاعی چو علیّ؟

که جوان مرد و دلیر باشد چو علیّ؟

دست او بسته و شلاق زنند همسر او

راه او بسته و شلاق زنند همسر او؟

در غدیر دست او را پیمبر بگرفت

آشکار شد همه چیز و بیعت بگرفت؟

همه دیدند و شنیدند که علیّ مولا شد

چشم ها دیدند آنجا که علیّ مولا شد؟

بی بدیلش پیمبر نمود و گفتا:

کس نباشد چو علیّ در دنیا!

«خادم» تو اوصاف علی را دانی؟

اقرار کن که از هزار یکی نی دانی؟

کس نشاید که اوصاف او را داند

وصف او جز خدا و نبیّ نی داند

علم او علم نبیّ جمالش چو نبیّ

همه اوصاف و جمالش چو نبیّ

همه اوصاف او ، وصف خداست

همه اخلاق او ، خُلق خداست

فاتح خیبر و احزاب و احد او باشد

در شجاعت که مانند او می باشد؟

همه دانند که علی شیر خداست

ص: ۱۲۲

نه خداست او که او شیر خداست

وصف او وصف خدا علم او علم خداست

همه اوصاف او دان ، وصف خداست

وصف او را نشمارید کلمات الله است

کس نشاید که شمارد کلمات الله است

کلمات الله فيه نزلت في القرآن

جُمعت أوصافه في القرآن

عالم کون در او جمع شده

آنچه خوبان همه دارند در او جمع شده

بعد احمد احدی ، چون او نیست

او نبی نیست ولکن احدی ، چون او نیست

آل احمد همه ، چون او باشند

وارث علم نبی خلق نبی می باشند

وصف آنان چو احمد نیکوست

خلق آنان چو احمد نیکوست

«خادم» چه دانی وصف آل احمد

بس خدا داند وصف آل احمد

مظلوم غدیر

سقیفه سند مظلومیت علی بود

غدیر شاهد مظلومیت علی بود

با قرابت سخن خود به اثبات رساندند

کی قرابت بود کی به اثبات رساندند؟

در سقیفه نامی از مولا نبردند

ص: ۱۲۳

نی نبیّی نی علیّی ، نامی از مولا نبردند
هر قوم سخن از خود بگفتند در آنجا
نامی ز نبیّی و مرتضی نبردند در آنجا
از کینه خانه ی وحی به آتش کشیدند!
دستان علی بسته به مسجد کشیدند!
دست حق را با طناب از پشت بیستند
دست حبل الله با طناب از پشت بیستند
زین عمل پهلوی زهرا را شکستند!
حرمت پیغمبر و آل او را شکستند!
زین عمل فاطمه بیمار بماند در خانه
صاحب خانه شد خانه نشین در خانه
آه زهرا سبب آتش دوزخ گردید
جایگاه غاصبین آتش دوزخ گردید
زین سبب لعنت حق ثابت و لازم گردید
تا ابد لعنت مخلوق بر آنان گردید
پس نگوئید چرا صبح و مسا
شیعه کارش همه لعنت بر آنان گردید
کار شیعه همه لعن به دشمن گردید
کار دشمن همه طعن به شیعه گردید
«خادم» تقیّه کن مگو دیگر این سخن

پس چه گویم اگر نگویم این سخن؟

پریشانی آل الله چه بوده بر ما بگو؟

ای دل بسوز، بر پریشانی آل علی

ص: ۱۲۴

تو چه دانی ز پریشانی آل علیّ؟

بعد احمد چه کردند با آل علیّ؟

تا توانستند کشتند از آل علیّ!

هر امامی که آمد به زمان

دل او خون شد از آل علیّ

فرق مولا چو به محراب بشکافت

همه سوختند چو دیدند فرق علیّ

بدن سبط چو شد، تیر باران

او ز اولاد علیّ بود، شد تیر باران

سبط اصغر بدنش طعمه شمشیر گردید!

جرم او چه بود کو طعمه ی شمشیر گردید؟

سرّ او گشت جدا، بدنش ماند زمین

چون که او بود ز اولاد علیّ

سرّ فرزند پیمبر به نیزه زده شد

چون که او بود ز اولاد علیّ

اهل بیتش به اسیری بردند

چون که بودند ز اولاد علیّ

الغرض آل پیمبر پریشان بودند

چون نبود راه نجاتی بر اولاد علیّ

دل هر مؤمنی زین مصیبت بسوخت

اشك هر مؤمنی ریخت بر اولاد علی

اشك اگر ریزید و سوزید بهرشان

حق همین است که سوزند بر اولاد علی

ص: ۱۲۵

گریه حق است که بر آل پیمبر ریزیم

که بسوزیم و بگرییم بر آل علی

گر همه عمر کسی گریه کند جا دارد

حق همین است که گرید بر آل علی

گر کسی بهر چیزی پریشان باشد

بایدش گرید و نالد بر اولاد علی

ای برادر اشگ خود را نگهدار اکنون

تا رسد ماه محرم اشگ ریزی بر آل علی

«خادم» اشک خویش را کن ذخیره

تا توانی که بگریی بر آل علی

وداع با امیر المؤمنین (علیه السلام)

صَلِّ يَا رَبِّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

أَنْتَ يَا رَبِّ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ

صَلِّ مِنْ حَقِّهِ قَدْ أُضْيِعَا

وَ كُنِ النَّاصِرَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَالِ يَا رَبِّ مِنْ وَالِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

عَادِ يَا رَبِّ مِنْ عَادِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَ اخْذِلِ اللَّهُمَّ مِنْ خَادِلِهِ

وَ انْصُرِ اللَّهُمَّ مِنْ نَاصِرِهِ

وَ ارْحَمْ اللَّهُمَّ مِنْ أَحَبِّهِ

واغضب اللّٰهم من أبغضه

و تقبل يا رب من زائره

من رجي منك في حائره

ص: ١٢٦

واجعل الأجر له دائماً

وانصر اللهم له دائماً

بعطايك احب الصالحينا

و بفضل منك أمير المؤمنين

نحن يا رب مستودعينا

أعط ما نرجوا أمير المؤمنين

و كن الثائر من قاتله

و تقبل رب من ناصره

و تقبل رب من زائره

وارحم الزائر من زائره

واجعل الزائر من أعوانه

وارحم الأعوان من أعوانه

رب ارحم يا إله العالمينا

زائر الحجّه أمير المؤمنين

رب ارحم خادم الحجّه امر المؤمنين

إنه كان محباً لأمر المؤمنين

مظلوم عالم على (عليه السلام)

ظلم ها شد بر على بعد از نبی

كس ندید چنین ظلم ها قبل از نبی

آنقدر بر او ستم شد از جفا

تا که مظلوم عالم شد بعد از نبی

آنچه پیغمبر به حق آورده بود

حق را وارونه کردند بر علی بعد از نبی

ص: ۱۲۷

هر ظلمی که در عالم رخ داده بود

بر علی وارد نمودند بعد از نبی

حق او بردند و مالش را ربودند

همسر و اولاد او کشتند بعد از نبی

از همه چیزش گذشت و سوخت بهر فاطمه

هستی و دار و ندارش بردند بعد از نبی

قصه ی باب و در و دیوار بیتابش نمود

از همه چیزش گذشت این را نگذشت بعد از نبی

تا که اولادش پس از او آواره شدند

یا به شمشیر یا به سم مقتول شدند بعد از نبی

گو چه مظلومی چو او بودست در عالم بگو

هر چه داشته دشمن برده است بعد از نبی

دست بسته با طناب او را بسته اند

حق او را غصب کردند بعد از نبی

حق او را با حق ذی القربی گرفتند

کس نگفت ذی القرباست او بعد از نبی

خانه او مقتل همسر و هم فرزند او شد

در همان مقتل بماند تا آخر عمر بعد از نبی

آرزوی مرگ کرد ، بس خسته شد

خواسته اش در محراب داده شد بعد از نبی

گو که فرزندان و اولادش بکشتند غاصبین

کس نگفت حق ذوی القربا چه شد بعد از نبی؟

سال ها سب و لعن و دشنام می دادند به او

ص: ۱۲۸

کس نگفت این نیست حق ذی القربا بعد از نبی

شیعیانش مورد کفر و شرک هستند هنوز

کس نمی گوید که این نیست حق پیروان

نبی

کشتن شیعه مجاز و اجر آن جنت بود

اعتقاد پیروان غاصبین این است بعد نبی

پس بگوئید آشکار مظلوم عالم هست علی

هیچ مظلومی مظلوم تر نیست از علی بعد از نبی

«خادم» مگو تنها مظلوم است علی

شیعیانش نیز مظلومند بعد از نبی

مظلومیت علی (علیه السلام)

آخر الأمر چه شد بر ما بگو

هر چه دانی تو بر ما بگو

من همین دانم که حق علی غصب گردید

خانه اش آتش زدند حق او غصب گردید

از وصایای غدیر بعد از نبی یاد نشد

یاد دنیا و ریاست بُدند حق او غصب گردید

بین آنان حریص ریاست بُدند، مولا نبود

امتحانی بود سخت، حق او غصب گردید

کینه های قدیم و حرص دنیا بودشان

امتحانی بود سخت، حق او غصب گردید

چون منافق بُدند باطن شان ظاهر شد

روزِ روشن دزد بودند حق او غصب گردید

در سقیفه جمع شدند حقّ ذی حقّ را گرفتند

ص: ۱۲۹

با ذوی القربا حق ذی القربا گرفتند، حق او غصب گردید

مردمان بیشتر نادان و بی ایمان بُدند

فضل مولا ندانستند حق او غصب گردید

چون امامت از علی غصب شد، راه بسته شد

بر امامان دیگر بسته شد، حق او غصب گردید

سیر عصیان با حکم مجرمان جاری شده

هر امامی آمد کشته شده حق او غصب گردید

راه عصیان تاکنون جاری و ساری گردید

راه خوبان بسته شد حق او غصب گردید

خون هایی ریخته شد راه امامت بسته شد

شیعه را گو خسته شد ، حق او غصب گردید

راه شیعه بسته شد راه اسلام بسته شد

راه صاحب حق بسته شد حق او غصب گردید

ماجرای کربلا آمد راه حق باز گردید

کشتند اولاد پیغمبر حق او غصب گردید

رأس فرزند نبی بالای نی رفت از ستم

با عطش کشتند او را حق او غصب گردید

تا سه روز جسمش بر زمین ماند و دفن نشد

اسب بر او تاختند حق او غصب گردید

اهل یتش را اسیر و در به در کردند آنان

با غُل و زنجیر بردند حق او غصب گردید

در چهل منزل اسیر بردندشان با اشک و آه

طفل تشنه بر شتر بستند حق او غصب گردید

ص: ۱۳۰

هفتاد و دو تن را با لب تشنه کشتند کربلا

کس نگفت این ظلم ها چرا؟ حق او غصب گردید

طفل تشنه روی دست پدر کشته شد در کربلا

خون او ظالم را رسوا نمود حق او غصب گردید

سرها را چهل منزل با اسیران سیر دادند

تا به شام شوم رسیدند حق او غصب گردید

تاکنون هم ظلم ها جاری و ساری بده

کلّ این ها پس از غصب حق علیّ شد، حق او غصب گردید

سوز زینب آه اطفال حسین بر آسمان است هنوز

بین عزاخانه ها بهر او بر پاست حق او غصب گردید

آه اطفال حسین حق را اثبات نمود

اشک ها بهر آنان جاری است، حق او غصب گردید

«خادم» بس کن دل ما را سوختی حق او غصب گردید

اشک ما جاری شد از آن، حق او غصب گردید

غربت مولا چه بوده تو بر ما بگو؟

هر چه بوده تو آشکار بر ما بگو؟

غربت مولا چه دانی ای غریب

گر غریب هستی ندانی ای غریب

غربت مولا را احمد دانسته است

او با اشک جاری گفته ای غریب

تو غریب باشی بعد من باید صبر کنی

صبر تو عرشیان را متعجب نموده ای غریب

جبرئیل و میکال و اسرافیل مانده اند

ص: ۱۳۱

تو چه صبیری کردی در بستر احمد ای غریب

صبر تو حیران نموده عالمی را ای غریب

نالای فاطمه دیدی آرزوی مرگ کردی ای غریب

دشمن و دوست از صبر تو حیران گشته اند

دست هایت بسته بود و می کشیدندت ای غریب

پیش چشم تو تازیانه بر زهرا زدند

تو دیدی و سوختی بیچاره بودی ای غریب

ما که بر غربت تو سوختیم ای غریب

فاطمه سوخت بهر تو دست بسته بودی ای غریب

دل ما بر غربت تو می سوزد ای غریب

چاره ای نیست اشک ریزیم بر تو ای غریب

تو غریب مدینه و کوفه شدی ای غریب

کوفیان نیز بی وفایی نمودند ای غریب

گر تمام عمر ما بر تو بگرییم کم است

تو چه کردی که دست تو را بستند ای غریب

دست تو گر باز می بود کسی جرأت نداشت

تازیانه زَند بر فاطمه تو چه بودی ای غریب

فکر ما مشغول صبر تو شده ای غریب

صبر تا کی، تازیانه زدند بر فاطمه ای غریب

هیچ کس را پیمبر غریب نام ننهاد

جز تو را گفت غریبی بعد من ای غریب

غربتت دل ما را ریش ریش کرده

با که گوئیم تو غریبی ای غریب

ص: ۱۳۲

تو غریبی و فرزندان‌ت هم غریبند
پس بین مهدی تو هم غریب است ای غریب
بلکه اسلام غریب است و حامی ضعیف
گو که مهدی بیاید او غریب است ای غریب
ما ز غربت نتوانیم دم زنی‌م ای غریب
دشمن اطراف ما جمع شده بیا ای غریب

حامی دین ، بین ما کمیاب شده
تو بیا دم بزن تا دم زنی‌م ای غریب
ما پناهی نداریم و بیچاره شدیم
چاره ای ساز و بیا تو ای غریب
عمر ما رفت به وصلت نرسیدیم آقا
تو کجایی بیا ما غریبیم ای غریب

گفتن فضل مولا عادت ما باشد

ای دوست بیا از فضل مولا را بگو
هر چیزی را مگو فضل مولا را بگو
گفتن فضل مولا عبادت باشد
هر چه گوئیم عبادت باشد
عادت ما دفاع از مظلوم بود
گر دفاع می کنیم عادت ما باشد
حق مظلوم را از ظالم بگیرد

این سخن حق است، عادت ما باشد

دشمن ظالم، یار مظلوم شوید

حق مظلوم گرفتن، عادت ما باشد

ص: ۱۳۳

نگذارید مظلوم بی یار و یاور گردد

یاور او شوید، عادت ما باشد

گر که مظلوم بگوید: به فریادم رسید

زود به فریادش رسید، عادت ما باشد

گر که مظلوم درب خانه آید

تا نگفته به فریادش رسید، عادت ما باشد

راه مظلوم را باز گذارید تا بیاید

راه امید نبندید، عادت ما باشد

آنچه گفتیم عادت مولا بود

او فرموده بگوئید، عادت ما باشد

هر چه خوبی بود منسوب به اوست

عدل و احسان، عادت ما می باشد

ظلم نباشد هرگز منسوب به او

عدل و احسان، عادت ما می باشد

او فرمود: پوسته ی جوی ظلم نکنید

عدل و احسان عادت ما باشد

درب رحمت بگشایید بهر همه

شان ما این است، عادت ما باشد

قاتل تو گر اسیر توست اطعامش بکن

او گرسنه نماند، عادت ما باشد

شربت شیر را مخور ده به او

او اسیر توست، عادت ما باشد

دشمن آر آب به رویت بندد

ص: ۱۳۴

تو تلافی مکن، عادت ما باشد

درب خانه باز گذار تا که فقیری آید

سرِ سفرت نشیند، عادت ما باشد

گر غذای تو یکیست و فقیری آمد

آن غذا بهر فقیر ده، عادت ما باشد

راه امید مبند بر احدی

ناامیدش مکن، عادت ما باشد

از خدا خواه حوائج نزد تو آید همی

این در رحمت است، عادت ما باشد

حاجت هیچکس را رد مکن

گر که نتوانی دعایش کن، عادت ما باشد

چون فقیر را کمک کردی باز گو مکن

بگذار بماند برایت، عادت ما باشد

گر نداری با زبانت نیکی می کن

این هم احسان است، عادت ما اشد

هر چه داری بده گر چه کم بود

کم احسان است، عادت ما باشد

آنچه گفتیم همه عادت مولا بوده

تا توانی به امامت اقتدا کن، عادت ما باشد

«خادم» از خدا خواه چو مولا باشی

هر چه داری بده چو مولا باشی

گفتن فضل مولا سبب آموزش است

گر تو آموزش طلبی فضل مولا را بگو

ص: ۱۳۵

هیچ شرطی ندارد، فضل مولا را بگو

گفتن فضل مولا همان آمرزش است

گر تو آمرزش طلبی، فضل مولا را بگو

فضل مولا بهترین کار من است

گر تو پاداش خواهی، فضل مولا را بگو

فضل مولا دفاع از حق بود

گر تو حق می طلبی، فضل مولا را بگو

فضل مولا خدا را خشنود کند

گر تو خواهی خدا خشنود شود، فضل مولا را بگو

فضل مولا لطف حق می آورد

گر تو لطف حق خواهی، فضل مولا را بگو

فضل مولا همان فضل خداست

تو اگر فضل خدا خواهی، فضل مولا را بگو

فضل مولا ایمان من است

گر تو ایمان خواهی، فضل مولا را بگو

گر توئی تو خواهی فضل مولا را بگو

فضل مولا توئیست، فضل مولا را بگو

گر تبری تو خواهی فضل مولا را بگو

فضل مولا تبریست، فضل مولا را بگو

فضل مولا معرفت افزا بود

گر تو عارف هستی، فضل مولا را بگو

فضل مولا همان فضل نبی است

گر تو فضل نبی خواهی، فضل مولا را بگو

ص: ۱۳۶

فضل مولا سبب قرب خداست

گر تقرب خواهی، فضل مولا را بگو

فضل مولا نامه ات سنگین کند

گر که پاداش خواهی، فضل مولا را بگو

حامی مولا مقامش عالی بود

گر تو خواهی مقامی، فضل مولا را بگو

گر که خواهی از صراط راحت گذری

اختیار صراط دست مولاست، فضل مولا را بگو

گر که خواهی راهی جنت شوی

قاسم جنت مولاست، فضل مولا را بگو

گر که خواهی مرگت آسان شود

چون علی آنجاست، فضل مولا را بگو

گر که خواهی به بهشت راهت دهند

مالک جنت مولاست، فضل مولا را بگو

کوبه ی درب بهشت گوید یا علی

گر که خواهی باز شود، فضل مولا را بگو

آن که گوید: یا علی در جنت به او باز شود

گر تو خواهی در باز شود، فضل مولا را بگو

گر ملاقات علی خواهی در بهشت

راه بازاست، فضل مولا را بگو

مدح مولا همان مدح علیست

مدح مقبول گر خواهی، فضل مولا را بگو

ذم اعدا همان مدح علیست

ص: ۱۳۷

ذمّ اعدا را بگو، فضل مولا را بگو

وقت جان دادن علی آید نزد تو

گر که خواهی شاد باشی، فضل مولا را بگو

فضل مولا کار تو آسان کند

گر که خواهی کارت آسان شود، فضل مولا را بگو

گر تو شادی الله و اولیایش خواهی

تا توانی سعی کن، فضل مولا را بگو

«خادم» هر بیت بیتی است در بهشت

تا توانی سعی کن، فضل مولا را بگو

عاقبت چه شد؟ آنچه باید نشد!

آنچه باید می شد، چرا آن نشد؟

اولی آمد و رفت با حسرت برفت

وقت مردن گفت: واویلا و رفت

کاش کارهایی نمی کردم من آن زمان

قصید بیت وحی نمی کردم من آن زمان

واثبورا گفت که کار از کار گذشت

وقت مرگ آمد، کار از کار گذشت

او به رفت و دوّمی آمد به کار

او وصیّ اولی شد، نابکار

ظلم ها کرد بر بیت فاطمه

او غصب کرد حق فاطمه

او فدک را، ز او باز گرفت

طعمه ی او شد از او باز گرفت

ص: ۱۳۸

دست آل علی خالی شد

ظلم بر آل علی جاری شد

کارها رفت در دست غاصبین

همه رفتند سوی غاصبین

سنت احمد را تعطیل نمودند

نهی از منکر را تعطیل نمودند

جرئت کس نبود صحبت کند!

دم ز بیداد زند صحبت کند!

جرئت نقل حدیث کس نداشت

جرأت چون چرا هیچ کس نداشت

بدعت در دین آزاد شده بود

ترک سنت نیز آزاد شده بود

مردم از آل نبی دور شدند

عترت احمد ممنوع شدند

عترت از قرآن جدا گردید و رفت

ملت از دین جدا گردید و رفت

بدعت ثانی فراوان گردید

ترک سنت فراوان گردید

همه رفتند به سوی بدعت

اسم شان شد ، اهل سنت

سنت احمد فراموش گردید

آنچه بود بدعت ، فراوان گردید

عادت مردم به بدعت گردید

ص: ۱۳۹

سنت احمد غارت گردید

تا که بی شرمی فراوان گردید

سنت احمد ممنوع گردید

تاکنون هم همین گونه بود

نقل سنت همه جا ممنوع بود

اهل سنت گویند: پیامبر وصیت نکرد

ثانی وصیت کرد پیامبر وصیت نکرد!

او کاری کرد که مولا به خلافت نرسد

او کاری کرد آل احمد به خلافت نرسد

او چه ظلمی کرد بر آل عبا!

تا که مبعوض کرد آل عبا!

این عمل سنت جاری گشته

تاکنون نیز جاری گشته

غاصب سوم زر اندوز بود و رفت

کار او چون غاصبان بود و رفت

او قارون بود مال جمع کرد و رفت

مال بیت المال را جمع کرد و رفت

«خادم» مگو چه کردند بعد احمد

گو دین را تباه کردند بعد احمد

گر تو دانی غربت مولا بگو؟

سخن باز کن غربت مولا بگو!

غربت مولا دلم را خسته کرده

من نمی دانم چه گویم دلم را خسته کرده

ص: ۱۴۰

هر چه گویم غمم افزون شود
چون غم او دلم را خسته کرده
از کجا گویم ندانم کدام غم را بگویم
هر غمی گویم دلم را خسته کرده
غم عالم بر دلم آید ، گر غمش را یاد آرم
غم او زیاد است دلم را خسته کرده
غمش از بس زیاد بوده، بر چاه گفته
کس نبوده بر که گوید دلم را خسته کرده
غم عالم همه بر دل او بنشسته بوده
کس نبوده بشنود ، دلم را خسته کرده
فاطمه که کشته شد ،، غم ها بر او افزوده شد
بر که گوید غم خود جز چاه، دلم را خسته کرده
حق او بردند، فاطمه را کشتند، فدک را بردند
دست او خالی شده ، دلم را خسته کرده
او خانه نشین شد، یتیمان گرد او شد
دل او پر ز غم شد ، دلم را خسته کرده
یاد پیغمبر یاد زهرا دلش را خون کرده بود
چاره ای جز صبر نداشت، دلم را خسته کرده
مردمان از او پریدند ، سلامش نکردند
بلکه او را جواب هم ندادند دلم را خسته کرده

غاصبین او را به کاری نگرفتند از حسد
جز مشکلی پیدا کنند، دَلَم را خسته کرده
کار او بود، دفاع از مظلوم و احسان فقیر

ص: ۱۴۱

کار دیگر نداشت او، دَلَم را خسته کرده
غاصبین با بدعت ها او را خسته کردند
دل او ظرف غم بود، دَلَم را خسته کرده
بعد بیست و پنج سال خانه نشینی سِر کار آمد او
او گرفتار بدعت ها شد، دَلَم را خسته کرده
جمل و نهروان و صفین او را خسته کرد
او گرفتار جهالت شد، دَلَم را خسته کرده
تا که در محراب ضربت بر سرش آمد و رفت
فرمود: رستگار شدم من به خدا، دَلَم را خسته کرده
ضربت مسموم فرق او را بشکافت
او از آن ضربت راحت شد، دَلَم را خسته کرده
بدنش چون فاطمه نیمه شب برداشته شد
تا منافق نبش قبرش نکند، دَلَم را خسته کرده
او غذای خود به قاتل داد و گفت:
اسیر است او غذایش بدهید، دَلَم را خسته کرده
او گفت: ای حسن قاتل من یک ضربت زده
بیش از آن نزیدش، دَلَم را خسته کرده
حال او سخت بود و وصیت ها نمود
همه را به تقوا وصیت کرد، دَلَم را خسته کرده
چون که او کشته شد ، فقرا نالیدند بهر او

تازه فهمیدند پدر رفته، دلم را خسته کرده

«خادم» مگو: این ها دل ما را خسته کردی

این مصائب زیاد است، دلم را خسته کرده

ص: ۱۴۲

فضائل فاطمه (علیها السلام)

فضل مولا گفתי گو فضل فاطمه

هیچ زنی نیست او چون فاطمه

سید زن ها تنها اوست تو بدان

هیچ زنی چون او نیست تو بدان

فضل او در سوره ی کوثر بود

کوثر از اوست او کوثر بود

مهر او را خدا تعیین نموده

آب عالم را بر او تعیین نموده

قیمتش فوق همه ی عالم بود

کس نداند قیمت او چون بود

گر نبود او ، علی کفوی نداشت

گر که او هم نبود ، علی کفوی نداشت

لؤلؤ و مرجان بودند بهر هم

کس ندانست چه بودند بهر هم

آن یکی بهترین مرد عالم می بود

این یکی بهترین زن عالم می بود

هیچ کس را قیاس مکن با آنان

کی کسی باشد ؟ قیاس مکن با آنان

سرور عالم امیرالمؤمنین است

هر خوبی خواهی امیرالمؤمنین است

زن در عالم یکی باشد سرور است

گو فقط فاطمه باشد سرور است

ص: ۱۴۳

عقدشان را خدا بست در آسمان

شادی و شور شد در آسمان

کرد نثارشان خدا جنت را

بر سر آنان ریخت چک جنت را

هر که برداشت بسی شاد گردید

غم از او رفت بسی شاد گردید

این دو گوهر چو وصلت نمودند

گو که عالم همه وصلت نمودند

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ

وصلت این دو درسی بود بهر ما

آنچه کردند درسی بود بهر ما

قلب پاک و جسم پاک و نورانی بُدند

هر که از آنان وجود آمد نورانی بُدند

نور بودند ، یازده نور از آنان آمد

هر چه خیر بود دانید از آنان آمد

نوریان با نور وصلت می کنند

ناریان با نار وصلت می کنند

عالمی تاکنون چنین وصلت ندیده

انواری دیده ، چنین وصلت ندیده

شیعیان نور گیرید از نوریان

نکنند دور شوند از نوریان

کار آنان درس بوده تاکنون

ص: ۱۴۴

هر چه دیدیم درس بوده تاکنون
هر که از آنان دور شود او جاهل است
هر که درس ناگیرد ز آنان جاهل است
درس آنان مکتب توحید بُود
هر چه می گویند از توحید بُود
درس شان آیات قرآنی بُود
هر چه گویند آیات قرآنی بُود
«خادم» تا توانی درس آنان را ترک مکن
تا که هستی به دنیا ، درس آنان را ترک مکن

ناله های فاطمه (علیها السلام) بعد از پدر

ناله های فاطمه بعد از پدر
راه حق را نشان داد بعد از پدر
گریه های او ز فقدان پدر
شکوه از طاغوتیان بود بعد از پدر
آیه تطهیر بود دلیل عصمتش
صادق و معصوم بود بعد از پدر
گریه هایش ناطق و گویا بُوده
سخنش گویا بوده بعد از پدر
انتقام علی را از غاصبین او گرفته
کو گرفتار درو دیوار شده ، بعد از پدر

دست حبل الله ، با حبل بسته بود

فاطمه چون دید نالید بعد از پدر

او تنها حامی حبل المتین گردیده بود

ص: ۱۴۵

ناطق حق حافظ دین بود بعد پدر

جرم او بود حمایت از علی

ظلم ها شد بهر او بعد از پدر

چون علی را بهر بیعت می کشیدند

فاطمه دل خون شد بعد از پدر

او که مانع شد از غاصبین

آنقدر او را زدند تا ناله زد بعد از پدر

تازیانه آنقدر بر او زدند

تا که او بیمار شد بعد از پدر

لیک مسجد آمد و خطبه بخواند

حق را آشکار نمود بعد از پدر

مردم از گفتار او گریان شدند

غاصبین را محکوم کرد بعد از پدر

حجه الله و ولی الله شد ، خانه نشین

فاطمه از خدا مرگش بخواست بعد از پدر

او حق را تا ابد روشن نمود

او فدای حق شد بعد از پدر

خانه ی مولا علی شد بی چراغ

فاطمه آسوده شد بعد از پدر

تا که مولا شد ، یتیم دارِ فاطمه

خانه اش تاریک شد بعدِ فاطمه

گریه می کرد از فراقِ فاطمه

طالب مرگ شد بعدِ فاطمه

ص: ۱۴۶

چون که دار و ندارش رفته بود

فاطمه چون رفت دار و ندارش رفته بود

زین جهت مظلوم عالم گفته شد

هیچ مظلومی چو او دیده نشد

«خادم» مگو چه کردند با علیّ؟

ظلم آنان بی نظیر بود با علیّ!!

گریه های فاطمه قلب ما را سوخته

گریه های فاطمه قلب ما را سوخته

شکوه هایش بر پدر قلب ما را سوخته

گریه های فاطمه بی حد بده

نال هایش قلب ما را سوخته

گریه های او پیام ها داشته است

سخنانش دل ها را سوخته

او ذوی القربای پیغمبر بده

لیک اشک هایش قلب ها را سوخته

حق ذی القربا چه بوده بعد از نبیّ؟

پس چرا اشک فاطمه دل ها را سوخته

اشک های فاطمه بر علی جاری بده

قلب او بر علی باره ها ، سوخته

او چو دیده حبل را بر حبل المتین بسته اند

جان و قلبش زین جهت سوخته

مظلومیت مولا چه کرده با فاطمه!؟

تا که قلبش بر او این چنین سوخته

ص: ۱۴۷

او که از فقدان پدر می سوخته
باز دلش از مظلومیت مولا سوخته
اشک او بر پدرش جاری شده
چون که مظلومیت مولا دیده
غم هایی بر غمش افزوده اند
داغ هایی قلب او را سوخته
اشک او بر محسن و بر باب او
بی نهایت قلب او را سوخته
آرزوی ملاقات پدر می کرده است
گر چه قلبش بر یتیمان سوخته
او نزد قبر پدر می گفته است :
ای خدا مرگ مرا برسان قلبم سوخته
تا دعایش به اجابت رسیده گفته است :
یا علی مرا نیمه شب دفن کن دلم سوخته
غم مولا از این توصیه افزون گشته
دل او از غم زهرا پر از خون گشته
نیمه شب تن رنجور او را شسته
اشک او جاری و قلبش سوخته
چون کفن کرده تن فاطمه را
نظری بر حسنینش نموده دلش سوخته

ای عزیزان بیاید دم آخر مادر را ببینید

مادر از دیدن آنان همی سوخته

تا به آغوش کشیده عزیزانش را

ص: ۱۴۸

عرش و کرسی و ملائک همه از غم سوخته

دل مولا از این منظره پرپر شده است

نالہ ی فاطمہ اینجا دل عالم سوخته

گو فاطمہ کیست؟ تا بگویم او کیست

آن کہ سید و آقای زنان بودہ کہ بودہ؟

او فاطمہ بودہ

آن کہ افضل ز ہر زن بودہ کہ بودہ؟

او فاطمہ بودہ

آن کہ معصومہ و پاک بودہ کہ بودہ؟

او فاطمہ بودہ

آن کہ محبوب پدر بودہ کہ بودہ؟

او فاطمہ بودہ

مادرِ یازدہ امام کہ بودہ؟

او فاطمہ بودہ

ہمسر شیر خدا کہ بودہ؟

او فاطمہ بودہ

آن کہ غم از دل احمد می زدودہ کہ بودہ؟

او فاطمہ بودہ

آن کہ یار و یاور مظلوم بودہ کہ بودہ؟

او فاطمہ بودہ

آن که جان فدای ولایت نموده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که از مرگ پدر بی تاب بوده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که از دشمن غدار سیلی خورده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که بین در و دیوار ناله کرده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که از ضرب در محسنش سقط شده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که بیچاره شده فضا اش را خوانده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که شاهدی به جز محسن نداشته که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که بهر ولایت محسنش را فدا کرده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که با محسنش فدای حیدر شده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که از پشت در پدر را صدا زده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که بیچاره شده، مرگ از خدا خواسته که بوده؟

او فاطمه بوده

ص: ۱۴۹

آن که در خانه ی خود نقش زمین گردیده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که از بهر حمایت ز علی، ضربت خورده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که آتش زد عدو خانه اش را که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که از ضرب پهلوی بنالیده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که قبرش تاکنون پنهان مانده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که دار و ندارش خرج مولا نموده که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که رسوا کرد عدو را تا ابد او که بوده؟

او فاطمه بوده

آن که خشم و رضایش چون خدا بوده که بوده؟

او فاطمه بوده

«خادم» آن که هر چه داشته به خدا داده که بوده؟

او فاطمه بوده

زائر فاطمه (علیها السلام)

زائر فاطمه شو تا بدانی چه گذشت بر زهرا

نزد قبرش بُرو تا بدانی چه گذشت بر زهرا

هر چه آمد به سرش پنهان کرد

روی نیلی خود پنهان کرد

اشک عالم بر او جاری شد

سپیل اشکش همه جا جاری شد

او دفاع از حقّ مولایش کرد

چیز دیگر نبود دفاع از مولایش کرد

خواست مولای را ز خانه نبرند

صاحب بیت ز بیتش نبرند

چون که آتش زدند خانه او

پشت در ماند تا نبیند کس او

ظالمش دانست که او پشت در است

ص: ۱۵۰

پس فشار داد که او پشت در است

پشت در محسّس سقط گردید

او صدا زد پدر را و مضطّر گردید

مادر و طفل یکجا کشته شدند

همه فرزندان او کشته شدند

او که از مولا حمایت می نمود

رو به قبر پدر هم می نمود

ای پدر بین با فاطمه ات چون کنند؟

تازیانه زنند بر بدنش چون کنند!

ناله زد تا بر زمین افتاد او

مولا مرگ طلب کرد بر زمین افتاد او

کاش مرده بودم نمی دیدم این چنین

این امانت بود کاش نمی دیدم این چنین

چون به حال آمد نزد مولا آمد

بلکه آزادش کنند نزد مولا آمد

گفت نفرین تان خواهم کرد

دست بردارید نفرینتان خواهم کرد

ناگهان عالم دنیا لرزید

گو که بهر قیامت لرزید

تا که مولا به سلمان گفت دریاب

گو صبر کن ای فاطمه او را دریاب

گو اگر خواهی اسلام بماند دم مزین

عالم کون را تو بر هم مزن

ص: ۱۵۱

بهر مولا جان خود تسلیم کرد

هر چه داشت در کف گذارد و تسلیم کرد

کشته ی راه ولایت گردید

محسن او فدای ولایت گردید

پس علی تنها شد و خانه نشین

بیست و پنج سال شد خانه نشین

زین جهت مظلوم عالم گردید

دست او از همه چیز قطع گردید

حق او را همه یکجا بردند

بلکه دار و ندارش بردند

او ز دنیا سیر شد، مرگ طلبید

شربت شهد و شهادت طلبید

تا عدو فرق او را بشکافت

گو که عرش خدا را بشکافت

گفت: به خدای کعبه من فائز شدم

از غم و اندوه ها رفت فائز شدم

«خادم» مظلومی چو علی یافت نشود

گر شود چون علی یافت نشود

محسن فاطمه را گو چه شد؟

قاتلش کیست او گو چه شد؟

درب خانه ی وحی را آتش زدند

درب آتش زده را بر زهرا زدند

فاطمه بهر حیا پشت در مخفی شد

ص: ۱۵۲

با لگد بر در زدند با لگد بر عرش زدند

محسن فاطمه را کشتند با چند لگد

یادگار نبی را پشت در آتش زدند

هستی و نیستی علی پشت در آتش گرفت

قلب احمد را پشت در آتش زدند

دشمن ملحد نگفت این خانه ی پیغمبر است

خانه را با اهل خانه گفت تا آتش زدند

در حقیقت کشتن مولا بود هدف

چون نیامد پشت در، خانه را آتش زدند

شاهدی گفت در این خانه فاطمه و حسنین می باشند

ملحد بی باک گفت : باشند، خانه را آتش زدند

این جسارت این ستم این بی حیائی را ببین

خانه ی وحی را ببین آنان چنین آتش زدند

مردمان گو مرده بودند نمی کردند دفاع

هم چنان که کوفیان مردند خیمه ها آتش زدند

لانه ی مرغی کی سوزد کسی در آتشی

لانه ی وحی را آنان چنین آتش زدند

آخر الامر مولا را دست بسته به مسجد برده اند

قلب عالم را گو، زین عمل آتش زدند

بیعت از او، برای یک بلیدی می گرفتند

یک پلیدی هم جولان می کرد تا آتش زدند

کس نبود از بهر مولا مدافع باشد

او که تنها بود خانه اش آتش زدند

ص: ۱۵۳

ای مسلمانان درس گیرید زین ماجرا
ور نه اکنون هم اگر سستی کنید آتش زدند
بی حجابی را مسلمانی دانستند ملحدین
تو ببین با انکار حق دین را آتش زدند
هر چه ما گفتیم این ها ملحدند
منکر اصل ولایت می شوند دین را آتش زدند
ای مسلمانان به فریاد دین رسید
دین تان را به تدریج بردند آتش زدند
کس به کس نیست که چه ها می گذرد
ای کاش می دیدند دین را چنین آتش زدند
حوزه ی علمیه شده جولان این نامحرمان
گر بمانند این ها دین را آتش زدند
ای اعظم رو کنید اینجا ببینید چه شده
این خطر کم نیست این ها دین را آتش زدند
حرف ما که خریدار ندارد ای خدا
خود بفریاد دین خود برس دین را آتش زدند
حرف من خریدار ندارد ای خدا
خود بفریاد برس دین را آتش زدند
«خادم» مگو این سخن گرفتار می شوی
من طاقت ندارم ببینم ، دین را آتش زدند

غريت امام حسن (عليه السلام)

سبط اكبر غريب ماند بعد پدر

حرمتمش حفظ نشد بعد پدر

ص: ۱۵۴

دوستانش جفاکار شدند

سبط اکبر غریب شد بعد پدر

همه رفتند سوی دشمنش

او نداشت یآوری بعد پدر

جان او در خطر افتاد بعد پدر

دوستانش شدند دشمن او بعد پدر

تا که ناچار با عدو صلح نمود

جام زهری بنوشید بعد پدر

همسرش شد عدو دشمن او

زهر دیگر بنوشید ز جفا بعد پدر

نه به خانه نه به مسجد نبودش یاری

جگرش خون شده بود بعد پدر

جگرش پاره شد از زهر جفا

دل او خون شده بود بعد پدر

تا که گفتا برادر به فریادم برس

من که مُردم ز جفا بعد پدر

سر او چون به دامان برادر به رسید

لحظاتی بیاسود او بعد پدر

اشک سالار شهیدان برش جاری شد

پس نگاهی به برادر نمود بعد پدر

گفت حسینم روز تو سخت تر از روز من است

من و تو هر دو غریبیم بعد پدر

به برادر بگفت روح منی یا حسین

ص: ۱۵۵

کار تو سخت تر از من بود بعد پدر

گفت: لا یوم کیومک یا ابا عبدالله

تو غریب تر ز منی بعد پدر

خواهرم تو بیاور برایم طشتی

جگرم پاره شده بعد پدر

تا که روح از بدنش خارج شد

به ملاقات خدا رفت او بعد پدر

گفته بودم بدنم را به ملاقات جدم ببرید

تا ز وی توشه بگیرم من بعد پدر

وامصیبت تن او تیر باران شد

آخرین بهره او شد همین بعد پدر

بدنش را بردند به بقیع

تیرها بر بدنش بود هنوز بعد پدر

همه این را که دیدند گفتند

سخت شد کار حسین بعد پدر

«خادم» هر کجا نام حسین را به بری

حسن است نام حسن را ببری بعد پدر

شهادت امام مجتبی (علیه السلام)

امام ممتحن بعد از پدر گو حسن است

غریب تر از همه بعد از پدر گو حسن است

کس ندیده امامی بین یارانش غریب است

غریب آشنا او بود او حسن است

بین دشمن غریب بین یاران غریب در خانه غریب

ص: ۱۵۶

این که گویی کسی نیست او حسن است

خُلُقش حَسَنِ جمالش حسن کلامش حسن است

(إِنَّ احْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقَ الْحَسَنَ) است

دشمن او عدو در خارج یار در خانه است

نبوده چنین کس ، مگر او حسن است

سخن دوست پاره کرده جگرش

خُلُق او باز هم گو حسن است

دشمنش با سخن زشت پاره کرده جگرش

مثل کوه ، صبر کرده ، او حسن است

همسرش زهر جفا داده به او

جگرش پاره شده، او حسن است

در و دیوار بر او اشک جفا ریخته اند

اهل آسمان گریسته بر او ، او حسن است

سر او دامن خُویش در آخر بوده

اشک می ریخته بر او، او حسن است

آن که جسمش هدف تیر بلا گردیده

اشک عالم بر او ریخته ، گو حسن است

حسن است حسن است او حسن است

همه چیزش حسن است او حسن است

چشم عالم گریسته بر او، او حسن است

اشک زینب بر او ریخته او حسن است

چشم هر کس بر او گرید آن حسن است

گر که عالم همه گریند بر او آن حسن است

ص: ۱۵۷

بر صراط گر تو خواهی گذری آن حسن است

گریه کن بر حسن بن علی آن حسن است

گر که خواهی تو خشنود کنی فاطمه را

بایدت گریه کنی بر حَسَنش آن حسن است

گر که خواهی پیمبر خشنود شود

گریه کن بر حَسَنش آن حسن است

گر تو را گریه آید بر حسین زهرا

گریه کن بر حَسَنِ او آن هم حسن است

«خادم» تو کمتر اشک بر حسن می ریزی

اشک بر این دو برادر بدان حسن است

شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

سبط اکبر حسن بود حسن

او امام ممتحن بود حسن

نام و اخلاق و جمالش حسن بود حسن

إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنِ

صبر او صبر علی خلق او خلق نبی

همه دیدند که او بود أحسن الحسن

بعد بابش که نشست جای پدر

بی وفائی شروع شد با حسن

همه او را فروختند به دشمن یکجا

چاره مسدود شد مگر با صلح حسن

صلح او رحمت حق بود و کسی پی نبرد

راه ها همه مسدود شد، جز با صلح حسن

ص: ۱۵۸

مردم از بی وفائی دست او را بستند
راه امید نبود مگر با صلح حسن
خون دل خورد حسن تا این که
جان دوستان شد آزاد با صلح حسن
ورنه می کُشت پسر بوسفیان
همه دوستان علی را به جرم حسن
عاقبت جعده و را کشت و مسموم نمود
او نگفت شوهرم بود حسن نام حسن خلق حسن
نعش او را به دیدار پیمبر بردند
تا بگفتا: پدر، من حسنم من حسن
جسم او چون هدف تیر عدو شد او گفت
ای پدر من حسنم من حسنم من حسن
نعش او چون بقیع روی زمین آرامید
همه دیدند که تیرها فرو رفته به جسم حسن
خشم عباس بر آمد که برادر بین
تیرهای عدو رفته به جسم حسن
در جوابش حسین بن علی گفت برادر مجوش
دشمن از کینه زده تیر به جسم حسن
تو بیا کربلا تا که بینی تیرها چه قدر
رفته در جسم برادر بیش از حسن !!

حلول ماه محرم

باز این چه اشک و عزا و ماتم است

بهر چه سیه پوش و عزا و ماتم است

ص: ۱۵۹

عالم همه در عزا فرو رفته ز غم
گوئی آسمان وزمین فرو رفته ز غم
حور و ملک همه در ماتم و غم اند
افلاکیان همه گریان و در غم اند
ای دوست بیا تا برویم کربلا
اشک و زاری کنیم برویم کربلا
ای دوست بیا اشک بریزیم بر آل مصطفی
کار نیکی بُود اشک بریزیم بر آل مصطفی
هر عزا خانه بگیر حاجت خود را تا به پاست
غافل مشو منبع فیض این عزا خانه هاست
«خادم» تو نیز خاک عزا کن بر سرت
یا گریه کن بهر حسین یا بگریان مهرهت

محرم باز آمد، بیا گریه کنیم

محرم باز آمد، بیا گریه کنیم
به دل ما غم آمد، بیا گریه کنیم
آه و ناله بلند است، بیا گریه کنیم
همه جا خیمه به پای است، بیا گریه کنیم
دل مردم همه خون است، بیا گریه کنیم
اشک ها همه جاری است، بیا گریه کنیم
پرچم سرخ حسین است، بیا گریه کنیم

اشك ها بهر حسين است، بيا گريه كنيم

ماتم آل عبا يست ، بيا گريه كنيم

روضه ها هم به پا يست، بيا گريه كنيم

ص: ۱۶۰

اشک های همه جاری است، بیا گریه کنیم

آه و ناله بلند است، بیا گریه کنیم

دل مردم حزین است، بیا گریه کنیم

دل ما هم غمین است، بیا گریه کنیم

دل مهدی غمگین است، بیا گریه کنیم

بار غم بین شده سنگین، بیا گریه کنیم

فاطمه بر سر راه است، بیا گریه کنیم

انتظارش همین است، بیا گریه کنیم

بیا گریه کنیم کربلا گریه کنیم

بیا تا برویم کربلا گریه کنیم

قبر شش گوشه ببینیم بیا گریه کنیم

غربت شاه شهیدان نگریم گریه کنیم

ما که دوریم ز شهیدان بیا گریه کنیم

حرم شاه شهیدان نگریم گریه کنیم

به مزار ابوالفضل رویم گریه کنیم

قبر هفتاد و دو تن را نگریم گریه کنیم

طفل شیرخواره را یاد کنیم گریه کنیم

هر که دارد هوس کربلا گو بیا گریه کنیم

هر کجا ریخته است خون شهیدان بیا گریه کنیم

قتلگاه را ببینیم و در آن گریه کنیم

تربت شاه شهیدان در آنجاست بیا گریه کنیم

قبرِ عباس کجای است بیا گریه کنیم

دست عباس کجای است بیا گریه کنیم

ص: ۱۶۱

طفل شیرخواره کجا گشته شهید بیا گریه کنیم

گلویش پاره کجا گشته بیا گریه کنیم

اشک اطفال کجا ریخته بیا گریه کنیم

العطش ها کجا بوده بیا گریه کنیم

دل زینب کجا سوخته بیا گریه کنیم

با برادر چه ها گفته بیا گریه کنیم

او کجا مضطر شده بیا گریه کنیم

بدن بی سر دیده چه گفته بیا گریه کنیم

سر بریده دیده چه گفته بیا گریه کنیم

داغ فرزند دیده چه گفته بیا گریه کنیم

آه اطفال دیده چه کرده بیا گریه کنیم

اصغر تشنه دیده چه کرده بیا گریه کنیم

با برادر وداع کرده چه گفته بیا گریه کنیم

اشک جاری سبب قرب خداست

اشک ما جاری شود

فاطمه راضی شود

مهدی فاطمه آید

نظری بر ما نماید

مرتضی راضی شود

راه جنت وا شود

مصطفیٰ گر رو کند

همدم ما می شود

گر رسول الله راضی بُود

ص: ۱۶۲

خدا از ما راضی بُود

او اگر آید سوی ما

رحمت حق آید سوی ما

نام حسین چون برده شود

رحمت حق گسترده شود

نام حسین کلید بهشت بُود

هر کس کلید دارد اهل بهشت بُود

«خادم» تو خادم حسین باش

خدمتگذار باش ، با حسین باش

حلول ماه محرم (همه گریانند)

ماه محرم چو رسد همه گریانند

قدسیان از غم و اندوه همه گریانند

ملک و حور ز غم در مانند

اهل جنّت همگی گریانند

جنّ و انس و ملک گریه کنند

چون یتیمان حسین گریانند

هر چه از ماه محرم گذرد

نالہ بیشتر بود بین همگان گریانند

بروید کربلا و ببینید آنجا

همه سر کرده به زیر و همگان گریانند

قدمی سوی مدینه گذار و بین

آل احمد همگی گریانند

بر مزار امامان بیا تا بینی

ص: ۱۶۳

در مشاهد همگان گریانند
در نجف روی بیاور و بین
آدم و نوح و علی گریانند
بر مزار شهدا روی بیاور و بین
که همه بهر حسین گریانند
نظری کن به آب ها و بین
همه از بهر حسین گریانند
چشم خود سوی فرات کن و بین
خجل از روی طفلان همگی گریانند
غم و اندوه در عالم فراوان گشته
چون که اطفال حسین گریانند
«خادم» تو از این غم ناله و گریه کن
چون که عالم از این غم همگی گریانند
خاک غم بر سر خود ریز و بین
که همه عالمیان گریانند
آب کم نوش و خجل باش و بگو
آل طاها ز عطش گریانند

من ندانم چه گونه گریه کنم؟

محرم چو آید من گریه کنم

هر چه را بینم من گریه کنم

غم و اندوه مرا آیم کرد

چون دلم پر ز غم و غصّه شود گریه کنم

چون سیه پوش بینم به عزا

ص: ۱۶۴

چاره ای نیست مگر گریه کنم

چون عزاخانه روم بهر عزا

به علامات عزا چون نگرم گریه کنم

گر که مدّاح ببرد نام عزا

چاره ام نیست مگر گریه کنم

نام اکبر چو بر من ببرند

من به حال ولد و والد گریه کنم

نام اصغر چو بر من ببرند

من به حال پدر و مادر او گریه کنم

نام اطفال چو بر من ببرند

من پریشان شوم و گریه کنم

نام زینب چو بر من ببرند

سوز دل گیردم و گریه کنم

نام هر یک شهیدی که برزند

حسرت او خورم و گریه کنم

نام سالار شهیدان چون برزند

طاقتم طاق شود و گریه کنم

نام هفتاد و دو تن پیرم کرد

چون نبودم بین شان گریه کنم

قبر شش گوشه چون یاد کنم

آه حسرت کشم و گریه کنم

چون دلم سوی ابوالفضل رود

بر دو دست جدا گشته ی او گریه کنم

ص: ۱۶۵

چون بیاد عطش اطفال اُفتم
چاره ای نیست در آن وقت مگر گریه کنم
چون زیارت کنم کَفَّین را
بر لب تشنه ی سقا همی گریه کنم
چون عبورم به تلّ زینب اُفتد
بر پریشانی و بیچارگیش گریه کنم
چون بینم آن خیمه گه سوخته را
بر پریشانی اطفال حسین گریه کنم
آرزویم همین بوده و هست
قدمم چون که رسد کربلا گریه کنم
«خادم» تو شفاف بگو:
هر کجا نام حسین را ببرند گریه کنم

احرام عاشق شهادت

اهل حرم بین ز حَرَم بار بسته است
رو کرده سوی کربلا احرام بسته است
حجاج همه به منا رو کرده اند ولی
او رو به سوی مقصد عشاق کرده است
بار سفر به قصد معشوق بسته است
او قصد حفظ حرمت حرم دوست کرده است
قربانی حجاج همه یک غنم است

قربانی این حجّ هفتاد نفر است

حجّاج به میقات شوند مَحْرَم یار

خادم توز میقات شو محرم یار

ص: ۱۶۶

میقات من دیدن معشوق بُود

گر به معشوق رسم محبوب بُود

عالم سیه پوش شده دل پر از شور شده

اشک عالم همه جاری گشته

اشک آسمان همه جاری گشته

قدسیان بین ز غم درماندند

غم عالم همه جاری گشته

نالہ از چرخ و فلک باز آید

که عزای شه لب تشنه جاری گشته

نالہ ها از ره دور باز آید

که عزا داری جاری گشته

خبر از کربلا آمده است

که عزاخانه ها جاری گشته

قاصدی آمد از آنجا و بگفت

روضه خوان ها همه قاری گشته

قاصد دیگری آمد و گفت:

اهل بیت پیمبر زاری گشته

قاصد سومی آمد و گفت:

بهر اطفال حسین آب جاری گشته

همه از روی تعجب گفتند:

مگر آب بهر اطفال جاری گشته

قاصدی گفت: کشتند آل پیغمبر را

تو بین خون ز آسمان جاری گشته

ص: ۱۶۷

آن یکی گفت: بیا تا برویم کربلا

تا ببینیم شه کربلا چون کشته

تا که بار سفر بستیم و رفتیم آنجا

ناگهان دیدیم رأس حسین چون گشته

پس از آن دیدیم که اطفال حسین

از اسیری دلشان خون گشته

تا که دیدیم، پریشان و نالان گشتیم

اشک ها ریخت و نالان گشتیم

گو چه باید کرد بهر اطفال نبی

ما ز غصه سوختیم بهر اطفال نبی

در کناری نشستیم و ندانیم چه کنیم

اشک و زاری نمودیم ندانیم چه کنیم

ناگهان خبر آمد: گه اجساد زمین مانده هنوز

نبی کفن نبی غسل نبی دفن گردیده هنوز

تا که رفتیم دیدیم همه بی سر بودند

رأس آنان بریدند همه بی سر بودند

تا سه روز آن بدن های طاهر ماندند

مردمی نیمه شب آمدند حائر ماندند

ما چه باید بکنیم سر ندارند این ها

راه چاره کدام است سر ندارند اینها

ناگهان زین العباد آمد و گفت :

من شناسم این ها را و گفت

این بدن های اصحاب است یکجا دفن کنید

ص: ۱۶۸

آن یکی حیب حیب است اینجا دفن کنید

تا که دیدیم کنار بدنی سوخت و ناله کرد

گفت: دور شوید این پدرم هست و ناله کرد

آن بدن هیچ نشانی نداشت قطعه قطعه بود

همه را جمع کرد، گر چه قطعه قطعه بود

چون که دفن کرد بدنِ بابش را

در کنارش نشست و نوشت نامش را

اهل عالم بدانید این قبر حسین است

کشته ی لب تشنه است قبر حسین است

ناگهان گفت برویم نزد علقمه

قبر عباس بود نزد علقمه

جسم عباس بی دست را در قبر گذارد

پاره هایش جمع کرد و در قبر گذارد

اشک او جاری بود و می گریست

اشک به او مهلت نمی داد و می گریست

تا که فرمود: شما همسایگان

هر که آمد راهنمایی کنید همسایگان

هر که گفت: قبر اکبر کجاست؟ گویدش بیا

پایین پای پدر باشد گویدش بیا

گر که گوید: قبر اصغر کجاست گویدش بیا

روی سینه ی بابش بود گویدش بیا

«خادم» از خدا خواه زائر فرزند زهرا باشی

زائرش اهل بهشت است زائر فرزند زهرا باشی

ص: ۱۶۹

هدف امام حسین چه بوده بگو؟

او گفته: راه من راه خداست هر چه باشد باشد

من رضای حق خواهم هر چه باشد باشد

سهم من از امامت فدا گشتن بود

در مسیر من چه باشد هر چه باشد باشد

جان خود آماده کردم بهر یار

راه خود را می روم هر چه باشد باشد

سیر من سیر علی و سیره ی پیغمبر است

هر که میلش با من است گو بیاید هر که باشد باشد

هر که راهش راه ما باشد بیاید نزد ما

گو بیاید می پذیریم هر که باشد باشد

ما در این ره هر چه داریم می دهیم

هر که خواهد گو بیاید هر که باشد باشد

جان دهیم و سر دهیم و تن دهیم بهر خدا

هر که مایل هست بیاید هر که باشد باشد

با سخن نتوان هدایت کرد باید جان دهیم

این زمان راه خدا این است هر چه باشد باشد

راه ما با جنهالمأوی قریب است گو بیا

ما ره نزدیک را طی می کنیم هر چه باشد باشد

گر تو را عشق خدا و جنت بی منتهاست

راه حق گیر و بیا از راه ما هر چه باشد باشد

راه ما عزّت بود ماندنت ذلّت بود

راه عزّت را بگیر و بیا هر چه باشد باشد

ص: ۱۷۰

گر که خواهی شافعت احمد یا حیدر بود

راه باز است بیا هر چه باشد باشد

گر نیایی حسرت تو دائم و باقی بود

کن شتاب بهر نجات هر چه باشد باشد

«خادم» از امامت نکنند جدا جدا شوی

راه حق این است هر چه باشد باشد

معامله امام حسین (علیه السلام) با خدای خود

خدایا من همه اهل و عیالم با خود آوردم

خدایا تو ببین دارو ندارم با خود آوردم

عزیزی چون علی اکبر را با خود آوردم

خدایا کن قبول از من که من جان عزیزم هدیه آوردم

زن و فرزند و اولادم به راه تو فدا کردم

نداشتم چیز دیگر، بهر تو طفل صغیرم هدیه آوردم

مرا چیزی نبود دیگر تا بهرت سر آوردم

بدن زیر سُم اسبان شد و من هدیه آوردم

عیالم در بدر گشتند در بیابان ها

اسیری عیال و اهل خود را هدیه آوردم

نخواستم جز رضای تو که هر چه بود آوردم

اگر از من پذیری در قیامت پیکری بی سر آوردم

سرم را تا به شام از بهر دشمن هدیه آوردم

عدو کرد آنچه کرد من خیزران را هدیه آوردم

خدایا جان خود را بهر دین تو فدا کردم

سر و جانم فدا کردم همه چیزم فدا کردم

ص: ۱۷۱

که جانان را بیابم ای غیث المستغیثینا
قبولم کن قبولم کن همه چیزم فدا کردم
گذشتم از عزیزانم همه چیزم رها کردم
همی خواهم تو را یابم همه چیزم رها کردم
و چون دارم و ندارم را بدادم گشتم آسوده
خدایم را به جُستم چون همه چیزم رها کردم
عزیزا کن قبولم چیز دیگر من ندارم تا که
قربانی کنم بهرت هر چه داشتم را فدا کردم
خدایا من از اکبر و هم اصغر گذشتم
عزیزانم همه از بهر تو یک یک فدا کردم
نمانده کس در این خیمه گه سوخته
مگر اهل و عیالم را که در صحرا رها کردم
تم آغشته در خون و سرم بالای نی باشد
چه دارم بهر خود، من که همه چیزم فدا کردم
عزیزانم اسیر و دربدر گشتند تو می دانی
سر بُبریده ام همراهشان بود من فدا کردم
غل و زنجیر بر فرزند من انداخت دشمن تو می دانی
چهل منزل سَرِ من بهر دشمن رفت من آنرا فدا کردم
سرم قرآن تلاوت کرد عدو بر لبم چوب زد
لب و دندان خود را هدیه آوردم فدا کردم

شّمات ها نمود بر من عدو آن را تو می دانی

سَر بُریده پاسخ داد او را تو می دانی

«خادم» راه قربانی کردن راه خدا را تو بین

ص: ۱۷۲

تو که بینی هر چه داشته او فدا کرده تو بین

بی وفایی اهل کوفه

ز اهل کوفه دعوت ها بر آمد

تمام گفته ها بی حاصل آمد

نه تنها بی وفایی با حسین بود

تو گو با سبط اکبر هم چنین بود

تعجب نیست آنان را که میهمانی بخوانند

چو آید نزدشان بر او بتازند

حسن را بین شان تنها گذاردند

عدو را بر سر او واگذارند

علی از بی وفائی خسته گردید

حسن چون بی امان شد بازگردید

کجا دیدی که آب بر میهمان ببندند

همه راه ها بر او به بندند

سر او با لب تشنه بریدند

همه یاران او را سر بریدند

بدن ها را به صحراوا گذاردند

کفن بر جسم آنان هم نکردند

به گفتند خارج از دین خدایند

غلط کردند نسلِ مصطفایند

«خادم» مگو کوفیان را وفا نبود

گو دین نبود که آنجا وفا نبود

ص: ۱۷۳

زبانحال امام حسین (علیه السلام) هنگام حرکت به کربلا

راه من راه خداست هر چه باشد باشد

من رضای حق خواهم هر چه باشد باشد

سهم من در امامت شهادت باشد

در مسیر من چه باشد هر چه باشد باشد

جان خود آماده کردم بهر یار

راه خود را می روم هر چه باشد باشد

سیر من سیر علی و سیره ی پیغمبر است

هر که میلش با من است گو بیاید هر که باشد باشد

هر که راهش راه ما باشد بیاید نزد ما

گو بیاید می پذیرم هر که باشد باشد

ما در ره دین هر چه داریم می دهیم بهر خدا

هر که خواهد گو بیاید هر که باشد باشد

جان دهیم و سر دهیم و تن دهیم

هر که مایل هست بیاید هر که باشد باشد

با سخن نتوان هدایت کرد باید جان دهیم

این زمان راه خدا این است هر چه باشد باشد

راه ما با جنة المأوی قریب است گو بیا

ما ره نزدیک را طی می کنیم هر چه باشد باشد

گر تو را عشق خدا و جنت بی منتهاست

راه حق گیر و بیا در راه ما هر چه باشد باشد

راه ما عزت بود گر نیایی ذلت است

ص: ۱۷۴

راه عزّت را به پیمان هر چه باشد باشد

گر که خواهی شافعت احمد یا حیدر بود

راه باز است بیا هر چه باشد باشد

گر نیایی حسرت تو دائم و باقی بود

کن شتاب بهر نجات خود هر چه باشد باشد

گر بیایی جنّت و گر نیایی هاویه

پس بیا با ما رویم هر چه باشد باشد

خادما راه علیّ راه خدا ، راه حق باشد بیا

علیّ حق است راه او حق است هر چه باشد باشد

از خدای مهربان راه علیّ خواه بیا

راه دیگر راه شیطان است هر چه باشد باشد

العطش اطفال حسین (علیه السلام)

العطش ها گفتند اطفال حسین

کس کجا بود بیند غم اطفال حسین

شیعیان را بگو گریه کنند

بهر اطفال عطشان حسین

شیعیان را بگو ناله کنند

برغم و اندوه اطفال حسین

همه آید در این غم سوزید

اشک ریزید بهر اطفال حسین

سوزِ اطفال چه کرده با اهل حرم

چون که دیدند همه سوز اطفال حسین

العطش سوخت دل اهل حرم

ص: ۱۷۵

کس نبود آب رساند به اطفال حسین

همه عطشان بُدند کربلا

کس نگفت آب ، جز اطفال حسین

دل سقا بسوخت کربلا

چون که دید آه اطفال حسین

اشک لب تشنه چه کرد با زهرا

چون که آمد نگاهی کرد به اطفال حسین

دل هر سنگدلی خون گردید

چون که دید اشک اطفال حسین

اشک هر خویش و غریبی بریخت

چون ندای العطش دید ز اطفال حسین

عطش آل عبا سوخت دل مردم را

چون شنیدند همه آه اطفال حسین

جگر احمد مرسل از این غم بسوخت

چون به دیده و به شنید آه اطفال حسین

قدم شاه ولایت لرزید

چون پیامد و نظر کرد به اطفال حسین

«خادم» تو سوختی همه دل ها را

گریه کن و ببین سوز اطفال حسین

مردمان ، گر شما را حاجتی است

باب الحوائجی نیست به از اطفال حسین

مظلوم کربلا حسین تشنه کشته شد

لب تشنه بوده حسین به میدان کربلا

ص: ۱۷۶

کس نبوده تاکنون لب تشنه به میدان بلا

جدش نبی بود و بابش علی

لب تشنه نبودند به میدان بلا

مظلوم و بی کس همه بودند ولی

چون حسین کس نبوده به میدان بلا

آه اهل و عیال کسی دیده نشد

که جگرها بسوزد به میدان بلا

عطش اهل و عیال کسی را که دید

که بنالند و بسوزند به میدان بلا

آه مظلوم عطشان چه کرده کربلا

که عدو سوخت ز آهش به میدان کربلا

سفره ی تعزیه و اشک و غمش

از همان روز بلا شد به میدان کربلا

هر غم و هر ستمی کهنه شود در دنیا

جز غم شاه شهیدان به میدان بلا

یاد هر غم زده ای غم آرد

جز غم زاده زهرا به میدان بلا

غم او اشک و آه و ناله است

چون که او یکه و تنها بوده به میدان بلا

اهل عالم بر او گریه کنند در عالم

زان که لب تشنه بودست به میدان بلا

جگرش سوخته از سوز عطش

قطره ای آب نبوده به میدان بلا

ص: ۱۷۷

نالہ ی طفل صغیرش چه کرده با او

کہ بہ ناچار بُردش بہ میدان بلا

بدن هیچ شہیدی زیر سم اسب نرفت

جز شہ کربلا بودہ بہ میدان بلا

ہر پیمبر گریستہ بہ صحرائ بلاش

چون کہ لب تشنہ بُدہ او بہ میدان بلا

«خادم» تو دل ما بسوختی بس کن

اشک خود را بہ ریز بہ میدان بلا

وداع با اہل حرم ، و عطش اطفال

یاوری نیست مرا اہل حرم ، من رفتم

با یکایک وداع کرد و بگفت من رفتم

ناگہان یاد آن طفل صغیرش افتاد

تا و را بوسد و گوید بہ : او من رفتم

ناگہان دید ، او ز عطش سوخته است

بگرفت اصغر عطشان و بہ گفت من رفتم

طفل شش ماہہ را بُرد بہ میدان چه کند

گفت این است ہمہ دار و ندارم رفتم

جرعہ آبی دہیدش ، او بی گنہ است

من نخواہم ز شما آب ، کنید رحم بہ او من رفتم

ناگہان تیر سہ شعبہ بہ گلویں آمد

پدر آهی کشید و به گفت : من رفتم

سر خود سوی خدا کرد و بگفت

ای خدا تو بین طفل مرا من رفتم

ص: ۱۷۸

طفل خود را به حرم برگرداند

متحیر بماند و به گفت من رفتم

طفل عطشان مرا آب ندادند ز کین

گلویش را بیریدند ، خدایا رفتم

آه اطفال بلند شد که ما آب نخواهیم

پدر از سوز جگر گفت خدایا رفتم

آه طفلانِ عطشان بسوخت دل ها را

پدر طفل به ما درنگهی کرد و بگفت من رفتم

این مصیبت دل اهل ولا را سوزاند

هر که بشنید پریشان شد و گفت من رفتم

«خادم» از سوز دل آشفته و بگفت

طاقتم نیست که این را شنوم من رفتم

کس ندیده به عالم که لب تشنه ببرند گلو

طفل شش ماهه ی عطشان و گوید : رفتم

دل هر سنگدلی سوزد و فریاد کند

نکشید طفل شش ماهه ی عطشان که من هم رفتم

هر که این صحنه ی جان سوز ببیند گوید:

وای بر سوز دل مادر این طفل ، من رفتم

«خادم» تو چه گویی در این صحنه سوز

جز بگویی دل ندارم شنوم ، من رفتم

آه لب تشنگان سوخته دل ما را

ما عزادار توایم ای حسین جان

دل مان سوخته بر تو ای حسین جان

ص: ۱۷۹

هر کجا یاد تو را می کنند

بر تو دل ها همه سوزد ای حسین جان

هر کجا یاد جوان تو شود

دل دوستان بسوزد ای حسین جان

هر کجا روضه اصغر خوانند

دل به سوزد بیاد تو ای حسین جان

اصغرت گرز عطش سوخت و رفت

دل ما را کباب کرد ای حسین جان

تو ز اطفال تشنه چقدر سوختی

دل ما هم کباب شد ای حسین جان

آه زینب چه کرد با دل تو

اشک می ریخت بر تو ای حسین جان

تو چه گفتی به زینب وقت وداع

تا که آرام گرفت او ای حسین جان

آه اطفال چه کرد با دل تو

جگرت سوخت بر آنان ای حسین جان

اشک و آه سکینه سرِ راهت چه کرد

اشک تو ریخت در آن وقت ای حسین جان

تو در هنگام وداعِ اکبر ، اشک ریختی

با خدایت چه گفتی ای حسین جان؟

چون سر او را به دامن به گرفتی

او چه گفت و تو چه گفتی ای حسین جان

چون که عباس ره سقائی رفت

ص: ۱۸۰

آه اطفال بلند بود در آن وقت ای حسین جان

دست سقا بریدند به ره سقائی

آه و ناله بلند شد ز اطفال ای حسین جان

داغ عباس چه کرد با دل مادر او

دل او سوخت بر عباس ای حسین جان

سر تو چون به نیزه بر آمد چه شد

عرشیان سوختند بر تو ای حسین جان

خواهرت چون سرت را دید بگفت

خواهرت سوخت از این غم ای حسین جان

بدن بی سر تو روی زمین مانده بود

زینب آمد به دیدار تو ای حسین جان

گفت برادر آیا تو برادر من هستی

آیا تو ای فرزند مادرم ای حسین جان

روزی تو را بر سینه ی جدّم دیدم

امروز روی خاک مانده ای ، ای حسین جان

شهادت علی اکبر (علیه السلام)

اوّل شهید بنی هاشم است علیّ

کس نیست یادگار پیمبر مگر علیّ

اوست تنها که خَلق و خُلُق و بیان او

همتا نباشدش ز پیمبر مگر علیّ

خَلْق و خُلُق و بِيَانَش ، كَسِي نَدَاشَت

جَر خَلْق و خُلُق و بِيَانِ پَدَر ، عَلِيّ

نور جمال وى همه را مبهوت کرده بود

ص: ۱۸۱

همتا نداشت ز جمالش مگر علی

او یادگار پیمبر بود و علی

یادآور جمال نبی بود و علی

چون یاوران پدر را کشته دید

گفت ای پدر من یاور توام چو علی یاور نبی

بابش بگفت حاصل عمرم فقط توئی

اما به راه حق به گذشتم برو علی

رفت از مقابلش و پدر گفت ای خدا

این یادگار رسالت بود و علی

قلبش حزین شد و منتظر بود تا بگفت

لیک ای حاصل عمرم ای علی

تا با شتاب بر سر نعش پسر رسید

گفتا که راحت شدی ز بلا ای علی

بنگر بین پدرت یکه و تنها مانده است

بعد از تو نیست مرا رغبت دنیا ای علی

اینجا پدر سر فرزند بر گرفت و گفت

بعد از تو نیست کسی سر من بردارد ای علی

در راه حق بدادمت ای نور چشم من

تو میوه ی دل من بودی ای علی

جسمت پاره پاره است چه گویم به مادرت

آیا چگونه نعلش تو را بیرم نزد مادرت

تا این گفت: ای جوانان هاشمی

من طاقتم نبود شما ببرید این جوان هاشمی

ص: ۱۸۲

«خادم» تو را چه طاقت است بس کن دگر

این قدر مسوزان دل ما را بس کن دگر

این یادگار نبی بوده و علی

ملحق شده به جد و پدر گو یا علی

شهادت علی اصغر (علیه السلام) باب الحوائج کربلا

اصغر از سوز عطش نالد ، آبش بدهید

مادرش تشنه و بی شیر بُود ، آبش بدهید

طفل شش ماهه تشنه است آبش بدهید

به عدو گوید مادرش شیر ندارد آبش بدهید

اهل عالم بیاید اصغر تشنه است آبش بدهید

مادرش شیر ندارد تشنه است آبش بدهید

طفل تشنه روی دست پدر است آبش بدهید

شربت آب دهید تیر سه شعبه ندهید

بی گناه تشنه است، طاقت و تابی ندارد

شربتِ آبی دهیدش تیر سه شعبه ندهید

اهل عالم سوختند از این ، ماجرا

همه گفتند بی گناه است، آبش بدهید

نام اصغر نزد مادر نبرید مادرش می سوزد

هر چه گوید به او مادر است می سوزد

نام اطفال تشنه نبرید نزد کسی

هر که باشد سخت است، او می سوزد

عطش طفل تشنه در آغوش پدر

گوچه کرده با پدر که پدر می سوزد

ص: ۱۸۳

گر شب جمعه حرم می روید آرام باشید

نام اصغر نبرید فاطمه در حرم است می سوزد

گر شب جمعه بدانید فاطمه در حرم است

نام اکبر نبرید فاطمه در حرم است می سوزد

ما چه گوئیم مادر است آمده است می سوزد

گوچه گوئیم مادر است آمده است می سوزد

نام اصغر نزد مادر نبرید مادر است می سوزد

هر چه گوئید به او مادر است می سوزد

اشک هر مادری بهر اصغر ریخته شد

اشک جنّ و ملک بهر اصغر ریخته شد

روز شیرخواران را هر ساله بگیرید

تا که بر اصغر تشنه بگریید هر ساله بگیرید

اشک بر تشنه لب صغیر و شیرخوار

هر که باشد بریزید چو باشد صغیر و شیرخوار

طفل لب تشنه را کس نکشد

روی دست پدر کس نکشد

آری آن تیر از سقیفه آمده

گو کمانش به دست خلیفه آمده

تیر از آنجا آمد و آمد بین

بر گلوی نازک اصغر بین

تیر غاصب انتقام بود از دور آمد

کینه ی دیرینه بود ، از دور آمد

مادر طفل ندانست چه کند، مات شده بود

ص: ۱۸۴

هر چه تسکین دادند، او مات شده بود
بهر اطفال که گفتند، همه حیران گشتند
عطش از یادشان رفت و حیران گشتند
این سخن را به هر ره گذری هم گفتند
سَرِ انگشت به دندان گرفت چون گفتند
«خادم» تو نبودی ، مادر اصغر چه گفت ؟
اوسوخت بر فرزند خود ، ندانیم چه گفت ؟

علی اصغر حسین (علیه السلام)

(اصغرا گر ز عطش تشنه و بی تاب شدی)
بر روی دست پدر بی رمق و حال شدی
آب نبود و مادرت شیر نداشت
از چه رفتی به میدان هدف تیر شدی
طفل شیرخواره کجا قدرت میدان دارد
تو مگر از نوک پیکان سیراب شدی
پدرت بُرد تو را نزد عدو تا شاید
به گلویت برسد آب ، کی تو سیراب شدی
عشق تو مگر این بود که بر دست پدر
شربت شهد بنوشی و سیراب شوی ؟
تو چرا با عطش خود پریشان کردی
دل عالم بسوختی و سیراب شدی

عشق تو عشق پدر بود و همانند پدر

عاشق حق شده بودی که سیراب شدی

تو چه داشتی که به محبوب خود اهدا کنی؟

ص: ۱۸۵

جز عطش هدیه ی تو بود؟ که سیراب شدی

همه رفتند به میدان و رزمی کردند

تو چه کردی که در این راه ، رزمنده شدی

از چه گفتند تو باب الحوائج هستی

تو که از سوز عطش مانده و بی تاب شدی

آخرین هدیه بابت تو بودی به خدا

ذات حق کرد قبولت که بی تاب شدی

دل ما سوختی و رفتی به جنان

تو چرا مایه ی اشک همه عالم شدی

پدرت گفت : ببینید شما طفل مرا

بهر تو آب طلب کرد و تو بی تاب شدی

عوض آب زدند تیر سه شعبه به گلویت

این همان خواسته ای بود که سیراب شدی

تا ابد اشک همه بهر تو جاری شود

اشک عالم همه جاری است که تو بی آب شدی

«خادم» تو به ریز اشک بر این طفل صغیر

اشک عالم همه جاری است بر این طفل صغیر

تو کجا اشک و را کربلا دیده ای ؟

تو کجا مادر عطشان و را دیده ای ؟

گریه بر علی اصغر

اشک مان بر اصغر بی آب ریزد چه کنیم؟

دلماں بر اصغر بیتاب سوزد چه کنیم؟

دلماں بر اصغر بی آب سوزد چکنیم؟

ص: ۱۸۶

جگر هر پدری سوخته بر او چکنیم؟

مادرش تشنه و بی شیر شده ما چکنیم؟

دل او سوخته بر اصغرش ما چه کنیم؟

ما تاب عطشِ طفل نداریم چه کنیم؟

دلمان بهر اصغر سوخته گو ما چکنیم؟

مادرش تشنه و بی تاب شده ما چکنیم؟

گریه ی طفل بلند است گو ما چکنیم؟

راه آب بسته شده طفل او تشنه شده

آب نیست گو ما باید چکنیم!!!؟

بروید آب بیارید دهید بهر مادر!!

تا که اصغر شیر بنوشد ، ما چکنیم؟

آب مگر قیمت جان است اینجا!!

طفل بی شیر تشنه است ما چکنیم؟

اشگتان جمع کنید و بریزید ظرفی

بهر اصغر ببرید تشنه است ما چکنیم؟

گر همه تشنه و بی آب شده اند رو به الله کنید

ای خدا اصغر تشنه است بمیرد ما چکنیم؟

بروید از فرات آب بگیرید و بیارید بر او

به عدو بگوئید طفل ما تشنه بُود ما چکنیم؟

گر نشد باز به عباس بگوئید اصغر تشنه است

او ز غیرت برود آب بیارد چکنیم؟

مادر طفل مانده ز عطش چه کند با پسرش

آه او آتش به گردون زده ما چه کنیم؟

ص: ۱۸۷

دلِ اطفالِ تشنه همه را سوخته است

راه آبی نیست گو ما باید چه کنیم؟

تا که با بش ز ره آمد و بگرفت طفل را

ای خدا تشنه است این طفل باید چکنیم؟

بگرفت روی دست و رفت سوی مقتل

مردم کوفه، طفل من تشنه است باید چکنیم؟

عوض آب بُریدند گلوی طفل تشنه را !!!

پدر گفت : خدایا، گو ما باید چه کنیم؟

ناگهان وحی بیامد تو دادی همه را

ما قبول کردیم ، پس مگو ما چه کنیم

متحیر شد پدر بچه را چون کند

نه به خیمه نه به مادر ندهد چون کند؟

تا که رفت پشت خیمه قبری را کند

گوهرش را زیر خاک کرد پس چه کند؟

تا ابد اصغر تشنه جگرها سوزد

گر نسوزیم بر او ما، چه کنیم

تو اگر آب شیرین و گوارا خوردی

گریه کن بر اطفال تشنه مگو ما چکنم؟

«خادم» بس کن ، مگو ما چه باید بکنیم؟

این مصیبت، همه را کشته چه باید بکنیم؟

مظلومیت ابا الفضل (علیه السلام)

عباس در کربلا یار حسین بود

زاده ی مولا علی یار حسین بود

در کربلا یاور و سردار حسین بود

در اطاعت همه جا یار حسین بود

در شجاعت چو علی حیدر کزار

در حمایت همه جا یار حسین بود

او علمدار بُدو یار حسین بود

او مطیع برادر غمخوار حسین بود

علی عبد نبی، عباس عبد حسین بود

مرد میدان نبرد بود او یار حسین بود

در اطاعت نیاسود، تا فدائی حسین شد

مثل او کس نبود که فدائی حسین بود

مرد میدان بُدو و عابد در شب

بی دریغ منتظر امر حسین بود

عاشق شهد شهادت بُدو می سوخت

کس نبود مانع او منتظر امر حسین بود

تا که اطفال همه تشنه شدند

باز هم منتظر امر حسین بود

اجاز ه ی سقائی به ابا فضل علیه السلام

گفت برادر چگونه بینم عطش اطفال را

چه کنم من که بینم عطش اطفال را

شاه گفتا تو بکن سقائی

ص: ۱۸۹

تا نبینی عطش اطفال را
حکم سقائی گرفت و برفت
تا نبیند عطش اطفال را
وارد آب شد و عطشان بود
آب ننوشید تا نبیند عطش اطفال را
هر دو دستش جدا شد ز ره سقائی
او رضا شد به این تا بکند سقائی
آب او ریخت چو بر روی زمین
راه امید او بسته شد آمد به زمین
دل بسوز که نبود دست و را
تا سپر باشد و آید به زمین
پس بگفتا برادر به فریادم رس
جسم من خیمه مبر گذارم به زمین
شاه آمد نزد برادر بنشست
گفت برادر اکنون پشتم بشکست
راه چاره ندارم دیگر
بی برادر شدم پشتم بشکست
جسم عباس نتوانست به خیمه ببرد
راه او بسته شد ، کمر او بشکست
دست ها قطع شده چشم هدف تیر شده

جسم عباس زمين مانده و تنها شده

جسم عباس چو عدو ديد به ميان

قطعه قطعه نمودش ز ميان

ص: ۱۹۰

زین سبب قبر عباس شده اکنون کوچک

قبر او هست هم اکنون کوچک

شهادت سقّای کربلا

عباس فرزند علی بود دلیر بود شجاع بود

او زاده مولا و مردی شجاع بود شجاع بود

از شجاعت همانند پدر بود شجاع بود

دشمن از صولت او می هراسید شجاع بود

او علمدار شهید کربلا بود شجاع بود

صَفِ دشمن می شکست او مردی شجاع بود

چون پدر ، عاشق شهد شهادت می بود

زین سبب اذن میدان می خواست، مردی شجاع بود

شاه می گفت: تو علمدار منی

او تسلیم برادر بود ، مردی شجاع بود

تا که اطفال از عطش ناله زدند

نزد شاه آمد، او مردی شجاع بود

ای برادر طاقتم طاق شده من چکنم؟

زنده ماندن سخت شد، ه مردی شجاع بود

شاه گفت: تو سقّای اطفال من باش

با لب تشنه فرات آمدو ، مردی شجاع بود

آب نوشید تشنه خارج شد از فرات

هر دو دستش قطع گردید، او مردی شجاع بود

مشک آب را به دندان گرفت و کوشید

لیک آب ها بر زمین ریخت، او مردی شجاع بود

ص: ۱۹۱

فرق او را بشکافتند، او را بنگرید

حال او چون بود، او مردی شجاع بود

گفت: برادر به فریادم برس آبی ندارم

بر زمین افتاد با صورت ، او مردی شجاع بود

شاه با سرعت بیامد و بگفت:

کمرم بشکست اکنون، او مردی شجاع بود

هاتفی گفت به اطفال: نگویید : تشنه ایم

دست عمّو بنگرید ، او مردی شجاع بود

اطفال گفتند: ما نخواهیم آبی از فرات

گو عمو آید نزد ما ، او مردی شجاع بود

اهل عالم سوختند و گفتند:

شاه بی یاور شده ، او مردی شجاع بود

جسم عباس پاره پاره بود بر زمین ماند

شاه خیر او بُرد، او مردی شجاع بود

گفت : بی برادر شدم پشتم شکست

راه چاره مسدود شد، او مردی شجاع بود

اطفال گفتند: ما آب نخواهیم گو عمو آید

شاه گفت عمو تشنه رفت ، او مردی شجاع بود

اطفال گفتند : اسم آب نخواهیم بُرد دگر

شاه گفت: بی برادر گشتم ، او مردی شجاع بود

آه و ناله بلند شد ز اطفال حسین

ما نخواهیم آب گو عمو آید ، او مردی شجاع بود

شاه آماده شد بهر شهادت چه کند

ص: ۱۹۲

با یکایک وداع کرد ، او مردی شجاع بود

ناگهان اهل حَرَمِ گِرد او حلقه زدند

گر روی ما چه کنیم؟ او مردی شجاع بود

همه را آرام نمود، امر به صبر کرد

جز سکینه که دلش سوخته بود ، او مردی شجاع بود

شاه گفت : اینقدر اشک مریز بابا تو سوختی جگرم را

صبر کن اشک ها داری، او مردی شجاع بود

«خادم» بس کن تو سوختی دل ما را

این مصیبت سخت بود ، او مردی شجاع بود

شهادت قمر بنی هاشم (علیه السلام)

عباس، علمدار بوده کربلا

او مطیع برادر بوده کربلا

عَلَمِ سرخ حسین را علمدار بده

حامی خون خدا بوده در کربلا

امر مولا ش اطاعت کرده

سپر اهل ولا بوده در کربلا

حَرَمِ آلِ نبی را نگهبان بوده

جان خود را سپر کرده در کربلا

عاشق شهد شهادت بوده در کربلا

ادبش مانع او بوده در کربلا

آه اطفال که و را سوخته بود

اذن میدان همی خواست در کربلا

گفت طاقتم نیست که بینم اطفال تو را

ص: ۱۹۳

زنده ماندن شده سخت مرا کربلا
اذن سقایی اطفال گرفت و به گفت
من آزاد شدم از غم این کربلا
دست سقا جدا شد به ره سقایی
آب ها ریخت و تاریک شدش کربلا
تاکنون کس ندیده که دست سقا
هر دو را قطع کنند ، مگر کربلا
ناامید شد چو عباس ز سقایی خود
به برادر خطاب کرد در کربلا
چون صدایش به گوش برادر برسید
او به سرعت به سر نعش برادر برسید
شاه گفت : برادر کمر من بشکست
بی برادر شدم کمر من بشکست
غم عباس همه را غمگین کرد
اشک اطفال بار غم سنگین کرد
نعش عباس نتوانست ز میدان ببرد
آه جان سوز کشید و سر خود بالا کرد
او عمود خیمه ی عباس کشید و بگفت
بی برادر شده ام من گو چه باید کرد
الغرض بار غم افتاد به دوش حسین

بی برادر شده بود و به خیمه رو کرد

«خادم» غربت شاه شهیدان چه دانی تو

از ازل او غریب بوده گو چه باید کرد

ص: ۱۹۴

سوز عطش در نینوا همه را آتش زد

جگرها از عطش سوخته شد کربیلا

العطش سوخت جگر آل عبا کربیلا

نالہ ی اطفال چه کرد با جگر آل عبا

العطش سوخت جگرها برویم کربیلا

دل زینب چه قدر سوخت به حال اطفال

دل هر سنگدلی سوخت در کربیلا

نالہ ی طفل ز عطش با دل ما در چه کرد؟

با دل احمد و مولا و زهرا در کربیلا

دل عالم بسوخت از عطش آل عبا

زین سبب سوخت دل جنّ و ملک کربیلا

اشک اطفال چه کرد با دل عباس علی

تا بگفتا به برادر به گذارم در کربیلا

زنده ماندن مرا سخت شده زین غصّه

ای برادر تو مرا اذن بده در کربیلا

تا که من جان دهم و نبینم این را

اشک اطفال فزون شد در کربیلا

خبر آمد عباس کشته شد قطع شد دست سقا

آه طفلان بر آمد ما نخواهیم آب در کربیلا

ای پدر آب نخواستیم بیاید عباس

گر چه باشد جگر سوخته در کربلا

زینبش داد به برادر طفل عطشان صغیر

روی دستش بگرفت طفل جگر سوخته در کربلا

ص: ۱۹۵

گفت ای قوم بدهید آب ، این طفل مرا

در جوابش عدو گفت : آب نباشد در کربلا

جز به تیری که شود حاجت این طفل روا

یا که گفتند ندهیمت آب در کربلا

تا که طفل تو بمیرد ز بی آبی ما

ناگهان تیر سه شعبه به گلویش آمد

زین سبب ناله و آهی ز حرم برآمد

داغ این قصه همی سوخت جگر آل عبا

حرمله زد به آتش جگر آل عبا

«خادم» تو سوختی دل آل عبا

مزن آتش دگر دل اهل کسا

آه اطفال تشنه چه بوده بگو

آه اطفال تشنه چه بوده بگو

جگر سوخته چه بوده بگو

تو مگر کربلا بوده ای ؟

یا که بین شهدا بوده ای ؟

آه اطفال چه کرد با دل زینب بگو

العطش ها چه کرد با دل زینب بگو

آه اطفال دل عباس بسوخت

زندگی سخت شد، دل عباس بسوخت

گفت برادر زنده ماندن سخت است

دیدن اطفال تشنه سخت است

شه گفت ای برادر تو سقایی کن

ص: ۱۹۶

بیچه ها تشنه اند تو سقایی کن

این بشارت شد ، عباس شهادت می خواست

مشک خشکیده برداشت شهادت می خواست

وارد آب شد و تشنه بود

خارج از آب شد و تشنه بود

هر دو دست سقا قطع شده بود

آب ها ریخته بود امید قطع شده بود

گفت برادر به فریادم برس

دم آخر به فریادم برس

شه با خشم و خروش آمد و گفت

ای برادر کمرم قطع شد و گفت

نه امیدی دارم نه توان

تو که رفتی من شدم ناتوان

نعش عباس رها کرد و برفت

تا چه گوید به اطفال و به رفت

اطفال گفتند عموی ما چه شد

آب نخواهیم عموی ما چه شد

آه اطفال سوز بیشتر آورد

بر دل شه سوز بیشتر آورد

العطش ها بلند شد ز همه

آه و ناله بلند شد ز همه

دل زینب ز این حادثه سوخت

گو دل مادر اصغر هم سوخت

ص: ۱۹۷

آخرین بار شه آمد سراغ طفلش
تا بگیرد ز محبت سراغ طفلش
گفت خواهر بیاور طفل مرا
بگیر از مادر بیاور طفل مرا
زینب آورد با آه و بگفت
داد به دست برادر و بگفت
ای برادر تشنه ماندست سه روز
مادرش شیر نداشتست سه روز
شه طفل را دید که تشنه شده است
طفل شیرخوارش تشنه شده است
گفت آبش بدهید سوخته است
گر چه آبش ندهید سوخته است
حرمله گو که آبش می داد
حنجرش پاره کرد آبش می داد
شه که طفلش به قربانی رفت
به خدایش گفت او به قربانی رفت
تو قبول کن قربانی من
این بود آخرین قربانی من
ای خدا هر چه داشتم دادم
اصغر و اکبر خود را دادم

من ندارم به جز يك جانی

گر پذیری ز من يك جانی

من دگر دار و ندارم دادم

ص: ۱۹۸

تو بگیر دم آخر جانم

اهل کوفه چه مهمانی کرد؟!؟

کُشت مهمان و چه مهمانی کرد؟!؟

وداع امام حسینبا اهل و عیال خود

چون غریب کربلا قربانیان خود بداد

کس نماند بر او، دار و ندار خود بداد

آمد او نزد عیالش بهر وداع

تا سلامی کرد از بهر وداع

سوز او سوخت عالم را ز سوز

اهل بیتش همی سوختند ز سوز

عالم علوی همه نالان شدند

عرشیان گو همه گریان شدند

اهل عالم چون بدیدند سوختند

دوستان چون شنیدند سوختند

گفت من رفتم خدا حافظ بود

من ندارم یاوری خدا حافظ بود

زین سخن شد زلزله بر عرشیان

سخت آمد این سخن بر فرشیان

زلزله در عالم کون شد از این

گو که عالم هم دگرگون شد از این

نالہ ی اہل حرم بالا گرفت

داغ ہر یک گو از سر گرفت

یکصدا گفتند گو شاہا بما

ص: ۱۹۹

راه ما روشن نما بر گو بما
یک بیابان دشمن و ما بی پناه
راه چاره چیست ما ایم بی پناه
شاه گفتا خدا یار شماست
چون پناهی نیست او یار شماست
اشک و زاری از همه بالا گرفت
آه و ناله از همه بالا گرفت
شاه زینب را همی آرام کرد
دیگران هم به صبر وادار کرد
اشک طفلان راه او را بسته بود
اشک ها جاری و هم پیوسته بود
تا که طفلی از یتیمی گریه کرد
قلب بابش سوخت او هم گریه کرد
گریه ی طفل و پدر بالا گرفت
اشک جاری شد سوز بالا گرفت
شاه گفت من دلم آتش گرفت
اشک بعد من ریزید دلم آتش گرفت
پس یکایک را ببوسید و برفت
داغ هر یک را به دل کرد و برفت
شاه رفت سوی میدان و بگفت

ای جماعت کی پیمبر این بگفت

آیا من مهمان نبودم ، بہرتان

رسم مهمانی ہمین بود بین تان

ص: ۲۰۰

یاور و اولاد من کشتید شما

از شقاوت اصغرم کشتید شما

نیست در این میدان مرا یک یوری

از شما نیست مرا یک یوری

گر شما را نیست جز کشتن مرا

اهل یتیم را نیازاید گر کشتید مرا

گر کُشیدم پس مرا آبی دهید

جسم بی جانم چرا آزار دهید

این که گفته؟ اسب ها جولان دهید

پیکرم زیر سُم اسبان نهد

من که اولاد پیمبر بوده ام

جرم من این بوده مهمان بوده ام

بیچارگی امام حسین (علیه السلام)

چون حسین شد یگه و تنها برفت

او زاهلش جدا شد او تنها برفت

چشم گریان قلب سوزان دل پریشان

اشگ طفلان جاری ، قلب ها پریشان

یک نظر بر سوی طفلان یک نظر بر سوی میدان

یک نظر سوی عزیزان کرد با قلب پریشان

یک نظر بر دشمن یک نظر سوی رحمان

گوچه باید کرد با قلب پریشان

گفت خدایا هر چه دارم از تو است

من که دار و ندارم از تو است

ص: ۲۰۱

هر چه دارم از تو است جانم را بگیر

من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

من که از اکبر گذشتم من که از اصغر گذشتم

من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

از جوانانم گذشتم بلکه از قاسم گذشتم

خدایا من تو را خواهم جانم را بگیر

از برادر هم گذشتم پشت خود را هم شکستم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

خواهرم شد زار و نالان من گذشتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

گر سرم از تن جدا گردد گذشتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

عیالم گر اسیر گردند گذشتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

گر سرم بالای نی بردند من پذیرفتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

گر سرم را بهر دشمن هدیه بردند

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

چوب اگر بر لب و دندانم زنند پذیرفتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

پیکرم گر زیر سُم اسبان رفت پذیرفتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

عیالم را اگر در مجلس دو نان برند پذیرفتم

ص: ۲۰۲

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

گر غل جامعه بر فرزندم نهند پذیرفتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

هر چه بر اهل و عیالم بگذرد من پذیرفتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

گر شماتت بر عزیزانم کنند من پذیرفتم

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

هر چه داشتم بدادم خدایا به رمت

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

من که از خود نبودم هر چه دارم تو دادی

خدایا من تو را خواهم فقط جانم را بگیر

پاسخ خداوند

گفت معشوقا بیا تا جان تازه کن در نزد ما

آنچه دادی را پذیرفتم بیا در نزد ما

هر چه خواهی ما به تو بخشیم بیا در نزد ما

نزد ما باش هر چه خواهی بخواه در نزد ما

هر که با تو بوده را با خود بیار

هر که میلش با تو بوده بیاور نزد ما

تو همه چیزت بدادی بهر ما

هر که با تو هست گو بیاید نزد ما

تا قیامت هر که نامت را به عزّت می برد

او عزیز و پایدار است گو بیاید نزد ما

هر که اشگی بر تو ریزد در جهان

ص: ۲۰۳

ما ببخشیم اش گو بیاید نزد ما

زینب (علیها السلام) در گودی قتلگاه

زینب گودی قتلگاه آمد ، چه ها دید بیا گریه کنیم

تن بی سر کجا دیده کسی ، بیا گریه کنیم

رو به قبر نبی کرد و چه گفت بیا گریه کنیم

تن بی سر به دید و چه کرد بیا گریه کنیم

الوداع گفت و جدا شد ز بدن بیا گریه کنیم

ناله کرد و چه گفت بیا گریه کنیم

دختر غم زده با جسم پدر گو چه گفت بیا گریه کنیم

او چگونه جدا شد ز جسم پدر بیا گریه کنیم

عدو اولاد احمد را به شام برد بیا گریه کنیم

زین سفر چه گذشت بر آنان بیا گریه کنیم

در شام با اسیران چه کردند بیا گریه کنیم

اسرا در خرابه چه کردند بیا گریه کنیم

در خرابه چه گذشت بر آنان بیا گریه کنیم

گریه ی سه ساله در خرابه چه بود؟ بیا گریه کنیم

رأس بریده چرا مهمان اسیر شد؟ بیا گریه کنیم

طفل سه ساله چرا یکباره جان داد؟ بیا گریه کنیم

گو او با پدر خود چه گفت؟ بیا گریه کنیم

او چرا طفل را همراه خود برد بیا گریه کنیم

«خادم» تو که سوختی دل ما را بیا گریه کنیم

حور و ملک همه گریان شدند، بیا گریه کنیم

ص: ۲۰۴

اسرا در مسیر کوفه و شام

اسرا را ز کوفه به اسیری بردند

همه را با دل سوزان به اسیری بردند

همگی بسته به زنجیر به اسیری بودند

تازیانه زدند و به اسیری بردند

رنج بیمار و زنجیر و غل جامعه بود

او اسیر بود و بیمار به اسیری بردند

وقت راحت نبود راحت نبود می بردند

اشکشان جاری دل ها پریشان به اسیری بردند

گو چه رنج ها، که به اسارت دیدند

نه که عطشان بُدند، به اسیری بردند

بچه ها روی شترها همگی نالیدند

کس به فریاد نرسید ، به اسیری بردند

چون نگاه همه بر سرها بود

از همه چیز گذشتند ، به اسیری بردند

گریه و ناله ی اطفال برآمد آنگاه

که سر سید و سالار با اسیری بردند

اشک لیلا بلند شد آنگاه

که سر اکبر او را با اسیری بردند

اشک و ناله ز رباب بالا رفت

چون سر اصغر عطشان به اسیری بردند

در تمام سفر آنان به سوختند همه

چون که سرهای شهیدان به اسیری بردند

در جواب اشک و آه و گریه

تازیانه همی بود که ز عدو می خوردند

تا رسیدند به دروازه ی شام

شامیان کف زدند به اسیری بردند

ص: ۲۰۵

اشک اولاد پیمبر همی جاری بود

شامیان شاد شد ند به اسیری بردند

تا که بردند همه را نزد یزید ملعون

سر بُریده و طشت طلا را بردند

ما ندانیم تو گو زینب کیست

تو چه خواهی که ز زینب پرسى

نسبش دانی و باز می پرسى

پدرش مولاست، مادرش فاطمه است

جدّ او احمد بود مادرش فاطمه است

صاحب صبر و حلم زینب بود

آن که صبر را حیران نمود زینب بود

حلم او کار را بر او آسان نمود

آن که صبرش ما را حیران نمود زینب بود

از خداوند هیچ گاه شکوه نکرد

آن که دشمن را زبون کرد زینب بود

مریم و آسیه کی توانند کورسند

آن که شد امّ المصائب زینب بود

مریم از شرمندگی آرزوی مرگ کرد

آن که دشمن را زمین زد زینب بود

عاشق کوی برادر بود و بس

آن که نامی ز فرزندش نبرد زینب بود

آه اطفال را می دید و خود تشنه بود

نام آب هرگز نبرد گر خود تشنه بود

ص: ۲۰۶

آه و ناله اش ز جدایی چه کرد
آنقدر نالید تا عرش و فلک بیچاره کرد
نالهِ هایش روی تلّ، عرشیان را مات کرد
تا به جسم برادر رسید همه را مات کرد
گفت ای برادر تو هستی ابنِ مادرم
من سرت بالای نی دیدم تویی ابنِ مادرم
گفت برادر «یومِ علی صدر المصطفی»
آن کجا و «یومِ علی وجه الثری»
روی خود را بر مدینه کرد و گفت
هر چه باید می گفت با جدّش بگفت
گفت یا جدّا این حسین توست آغشته به خون
تو ببین او چگونه است آغشته بخون
تا که گفتند کم کن زین العباد از دست برفت
یادگار برادر ببین از دست برفت
تا که آمد نزد او تسکین نمود
او امام خویش را تسکین نمود
یادگار برادر توئی آقای ما !!
با خودت چون کنی آقای ما ؟
گفت عمّه آنچه گفتی دانمش
تو ببین نعش پدر را آنچه گفتی دانمش

خیمه ها سوخت و اطفال پراکنده شدند

زینب اندر ره آنها و پراکنده شدند

نیمه شب چه کند زینب دل سوخته ای

ص: ۲۰۷

گو کجا روی کند زینب دل سوخته ای

این مصیبت کی توانی تو تصوّر کنی

حال زینب چه دانی که تصوّر کنی

پس مگو زینب کیست تو بدان زینب کیست

تو مگو صبرش چیست تو بدان زینب کیست

«خادم» تو چه دانی زینب کیست

دم مزن تو ندانی زینب کیست

أمّ المصائب کربلا (زینب علیها السلام)

نور احمد نورعلی نور فاطمه زینب است

بهترین زن بعد زهرا و مامش زینب است

کس ندیده به جهان همچو زنی چون زینب

به کمال و عفاف و حیا و ادب چون زینب

اهل عالم متحیر ، صبر متحیر از چون زینب

بار غم را که توانسته تحمل کند چون زینب

صبر از صبر زینب به تعجب آمد

که ندیده است کسی چون زینب

به عدو گفت ندیدم ز خدا جز جمیل

تاکنون صبر که بوده چو صبر زینب

صبر او فوق تصوّر بوده

صبر خسته شد از صبر زینب

آه که صبرش لب ریز شد وقت وداع

گفت چه کند با این همه دشمن زینب

صاحب حلم نبی و علی ، او را گفت:

ص: ۲۰۸

نَبَرْدِ حَلْمِ تُو اَبْلِيسِ لَعِينِ اَيِ زَيْنَبِ

در مصائب همه جا صابر بود

تا که دید رأس برادر زینب

طاقتش طاق شد و گفت برادر چه کنم؟

طاقت و تاب ندارد خواهر تو زینب

«خادم» مگو که سوختیم همه

آتش زدی به ما و سوختیم همه

ناله های زینب کنار بدن برادر

اشگ اطفال مرا کشته چه باید بکنم

دل من سوخته چه باید بکنم

عطش و آه و ناله زیاد است چه باید بکنم

دل من زین مصیبت کباب است چه باید بکنم

داغ اصغر همه را سوخته است

همه گریان و پریشان چه باید بکنم

دلِ مادرِ اصغرِ کباب است برادر

آه و ناله بلند است چه باید بکنم

داغ اکبر همه را کشته برادر چه کنم

داغ قاسم مرا کشته چه باید بکنم

مادر اصغر قبر فرزند خود را طلبد

قبر فرزند کجاست من چه باید بکنم

خیمه ها غرق عزا گشته برادر چه کنم

آه و شیون زیاد است چه باید بکنم

بدنت غرقه به خون و بی سراسر چه کنم

ص: ۲۰۹

خواهرت سوخت از این غم چه باید بکنم
بدن اکبر و عباس کجا مانده برادر چه کنم
داغ آنان مرا کشته برادر چه باید بکنم
ما، در این شام غریبان ، نداریم کسی
خواهرت یگه و تنهاست چه باید بکنم
گر که غارت کنند خیمه و خرگاه تو را
من در این دشت بلا خیز چه باید بکنم
دختر فاطمه رو به مدینه نمود و بگفت:
یا ایها الرسول گو من چه باید بکنم
(این کشته ی فتاده به هامون حسین توست
این صید دست و پازده در خون حسین توست)
من و این خیل اسیران چه باید بکنم
ای رسول خدا گو من چه باید بکنم
می گفت و می گریست که ندائی به او رسید
ما حاضریم همه مگو چه باید بکنم
جسم حسین گذارش به حال خود
دل را مسوز و مگو چه باید بکنم
ناگه خبر آمد به زینب از حال علی
او ز غصه کباب است گو چه باید بکنم
زین العباد بدن پدر ، پاره پاره دید

درمانده شد ، گفت : چه باید بکنم

در این میان هر که کشته ای را بغل نمود

اشگ ریخت و گفت من چه باید بکنم

ص: ۲۱۰

«خادم» بس کن تو سوختی ما را

تا کی گوئی من چه باید بکنم.

زینب و اطفال حسین در مانده اند کربلا

اطفال حسین کرببلا بی کس و بی تاب شدند

خبر از مرگ و شهادت شد و بی تاب شدند

آب چون بسته شد ، از خیمه گه شاه شهید

همه اشکبار و غمگین و بی تاب شدند

ناله ی اصغر عطشان همه را محزون کرد

مادر طفل مگو ، گو همه بی تاب شدند

بدن هر شهیدی که ز میدان آمد

مادران شهدا یکسره بی تاب شدند

خبر از اکبر و عباس چو آمد به خیام

همه ی اهل خیام یکسره بی تاب شدند

طفل شیرخواره چون شد هدف تیر عدو

مادر و اهل خیام گو همه بی تاب شدند

چون سر شاه شهیدان به نیزه به نشست

همه ی اهل خیام یکسره بی تاب شدند

جسم خونین برادر چو زینب بدید

آه حسرت کشید و همه بی تاب شدند

خیمه ها را چو عدو آتش زد

همه ی اهل خيام بی کس و بی تاب شدن

کار زینب در آن شب بسی سخت آمد

که چه باید بکند کار بر او سخت آمد

ص: ۲۱۱

یک زن و این همه سختی چه کند

جستجوی که رود سوی که آید چه کند

گو که آن شب هزار شب بر او طی گردید

عمر او در طلب هر یتیمی طی گردید

آه اطفال همی تاب و توانش بگرفت

اشک اطفال و زنان طاقت و تابش بگرفت

حال اطفال چنین بود در کربلا

آه و ناله بلند بود در کربلا

«خادم» مگو مگو که سوختی دل ها را

بس کن سخن که آتش زدی دل ها را

درد و دل های زینب از سفر کربلا

از برادر نشدم من جدا تا به کنون

بی برادر نکردم سفر تا به کنون

گر هزاران بلا سوی من آید بیاد

گر بلاها همه سوی من آید بیاد

من نخواهم جدا شد ز حسینم هرگز

من کجا گشتم جدا ز حسینم هرگز

همسر و زندگی و اولاد بهر حسینم دادم

همه را یکسره دادم بهر حسینم دادم

از ازل عاشق او بودم و همراهش بودم

عشق خود را کم نکردم همراهش بودم

کربلا آمد و من عازم میدان شدم

در کنار برادر بودم و عازم میدان شدم

ص: ۲۱۲

هر چه کردم نشوم دور ز او آخر نشد

سهم او شهادت سهم من اسارت شد

سر او هر کجا رفت با او رفتم

او سخن گفت و من با او رفتم

همه جا او به ما می نگریست و می رفت

به اسیری همی رفتیم و او هم می رفت

سنگ هایی سوی آن سر هدف هم می رفت

او به ما می نگریست و با نظاره می رفت

دیر راهب که رسیدیم سرش پایین آمد

او نگاهی به ما کرد و به پایین آمد

راهب آن سر بگرفت و بنشست

روی سجاده گذارد و کنارش به نشست

سخنانش که با سر به پایان گردید

او به خود آمد یکباره مسلمان گردید

گفت این سر ، سر فرزند پیمبر باشد

از چه از تن جدا گشته و بی تن باشد

پدرش هست علی ، مامش زهرا

پس چرا رفته به نی او که مامش زهرا

کربلا گو چه شده؟

کربلا گو چه شد گو بر اطفال چه شد

اشك و گريه چه شد گو بر اطفال چه شد

كربلا آه بود و گريه بود

هر چه ديدم من بس گريه بود

ص: ۲۱۳

کربلا سوز و عطش بود از همه

نالها بود و اشک بود از همه

کربلا سوز و گداز بود از همه

نالها بس بلند بود از همه

اشک طفلان حسین جاری بود

آه و ناله از همه جاری بود

همه رنگ پریده و ترسان بودند

به عدو می نگریستند ترسان بودند

آه و ناله ز بی آبی بود

اشگشان جاری ز بی آبی بود

از عمو آب طلب می کردند

قطره آبی طلب می کردند

گرد عباس همی می گشتند

بهر آبی همی می گشتند

تا که عباس جگرش آب گردید

جگر آب شده اش آب گردید

زین جهت سوی برادر آمد

سوخت و نزد برادر آمد

ای برادر زنده ماندن سخت است

آه اطفال شنیدن سخت است

چکنم من با اطفال تو

جگرم سوخته بر اطفال تو

شاه گفت بر آنان آبی آور

ص: ۲۱۴

مشگ آبی بر آنان آور

راه اگر بسته بود ، شمشیر زن

بهر اطفال من شمشیر زن

ناگهان عباس با جوش و خروش

حمله کرد با جوش و خروش

آه اطفال دلش را سوخته بود

حمله کرد و دلش را سوخته بود

مشگ آبی ز فرات او پر کرد

بهر اطفال حسین او پر کرد

دست سقا ز بدن قطع کردند

تا که امید و را قطع کردند

گفت برادر به فریادم برس

من ندارم دست به فریادم برس

شاه نزد برادر آمد

نالای زد به پایین آمد

گفت برادر کمر من بشکست

بی برادر شدم کمر من بشکست

گریه کردند دو برادر آنجا

دست ها قطع شده بود در آنجا

گفت برادر مرا نزد اطفال مبر

وعدہ ی آب دادم نزد اطفال مَبِیر

دلِ خادم در اینجا بسوخت

شعر خود را رها کرد و بسوخت

ص: ۲۱۵

غریت امام و اهل بیت او (علیهم السلام)

کس ندیده که میهمان گرفتار شود

نه غذایی و نه آبی گرفتار شود

کس ندیده که میزبان دل میهمان شکند

وعده هایی دهد و دل میهمان شکند

کس ندیده که مهمان ز آب منع شود

وز عطش سوزد وز آب منع شود

کس ندیده روی مهمان شمشیر کشند

آب بر او بندند و شمشیر کشند

گوسفند آب دهند و ز گلو سر ببرند

میهمان را لب تشنه ز قفا سر ببرند

کس ندیده سر از پیکر مهمان ببرند

سر او را به نیزه کنند و ببرند

کس ندیده سر بریده را چوب زنند

آه طفلش که بر آید و را چوب زنند

کس ندیده سر بریده را هدیه کنند

داخل طشت گذارند و به او چوب زنند

کس ندیده که عزیزی به اسیری ببرند

سر بایش چو غریبی به اسیری ببرند

اشک اگر بر سر بایش ریزد

تازیانه خورد تا اشکش ریزد

اشک و آهت رها کن اینجا

گریه و زاری مکن در اینجا

ص: ۲۱۶

کس ندیده که اسیران بسوزند ز آه

همه سوزند و نالند ز آه

غربتِ شاه شهیدان این است

شاهد شاه شهیدان این است

سر بریده ی امام در مجلس یزید

خیزران بود دست یزید و می زد

به لب تشنه و خشکش می زد

دختری گفت به زینب عمّه

تو ببین چوب به لب تشنه ی بابم می زد

ابن ارقم که در مجلس آن ملعون بود

به یزید گفت مزن چوب او می زد

من خودم دیدم که رسول اکرم

لب و دندان و را بوسه می زد

تو که کشتی چرا رأس و را آوردی

این عمل را چرا فاش نمودی می زد

تا ابد لعنت و نفرین همه بر تو باد

که بُریدی سر سبط نبی و می زد

از چه آل پیمبر به مجلس خواندی

از چه در بند اسارت نمودی می زد

تو که رسوا نمودی خود را

تو که سرها جدا کردی می زد

آه و ناله ز اطفال نبی بالا رفت

پیش مردم تو را عذر نباشد می زد

در قیامت چه خواهی به پیامبر گوئی

که سر سبط پیامبر بریدی می زد

ص: ۲۱۷

تو گرفتار عذاب ابدی خواهی شد

تو که عذری نداری قیامت می زد

چون که کار یزید به اینجا به رسید

او به به عیدالله لعنت می کردومی زد

همه مشغول لعنت شدند بر قاتل

روضه و لعن به پا شد او می زد

تا ابد نیز همین گونه خواهد بود

چون یزید رفت دیگری آمد و او هم می زد

«خادم» تو هم مجلس لعن و روضه بگیر

گریه کن که یزید بر سرپاک حسین چوب میزد

حاجتی گر تو داری به خدا روضه خوان باش و بگو

یزید بر سر پاک حسین چوب می زد

غریب کربلا أبا عبدالله (علیه السلام)

عالم گریست بر غربت کربلا

اشک ها ریخته شد بر غریب کربلا

همه جا شد عزاخانه ی او

عالمی سوخت بر غریب کربلا

دل مؤمن و کافر بسوخت

کس نبوده که نگرید بر غریب کربلا

جنّ و انس و ملک جمع شدند

همه سوختند و گریستند بر غریب کربلا

آسمان ها همه گریان شدند

آه و ناله بلند شد بر غریب کربلا

گو جمادات و اشجار همه غم زده اند

ص: ۲۱۸

کیست آن که نگرید بر غریب کربلا

دشمن اش نیز بگریید و بگفت

چاره ای نیست بگریید بر غریب کربلا

مادرش فاطمه آمد و به گفت

ای عزیزان بگریید بر غریب کربلا

پدرش آمد و گریان به گفت

اشک ریزید و بگریید بر غریب کربلا

جدّ او با غم و اندوه به گفت

مجلس روضه بگریید بر غریب کربلا

انبیاء گریه نمودند و به امت ها گفتند

مجلس تعزیه گیرید بر غریب کربلا

اهل آسمان همه گریان و پریشان گفتند

ای ملائک بگریید بر غریب کربلا

ذات حق کو غم و اندوه ز ذاتش دور است

به ملائک بگفت بگریید بر غریب کربلا

جبرئیل نام حسین برد و به آدم بگفت

توبه ات نیست قبول تا بگریی بر غریب کربلا

همه غمگین و همه گریه کنند

همه نالند و بگریند بر غریب کربلا

«خادم» بس کن تو نیز گریه کن

چون همه نالند بر غریب کربلا

اشک زائر بر مظلوم کربلا

اشک ریختیم بر تو یا ابا عبدالله

ص: ۲۱۹

دل ما سوخت بر تو یا اباعبدالله

سفر کربلا طی کردیم

رو به قبر تو نمودیم یا اباعبدالله

غم و اندوه فراوان دیدیم

همه گریان شدیم یا اباعبدالله

دل عالم بسوخت بهر تو

چون که مظلوم بُدی یا اباعبدالله

تو چه کردی که دل ها بهر تو می سوزد

دل هر مؤمنی بهر تو سوخت یا اباعبدالله

دل هر سنگدلی سوخت بهر تو

تشنه گشتند تو را یا اباعبدالله

همه از بی کسی ات می سوختند

یار و یاور نداشتی یا اباعبدالله

همه غم ها فراموش شده بود

جز غم تو یا اباعبدالله

جگر تشنه ی تو ما را سوخت

صبر تو کم نبود یا اباعبدالله

آه اطفال تو ما را لرزاند

آب نبود بهر آنان یا اباعبدالله

آه زینب چه کرد با دل تو

که تو گریان شدی یا ابا عبدالله

تو چه گفتی به اکبر هنگام وداع

اشک تو ریخت یا ابا عبدالله

ص: ۲۲۰

اصغرت که در آغوش تو بود

با خدایت چه گفتمی یا اباعبدالله

سخن تو سر نیزه چه بود با خواهر

تو چه گفتمی به او یا اباعبدالله

دم آخر که صورت به خاک ساییدی

با خدایت چه گفتمی یا اباعبدالله

با لب خشک در طشت طلا

چه تلاوت نمودی یا اباعبدالله

چون عدو بر لب و دندان تو زد

دل اطفال تو سوخت یا اباعبدالله

سر تو چون به دیدار رقیه آمد

تو چه گفتمی به او یا اباعبدالله

در خرابه تو به دیدار عزیزان رفتی

دل آنان بسوخت یا اباعبدالله

«خادم» بس کن سوختی ما را

طاقتی نیست یا اباعبدالله

سخن گفتن با اباعبدالله

نام تو چه زیباست یا اباعبدالله

همه غم ها ز توست یا اباعبدالله

دل ما محو جمال تو بود آقا جان

همه مشتاق لقای تو بُوند یا اباعبداللہ

تو چه کردی کہ عشاق بہ تو رو آوردند

دل ما را ربودی یا اباعبداللہ

ص: ۲۲۱

عاشقی را تو به ما آموختی

تو مگر با خدایت چه گفتی یا اباعبدالله

در ره حق همه چیزت بدادی آقا

تو ز اکبر ز اصغر گذشتی یا اباعبدالله

بدن اکبر خود را قطعه قطعه دیدی

به ره دوست بدادی یا اباعبدالله

طفل تشنه در آغوش تو بود

هدیه کردی به خدا یا اباعبدالله

آه اطفال تشنه جگرت را سوزاند

آب نبود بهر آنان یا اباعبدالله

آه زینب چه کرد با دل تو

که گریستی تو بر او یا اباعبدالله

بدن کلّ شهیدان به خیمه بردی

جز علی اکبر و عباس یا اباعبدالله

دل عالم بسوخت از بی کسی ات

همه دل ها بسوخت یا اباعبدالله

دل ما سوخت بر سقّای تشنه ات

چون صدا زد به فریادم برس یا اباعبدالله

جسم سقّا رها کردی و رفتی به خیام

جسم او را نبردی یا اباعبدالله

بدن بی سر تو ماند سه روز روی زمین

سر تو رفت به نیزه یا اباعبدالله

تو بگفتی به خواهر صبر کن شکوه مکن

ص: ۲۲۲

اشک تو ریخت بر او یا اباعبدالله

بی برادر، بی پسر، بی یاور گردیدی

پشت تو بشکست یا اباعبدالله

خواهر زارِ تو را من گفتم

صبر او طاق شده بود یا اباعبدالله

صبر تو، صبر، به دنیا آورد

خواهرت محو تو بود یا اباعبدالله

عشق تو، عشق به دنیا آورد

عاشقی چون تو نبود یا اباعبدالله

«خادم» عشق حسین را بهانه کن

گو عاشق تو ام یا اباعبدالله

زبان حال زینب از کربلا به طرف شام

خدایا بی برادر شدم، رفتم من

بی کس و بی یار و یاور شدم رفتم من

پر و بالم بشکستند بی برادر شدم

عزیزانم همه کشتند رفتم من

غریب و بی کس و تنها شدم، رفتم من

بدون یار و یاور شدم رفتم من

اسیر و دربدر گشتم، رفتم من

از عزیزانم جدا گشتم، رفتم من

همه غم های عالم بر سرم ریخت

مصیبت های عالم بر سرم ریخت

کشته ها روی زمین ماند، رفتم من

ص: ۲۲۳

داغ ها بر دلم ماند ، رفتم من
عزیز بودم ذلیل گشتم ، رفتم من
گرفتار و اسیر گشتم ، رفتم من
مصیبت ها کشیدم ، رفتم من
جسم بی سر را دیدم ، رفتم من
رأس او بالای نی دیدم ، رفتم من
کشته ها را بر زمین دیدم ، رفتم من
اطفال را اسیر دیدم ، رفتم من
جهان را تاریک دیدم ، رفتم من
آرزوی مرگ کردم ، رفتم من
زندگی را ترک کردم ، رفتم من
کس نشد چون من در عالم ، رفتم من
بی پناهی نبود چون من ، رفتم من
کربلا تو امانت دار باش ، رفتم من
چاره ای نیست جز این ، رفتم من
از بدن ها کن حفاظت ، رفتم من
دشمنان را دور کن ، رفتم من
قبرها را آماده کن ، رفتم من
کربلا مدفن ما شد ، رفتم من
با اسیران بازگردم ، رفتم من

ای خدا بیچاره گشتم ، رفتم من

از اسیری پیر گشتم ، رفتم من

بیچه هایم را رها کردم رفتم من

ص: ۲۲۴

خدا داند دلم اینجاست ، رفتم من
به دنبال سر بُریده ، رفتم من
در کنار این اسیران ، رفتم من
چاره ای از رفتنم نیست ، رفتم من
دل از دنیا بریدم ، رفتم من
خدا یا تو پناهم باش ، رفتم من
شهیدان زنده اند ، رفتم من
خدایا پناهم توای ، رفتم من
شکوه هایم را به تو گویم ، رفتم من
خدایا تو مرگ من را برسان ، رفتم من

اسارت آل الله از کوفه تا به شام

[اسیری درد بی درمان اسیری
اسیری خواری دوران اسیری]
اسیری با غل و زنجیر سخت است
اسیری با شماتت ها سخت است
اسیری و بی پناهی سخت است
اسیری نازپرورده ها سخت است
اسیری بل سرهای بریده سخت
چگونه بگویم من که سخت است
اسیری با یک قرص نان سخت است

به جای غذا تازیانه زنند سخت است

اسیری که با رأس بابش سخن گفت

اسیری که رأس پدر دید سخت است

ص: ۲۲۵

اسیری که با جسم بابا سخن گفت

اسیری که از غصّه جان داد سخت است

اسیری که تا شام نالید و رفت

اسیر خسته از راه سخت است

اسیری و بی خوابی سخت است

اسیری با ناتوانی چه سخت است

اسیری که شد سرپرست اسیران

اسیری و آوارگی گو چه سخت است

اسیری نبوده ، چون اسیران شام

اسیر حزین و شماتت چه سخت است

اسیری و غم های بی حدّ مگو

اسارت کشیده سر قبر بابا مگو

اسیر کنار رأس بریده چه کند

اسیر کنار مادر مانده چه می کند

«خادم» مگو که دل سنگ آب شد

هر کس شنید سوخت و آب شد

زمزمه ی اسیر سه ساله با سر بریده ی پدر

پدر منم سه ساله ات که اسیر گشته ام

عالم شده سیاه برایم که اسیر گشته ام

پدر ببین که ما را اسیر کرده اند

غم های عالمی بر دل ما کرده اند

پدر بین غل و زنجیر بر ما بسته اند

سوار اشتری بی جهاز کرده اند

ص: ۲۲۶

پدر رأس تو را بالای نی آورده اند

ما را به دنبال سرت آورده اند

پدر بین ما زجرهائی می کشیم

هم اسیری هم خواری می کشیم

پدر ما ساعتی راحت نبوده ایم

از بس که ذلت ها در این راه دیده ایم

پدر کسی بر ما رحم نکرده است

پدر کسی غم ما را باور نکرده است

پدر بین عمه ی ما را کتک زدند

او را به خاطر ما بود کتک زدند

پدر پریشانی و غم هایش ندیده ای

پدر ما را زدند تو غم هایش ندیده ای

پدر از آنان بهر ما رحمی نبود جز تازیانه

پدر هر روز قرصه نانی بود و تازیانه

پدر نبود دیگر چیزی بس همان بود

پدر هیچ رحمی نبود بس همان بود

اگر می نالیدیم فریادرس نداشتیم

اگر گریه می کردیم هم ناله نداشتیم

همه غم های عالم را چشیدیم

همه آزارهای عالم را دیدیم

کسی جز ما نبود این گونه خسته

اسیری بود و غم ، با دست بسته

همه نالان و گریان بودیم در راه

ص: ۲۲۷

همه بی یار و یاور بودیم در راه
عدو در عیش و نوش خود به سر بُرد
اسیران را عوض از پا به سر برد
«خادم» مگو دگر که دل سنگ پاره شد
هر مادری جگرش از سوز پاره شد
این قصه بین مادرها یاد نکنید
نام سه ساله را بین مادرها یاد نکنید

روضه ی رقیه (علیها السلام)

رقیه فرزند حسین است بدان
نام او در وداع ثبت است بدان
دختری بود رقیه بین اسرا بود
او سه ساله بود ، بین اسرا بود
نام او معلوم نبود بین اسرا بود
در تمام راه چشمش به پدر بود بین اسرا بود
طاقت سیر نداشت او ، بین اسرا بود
چشم او خیره به رأس پدر بود بیت اسرا بود
این سه ساله عاشق روی پدر بود بین اسرا بود
ضعیف تر از او کس نبود بین اسرا بود
طاقتش طاق شده بود ، بین اسرا بود
او خسته و بی تاب شده بود بین اسرا بود

با طناب او را بسته بودند بین اسرا بود

تشنه بود و گرسنه بود بین اسرا بود

کار بر او سخت شده بود بین اسرا بود

ص: ۲۲۸

همه بهرش می گریستند بین اسرا بود
رأس بابش را همی می دید و می گفت
که تو را کشته و من اسیرم ، بین اسرا بود
در چهل منزل با رأس پدر راز می کرد
گریه می کرد و می سوخت بین اسرا بود
پای او تاؤل زده بود بین اسرا بود
ناتوان بود و می گریید، بین اسرا بود
تا رسید به شام و در خرابه جا گرفت
خسته و نالان بود او بین اسرا بود
شب شد و تاریک ناله می زد آنجا
تا که خواب پدر دید و بین اسرا بود
نیمه شب بیدار شد و گفت پدر کجا بودی تو
در خرابه یاد ما کردی کجا بودی تو
ای پدر خوش آمدی از چه رفتی تو
گریه می کرد و می نالید، چرا رفتی تو
گریه ی او همه را بیدار و گریان می کرد
گریه هایش همه را گریان می کرد
گریه ی اهل خرابه همه را بیدار کرد
پس یزید از خواب پرید و همه را بیدار کرد
گفت این ناله و این گریه ز کیست؟

گفتند: ناله ی طفل یتیمی است ببینید او کیست

گفت رأس بابش را بر او هدیه برید

او نداند مرده است یا زنده است هدیه برید

ص: ۲۲۹

رأس بابش دید و همراهش برفت
بهر بابش جان داد و با او برفت
تا که خاموش شد، زینب دوید
دید رقیه جان داده رنگش پرید
در خرابه نور شد بهر همه
حق را روشن نمود بهر همه
زینب از غصه او طاقت نیاورد
آخر الأمر او هم آمد و طاقت نیاورد
دشمن کور ندانست چه کرده با خود
همه چیزش به در داده چه کرده با خود
دودمانِ امیه از این قصه رسوا شدند
تاکنون سر به زیر انداخته رسوا شدند
«خادم» به عدو گو تو عبرت بگیر
تا ابد سر به زیر باش و عبرت بگیر

دل های سوخته ی اسرا

خاندان نبوت چون اسیر شدند
گو همه اولیا ی خدا اسیر شدند
همه سوختند و ساختند چه کنند
چون پناهی نبود ، اسیر شدند
کس نکرد بهر آنان رحمی

تا که بیمار شدند و اسیر شدند

عدو گفت اینان خارجی اند

در بند شدند و اسیر شدند

غل و زنجیر بر آنان بستند

در شکنجه بُدند و اسیر شدند

با طناب آنان را بستند

بی امان بودند و اسیر شدند

تازیانه می زدند بر آنان

چون گریستند و اسیر شدند

گریه ها کردند در طول سفر

چون سرِ باب دیدند و اسیر شدند

طاقت از سختی سفر طاق شده بود

بی پناه بودند و اسیر شدند

هر که آنان دید از سوز بگفت

نکنید این چنین این ها اسیر شدند

دل عالم بسوخت بر آنان

که عزیز بودند و اسیر شدند

همگی آلِ پیامبر بودند

بی پناه بودند و اسیر شدند

رأس مظلوم بود مقابلشان

همه سوختند و اسیر شدند

بر یتیم و اسیر چه می گذرد

همه گریان بُدند و اسیر شدند

ص: ۲۳۱

کس نبود بهرشان پرستاری کند
کودکانی بُدند و اسیر شدند
اهل عالم همه بر آنان گریستند
که یتیم بودند و اسیر شدند
مادران سوختند بر اطفالشان
چو که دیدند اطفالشان اسیر شدند
هر دلی بهر آنان می سوخت
که عزیز بودند و اسیر شدند
کس ندیده یتیمی اسیر شود
آل پیغمبر بُدند و اسیر شدند
«خادم» بسوز بر آنان و بگو:
آل پیغمبر چرا اسیر شدند!؟
پس بکن لعنت بر آنان و بگو:
دشمنان در حقیقت اسیر شدند
من غلط کردم آنان کی اسیر شدند
در نهایت عزیز شدند و اسیر نشدند

بازگشت اسرا به کربلا

بازگشت اسرا به کربلا حاصل شد
دیدار اسرا با شهدا حاصل شد
غم و اندوه فراوان ز شام آوردند

شکوه های اسرا با شهدا حاصل شد

زینب آمد کنار برادر و بگفت

آرزوی تو شهادت بُد و حاصل شد

ص: ۲۳۲

ما به شام رفتیم و تو در کربلا مانده ای
جسم تو ماند در اینجا هدفت حاصل شد
من به همراه تو بودم همه جا لیک کنون
که رسیدم به مزارت هدفم حاصل شد
تو به سر آمدی و من به پا با تو بدم
من جدا از تو نبودم غرضم حاصل شد
تو که اطفال خود را به من بسپردی
من نگهبان آنان بدم غرضت حاصل شد
جز یکی طفل سه ساله همه را آوردم
تو به دیدار او آمدی و او غرضش حاصل شد
تو که در طشت طلا قرآن خواندی
همه حق را به تو دادند غرضت حاصل شد
چوب زدن بر لب و دندان تو شایسته نبود
زین عمل شد عدو رسوا غرضت حاصل شد
مرد نصرانی که این دید بگفت
صاحب سر که باشد غرضم حاصل شد
همه گفتند او حسین فرزند فاطمه است
پس مسلمان شد و گفت غرضم حاصل شد
الغرض زینب با قبر برادر می گفت
ای برادر گذشتم ز همه من غرضم حاصل شد

«خادم» تو نیز نوکریت را ادامه بده

مهراس از کسی غرضت حاصل شد

ص: ۲۳۳

گریه بر اسرای شام

اسرا در سفر شام گریان بودند

کار سخت بود بر آنان گریان بودند

همه در غم فرورفته و نالان بودند

بی پناه و مصیبت زده گریان بودند

غم و اندوه فراوان شده بود

اشک ها نیز فراوان شده بود

نه پناهی نه غمخواری بود

نه کسی یار و همیاری بود

سخنان اسیران با سرها بود

یادشان بس به مادرها بود

بچه ها ناله کنان می رفتند

با دلی پر ز خون می رفتند

کس نمی کرد به آنان رحمی

ضجّه بود ناله بود کس نمی کرد به آنان رحمی

دل هر سنگدل بر آنان می سوخت

نال هاشان هر دلی را می سوخت

اشک آنان دل عالم را سوخت

کم دلی بود که بر آنان نسوخت

همدمی بهر آنان نبود جز سر باب

گفتگویی نبود جز با سر باب

هر کسی با سری ساز می کرد

درد و دل ها بر او باز می کرد

ص: ۲۳۴

اشک های همه جاری می بود

زمزمه با سر بابا می بود

اشک آنان که جاری می شد

تازیانه به آنان نوازش می شد

دشمن هر جا که توقف می کرد

داغ ها بر دل آنان می کرد

قرصه نانی سهم هر یک می بود

آن به همراه شماتت ها بود

از شماتت چو دل ها می سوخت

هر که می دید بر آنان می سوخت

تازیانه کجا آه اسیر کجا

اشک جاری کجا شماتت کجا

آه و ناله کجا غل و زنجیر کجا

تن بیمار کجا غل و زنجیر کجا

اشک جاری کجا اسیری کجا

تازیانه کجا تن رنجور کجا

ناله ی طفل کجا غم و اندوه کجا

جسم رنجور کجا تازیانه کجا

گریه ی طفل کجا فریاد عدو کجا

ناله ی طفل کجا و دل بی رحم کجا

کس ندیده اسیری با شکنجه ببرند

چون بگرید بزند با شکنجه ببرند

کس ندیده یتیمی به اسیری ببرند

ص: ۲۳۵

بین راه او را تازیانه بزنند

کس ندیده که یتیمی پیاده برود

باب او با سر همراه یتیمش برود

«خادم» تو چه گویی در این صحنه بگو

چه بگویم؟ من که سوختم تو بگو

خبر بشیربن جزلم از ورود اسرا به مدینه

اهل مدینه همه منتظر بُدند

از عزیزان خود بی خبر بُدند

تا که خبر از دور پیامد برشان

آن خبر بس حزین بود برشان

قاصدی گفت که دارم خبری

لیک در اینجا نگویم خبری

همه آید کنار روضه

تا کنم من خبرم را عرضه

در مدینه نمایند دگر ای مردم

کشته شد سبط پیمبر مردم

جسم او آغشته به خون گردیده

سر او غرقه بخون گردیده

اهل بیتش همه خسته ی راه

از اسیری شده اند زار و تباه

غم و اندوه گرفته همه را

حسرت و آه گرفته همه را

نالہ های همه بالا رفته

ص: ۲۳۶

درد و غم از همه بالا رفته

کس ندیده یتیمان اسیر

آل پیغمبر و باشند اسیر

دل احمد از این حادثه محزون گردید

فاطمه زین مصیبت پریشان گردید

قلب مولا که شد پاره از این

جگر اهل ولا سوخت از این

بازگشت اسرا به مدینه

از سفر بازگشتند اسرا

بی سپهسالار گشتند اسرا

دل آن ها همه سوخته بود

بدن های همه کوفته بود

همه درمانده و نالان بودند

همه بی تاب و پریشان بودند

نالها از همه بالا می رفت

ضجّه ها بود که بالا می رفت

مدینه پر از اشک و نوا شد

همه دل ها پر از آه و نوا شد

غم و اندوه فراوان گردید

اشک های همه جاری گردید

درد و دل‌ها شروع شد ز همه

اشک‌ها جاری شد ز همه

مادران با سوز و آه آمدند

ص: ۲۳۷

با دلی خونین و آه آمدند

با غم و اندوه تسلیت می گفتند

نزد زینب تحنیت می گفتند

مادر عباس نزد زینب آمد

مادری کرد چو زینب آمد

گفت فرزندانم، قربان حسین

هر چه دارم به قربان حسین

من شنیدم که عباس سقا بوده

شاد گشتم فدائی برادر بوده

آب نوشیده و عطشان بوده

او بیاد عطش آلِ پیمبر بوده

آب نوشیده و سقا بوده

جگر تشنه و سقا بوده

دست هایش ز بدن قطع شده

راه امید او قطع شده

همتش سقائی اطفال بوده

آب نیافته خجل از اطفال بوده

زین جهت گفته برادر تو بیا

من که آبی ندارم تو بیا

وعده ی آب دادم به سکینه چکنم

خجلم من ز سکینه چه کنم

تو مرا نزد خیامم مَبَر

تا که جان دارم به خیامم مَبَر

ص: ۲۳۸

شاه چه کرد با بدن عباسش

هر چه کرد نتوانست ببرد عباسش

دشمن آمد چه کرد با بدن عباسش

قطعه قطعه نمودند بدن عباسش

«خادم» سخن مگو أم البنین حاضر است

کم کن سخن که ام البنین مادر است

بازگشت زینب از کربلا به مدینه

به دیدار پیمبر می روم، رفتم من

دلی داغدار دارم من ، رفتم من

به مادرها چه گویم، رفتم من

به جدّم من چه گویم، رفتم من

مادر عباس گر آید چه گویم، رفتم من

مادر اکبر گر آید چه گویم ، رفتم من

برادر چون برادر را بخواهد چه گویم، رفتم من

مادران شهدا را چه گویم من ، رفتم من

گر از اصغر پرسند چه گویم من ، رفتم من

گر نیابند رقیه چه گویم من ، رفتم من

گر ز اصغر پرسند چه گویم من ، رفتم من

گر ز سقا پرسند چه گویم من ، رفتم من

کوفیان را بگو گریه کنند، رفتم من

شیعیان را بگو گریه کنند، رفتم من

ناله بر سید ابرار کنند ، رفتم من

ص: ۲۳۹

سؤالات اهل مدینه از زینب

زینب چه شد حسین و عزیزان او بگو

زین ماجرا از اول و آخر به ما بگو

گو گو علمدار رشید حسین بگو

گو گو علی اکبر و قاسم به ما بگو

بر گو جوانان بنی هاشم کجا شدند

از حال آن جوانان رشید به ما بگو

گو آن که برده ای چرا نیاورده ای بگو

از آن همه جوان تو یکی آورده ای بگو

بر گو به ما علمدار کربلا چه شد

سقای تشنگان حرم را به ما بگو

گفتند: دست های علمدار قطع شده

دست علمدار چرا قطع شد به ما بگو

گو از چه کشته اند علی اصغر حسین

آبش نداده اند چرا، تو به ما بگو

لب تشنه کشته اند طفل تشنه را

از چه گلوی نازک او چاک شد به ما بگو

آب از چه بسته شد ز اطفال بی گناه

از چه صدای العطش از آنان بلند شد به ما بگو

آب مگر قیمت جان گردیده بود بگو

از تشنگی صدای العطش بلند گردیده بود بگو

سرها چرا بر نی رفته بود به ما بگو

آل پیمبر چرا به اسیری رفته بود بگو

ص: ۲۴۰

گو از چه بردند شما را اسیر به ما بگو
آیا مگر مسلمان نبودید شما به ما بگو
بر ما بگو جرم آل پیمبر چه بوده است
از چه ذوی القربای او اسیر گشته اند بگو
آیا بنی امیه کافر نبوده اند چرا ؟
گو از چه آل پیمبر اسیر کرده اند بگو
کافر به کافر این گونه ظلم نمی کند
آنان ز کافر و مشرک بدتر بوده اند بگو
گو از چه جسم عزیز پیمبر زمین بماند
آیا بنی امیه ما را مسلمان ندانسته اند بگو
آتش به آشیانه ی مرغی نمی زنند
از چه آتش به خیمه ی آل عبا زدند بگو
مثله نمی شود بدن کافر ، به دین ما
پس از چه اسب بتاختند بر بدن آل عبا بگو
در دین ما دفن مسلمان واجب شده بگو
از چه بدن های آل پیمبر زمین مانده
بگو

«خادم» مکن سؤال دل ما را آتش زدی بگو

آخر که دفن کرد آن بدن ها را به ما بگو

پاسخ زینب (علیها السلام) به اهل مدینه

زینب در پاسخ اهل مدینه گفت

از ما مپرسید چه شد تا این که گفت

دعوت اهل کوفه دست ما را بسته بود

نامه های اهل کوفه دست ما را بسته بود

ص: ۲۴۱

همه دانند ما دعوت شدیم و میهمان بُدیم

امتحانی بود بر اهل کوفه ما میهمان بُدیم

اهل کوفه دعوت ما را پس گرفتند

روی از ما گرداندند دعوت ما پس گرفتند

دوست ما بودند ولی در امتحان

لایق ما نبودند دعوت ما پس گرفتند

لایق طاغوت گشتند در امتحان

خود فروختند و دعوت ما پس گرفتند

سبط پیامبر نصیحت کرد آنان را ولی

گوش به حرف او نکردند دعوت ما پس گرفتند

در بیابان ما را محصور نمودند

آب را بستند، راه را مسدود نمودند

تشنه بودند، ما به آنان آب دادیم اما

راه آب را آنان بر ما مسدود نمودند

تشنگی در آن بیابان سوخت ما را و گذشت

آه اطفال بلند بود آب را ممنوع نمودند

عباس رفت آب آورد دست او را قطع نمودند

پشت ما را شکستند دست عباس قطع نمودند

تا صدای العطش از خیمه ها بالا گرفت

طفل شیرخوار ما را کشتند آب را منع نمودند

آب در خیمه ها نایاب گشت آبی نبود بهر اطفال

طفل و مادر تشنه بودند آب را قطع نمودند

تشنه کشتند اصحاب و یاوران را

ص: ۲۴۲

آب ندادند و ما را ز آب ممنوع نمودند
تا که اصغر بعد اکبر کشته شد با تشنگی
آه و ناله بلند شد آب را ممنوع نمودند
هر که میدان رفت تشنه بود آبش ندادند
آب نایاب گشته بود آب را ممنوع نمودند
اکبر از میدان بازگشت و آبی از پدر خواست
آب نبود تا باب و فرزند هر دو گریه نمودند
الغرض اولاد زهرا با تشنگی کشته شدند
آب مهریه زهرا بود و از ما قطع نمودند
همه را کشتند در بیابان و ما شدیم آواره
خیمه ها را سوختند و ما را دستگیر نمودند
از اسیری من چه گویم چیزی سخت تر از آن نبود
آه و ناله بلند بود کار را بر ما سخت نمودند

دل بشکسته رحمت حق باشد

اشک اگر بهر حسین تو ریزی

لؤلؤ و مرجان ز چشمت ریزی

گریه بر اطفال حسین کن جانا

برکات اشک

بر که گرییم ما بیش از همه

گو که گرییم ما بیش از همه

بر که گرییم ما تو گو به ما

قیمت اشگ را تو گو به ما

گریه بر مظلوم عالم نکوست

ص: ۲۴۳

گریه بر فاطمه ی زهرا نکوست

گریه بر حسن مظلوم هم نکوست

گریه بر حسین تشنه لب هم نکوست

گریه بر زینب مظلومه نکوست

گریه بر بی کسی او هم نکوست

گریه بر عباس بی دست هم نکوست

گریه بر سقّای تشنه هم نکوست

گریه بر اطفال تشنه هم نکوست

گریه بر مادر اصغر هم نکوست

گریه بر اصغر عطشان هم نکوست

گریه بر لب های تشنه هم نکوست

گریه بر دل سوختگان هم نکوست

گریه بر طفل اسیر هم نکوست

گریه بر وقت وداع هم نکوست

گریه بر ناله زینب هم نکوست

گریه بر اطفال نالان هم نکوست

گریه بر آه سکینه هم نکوست

گریه بر اطفال سرگردان نکوست

گریه بر بی پناهان هم نکوست

بیش از آن گریه بر زینب نکوست

گریه بر اطفال نالان هم نکوست

آه اطفال دل من را سوخته

نی من، دل عالم را سوخته

ص: ۲۴۴

گریه بر آل پیغمبر سزااست

گریه بر مظلوم بی کس هم سزااست

بیش از آن گریه بر مظلوم عالم سزااست

بهر او و فاطمه گریه سزاست

گریه از خوف خدا هم سزااست

گریه از ترس عقوبت هم سزااست

گریه بر هر درد بی درمان سزااست

گر از شوق لقای حق سزااست

گریه ی تائب از گناهش هم سزااست

گریه بر بی پناهان هم سزااست

گریه دل را روشنایی می دهد

گریه ی مضطر آرامش می دهد

عفو حق منتظر اشک شماست

رحمت حق نزدیک شماست

گریه کن تا عفو حق زود آیدت

هر چه بیشتر کنی زود آیدت

وقت مردن آن به فریادت رسد

لطف حق آید به فریادت رسد

اشک بهر هر حاجت نکوست

اشک مضطر کارساز و نکوست

«خادم» تو اشگ خود را جمع کن

در عزای حسین ریز و جمع کن

ص: ۲۴۵

برکات زیارت امام حسین (علیه السلام)

اربعین است بیا تا به زیارت برویم
غم و اندوه زیاد است بیا تا به زیارت برویم
با زیارت غم و اندوه کم خواهد شد
روزهای زیارت ز عمرت نخواهد شد
عهد و پیمان اطاعت گر می خواهی
به زیارت بیا حاصل خواهد شد
حج اگر رفتی تمامیت آن
با زیارت حاصل خواهد شد
گر تو امید شفاعت داری
با زیارت حاصل خواهد شد
گر بخواهی وقت مردن به شفاعت بررسی
با زیارت حاصل خواهد شد
گر بخواهی که مقبول اُفتی
با زیارت حاصل خواهد شد
گر تو عارف به حق امامت نیستی
آرزوی تو حاصل نخواهد شد
هر چه خیر است در این راه بخواه از خدا
خیر دنیا و عقبای تو حاصل نخواهد شد
هر کجا کُجَرِ دَرِ این خانه روی

آرزوی تو حاصل نخواهد شد

گر به شرق و غرب عالم به روی

جز خسارت تو را حاصل نخواهد شد

ص: ۲۴۶

«خادم» بگیر دامن اهل البیت را

که به جز آن خسارت خواهد شد

بیا کربلا رویم

وقت عزا رسیده بیا کربلا رویم

شاه نجف زیارت و پس کربلا رویم

از هر رهی که رویم راه باز می شود

راه بهشت همین است بیا تا به پا رویم

اشکی بیار و دلی سوخته بهر دوست

با دست خالی میا تو به سوی دوست

از کربلا روی به سوی مدینه کن

گو ای رسول خدا بین این حسین توست

جسمش غریق خون و سرش نوک نی بُود

این پاره تن بین کو حسین توست

رو کن به سوی عزیزان خود دمی

بنگر همه گریانند بهر حسین تو

سالار قافله بین کز غم آب شده

چون دیده جسم بی سر آن حسین تو

زین العباد را بنگر کو سوخته است

چون دیده ناله ی اطفال حسین تو

«خادم» تو بهر عزای حسین به سوز

یا گریه کن و یا که بگریان و دل بسوز

ص: ۲۴۷

اربعین حسین است بیا تا برویم

اربعین حسین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

عاشقان در سر راهند بیا تا برویم

اشک همه جاری است بیا تا برویم

جابر از دور به راه است بیا تا برویم

عاشق کربلای است بیا تا برویم

بچه ها خسته ی راه اند بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

اسرا از سفر شام به راه اند بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

اشک و آه همه جاری است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

زینب از داغ برادر کباب است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

تسلیت واجب مای است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

مرهم آور بر اطفال بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

بر سر قبر شهیدان بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

قبرهای همه خاکبست بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

ص: ۲۴۸

جسم بی سر در آنجاست بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

سوز زینب در آنجاست بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

اشک سجاده روان است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

سوز اطفال بلند است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

همه سوزند در آنجا بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

رو مگردان از این راه بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

دست خویشان بگیر و بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

کار دنیا رها کن و بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

نظری سوی نبی کن بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

چشم خود سوی علی کن بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

فاطمه در غم و آه است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

مهدی اندر سر راه است بیا تا برویم

ص: ۲۴۹

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

راه ما راه بهشت است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

گر شفاعت تو خواهی بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

کوثر ما فرات است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

ما که غرق گناهیم بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

حج مقبول همین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

هر قدم حج قبول است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

اشک، غُفران ذنوب است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

خطری نیست در این راه بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

گو که باشد خطری باز بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

خطر آن است که ترسی ز خطر بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

جان ما کی به از جان حسین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

ص: ۲۵۰

تشنه ی آب فراتیم بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

من و تو غرق گناهیم بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

نالها بر سر راه است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

گر تو را عشق حسین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

تو که گفتی عاشق کربلایم، بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

وعده ی ما و حسین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

ما که گفتیم حسینیم، بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

روز محشر چه گوئیم؟ بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

نالها ی اهل عزا بین، بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

اشک چشم شهدا بین، بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

چهره های اسرا بین بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

وضع جانباز بین بیا تا برویم

ص: ۲۵۱

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

مادران شهدا بین بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

به مزار شهدا رو و بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

از امام شهدا خواه و بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

فکر روز جزا کن و بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

فکر خون شهدا کن و بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

آرزوی همه این است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

کس به جای تو نیاید بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

کربلا گر بمیریم چه خوب است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

حزن و اندوه زیاد است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

آه حسرت شدید است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

در رحمت گشوده است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

ص: ۲۵۲

این سفر راه نجات است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

این بود نور هدایت بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

در رحمت همین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

زائر او عزیز است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

این سفر خارج عمر است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

زائرش روی سفید است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

در صف حشر عزیز است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

زائرش اهل بهشت است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

هم نشین شه دین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

حبّ او حبّ نبیّ است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

سفر خیر همین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

از خدا خواه بیایی بیا تا برویم

ص: ۲۵۳

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

مشو نومید از این ره بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

تا که باز است چنین ره بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

«خادم» مکن اصرار بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

عشق حسین را به هر کس نمی دهند

این لطف ایزد است بیا تا برویم

هر کس به دل ، ولای حسین اش نداده اند

رو سوی این سفر نکند بیا تا برویم

گر بنده ای ز خدایش کرم شود

عشق حسین اندازدش به دل بیا تا برویم

اربعین حسین است بیا گریه کنیم

اربعین حسین است بیا گریه کنیم

اسرا از سفر شام در آیند بیا گریه کنیم

کاروان اسرا خسته ی راه است بیا گریه کنیم

جابر اندر سِرِ راه است بیا گریه کنیم

آه اطفال حزین است بیا گریه کنیم

دل آنان غمین است بیا گریه کنیم

زینب آید طرف قبر برادر بیا گریه کنیم

آه و ناله سُراید بیا گریه کنیم

عجبا قافله سالار نیا مد بیا گریه کنیم

ص: ۲۵۴

آه زینب بر آمد بیا گریه کنیم

قافله قافله سالار ندارد بیا گریه کنیم

خسته و تاب ندارد بیا گریه کنیم

اسرا خسته و بیمار بوند بیا گریه کنیم

همه رنجور و پریشان بوند بیا گریه کنیم

جابر از غصه غمین است بیا گریه کنیم

آه و ناله اش حزین است بیا گریه کنیم

زینب از راه در آید بیا گریه کنیم

آه سجاد بر آید بیا گریه کنیم

همه گریان و پریشان بیا گریه کنیم

همه در سوز و خروشنند بیا گریه کنیم

روضه خوان گریه کنان است بیا گریه کنیم

ماجرا گوید و نالد بیا گریه کنیم

طاقش طاق شده بیا گریه کنیم

از مصیبت بیتاب شده بیا گریه کنیم

طاق اشک ندارد بیا گریه کنیم

بدنش تاب ندارد بیا گریه کنیم

ناله اش سوز و گداز است بیا گریه کنیم

بدنش خسته ی راه است بیا گریه کنیم

گریه بسته گلویش بیا گریه کنیم

همه چشم ها به سويش بيا گريه كنيم

تسليت راه ندارد بيا گريه كنيم

سخنش آه ندارد بيا گريه كنيم

ص: ۲۵۵

زینب از غم کباب است بیا گریه کنیم
سخنش اشک و آه است بیا گریه کنیم
دل سجاد غمین است بیا گریه کنیم
دل زینب حزین است بیا گریه کنیم
زینب از راه رسیده بیا گریه کنیم
رنگ رخسار پریده بیا گریه کنیم
سخنان همه آه است بیا گریه کنیم
غم و اندوه زیاد است بیا گریه کنیم
کربلا غرق عزای است بیا گریه کنیم
همه جا آه و نوای است بیا گریه کنیم
دل «خادم» کباب است بیا گریه کنیم
همه جا جای عزای است بیا گریه کنیم

اربعین حسینی

اربعین است بیا تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا
دل ما خسته ز غم شد بیا تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا
آه مظلوم بلند است بیا تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا
جگر ما کباب است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

اشک همه جاری است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

ص: ۲۵۶

دل های همه خون است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

چشم مهدی سوی مایست بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

اسرا در سر راهند بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

پاها آبله دار است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

چشم زینب به راه است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

جابر اندر سر راه است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

تسلیت لازم مای است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

نظر شاه نجف نیز به مای است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

نظر فاطمه بر ماست بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

انتظار نبی تسلیت ماست بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

دوستان آماده ی راهنند بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

خود مکن محروم از این فیض بیا تا برویم کربلا

ص: ۲۵۷

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

آه حسرت زیاد است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

زیارت اربعین با پای پیاده

زیارت اربعین را از عاشق دیدم

در بین زائران فراوان عاشق دیدم

عشق و صفا و اخلاق جمع شده بود

همه را من در آن جمع برادر دیدم

مشکلات بر آنان سهل شده بود

همه عاشق زیارت بودند

هر که بار خویش بر دوش می گرفت

چون قیامت بار بر دوش می گرفت

بین آنان من یکی بودم ضعیف

همه از من قوی تر بودند

راه دور و سختی راه و خستگی

همه ناچیز بود چو عاشق بودند

من ندیدم کسی گلایه کند

همه در کار خویش موفق بودند

زائر کربلا را به از حاج دیدم

چون که دیدم همه با سختی راضی بودند

زائر کربلا

زائرین کربلا چه با صفا بودند

همگی با صفا و برادر بودند

ص: ۲۵۸

بین آنان نزاعی دیده نشد

چون همه عاشق مولا بودند

خستگی ها چه آسان شده بود

همه با عشق برادر بودند

زائر کربلا به از حاج بودند

با صفا و دلی پاک بودند

نی نیازی به خادم نی مدیر

همه در فکر زیارت بودند

دل ها همه نورانی و ربّانی بود

تنها همه خسته ، چه راضی بودند

سفری خوش تر از آن ندیدم من

چه صفایی چه خلوصی همه راضی بودند

«خادم» بیا همه ساله برویم کربلا

کربلانی ها به از حاج بودند

ثواب حج یکی ، ثواب زیارت ، صد حج بود

آنان زائر کعبه ، این ها زائر الله بودند

اشک زائر در بازگشت

جدایی بهر عشاق بسی سخت بود

جدائی ز امامان بسی سخت بود

دل همین جاست گر ما برویم

همه چیز اینجاست گر ما برویم

بهشت برین گو: همین جا بود

نعیم الهی گو همین جا بود

ص: ۲۵۹

عزیزا اما ما ، خدا حافظا

اگر هر چه بودیم خداحافظا

ادب گر به جا ما نیاورده ایم

چه باید کنیم ما که شرمنده ایم

اگر بی ادب بوده ایم مهمان بُدیم

چو مهمان گرامی است مهمان بدیم

درست است نالایقیم دعوت شدیم

قبول است عیب داریم دعوت شدیم

از خدا شاکر و شاد شدیم

از پذیرایی میزبان شاد شدیم

بارالها می رویم باز نصیب کن ما را

که به درگاه تو آییم نصیب کن ما را

در رحمت همین است ، نصیب کن ما را

هیچ کجا نیست چو اینجا نصیب کن ما را

اربعین است خدایا تو بنگر ما را

بی نیازی تو ، یاری کن ما را

همه شرمنده ی احسان تو ایم

جای دیگر نرویم مهمان تو ایم

شاکر این همه احسان توایم

مایل لطف و احسان تو ایم

«خادم» چه گوئی؟ حرف آخر را بگو

میزبان کریم است حرف آخر را بگو

ص: ۲۶۰

عاشقان کربلا

عاشق کربلائی ، بیا تا برویم کربلا
همه چیز را رها کن بیا تا برویم کربلا
بار سفر ت ببند و دل را رحیم کن
این علقه ها را رها کن بیا تا برویم کربلا
دیری نشود ، که عمر ما ها سر آید
از عمر حساب نشود ، بیا تا برویم کربلا
راه نجف بگیر تا رویم نزد علی (علیه السلام)
زان پس روان شویم و برویم کربلا
کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا
آه مظلوم به راه است بیا تا برویم کربلا
همه سوزند در این راه بیا تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا
اسرا هم به راهنند بیا تا برویم کربلا
جابر اندر سر راه است بیا تا برویم کربلا
دل اطفال حزین است بیا تا برویم کربلا
دل زینب کباب است بیا تا برویم کربلا
اسرا خسته ی راهنند بیا تا برویم کربلا
اشک اطفال مدام است بیا تا برویم کربلا
همه گریند در این راه بیا تا برویم کربلا

خادمین در سر راه اند ییا تا برویم کربلا

اشک زهرا که جاری است ییا تا برویم کربلا

حزن مولا که حزین است ییا تا برویم کربلا

ص: ۲۶۱

ناظر ماست محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) بیا تا برویم کربلا

فاطمه بر سر راه است بیا تا برویم کربلا

خادمین منتظر ماند بیا تا برویم کربلا

غم و اندوه زیاد است بیا تا برویم کربلا

از کجا سال دگر باشیم بیا تا برویم کربلا

غم و اندوه سر آید بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

مهدی اندر سر راه است بیا تا برویم کربلا

«خادم» از عشق به راه است بیا تا برویم کربلا

روی خود را به خدا کن بیا تا برویم کربلا

تو چرا مانده به راهی بیا تا برویم کربلا

هر امانت که داری به خدا ده بیا تا برویم کربلا

آه حسرت زیاد است بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

اشک بر مظلوم

اشک بر مظلوم همواره نکوست

اشک بر مظلوم عطشان همواره نکوست

اشک بر مظلوم عالم هم نکوست

اشک بر مظلوم بی سر هم نکوست

اشک بر اطفال نالان هم نکوست

اشک بر اجساد بی سر هم نکوست

اشک بر آه یتیمان هم نکوست

اشک بر دل سوختگان هم نکوست

ص: ۲۶۲

اشک ما بر آل پیغمبر نکوست

اشک بر بی پناهان هم نکوست

اشک بر تشنه لبها هم نکوست

اشک بر اشک یتیمان هم نکوست

اشک را گویا در کربلا

اشک بر شاه شهیدان هم نکوست

اشک بر هر شهیدی هم نکوست

اشک بر سقّای بی دست هم نکوست

اشک بر سرهای بُبریده نکوست

اشک بر رأس بریده هم نکوست

اشک ما بر خواهر مظلومه ای

در کنار جسم بی سر هم نکوست

اشک بر اطفال یتیم هم نکوست

اشک بر دختر کنار رأس بابا هم نکوست

اشک بر سوز دل احمد نکوست

اشک بر سوز دل مولا نکوست

اشک بر اشک های فاطمه

اشک بر سوز دل او هم نکوست

اشک بر ناله های زینب هم نکوست

اشک بر حسین مظلوم هم نکوست

اشک بر سوز دل مهدی نکوست

اشک تا صبح قیامت هم نکوست

«خادم» بریز اشک بر حسین فاطمه

ص: ۲۶۳

گر بسوزی ز اشکت هم نکوست

اشک بر مظلوم

اشک بر مظلوم همواره نکوست

اشک بر آل پیمبر هم نکوست

اشک بر شاه شهیدان هم نکوست

اشک بر مظلوم بی یاور نکوست

اشک بر اطفال نالان هم نکوست

اشک بر طفلان عطشان هم نکوست

اشک بر اجساد بی سر هم نکوست

اشک بر سرهای بی تن هم نکوست

اشک بر مظلوم بی سر هم نکوست

اشک اگر با سوز باشد هم نکوست

اشک بر سقّای بی دست هم نکوست

اشک بر اُمّ المصائب هم نکوست

اشک بر دستان عباس هم نکوست

اشک بر بیمار نالان هم نکوست

اشک بر رأس بریده هم نکوست

اشک بر رخسار اکبر هم نکوست

اشک بر شش ماهه اصغر هم نکوست

اشک بر قاسم زیبا هم نکوست

اشك بر اطفال تشنه هم نكوست

اشك مادر بهر فرزندش نكوست

اشك مؤمن بر شهيدان هم نكوست

ص: ۲۶۴

اشک کافر بر شهیدان هم نکوست

اشک بهر هر مظلومی نکوست

دعوت مردم به یاری هم نکوست

نیت یاری مظلوم هم نکوست

دل اگر سوزد بر مظلوم نکوست

نفس مهموم بر مظلوم نکوست

منع از ظالم نمودن هم نکوست

یاور مظلوم بودن هم نکوست

بر نجات مظلوم کوشیدن هم نکوست

بیا تا برویم کربلا

گر توانی برادر بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا

راه عشاق همین است بیا تا برویم کربلا

حاجت ما همین است بیا تا برویم کربلا

گر تو را میل بهشت است بیا تا برویم کربلا

حاجت ما همین است بیا تا برویم کربلا

گر شفاعت طلبی بیا تا برویم کربلا

ره خشنودی حق است بیا تا برویم کربلا

گر ز مردن هراس داری برادر بیا

کار آسان شود بیا تا برویم کربلا

گر تو خشنودی خداو احمد خواهی

غم مخور راه همین است بیا تا برویم کربلا

گر تو خشنودی مولا و دوستان خواهی

ص: ۲۶۵

راه همین است بیا تا برویم کربلا
مگذر از خشنودی زهرا بیا
این میسر شود بیا تا برویم کربلا
گر که خشنودی آل محمد طلبی
همه خشنود شوند بیا تا برویم کربلا
گر که خواهی امام شاد شود
شک در آن نیست بیا تا برویم کربلا
گر تو دنیا و آخری طلبی
این همان است بیا تا برویم کربلا
گر فقط حاجت دنیا طلبی
این که سهل است بیا تا برویم کربلا
هر چه خواهی بگو من گویم
حاجت تو هر چه باشد بیا تا برویم کربلا
گر بخواهی که بدانی محروم کیست
تو بدان آن که نخواهد برود کربلا
«خادم» هر چه خواهی بخواه بیا تا برویم
گر که توفیق خواهی بیا تا برویم کربلا

ما رسیدیم کربلا الحمدلله

ما رسیدیم کربلا الحمدلله

ما که رفتیم در حرم الحمدلله

از فرات نوشیدیم الحمدلله

خدمت سقا رسیدیم الحمدلله

جای دست سقا را دیدیم الحمدلله

ص: ۲۶۶

مشك بى آب را ديديم الحمدلله

قتلگاه حسين را ديديم الحمدلله

تلّ زينب را ديديم الحمدلله

خيمه گاه سوخته را ديديم الحمدلله

قلب مان سوخت چون ديديم الحمدلله

آب را فراوان ديديم الحمدلله

ياد لب هاى تشنه كرديم الحمدلله

بى پناهان را فريادرس ديديم الحمدلله

يادى از بى پناهان كرديم الحمدلله

در مسير كربلا تشنه گشتيم الحمدلله

يادى از تشنه كامان كرديم الحمدلله

اشك بى پناهان را ديديم الحمدلله

بر بى پناهان حسين گريه كرديم الحمدلله

آب مى دادند غذا مى دادند الحمدلله

تشنگان بى غذا را ياد كرديم الحمدلله

خانه و خيمه به مردم دادند الحمدلله

از خيمه گاه سوختيم و سوختيم الحمدلله

«خادم» همه چيز را نديدى الحمدلله

گر عيان مى ديدى مى سوختى الحمدلله

آه و غم بود بر حسين الحمدلله

همه گریان بُدند بر حسین الحمدلله

آن یکی آب می خورد و می گفت الحمدلله

آن یکی آب می داد و می گفت الحمدلله

ص: ۲۶۷

هر که یادی ز کربلا می کرد

یاد لب های تشنگان می کرد

آن یکی یاد طفل عطشان می کرد

آن یکی گریه بر طفل عطشان می کرد

هر که یادش به چهره ای افتاد

بهر او آه و گریه ای می کرد

در حرم ها چه دیدی بگو

حرم حضرت مولا چه نورانی بود

اهل معنا همه دیدند که نورانی بود

دل مؤمن از آن شاد می شد

همه دل ها از آن شاد می شد

نور مولا بر دلم می تابید

غم رفت ، نور ایمان بر دلم می تابید

عشق مولا مرا جذب نمود

من شدم محو جمالش مرا جذب نمود

عشق او کرد مرا از خود بی خود

من ندانم چه شد من شدم از خود بی خود

پس ره کربلا پیمودیم

گریه می کردیم و می پیمودیم

هر چه دیدیم غم ما افزون گردید

غم به دل ها رسيد و افزون گرديد

تا كه ديديم قبر شش گوشه را

همه دل ها شكست گرچه نوراني بود

ص: ۲۶۸

قبر هفتاد و دو تن چون دیدیم
حسرتِ ما زیاد شد دل نورانی بود
قتلگاه را چو دیدیم سوختیم آنجا
طاقت و تاب همه رفت دل نورانی بود
تلّ زینب چو دیدیم سوختیم و سوختیم
آه و ناله بلند شد سوختیم و سوختیم
تا که رفتیم سوی عباس علمدار حسین
یاد سقّای بی دست نمودیم سوختیم
ناگهان خیمه ی سوخته ای را دیدیم
آه اطفال بلند بود ما سوختیم سوختیم
ناله و العطش و آه اطفال را شنیدیم
بی خود شدیم همگی سوختیم سوختیم
«خادم» مگو دگر تو که سوختی سوختی
با شعر خود دل دوستان را سوختی سوختی

بازگشت از کربلا و وداع با امام(علیه السلام)

هر که بودیم هر چه بودیم رفتیم
دل ها خونین اشک ها جاری رفتیم
ما به عشق زیارت آمدیم
دل مان سوخت از اینجا رفتیم
با عشق زیارت آمدیم و رفتیم

بهره بردیم فراوان رفتیم رفتیم

گر خطایی بده در کار ما

عذر تقصیر خواهیم و رفتیم

ص: ۲۶۹

ما به امید شفاعت آمدیم و رفتیم
عرض حال خود نمودیم و رفتیم
گر که بهر ما شفاعت می کنید
حاجت دیگر نداریم ما رفتیم
از خدا درخواست رحمت می کنیم
از شما انتظار شفاعت می کنیم
از خطاها بسی شرمنده ایم
انتظار عفو و رحمت می کنیم
درب را بر ما نبندید از خطا
باز می آییم عذرخواهی می کنیم
گر ببندید راه ما را از خطا
راه دیگر نیست عذرخواهی می کنیم
لایق درگاهتان نی بوده ایم
چون کریمید عذرخواهی می کنیم
بر سفرهای دیگر دعوت کنید
لایق ار نیستیم عذرخواهی می کنیم
از خدا خواهید ما را حفظ کند
از گناهان دور باشیم عذرخواهی می کنیم
گر خطاهای فراوان کرده ایم
عفو حق را طالبیم عذرخواهی می کنیم

همه ی امید ما عفو خداست

ما شفاعت از شما خواهیم عذرخواهی می کنیم

ما اگر رفتیم از شما یاد می کنیم

ص: ۲۷۰

هر کجا هستیم عذرخواهی می کنیم
از شما که خاندان کرمید یاد می کنیم
لطف بیشتر خواهیم عذرخواهی می کنیم
در قیامت یاد ما باشید ما بیچاره ایم
شیعه ی خوبی نبودیم عذرخواهی می کنیم
«خادم» تو که از همه بیچاره تری
گو که رحمی کنید به بیچاره تری

اشک عالم ریخت بر شهید کربلا

اشک عالم بر حسین جاری بود
جنّ و انس ناچار بر زاری بود
عرشیان و فرشیان گریند بر او
اهل عالم هر زمان گریند بر او
آسمان ها بر او گریان شدند
اهل دریاها بر او گریان شدند
خون او در زیر هر سنگ دیده شد
خاک قبرش چون خون دیده شد
هر که بر خاکش عبور افتاد سوخت
اشک او جاری شد و قلبش بسوخت
نام او آدم چو بُرد در پیش حقّ
اشک او جاری شد در پیش حق

گفت ای جبریل نام او چه بود

این چه تأثیری بود او در من نمود

جبریل گفت نام او اشگ آور است

ص: ۲۷۱

نام او قلب ها را درد آور است

هر پیمبر بشنود نالد بر او

بلکه هر مؤمن بگرید بهر او

او مگر کیست او سبط احمد است

اشک ریز بر او شفیع احمد است

مجالس عزا و اشک سیدالشهدا

گر که خواهی همواره کربلا باشی

در حرم باشی همواره زائر باشی

در عزاخانه ها باید روی

تا که اشکی بریزی و زائر باشی

راه نزدیک همین است دریاب

مجلسی یاب که زائر باشی

قدر این مجالس را بدان

تا که همیشه تو زائر باشی

زائر از دور و نزدیک یکیست

تو توانی که از دور زائر باشی

چون ملائک سلام تو بَرند

در حقیقت تو نزدیک باشی

یاد آنان چون یاد خداست

دور و نزدیک ندارد تو زائر باشی

گریه کن گریه بینداز به زئی گریه باش

این چنین گر کنی زائر باشی

مجلس ذکر به پا کن در خانه

ص: ۲۷۲

ذکر اگر ذکر خداست تو موفق باشی

خرج هر جلسه که کردی بشمار

بیش از آن ها به خدا تو موفق باشی

حاجت خود بکن یاد در آن

هر چه خواهی تو موفق باشی

نمک جلسه نگهداری کن

آن شفا بخش بود تو موفق باشی

مجلست را نظافت می کن

تا ملائک در آیند تو موفق باشی

تو بدان صاحب مجلس آید

کن ادب تا که موفق باشی

«خادم» چهارده معصوم آیند

تو ادب کن که موفق باشی

گریه بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام)

اهل عالم بیایید بر حسین گریه کنید

گریه بر هر چه کنید بر حسین گریه کنید

پیمبر به ما گفت بر حسین گریه کنید

تا قیامت بسوزید و بر او گریه کنید

آه مظلوم شنیدید بر او گریه کنید

لب عطشان که دیدید بر او گریه کنید

جگر سوخته دیدید بر او گریه کنید

بی کس و یار که دیدید بر او گریه کنید

بی پناهی که دیدید بر او گریه کنید

ص: ۲۷۳

دل اگر سوخت بر او گریه کنید

آب که خوردید بر او گریه کنید

جگر تشنه که دیدید بر او گریه کنید

غریبی که دیدید بر او گریه کنید

عزیز غریبی که دیدید بر او گریه کنید

گریه بر هر چه کردید بر او گریه کنید

اشک اگر داشتید بر او گریه کنید

طفل عطشان که دیدید بر او گریه کنید

نالای طفل که دیدید بر او گریه کنید

سر بُریده که دیدید بر او گریه کنید

تن بی سر که دیدید بر او گریه کنید

کشته ی تشنه که دیدید بر او گریه کنید

سر بر نیزه که دیدید بر او گریه کنید

جسم بی سر که دیدید بر او گریه کنید

سر بی تن که دیدید بر او گریه کنید

سر بر نی که دیدید بر او گریه کنید

قاری قرآن اگر بود بر او گریه کنید

بر مزار شهدا رفتید بر او گریه کنید

او امام شهدا بود بر او گریه کنید

«خادم» مگو که سوختی دل ها را

گو: که تا حشر بر او گریه کنید

وداع با کربلا

ما وداع کردیم با کربلا

ص: ۲۷۴

راز خود گفتیم با کربلا

ای خدا رفتیم از کربلا

گو چه شد بر صاحب کربلا

او مگر مهمان این مردم نبود

پس چرا کشتند و را کربلا

آب بر مهمان نمی بندد کسی

اهل کوفه چه کردند در کربلا

ما که رفتیم و ندانیم چرا

طفل تشنه کشته اند کربلا

گو که آنان نامسلمان بوده اند

نامسلمان را نباید کشت با کربلا

ما که دانیم اولاد پیغمبر بُدند

نامسلمان کی بُدند مسلم بُدند

پس چرا کشتند آنان را بگو

از چه بی آب سر برید ند بگو

این چنین کس با مهمان کرده است؟

میهمان را کس تشنه کشته بگو

این چنین مهمان نوازی کفر نیست؟

کشتن اولاد پیغمبر کفر نیست؟

کی مسلمان را کسی دعوت کند

تا که آید این چنین با او کند

دل ما سوخت از این کربلا

ما که رفتیم از این کربلا

ص: ۲۷۵

هر که دیدیم دل سوخته بود

زین مصائب همی سوخته بود

گر که عالم همه سوزند و گریند کم است

گر که تا روز قیامت بگریند کم است

«خادم» تو آتش زدی قلب ما را

بس کن آتش مزین قلب ما را

بازگشت از کربلا و عتبات

چاره ای نیست از کربلا بازگردیم

دلمان سوخت بیا بازگردیم

کربلا هر چه دیدیم سوختیم

چاره ای که نبود ما سوختیم

روز آخر چشم ها را دوختیم

قبر شش گوشه بدیدیم سوختیم

از عقب بازگشتیم و سوختیم

چشم ها بر ضریح دوختیم و سوختیم

عاشق ماندن بدیدیم و سوختیم

مانده و حیران شدیم و سوختیم

کربلا معدن غم ها بود

شادی گو نباشد ما سوختیم

در نجف دیدیم شادی خرمی

در حرم یاد حسین کردیم و سوختیم

کاظمین زندان موسی را بدیدیم

بس که تنگ و تاریک بود سوختیم

ص: ۲۷۶

تا که رفتیم ما در سامرا

جستجو کردیم تا سوختیم

خانه ی مولا حرم بود ما دیدیم

هر چه گشتیم نیافتیمش سوختیم

چند روزی ما در آنجا میهمان بودیم

صاحب خانه ندیدیم ما سوختیم

آرزو کردیم قبر طوس را

تا که غم ها دور گردد ما سوختیم

ناگهان ما را به یاد آمد چرا یثرب نرفتی

احمد و آل را زائر نبودی ما سوختیم

ای خدا قسمت نما آماده ایم

چشم به راهیم راه باز شود سوختیم

برکات زیارت کربلا

چشم گریان را بگو دانی پاداش تو چیست؟

قیمت آن را نداند کس تو دانی چیست؟

یک قدم در راه قیمت یک حج بود

قطره اشکی گر بریزی بخشش صد بود

زائر کربلا چون زائر الله بود

گو او در عرش زائر الله بود

زائران حسین ، راه بهشت نزدیک بود

معرفت گر باشد، راه بهشت نزدیک بود

زائر با معرفت مهمان پیغمبر بود

تا بازگشت او مهمان پیغمبر بود

ص: ۲۷۷

زائر ار با ایمان و با تقوا بود

او نزد خداوند نیز مهمان بود

هر چه از حق طالب است او را دهند

هر چه خواهد می دهند مهمان بود

او اگر با خُلق نیک همراه بود

او نی آزاری رساند مهمان بود

ارزش هر عملی تقوا بود

صاحب خلق حسن مهمان بود

گر که سوغاتش از سفر تقوا بود

بهترین زائر بوده او مهمان بود

هدیه ها بر زائران تقسیم شود

زائر با تقوا مهمان بود

زائر بی معرفت آزار دهد

زائر با معرفت مهمان بود

زائر با معرفت کم گوید سخن

زائر با معرفت مهمان بود

ذکر حق کن تا که نورانی شوی

ذاکر حق دان این جا مهمان بود

در حرم ها معرفت خواه از خدا

آنکه اهل معرفت باشد مهمان بود

راه عرفان را از آنان بطلب

بلکه هر خوبی از آنان بطلب

«خادم» حرف مزین خود باش اهل خیر

ص: ۲۷۸

کار اگر خیر است خود باش اهل خیر

اشک در مسیر کربلا

در مسیر کربلا هر کس بر شهیدی می گریست

آن یکی بر کشته های آل احمد می گریست

دیگری حال خوشی داشت ناله می زد

او بر رأس بریده می گریست

من کسی را دیدم که تنها ناله می زد

او بر مظلومی اصغر می گریست

من دیدم یکی آب می نوشید لکن

بر لبان تشنه آل احمد می گریست

دیگری دیدم که آه و ناله داشت

او بر سقّای لب تشنه می گریست

در مسیر راه هر کسی آهی داشت

یکی بر سقّای یکی بر اطفال می گریست

دیگری را دیدم سختتر می گریست

او بر مظلومی زینب می گریست

ناله ها بود بلند در بین راه

هر کسی بر یک شهیدی می گریست

تا رسیدیم کربلا اشک ها جاری شدند

آن یکی بر مشک بی آب آن یکی بر اطفال می گریست

ناگهان چشم‌ها بر فرات افتاد و خیره شد

هر کس بر لبان تشنه‌ی مولا می‌گریست

آه و ناله تازه شد در کربلا

ص: ۲۷۹

آن یکی بهر خیام سوخته می گریست

آن یکی بالای تلّ زینیه رفته بود

او فقط بر آه زینب می گریست

تا که قبر کوچک عباس دیده شد

آن یکی بر قامت سرو اباالفضل می گریست

من یکی را دیدم بر شبه پیغمبر می گریست

تا که دیدم یکی بر قاسم بن الحسن می گریست

آن یکی اشک می ریخت و بی حد می گریست

«خادم» تو بر چه گریستی بگو

من دعا می کردم بر هر که می گریست

گو چه باید کرد در صحرای غم

هر یکی باید بر بلایی می گریست

نالای اطفال تشنه سوخته بود

هر چشمی بهر آنان می گریست

دست بُریده ی عباس بسوخت

هر که بشنید بر او می گریست

کس نبود گریان نباشد بهر او

هر سنگدلی بهر او هم می گریست

تشنگی و بی کسی چون یاد شد

هر چشمی بر شاه عطشان می گریست

اشک زائر

اشک ما تازه شد کربلا

دل ما سوخته شد کربلا

ص: ۲۸۰

چون رسیدیم به مزار شهدا
همه گریان شدیم کربلا
چشم های همه گریان می بود
تا رسیدیم همه در کربلا
پرچم سرخ حسینی دیدیم
تا قدم ها رسید کربلا
قبر شش گوشه را چون دیدیم
دل ما سوخت در آن بحر کربلا
چون قبور شهدا را دیدیم
سوختیم که نبودیم در کربلا
قبر اکبر که پایین پا بود دیدیم
دل ما سوخت بر آن کرب و بلا
قبر اصغر چو بر سینه بابا دیدیم
اشک مان ریخت بر آن کرب و بلا
آه طفلان تشنه ز عطش بالا بود
همه سوختیم در آن کرب و بلا
دست عباس ز تن قطع شده بود
مشک خالی بدیدیم در آن کرب و بلا
آه زینب بلند بود در آن دشت بلا
بدن بی سری بود در آن کرب و بلا

قبر هفتاد و دو تن را که دیدیم آنجا

همه از غصّه بماندیم در آن کرب و بلا

همه حسرت بخوردیم در آن دشت بلا

ص: ۲۸۱

که چرا ما نبودیم در آن کرب و بلا

قبر عباس جدا بود و در علقمه بود

چون ز اطفال خجل بود در کربلا

قبر عباس عجب کوچک بود

قطعه قطعه شده بود در کربلا

همه سوختیم بر آن قبر کوچک

که چرا قامت سروش کوتاه شده در کربلا

گوئیا مادر عباس در آنجا می سوخت

که چه آمد سر عباس در آن کرب و بلا

ناگهان گنبد کوچک بدیدیم در آن دشت بلا

دست عباس آنجا شده بود قطع در کربلا

«خادم» مکن سؤال از آن دشت بلا

تو چه دانی چه گذشت است در کربلا

نوکران امام حسین (علیه السلام)

روضه خوان باش تا راحت دهند

نوکری کن تا جا هت دهند

نوکران را باشد افتخار نوکری

نوکری خالص باش و کن نوکری

نوکری را یاد گیر از نوکران

همه چیز را دادند بهر نوکری

نوکران ، پولی نخواهند بهر نوکری

افتخارشان فقط باشد نوکری

نوکر آر هستی نباید قهر کنی

ص: ۲۸۲

تو که گفتی نوکری از چه قهر کنی؟

پس بیا کن افتخار نوکری

تاجی است بر تو افتخار نوکری

نوکران مزد ز ارباب گیرند

پس تو از ارباب گیر ، تو نوکری

نق مَزَن کم می دهند، گر نوکری

کار خود کن تو ، گر نوکری

نوکر آَر ارباب را پذیرد نوکر است

ورنه او نبی باشد نوکری

نوکران ارباب خواهند از نوکری

گر پذیرد ارباب تو باشی نوکری

روضه خوانی نوکری باشد بدان

افتخار روضه خوان باشد نوکری

نوکران حسین کارشان آسان بود

زودتر داخل جَنّت شوند از نوکری

ارباب همه چیزش به خدا داد و برفت

نوکر او هم چنین باشد بهر نوکری

او که هر چه داشت را داد و برفت

نوکرش را خدا داد ، مزد نوکری

نوکری با اخلاص باش و دم مَزَن

این چنین باید کنی تو نوکری

ور نه نوکر نباشی تو، تاجری

تاجری گر می کنی کی نوکری

ص: ۲۸۳

ای خدا ما را ده توفیق نوکری

اسم ما را ثبت کن چون نوکری

نوکر آل محمد هستیم، چون نوکری

اسم ما را ثبت کن مثل نوکری

جیره خواری آل احمد باشیم

هم نشین آل احمد باشیم

حب آل محمد واجب است

نوکری کردن ما هم واجب است

حب آل محمد دان تولی ماست

بغض اعدایشان تبری ماست

عترت و قرآن، همه چیز ماست

جدا کردن این دو گمراهی ماست

این سفارش را پیمبر فرمود

هر چه ما گوئیم پیمبر فرمود

او علی را صاحب حق خلافت دانست

امر الله بود صاحب حق خلافت دانست

هر چه او کرد، خدا حق علی می دانست

از ازل هم او حق علی می دانست

هر که حق او را منکر شد

او بدانند حق نبی منکر شد

«خادم» منکر حقّ علیّ منکر حقّ نبیّ می باشد

منکر حق نبیّ منکر حقّ خدا می باشد

ص: ۲۸۴

اسیری امام سجّاد (علیه السلام)

حضرت سجّاد اسیر از کربلا شد

غم عالم بر او از کربلا شد

ز غم فرسوده و بیچاره گردید

فراوان بود غم بیچاره گردید

چو جسم پاره ی بابش نظر کرد

همه غم های عالم را نظر کرد

غم اطفال تشنه قلب او سوخت

ز آه غربتِ بابش قلب او سوخت

صدای العطش قلب و را سوخت

صدای ناله ی زینب و را سوخت

به گفتا عمّه جان شمشیر آور

صدای غربت بابم مرا سوخت

من از بیچارگی درمانده گشتم

تم بیمار گشته قلب من سوخت

همه یاران بابم را بکشتند

غم آنان همه جان و دلم سوخت

نکردند رحم بر آل پیمبر

غم اطفال تشنه پیکرم سوخت

اسیران را که بهر شام بردند

غم و اندوه همواره دلم سوخت

چو دیدم رأس بام را به نیزه

دلم یکباره از بهر پدر سوخت

همه اطفال با حالی پریشان

اشک ریختند با حالی پریشان

کسی بر کودکان رحمی نمی کرد

ص: ۲۸۵

تسلّی بر دل آنان نمی کرد

همی گفتند : این ها خارجی اند

به مردم گفتند : این ها خارجی اند

امان از شام که با ما ها چه کردند

دل ما از شماتت ها شکستند

«خادم» مگو با آل پیمبر چه کردند

بگو آنان ، دل ها را شکستند

گریه های زین العابدین (علیه السلام) بعد از ما جرای کربلا

زین العابدین بعد از پدر ، فراوان گریه می کرد

او به دنبال بهانه بود ، فراوان گریه می کرد

آب اگر می دید بی تاب می شد گریه می کرد

طفل گریان گر می دید می سوخت و گریه می کرد

گر غذایی نزد او آماده می شد گریه می کرد

گر اسیری یا یتیمی می دید گریه می کرد

ذبح گوسفندی اگر می دید گریه می کرد

نالای اطفال گر می شنید گریه می کرد

گر اطفال یتیم می دید گریه می کرد

دربدرها را چو می دید گریه می کرد

گر غریب بی پناهی می دید گریه می کرد

گر اسیری در بند می دید گریه می کرد

خسته ی راه را چون می دید گریه می کرد

نالہ ی بی پناہ را چون می دید گریه می کرد

ضربِ اطفال را چو می دید گریه می کرد

گر اسیر خسته ای می دید گریه می کرد

ص: ۲۸۶

گر سر بُریده ای می دید گریه می کرد
مرده ای گر بی کفن می دید گریه می کرد
نالہ های بی پناہان می دید گریه می کرد
گر اسیری در بند می دید گریه می کرد
او بیاد پدر خود فراوان گریه می کرد
او بیاد عمه اش ہم فراوان گریه می کرد
او بیاد عباس ہم فراوان گریه می کرد
او بیاد تشنگان کربلا گریه می کرد
غمش پایان نمی یافت همواره گریه می کرد
او بیاد طفل اصغر بیشتر گریه می کرد
«خادم» او بہر ہر شہیدی گریه می کرد
ہر اسیری را کہ می دید گریه می کرد

صادق آل محمد آمدہ صاحب مذهب احمد آمدہ

صادق آل محمد آمدہ

شافع آل محمد آمدہ

او امام ششمین می باشد

چون امامان دگر می باشد

نور او نور خدا می باشد

امر او امر خدا می باشد

ہمہ محتاج بہ علم اویند

همه دربانِ سرایِ اویند

علم او علمِ خدایِ ازلیست

ص: ۲۸۷

حلم او حلم خدای ابدیست

صادق علم و عَمَل می باشد

چون که از صادقین می باشد

صدق تنها ، به قول نیست بدان

قول تنها ، صدق نیست بدان

صادقین در همه چیز صادقند

صادق قول و عمل صادق اند

صدق قولی کفایت نکند

لفظ صادق کفایت نکند

تو اگر پیرو صادق باشی

همه جا باید صادق باشی

جعفر صادق آل محمد گوئیم

نی جعفر کاذب آل محمد گوئیم

صادق آل محمد نور است

جعفر کذاب دان کور است

با بصیرت باش نسبت به امام

هر جعفری نیست برای تو امام

رهبرمان صادق باشد

راه ما راه صادق باشد

افتخار ما ست ، با صادقینیم

كس نگوید ما با كاذبینیم

صادق آل محمد رئیس مذهب است

ص: ۲۸۸

صادق است او رئیس مذهب است

اهل عالم بدانند راه ما راه خداست

دین ما هم همان راه خداست

آن که دنبال غیر صادق می رود

کور است دنبال غیر صادق می رود

او امام صادق نبود

کار او کار صادق نبود

تو بین صدق کجا می یابی

جز در خانه ی صادق یابی؟

در قیامت صدق صادق نافع است

گر تو صادق باشی آن نافع است

مکتب صادق مکتب صدق خداست

حرف صادق مکتب صدق خداست

در قیامت هر که را بهر امامش خوانند

صادق آر باشد بهر امامش خوانند

گر امام تو صادق است مشو از او جدا

تو اگر صادقین خواهی مشو از او جدا

«خادم» تو مشو از صادق جدا

تا قیامت نشوی از صادق جدا

ولادت امام صادق علیه السلام

نور حق آمده، بیا شاد باشیم

چهره ی شاد آمده، بیا شاد باشیم

ص: ۲۸۹

صبح صادق آمده ، بیا شاد باشیم
چهره ی صادق آمده ، بیا شاد باشیم
حضرت صادق آمده نور تابان آمده
بهر ما خوش آمده، بیا شاد باشیم
نور حق ، صادق حق ، رهبر حق آمده
بهر ما خوش آمده ، بیا شاد باشیم
صادق آل محمد همه چیزش صادق
نزد ما خوش آمده ، بیا شاد باشیم
علم صادق ، رهبر صادق ، نور حق
بهر ما خوش آمده ، بیا شاد باشیم
افتخار داریم صادق آل محمد داریم
کس ندارد چو او ، بیا شاد باشیم
مکتب ما مکتب صدق و صفا می باشد
کجا باشد چنین مکتب ، بیا شاد باشیم
علم صادق از نبی و از وصی می باشد
دیگران را نباشد چنین ، بیا شاد باشیم
بوحیفه علم خود را ، از شیطان گرفته
صادق ما از نبی فرمان گرفته بیا شاد باشیم
بوحیفه با قیاس و رأی حکمی می دهد
حکم ما صادر ز الله است، بیا شاد باشیم

افتخار ما به آل الله و آل پیغمبر است

بوحیفه حکم شیطانی کند ، بیا شاد باشیم

ساعتی این گوید و ساعتی آن گوید و فتوا دهد

ص: ۲۹۰

حکم او تابع رأی است، بیا شاد باشیم

تابعش هر که شود بدان گمراه بود

در سقر جای دارد، بیا شاد باشیم

پیامبر گفت: «إِنِّي تَارِكٌ فِیْكُمْ ثَقَلِینَ»

ما گرفتیم از او ، بیا شاد باشیم

راه عترت راه قرآن، راه قرآن عترت است

این دو با هم باشند ، بیا شاد باشیم

منبع علم و حکمت و اخلاق نیک

اهل بیت نبی اند، بیا شاد باشیم

غیر از این راه ، راه دیگر نبود

پیرو عترت هستیم ما ، بیا شاد باشیم

اهل بیت نبی دان با کمالات باشند

بوحنیفه کمالی ندارد ، بیا شاد باشیم

پیمبر فرمود : دو چیز هادی امت بود

عترت و قرآن بود ، بیا شاد باشیم

عالم قرآن ، جز عترت ، کسی نیست

عترت از قرآن جدا نیست ، بیا شاد باشیم

«خادم» هر چه خواهی زعترت بخواه

ور نه هیچ جا خیری نیست، بیا شاد باشیم

صادق آل محمد گو خوش آمد

صاحب مذهب ما گو خوش آمد

ص: ۲۹۱

صادق آل محمد گو خوش آمده
قدمش بر سرِ ما ، گو خوش آمده
سرِ پا ایستید او آمد ، خوش آمده
صادق آل محمد گو خوش آمده
از دل و جان پذیریمش خوش آمده
قدمش بر سرِ ما باشد خوش آمده
همه گوید : او آمد خوش آمده
قدمش بر سرِ ما باشد خوش آمده
صادق آل محمد ، دان صادق است
دشمن اش هر که باشد کاذب است
جعفر صادق بود او تو بدان
نی که کذاب بُود او تو بدان
علم او علم نبی است بدان
همه چیزش چو نبی است بدان
عالم کون مکان است بدان
بهتر از اهل جهان است بدان
قلم وحی بهر او آمده است
هر چه گوید ز وحی آمده است
علم او علم خدای ازلیست
وصف او وصف خدای ابدیست

او کجا و بوحنیفه کجا

هر دو یک شکل اند این کجا و آن کجا

بوحنیفه احمق و نادان بُود

ص: ۲۹۲

هر چه گوید ز نادانی بُود

هر چه گوید قیاس و رأی اوست

ما ندیم جز قیاس و رأی اوست

حق و باطل را بین عبرت بگیر

حق گر خواهی بین عبرت بگیر

این یکی نور است ، عترت پیغمبر است

آن یکی تاریک است دشمن پیغمبر است

ای خوشا که رهبر ما صادق است

صادق آل محمد ، صادق است

افتخار ما همین است ، کو صادق است

نی که چون جعفر کذاب ، کاذب است

ای شیعه بیاید شاد باشیم همه

کف زنیم و شاد باشیم همه

کف به کف می زنیم بهر حق می زنیم

صادق است رهبر ما ، کف به کف می زنیم

کف زنید و کف زنید و کف زنید

صادق آل محمد آمده ، کف زنید

کفِ بایسته و پیوسته زنید

تا توانید به زنید ، کف پیوسته زنید

قلم عفو در آمد ، کف پیوسته زنید

رهبر حق در آمد ، کف پیوسته زنید

کف زنید و کف زیند و کف زنید

نور حق آمده ، کف زنید و کف زنید

ص: ۲۹۳

از خدا خواهیم عیدی ، کف زنیم
بهر صادق خواهیم عیدی ، کف زنیم
«خادم» تو بیا تا کف زنیم و کف زنیم
عیدی و انعام بگیریم ، کف زنیم و کف زنیم
افتخار ما همین است ، کف زنیم
کف پیوسته زنیم و کف زنیم

زائر صادق آل محمد باشی

زائر صادق آل محمد باشی
گر که خیرخواه و زائر باشی
گر که خیرت به همراه برسد
راست گوئی که خیرت به همراه برسد
گر که فکرت فقط خویش باشد
کی عزیزی که فکرت خویش باشد
صادق آل محمد گوید :

خیر مردم بخواه نه فکرت خویش باشد
شرط ایمان و ولایت این است
که تو فکرت ، به مردم باشد
با ادب باش و در این راه بکوش
تا که حج تو مقبول و گرامی باشد
گر قبولی تو خواهی ز خدا

چاره ای نیست که باتقوا باشد

بهترین سوغات اگر خواهی بری

روح تقوا ببر بهترین سوغات باشد

ص: ۲۹۴

بهترین توشه ی راهت این است

راه تقوا بگیری راهت این است

ذکر الله همه جا نیکو باشد

تو به یاد خدا باش که نیکو باشد

شهادت موسی بن جعفر (علیهما السلام)

در بین ائمه یکی باب الحوائج باشد

جز او کسی نیست او باب الحوائج باشد

تو حاجت خود را به این در گه آور

به هم راهت بگو : باب الحوائج باشد

هر دل بشکسته را گو به این در آید

تا که معلوم شود او باب الحوائج باشد

غم عالم اگر یکجا جمع شود

همه یکجا به دل باب الحوائج باشد

گر گوئی کدام امام به زندان جان سپرد

من گویمت : که باب الحوائج باشد

زندان نبود شکنجه گهی بود بی نظیر

آن قتلگاه ، قتلگه باب الحوائج باشد

نمناک و تنگ و تاریک بود جای او

از آن می پرس که قتلگه باب الحوائج باشد

هارون هر چه کرد که او تسلیم وی شود

قادر نشد و گفت : این خانه خانه ی باب الحوائج باشد

ای شیعه اگر غم زده و سوخته ای

بگیر حلقه ی این در ، باب الحوائج باشد

ص: ۲۹۵

شب را همه به مناجات طی می نمود
پس او سزاست که باب الحوائج باشد
باب الحوائج و جواد در یک مرقندند
هر دو جواد ، یکی باب الحوائج باشد
یک شب بمان در کنار مزارشان
تا پی بری ، این جواد و آن باب الحوائج باشد

شهادت موسی بن جعفر (علیهما السلام)

ایام زندانی کاظم سر آمد
عمر زندانی بغداد سر آمد
بهر زندانی بغداد بیا گریه کنیم
نالہ های تہ زندان شنویم بیا گریه کنیم
بنگر که غریبی تہ زندان جان داد
زهر به او دادند ته زندان جان داد
آخر الأمر تنها بود و فرزندش نبود
دل عالم سوخت که فرزندش نبود
آه و ناله کرد در تنهایی
زیر زنجیر جان داد در تنهایی
نالہ اش کس نشنید و برفت
هفت سال زیر زنجیر بود و برفت
چهار حمال بدنش آوردند

جِسْمِ بِي جان او آوردند

شيعيان آمده بودند به دیدار او

دل شان سوخت ز دیدار او

ص: ۲۹۶

جسم او را به غریبی بُردند

گر چه آنان عرش را می بردند

تا سلیمان ابی جعفر آمد

بهر حرمت به زهرا آمد

جسم او را کفن از قرآن کرد

هر چه داشت بهر او قربان کرد

او گفت شیعیان آزادید

گر که تشیع کنید آزادید

زین سبب او ز غربت دور شد

شیعیان آمدند و مدفون شد

هم کفن داشت ، هم غسل و مدفون گردید

غسل دادند بدن او و مدفون گردید

گو به شیعه بدن جدّ او پس چون شد

او که روی زمین ماند کی مدفون شد

گر شما گریید بر موسی حق شماست

بر حسین گر گریید بیشتر حق شماست

گریه بر آل پیمبر خوب است

گریه بر مظلوم تشنه خوب است

گریه کن بهر حسین تشنه لب

گریه کن بهر اطفال تشنه لب

گریه کن بر زینب خونین جگر

گریه کن بر مادر خونین جگر

گریه کن بر سرِ از تن جدا

ص: ۲۹۷

گریه کن بر جسم از سر جدا

گریه کن بر شاه لب تشنه که گفت

اصغر من تشنه است باید چه گفت

اصغر از سوز عطش سوخته است

گو لبانش ز عطش دوخته است

بهر اطفال حسین گریه کنید

بهر عباس هم گریه کنید

گریه بر زاده ی احمد نکوست

گریه بر هر شهیدی نکوست

وفا و رأفت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)

ای رضا من عبد ناشایسته ام

راه امیدم من به تو بسته ام

سال هاست می آیم بر درت

چون گدائی می نشینم در برت

سگ نیستم بلکه انسان لثیمم

چون سگی می نشینم انسان لثیمم

گر برانیم باز آیم بر درت

صورتی سایم نزدیک درت

همه امید من باشد نگاهی

گر چه آلوده هستم باشد نگاهی

بارها آمدم حاجتم را خواستم

لطف تو بود از خداوند خواستم

تو مرا حاجت روا کردی رضا

ص: ۲۹۸

راه من را باز کردی رضا
از تو خواستم تا حج روم
از تو بوده هر چه حج روم
مشکلاتم را به تو می گفته ام
درد و دل هایم به تو می گفته ام
از تو خواستم کربلائی هم شوم
زائر آباء و ابنائت شوم
تو کرم کردی که من زائر شدم
زائر آباء و ابنائت شدم
همه چیزم آقا ز تو بوده است
انتظارم آقا ز تو بوده است
من به این درگاه پناه آورده ام
چشم امید دارم پناه آورده ام
همه امید من ، دم مرگم این است
که تو آیی به برم دم مرگم این است
در قیامت مرا از یادم مبر
من به کس رو نزنم از یادم مبر
اکنون تو را سوگند دهم به حق مادرت
مادرت فاطمه است به حق مادرت
از خدا خواه که شوم خادمتان

آنچه مانده ز عمرم شوم خادمتان

خادمی ناچیز باشم آن سرا

خادمی می کنم در آن سرا

ص: ۲۹۹

«خادم» از این در ، نا امید مباش

این در رحمت حق است نا امید مباش

شهادت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)

در طوس غریب الغربا ، امام ماست

دور از اهل و عیال است ، امام ماست

بهر کشتن ، و را آورده اند

نی محبت کنند آورده اند

او دو سال از عزیزان خود دور شد

جگرش بهر جوادش گو خون شد

غم و غصه دلش را آزد

غصه ی او دل ما را آزد

از نفاق او را ولیعهد خواندند

او نخواست و ولیعهد خواندند

از نفاقِ عدو دل او خونین بود

ظاهرش شاد و دلش خونین بود

بارها او ز خدا طالب مرگش می شد

از نفاقِ عدو طالب مرگش می شد

شهر غربت بر او زندان بود

آنچه می دید بدتر از زندان بود

تا که سمی عدو آماده کرد

او به دستش مرگ را آماده کرد

ناگهان او ز جایش برخاست

سوی خانه ز جایش برخاست

ص: ۳۰۰

زهر ملعون جانش را گرفت
بلکه پنجاه بار جانش را گرفت
تا نشست و برخاست و برفت
زهر کشت او را برخاست و برفت
داخل خانه رفت و به گفت
در خانه بیندید و گفت
ای اباصلت سخن با من مگو
من سوخته ام سخن با من مگو
داخل حجره چون مار گزیده پیچید
عمر خود را یکسره در پیچید
ناگهان دید جوادش آمد
دل او شاد شد جوادش آمد
فرزند پدر را در آغوش گرفت
شاد شد که پسر او را در آغوش گرفت
در کنار پسرش جان داد و رفت
جان به جانان داد او و رفت
شما گوئید : او غریب الغریبا بود و رفت
ما گوئیم غریب الغریبا کربلا بود و رفت
سر او را پسرش دامن گرفت
کربلا سر فرزند را پدر دامن گرفت

این پسر سالم و ایمن می بود

آن پسر تشنه و نالان می بود

این پدر در خانه ی خود می بود

ص: ۳۰۱

آن پدر در بیابان می بود

«خادم» مگو جگرم سوخت مگو

بس کن خادم جگرم سوخت مگو

نام حسین دل ما را سوخته است

بس کن نامش دل ما را سوخته است

اشک بر علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)

(قضى شهيداً صابراً مُحْتَسِباً

و هو غریب بل غریب الغربا

تَقَطَّعتْ أَمَعَاؤُهُ بِالسَّمِّ

فداه نفسی و اَبی و اُمِّی)

علی بن موسی الرضا ضامن است

به زائر رؤوف است او ضامن است

زائرش را عزیز و گرامی دارد

بهر او همّت عالی دارد

او ضمانت کرده بر زائر خود

و عده داده است بر زائر خود

نامه اعمال ما در دست اوست

در مواقف کار ما در دست اوست

چون عدو بُردش در شهر غریب

مشهد او شد در شهر غریب

مأمون خواست او را ولیعهدی دهد

هدفش تخفیف او بود ولیعهدی دهد

هدفش با این عمل تأمین نشد

ص: ۳۰۲

فکر دیگر کرد و آن تأمین شد
عاقبت تصمیم قتلش را گرفت
دانه ی مسموم را نزدش گرفت
این به حال تو مناسب بوده است
دانه ی انگور یا خرما بوده است
الغرض مسموم شد در شهر طوس
ناله و آهش بلند شد شهر طوس
سَمِّ مُهْلِكْ بود ، آن زهر جفا
پنجاه بار بنشست از زهر جفا
او ز آن زهر به خود می پیچید
تا جوادش را بعد دورانی دید
او سر بابش به دامن گرفت
جان داد سرش به دامن گرفت
راحت از عالم دنیا گردید
جان داد و سوی عُقبا گردید
آه از آن که سر فرزند به دامانش بود
ناله ی اکبر خود دید و به دامانش بود
هر مصیبت که بزرگ است بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
لا یوم کیومک یا ابا عبدالله
«خادم» بسوز و امید داشته باش

نوکری کن بسوز امید داشته باش

شهادت حضرت رضا (علیه السلام)

آخر ماه صفر شد ، پیا

ص: ۳۰۳

عزای علی بن موسی الرضا

غریب خراسان رضا شد

عزایها پیا شد غم ما زیاد شد

عزیز پیامبر رضا شد

رضایش رضای خدا شد

پاره ی پیغمبر ما رضا شد

خدایش زوی هم رضا شد

رضا بود و رضا بود و رضا شد

به دیدار زوار خود هم رضا شد

به گفتا که من زائرم را زیارت کنم

به هر یک زیارت سه بارش زیارت کنم

به وقت صراط من عبورش دهم

به میزان زیارت به وقت کتاب زیارت کنم

به جان دادنش هم زیارت کنم

رهایش نخواهم نمود زیارت کنم

برادر رئوف است رضا رئوف است رضا

بیا تا زیارت رویم رئوف است رضا رئوف است رضا

غمش عالمی را غمین کرده است

عدوی منافق کمین کرده است

ز زهر جفا بی تاب گشته است

ز شدت ، بیتاب گشته است

در آن وقت فرزند نزد باب آمده

به دامان گرفته سرش نزد باب آمده

ص: ۳۰۴

غریبا حسینی که مادر نداشت

نه فرزند بلکه برادر نداشت

سر خود به خاک سائید و گفت

رضایم ، رضای خدایم ، بگفت

غمش هر دلی را ز غصه بسوخت

پدر سوخت مادر سوخت پیمبر سوخت

دل سنگ سوخت بهر رضا

بیا تسلیت گوئیم به ابن الرضا

«خادم» زیارت کن رضا را رضا

بگیر دامن علی بن موسی الرضا

زائر امام رضا (علیه السلام)

خوشا زائری که یارش تو باشی

خوشا غریبی که یارش تو باشی

خوشا میهمانی که میزبانش تو باشی

خوشا سائلی که مسؤلش تو باشی

من شدم زائری که میزبانم تو باشی

مَنْ شدم عاشقی که معشوقم تو باشی

توئی مهربان و مَنم بی پناهی

پناهم بده مَنم بی پناهی

ز دور آمدم بهر تو مهربانی

ندارم پناهی به من ده پناهی

تو بین امامان امام رئوفی

مرا ده پناهی امام رئوفی

ص: ۳۰۵

رئوفان خطاکار را می پذیرند
نوازش دهند عاصی بی پناهی
به خود گفتم کجا آرم از بی پناهی
شدم راهی کوی تو ، تو پناهی
اماما مگردان ز من رو که من عاصیم
به اینجا پناه آوردم از بی پناهی
اماما رضایم رضای تو است
تو را برگزیدم از بی پناهی
پذیرم رضایم رضای تو است
تو را انتخاب کردم از بی پناهی
در خانه ی دیگری را نشاید زَنَم
رئوفم تو ای پذیرم از بی پناهی
روسیاهم گویم به حقِ مادرت
مرا برمگردان تو از بی پناهی
مرا خادمی گیر از خادمانت
خادمی خواهم نمود از بی پناهی
اگر دستِ رحمتِ کِشی بر سَرَم
گلایه ندارم از بی پناهی

درِ رحمتِ حق ، به دستِ شماس

خدا هر چه داده به دست شماست

همه چیز ما هم به دست شماست

عطای خدا هم به دست شماست

ص: ۳۰۶

خلق عالم هم به دست شماست
هر چه ما داریم از بهر شماست
راه دیگر نیست بس راه شماست
هر چه خالق می دهد بهر شماست
ما که از این درگه جایی نرویم
هر چه خواهیم همه نزد شماست
جای دیگر خبری نیست من بروم
هر چه هست اینجا نزد شماست
گر به شرق و غرب عالم بروم
خبری نیست خبر نزد شماست
چون شما هستید صراط مستقیم
همه خیرات مستقیم نزد شماست
ما که گوییم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»
آن صراط مستقیم نزد شماست
«خادم» راه آل الله را ترک مکن
گو که هر خیری هست نزد شماست

ماه ربیع آمد بهار آمد

ماه ربیع آمد بهار آمد
همه غم ها سر آمد بهار آمد

گلستان شد بهار ما

غم و اندوه بگذشت بهار آمد

محرم رفت و ماتم رفت

همه غم های عالم رفت بهار آمد

ص: ۳۰۷

بهار تازه و نو شد

عزاداری رفت بهار آمد

هجرت پیغمبر آغاز شد

مدینه غرق شادی شد

علی در بستر احمد فدائی شد

ملائک آمدند گفتند فدائی شد

خدا بر اهل آسمان ها مباحات کرد

علی در بستر خیرالبشر جا شد

به قصد دادن جان بهر احمد شد

علی جانش اهدا کرد و جانان شد

ابوبکر در غار لرزان شد

علی از دادن جان شاد شد

آن یکی ایمان نداشت لرزان شد

این یکی ایمان داشت شاد مان شد

این یکی جانش فروخت و شاد شد

آن یکی ایمان نداشت بی جان شد

عقل گفت اینجا حق از باطل جدا شد

هر که باطل بود از حق جدا شد

در این ماه ازدواج زهرا شد

در همین ماه ظاهر زهرا شد

درهمین ماه مرج البحرین شد

لؤلؤ و مرجان از بحرین شد

«مَرَجِ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» آمد

ص: ۳۰۸

«بَرَزَخَ بَيْنَهُمَا» ملتقيان آمد

حاصل آن حسنین بود آمد

زینبین اش به دنبال آمد

بلکه یازده نور به دنبال آمد

آنچه باید بیامد به دنبال آمد

وعده ی حق به ظهور مهدی

پس از آنان به دنبال آمد

ولادت امام عسکری (علیه السلام)

مولود عسکری مبارک بادا

والد حضرت مهدی، مبارک بادا

حضرت عسکری امام حق است

مولدش بر همه ی ما، مبارک بادا

والد مهدی موعود مبارک بادا

قدمش روی زمین، مبارک بادا

ما به مهدی تهنیت می گوئیم

قدمش بر سر ما، مبارک بادا

حضرت عسکری نشان داده به ما

مهدیم این است ، مبارک بادا

او نشانِ پسرش را ، داده

او بود رهبرتان ، مبارک بادا

به ابوالأديان گفت : تو او را بينى

او امام است، مبارك بادا

اما عسكرى شيعه را آگاه كرد

ص: ۳۰۹

مهدی من همین است، مبارک بادا

عسکری امام یازدهم می باشد

مولدش هشت ربیع ، مبارک بادا

او امام یازدهم می باشد

مشهدش هشت ربیع، نی مبارک بادا

اوست فرزند امام هادی

پدر و فرزند باشند هادی

هر دو هادی و امام هادی

عسکری است این ، نه امام هادی

همه نورند نور واحد اند

این یکی عسکری ، آن امام هادی

تو اگر گیر و گرفتار شدی

بُرو نزد عسکری و امام هادی

گر غریبه باشی هم راحت دهند

هر چه خواهی بگو به امام هادی

کس نگوید ما شیعیان را فقط راه دهیم

هر که باشد بیاید نزد امام هادی

هادی و عسکری در یک حرم اند

فرقی نیست بُرو نزد امام هادی

هادی و عسکری و مهدی آنجایند

خانه ی آنان بود، آنجايند

ای چه خوش ما سه امام را زیارت بکنیم

راه دوری نرویم آنجايند

ص: ۳۱۰

ای خدا ما عاشق مهدی هستیم

همه را زیارت کنیم آنجایند

عاشق او و، پدرانش هستیم

خواه اینجایند یا آنجایند

این ولادت بهر مهدی مبارک بادا

بهر زهرا و علی هم مبارک بادا

کف بزنی کف بزنی بهر مهدی بزنی

ما که شادیم همه بهر مهدی بزنی

شیعیان کف بزنی بهر مهدی بزنی

کف پیوسته بزنی بهر مهدی بزنی

کف به کف می زنیم همه کف می زنیم

بهر مهدی می زنیم همه کف می زنیم

کف پیوسته بزنی ، نی آهسته بزنی

پس بیاید کف بزنی نی آهسته بزنی

«خادم» تو هم کف می زنی؟!!

پس چرا آهسته زنی؟!!

رحلت حضرت عسکری (علیه السلام)

امام عسکری باب مهدی ، حجه بن الحسن است

او امام قائم و ظاهر ، باب حجه بن الحسن است

والد مهدی بود او، امام ظاهر است

باب مهدی فرزند او ست ، حجه بن الحسن است

مادر مهدی صیقل ، بابش عسکریست

عسکری باب و صیقل مادر ، حجه بن الحسن است

ص: ۳۱۱

مهدی هنگام وفات پدر ، پنج ساله بود

آن که آب نوشاند بر بابش حجه بن الحسن است

عسکری در دم آخر گفت ای سید بیا

آب به من ده ، آب داد و گفت : حجه بن الحسن است

عسکری گفت پیامبر بشارت داده

پدرانم به من گفته یکایک : حجه بن الحسن است

تو امامی تو سید تو عزیزی اکنون

شیعیان دانند فرزندانم یکیست حجه بن الحسن است

آب از دست پسر خورد و بگفتا رفتم

شیعیان منتظرش باشند ، حجه بن الحسن است

غیبتش طول کشد ، تا شما پاک شوید

او منتظر پاکی ماست ، حجه بن الحسن است

غیبتش طول کشد تا غربال شویم

او نیست غایب ز ما ، حجه بن الحسن است

او منتظر ماست ، نه ما منتظریم

صادق و منتظرش باش ، حجه بن الحسن است

هر که صادق بود او را بیند

صادقان منتظراند ، حجه بن الحسن است

ره صدق را به پیما تا شوی منتظرش

ور نه بی خود مگو منتظرم ، حجه بن الحسن است

انتظار عاقلانه صحیح است مگو

ما که مردیم در این باب ، حجه بن الحسن است

گر تو صادق بُدی او به دیدارت آید

ص: ۳۱۲

پس مگو منتظریم ما ، حجه بن الحسن است

صادقی گر تو، به بازار صادق باشی

پس مگو صادق من ، حجه بن الحسن است

صادق آن نیست که به مسجد گوید

انتظارم سر آمد ، حجه بن الحسن است

گر ز دنیا نماند ، مگر یک روزی

او در آید در آن روز ، حجه بن الحسن است

شیعیان را بگوئید صادق باشید

گر بمیریم هم ، یارتان ، حجه بن الحسن است

او به من گفت گر دعائی می کنی

بهر مهدی هم دعا کن ، حجه بن الحسن است

«خادم» دعا کن به امامت او وفادار بود

صادق ار باشی دعایت می کند ، حجه بن الحسن است

رحلت حضرت عسکری (علیه السلام)

امام عسکری رحلت نموده

قدم بر داخل جنت نموده

مهدی موعود ، رو بر ما نموده

قدم بر سر و چشم ما نموده

وعده ی الله ، بر ما آمده

مهدی موعود گو خوش آمده

عاشق اصلاح گو خوش آمده

هر چه آورده گو خوش آمده

چشم ما روشن شده از بهر او

ص: ۳۱۳

دل ما شاد شده ، از بهر او

گو بیاید تا ببینیم روی او

قدمش بر چشم ببینیم روی او

نو الله رسیده بهر ما

مهر الله رسیده بهر ما

کرم حق فراوان شده است

رحمت حق فراوان شده است

فیض الله گو فراوان شده است

عیدی ما فراوان شده است

قدمش خوش ، کرم الله است او

هر چه دارد ، کرم الله است او

گو که او را خدا داده به ما

تو ببین او نیکو داده به ما

همه آباء او را کشتند

کس نیامد که و را نبی کشتند

پس خدا کرد ذخیره او را

تا جهانی کند، دین او را

شیعیان کف زنید خوش آمده

قدمش بر چشم ما خوش آمده

یاد او یاد خدا می باشد

ذکر او ذکر خدا می باشد

پس بیاید بینیم چه آورده ؟

هر چه آورده نیک آورده ؟

ص: ۳۱۴

او امام به حق است ما می دانیم

بهر ما آمده است ، می دانیم اش

افتخار ما امامت باشد

هر چه داریم ز امامت باشد

اصل شیعه امامت باشد

امامت ناجی ما باشد

بی امامت همه گمراه باشیم

ره نیابیم و گمراه باشیم

در قیامت هر که با امامش باشد

رَه جَنّت بسته تا امامش باشد

گر امام تو ابوبکر باشد

کی خدا گفته امامت باشد

ما امام تو را کی خواهیم

او بلید است ما کی خواهیم

گر امام تو علی می باشد

همه دانند او علی می باشد

«خادم» امام تو ولیّ الله است

صاحب الأمر ، ولیّ الله است

جشن امامت حضرت مهدی (علیه السلام)

قَدَمِ حَجَّتِ حَقِّ مَبَارَكِ بَادَا

دست او بر سر ما مبارك بادا

قد مش نيك ، مبارك بادا

قدم فرزند زهرا مبارك بادا

ص: ۳۱۵

راه باز کنید حجت حق باز آید

راه باز است قدم او مبارک بادا

ما همه منتظر او هستیم

گر بیاید قدم او مبارک بادا

ما همه آمده ایم تا قدمش را بوسیم

بلکه رویش بوسیم مبارک بادا

در ره او نشستیم نیا مد هنوز

گو بیاید قدم او مبارک بادا

چشم به راهیم ما در ره او

در ره او نشینیم مبارک بادا

ما همه عاشق کویش هستیم

در ره او نشستیم مبارک بادا

ما نشستیم که دستش بوسیم

گو بیاید قدم او مبارک بادا

عاشق خال لبش می باشیم

سر کویش نشستیم مبارک بادا

هر که را عشق کسی می باشد

عشق او مرا بسته مبارک بادا

تو اگر عاشق او هستی بیا

سرِ راهش نشینیم مبارک بادا

ساقی، تو کأس معین را بیار

تا به یادش بنوشیم مبارک بادا

سر راهش نشینیم تا شاید

ص: ۳۱۶

نظری بر ما کند مبارک بادا

ناامیدش نباشیم هنوز

او بیاید قدمش مبارک بادا

بهر امید نشستیم سر راه

ناامید نیستیم قدمش مبارک بادا

ناامیدی خطری است بس بزرگ

گر بیاید قدمش مبارک بادا

وعدۀ ی حق به ما داده بحق

سر راهش بنشینید مبارک بادا

گر بیاید چشم ما ، قابل نیست

مشکلی نیست بیاید مبارک بادا

گر رویم ما علامت داریم

قدمش روی سر ما مبارک بادا

دست لطفی به سر ما بکشد

ما قناعت کنیم ، مبارک بادا

ما سر راهش نشستیم آری

تا نگاهی کند ، مبارک بادا

راه ما بسته نباشد هرگز

سر راهش نشینیم مبارک بادا

ناامید هرگز نباشیم آری

آخر الأمر نگاهی کند مبارک بادا

«خادم» تو نگا هس دیدی

پس تو گو خوش آمدی مبارک بادا

ص: ۳۱۷

تبریک امامت حضرت مهدی (علیه السلام)

امامت بر مهدی آل محمد مبارک باشد

رهبری بر مهدی آل محمد مبارک باشد

تبریک گوئیم بر احمد که مبارک باشد

تبریک بر فاطمه گوئیم که مبارک باشد

تبریک بر کلّ امامان مبارک باشد

تبریک بر مادر و بابش مبارک باشد

تبریک بهر شیعیان نیز مبارک باشد

تبریک بر کلّ جهان نیز مبارک باشد

او بر کلّ جهان رهبر و سالار باشد

چون ملائک خاد مند او را مبارک باشد

او ز نسل احمد مرسل امام جنّ و انس

دولتش حاکم بر کلّ جهان است مبارک باشد

همه دانند که او نور الهی باشد

مهدی موعود در قرآن مبارک باشد

خاندان نبوت همه مشتاق بُدند

قدمش بر سر ما هم مبارک باشد

وعده ی حکم امامت بر کلّ جهان او دارد

از لسان نبی آمده آن هم مبارک باشد

هر امامی به ما وعده ی او را داده

قدمش بر سر ما خیر و مبارک باشد

اوچو آمد به جهان بهر خدا سجده نمود

قدمش روی زمین هم مبارک باشد

ص: ۳۱۸

قدمش روی زمین آمد و نورانی شد

چون زمین ملک او شد مبارک باشد

مَثَلش گوی مَثَل موسی عمران باشد

حمل او پوشیده بود ، مبارک باشد

هیچ فرعونى نتواند به او دست یابد

در پناه خدای است او مبارک باشد

یار مستضعفین باشد و بس

همه خوبان گرد اویند مبارک باشد

شرق و غرب عالم بُود دولت او

دولتی گسترده باشد مبارک باشد

هیچ قدرت نتواند بر او حکم کند

حکم او حکم جهانست مبارک باشد

قدرت او نه چون قدرت هاست

هر چه در عالم است قدرت او می باشد

جنّ و انس و ملک بلکه جمادات هم

همه در خدمت اویند مبارک باشد

ای خدا باشد که ما خدمت او هم باشیم

دولتش را ببینیم چه مبارک باشد

«خادم» چه نشستی آماده باش

گر تو او را بیابی چه مبارک باشد

شروع امامت حضرت مهدی (علیه السلام)

مهدی آل محمد قدمت بر سر ما

ص: ۳۱۹

لایق وصل تو نیستیم قدمت بر سر ما

ما نباشیم شایسته ی محضر تو

ما سلام می فرستیم بر محضر تو

آرزوی همه این است بیند رخ تو

ما چه کردیم که نبینیم رخ تو

ما نیستیم شایسته ی محضر تو

گو چه باید بکنیم تا رسیم محضر تو

تو دعا کن که شویم شایسته

قابلیت بیاییم و شویم شایسته

تو هماره به ما می نگری

به خطاها و گناهان ما می نگری

دل تو خون شده از کار ما

تو نظاره می کنی بر کار ما

چه کنیم فساد فراوان شده

همه جا گناه فراوان شده

روسیاهیم همه ی ما چه کنیم

دشمن آلوده نموده همه را ما چه کنیم

تو که گفتی دعا کن بر من

من دعا کردم تو دعا کن بر من

مَنْ آلوده دعایم کجاست !!؟

روسیاهی زیاد است دعایم کجاست

تو که پاکی دعا کن بهر ما

دست ما گیر و دعا کن بهر ما

ص: ۳۲۰

تو را سوگند به حق مادرت

دست ما گیر به حق مادرت

ما فقیریم و مسکین تو ایم

بی قراریم و مسکین تو ایم

گر تو بر ما ترحم نکنی

نظرت سوی ما ها نکنی

به که روی آوریم غیر از تو

راز خود را به که گوییم غیر از تو

همه امیدمان دانیم تو هستی

تو غوث الأمه ای دانیم تو هستی

پس بیا باز به ما روئی کن

نظری بنگر و دلجویی کن

راه خیر را به ما یاد بده

با اشاره به ما یاد بده

ما تو را داریم و بس

راز خود را به تو گوییم و بس

گر تو دستی به سر ما نکشی

به یتیمان خود سر نکشی

گو چه باید بکنیم آلوده شدیم

این رضای تو نیست آلوده شدیم

حجه بن الحسن رحمى كن

در دعايت به ما رحمى كن

مادرت را تو خوشنودش كن

ص: ۳۲۱

دست ما گیر و خشنودش کن

«خادم» تو چه قدر اصرار می کنی؟

او اولاد کرام است بر چه اصرار کنی؟

عشق به حضرت مهدی (علیه السلام)

آقا بیا تا ما خشنود شویم

تو بیا تا همه خشنود شویم

شیعیانت همه در رنج و بلا می باشند

بارِ غم را به زمین آریم و خشنود شویم

گر گناه کار و پریشانیم ما

تا که بینیم تو را خشنود شویم

ما دعا می کنیم از بهر فرج

فرج ما توئی بیا تا خشنود شویم

شیعیانت همگی غم زده اند

قدمت بر سر ما نه که خشنود شویم

راه امید همه بسته شده ، جز ز تو

تو بیا تا همه خشنود شویم

شیعیانت همه جا مطرودند

گر تو آیی همه خشنود شویم

خون شیعه مباح گردیده است

چاره ای نیست بیا خشنود شویم

ما دانیم دلّیت خون است زما

از خدا خواه و بیا تا که خشنود شویم

کشتن شیعه تا کی رواست

ص: ۳۲۲

نظری کن به ما تا که خشنود شویم

پر و بال مان شکستند آقا

همه جا شیعه غریب است بیا خشنود شویم

تو بین کس حرف حق گوش ندهد

دور باطل همه جمعند بیا خشنود شویم

همه از باطل حمایت می کنند

حق تویی آقا بیا خشنود شویم

نائب تو غریب است بین

حرف او گوش ندهند بیا تا خشنود شویم

نائب ات توصیه های فراوان دارد

کس پذیرا نباشد بیا خشنود شویم

دل ما از حسرت آب شده

چکنیم آقا بیا تا خشنود شویم

رای مردم به باطل می رود

تو بیا رای بده تا که خشنود شویم

شهدا رفتند و راحت شدند

ما که ماندیم چه کنیم بیا تا خشنود شویم

خون شهدا را به استهزا گیرند

ما چه گوئیم تو بیا تا خشنود شویم

همه امید ما تو هستی آقا

گر نیایی چه کنیم بیا تا خشنود شویم

رحمت حق توئی همه امید توئی آقا جان

تو بیا بین دوستانت تا خشنود شویم

ص: ۳۲۳

ما که سوختیم ز گناهان زیاد

تو که بینی چه شده بیا تا خشنود شویم

ما نداریم امیدی به غیر از تو بیا

دست رحمت بکش بر سر ما تا که خشنود شویم

ای خدا تو نظری کن به ما از رحمت

به ولایت بگو بیاید تا خشنود شویم

از گناهان ما بگذر و او را برسان

جان به لب آمده ، گو بیا خشنود شویم

جمعه است یادی ز آقا می کنم

جمعه ها یادی ز آقا می کنیم

هر چه را یاد کنیم یادی ز آقا می کنم

یاد آقا مرا شادم کند

یاد او هر چه کنم، شادم کند

یاد او یاد خدا باشد بدان

هر چه او را یاد کنی یاد خدا باشد بدان

یاد او امید را زنده کند

یاد او دل ها را زنده کند

یاد او مهر و محبت آورد

یاد او ایمان و احسان آورد

یاد او یاد مظلومان بود

یاد مظلومان یادِ وی بُود

یاد او شوق لقایش آورد

یاد او غم‌ها ز سر در آورد

ص: ۳۲۴

یاد او توفیق طاعت آورد

یاد او عشق و محبت آورد

یاد او حال مناجات آورد

یاد او حبّ خدا می آورد

یاد او ذکر خدا می آورد

یاد او عشق خدا می آورد

گر که خواهی کنی خشنودش

یاد حق کن ، تا کنی خشنودش

گر که خواهی دعایت به اجابت برسد

بهر او کن دعا تا به اجابت برسد

یار مظلوم باش او خشنود شود

خصم ظالم باش او خشنود شود

از فسادها منع نما هر چه شود

دیگران را هم بخوان هر چه شود

دامن فاطمه را گیر تا شود

بهر فرزندان دعا کن تا شود

بهر اولاد و ارحامت بگو:

تا توانند دعایش کنند هر چه شود

او غریب و بیابان گرد است

خسته است او دعا کن هر چه شود

بین ما آید و محزون باشد

تا توانی دعایش کن هر چه شود

از گناهان ما غمگین است

ص: ۳۲۵

پس دعا کن به او ، هر چه شود

او پناه ماست ما را یاور است

پس دعایش کن ، هر چه شود

دل او بر شیعیانش می طپد

چاره ای نیست دعا کن هر چه شود

از فساد و فتنه ها غمگین بُود

هر چه بیشتر می شود غمگین شود

رمز خشنودی او این باشد

شیعه ی او فکر فقرا هم باشد

شیعه ی او گرسنه بماند چه کند؟

گر که دستش به جایی نرسد چه کند؟

«خادم» به فکر فقرا باش و بگو

من به قدر خود کمک می کنم چیز دیگر مگو

روز جمعه است بیا یادی از مهدی کنیم

روز جمعه تعلق به مهدی دارد

هر چه داری تعلق به مهدی دارد

او امام توست بیا یادش بکن

تا توانی بیا و دعایش بکن

همه جا یاد کن از او دعا کن به او

نیست امامی جز او گر هست بگو

او امام همه ی خلق خداست

او پناه و ملجأ خلق خداست

نعمت حق طفیل او بود

ص: ۳۲۶

همه چیز طفیل او بود

در هیچ خانه نزن باز نشود

در مهدی به زن باز شود

راه خود گم مکن بیراهه مرو

او صراط مستقیم است بیراهه مرو

رحمت حق با رضای اوست بدان

بی رضای او رحمتی نیست بدان

غوث امت اوست تو کجا رفته ای؟

راه بیراهه مرو تو کجا رفته ای؟

گر هدایت طلبی او بود هادی تو

گر سعادت طلبی او بود هادی تو

همه چیزت ز خدا خواه به او

هر چه خواهی ز خدا خواه به او

نکند تو جدا باشی ز امامت

که در آن وقت نباشی ز امامت

تا توانی همه چیزت به او پیوند کن

نکند دور شوی به او پیوند کن

زندگی تو مرضی امامت باشد

همه چیزت مرضی امامت باشد

تو اگر اهل دیانت باشی

غم مخور، مرضی امامت باشی

رفت و آمد مکن با اهل گناه

ور نه تو نیز شوی اهل گناه

ص: ۳۲۷

تو اگر مثل جماعت باشی

در قیامت با جماعت باشی

جماعت فاسد اند در این زمان

دین خود را حفظ کن در این زمان

دیانت کار سختی بود در این زمان

دین تو همراه سختی بود در این زمان

گر بخواهی که آزاد باشی

ز خدا دوری ، گر آزاد باشی

گر که دین و خدایت خواهی

شهوات را رها کن گر خدایت خواهی

دین خود را به خدایت بسپار

هر چه داری به خدایت بسپار

تا خدا دین تو را حفظ کند

دزد دینت زیاد است تو را حفظ کند

«خادم» امامت را فراموش مکن

او ماءٍ معین است فراموش مکن

هر چه داری از او داری تو

گر وساطت نکند چه داری تو

یادی از امام زمان (علیه السلام)

حجه بن الحسن المهدی بیا

ای امام منتظر مهدی بیا

عالم پر از ظلم شده مهدی بیا

حق پنهان شده مهدی بیا

ص: ۳۲۸

ظلم آشکار شده مهدی بیا

فساد ها فراوان شده مهدی بیا

منکرات آزاد شده مهدی بیا

گناهان فراوان شده مهدی بیا

باطل ها رائج شده مهدی بیا

گناه آزاد شده مهدی بیا

دنیا پر از فساد شده مهدی بیا

دشمن فراوان شده مهدی بیا

شیعه غریب شده مهدی بیا

خون او حلال شده مهدی بیا

حرام فراوان شده مهدی بیا

حلال نایاب شده مهدی بیا

ربا شغل مردم شده مهدی بیا

حرام ها حلال شده مهدی بیا

شیعه گرفتار شده مهدی بیا

زندگی سخت شده مهدی بیا

دنیا تاریک شده مهدی بیا

عالم پر از ظلم شده مهدی بیا

حامی دین کم شده مهدی بیا

باطل مسلط شده مهدی بیا

شیعه بی تاب شده مهدی بیا

دیانت سخت شده مهدی بیا

حق و باطل مخلوط شده مهدی بیا

ص: ۳۲۹

حامی حق کم شده مهدی بیا

شیعه را نیست پناهی مهدی بیا

کار بر او سخت شده مهدی بیا

آه مظلوم زیاد است مهدی بیا

کس طرفدار او نیست مهدی بیا

کس طرفدار حق نیست مهدی بیا

ظلم فراوان است مهدی بیا

همه فاسد شده اند مهدی بیا

تابع ظلم شده اند مهدی بیا

گر نیایی چه کنیم مهدی بیا

بی پناهییم بیا مهدی بیا

کس نداریم غیر از تو بیا

جز تو یاری کنی مهدی بیا

شیعه منفور شده مهدی بیا

کار بر او سخت شده مهدی بیا

هوس آزاد شده مهدی بیا

دین منفور شده مهدی بیا

حق نمی گوید کسی مهدی بیا

باطل آزاد شده مهدی بیا

راه ما بسته شده مهدی بیا

شیعه درمانده شده مهدی بیا

جز تو یاری کنی مهدی بیا

از خدا خواه فرج ، مهدی بیا

ص: ۳۳۰

سوگند به جان مادرت مهدی بیا

همه در تاب و تبند مهدی بیا

دل ها مرده شده مهدی بیا

از فشار خسته شده مهدی بیا

راه حق بسته شده مهدی بیا

باطل آزاد شده مهدی بیا

از خدا خواه و بیا مهدی بیا

تا به کی منتظری مهدی بیا

گر نمی آیی دعا کن بهر ما

یا به داد ما برس مهدی بیا

پاسخ حضرت مهدی (علیه السلام) به گوینده ی بیا بیا

ای که گویی بیا بیا تو بیا

راه حق پیما و نزد من بیا

تا توانی دستی گیر و بیا

راه حق را مستقیم گیر و بیا

از خطاهایت جدا شو و بیا

رو خود سوی ما کن و بیا

توبه کن از کار خود، راحت بیا

کار خود اصلاح کن راحت بیا

اینقدر مگو دگر بیا بیا

راستگو باش و گو بیا بیا

کی خودت را بھر ما آماده کردی

بھر میهمان کی غذا آماده کردی

ص: ۳۳۱

بی خود از میهمان دعوت مکن

بی جهت اصرار بر میهمان مکن

راه ما راه خدای است تو بدان

حرف ما حرف خدای است تو بدان

تو به کار خود مشغول باش

خواسته ی حق را نگر باهوش باش

امر حق در هر زمانی رخ دهد

تو بدان حتماً به گوش تو رسد

گر بیاد ما بُدی در زندگی

این همان است رسم بندگی

انتظارت گر رضای حق بُود

انتظارت بهر ما صادق بُود

انتظار ما عبودیت بُود

رمز خلقت هم عبودیت بود

دعوی بیجا مکن راست گو به ما

هر چه هستی همان را گو به ما

با تکلف کی کسی صادق بُود

با نفاق کی کسی عادل بود

راه ما هست راه صادقین

شیعه ی ما در راه صادقین

ما شما را کی فراموش کرده ایم

کی مراعات شما نی کرده ایم

گر نبودید این چنین در یاد ما

ص: ۳۳۲

گر نداشتید بر سر دستِ ما

دشمنان نابود می کردندتان

دشمنی ها در بدر می کردندتان

ما شما را تاکنون حامی بُدیم

در حوادث هم چنان یاری بُدیم

«خادم» تو راستگو باش با آقای خود

عهد خود مشکن با آقای خود

خدمت خود در عمل اظهار کن

عشق خود را این چنین آشکار کن

شوق لقای مهدی (علیه السلام)

هر شب جمعه، صبح جمعه، نماز جمعه

ما دعا می کنیم بهر مهدی ای کاش بیاید

او فرمود: هر گاه دعا می کنی بر من دعا کن

من دعا کردم بهر او ای کاش بیاید

صبح جمعه در دعای ندبه بهر او دعا کردیم ما

نیمه شب هم دعا می کنیم ای کاش بیاید

بعد هر نماز گوئیم از نیاز: ای خدا او بیاید

در فراغت ها بیادش باشیم ای کاش بیاید

در سلام خود بعد از هر نماز او را سلامی می دهیم

از خدا درخواست کنیم بیاید، ای کاش بیاید

چون گرفتاریم ، او را بخوانیم تا شفیع ما شود
از خدا درخواست حاجت می کنیم ای کاش بیاید
وقت بیچارگی او را ندا می کنیم ، بلکه ما را بنگرد

ص: ۳۳۳

از خداوند حاجت ما بخواهد ، ای کاش بیاید

ما در حَقِّش دعا می کنیم بلکه او به ما رو کند

انتظارش می کشیم، ای کاش بیاید

او رثوف است گو بیاید ، ما دعایش می کنیم

ما خطا کاریم چه باید بکنیم ، ای کاش بیاید

با خلوص باید او را بخوانیم ، بهر دنیا نخوانیم

اهل دنیائیم چه باید بکنیم ، ای کاش بیاید

گر بیاید کار بر ما سخت شود ، چون اهل دنیا مییم

توبه باید بکنیم پس چه کنیم ، ای کاش بیاید

طاقت حکم او را که دارد ؟ گو آماده شوید

چاره این است ، از دنیا بگذریم ، ای کاش بیاید

گر بیاید اشرافی گری ممنوع خواهد بود بگو

چاره ای نیست باید دست بردارید ، ای کاش بیاید

گر بگوید : این مال حرام است رها کن ، چه باید بکنیم؟

چاره ای نیست باید از دنیا بگذریم ، ای کاش بیاید

پس چه خوب است هم اکنون از دنیا گذریم تا بیاید

اصلح این است ، بیا تا گذریم ، ای کاش بیاید

خادمانش همه نیکویند ، اهل ایمان و صلاح می باشند

پس تو اکنون بیا اهل صلاح باش ، ای کاش بیاید

ترسم آن که تا بیاید تو او را نپذیری ، چه کنی؟

پس تو اهل صلاح باش ، ای کاش بیاید

گر بیاید و بگوید : تو از ما نیستی چه کنی؟

پس هم اکنون بین اهل که هستی ، ای کاش بیاید

ص: ۳۳۴

گر که مردی و نیامد ، چون که آمد تو نبودی

پس دعا کن بازگردی به دنیا ، ای کاش بیاید

گر که آمد ، تو نبودی و رفتی ز دنیا ، چه کنی؟

پس دعا کن بپذیرد تو را ، ای کاش بیاید

چاره ای نیست باید اهل صلاح باشی تا بیاید

گر که بودی غم مخور او بیاید ، ای کاش بیاید

صادق آل محمد(ص) فرمود : منتظران باید صالح شوند

ور نه مگو منتظرم ، ای کاش بیاید

«خادم» راستگو باش ، مگو آقا بیاید

تا که صالح شدی گو: ای کاش بیاید

انتظار و دعا و آمادگی

انتظار مهدی عبادت باشد

انتظارش فرج است عبادت باشد

تو دعا کن به او تا او بیاید

از خدا خواه تا که او بیاید

بهر چه نشستی بیا تا بجویم

همه جا گردیم تا او را بجویم

تو بدان جوینده یابنده بود

جستجو کن تا او را بجویم

او خود گفت : بهر من دعا کن

هر دعایی می کنی بر من دعا کن

گفتم: آری روی چشمم دعایت می کنم

هر چه یادم بود من دعایت می کنم

ص: ۳۳۵

گفتم : آیا تو مرا لایق ندانی؟

گوشه چشمی نمایی مرا لایق ندانی؟

گفت : آری لایقت دانم لبخندی زخم

تو همین بس کن من لبخندی زخم

گفتم : بس کردم چه شیرین بود لب ت؟

لب دیگر ده شیرین بود لب ت

گفتم : کجا بینم تو را بعد از این؟

گفت : مانعی نیست هر کجا خواهی بینی بعد از این

گفتم : حرم جدّت بیایم بینمت ؟

گفتا : بیا بلکه بیایم بینمت

گفتم : عرفات آیم تو مرا بینی

گفتا : بیا من هستم شاید بینی

گفتم : کجا دیگر تو را خواهم دید؟

گفتا : هر کجا خواهی بیا خواهی دید

گفتم : دعا کن تا من پاک شوم؟

گفتا : دعا کردم بیا خواهی دید

گفتم : فراق طولانی شده؟

گفتا : دعا کن بیا خواهی دید

گفتم : نکند رو سیاه گردیده ام؟

گفتا : رو سیاه نیستی مرا خواهی دید

گفتم : امید من توئی مولایم؟

گفتا : دعا کن مرا خواهی دید

گفتم : فراغت مرا آزرده؟

ص: ۳۳۶

گفتا: مَهْرَاسِ مَرا خِواهِی دِید

گفتم: زِ گَناهِ شِرمَندِهِ شِدم؟

گفتا: دَر رَحمتِ بازِ اسْتِ مَرا خِواهِی دِید

گفتم: تَرسِ ازِ عاقِبَتِ خِودِ دارم؟

گفتا: مَهْرَا مَرا خِواهِی دِید

گفتم: وَقْتِ مَرَدنِ سَرِ مَنِ مِی آیی؟

گفتا: دَر آنِ وَقْتِ مَرا خِواهِی دِید

گفتم: بَعدِ مَرَدنِ چِهِ آیدِ بَهِ سَرَم؟

گفتا: کَریمِ اسْتِ خِدا مَرا خِواهِی دِید

گفتم: قِیامتِ پِناهِ مَنِ کِیست؟

گفتا: حاکِمِ رَحیمِ اسْتِ مَرا خِواهِی دِید

گفتم: خادِمِ مَنِ نِگاهی کِنِ بَهِ مَن؟

گفتا: خادِمِی کِنِ مَرا خِواهِی دِید

وظایف شیعه در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام)

زَمانِ غِیبتِ اسْتِ ما چِهِ بایَدِ بکنیم؟

ما کِهِ آقا نِداریم چِهِ بایَدِ بکنیم؟

ازِ امامِ خِودِ بَهِ خِواهِید چِهِ بایَدِ بکنیم؟

ما گِرفَتاریم چِهِ بایَدِ بکنیم؟

گفتا: دینِ خِودِ حَفْظِ کَندید، تا بگویم چِهِ کَندید

گفتم: فسادِ اسْتِ چِهِ بایَدِ بکنیم

گفتا: از فساد دور شوید تا گویم چه کنید

گفتم: فساد همه جا را گرفته، چه کنیم

گفتا: نومید مشو نجات از خداست مگو چه باید بکنیم

ص: ۳۳۷

گو: خدایا تو مرا حفظ کن چه باید بکنیم

گفتم: به خدا گفتم: تو مرا حفظ کن اکنون

گفتا: همواره بگو چه باید بکنیم

گفتم: غفلت زیاد است از خود ترسم

گفتا: همه چیزت به خدا واگذار، نگو چه باید بکنیم

گفتم: من از عاقبت خود ترسم

گفتا: حُسنِ عاقبت خواه، نگو چه باید بکنیم

گفتم: از فسادها دلم آب شده؟

گفتا: پس دلت پاک شده، نگو چه باید بکنیم

گفتم: اهل بدعت فراوان شده اند؟

گفتا: راه آنان ببند، نگو چه باید بکنیم

گفتم: دشمنان فراوان شده اند؟

گفتا: چنین بوده و هست، نگو چه باید بکنیم

گفتم: دشمنان بین ما آمده اند؟

گفتا: طردشان کن، نگو چه باید بکنیم

گفتم: کسی یاور من نیست چه باید بکنم؟

گفتا: یاور تو منم، نگو چه باید بکنیم

گفتم: کسی از من حمایت نکند، چه باید بکنم؟

گفتا: مترس من حمایت می کنم، نگو چه باید بکنیم

گفتم: مرکز شیعه شده ضد شیعه؟!

گفتا: خطر این است به فریاد رسید، نگوید چه باید بکنیم

گفتم: منکر حکم خدا و غدیر می شوند؟!

گفتا: طرد آنان واجب است، نگوید چه باید بکنیم

ص: ۳۳۸

گفتم : دل ما در این حادثه خونین گردید؟!

گفتا : همان است که گفتم، نگوئید چه باید بکنیم

گفتم : حوزه علمیه آلوده شده چه باید بکنیم؟

گفتا : اصلاح واجب است ، نگوئید چه باید بکنیم

گفتم : اعظم مصلحت اندیشی کنند؟

گفتا : کار از کار گذشته ، نگوئید چه باید بکنیم

گفتم : حفظ حرمت ها واجب است من چکنم؟

گفتا : با حفظ حرمت بگو، نگو چه باید بکنم

گفتم : حرف من مسموع نباشد چکنم؟

گفتا : تکلیف تو این است، نگو چه باید بکنم

گفتم : ترسم بگویند : تو را چه به این کار باشد؟

گفتا : مترس اصرا کن ، نگو چه باید بکنم

گفتم : آیا تو از ما حمایت نخواهی نمود؟

گفتا : تاکنون من حمایت نمودم ، نگو چه باید بکنم

عشق ملاقات امام زمان (علیه السلام)

رؤیت و دیدن نور خدا شیرین است

در کنار نور نشستن بسی شیرین است

لایق دیدن رویش شدن شیرین است

نور ماه در شب چارده بسی شیرین است

رؤیت خال لب او همی شیرین است

سخن او شنیدن همی شیرین است

عشق مهدی به دل داشتن شیرین است

در کنارش نشستن بسی شیرین است

ص: ۳۳۹

کسب خشنودی او شیرین است
وقت او را مگیر خشنودش کن
چون که خشنودی او شیرین است
تو بیا کاری کن تا سُراغت آید
گر اطاعت کنی ، شیرین است
هی مکن اصرار که رویش بینی
خود اگر آید آن شیرین است
او زِ اسرار ما همی آگاهست
باطنت را صفا ده که آن شیرین است
گر رضا باشد ، لبخندی زَند
تو بدان لبخند او شیرین است
همه ی همّ تو رضای او باشد
گر که راضی شود شیرین است
انتظارش باش و باتقوا باش
تا ببینی ورا شیرین است
منتظر آماده است ، چون او باش
گر که آماده شوی شیرین است
فرج اش را ز حق درخواست کن
لایق دیدار شو که آن شیرین است
از حرام دوری کن تا لایق شوی

گر نظر بر تو کند شیرین است

شبهه ناک را نخور سالم باش

دل خود پاک کن که آن شیرین است

ص: ۳۴۰

اموال همه آلوده است پرهیز کن
گر آلوده نشوی شیرین است
خیرخواه همه باش و تواضع کن
گر تواضع کنی ، شیرین است
کینه در دل مگذار از هیچ کس
خوب و بد را دعا کن ، که آن شیرین است
درد دل با خدا کن و بس
از خدایت گلایه مکن شیرین است
کم سخن گو سخن خوب بگو
گر تکلم نکنی شیرین است
راز خود را به خدا گو و بس
بس به او روی بکن شیرین است
غوث امت فقط آقا بود
گر سخن داری به او گو، شیرین است
«خادم» راز خود را بپوشان سالمی
راز کس فاش مکن، شیرین است

انتظار فرج

انتظار فرج ، فرج ما بود
تو دعا کن ، فرج ما بود
دعای فرج خود فرجی می باشد

هر چه خواهی ز خدا خواه ، فرجی می باشد

گر شیعه یکایک بخواهند فرجش

بر جمله ی آنان فرجی می باشد

ص: ۳۴۱

هر شب و روز بخواه از خدا

فرج آل محمّد ، فرجی می باشد

تو بدان حضرت مهدی فرمود :

تو دعا کن برای فرجم ، آن فرجی می باشد

گر تو خواهی فرج حضرت مهدی بدان

او دعا گوی تو باشد ، فرجی می باشد

غافل از نور الهی مشو تو هرگز

تا به خواهد تو را ، فرجی می باشد

تو چرا غافل از نور خدا می باشی

نور او راهگشای است ، فرجی می باشد

تو دعا کن به او ، او نظر می کند

نظر او به ما ها ، فرجی می باشد

تو دعا کن ز فساد دور شوی

که اگر دور شوی فرجی می باشد

راه تقوا به پیما تا به مقصد برسی

قلب مولای خود شاد کن فرجی می باشد

او به دوستان وفادار بُود

تو دفا کن به او فرجی می باشد

گر وفادار بُدی تا آخر عمر

به لقایش به رسی ، فرجی می باشد

غم مخور وقت ظهور ، زنده شوی

باوفاست او فرجی می باشد

گر که خواهی ز فساد دور شوی

ص: ۳۴۲

یاد او کن که آن هم فرجی می باشد

یاد مهدی کن ، غمت را می خرد

هر چه خواهی ز او خواه فرجی می باشد

کس نداند که وقت ظهور کی باشد

گر دعا می کنی بدان فرجی می باشد

عاشق نور جمالش اگر هستی تو

مدد از او بخواه ، فرجی می باشد

«خادم» تو بپوش لباس تقوا را

گر بیوشی بدان ، فرجی می باشد

انتظار چیست بر ما بگو؟

انتظارش چه نکوست بر اهل وفا

انتظارش کشند همه ی اهل وفا

انتظار فرجش هم فرج است

انتظار فرج خواه ، از اهل وفا

ما همه منتظرانیم به لفظ

انتظار صحیح انتظار اهل وفا

همه امید وفا ، از وی داریم

ما وفادار نباشیم ، او اهل وفا

ما اگر اهل و صادق هستیم

او وفادار بود ، او اهل وفا

انتظارش شرائط دارد

تو نداری شرائط ، نستی اهل وفا

پس بیا تا بشویم اهل وفا

ص: ۳۴۳

هر چه خواهد کنیم و شویم اهل وفا

این وفاداری نباشد که گوئیم بیا

تو وفادار شو ، تا شوی اهل وفا

او وفادار بود ، با اهل وفا

من و تو نیستیم اهل وفا

همه بیمار و خسته ایم

همه دل به دنیا بسته ایم

اهل دنیا شده ایم و خواهیم

هر چه خواهیم ز دنیا خواهیم

او وفادار بود شرمنده ایم

ما نبودیم وفادار ما شرمنده ایم

بهتر آن است که گوئیم : آقا

همه شرمنده ایم ، بیا ای آقا

تو دعا کن تا ما خوب شویم

رو سوی حق آوریم و خوب شویم

پس از آن منتظر تو باشیم

با وفا باشیم و منتظر تو باشیم

بی وفایی کرده ایم ما را ببخش

از همه چیز شدیم محروم ، مارا ببخش

ای خدا ، تو به فریاد برس

تو که دانی حال ما را به فریاد برس

ما گنهکار و شرمنده ایم

تو به ما روی کن ، ما شرمنده ایم

ص: ۳۴۴

راه امید به تو باز بُود

در نومیدیت بسته بود

تو بیا راه ما باز کن

در امید به ما باز کن

تو ببخشای خطاهای مرا

ننگر تو خطاهای مرا

همه امید ما عفو تو است

جرئت ما به گناه عفو تو است

«خادم» تو چگونه منتظری؟

هر چه خواهی کنی و منتظری؟

پس بیا عفو خدا را به طلب

پس از آن ظهور آقا به طلب

جمعه مخصوص مهدی باشد

وقتِ ذکر فضل مهدی باشد

جمعه ها یاد مهدی کن او امام تو است

هر زمان یادش کنی او امام تو است

جمعه ها فضل او گو او امام تو است

هر زمان فضل او گوئی امام تو است

جمعه ها از ظهورش گو، او امام تو است

جمعه ها از قیامش گو، او امام تو است

جمعه ها بهر ظهورش دعایش می کن

جمعه ها آماده شو او امام تو است

جمعه ها تو مثل کن تا او بیاید

ص: ۳۴۵

جمعه ها خود را آماده کن او امام تو است

گر که گوئی بیاید راست گو بهر او

دعوت کاذب مکن او امام تو است

گر که دعوت می کنی آماده باش

و نه کاذب باشی او امام تو است

بس دعا کن بیاید اصرار مکن

از خدا خواه بیاید او امام تو است

اصرار مکن کار او دست خداست

با ادب باش در سخن ، او امام تو است

مصلحت گر بود ، با اِذْنِ خدا می آید

بی جهت اصرار مکن ، او امام تو است

احترامش بر همه واجب و لازم است

حرمتش حفظ کن ، او امام تو است

نیمه شب بر خیز و بهرش ناله کن

از خداوند فرجش خواه ، او امام تو است

او فرمود : بهر هر کس دعا می کنی بهر من هم دعا کن

نیمه شب باشد دعایت ، بهر من هم دعا کن

دعای فرج ، فرج باشد بر شما

پس فراموش مکن ، بهر من هم دعا کن

آه نیمه شب ، حَلِّ مشکل ها کند

گر دعا می کنی ، بهر من هم دعا کن

هَمَّ تو فرجِ آلِ مُحَمَّدٍ باشد ص

گر که حال دعا یافتی ، بهر من هم دعا کن

ص: ۳۴۶

این خیر را به دوستان هم بگو :

بهر هر چه دعا می کنی ، بهر من هم دعا کن

مانع فرج من شما می باشید !!!

کار خود اصلاح کنید ، بهر من هم دعا کن

صادق آر باشی دعایت می خزند

گر که صادق هستی ، بهر من هم دعا کن

«خادم» تو روز و شب بهرش دعا کن

به حق مادرش گوید : بهر من دعا کن

جمعه باید یاد مهدی بکنیم

یاد مهدی دل ما روشن کرد

یاد او عقل ما روشن کرد

یاد او یاد خدا می باشد

غم او غم ما می باشد

ما همه منتظر او هستیم

سر راه بهر او بنشستیم

بلکه آید رُخش ماهش بینیم

رُخ زیبای او را بینیم

ای خدا تو نشان ده رویش

تا که بینیم ما ابرویش

گر نگاهش بیفتد بر ما

نظر لطف نماید بر ما

او فرزند رئوفان باشد

خود او نیز ز رئوفان باشد

ص: ۳۴۷

ما لایق دیدار او نیستیم

جز لطفی کند ، لایق او نیستیم

لیک او بحر عطا می باشد

قطره ای هم سهم ما می باشد

بهر آن قطره نشستیم سر راه

بهر امید نشستیم سر راه

بلکه آید نظری بر ما کند

چون گداییم ، نظری بر ما کند

سر راهش نشینیم شاید

تا که احسانی کند او شاید

بهر امید نشستیم اینجا

ما منتظریم نشستیم اینجا

سر راهت نشستیم بیا

بهر امید نشستیم بیا

گو که لایق نباشیم بیا

کرمی کن به ما و بیا

ناامیدی حرام است آقا

بهر امید نشستیم آقا

لایق شأن تو نیستیم آقا

چه کنیم لایقت نیستیم آقا

پای خود را گذار بر چشم ما

قدمی آهسته زن بر چشم ما

ما گرفتار مهر توئیم

ص: ۳۴۸

هر چه هستیم ز مهر توئیم

«خادم» سر راهش بنشین

آخر آید سر راهش بنشین

روز جمعه است ، تعلق به مهدی دارد

روز جمعه تعلق به مهدی دارد

هر چه داریم تعلق به مهدی دارد

دین ما نیز تعلق به مهدی دارد

رحمت حق تعلق به مهدی دارد

گر تو از حق ترحم خواهی

کرم حق تعلق به مهدی دارد

او صراط مستقیم دین است

راه حق هم تعلق به مهدی دارد

گر که خواهی هدایت یابی

نور حق هم تعلق به مهدی دارد

گر تو خشنودی الله خواهی

خشنودی او هم تعلق به مهدی دارد

گر از حق برکت می خواهی

برکات هم تعلق به مهدی دارد

گر که خواهی رسی به درجات

کار خود سخت مکن به مهدی تعلق دارد

هر چه از حق طلبی تو بدان

دادن آن تعلق به مهدی دارد

در رحمت حق اوست بدان

ص: ۳۴۹

هر چه خواهی تعلق به مهدی دارد

آبرو گر بخواهی نزد خدا

چاره ای نیست تعلق به مهدی دارد

با رضای او خدا رحمت کند

پس بدان رحمت حق تعلق به مهدی دارد

عاشق آر خواهی شوی آهسته گو

عشق حق هم تعلق به مهدی دارد

بهتر آن است که نخست او را بینی

زان که هر چیز تعلق به مهدی دارد

از امامت بخواه تا به درگاه خدا چانه زند

چون که هر چیز تعلق به مهدی دارد

بی رضای امامت چه خواهی از حق

هر چه خواهی تعلق به مهدی دارد

گر قبولی اعمال ز حق می خواهی

هر قبولی تعلق به مهدی دارد

تو اگر مرگ راحت طلبی

راحت مرگ تعلق به مهدی دارد

گر تو از قبر هراسی داری

راحت قبر تعلق به مهدی دارد

از حساب قیامت اگر می ترسی

بخشش حَقِّ تَعَلُّقِ به مهدی دارد

از صراط گر که ترسی گذری

گذر از آن تَعَلُّقِ به مهدی دارد

ص: ۳۵۰

گر بهشت برین می طلبی

چاره ای نیست تعلق به مهدی دارد

گر تو حشر با آل محمد خواهی

راه آن بس تعلق به مهدی دارد

هر امامی قائد امت خود می باشد

قائد جنت اگر خواهی تعلق به مهدی دارد

در بهشت گر بخواهی هم نشین پیمبر باشی

راه تو باز نشود تعلق به مهدی دارد

«خادم» تو دست از مهدی بر مدار

چون که هر چیز تعلق به مهدی دارد

برکات انتظار مهدی (علیه السلام)

آقا تو کجایی بیا نزد ما

ما منتظریم بیا نزد ما

انتظار مهدی برکاتی دارد

تو دعا کن برکاتی دارد

از عبادات بزرگ است انتظار مهدی

انتظارش، برکاتی دارد

انتظارش فرج ما باشد

تو دعا کن، برکاتی دارد

بهترین کار تو در روز و شب

انتظار است ، برکاتی دارد

هر چه خواهی ز خدا خواه و بگو

فرجش نزدیک کن ، برکاتی دارد

ص: ۳۵۱

هر دعایی کنی فرجش را بخواه

فرج او فرج توست ، برکاتی دارد

مشکلی گر که داری به او گو و بس

او امام توست ، برکاتی دارد

فرج آل محمد ، فرج ماست بدان

خیر ما اینجاست ، برکاتی دارد

گر که خواهی حضورش برسی وقت قیام

فرجش را بخواه ، برکاتی دارد

اعظم هر عبادت ، انتظار فرج است

فرجش را بخواه ، برکاتی دارد

گر که عدل و داد و احسان خواهی

فرجش را بخواه ، برکاتی دارد

گر که خواهی ظلم از بین رود

فرجش را بخواه ، برکاتی دارد

گر که خواهی برکات نازل شود

فرجش بخواه ، برکاتی دارد

دولت عدل الهی گر خواهی

دعای فرج را بخوان ، برکاتی دارد

گر که مظلوم و بیچاره شدی

دعای فرج را بخوان ، برکاتی دارد

اول صبح ز خدا خواه ، گو بیاید

بهترین وقت است ، برکاتی دارد

شب که می خوابی بگو : فرج اش را برسان

ص: ۳۵۲

زیر لب گو و بخواه ، برکاتی دارد

تو بدان خیر دارین به دست او بُود

او ولیّ خداست ، برکاتی دارد

ای چه نیکوست که او را ببیی

دیدن او چه نیکوست ، برکاتی دارد

یاد او یاد خداست ، یاد خدا یاد اوست

گر خدا خواهی یادش کن ، برکاتی دارد

مال و حال و خُلق خود نیکو کن

تا رسی خدمت او ، برکاتی دارد

ای چه خوش بود جمالش نزد رکن یمان

لبخندی زدو رفت ، برکاتی دارد

من که دیگر ندیدم رویش

جز شبی گفت دعا کن ، برکاتی دارد

ای خدا راه مگر بسته شده

که بینم رخس ، برکاتی دارد

آخر عمر شده ، راه من بسته شده

ز کرم باز کن تو ، برکاتی دارد

تا نبینم رخ او را نروم از دنیا

تو کریمی نشان ده ، برکاتی دارد

«خادم» تو چرا مأیوس شده ای ؟

او کریم است نشانت دهد ، برکاتی دارد

امید دیدار مهدی (علیه السلام)

جمعه ها یاد تو باشم چه کنم

ص: ۳۵۳

انتظارم همین است چه کنم

هر جمعه نگاهی به خورشید نمودم شاید بیایی

فکر خود یک سو نمودم شاید بیایی

هر چه صبر کردم نگاهی سوی خورشید نمودم

با خودم وعده نمودم شاید بیایی

روز برآمد ظهر شد ، وقت انجام نماز شد

برکات نزدیک شد ، گفتم: شاید بیایی

روز تمام شد ، وقت عصر شد ، همه رفتند

مانده بودم سرِ راهت ، شاید بیایی

تا که شب شد ، تاریک شد مانده بودم

سرِ راهت نگاهم به راه بود شاید بیایی

ناامید گشتم ، باز گشتم ، گفتم جمعه ی دیگر آیم

سرِ راهت نشینم سوی راهت نگاهی شاید بیایی

جمعه ها این چنین بگذشت نا امیدت نشدم

باز آمدم سرِ راهت نشستم شاید بیایی

چکنم عاشقم من کمرم خم شده طاقت ندارم

آروزیم هست بیایی با خودم گویم : شاید بیایی

تو که لبخندی زدی من دیدمت چون نیایی ؟

گر چه آلوده شدم ، باز آروز دارم ، شاید بیایی

گر به بیداری نیایی قانع ام در خواب آیی

هر چه می خوابم به خود وعده دهم ، شاید بیایی

در خواب آمدی یکشب ، به من گفתי دعا کن

چه شده دیگر نیایی انتظار دارم شاید بیایی

ص: ۳۵۴

تو دعا کن این بار ، من دعا کردم خداوندا

انتظار دارم ، امیدوارم ، شاید بیایی

تا که عمر دارم دعایت می کنم ، نیمه شب ها یادت می کنم

انتظار دارم ، امیدوارم ، شاید بیایی

خدا داند جمالت شیرین بود شاد شدم من

لذت دیدار اسیرم کرد گویم : شاید بیایی

ترسم آن که عمرم سر آید نابینا شوم دیگر نبینم

روی ماه تو را ، چکنم امید دارم شاید بیایی

گر نمی یابی خبر ده بگو : عیب خود اصلاح کن ، من خواهم آمد

من چنین خواهم نمود ، انتظار دارم شاید بیایی

انتظار سخت است ، سر راه نشستم امیدوارم

به خودم گویم : بیاید او ، شاید بیایی

عشق تو ماتم نموده ، دل من را ربوده چه کنم

چاره ای نیست به خود وعده دهم ، شاید بیایی

تا ابد گر نشینم سر راهت نشینم امیدوارم

با خودم گویم : تو کریمی بهر من ، شاید بیایی

چهره ی ماهت مرا شیفته نمودست آقا

تو کریمی سر راهت نشستم شاید بیایی

چاره ای نیست که سوگند دهمت بهر مادرت

دل این سوخته دل را مسوزان ، منتظرم شاید بیایی

منكرينت مرا خسته و بيچاره نمودند آقا

ما همه منتظریم سر راهت نشستیم ، شاید بیایی

ما كه غير تو امامی نداریم ، گو باید چكنیم ؟

ص: ۳۵۵

ناامید نیستیم سرِ راحت نشینیم ، شاید بیایی

تو جوابی به ما ده تا بگوییم به آنان

هر چه گوییم نپذیرند ، انتظار داریم شاید بیایی

«خادم» چقدر اصرار می کنی ؟ او خود داند چه کند

چکنم تنهائیم من با خودم گویم : شاید تو بیایی

اشک مهدی (علیه السلام) بر مصائب کربلا

اشک مهدی صبح و شام جاری بُود

حزن او بر جدّ خود باقی بُود

ای دریغا من نبودم کربلا

جانفشانی کنم کربلا

روزه گارم مرا تأخیر انداخت

اشک و آهم به تأخیر انداخت

هر چه عمرم به درازا آید

سوزم و سازم و اشگم آید

من بر بی کسی جدم سوزم

اشک می ریزم و من می سوزم

بهر عباس عمویم همی گریه کنم

بهر سقایی او سوزم و گریه کنم

بالب تشنه سقائی کرد

دست نداشت و سقائی کرد

نامید شد چو از سقائی

او خجل شد و نشد سقائی

گفت : برادر تو بیا دریابم

ص: ۳۵۶

دست در بدنم نیست بیا دریابم
وعده ی آب بدادم به سکینه چه کنم
من که آبی ندارم چه کنم
الغرض من به نومیدی عمّم سوزم
هر کجا نام او برده شود می سوزم
هر کجا شیعیان بهر او اشک ریزند
من همانجام بگو اشک ریزند
هر که بر جدّ غریبم سوزد
من در آن جام و قلبم سوزد
من بر اطفال جدّم سوزم
اشک می ریزم و هم می سوزم
العطش گفتن آنان مرا سوخته است
نال و گریه ی آنان مرا سوخته
است

غم عمّه مرا سوخته است
غصّه هایش جگرم سوخته است
شیعیان را بگوید همی گریه کنند
یادی از عمّه ی من کرده ، همی گریه کنند
شیعیان را بگوید به زیارت بروند
کربلا جمع شوند و همی گریه کنند

من شب جمعه حرم می باشم

گو بیایید بر او گریه کنید می باشم

انبیا هم در آن شب جمعند

اشک و زاری کنند و نالند

ص: ۳۵۷

شیعیان را بگویند عزاخانه بگیرید

اشک غم ریزید و حاجت بگیرید

«خادم» تو عزاخانه را تعطیل مکن

این عزاخانه خیر است تعطیل مکن

غم مخور مردم چرا نی آیند

صاحبان عزا می آیند

یاد حضرت مهدی (علیه السلام)

جمعه آمد خوش آمد

یاد مهدی خوش آمد

باز جمعه آمد یاد مهدی خوش آمد

عاشقان ، مهدی خوش آمد خوش آمد

قدمش گو گذارد بر چشم ما

او عزیز است خوش آمد خوش آمد

جمعه ها یاد مهدی نیکوست

یاد او یاد خداست گو خوش آمد

یاد او یاد امامت باشد

او امام است بر ما ، گو خوش آمد

او امام ماست گر چه غائب باشد

آخر الأمر آید گو خوش آید خوش آمد

ما سرِ راهش نشستیم بیاید

نظری بر ما کند او خوش آید خوش آید

سال هاست نشستیم نیامد

آخر الأمر بیاید خوش آید خوش آید

ص: ۳۵۸

آنقدر خواهیم نشست تا بیاید

ناامید نیستیم بیاید خوش آید

چشم ما لایق دیدار او نیست بیاید

ما گنهاریم دانیم بیاید خوش آید

ما که هر روز نشینیم سر راهش بیاید

نظری بر ما کند او خوش آید

گر نگاهی کند بر ما خوش آید

چون نگاهی به مسکین بود ، آن خوش آید

گر چه بدکار و بد عملیم دوستش داریم

گر نگاهی به دوستان کند ، آن خوش آید

او کریم و ز اولاد کرام است دانیم

گر نگاهی ز کرم بر ما کند خوش آید

لایق وصل تو نیستیم آقا

گر نگاهی از دور کنی هم خوش آید

لایق دیدار تو نیستیم گو تاکی

آخر عمر هم لایق شویم خوش آید

ما اگر لایق بدیم دیدار تو خوش می بود

گر که ما لایق شویم و بیایی خوش آید

ما دعاگوی توایم فرجت می خواهیم

تو اگر بر ما دعایی کنی هم خوش آید

تو بین فسادها فراوان شده است

دست ما را گر بگیری هم خوش آید

ما فقیر و بی پناهییم دست ما گیر ز رأفت

ص: ۳۵۹

تو که فریادرسی گر بگیری خوش آید

غیر تو ما نداریم امامی چکنیم

گر یتیمان را فریادرسی آن خوش آید

تو فرمودی برای فرج من دعا کن

من دعا کردم ، گر دعایی کنی آن خوش آید

تو که لبخند زدی ، مرا شاد کردی

گر دگر بار لبخند زنی آن خوش آید

ما دعا گوی تو هستیم و گوییم :

گر تو هم دعایی بر ما کنی آن خوش آید

تو پدر هستی ، ما فرزند ناخلفیم

پس تو گو: «لا تثریب علیکم یغفرالله لکم»

«خادم» مگر آقا نفرمود : «إنا غیر مهملین

و لا ناسین لکم» یغفرالله لکم؟

شوق لقای مهدی(علیه السلام)

جمعه شد آقا نیامد

چه خاکی بر سر آمد آقا نیامد

کس نداند چه شده مانع از ما شده آقا نیامد

به که گوییم چه شده؟

مانع او چه شده؟ آقا نیامد

هر چه خواهی بگو

حرف بیجا مگو آقا نیامد

او رؤوف است بما

ص: ۳۶۰

روی او سوی ما آقا نیامد

چه کند منتظر است

بهر او منتظریم آقا نیامد

مانعش ما هستیم

در به رویش بستیم آقا نیامد

گو بیاید ما منتظریم

سَرِ راهیم و منتظریم آقا نیامد

توبه کردیم بیاید

راه باز است بیاید آقا نیامد

امر او امر خداست

راه او راه خداست آقا نیامد

بررسی کن بین

مانعش چیست بین آقا نیامد

ما ندانیم چه کنیم

خاک غم بر سر کنیم آقا نیامد

به که گوئیم چرا

ما نگوییم : چرا آقا نیامد

انتظارش لازم است

هر چه باشد لازم است آقا نیامد

صبر را پیشه کنید

راه حق پیشه کنید آقا نیامد

صبر ما لبریز شده

ص: ۳۶۱

ما ندانیم چه شده آقا نیامد

صبر ما کوتاه است

ظرف ما کوتاه است آقا نیامد

از خدا درخواست کنیم

رو به سویش باز کنیم آقا نیامد

عمر ما می گذرد

سهم ما می گذرد آقا نیامد

صبر تا کی می شود

عمر ما سر می شود آقا نیامد

لحظه ی آخر ماست

نَفَس آخر ماست آقا نیامد

لحظه ی آخر شده

ما ندانیم چه شده آقا نیامد

البشاره مرگ نزدیک شده

وصل او حاصل شده آقا بیامد

شاد مردیم و دیدیم

وصل او را چشیدیم آقا بیامد

پس مشو مأیوس آقا بیاید

چون شوی مأیوس آقا نیاید

اهل عالم رو کنید

سوی مهدی رو کنید او خواهد آمد

راه را باز کنید

چشم را باز کنید او خواهد آمد

ص: ۳۶۲

ناامیدی بس بود کار او آسان بود

او خواهد آمد

مصلح عالم بیاید رهبر حق بیاید

او خواهد آمد

«خادم» نو مید مشو

از حقیقت دور مشو او خواهد آمد

کلیه های بیجای منتظرین مهدی (علیه السلام)

عاقل ار هستی بیجا در مزن

اهل خانه بدانند تو کیستی در مزن

مگو دعا کردیم مهدی بیاید او نیامد

هر چه درخواست نمودیم بیاید او نیامد

ما دعا کردیم و اصرار کردیم او نیامد

گر دعایش فرج است ما دعا کردیم او نیامد

مردمان را بین فراوان به دعا مشغولند

پس چرا او نیاید، ما دعا کردیم نیامد

او مگر بین ما نیست ، مگر اهل دعا نیست

او دعا کرد ، ما دعا کردیم، او نیامد

مگو این سخنانرا ، او دعا کرد

ما شدیم مانع دعا کردیم نیامد

همه با هم دعا کردیم ، او دعا کرد

ما شایسته نبودیم ، دعا کردیم نیامد

گیرم همگی دعا کردیم ، او دعا کرد

ص: ۳۶۳

مانع از ما بود ، دعا کردیم ، نیامد
مصلحت گر نباشد ، او دعا کرد پاک بود
ما پاک نبودیم ، دعا کردیم ، او نیامد
پس دانیم اشکال ، همه از ماست چه کنیم؟
همه باید پاک باشیم ، دعا هم بکنیم ، او خواهد آمد
پس روید نزد عالم بگویید : ما دعا کردیم نیامد
او گوید : پاک باشید دعا هم بکنید او خواهد آمد
این همه فریاد و اصرار نکنید شایسته نیست
او مقصّر نیست ، پاک شوید، او خواهد آمد
گر ز اول سری بر خود زنید و پاک شوید
مانعی نیست دعا هم نکنید ، او خواهد آمد
پس بدانید شما کاذب و نادانید همه
این همه فریاد کردید او بیاید ، او نیامد
نه خدا متهم است نه ولیش ، شما کاذبید
پس پاک شوید و بگویید و بنالید ، او خواهد آمد
گر به این حال دهری بمانید و دعا هم بکنید
چون شما شایسته نیستید ، او نخواهد آمد
عقل آر هستید بروید اصلاح شوید و بیاید
گر بخواهید و بخواهند ، او خواهد آمد
دَر بسته چه زنید هر چه زنید باز نشود

چون شما خود بسته اید ، آن باز نشود

بی کلید پشت درمانده اید ، در می زنید

در باز نخواهد شد ، هر چه خواهید بزنید

ص: ۳۶۴

ما که گفتیم بروید شایسته شوید و آید

درِ اوّل که زیند باز شود باز آید

صاحب خانه کریم و عادل و حکیم می باشد

در بی جا نزنید شرط آن را بدانید او حکیم می باشد

در را بر نامحرمان می بندند دانا باشید

گر شما محرم این خانه اید دانا باشید

سال هاست آید و ندانسته در زیند

چون ندانید شرط آن چیست در را می زیند

«خادم» بیدار شو از خواب درِ بیجا مزن

برو آگاه شو در اگر می زنی درِ بیجا مزن

چرا مهدی نیامد؟

حضرت مهدی نیامد

گو چرا او نیامد

جمعه شد آقا نیامد

هر چه گفتیم او نیامد

حضرت مهدی نیامد

هر چه کردیم او نیامد

ما چه کردیم که نیامد

ما گنهکاریم نیامد

اهل دنیائیم نیامد

ما چه کردیم او نیامد

فکر او نیستیم نیامد

انتظارش نداریم نیامد

ص: ۳۶۵

مَانَعَش چيست نيامد

قابلش نيستيم نيامد

عذر مي خواهيم بيايد

عذر ما را پذيرد بيايد

باز هم او نيامد

گو چه كرديم نيامد

بايد سري بر خود زنيم

تا ببينيم چون نيامد

علتش را او بداند

ما ندانيم چون نيامد

از كه پرسيم نيامد

همه گویند چه دانيم نيامد

هاتفی گفت عیب از شماست

رفع عیب باید نمود او بيايد

عیب چیست بر ما بگوئيد

حَبّ دنياست او نيايد

ما چه گوئيم غرق دنياييم

پس چرا بر ما نيايد

ما همه اهل دنياييم نيامد

حَبّ دنيا دور كنيد

زین کدورت پاک کنید او بیاید

دل باید پاک شود

از کدورت پاک شود تا او بیاید

ص: ۳۶۶

دل باید پاک شود

از ریا هم پاک شود تا او بیاید

قلب باید پاک شود

از صفا هم پر شود تا او بیاید

جسم باید پاک شود

از حرام هم ذوب شود تا او بیاید

عقلِ سالم بایدت

فکرِ سالم بایدت تا او بیاید

راه را سالم روی

از امامت پیروی تا او بیاید

دانش ات را پاک کن

منبع ات را پاک کن تا او بیاید

فکر تو سالم شود

سیر تو سالم شود تا او بیاید

لقمه ات را پاک کن

از حرام پرهیز کن تا او بیاید

سخن حق بگو

سخن باطل مگو تا او بیاید

از حق سخن گو

سخن دشمن مگو تا او بیاید

علم را از اهل آن گیر

تعلیم ز عترت گیر تا او بیاید

حامی باطل مشو

ص: ۳۶۷

از حق دور مشو تا او بیاید

نیتت را پاک کن

قصد الله کن تا او بیاید

گرد عترت باش

از ریا پاک باش تا او بیاید

«خادم» آگاه باش

از ریاکار دور باش تا او بیاید

دعا برای فرج امام زمان (علیه السلام)

شیعیان بهر فرجم دعا کنید

هر کجا هستید ، بهر فرجم دعا کنید

گر عدالت طلبید ، بهر فرجم دعا کنید

چون که مظلوم ببینید ، بهر فرجم دعا کنید

گر که غمگین بُدید ، بهر فرجم دعا کنید

گر که خواهید شاد شوید ، بهر فرجم دعا کنید

گر دعای مستجاب خواهید ، بهر فرجم دعا کنید

گر که امید خواهید ، بهر فرجم دعا کنید

گر فساد ببینید ، بهر فرجم دعا کنید

گر ظلم فراوان شده ، بهر فرجم دعا کنید

گر شما عدل و داد خواهید ، بهر فرجم دعا کنید

گر ز بیدادگری خسته شدید ، بهر فرجم دعا کنید

گر شما عدل جهانی خواهید ، بهر فرجم دعا کنید

گر که شادی طلبید، بهر فرجم دعا کنید

گر که دل های همه بهر من تنگ شده

ص: ۳۶۸

با وضو باشید، بهر فرجم دعا کنید

گر همه غصّه دار گردیده اید

همه از غم ناتوان گردیده اید ، بهر فرجم دعا کنید

گر امام خود بخواهید

رو کنید بر خدا ، بهر فرجم دعا کنید

گر گرفتارید و نیست شما را چاره ای

رو به مظلومان کنید ، بهر فرجم دعا کنید

گر که راهی نباشد جز اشک چشم

اشک بریزید و ، بهر فرجم دعا کنید

گر که مضطرّ و بیچاره شدید

راه ها بسته و بیمار شدید ، بهر فرجم دعا کنید

گر که دیدید درِ رحمت بسته است

از گناه توبه کنید ، بهر فرجم دعا کنید

گر که دیدید همه جا حرمت شکنی است

حفظ حرمت کنید ، بهر فرجم دعا کنید

گر که دیدید حرام آزاد شده

حفظ حرمت کنید ، بهر فرجم دعا کنید

گر گناه از در و دیوار فرو می ریزد

از گناه دوری کنید ، بهر فرجم دعا کنید

گر فساد همه عالم را گرفته

از فساد دور شوید ، بهر فرجم دعا کنید

گر بینید عالمی فاسد شده

از او دوری کنید ، بهر فرجم دعا کنید

ص: ۳۶۹

گر بینید مفسدى پیدا شده

راه باطل باز شده ، بهر فرجم دعا کنید

مفسد آر عالمی باشد بین شما

از خدا خواهید نابودش کند ، بهر فرجم دعا کنید

گر فساد عالمی گیر شده

به خدا پناهنده شوید ، بهر فرجم دعا کنید

شیعیان از ما دوری نکنید

هر چه خواهید نزد ماست ، بهر فرجم دعا کنید

شیعیان از قرآن دوری نکنید

هر چه خواهید در آن است ، بهر فرجم دعا کنید

قرآن بدون ما ، هادی نبود

ما با قرآن قرینیم ، بهر فرجم دعا کنید

گر به شرق و غرب عالم روید ، علم پیش ماست

پس بیایید نزد ما ، بهر فرجم دعا کنید

«خادم» بگو: آقا بیا ، درمانده شدیم

راه ما راه شماست ، درمانده شدیم

پیام های حضرت مهدی به شیعیان

شیعیان را بگوئید : یاد مظلومان کنید

گر توان دارید ، یاد مظلومان کنید

شیعه ی ما یاد مظلوم و ستم دیده است

شیعیان را بگویید : یاد مظلومان کنید

انتظار ما ز شیعه حق ما ست

گو به آنان: یاد مظلومان کنید

ص: ۳۷۰

یاد مظلوم افتخار ما بُود

پس شما باید، یاد مظلومان کنید

بی پناهان را دلجویی کنید

بی پناهان چه کنند؟ یاد مظلومان کنید

بی پناهان را پناهی بدهید

خواسته‌ی ماست، یاد مظلومان کنید

حق مظلوم بگیرید و با ظالم ستیزید

دین ما این است، یاد مظلومان کنید

به مظلوم نگوئید: این مشکل توست

مشکل او مشکل ماست، یاد مظلومان کنید

دین ما این نیست که گوئید: این مشکل توست

مشکل او مشکل ماست، یاد مظلومان کنید

بندگان خدا را خدا، برادر دانسته است

مشکل آنان مشکل ما بود، یاد مظلومان کنید

مسلمان نبود، آن که خیرخواه مسلمان نبود

خیرخواهی کنید، یاد مظلومان کنید

وحدت و برادری بین ما لازم بُود

به همدیگر کمک کنید، یاد مظلومان کنید

حَبِّ و بغض را لله کنید

کینه توزی نکنید، یاد مظلومان کنید

از ضعیفان دلجویی کنید

دور و نزدیک نکنید ، یاد مظلومان کنید

همز و لمز نکنید ، خیرخواهی کنید

ص: ۳۷۱

نیات را اصلاح کنید ، یاد مظلومان کنید

گر که خواهید بیایم ، خود را اصلاح کنید

همه آماده شوید ، یاد مظلومان کنید

من بین شمایم ، روی خود به من کنید

هر چه خواهم کنید ، یاد مظلومان کنید

اهل خیر باشید ، خیرخواهی کنید

پس مرا یاری کنید ، یاد مظلومان کنید

گر که خواهید به من احسان کنید

شیعیان را احسان کنید ، یاد مظلومان کنید

از حقیقت بخواهید من بیایم

پس خود را آماده کنید ، یاد مظلومان کنید

من شما را به خدا سوگند می دهم

ظلم به همدیگر نکنید ، یاد مظلومان کنید

یاوران من خالصند ، خود را خالص کنید

خود را خالص کنید ، یاد مظلومان کنید

من که آیم از همه چیز باید بگذرید

مالتان خالص کنید ، یاد مظلومان کنید

از حرام دوری کنید ، شبهه ناک را نخورید

کارما را بکنید ، یاد مظلومان کنید

انتظار شما گر راست بود ، گر بمیرید هم

از شما دعوت کنیم ، یاد مظلومان کنید

«خادم» تو ، دل به کجا بسته ای ؟

آیا آماده ای ، یاد مظلومان کنی ؟

ص: ۳۷۲

وظیفه ما نسبت به حضرت مهدی (علیه السلام)

حضرت مهدی، موعود خداست

او امام ماست ، موعود خداست

او امام جنّ و انس است بدان

او امام همه باشد موعود خداست

امتحانی است امروز بهر ما

غائب است او موعود خداست

جنّ و انس و ملک خادم او

او عزیز است و موعود خداست

بهر او ما چه باید بکنیم؟

او ولیّ خداست موعود خداست

چاره ای نیست باید خشنود شود

از که پرسیم چه کنیم؟ او موعود خداست

راه چاره بسی آسان است

از خدا پرس چه کنیم او موعود خداست

حق او بر ما اطاعت باشد

واجب این است ، او موعود خداست

راه خشنودی او هم باز است

شیعیان را کمک کن ، او موعود خداست

هر چه خواهی ز وجود او بخواه

از خدا خواه ، او موعود خداست

رحمت حق مشروط به اوست

رحمت آر خواهی ، او موعود خداست

ص: ۳۷۳

در رحمت ز او ، باز شود

راه رحمت اوست ، موعود خداست

بهر هر حاجت ، در او را بکوب

حاجت از او به خواه ، موعود خداست

غوث امت اوست ، ره گم مکن

مشکلی داری به او گو ، موعود خداست

گر که خواهی او خشنود شود

اهل تقوا باش ، او موعود خداست

شاد اگر خواهی شود ، شاد کن شیعه را

هر ضعیفی که بینی ، موعود خداست

انتظارش را به کش ، بر او دعا کن

فرجش را بخواه ، او موعود خداست

خواسته ی او ورع و تقوا بُود

اهل تقوا باش ، او موعود خداست

گو که گویی بیا ، آماده باش

بی سبب دعوت مکن ، او موعود خداست

با صداقت گو بیا بیخود مگو

دعوت بی خود مکن ، او موعود خداست

اهل غش و خیانت مباش

با حقیقت باش او موعود خداست

تو اگر اهل صلاح و صالحی

او به دیدارت بیاید ، او موعود خداست

دین خود را نگهدار ، تا بیاید

ص: ۳۷۴

او به دیدارت آید ، او موعود خداست

«خادم» چگونه است حال تو؟

تبلیغ کن بهر او ، موعود خداست

گر بیاید چه کند ، بر ما بگو ؟

حضرت مهدی چو آید ولیّ خداست

ریشه ی ظلم را کند ، او ولیّ خداست

قسط و عدل و داد را می آورد

هر چه او آورد او ولیّ خداست

آه مظلوم بشنود یاری کند

یاد مظلوم باشد او ولیّ خداست

داد مظلوم از ظالم بگیرد

یاور مظلوم باشد او ولیّ خداست

او جهان را پر ز عدل و داد کند

ظلم را برچیند او ولیّ خداست

عدل او چون جهانی باشد

ظلمی یافت نشود ، او ولیّ خداست

خیر بر اهل جهان خواهد داشت

هر چه خیر است از اوست ، او ولیّ خداست

همه عالم بوند تشنه ی او

همه را سیراب کند ، او ولیّ خداست

تشنه لب کی بماند جایی

نی گرسنه بماند ، او ولی خداست

او که آید همه جا امن شود

ص: ۳۷۵

او امین است ، او ولیّ خداست

هر ستمکار و ظالم برود

ضعفا حاکم شوند ، او ولیّ خداست

همه عالم گلستان می شود

نعمت حق فراوان می شود ، او ولیّ خداست

هر چه در عالم بود ، خادم اوست

خدمت خلق کند ، او ولیّ خداست

تو مگو قدرت او چون است ؟

قدرت او ز خداست او ولیّ خداست

کلّ عالم بهر او خاضع شوند

ابلیس نیز خاضع شود ، او ولیّ خداست

صنعت و صنعت ، بهر او ناچیز است

همه تسلیم اویند ، او ولیّ خداست

پیروانش همه زاهد باشند

به تجمل نگریند ، او ولیّ خداست

شیعیان را بگو زاهد شوید

او تجمل نپذیرد ، او ولیّ خداست

زهد او زهد علیّ می باشد

زاهدان را بپذیرد ، او ولیّ خداست

کار پردازان او سیصد و سیزده نفرند

عاشق اویند ، او ولیّ خداست

شیعیان بهر او آماده شوند

گر نباشید نپذیرد ، او ولیّ خداست

ص: ۳۷۶

«خادم» تو کی آماده می شوی

فرجش نزدیک است ، او ولی خداست

حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام)

مُنجی عالم مهدیست بدان

عالمی منتظرش باشند بدان

حکم او حکم جهانی است بدان

فکر او فکر جهانی است بدان

امر او امر الهی است بدان

پیروانش پاک باشند بدان

تابع امر او باشند بدان

تابع امر خدا باشند بدان

عاشقانش ز اطراف آیند

عاشق اویند ، ز اطراف آیند

چون ندا از آسمان نازل شود

همه آیند و دانند ، نازل شود

کار او را خدا یک شبه انجام دهد

بهر او همه آماده باشند انجام دهد

عاشقی دارد طرفه العین آید

او ز اختیار است طرفه العین آید

قدرت او فوق قدرت ها بُود

هر سلاحي هست مطيع او بود

كار او آسان شود تو بدان

امر حق اجرا شود تو بدان

ص: ۳۷۷

سعی کن لایقش باشی تو

امر او اجرا کنی ، لایقش باشی تو

کوه و سنگ خادمش باشند همه

همه چیز خادمش باشند همه

گردن ابلیس را او می زند

ریشه ی ظلم را او می کند

بلکه ابلیس نزد او خاضع شود

گردنش آماده سازد ، خاضع شود

گردن او را ز خواری می زند

ریشه ی ظلم و ستم را می زند

عدل او دنیا را تأمین کند

عدل و انصاف را تأمین کند

کار بر طاغوتیان سخت شود

کار مردم راحت و آسان شود

برکات از آسمان نازل شود

برکات زمین جاری شود

امتیّت همه جا حاکم شود

دور و نزدیک هم یکسان شود

مردمان گو از نفاق پاک شوند

قلب و غشی نباشد پاک شوند

پس هم اکنون تو خود پاک کن

ظاهر و باطن خود ، پاک کن

در زمانش نه محروم و نه مسکین باشد

ص: ۳۷۸

نه بیچاره نه محتاج نه مسکین باشد

پیروانش اهل دنیا نباشند هرگز

اهل سیم و زر دنیا نباشند هرگز

پیروانش بدان همه صالح باشند

چون نفاقی نباشند سالم باشند

اهل صدق و تابع صادق شوند

اهل دنیا نباشند صادق شوند

«خادم» تو آماده باش بهر او

صاف و صادق باش بهر او

برای حکومت و قیام مهدی آماده باش

عاشق مهدی باش، بهر او آماده باش

همه چیزت پاک کن بهر او، آماده باش

هر چه خواهی بهر او خواه آماده باش

گر که دنیا طلبی، توبه کن، آماده باش

اهل دنیا لایق محضر او نیستند

همه چیزت تو اصلاح کن، آماده باش

از حرام و نفاق و خلق بد دور شو

خُلق خود پاکیزه کن بهر او آماده باش

باطن و ظاهر تو آشکار شود

باطنت اصلاح کن، آماده باش

همه چیزت طیب و طاهر شود

پس بیا محضر نور، آماده باش

راه نزدیک است الآن بیا آماده باش

ص: ۳۷۹

عیب ها را برطرف کن ، بیا آماده باش

وقت را بیهوده از دست مده

او که آید راه بسته شود ، آماده باش

اعتقاد به مهدی از پیش باید بُود

ور نه بعد از آمدن سودی ندارد ، آماده باش

تو بدان پاکان نشینند محضرش

هر که راه ندهند محضرش ، آماده باش

تو اگر اهل صدق و صفا هم نشدی

از خدا خواه توفیق صلاح ، آماده باش

ما خدا را به حق مصطفی سو گند دهیم

ای خدا پاک کن ما را، آماده باش

کارِ آسانست بشنو بر تو گویم

هر کاری می کنی خدا را یاد کن ، آماده باش

بهر قرآن گذار خود را و ببین

پس اگر پاک بُدی شکر کن ، آماده باش

راه اصلاح بخواه از اهل صلاح

تا که پندگیری ز آنان ، آماده باش

از خدای کریم خواه اصلاح شوی

گو : تو اصلاحم کن ، آماده باش

دَر پِکوب و اصرار کن ، تا بدهند

توسّل به آل الله کن ، آماده باش

خواستہ ی تو با توسّل انجام شود

ص: ۳۸۰

تو توّسل کن دهندت ، آماده باش

سعی کن از فساد زمان دور باشی

دور باش از اهل زمان ، آماده باش

از کدورت ها دور شو ، تا خالص شوی

نزد هر کس ننشین ، آماده باش

نور اگر خواهی قرآن و عترت

است

جای دیگر خبری نیست ، آماده باش

رهبران ما کریم اند بدان

نزد آنان رو ، آماده باش

نور را از نوریان گیر و بس

دیگران تاریک اند ، آماده باش

یار مهدی باش و از او گیر مدد

تا خدا یارت شود ، آماده باش

از تو توفیق طلبیم ، لایق محضر او شویم

ای خدا ما چه کنیم لایق محضر او شویم

«خادم» ترک مکن تو ، خادمی

خادمی کن تا شوی ، تو خادمی

آخرالزمان و انتظار امام زمان (علیه السلام)

حفظ دین در آخر زمان سخت بود

انتظار مهدی در آخر زمان سخت بود

مردم همه اهل دنیا باشند

دین داری بر آنان سخت بود

اهل دین آخر زمان محرومند

حفظ دین بر آنان سخت بود

مردم اهل گناه و حرام می باشند

هم نشینی با آنان سخت بود

نهی ، از منکرات ممکن نبود

نهی از خوبان هم سخت بود

همه اهل گناه می باشند

هر چه گوئیم کار سخت بود

.

هیچ کس به فکر دیانت نبود

سخن مردم از دیانت نبود

سخن هر که بینی ز دنیا باشد

هر چه گویند ز دنیا باشد

دین مردم درهم و دینار است

سخن مردم درهم و دینار است

سخن مردم با گستاخی بود

هرچه گویند با گستاخی بود

با چنین مردم سخن گفتن سخت است

دین داری بین آنان سخت است

با چنین مردم چه گوئیم سخت است

سخن از مهدی گفتن سخت است

مومنان گو همه جا غریب می باشند

هر کجا ظاهر شوند غریب می باشند

بهترین جا بهر آنان خانه است

خانه ی آنان گو حافظ است

گر که خارج شوند خطر است

راه چاره بر آنان نیست خطر است

همه جا شیاطین در کمین اند

گو کجا باید رود؟ در کمین اند

جامعه بین که فاسد شده است

همه جا بین که فاسد شده است

دختران در خانه ها مانده ند

پسران نیز حیران مانده اند

طلاق را بینی بیش از ازدواج است

هر که را بینی ، بری از ازدواج است

اهل فحشا فراوان شده اند

ص: ۳۸۳

گنهکاران فراوان شده اند

فتنه های آخرالزمان

راه چاره چیست این ها فتنه است

امتحان خداست این ها فتنه است

فتنه ها بی شمار است فتنه است

هر چه بینید بی شمار است فتنه است

از در و دیوار گناه و فتنه می بارد بین

یک نگاهی بکن بی شمار است بین

روز روشن گناه و سرقت و ظلم را بین

یک نگاه با بصیرت بکن ، خوب بین

فتنه را آخرزمان رسمی و آشکار بین

گر که گویند چرا ؟ پاسخ را آشکار بین

آن یکی اهل ظلم و ربا و گناه است بین

این یکی گوید: چاره ای نیست پاسخ را بین

آن یکی اهل دروغ و تهمت آشکار است بین

این یکی گوید : زمانه خراب است را بین

هر که بهر خود می کشد و می برد

هیچ کس به فکر دیگران نیست را بین

آن یکی اهل احتکار و رشوه است کاری ندارد

این یکی دلال ظلم و ستم باشد را بین

آن یکی گوید : من امید می دهم تدبیر دارم

این یکی گوید : من مسئول و معذورم را ببین

مومن است میان ملت می سوزد چاره ای هم ندارد

ص: ۳۸۴

آن یکی یکصد میلیون گرفته این یکی دو میلیون هم ندارد

گر بگویی : از عدالت دور است این ها

در جوابت گویند : عقل نداری خوب است این ها

گر بگویی : آیا جواب انتقاد بی عقلی بُود ؟!

در جوابت گویند : حرف تو بیجاست بی عقلی بُود

من که گویم: جواب انتقاد بی عقلی نیست

انتقاد صحیح هرگز بی عقلی نیست

الغرض حاکمان با عقل شدند ، دیگران بی عقل شدند!

این سخن از شیطان است ، گویی مردم بی عقل شدند

ای خدا صاحب ما را برسان

فرجی بر ضعیفان ، برسان

من که گویم: ظلم عالم را گرفته آقا بیا

راه چاره نداریم ما ، آقا بیا

سخن خیرخواهان پذیرفته نبود

هر چه گویند بینیم پذیرفته نَبُود

ای خدا بفرست ولایت چه باید بکنیم؟

خون شهدا زیر پا رفت چه باید بکنیم؟!

ما برای خود نگوییم ضعفا را چکنیم

حق مظلوم ز ظالم گیریم چه باید بکنیم

رهبر ما فقیه است و عادل است

سخن او نپذیرند، گر چه عادل است

ما که یک فرد ضعیفیم چه باید بکنیم؟

کاری از ما نیاید چه باید بکنیم

ص: ۳۸۵

ما می سوزیم و ندانیم چکنیم

ظلم زیاد است ما ندانیم چکنیم

«خادم» سخن تو به جایی نرسد

هر چه فریاد زنی به جایی نرسد

آقا خواهد آمد ، غم مخور

راه امید بسته نیست ، آقا بیاید

دَرِ لطف خدا بسته نیست ، آقا بیاید

گر همه گویند : آقا بیا ، آقا بیاید

دَرِ لطف خدا بسته نیست ، آقا بیاید

گر همه آماده باشید آقا بیاید

دَرِ لطف خدا بسته نیست ، آقا بیاید

ما شدیم مانع ورنه آقا بیاید

دَرِ لطف خدا بسته نیست ، آقا بیاید

گر همه منتظریم آقا بیاید

منع لطفی نیست ، آقا بیاید

صادق و منتظر آر باشیم آقا بیاید

عیب از ماست ورنه ، آقا بیاید

او منتظر است تا بیاید

ماینش ماییم ، آقا بیاید

راست گویند تا آقا بیاید

مشکل اینجاست ، وَر نه آقا بیاید

گر که کاذب بُدید ، باید بمانید

گر میزبان کاذب بود ، آقا نیاید

ص: ۳۸۶

پس بیاید همه صادق باشیم
گر که صادق باشیم، او بیاید
شما دانید او از صادقین است
شیعه ی صادق خواهد، تا بیاید
او پاک است پاکان طلبد
بهر ناپاک او هرگز نیاید
صدق و راستی در عمل لازم بود
مشکل اینجاست وَر نه آقا بیاید
ای برادر بیا صادق شویم
وَر نه مانع ماییم آقا بیاید
وَر نه تأخیر اُفتد در فرج
سال ها باشیم و آقا نیاید
ای خدا اصلاح کن تو ما را
لایق دیدار کن تو ما را
حق این است که ما لایق نیستیم
لایق نور الهی نیستیم
ادّعی ما خلاف واقع است
هر چه می گوییم خلاف واقع است
ای خدا بهر ولّیت لیاقت خواهیم
دَر او سوی ما بسته لیاقت خواهیم

ما که شرمنده ی رویِ اویم

هر چه گویم شرمنده ی رویِ اویم

ای خدا ما گنهکاریم گو پذیرد ما را

ص: ۳۸۷

هر چه هستیم گو پذیرد ما را
درِ دیگر نداریم خدایا چکنیم
ما که شرمنده ایم خدایا چکنیم
درِ دشمن نخواهیم زد هرگز
رو به دشمن نخواهیم کرد هرگز
راه توبه نبندید بر ما

درِ توبه باز گذارید بر ما
گر شما راه ندهید ما کجا باید رویم
سوی طاغوت نرویم کجا باید رویم
دل ما سوخت پشت درِ تو آقا جان
ما گدا بودیم پشتِ درِ تو آقا جان
«خادم» گدایی افتخار است بر ما
پشت این درِ بسته افتخار است بر ما

توفیق خدمت

توفیق باید تا باشی خادمی
ور نه خادم نشوی گرچه باشی خادمی
توفیق از خدا خواه ورنه غافل
هر چه خواهی از خدا خواه، ورنه غافل
ما همه مانده های بین راهیم بدان
پس تو از حق توفیق خواه ، ورنه غافل

گر گدا هستی از کریم حاجت بخواه

جای دیگر مرو ، ورنه غافلی

گر نداری آبرو ، از آبرومندان بگیر

ص: ۳۸۸

راه بیراهه مرو ، ور نه غافلی

پاک شو و نزد آبرومندان برو

تا که ناپاکی مرو، ور نه غافلی

گر پاک باشی زود راهت دهند

با نا پاکی راهت ندهند تو غافلی

از خدا خواه پاکی تا پاکت کند

ور نخواهی از خدا تو غافلی

(گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست)

ور نخواهی از خدا چیزی نیابی ، غافلی

گر گدا اصرار کند ، در بر او باز شود

تو اصرار نکردی ، از بس غافلی

الغرض باب رحمت ، آل پیغمبر بوند

در رحمت کوب تا راهت دهند ، ور نه غافلی

یک باب بهشت، باب رحمت است

باب رحمت را بکوب راهت دهند، ور نه غافلی

گر همه ابواب هم بسته بود ، رو کربلا

باب رحمت باب حسین است ، ور نه غافلی

گر نشد ، گریه بر مظلوم غطشان بریز

گر بریزی بدان در باز شود ، ور نه غافلی

گر نشد رو کن به صاحب ، او غوث الأمه است

او امام توست در باز است ، ورنه غافل

گر هیچ دری بر تو باز نشد پس بیا

باب الأبواب رازن او کریم است ، تو غافل

ص: ۳۸۹

باب توبه باز است غم مخور

توبه کن ، خدا خشنود شود ، تو غافلی

تو که دانی خدا دوست تائب است

توبه کن ، حَبّ خدا آید ، ورنه غافلی

درب رحمت هرگز بسته نیست

رحمتش عام است دریاب ، ورنه غافلی

درهای رحمت بی شمار است بدان

گر دری بسته بود درِ دیگر زن ، ورنه غافلی

راه رحمت باز و عموم از آن روند

راه رحمت را مگر گم کرده ای ، تو غافلی

تو اگر جوینده ای ، جوینده یابنده است

تو نبودی جوینده تا بیایی ، تو غافلی

لا فِ نومیدی مَزَن تو غافلی

هر چه بهر تو گوئیم نپذیری ، تو غافلی

ابواب رحمت از کرم باز بود

مانع رحمت توئی پس تو غافلی

«خادم» درِ رحمت باز است بیا

درِ بَزَن در باز است تو نی غافلی

درب دیگر مزَن محروم شوی

درب رحمت باز است، تو نی غافلی

یاور مظلوم باش و خصم ظالمین

یاور ظالم هر که باشد ظالم است

دوست ظالم هر که باشد ظالم است

ص: ۳۹۰

هر که راه ظلم باز نماید ظالم است
دست اگر در دست ظالم گذارد ظالم است
کار ظالم را اگر توجیه نماید ظالم است
گر رضا بر ظلم ظالم دارد ظالم است
گر رضا باشد بظلم ظالمی از راه دور
گرچه او را یار و یاور نباشد ظالم است
گر تو یار مظلوم و خصمِ ظالمی

دور از ظلمی ، ور نه ظالمی

دشمن ظالم و یار مظلوم باش

تا توانی از ستمگر دور باش

رو سفیدان کیانند بر ما بگو؟

رو سفیدان کیانند بر ما بگو

رو سیاهان کیانند بر ما بگو

رو سفیدان صاحب خیر و صلاحند

رو سیاهان همه بی خیر و صلاحند

رو سفیدان مردان صالحند

رو سیاهان گو: بی حاصلند

رو سفیدان مردان خدایند

رو سیاهان نا مرد و صلاحند

رو سفیدان اهل احسان و صفایند

رو سیاهان بی خیر و صلاحند

رو سفیدان اولیای خدایند

رو سیاهان گو دور از خدایند

ص: ۳۹۱

رو سفیدان همه اهل ولایت

رو سیاهان همه دور از خدایت

رو سفیدان انبیای خدایت

رو سیاهان دشمنان خدایت

رو سفیدان سحرخیزان راهند

رو سیاهان بی راز و نیازند

رو سفیدان با نماز و حیانت

رو سیاهان بی نماز و بی حیانت

رو سفیدان خیرخواه مردمند

رو سیاهان بدخواه مردمند

رو سفیدان شاد و خرمند

رو سیاهان غیر خرمند

رو سفیدان بیدار سحرند

رو سیاهان در خواب سحرند

رو سفیدان راز شیرین دارند

رو سیاهان راز شیطان دارند

رو سفیدان با تبسم باشند

رو سیاهان بی تبسم باشند

رو سفیدان فکر آخرتند

رو سیاهان بی آخرتند

رو سفیدان کار را آسان کنند

رو سیاهان کار را دشوار می کنند

رو سفیدان شیرین سخند

ص: ۳۹۲

رو سیاهان همه بد سخند

رو سفیدان اهل صدق و عملند

رو سیاهان زشت و بد عملند

رو سفیدان شاد و شیرین بوند

رو سیاهان همه غمگین بوند

رو سفیدان چهره ی شاد دارند

رو سیاهان روی نا شاد دارند

رو سفیدان صاحب خلق حسن می باشند

رو سیاهان صاحب زنگ خطر می باشند

رو سفیدان صاحب خیرند همه

رو سیاهان صاحب شرّند همه

رو سفیدان همه خیر خواه بوند

رو سیاهان همه بدخواه بوند

«خادم» سعی کن رو سفید باشی تو

کارت خیر باشد رو سفید باشی تو

شیعیان گو کیانند بگو

شیعیان را بشارت بدهید

مورد لطف خدایند بشارت بدهید

شیعیان علیّیّ چو علیّیّ می باشند

صاحب مجد و کرم چو علیّیّ می باشند

شیعیان پیرو مولا باشند

چو علیّ پیرو مولا می باشند

شیعه ی خالص تو کم می یابی

ص: ۳۹۳

کیمیایند تو کم می یابی

شیعه ی خالص همراه علی می باشند

کم کسی یابی که همراه علی می باشند

شیعه ی خالص چو کبریت احمر است

کی توانی جُست کبریت احمر است

آنچه می بینی محبّان علی می باشند

شیعه نیستند محبّان علی می باشند

شیعه در روز قیامت شافع است

بر هزاران دوست خود، شافع است

شیعیان در جوار اولیا می باشند

در عمل چون اولیا می باشند

شیعیان گو همه خالص بوند

در همه چیز گو صادق بوند

شیعیان دان محبوب خدا می باشند

هر چه باشند محبوب خدا می باشند

تو مکن تحقیر هرگز شیعه را

بلکه تو گیر دست شیعه را

تو بدان احترامش اکرام خداست

تو بدان تحقیرش خشم خداست

پس مبادا به او زشت سخن باز کنی

سعی کن سخن نیک به او باز کنی

او عزیز است تو بدان پیش خدا

دشمن او ذلیل است تو بدان

ص: ۳۹۴

صادق آل محمد گوید تو بدان

بوی او هم عزیز است بر ما

تو بدان حبّ او حبّ خداست

خشم او هم چون خشم خداست

تو بترس از خشم حلیم

خشم هر کس نبود خشم حلیم

حلم مؤمن تو را خسته کند

راه را بر تو بسته کند

او خدا را بیند و بس کند

او رضای خدا خواهد و بس کند

تو میازارش که رسوا می شوی

سر به زیر و سر افکنده می شوی

حامی او خدا می باشد

همه چیزش خدا می باشد

گر خدا حامی او می باشد

تو بدان غالب او می باشد

دل او را مرنجان خطر است

خشم او را مخر آن خطر است

«خادم» تو نگهدارِ زبانِ خود باش

هر سخن باز مکن نگهدارِ زبانِ خود باش

شیعیان کیانند بگو؟ رحمت حق بر آنان است بگو؟

شیعیان گفتی کیانند باز بگو

(هر چه می خواهد دل تنگت بگو)

ص: ۳۹۵

وصف شیعه گفتن آسان نبُود

گفتن شیعه بر ما آسان نبُود

تو بیا تا وصف شیعه را از مولا بگیریم

خطبه ی همام خوانیم و عبرت بگیریم

صادق آل محمّد وصف شیعه را گفته است

وصف شیعه از او خواه وصف شیعه گفته است

شیعه آن است که همراه علیست

همه جا او همراه علیست

شیعه سلمان و ابوذر باشند

شیعه مقداد و عمّار باشند

هر کسی را نتوان شیعه گفت

تا که شناسی نتوان شیعه گفت

شیعه گر خواهی بُرو سلمان بشو

گر که نتوانی بُرو مؤمن بشو

درجات ایمان فراوان باشد

تو ببین بر ما درجاتی باشد؟

من که گویم درجاتم پایین باشد

تو ببین درجات تو کجا می باشد

ما ندانیم بکجا خواهیم رفت

وقت مرگ دانیم کجا خواهیم رفت

بهر خوف و رجا ما زنده ایم

رحمت حق امید داریم و زنده ایم

از عذاب خدا ترسانیم

ص: ۳۹۶

کیفر اعمال خود می دانیم
در رحمت سوی ما باز بُود
چون که امید داریم رحمت باز بُود
ما گمان خوب داریم به خدا
با گمان خوب می رویم نزد خدا
او فرمود: من گمان خوب را می خَرَم
هر که را طبق گمانش می خرم
همه امید ما رحمت اوست
طمع ما همه رحمت اوست
گر ز رحمت نظری بر ما کند
رحمت او کار را آسان کند
در رحمت بکوبید و برید
پس بگویید رحمت حق خواهیم و برید
رحمت حق، در را باز کند
رحمت آر آید راه را باز کند
گر که گفتند: شما از چه راهی آمدید
همه گوید: ما از در رحمت آمدیم
این سخن گر گوید، خدا امضا کند
او کریم و رحیم است او امضا کند
او خدای کریم است قطع امید نکند

رحمت خود ز امیدوار قطع نکند

پس بیایید برویم خوش باشیم

ما خدای کریم داریم خوش باشیم

ص: ۳۹۷

سوی دیگر ، کریمان سِرِ راه ایستادند

بهر دوستان خود ایستاده اند

غم مخور گر با محبت بروی

تائب و بخشوده و مؤمن روی

«خادم» تو کجای کاری

مالک دوزخ و جنت علیست کجای کاری

گر شتردار علیست او داند

شتر خود را کجا خواباند

شیعه باید چه کند بر ما بگو؟

کار ما سخت شده بر ما بگو؟

همه پرسند شیعه چه باید بکند

این که سهل است مسلمان چه باید بکند

شیعه پیرو علی باشد و بس

قدمش جای علی باشد و بس

گر مسلمان است چه باید بکند

او به اسلام عمل باید بکند

گر به اسلام عمل نی کنی

از چه گویندت مسلمان تو عمل نی کنی

تو مسلمان نباشی، نباشی مسلم

تو راست نگویی نباشی مسلم

ما که گفتیم شیعه کیست

فضل شیعه بگفتیم آن چیست

ما گذشتیم ز شیعه بودن

ص: ۳۹۸

آمدیم سوی مسلمان بودن

تو بگو شرط مسلمانی چیست؟

تا بگویم ، شرط مسلمانی چیست

مسلم آن است که مردم زوی آسوده بوند

همه از دست و زبانش آسوده بوند

شیعه آن است که مردم از او بهره برند

دور و نزدیک از او بهره برند

شیعه آن نیست که به فکر خویش است

هر چه خواهد همه بهر خویش است

همه امید به شیعه دارند

درب خانش می زنند امید دارند

شیعه نی اهل حساست باشد

او سخی است با طراوت باشد

پس بیا شیعه شویم این گونه

راه مولا رویم این گونه

ای خدا تو کمک کن بهر ما

راه حق را نشان ده بهر ما

ای خدا تو، توفیق عمل ده بر ما

تو عطا کن و تفضّل کن بر ما

نام ما شیعه و شرمساریم

در قیامت چه کنیم شرمساریم
شیعیان را بگوئید به دقت نگرند
بی جهت نام شیعه نبرند

ص: ۳۹۹

شیعه را فضل والا یست بدان

بین کجایی فضل خود را خوب بدان

معنی شیعه بگویم که چه هست؟

تو بین خُلق پیامبر چه هست؟

شیعه آن است که همراه علی باشد او

هر کجا باشد ، همراه علی باشد او

شیعه آن است که عشق علی در دل اوست

همه چیزش علیست عشق علی در دل اوست

همه دنیا را به علی ، نفروشد

دین خود را به غیر علی نفروشد

پیرو آل علی و علی باشد او

کی ز آنان جدا باشد او

شیعه گر باشیم باید چو علی باشیم ما

نی که خود شیعه بنامیم و نباشیم ما

«خادم» دم از شیعه مزن هرگز تو

جز مُحَبِّ علی نباشی هرگز تو

شیعه اکنون در چه حالی است بگو؟

غاصبان ، حق آلِ نبی را بُردند

هرچه داشتند از آنان بردند

هدف غصبِ خلافت بود از علی

غصب دین و حق بود از علی

در زمان غاصبین شیعیان پنهان شدند

حقشان بردند تا پنهان شدند

ص: ۴۰۰

شیعه مهدورالدم است بین غاصبین

شیعه خونش حلال است بین غاصبین

مورد تهمت شده است بین غاصبین

او مسلمان نیست بین غاصبین

هر گمان بد، هر تهمتی بر او زدند

تهمتی نیست که بر او نزد نند

غرق تهمت ها شده شیعه ی او

آن چه طعنی است که بر او نزدند

صاحب بدعت گویند شیعه را

صاحب شرک گویند شیعه را

در جواب گوئیم بدعت از شماست

آنچه از دین خرج خود کردید از شماست

ما پیروان عترت و آل احمدیم

آنچه را نسبت به دادید آن کار شماست

ما هرگز اهل بدعت نیستیم

پیرو عترت بُویم آن کار شماست

هر چه گوئیم سخن آل الله است

هر چه خواهیم حق آل الله است

اهل بیت نبی اهل بلا می باشند

هر چه باشند سپر اهل بلا می باشند

گویند شما اهل تحریف هستید

ما که گوئیم شما اهل تحریف هستید

یک نفر عادل بیاید گوید

ص: ۴۰۱

اهل تحریف کیانند روشن گوید

گویند شما اهل سبّ می باشید

ما که گوئیم شما اهل سبّ می باشید

هر چه ما گوئیم شما هم گوئید

اهل قرآنیم ما ، شما هم گوئید

بنگرید قرآن ما و شما یک مصحف است

هیچ تغییری در آن نیست یک مصف است

این همه تهمت چرا بر ما زید

چاپ قرآن یکیست چرا تهمت زید

فرق چیست بین قرآن شما و ما بگو

این خدای است شاهد تو جواب ما بگو

اهل سنت گویند ما کافریم

کافر آنانند گویند ما کافریم

ما نکوئیم جز حرف عترت احمد را

ما نخواهیم جز حرف عترت احمد را

هر چه داریم ما از عترت است

اصل و فرع ما از عترت است

چون شما از عترت جدا گشته اید

از حقایق گو جدا گشته اید

«خادم» هرگز مشو از عترت جدا

عَدَلِ قرآن است مشو از عترت جدا

کار دنیا طلبان بر ما بگو؟

دنیا طلبان بس دنیا طلبند

ص: ۴۰۲

چیز دیگر نفهمند دنیا طلبند

همّ آنان همه دنیا طلبی است

چیز دیگر نخواهند دنیا طلبی است

دین و ایمان نخواهند دنیا طلبی است

عشق و ایمان نفهمند دنیا طلبند

هر چه را بینند دنیا طلبند

گو که کورند زحق دنیا طلبند

گر نمازی بخوانند فکر دنیا باشند

در نماز هم گو دنیا طلبند

پستی دنیا ندانند هرگز

فکر عقبا نکنند هرگز

اهل عبرت نبوند چون کورند

هر چه بینند آنان کورند

من نگویم ، خدا گفته کورند

کورند چون خدا گفته کورند

گر که چشم بصیرت دارند

فکر عقبا کنند گر دارند

حبّ دنیا بود رأسِ کُلّ خطا

تو ، به آنان بگو رأسِ کُلّ خطا

چون که دنیا طلبند رحمی ندارند

به ضعیفان نکنند رحم رحمی ندارند

حق هر ذی حق را ضایع کنند

طالب دنیاند حق را ضایع کنند

ص: ۴۰۳

مرد حق کی کند حق کسی را ضایع

اهل حق کی کند حق کسی را ضایع

اهل دنیا خیر مردم نخواهند هرگز

حب دنیاست خیر مردم نخواهد هرگز

حق الله و مردم نپردازند هرگز

علت آن همین است نپردازند هرگز

جبهه و جنگ را ندیدند هرگز

علت آن همین است ندیدند هرگز

اهل نِق و نِق بُوند همیشه

کارشان نِق نِق بود همیشه

اهل تقوا و ورع نبی باشند

اهل دین و شرع نبی باشند

اهل خیریه و خیر نبی باشند

اهل خیر و کمک نبی باشند

وام بی سود ندهند بهر خدا

کار بی مزد نکنند بهر خدا

ترس از آتش دوزخ ندارند آنان

فکر عقبا و دوزخ ندارند آنان

تا اجل نا رسد نیابند به هوش

علت آن همین است نیابند به هوش

«خادم» تو بکوش که نباشی بیهوش

چشم خود تیز کن که نباشی بیهوش

هر که بیهوش است دنیا طلب است

ص: ۴۰۴

آن که جز دنیا نبیند دنیا طلب است

بهشت و دوزخ

گر بهشت خواهی بیا راه آن باز بُود

اهل خیر باش بیا راه آن باز بُود

راه جَنّت راهِ اولیای دین بُود

هر چه خواهی بخواه راه آن باز بُود

گر بهشت خواهی، اهل احسان باشی

اهل خیر باش بیا راه آن باز بُود

بهشت را دان به هر کس ندهند

گراهل عمل صالح و ایمان باشی راه باز بُود

گر تو راه خدا خواهی بیا باز بُود

راه دوزخ ، گر بگیری هم باز بود

راه جَنّت ، همان راه خداست

راه دوزخ ، بدان راه جداست

راه جَنّت ، راه خوبان باشد

راه دوزخ ، راه رندان باشد

راه جَنّت ، صفا و صداقت خواهد

راه دوزخ ، نفاق و عداوت خواهد

راه جَنّت ، خُلق نیکو و صداقت خواهد

راه دوزخ ، بدخواهی و شرارت خواهد

راه جَنّت ، همراه مکاره باشد

راه دوزخ ، همراه وساوس باشد

راه جَنّت ، با حفظ زبان و شکم است

ص: ۴۰۵

راه دوزخ ، بی حفظ زبان شکم است

راه جَنّت ، راه نفس لَوّامه است

راه دوزخ ، راه نفس اماره است

راه جَنّت ، تلخی طلبد

راه دوزخ ، شهدی طلبد

راه جنت ، ریاضت طلبد

راه دوزخ ، خیانت طلبد

راه جَنّت ، عقلانی بُود

راه دوزخ ، جهلانی بُود

راه جَنّت ، رحمانی بُود

راه دوزخ ، شیطانی بُود

راه جَنّت ، راه انبیاست

راه دوزخ ، راه اشقیاست

راه جَنّت ، تقوا طلبد

راه دوزخ ، حلوا طلبد

راه جَنّت ، خواری طلبد

راه دوزخ ، شادی طلبد

راه جَنّت را نباشد طالبی

راه دوزخ را نباشد مانعی

گر تو ایمان و عمل نیک داری

چونکہ مردی عمل نیک داری

«خادم» از خدا خواه خدا حفظ کند

ور نہ راہی بہ جنان کی داری

ص: ۴۰۶

اهل جنّت کیانند بگو؟

اهل دوزخ کیانند بگو؟

اهل جنّت تاجر آخرتند

تاجرند لیک تاجر آخرتند

رغبتی به دنیا ندارند

کار دنیایی ندارند تاجر آخرتند

همّ شان عقبا باشد و بس

فکر دنیا ندارند تاجر آخرتند

شوق شان بس لقای حق است

شوق دیگر ندارند تاجر آخرتند

چشم آنان به دنیا عبور است عبور

شوق شان بهر جنان است تاجر آخرتند

هر چه را می نگرند فانی بینند

آخرت را ابدی دانند تاجر آخرتند

غم دنیا ندارند هرگز

چونکه آنان تاجر آخرتند

شوق آنان لقای حق است

باکی از دنیا ندارند تاجر آخرتند

لذت دنیا نفهمند فکر عقبا باشند

روی شان سوی خداست تاجر آخرتند

چون سخن از زر و زیور آید

به شگفت آیند تاجر آخرتند

سبزی و خرمی و باغستان

ص: ۴۰۷

شادشان نبی کند ، تاجر آخرتند
کار خیر گر به میان آید شاد شوند
فکر عقبا کنند ، تاجر آخرتند
گر که یادی ز جنت آید
لذت آن برزند، تاجر آخرتند
گر ز دوزخ سخنی پیش آید
از خداوند امان خواهند تاجر آخرتند
جسم شان اینجا ، روح جای دگر است
فکر آنان خداست تاجر آخرتند
جنگ و جبهه بود عادتشان
فکر آنان شهادت بود ، تاجر آخرتند
روح تقوا و ورع عادتشان
پس ندارند گناه ، تاجر آخرتند
اهل قرآن و دعا و مسجد
لذتی دارند ، تاجر آخرتند
نیمه شب ها ، همه زاری کنند
به خدا گو پرواز کنند ، تاجر آخرتند
عالمی گر دگرگون شود ، چون کوهند
لرزه پیدا نکنند ، تاجر آخرتند
اهل دنیا ز آنان دورند

اهل دنيا نپسندند ، تاجر آخرتند

اهل دنيا نپسندند شان

عيب شان حبّ خداست ، تاجر آخرتند

ص: ۴۰۸

همه گویند که مجنون شده اند

آری مجنون خدایند ، تاجر آخرتند

«خادم» تو مجنون خدا باش و بگو:

اهل جَنّت همین اند ، تاجر آخرتند

حامیان حق وقت یاری کجا بودند بگو؟

حامیان حق کجا بودند بگو؟

وقت یاری کجا بودند بگو؟

وقت ظلم حاضر بودند و دیدند!

پس چرا حمایت نکردند بگو؟

اکثر مردم منافق بوده اند

حامیان حق اندک بوده اند

غاصب حق جَبّار بوده بدان

حامی حق ناچیز بوده بدان

دست صاحب حق را بسته بُودند

راه همراهانش را بسته بُدند

خانه ی صاحب حق آتش زدند

حق و صاحب حق را آتش زدند

دست حبل الله را با حبل بستند

بازوی حامی او را خستند

بهر دنیا خانه ی وحی را آتش زدند

محسن سقط شده را آتش زدند

طفل و مادر را آتش زدند

خانه ی وحی را آتش زدند

ص: ۴۰۹

غاصبین را دان حیائی نبود

بر هجوم خانه ی وحی ابایی نبود

گفته شد : حسنین در خانه اند!؟

او گفت: گر چه آنان در خانه اند!

خانه را با اهل آن می سوزم

هر چه باشد در آن می سوزم

این سخن را خود آنان گفتند

گو که با شرمندگی می گفتند

حامیان علی کم بودند

عدو دانسته بود کم بودند

بی حیا بود عدو شرم نکرد

خانه ی وحی آتش زد شرم نکرد

گویند : بهر حفظ اسلام بوده

بهر آزار نبوده حفظ اسلام بوده

کشتن فرزندان نبی حفظ اسلام بوده!؟

آتش زدن خانه حفظ اسلام بوده!؟

اسلام کجا گفته بی گناهی کشته شود؟

بهر حاکم شدن ، بی گناهی کشته شود؟

گویند: توبه کردند آنان

گو : که دیده توبه کردند آنان

توبه گر می بود فاطمه راضی بود

خود گویند : فاطمه راضی نبود

توبه ی آنان وقت مردن بوده

ص: ۴۱۰

توبه کی بوده واثورا بوده

توبه گر کردند حامیان شرمنده بودند

گو که نی توبه نی شرمنده بودند

حامیان هم مثل آنان ظالمند

شیعیان علی را می کشند و ظالمند

دشمنی ها هم چنان باقی بود

تا قیامت هم گو باقی بود

اسم وحدت می برند گو وحدتی

شیعیان را می کشند گو وحدتی

ای خدا صاحب ما را برسان

بلکه آزاد شویم او را برسان

ما همه منتظر او هستیم

چشم دوخته منتظر او هستیم

گر گنهکاریم خدایا تو ببخشا ما را

ما که راهی نداریم ببخشا ما را

«خادم» نیمه شب دعا کن تا بیاید آقا

تا توانی دعا کن تا بیاید آقا

لعنت بر قاتلین اولیای دین

لعنت حق ثابت است بر ظالمین

«أَلَا لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»

لعنت حق بر هر ظالمی است

«لَعْنَاهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»

قاتلین اولیا ملعون بُوند

ص: ۴۱۱

لعنت حق ثابت است بر ظالمین

قاتلین انبیاء ملعون بوند

لعنت حق ثابت است بر ظالمین

قاتل شخص پیمبر کیست گو؟

قاتل شخص علی کیست بگو؟

آمر قتل نیز قاتل بود

آمر قتل علی کیست بگو؟

آمر قتل حسن کیست بگو؟

آمر قتل حسین کیست بگو؟

قاتل محسن فاطمه کیست ؟

آمر قتل فاطمه کیست؟ بگو؟

قاتلین امامان کیانند بگو؟

آمرین قتل کیانند بگو؟

قاتل یک یک آنان که بوده بگو؟

قاتل اصحاب کیانند بگو؟

اباذر را که تبعید کرده بگو؟

جرم او را تو روشن بگو؟

سلمان بر چه کتک خورده بگو؟

جرم او چون بوده روشن بگو؟

قاتل حجر بن عدی کیست بگو؟

از چه او را نیش قبر کردند بگو؟

بعد صد ها سال او جرمش چه بود؟

از چه قبر او خراب کردند بگو؟

ص: ۴۱۲

آنچه گفتم راز آن را تو بگو؟

هر چه می گویم تو سرّ آن بگو؟

این بگوها و مگوها را بین

قاتل اصلی را هم تو بگو؟

قاتلین کربلا کیانند تو بگو؟

قاتل هر یک جداگانه بگو؟

قاتل طفل شش ماهه که بود؟

آمرین قتل کجا بودند بگو؟

آمر شمر بر قتل حسین که بود

گو که در شام بود ، یا کوفه بود؟

تو بگو حاکم حاکم که بود

پس بُرو بالا حاکم اوّل که بود؟

آنچه گفتم را اگر راست گوئی بدان

قاتل اصغر در سقیفه بود بدان!

تیر از آنجا رها شد تو بدان!

بر گلوی نازک اصغر نشست تو بدان!

پس مگو خوش بین باشید خدا هم غافر است

گو که را باید قصاص کرد گر او غافر است؟

با زبان نگوید خدا هم غافر است

حق مظلوم کجاست گر غافر است

روز حشر آید و حق روشن شود

هر چه پنهان شده روشن شود

دوزخ آماده است بر قاتلین

ص: ۴۱۳

چون نکردند توبه قاتلین

قاتل و همراه و راضی قاتلند

هر سه را قاتل گویند قاتلند

اهل دوزخ کیانند بگو؟

دوزخ از اهل خودش خشمگین است

نام دوزخ مبر مؤمن از آن غمگین است

اهل خود را صدا می زند و خشمگین است

مؤمن از نام دوزخ همی خشمگین است

اهل دوزخ به دوزخ نالند

اهل جَنّت به جَنّت بالند

اهل دوزخ همان اهل ربا می باشند

چون حرامی درآید اهل آن می باشند

اهل دوزخ جهولند و بخیل اند و عنود

اهل هر کار زشت و خطا می باشند

اهل دوزخ سیه رو و سیه قلب باشند

رحم و انصاف ندارند سیه قلب باشند

اهل دوزخ همّاز و لمّازند

سخن خیر نگویند همّاز و لمّازند

اهل دوزخ پر آزار و اذیت باشند

بی سبب دم زنند اهل اذیت باشند

اهل دوزخ به همه ظلم کنند

جرأت شان زياد است به همه ظلم کنند

شرّ آنان همه را می گیرد

ص: ۴۱۴

گر تو نزدیک شوی تو را می گیرد

سخت پرهیز کن از آنان

خیر و امید مبر از آنان

نام آنان مبر فتنه شود

نزد آنان مرو فتنه شود

چون شرورند تو نزدیک آنان مرو

شرشان تو را گیرد نزدیک آنان مرو

هر چه گفتند به تو، تو سلامی میکن

گر سلامت بخواهی سلامی میکن

زود از آنان جدا شو که شرورند آنان

گر تو ساکت بمانی شرورند آنان

هم نشینی و رفاقت مکن با آنان

شرّ آنان زیاد است رفاقت مکن با آنان

درب دروازه را می توان بسته نمود

دهن اهل شرّ را نتوان بسته نمود

گر سلامی به تو کردند تو خوب پاسخ ده

گر بخواهی به سلامت گذری، پاسخ ده

در سفر هرگز با آنان مکن همراهی

گر چه اصرار کنند با آنان مکن همراهی

از شروران هراس کن هراس

دور شو از آنان هراس کن هراس

آنچه گفتم از مسلمانان گفتم

دیگران دوزخی اند از مسلمانان گفتم

ص: ۴۱۵

«خادم» حذر کن تو از دوزخیان

هم نشینی مکن با دوزخیان

در قیامت چه خواهد شد بگو

از قیامت خبری می شنوی

تو ندانی خبری می شنوی

ذرها المثلثال آنجا حاکم است

علم حق آنجا حاکم است

شاهدان آنجا فراوان باشند

حاکمان نیز فراوان باشند

گر که لطف حق به سویت آید

عفو حق هم به سویت آید

(لطف حق با تو مداراها کند

چون که از حدّ بگذرد رسوا کند)

از حساب قیامت بترسید بترسید

از عذاب قیامت بترسید بترسید

از چه دل آرام داری تو بترس

باطن آر غیر ظاهر داری بترس

در قیامت صدق و صادق می خرنند

صاحب صدق و صادق می خرنند

عفو اگر خواهی باید عفو کنی

لطف اگر خواهی باید لطف کنی

عفو استحقاق عفو آورد

لطف استحقاق لطف آورد

ص: ۴۱۶

آنچه با مردم کنی آن نزد توست

هر چه کرده باشی هم نزد توست

هر چه با خود کنی آن نزد اوست

تو اگر خوبی کنی آن نزد اوست

باطن و ظاهر یکی است در آنجا

باطن و ظاهر دو تاست در اینجا

راه خوبان رو تا خوب شوی

از بدان دور شو تا خوب شوی

از ترازوی عمل غافل مشو

(گندم از گندم بروید جو ز جو)

باطن و ظاهر تو نیک باشد

نه فقط ظاهر تو نیک باشد

از گناهان بترس گر ترسی

عفو حق روی کند گر ترسی

توبه کن از هر گناه تا هستی

روی سوی خدا کن تا هستی

ظلم مکن بهر کسی ظلمت کنند

عفو کن همواره تا عفو کنند

ظلم در قیامت ظلمات است بدان

عدل راه نجات است بدان

از خدا خواه که عادل باشی

حرف حق را بپذیر عادل باشی

فکر بد با سوء ظنّ مذموم بُود

ص: ۴۱۷

خوش بینی و خیرخواهی معروف بُود

خیر اگر خواهی خیر مردم را بخواه

بد مخواه خیر مردم را بخواه

«خادم» اهل عفو باش تا عفو کنند

با گذشت باش تا گذشت کنند

اهل دنیا کیانند بگو

اهل دنیا هوسران و پریشان باشند

چون به دنیا نرسند پریشان باشند

قانع از داده ی حق نیستند

اهل پیمان و صداقت نیستند

از مدیران گلایه دارند

از خدا نیز گلایه دارند

تو بدان آنان ز دنیا سیر نشوند

هر چه دارند به آن سیر نشوند

این نیازمندی دلیل فقر است

علت قانع نشدن هم فقر است

هر که از غیر خدا چشم بندد

بی نیاز است که او چشم بندد

هر که از تقدیر راضی نشود

راضی از هر چه یابد نشود

مؤمن آر بینی به کم راضی شود

قانع است او از خدا راضی شود

پس خدا هم ز او راضی شود

ص: ۴۱۸

به اعمال کمی ز اوراضی شود
پس غنای واقعی از مؤمن است
هر که قانع نیست او نبی مؤمن است
اهل عقبا را ببین شاد بوند
دور از دنیا بوند ، شاد بوند
عشق آنان به دنیا نبی بود
خواسته ی آنان به دنیا نبی بود
عشق حق در دلشان جمع شده
همه چیز بهر آنان جمع شده
طالب دنیا نیستند آسوده اند
فکر دنیا نیستند آسوده اند
لذت آنان، راز با خداست
هر چه دارند گویند از خداست
از خدا هرگز ندارند شکوه ای
بلکه از خود دارند شکوه ای
زندگی از بهرشان شیرین بود
لذت بندگی بهرشان شیرین بود
بهر عقبا شوند آماده
چون ز دنیا گذرند شوند آماده
بهره ی آنان ز دنیا چون عابر است

عابر است آنکه ز دنیا غافل است

دنیا را سه طلاقه کرده اند

گو خود را سه طلاقه کرده اند

ص: ۴۱۹

اهل دنیا خود را به دنیا می فروشند

بهره ای نی برده خود را به دنیا می فروشند

در قیامت اهل دنیا خاسرند

اهل عقبانی ز دنیا خاسرند

«خادم» غم دنیا مخور تا هستی

توشه بردار زد دنیا تا که هستی

اهل عقبا کیانند بگو

اهل عقبا تاجر آخرتند

فکر دنیا ندارند فکر آخرتند

تاجر دنیا نباشند عاقلند

تاجر عقبا بوند چون عاقلند

چشم آنان به دنیا بیناست

کور نیستند چشم آنان بیناست

چون به دنیا طعمی نی دارند

گر طمع دارند به عقبا دارند

اهل دنیا چو آنان بینند

گو که دیوانه آنان بینند

دیوانه ، دیوانه مگو بیمار است

طالب دنیا است کو دیوانه است

نام دیوانه به عاقل ننهید

نام خود را به عاقل ننهید

دیوانه نداند کو دیوانه است

او به عاقل گوید دیوانه است

ص: ۴۲۰

اهل دنیا همان دیوانه اند

دیوانه هم داند دیوانه اند

بهلول را گفتند دیوانه است

عاقلان گفتند نی دیوانه است

پیامبر فرمود دیوانه دیوانه نیست

طالب دنیا است که او دیوانه است

جرم عاقل این است کو، تاجر آخرت است

تاجر دنیا نیست تاجر آخرت است

بندگانِ صالحِ به حق دان عاقلند

اهل دنیا نیستند به حق دان عاقلند

اهل دنیا گو، کی عاقل بوند

غافلان گویند آنان عاقل اند

عاقلان را بیا کن امتحان

پس خودت را بین در امتحان

گر که عاقل نی بُدی دیوانه ای

پس به خود آی که تو دیوانه ای

همه گویند تو دیوانه بُدی

من که گویم تو دیوانه بُدی

مردمان را بیا امتحان می کنیم

حَبّ دنیا کجاست بیا امتحان می کنیم

حَبِّ دُنْيَا بُودَ رَأْسِ خَطَايَايَ مَا

فِكْرَ دُنْيَا بُودَ رَأْسِ خَطَايَايَ مَا

تَوَاكُرَ پُولِ وَ مَالِ دُوسْتِ دَارِي

ص: ۴۲۱

ارزش تو همان است که دوست داری

پول اگر دست تو آمد و خدا را خواهی

پس تو عاقل بُدی که خدا را خواهی

قَصّه ای هست که باید به نظم آرم من

غالب نثر نیاید به نظم آرم من

عاقل آن است که گوید: من تو را بهر خدا دوست می دارم

حاجتی از تو ندارم تو را بهر خدا دوست می دارم

«خادم» بس کن سخن ، به فکر خود باش

فرق دیوانه و عاقل مگو ، به فکر خود باش

کار عقباطلبان بر ما بگو؟

اهل معنا کیانند بر ما بگو؟

کار عقباطلبان کار خداست

هر عمل گو کنند بهر خداست

بهر دنیا نکنند هیچ عملی

همّ آنان فقط کار خداست

بهر خشنودی کس کار نکنند

کار آنان فقط بهر خداست

از نداری نهراسند هرگز

فکر آنان فقط رزق خداست

رزق و روزی از خدا خواهند و بس

چون که گویند رزق دست خداست

عاقل اند و، عاقبت اندیشند

عاقبت را ز خدا خواهند آن دست خداست

ص: ۴۲۲

اهل دنیا نباشند هرگز

چون که گویند کار دست خداست

کار خود را به خدا بسپارند

چون که گویند کارها ، دست خداست

مردمان گویند : آنان دیوانه اند

کی بوند دیوانه بلکه گویند کار دست خداست

زیر لب با خدا سخن می گویند

بین که گویند کار دست خداست

با خدایند و خدا با آنان است

چون که گویند همه کار دست خداست

کوشش خود می کنند بهر رجا

لیک گویند کار دست خداست

همه چیزِ آنان خدایی باشد

زین ندارند هراس کار دست خداست

کار خیر بهرشان آسان بود

چون یقین دارند و گویند: کار دست خداست

همّ شان عقبا بود در همه کار

از خدا خواهند مدد کارشان دست خداست

شادمانند جز ترسند از خدا

گویند خدا رحمان است کار دست خداست

هشیار و بیدار و خُرمند

چون که گویند همه کار دست خداست

آنچه آنان را پریشان می کند

ص: ۴۲۳

کیفر الله است ، کار دست خداست

از خدا هرگز نترسند او کریم می باشد

ترس آنان کیفر اوست کار دست خداست

هم امید دارند و هم ترسند ز کیفر

خوف و امید میزان است کار دست خداست

نام دوزخ گر بَرند ترسان شوند

از خدا عفو خواهند کار دست خداست

نام جَنّت چون بَرند شاد شوند

از خدا رضوان خواهند کار دست خداست

اهل دنیا نیستند بین شانِ شان

سیر در عالم دیگر کنند کار دست خداست

تو بین سیمای آنان چه بُود

و از آن دان که کار دست خداست

اهل عقبا همه نورانی بوند

نورشان از خداست کار دست خداست

«خادم» تو اهل عقبا را بِشناس

پس بدان کار تو دست خداست

اهل دنیا کیانند بگو

کم کسی فکر خدا و آخرت هست بدان

همه فکری هست فکر آخرت نیست بدان

یاد خدا و قیامت عبادت است

نیت عاقل همواره عبادت است

شخص بیدار یاد مرگ و قیامت است

ص: ۴۲۴

عاقبت اندیشی خود عبادت است

«اعقل الناس أنظرهم في العواقب» است

«احمق الناس أغفلهم عن عواقب» است

چشم بینا به دنیا چشم عاقل است

چشم طمّاع به دنیا چشم غافل است

گر ز عبرت به دنیا بنگری بینا شوی

گر طمع داری به دنیا نابینا شوی

غافل از هر چه شوی از دو چیز غافل مشو

از خدا و مرگ این دو چیز غافل مشو

هر چه بر ما گذرد از غفلت است

هر خیری به دست آید از همت است

راه جنت باز و ما غافلیم

راه دوزخ می رویم ما غافلیم

راه خوبان راه جنت باشد

گر از آن دوری کنی راه دوزخ باشد

چشم داری و بیراهه می روی

پس تو کوری بیراهه می روی

عقل خود را از دست داده ای

هر چه داشتی از دست داده ای

عاقلان با چشم عقل، راه می روند

جاهلان بی عقل بیراهه می رَوَند

عقل چراغ است از دست مَدِه

تو چراغ داری از دست مده

ص: ۴۲۵

عالم بی تدبیر هر گز عاقل بُود

جاهل با تدبیر گو عاقل بود

بی بصیرت را مگو عاقل بُود

با بصیرت را گو عاقل بُود

هر که را خواهی بفهمی عاقل است

تو ببین او به فکر آخر است

گر به فکر آخرت نیست بدان

غافل است او غافل است او غافل است

عاقل آر می بود اهل دنیا نبود

گر که اهل دنیا است او دان غافل است

اهل دنیا گو دیوانه اند

گر به فکر آخرت باشند عاقل اند

صادع شرع دیوانه را بیمار خواند

اهل دنیا را او دیوانه خواند

ای خدا دیوانه ی عشق تو ایم

پس نگویند ما دیوانه ایم

بهلول بهر نجات خود دیوانه شد

عاقل بود کو دانسته دیوانه شد

آخرت را خرید با دیوانگی

اوطاعت کرد خدا را با دیوانگی

«خادم» بگو: خدایا دیوانه ی وصل تو ام

گر چه مردم گویند: من دیوانه ام

ص: ۴۲۶

خَنَاسان کیانند بگو؟

در کجا پنهان شدند بگو؟

هر زمانی خَنَاس بوده است

در زمان ما هم خَنَاس بوده هست

کار خَنَاس نفاق است و بس

پشت در ایستاده ندانند که هست

داخل بیت شرف لانه ی اوست

تو ندانی او کیست او بسا از خود اوست

او جاسوس است او نشانی ندارد

بهر دشمن خادم است او نشانی ندارد

بس خدا او را شناسد و ولی

جز ولی نشناسدش إِلَّا ولی

قاتل اختیار او باشد بدان

فتنه ها از او باشد بدان

گر خدا حافظ دین ما نبود

تو بدان اکنون چیزی از ما نبود

بی گناهان را می کشند از بهر پول

گو که هر کاری کنند از بهر پول

دشمنان از دور پولی می دهند

کار را اهلی کند پولی می دهند

ما فدائی‌ها فراوان داده ایم

هر کدام را بهر فتنه داده ایم

فتنه‌ها هر روز در مکانی خفته است

ص: ۴۲۷

دشمن مزدور هر روز جایی خفته است
چشم روشن دل بیدار و بصیرت لازم است
تا ببیند دشمن را بصیرت لازم است
ورنه دشمن با لباس دوست می آید بدان
می برد هستی و مانند دوست می آید بدان
جنگ دشمن ، این گونه موفق بوده است
کار خود کرده ، دانیم موفق بوده است
جستجوی حق کن و خوش بین مباش
با درایت فکر کن ، خوش بین مباش
قاتلین اولیا در لباس دین بوند
کارمندان دشمن ، در لباس دین بوند
گر بصیرت نباشد شکست حتمی بود
با بصیرت پیروزی حتمی بود
دشمن خود بشناس غافل مباش
سمت و سویش را نگر غافل مباش
او مدّت ها به تو احسان کند غافل مباش
تو ندانی او کیست تو غافل مباش
قاتل تو بسا در خانه است
تو ندانی او کیست او در خانه است
از خدای خود بصیرت به طلب

با خدا باش و بصیرت به طلب

«خادم» تو چه دانی دشمنت کیست؟

تو مگر دوره دیدی دشمنت کیست؟

ص: ۴۲۸

دشمن ما ، دشمن آئین ماست

ما ندانیم کیست ، دشمن آئین ماست

با بصیرت حق روشن شود

بی بصیرت نی روشن شود

صدر اسلام بصیرت نبود

مردم آگاه نبودند بصیرت نبود

چون بصیرت نبود گمراه شدند

راه را گم کردند گمراه شدند

بی بصیرت راه مرو گمراه شوی

گر بصیرت نداری مرو گمراه شوی

گر امامت دانش قرآن ندارد

تو بدان امامت نیست دانش قرآن ندارد

دانش قرآن شرط رهبریت

گر ندارد علم قرآن او دانش ندارد

بیعت مردم شرط امامت نبود

انکار و قبول شرط امامت نبود

امامت چون نبوت الهی باشد

همه چیزش چون نبوت الهی باشد

بیعت اقرار امامت باشد

نی که شرط امامت باشد

بیعت مردم کی شرط ولایت باشد

رأی مردم کی دلیل امامت باشد

امر بر طاعت از سوی خداست

ص: ۴۲۹

سوی مردم نیست از سوی خداست

هر که گوید بیعت شرط ولاست

احمق است او کی شرط ولاست

مردمان کشتند انبیا و اوصیا

بیعت کی شرط اولیاست

حرف بیخود مزن ای احمق

هیچ عاقل هرگز نگوید بیعت شرط ولاست

این سخن، سخن نادان است

عاقل هرگز نگوید بیعت شرط ولاست

تو طرفدار غاصبین هستی بگو

گو سنی هستم هر چه هستی بگو

فکر من این است که تو کافری

منکر اصل و اصولی کافری

تو ضروری دین را منکری

مرتد فطری هستی چون منکری

خارج شو از مدرسه کافر هستی

نجس هستی چون کافر هستی

گر که خارج نشوی بیرونت کنند

لباس از تنت بیرون کنند

شرم کن از مدرسه بیرون برو

پیش از آن که گویم بیرون ت کنند

تو وجوب حجاب را انکار می کنی

شرم نداری که انکار می کنی

ص: ۴۳۰

انکار ضروری ارتداد آور است

پس تو مرتدّی شرم آور است

این لباس از تن خود بیرون کن

فکر ماندن از سرت بیرون کن

ما که گوئیم تو را بیرون کنند

لایق مدرسه نیستی تو را بیرون کنند

ظلم و جور آخرالزمان

ای برادر تو بیا بین چه شده

تو ببین بر اسلام چه شده

نام اسلام بس زنده بُود

گو که باطل بس زنده بُود

هر کسی دم ز اسلام زَند

در حقیقت نه او دم زند

عملی نیست به بازار عمل

همه گویند ولی نیست بازار عمل

هر کجا سر بزیم فاسد بُود

جز شعاری نَبُود فاسد بُود

بَرّ و بحر بین ز فساد پر شده

نیست صلاحی ز فساد پر شده

مؤمن آر باشد کسی می سوزد

دِلِ او آبِ می شود می سوزد

همه بینی بهر دنیا می دَوَند

هدف دنیاست بهر دنیا می دوند

ص: ۴۳۱

مؤمن خالص کجا دیدی تو

تو به من گو کجا دیدی تو

روح ایمان نباشد مگرد

من که گشتم تو دیگر مگرد

هیچ حرامی نیست که حلال نباشد

بین حرام ها همه حلال می باشد

دشمنان بین ، بین ما آزادند

هر چه خواهند بکنند آزادند

من چگونه ز فساد دم نزنم

من فساد بینم و دم نزنم ؟

ما که از توجیه ها خسته شدیم

هر گناه توجیه شد خسته شدیم

کی به فریاد اسلام می رسند

اسم دین مانده کی به فریاد می رسند

نهی از منکر ، منکر شده است

نهی از منکر کجا هست منکر شده است

ما که سوختیم و مردیم چه کنیم

؟

هر چه بینیم منکر است ما چه کنیم ؟

پس بیا تا ز فساد دور شویم

هر کجا هستیم ز فساد دور شویم

پس بیا با کسی رفت و آمد نکنیم

راه دوستی با کسی باز نکنیم

این هم که میسر نشود پس چکنیم

ص: ۴۳۲

ما که سوختیم پس ما چکنیم
چاره ای نیست که بسوزیم و بسازیم
روزه ی صمت بگیریم و بسازیم
روزه ی صمت که حرام است بگو ما چکنیم
ساعتی روزه بگیریم بگو ما چکنیم
سخن آر باز کنیم گرفتار حرام خواهیم شد
هر چه گوئیم گرفتار حرام خواهیم شد
چاره ای نیست جز سکوت و عبور
بهترین راه همین است سکوت و عبور
«خادم» آخرالزمان است چه خواهی بکنی
انتظاری جز این نیست چه خواهی بکنی

فتنه ی اوّل زمان چیست بگو

اوّل و آخر آن چیست بگو
فتنه ی اوّل و ثانی تو دیدی چه کرد؟
شرّ آنان تو دیدی بر اسلام چه کرد؟
دین حق را زیر و رو کردند و رفتند
ظلم آنان بر آل الله و اسلام چه کرد؟
شرّ آنان بین که باقیست هنوز
بدعت آنان گو با اسلام چه کرد؟
هر حرامی را حلال کردند و رفتند

حکم آنان بین با اسلام چه کرد؟

هر چه را حلال بود حرام کردند و رفتند

حکم آنان بر خلاف دین با اسلام چه کرد؟

ص: ۴۳۳

شرك در طاعتِ حق داشتند و رفتند

شرك آنان بين با اسلام چه كرد؟

تو بين آنان به ما گویند مشرکيد

شرك آنان بين با اسلام چه كرد؟

پيروانشان بين که کلاً مشرکند

شرك آنان بين با اسلام چه كرد؟

با همه شرکی که دارند گویند ما مشرکيم

شرك آنان بين با اسلام چه كرد؟

دشمن خود را شيعه دانند و بس

دشمنی های آنان بين با ما چه كرد؟

هر کجا شيعه بينند آزاد می گُشند

فکر باطل را بين ، با اسلام چه كرد؟

پيرو نشان بين ما آمده اند

اسم تحقيق می برند ليک به جنگ آمده اند

سخنانشان بين سخنان دشمن است

در لباس دوست آمده ليک دشمن است

ای اعظم به فریاد رسيد اينجا دشمن است

خارج مرز نرويد اينجا دشمن است

دشمن است با حيله لانه کرده بين ما

با بصيرت باشيد او لانه کرده بين ما

گر به فریاد نرسید همه چیز در خطر است

من سوگند می خورم همه چیز در خطر است

فتنه ها آمده بین طلاب

ص: ۴۳۴

گو کیست صاحب فتنه بین طلب
تا کی ملاحظه کاری می کنید ای آقایان
خوش بین نباشید به دشمن ای آقایان
ای خدا من ناله ی خود را زدم
تو به فریاد رس من حرف خود را زدم
ناله ی من که به جایی نرسید
هر چه گفتم که به جایی نرسید
ای ولی خدا تو به فریاد رس
من ندانم چه کنم تو به فریاد رس
ای خدا تو ، شر دشمن ز ما دفع نما
تو که دانی ز ما کاری نیاید تو دفع نما
«خادم» مسوز که این گونه بوده است
امتحانی است تا کنون بوده است
لکن چه گویم که این ها منکر است
منکر به دست کی دفع می شود این ها منکر است

آخراالزمان است چه کنیم

فساد عالم گیر شده ما چه کنیم
ظلم و جور فراوان شده ما چه کنیم
هر کجا سر به زنیم ظلم و فساد است چه کنیم
همه درمانده شدیم ظلم زیاد است چه کنیم

دین خود را به هر قیمت که باشد حفظ کن

دین نفروش به چیزی دین خود را حفظ کن

دل مؤمن که خون است چه کنیم

ص: ۴۳۵

مژده ای ده به او بهر نجاتش چه کنیم
هر چه بیند دل او آب شود ما چه کنیم
راه اصلاح نباشد دگر ما چه کنیم
هر که بینی ز فساد دم زند ما چه کنیم
چون صلاحی نیست ز فساد دم زند ما چه کنیم
رحم و انصاف کجاست تو بین
هر کسی فکر دنیاست تو بین
این همه دستور بر احسان و ایثار آمده
گوئیا دستور بر ظلم و ایذا آمده
ما کجا و دین و اخلاق کجا
ما کجا و سیره ی خوبان کجا
بین ما و دین شرق و غرب است بدان
ما کجا و دین کجا شرق و غرب است بدان
سنت دین دور از اخلاق ماست
آنچه بین ماست دور از آیین ماست
ای مسلمان چگونه گوئی مسلم
کار به جائی رسیده که نگوئی مسلم
مسلم آر باشی مردم از دست و زبانت سالمند
مؤمن آر باشی امینی مردم از ظلمت سالمند
بیا تا راست گوئیم ، ما به اسم مسلمان باشیم

این شعاری است که گوئیم مسلمان باشیم
گر مسلمانی همین است که ما می گوئیم
هیچ کس رغبت نکند به آنچه ما می گوئیم

ص: ۴۳۶

نسبت اسلام به ما دادن به اسلام ظلم است

ما که هر چه می کنیم به اسلام ظلم است

گو به حق جوینان : ما را ننگرید

اسلام را بنگرید ما را ننگرید

حق و باطل را ز یکدیگر جدا باید نمود

دین و اسلام را باید جدا از ما نمود

گر که ما در عمل مسلمان نیستیم

آبروی اسلام نبریم ما مسلمان نیستیم

صاف گویم اسلام محجوب است از مسلمانی ما

کی کسی اسلام شناسد از مسلمانی ما

از خدا خواهیم ما مسلمان باشیم

بیش از این لطف کند مؤمن باشیم

مؤمن آر باشیم مسلمان باشیم

مسلم آر باشیم بس مسلم باشیم

اهل حق شیعه را مؤمن خوانند

غیر از او را مسلمان خوانند

«خادم» تو بگو: مؤمن و مسلم باشم

تابع حیدر کزار مومن و مسلم باشم

دوری از فساد آخرالزمان

دین خود را ز فساد دور نما

هر چه داری ز فساد دور نما

ارزش دین به از هر چیز است

پس تو دین را ز فساد دور نما

ص: ۴۳۷

تو ببینی که فساد بی حدّ است

پس تو دینت ز فساد دور نما

گر که خواهی دین تو سالم بُود

نفس خود را ز فساد دور نما

هرگز همراه جماعت مشو در دینت

بلکه خود را ز فساد دور نما

گر که همراه جماعت باشی

پس بکوش دین خود را ز فساد دور نما

من که باور نکنم این شد نیست

پس بیا دین خود را ز فساد دور نما

تو ندیدی که مردم چه شدند؟

پس تو عبرت بگیر، دین خود را ز فساد دور نما

مردمان دین به درهم می دهند

این خسارت بزرگ است دین خود را ز فساد دور نما

همه دین را به دنیا می دهند

تو بیا قدر آن دان ، دین خود را ز فساد دور نما

قیمت هیچ متاعی به قدر دین نبُود

قدر دین دان، دین خود را ز فساد دور نما

بهر یک درهم سوگند می خورند

نام الله بزرگ است ، دین خود را ز فساد دور نما

گر تو یک مؤمن پاک خواهی ، بدان

نتوانی یافت ، دین خود را ز فساد دور نما

گر تو فکر دین خود نیستی بدان

ص: ۴۳۸

ارزش دین زیاد است ، دین خود را ز فساد دور نما

دین و ایمان ، قیمتی باشد بدان

پس تو ارزان مفروش، دین خود را ز فساد دور نما

دین خود را به خدا بسپار در هر روزی

تا خدا حافظ آن باشد ، دین خود را ز فساد دور نما

صبح که از خانه روی ، از خدا یاری خواه

او تو را یاری نماید ، دین خود را ز فساد دور نما

ای بسا صبح کسی مؤمن و شب کافر بود

یا که شب مؤمن و روز کافر بود، دین خود را ز فساد دور نما

این زمان کم کسی بینی با ایمان از دنیا رود

قدر ایمان را بدان ، دین خود را ز فساد دور نما

فکر کن آیا ما طاقت دوزخ داریم ما بگو؟

کار خود را اصلاح کن ، دین خود را ز فساد دور نما

طاقتِ یک لحظه کیفر هم نداریم ما بدان

پس چرا غافلیم ، دین خود را ز فساد دور نما

گیرم اهل جَنّت باشیم ، قیامت سخت است

از شفیعان کمک گیر ، دین خود را ز فساد دور نما

راه جَنّت بسی سخت باشد بدان

رحم کن تا رحمت کنند ، دین خود را ز فساد دور نما

گر که خواهی خدا یار تو باشد بدان

بایدت یار محرومان شوی دین خود را ز فساد دور نما

«خادم» مایوس مباش خدایت کریم می باشد

پس کرم کن بهر مردم ، دین خود را ز فساد دور نما

ص: ۴۳۹

منکرات در آخرالزمان

منکرات روح مرا خسته نمود

جسم و روح مرا خسته نمود

به کجا روی کنم از منکر

هر چه دیدم مرا خسته نمود

دلم از دیدن منکر مُرده

به کجا من بروم مرا خسته نمود

دلم آب شد از منکر چکنم

بین گناه چه قدر است؟ مرا خسته نمود

هر کجا می روم منکر بینم

جای من نیست دگر، این مرا خسته نمود

چاره ای نیست، که نشینم تنها

رفتن بیرون چه سودی، این مرا خسته نمود

گر به بازار روم حرف دنیاست و بس

گر به خانه روم حرف زن هاست و بس

گر روم مدرسه روحم آزار بیند

گر که باز گردم جسمم آزار بیند

من ندانم به کجا باید رفت

تا که آزاد نشوم، به کجا باید رفت

جسم آزاد نشود، جز با روح

ناچار هجرت کنم ، تا روح آزاد شود

روح آزاد و جسم آزاد هم خطر است

باعث طغیان شود آن هم خطر است

ص: ۴۴۰

از غمّ و غصّه ، من خسته شدم

به کجا روی آورم من خسته شدم

غم مال و دنیا ندارم من

غم من راه نجات است من خسته شدم

دلم آشوب است ، من پناهی ندارم

به که روی آورم من پناهی ندارم

راه امید من بسته شده

دلم از دنیا خسته شده

گر خدایم ز من راضی شود

سوی او می روم گر راضی شود

ماندن دنیا ملالی بیش نیست

هر که پرسد گو ملالی بیش نیست

همّ من بس یک آمرزش بُود

رفتیم بهر یک آمرزش بُود

ای خدای کریم مرا آماده کن

رو به سویت می کنم آماده کن

دار و ندارم از تو باشد ای کریم

آرزویم هم تو باشد ای کریم

وقت مردن مرا رحم کن

در جوار محمّد مرا دفن کن

از شفیعان مرا دور مکن

از کریمان مرا دور مکن

من حسینی بوم می دانی

ص: ۴۴۱

از حسینم مرا دور مکن

من همان خادم حسینی هستم

از حسینم مرا دور مکن

فکر اصلاح خود باش وقت می گذرد

گر که باشی و نباشی وقت می گذرد

نفس سرکش بیا آرام بگیر

هر چه دادند تو را آرام بگیر

گر خدایت ز حکمت کفایت داده

دم مزن بیشتر مخواه آرام بگیر

چون خدایت کریم و رحیم است بدان

حق همین است که داده آرام بگیر

چشم خود را به دنیا پرستان باز مکن

ورنه هیچگاه راضی نشوی آرام بگیر

مال دنیا وبال است بدان

کم کسی از آن نجات یابد آرام بگیر

تو اگر رضایت حق خواهی

هر چه او داده خوب است آرام بگیر

ورنه هر روز و شب چیزی طلبی

گر نشد حسرت بری ، آرام بگیر

دل خود را به خدایت بفروش

دل به غير او مبند ، آرام بغير

هر چه داد او بغير و شكر كن

او خير خواه تو است آرام بغير

ص: ۴۴۲

از خدا نزد مردم شکایت مکن
هر چه خواهی ز خدا خواه آرام بگیر
من و تو چار صباحی زنده ایم
آنچه داریم زیاد است آرام بگیر
این و آن را بهر کار خود نبین
کار را به خدا بسپار آرام بگیر
گر تورا توکل به خدایت باشد
کارت آسان شود آرام بگیر
تو ندانی اَجَلتِ کِی آید
گر که آید چاره ای نیست آرام بگیر
عقل آر هستی بیا آماده باش
همه چیز را رها کن جز خدا، آرام بگیر
تو ندیدی غافلان چون رفتند
همه چیز را گذاردند، آرام بگیر
کار خود را به خدا واگذار و برو
او تو را کافاست، آرام بگیر
بهر هیچ کس کار مکن جز خدا
مزد از او خواه و، آرام بگیر
نیتت گر خوب باشد صالحی
ور نه تو بیچاره ای، آرام بگیر

ارزش اعمال تو نیت بُود

نیت خوب کن و ، آرام بگیر

رو به دنیا مکن تا ز خدا دور نشوی

ص: ۴۴۳

همه چیز را ز خدا خواه آرام بگیر
اهل احسان و عمل باش نیکو باشی
دان خدایت کریم است ، آرام بگیر
از خدا غافل مباش ذکر خدا را می گو
تا خدا ذاکرت باشد ، آرام بگیر
به کسی ظلم و آزار مکن
ظلم ظلمات است ، آرام بگیر
گر که خواهی آسوده بمیری بیا
دل مردم شاد کن ، آرام بگیر
«خادم» تو نیز زین سخنان پند بگیر
گفته و اعمال یکی کن ، آرام بگیر

بصیرت بصیرت

هر که باشید با بصیرت باشید
گر ضعیفید با بصیرت باشید
بی بصیرت راه حق را گم کنید
بابصیرت حق را پیدا کنید
عالم بی بصیرت جاهل است
جاهل با بصیرت عالم است
ای بسا عالم به درس جاهل است
اصطلاحی داند ورنه جاهل است

بی بصیرت حمارِ طاحونه است

او چه داند حمارِ طاحونه است

کاه و جو و علفی خواهد و بس

ص: ۴۴۴

بر دو راهه چو رسد علفی خواهد و بس

او چه کارش به حقایق باشد

آنچه را فکر نکند ، حقایق باشد

بصیرت در دیانت واجب است

عبادت با بصیرت لازم است

بی بصیرت را رفیق خود مگیر

او نادانی است رفیق خود مگیر

بی بصیرت همراه خود مبر

او گمراه است ، همراه خود مبر

او تو را بیچاره و گمراه کند

بین راه ایستد ، تو را گمراه کند

با بصیرت چراغی است بهر تو

وقت حیرت راهنمایست بهر تو

اهل دنیا را نباشند با بصیرت بدان

او دنیا طلبد بصیرت ندارد بدان

چشم دنیا طلبان کور بود

چشم آنان روز هم کور بود

دنیا ، دنیا طلبان را کور کند

هر که باشی تو را هم کور کند

چشم باز کن حقایق را بین

با بصیرت باش حقایق را ببین

گر به حق رو کنی با بصیرت شوی

حق از دست مده با بصیرت شوی

ص: ۴۴۵

با بصیرت کی حق را گم کند

بی بصیرت دان حق را گم کند

بی بصیرت را به یک جو نخرند

بابصیرت را به قیمت بخرند

بی بصیرت کار را سخت کند

بابصیرت کار را آسان کند

بابصیرت حق را پیدا کند

بی بصیرت تو را حیران کند

هر کاری با بصیرت حل شود

بی بصیرت کار مشکل شود

کار را دست بی بصیرت مده

عقل خود را دست مجنون مده

«خادم» تو بصیرت افزایی کن

خود بصیر باش ، بصیرت افزایی کن

با بصیرت ها چه ها خواهند کرد؟

بی بصیرت ها چه ها خواهند کرد؟

بابصیرت دین را خوب شناسد

بی بصیرت دین را نی شناسد

بابصیرت راه را نزدیک کند

بی بصیرت راه را دور کند

بهر هر کاری بصیرت لازم است

جستجوی حق بصیرت لازم است

با بصیرت بعد پیغمبر نبود

ص: ۴۴۶

جز کمی آن هم مانند نبود

بی بصیرت کجا حامی شود

با بصیرت باید تا حامی شود

بی بصیرت از دین خارج است

با بصیرت دین را تابع است

با بصیرت گو صاحب عقل سلیم

بی بصیرت نی عقل دارد نی عقل سلیم

بی بصیرت گو حمار وحشی است

هر چه خواهی بهر او ، وحشی است

بی بصیرت جاهل و نادان بود

با بصیرت عالم و دانا بُود

دین حق زنده ی اهل بصیرت باشد

گر که آنان باشند ، بصیرت باشد

بهره ی دشمن ، از بی بصیرت باشد

دشمن از اهل بصیرت دور است

از بصیرت ترسد ، از اهل بصیرت دور است

نوکری را بی بصیرت ها کنند

با بصیرت ها عدو رسوا کنند

گر بصیرت بود حق مغلوب نبود

حاکم حق هم مغلوب نبود

خسارت از بی بصیرت ها آمده

حاکم ظالم از بی بصیرت ها آمده

حامی حق با بصیرت باشد

ص: ۴۴۷

با بصیرت حامی حق باشد

حق بر دوش بابصیرت بود

بی بصیرت منشأ باطل بود

بی بصیرت ها کشتند اولیای دین ما

بابصیرت ها زنده کردند دین ما

مشورت با بی بصیرت بصیرت بُنود

مشورت با اهل بصیرت بصیرت بُود

بی بصیرت فرصت را ، بر باد دهد

با بصیرت فرصت را ، یاد دهد

با بصیرت مشورت ها می کند

بی بصیرت کار را سخت می کند

مؤمنان بی بصیرت حامیان غاصب اند

حق صاحب حق را محو می کنند ، حامیان غاصب اند

بی بصیرت عاقبت اندیش نیست

کور است او عاقبت اندیش نیست

بی بصیرت را رفیق خود مگیر

بی عقل را ، رفیق خود مگیر

«خادم» بی بصیرت علی را ضربه زد

در حقیقت حق را ضربه زد

رفیق باید صالح باشد

دین تو از رفیق صالح است

هر چه هستی از رفیق صالح است

گر نشانی از تو خواهند ، از رفیق صالح است

ص: ۴۴۸

گر صلاح تو را جویند ، از رفیق صالح است

هر چه خوبی هست از رفیق صالح است

هر خرابی هست از رفیق طالح است

سعی کن هم نشین تو صالح باشد

او تو را می پرورد ، گر که صالح باشد

هم نشین تو گر طالح بُود

او تو را می پرورد طالح بُود

دین تو ، از هم نشین ، تعیین شود

گر که مؤمن بُود دین تو تامین شود

هم نشین فکر تو را تغییر دهد

گر که طالح بُود دین تو را تغییر دهد

هم نشین تو گر نیکو بُود

همه چیز تو هم نیکو بُود

هم نشین بد شمشیر زهر آلود بُود

زو حذر کن که شمشیر زهر آلود بُود

هم نشین تو باید به از تو باشد

گر صلاح خواهی باید به از تو باشد

هم نشین خوب چون کبریت احمر است

قدر او را بدان ، او کبریت احمر است

زن اگر خواهی ز اختیار بگیر

گر رفیق خواهی ز اخبار بگیر

زن رفیق زندگی باشد بدان

رفیق زندگی باید پاک باشد بدان

ص: ۴۴۹

الغرض رفیق باید صالح باشد

گر نباشد بدان طالح باشد

بلکه باید رفیق صادق باشد

گر نباشد بدان کاذب باشد

گر یکی صادق و دیگر کاذب باشد

آن عذابی است بر صادق گر صادق باشد

گر که هر دو کاذب باشند

دو عذابی است که با هم باشند

گر که هر دو صادق باشند

تو بدان اهل صداقت باشند

این که گفتیم هیئات که یابی آن را

آن کبریت احمر است نیابی آن را

تو کجا دیدی صداقت طرفینی باشد

جز که بینی رفاقت طرفینی باشد

تو حسینی کجا یابی به این زودی ها

نه حسینی به اسم بلکه حسینی باشد

گفتن حرف آسان است بدان

تو چقدر دیدی حسینی ، حسینی باشد

«خادم» تو حسینی باش و حسینی می کن

تا بگویند : حسینی ، حسینی باشد

کربلا بود ، که حسینی ها حسینی بودند

کی بهار آید ز یک گل که حسینی بودند

ص: ۴۵۰

امام خمینی و انقلاب اسلامی در ایران

انقلاب خمینی همه را بیدار کرد
خواب را از سر ربود و همه را بیدار کرد
چون الهی بود خدا نصرت نمود
راه حق باز شد ، همه را بیدار کرد
دنیا تکان خورد همه بیدار شدند
رأی آزاد شد ، همه را بیدار کرد
رأی قاطع به اسلام داده شد
خمینی راهنما شد ، همه را بیدار کرد
شاه خائن برفت کشور آزاد شد
خمینی راهنما شد ، همه را بیدار کرد
مردمان ، خمینی را امام نامیدند
او خود را خادم خواند ، همه را بیدار کرد
سخنانش حکیمانه بود ، بر دل می نشست
راه او راه خدا بود ، همه را بیدار کرد
مردمان شاد شدند ، پی به حقیقت بُردند
راه او ، راه خدا بود ، همه را بیدار کرد
مردمان چون رهبری های او را دیدند
سخنش پذیرفته شد ، همه را بیدار کرد
او چون لله و دبیر و مدبّر می بود

انقلابش پذیرفته شد ، همه را بیدار کرد

چون صدایش به دنیا رسید ، پذیرفته شد

انقلابش جهانی شد ، همه را بیدار کرد

ص: ۴۵۱

عزتی شد بهر اسلام و مسلمانان بین

بلکه هر مستضعفی شاد شد ، همه را بیدار کرد

تا که او بود ، کم کسی جرأت طعنه می داشت

او جواب همه را می داد ، همه را بیدار کرد

رهبر بعد از او ، شاگرد او بود

رهبری هایش همان گونه شد ، همه را بیدار کرد

گرچه خناسان بر او تاخته اند

طعنه هایش زدند ، همه را بیدار کرد

لطف حق بوده ، که ره گم نشود

اهل بینش همه دانند ، همه را بیدار کرد

دشمن از داخل و خارج هجوم آورد به ما

لیک رهبری بیدار بود ، همه را بیدار کرد

صحنه هایی گذشت و مردم آگاه شدند

رهبری بیدار بود ، همه را بیدار کرد

تا که مردم همه دانستند حق با رهبر است

با بصیرت شدند ، او همه را بیدار کرد

راه ما راه خداست ، رهبر ما ز خداست

مشکلات حل می شود ، او همه را بیدار کرد

گر همه خدایی و با تقوا شویم

حق یاور ماست ، او همه را بیدار کرد

«خادم» تو از خادمی کوتاهی مکن

حامی رهبر باش ، او همه را بیدار کرد

انقلاب ما مردمی بوده و هست

ص: ۴۵۲

مردم آگاه شدند ، او همه را بیدار کرد

به فریاد حوزه های علمیه برسید

علما گو به فریاد رسید

حوزه ها را به فریاد رسید

علما چون انبیاء اند ما می دانیم

کارشان چون انبیاست ما می دانیم

حفظ دین بر عهده ی آنان است

نائب عام ولی الله اند ما می دانیم

شیعیان یتیمان آل احمد باشند

علما نیز سرپرستان ایتم باشند

حوزه ها را ببینید چه شده ؟

فکر طلاب را ببینید چه شده

دشمنان آمده اند دگه زدند

لانه کردند بین ما دگه زدند

سخن دشمن ما گویند و آزاد باشند

هر چه خواهند گویند و آزاد باشند

ای صد لعنت بر این آزادی

لعنت حق بر این آزادی

سخن دشمن ما تدریس شود

اسم آن اسلام است ، کفر تدریس شود

به که باید گفت به فریاد برسید

خطر دین میان است به فریاد برسید

حوزه های علمیه دشمن پرور شده

ص: ۴۵۳

دشمن در لباس دین دشمن پرور شده

او خود را مجتهد داند مدرّس نام اوست

گو چه باید کرد مدرّس نام اوست

ای مدیران سری بر ما زنید

بهر اصلاح سری بر ما زنید

گر مدارس همه فاسد شود

همه چیز گو فاسد شود

ای مدیران به فریاد رسید

خطری است این ، به فریاد رسید

من دعاگوی شمایم خدا داند و بس

خواست توفیق شمایم خدا داند و بس

هر چه گفتم به سمع شما ها نرسید

من دعاگوی شمایم به سمع شماها نرسید

انتظار داریم سری به مدارس بزیند

ما همه منتظریم سری به مدارس بزیند

از خدا خواهیم توفیق شما

ما دعا می کنیم از بهر شما

«خادم» از تو کاری ساخته نیست

هر چه گویی کاری ساخته نیست

تو دعا کن به نیکان و بُرو

راه خود گیر و بکار خود بُرو

ص: ۴۵۴

نصیحت به طلاب علوم دینی

طالب علم دین ، عزیز هستی تو

طالب علم هستی عزیز هستی تو

تو عزیز خدا هستی شک مکن

گر که با تقوا هستی شک مکن

پر وبال ملائکک زیر قدمت

همه عالم بُود زیر قَدَمَت

سعی کن نیت خالص شود

همه چیز تو خالص شود

تو اگر طالبِ علمِ دینی

همه چیزِ تو باشد دینی

قصد تو باید رضای حق بُود

همه چیزت باید رضای حق بُود

نیت تو اگر خالص بُود

عمل تو نیز خالص بُود

قبل هر چیز نیت خالص نما

پس بکوش عملت خالص نما

گر که این دو به دست آوردی

همه چیز را تو به دست آوردی

بهترین ها تو هستی بدان

آنچه گفتند تو هستی بدان

گر که بی تقوا و بی عملی

پس بدان بی ارزش و بی هنری

ص: ۴۵۵

درس خود را بفهم بهر خدا

آنچه دانی عمل کن بهر خدا

غم روزی مخور دستِ خداست

همه چیز را بدان دستِ خداست

سعی کن هدفِ مادی نشود

عملت بی ارزش و مادی نشود

طالب علم دین گر هستی

طالب هر خیری هستی

طالب علم دین گر هستی

در حقیقت طالب دین هستی

طالب دین ، خداجو باشد

خداجو ، طالب دین باشد

خطر طالب علم دنیا بُود

خطر طالب دنیا خطاها بود

علم را از اهل دین کسب کن

گر دیانت ندیدید نی کسب کن

عالم بی تقوا خطر باشد بدان

خطرش عالم گیر باشد بدان

از خدا همواره استمداد کنید

راه حق گیرید و استمداد کنید

درس قرآن و عترت فراموش نشود

و ر نه هر خیری فراموش شود

حوزه گره حاوی قرآن و عترت تَبَوَّد

ص: ۴۵۶

تو بدان هیچ خیری در آن نبُود
«خادم» تو خود را بین غافل مشو
هر چه گویی عمل کن غافل مشو

شرائط مدرس و معلم

مدرس و معلّم منشأ تربیت اند
تو دانی این دو اساس تربیت اند
گر مدرّس و معلّم صالح باشد
دانش آموز نیز صالح باشد
مدرّس و معلّم گر لله بُود
تو دانی متعلّم لله بُود
«ذات نا یافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش»
گر معلّم و مدرّس مادّی باشد
انتظار نیست دانش آموز الهی باشد
عالم آر فاسد شود عالمی فاسد شود
عالم آر صالح شود عالمی صالح شود
بر مدیران لازم است عالم صالح جویند
نی به ظاهر نگرند و طالح جویند
عالم طالح طالح پرورد
هر چه اصرار کنی طالح پرورد

عالم طالح خطرش بدتر از هر چیز است

توجه فکری می کنی؟ بدتر از هر چیز است

عالم صالح و باتقوا بگیر

ص: ۴۵۷

قیمتش را تو ندانی بگیر

عالم آر با بصیرت نباشد خطر است

بی بصیرت گر چه با تقواست او هم خطر است

عالم منحرف و بی تقوا مخواه

او خطر باشد ، بی تقوا مخواه

قیمت عالم صالح را خدا داند و بس

خطر عالم طالح را خدا داند و بس

خطر عالم طالح بیش از جاهل است

خطر جاهل نافهم بیش از جاهل است

هر دو را دان کمر می شکنند ای دانا

هیچکدام را مگیر و نپذیر ای دانا

این نصیحت را پیمبر فرمود

«قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ» را پیمبر فرمود

عالم طالح ، بر دین تو متهم است

دین تو در دست او باشد او متهم است

عالم صالح کمیاب است قدرش را بدان

گر که یافتی او را قدرش را بدان

مانعی نیست گر بیانش ناقص است

تو بترس از آن که دینش ناقص است

عالم ربّانی و با بصیرت کجاست

جستجو کن تا بدانی او کجاست

ور نه بینی هر کسی را پرچمی است

پرچم هر کس ندانی چون پرچمی است

ص: ۴۵۸

تکیه بر مدرک مکن ای دانا

مدرک کی اصلاح کند ای دانا

«خادم» سعی کن اهل تقوا و بصیرت باشی

عالم با عمل و بابصیرت باشی

دفتر دوم

مجموعه ای از مناقب و مراثی و معارف در قالب شعر

بهار است بهارانچی آمده

شعر نو آورده بهارانچی آمده

گویند شعر تو وزنی ندارد چرا؟

وزن قیمت شعر است وزنی ندارد چرا؟

وقت کم است قافیه کافی بُود

وزن لازم نیست قافیه کافی بُود

عمر خود را صرف وزن شعر مکن

شعر نیکو بگو قافیه کافی بُود

شکر نعمت چیست بر ما بگو؟

(شکر نعمت ، نعمت افزون کند

(کفر، نعمت از کفت بیرون کند)

نعمت حق بی شمار است بدان

لطف حق بی شمار است بدان

او خلق کرد تا جودی کند

نی که از خلقش سودی کند

او نیازی به خلق خود نداشت

بی شمار احسان کرد منت نداشت

جود او گسترده و حدی نداشت

فضل او بر بندگان حدی نداشت

ما همه محتاج ، او نیازی نداشت

او به ما هرگز ، نیازی نداشت

لحظه ای گر نعمت او قطع شود

بنده ی ناچیز او مضطرّ شود

ما فقیریم و نیازمند به اویم

در همه چیز نیازمند به اویم

ما خطاهای فراوان داریم

او عطا می کند ما خطاها داریم

هر چه نعمت ها فراوان می شود

بین خطاها فراوان می شود

«لطف حق با تو مدارا ها کند

چون که از حدّ بگذرد رسوا کند»

لطف او شاید تو را مغرور کند

ناسپاسی مکن شاید تو را محروم کند

گر که از لطف ، تو را چوبی زند

ص: ۴۶۰

لطف باشد کو تو را چوبی زند

گر که چوبی زند مهلت دهد

تو ترس از این که او مهلت دهد

تا که یکباره بگیرد جان تو

چاره نی باشد بگیرد جان تو

راه توبه بسته باشد بهر تو

راه چاره بسته باشد بهر تو

«خادم» چوب خدا هم رحمت است!

کیفر دنیای او هم رحمت است!

کیفر ناسپاسی تغییر نعمت است

گناهان سبب تغییر نعمت است

ناسپاسی مکن ای جان من

همه چیز را از حق بدان ای جان من

حق ، تو را آورد ، تو نیست بدی

این همه نعمت بدادت ، ای جان من

نعمت حق می خوری بِسْمِ بگو

شکر کن سالم بُدی ای جان من

لقمه ای را که خوردی از حق بُود

همه چیز از حق دان، ای جان من

«شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر، نعمت از کفت بیرون کند»

چشم باز کن با بصیرت کن نگاه

هر نگاهی می کنی ، با بصیرت کن نگاه

ص: ۴۶۱

نعمت حق را به جا مصرف نما
هر چه گیری جای خود مصرف نما
نعمت حق را صرف عصیان مکن
داده ی حق را صرف عصیان مکن
کفرِ نعمت را ، عذابیست شدید
تو بترس از آن ، عذابیست شدید
لقمه ای گر می خوری الحمد بگو
بعد بِسْمِ الله بایدت الحمد بگو
تا که نعمت بر تو افزوده شود
گر که شاکر باشی افزوده شود
نعمت را ، از خدا دان و بخور
شاکر منعم باش از خدا دان و بخور
نعمت آر خواستی از صاحبِ نعمت بخواه
نعمت حق را از مخلوق مخواه
این نصیحت را از این شاکر پذیر
هر چه می گوید از این شاکر پذیر
«خادم» تو بدان ، غرق نعمتی
نعمتی گیری ز حق بعد نعمتی

بهترین نعمت های خداوند؟

نعمت اعلا کدام است بگو

لطفِ بی پایان کدام است بگو

ص: ۴۶۲

نعمتِ اعلا ایمان به خداست

لطف بی پایان لطف خداست

پس از آن ، رسالت اعظم نعم است

بعد از آن ، ولایت اعظمِ نَعَم است

این سه نعمت اعظمِ نَعَم است

بهتر از آنها نیست اعظم نعم است

هر کسی با این سه نعمت مومن باشد

نعمت توحید گر نباشد کافر باشد

گر نبوت و امامت نباشد کفر است

شرک در ذات و صفات هم کفر است

شرک در طاعت و افعال شرک است

تو باید خدا را به پرستی و بس

ورنه شرک در عبادت هست و بس

نعمت آب هم بزرگ است بدان

گر نباشد دانی چه بزرگ است بدان

نعمتِ آب نعمتِ اعظم بُود

معنی آب امام است اعظم بُود

به هر معنا حیاتِ هر چه با آب بُود

گر نباشد آب ، دانی با آب بُود

نا سپاسِ هر نعمت کافر است

کافر نیست کافر به نعمت است

گر ضروریّ اسلام را منکر شود

منکر حق است ، او منکر شود

ص: ۴۶۳

کافران سائر حق اند کافر اند

حق را چون ساترنند کافر اند

بعد از اسلام تو گر کافر شدی

مرتد فطری شدی کافر شدی

ای بسا کافر که بین ما بُود

در حقیقت کافر است بین ما بُود

«خادم» از کجا دانی تو او ، کافر است

منکر ضروری است او ، کافر است

منکرین ولایت کیانند بگو؟

منکرین ولایت بیابند تا بگویم

حق با کیست من آن را بگویم

ولایت از خدا و از رسول است

زعامت از خدا و از رسول است

بعد پیغمبر ولایت از علی است

غیر از این کفر است ولایت از علی است

در غدیر امر ولایت ، ثابت گردید

کفر منکرینش نیز ، ثابت گردید

مردمان بعد از نبی کافر شدند

مرتد از دین شدند ، کافر شدند

جز قلیلی که حق را ، رعایت کردند

زیر بار ظلم نرفتند ، رعایت کردند

ص: ۴۶۴

همه از راه ولایت جدا گردیدند

راه اسلام نرفتند جدا گردیدند

هر که دارای ایمان نبُود

مشرکی باشد ایمان نبُود

گر که بیعت دلیل حقّ بُود

دومی کی صاحب حقّ بُود؟!

بیعت مردم تأیید است و بس

انتخاب امام از خدا هست و بس

مردمان باید طالب حق باشند

حقّ علیّ بود طالب حق باشند

گرقرآن بخوانید «ولیکم» بدانید

نصّ قرآن است «ولیکم» بدانید

آن که در آخر عمر ، واثورا می گفت

اعتراف کرد به خطا ، واثورا می گفت

آن که گفت : من چرا آتش زدم؟!

بیت وحی را من چرا آتش زدم؟!

تو گویی او ولیّ مؤمنین است؟!

چقدر جاهلی گویی ولیّ مؤمنین است؟!

«خادم» خشم مکن این ها دین ندارند

چون علیّ را نخواهند بدان دین ندارند

منکر حق چه گوید بگو؟

ص: ۴۶۵

منکر حق گوید: نبی را وصیت نبود

او مردم را واگذارد او را وصیت نبود

مردمان باید جانشین تعیین کنند

حق نداشته نبی جانشین تعیین کند

روز روشن دروغ می گوید شما؟!!

پس غدیر خم را چه می گوید شما

او گوید: نبی قابلیت ها را گفته است!

عقل ندارد، نداند او چه گفته است؟

من که گویم عقل را از دست داده است

بلکه دین خود را از دست داده است

او اگر قابلیت ها را فرموده بود

حارث فهری چرا معترض گردیده بود؟

ما حاضریم با شما سوگند یاد کنیم!!

هر که ناحق گوید بر او لعنت کنیم!!

تو گویی بیعت مردم ولایت آور است

بلکه بیعت نکنند مردم، ولایت آور است؟!!

تو مریضی جیره خواری آیا نوکری؟

پس چرا روشن نمی گویی: نوکری؟!!

من که گویم: دین نداری احمقی

بهر دنیا چنین گویی احمقی

تو اگر شهرت می خواهی بگو!

دین خود را بهر شهرت می دهی بگو!؟

شهرت آر خواهی بُرو در آب زمزم بول کن

ص: ۴۶۶

شهرت شیطان به دست آری برو در آب زمزم بول کن

دین فروشی کار آسانی بُود، دین دار باش

دین خود مفروش آسان، بیا دیندار باش

لیک کار از کار گذشته تو مرتد گشته ای

ارتداد تو فطری است مرتد گشته ای

«خادم» هدایت نشوند این قوم بدان!!

نوکرند آنان هر چه گویی نپذیرند بدان!!

هر چه گفتم چو میخی بود که بر سنگ کوبند!!

حجّت کامل بود لیک میخی بود که بر سنگ کوبند!!

هدف منحرفین ولایت چیست بگو؟

من که گفتم هدف چیست تو بگو!

هدف دین نیست ، شهرت است تو بگو

من گویم جاهلند ، دین هم ندارند

بلکه گویم جاهلند عقل هم ندارند

گیرم عدو دنیا را به تو داده بگو

راستگو نوکری ؟ هرچه داده بگو

نوکر آر هستی بیا ما نیازمند نوکریم

هر چه خواستی می دهیمت نیازمند نوکریم

نوکری هم افتخار است ، نوکر خوبان بشو!

نوکری را شغل خود کن ، نوکر خوبان بشو!

نوکر آر هستی ، خود را رسوا مکن

ص: ۴۶۷

نوکر آل احمد باش ، خود را رسوا مکن

ما که در کار شما ماندیم ، باید چکنیم؟!

باید از پدر و مادرتان پرسیم چکنیم؟!

گر که سنی هستی بگوئید اهل سنتیم

نی منافق باشید و گوئید اهل ملتیم

اهل تحقیق دانند چه گوئید و چه خواهید شما

پس به ما راست بگوئید ، چه خواهید شما؟!

همه دانند شما منحرفید شکی نیست

همه گویند شما منحرفید شکی نیست

جز شما ، شهرت شیطان خواهید

مانعی نیست بخواید، شیطان خواهید

شیطان منافق نبود ، جانِ شما

من شما را نصیحت می کنم جانِ شما

«خادم» با که می گویی سخن فاش بگو

هر چه می گویی سخن ، فاش بگو

گر که خواهی فاش گویم تو بدان

عابدینی و طحانی منحرف گشتند بدان

حضرت معصومه کیست بگو؟

به قم آمد هفده روز ماند و رفت

برکاتی گذارد هفده روز ماند رفت

حضرت معصومه ثانی فاطمه است

ص: ۴۶۸

پاداش زیارتش چون فاطمه است

حضرت فاطمه فرمود : گر خواهید مرا زائر شوید

زائر معصومه شوید، مرا زائر شوید

او مقامش در زیارت نامه، روشن است

او مقامش از «شأن من الشأن» روشن است

زیارتنامه اش مأثور از معصوم بُود

از مقامش بس زیارتنامه اش مأثور بُود

در قیامت او شافع است از زائرش

جنت خلد باشد ، اجر زائرش

او همانند فاطمه کفوی نداشت

گر علی نبی بود فاطمه کفوی نداشت

او کریم اهل بیت است بدان

جای مادر بُود ، او کریم اهل بیت است بدان

کفو او گو زینب کبرا بُود

کفو دیگر سقّای آب آور بُود

این دو معصوم باشند تو بدان

صالح و صدیق باشند تو بدان

بعد معصومین این ها تالی اند

آری در خصلت ها تالی اند

گر که نتوانید زائر معصوم شوید

قم روید زائر معصومه شوید

زائر او گر شوی در قم بدان

زائر خُویش رضا باشی بدان

ص: ۴۶۹

گر خراسان رفتن ات مشکل بُود

زائر معصومه شو، نی مشکل بُود

«خادم» تو از معصومه بهره هایی برده ای

منکر فضلش مشو بهره هایی برده ای

هر که خواهد گره از کارش باز شود

زائر معصومه شود ، گره از کارش باز شود

مظلوم کیست بگو؟

مظلوم ، علیست در عالم ، بدان!!

کس چو او نیست ، در عالم ، بدان

بعد پیغمبر علی بیش از همه مظلوم بود!!

کس چو او مظلوم نبود بیش از همه مظلوم بود!!

حق او غصب شد و حامی نداشت!!

خانه اش آتش زدند ، حامی نداشت!!

حق او را غصب کردند ، حامی نداشت!!

دشمن آتش زد خانه اش ، حامی نداشت!!

همسرش را می زدند ، حامی نداشت !!

محسن اش را کشتند ، حامی نداشت !!

حبل بر گردنش انداختند ، حامی نداشت!!

کربلا هم حبل بر اولاد او انداختند!!

آتش آوردند ، خانه اش آتش زدند !!

کربلا هم خیمه ی فرزند او ، آتش زدند!!

ص: ۴۷۰

غاصبان بر جای او تکیه زدند!!

حرمت او شکستند ، جای او تکیه زدند!!

همسرش از تخته ی در کشته شد!!

راه او را بستند ، او درمانده شد!!

کس نکرد از او حمایت ، درمانده شد!!

او شد و خانه ی او ، در مانده شد!!

مردم او را تنها گذارند ، در مانده شد !!

حامی غاصبان بودند ، او در مانده شد !!

آنقدر غربت او سخت شده بود !!

گو که دنیا بر او تنگ شده بود !!

آرزوی مرگ می کرد از خدا !!

تا بگیرد پناهی از خدا !!

عاقبت فرق ورا بشکافتند !!

گو که فرق نبی بشکافتند !!

«خادم» مگو ، دل ما را بردی؟! !!

ما که آرام بُدیم دل ما را بردی!!

چکنم من که مولا غریب است هنوز!!

ظلم بر او ، قریب است هنوز!!

فتنه ها را ببینید ، باید چه کنیم؟! !!

فتنه ها کور شده ، باید چه کنیم !!

همه جا را گرفته بین چون شده؟

خُلق مردم را بین چون شده؟

کس به کس نیست ، زندگی تنگ شده

ص: ۴۷۱

مردم از دین و دیانت سر زدند!!

بهر دنیا بین ، همه دم زدند !!

هر کسی را بین فکری کند!!

هر کدام را بین ذکری کند

آن یکی نفرین و لعنش بالاست

این یکی داد و لعنش بالاست

آن یکی را بین ، بی درآمد مانده

این یکی را بین ، از زیادی مانده

این همه پول را باید چکنم ؟

من نیازی ندارم ، باید چکنم ؟

تو بگو دست فقیری را بگیر

راه خود باز کن ، بهشتی را بگیر

بُخْلِ او مانعِ از این کار بُود !

گر که توفیق نباشد چه بُود ؟

علت اصلی ، حرام است بدان

تو بین از کجا آمده ، حرام است بدان

تو بین ربا و رشوه چون شده ؟

هر حرامی بوده ، چون شده

هر حرامی حلال گردیده است

کو حرامی حلال نگردیده است ؟

فکر مردم همه فاسد شده

همّ آنان زر و زیور شده

نه حجابی نه حیایی نمانده دیگر

ص: ۴۷۲

نه حلالی نه حرامی نمانده دیگر

«خادم» امید ما را قطع مکن

ما که امید داریم ، تو قطع مکن

فتنه های گوناگون ، دشمنان گوناگون

ما گرفتار جهاد نفسیم چکنیم؟

نفس اماره بالسوییم چکنیم؟

دشمن دیگر ما شیطان است

او عدو مبین است چکنیم؟

دشمن دیگر ما زن و فرزند بوند

اهل دنیا و زرنده ما چکنیم؟

آن یکی بل هوس و بی تقواست

این یکی اهل دنیا و زر است ما چکنیم؟

دشمن دیگر ما اهل دنیا هستند

فکر آنان به دنیا است ما چکنیم؟

آن که اهل آخرت باشد کم است

هر که بینی اهل دنیا است چکنیم؟

ما شدیم تنها و بی یاور و بی پناه

کس نباشد یار ما ، ما چکنیم؟

پس چه خوب است، دنیا جای ماندن نبود

عمر دنیا کم است مگو ما چکنیم؟

زاد و توشه بردار و بُرو

ص: ۴۷۳

ماندن تو به دنیا چه سود مگو ما چکنیم؟

دل ز دنیا بکن دل به خدا بند و بُرو

پس بگو: ما برای چه بمانیم چکنیم؟

گر نگاهی ز عبرت به دنیا بکنی

باورت آید ، برای چه بمانیم چکنیم؟

اهل دنیا دیوانه اند ما چه کنیم

گر بخواهند بمانند به دنیا چکنیم؟

«خادم» تو چه دانی اَجَلتِ کی آید

پس به فکر کار خود باش ، مگو ما چکنیم؟

فکر عاقل همین است جانا

گر به دنیا بمانی تو خواهی چکنی؟

راه جَنّت باز است، بیا تا برویم

دَرِ رحمت باز است بیا تا برویم

راه را گم مکن از راهدان پیرس

راه مستقیم است، بیا تا برویم

راه جَنّت را خداوند گفته بما

راه خوبان است ، بیا تا برویم

دل از دنیا بکن رو به خدا کن بیا

مانع تو همین است ، بیا تا برویم

توشه بردار و بیا تا برویم

در جنت باز است، بیا تا برویم

راه اگر بسته بود، شافع می بریم

شافع ما علیست، بیا تا برویم

ص: ۴۷۴

قاسم جنت و نار ، علی می باشد
گر علی ساربان است ، بیا تا برویم
گر علی آنجا نبود بدان فاطمه هست
در جنت باز است بیا تا برویم
گر که آنان نبودند حسین هست بیا
باب جنت بر حسین باز است بیا تا برویم
مانعی نیست هر کدام از ائمه باز کنند
پشت در ما نمایم ، بیا تا برویم
در قیامت هر کسی را با امامش خوانند
با علی خوانند تورا ، بیا تا برویم
شفعای ما زیادند قدر آنان را بدان
هر کدام باشند ، در باز شود ، بیا تا برویم
بهشت را دری از رحمت است
در رحمت باز است ، بیا تا برویم
رحمت حق بهر محسنین نزدیک است
تو محسن باش در باز است ، بیا تا برویم
«خادم» تو از کدام در خواهی رفت؟
با حسین می رویم ، بیا تا برویم

دوزخ کیست خادم بگو؟

دوزخ یکجا ملکِ غاصبین است

تو مرو نزدیک ، ملکِ غاصین است

ص: ۴۷۵

دوزخ از کافر و ملحد باشد

این سند قطعی است ملک غاصبین است

قاتلین اولیا مالک دوزخ بوند

مالک آنانند، ملک غاصبین است

این سند را علی امضا نموده بدان

شش دانگ یکجا ملک غاصبین است

قاسم جنت و نار علی می باشد

جنت از آل علی و نار ملک غاصبین است

حامیان غاصبین چون غاصبین اند

در دوزخ باز است ، ملک غاصبین است

ته دوزخ چاهيست به آن ویل گویند

تو بدان آن ملک غاصبین است

دوزخ را هفت در بود

هفت در آن ملک غاصبین است

طبقات دوزخ مختلف است

کل طبقات ملک غاصبین است

دوزخ از دور شعله بر کشد

نظر او همی بر غاصبین است

فاطمه چون به قیامت آید

به خدا گوید: هدف من غاصبین است

من حسینم را می خواهم بینم

چون که بیند خشم حق بر غاصبین است

صُرخه از او و نبیّ بالا رود

ص: ۴۷۶

تا که خشم خدا بالا رود ، بر غاصبین است

ابلیس هم چون عذابی را ندارد

چاه ویل است آن ، خشم خدا بر غاصبین است

«خادم» تو کجا دانی عذاب چاه ویل

آن عذاب مخصوص غاصبین است

من همی دانم شعله ی چاه ویل سوزان بود

آن جهنم را بسوزد مخصوص غاصبین است

کار خیر چیست؟ محسن کیست بگو؟

کار خیر چیست محسن کیست بگو؟

محسن خیر خواه است نیکو کار کیست بگو؟

بر خلاف میل خود گر محسنی

کار مردم راه انداز گر محسنی

محسن آن است که محض خدا کار کند

از کسی مزد نخواهد محض خدا کار کند

کار خیر دان خدمت مردم بود

هدف آن خدا ، خدمت مردم بود

بہتر از آن راهنمایی و هدایت بود

کار خیر بہر دنیا ، راهنمایی بہر عقبا بود

ہر دو بہر خدا این بہر دنیا آن بہر عقبا بود

شکم سیر کن ، راهنمایی کن ، بہر عقبا بود

گر توانی دل خسته ای را شاد کن

بهرتر از آن ، فکر بسته ای را باز کن

ص: ۴۷۷

مردم نادان ایتام آل احمدند

فکر آنان باز کن ایتام آل احمدند

گر دلی را خوش کنی دلت را خوش کنند

تا توانی دلی را خوش کن ، دلت را خوش کنند

حاجت هیچ کس را ردّ مکن

گر که نتوانی دعایش کن ، ردّ مکن

هیچ امیدواری را قطع امیدش مکن

هر چه داری به او ده ، قطع امیدش مکن

تو اگر تاجر جنت بُدی

راه خیر را باز کن ، تاجر جنت بُدی

دَرِ خیر را نبند ملعون شوی

احسان را با بدی پاسخ مده ، ملعون شوی

احسان را اول به خویشانت بکن

گر که احسان می کنی اول به خویشانت بکن

«خادم» از خدا خواه اهل احسان باشی

راه احسان باز کن ، اهل احسان باشی

از گناه دوری کن ، بدتر از شمشیر بود

تا توانی ظلم مکن ، بدتر از شمشیر بُود

گر خطای تو چون خطای آدم است

کیفر آن هم چون کیفر آدم است

از گناه و ظلم دور باش و بترس

کیفر آن وقت مرگ است بترس

گر خدا بر یک گناه کیفر دهد

ص: ۴۷۸

طاقت ما نباشد گر کیفر دهد

گر ز غفلت گناهی کردی ، توبه کن

عفو و رحمت نزدیک است ، توبه کن

گر تو از غفلت ظلمی کرده ای

عفو خواه از مظلوم ، ظلمی کرده ای

ور نه بعد از مرگ کارت سخت شود

او بدان نگذرد ، کارت سخت شود

ظلم و احسان «ذره المثقال» بُود

پس بترس از ظلم «ذره المثقال» بُود

سعی کن بعد از گناه توبه کنی

گر که غافل شدی ، توبه کنی

توبه گر ناکردی و کردی گناه

قلب سیه می شود کردی گناه

چون که قلبت سیه گردد بدان

راه باز گشت سخت گردد بدان

توبه از مظلومه با رَدِّ مظلومه است

توبه ی تنها نیست با رَدِّ مظلومه

غم و اندوه ما از گناهان ماست

هر مصیبت که بینیم از گناهان ماست

غفلت از گناه ، اصل خطاهای ماست

ترک توبه بدتر از خطاهای ماست

راه چاره ، ترک گناه است بدان

گر گناهی نکنی راه تو باز است بدان

ص: ۴۷۹

جرم مکن و مترس از قانون

گر که جرم می کنی بترس از قانون

«خادم» بدان ترک گناه بهتر از توبه است

تو گناهی مکن بهتر از توبه است

تا توانی دلی را شاد کن

در حقیقت دل خود شاد کن

راه شاد کردن فراوان باشد

راه باز است ، دلی را شاد کن

سعی کن مؤمنی را مسرور کنی

شک مکن مسرور شوی گر مسرور کنی

وقت مردن تو را مسرور کنند

در قبر هم تو را مسرور کنند

در قیامت هم تو را مسرور کنند

وقت میزان هم تو را مسرور کنند

نامه ات را چون دهند مسرور کنند

از صراط چون گذری مسرور کنند

چون پرسی از چه مسرور کنند؟

علتش آن سرور است تو را مسرور کنند

تا توانی دل هیچ کس را میازار

گر که آزردی دل مؤمن میازار

دِلِ بشکسته کی شاد شود

سعی کن تا دلی شاد شود

از سخن گفتن بیجا پرهیز کن

ص: ۴۸۰

گر سخن گویی از آن پرهیز کن
گر سخن گفته نشود تو مالکی
گر که گفتی سخن کی مالکی
مالک حرف خود باش و هر حرفی مزین
از خطر پرهیز کن هر حرفی مزین
سخن آر فضّه باشد ترکش ذهب است
پس بدان ترک سخن تو ذهب است
سخن آر گویی سخن سنجیده بگو
قبل از آن فکر کن سخن سنجیده بگو
تا نگوید کس سخن ، عیب او پوشیده است
از سخن دانند آنچه را پوشیده است
«خادم» کم سخن گو تا سالم بمانی
سخن خوب گو تا سالم بمانی
خطر عمده ی ما ، از سخن است
هر بلایی به ما می رسد از سخن است

مقام حسنین را بر ما بگو ؟ هر چه دانی از آنان بر ما بگو ؟

حسین گوشواره های عرش خدایند
چه زیبا بوند ، گوشواره های عرش خدایند
حَسَنَيْنِ سِبْطَيْنِ اند عزیزین اند بدان
این دو ، گوشواره ی عرش اند بدان

حَسَنِينَ فرزندان احمد وزهرا باشند

مادر و بابشان حیدر و زهرا باشند

هر دو از مادر ، فرزند پیامبر باشند

همچو عیسی که ز مادر فرزند باشد

حسین چو هارون و موسی باشند

هر دو نزد حق چو موسی و هارون باشند

کس نگوید فرزند پیامبر نیستند

آنان چو عیسی فرزند پیامبر باشند

از حسادت این سخن را گفته اند

ور نه آنان فرزندان پیامبر باشند

حق را نتوان پوشاند با حرف و زبان

هر چه پوشاندند همه ظاهر باشند

همه دانند ولایت حق مولا بوده

همه دیدند و دانستند حق مولا بوده

هر چه پوشاندند ظاهرتر شده

کی حقیقت گم شود ظاهرتر شده

حَسَنِينَ را پیمبر همه جا می بوسید

همه دیدند که پیمبر این دو را می بوسید

اینقدر این دو را دوست می داشت

روی زانو می نشاند و دوست می داشت

این دو فرزند ، امامان شمایند

قائم و قاعد آنان امامان شمایند

این دو یکی مسموم ، یکی مقتول شدند!؟

ص: ۴۸۲

قبر آنان یکی مخروب یکی معلوم شدند؟!؟

از چه جگرِ سبطِ اکبر پاره و مسموم شده

از چه جسم حسین پاره و مطروح شده؟!؟

غاصبین خلافت پذیرند این را

علت ، آنان شدند ، پذیرند این را

قاتل فرزندانِ پیمبرِ آنان بُدند

شک ندارد کسی کانا بُدند

جُرمِ هر مجرم بر آنان بوده

کیفر هر جُرم بر آنان بوده

«خادم» تو چه دانی خداوند چه کند با آنان

اولیا و انبیا همه دانند ، چه کند با آنان

با امامان چه کردند بگو؟

دعبل آمد نزد علی موسی الرضا

تا مرثیه خواند بر علی موسی الرضا

پس غریب خراسان به او دستور داد

بهر مرثیه ی جدّ خود به او دستور داد

گفت: بگو: جدّ غریبم چه شد؟

کربلا بر سرِ جدّم چه شده؟

دعبل از سوز برخاست و بگفت :

خوب شد مادرش نبی بود و بگفت

کربلا جسم حسینت روی خاک

ص: ۴۸۳

با لب تشنه بوده ، مانده روی خاک

در کنار فرات لب تشنه کشتند او را

همه دانستند کیست ، لب تشنه کشتند او را

گر تو بودی لطمه بر صورت می زدی

اشک جاری لطمه بر صورت می زدی

پس بیا تا برویم کربلا

تا که اشک ریزیم همه کربلا

جسم فرزندان تو مانده به خاک

گو ستاره ها بوند بر روی خاک

من چه گویم ز فرزندان تو ای فاطمه

قبر فرزندان تو متفرق باشد ای فاطمه

قبر برخی کربلاست نزد فرات

قبر بعضی یثرب است نزد شماس

قبر برخی فحّ است دور از شماس

تا که گفت : قبر برخی بغداد است دور از شماس

گر بینی قبر فرزندان خود

اشک ریزی بهر فرزندان خود

تا که اشک رضا و اهل مجلس را گرفت

همه سوختند، اشک آنان را گرفت

تا رضا با سوز و اشک گفت : بگو بر مادرم

قبر فرزند دگر در طوس گو بر مادرم

دل هر کس بسوزد که خراسان باشد

اشک ریزد و نالد گر خراسان باشد

ص: ۴۸۴

دعبل از روی تعجب بگفت:

قبر کیست آن ، سوخت و بگفت :

تا که شاه خراسان از آه بگفت:

من غریم قبر من باشد و گفت

تا که گفت: هر که از دور به زیارت آید

من سه جا نزد او آیم گر زیارت آید

مهدی آل محمد در عزاها چه کند !؟

در عزای جدّ خود او گو چه کند!؟

من چه گویم حال فرزند زهرا تو بگو

او که بر جدّش گریان بود ، تو بگو

او گفته هر صبح و شام بر جدّم گریه کنم

گر که اشکی نداشتم من خون گریه کنم

او گوید: یا جدّا نبودم کربلا

تا که جانم را فدایت کنم در کربلا

تو غریب بودی و من نبودم خادم

تا که چون عباس شوم من خادم

دشمن از اطراف تو را محصور کرد

راه ها را بست و تو را محصور کرد

پس تو را در حلقه ای محصور کرد

آب را بر تو بست و ممنوع کرد

تا که اطفال از عطش نالیده اند

بهر عمو آمدند از عطش نالیده اند

دست سقا قطع شد در علقمه

ص: ۴۸۵

تشنه از آب خارج شد در علقمه

ناله ی اطفال بلند شد کربلا

ناله کردند تشنه بودند، کربلا

دل هر سنگدلی را سوختند

همه از سوز آنان سوختند

تا که طفل شیرخواره ناله کرد

روی دست پدر بود ناله کرد

گفت: ای مردم این طفل را آبش دهید

بی گناه است او را ، آبش دهید

طفل تشنه در آغوش پدر خاموش شد

تیر آمد بر گلویش او خاموش شد

همه ی فرزندان نبی را کشتند

گو که تکبیر و تهلیل را کشتند

مهدی فاطمه زین مصیبت سوخته است

هر شب و روز اشک ریخته سوخته است

اشک او خشک نشده اشک ریخته است

تو ندانی او چگونه اشک ریخته است

«خادم» دم مزین این مصیبت یاد مکن

فاطمه اینجاست این مصیبت یاد مکن

حالِ احمد بر حسین اش چه بود؟!

گریه می کرد بر حسین اش چه بود؟!

بر حسین فاطمه بارها احمد گریست

بوسه می زد بر او و می گریست

ص: ۴۸۶

بارها بر قاتلش لعنت نمود

قاتلش دید و به او لعنت نمود

گفت: حسین من غریب خواهد شد

یار و یاور ندارد غریب خواهد شد

سرزمینی هست به نام کربلا

مقتل اوست زمین کربلا

چون حسینش به دنیا آمد

جبرئیل گفت: قضا بر قتلش آمد

چشم احمد بسی گریان شد

فاطمه هم زین خبر گریان شد

من نخواهم فرزندی که کشند

چه نیازيست به فرزندی که کشند

تا که جبرئیل خبر از سرّی داد

خبر از سرّی از قتلش داد

گفت: او پدر نُه امام خواهد بود

نُه امام از نسل او خواهند بود

تربت او شفاعت خواهد بود

زیر قبه اش دعا مستجاب خواهد بود

این خیر بر پدر و مادر او تسکین شد

گو که دلشان بهر او خونین شد

احمد مرسل گفت : او چراغ هدایت باشد

کشتی نوح بر نجات امت باشد

گر که گویی هر امامی چراغ هدایت باشد

ص: ۴۸۷

یا که هر امامی چون کشتی نوح باشد

لیک ندانی این چراغ روشن تر است

کشتی او هم وسیع و جادارتر است

من که گویم رأس بُریده او بین چون کرد

آیه ای خواند ، همه را بین چون کرد

«خادم» تو چه دانی که او چون کرده ؟

کاخ دشمن را ، او لرزان کرده !!

فاطمه گو بهر حسینش چه کند؟

فاطمه گو بهر حسینش چه کند؟

مادر است او بهر حسینش چه کند؟!

اشک او بهر حسین جاری بود

شیر می داد و اشکش بر او جاری بود

اشک مادر و پدر جاری بود

اشک همگان بهر او جاری بود

تا که قنذاقه را دست پیمبر دادند

او نخست خنده نمود و اشک او جاری بود

فاطمه گفت : پدر او چه عیبی دارد

اشک هر دو بر او ریخت و جاری بود

کس ندانست چه سرّی است که نبی اشک ریزد؟

گو که اشک همه عالم براو جاری بود

جبرئیل گفت اُمّت او را می کشند

ص: ۴۸۸

زین سبب اشک نبی جاری بود

آسمان ها و زمین بهر او نالیدند

اشک قدوسیان بر او جاری بود

کس نبود که بر او گریه نکرد

اشک عالم بر او جاری بود

آب بهر او خجالت زده شد

اشک هر مؤمنی بر او جاری بود

طفل شش ماهه ی تشنه چه کرد با مادر

طاقتش طاق شد و اشک او جاری بود

اشک اطفال چه کرد با عباس

طاقتش طاق شد ، اشک او جاری بود

خیمه ی سوخته چه کرد با اطفال

اشک اطفال همی جاری بود

از یتیمی و بی کسی می سوختند

خیمه سوخت و اشکشان جاری بود

آه از زینب بی کس که چه قدر او می سوخت

خیمه ها آتش گرفت اشک او جاری بود

نیمه شب زینب چه کند با اطفال ؟

بهر اطفال می گشت و اشک او جاری بود

«خادم» مگو آتش زدی تو همه را

تو نگفتی اطفال چه کردند؟ اشکشان جاری بود

اشک معصومین چه بوده بهر حسین!؟

همگی دانیم سوخته اند بهر حسین

ص: ۴۸۹

هر امامی بر حسین اشک ریخت و گریه کرد

کربلا گر نبود او هم گریه کرد

گریه ی زین العباد دل سنگ را می سوخت

کربلا بود او ، تا آخر عمر گریه کرد

گر یتیمی دید بر یتیمان گریه کرد

گر اسیری دید بر اسیران گریه کرد

آب دید و خیره شد تا گریه کرد

طفل تشنه اگر دید گریه کرد

او فرات را دید و گریه کرد

ذبح گوسفندی را دید و گریه کرد

بهر اطفال پدر بیشتر گریه کرد

خادمش آب و غذا آورد ، گریه کرد

خادمش گفت: تا کی گریه می کنی!؟

در جواب نالید و بیشتر گریه کرد

گر امام ششم را خواهی من بگم

هر چه یاد جدش کرد گریه کرد

گر امام هشتم را خواهی من بگم

مرثیه خوان را گفت بخوان او گریه کرد

گر تو مهدی را خواهی من بگم

او گفت : یا جدًا صبح و شام سوزم گریه کرد

او می گفت : من نبودم تا جانم را قربان کنم

صبح و شام می گریم او هم گریه کرد

کس نبود بر حسین فاطمه گریه نکرد

ص: ۴۹۰

عالمی بر او سوخت و گریه کرد

فاطمه از پیش بر او گریه کرد

احمد مختار هم بر او گریه کرد

باب او مولا علی هم گریه کرد

او قبل از شهادت بر او گریه کرد

هر پیامبر هر وصی هم گریه کرد

گو در و دیوار عالم گریه کرد

«خادم» بگو هر ملک هم بهر او گریه کرد

جبرئیل هم بارها بر او گریه کرد

اشک عالم چه بوده بر حسین؟ آن را بگو؟

کربلا را شنیدن کی بود مانند دیدن

آنچه می گویند شنیدی کی بود مانند دیدن

سال ها بگذشته ما کربلایی میشنویم

این شنیدن کی بود مانند دیدن

همه عالم گوش و چشمند ، ماها غافلیم

ما شنیدیم آنان دیدند ، ماها غافلیم

آسمان گریید بهر مظلوم کربلا

او به جای اشک خون گریید بر شهید کربلا

طیر و وحش و ماهیان گرییده اند

آب و خاک و شجر ماهیان گرییده اند

چَنّ و انس و ملک اهل سما گرییده اند

ص: ۴۹۱

کس نبود کو نگرید عالم همه گرییده اند

عرش و کرسی و قلم گرییده اند

کس نماند دیگر به عالم همه گرییده اند

در و دیوار عالم گو گرییده اند

این چه ظمی بود که عالم بر آن گرییده اند

گو مگر ظلم چه بوده که عالم بر آن گرییده اند؟

قتل لب تشنه ای بوده همه گرییده اند

آری مقتول فرزند پیمبر بوده

قتل او قتل صبر بوده همه گرییده اند

آه لب تشنگان حرم بالا بوده است

مقتول هم تشنه بوده همه گرییده اند

چون صدای تشنگان بالا گرفت

چون شنیدند همه گرییده اند

طاقت صبر نبود اطفال تشنه بودند

بهر آنان آب نبود مردمان گرییده اند

طفل بی شیر گریه کرده مادرش شیر نداشته

مردمان چون این بدیدند همه گرییده اند

«خادم» برحسین بن علی هر که گرید خوب است

همه را گو بگریند و بدانند خوب است

کربلا گر به روی ، تلّ زینب را بینی

در حرم گر به روی قبر اکبر را بینی

گریه ی پیغمبران بهر حسین را بینی !!

اشک اوصیا بهر حسین را بینی !!

ص: ۴۹۲

آسمان خون گریسته ، ندانستی چه شده ؟

تا که گفتند: حسین بن علی کشته شده

دل ما سوخت و ندانستیم چه شده

خبر آمد که حسین بن علی کشته شده

غمِ عالم بریخت بر دل و سوختیم ما

چون که گفتند: حسین بن علی کشته شده

جنّ و انس و ملک متحیر ماندند

چون که گفتند: حسین بن علی کشته شده

هوا تیره و تار شد کس ندانست چه شده

تا که گفتند: حسین بن علی کشته شده

غمِ عامل همه را غمگین کرد

زانکه گفتند : حسین بن علی کشته شده

عالم کون و مکان در هم شد

چون که گفتند: حسین بن علی کشته شده

مادران شهدا غمگین شدند

خبر آمد که حسین بن علی کشته شده

انبیا و اولیا در ماندند

چون شنیدند حسین بن علی کشته شده

آدم چون نام حسین بُرد گریان گردید

او ندانست حسین بن علی کشته شده

هر پیمبر عبورش به مقتل افتاد

ص: ۴۹۳

گریه کرد و ندانست حسین بن علی کشته شده

آدم و نوح و خلیل، نزد احمد آمدند

چشم گریان که حسین بن علی کشته شده

انبیا گرد هم جمع شدند گرییدند

چون خبر آمد: حسین بن علی کشته شده

حوریان گرد هم جمع شدند نالیدند

تسلیت گفتند به زهرا که حسین بن علی کشته شده

اهل جنّت گرد احمد جمع شدند گریه کنان

اشک ریختند که حسین بن علی کشته شده

«خادم» تو چه کردی خاک غم بر سر کن

مادرت فاطمه را تسلیت ده که حسین کشته شده

همه باید بگریند و بنالند زین غم

که حسین بن علی تشنه کشته شده

اشک آدم چه بوده بهر حسین بگو؟

اشک آدم چه بوده بهر حسین بگو؟

هر که نام حسین بُرده اشک ریخته بگو

آدم خطا کرد و، شجرِ منهی خورد

اشک ها ریخت او شجرِ منهی خورد

این خطا قبل نبوت بوده

ور نه بعد از آن عصمت بوده

همه ی پیغمبران معصومند

ص: ۴۹۴

اوصیا هم بدان معصومند

دشمن از انبیا سلب عصمت نمود

تا که نااهلان ، لایق منصب نمود

آدم از جنت برون شد زین خطا

درس شد این ، بر اهل خطا

سال ها آدم و حوا گریان بودند

از خدای خود ، طالب غفران بودند

عفو رحمان نیامد بهر شان

تا که جبرئیل آمد بهر شان

گفت : شما از بهر چه گریان شده اید؟

گوئیا بهر عفو حق ، گریان شده اید؟

گفتند: آری ما را گنهی است

طالب عفویم ما را گنهی است

گفت به درگاهش شافع آورید

شافع بی چون و چرا آورید

گفتند که باشد او بگو؟

گفت: نام احمد و آلش را بگو

احمد و آل نزد حق باشند عزیز

گر که نامشان برید باشند عزیز

پس به جبریل گفت : بگو تا من بگویم

جبرئیل نام پنج تن را برد گفت : بشنو تا بگویم

آدم بگفت و اشک او جاری شد

نام پنجمین چه بود اشک من جاری شد

ص: ۴۹۵

جبرئیل گفت او شهید کربلاست

هر کسی گریان شود، او شهید کربلاست

ای کاش کربلا باشی تا بینی ناله اش

از عطش سوزد بشنوی تو ناله اش

«خادم» تو کی دانستی ناله اش

پس بسوز و اشک ریز بر ناله اش

کربلا کی حسین بیچاره شد بر ما بگو؟!

کربلا کی حسین بیچاره شد بر ما بگو!؟

هر کجا او بیچاره شد بر ما بگو!؟

کربلا چند جا حسین بیچاره شد!!

یار و یاور نداشت بیچاره شد!!

او تنها شد یاور نداشت بیچاره شد!!

گفت : مسلمانان من مسلمانم ، بیچاره شد!!

او کنار نعش عباسش بیچاره شد!!

تا که گفت کمرم بشکست او بیچاره شد!!

در کنار نعش اکبر هم او بیچاره شد!!

گفت جوانان ببرید اکبرم را بیچاره شد!!

اصغر عطشان را کشتند او بیچاره شد!!

روی دست او مانده بود چه کند؟ بیچاره شد!!

چون بیفتاد بر زمین بیچاره شد!!

چون که دشمن رفت سوی خیمه ها بیچاره شد!!

ص: ۴۹۶

زینب آمد روی تلّ ایستاد او بیچاره شد!!

او برادر زیر خنجر دید او بیچاره شد!!

ناگهان رأس برادر بر سنان دید بیچاره شد!!

جسم بی سر بر زمین دید او بیچاره شد!!

خیمه ها آتش زدند زینب بیچاره شد!!

اطفال در به در گشتند او بیچاره شد!!

او در کوفه اسیر بود بیچاره شد!!

مجلس نامحرمان آمد اسیر بود بیچاره شد!!

او چهل منزل اسیر بود بیچاره شد!!

بهر اطفال برادر می سوخت بیچاره شد!!

مردمان در شام خندیدند به او بیچاره شد!!

سر بُریده قرآن خواند او بیچاره شد!!

چوب بر لب و دندانش زدند بیچاره شد!!

با طناب بسته بودند همه را او بیچاره شد!!

از اسیری بازگشت نزد برادر بیچاره شد!!

چون مدینه آمد ، سؤال کردند از او بیچاره شد!!

«خادم» بگو: کجا بیشتر بیچاره شد؟!

مادر عباس را چون دید بیشتر بیچاره شد!!

کس نداند او چه قدر بیچاره شد!!

بس خدا داند او چه قدر بیچاره شد!!

گریه بر هر درد بی درمان دواست

گریه بر آل محمد شفای درد ماست

گریه ی دلسوخته بر هر چه دواست

گریه بر مظلوم آواره رواست

گریه بر آل پیمبر رواست

گریه بر هر بی پناهی رواست

گریه بر مظلوم عطشان رواست

گریه بر مهمان عطشان رواست

گریه بر حسین تشنه لب دواست

گریه بر اطفال تشنه رواست

گریه ی مادر ، بر شیرخوار تشنه رواست

گریه بر هر بی کس و بی پناهی رواست

گریه بر لب تشنه ی کر بیلا دواست

گریه بر طفل عطشانش دواست

گریه بر نوجوان تشنه اش دواست

گریه بر عباس بی دست سزااست

گریه بر اجساد بی سر سزااست

گریه بر شاه شهیدان دواست

گریه بر نوجوان قاسم سزااست

گریه بر اکبر عطشان سزااست

گریه بر طفل شیرخواره سزااست

گریه بر زینب مظلومه سزااست

گریه بر مظلوم عطشان سزااست

ص: ۴۹۸

گریه بر ایتام نالان سزااست

گریه بر شهیدان مظلوم سزااست

گریه بر ابدان بی سر سزااست

گریه بر طفل شش ماهه سزااست

«خادم» گریه بر ایتام نالان سزااست

گریه بر ایتام عطشان سزااست

مؤمنین را گوید بهر شهدا گریه کنند

گریه بر هر شهیدی سزااست

ای برادر گو تا کی ما گریه کنیم!؟

تا که هستیم باید ما گریه کنیم!!

ما تا هستیم بر حزن اولیا محزونیم

هر چه آنان محزونند ما محزونیم

اولیا همیشه محزون بوده اند

هر چه محزون بوده اند ما محزونیم

کربلا را کی توانیم فراموش کنیم

ما چون سید سجّاد محزونیم

او شب و روز گریه می کرد بر پدر

ما نیز گریان و پریشان و محزونیم

امامان در عزای حسین می سوختند

ما نیز دلسوخته و محزونیم

جدّ ما قبل از شهادت بر حسینش گریه کرد

ما نیز می سوزیم و گریان و محزونیم

حضرت آدم با نام حسین گریه نمود

ص: ۴۹۹

ما نیز می سوزیم و گریان و محزونیم

نوح و موسی و عیسی گریان شدند

ما نیز می سوزیم و گریان و محزونیم

همه پیغمبران شنیدند و گریان شدند

زین جهت ما نیز گریان و محزونیم

اشک مؤمن با نام حسین جاری شود

پس بدان ما نیز گریان و محزونیم

این نشان مؤمن است تو خوب بدان

ما نیز چون مؤمن گریان و محزونیم

تو اگر باور نداری ، از کجا دانی مؤمنی ؟

سخنی با ما مگو ، ما گریان و محزونیم

چون که عاشورا رسد هر مؤمنی گریان بود

سخن معصوم است ، هر مومنی گریان بود

تو اگر مؤمن نیستی ، بر ما بگو

ما که مؤمن هستیم ، گریان و محزونیم

«خادم» تو چه گویی چه قضاوت می کنی؟

ما دانیم مؤمنیم گریان و محزونیم

تو چرا در عزای حسین اشکت نمی آید بگو

تو اگر مؤمن نیستی ، ما مؤمن و محزونیم

اثر حبّ آل محمد چه بود بر ما بگو؟

اثر حبّ آل محمّد چه بُود بر ما بگو؟

ص: ۵۰۰

حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ هَمَّهُ يَ اِيْمَانِ مَاسْت

دوستي آلِ مُحَمَّدِ هَمَّهُ يَ اِيْمَانِ مَاسْت

اصلِ اِيْمَانِ هَمَانِ حَبِّ وَ بَغْضِ بُود

حَبُّ وَ بَغْضُ هَمَّهُ يَ اِيْمَانِ مَاسْت

تو اِگرِ دوستِ آلِ مُحَمَّدِ باشي

دوستي آلِ مُحَمَّدِ هَمَّهُ يَ اِيْمَانِ مَاسْت

وقتِ مردنِ چو عروسي به بهشتت ببرند

ملڪِ وَ حورِ بيايند به بهشتت ببرند

دوستِ دوستت اِگرِ هفتِ شوندي هم دوستند

دشمنِ دشمنِ اِگرِ هفتِ شوندي هم دوستند

زينِ بترسِ كه پسِ ازِ مرگِ كافرِ باشي

چونِ عدو هستي محبتِ نداري كافرِ باشي

در قيامتِ چو بيايي مهرِ كفرِ به پيشانيِ توست

هر كه باشي بدانِ مهرِ كفرِ به پيشانيِ توست

دشمنِ آلِ مُحَمَّدِ زِ رحمتِ دورِ است

او ملعونِ است وَ ، زِ رحمتِ دورِ است

دوستِ آلِ مُحَمَّدِ دوستِ نبيِ است

دشمنِ آلِ مُحَمَّدِ كافرِ به نبيِ است

دوستِ آلِ مُحَمَّدِ ، دوستِ خداست

دشمنِ آلِ مُحَمَّدِ كافرِ به خداست

حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَقْتِ مُرْدَنِ نَافِعٌ اسْت

بِغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ وَقْتِ مُرْدَنِ مَانِعٌ اسْت

وَقْتِ مُرْدَنِ عَلِيِّ وَلِيِّ مِي آيِد

ص: ٥٠١

با چک جنت نزد ولی می آید

او به آتش گوید: بگیر این عدو من

گیر عدو من ، رها کن این ولی من

«خادم» تو دانی ولی علی کیست بگو

آری او محب علی است بگو

اسکان دوست و دشمن به جنت به دست علی می باشد

کلید جنت و نار به دست علی می باشد

تو دانی راه بهشت از سوی کیست ؟

من دانم راه بهشت از سوی علیست

راه جنت راه علی می باشد

راه دوزخ راه عدو می باشد

راه تو گر راه علی می باشد

غم مخور راه جنت همان می باشد

مهر علی و آل همان مهر خداست

دوستی آل محمد همان مهر خداست

تو اگر راه بهشت را می طلبی

در حقیقت تو راه علی می طلبی

مهر حورالعین همان مهر علیست

در بغل گیر، مهر او مهر علیست

مهر علی و آل بهشت می برد

در عمل صادق باش بهشت می برد

وقت مردن چون بپرسند که هستی بگو:

من دوست علیم، هر که هستی بگو

ص: ۵۰۲

پس مگو شیعه ی اویم هرگز

من و تو شیعه ی او نیستیم هرگز

راستگویی همه جا نافع بود

راست گو تا پذیرند، راستی نافع بود

من همینم که همه می دانند

شیعه نیستیم همه می دانند

دوستی آل محمّد نافع است

دشمنی هم بدان آن مانع است

لیک من این جمله به تو گویم بدان

از حرام ها باید دور باشی بدان

گر که تو مانع خود باشی چه باید بکنند؟

مانع از توست گو چه باید بکنند؟

جز که گویی شفاعت مرا دریابد

آری گر لایق بُدی شفاعت تو را دریابد

لیک حق مردم را چه خواهی نمود

در جواب گویم لطف حق را چه خواهی نمود

«خادم» لطف حق با تو مداراها کند

چون که از حدّ بگذرد رسوا کند

جمعه آمد یاد مهدی می کنیم

جمعه عید است روز مهدی بود

سیدالایام است ، روز مهدی بود

ص: ۵۰۳

جمعه آمد یاد مهدی می کنیم

دست ما خالیست یاد مهدی می کنیم

ما دوستانِ ضعیف و ناتوانیم همه

آبرویی نداریم ، یاد مهدی می کنیم

یاد او یاد خداست ، یاد خدا یاد اوست

او ولیّ خداست ، ما یاد مهدی می کنیم

از خداوند طلب آمدنش را داریم

کار ما این است ، یاد مهدی می کنیم

ای خدا بگذر از مدّت باقی و ببخش

حاجت ما ردّ مکن ، یاد مهدی می کنیم

تو به حق مهدی و پدرانش بگذر ز ما

ما گنهکار و ضعیفیم یاد مهدی می کنیم

از در رحمت به ما بنگر ، ما گنهکاریم خدا

ادّعایی نداریم، تو رحیمی یاد مهدی می کنیم

یوسف از اخوان خود بگذشت تو اکر می

بگذر از ما ، ما گنهکاریم یاد مهدی می کنیم

تو تصدّق ده به ما بهر ولّیت بگذر ز ما

ما گنهکاریم بگذر ز ما ، یاد مهدی می کنیم

بندگان گنهکار، گو باید چه کنند؟

چاره ای نیست مگر در رحمت زنند یاد مهدی می کنیم

مانده ایم ما سرِ راهش چه باید بکنیم؟

ص: ۵۰۴

فرجش را برسان تو ، یاد مهدی می کنیم

ما گدایان سر راه ، ایستاده ایم

رحمت تو بر سر ما ، یاد مهدی می کنیم

ما اگر آبرویی نداریم ، آبرومند آورده ایم

باب رحمت اوست ، یاد مهدی می کنیم

هر چه هستیم ما او را امام خود دانسته ایم

ما گنهکاریم چه باید بکنیم ؟ یاد مهدی می کنیم

او ولیّ توست هر چه می خواهی به او گو

ما گنهکاریم او به ما گوید ، یاد مهدی می کنیم

«خادم» خدایت کریم است مهراس

گو گنهکاریم ما ، یاد مهدی می کنیم

چه کنیم مهدی ز ما راضی شود؟!

انتظار داریم آید یاد مهدی می کنیم

جمعه آمد ، بهر رضای مهدی چکنیم

گو چه باید بکنیم ؟ یاد مهدی می کنیم

رضای او رضای حق است بدان

هر چه حق فرموده حق است ، یاد مهدی می کنیم

گر رضای مهدی خواهی تو بیا

من رضای او را گویم ، یاد مهدی می کنیم

رضای مهدی رضای خداست

بين رضای خدا چیست ، یاد مهدی می کنیم

رضای مهدی رضای جدّ اوست

بين رضای جدّ او چیست ، یاد مهدی می کنیم

ص: ۵۰۵

رضای مهدی رضای علیست

بین رضای علی چیست ، یاد مهدی می کنیم

رضای علی ، رضای خداست

بین رضای خدا چیست ، یاد مهدی می کنیم

صادق آل محمد گوید : رضای او تقوا بود

ما رضوان او خواهیم ، یاد مهدی می کنیم

او فرمود: دعا کن بهر فرَجَم

پس دعا می کنیم ، یاد مهدی می کنیم

گر تو خواهی برسی خدمت او بیا

باید از هر خطا پاک شوی ، یاد مهدی می کنیم

از فساد و گناه پاکیزه شو

از حرام دور شو ، یاد مهدی می کنیم

در سخن صادق و راستگو باید بشوی

گر که آماده شدی ، یاد مهدی می کنیم

مانع او، کذب ما می باشد

راست گو باش بیا ، یاد مهدی می کنیم

ما دروغ گفتیم تاکنون تو بیا

راست گوئیم بعد از این ، یاد مهدی می کنیم

ای خدا تو اصلاح کن ما را

تا راست گوئیم ، یاد مهدی می کنیم

راست اگر گوئی راحت می دهند

راست گو همه جا ، یاد مهدی می کنیم؟

«خادم» تو خود را اصلاح کن ، کارت مباد

ص: ۵۰۶

مانع مهدی مباش ، یاد مهدی می کنیم

باز نیامد مهدی چه کنیم؟

جمعه آمد ، نیامد مهدی چکنیم؟

ما دعا کردیم نیامد مهدی ، چکنیم!؟

جمعه بگذشت و نیامد مهدی ما چکنیم؟

جمعه هایی گذشت و نیامد مهدی چکنیم؟

ما نشینیم سرِ راهش چاره ای جز این نیست

بلکه آید و بیند ما را ، چکنیم؟

عاقلی گفت بیاید برویم کربلا

شب جمعه نشینیم سر راهش چکنیم؟

گر نشد می رویم مسجد سهله پرسیم

آقا چه ساعت آید ؟ بگو ما چکنیم؟

گر نشد جمکران می رویم و می پرسیم

در چه وقت آید آقا ما باید چکنیم؟

گر نشد می رویم سرداب غیبت می پرسیم

در چه ساعت آید آقا ، ما باید چکنیم؟

گر همه ی این ها نشد ، باید مکه رویم

در کمینش نشینیم عرفات ، ما چکنیم؟

عادل دیگری گفت: این چه کار است بروید

اصلاح کنید خود را نگوید : ما چکنیم؟

گر که اصلاح شوید ، او آید نزد

شما

با دلی شاد بیاید ، نگوید ما چکنیم؟

ص: ۵۰۷

وقت خود را نگیرید به کارتان برسید

او خواهد آمد نزد شما ، نگوئید چکنیم؟

مشکل آن است که آماده نباشید و ، او بیاید

پس خجل باشید ، چه قدر گفتید باید چکنیم؟

صادق آل محمد گفت : مشکلی نیست اهل تقوا و ورع باشید

گر که آید شما دعوت شوید ، نگوئید چکنیم؟

این سخن حق است ، دیگر نگوئید چکنیم

گر که آماده شوید ، نیازی نیست گوئید چکنیم؟

عقل هر صاحب عقلی این سخن را می پذیرد

نال و گریه نیاز نیست ، نگوئید چکنیم؟

گیرم شما تا آخر دهر ، هم گریه کنید

گر آماده نباشید نیاید ، نگوئید چکنیم؟

«خادم» این همه گفت و شنود چیست بگو:

آقا بین ماست ، چشم قابل نیست ، ما چکنیم؟

ما ندانیم چه باید کرد ما چکنیم؟

ای خدا ندانیم چه باید کرد ما چکنیم؟

غم اندوه مارا حیران نموده چکنیم؟

با که گوئیم راز خود ، ما ندانیم چکنیم؟

راز خود را به که گوئیم ، امین نیست ، چکنیم؟

خیرخواه کمیاب است ، ندانیم چکنیم؟

هر سو نگریم بینیم گناه است چکنیم؟

اهل آخرت نیست بین ماها چکنیم؟

همه اهل دنیا و زر و زیورند ما چکنیم

ص: ۵۰۸

اهل آخرت کمیاب است ، ما چکنیم؟

هر که را بینی سخن از زیور و دنیا دارد

یا که اهل غیبت است او ، گو ما چکنیم؟

با کسی نی توان اُسی می داشت

تا که اُسی بگیریم ، دم از عیب زند ، ما چکنیم؟

طرح دوستی نشاید بکنیم ، ما ندانیم چه کنیم ؟

گر کنیم بیزار و نادم شویم ما ندانیم چکنیم؟

رفت و آمدها همراه گناه است همه

صله ارحام نتوانیم کنیم ما چکنیم؟

از دیانت بین مردم خبری نیست چه کنیم

دین خود را اگر خواهیم رفت و آمد نباید بکنیم؟

دین داری این زمان کار سختی است بدان

دین خود را پنهان باید بکنیم ، ما چکنیم؟

زن و فرزندان همه جا ، در خطرند

جای سالم نتوان یافت باید چکنیم؟

دین داری مورد استهزاء بُود

متدین استهزاء می شود ، ما چکنیم؟

همه گویند : باید هم رنگ جماعت باشید

معنی آن ، رها کردن دین است ، چکنیم؟

چاره ای نیست باید محروم شویم

دین خود را نگهداریم ، باید چکنیم؟

همه امید ما مهدی آل محمد باشد

گر بمیریم نیاید گو باید چکنیم؟

ص: ۵۰۹

«خادم» خدا یاور دین دار بُود

دین خود را نگهدار مگو ما چکنیم؟

ناامیدی گناه است ، بیا شاد باشیم

همه دانیم کریم است خدا ، بیا شاد باشیم

تو چرا ناامیدی ، بیا شاد باشیم

شیعه ی مرتضاییم ، بیا شاد باشیم

گناه دگران را کی بر ما نویسند؟!

گر سعی کنیم ، با ورع و تقوا باشیم

گر که عالم همه کافر گردند

ضرری نیست بر ما اگر باتقوا باشیم

ناامیدی گناه نیست بزرگ

از چه ترسیم ، اگر باتقوا باشیم

تو بیا رفقای نیک بگیریم همه

گرد هم بنشینیم و باتقوا باشیم

تو اگر غصه مندی ، بیا تا برویم کربلا

بر حسین گریه کنیم ، باتقوا باشیم

دل اگر باز نشد بیا تا برویم سوی رضا

او رئوف است ، در پناهش رویم باتقوا باشیم

دل اگر باز نشد در نجف می رویم

در حرم گفتگو می کنیم شاد باشیم

گر که غم ها متراکم گشته بیا

در مدینه زیارت می رویم ، شاد باشیم

گر که دل باز نشد به حرم می رویم

ص: ۵۱۰

گرد کعبه به خدا رو می کنیم ، شاد باشیم

الغرض ما خدای کریمی داریم بیا

رو به او می کنیم راز می گوئیم ، شاد باشیم

اهل دنیا را غریبه دان بیا

دوست مؤمن گیر ، لطائف گو بیا شاد باشیم

تو بدان دنیا نمی ماند ، رفتنی است

دار فانی ماندنی نیست ، بیا شاد باشیم

بعد از این ها ، ما که صاحب داریم

نزد او می رویم غصه از دل می بریم شاد باشیم

«خادم» بگو: آقا بیاد ما بود

او فراموش نکند ما را ، بیا شاد باشیم

به رفیقت گو: مگر ما بی صاحبیم

کوی او می رویم ، در او می زنیم شاد باشیم

زائر حضرت رضا می شویم

طالب جود و سخا می شویم

سفری به خراسان می کنیم دل باز می کنیم

سوی محبوب می رویم ، دل باز می کنیم

ما از اغیار خستیم ، دل ز آنان بستیم

سوی محبوب می رویم ، شادیم دل باز می کنیم

راه ها همه بسته شده ، دل ما خسته شده

سوی محبوب می رویم ، شادیم دل باز می کنیم

بار غم روی زمین نه ، به محبوب دل رهین ده

سوی محبوب می رویم شادیم ، دل باز می کنیم

ص: ۵۱۱

اهل دنيا رها كن ، كار دنيا رها كن بيا

سوى محبوب مى رويم ، شاديم دل باز مى كنيم

او به ما سه جا وعده ي ديدار داده بيا

سوى محبوب مى رويم ، شاديم دل باز مى كنيم

دل ما شاد است ، روح ما باز است بيا

سوى محبوب مى رويم ، شاديم دل باز مى كنيم

دَرِ رحمت مى زنيم ، بهر رحمت مى زنيم بيا

سوى محبوب مى رويم ، شاديم دل باز مى كنيم

راه ما راه خداست دل ما سوى خداست بيا

سوى محبوب مى رويم ، شاديم دل باز مى كنيم

راه ديگر نداريم ، چيز ديگر نخواهيم بيا

سوى محبوب مى رويم شاديم دل باز مى كنيم

به خراسان مى رويم شاديم دل باز مى كنيم بيا

به كجا روى آوريم ، دل خود شاد كنيم بيا

سوى محبوب مى رويم شاديم دل باز مى كنيم

بين نا اهلان خسته شديم ، ما چرا بسته شديم بيا

سوى محبوب مى رويم شاديم دل باز مى كنيم

دنيا بر ما بسته شده ، دل ما خسته شده بيا

سوى محبوب مى رويم شاديم دل باز مى كنيم

تو بدان ما خسته ايم ، همگي دل بسته ايم بيا

سوی محبوب می رویم شادیم دل باز می کنیم

این ملاقات به دنیا است ، آخرت هم به جاست بیا

سوی محبوب می رویم شادیم دل باز می کنیم

ص: ۵۱۲

«خادم» هر دری باز نشود ، این در باز شود بیا

سوی محبوب می رویم شادیم دل باز می کنیم

گر درِ دیگر زنی، پشت در نالان شوی باز نشود

در رحمت زن بهر رحمت زن آن باز شود بیا

ما به مقصد رسیدیم گنبدش را بدیدیم بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

به خراسان رسیدیم بیا در رحمت همین است بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

ما به مقصود رسیدیم ، قبهالرضوان دیدیم بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

کعبه ی مقصود همین است روضه الرضوان همین است بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

ملجأ بی پناهان همین است ، امام رئوف همین است بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

راه خود را گم نکردیم ، به حق روی کردیم بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

چون رسیدی به صحن و سرا ، ادب کن ، دل خود را باز کن بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

اهل امید باش ، بی تکلف باش ، زود بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

چون به درگاه رسیدی ، روی خود سوی رضا کن بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

تو که مهمانی ، چرا فکر طعامی ، مؤدب باش بیا

ص: ۵۱۳

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

تو عزیزی ، مهمانِ عزیزی ، مؤدّب باش بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

دل خود پاک کن ، رو به رضوان کن بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

تو که مهمان شدی ، غرق رحمت شدی ، بیا

بار خود را بدوش گیر در رحمت همین است بیا

هر چه خواهی بخواه ، عشق او را بخواه بیا

«خادم» تو چه خواهی بگو ، هر چه خواهی بگو؟

ناامیدی نبود این در رحمت است هر چه خواهی بگو؟

هر کجا هستی بدان ، این امامِ رئوف است بدان

درد بی درمان دوا می کند ، امامِ رئوف است بدان

اکنون بگو از او چه خواهی در رحمت همین است بیا

ما ندانیم چه خواهیم ، چه خواهیم ما بگو!؟

هر چه خواهی بخواه ، جز به حق چیزی مخواه

از تِه دل بخواه ، جز به حق چیزی مخواه

دین و ایمانت بخواه ، تا شفاعت کند بیا

پاکی دل بخواه ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو به او : ما آلوده ایم ، تا شفاعت کند

پاکی نفس بخواه ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو، که از دور آمدیم با ضمانت آمدیم

پاکی کردار خواهیم، جز به حق چیزی نخواه بیا

گو: گرفتاریم، تا چانه زَنَد صبر کن تا چانه زند

ص: ۵۱۴

لذت عشق خواه ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو: نداریم پناهی تا پناهت دهد

حُبّ الله خواه ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو: رو سیاهیم ز گناه ، ما چه کنیم؟

هر چه گوئی کنیم ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو: از خدا خواه ما پاک شویم ، خادم درگاه شویم

راه پاکی چه بود؟ جز به حق چیزی مخواه بیا

گو: از خدا خواه ما پاک شویم ، نوکری پاک شویم

راه پاکی چه بود؟ جز به حق چیزی مخواه بیا

گو: دل ما تنگ شده ، کار ما سخت شده

کار ما آسان شود ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو: آمدم تا به من رو کنی ، راه من باز کنی

راه حق باز شود ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو: فرزندات به ما رو کند ، او به ما نگاهی کند بیا

راه ما باز شود ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو: لقای تو را خواهیم بهر ما هم بیایی بیا

تا دلی باز کنیم ، جز به حق چیزی مخواه بیا

گو به فرزندات ترحم کن ، ما ضعیفیم همه

دست ما گیر ز رحمت ، جز به حق چیزی مخواه

گو: دعایت می کنیم ، تو دعا کن بما بیا

نظری هم بما کن ، جز به حق چیزی مخواه بیا

«خادم» تو شکوه مکن او بفریادت رسید بیا

باز هم به فریادت رسد ، جز به حق چیزی مخواه بیا

ص: ۵۱۵

او کریم خاندان است قدر بدان هر می خواهی بخواه بیا

او غوث و فریادرس است ، جز به حق چیزی نخواه بیا

حمد و لله به زیارت رسیدیم چه کنیم؟! وارد درگاه شویم

از خداوند توفیق خواهیم چه کنیم ؟ بیا

به زیارت که آییم چه کنیم مهمانیم بیا

بهر دیدار آمدیم ما چه کنیم مهمانیم بیا

آمدیم بهر دیدار شما از راه دور آمدیم

به امید دیدار آمدیم چه کنیم مهمانیم بیا

ما نه از راه ظلم بلکه از راه خیر آمده ایم

از بد حادثه اینجا آمدیم مهمانیم بیا

راه دیگر نرفتیم به این راه آمدیم بیا

ما به امید آمدیم نزد شما مهمانیم آقا

همه گفتند: رئوف امامان شماید آقا

ما نزد امام رئوف آمده ایم مهمانیم آقا

راه ما راه شما راه شما راه خداست

ما راه خدا آمده ایم مهمانیم آقا

ما چو بیکار شویم گوئید چه کنیم؟

از خدا خواهید ما پاک شویم مهمانیم آقا

حرف های متفرق نزنیم مهمانیم ما آقا

آدب محضر نیکان نماییم ما مهمانیم آقا

تا توانیم آییم حرم ، روبرو می ایستیم آقا

هر چه داریم به دل به شما گوئیم ما مهمانیم آقا

سخن اصلی ما ارتباط با شما می باشد

ص: ۵۱۶

حاجت ما را رد نکنید، ما مهمانیم آقا

گویند: از آقا چه خواهی تو بگو؟

حاجت من همان عشق شماست مهمانیم آقا

سفر دیگری گفتند: دعای تو چه بود؟

گفتم: همه ی حاجت من عشق به اوست مهمانیم آقا

این سفر گر پرسند کار تو چیست بگو؟

من همی گویم این راه ، راه بهشت است ما مهمانیم آقا

آروز دارم چو آیم کاری دستم بدهید

چون که دانید من چکارم گر چه ما مهمانیم آقا

راه جنت همین است که شما کاری دهید

تا به فیضی برسم من گر چه ما مهمانیم

«خادم» مگر خادمی کار تو نیست؟

تو بگو خادمی خواهیم گر چه ما مهمانیم آقا

آری افتخار من همیشه خادمیست

تا که در جنت هم خادمی باشم ما میهمانیم آقا

درد و دل با رضا داریم چه کنیم؟

درد و دل با رضا داریم چه کنیم؟

هر چه داریم از رضا داریم چه کنیم؟

در جنت همین جاست بدان

ما که مشتاق رضاییم چه کنیم؟

(ما به این در نه پی حشمت و جاه آمده ایم)

ص: ۵۱۷

تو که دانی مشتاق رضاییم چه کنیم؟
دلِ مان چون بگیرد ، سوی رضا می آییم
دردمان را به که گوئیم ما چه کنیم؟
چون که تاریک شویم ، به درگاه تو آییم
بهر نور آمده ایم ما چه کنیم ؟
در و درگاه زیاد بود ما نرفتیم آنجا
سوی تو آمده ایم تا بگویی چه کنیم؟
جدّتان گفت: «دو چیز را غنیمت شمیرید
تا نجات یابید ز باطل» چه کنیم؟
خواهید گمراه نشوید ، با قرآن و عترت باشید
این دو از هم جدا نیستند ، گو چه کنیم؟
گر ز قرآن و عترت جدا گردیدید
پس بدانید گمراه شوید ، نگویید چه کنیم؟
عترت و قرآن شما یید ما می دانیم
از شما هرگز جدا ما نشویم ، پس چه کنیم؟
آن که گفت : « ما را قرآن بس است » گمراه بود
او دروغ گفت نه قرآن و نه عترت گرفت ، چه کنیم؟
علم قرآن همه نزد شما باشد و بس
او نه قرآن و نه عترت گرفت ، چه کنیم؟
پاسخ او چه گوئیم او گمراه است

جاهل است حرف ما باور نکند ، ما چه کنیم؟

هر چه گفتیم ، او ز عترت روگردان بود چه کنیم؟

جهل او جهل مرکب بود گو ما چه کنیم؟

ص: ۵۱۸

«خادم» تو حجت خود را به او گفتی بیا تا برویم

او جهول و عنود بود ، ما چه کنیم؟

تو بدان نرود میخ آهنین بر سنگی!

هر چه اصرار کنی نپذیرد ، ما چه کنیم!؟

سفر ما تمام شد چگونه برویم؟

روز آخر رسیده، سفر ما به پایان رسیده!

ما آماده ی رفتنیم وقت مزد رسیده

چشم ما سوی آقاست ، جدایی رسیده!

گو چگونه برویم ، وقت جدایی رسیده

سفر ما تمام شد ، چگونه برویم؟

مهمانی تمام شد ، چگونه برویم؟

نگاهی به گنبد ، نگاهی به راهیم

مهمانی تمام شد ، چگونه برویم؟

دل خود را ز معشوق نتوانیم بریم

مهمانی تمام شد ، چگونه برویم؟

به در و دیوار نگاهی ، به گنبد نگاهی

مهمانی تمام شد چگونه برویم؟

عشق محبوب نگذارد ز اینجا برویم

چاره ای نیست باید برویم ، گو چگونه برویم؟

قدمی می رویم ، باز نگاهی می کنیم

اشك و آه داريم ، چگونه برويم؟

ص: ۵۱۹

تا چشم کار کند نگاهی می کنیم و می رویم

اشک و آه داریم ، خدایا چگونه برویم؟

ما گرفتار عشقیم خدایا چگونه برویم

اشک ما جاری است ، ما چگونه برویم؟

تا که گنبد را نبینیم ، آه و ناله بر آریم

ما ز محبوب دور شدیم ، چگونه برویم؟

تا که باز گردیم ، شبها خواب ببینیم

در حرم هستیم ما ، چگونه برویم؟

تا که ماه ها بگذرد باز عاشق شویم

عاشق از دوریم ، چگونه برویم؟

پس سلامی از دور دهیم التماسی بکنیم

عاشقیم ما ، چگونه باید برویم

آقا از دور بشنود ، راه را باز کند

بلکه آماده شویم ، چگونه برویم

شک مکن این سفر ، توفیق خواهد بدان

هر کسی را نشود توفیق ، ما باید برویم

«خادم» تو توفیق داشتی هر سه ماه می رفتی چه شد

شرط گذاردم ، نرفتم حال باید برویم

از دور گفتم : من غلط کردم عفو کنید

تا که توفیق حاصل شد بیا تا برویم

از ولایت چه دانی بر ما بگو؟

ص: ۵۲۰

ولایت و امامت اساس دین ماست

هر چه داریم ز ولایت بُود ، اساس دین ماست

ولایت راهنما و هادی دین ماست

بهتر از آن چه باشد آن اساس دین ماست

در قیامت گر نماز و روزه و حج آوری

بی ولایت بر تو سودی ندارد ، ولایت اساس دین ماست

منکر اصل ولایت منکر اصل دین ماست

گو که اصل ولایت ، اساس دین ماست

بیعت مردم اقراری است بهر والی

ور نه تأثیری ندارد ، ولایت اساس دین ماست

مکتب ما ولایست غدیر دین ماست

آن که بینی منکر است ، منکر دین ماست

جاهل است او یا که مزدور است بدان

ما به او گفتیم : تو مزدوری ، منکر دین ماست

منکر اصل ولایت دوزخی باشد بدان

قاسم جنت و نار دشمن اوست ، این اساس دین ماست

ما که گفتیم : منکر اصل ولایت کافر است

منکر هر ضروری چون حجاب هم کافر است

هر چه گفتیم ، مصلحت اندیشی مانع گردید

ما ندانیم چه گوئیم ؟ ولایت اساس دین ماست

منکر اصل ولایت به وهابیت مایل است

به اهل البیت مایل نیست به وهابیت مایل است

شاهد آن اقراری است که او دارد همی

ص: ۵۲۱

او نصیحت پذیر نیست ، به وهابیت مایل است

او اعتقادی به زیارت و شفاعت ندارد هرگز

به امامت نیز اعتقادی ندارد ، آن اساس دین ماست

او گوید امام را مردم تعیین می کنند

نه خدا ، نه پیامبر ، دخالت ندارند ، این خلاف دین ماست

ما گفتیم : تو سنی هستی ، پس زودتر بگو

پس چرا در لباس شیعه هستی ، امامت اساس دین ماست

«خادم» چاره ای نیست به خدا روی آور دگر

تیشه بر ریشه زنند این ها ، امامت اساس دین ماست

ای خدا صاحب ما کجاست او را برسان

ابتلائی است بزرگ ، امامت اساس دین ماست

هر چه دانی از امیرالمؤمنین بر ما بگو؟

او امام المتقین اهل یقین است بدان

او حبل الله المتین اهل یقین است بدان

او وصی مصطفی روی زمین است بدان

او امام جنّ و انس یعسوب دین است بدان

در فضائل چون نبی نفس نبی است بدان

در شجاعت چون نبی قاتل عمرو لعین است بدان

در خصال افضل از غیر نبی است بدان

در فضیلت سابق سابقین است بدان

گر نبی می بود بعدِ نبی ، او می بود

ص: ۵۲۲

حافظ دین قاتل اشرار، او بود بدان

جنّ و انس گر جمع شوند فضل او را نشمارند

گر اشجار قلم دریا مرگب جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد گر جنّ و انس کاتب شوند

کلمات الله است بی شمار است وصف خداست

بی شمار است وصف او، وصف خداست

حبّ او ایمان است، بغض او کفر است بدان

طرد او از ولایت نیز، کفر است بدان

جانشین پیمبر اوست و جز او نیست بدان

حرف بیخود مزین نادان، جز او نیست بدان

رای مردم اقرار به ولایت باشد

انتخاب ولیّ دست مردم نیست، این جهالت باشد

تو که از علم دین سطری ندانی چه دانی

تو که ائمت را برده ی جاهل دانی چه دانی

ما که گفتیم: تو نادانی باز آمده ای

تو یا احمقی یا مزدوری که باز آمده ای

سخن تو ضلال است تو کتاب ضلالی

تو نادان و احمقی تو کتاب ضلالی

سخن و درس تو کفر و ضلال است بدان

هر که بر درس تو آید ضالّ است بدان

تو لباس دین در تن کرده ای

تو جاسوسی ، لباس دین بر تن کرده ای

«خادم» کجائی این ها کافرند

ص: ۵۲۳

تو به خود زحمت مده این ها کافرند

درد و دل های امیرالمؤمنین چه بود؟

درد و دل های امیرالمؤمنین چه بوده بگو؟

گویند با آب چاه درد و دل کرده بگو؟

درد و دل های او بی شمار است بدان

حزن و اندوه او بی شمار است بدان

دل هر سنگ بر او می سوزد

دل ما هم بر او می سوزد

او امام المتقین است ، همه می دانند

او یعسوب دین است ، همه می دانند

دل خود را بر کسی باز نکرد

او جز با آب چاه دل باز نکرد

بیست و پنج سال خانه نشین شد صبر کرد

همسرش را زدند ، او صبر کرد

محسنش بین در و دیوار کشته شد

مادر و فرزند بین در و دیوار کشته شد

بی اجازه بر خانه اش ، وارد شدند

آتش آوردند خانه اش آتش زدند

فاطمه بین در و دیوار ، ناله کرد

گو که جبریل امین هم ناله کرد

نالہ ی او دل مولا را ، بسوخت

ص: ۵۲۴

بلکه روح پیامبر را، بسوخت
عرش و کرسی، لرزیدند همه
عالم کون، لرزیدند همه
کس ندانست از چه می لرزند همه
مسجد و عالم، می لرزند همه
او به زهرا گفت: دخت پیامبر صبر کن
گر که آیین پدرت خواهی صبر کن
عاقبت فرق و را بشکافتند
فرق خیرالبشر را، بشکافتند
قبر وی سال ها مخفی بود
قدر او هم بدان مخفی بود
فرزندان و را، یکایک کشتند
بلکه یاران و را یکایک کشتند
این ظلم ها از غضب خلافت آمد
آمد و آمد تا کربلا هم آمد
تیر سه شعبه شد، بر گلوی اصغر آمد
کس ندانست از کجا بود، بر گلوی اصغر آمد
کمان تیر را خلیفه در سقیفه گرفت
غاصبی ریگر آمد و باز او گرفت
«خادم» تو ندانی ریشه ظلم که بود

هر که بود خدا داند او که بود

ای خدا ما ندانیم بر مولا چه گذشت؟

ما چه گوئیم بر مولا چه گذشت؟

ص: ۵۲۵

دشمنان علی کیانند بگو؟

حَبِّ علی ایمان است ، بُغْضِ او کفر بُود

دشمنی با او نفاق است دوستی ایمان بُود

حق، اوست، حق همراه اوست!

قرآن اوست، قرآن همراه اوست!

شخص اسلام را، اگر خواهی بدان؟

شخص اسلام، علیست، اگر خواهی بدان

دشمنان علی دشمن اسلام بُوند

دین ندارند دشمن اسلام بُوند

علی حق است، حق همراه اوست

علی قرآن است، قرآن همراه اوست

دشمنان علی کلاً منافق بوده اند

خاص و عام، کلاً منافق بوده اند

از منافق انتظار خیر نیست بدان!

باطنش شرّ و ظاهرش خیر نیست بدان!

در غدیر اکثر منافق بوده اند!

در سقیفه کلاً منافق بوده اند

غاصبین کلاً منافق بوده اند!

بلکه آنان دشمن دین بوده اند!

افضل ناس را، مردم نخواستند بدان!

عالم و پاک و مطهر را، نخواستند بدان!

ص: ۵۲۶

در غدیر از نفاق، بَخُّ بَخُّ گفته اند!

در بازگشت، چیز دیگر گفته اند!

خانه ی وحی را از چه آتش می زدند؟!

چون منافق بودند، آتش می زدند!

منافق بودند، بین با مردم چه کردند؟

بِهَرِ بیعت گرفتن، با مردم چه کردند

عذر غاصب را حَلُّ و عقد گذاردند!

نام آن را اجماع حَلُّ و عقد گذاردند

با نبود بنی هاشم اجماع کجا بود بگو؟!

این خیانت بود اجماع کجا بود بگو؟!

کارشان سامان گرفت بیت وحی را آتش زدند!!

بلکه آیین و ایمان را آتش زدند!!

دست جبل الله را با حبل بستند!!

همسرش فاطمه را با تازیانه خستند!!

حسین دیدند و سوختند و گریه کردند

باب و مادر دیدند و گریه کردند

ناله ی فاطمه بالا رفت زین عمل

آه مولا نیز بالا رفت زین عمل

عرشیان از بهرشان گریان شدند!

اهل آسمان ها همه گریان شدند!

«خادم» این مصیبت با دل مولا چه کرد؟!!

دست او که بسته بود، با دل مولا چه کرد؟!!

با حسنین بعد از پدر گو چه شد ند؟

ص: ۵۲۷

اهل عالم بگوئيد حسنين بعد از پدر چه شدند؟

بلکه گوئيد فرزندان آنان چه شدند؟!

همه دانند حسنين بعد از پدر مظلوم شدند!!

آن يکي با آب، اين يکي بي آب مظلوم شدند!!

حسن بن علي بعد از پدر مظلوم شد

حسين گو سخت تر از او مظلوم شد

حسن را يگه و تنها گذاردند

حسين را نيز بي ياور گذاردند

حسن بعد از پدر تأمين جاني نداشت

حسين در کربلا هيچ کس را نداشت

حسن از بي کسی با عدو صلح کرد

حسين در کربلا با خدايش صلح کرد

حسن از زهر سوخت و ناله کرد

حسين از بي آبي سوخت و ناله کرد

حسن بعد از پدر درمانده شد

حسين لب تشنه بود و کشته شد

جسم بي جان حسن را تيرباران نمودند

حسين را با ياورانش تير باران نمودند

حسن را غسل و کفن کردند و بردند

حسين جسمش زمين ماند و نبردند

حسن را روز مرگش دفن کردند

حسین را تا سه روز دفنش نکردند

حسن در روز مرگ چاره جو داشت

ص: ۵۲۸

حسین هنگام مرگ چاره نداشت

حسن را روز بردند دفن کردند

حسین را نیمه شب دفن کردند

حسن جسمش پاره پاره نبود

حسین هیچ جای او سالم نبود

حسن گر تشنه بود آبش دادند

حسین تشنه بود و، آبش ندادند

رسول الله حسین را می دید و گریه می کرد

حسین بر مرگ برادر گریه می کرد

بعد احمد همه را مظلوم کُشتند

کس نماند همه را مظلوم کُشتند

«خادم» کسی از فرزندان پیغمبر نمانده

اگر مانده او غائب مانده

اهل عالم بیاید همگی گریه کنیم

خاک عالم سر کنیم، همگی گریه کنیم

بعد احمد با آل احمد چه کردند؟

بعد احمد کشدار فراوان کردند!

بر سر حق خلافت سخن ها فراوان گردید!

حیله ی اهل نفاق آشکار گردید!

مؤمن از منافق آشکار گردید!

هر که غاصب بود کافر گردید!

آنچه پنهان کرده بود آشکار گردید

بعد احمد گو مردم چه کردند!؟

ص: ۵۲۹

تو بگو بعد از او مردم چه نکردند؟!

اولین کارشان تضييع حق نبی بود

تمام همّ شان تضييع حقّ نبی بود

حق او را خداوند عظيم دانسته

بلکه خُلق او را عظيم دانسته

روز روشن حق او غارت نمودند!

زحمات تمام عمر او ضايع نمودند!

فاطمه را بين در و ديوار کُشتند!

محسنش را بين درو ديوار کُشتند!

فرزندان او را يکايک کُشتند!

کربلا با لب تشنه حسينش کُشتند!

فرق مرتضی را در محراب شکافتند!

در حال نماز بود، در محراب شکافتند!

حق او را روز روشن غصب نمودند!

فدک را از فاطمه غصب نمودند!

تو گو چه نکردند که آنان نکردند؟

تا توانستند کردند، آنچه را نکردند!

تا که حق وصی را غصب کردند!

حق فرزندانش را غصب کردند!

همه را آواره، از خانه و کاشانه کردند!

زین عمل هیچکدام شرمی نکردند!

کس به داد فرزندان احمد نرسید!

دست فرزندان او به جایی نرسید!

ص: ۵۳۰

حق احمد بعد از او غارت نمودند!

بلکه دار و ندارش، غارت نمودند!

اوصیایش همه، تهنی دست شدند!

حق شان بردند تهنی دست شدند!

چه بدعت ها که در دینش گذاردند!

هر کدام رفتند و بدعت ها گذاردند!

«خادم» از کجا دانی آنان چه کردند؟!

همه دیدند آنان بعد پیغمبر چه کردند!

ای خدا تو دانی که با آنان چه باید بکنی؟!

هر کدام را تو باید عذابش بکنی!!

خلفا بعد احمد چه کردند؟

پیغمبر گفت: خلفای من دوازده نفرند!

آنان چو اسباط دوازده نفرند!

غاصبین آمدند اوصیا را دور نمودند!

حقّشان غصب نمودند آنان را دور نمودند!

گفتند: نبوت و امامت یکجا جمع نشود

آنچه احمد گفته یکجا جمع نشود!

خلفا گو بعد احمد چه کردند؟

تو بگو غاصبین بعد احمد چه کردند؟

غاصبین اهل بدعت و ریاست بودند

فکر اسلام نبودند، اهل ریاست بودند!

ص: ۵۳۱

کارشان، بدعت گذاری بود و بس!

هر چه بود، بدعت گذاری بود و بس!

حرامی را حلال، حلالی را حرام

کردند!

هر چه را مصلحت دانستند حرام کردند!

دین حق هرگز، معیار کارشان نبود!

دین داری هرگز معیار کارشان نبود!

هم آنان نخستین کشتن مولا بود!

چون نشد هم شان کشتن زهرا بود!

بعد از آن یکایک امامان را کشتند!

یا به شمشیر، یا به زهر، آنان را کشتند!

کس نگفت آنان، فرزندان احمدند!

کس نگفت نسل آل محمدند!

رحم و انصاف کار آنان نبود!

حقّ ذی القربا هم مطرح نبود!

راه آنان با بنی هاشم نبود!

کارشان بابنی هاشم نبود!

از بنی هاشم فراوان کشته اند!

گو همی شیعیان را کشته اند!

آنان کاری به دست بنی هاشم ندادند!

حيله كردند، كاري به دست بني هاشم ندادند!

صاحبان خلافت محروم شدند!

از خلافت هم ممنوع شدند!

كينه هايي از بني هاشم داشته اند

ص: ۵۳۲

غصب حق شان را روا می داشته اند!

بُغْضُ و دشمنی ز آنان داشته اند!

سُبُّ و لعن شان روا می داشته اند!

مردمان را به سبِّ واداشته اند!

قصد قتل شان همی می داشته اند!

«خادم» بگو بهترین را بدترین پنداشته اند!

از عذاب قیامت هراسی نی داشته اند!

مقام شیعه چیست اکنون بگو؟

شیعه ی مرتضی دان، ابراهیم خلیل است!!

شیعه بودن افتخار، ابراهیم خلیل است!!

شیعه ی اوّل اوست، ابراهیم خلیل است!!

مرتضی افضل از ابراهیم خلیل است!!

شیعه را مقامی منیع است!

از کجا دانی، مقامی منیع است؟

شیعه مولاش امیرالمؤمنین است

خلیل الله مولاش امیرالمؤمنین است

شیعه تابع مولای خود می باشد

قدمش جایِ قدم مولای خود می باشد

وَرَنَه شیعه نیست او دوست علیست

به هر کس نگویید شیعه، او دوست علیست

هر که اینجا شیعه یا دوست علیست

ص: ۵۳۳

در قیامت نیز شعه یا دوست علیست

چون علی قاسم نار و جنت است

شیعه ی او نیز اهل جنت است

تو بدان دوست علی مغفور است

مظلّمه گر ندارد او مغفور است

دوست علی از شهدا می باشد

چون بمیرد از شهدا می باشد

او آمرزیده و مؤمن کامل است

چون بمیرد مؤمن کامل است

چون عروسی به جنت می رود

شاد است او، به جنت می رود

گر که با تقوا بود خندان بُود

قیمت او روز حشر، چندان بُود

غاصبین بر شیعیان خشمگین بُوند

در حقیقت از علی خشمگین بُوند

غاصبین خون شیعه را حلال دانسته اند!

قاتل او را اهل جنت دانسته اند!

این خیال خامیست که بر سر دارند

از حماقت تاجی است بر سر دارند

گو خیال خام از سر دور کنند

فکر خامیست از سر دور کنند

«خادم» این چه فکریست که بر سر دارند؟!!

فکر دوزخ ندارند که بر سر دارند؟!!

ص: ۵۳۴

هر که را قیامت به امامش خوانند

دشمن ما هم به امامش خوانند

قاسم جنت و نار علی باشد و بس

هر که را او نخواهد دوزخی می باشد و بس

دوستان علی کیانند بگو؟

دوستان علی نخبه های ناس اند

بهتر از همه اند نخبه های ناس اند

ناس محبوب خدایند، ناس اند

بهتر از مردم دنیا و ناس اند

هر که با حبّ علی بمیرد شاد است

مؤمن و بخشوده است شهید و شاد است

حبّ مولا پاکشان خواهد نمود

چون عروسی به بهشت رود او شاد است

دشمنان علی نا پاکند

از حرامند بدان نا پاکند

چون بمیرند کافر و ناپاکند

دور از رحمت بوند نا پاکند

دوزخ آماده ی آنان بود!

نار و سجّین، آماده ی آنان بود!

دوستان علی با بشارت میرند

سوی جنت می روند چون میرند

ص: ۵۳۵

ملائك با بشارت، نزد آنان آیند
حوریان با بشارت نزد آنان آیند
قاسم جنت و نار به آتش گوید:
دوست من این است به آتش گوید
دوستان علی در جنت کوبند
ایستند تا باز شود در جنت کوبند
در قیامت هر که را با امامش خوانند
گر امامت علیست نام او را خوانند
دوستان علی را غمی نیست بدان
حبّ مولا نجاتبخش است بدان
دوست مولا چه غمی دارد بدان
غم ندارد کلید جنت دارد بدان
دم رفتن مولا ش آیدش
چه غمی داری مولا ش آیدش
«خادم» وعده ی مولا به حارث چه بود
او به حارث وعده ی جنت داد چه بود

دشمنان علی کیانند بگو؟

دشمنان علی دشمنانِ احمداند!

دوستان علی، دوستان احمدند!

دشمنان علی، دشمنان خدایند!

دوستان علی، دوستان خداند!

ص: ۵۳۶

دشمنان علی، دشمن دین خدایند!

دوستان علی، دوستان دین خداند!

دشمنان علی دان در دوزخند!

یاورانی ندارند، در دوزخند!

ناله ها سر می دهند در دوزخند

هر چه نالند باز هم در دوزخند

طبقات دوزخ گردند تا بینند شیعه را

گو که آنان نبینند هرگز شیعه را

پس گویند چه شد ما نیافتیم شیعه را

ما در دنیا به استهزاء گرفتیم شیعه را

یا که چشم ما نبیند شیعه را

گو به آنان نبیند هرگز شیعه را

شیعیان در بهشت در نعمت اند

در کنار مولای خود در نعمت اند

شیعیان گرد امیرالمؤمنین می باشند

سنّیان گرد بوبکر و عمر می باشند

هر که را با امامش صدا می زنند

سنّی را با امامش صدا می زنند

گر امام تو علی می باشد

جنت و نار دست او می باشد

گر امام تو عمر می باشد

جای تو در سقر می باشد

تو امام خود معلوم کن بیا

ص: ۵۳۷

جای تو معلوم می باشد بیا

هر که را بهر امامش خوانند

گو امامت کیست او را خوانند

شیعه و سنی مسلمانند همه

لیک یکسان نباشند مسلمانند همه

در امام خود کن تو نظری

تا از آن بینی تو اثری

قاسم جنت و نار علی می باشد

امام شیعه دان علی می باشد

قاسم جنت و نار گر عمر می باشد

در جنت بزنی بین عمر می باشد؟!

(روزی که شافع سنی عمر بود

کوری بین عصاکش کور دگر بود)

راه حق چیست بگو؟

راه حق، راه علی می باشد!

حق علیست راه حق می باشد

چون علی حق است، حق علی می باشد!

هر که حق خواهد علی می باشد!

علی با حق است، حق علی می باشد!

علی حق است، حق علی می باشد!

راه حق راه خدا می باشد

ص: ۵۳۸

راه ما نیز راه خدا می باشد

راه حق راه علیست تو بدان

راه دیگر باطل است تو بدان

علی با حق است، حق با علیست

حق همواره دان همراه علیست

بلکه حق دان، او نفس علیست

یا که حق دان همراه علیست

او صراط مستقیم دین حبّ علیست

گو صراط مستقیم نفس علیست

از علی گر جدا گردی بدان

راه باطل رفتی تو بدان

او امام متقین است بدان

راه او راه نبیّ است بدان

جَنّت و نار تابع او باشد

او قسیم جَنّت و نار باشد

حق و باطل از او معلوم شود

اهل باطل از او معلوم شود

رهبر حق فقط او باشد

غیر او دان که باطل باشد

او معیار حق و باطل است

گر نبود او، دان باطل است

زین سبب حق با علی روشن شود

گر نباشد او، باطل روشن شود

ص: ۵۳۹

مردم از نادانی به او پشت کردند

در حقیقت به حق پشت کردند

حجّت حقّ او باشد و بس

راه حق راه او باشد و بس

ما مفتخریم که علی مولای ماست

در قیامت هم علی مولای ماست

هر که جز این گوید باطل است

راه غیر علی دان باطل است

«خادم» راه علی راه خداست

علی حق است علی راه خداست

راه باطل چیست بگو؟

حق و باطل را شناس پس اهل حق را شناس

اهل حق اینان بوند، پس اهل حق را شناس

راه حق راه خداست اهل حق در راه خداست

راه باطل غیر از راه خداست اهل باطل کی در راه خداست

علی با حق است حق با علیست!

حق همراه علی است، حق با علیست

راه حق را ما گفتیم چه بود

راه باطل را تو گو آن چه بود؟

هر چه غیر حق بود باطل بود

هر چه باطل بُود، حق نَبُود

ص: ۵۴۰

باطل و حق دو راهند بدان

هر کجا حق نباشد باطل بدان

راه سوم نیست حق است یا باطل است

هر چه حق نیست بدان آن باطل است

گر که این دو مخلوط شوند علی را بین

علی معیار حق است علی را بین

راه باطل خلاف راه حق است بدان

هر کجا شک بود علی معیار حق است بدان

تو بدان حق و باطل گم نشوند

باطل از حق جداست گم نشوند

تو گر حق را شناسی، باطل را می شناسی

تو حق را شناس باطل را می شناسی

حُبّ و بغض گر مانع نشوند

حق و باطل مخلوط نشوند

حق چراغیست روشن تو بدان

غیر آن باطل بُود تو بدان

خداوند چراغ حق را روشن نموده

غیر آن باطل است روشن نموده

تا که حجت بر همه روشن شود

حق و باطل بر همه روشن شود

تا چراغ حق روشن نشود

در قیامت هیچکس معذب نشود

او راضی به کفر هیچ کس نشود

ص: ۵۴۱

او همی خواهد بنده هدایت بشود

رحمتش بر غضبش سابق بود

گر عنادی نباشد رحمتش سابق بود

«لطف حق با تو مداراها کند

چون که از حدّ بگذرد رسوا کند»

«خادم» با بصیرت باش، حق و باطل را بشناس

گر تو حق را دیدی، باطل را بشناس

راه حق راه احمد(ص) باشد

اشرف مرسلین احمد باشد!

دین کامل دین احمد باشد!

بعد احمد مرتضی دین احمد باشد

عالمان دین دوازده گهرند!

همه پاکند دوازده گهرند!

احمد مختار گفت: هر چه بود را گفتم!

ناگفته نماند، هر چه بود را گفتم

راه جنّت بر شما من گفتم!

راه دوزخ بر شما من گفتم

راه حق و راه باطل را گفتم!

انتخاب با شماست، حق و باطل را گفتم

آنچه حق بود بر شما گفتم من

راه جنت بر شما گفتم من

راه دوزخ بر شما گفتم من

هر چه بود و نبود گفتم من

ص: ۵۴۲

همه چیز را بر شما گفتم من

حق و باطل را روشن گفتم من

گر شما از ره ثقلین فرمان ببرید

راه جنت بر شما گفتم من

این دو هرگز از هم جدا نشوند

عترت و قرآن از هم جدا نشوند

تو بدان عترت عالم قرآن است

هر چه خواهی تو در قرآن است

گر بگویی «کتاب الله» بس است

من گویم: تو گمراهی بس است

تو که از قرآن چیزی ندانی

راه حق را کی توانی بدانی

همه ی مشکل همین است ای برادر

این جدایی ها از همین است ای برادر

همه ی مشکل ما یک کلمه است

گر پذیری تو عترت، آن یک کلمه است

تو که عترت نپذیری بدان

تو که حق را نپذیری بدان

راه تو راه گمراهی بود

سیر تو سیر گمراهی بود

وَرَنَه مَا اِخْتَلَا فِى نَدَارِيْمٍ بَا تُو

كِيْنَه اِى هَم نَدَارِيْمٍ بَا تُو

هَر چَه دَارِيْمٍ اَز قُرْآنٍ وَ عْتَرْتٍ دَارِيْمٍ

ص: ٥٤٣

ما که عترت داریم همه چیز را داریم

کس نشاید به ما احمی کند

از چه بر ما کسی احمی کند

«خادم» نرود میخ آهنین بر سنگی!!

از چه کوبی تو میخ آهنین بر سنگی!؟

آیا خبر از فتنه ها داده اند بگو؟

بعد هر پیغمبری فتنه هایی بوده است!

امتحان خداست فتنه هایی بوده است

سخت ترین امتحان خدا اینجا بود

بعد از آن درس ها، فتنه هایی بوده است

فتنه ی سامری را از یاد نبرید!

عجل و سامری را از یاد نبرید!

در این امت نیز عجل و سامری بوده است

امتحان از سوی عجل و سامری بوده است!

فتنه ها را خبر داده اند تو بدان

هر چه هست را خبر داده اند تو بدان

احمد آن ها را به سلمان گفت بدان

آنچه بود و نبود را گفت بدان

فرمود: جوانان فاسق، زنها فاسد می شوند

فحشا و منکرات آزاد می شوند

کس نشاید که او حرفی زند

ص: ۵۴۴

گر چه از فحشا و منکرات زنگی زند

چاره ای نیست که باید صبر کنیم

دین خود را بین آنان حفظ کنیم

فساد از در و دیوار همی می بارد

بلکه از آدمیان می بارد

به کسی نتوان گفت چرا

هر چه گویی گویند چرا

حرف حق را نپذیرند هرگز

هر چه گویی نپذیرند هرگز

گر تو عالم و پیر دهر هم باشی

حرمتی نداری هر که خواهی باشی

اهل دین بین مردم خوارند

بالأخص روحانیون هم خوارند

منکرات معروف است بین شان

معروف ها منکر است بین شان

دینداری آن زمان یافت نشود

اعتقاد صحیح یافت نشود

دام های شیطان فراوان بوند

کارمندان شیطان فراوان بوند

گر بخواهی دین خود را حفظ کنی

باید از مردم تو دوری کنی

گر به خواهی هم‌رنگ جماعت باشی

قید دینت بزن هم‌رنگ جماعت باشی

ص: ۵۴۵

«خادم» تو دین خود حفظ کن

پرهیز کن از خطر دین خود حفظ کن

مهدی گر نباید چکنیم؟

مهدی مُنْتَظَرِ مُنْتَظَرِ امر خداست

پس دعایش کنید، منتظر امر خداست

مانعش ماییم منتظر کار ماست!

امر الله بعد از کار ماست

منتظر باید منتظر صادق شود!

کار او صادق، منتظر صادق شود

انتظار شما از منتظر صادق است

منتظر نیز منتظر صادق است

مهدی خواهد آمد مگو دیر آمد

او منتظر امر خداست، مگو دیر آمد

دیر اگر آید منتظر امر خداست

دعا کن بهر فرجش، مگو دیر آمد

تو راضی به قضای الهی باش

هر زمان آمد، مگو دیر آمد

گر خدا را حکیم می دانی

پس مکن شکوه، مگو دیر آمد

فرج تو فرج اوست بدان

پس دعا کن کہ بیاید، مگو دیر آمد

ص: ۵۴۶

تو اگر اهل عبادت هستی

فرجش را ز خدا خواه، مگو دیر آمد

ما رضای خدا خواهیم و بس

گر رضایش به تاخیر است، مگو دیر آمد

اهل تقوا و ورع باش و بدان

ضرری بر تو نیست، مگو دیر آمد

گر که مُردی و نیامد او، بدان

ملکی تو را دعوت کند، مگو دیر آمد

ما همه منتظر او هستیم

بی صببری صحیح نیست، مگو دیر آمد

همه ی همّ تو وَرَع و تقوا باشد

گر که باتقوا شوی باکی نیست، مگو دیر آمد

خطر آن است، که آید و بی تقوا باشی

کار از کار گذشته، مگو دیر آمد

از خدا خواه که باتقوا شوی

این ریاضت صحیح است، مگو دیر آمد

گر که باتقوا شوی، او آید نزد تو

هدف تو همین است، مگو دیر آمد

از فساد و فتنه ها دوری کن

تا که سالم بمانی، مگو دیر آمد

سعی کن اوزِ تو راضی شود

این به از دیدار است، مگو دیر آمد

«خادم» فتنه ها کور و فساد آشکار است

ص: ۵۴۷

حجت حق بین ماست، مگو دیر آمد

راه پاک شدن چیست تا پاک شویم؟

پاک اگر خواهی شوی پاکان را ببین!

پیروی از صادقین کن، پاکان را ببین

همره پاکان باش، از پاکان شوی

همچو آنان باش، از پاکان شوی!

پاک اگر خواهی شوی از حرام دوری کن

هر که هستی هر کجا هستی، از حرام دوری کن

هر حرامی تو را تاریک کند

نزدیک حرام مرو، از حرام دوری کن

هر گناهی چو شمشیر زهر آلود است

تو به آن نزدیک مشو، از حرام دوری کن

سعی کن تا زبانت را حفظ کنی

شرّ آن بیشتر بود، از حرام دوری کن

هم نشین فاسد، تو را فاسد کند

او چو شمشیر زهر آلود است، از حرام دوری کن

هم نشین صالح گر پیدا کنی

تو از او دوری مکن، از حرام دوری کن

از فضای مجازی سخت بترس

لانه ی شیطان است، از حرام دوری کن

رهبران معصوم را از دست مده

ص: ۵۴۸

پندگیر از آنان، از حرام دوری کن

ای برادر از قرآن دوری مکن

مکتب وحی است قرآن، از قرآن دوری مکن

راه و رسم بندگی را از اهلش بگیر

نزد ناهلان مرو، از حرام دوری کن

از خدا خواه تا توفیقت دهد

ورنه آلوده شوی، از حرام دوری کن

وقت خود را بین ناهلان ضایع مکن

سلب توفیق شوی، از حرام دوری کن

اهل خود را از حرام دور بدار

ورنه آلوده شوند، از حرام دوری کن

همسفر را بهترین ها بگیر

تا از او بهره ببری، از حرام دوری کن

از حرام ها تا توانی دور شو

دین خود را حفظ کن، از حرام دوری کن

«خادم» تو خود را از حرام دور کن

ناصح ار هستی خود را، از حرام دور کن

با زمانه چه کنیم بر ما بگو؟

دین خود را اگر خواهی، از مردم بترس!

گر که خواهی سالم بمانی از مردم بترس

راه دین داری را از پاکان بگیر

ص: ۵۴۹

هر چه می گیری از پاکان بگیر

هم نشین پاکان باش تا پاک شوی!

راه پاکان رو تا پاک شوی

سعی کن با صادقین همراه شوی

گر شوی همراه با صادقین همراه شوی

این زمان ها زمانِ فتنه است

با بصیرت باش، زمانِ فتنه است!

دین خود را دست ناهلان مده

هوشیار باش، زمانِ فتنه است!

گوش به حرف ناهلان مده

دین خود را حفظ کن، زمانِ فتنه است!

نزد ناهلان مرو گولت زنند

دین خود حفظ کن، زمانِ فتنه است!

از فسادهای زمان دوری گزین

دین خود ارزان مده، زمان فتنه است!

دزدهای دین فراوان باشند

دین خود ارزان مده، زمان فتنه است!

(آه دردمندان را باشد اثر)

از خدا عصمت طلب، زمان فتنه است!

شیعه اکنون گرفتار غم است

رهبری هم در غم است، زمانِ فتنه است!

دشمن اطراف ما حلقه زده

ما خوابیم او بیدار است، زمانِ فتنه است

ص: ۵۵۰

شبکات مجازی دام دشمن است
گر بصیرت نباشد، زمان فتنه است!
از خداوند با اصرار بخواه
گو تو را یاری کند، زمان فتنه است!
دار و نادارت صرف دین بکن
لازم است این، زمان فتنه است!
گر مراقب نباشی، دینت را می بَرند
دزد دین بی شمار است، زمان فتنه است!
از خداوند ظهور صاحب مان را بخواه
تا نگاهی کند او، زمان فتنه است!
تو بدان او «غوث الأمه» است
گر به فریاد نرسد، زمان فتنه است!
«خادم» تو از او درخواست کن
تا به فریاد رسد، زمان فتنه است!
گر که آبرویی نداری، آقا را صدا زن
تا به فریادت رسد، زمان فتنه است!
راه پاکان چیست بر ما بگو؟
راه پاکان راه صادقین است!
راه الله راه صادقین است
پاک گر خواهی شوی راه پاکان را بگیر

راه دیگر را مرو، راه پاکان را بگیر

گر که خواهی با پاکان محشور شوی

همره پاکان باش، با پاکان محشور شوی

ص: ۵۵۱

راه ها فراوان است از هر راهی مرو

دام ها فراوان است درهر دامی مرو

بهترین راه، راه پاكان است بدان

صبر بهترین راه پاكان است بدان

صبر کیمیای نجات است بدان

هیچ چیز بهتر از صبر نیست این را بدان

راه پاكان اطاعت از خداست

اطاعت بهترین راه است بدان

عبادت بی اطاعت بی ثمر باشد بدان

اطاعت بهترین راه پاكان است بدان

راه پاكان راه صادقین است بدان

صداقت بهترین راه است بدان

صداقت کار سختی است بدان

سختی کار پاكان است بدان

صدق و راستی در قیامت نافع است

صادق آل محمد گوید: نافع است

سال ها باید راستی را تمرین کنی

تا که صادق شوی، باید تمرین کنی

با راستی هر کسی صالح شود

با دروغ و کذب طالح شود

گر که خواهی صادق و صالح شوی

زرنگی در زرنگی نکردن باشد، تا صالح شوی

تو بیا تا صالح و صادق شویم

ص: ۵۵۲

کار سختی است، بیا صالح و صادق شویم

گویند: قفل سازی خدمت آقا رسید

آقا نزد او می آمد، خدمت آقا رسید

«خادم» آیا تو صادقی بر ما بگو؟!

صادقین را دوست دارم، تو بر ما بگو؟

من نگویم صادق ام، همراه صادقین ام

امید دارم صادق شوم، همراه صادقینم!

زیارت چیست بر ما بگو؟

گر زیارت با معرفت باشد نیکو بُود!

زیارت الله در عرش است نیکو بُود!

زیارت ملاقات مزور است!

به چه شیرین است ملاقات مزور است

محضر معصوم بودن افتخار است بزرگ!

خدمت معصوم بودن افتخار است بزرگ

زیارت عهدی است بر ما، واجب است

ادای حقیست بر ما، واجب است

زیارت اعلان اطاعت باشد

زیارت وفای به عهد است، واجب است

زیارت حضور محضر مولا بود

اعتقاد ولای او، واجب است

حضور محضر مولا نوریست بر ما

ص: ۵۵۳

کسب نور از محضر او، واجب است

زائر با معرفت پاداش نیکی دارد

شفاعت اجر آن است، بر ما واجب است

زیارت معرفت افزاست می دان

تحصیل معرفت دان، واجب است

سفر پنج خصلت دارد بدان

همّ و غمّ از ما زُدايد، واجب است

معیشت با سفر آباد گردد

علم و آداب یابی، واجب است

گر بگویند: سفر سختی و مهنت دارد

مرگ بینِ اشرار بهتر است

سعی کن در سفر با تقوا شوی

با ادب باش در زیارت، واجب است

با رفیقان سازگار و خوشرو می باش

این دستور دین است، واجب است

راه و رسم زندگی را از خوبان بگیر

برکات سفر است آن، واجب است

از سفر چون بازگشتی خوبی ها را بگو

زبان از زشتی ها ببند، واجب است

از مزور خواه تا باز آیی دگر

توفیق را از دست مده، واجب است

«خادم» تا توانی سفر تفریحی مرو

چون خطر در پیش است، واجب است

ص: ۵۵۴

تا سفرهای مطلوب هست جای دیگر مرو

امامی را زیارت کن، واجب است

سبب عفو خدا چیست بگو؟

عفو الله همه ی امید ماست!

او عفو است همه ی امید ماست

رحمت حق سابق بر غضب است!

رحمت او همه ی امید ماست

عفو الله واسع و پیوسته است

عفو و احسان او پیوسته است

عفو اگر خواهی عفو کن تا عفو کنند!

گر عقوبت نکنی عفو کنند

عذر مجرم بپذیر معذور شوی

تو گذشت کن تا معذور شوی

سبب عفو خداوند فراوان باشد

صاحب عفو باش سبب عفو فراوان باشد

تو گذشت کن تا گذشتت کنند

تو اهل گذشت باش، عفو فراوان باشد

گر تو اهل گذشت نیستی چه خواهی از خدا

تو گذشت کن عفو فراوان باشد

تاکنون آیا دلی شاد کرده ای؟

تا که شادی بخواهی؟ عفو فراوان باشد

ص: ۵۵۵

با بدهکار بیچاره چه کردی بگو؟
تا گذشت خواهی؟ عفو فراوان باشد
کار بیچاره ای را تو راه انداختی؟
تا خدا عفو کند؟ عفو فراوان باشد
تو چقدر عفو کرده ای اکنون بگو؟
تا خدا عفو کند، عفو فراوان باشد
انتظار عفو بیجا، مَطْلَبِ او حکیم است
کار بیجا نکند او، عفو فراوان باشد
عفو بیجا خِلافِ حِکْمَتِ اَللّٰهِ است
خِلافِ حِکْمَتِ مَطْلَبِ، عفو فراوان باشد
رحمت حق قریب محسنین است بدان
تو گر از محسنینی، عفو فراوان باشد
حکم قرآن همین است همیشه بدان
چیز بیجا مَطْلَبِ، عفو فراوان باشد
شاد کن تا شادت کنند، عفو کن تا عفو کنند
حکمت حق ثابت است، عفو فراوان باشد
گر که اهل عفو نیستی انتظارت چیست بگو؟
اهل عفو باش، عفو فراوان باشد
گر که شادی خواهی شاد کن تو دلی
اهل آن باش، عفو فراوان باشد

در قیامت هر دستی داده ای پس بگیر

حکمت حق همین است، عفو فراوان باشد

«خادم» هر چه کردی به فکر کار خویش باش

ص: ۵۵۶

هردستی داده ای به فکر کار خویش باش

اسباب نجات چیست بگو؟

خداوند کریم است و رحیم است و ودود است!

سبب خلقت او رحمت است و ودود است

رحمتش بی منتهاست سبب رحمت زیاد است

اسباب نجات زیاد است، رحمت او زیاد است!

مستحق رحمت باش، رحمت او زیاد است!

رحمتش همه جا را گرفته، رحمت او زیاد است!

راه رحمت فراوان، اسباب نجات زیاد است!

از در رحمت بیا، اسباب نجات زیاد است

فضل و رحمت گر نباشد، ما خاسریم!

پیرو شیطان شویم، ما خاسریم!

فضل و رحمت گر نباشد، به جایی نرسیم!

پاک نخواهیم شد، به جایی نرسیم!

اسباب نجات فراوان باشد

رحمت حق دان، فراوان باشد

در رحمت باز است بسوی همه

راه رحمت باز است، بسوی همه

تو اگر خواهی اسباب نجات

از خدا خواه و بگیر اسباب نجات

گر تمسک به جبل الله کنی نیکو بود

ص: ۵۵۷

راه رحمت همان است، نیکو بود

حبل الله متین حبل علیست

حبل الله بدان حبل علیست

دوستی او از اسباب نجاتست بدان

این آسان است، از اسباب نجاتست بدان

حُبِّ او کشتیِ نجات است بدان

ناخدا اوست، کشتی نجاتست بدان

مَثَلِ او مَثَلِ کشتی نوح است بدان

او کم از نوح نیست، بهتر از نوح است بدان

گر تمسِّک به حَبَلین کنی راه نجاتست

رحمت حق همان است، راه نجاتست

حَبَلین قرآن و عترت است

گر تمسِّک کنی، قرآن و عترت است

راه شیعه همین است تو بدان

گر به این راه روی، نجات است بدان

به عدو گو تو گویی قرآن بس است

مشکل تو همین است، که گویی قرآن بس است

ور نه ما با شما فرقی نداریم

فرق ما این است، ما فرقی نداریم

ما همه مسلمانیم فرقی نداریم

فرق ما این است، ما فرقی نداریم

«خادم» تو بگو فرق ما چیست؟

فرق همین است، ما فرقی نداریم

ص: ۵۵۸

دشمن آمد بین ما جدایی انداخت

ور نه فرق ما همین است، ما فرقی نداریم

غاصبین خلافت، ما را جدا کردند ببین

ما فرقی نداشتیم، ما را جدا کردند ببین

خادم حق با کیست بگو؟

حق با علیست، حق الله اکبر است!

هر که حق خواهد، حق الله اکبر است

حق خدای اکبر است، حق الله اکبر است!

هر که را او خواهد، او حق اکبر است

حق با آل احمد است، الله اکبر است!

آل احمد حق اند، حق الله اکبر است

بعد احمد حق با آل احمد است!

آل احمد حق است، حق با آل احمد است

دیگران حقی ندارند، حق با آل احمد است!

آل احمد حق اند، حق با آل احمد است

علی ولی خداست حق با علیست

خدا فرموده است حق با علیست

نبی در غدیر گفت حق با علیست

در غدیر و غیر آن گفت: حق با علیست

که نداند که حق با علیست، حق با علیست

جبرئیل هم گفت: حق با علیست

ص: ۵۵۹

دوست و دشمن گفتند: حق با علیست

ما همه دانیم، حق با علیست

دشمن او گوید: حق با علیست

ور نه دانند همه حق با علیست

غاصبان اقرار کردند حق علیست

همه دانستند، حق با علیست

او ولی خداست، منصوب از حق بود

او نیازی به بیعت ندارد، منصوب از حق بود

همه دانند خدا گوید: حق با علیست

او نیازی به بیعت ندارد حق با علیست

بیعت مردم اقرار به اوست

او نیازی به بیعت ندارد حق با علیست

آن که گوید: بیعت مردم ولایت آورد

جاهل و نادان و مغرض است، حق با علیست

او از وهابیت حمایت می کند

بیعت بوبکر را حجت داند، حق با علیست

او ولایت را از انبیا برداشته است

تا ابوبکر را رهبر کند، حق با علیست

تو نادان جاهل را ولایت می دهی

تو ولایت را از علی سلب می کنی، حق با علیست

تو نادان تر از جاهلی، جاهل داند حق با علیست

ولی تو علیست، حق با علیست

تو گو من وهابیم نی شیعه ام

ص: ۵۶۰

تو منافق هستی، حق با علیست

«خادم» تو گو این ها مرتد و کافرند

بدتر از وهابی اند، حق با علیست

هر که شک دارد این ها کافرند

او نادان است، حق با علیست

حق و باطل چگونه مخلوط می شوند؟

دشمنان، حق را با باطل مخلوط می کنند

هدف باطل است، حق را مخلوط می کنند!

هدف آنان تزریق باطل است!

تا که باطل شکل حق شود گرچه باطل است!

حق و باطل چون مخلوط شوند!

هدف دشمن همین است که مخلوط شوند

چون که مخلوط شوند، باطل آبرومند شود!

هدف دشمن همین است باطل آبرومند شود

حق، چراغی روشن و معلوم است

باطل دان ظلمت و مجهول است

حقّ چون با باطل مخلوط شود

نور حق تاریک و مخلوط شود

باطل را با نور حق زینت دهند

اهل باطل، باطل را زینت دهند

مردم نادان ندانند این باطل است

ز نادانی پذیرند و ندانند باطل است

مردمان باید اهل بصیرت باشند

ص: ۵۶۱

به ظاهر ننگرند اهل بصیرت باشند

همه امید دشمن بی بصیرت ها باشد

مشکل ما بی بصیرت ها باشد

با بصیرت، حق ز باطل جدا می باشد

دشمن آر رخنه نکند، باطل جدا می باشد

تاکنون بی بصیرت ها به ما ضربه زدند

در حوادث آنان به ما ضربه زدند

بی بصیرت حق را نشناخته است

میل دشمن به اوست، حق را نشناخته است

بی بصیرت کی دین، کامل شود

با بصیرت دین ما کامل شود

از خدا خواهید با بصیرت شوید

گر عنایت کند با بصیرت شوید

ور نه دزدان، دینتان را می برند

همه چیزتان دین است، دینتان را می برند

بلکه دار و ندارتان را می برند

هر چه دارید را، آنان می برند

دین و ایمان و محبت را می برند

اعتقاد و ولایت را می برند

ناگهان ببینید کافر شده اید

بلکه نادانسته کافر شده اید

«خادم» از وسواسِ خناسِ بترس

ظاهرش دین است، خناس است بترس

ص: ۵۶۲

دام شیطان همین است بدان

کار شیطان همین است بدان

بابصیرت ها کیانند بگو؟

بصیرت ارزش انسان بُود!

بابصیرت ارزشمند بُود!

بابصیرت صاحب عقل است بدان!

بی بصیرت بی عقل است بدان!

صاحب عقل ره گم نکند!

بابصیرت ره گم نکند!

ارزش انسان به عقل است بدان!

شرف انسان به عقل است بدان!

کار اگر دست بی عقل است بدان

کار خراب است، دست بی عقل است بدان!

عاقل و دیندار را استخدام کنید!

این دو شرط لازم است، استخدام کنید!

بابصیرت ها، مردم دانا بُوند

خادمان دین، مردم دانا بُوند

بابصیرت ها، حق را می شناسند

چشمشان باز است، حق را می شناسد

دشمنان، از آنان می هراسند

آهسته می آیند، از آنان می هراسند

ص: ۵۶۳

دام دشمن، بر بی بصیرت ها بُود
هر خطر هست، از بی بصیرت ها بُود
مؤمن کامل، بابصیرت باشد
نادان جاهل، بی بصیرت باشد
بی بصیرت، طعمه ی شیطان شود
بابصیرت، مرد میدان شود
اسلام را، بابصیرت ها حافظ اند
در خطرها، بابصیرت ها حافظ اند
شهیدان با بصیرت ها بُدند
فریب خورده ها، بی بصیرت ها بُدند
خوش عاقبت ها، با بصیرت ها بُوند
بدعاقبت ها، بی بصیرت ها بُوند
بابصیرت، قیمتش اَعلا بُوند
بی بصیرت ها را قیمت تَبود
بابصیرت اگر باتقوا بود اَعلا بُود
بی بصیرت گر بی تقوا بود اَدنا بُود
با بصیرت راه را طی می کند
بی بصیرت، مردم را گمراه می کند
بی بصیرت سِرِ کاری مگذار
با بصیرت گر بی تقوا بود هم مگذار

بابصیرت گر بی تقوا شود

کار در دست او سخت تر شود

ای خدا ما را بصیرت افزا

ص: ۵۶۴

دین و ایمان و بصیرت افزا

«خادم» تقوا و بصیرت لازم است

گر نداری، مرگت لازم است

بی بصیرت گر بمیرد بهتر است

تا که آفت نرسانده، بهتر است

فاطمیه نزدیک شده می آید

حرمت فاطمه را جز خدا نمی داند!

فضل او را جز خدا نمی داند

پدرش جان فدایش می کرد!

دست او می بوسید، جان فدایش می کرد

در قبال قدمش می ایستاد!

فضل می دانست و، می ایستاد

عدو پدرش را ابتر می خواند

خداوند او را صاحب کوثر می خواند

احترامش بر همه واجب بُود!

حق او بر همه واجب بُود!

فاطمیه آمده در راه است

جلسات عزا در راه است

راه را باز کنید بوی بهشت می آید

در راه باز کنید بوی بهشت می آید

حزن و اندوه ما تازه شده

ص: ۵۶۵

اشك ها بر فاطمه تازه شده

همه آييد تا گريه كنيم

غم و اندوه خود تازه كنيم

بهر زهرا بگرييم و ناله كنيم

سوز خود را بهر او تازه كنيم

قدم احمد بهر زهرا آيد

اشك او جاري شود بهر زهرا آيد

قدم مولا آيد، بين ما

اشك غم او سرايد بين ما

حسنين با چشم گريان آيند

زينبين با آه و گريان آيند

همه ي اهل حرم گريان شوند

همه بر مادر خود گريان شوند

گو ملائڪ همي آيند و برفت

اشك ها بر فاطمه ريزند و برفت

آدم و حوا و فرزندانشان

اشك ريزند بر فرزندانشان

كس نماند كه نيابد بهر او

گو خدا تجليل كند از بهر او

ما همه گريان شديم از بهر او

ماتمی برپا نمودیم بهر او

مادر سادات ما را راه دهد

و به هر یک از ما جا دهد

ص: ۵۶۶

«خادم» تو خدمت کن با افتخار

خادمی کن تو با افتخار

خدمت فاطمه ما را افتخار

بهر خدمت می کنیم ما افتخار

هر که آید بهر او خدمت کنیم

هر که باشد بهر او خدمت کنیم

تو بیا اشکی بریز بر فاطمه

مجلس زهرا را بر پا کنید!

همه آید در آن شرکت کنید!

مهدی صاحب زمان صاحب عزاست!

بهر مادر، او صاحب عزاست!

خادمین بیایند خدمت کنند!

صاحب الأمر را خدمت کنند!

روضه خوان را بگو خدمت کند!

صاحب الأمر را بگو خدمت کند!

مدّاحان را گو: مدّاحی کنند!

از خدا مزد خواهند، مدّاحی کنند!

تو بیا اشکی بریز بر فاطمه

قدمی بگذار، اشکی بریز بر فاطمه

گر که اشکی بهر او جاری شود

رحمت حق بهر او جاری شود

راه خود باز کن سوی فاطمه

تا که در محشر روی سوی فاطمه

ص: ۵۶۷

او به درگاه خدا محترم است

هر دلی سوزد بر او محترم است

ما همه بهر او، جمع شده ایم

ما گنهکاریم، بهر او جمع شده ایم!

همه امید ما، او باشد

مادرِ مهربان، او باشد

روز محشر نگاهی بکند

درد ما را دوایی بکند

ما ز راه های دگر ممنوعیم

جز درِ فاطمه ما ممنوعیم

این درِ مهر و محبت باشد

هر که آید بر او محبت باشد

خادمان را کند او نظری

به همه می کند او نظری

اهل مجلس هم بر حسینش گریند

بهر مادر و حسینش گریند

اشک آنان بر حسین جاری بُود

بر حسن هم اشکشان جاری بُود

همه سوزند بهر فاطمه

فاطمه مادر است، سوزند بهر فاطمه

دوستان بسوزید بهر فاطمه

اشک ریزید بهر فاطمه

فاطمه مظلومه بوده آن زمان

ص: ۵۶۸

ساخته و سوخته در آن زمان

«خادم» تو خدمتگذاری، می باش

بهر زهرا تو خدمتگذاری، می باش

تا که پاره نانی بهرت دهند

نظر لطفی بهرت بنهند

عزای فاطمه برپا شده

ای برادر جمادی آمده بیا گریه کنیم

دل ما آشوب شده بیا گریه کنیم!

به همه گوید: سیه پوش شوید!

در عزاخانه ها، سیه پوش شوید!

عزای فاطمه برپا شده!

مجالس بین همه برپا شده

اشک دوستان همه جاری شده

همه آید تا گریه کنیم!

اشک ریزیم و گریه کنیم!

فاطمه محبوبه ی احمد بود!

پاره ی قلب احمد بود!

بهجهالمصطفی اوست بدان!

همسر مرتضی اوست بدان!

در و دیوار دیدند او چه شد؟!!

محسن او را دیدند او چه شد؟!

ص: ۵۶۹

نالہ زد بین در و دیوار و گفت:

باب خود را صدا زد و گفت: !!

ای پدر بین با من چه شده؟!

مرتضی بی کس و بی یاور شده!!

آه او چون بر عرش رسید

عرشیان سوختند چون بر عرش رسید!!

محسن اش را سقط کردند ناله کرد

آه او همه را بیچاره کرد!!

مرتضی دید فاطمه بر زمین افتاده!!

گویا عرش بر زمین افتاده!!

پس عباى خود بر او انداخت و گفت:

ای کاش پسر بوطالب مرده بود و بگفت: !!

فَضَّه تو رس به فریاد فاطمه!!

فاطمه جان می دهد رس بفریاد فاطمه!!

فَضَّه آمد بر گرفت او را و دید

محسن اش سقط شده او را بدید

نالہ های عرشیان بالا گرفت

دم به دم نالیدند، بالا گرفت

فاطمه دید مولا را با دست بسته می برند

با طناب بسته اند او را، با دست بسته می برند

او نگاهش به زیر و دست بسته می برند!

قاتل ابطال است او را می برند!

پس کجا شد آن شجاعت یا علی؟!؟

ص: ۵۷۰

پس چرا ساکت مانده ای یا علی؟!؟

طاقت فاطمه طاق شد زین ماجرا!

اشک حسرت ریخت او زین ماجرا!

فاطمه بگرفت مولا را به دست!

کس ندانست دست او بود چه دست؟!؟

قدرتش عالمی را بر گرفت!

گوئیا دست خدا در بر گرفت؟!؟

نگذارم شوهرم را بپرید!

عالمی را دگرگون می کنم گر بپرید!

همه ماندند که با او چه کنند؟!؟

تازیانه بر او می زدند گو چه کنند؟!؟

تا که دستش قطع گردید و برفت!

عالمی گو دگرگون گردید و برفت!

تا که گفت: نفرین تان من می کنم!

همه ی عالم دگرگون می کنم!

تو بگو عالم ز آهش تیره شد!

پایه های مسجد ز آهش کنده شد!

ناگهان مولا به سلمان گفت برس!

فاطمه را گو به فریاد اسلام برس!

گو به نفرینت، کس نماند دگر!

نام دین و مسلمانی نماند دگر!

فاطمه گفت: مرا طاق نیست!

سلمان گفت علی گوید: مرا طاق نیست!

ص: ۵۷۱

تا که امر علی را به شنید!

گفت: اطاعت می کنم امر علی را به شنید!

پس به خانه بازگشت و بماند!

تا که مرگش برسد آنجا بماند!

با یه عالم غم و اندوه برفت!

راه سوی جنت کرد و رفت!

«خادم» فاطمه با غم و غصه برفت!

گوئیا سوی او دل مولا هم برفت!

غم عالم ریخت بر قلب علی!

همه عالم سوخت بر قلب علی!

پاداش زیارت امام رضا (علیه السلام)

زائر مولا علی موسی الرضا!

شافعش مولا علی موسی الرضا!

ای خوشا بر حال زائر مولا رضا!

در قیامت هم شوی، زائر مولا رضا!

مؤمنین، پاداش زیارت را، خدا می داند!

مانده ایم ما چیست، بس خدا می داند!

همه آید برویم، زائر مولا شویم!

هر چه داریم بدهیم، زائر مولا شویم!

پاداش زیارت رضا جنت بود!

زائر او بدان اهل جنت بود!

ص: ۵۷۲

زائر با معرفت زائر الله است!

گو که الله را او زائر است!

زائر آن است که او را مُطاع می داند!

چون خدا او را مطاع می داند!

آن که او را امام می داند!

زائر داناست که که او را می داند!

عارف است آن که امامش رضاست!

او به حق از خدایش رضاست!

هر چه خواهد ز امامش می دهد

چون رضاست خدایش می دهد!

زائر با معرفت اهل جَنان است بدان!

او کنار رضا در جَنان است بدان!

او امام رثوف است، بین همه!

مظهر رأفت اوست بین همه!

او ز رأفت ضامن زائر شده!

ضامن بازدید زائر شده!

در سه جا من دیدنت آیم بدان!

نزد میزان و صراط و نامه آیم بدان!

وقت مردن هم به فریادت رسم!

عزرائیل که آید به فریادت رسم!

تو که از دور به زیارت آمدی!

من به فریادت رسم چون آمدی!

همه جا زیر نظر می باشی!

ص: ۵۷۳

کِی تو محروم ز نظر می باشی!

«خادم» تو چه خواهی از رضا

من خواهم عشق رضا از رضا!

همه امیدم به درگاه او ست!

دَمِ مردن چشمم به درگاه او است!

برکات زیارت حضرت رضا(علیه السلام)

ای دوست بیا دیدن شاه خراسان برویم

جای دیگر نرویم دین شاه خراسان برویم

حج نَه، عمره نَه، دیدن مولا برویم

آن هزار هزار حج است دیدن مولا برویم

گر که میهمان شدیم هر چه خواهیم می دهند

کافر ار باشیم هم هر چه خواهیم می دهند

میهمان از میزبان هر چه خواهد می دهد

میهمان عزیز است هر چه خواهند می دهد

بهره های زیارت چیست بگو؟

بهره های زیارت فراوان باشد

در قیامت دانی فراوان باشد

هر سلامی دهی پاسخ دارد

هر جوابی دهند پاسخ دارد

بهر هر زائر سلامیست جدا

هر سلامی را جوابیست جدا

یک سلام هم که جوابت بدهند

زائری تو که جوابت بدهند

پس سلام کن تا جوابت بدهند

سلام با محبت کن جوابت بدهند

تا سه روز بیشتر مباش عاشق باش

مهمانی سه روز است عاشق باش

یک سلام هم کفایت می کند

هدف دیدار است کفایت می کند

گر که با حال و اشک داخل شوی

تو بدان اذن داده اند، داخل شوی

گر ز اول حال و اشکی نبود

بر گرد که اذن دخول هم نبود

از امام معرفت خواه و بگو

بهر معرفت آمدم، خواه بگو

معرفت گر بدهند همه چیزت داده اند

چیز دیگر میخواه همه چیزت داده اند

تو بگو: من جوار شما می طلبم

چیز دیگر نخواهم جوار شما می طلبم

هم جوار شما باشم در بهشت

من کنار شما باشم در بهشت

ص: ۵۷۵

واگذار کن به خدا، چیز دیگر نخواه از خدا

تو رضای خدا خواه ز خدا، چیز دیگر نخواه از خدا

«خادم» تو چه خواهی از رضا

من رضای خدا خواهم از رضا

از رضا چه خواهی همین اوّل بگو

هر چه خواهی همین اوّل بگو

خواسته ی خود را از رضا خواه و بگو

هر چه می خواهی دل تنگت بگو

هر چه می خواهی از رضا خواه و بگو

هم نشینی با رضا خواهی بگو

تو چه خواهی از رضا اکنون بگو؟

هر چه خواهی از رضا اکنون بگو؟

از رضا توفیق خواه و بگو

ناتوانان چه خواهند بگو

تو بگو از او چه خواهیم بگو

ما از او عافیت خواهیم بگو

عاقبت را بگو، هر چه خواهی بگو

ما حسن عاقبت خواهیم بگو

بهر عقبا هر چه خواهیم بگو

ما سلامت خواهیم از او بگو

هر چه خواهی چاره چیست بگو

ما گوئیم بهر مادرت زهرا، بگو

هر چه خواهی از خدا خواهد بگو

ص: ۵۷۶

او شفاعت می کند از خدا خواهد بگو

هر چه خواهی از او خواه و بگو

تو که مهمانی از او خواه و بگو

او رئوف و مهربان است بگو

بین خوبان مهربان است بگو

تا که هستی هر چه خواهی بگو

هر که هستی هر چه خواهی بگو

فکر مردن باش هر چه خواهی بگو

تا شفاعت کند هر چه خواهی بگو

اینجا قلعه ی حصن خداست

تا در اینجا هستی هر چه خواهی بگو

بخل نیست اینجا هر چه خواهی بگو

دست تو خالیست بهشت خواهی بگو

من چیزی ندارم، از کرم خواهی بگو

گو من از دوزخ می ترسم بگو

از عذاب و کیفر می ترسم بگو

راه باز است، رحمتِ واسع است

هر چه خواهد دل تنگت بگو

تا که مهمانی اکرامت می کنند

گر بهشت خواهی اکرامت می کنند

تا نرفتی هر چه می خواهی بخواه

هر خیری را که می خواهی بخواه

«خادم» هر چه می خواهی بخواه

ص: ۵۷۷

گر رضای حق می خواهی بخواه

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟

صاحب خانه کریم است تقصیر صاحب خانه چیست؟

انتظار چیست منتظر کیست بگو؟

منتظر را گو بیا، منتظران آمده اند!

تو اگر منتظری بیا منتظران آمده اند!

امتحانی است، گویند: آقا گوید: بیا!

گر نیایی نیستی منتظر، آقا گوید بیا!

قبل هر چیز بدان منتظر کیست؟ بیا!

بعد از آن هر جمعه گو: منتظر کیست بیا

جمعه آمد ما منتظر آقاییم

چشم به راهیم، ما منتظر آقاییم

گو چه باید بکنیم، تا آقا بیاید؟

هر چه کردیم نیامد، ما منتظر آقاییم

آنچه باید بکنید را نکردید، نیامد!

با ورع باش و بگو: منتظر آقاییم

با ورع باش، او سوی تو آید بدان

پس نیازی نیست، مگو منتظر آقاییم

او بین ماست، شاهد کار ماست

عیب اگر هست در ماست، مگو منتظر آقاییم

از خدا خواهیم تا لایق شویم

ص: ۵۷۸

او بیاید نزد ما، منتظر آقاییم

او پاک است منتظر پاک خواهد و بس

پس تو پاک شو و بگو: منتظر آقاییم

منتظر باید راست گوید گر منتظر است

پس راستگو و بگو: منتظر آقاییم

شب جمعه، روز جمعه فرجش را بخواه

گر که راستگویی بگو: منتظر آقاییم

گر که آماده نیستی اصرار مکن

تا که آماده شدی بگو: منتظر آقاییم

او از باطن و ظاهر ما آگاهست

پس تو راستگو و بگو: منتظر آقاییم

کذب از گناهان بزرگ است بدان

گر که آماده نیستی مگو: منتظر آقاییم

راستگویی و درستی صفت خوبان است

این صفت را بیاب و بگو: منتظر آقاییم

ما که خود را بشناسیم چه نیاز است به لفظ

هر چه هستیم دانیم مگو: منتظر آقاییم

«خادم» خدا گوید: صدق در قیامت نافع است

راستگو باش و بگو: منتظر آقاییم

مانع او ما بوده ایم وهستیم

ما دروغ گفتیم که ما منتظر آقاییم

ص: ۵۷۹

انتظار چیست بگو؟

ای خدا از تو خواهیم لایق محضر مهدی شویم

لطف کن تا لایق محضر مهدی شویم

فضل و رحمت تو، گر نباشد، خاسریم

پیرو شیطان شویم و خاسریم

انتظار چیست؟ منتظر کیست بگو؟

انتظار آمادگی، منتظر کیست بگو؟

منتظر آماده است و صادق است

هر چه گوید یا کند صادق است

انتظار صبر ماست، امید ماست

انتظار ورع و تقواست، امید ماست

انتظار فرج، عبادت بُود

دعای فرج، عبادت بُود

انتظار فرج، فرج ما بُود

انتظار گو فرج ما بود

انتظار فرج، فرج آورد

گر که ما پاک شویم، فرج آورد

انتظار فرج، فرج را نزدیک کند

ورع و تقوا فرج را نزدیک کند

انتظار گر نباشد مأیوس شویم

منتظر فرجیم، مایوس نشویم

هر کسی بهر امید، زنده است

ص: ۵۸۰

منتظر بهر امید زنده است

انتظار گر نباشد زندگی تلخ شود

ما شادیم ز امید، زندگی تلخ نشود

ما شادیم و منتظریم عدو می داند

او خواهد مأیوس شویم، عدو می داند

او خواهد انتظار را از ما بگیرد

کور خوانده نتواند از ما بگیرد

او بداند ما به چند چیز دل بسته ایم

ما به مهدی آل محمد، دل بسته ایم

ما پیرو حسین رهبر آزاده ایم

گریه بر او می کنیم، پیرو رهبر آزاده ایم

ما رهبر پاک و الهی داریم

عدو منکر است، رهبر پاک و الهی داریم

گو بمیرد ز غیظ، ما راحت شویم

او حسود است، بمیرد تا راحت شویم

برکاتِ انتظار فراوان باشد

به عدو گو: فراوان باشد

«خادم» تو با که سخن می گویی

گو عدو کیست؟ با که سخن می گویی

گر هزاران بگذرد، ما منتظریم

به عدو گو کجایی؟ ما منتظریم

ص: ۵۸۱

جمعه امید ماست مهدی آید

آروز داریم که مهدی آید!

همه امید ماست مهدی آید!

البشاره جمعه مهدی آید!

جمعه ها شاد شوید مهدی آید!

جمعه آمد امید است، مهدی آید!

آب و جارو کنید، مهدی آید!

ما که امید داریم مهدی آید!

جشن و شادی بگیرید، مهدی آید!

جمعه ها ما شاد و خرمیم!

چون که امید داریم، مهدی آید!

روز جمعه برکاتی دارد!

چون که امید داریم، مهدی آید!

به عدو گو بسوزد از غیظ!

ما که امید داریم، مهدی آید!

هر چه بر ما فشار آری بدان!

انتظار بیشتر شود، مهدی آید!

هر چه داریم ز مهدی داریم!

همه امید ما اوست، مهدی آید!

برکات دان همه، ز مهدی باشد!

این ز الطاف خداست، مهدی آید!

ص: ۵۸۲

بروید خود را آماده کنید، مهدی آید!

ما که امید داریم، مهدی آید!

شاد و خرم باشید همه

روز امید است، مهدی آید!

شیعیان شاد باشید که مهدی آید!

از گناه دور باشید، که مهدی آید!

راه امید باز شد، شاد شوید

راه یأس بسته شد، مهدی آید!

روز جمعه بدان عید ماست

راه شادی باز باشد، مهدی آید!

سرِ راهش جمع شوید و بنگرید

همگی شادی کنید، مهدی آید!

«خادم» سر راهش بنشین!

با دو چشمت ببین، مهدی آید!

اهل دنیا بدانید، ما مهدی داریم!

همه امیدواریم، که مهدی آید!

جمعه ها برکاتی دارد!

جمعه را دان برکاتی دارد!

شب جمعه برکاتی دارد!

سیدالایام روز جمعه است!

عید ماست جمعه برکاتی دارد!

ص: ۵۸۳

از نماز جمعه، غافل مشو محروم شوی!

واجب عینی بود، برکاتی دارد!

خطبه ها را گوش کن واجب است!

اوّل وقت حاضر باش برکاتی دارد!

نماز جمعه برکاتی دارد!

هر که خواند برکاتی دارد!

تصریح روایات وجوب آن است!

ظاهر آیه وجوب آن است!

شبهه ای در وجوب عینی نیست!

شبهه در هر چه باشد، دروجوب عینی نیست!

در هفته سی و پنج نماز واجب داریم!

بین آن ها جمعه است جماعت داریم!

قول تخییر بی دلیل است بدان!

منصب والی بی دلیل است بدان!

چون خطیب و عدد آماده شوند!

بر همه واجب است آماده شوند!

نماز جمعه ثواب حج دارد بدان!

چون که بازگشتی آمرزش دارد بدان!

در سه جمعه گر ترک شود!

تارک منافق شود گر ترک شود!

ای برادر حق، همین است بدان!

ترک آن هم حرام است بدان!

گر که حج میسر نشود!

ص: ۵۸۴

تو بدان جمعه میسر شود!

ترک جمعه مکن هرگز تو!

ترک واجب مکن هرگز تو!

خطبه ی اول، خود را برسان!

ترک واجب مکن خود را برسان!

خطبه ها را گوش کن خود را برسان!

همه چیز را فراموش باش!

مؤمن و بیدار و باهوش باش!

خطبه ها را بشنو و باهوش باشد!

ترک جمعه مکن إَلاَّ لَعْنَر!

گر که عذری نبود ترک مکن اَللَّعْنَر!

ترک جمعه بهر دنیا مکن!

هیچ کاری را بهر دنیا مکن!

«خادم» تارک جمعه مشو تو هرگز

ترک جمعه مکن تو هرگز!

جمعه شد باز آقا نیامد!

از خدا خواهید بیاید، نگویید: آقا نیامد!!

بروید آماده شوید، نگویید: آقا نیامد!!

گر نیامد ببینید، چرا آقا نیامد!!

مانعش ماییم، نگویید: آقا نیامد!!

جمعه هایی گذشت، آقا نیامد!!

ص: ۵۸۵

شک مکن قابل نبودیم، آقا نیامد!!

جمعه شد باز آقا نیامد!!

هر چه گفتیم، باز آقا نیامد!!

ما که دعوت نکردیم، از چه گوئیم نیامد!!

ما که آماده نبودیم، از چه گوئیم: نیامد!!

در خانه باز نکردیم، از چه گوئیم نیامد؟!

پشت در منتظر است، از چه گوئیم نیامد؟!

بارها آمد و ما نبودیم، از چه گوئیم نیامد؟!

او گفته: آماده شوید، من خواهم آمد!

او در رحمت حق است نگویید نیامد؟!

رحمت حق جاریست، نگویید نیامد؟!

ما نبودیم او آمده، نگویید نیامد؟!

پشت در ایستاده، نگویید نیامد؟!

او همی منتظر ماست، نگویید نیامد؟!

چون که آید ما خواهیم، نگویید: نیامد؟!

خواب ما خواب غافلین است!!

کار ما کار غافلین است نگویید: نیامد؟!

او به دیدار غافلین چون آید!!

غافلین خوابند نگویید: نیامد!!

او فرزند «رحمهللعالمین» است!!

رحمت حق بر ما جاریست نگوید: نیامد!؟

او بین ما رفت و آمد می کند!!

او ما را می بیند، نگوید: نیامد!؟

ص: ۵۸۶

چشم ما لایق دیدارش نبوده!!

پس نگوید: نیامد، نیامد؟!!

ما خجل گشتیم از آمدنش!!

بی جهت گفتیم: نیامد، نیامد؟!!

او به فکر ما بود، شک نکنید!!

پس بدانید نزد ماست، نگوید نیامد؟!!

سخن آر گوید سنجیده بگوید!!

نه که بیخود بگوید: نیامد، نیامد؟!!

«خادم» حرف بیخود مَزَن او آقاست!!

تو چرا گویی: نیامد، نیامد؟!!

صالحین را بگوید آقا بیاید بیاید!!

مدینه می روید گوید: آقا بیاید!!

زائر فاطمه هستید، گوید آقا بیاید!!

راه چاره چیست چکنیم، آقا بیاید؟!!

سَرِ قبر جدش بگوید: آقا بیاید؟!!

همه دانیم چرا آقا نیامد؟!!

قابلش مانبودیم، آقا نیامد!!

پس بیایید، تا دعوت کنیم آقا بیاید؟!!

چون که دعوت نکردیم، آقا نیامد!!

صالحین را بگوید: چرا آقا نیامد؟!!

راه او را گل بچینید، آقا بیاید!

دست شادی زنی آقا بیاید!

دلِ خود را شاد کنید، آقا بیاید!

ص: ۵۸۷

جشنِ شادی بگیرید، آقا بیاید!

کام‌ها شیرین کنید، آقا بیاید!

پرچم شادی بگیرید، آقا بیاید!

غم و غصه دور کنید، آقا بیاید!

دور هم جمع شوید، آقا بیاید!

همگی شادی کنید، آقا بیاید!

همگی پای کوبید، آقا بیاید!

دلِ هم شاد کنید، آقا بیاید!

انتظارِ گر سر آمد، آقا نیامد!!

سرِ راهیم ما، آقا نیامد!

ما که غرق گناهیم بگو: آقا بیاید!!

دستِ رحمتِ کشد بر سرِ ما، آقا بیاید!

مادرش گفتیم: گو: آقا بیاید!!

حرفِ مادر بشنود، آقا بیاید!

ما گرفتاریم گو: آقا بیاید!!

حرفِ ما را بشنود، آقا بیاید!

چاره‌ای نیست گو: آقا بیاید

طاقِ ما طاق شده، آقا بیاید!

در کنار رضا هستیم گو: آقا بیاید

سخنِ جدِّ خود را شنود، آقا بیاید!

تو دعا کن من مکه روم، آقا بیاید

در کنار رکن بینمش، آقا بیاید!

در کنار کعبه باشی، آقا بیاید

ص: ۵۸۸

دعوت از دوستان کند، آقا بیاید!

«خادم» تو آماده باش آقا بیاید

نکند غافل شوی، آقا بیاید!

همه امید ما این است آقا بیاید

ما ندانیم چه کنیم، آقا بیاید؟!؟

جمعه چون آید، گوئیم: آقا بیاید!

ما ندانیم چه کنیم، آقا بیاید؟!؟

اهل عالم چه خواهید اگر آقا بیاید!!؟

ای خدا دین خود را بر همه ادیان پیروز نما!

منجی عالم را، بر همه ادیان پیروز نما!

مهدی آل محمد را بگو، تا او بیاید!

دین حق آشکار کند، او بیاید!

مژده بر مستضعفین دارم، مصلح عالم بیاید!

ناامیدی بس است، مصلح عالم بیاید!

همگی آماده شوید، مصلح عالم بیاید!

عدل و قسط آورد، مصلح عالم بیاید!

اهل عالم چه خواهید گر آقا بیاید

هر چه خواهید بخواهید، گر آقا بیاید

بی خدایی بس است، آقا بیاید

مصلح عالم است او، آقا بیاید

فکر باطل نکنید، آقا بیاید

آروزی ما همین است، آقا بیاید

آمن و شادی از اوست، آقا بیاید

ص: ۵۸۹

گر بیاید شادی آورد، آقا بیاید

جنگ و خونریزی نباشد، آقا بیاید

همه در امن و امان باشند، آقا بیاید

حق از باطل جدا گردد، آقا بیاید

طاغوت سرنگون گردد، آقا بیاید

ریشه ی ظلم بکند، آقا بیاید

حق و عدل جاری شود، آقا بیاید

همه عالم روشن شود، آقا بیاید

ظلمتی هم نباشد، آقا بیاید

آروها سر آید، چو آقا بیاید

کعبه ی مقصود آید، چون آقا بیاید

ما همه شاد باشیم چو آقا بیاید

سرافراز باشیم، چو آقا بیاید

هیچ غم و غصه نداریم چو آقا بیاید

ما که در امن و امانیم چو آقا بیاید

عدل و انصاف باشد، چو آقا بیاید

باطل از بین برود، چو آقا بیاید

دین حق آزاد شود چو آقا بیاید

دین باطل برود، چو آقا بیاید

قدمش بر سر ما باد، چو آقا بیاید

همه امید ما این است، آقا بیاید

ما چه کردیم تا کنون، آقا نیامد

و عده کن اصلاح شویم، آقا بیاید

ص: ۵۹۰

«خادم» تو نگویی چرا آقا نیاید؟

گر که صالح شویم، آقا بیاید

توسل به امام رضا (علیه السلام)

خادمم، عاشق کوی شمایم!

بهر امید آمدم، عاشق کوی شمایم!

از ولای شما دارم، هر چه دارم!

دست خالی بر نگردم، عاشق کوی شمایم!

بارها آمدم هر چه خواستم شفاعت کردی!

سال اول آمدم حج خواستم شفاعت کردی

سال دیگر آمدم توفیق خواستم شفاعت کردی!

خواستم من خادم شوم، شفاعت کردی

بهر ازدواجم آمدم سالی شفاعت کردی!

هر سال حج خواستم باز شفاعت کردی

این سال نیز پیش خود گویم شفاعت می کنی؟!

چون که هر سال بهر من شفاعت کردی

این سال هم حج خواهم شفاعت می کنی؟!

من همانم تو همانی شفاعت کردی

تو امام رئوفی، می دانم شفاعت می کنی!

تو همان و من همانم شفاعت کردی

آنچه باور نمی دانستم شود، شفاعت کردی!

تو همان و من همانم شفاعت کردی

ص: ۵۹۱

من ضعیفم، کم صبرم شفاعت کن بَهرِ من!

تو که بارهای دگر هم شفاعت کردی

من به بیچاره ها گفتم آقا مهربان و رئوفست!

من تو را گفتم رئوفی، شفاعت کردی

در میان امامان تو معروف و رئوفی!

هر که آمد هر چه خواست، شفاعت کردی

پس مرا ردّ مکن پشتِ در ایستاده ام!

هر چه تا حال گفته ام شفاعت کردی

این بار آمدم عشق تو را خواهم چرا؟

هر چه خواستم هر چه گفتم، شفاعت کردی

سال دیگر آیم، خودت را خواهم چرا؟

هر چه خواستم هر چه گفتم، شفاعت کردی

حاجت دیگر خواهم بیادم آمد

وقت مردن می آیی؟ هر چه گفتم، شفاعت کردی

«خادم» شرم و حیا هم چیز نیست؟!

تو گوئی: هر چه خواستم هر چه گفتم، شفاعت کردی

مانعی نیست این ها خاندان کرمند!

باز هر چه خواستم هر چه گفتم شفاعت کردی

ای رئوف رئوفان مرا از درگهت رد مکن

خدا را شاکرم، زائر شدم شفاعت کردی!

از راه دور آمدم، من زائر شدم

زائر شاه خراسان علی موسی الرضایم!

در کناری ناظرم، زائر علی موسی الرضایم

ص: ۵۹۲

آمدم از راه دور، حاجتم گویم ردّ مکن
من فقیر و مسکین و مستکینم، ردّ مکن
هر چه هستم روسیاهم آمدم بر درگهت
ای رثوف رثوفان، مرا از درگهت ردّ مکن
در بین ائمه یکی را رثوف گویند آن توای
من به امید رأفتِ تو آمدم، ردّ مکن
گر گنهکارم روسیاهم خطاکارم تو دانی
این خطاکار را ببخش، از درگهت ردّ مکن
ما که جایی نداریم جز درگه تو
چاره ای نیست خطاکاریم ردّ مکن
از خدا هر چه خواهیم شما واسطه اید
آبرویی نداریم، شما واسطه اید ردّ مکن
از خدا خواهیم، خادم این درگه شوم
از خدا خواهید شوم، حاجتم را ردّ مکن
نوکری ذلّت بود، جز نوکری این سرا
از خدا خواهید من نوکر شوم ردّ مکن
آرزویم همین است، ندارم آرزوی دیگری
گر پذیریدم سرافرازم، مرا ردّ مکن
سال ها آمدم هر چه خواستم دادید شما
من همانم شما هم همانید، ردّ مکن

سوگند گر لازم بُود به حق مادرت سوگند دهم

کار من اصلاح کن حاجتم را ردّ مکن

ما به امید عطا و احسان آمدیم

ص: ۵۹۳

پشت در ایستاده ایم، امید ما را قطع مکن

راه را ما گم نکردیم با آدرس آمدیم

پشت در ایستاده ایم، امید ما را قطع مکن

«خادم» تو بیش از حدّ اصرار می کنی

یک کلام گو: بفر امید آمدیم، امید ما را قطع مکن

توفیق و برکت چیست بگو؟

ای خدا ما از تو خیر و برکت می خواهیم

هم قناعت، هم توفیق هم برکت می خواهیم

ای خدا تو ما را از حرام دور نما

سلب توفیق نشویم برکت می خواهیم

توفیق و برکت نعمت های خداست

ای خدا توفیق و برکت می خواهیم

گر که توفیق یارت نشود بیچاره ای

گو: خدایا توفیق و برکت می خواهیم

برکت گر نباشد همه چیز هدر می رود

برکت خواه گو: توفیق و برکت می خواهیم

برکت راه دور را نزدیک کند

برکت کار خیر را آسان کند

برکت کم را زیاد کند

برکت توفیق را زیاد کند

برکت مال را با خیر کند

ص: ۵۹۴

برکت عمر را پر خیر کند

برکت عمر را پایدار کند

برکت روزی را زیاد کند

هر چه خواهی با برکت خواه از خدا

همه چیز را با برکت خواه از خدا

گر حلال خواهی با برکت می خواهی

گر قانع به حلال باشی برکت می خواهی

پیامبر به علی فرمود: چهار درهم با برکت می خواهی

یا که چهارصد درهم بی برکت می خواهی

علی گفت: من چهار درهم با برکت می خواهم

نی چهارصد درهم بی برکت می خواهم

برکت اصل و اساس خیر است

گر تو رزقِ حلال خواهی خیر است

در حرام برکت نیست تو مخواه

تو قانع باش هزاران حرام را مخواه

توفیق هم ز حلال آید و بس

در حرام خذلان باشد و بس

«خادم» گر توفیق خواهی از حرام دوری کن

گر که جنت خواهی از حرام دوری کن

یک لقمه از حرام تو را محروم کند

هر حرامی دان تو را محروم کند

ص: ۵۹۵

اولاد چگونه صالح گردد؟

گر تو خواهی که اولاد صالح گردد
از گناه و حرام دوری کن صالح گردد
لقمه ی پاک به او ده تا صالح شود
شیر پاک گر خورد صالح شود
هم نشین او گر صالح شود
امید وار باش او صالح شود
قدم اوّل نطفه باید پاک شود
و سپس لقمه باید پاک شود
تربیت باید ز صالح باشد
نکنند مربّی طالح باشد
تو بدان صلاح از صالح است
بی صلاح نتیجه طالح است
گندم از گندم بروید جو ز جو
گندم از جو نروید بلکه جو ز جو
تو اگر فرزند صالح خواهی
بایدت صالح شوی گر صالح خواهی
صالح از صالح بروید تو بدان
طالح از طالح بروید تو بدان
لقمه ی پاک کجا دست آوری؟

نطفه ی پاک کجا دست آوری؟

از خدا خواه خود صالح شوی

ص: ۵۹۶

گر حلالی بخوری صالح شوی

لقمه ی پاک باید که شود قابل فیض

ورنه هر لقمه نشود قابل فیض

لقمه گر پاک نباشد، فرزند طالح است

گر چه باب و مادرش صالح است

سعی کن لقمه ات پاک شود

تا که فرزند تو پاک شود

«خادم» شکر کن که لقمه ات پاک بوده

پدر و مادر تو، پاک بوده

الحذر الحذر از این زمان

صلاح دور است از این زمان

هم نشین که باشیم بگو؟

تا توانی هم نشین صالحین باش

سعی کن در کنار صالحین باش

هم نشین تو، به از تو باید باشد

او خیر خواه تو باید باشد

هم نشین فکر تو را، تغییر دهد

خوب و بد فکر تو را تغییر دهد

هم نشین باید خدایی باشد

همه چیزش با ید خدایی باشد

هم جا او با صداقت باشد

ص: ۵۹۷

سخن و کارش با صداقت باشد
تو اگر یافتی سلامش برسان
گر نیافتی هم سلامش برسان
گر که خواهی هم نشین عالی بُود
تو بدان نیست، جای او خالی بُود
این یکی سخنی خوب دارد
آن یکی باطنی خوب دارد
این یکی زبان چربی دارد
آن یکی بر خوردِ نرمی دارد
چاره ای نیست باید گذرانند
هر چه هست باید گذرانند
جز که باید دینِ خود را حفظ کنی
در خطرها دین خود را حفظ کنی
صالحین را با صداقت باشی
طالحین را با سلامت باشی
راه خیر از هر کس مَطْلَب
ظاهرش را بخواه باطنش را مَطْلَب
«خادم» رفیق صالح کمیاب بُود
کیمیاست او کمیاب بُود

نیت خوب چیست بگو؟

ارزش هر عمل با نیت اوست

ص: ۵۹۸

ارزش هر کسی با نیت اوست
تو بدان نیت اصلِ عملِ اوست
نیت خوب، به از عمل است
در قیامت نیت را می خَرند
نیت آر خوب باشد آن را می خَرند
گر که کوهی ز عمل بینی مگو
سنگین است، باطن آن نی بینی مگو
گر ضعیفی نیت سنگین کند
تو بدان پاداش خود سنگین کند
گر قوییی کار سنگین می کند
نیت خیر گر ندارد، بار سنگین می کند
نیت خیر وزن عمل است
نیت شرّ، شرّ عمل است
قصد الله، عمل سنگین کند
قصد شیطان بار را سنگین کند
قصد الله، اجر از الله می دهند
قصد شیطان اجر از شیطان می دهند
تو اگر اجرِ الله را می خواهی
بهر الله کار کن گر اجر الله خواهی
اجر و مزد را در قیامت می دهند

کیفر ناصالحان در قیامت می دهند

مزد دنیایی بدان فانی شود

مزد اللّٰهی کی فانی شود

ص: ۵۹۹

تا توانی کار عقبایی بکن

هیچ کاری رادنیایی مکن

کارهای خرده را اللّهی بکن

گر خواهی خسارت نکنی اللّهی بکن

زحمات خود را ضایع مکن

کار را بهر خدا کن ضایع مکن

«خادم» توشه ات ناچیز بود

نیتت را خوب کن، توشه ات ناچیز بود

از خدا خواه توفیق عمل

کار را بهر خدا کن، مگو ناچیز است

از خدا هر چه خواهی لطف اوست

بر خدا فرقی ندارد، مگو ناچیز است

خادم لطف خدا چیست بر ما بگو؟

لطف حق بی پایان است، لطف اوست

هر چه خواهی بخواه لطف اوست

توفیق را از خدا خواه و بس

هر چه خواهی را از خدا خواه و بس

او مردم را از کرم دعوت نموده

هر چه خواهند می دهد، دعوت نموده

هر چه ناداری بگو، او می دهد

دار و نادارت بگو او می دهد

ص: ۶۰۰

خواستہ ی تو ہر چہ باشد می دہد

چیز و ناچیز ندارد، ہر چہ باشد می دہد

تو اگر ملک سلیمان خواهی را بگو

کمتر و بیشتر ندارد، ہر چہ خواهی را بگو

تو گمان کردی خدا نادر است!؟

یا توانی ندارد، او نادر است!؟

ہمچو فکری گر کنی کافر شوی

گر خدا را چو خلق دانی کافر شوی

او کریم و رحیم و مہربان است بدان

ہر چہ خواهی می دہد، مہربان است بدان

از کرم او ما را آفریدہ بدان

نی طلب داشتیم از کرم آفریدہ بدان

گر کہ ظالم نیستی نیمہ شب گو بدهد

ہر چہ خواهی نیمہ شب از کرم او بدهد

یأس از رحمت او کفر است بدان

بد گمانی بہ او، کفر است بدان

سر بہ بالش می گذاری ہمہ چیزت را بگو

دین و ایمانت بسپار ہمہ چیزت را بگو

گو: من ضعیف و ناتوان و عاجزم

ہمہ چیزم را ز تو خواہم عاجزم

«خادم» هر چه داری خدایت داده است

شاکر او باش خدایت داده است

ص: ۶۰۱

خادم خواسته ی ما چه باشد بگو؟

خواسته ی ما رضای حق بُود

هر چه خواهیم عطای حق بُود

او نخواسته ، عطا کرده به ما

هر چه خواستیم عطا کرده به ما

درِ او را می زنیم آماده است

هر چه خواهیم بهر ما آماده است

کی درِ او را زدیم و او نداد؟

کی خواستیم ما از او، او نداد؟

ما که ممنونِ لطفِ او شدیم

هر چه گفتیم داد، ممنون لطف او شدیم

او کریم است کرمش را خواهیم

کرمش زیاد است، کرمش را خواهیم

بهتر از آن رضای اوست بدان

ما رضای او خواهیم تو بدان

گر رضای او باشد، ما را بس بُود

ما رضای او خواهیم ما را بس بُود

گر تو فوق رضایش خواهی بخواه

هر چه خواهی بخواه فوق رضایش بخواه

کرم او بی حدّ و بی پایان بُود

کم مخواه کرمش بی حدّ و بی پایان بُود

بخل مَورز از کرمِ او هرگز

ص: ۶۰۲

کم مخواه از کرم او هرگز

شرم کن با نعمتش عصیان مکن!!

این همه نعمت دهد عصیان مکن!؟

او کرم می کند تو عصیان می کنی!؟

او کریم است چرا عصیان می کنی

او تو را مهلت دهد، تا بازگردی به او

بلکه بیدار شوی، باز گردی به او

او راضی نشود کافر شوی

مهلت و توفیق دهد مؤمن شوی

«خادم» تا توانی خدا را بخوان

دیگران را مخوان خدا را بخوان

آنچه بیشتر مهم است را بگو؟

هدایت بزرگترین، حاجت ماست

بهترین خواسته ی ما حاجت ماست

و نه قرآن نمی فرمود: «إِهْدِنَا»

«إِهْدِنَا» بزرگتر حاجت ماست

بعد از «إِهْدِنَا» صلوات واجب است

در نماز واجب و غیر نماز واجب است

گر دعایی بهتر از این ها بُدی

در نماز همیشه واجب می بُدی

عاقبت را بنگر، کان چه شود؟

ص: ۶۰۳

فکر عاقبت باش کان چه شود؟

گر که دنیا را یکجاست بدهند چه کنی؟

همه را گر به تو یکجاست بدهند چه کنی؟

دنیا چه سودی برایت دارد؟ خود را بفروش

عاقبت آتش است چه سودی دارد؟ خود را بفروش

گر همه دنیا ز دستت برود

پس بهشت بدهند چه از دستت برود؟

پس بیا عاقبت اندیشی کن

عقل آر هستی عاقبت اندیشی کن

راه جنت یک راه است آن را بطلب

راه دیگر دوزخ است آن را مَطْلَب

گر رضای خدا را طلبی، بیدار باش

کار خود بهر خدا کن و، بیدار باش

تو اگر بر قضای خدا راضی شوی

او ز تو راضی شود گر تو راضی شوی

راه خود را به خدا نزدیک کن

با اطاعت راه خود نزدیک کن

بهر طاغوت یک قدم راه مرو

از خدا دور می شوی یک قدم راه مرو

«خادم» از خادمی دور مشو

راه امید همین است دور مشو

ص: ۶۰۴

بیا در خانه ی زهرا زنییم

آه زهرا دل ما را خسته است!

ناله ی زهرا از دور، ما را خسته است!

دَرِ غم بر روی ما ها بسته است

آه زهرا دل ما را خسته است!

گو به دوستانش بیاید خسته ایم

بهر او دل ها همه بشکسته است!

دلِ ما بهر زهرا خسته است!

ناله ی فاطمه دل بشکسته است

پشت در فاطمه است درمانده است؟!

ما که دانیم دست شویش بسته است!

با که گوید سخن، دست شویش بسته است!

شوهرش می دید با او چه کنند؟!

چکند او که دستش بسته است؟

می سوخت و می دید، دستش بسته بود!

مرد میدان چه کند دستش بسته بود!

فاطمه از درد پهلو خسته بود!

ناله می کرد دل او بشکسته بود!

او تنها بود ناله می زد شب و روز!

تا علی دید، ناله اش، پیوسته است!

غم عالم ریخت بر قلبِ علی!

چون که دید میخ در، او را خسته است!

ص: ۶۰۵

سخت تر این بود پناهی نداشت فاطمه!

شوهرش می دید، که دستش بسته است!

بچه هایش ناتوان بودند آن زمان!

به پدر می نگریستند که دستش بسته است!

بچه ها نگریستند به مادر همی سوختند!

چاره کی بود، سوختند و دیدند دست مولا بسته است!

همه دیدند مولا دید، تازیانه می زنند!

همه گفتند: مولا دستش بسته است!

تا که فاطمه بیچاره شد، پدر را کرد ندا:

گفت بابا بین چه شد؟ دست مولا بسته است!

«خادم» تو دل ما را زین غم خستی!

بس که گفתי دست مولا بسته است!

دوستانِ فاطمه بیاید گریه کنید!

تا به یاد آرید دست مولا بسته است!

همه آید تا بر فاطمه گریه کنیم

سوگ زهرا بنشینیم و گریه کنیم!!

نالای فاطمه از دور بگوش ما رسد!

یاد مولا کنیم و فاطمه گریه کنیم!

راه دور است، ما باید چه کنیم؟!

نالای اطفال او آید بیا گریه کنیم

ناله و اندوه بلند است ما چه کنیم!؟

در عزای دخت پیغمبر بیا گریه کنیم!

خاک غم بر سر بریزیم بیا گریه کنیم!

ص: ۶۰۶

دهه ی فاطمیه است بیا گریه کنیم

نالہ های فاطمه دل ها را سوخته است

دل ما سوخته بر او بیا گریه کنیم

گر که احمد بیاید ببیند فاطمه را

اشک و آه بالا رود، بیا گریه کنیم

عرشیان و فرشیان همه گریان شوند

به همه گوید: بیاید بر او گریه کنیم

پس بیاید همه جمع شوید گریه کنیم

قلب احمد در آن عالم بسوخت

به همه گفت: بیاید بر او گریه کنیم

اشک مهدی بر او جاری بُود

او همی گوید: بیاید بر او گریه کنیم

او گاه بر مادر سوزد ، گاه بر جدّش حسین

تا که گوید: بیاید بر او گریه کنیم

صبح و شام بر شهید کربلا گریه کند

چون که فارغ شود گوید: بر فاطمه گریه کنیم

گر دل سوخته خواهید دل مهدی بود

با دلی سوخته گوید: بیاید گریه کنیم

فاطمه گوید: بیاید بر حسینم گریه کنید

ما گوئیم بیاید بر مادرو فرزند گریه کنیم

روضه ی فاطمه چون بر پا شود

همه آید تا بر او گریه کنیم

آه صاحب درد را باشد اثر

ص: ۶۰۷

ما به مهدی گوئیم بیا گریه کنیم
گر که ما روضه بگیریم مهدی آید
دم در ایستد و گوید: بیا گریه کنیم
صاحبِ تعزیه اوست، باید آید نزد ما
تا بگوید: بیایید بر مادرم گریه کنیم
افتخار ماست که او وارد شود
قدمش بر چشم گذاریم و گریه کنیم
«خادم» دم در ایست که مهدی آید
او به ما گوید: بیایید همه گریه کنیم
مادرم مظلومه بوده دل ما سوخته است
پس بیایید همه بر مادرم گریه کنیم

اشک فاطمه چون بوده خادم بگو

فاطمه بر پدر سوخت و اشک ریخت
هر چه آثار پدر دید اشک ریخت
شب و روزش به اشک می گذشت
هر که را دید بر پدرش اشک ریخت
در و دیوار شنیدند فاطمه اشک ریخت!
همه عالم شنیدند فاطمه اشک ریخت
هر صبح دست حسنین را می گرفت
بیت الأحران می آمد اشک ریخت

گاه می رفت در احد نزد عمو

ص: ۶۰۸

آنجا می نشست و اشک ریخت
دستمالی به سر بسته بود از غم و آه
شب و روز می سوخت و اشک ریخت
اشک او دل سنگ را سوزانده بود
هر که دید سوخت و اشک ریخت
تا که اهل مدینه از او خسته شدند
به علی گفتند، او سوخت و اشک ریخت
پس علی گفت: مردم چنین می گویند
گویند چرا فاطمه سوخت و اشک ریخت
فاطمه در جواب گفت: عمر من کوتاه است
کس نگوید دگر سوخت و اشک ریخت
تا که روزی بیاد پدر، بلال را بدید
گفت به او گوید اذان، اشک ریخت
پس بلال بهر فاطمه مأذنه رفت
تا صدایش بالا رفت، اشک ریخت
تا که او نام پدر را بشنید
آه او بالا گرفت و اشک ریخت
فاطمه غش کرد به بلال گفته شد:
بس کن ای بلال بس مادرمان اشک ریخت
کار او اشک و ناله و گریه بود

از فراق پدر سوخت و اشک ریخت

«خادم» کی سزا بود خانه اش آتش زند

او عزادار بود سوخت و اشک ریخت

ص: ۶۰۹

محسنش پشت در سوخت و کشته شد
تا که عمر داشت سوخت و اشک ریخت
دختری بیش ز پیغمبر نماند!
کشتند او را اثری از او نماند!
دختر خیرالبشر یکدانه بود!
گو چه کردند با او اثری از او نماند!
در جوانی کشتند دخت پیغمبر خود!
تو بین اثری از او باقی نماند!
خانه ی وحی را آتش زدند!
درب نیم سوخته را بالگد بر زهرا زدند!
محسنش سقط شد، اثری از او نماند!
مادرِ طفل چه کند بیچاره شد؟
طفل خود را رها کرد اثری از او نماند!
بی اجازه وارد خانه ی وحی شدند!
دست مولا بستند اثری از وحی نماند!
مادرِ طفل بر زمین افتاده بود!
چه کند مولا دستش بسته بود!
ناله ی فاطمه را بشنیدند همه!
همه دیدند دست مولا بسته بود!
پشت در خود را پنهان کرده بود!

پدرش را صدا زد، دست مولا بسته بود!

مادر طفل چه کند بچه اش سقط شده بود؟!

مضطرب و بیچاره بود دست مولا بسته بود!

ص: ۶۱۰

حسنین می گریستند بر مادر خود!

راه چاره نبود، دست مولا بسته بود!

نالای زهرا بلند شد کسی رحم نکرد!

تا صدا زد، فُضّه بیا، دست مولا بسته بود!

همه دیدند و کسی رحم نکرد!

مادر سادات زمین افتاد، دست مولا بسته بود!

عرشیان سوختند و گریه کردند همی!

چون که دیدند دست مولا بسته بود!

«خادم» دانی فاطمه درمانده و بیچاره بود!

گو چرا در مانده شد؟ دست مولا بسته بود!

دست جبل الله را با جبل بسته بودند!

فاطمه بیچاره شد دست مولا بسته بود!

خادم بگو فاطمه کی درمانده شد؟

فاطمه جاهایی درمانده شد!

بابش از دست داد درمانده شد!

طاقتش طاق شد درمانده شد!

دست مولا بسته بود درمانده شد!

اشک او جاری بود از بهر پدر!

گو که او می سوخت درمانده شد!

پدرش چون خبر داد چه ها خواهند کرد!

او هراس پیدا کرد و درمانده شد!

ص: ۶۱۱

بهر بیعت از علی خانه اش آتش زدند!

پشت در بیچاره شد، درمانده شد!

درب نیم سوخته را بر او زدند!

محسنش سقط شد، درمانده شد!

کس نبود به فریادش رسد ناله کرد!

پدرش را صدا زد، درمانده شد!

ناگهان روی زمین افتاد و بیچاره شد!

دست مولا بسته بود، درمانده شد!

فضّه را گفت بیا، گشتند محسنم را درمانده شد!

فضّه آمد او را در بر گرفت!

آه او را چون مولا شنید درمانده شد!

دست او بسته بود او درمانده شد!

گریه های او عالم را بسوخت!

عرشیان سوختند او درمانده شد!

آه فرزندان او بر ملانک سخت شد!

چون که دیدند، مادرشان درمانده شد!

چون که خواستند مولا را ببرند!

فاطمه طاقت نیاورد و درمانده شد!

همه دیدند فاطمه روی زمین افتاده!

کس نبود پناهی بدهد درمانده شد!

دل مولا می سوخت و دست او بسته بود!

او ندانست چه کند در مانده شد!

«خادم» عالمی سوخت بهر فاطمه!

ص: ۶۱۲

بیش از آن مولا سوخت و در مانده شد!

خادم آیا بر شهیدان دلی سوخت بگو؟

بر شهید کربلا دل ما سوخته است!

اشک اطفالش دل ما را سوخته است!

آه زینب همه را سوخته است!

عطشِ اصغرِ عطشان همه را سوخته است!

طفل شش ماهه ی تشنه چه کند؟!

آه و ناله اش همه را سوخته است!

مادرش شیر ندارد چه کند؟!

از کجا آبش دهند؟ همه را سوخته است!

مادر طفل آب ندارد تشنه است!

مادر بی شیر چه کند؟ همه را سوخته است!

کس نگفت: طفل بی شیر را آبش دهید!

مادر طفل چه کند؟ همه را سوخته است!

مادر سوخته دل گو چه کند؟!

آه او پنهان بود، همه را سوخته است!

آه مادر، دل ما سوخته است!

آه طفلش همه را سوخته است!

آه اطفال تشنه عرشیان را بسوخت!

ناله ی آنان همه را سوخته است!

نالہ اطفال دل عباسِ بسوخت!

ص: ۶۱۳

به برادر گفت: چکنم من دلم سوخته است؟!

گفت: برادر زنده ماندن سخت است!

من دگر طاقت ندارم دلم سوخته است!

شاه گفتا: بهر اطفال من سقایی کن!

نی دل تو، دل من هم سوخته است!

شاد گردید علمدار از این رخصت و گفت:

من آسوده شدم، دل من سوخته است!

آب ننوشید و ز فرات خارج شد!

دست سقا قطع شد دل ما سوخته است!

ای رفیق بیا تا برویم کربلا!

تا که از نزدیک ببینیم دل ما سوخته است!

یادی از شهدای کربلا می کنیم!

بهر آنان دل ما سوخته است!

بچه ها منتظر آب بُدند آب کجا؟!

هاتفی گفت اسم آب بَبرید: آب کجا؟!

دست سقا قطع شده آب کجا؟!

آه اطفال بلند شد ز حرم آب کجا؟!

«خادم» تو از این حادثه اشک بریز!

تشنگان را آب بده مگو آب کجا؟!

غربت شاه عطشان چه بوده بگو؟

گویند حسین فاطمه کربلا کشته شده!

ص: ۶۱۴

سبط پیغمبر بُوده کربلا کشته شده!

بلکه فرزند پیغمبر بوده کشته شده!

او سبط پیغمبر بوده میهمان بوده!

آب را بسته بودند تشنه شده؟!؟

او چرا با لب تشنه کشته شده؟!؟

خادم آه لب تشنه چه بوده بگو؟!؟

غربت بی کس و یاور چه بوده بگو؟!؟

غربت شاه شهیدان چه بوده بگو؟!؟

عطش اطفال تشنه چه بوده بگو؟!؟

طفل لب تشنه که بوده بگو؟!؟

مادرِ بی شیر و بی آب که بوده بگو؟!؟

آه اطفال از عطش چه بوده بگو؟!؟

شیرخوارِ تشنه ی مذبوح که بوده بگو؟!؟

مادرِ شیرخوارِ تشنه که بوده بگو؟!؟

العطش های اطفال چه بوده بگو؟!؟

سقّای لب تشنه که بوده بگو؟!؟

بدن مانده به خاک از که بوده بگو؟!؟

آب مگر قیمت جان بوده بگو؟!؟

از چه کشتند شه لب تشنه را!

او مگر سبط پیغمبر نبوده بگو؟!؟

بالب تشنه چرا کشتند مگر آب نبود؟!

آب ندادند، سرِ فرزند پیغمبر بُریدند بگو؟!

از چه ابدان شهیدان زمین مانده بگو؟!

ص: ۶۱۵

سر بُریده چرا بالای نی رفته بگو؟!

اهل بیت نبی از چه گریان بوده اند بگو؟!

از چه آنان به اسیری رفته اند بگو؟!

هیجده سر به نیزه چرا رفته بگو؟!

سر شاه شهیدان قرآن خوانده بگو؟!

خیمه ی آل عبا را گو چرا آتش زدند؟!

اهل بیت پیمبر چرا آواره شدند بگو؟!

سر بریده کجا قرآن خوانده بگو؟!

او که لب تشنه بود چرا قرآن خواند؟!

قصه ی خرابه شام و سه ساله چه بود؟!

از چه او رأس پدر دید و جان داد بگو؟!

زینب بی چاره چرا شکوه نکرد بگو؟!

اسیر سه ساله از چه به شام ماند بگو؟!

«خادم» از چه پرسى و چه گویى بدان؟!

دشمن آل علی بودند آنان بدان!

دین و ایمان و اسلام نبود بگو!

بلکه کفر و ظلم و بیداد بود بگو!

از چه کشتند آل پیغمبر بگو؟

مظلوم گر خواهید بیاید کربلا!!

بی کس و یار گر خواهید بیاید کربلا!!

آه مظلومان کارِ خود را کرده است!!

گریه و اشک، کار خود را کرده است!؟

اهل عالم همه دانند حسین فرزند پیامبر بوده!!

ص: ۶۱۶

او جرمی نداشته، جز فرزند پیامبر بوده!!

همه دانند که آب را بر او بسته بُدند!!

همه دانند که راه را بر او بسته بُدند!!

از چه کشتند آل پیغمبر بگو؟!

از چه لب تشنه کشتند بگو؟!

آب را از چه بستند بر روی او!!

ناله ی اطفال شنیدند آب ندادند به او!!

از چه ابدان شهیدان به زمین ماند بگو؟!

از چه سرها جدا شد ز بدن تو بگو؟!

مگر آنان آل پیغمبر نبودند بگو؟!

از چه لب تشنه کشتند آل پیغمبر بگو؟!

گیرم آنان آل پیغمبر نبودند چرا؟!

با لب تشنه کشتند و رها کردند چرا؟!

طفل لب تشنه چه گناهی داشته بگو؟!

مادر طفل تشنه چه گناهی داشته بگو؟!

گویند: طفل تشنه بی شیر بوده کربلا؟!

مادرش هم تشنه و بی شیر بوده کربلا؟!

کس ندیده طفل تشنه ای را بکشند؟!

روی دست پدر لب تشنه ای را بکشند؟!

از چه طفل بی شیر تشنه ای را کشته اند؟!

رحم نکردند روی دست پدر کشته اند؟!!

از چه خیمه ی آل عبا را سوخته اند؟!!

اگر اطفال در آنجا بُدند، چرا سوخته اند؟!!

ص: ۶۱۷

طفل شش ماهه چه جرمی داشته بگو؟!

او چه کرده او چه جرمی داشته بگو؟!

دختر سه ساله از چه اسیر گشته بگو؟!

او مگر جرمی داشته از چه اسیر گشته بگو؟!

از چه اولاد پیمبر اسیر گشته اند؟!

مگر جرمی داشتند که اسیر گشته اند؟!

مگر آنان مهمان نبودند چرا؟!

از چه مهمان را آزار کردند چرا؟!

گر که کشتند چرا آبش ندانند؟!

سَر لب تشنه ببریدند، چرا آبش ندادند؟!

آل پیغمبر بوده اند، مهمان بوده اند؟!

با دعوت بوده اند مهمان بوده اند!!

«خادم» تو دانی آنان مهمان بوده اند؟!

پس چرا کشتند گر مهمان بوده اند؟!

شهدا کیانند بگو؟

شهدا جان فدای حسین اند حسین!

شهدا یاوران حسین اند حسین!

شهدا ماءِ معین نوشند چون حسین!

شهدا فدایان دینند چون حسین!

سرور و سالار حسین است حسین!!

هدف دشمنِ غدار حسین است حسین!

ص: ۶۱۸

آن که دار و ندارش به خدا داد حسین است حسین!!

آن که سر در رَه حق داد حسین است حسین!!

آن که لب تشنه جان داد، حسین است حسین!!

آن که اهلش به اسارت رفت حسین است حسین!!

آن که جسمش بر زمین ماند حسین است حسین!!

آن که زیر سم اسب رفت حسین است حسین!!

آن که عهدش به خدا داد حسین است حسین!!

آن که وعدهش وفا کرد حسین است حسین!!

اصغرش در ره دوست داد حسین است حسین!!

اکبر نو جوان داد حسین است حسین!!

همه یاران خود در رَه حق داد حسین است حسین!!

آن که عباس سقا داد حسین است حسین!!

زینبش زار و حزین شد حسین است حسین!!

آن که قاسم به قربانگه فرستاد حسین است حسین!!

آن که جسمش بی سر شد حسین است حسین!!

جسم بی سر زیر سُم رفت حسین است حسین!!

در خرابه او به دیدار عیالش رفت حسین است حسین!!

آن که دیدار دختر خود رفت حسین است حسین!!

سر او در طشت طلا رفت حسین است حسین!!

آن که چوب خیزران خورد حسین است حسین!!

سرو جانم فدایش حسین است!!

آو که حق را ز باطل جدا کرد حسین است حسین!!

«خادم» تو چه دانی حسین کیست حسین است حسین!؟

ص: ۶۱۹

آن که همه چیزش به خدا داد حسین است حسین!!

قصه ی کربلا را از اوّل تا آخر بگو؟

چون معاویه به درک واصل شد!

پلیدی چون یزید حاکم شد!

مستِ قدرت بود ندانست چه کند؟

جاهلی بود ندانست چه کند؟

بر خلاف گفته ی پدرش!

سبب لعنت شد بر پدرش!

به عبیدالله گفت: سخت بگیر بر حسین!

بیعتش را بهر من گیر، سخت بگیر بر حسین!

گر نکرد بیعت سر او را بر من بفرست

همه را می کشی اهل عیالش بفرست

او نگفت این حسین فرزند فاطمه است!

کی کند بیعت او فرزند فاطمه است!

چون عبیدالله سخت گرفت بر حسین!

کربلا کار سخت شد بر حسین!

او خبیث و لعین و پست بود!

او خواست بیعت بگیرد سخت بود!

حسین گفت: من فرزند حیدرم!

با یزید بیعت نخواهم کرد فرزند حیدرم!

تا که کار را بر او سخت گرفت!

ص: ۶۲۰

آب را بر او بست و سخت گرفت!

با عطش جنگید او با یزید!

زیر بار ذلت نرفت با یزید!

گفت: مرگ با عزت کار ماست!

جان سپردن به خدا کار ماست!

تا جوانان و اطفالش بداد!

هر که آمد به میدان جان بداد!

طفل شیرخواره اش را کشتند!

هر که را داشت آنان کشتند!

اکبر و اصغرش را کشتند!

بلکه آب آور و سقا را کشتند!

تا که نوبت به شاه شهیدان رسید!

هر مصیبت بود بر شاه شهیدان رسید!

با لب تشنه کشتند آب ندادند او را!

کس نماند که نکشتند آب ندادند او را!

«خادم» ای کاش کربلا می بودی!

جان فدا می کردی کربلا می بودی!

خون مظلوم چراغی شد بر همه!

پیمبر گفت: حسین چراغ هدایت است

بلکه مصباح الهداست چراغ هدایت است

کشتی نوح است چراغ هدایت است

ص: ۶۲۱

مُظهِر حَقُّ از باطل است چراغ هدایت است

هیچ چراغی چون چراغ او نیست

او دَرِ رحمت، چراغ هدایت است

بهشت را دری است، باب الحسین است

باب الحسین است چراغ هدایت است

خون او دشمن را رسوا نمود

حق و باطل جدا کرد چراغ هدایت است

هیچ چراغی روشن تر از او نَبُود

خون او روشنگر و چراغ هدایت است

تا قیامت خون او هادی مردم بُود

کی چراغی مثل او چراغ هدایت است

خون او چراغی شد بر همه

منطق او نیز چراغ هدایت است!

امتحانی بود سخت بهر همه

آن چراغی بود چراغ هدایت است

همه گفتند: کاش کربلا می بودیم

تا فدایی شویم چراغ هدایت است

درجات شهدا بالا گرفت

قیمت خون شهید، چراغ هدایت است

آروزها گر صادق بُود

آرزو مند هم چراغ هدایت است

گر تو در آرزو صادق بُدی

شک مکن جان تو چراغ هدایت است

ص: ۶۲۲

همه ی روزها عاشورا بود

تو بدان عاشورا چراغ هدایت است

کربلا هرگز راهش بسته نیست

عاشورا هم چراغ هدایت است

«خادم» چون شهیدان آماده باش

نیت پاک کن چراغ هدایت است

گر تو را بهر شهادت طلبند؟

چه کنی کربلا چراغ هدایت است

مهدی موعود تو امام مایی!!

مهدی موعود تو امام مایی!

افتخار می کنیم آقا تو امام مایی!

حجهن الحسن تو امام مایی!!

در همه چیز آقا تو امام مایی!

غیبت هر چه باشد تو امام مایی!

درِ دیگر نزنیم ما تو امام مایی!

فکر دیگر نکنیم ما تو امام مایی!

راه دیگر نرویم ما تو امام مایی!

ما امام رئوفی داریم فکر او نیستیم!

هم از او خواهیم بیاید فکر او نیستیم

او گوید: من شما را فراموش نکنم!

کارتان را من هرگز اهمال نکنم!

ص: ۶۲۳

ور نه نابود شوید من چه کنم!؟

دشمنان را ز شما دور کنم!

من بلا را ز شما دور کنم!

کارتان را من اصلاح کنم!

بی وفائیم ما از بهر او!

ما نخواهیم رضا از بهر او!

ما همه فکر دنیا هستیم!

اهل دنیا فکر دنیا هستیم!

همه ی فکر ما بهر دنیا بُود

نه به فکر آخرت نه به فکر عقبا بُود!

پس بیا با امام انصاف دهیم!

هر چه خواهد بهر او انصاف دهیم!

نکند رویِ خود از ما بتابد آقا

بی وفا باشیم رویِ خود بتابد آقا!

تو بیا راه خود را صاف کنیم!

دل خود با امام صاف کنیم!

اهل تقوا و ورع باش و گو بیا!

حق هیچ کس ضایع مکن گو بیا!

همه چیز را بهر دنیا مخواه!

دین خود را بهر دنیا مخواه!

طالب دنیا، اهل عقبا تَبُود

طالب دین اهل دنیا تَبُود!

«خادم» تو بیاد آقا باش او بیاد است!

ص: ۶۲۴

تا توانی یاد آقا باش او بیاتو است!

گر به یادش بودی او بیاد تو است!

گر دعایش کردی بیاد تو است!

چه کنیم تا اصلاح شویم؟

خوب شدن، راه درازی دارد!

تو شروع کن، چه صفایی دارد!

راه چل ساله باید بروی!

در کنار صالحین باید بروی!

راه سختی بُود این راه تو!

با جهاد نفس بود این راه تو!

حُبّ دنیا را دور کن زخود

لذت نفس را دور کن زخود

حُبّ الله بُود ناجی تو!

ترک لذت بُود ناجی تو!

ای خدا راه مرا باز کن به خود!

عفو کن راه مرا باز باز کن به خود!

راه ما راه خدا می باشد!

هر چه داریم ز خدا می باشد!

جز به راه خود راه مرا باز نکن!

گره ی کار مرا جز به دست خود باز نکن!

از خدا خواه تا لایق شوی!

ص: ۶۲۵

لطف او باید تا لایق شوی!

از خدا خواه به حق احمدش!

تا که دریابد بحق احمدش

احمد و آل راه را باز کنند!

درب بسته را آنان باز کنند!

جای دیگر مرو در بسته است!

تا ابد گر در زنی در بسته است!

«خادم» راه چاره این است بس!

غیر از این نیست همین است بس!

راه صادقین چیست بگو؟

راه صادقین راه خداست!

صادقند راهشان راه خداست!

گر تو از صادقین دور نشوی!

از خدا هم بدان دور نشوی!

با صادقین باش تا شاد شوی!

همه چیزت دهند تا شوی!

هر چه خواهی با صادقین خواه از خدا!

به تو خواهند داد با صادقین خواه از خدا!

سعی کن از صادقین دور نشوی!

گر دور شوی، از صادقین دور نشوی!

همه ی امید ما آن ها بُوند!

ص: ۶۲۶

ملجأ درگاه حق، آن ها بُوند!

راه دیگر نیست کز آن برویم!

راه شیطان است ما آن نرویم!

این سفارش را احمد کرد بما

گفت: از عترتِ من نباشید جدا!

راه آنان راهِ حق می باشد

گر اطاعت کنید راهِ حق می باشد!

حقّ کدام است تا اهل آن شناسیم؟

علی حق است حق با علیست

هکجا علیست حق با علیست

حقّ، نزدعلی و آل اوست!

آلِ احمد همان آل علیست!

راه صادقین راه علی است!

پیروی از صادقین راه علیست!

شیعه تابعِ علی و آل علیست

آل احمد همان آل علیست!

ترکِ حیدر ترکِ احمد است

دوست احمد دوست حیدراست

دین ما دینِ احمد و حیدراست!

ما جدا نتوان شویم، دین ما دین حیدر است!

«خادم» خادمِ احمد و آل احمد است!

ص: ۶۲۷

تا که هست خادمِ احمد و آل احمد است!

خادم راه بیراهه چه باشد بگو؟

بیراهه اگر خواهی بدانی بدان!

راه غیر حق بیراهه بدانی بدان!

بیراهه فراوان است بدان!

راه حق یک راه است بدان!

گر بخواهی حق آشکار شود!

جستجو کن تا آشکار شود!

تو فراوان شکل حق را شاهی!

شکل حق باشد، نه حق را شاهی!

حق و باطل مخلوط است بدان!

با بصیرت باش مخلوط است بدان!

مشکل جامعه این است بدان!

بصیرت دان نیاز است بدان!

حق و باطل چون مخلوط شوند!

بی بصیرت ها درمانده شوند!

پیامبر فرمود: حق نزد علیست!

هر چه هست دانید نزد علیست!

علی و آل او طریق الحَقِّند!

تو، به دَقَّتِ بین طریق الحَقِّند!

این سخن را، پیامبر فرمود!

هر چه حق بود پیامبر فرمود!

ص: ۶۲۸

بعد من عترتِ من حق باشند!

گرد آنان باش چون حق باشند!

اولوالأمر آنهایند بدان!

امر آنان مطاع است بدان!

گر تو را رهبر دیگر باشد!

راه تو راه دوزخ باشد!

در قیامت هر که را با امامش خوانند!

گر امامِ تو علیست با امامت خوانند!

«خادم» رهبر تو کیست بگو؟

رهبر من مولا علیست تو بگو؟

رهبران معصوم کیانند بگو؟

رهبر معصوم مختار خداست!

آن که معصوم است مختار خداست!

رهبرانِ دیگر خاطی بوند!

هر چه اصرار کنی خاطی بوند!

رهبر خاطی تو را گمراه کند!

تو ندانی او تو را گمراه کند!

چون خدا باطنِ رهبر داند!

هر کسی را او داند رهبر داند!

رهبر معصوم در پناه خداست!

ضامنِ عصمتِ او هم خداست!

نائب رهبر معصوم صالح است!

بهترین است او دان صالح است!

ص: ۶۲۹

رهبر معصوم عهده دار حق بُود!

در پناه خداست عهده دار حق بُود!

عالمان پاک و زاهد را ببین!

در پناه رهبر معصوم ببین!

گر تو خواهی رهبر معصوم شناسی!

«رهبران معصوم» خوان تا شناسی!

رهبر معصوم امیرالمؤمنین است!

او علی و عالی وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ است!

بعد از او اولاد احمد باشند!

اولوالأمر اولاد احمد باشند!

دان همه معصوم و پاک و صالح اند!

دیگران نی پاک و نی ناصالح اند!

راه معصوم را گر خواهی روی!

از طریق «رهبران معصوم» خواهی روی

رهبران غیر معصوم گر بدانی!

معنی رهبر معصوم را بدانی!

«رهبران معصوم» را بخوان!

معنی آنچه گفتم را بدان!

«خادم» ما ندانیم تو چه گفتی بگو!

«رهبران معصوم» چیست بگو!

«رهبران معصوم» کتابی است بخوان!

رهبر معصوم شناسی بخوان!

از چه محروم شد علی می دانی؟

ص: ۶۳۰

علی با حق بود، حق با علی می دانی؟

علی با حق بود، حق با علی بود

او نفس نبیّ بود، حق با علی بود

او قرآن بود، قرآن با علی بود

علم او علم نبی بود قرآن با علی بود

از چه محروم شد علی سِرّ آن می دانی؟!

از چه نا اهل سِرّ کار آمد سِرّ آن می دانی؟!

سِرّ آن را کم دانند مردم تو می دانی دان

هدف غاصبین، ریاست بود تو می دانی

گفتند نبوت و خلافت در یک خانه نشود

هدف آنان جدائی دین از سیاست بود می دانی

ور نه مولا منصوب از خدا بود تو می دانی

اقرار مردم با بیعت معلوم بود تو می دانی

غاصبین گفته های پیامبر را رد نمودند

ور نه معلوم بود علی مولای مردم بود تو می دانی

در سقیفه گفتند ما به پیغمبر نزدیکتریم

کس نگفت: غدیر و ذی القربی چه شد تو می دانی

مردمان را به بیعت اجبار کردند بدان

ور نه بیعت نبود اجبار بود تو می دانی

نام آن را اجمع اهل «حلّ و عقد» دانستند

این بهانه بود، «حَلّ عقدی» نبود تو می دانی

«حَلّ عقد» کجا و غدیر کجا چه گویی نادان

این سیاست بازی بُود همه دانستند تو می دانی

ص: ۶۳۱

اقرار به نادانی دلیل محکمی بود تو بدان

نصب و بیعت کجا، سیاست بازی بود تو می دانی

پس چرا بر اولی نصب نبود بر دومی نصب بود بگو

بیعت آر نصب آورد بر دومی بیعت نبود تو می دانی

مغلطه بود کار غاصبین، حرف حق در آن نبود

هدف آنان سلطه بود، حرف حق در آن نبود می دانی

اکنون نیز نوکران با مغلطه کار می کنند

ما دیدیم منطقی در آن نبود حرف حق در آن نبود می دانی

نوکران غاصبین در ظاهر شیعه اند

زیر و رو کردیم حرف شان حرف حق نبود می دانی

نوکران مزدور و مرموزند ظاهر شیعه اند

باطن آنان ندانیم حرفشان دیدیم حق نبود می دانی

شمشیر از پشت بسته اند با ولایت جنگ می کنند

ای خدا رسوایشان کن حرفشان حق نبود می دانی

«خادم» این هم فتنه ای است باید چه کنیم؟

به خدا گوییم چه کنیم حرف آنان حق نبود می دانی

آخرالزمان است چه باید بکنیم؟

امتحان و، فتنه است آخرزمان است چه باید بکنیم؟!

فساد و، گناه است آخرزمان است چه باید بکنیم؟!

دنیا پر از ظلم و جور و، فساد است چه باید بکنیم؟!

راه ما بسته گناه است، فساد است چه باید بکنیم!؟

حق و باطل مخلوط است، فتنه است چه باید بکنیم!؟

رو به حق کس نکند، فساد است چه باید بکنیم!؟

ص: ۶۳۲

آخرالزمان است، چکنیم ما را چاره نیست

هر چه بینیم گناه است، ما را چاره نیست!

دین و تقوا نیست ندانیم چه کنیم!؟

بی نمازها زیادند، ما را چاره نیست!

مال مردم را به راحت می خورند ما چه کنیم؟

ترس از دوزخ ندارند، ما را چاره نیست!

همه بهر دنیا می دونند دین نیست ما چه کنیم؟

اسمی از دین و دیانت نیست، ما را چاره نیست!

نهی از منکر کار را سخت تر کند ما چه کنیم

گناهی بر گناه افزوده شود، ما را چاره نیست!

سخن از دین نیست، از دنیاست چه کنیم؟

حرف دین نتوان زنیم، ما را چاره نیست!

حرف مردم از مال و منال است چه کنیم؟

حرف دین نیست بین شان، ما را چاره نیست!

مردم اهل زَرَنَد، مال اندوزی می کنند!

اهل دین کمیاب است، ما را چاره نیست!

حاکمیت دستِ زنان است چه کنیم؟

مردها نوکر دست بسته اند، ما را چاره نیست!

گر به بازار رویم حرف شان دنیا بُود!

حرفی از دین و دیانت نیست، ما را چاره نیست!

بستگان و خویشان همه فاسد شدند!

رفت و آمد سخت شده، ما را چاره نیست!

حرف حق تلخ است، عدالت کجاست!؟

ص: ۶۳۳

گر که حرف حق ز نیم محکومیم، ما را چاره نیست!

مردم از اسلام و ایمان سر زدند، ما چه کنیم!؟

حرف های تندی می زنند، ما را چاره نیست!

نه خدایی نه پیامبر نه دینی، ما چه کنیم!؟

سخت است گفتن دین و دیانت، ما را چاره نیست!

«خادم» مؤمن مخلص کمیاب است چه کنیم!؟

سوزیم و سازیم، از بس گناه است، ما را چاره نیست!

دین خود را حفظ کن در خانه باش

دین خود را حفظ کن در خانه باش!!

گر که خارج شوی گناه آماده است، در خانه باش!!

خانه حصن دین توست خارج مشو

گر تو دینت را خواهی، سعی کن در خانه باش

در خانه باش بر گناهت گریه کن

بهر هر کاری سعی کن، در خانه باش

دین خود را چون طلایت حفظ کن

بهر دین خود سعی کن، در خانه باش

دین خود را هر کجا هستی حفظ کن

بهر دین خود سعی کن، در خانه باش

این دُرّ گران مایه دزدانی دارد

دین خود حفظ کن، در خانه باش

گر از خانه خارج شوی دزد را می بینی

ص: ۶۳۴

پشت در ایستاده بترس، در خانه باش

دزد نشانی ندارد دزد است او

چون نشانی ندارد بترس، در خانه باش

دزدها بیشتر در کوچه و بازار بوند

از کوچه و بازار بترس، در خانه باش

کارمندان شیطان بی مزد کار می کنند

ظاهر فریبده ای دارند، در خانه باش

با زبان شیرین و ادب حرف می زنند

دزد دیند آنان، در خانه باش

از فضای مجازی و رسانه بترس

دزد دین تو فراوان است، در خانه باش

از خانه که خارج شوی، زود به خدا روی کن

دزد همان جاست بدان، در خانه باش

دزدان اول صبح تقسیم می شوند

سهم زن ها بیشتر است، در خانه باش

«خادم» تو تاکنون دزدی دیده ای؟

آری دزد مال نیستند، دزد دینند، در خانه باش

دین خود را به خدا بسپار تا حفظ کند

مانده ایم، دین خود را به که بسپاریم حفظ کند؟!

هر که را بینیم در خطر است کی تواند حفظ کند؟!

گفتند: دعای غریق را بخوانید حفظ شود!

جز خدا کس نتواند، به او بسپاریم حفظ کند!

دین خود را به خدا بسپار او حفظ کند

ص: ۶۳۵

هر چه داری به خدا بسپار، او حفظ کند!

در کنار ترازو که هستی از ذره‌المثقال بترس!

در پناه خدا باش، او تو را حفظ کند!

راه چاره جز حفظ خدا نیست بدان!

گر خودت را به خدا بسپاری، او حفظ کند!

به یقین بر من ثابت شده تو بدان!

هر چه را به خدا بسپاری او حفظ کند!

مشکلی هر چه داری، حلّ آن را از خدا خواه!

به خدایت قسم، هر چه باشد، او حفظ کند!

واگذار کن کار خود را به خدا راحت شوی!

با دلی آسوده به خواب، او حفظ کند!

هر چه داری ز خدا داری، هر چه خواهی از خدا خواه!

جز او قدرتی نیست، مترس او حفظ کند!

تو اگر به خدا اعتمادی نداری مشرکی!

قدرتی جز او نیست، مترس او حفظ کند!

کار خود را به خدا واگذار و آسوده باش!

گر او را خدای خود دانی، مترس او حفظ کند!

دین خود را به خدا بسپار او حفظ کند!

هر چه داری به خدا بسپار او حفظ کند!

گر تو امیدی به غیر از خدا پیدا کنی!

تو ذلیل خواهی شد، کی خدا حفظ کند؟!

او لباس ذلت بر تو پوشاند بدان!

پس تو را به خود واگذارد، کی حفظ کند؟!

ص: ۶۳۶

هر که از حصنِ حق خارج شود بیچاره است!

تو بیا هر چه داری به خدا بسپار، او حفظ کند!

«خادم» دار و نادارت به خدا بسپار و بُرو!

در بیابان هم که باشی، او تو را حفظ کند!

برکات زیارات معصومین را بگو؟

زائر ار با معرفت باشد خدا را زائر است!

معرفت اعتقاد به اطاعت باشد، خدا را زائر است!

زائر با معرفت غرق رحمت است!

ظاهراً امام را زائر است، لکن خدا را زائر است!

برکات زیارات فراوان است بدان

اولیا الله انوار خدایند، بدان

نورگیری و نورانی شوی آنجا بدان

دست رحمت می کشند بر تو، بدان

زنده و مرده ندارند آنان شاهدند

تو را می بینند، سخت می شنوند بدان

گر که لایق باشی جواب سلامت می دهند

قدر این لطف و سلام را بسیار بدان

هر که باشی هر چه باشی بی بهره نشوی

زائری میهمانی بی بهره نشوی بدان

اولیاء الله اند از حق بهره دارند بدان

بهره مند خواهی شد از آنان بدان

ص: ۶۳۷

زیارت عهدی است که کردی باوفا باش

این عهد، عهد واجب است بر تو بدان

زائر آل محمد در قیامت فائز است

از شفاعت بهره مند خواهی شد بدان

بعدحج باید زیارت روی غافل مشو

عرض حال و اطاعت نمایی بدان

زائر با ادب باش و اهل معرفت

تا که اجرت فراوان، زائر الله باشی بدان

گر زیارت می روی باتقوا برو

تا که محبوب و مطلوب باشی بدان

چون قدم از خانه برداری زائری

تا قدم در خانه بگذاری زائری بدان

در پناه مزوری تا برگردی خانه ات

قدر خود را بدان زائری تو بدان

برکات سفر از یاد مبر بهره گیر

صالحان را بین، علم و آداب دان بهره گیر

«خادم» در زیارت خواسته ی مولا بین

هر چه او می خواهد کن بهره گیر

بردن نام علی دیدن روی علی نیکوست بدان

بردن نام علی، دیدن روی علی نیکوست بدان

داشتن حبّ علی و آل او نیکوست بدان

ص: ۶۳۸

گر دلت غمگین و بیحال و بیماری بگو

خدایا به علی بخش ما را چه نیکوست بدان

گر که نام علی یکصد و ده بار ببری

عاشق او شوی به چه نیکوست بدان

گر فضائل به زبان آری گناه زبان بخشیده شود

گر چشم بر فضائل اندازی گناه چشم بخشوده شود

گر گوش به فضائل دهی گناه گوش بخشوده شود

گر همواره فضائلش بگوئی گناهان بخشوده شود

ذکر فضائل مولا بهترین عبادت باشد

ذکر فضائل مولا سبب آمرزش باشد

او مظلوم است، یاری مظلوم عبادت باشد

عمر کوتاه است این بهترین عبادت باشد

از سه چیز غافل مشو عبادت باشد

ذکر فضائل مولا کن بخشوده شوی

بر حسین بن علی اشک بریز عبادت باشد

حاجت مؤمن بر آور بخشوده شوی

ذکر فضائل مولا کن عبادت باشد

بر گو به دوستان بیاید جمع شوید

ذکر فضائل مولا عبادت باشد

با هم نشینیم ذکر فضائل مولا کنیم

به خدا سوگند بهترین عبادت باشد

ص: ۶۳۹

با گفتن فضائل مولا دور هم شویم

ذکر فضائل مولا بهترین عبادت باشد

ما راه راست بگیریم، سوی جنان شویم

دل مرده ایم ذکر فضائل مولا عبادت باشد

برگو سخن ز فضائل مولا تا رها شویم

ذکر فضائل مولا عبادت باشد

«خادم» تو گو تا مستفیض شویم

از ذکر فضائل مولا مستفیض شویم

ذکر فضائل مولا افتخار ماست

ذکر فضائل مولا افتخار ماست

عشق و محبت او افتخار ماست

تا زنده ایم ذاکر فضل او شویم

ذکر فضائل مولا افتخار ماست

گویم فضائل مولا تا شاد شوی

گویم تا دلت ربوده شود شاد شوی

گر چهره ی مولا بینی شاد شوی

من چهره اش ترسیم کنم تا شاد شوی

گر چهره اش ببینی مسرور شوی

وصفش کنم برای تو تا شاد شوی

ما محروم شدیم ز جمالش دیر آمدیم

وصفش نماییم ما چون دیر آمدیم

ص: ۶۴۰

چیست چاره جز دمِ مردن بینیم اش

ای کاش شاد باشیم چون بینیم اش

ما دوست اویم گر راضی شود ز ما

دوستی کنیم بلکه راضی شود ز ما

دوستی گر کنیم باید به او اقتدا کنیم

ما حبّ او ز خدا خواهیم تا اقتدا کنیم

دوستان او وقت مردن شهید بوند

این سخن احمد است وقت مردن شهید بود

فرمود: دوست او هنگام مرگ مؤمن کاملی بود

شاد باشد آن که میرد و مؤمن کاملی بود

فرمود: دوست او هنگام مرگ تائب است

چون توبه اش پذیرفته اند تائب است

فرمود: دوست او را چو عروسی بهشت برند

شاد باد آن که چو عروسی بهشت برند

فرمود: شیعیانش همه رو سفید بوند

هنگام مرگ ملائک گویند: رو سفید بوند

فرمود: شیعیانش در حظیرهاالقدس بوند

میهمان پیغمبرند، در حظیرهاالقدس بوند

فرمود: آتش ز شیعه ی مولا حذر کند

چون شافعش علیست ز شیعه حذر کند

فرمود: مولا به آتش گوید: این شیعه ی من است

بلکه دوست من است، نی شیعه ی من است

«خادم» تو از کجا خبر دهی بر گو سند کجاست؟

ص: ۶۴۱

این ها همه مسلّم است مگو تو سند کجاست؟

از کجا دانستی فضل مولا را بگو؟

فضل مولا را از خدا آموخته ایم!

هر چه گوئیم از خدا آموخته ایم

قطره ای از فضل او آموخته ایم!

او صراط مستقیم است ما دانسته ایم

افتخار ماست فضل او آموخته ایم

فضل او فضل عظیم است بدان

ما ز قرآن فضل او آموخته ایم

نبأ عظیم است او در قرآن دانسته ایم

فضل او را ما ز قرآن آموخته ایم

مردم از فضل او «یتسائلون» اند بدان

آیه ی «وئیکم الله» در شأن او آموخته ایم

او ولیّ خداست ما دانسته ایم

آیه ی «أنفسنا» در شأن او آموخته ایم

او نفس نبیّ است ما دانسته ایم

آیه «أولی الأمر منکم» در شأن او آموخته ایم

اطاعت او واجب است ما دانسته ایم

سوره ی «هل أتى» در شأن او آموخته ایم

«یُطْعَمُونَ الطَّعَامَ» کار اوست ما دانسته ایم

سوره ی «عادیات» در شأن او آموخته ایم

ص: ۶۴۲

در شجاعت بی نظیر است ما دانسته ایم

«آیات الفضائل» در شأن او آموخته ایم

تو بخوان آن را ما دانسته ایم

فضل او را نتوان گفت به کلام آموخته ایم

فضل او فضل خداست ما دانسته ایم

«کلمات الله» است فضل او آموخته ایم

«کلمات الله» بی شمار است ما دانسته ایم

فضل او فضل نبی است ما آموخته ایم

قلم دهر نتواند شمرد فضل او دانسته ایم

دشمن فضل او پنهان کند آموخته ایم

فضل او عالم گیر شده ما دانسته ایم

دشمن فضل او را اقرار نموده آموخته ایم

فضل او را همه دانستند ما دانسته ایم

قاتل فارس یلیل بده آموخته ایم

خواهرش فضل او دانست ما دانسته ایم

بعد پیغمبر کسی مانند او نبود آموخته ایم

آیه ی «أنفسنا» شاهد است ما دانسته ایم

«خادم» از کجا گویی ما دانسته ایم؟

من کویم خدایش به معراج سلامش رساند

آنچه گفتیم برگی بود از فضائل او

تا بخوانی تو «آیات الفضائل» او

ص: ۶۴۳

فضل مولا کجا رقیبانش کجا؟!!

فضل مولا کجا رقیبانش کجا؟!!

او رقیبی نداشت رقیبانش کجا؟!!

کی بلید و پلید رقیبانش بُوند؟!!

او که یکتا بود، رقیبانش کجا؟!!

فضل مولا کجا رقیبانش کجا؟!

مردم او را خدا دانستند رقیبانش کجا؟!!

او خدا هرگز نبود عبد خدا بود او!

در فضیلت بی نظیر بود رقیبانش کجا؟!!

او اعلم ناس بود، نزدیکتر به خدا بود!

در کنار پیمبر به معراج بود رقیبانش کجا؟!!

او سلامی ز خدا دریافت نمود کم نبود!

این بشارت را پیمبر داد رقیبانش کجا؟!!

او نبی نی بود، آری او نفس نبی بود!

گر نبی بعد نبی بود او نبی بود، رقیبانش کجا؟!!

روی دست نبی بود در خم، طاعتش واجب نمود!

قدمش بر شانه ی نبی بود کنار کعبه بود، رقیبانش کجا؟!!

آیه «أَنْفُسَنَا» مخصوص او بود، او نفس نبی بود!

او نفس نبی بود، همه جا با نبی بود، رقیبانش کجا؟!!

او اعلم ناس بود، هیچ کس چون او نبود!

هر کجا بود او نفسِ نبیّ بود، رقیبانش کجا؟!

او علیم و حکیم بود، رقیبش بلید و پلید بود!

ص: ۶۴۴

او نفس نبیّ بود، نی پلید بود نی بلید بود رقیبانش کجا؟!

او گرفتار بلید و پلید بود نی بلید بود نی پلید بود

او هشیار بود دنیا را سه طلاقه نمود رقیبانش کجا؟!

توبه کن از این برتری، رقیب فضلی نداشت!

چاره ای نیست، این ها فضل او بود، رقیبانش کجا؟!

فضل او را خدا و نبی دانستند و بس!

ما چه دانیم قطره ای گوئیم ما، رقیبانش کجا؟!

فضل او گر خواهی بدانی «آیات الفضائل» را بخوان!

گر چه آن هم قطره ای باشد، رقیبانش کجا؟!

دوست و دشمن همه اقرار به فضلش کرده اند!

لیک گفتند: «قَدَّمَ اللهُ الْمَفْضُولَ عَلَی الْفَاضِلِ» این تهمت کجا؟!

حق صاحب حق را غصب نمودند، به خدا تهمت زدند!

اسلام و قرآن را ضایع نمودند این کجا و آن کجا؟!

«خادم» تو بگو آنان چه کردند، چه نکردند؟!

دین و ایمان مردم را ربودند چه نکردند؟!

از نماز آنچه دانی بگو؟

نماز قرب به خداست از مسلمانی ماست!

قرهالعین نماز است، از مسلمانی ماست

نماز را دانید عمود دین ماست!

گر نخواهیم یا ضایع کنیم عمود دین ماست!

عمود گر نباشد خیمه واژگون می شود!

ص: ۶۴۵

بی نماز کافر است، نماز اصل دین ماست!

نماز راز با خداست از هر چه افضل است!

بی نماز بی بهره از دین است، نماز اصل دین ماست

گر نماز ضایع شود، ویل جای ماست

پس مکن ضایع چون ویل جای ماست

گر نماز ترک شود، نا مسلمانی ماست

نماز را ترک مکن، نشانِ مسلمانی ماست

لقمه ات را به سگ ده، بر بی نماز مده

او کافر است نماز از مسلمانی ماست

اهل دوزخ گویند: ما بی نماز بوده ایم

بی نماز دورخیست نماز از مسلمانی ماست

تارک نماز، تارک ضروری دین ماست

تارک ضروری کافر است، نماز از مسلمانی ماست

تارک نماز را گو تائب و نادم شود

نماز را قضا نماید، نماز از مسلمانی ماست

در قیامت نخست از نماز می پرسند

سعی کن قبول شود، نماز از مسلمانی ماست

نماز را کوچک بشمارید هرگز

اول وقت بخوانید، نماز از مسلمانی ماست

فرزندان را بر نماز ترغیب کنید

اجر و پاداش از شماسه نماز از مسلمانان ماست

خانه ی بی نماز، ملائک نروند

برکت نیست در آن خانه، نماز از مسلمانان ماست

ص: ۶۴۶

بی اعتنایی به نماز مانند بی نمازی بود

بی اعتنایی نکنید به نماز، نماز از مسلمانی ماست

بی نماز را بین خود راه ندهید

او مسلمان نیست، نماز از مسلمانی ماست

«خادم» تا توانی بی نماز را با نماز کن

گو به او نماز اصل دین ماست، نماز از مسلمانی ماست

الأسف! تارک نماز و روزه فراوان گشته

چکنیم؟ ما که گوییم: نماز از مسلمانی ماست

فاسقان را بگویید به کجا می روید؟

نهی از منکر ضامن حفظ دین ماست

ترک آن فساد دین ماست

دین اگر داری باید مانع از منکر شوی!

ترک منکر صلاح دین ماست!

نهی از منکر کنید، ارشاد کنید!

خیر دیگران خواهید، ارشاد کنید!

ناصر و خیرخواه باشید بهر خدا!

بندگان را نصیحت کنید، ارشاد کنید!

فاسقان را بگویید به کجا می روید؟!

راهتان دانید خطرناک است، به کجا می روید؟!

ای گنهکار دانی رازق تو خداست؟!

رزق او می خوری شرم کن، به کجا می روی؟!؟

با داده های خدا، با خدا می جنگی؟!؟

جنگ با خدا پیروزی ندارد، به کجا می روی؟!؟

ص: ۶۴۷

به خدا بازگرد شرم کن، توبه کن

تائبین را خدا دوست دارد، به کجا می روی؟!

توبه گر می کنی، پاک می شوی، باز نگرد

توبه ی خالص کن، به کجا می روی؟!

خداوند تو را بهر عبادت خلق نمود

خدایت را عبادت کن، به کجا می روی؟!

راز خلقت، لطف حق بوده بدان

راز دیگر عبادت بوده، به کجا می روی؟!

گنهکار را خدا دعوت نموده بیا

ناامید از رحمت او نباش، به کجا می روی؟!

او گفته: تائبین را دوست دارم بیا

پس تو تائب باش محبوب خدایی، به کجا می روی؟!

گر گناه می کنی، نزد مردم مکن

جنگ با خالق پیروزی ندارد، به کجا می روی؟!

توبه گر می کنی، حق مردم فراموش نشود

در قیامت حق الناس سخت است، به کجا می روی؟!

خداوند کریم و رحیم و مهربان است، بدان

صد بار گر توبه کنی می پذیرد، به کجا می روی؟!

غافل از خشم خداوند جبار مشو

گر به جنگ او روی نابود شوی، به کجا می روی؟!

گر گناهت فراوان شود، رو سیاه می شوی

راه توبه و نجات بسته شود، به کجا می روی؟!

«خادم» تو بگو: گنهکار چه کند؟

ص: ۶۴۸

تائبان رستگارند بگو توبه کن، به کجا می روی؟!

راه توبه تا وقت مرگ باز بُود!

چون مرگ آید راه بسته شود، به کجا می روی؟!

با خدا چگونه راز کنیم بگو؟

لذت عالم در راز با خداست!

لذتی چون آن نباشد، راز با خداست

لذت ترک لذت، لذت با خداست!

لذتِ لذت ندانی، لذت با خداست

با خدا گو چگونه راز کنیم چه گوئیم با او؟

با خدا راز کنید، هر چه خواهید بگوئید با او

دعوت حق بر دعا باز است، حاجت را بگو

حاجتی داری در باز است، رازت را بگو

رحمت او سابق است، راز گوئید با خدا

در رحمت باز است راز گوئید با خدا

تائبان را دوست دارد، راز گوئید با خدا

رحمتش عام است، راز گوئید با خدا

نیمه شب را غنیمت شمرد راز گوئید با خدا

او کریم است وقت سحر است، راز گوئید با خدا

آبرومندان را نزد او شافع برید

گر گنهکار باشید، راه باز شود، راز گوئید با خدا

گر نشد اصرار کنید، در رحمت باز شود

ص: ۶۴۹

امیدواران کی شوند محروم، راز گوئید با خدا

گر نشد، شب جمعه در رحمت باز شود

همه را بخشد، کس نماند، راز گوئید با خدا

گر نشد، تائب شوید، تائبین را دوست دارد خدا

توبه ی خالص کنید، راز گوئید با خدا

گر نشد، احمد را شافع برید در باز شود

نام احمد در را باز کند، راز گوئید با خدا

گر نشد دخترش فاطمه را شافع کنید

شادی او شادی حق است، راز گوئید با خدا

گر نشد، حسین اش برید راه باز شود

او رحمت الله است، راز گوئید با خدا

گر نشد، اشکی بریزید بر حسین راه باز شود

اشک بر او در را آب کند، راز گوئید با خدا

گر نشد اصغر تشنه را شافع کنید

همه دانند راه باز شود، راز گوئید با خدا

گر نشد، عباس بی دست را شافع کنید

دست او مشکل گشاست، راز گوئید با خدا

«خادم» چه می گویی این همه شافع کجا آورده ای؟

گو یکی بس باشد، راز گوئید با خدا

آب مگر قیمت جان بود کربلا؟

کربلا مگر آب قیمت جان بوده!؟

ص: ۶۵۰

پس چرا طفل شیرخواره ز عطش بی جان بوده؟!؟

آب قیمت جان بوده کربلا؟!؟

زین سبب فرزند پیغمبر تشنه بوده کربلا؟!؟

آب مگر مهریه ی زهرا نبوده کربلا؟!؟

پس چرا فرزند او تشنه بوده کربلا؟!؟

بهر اطفال تشنه از چه آب ممنوع شده؟!؟

آب مگر قیمت جان بوده کربلا؟!؟

از چه لب تشنه کشتند فرزند فاطمه؟!؟

از چه آب ممنوع بوده کربلا؟!؟

اهل عالم مانده اند زین ماجرا؟!؟

از چه قحط آب بوده کربلا؟!؟

کس ندیده تاکنون، مهمانی را کُشند؟!؟

آب را بر او ممنوع کنند، در کربلا؟!؟

گر که کشتند چرا آب ندادند به او؟!؟

با لب تشنه کشتند چرا، در کربلا؟!؟

اشک و ناله بلند شد ز اطفال حسین!!

کس نگفت جُرم آنان چیست در کربلا؟!؟

ناله ی اطفال دلِ عباس را بسوخت!!

تشنه لب سقائی کرد دستش جدا شد کربلا؟!؟

طفل شیرخواره تشنه بود، آبی نبود!!

مادرش هم تشنه بود آبی نبود در کربلا!!

پدر طفل، طفل خود بر دست گرفت!!

آب ندادند به او، آبی نبود در کربلا!!

ص: ۶۵۱

از عدو آب خواست، طفل را بر دست گرفت!!

آب ندادند به او، گلویش پاره شد در کربلا!!

اهل عالم چون شنیدند طفل تشنه کشته شد!!

همه اشک ریختند، گریان شدند در کربلا!!

آه اطفال تشنه دل زینب را رُبود!!

تشنگی از یاد او رفت چه کند در کربلا!؟

«خادم» بس کن دل ما را سوختی تو!!

آب مگر قیمت جان بوده در کربلا!؟

کربلا آب نایاب شده، قیمت جان شده

قیمت جان بود آب، در کربلا!!

همگان تشنه بودند، در کربلا!!

تشنگی در کربلا دل عالم را بسوخت!!

کس نبود که نداند چه گذشت در کربلا!!

چه کنیم تا خدا ما را ببخشد خادم بگو؟

راه بخشایش فراوان است بیا تا برویم کربلا

رحمت حق را بخواهیم، بیا تا برویم کربلا

ناامیدی گناه بزرگ است ناامید نشویم

رحمت رحمان وسیع است، بیا تا برویم کربلا

در رحمت می زینم، به خدا رو می زینم

رحمت حق بی پایان است، بیا تا برویم کربلا

رحمت حق سابق بر غضب اوست بدان

ص: ۶۵۲

ناامیدی گناه است، بیا تا برویم کربلا

او گنهکاران را وعده ی عفو داده است

تائبان را دوست دارد خدا، بیا تا برویم کربلا

در رحمت باز است خرجی ندارد بدان

در زنیم باز شود، بیا تا برویم کربلا

همه ی امید ما رحمت اوست تو بیا

در رحمت می زنیم، بیا تا برویم کربلا

رحمت حق بر گنهکاران خوش است

ما چرا ناامید باشیم، بیا تا برویم کربلا

ما شفیعان آبرومندی داریم

بر ما شفاعت می کنند، بیا تا برویم کربلا

بیا بر تشنگان کربلا گریه کنیم

شافع ما حسین است، بیا تا برویم کربلا

نام احمد گر بریم، درها باز شود

نام احمد می بریم، بیا تا برویم کربلا

گر نشد نام مولا می بریم او شافع است

راه باز می شود، بیا تا برویم کربلا

گر نشد ما فاطمه داریم نام او را می بریم

در رحمت باز شود، بیا تا برویم کربلا

گر نشد نام محسن مظلوم را می بریم

راه باز می شود، بیا تا برویم کربلا

گر نشد نام طفل شیرخواره را می بریم

باب الحوائج است در باز می شود، بیا تا برویم کربلا

ص: ۶۵۳

«خادم» تو اگر بیچاره شدی نام که را می بری؟

من نام حسین را می برم، بیا تا برویم کربلا

کربلا دل ها سوخته بیا تا برویم کربلا

پرچم سرخ حسینی بین بیا تا برویم

نالای اطفال بلند است بیا تا برویم

اربعین شه دین است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم

کربلا دل ما سوخته است، بیا تا برویم

دل عالم همه سوخته است، بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم

دل ما سوخته است، بیا تا برویم

تشنگان حرم ناله کنند، بیا تا برویم

نالایا بالا گرفته، بیا تا برویم

طفل بی شیر ناله کند، بیا تا برویم

مادر طفل، تشنه است، بیا تا برویم

آه اطفال بلند است، بیا تا برویم

آب نایاب است، بیا تا برویم

تشنگان حرم درمانده اند، بیا تا برویم

آه و ناله می زنند، بیا تا برویم

طفل تشنه روی دست پدر است، بیا تا برویم

طلب آب کند شاه، بیا تا برویم

ص: ۶۵۴

تو بدان آب ندادند به او، بیا تا برویم

بس گلویش بریدند، بیا تا برویم

دست عباس، بریدند بیا تا برویم

فرق او را شکافتند، بیا تا برویم

بچه ها منتظر آب شدند، بیا تا برویم

خبر آمد عمو کشته شده، بیا تا برویم

بچه ها تشنه شدند، بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم

آب قیمت جان بود، بیا تا برویم

زینب درمانده شده، بیا تا برویم

کربلا غرق ناله شده، بیا تا برویم

جوی خون جاری شده، بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم

مهدی اندر سر راه است، بیا تا برویم

همه آیند سرِ راهند، بیا تا برویم

فاطمه منتظر ماست بیا تا برویم

تو مگر ناله ها را نشوی، بیا تا برویم

فاطمه منتظر ماست بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم

مهدی فاطمه آنجاست، بیا تا برویم

«خادم» بار خود را ببند، بیا تا برویم

عالمی تیره و تار است، بیا تا برویم

احمد و حیدر و زهراست، بیا تا برویم

ص: ۶۵۵

همه عالم سوخته اند، بیا تا برویم

اشک بر مظلوم سزاست بیا گریه کنیم

خبر از عالم بالا آمده، ناله ها سر آمده، بیا گریه کنیم

در و دیوار سیه پوش شده، عالم پر از شور شده، بیا گریه کنیم

حرم شاه سیه پوش شده، در و دیوار سیه پوش شده، بیا گریه کنیم

راه ما دور شده، دل ما غمگین شده، بیا گریه کنیم

خبر از کربلا آمده، اسرا از شام آمده، بیا گریه کنیم

گردهم بنشینیم، عزادار نشینیم، بیا گریه کنیم

همه عالم گریه کنند، اشک ریزند ناله کنند، بیا گریه کنیم

دم در آقا نشسته، همه گرد او نشسته، بیا گریه کنیم

محرم آمده، غم تازه آمده، بیا گریه کنیم

خبر از کربلا آمده، بشیر آمده، بیا گریه کنیم

غم تازه شده، خبر از دور آمده، بیا گریه کنیم

مهدی موعود آمده، قاصد از کربلا آمده، بیا گریه کنیم

مادر او آمده، با اشک جاری آمده، بیا گریه کنیم

احمد و حیدر آمدند، با چشم گریان آمدند، بیا گریه کنیم

غم و اندوه دارند اشک بر مظلوم دارند، بیا گریه کنیم

کربلا غرق عزاست، گریه بر مظلوم سزاست بیا گریه کنیم

اشک بر هر دردی دواست، اشک ما هم سزاست بیا گریه کنیم

کوتاه کن سخن مردم طاقت ندارند

کربلا غوغاست، بیا گریه کنیم
چشم عالم گریان است، بیا گریه کنیم
اشک همه جاری است بیا گریه کنیم
فاطمه گریان بُود بیا گریه کنیم
اشک او جاری بُود، بیا گریه کنیم
اشک مولا جاری شده، بیا گریه کنیم
قلب او غمگین شده، بیا گریه کنیم
چشم احمد گریان بُود، بیا گریه کنیم
اشک او جاری بُود، بیا گریه کنیم
تسلیت گوئیم به احمد، بیا گریه کنیم
تسلیت گوئیم به زهرا، بیا گریه کنیم
تسلیت گوئیم به مولا، بیا گریه کنیم
رو کنیم عالم بالا، بیا گریه کنیم
بنگریم سوی ملائک، بیا گریه کنیم
اشک، جاری ز ملائک، بیا گریه کنیم
همه اشک ریزند و سوزند، بیا گریه کنیم
چشم ها گریان و پریشان، بیا گریه کنیم
اشک و آه عالم را گرفته، بیا گریه کنیم
درد و غم ما را گرفته، بیا گریه کنیم

خیمه ها آتش گرفته، بیا گریه کنیم

آه و غم ما را گرفته، بیا گریه کنیم

ص: ۶۵۷

رأس شاه سر نیزه بود، بیا گریه کنیم
بلکه قرآن سر نیزه بود ، بیا گریه کنیم
بدن شاه روی زمین است، بیا گریه کنیم
سه روز است بر زمین است ، بیا گریه کنیم
ما که راهی نداریم، ما چراغی نداریم
نیمه شب تاریک بود، راهنمایی نداریم، بیا گریه کنیم
سید سجاد آمده، او رسد به کمک آمده
همه حیرانیم، چاره چیست؟ بیا گریه کنیم
«خادم» از راه آمده، او گریان حیران آمده
طرف کشته ها آمده، بیا گریه کنیم
اهل عالم گو: بیایند، همگی گریه کنند
بر حسین گریه کنند، غم ما تازه کنند، بیا گریه کنیم

مظلوم عالم کیست بگو؟

اهل عالم بیایید مظلوم عالم را ببینید؟!
هر که مظلوم شده بیاید مظلوم عالم را ببیند؟!
بروید اعلام کنید مظلومین بیایند
تا همه اقرار کنند مظلوم عالم را ببینند؟!
هر که پرسید مظلوم کیست؟ گو علیست
به مظلومان گوید: مظلوم عالم را ببینند
مظلوم عالم همه دانند علی بود علیست

آن که بر ظلم عدو صبر کرد علیست

ص: ۶۵۸

حق او بردند او غوغا نکرد

آن که بر امر خدا صبر کرد علیست

بهر بیعت غاصبان بستند او را علیست

آن که صبر کرد و دنیا نخواست علیست

خانه اش آتش زدند همسرش را زدند

آن که صبر کرد و آرام بود علیست

صبر او عالمی را، بر همه تنگ نمود

آن که تنها اطاعت از خدا کرد علیست

در همه تنگناها نظرش خدا بود و بس

آن که صبر کرد تا دشمن اقرار کرد علیست

کس نگوید من مظلومم، مظلوم علیست

آن که بر هر ظلمی صبر کرد علیست

کدام مظلومی چو او بوده؟ مظلوم علیست

آن که استخوانی در گلو، خاری در چشم داشت علیست

او ولیّ الله بود حَقّ کسی ضایع نکرد

آن که بر یتیمان مردم رحم می کرد علیست

بچه های یتیم را او نوازش می نمود

آن که بر ایتام مردم پدر بود علیست

قاتلش را گفت آب و غدایی بدهند

آن که غذای خود به قاتل داد علیست

آن که بر مسکین و یتیم و اسیر ترحم نمود

آن که افطار خود را به آنان می داد علیست

آن که در زهد از زاهدان پیشی گرفت

ص: ۶۵۹

آن که نانِ جوین بود غذایش علیست

فضل او در همه چیز فائق آمد بر همه

آن که در میدان رزم اشجع بود علیست

هر فضیلت که گوئید، علی فائق اوست

آن که از هر بهتری بهتر بود علیست

اهل عالم بیابند تا ثابت کنیم

آن که افضل از هر افضل بود علیست

«خادم» تو بدان مثل علی نتوان یافت

هر که را گوئی، او شاگرد علیست

برکات جماعات چیست بگو؟

برکات جماعات و جمعه فراوان است بدان

آنچه ما می گوئیم بخشی از آن هاست، بدان

دست خدا با جماعت هاست بدان

کمک ها از جماعات است، بدان

با جماعات مشکلات حل می شود

یک دست که صدا ندارد، تو بدان

از جماعت ها کارها آسان می شود

از جماعت ها دشمن می هراسد، بدان

منافع از اجتماع حج حاصل می شود

از نماز اعیاد هم حاصل می شود

ای برادر نمازت به جماعت بخوان

ص: ۶۶۰

در جماعت هشت چیز حاصل می شود

نیازهای مردم همان هشت چیز بُود

کلّ آن ها در جماعت حاصل بُود

در جماعت ها ذکر حق انجام شود

عبادت ها نیز در جماعت حاصل می شود

خداوند به اهل جماعت ترحم می کند

خداوند از دعای یک نفر به همه رحم می کند

گر دعای یک نفر مقبول شود

دان دعای اهل جمع مقبول شود

اجر و پاداش جماعت را کس نداند جز خدا

اصرار مکن اجر آن، نزد خدا حاصل شود

در جماعت ها اخوت تجدید شود

در جماعت ها محبت ها، تجدید شود

هاجت ها در جماعت ها بر آورده شود

مهر و محبت در جماعت ها بر آورده شود

دعای دسته جمعی استجابت آورد

هر چه خواهی در جماعت استجابت آورد؟

در جماعت ها کدورت ها رفع شود

جای آن ها محبت ها حاصل شود

«خادم» سِرِّ آنچه گفتیم از «اهدنا» ظاهر شود

نماز مقبول با جماعت حاصل شود

تك مخواب و تك مخور و تك مرو

خير و رحمت از جماعت حاصل شود

ص: ۶۶۱

فضل مولا را بگو تا لذت بریم

فضل او خیر است بگو تا لذت بریم

خادم، فضل مولا افتخار ما بود

هر چه گوئیم افتخار ما بود

فضل مولا گفتن، توفیق خداست

ذکر مولا کردن، توفیق خداست

گفتن فضل مولا مرضی خداست

عشق مولا نیز، توفیق خداست

ذکر فضل او دان فضل خداست

فهم فضل او نیز، توفیق خداست

خداوند بارها فضل او را گفته است

او صراط مستقیم دین است، این وحی خداست

فضل او در قرآن فراوان آمده

نبیاً عظیم است او، این وحی خداست

سوره ی «هل أتی» مربوط به اوست

اطعام مسکین و یتیم و اسیر، توفیق خداست

سعی او نزد خدا مشکور است

این همه توفیق هم، توفیق خداست

«اولی الأمر» اوست جز او نیست کسی

این ولایت هم توفیق خداست

ولایت حقّ او و فرزندان اوست

دیگران دان غاصب اند، این وحی خداست

آیه ی «أَنْفُسَنَا» مخصوص به اوست

ص: ۶۶۲

او نفس پیمبر بود، این وحی خداست

آیه ی «يُحَكِّمُونَكَ بَيْنَهُمْ» مربوط به اوست

این هم توفیقی است، این وحی خداست

آیه ی «تسلیم» هم مربوط به اوست

این هم انعامی است، این وحی خداست

«أُذِّنُ وَاَعِيهِ» مخصوص به اوست

ظرف نیکی است، این وحی خداست

تو بیا «آیات الفضائل» را بخوان

این فضائل از اوست، وحی خداست

از چه فضل او را انکار کنند!!

فضل او فضل خداست، این وحی خداست

«کلمات الله» است بی شمار است فضل او

قلم وحی بی شمار است، این وحی خداست

گر درختان قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند نوشت، این وحی خداست

«خادم» آنچه گفתי قطره ای بود از فضل او

فضل او را خدا داند، این وحی خداست

دشمنان کور و کر و گنگ اند نخواهند فضل او

وَحیَ اللَّهِ نَزَدَ آلِ اللَّهِ است، این وحی خداست

اهل البيت کیانند بگو؟

اهل البيت، خاندان وحى بُوند!

ص: ۶۶۳

طاهر و مطهرند خاندان وحی بوند!

اهل البيت، فرزندان پيغمبرند!

صادقين اند فرزندان پيغمبرند!

اهل البيت، رهبران امت اند!

اهل البيت، خلفای پيغمبرند!

اهل البيت، فوق امت اند!

در فضيلت افضل از امت اند!

علم شان علم خدا، فضل شان فضل خداست!

صاحبان نورند، فضل شان فضل خداست!

آيه تطهير عصمت اهل البيت بود!

اين بسي روشن است عصمت اهل البيت بود!

علی و زهرا و حسين اهل البيت بوند!

همسران نبی خارج از اهل البيت بوند!

ام سلمه که خواست زیر کسا رود!

پيامبر فرمود: جز اين ها، خارج از اهل البيت بوند!

آيه ی تطهير شاهد اين معناست!

کس نگويد همسران نبی از اهل البيت بوند!

اهل البيت پاک و طاهر و بی عيب بوند!

اين دليل عصمت است آنان، اهل البيت بوند!

زينت عرش خدا می باشند!

همه معصوم و، بی عیب می باشند!

حَبّ اهل البیت نجات همه است!

مودّت شاهد نجات همه است!

ص: ۶۶۴

کلید بهشت دست اهل البیت بود!

قاسم جنت و نار از اهل البیت بود!

مشکلی گر داری دست اهل البیت بود!

همه چیز در عالم دست اهل البیت بود!

نجات هر کسی دست اهل البیت بود!

شرط جنت حبّ اهل البیت بود!

دوزخ آر خواهی بُغضِ اهل البیت بود!

جنت آر خواهی حُبّ اهل البیت بود!

دین و اسلام دست اهل البیت بود!

معنی قرآن نزد اهل البیت بود!

هر چه خواهی دست اهل البیت بود!

از صراط گر خواهی گذری راه اهل البیت بود!

وقت مردن نجات حبّ اهل البیت بود!

همه چیز دست اهل البیت بود!

علم و دانش نزد اهل البیت بود!

جای دیگر نیست نزد اهل البیت بود!

پیمبر فرمود: از اهل البیت جدا نشوید

هر چه خواهید نزد اهل البیت بود!

«خادم» خدمت اهل البیت افتخار ما بود!

نوکری کن افتخار ما بود!

روضه خوان کیست بگو؟

ص: ۶۶۵

روضه خوان حسین، خدا و جبرئیل و نبی است!

روضه خوان حسین، دائم جبرئیل و نبی است!

روضه خوان نوکر اهل البیت بود!

افتخار اوست نوکر اهل البیت بود!

نوکر اهل البیت، خادم اهل البیت بود!

نوکر با عزّت، خادم اهل البیت بود!

نوکر با معرفت، خادم اهل البیت بود!

کار او خادمی است، نوکر اهل البیت بود!

نوکر از ارباب خود مزد می گیرد بدان!

انتظاری ز مردم ندارد نوکر اهل البیت بود!

مزد عالی مزد اهل البیت بود!

گر که شرطی نکند مزد اهل البیت بود!

نوکر خالص کی اسمی از مزد می برد؟

مزد نوکر خالص، ز اهل البیت بود!

اخلاص خادم چیست بگو؟

کار خود را خالص کن، مزد از خدایت بگیر!

هر چه خالص تر شوی مزد از خدایت بگیر!

نیت خالص مزد را افزون کند!

قیمت اخلاص دانی، مزد افزون بگیر!

مزد دنیا، بهره ای بیش نبود!

بهره ی دنیا مخواه، از خدا مزدت بگیر!

ص: ۶۶۶

ای خدا پاکیزه کن نیت ما!

ما که مزدی نخواهیم، تو بده نیت ما!

همه را بهر خدا کن او مزدت دهد!

مزد دنیا فانی است، او مزدت دهد!

بهر مزد خدمت مکن خاسر شوی!

با خدا کن حسابت تا فائز شوی!

کس در این عالم نماند، فکر نجات خود باش!

هر کاری می کنی، فکر نجات خود باش!

عبد هر کس باشی او مزدت دهد!

پس بیا عبد خدا باش خدا مزدت دهد!

«خادم» تو از که مزد خواهی بگو!

هر چه خواهی می دهند گر خواهی بگو!

افتخار می کنیم مزدی نخواهیم نوکریم

از خدا خواهیم نوکری مزدی نخواهیم نوکریم

افتخار ماست نوکری گر نوکریم!

افتخار می کنیم از نوکری گر نوکریم!

جمعه آمد ما منتظر آفاییم

جمعه آمد بوی مهدی آمد!

جمعه عید است بوی مهدی آمد

جمعه آمد باز ما منتظر آفاییم!

چشم به را دوخته ایم، منتظر آقاییم!

ص: ۶۶۷

سر راه آمده ایم منتظر آقاییم!

راه گم کرده ایم، منتظر آقاییم!

ما ندانیم چه کنیم، دشمن فراوان شده!

به که رو آوریم، منتظر آقاییم!

مانده ایم سر راهش چه کنیم!؟

راه دیگر نداریم، منتظر آقاییم!

عده ای آمده اند تیشه بر ریشه زنند!

چه کنیم هر چه گوئیم نو کردند، منتظر آقاییم!

هر طرف می نگریم اهل فسادند همه!

چه کنیم ما، زیادند، منتظر آقاییم!

همه جا از فساد و ظلم پر گردیده است!

به کجا ما برویم، منتظر آقاییم!

خانه بر ما تنگ شده چه کنیم!؟

هر کجا می رویم فساد است، منتظر آقاییم!

گر به صحرا رویم فساد آنجا حاضر است!

مانده ایم ما چه کنیم، منتظر آقاییم!

تو را سوگند می دهیم بحق مادرت بیا!

ما یتیم هستیم چه کنیم، منتظر آقاییم!

هر چه نالیم و گوئیم بیا نیاید خبری!

سر خود را به دیوار گذاریم، منتظر آقاییم!

هر صبح و سحرى فكر توئيم دعايت مى كنيم!

جمعه ها سرِ راهيم، منتظر آقايم!

پس يه روزى بيا گو ما چه كنيم!؟

ص: ۶۶۸

سَرِ راه بیچاره شدیم، منتظر آقاییم!

از صبر حرفی نیست گو فسادها را چه کنیم!؟

همه جا را گرفته چه کنیم، منتظر آقاییم!

ای خدا طاق‌ت ما رفت، آقا را برسان!؟

ما سَرِ راه نشستیم، منتظر آقاییم!

تو اگر امتحان می‌کنی حرفی نیست بکن!

دین و ایمان رفته از دست، منتظر آقاییم!

«خادم» چه شده این قدر اصرار مکن!

او خود داند چه کند، تو بگو منتظر آقاییم!

از دعای سحری غافل مشو می‌آید!

صبر کن، اصرار مکن گو: منتظر آقاییم!

مردمان را بشارت دهید آقا می‌آید

اهل عالم را بگویید منجی عالم می‌آید

البشاره البشاره وعده‌ی حق است آقا می‌آید

ناامیدی گناه است، ناامید نشوید

انتقام خون مظلومان گرفته می‌شود آقا می‌آید

مردمان را بشارت دهید آقا می‌آید

همه آماده شوید آقا می‌آید

گر چه دیر آمد و لکن بدانید می‌آید

همه آماده شوید و بدانید آقا می‌آید

هی نگویید نیامد به خدا می آید

و عده ی حق همین است، او می آید

چاره ای نیست صبر کنید او می آید

ص: ۶۶۹

شک در آن نیست، بدانید او می آید

صبر ما ناچیز است بدانید او می آید

وعده ی الله حتم است، او می آید

بروید آماده شوید به خدا می آید

اهل تقوا و ورع باشید او می آید

بی صبوری نکنید، حکم خدا حتم بود

او در وعده ی خود صادق است، او می آید

خانه را جارو کنید، خود را آماده کنید

مهمان عزیز است بدانید او می آید

همه را خبر کنید، مهمان خبر کنید می آید

مال ها را پاک کنید، دل ها را پاک کنید می آید

شاد باشید ما آقا داریم او می آید

به عدو گوئید تو چه داری؟ آقا می آید

ما همه بهر امید سر راهش نشستیم

دل به او بستیم همه گوئیم آقا می آید

تو چه گوئی ناامیدی تو که را داری بگو؟

ما آقا داریم امید داریم آقا می آید

به همه گوئید دل پاک کنید با صفا باشید

همه جمع شوید، امیدوار شوید، آقا می آید

«خادم» دل پاک کن با ورع باش سر راه بنشین

منتظر باش چشم به راه باش آقا می آید

هر که یوسف خواهد، در غم و اندوه بماند

آخر الأمر روزی یوسف زهرا می آید

ص: ۶۷۰

راه را گم نکنید منتظر باشید آقا می آید

راه حق روشن است نگوئید چه کنیم!؟

در رحمت باز است نگوئید چه کنیم!؟

ما امام داریم مهدی موعود داریم!

رحمت حق است او، نگوئید چه کنیم!؟

وعده ی حق خلفی ندارد خواهد آمد

پس نگوئید: نیامد چه کنیم!؟

راه را گم نکنید آقا خواهد آمد

در را باز کنید صبر کنید خواهد آمد!

راه را پاکیزه کنید خود را آماده کنید خواهد آمد!

دل را پاک کنید، صبر پیشه کنید خواهد آمد!

وعده اش حتم است بدانید آقا خواهد آمد

شک در آن نیست همه دانید آقا خواهد آمد!

مال ها را پاک کنید دل ها را پاک کنید!

صبر را پیشه کنید آقا خواهد آمد!

همه آیید سرِ راهش بنشینید به راهش!

چشم ها باز کنید نگاه کنید، آقا خواهد آمد

ناامید نشوید یاس از رحمت حق گناه است

وعده ی الله حق است، آقا خواهد آمد می آید

دل ها را پاک کنید کینه ها را بزدايید!

بین خود اصلاح کنید آقا خواهد آمد

یاد او باشید، همواره دعاگو باشید!

فرجش را بخواهید آقا خواهد آمد

ص: ۶۷۱

گر که آماده شوید، سوی خود بنگرید!

آیا طاقت عدل او دارید؟ آقا خواهد آمد

گر که لایق باشید، همه چیز آماده کنید

مانعی نیست نیاید بعد از شما خواهد آمد!

گر که آید ملکی نزد شما آید و گوید بیایید!

آقا آمده شاد باشید ما گفتیم: آقا خواهد آمد

پس آماده شوید همه چیز آماده کنید!

نهراسید آقا را اطاعت کنید آقا آمده!

پس نگویید: دل ما آب شد همه چیز تباہ شد

ما گفتیم: ناامید نباشید به خدا آقا خواهد آمد

من شما را نصیحت می کنم بروید پاک شوید!

منتظر باشید همواره دعاگو باشید خواهد آمد

«خادم» تو چه گویی؟ بی صبری مکن

خود را پاک کن دعا کن، آقا خواهد آمد

نشانه ها گوید: آقا خواهد آمد

مهدی موعود، وعده ی حق است او می آید!

گر چه یک روز مانده باشد به دنیا او می آید

شک مکن صبر کن خود را اصلاح کن می آید!

صبر کن آماده باش وقت خود او می آید

من بشارت می دهم صبر کنید آقا می آید

آنچه می بینیم شاهد آن است آقا می آید

از نشانه ها دانیم خبر داریم آقا می آید

شاد باشید آماده شوید آقا می آید

ص: ۶۷۲

همه چیز آماده کنید دل ها را پاک کنید آقا می آید

هی نگویید نیامد، شما آماده شوید آقا می آید

من یقین دارم مانعش ماییم گو پاک شویم

گر پاک شویم مانعی نیست آقا می آید

مشکل از ماست از او نیست آقا می آید

هر چه هست از ماست پاک شویم آقا می آید

بیاید به وظیفه عمل کنیم پاک شویم آقا می آید

به خدا سوگند مانعی نیست آقا می آید

از فساد جلوگیری کنیم، نهی از منکر کنیم آقا می آید

گو نگاهی به خود کنیم خوب دقت کنیم آقا می آید

گیرم آقا آید و دستوری دهد آیا می پذیریم؟

پس بیاید در کار خود فکری کنیم آقا می آید

آیا ما آماده ایم مطیع و دلباخته ایم بگو؟

کی آماده ایم کی دلباخته ایم آقا می آید

دوستی داشتم او می گفت: ای کاش من زودتر بمیرم

آقا را نینم ترسم آماده نباشم آقا می آید

آری او انصاف می داد حرف حق می زند او

ما که خود را می شناسیم چه گوئیم آقا می آید

بیاید صادق باشیم هر چه گوئیم عامل باشیم

همه دانیم شکی در آن نیست آقا می آید

ما مغرور شده ایم پیروِ نفس شده ایم

خود را پاک دانسته ایم ورنه آقا می آید

بیا فکری کنیم گر آید چه کنیم آقا می آید

ص: ۶۷۳

همه دانیم که آید، مانعش ماییم آقا می آید

«خادم» بس کن، دعا کن تا خوب شویم

گر خوب شویم شک نداریم آقا می آید

روحانی صالح کیست بگو؟

روحانی عزیز است گر که روحانی باشد

بهرتر از همه ی خلق است، گر که روحانی باشد

مردم از روحانی صالح تجلیل می کنند

حرمت او حفظ کنند گر که روحانی باشد

روحانی از نامش پیداست باید روحانی باشد

هر که آمد در لباس دین باید روحانی باشد

روحانی گر اهل دنیا باشد نبود روحانی

روحانی صالح بپذیرید که روحانی باشد

روحانی شایسته بهترین است بدان

گر شایسته نباشد بدترین است بدان

روحانی همان است که پیمبر گفته

گر که شایسته بود، همان است که پیمبر گفته

فرمود او افضل از انبیاء بنی اسرائیل است

صالح است افضل از انبیاء بنی اسرائیل است

عالم آر صالح نباشد عالم را فاسد کند

گر که صالح باشد عالم را صالح کند

عالمِ صالح، حافظِ دین ماست

گر که ناصالح بُود، مانعِ دینِ ماست

دینِ خود را دستِ ناصالح مده

ص: ۶۷۴

هر چه داری بده دینت به ناصالح مده

مشورت گر می کنی با ناصالح مکن

مشورت از صالح بکن از ناصالح مکن

گر سفر می کنی با عالم صالح بکن

با عامی سفر کن، باعالم ناصالح مکن

عالم ناصالح فریبت می دهد

هر چه را توجیه کند او فریب می دهد

او بدتر از از گرگ آدم خوار است

ممکن است باور نکنی او گرگ آدم خوار است

عالم صالح اگر داری قدرش را بدان

قیمتش بالاتر بود قدرش را بدان

«خادم» از کجا دانیم عالم صالح است؟

تو بین اهل دنیا نباشد صالح است

عالم ناصالح بدانید فتنه است

هر کجا باشد، بدانید فتنه است

از خدا خواه راهنماها صالح باشند

گر که صالح باشند همه صالح باشند

دل ما رفت چرا آقا نیامد

عاشقان منتظرند طاق فراق ندارند!

انتظار می کشند طاق فراق ندارند!

عارفان معرفت دارند طاق فراق ندارند!

عاشق روی اویند طاق فراق ندارند!

مؤمنان ایمان دارند طاق فراق ندارند!

ص: ۶۷۵

منتظران مهدی، طاق فراق ندارند!

دعا می کنند، ولی طاق فراق ندارند!

چاره ای از صبر ندارند، طاق فراق ندارند!

ای خدا رحم کن دل ما رفت، آقا نیامد!

ای خدا رحم کن روح ما رفت، آقا نیامد!

طاقت ما چه قدر است مگر؟ آقا نیامد

ما ضعیفیم خدایا، چه کنیم آقا نیامد؟!

گر بیاید، گو ما چه کنیم آقا نیامد؟!

هر چه خواهد کنیم، آقا نیامد!

ما منتظر آقاییم گو آقا بیاید!

همه امید داریم، گو آقا بیاید!

ای خدا تو بگو: آقا بیاید!

هر چه خواهد کند، آقا بیاید!

او منتظر امر خداست، آقا بیاید

ای خدا امر کن، تا آقا بیاید!

گو چه مانع است او را؟ آیا ماییم؟!

ما رفتیم خدایا بگو: آقا بیاید!

هر چه مانع شده گو به ما

گر که ما مانعیم، گو به ما

ما رفتیم تا اصلاح شویم

گو بیاید، تا اصلاح شویم

گر نیاید، تو ما را اصلاح کن

ما فاسد شدیم، تو ما را اصلاح کن

ص: ۶۷۶

پس از گو خدایا بیاید آقا

ما که اصلاح نشویم بیاید آقا

ما دعا می کنیم، آقا بیاید

سَرِ راهیم بگو آقا بیاید

ما درمانده شدیم بگو، آقا بیاید

تو کریمی بگو، آقا بیاید

ما فقیریم بگو آقا بیاید

هر چه خواهد کند، آقا بیاید

تو کریمی تو رحیمی بگو آقا بیاید

ما فقیریم، ضعیفیم بگو آقا بیاید

ای خدا بحق فاطمه گو آقا بیاید

ما یتیمیم ای خدا بگو آقا بیاید

ای خدا به حق مصطفی گو آقا بیاید

ای خدا به حق مرتضی گو آقا بیاید

«خادم» چه قدر گویی آقا بیاید

تو بگو ما اصلاح شویم تا آقا بیاید

ای خدا عالم فاسد شده گو آقا بیاید

اهل عالم بدانید در این زودی آقا بیاید!

ای خدا تو به ما وعده دادی آقا بیاید!

اولیا گفتند: آقا بیاید، او نیامد!

ای خدا چه گوئیم به مردم بگو آقا بیاید!

ای خدای کریم، رحم کن به ما آقا بیاید!

ما که درمانده ایم چه کنیم، بگو آقا بیاید

ص: ۶۷۷

ای خدا عالم فاسد شده بگو آقا بیاید

مردمان فاسد شدند، بگو آقا بیاید

راه اصلاح بسته شده، بگو آقا بیاید

دست ما بسته شده، بگو آقا بیاید

راه حق نروند، سوی باطل می روند

دست ما بسته شده، بگو آقا بیاید

امر و نهی نکنند، منکر معروف شدند

معروف منکر شده، بگو آقا بیاید

حامی حق کسی نیست، همه اهل باطلند

حرف ما را نخرند، بگو آقا بیاید

بی حیایی فراوان شده، شہوات رایج شده

جرات حرف نداریم، بگو آقا بیاید

بی نمازی می کنند، ترک واجب می کنند

هر حرامی حلال گردیده، بگو آقا بیاید

روزه خواری علنی گشته، حیایی نبود

گناه علنی گشته، بگو آقا بیاید

هر کجا سر زنی، فساد آماده است

بی حیایی زیاد گشته، بگو آقا بیاید

ما ندانیم چه کنیم، همه جا فاسد شده

نهی از منکر نشود، بگو آقا بیاید

ای خدا فرجش را برسان، ما درمانده ایم

ما ندانیم چه کنیم، بگو آقا بیاید

هر حرامی حلال گشته، حلال ها حرام گشته

ص: ۶۷۸

راه چاره چیست؟ بگو آقا بیاید

زندگی سخت شده، قناعت کم شده،

همه اهل هوسند! بگو آقا بیاید

اهل مسجد کم شدند، اهل دنیا شدند!

عاشق زر شدند! بگو آقا بیاید

سخن از دین و دیانت تَبُود، مردم اهل دنیا شدند!

سخن از بازار و پول است، بگو آقا بیاید

عدل و انصاف نباشد، ظلم فراوان شده،

فقرا راهی ندارند چه کنند؟ بگو آقا بیاید

«خادم» آنچه گفتی صحیح است تو گوئی چه کنیم؟

راه حق روشن است، طالب ندارد! بگو آقا بیاید

مردم از خدا خواهید آقا بیاید

ای خدا تو به مستضعفین گفتی مهدی بیاید!

تو مستکبران را هلاک کردی گفتی مهدی بیاید!

ما منتظریم، مستضعفیم گو: مهدی بیاید!

وعده های تو حق است بگو مهدی بیاید!

ای خدا پناهی نداریم تو پناهی بگو آقا بیاید!

درها بسته شده، راه ها بسته شده بگو: آقا بیاید

ما ضعیفیم، بیچاره ایم، ندانیم چه کنیم!

به تو گوئیم تو کریمی تو رحیمی، بگو: آقا بیاید

مردم از خدا خواهید، بلکه آقا بیاید!

اشک و زاری کنید، بلکه آقا بیاید!

در سحرها به پا خیزید اصرار کنید آقا بیاید!

ص: ۶۷۹

نالہ ہا سر دھید بگوئید: آقا بیاید!

دل شب راز کنید، درد و دل باز کنید!

بیشتر اصرار کنید، بگوئید: آقا بیاید!

به آقا بگوئید دست خود بالا کند راز کند!

آبرومند است گوئید: خدا مردم گویند: آقا بیاید!

همه جمع شوید دست های خود بالا کنید!

با خدا تضرع کنید، گوئید: آقا بیاید!

ای خدا به حق مصطفی محروم مکن ما را!

لطف کن بر ما، بگو: آقا بیاید!

ای خدا به حق مرتضا رو کن به ما!

راز ما را بپذیر، بگو: آقا بیاید!

ای خدا به حق فاطمه بنگر به ما!

محروم مکن ما را، بگو: آقا بیاید!

ای خدا بحق الحسنین ردّ مکن ما را!

بیچاره ایم درمانده ایم گو: آقا بیاید!

ای خدا سوگند به آل الله درمانده ایم!

تو کریمی تو رحیمی گو: آقا بیاید!

ای خدا به حق ولایت دعایش بپذیر!

از ما درگذر، رحم کن گو: آقا بیاید!

ای خدا تو کریمی تو رحیمی تو رئوفی!

رحم به ما کن، بگو: آقا بیاید!

راه ها بسته شده درها بسته شده!

چه کنیم ما ای خدا بگو: آقا بیاید!

ص: ۶۸۰

در رحمت می زنیم بهر رحمت می زنیم!

ما در مانده ایم ای خدا گو: آقا بیاید!

گر گنه‌کاریم، شرمساریم در گذر از ما!

در امید مبند بر ما ای خدا گو: آقا بیاید!

«خادم» چه قدر سوگند می دهی بس کن دگر!

صبر کن بگو: خدایا در این زودی آقا بیاید!

اهل عالم ما آقا داریم منتظر باشید خواهد آمد

ای خدا ما به مردم وعده دادیم مهدی خواهد آمد

آبروی ما را حفظ کنما گفتیم: مهدی خواهد آمد

اهل عالم ما آقا داریم خواهد آمد

منتظر باشید، آماده شوید، خواهد آمد

ای بیچاره‌ها در مانده‌ها صبر کنید

منجی عالم فرزند مصطفی خواهد آمد

به مستضعفین عالم وعده دهید بگوئید

مهدی موعود فرزند مصطفی خواهد آمد

ای خدا راه را باز کن در را باز کن

تا بگوئیم فرزند فاطمه خواهد آمد

ای مردم به خدا این وعده ی حق است

آماده شوید مهدی فاطمه خواهد آمد

ای خدا به حق مصطفی راه را باز کن

تا بشارت دهیم مهدی فاطمه خواهد آمد

ما به تو امیدواریم تو کریمی تو رحیمی

راه امید مبند ما گوئیم مهدی خواهد آمد

ص: ۶۸۱

تو دانی هر سحر ما تو را می خوانیم

امیدواریم گوییم مهدی خواهد آمد

بچه ها جمع شوید، گنهکاران توبه کنید

همه گوید خدایا کی مهدی خواهد آمد

نیمه شب ناله کنید فریاد زنید راز کنید

همه گوید خدایا کی مهدی خواهد آید

در رحمت را بزیند اصرار کنید بگویند:

پشت در ایستاده ایم مهدی کی خواهد آمد

ناامیدی گناه است، راه امید باز است

خدا هم کریم و رحیم است، مهدی خواهد آمد

گر گنهکارید، بهر رحمت آبرومند آورید

تا بگویند: خدایا مهدی آل محمد، کی خواهد آمد

ما که دانیم خدای مان کریم و رحیم است

ما امیدواریم، مهدی آل محمد خواهد آمد

«خادم» راست می گوئی خدایت کریم و رحیم است

مهدی آل محمد حتماً خواهد آمد

بروید ناله کنید نیمه شب راز کنید در رحمت باز شود

مهدی آل محمد بدانید خواهد آمد

ناامیدی گناه است در امید باز است

امید سرمایه ی ماست ناامیدی گناه است

هر چه خواهی بخواه، ناامیدی گناه است

به خدایت هر چه خواهی امیدوار باش

ناامید نکند او کسی را، ناامیدی گناه است

ص: ۶۸۲

، درِ امید باز است هر چه خواهی بخواه
، درِ رحمت باز است ناامیدی گناه است
رحمت حق زیاد است، راه ما باز است
هر که خواهد بیاید، ناامیدی گناه است
رحمت حق سابق بر نعمت اوست
راه امید باز است، ناامیدی گناه است
راه های رحمت حق بی شمار است
راه رحمت بگیر، ناامیدی گناه است
رحمت حق واسع است قدرش بدان
لطف حق بی شمار است، ناامیدی گناه است
او ز رحمت آفریده، رحمت او دائم است
رحمت حق را نگر، درِ امید باز است ناامیدی گناه است
تو چه قدر امیدواری، کو رحمت کند؟
به همان اندازه می یابی، ناامیدی گناه است
هر چه داری ز رحمت داری بیدار باش
طلبی از او نداری، ناامیدی گناه است
گر بهشت می روی از فضل و رحمت می روی
کی طلب داری؟ درِ امید باز است، ناامیدی گناه است
او کریم است ده برابر پاداشت می دهد
اسم پاداش هم رحمت است، ناامیدی گناه است

او خدای رحیم است خوب خدایی داری

تو گناه می کنی مهلت می دهد، درِ امید باز است ناامیدی گناه است

هر چه عصیان می کنی، لطف او جاری بُود

ص: ۶۸۳

تا که عفو می کند، در امید باز است ناامیدی گناه است

بنده ای هفتاد سال عصیان کند، باز توبه کند

توبه مقبول شود، در امید باز است ناامیدی گناه است

ما که از لطف حق سر در نیاوردیم تو بگو

راه رحمت باز است، در امید باز است ناامیدی گناه است

بنده عاصی و خالق صاحب رحمت است

راه رحمت باز است، ناامیدی گناه است

چه گمان می بری بر خالق رحمان خود

که تو را رحمت کند؟ ناامیدی گناه است

«خادم» به هر اندازه امید داری رحمت کند

پس امیدوار باش، ناامیدی گناه است

لیک بدان دستی که دادی پس خواهی گرفت

اهل احسان باش، پس خواهی گرفت

راه حق روشن بود چشم باز کن ببین!!

راه حق روشن بود چشم باز کن ببین!!

عقل چراغ توست چشم باز کن ببین

انبیا عقل تو را بینا کنند چشم باز کن ببین

حق حجت را بر تو کامل کند چشم باز کن ببین

گر گرفتار شیاطین نیستی خوب ببین

عقل چراغیست روشن، چشم باز کن ببین

حجّت حق تا روشن نشود

کیفر و دوزخ واجب نشود

حق و باطل چون مخلوط شود

ص: ۶۸۴

گر بصیرت نداری کار مشکل شود

گر که خناسان تو را معجون دهند

تو گمان داری تو را درمان دهند

چشم خود باز کن، حق را ببین

راهنمایت را ببین حق را ببین

راهنمای تو باید صالح و دانا بود

تابع پیغمبر و آتش بود

ور نه راه تو به گمراهی رود

تو ندانی کجا رفتی به گمراهی رود

تو بدان دزدان دینت می برند

روز روشن دزدند دینت می برند

اول صبح دینداری شب بی دین شوی

تو ندانی چون شوی بی دین شوی

اول شب دینداری، صبح بی دین شوی

پس بترس از دزدان صبح بی دین شوی

باطل را به اسم حق جلوه می دهند

تابلوی حق دارند به تو باطل می دهند

تو بترس از مردم آخر زمان

فتنه ها غوغا کند آخر زمان

چشم خود باز کن حق را ببین

با بصیرت باش تو حق را ببین

«خادم» بیدار باش دینت را نبرند

دزد دین فراوان است دینت را نبرند

ص: ۶۸۵

با ورع باش تا آقا بیاید!

تا که آماده نشویم، آقا نیاید!

با ورع باش تا آقا بیاید

با ورع باش تا آقا بیاید

اهل دین باش تا آقا بیاید

گر تو فریاد می زنی آقا بیاید؟

با ورع باش تا آقا بیاید

تو باید یاور آقا شوی تا او بیاید

گر که بی تقوا بُدی آقا نیاید

دعوت میهمان بیخود نکنید

گر که آماده نیستید دعوت نکنید

او منتظر صلاح ما می باشد

خیرخواه و دعاگوی ما می باشد

گر که تو فرمان او نبی بری

پس مکن اصرار، تو فرمان او نبی بری

و عده ی حق، حق است او می آید

شک مکن آماده باش او می آید

مشکل از ماست، گو آماده شوید

سعی کنید زودتر آماده شوید

بس قبیح است میهمانی دعوت شود

چون که آید میزبان شرمنده شود

تو بیا تا کار خود اصلاح کنیم

گفته های خود را اصلاح کنیم

ص: ۶۸۶

خودمان اصلاح کنیم دعا کنیم

هر زمان آمد شکر خدا کنیم

بیخود اصرار بر او هم نکنیم

بی عمل هم ادعائی نکنیم

عاقل و هوشیار و دانا باشیم

همره خوبان و نیکان باشیم

راه را گم نکنیم دانا باشیم

راه خوبان برویم دانا باشیم

چون عوام الناس فریاد نکنیم

از خدا خواهیم آید فریاد نکنیم

«خادم» بگو همه دانا باشید

راه حق را بگیریید کوشا باشید

عالم بی عمل کیست بگو؟

عالم بی عمل مغضوب خداست

واعظ بی عمل مغضوب خاست

آمر معروف باید اهل معروف باشد

ناهی منکر باید دور از منکر باشد

بی عمل گر باشد مغضوب خداست

عالم بی عمل مغضوب خداست

عالم باعمل محبوب خداست

هر چه گوید او محبوب خداست

عالم با عمل روحانی است

چهره اش گوید روحانی است

ص: ۶۸۷

عالمِ بی عمل تاریک بُود
چهره اش گوید تاریک بُود
گر که اهل عمل نیستی نی عالمی
تارک عمل گر باشی کی عالمی
گر که خود را اهل علم دانی بدان
بایدت راه دین را بدانی بدان
گر که بی علم و بی تقوایی بُدی
چون درخت بی حاصل بُدی
عالمِ بی تقوا بی ارزش است
هر چه خواهی بگو بی ارزش است
عالم با تقوا گوهر است
قیمتش کس نداند گوهر است
«ذات نیافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش»
تو اگر بی تقوا باشی بگو؟
کی توانی هادی باشی بگو
گر که بی تقوا باشی بقال باش
وزر تو کمتر بُود بقال باش
آبروی دین را می بری
آبروی خویش را می بری

ای خدا عالمان نیک را تأیید کن

هر که را نیک است تو تأیید کن

ای خدا از تو خواهیم علم با عمل

ص: ۶۸۸

تو کمک کن تا شویم عالم با عمل

«خادم» تو چه گویی بگو؟

عالم با عمل کمیاب است بگو

اسباب توفیق چیست بر ما بگو؟

اسباب توفیق فراوان است بدان

راه توفیق فراوان است بدان

تو اگر توفیق خواهی اسبابش را بدان

هر چه خواهی ، اسبابش را بدان

اسباب توفیق فراوان است بدان

توفیق وفق کار توست بدان

گر تو نیکی کنی توفیقت دهند

بار دیگر نیکی کن، توفیقت دهند

توفیق از خدای کریم است بدان

گر تو نیکی کنی خدا کریم است بدان

گر که احسان بر پدر مادر کنی

بہتر آن است احسان بر مادر کنی

گر قضای حاجت مؤمن کنی

راه توفیق همین است، قضای حاجت مؤمن کنی

گر که خیرخواه مردم شوی

راه توفیق همین است، خیرخواه مردم شوی

کرم گرمی کنی بی منت کن کرم

گر توفیق می خواهی همواره کن کرم

از کریمان گر خواهی تو کرم

ص: ۶۸۹

در حقیقت از خدا خواهی کرم
دَرِ هر کس را مَزَن، محروم شوی
جز کریمان دَرِ مَزَن محروم شوی
گر توفیق خواهی از خدا خواه و بس
حاجت خود از خدا خواه و بس
خیر را از خود دور مکن
لطف حق را از خود دور مکن
گر خدا توفیق خیرت داده است
در حقیقت او به تو خیر داده است
پس بدان کار خیری کرده ای
کو به تو توفیق خیر داده است
تو بیا خیر را عادت کنیم
تا که توفیق را عادت کنیم
راه خیر باز است بیا باور کنیم
اجر و پاداش آن باور کنیم
«خادم» تو خیر را از خود دور مکن
بلکه توفیق را از خود دور مکن
نیت را خوب کن تا خوب شوی
هر چه خوبی کنی خوب شوی
نیت هر کس اساس کار اوست

نیت آر پاک باشد، اساس کار اوست

در حقیقت نیت تو عمل است!

هر چه خواهی بکن نیت تو عمل است

ص: ۶۹۰

نیت را خوب کن تا خوب شوی

نیت آر خوب شود محبوب شوی

بهترین خوبی نیت توست بدان

نیت را خوب کن تا خوب شوی

اصل خوبی ها همه از نیت است

بلکه خوبی ها همه از نیت است

نیت خیر تو را، اهل خیر کند

نیت شرّ تو را اهل شرّ کند

«أَنَّما الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» دین ماست

نیت خوب جزء دین ماست

پاکی اعمال از نیت بود

لطف حق دان از نیت بود

نیت پاک اصل عمل است

شاکله نیت و اصل عمل است

نیت آر پاک بود عمل پاک شود

نیت خود پاک کن، عمل پاک شود

گر قبولی ز حق خواهی بدان

گر رضای حق خواهی بدان

نیت باید خالص شود

باطنت باید خالص شود

راه توفیق همین است بدان

هر چه خواهی همین است بدان

گر خدایی شوی خوب شوی

ص: ۶۹۱

نیتت گر خوب شود خوب شوی

بهترین خواسته از تو نیت است

از خدا خواه بدان نیت است

روح ایمان همان نیت توست

تو به هر جا برسی نیت توست

«خادم» تو نیتت را پاک کن

هر چه داری را پاک کن

نیت خوب تو را نوری کند

نیت بد تو را ناری کند

هم نشین خوب کیست بر ما بگو؟

هم نشین خوب تو را می سازد!

یا به خوبی یا بدی می سازد!

ارزشت با هم نشین تعیین شود!

وزن تو از هم نشین تعیین شود!

هم نشین خوب گیر، تا خوب شوی

هم نشین تأثیر دارد، خوب شوی

«هم نشین تو به از تو باید باشد

تا تو را علم دین بیفزاید»

خوبی تو از هم نشین باشد بدان

گر که فاسد شوی از هم نشین باشد بدان

هم نشین بد سیف مسلول بُود

ظاهرش زیباست سیف مسلول بُود

کار تو گر نیک بُود نیکو شوی

ص: ۶۹۲

هر چه بهتر شود نیکو تر شوی
گر خواهی خدا یاور تو شود
یاوردین او باش یاور تو شود
تو اگر خواهی با خوبان شوی
بایدت اینجا با خوبان شوی
تا توانی با خوبان همراه باش
تا که در جنت با خوبان شوی
صادقین را هم نشین خود بدان
در بهشت هم، هم نشین خود بدان
الخبیثات للخبیثین است بدان
طیبات للطیبین است بدان
راه خوبان گیر تا خوبان شوی
راه خوبان رو تا خوبان شوی
گر امام تو از خوبان بود
در قیامت هم از خوبان بود
گر تو از خوبان جدا گشتی بدان
تو از هر خیری جدا گشتی بدان
تو بدان خوبان تو را جنت برند
گر تو با آنان بدی جنت برند
«خادم» راه خوبان را برو جنت برو

راه دیگر را مرو جنت برو

گنهکاران باید چه کنند؟

گنهکاران باید همه توبه کنند!

ص: ۶۹۳

خطاکاران باید همه توبه کنند!

گر ز اخلاص همه توبه کنند!

درِ رحمت باز است، گر توبه کنند!

درِ رحمت بر گنهکار بسته نیست

راه خیر بر گنهکاران بسته نیست

گو بیایند توبه و زاری کنند

بر خطاهای خود زاری کنند

راه توبه بر کسی بسته نیست

درِ رحمت بر کسی بسته نیست

گو خدا ما را بهر رحمت آفرید

نی که ما را بر عذابش آفرید

راه را گم مکن راه رحمت را بگیر

از درِ رحمت بُو راه رحمت را بگیر

رحم کن تا رحمت کنند

عفو کن تا عفو کنند

روسیاهی مکن عفو کنند

روسفیدی کن رحمت کنند

تو بیا تا از درِ رحمت رویم

رحم کن، تا از درِ رحمت رویم

درِ رحمت را خدا کی بسته است؟!

راه رحمت را خدا کی بسته است؟!

او گنهکاران را دعوت نمود ه

دَر به روی آنان باز نمود ه

ص: ۶۹۴

دَرِ رَحْمَتِ بَهِرِ تُو بَاز بُود

راهِ رَحْمَتِ بَهِرِ تُو بَاز بُود

گر که یِکِ لِحْظَه زِ عَمَرْتِ مَآئِدَه اَسْت

رُویِ خُودِ بَهِ خُدا کُنِ گَرزِ عَمَرْتِ مَآئِدَه اَسْت

دَرِ هَمِیْنِ لِحْظَه بَگُو ایِ خُدا مَن بِنْدَه اَم

مَن زِ کَآرِ خُودِ ایِ خُدا شَرْمَنْدَه اَم

ایِ خُدا نِیِ دُنِیَا دَآرَم نِیِ آخِرْتِ

تُو بَهِ مَن رَحْمِیِ کُنِ دَرِ آخِرْتِ

اَو کَرِیْمِ اَسْت رَحْمِ خُواهِدِ نَمُود

تُو بَهِ کُنِ رَحْمَتِ خُواهِدِ نَمُود

رُویِ خُودِ رَا سُویِ حَقِّ کُنِ وِ بِیَا

رَآهِ اَمِیْدِ بَازِ اَسْت رُو بَهِ حَقِّ کُنِ وِ بِیَا

دَرِ اَمِیْدِ بَزَنْ شَادَتِ کُنَنْد

رَآهِ اَمِیْدِ مَبْنَدِ عَاقَتِ کُنَنْد

«خَادِمِ» نَا اَمِیْدِیِ گَنَاهِیْسْتِ بَزَرْگِ

رَآهِ اَمِیْدِ مَبْنَدِ اَنِ گَنَاهِیْسْتِ بَزَرْگِ

عَدْلِ وِ اِحْسَانِ چِیْسْتِ بَرِ مَآ بَگُو؟

عَدْلِ وِ اِحْسَانِ رَآهِ قُرْبِ بَهِ خُدا اَسْت!

رَمَزِ تُو فِیْقِ اَسْت، رَآهِ قُرْبِ بَهِ خُدا اَسْت

اَمْرِ حَقِّ بَرِ عَدْلِ وِ اِحْسَانِ بُود!

رمز قرب خدا، عدل و احسان بُود!

عدل و احسان، امر خداست

هر دو نیکوست امر خداست

ص: ۶۹۵

حق گوید: عدل بهتر از احسان بُود

عدل هر چه را جایش نی احسان بود

عدل، حق هر صاحب حق را دهد

احسان، وضع را تغییر دهد

هر چه باشد احسان بعد از عدل بُود

تا نباشد عدل کی احسان بُود

عدل و احسان امر با ترتیب بُود

عدل باشد، بعد از آن احسان بُود

گر که عدلی نباشد کی احسان بُود

عدل اساس است بعد از آن احسان بُود

شرط هر حاکم عدل اوست بدان

شرط هر قاضی عدل اوست بدان

شرط هر شاهد عدل اوست بدان

شرط هر رهبر عدل اوست بدان

شرط هر پیشوا عدل اوست بدان

شرط امام نماز عدل اوست بدان

عدل بر مسلمان لازم بُود

گر نباشد کاراو عاطل بُود

دفتر حکم الهی عدل بُود

گر نباشد الهی نی عدل بُود

عادل آر خواهی بینی او علیست

گر که خواهی عدل بینی او علیست

غاصبین حق او، کی عادل بُدند

ص: ۶۹۶

بلکه ظالم نبی عادل بُدند

حق صاحب حق را غاصب شدند

بلکه هر حقّی را غاصب شدند

گر که گویی: آنان عادل اند

از تعصّب گویی، آنان عادل اند

پس چرا عادل گوید ظالم اند

ظالمند آنان که عادل گوید ظالم اند

«خادم» نرود میخ آهنین بر سنگ

تو مکوب میخ آهنین بر سنگ

در قیامت چه خواهد شد بگو؟

در قیامت خلق عالم حاضرند!

محضر حق اند، خلق، حاضرند!

حکم حق از خالق عالم شود!

خلق عالم محضر حق حاضرند!

از قیامت خبری می شنوی!

تو چه دانی، خبری می شنوی!

گر قیامت شود، دانی چه شود!

تو چه دانی، خبری می شنوی!

در قیامت حق حاکم بُود!

حق هر صاحب حق حاکم بُود!

پس بترسید، قیامت مظلوم حاکم است!

هر چه گوید می پذیرند او حاکم است!

حق مظلوم را از ظالم بگیرند بدان!

ص: ۶۹۷

ظالمان را گو یکجا بگیرند بدان!

هیچ کس را فراری نیست آنجا، بدان!

خدا حاکم بود فراری نیست آنجا، بدان!

صالحان، راه بهشت گیرند به حق!

طالحان، راه دوزخ گیرند به حق!

مذنبان شیعه را گو چه کنند؟!

عفو رحمان هست گو چه کنند؟!

شافعان آیند، گویند: چه کنند؟!

رحمت حق، عشق مولا، چه کنند؟!

دوست مولا در آتش نرود!

قاسم جنت و نار اوست نرود!

آن که شافع ندارد چه کند؟!

شافع اش کیست؟ باید چه کند؟!

او امامش نار نیست باید چه کند؟!

شافعی نیست بر او باید چه کند؟!

هر که را با امامش خوانند بدان!

گر امامش نار نیست باید چه کند؟!

تو بدان راه هر کس روشن است!

ناری و نوری راهش روشن است!

شیعه را گر ظالم است گو چه کند؟!

شافعان باید رسند تا چه کند؟!

آخر الأمر نجاتش می دهند!

گر چه شاید عذابش می دهند!

ص: ۶۹۸

«خادم» تا توانی آزاری مرسان!

کار سخت است، آزاری مرسان!

ذره‌المثقال حساب است آن جا!

حق و ناحق حساب است آن جا!

راه جنت کدام است بگو؟

لذت دنیا تلخی آخرت است!

تلخی دنیا لذت آخرت است!

گر که یاد خدا، لذت توست!

تا ابد یاد خدا لذت توست!

راه جنت را، خدا تعیین نمود

راه دوزخ را خدا تعیین نمود

عمل صالح و ایمان راه جنت است

کفر و بیدادگری راه دوزخ است

تو اگر مؤمن و صالح باشی

در قیامت بدان صالح باشی

راه جنت همان راه خداست

راه دیگر مرو، تا راه خداست

راه جنت راه ولی الله است

عبادت اطاعت از ولی الله است

بی اطاعت ایمانت ردّ شود

گر عبادت کرده ای هم ردّ شود

راه جنت با مکاره همره است

راه دوزخ با هوس ها همره است

ص: ۶۹۹

هم نشینت در بهشت خوبان بوند

در جهنم هم نشین نیران بوند

راه جنت پیچ و خم ها دارد!

راه دوزخ کی چم و خم دارد؟

در بهشت تو شاد و خرمی

گر به دوزخ روی کی خرمی

در بهشت حور و قصورت می دهند

در جهنم دان ضریعت می دهند

در بهشت حوریان نازت کنند

در جهنم ناریمان آزارت کنند

هر چه خواهی در بهشت لذت ببر

در جهنم آتش و حسرت ببر

در کنارت در بهشت خوبان بوند

در جهنم آب های جوشان بوند کنارت نیران بوند

در بهشت هر چه خواهی می دهند

در جهنم آب سوزان می دهند

«خادم» در بهشت حوریان شادت کنند

در جهنم ناریمان آزارت کنند

راه دوزخ چیست بر ما بگو؟

راه دوزخ، جدایی از خداست!

راه جنت جدایی از هواست!

راه جنت راه اولیا و انبیاست!

راه دوزخ راه اشقیانی انبیاست!

ص: ۷۰۰

راه دوزخ راه حسرت است!

هر که داخل شود در حسرت است!

راه حسرت را نباید برویم!

راه جنت را باید برویم!

عقل ار باشد به فکر آخر است!

توشه بردارد به فکر آخر است!

عقل می گوید عاقبت ها را نگر!

نفس گوید خوش باش اینجا را نگر!

گر تو دنبال عقلت می روی!

در حقیقت سوی جنت می روی!

تو عاقل باش، دوزخ را مگیر!

ترک دنیا کن، دوزخ را مگیر!

پیغمبر گفت: دنیا طلب دیوانه است!

عقل کل گفت: دوزخی دیوانه است!

شربت دنیا گو یک ساعت است!

هر چه شیرین بود یک ساعت است!

لذت نفس بدان زود گذر است!

هر چه شیرین بود زود گذر است!

گر تو لذت انس خدا را بچشی!

کی دگر لذت دنیا را بچشی!

پس بیا عاقل باش ای رفیق!

بخت خود ضایع مکن ای رفیق!

راه دوزخ هوسی بیش تَبُود!

ص: ۷۰۱

راه جنت جهدی بیش نبود!

صبر کن مدّت کوتاه بود!

راه جنت صبر است کوتاه بود!

عاقبت را نگر و عاقل باش!

سوی جنت برو عاقل باش!

مانعی نیست هر کجا خواهی برو!

عقل کن سوی دوزخ مرو!

«خادم» تو بگو باید چه کنیم!

اختیار است گو باید چه کنیم!

من گویم گر تو عاقلی دوزخ مرو!

گر که دیوانه ای هر کجا خواهی برو!

از کجا گویم از اصغر بگو؟

از کجا گویم امشب از اصغر بگو

دلّمان خون است از اصغر بگو!

او طفل شیرخواره ای تشنه بود

من چه گویم؟ تو از اصغر بگو:

آب نبود مادرش شیر نداشت او تشنه بود

خوب بود آبش داده بودند، از اصغر بگو!

آب که بود، چرا آبش ندادند بگو؟

آب مگر قیمت جان بود، از اصغر بگو!

آب نداند پس چرا تیرش زدند؟!

پاسخ آب مگر تیر بود، از اصغر بگو!

روی دست پدر ماند و ندانست چه کند؟!

ص: ۷۰۲

آب مگر قیمت جان بود، از اصغر بگو!

گل او با تیر چیده شد زود چیده شد!!

در کجا گل را با تیر چینند؟ از اصغر بگو!

آه و ناله ز حَرَم بالا گرفت!!

از چه کشتند شیرخواره را؟ از اصغر بگو!

ناله ی اهل حَرَم تا عرش رسید

عرشیان گفتند چه شد؟ از اصغر بگو!

طفل تشنه روی دست پدر سیر آب شد!

هدفش گو همین بود! از اصغر بگو!

این مصیبت دل آل الله را بسوخت!!

هر که بشنید آتش گرفت! از اصغر بگو!

هر چه گفتم ما سوختیم، دیگر مگو!!

از چه کشتند شیرخواره را؟! از اصغر بگو!

راه آب بستند، دست سقا را بریدند!!

ما سوختیم، دیگر، از اصغر مگو!

به اطفال گو دیگر اسم آبی نبرند!!

اصغر از تشنگی سوخت، از اصغر مگو!

خون اصغر نامه ی عهد پدر امضا نمود

کس ندانست چه گوید، از اصغر مگو!

«خادم» تو از مادر اصغر به پرس گوچه شد؟! !

او ندانست چه گوید، از اصغر مگو!

خون اصغر عدو را بیچاره کرد!

تا ابد شرمنده است، از اصغر مگو!

ص: ۷۰۳

قربانی را کی این گونه سر می بُرند؟!

این چه قربانی بود؟ از اصغر مگو!

طفل تشنه ی نالان تاکنون دیده ای؟

مهمان تشنه ای را تاکنون دیده ای؟!

تشنه لب را تیر زنند تو دیده ای؟!

میهمان بود، کنار آب بود، لب تشنه بود!!

آب مهر مادرش بود او لب تشنه بود!!

این چه مهمانی بود کردند؟ ما سوختیم از آن؟!

در کجا مهمان را تشنه کشند؟ ما سوختیم از آن!!

اهل عالم چون شنیدند گفتند: چه بود؟!

از چه مهمان تشنه را کشتند گو چه بود؟!

او میهمان اهل کوفه بود، دعوت شده بود!!

سر زده او نرفته بود دعوت شده بود

همه گفتند: اهل کوفه ظالم اند!

مهمان را تشنه کشته اند آنان ظالم اند!

یاران او را تشنه کشتند ظالم اند!

هر که با او بود را تشنه کشتند ظالم اند!

طفل شش ماهه را کشتند ظالم اند!

اسب بر جسم مهمان تاختند ظالم اند!

دست سقا را قطع کردند، ظالم اند!

آب را بر اطفال بستند، ظالم اند!

سَرِ مهمان را بریدند، ظالم اند!

سَرِ بُبریده را چوب زدند، ظالم اند!

ص: ۷۰۴

اهل بیت را اسیر کردند ظالم اند!

چون اسیران با طناب بستند، ظالم اند!

دختر مظلومه را در خرابه کشتند ظالم اند!

رحم نکردند سرِ بابا را بر او بردند، ظالم اند!

کس نگفت این ها اولاد پیغمبرند!

زاده ی زهراء و آل پیغمبرند!

این همه ظلم کردند کس نگفت آنان ظالم اند

ای خدا تو دانی، آنان ظالم اند!

«خادم» تو چه گویی آیا ظالم اند؟

من گویم آنان بدتر از ظالم اند

ظالمان آیند مالی بَرند، آزاری دهند

این ها قتل عام کردند نی آزاری دهند

مردمان جمع شوید تا برویم کربلا

ناله ی مظلوم به گوش آید بیا تا برویم کربلا!

زاده ی زهرا تشنه است بیا تا برویم کربلا!

شیعیان جمع شوید تا برویم کربلا!

راه را باز کنید تا برویم کربلا!

دل ما سوخته خبر از کربلا آمده!

بار بندید تا برویم کربلا!

گویند: عزیز فاطمه تنها شده!

کشته اند او را چون مهمان شده!

بچه هایش از عطش نالان شدند!

جوانانش کشته اند تنها شدند!

ص: ۷۰۵

طفل شیرخوارش کشته اند نالان شده!

مادر طفلِ تشنه هم نالان شده!

عالم از این مصیبت تیره و تار شده!

نالای اطفال گو بالا شده!

کس نداند کربلا بر آل الله چه شده!

خبر آوردند عباس هم کشته شده!

نالای اطفال از عطش بالا شده!

طفل شیرخواره بر دست پدر کشته شده!

اکبر از سوز عطش جگرش آب شده!

آه اطفال از عطش بالا شده!

اشک مادرها از سوز جگر جاری شده!

هوا از این مصیبت تیره و تار شده!

زینب محزون، بی کس و یاور شده!

او نداند چه کند کار بر او سخت شده!

بار بندید برویم تا ببینیم چه شده؟!!

اشک ماتم بریزیم ببینیم چه شده؟!!

آه و ناله بلند است بیا تا برویم!

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم!

ما همه سوخته ایم برویم چاره چیست؟!!

بیاید برویم ببینیم چاره چیست؟!!

«خادم» از چه نشستی بیا تا برویم!

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم!

کربلا اشک نیاز است بیا تا برویم!

ص: ۷۰۶

اشک و آهی بیاور بیا تا برویم!

ای خدا اشک سوز دار بده!

ای خدا دوستدار حسینیم اشک بده!

دل بیدار و بصیرت بده، اشک بده!

ای خدا دل سوخته اشک سوزدار بده!

تا بگریم بر حسین فاطمه، اشک سوزدار بده!

ما که سوختیم و ندیدیم چه شده؟!!

مادرش فاطمه سوخته و بیچاره شده!

اشک سوز دار بده دل سوخته بده!

ما رویم کربلا دل سوخته بده!

راه را باز کنید تا برویم کربلا!

بار غم بندید تا برویم کربلا!

اربعین آمده، بیایید برویم کربلا!

اسرا در راهند بیایید برویم کربلا!

راه باز است بیایید برویم کربلا!

اشک ها جاریست بیایید برویم کربلا!

زندگی را نخواهیم بیا تا برویم کربلا!

آه و ناله کنیم بیا تا برویم کربلا!

فاطمه اشکبار است بیا تا برویم کربلا!

آه و ناله بلند است بیا تا برویم کربلا!

اشك احمد جاريست بيا تا برويم كربلا!

اشك مولا جاريست بيا تا برويم كربلا!

زينب بيچاره شده، بيا تا برويم كربلا!

ص: ۷۰۷

آه اطفال بلند است، بیا تا برویم کربلا!

غم و اندوه زیاد است بیا تا برویم کربلا!

خیمه ها سوخته است، بیا تا برویم کربلا!

زینب سر راه است، بیا تا برویم کربلا!

اشک او جاریست، بیا تا برویم کربلا!

عرشیان ماتم گرفتند، بیا تا برویم کربلا!

چشم آقا گریان است، بیا تا برویم کربلا!

او که صاحب عزاست، بیا تا برویم کربلا!

مادرش صاحب عزاست، بیا تا برویم کربلا!

دوستان آماده اند، بیا تا برویم کربلا!

اسرا آمده اند، بیا تا برویم کربلا!

«خادم» جابر آماده است بیا تا برویم کربلا!

همه آماده اند، بیا تا برویم کربلا!

جانشین پیامبر که بوده بگو

از چه پرسی؟ صاحب فضل و کرامت علی بود!

اعلم و اشجع ناس، علی بود علی بود!

حاکم و والی بعد پیامبر علی بود!

آن که دانا و حکیم بود، علی بود!

دیگران لایق نبودند علی بود علی بود!

آن که داناتر از آنان بود، علی بود علی بود!

آن که در خَمّ غدیر روی دست نبیّ بود، علیّ بود

آن که در هر معضلی مشکل گشا بود علیّ بود!

آن که نفس نبیّ صاحب سرّ او بود، علیّ بود!

ص: ۷۰۸

آن که قاتل فارس یلیل بود، علی بود علی بود!

آن که قاتل ابطال بود، علی بود علی بود!

آن که یعسوب دین بود، علی بود علی بود!

آن که آیات برائت به مکه بُرد، علی بود!

آن که دارو نادرش به اسلام داد، علی بود!

آن که همسر خیرالنساء بود، علی بود!

آن که درب خانه اش به مسجد باز بود، علی بود!

آن که حلال مشکل ها بود، علی بود!

آن که والدِ حسنین بود، علی بود!

آن که صاحب هر فضلی بود، علی بود!

آن که فضلش بی شمار بود، علی بود!

آن که کافل ایتم بود، علی بود!

آن که قاسم جنت و نار بود، علی بود!

آن که مظلوم عالم بود، علی بود!

آن که حقش غضب شد، او علی بود!

آن که با چاه سخن می گفت، علی بود!

آن که صبرش بسیار بود، علی بود!

آن که فاتح جنگ ها بود، علی بود!

آن که کترار غیر فرار بود، علی بود!

آن که در معراج با نبی بود، علی بود!

آن که شمشیرش ذوالفقار بود، علی بود!

آن که فاتح خیبر و احزاب بود، علی بود!

آن که مرد لافتی بود، علی بود علی بود!

ص: ۷۰۹

«خادم» صاحب پرچم اسلام، علی بود!

آن که در معراج سلام آمد بر او، علی بود!

محبوب خدا کیست بگو؟

اشرف مخلوق، محبوب خداست!

بهترین خلق خدا، محبوب خداست!

پس از او سید و ولی محبوب خداست!

سید ولی علیست، محبوب خداست!

محبوب خدا حبیب الله است!

مرضی خدا خلیل الله است!

مرتضی گو حبیب و خلیل الله است!

سید و والی، ولی الله است!

بعد احمد حبیب الله، ولی الله است!

آن که از حق سلام آمد بر او، ولی الله است!

بعد احمد بهترین خلق، ولی الله است!

حافظ دین امام المتقین، ولی الله است!

نزد احمد بهترین خلق، ولی الله است!

آکل طیر مشوی کیست ولی الله است!

آن که عالم بکتاب الله است، ولی الله است!

جز علی بعد نبی نیست، او ولی الله است!

آن که مرضی خدا و رسول است، ولی الله است!

آن که بعد از نبیّ جانشین است، ولیّ الله است!

آن که فضلش همه دانند، ولیّ الله است!

آن که مولای غدیر است، ولیّ الله است!

ص: ۷۱۰

قاسمِ جَنَّت و نار است او، ولیّ الله است!

آن که یعسوب دین است، ولیّ الله است!

حاکمِ وقتِ صراط است، ولیّ الله است!

فضل او بی شمار است، ولیّ الله است!

زمامِ جَنَّت و نار به دست او بُود!

آن که نفس نبیّ است، ولیّ الله است!

او صراط مستقیم است، ولیّ الله است!

آن که حق است، و حق اوست، ولیّ الله است!

آن که عالم کلّ قرآن است، ولیّ الله است!

آن که فضلش آشکار است، ولیّ الله است!

آن که شرط دین و ایمانست، ولیّ الله است!

صاحب مفتاحِ جَنَّت اوست، ولیّ الله است!

آن که حُبُّش شرط ایمانست، ولیّ الله است!

آن که بغضش کفر است، ولیّ الله است!

«خادم» از چه گویی او ولیّ الله است؟!

من گویم: ولیّ الله علیست ولیّ الله است!

بعد پیغمبر عالم قرآن که بود ولیّ الله است!

علم قرآن کلاً نزد علیّ بود ولیّ الله است!

علم نبیّ کلاً نزد که بود؟ او ولیّ الله است!

عالم قرآن بعد نبیّ که بود؟ او ولیّ الله است!

آن که اسرار کتاب الله را دانست، ولیّ الله است

گر هیچ سفارش ز پیغمبر نمی بود، همین بود!

بس بود که ولیّ الله علیّ بود، علیّ بود!

ص: ۷۱۱

آن که اسرار نهفته نزد او بود، علیّ بود!

(اُذُن وَاَعْيَه) او بود، علیّ بود علیّ بود!

آن که جانش فدای نبیّ کرد، علیّ بود!

آن که حلالّ مشکل بود، علیّ بود علیّ بود!

اوّلین مسلم و مؤمن علیّ بود علیّ بود!

بهترین خلق خدا گو، علیّ بود علیّ بود!

آن که در میدان جنگ، عمرو را زمین زد علیّ بود!

فاتح جنگ های اسلام، علیّ بود علیّ بود!

حیدر کّرار و فاتح، علیّ بود علیّ بود!

صاحب (لا فتنی إلاّ علیّ) علیّ بود علیّ بود!

اسلام با شمشیر او برقرار شد، علیّ بود علیّ بود!

ازهد عالم که بود؟ علیّ بود علیّ بود!

افضل از پیغمبران که بود؟ علیّ بود علیّ بود!

فاتح و پیروز جنگ ها علیّ بود علیّ بود!

آن که حبّش شرط ایمان بود، علیّ بود علیّ بود!

آن که بُغضش کفر بود، علیّ بود علیّ بود!

آن که فضلش بی شمار بود، علیّ بود علیّ بود!

هر که را خواهی بگو، افضل علیّ بود علیّ بود!

غاصبین حق او که بود؟ بلید بود پلید بود!

غاصبین را سنجش مکن با او، او علیّ بود علیّ بود!

در قیامت قاسمِ جنت و نار کیست؟ علیّ بود!
اهل جنت را که اسکان می دهد؟ گو: علیّ بود!
«خادم» فضل او گو، بی شمار است او علیّ بود!

ص: ۷۱۲

فضل او فضل خداست بی شمار است علی بود!

آسایش و راحتی به چیست بگو؟

راحتی گر خواهی، با ذکر خداست!

مطمئن خواهی شوی، با ذکر خداست!

ذکر حق قلب را آرام کند!

گر تو آرامش خواهی با ذکر خداست!

آسایش و راحتی با ذکر خداست!

گر تو ذاکری دلت مطمئن با ذکر خداست!

گر خیانت نکنی دلت آرام بود!

خائن است آن که ناآرام بود!

گر صداقت داری بدان آراسته ای!

گر که راستگوئی بدان آراسته ای!

راه صدق و صفا را برگزین!

راه رحمت را به خود برگزین!

در دو عالم راحت و آسوده ای!

گر صداقت داری آسوده ای!

صادقان محبوب مردم هستند!

صادقند محبوب مردم هستند!

گر تو صادق بدی کار تو آسان بود!

صدق را از دست مده کار تو آسان بود!

کار اهل صدق و تقوا آسان شود!

بر خدا گر توکل کنی آسان شود!

بی پناهی تو گر که بی تقوا بُدی!

ص: ۷۱۳

گره افتد بکارت گر بی تقوا بُدی!

پس بیا کار را بر خود سخت مکن!

راه امید را بر خود سدّ مکن!

بی خدایی دان بُود، بیچارگی!

هر که خواهی باش، شود بیچارگی!

«خادم» راه چاره چیست بگو؟

راه چاره همان است تو بگو!

راه چاره، صدق و راستی بود!

راه هر کار، صدق و راستی بود!

شغل خوب چیست بر ما بگو؟

شغل خوب گر خواهی، نیکو کار باش!

مال را از حلال گیر و نیکوکار باش!

بهترین شغل، شغل انبیاست!

دامداری و کشاورزی شغل انبیاست!

گر نشد تاجری باش و صادق بشو!

با خدا تجارت کن تاجری صادق بشو!

شغل خوب کارمندی خداست!

تو اگر پاداش خواهی اجرت بر خداست!

شغل خوب اصلاح کار مردم است!

بهترین شغل اصلاح کار مردم است!

کار تو گر بولهوسی و هرزه ایست!

برکت نیست در آن چون هرزه ایست!

از حلال و پاک روزی به طلب!

ص: ۷۱۴

رزق همان است، تو پاک را به طلب!

از حرام هرگز مگیر رزق تو نیست!

از حلال گیر مگو: رزق تو نیست!

از حرام گر خوری تیره شوی!

راه خیر بسته شود تیره شوی!

خیر و شَرّت از خوردن بُود!

هر چه هستی از خوردن بُود!

گر حلال می خوری نیکو شوی!

از حرام گر می خوری بدخو شود!

از حلال خور تا پاکیزه شوی!

از حرام گر خوری آلوده شوی!

بهترین شغل تحصیل علوم دین است!

راه خشنودی حق تحصیل علوم دین است!

تحصیل علوم دین باید لله بُود!

ور نه للشیطان است، نی لله بود!

سعی کن نیتت لله شود!

تا که هر چه می کنی، لله شود!

گر که شغل تو بازار است بدان!

لانه ی شیطان بازار است بدان!

بازار، محلّ شیاطین است بدان!

گر که ذاکر نباشی شیاطین است بدان!

«خادم» از خدا خواه تو را حفظ کند!

چاره ای نیست باید تو را حفظ کند!

ص: ۷۱۵

راه خوشبختی چیست بگو؟

راه خوشبختی همان راه خداست!
راه دیگر مرو همان راه خداست!
تو بدان راه خدا یک راه است!
راه خوشبختی تو یک راه است!
تو اگر خوشبختی دائم خواهی!
بایدت راه حق دائم خواهی!
راه حق عدل و انصاف بود!
راه باطل هر چه خواهی بود!
هوس و میل نفسانی خطاست،
بر خلاف دین هر چه باشد خطاست!
گر هوسباز و شهوت ران شوی!
دام شیطان است شهوت ران شوی!
تو بیا عقل و دین حاکم نما!
بهره اش را می بری حاکم نما!
چار صباحی، تو به دنیا آمدی!
بهر جنت دان به دنیا آمدی!
هستی خود به شیطان مفروش!
همه چیزت به شیطان مفروش!
قیمت تو بهشت است به دوزخ مفروش!

حسرتت افزون شود به دوزخ مفروش!

حق تو را بهر جنت آفرید!

نی دوزخ بهر جنت آفرید!

ص: ۷۱۶

چار صباحی گیرم هوسرانی کنی!

مرگ می آید تو هوسرانی کنی؟!

تا توانی ز دنیا بهره و توشه بگیر!

هر چه داری از آن توشه بگیر!

انبیا و اوصیا همه این را گفتند!

کتب آسمانی همه این را گفتند!

دست از این خیره سری بردار و بیا!

از هوسرانی دست بردار و بیا!

«خادم» دنیا کوتاه است صبر پیشه کن!

راه جنت همین است صبر پیشه کن!

راه بدبختی چیست آن را بگو؟

راه بدبختی حبّ دنیا است بدان!

راه شیطان حبّ دنیا است بدان!

گر تو خوشبختی خواهی بدان!

آن طریق انبیاست خواهی بدان!

راه خوشبختی یکی می باشد!

راه باطل دان فراوان باشد!

راه بدبختی هوسرانی بود!

راه خوشبختی عقلانی بود!

راه الله راه خوشبختی بود!

راه شیطان راه بدبختی بُود!

تو بدان شیطان فریبت می دهد!

گر خدا را نخوانی فریبت می دهد!

ص: ۷۱۷

خوب بنگر راه حق را گم مکن!

هر کجا هستی حق را گم مکن!

چار صباحی به دنیا آمدی!

تو بین از چه به دنیا آمدی!

آمدی تا ز دنیا توشه ای برگیری!

بهر عقبا بکوشی توشه ای برگیری!

بهر دنیا که تو خلق نشدی!

بر هوسرانی که تو خلق نشدی!

تو مگر عاقل و ناطق نیستی!؟

پس تو عقل داری حیوان نیستی!

عقل انسان نعمتِ عظیم خداست!

زیر پا مگذار نعمتِ عظیم خداست!

راه جنت باز است بیا تا برویم!

در جنت باز است بیا تا برویم!

راه بدبختی راه دوزخ است!

تو هوسرانی مکن راه دوزخ است!

«خادم» راه جنت چیست بگو!؟

راه جنت بر همه روشن بود!

راه دوزخ بر همه روشن بود!

وقت مردن چه خواهد شد بگو

مرگ، یا بشارت بر جنت است!

ور نه دان بشارت بر دوزخ است!

یا که مرگش امری مبهم است!

ص: ۷۱۸

کار او در هم بود امری مبهم است!
مرگ خوبان شروع راحت است!
مرگ همان و دخول جنت است!
مرگ کافر دخول دوزخ است!
مرگ همان و دخول دوزخ است!
وقت مرگ اعمال مجسم می شوند!
مال و اولاد و عمل مجسم می شوند!
مال گوید کفنی بر دار و برو!
اولاد گوید ما تا قبر می بریم خود برو!
عمل گوید: همه جا همراه تو ام!
در قبر و قیامت همه جا همراه تو ام!
گر که مؤمن بُدی جای جنت است
گر که کافر بُدی جای دوزخ است!
مؤمن مسرف مدیون است بدان!
او گرفتار و مدیون است بدان!
شافعین او را شفاعت می کنند!
تا توانند از او حمایت می کنند!
حسرت او زیاد است چرا پاک نشدم؟!
حسرت من این است چرا پاک نشدم!
ای برادر بیا تا بیدار شویم!

خواب تا کی، بیا بیدار شویم!

خواب غفلت زیانبار است بدان!

غفلت و حسرت زیانبار است بدان!

ص: ۷۱۹

نالهِ ی مَیّتِ بلند است، تو نشنوی!

آه حسرت بلند است، تو نشنوی!

«خادم» مرگ از یادت نرود!

خدا نیز از یادت نرود!

وقت مرگ که خواهد آمد بگو؟

دقت مرگ بدان، علی خواهد آمد!

بهر مؤمن و کافر، علی خواهد آمد!

حاکم آن وقت علی می باشد!

هر که باشی، علی می باشد!

او اشارت به قابض می کند!

رحم کن، او هم رحم می کند!

بهر کافر هم اشارت می کند!

کافر است این اشارت می کند!

دوست من را به جنت بفرست!

دشمنم را به دوزخ بفرست!

در رحمت بر دوستان علی باز بود!

راه جنت بر دوستان علی باز بود!

حارث همدانی ز علی این بشنید!

همه غم ها از او رفت چون این بشنید!

وقت مرگ کار همه روشن می شود!

دوزخیست یا جنتی روشن می شود!

مال و اولاد چه کار آید بدان!

دوستی آل محمد، کار آید بدان!

ص: ۷۲۰

دوست آل محمد شهید و پاک رود!

تائب و بخشوده و پاک رود!

شیعه گر باشد نورانی بُود!

او ز خاک پاک آید رحمانی بُود!

بلکه او جایش حظیرالقدس بُود!

در کنار نبی در حظیرالقدس بُود!

شیعیان شافع بُوند در آن سرا!

چون شفاعت می کنند در آن سرا!

شیعه کیست همراه علیست!

تو بدان شیعه همراه علیست!

«خادم» شیعه نیستی، خادمی!

هر چه هستی بدان تو خادمی!

در قبر چه خواهد شد بگو؟

قبر یا گودالی از آتش بود!!

یا دری سوی جنت بُود!

از همه پرسند خدایت که بود؟!!

او گوید خدایم الله است گویند: نیت که بود؟

او گوید: نیتیم احمد است گویند: امامت که بود؟!!

از امامان یکایک پرسند بدان!

گر نگوید یکی را، عذاب است بدان!

گر که او شیعه و صادق باشد!

جای او جنت و رضوان باشد!

در جنت بر او باز شود!

ص: ۷۲۱

راه مهمانی او باز شود!

تا قیامت مهمان اولیاست!

لطف حق دان مهمان اولیاست!

لیک گر مسرف و گنهکار باشد!

دوست آل محمد گنهکار باشد!

شافعش آل محمد باشند!

حافظش آل محمد باشند!

دوست آل محمد شهید می میرد!

تائب و مؤمن و روسفید می میرند!

گر بدهکار و گنهکار باشد!

شافعین چاره سازند گنهکار باشد!

تارک حج و نماز و زکات کافر باشد!

چاره ای نیست نی مسلمان کافر باشد!

ضغظه ی قبر را همه دارند بدان!

کم و بیش دارد، سوخت و سوز ندارد بدان!

من که یکبار ضغظه ی قبر را دیده ام!

قبر و دوزخ را هم دیده ام!

حوری خود را هم دیده ام!

برزخ آسان را هم دیده ام!

ای خدا این همه نعمت دادی به من!

چه بلاهائی دفع کردی ز من!

ای خدا نعمت را کامل کن تو بمن!

تو کریمی و رحیمی رحمت کامل کن به من!

ص: ۷۲۲

«خادم» تو بفضل خدا امیدوار باش!

خادمیت را بکن امیدوار باش!

در قیامت چه خواهد شد بگو؟

از قیامت چه گویم قیامت باشد!

تو چه دانی ز قیامت، قیامت باشد!

قیامت همین جاست بیا عبرت بگیر!

گر که عبرت بگیری قیامت باشد!

قیامت همه چیز آشکار شود!

ظاهر و باطن ما آشکار شود!

عدل الله بدان حاکم شود!

مظلوم را بدان حاکم شود!

حق هر صاحب حق آشکار شود!

ظلم هر ظالمی، آشکار شود!

در مواقف همه را باز دارند!

گو اگر ظالم بود، باز دارند!

حق ذی القربا چه شد باز گوید؟!

حق صاحب حق چه شد باز گوید؟!

همه را بهر سؤال نگه می دارند!

از ولایت سوال می شود، نگه می دارند!

غاصبین خلافت چه گویند آنجا؟!

این همه ظلم کردند چه گویند آنجا؟!!

اهل جنّت به جنّت می روند!

ص: ۷۲۳

اهل دوزخ به دوزخ می روند!

اهل دوزخ جای خود می دانند!

اهل جَنّت جای خود می دانند!

شادی و حسرت به نهایت می رسد!

تا که گر مرگی بُود مرگ می رسد!

مرگ را چون گوسفندی ذبح کنند!

شادی و حسرت را بیشتر کنند!

ای برادر آتش دوزخ سخت است بدان!

ما نداریم طاقت، سخت است بدان!

پس بیا کاری کنیم، رحمت حق را جلب کنیم

ما باید رحم کنیم رحمت حق را جلب کنیم!

رحمت حقّ سابق بر نِقمت بود!

راه رحمت باز کنیم سابق بر نِقمت بود

«خادم» چه گفتی ز قیامت باز بگو؟

هر چه دانسته ای بر ما باز بگو!؟

من همین دانم قیامت سخت باشد بدان!

سخت تر از آنچه گفتم باشد بدان!

از حساب قیامت هر چه دانی بگو؟

از حساب قیامت چیزی می شنوی!

تو ندانی قیامت چیست، چیزی می شنوی!

قیامت محشر کُبرا بود!

همه جمع اند محشر کُبرا بُود!

حسابِ قیامت ذرّه المِثقال بُود

ص: ۷۲۴

حساب ظلم ذرّه المثقال بُود!

در همین جا ظلم را کیفر بُود!

تو که بینی، تو را عبرت بُود!

ظلم در قیامت ظلمات است بدان!

ظالم در ظلمات است بدان!

ما که از الله، طلبکار نیستیم!

او ز فضلش می دهد ما طلبکار نیستیم!

در قیامت نعمت یکطرف، عمل یکطرف!

پس تو چیزی نداری، گناهت یکطرف!

هر که را جنّت برد از فضلش برد!

کس طلبکار نیست از فضلش برد!

تا توانی رحم کن تا رحمت کند!

ترک واجب مکن نِقمت کند!

از حرام پرهیز کن نِقمت کند!

کار خیری بکن رحمت کند!

تا توانی سعی کن، دلی را شاد کن!

از دل شاد، دل خود را شاد کن!

گر که خواهی در قبر و قیامت شاد شوی!

دل مردم شاد کن تا شاد شوی!

دل مسوزان کار تو سخت شود!

کِی توانی شاد کنی کار تو سخت شود!

گر کسی آزرده شده کینه ای برداشته!

هدیه ای بر او بَر او کینه ای برداشته!

ص: ۷۲۵

هدیه ی کینه ها را می برد!

دل ز آن نرم شود کینه ها را می برد!

من که از مالک دین رحمت و رحمان بینم!

تو چه بینی؟ من رحمت و رحمان بینم!

او در سبع مَثانی، چار بار رحمان بُود!

مالک دین، چار بار رحمان بُود!

تو مترس از مالک دین چار بار رحمان بُود!

رحمتش چار بار سابق است رحمان بُود!

«خادم» رحمت حق بی حساب است بگو

من امیدوار رحمتم، بی حساب است بگو!

ناامیدی حرام است، امیدوار رحمتم!

روسیاه ام من ولی امیدوار رحمتم!

اولین ها کیانند اول بگو!؟

آن که اول وارد جنت شود کیست بگو؟

احمد است یا علیست کیست بگو؟

آن که اول وارد جنت شود اول بگو!؟

آن که جنت به رویش باز شود اول بگو؟

احمد مختار است او، وارد جنت شود!

پس چرا گویند اول علی وارد شود!؟

صاحب پرچم بود او چون وارد شود!

فاطمه نیز گویند: قبل از همه وارد شود!

مشکلی نیست همه یکجا گو وارد شوند!

انبیا گو حرام است قبل از نبی وارد شوند!

ص: ۷۲۶

اوصیا نیز حرام است قبل از علیّ وارد شوند!

بلکه اّمّت ها حرام است، قبل از این اّمّت وارد شوند!

احترامیست خدا کرده به احمد تا وارد شوند!

بین انبیا سلیمان آخرین وارد شود!

این دلیل رفعت احمد است، کو وارد شود!

کار رحمان همه، حکمت بُود!

افضلیت زین سبب، حکمت بُود!

دین کامل، نبیّ کامل، اّمّت کامل است!

گو چرا آخر آمده، چون کامل است!

یکصد و بیست صف در قیامت مردمند!

هشتاد صفّ از آنان این اّمّتند!

اوّلین بار احمد سر ز خاک بر آورد!

سخنش مسموع است، سر از خاک بر آورد!

پس از او اوصیایش سر ز خاک بر آورند!

فاطمه با عزّتی سر ز خاک بر آورد!

جق گوید حبیبه ی حبیبم داخل جنّت بشو!

با هزاران ملک داخل جنّت بشو!

او گوید: خدایا حاجتی دارم، داخل نشوم!

من خواهم حسینم بینم، داخل نشوم!

پس حسین بدون سر وارد محشر شود!!

فاطمه چو ببیند، نالد و محشر شود!

چون نبی ببیند او هم نالد و گریان شود!

تا که خشم خدایِ لم یزل جوشان شود!

ص: ۷۲۷

امر حق آید به آتش، بگیر قاتل لب تشنه را!

ناگهان بخشی ز آتش گیرد قاتل لب تشنه را!

«خادم» قاتل لب تشنه که بوده بگو؟!

تو مترس در سقیفه که بوده بگو!

در بهشت چیست بر ما بگو

از بهشت تو اسمی دانی و بس!

تا نبینی چیست تو اسمی دانی و بس!

شنیدن کی بُود مانند دیدن؟!

تصوّر کی بُود مانند دیدن؟!

آنچه نبی دیده، نبی شنیده، نبی تصوّر کرده ای!

در بهشت موجود است نبی تصوّر کرده ای؟

آنچه میل تو باشد، چشمت لذّت بَرَد!

در بهشت موجود است، تو بدان لذّت یرَد!

لذّت تسبیح و تقدیس حق بیشتر بُود!

لذّت دیدار خوبان هم بیشتر بود!

حور.ریان منتظرند، تا دیدارت کنند!

بس که پیغام فرستند تا دیدارت کنند!

لذّت دیدار خوبان به از حوران بُود!

ذکر و تسبیح و مناجات به از حوران بود!

لذّت مادی کی مانند معنویست؟!

لذت حوری کی عشق معنویست!؟

لذت مادی جسمانی بُود!

عشق اللہ دان روحانی بود!

ص: ۷۲۸

لذت تو بر اولیا عشق خداست!

حبّ اولیا دان عشق خداست!

لذت عشق کی داند کسی؟!

عشق الله کی داند کسی؟!

همه ی عشق تو گر مادی بُود!

عشق الله ندانی عشق تو مادی بُود!

تو لذت حق را ندانستی چه بُود؟!

عشق حق بی منتهاست ندانستی چه بود؟!

«خادم» عشق تو چیست بر ما بگو؟!

عشق من دیدار حق است تو بگو؟!

عشق چیز دیدنی نیست بگو؟!

عشق الله گفتی نیست بگو!!

اهل دوزخ کیانند بگو؟

اهل دوزخ کفار و مشرکینند بدان!

دل به دنیا بسته اند کفار و مشرکینند بدان!

هر که رو از خدا گردانده او کافر است!

منکر فضل نبی و علی هم کافر است!

اهل دوزخ کفار و منافقین باشند همه!

گر که مؤمن نیستند کفار و منافقین باشند همه!

وعده ی آتش به هر کس داده اند او کافر است!

هر که بر او ویل گفته اند، او کافر است!

مسلمانی به اسم نیست، آن در باطن است!

آن که ایمان ندارد، او کافر است!

ص: ۷۲۹

گو منافق، معاند، مرائی کافر است!

هر که حق را نبی پذیرد کافر است!

هر که نعمت را ضایع کند کافر است!

هر که حق علی را منکر است کافر است!

هر که تهمت بر خدا و رسولش زند کافر است!

غاصب حق ولی الله هم، کافر است!

هر که ضروری اسلام را منکر است کافر است!

هر که توهین به ولی الله کند کافر است!

بی نماز گر منکر اصل نماز است کافر است!

هر که حق وصی را منکر است کافر است!

منکر اصل امامت هم دان کافر است!

گر امامت را الهی نداند کافر است!

منکر اصل حجاب هم کافر است!

هر که کافر را صاحب حق بداند، کافر است!

مؤمن مخلص کمیاب است اکثر کافر است!

هر که توهین بر آل پیمبر کند کافر است!

هر که در جنگ با خدا باشد، او کافر است!

هر که کار شیطان می کند، او هم کافر است!

آن که همز و لمز می کند، اهل دوزخ است!

آن که کمفروشی می کند، اهل دوزخ است!

آن که نماز را ضایع می کند، اهل دوزخ است!

گو: (عُتِلُّ زَنِيم) هم، اهل دوزخ است!

هر که در قرآن بر او ویل آمده اهل دوزخ است!

ص: ۷۳۰

منکر ضروری هم، اهل دوزخ است!

«خادم» تو مؤمنان را شمار آسان تر است!

غیر مؤمن هر که هست، او کافر است!

خادم بهشتی ها کیانند بگو؟

هر که هر چه پنهان کند ظاهر شود!

بهشتی هر چه پنهان کند ظاهر شود!

بهشتی محبوب قلوب مردم است!

خاضع و خاشع و بین مردم است!

بهشتی مؤمن و صالح و باتقوا بود!

کم کسی مؤمن و صالح و باتقوا بود!

بهشتی صالح و مؤمن و نیکوکار بود!

بهشتی مؤمن و مخلص و نیکوکار بود!

بهشت جای نیکان و جارالله است!

بهشتی ولی الله و جارالله است!

بهشتی لایق و، جارالله است!

کم کسی لایق جوار الله است!

چهره ی اهل بهشت زیبا بود!

نور صورت دارند زیبا بود!

از عبادات شب نورانی بود!

گو ز راز شبانه نورانی بود!

بهشتی ها آزاری ندارند بر کسی!

بلکه خیری می رسانند بر کسی!

از بهشتی امید خوبی داشته باش!

ص: ۷۳۱

مهر او را تو در دل داشته باش!

بهشتی سیمایش تو را هادی شود!

منطقش دل نشین و، هادی شود!

سخنش علم تو را بالا بَرَد!

عملش روح تو را بالا بَرَد!

او چو بینی، راغب عقبا شوی!

غیر او بینی راغب دنیا شوی!

بهشتی گر سخن گوید خیر خواه تو است!

غیر او چون سخن گوید بد خواه تو است!

ای برادر سعی کن تا بهشتی باشی!

دوست باش با آنان تا بهشتی باشی!

هر که را دوست داری با او باشی!

گر چه سنگی باشد، با او باشی!

«خادم» تو که را دوست داری بگو؟!

اهل بیت را دوست دارم تو بگو؟!

خلق نیکان چیست بگو؟

خُلُقِ نیکان خُلُقِ احمدی است!

عادت آنان خویِ احمدی است!

خُلُقِ نیک را از احمد بخواه!

صاحب خلق عظیم است از احمد بخواه!

خدا گوید: رسول من اسوه است!

اسوه ی نیک است او اسوه است!

هر کدام از معصومین، اسوه اند!

ص: ۷۳۲

اسوه ی نیک اند آنان اسوه اند!

از علی گیر اخلاق و ادب!

چون نبی باشد او، اهل ادب!

تو که دانی علی نفس نبی است!

هر چه او گوید مانند نبی است!

از علی آموز اخلاق و ادب!

جامع است از اخلاق و ادب!

صبر و علم و حلم آموزد به تو!

هر چه خواهی آموزد به تو!

مَعْدِنِ عِلْمِ نَبِيِّ حَيْدَرٍ بُود!

منبع علم همه حیدر بُود!

کس نگوید سلونی بعد از او!

هر که گفت رسوا شد بعد از او!

در فضائل چون نبی بی منتهاست!

فضل او چون نبی بی منتهاست!

گر درختان قلم، دریا مرگب، همه کاتب شوند!

فضل او را نتوانند نوشت گر کاتب شوند!

کلمات الله است، بی شمار است فضل او!

هر چه بنویسند بی شمار است فضل او!

در فضائل چون نبی کامل بود!

باب علمِ نبی است او، کامل بُود!

هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری!

بیش از آنان داری تو تنها داری!

ص: ۷۳۳

«خادم» از علی آموز اخلاص و عمل

جای دیگر مرو نیست اخلاص و عمل!

جمعه آمد عطر مهدی آمد!

جمعه آمد عطر مهدی آمد!

چون که خورشید زد، یاد مهدی آمد!

یاد مهدی هم، یاد خداست!

ذکر مهدی هم ذکر خداست!

جمعه آمد عطر مهدی آمد!

راه باز شد عطر مهدی آمد!

همه آید بهر او شادی کنید!

سَرِ راهش نشینید و، شادی کنید!

شب امید سحر شد، چه کنم؟!؟

آرزوها به سر شد، چه کنم؟!؟

همه آید سَرِ راهش نگریم!

بهر امید نشینیم سَرِ راهش نگریم!

راه باز است، بیاید برویم!

چشم خود را باز کنیم او را نگریم!

ای خدا چشم ما را باز کن بهر او!

عشق ما را باز کن بهر او!

گو که یکبار که هست هم رو کند!

لحظه ای هم به ما ها رو کند!

ما به یک لبخند راضی می شویم!

گر به ما لبخند زند راضی می شویم!

ص: ۷۳۴

گر نشد بیا تا برویم کربلا!

شب جمعه است بیا تا برویم کربلا!

گر نشد بیا تا برویم در عرفات!

او همان جاست بیا تا برویم در عرفات!

گر نشد بیا تا خاک غم بر سر کنیم!

سر راهش نشینیم خاک غم بر سر کنیم!

پس بگوییم خدایا چه شده مهدی ما؟!!

ما نشستیم نیامد مهدی ما!

گر که گویند شما آماده نشدید!

خاک بر سر ریزیم که آماده نشدیم!

«خادم» همه ی مشکل ما این باشد!

همه هفته همین گوییم، مشکل ما این باشد!

بروید مشکل گشا را آورید!

به که گوییم؟ مشکل گشا را آورید؟!!

جمعه بگذشت مهدی نیامد!

جمعه رفت و مهدی نیامد!

هر چه گفتیم بیا، مهدی نیامد!

ما نشستیم سر راهش نیامد!

هر چه کردیم، بیاید نیامد!

جمعه بگذشت ما محروم شدیم!

او نیامد ما محروم شدیم!

هر چه کردیم نیامد چه کنیم؟

سَرِ راهش نشستیم چه کنیم!؟

ص: ۷۳۵

پس بیا تا به مدینه برویم!

شکوه بر جدش کنیم مدینه برویم!

آه و ناله کنیم، گوئیم بیاید!

بهر جدت بیا، گوئیم بیاید!!

گر نشد جوئیم قبر فاطمه!

تا که گوئیم سرِ قبر فاطمه!

پسرت گو ما منتظریم!

کی آبی نزد ما منتظریم!

گر نشد، رو کنیم بر محسنش

تا که خواهد ز مادر محسنش!

گر نشد ما در بقیع می رویم!

سرِ قبرُ امّ البنین می رویم!

پس به او گوئیم به حق حیدرت!

تو بیا واسطه شو بحق حیدرت!

گر نشد کربلا نزد عباس رویم!

آبرو دارد، نزد عباس رویم!

گر نشد در بیابان ها رویم!

هی صدایش می زنیم و می رویم!

تا که روزی ببینیم روی او!

نشویم نوید ببینیم روی او!

عمر خود را صرف دیدارش کنیم!

هر چه داریم صرف دیدارش کنیم!

لحظه ای آخر عمر گوییم بیا!

ص: ۷۳۶

عمر ما پایان رسید گوییم: بیا!

ما رفتیم، آماده نشدیم!

وقت مرگ است، آماده نشدیم!

«خادم» راه باز است آماده شو!

او بیاید نزد تو آماده شو!

از عمل کار بر آید نی ز حرف!

ما نکردیم عمل همه گوییم حرف!

جمعه ها یاد مهدی می کنیم

جمعه چون آید، یاد مهدی می کنیم!

هر چه داریم، فدای مهدی می کنیم!

جمعه چون آید، یاد مهدی می کنیم!

ما دعا گوییم، یاد مهدی می کنیم!

یاد مهدی، برکاتی دارد!

ما دعا می کنیم، برکاتی دارد!

لازم است بر ما دعای فرجش!

ما دعا می کنیم بر فرجش!

او به من گفت دعا کن بر فرجم!

فرجم خواه، دعا کن بر فرجم!

امثال امر او واجب بود!

هر چه گوید امر او واجب بود!

او امام و واجب الطاعه بُود!

هر چه گوید واجب الطاعه بُود!

جان فدایش می کنم امری کند!

ص: ۷۳۷

من مطیعم گر او امری کند!

همه چیزم فدای او بُود!

هر چه دارم فدای او بُود!

قدمش بر سرِ من، گر رو کند!

بهر ما آید به ما هم رو کند!

روی نازش بینم و شاد شوم!

گو بیاید نزد من شاد شوم!

روی او دیدم من شاد شدم!

گو بیاید باز من شاد شوم!

ما همه نوکر و تو اربابی آقا!

ما غلامِ تویم، تو اربابی آقا!

افتخار ما آقائی توست!

قدمت بر سر ما آقایی توست!

دل ما از دوری تو خسته است!

همه درها بهر ما بسته است!

دشمنان آمده اند تشکیک کنند!

در امامت همی تشکیک کنند!

خادمت مانده نداند چه کند؟!

با که گوید راز خود، او چه کند؟!

یاد مهدی دل را شاد کند!

هر چه گوئیم دل را شاد کند!

یاد مهدی دل را شاد کند!

وصف او گوئیم دل را شاد کند!

ص: ۷۳۸

یاد مهدی بُود امید ما!

گرد هم باشیم بُود امید ما!

هر چه گوئیم یاد او بُود!

هر دری می زنیم یاد او بُود!

یاد او یاد خدا می باشد!

ذکر او ذکر خدا می باشد!

یاد او محبت آورد!

سخن از او، محبت آورد!

گر که از یادش رویم، گمراه شویم!

نا نشانش ندانیم، گمراه شویم!

همدگر را بهر او زائر شویم!

دور هم بنشینیم و زائر شویم!

دل ما زنده شود از نام او!

یاد او زنده شود از نام او!

دور هم بنشینیم سخن از او گوئیم!

غیر او کسی نداریم سخن از او گوئیم!

او امام ماست ما مفتخریم!

لطف او بر سر ماست ما مفتخریم!

وعده ی حتم خداست، ما مفتخریم!

دست او بر سر ماست ما مفتخریم!

یاد او دل ما را روشن می کند!

عشقِ او هم دلِ ما را روشن می کند!

جز درِ او درِ هیچکس نزنیم!

ص: ۷۳۹

دَرِ او هست در هیچ کس نزنیم!

ما دعاگوی فرجش می باشیم!

فرجش گر رسد فرجش می خواهیم!

خادمت عاشق رویت باشد!

صبر او کم نشده عاشقِ رویت باشد!

خادم فضل علی را بگو

بیا تا عمر داریم، فضل علی را گوییم!

تا توانیم ما فضل علی را گوییم!

فضل او توفیق الهی خواهد!

یاد او توفیق الهی خواهد!

فضل مولا که گوئی گناهت ریزد!

فضلا مولا را بگو گناهت ریزد!

فضل او دشمن را بیچاره کرد!

هر چه گفتیم دشمن را بیچاره کرد!

گویند او خلیفه نبده لایق بُده!

بیعت مردم بر نالایق بُده!

زین سبب پیمبر در غدیر، دست او را گرفت!

کس نگوید او نیست دست او را گرفت!

دشمن است، کار دشمن می کند!

هر چه را بر هم زند، کار دشمن می کند!

روز روشن را او انکار کند!

تا تواند حقایق را انکار کند!

دشمن از داخل و خارج دشمن است!

ص: ۷۴۰

هر چه گوئیم به او هم دشمن است!

او مزدور و خائن است دشمن است!

پاسخش می دهیم لیک دشمن است!

او ولایت را با رأی مردم داند!

نی خدا، نی پیامبر، رأی مردم داند!

رأی مردم کجا صائب بُود؟!

تو کجا دیدی که آن صائب بُود؟!

رأی مردم بسا کشتن پیغمبر بُود!

تو گویی رأی مردم باید، تا پیغمبر بُود؟!

تو بدان عقل را از دست داده ای!

دین و ایمان را از دست داده ای!

حرف تو را نپذیرد ابلهی!

همه دیدند و دانند ابلهی!

جمعه شد یاد مهدی می کنیم

روز جمعه سیدالایام بُود!

یاد مهدی کنیم، سیدالایام بُود!

روز جمعه آمده شاد باشیم!

سیدالایام آمده شاد باشیم!

جمعه روز ظهور مهدی است!

به نماز جمعه آید ظهور مهدی است!

ما به امید ظهور آمده ایم!

شرمساریم به امید ظهور آمده ایم!

هر جمعه که آید ظهور محتمل است!

ص: ۷۴۱

آماده شویم چون ظهور محتمل است!

نماز جمعه را بهر امید می خوانیم!

عشق مهدی است جمعه را می خوانیم!

عشق مهدی نعمتی باشد بزرگ!

ای خدا عشق مهدی نعمتی باشد بزرگ!

عشق مهدی کلّ ایمان من است!

حَبِّ و بُغْضِ کلّ ایمان من است!

آمدم تا بگویم: من منتظرم!

نام من بنویسند من منتظرم!

گر چه ناچیز و بی مقدارم!

ثبت نام کردم، گر چه بی مقدارم!

من کلافه ی شتوئه هستم!

گر پذیرند من شتوته هستم!

به نگاهی من قانع شوم!

به لبخندی من قانع شوم!

هر که خواهد بیاید با من!

ادّعائی ندارم بیاید با من!

همگی سِرِ راهش می نشینیم!

چشم به راهش می نشینیم!

گر که آمد سلامش می کنیم!

چون جواب واجب است سلامش می کنیم!

گر که پاسخ بدهد شاد شویم!

گر نگاهی بکند شاد شویم!

ص: ۷۴۲

لایق دیدار او ما نیستیم!

گر نگاهی بکند لایقش نیستیم!

«خادم» او کریم و فرزند کریمان بُود!

ما گداییم، او فرزند کریمان بُود!

روز جمعه از اعیاد ماست!

یاد مهدی کنیم سید الأیام ماست!

شب جمعه شب سید الأیام ماست!

روز جمعه روز سید الأیام ماست!

شب عفو است خدا عفو می کند!

وقتِ عفو است خدا عفو می کند!

همه امید ما آمدنِ جمعه ی ماست!

چون ندای خدا عفو در جمعه ی ماست!

همه آید تا عیدی بگیریم!

تا زدست آقا عیدی بگیریم!

سید الأیام است، آمده است!

خادمش بهر امید، آمده است!

ای خدا امید ما را قطع مکن!

به همه ده، احسان را قطع مکن!

ما همه بهر امید آمدیم قطع مکن!

به ما گفتند کریم است قطع مکن!

امیدواریم منتظر احسانیم!

ما را ردّ مکن منتظر احسانیم!

ما گمان نیک داریم به تو!

ص: ۷۴۳

تو کریمی ما نگاه نیک داریم به تو!

بر خلاف گمان، ما را ردّ مکن!

تو کریمی، ما را ردّ مکن!

دَرِ رحمت سوی همه باز بُود!

راه رحمت سوی همه باز بود!

ما تو را سوگند دهیم به حق مهدی!

لطف کن بر ما به حق مهدی!

ما در این راه نشستیم کو بیاید!

آبرومند است، نزد تو او بیاید!

همه آیند و روند بهر کار خود!

ما نشستیم، بهر کار خود!

ز تو دور است که محروم کنی!

این گمان نیست که محروم کنی!

تو ز لطف ما را آفریدی!

لطف تو جاری است تو ما را آفریدی!

«خادم» لطف حق جاری بُود!

ناامیدی چرا؟ لطف حق جاری بود!

رفت و آمد بین مردم خطر است!

رفت و آمد بین مردم خطر است!

گر چه چشم خود ببندیم خطر است!

خانه جای خویست حصن دین ماست!

مشکلی گر نباشد حصن دین ماست!

هر حرامی حلال گردیده است!

ص: ۷۴۴

هر چه گوئیم، حلال گردیده است!

گر که اصرار کنیم، توهین کنند!

هر چه اصرار کنیم، توهین کنند!

نهی از منکر سخت و مشکل است!

جوی، دریا شده، سخت و مشکل است!

ظلم و جور و گناه، رسمی شده!

هر چه گوئیم نشود، رسمی شده!

ما نگفتیم و نگفتیم تا که شایع گردید!

هر خطایی بود، شایع گردید!

آب دریا کی توانیم کشیم!

هر که گوید، کی توانیم کشیم؟!

وقت را غنیمت نشمریم و برفت!

آنچه رفته است باز نگردا نیم و برفت!

هی بشینیم غم و اندوه خوریم چه کنیم؟!

بہتر از این نتوانیم کنیم، چه کنیم؟!

بدتر از این گر شود، ما چه کنیم؟!

راه اصلاح بسته شد، ما چه کنیم؟!

ای خدا مہدی موعود را برسان؟

راه چاره نیست، او را برسان؟!

ترک امر و نہی از منکر شدہ!

ما همه مسئولیم، چه کردیم این شده؟!!

در ادارات دولت همه جا منکر هست!

در صدا و سیما همه جا منکر هست!

ص: ۷۴۵

بدتر این که حرام، حلال گردیده است!

هر چه گویی گویند عقب ماندی حلال گردیده است!

«خادم» بگو ای خدا صاحب ما را برسان!؟

دین تو ضایع شده، صاحب ما را برسان!؟

ذکر فضایل مولا عبادت است

در حدیث و کتاب، فضائل فراوان باشد!

قطره ای را بخوان، فضائل فراوان باشد!

فضائل مولا، بی نهایت باشد!

هر چه گویی، بی نهایت باشد!

فضائل مولا، بی نهایت باشد!

قطره ای گوئیم، بی نهایت باشد!

تو بُرو «آیات الفضائل» را بخوان!

تا توانی «آیات الفضائل» را بخوان!

ذکر فضائل مولا عبادت است!

یاد مولا و فضلش عبادت است!

گوش و چشم و زبان را کار بگیر!

فضل مولا بشنو، بین، گو کار بگیر!

تو که بی کاری، بیا فضل مولا را بگو!

آنچه دانی بگو فضل مولا را بگو!

از خطاهای تو کاسته شود!

بار سنگین تو کاسته شود!

در قیامت روسفید خواهی بود!

نزد مولا روسفید خواهی بود!

ص: ۷۴۶

گر که او نظری لطفی کند!

کار تو آسان شود لطفی کند!

در قیامت بهشت و دوزخ دست اوست!

من که گویم: هر چیزی دست اوست!

رَغْمِ أَنْفِ دَشْمَنانِ حاکم بُود!

در همه چیز او حاکم بُود!

دوست و دشمن، او را خوب می شناسد!

غاصبان را او خوب می شناسد!

به ملائک گوید: چاه ویل آماده است!

ببرید آنان را، چاه ویل آماده است!

جای هر کس را او تعیین کند!

نار و جَنّت را او تعیین کند!

اهل جَنّت را او اسکان دهد!

کارشان را او سامان دهد!

گو فراری نیست آنجا از علی!

کی گریزی هست آنجا از علی!

حق و باطل به دست علی روشن شود!

دست او میزان است، خوب و بد روشن شود!

«خادم» علی چگونه میزان بُود!

جامع خوبی است او میزان بود!

گر تو خادم بُدی، او میزان بُود!

همه چیزت داند، او میزان بُود!

ص: ۷۴۷

مصیبت حضرت علیٰ اصغر (علیه السلام)

ما همه ماندیم، چرا شیرخواره تشنه شد؟!

مادرش شیر نداشته او تشنه شد!!

آب مگر قیمت جان بوده، او تشنه شد؟!

از چه آب ندادند به او تشنه شد؟!

مادر و طفل هر دو تشنه شدند!!

پدر و مادر طفل، تشنه شدند!!

طفل شیرخواره چرا تشنه شده؟!

آب که بوده چرا تشنه شده؟!

مادر طفل چرا تشنه شده؟!

او چرا شیر نداشته تشنه شده؟!

طفل روی دست مادر تشنه شده!!

دلِ مادر سوخته طفلش تشنه شده!

از چه آب را بر مادر بسته اند؟!

طفل روی دست او بوده، آب را بسته اند!

مادر طفل نداند چه کند، طفل تشنه است!

دل او سوخته طفلش تشنه است!

راه آب را بسته اند، اطفال تشنه اند!

ناله ی اطفال بلند است، اطفال تشنه اند!

گو به سقا بیاید بهر طفلان چاره ای؟!

علقمه آب آورد، بهر طفلان چاره ای؟!!

شاه گفت: ای برادر بُرو سقّایی کن!

نالهِ ی اطفال بلند است، برو سقّایی کن!!

ص: ۷۴۸

بهر سقائی دست سقا قطع شده!

آهنی بر فرقش زدند، دست سقا قطع شده!!

آب ها ریخته و سقا ناامید شده !!

شاه آمد بالین سرش او ناامید شده!!

گفت: برادر پشتم زین مصیبت بشکست!!

یاوری دیگر ندارم، پشتم بشکست!!

جسم عباس را رها کرد، نزد اطفال آمد!!

خیمه ی عباس واژگون کرد، نزد اطفال آمد!

اطفال گفتند آب نخواهیم عمو گو بیاد!!

العطش دیگر نگوئیم عمو گو بیاد!!

جسم عباس قطعه قطعه شد بین عدو!!

شاه تبرد جسم برادر از بین عدو!!

«خادم» تو چه گوئی ز اطفال حسین!؟

تو شنیدی ناله ی اطفال حسین!؟

فاطمیه آمده مهدی عزادار شده!

فاطمیه آمده مهدی عزادار شده!

فرزند فاطمه باز عزادار شده!

حسین بین گوشه ای درمانده اند!

مادر از دست داده اند درمانده اند!

زینب بین گوشه ای گریان بوند!

چون ندانند چه کنند گریان بوند!

نالہ ی زینب بین بالا گرفته؟!

اُم کلثوم بین سر به زانو گرفته!

ص: ۷۴۹

خانه ی مولا یکباره تاریک شده!!

عالم کون گو یکباره تاریک شده!!

جسم فاطمه نیمه شب برداشته شد!!

او وصیت کرده بود، نیمه شب برداشته شد!!

حیدر جسم زهرا نیمه شب برداشته است!!

او وصیت کرده بود، نیمه شب برداشته است!!

یچه ها را گفت ناله نکنید!!

مادرتان وصیت کرده ناله نکنید!!

لیک خود هنگام غسل ناله کرد!!

او در تاریکی چه دید، کو ناله کرد؟!

دست او بر بدن زهرا رسید و ناله کرد!!

گریه اش بالا گرفت و ناله کرد!!

با همه صبری که داشت او ناله کرد!!

کفن بر جسم زهرا کرد و ناله کرد!!

اطفال آستین در دهان کردند و ناله کرد!!

به پدر چون گفتند او ناله کرد!!

ناگهان گفت: بیاید مادر خود را ببینید!!

عزیزان سوختید، بیاید مادر خود را ببینید!!

حسنین دویدند آهشان بالا گرفت!!

همه سوختند آهشان بالا گرفت!!

پس ندایی ز آسمان آمد: یا علی!

عرشیان گریان شدند برگیرشان یا علی!!

تو چه دانی غم های فاطمه؟

ص: ۷۵۰

از کجا دانی غم های فاطمه؟!؟

تو چه دانی غم های فاطمه؟!؟

از علی باید پرسیم چه گذشت بر فاطمه؟!؟

تو چه دانی چه گذشت بر فاطمه؟!؟

ناله های فاطمه را حسنین دیده اند!!

تو نبودی چه گذشت بر فاطمه؟!؟

زینب دیدند ناله های مادر خود!!

تو ندیدی ناله های فاطمه!!

از در و دیوار پرس چه گذشت بر فاطمه؟!؟

در و دیوار دانند چه گذشت بر فاطمه؟!؟

وقت غسل مولا فهمید چه گذشت بر فاطمه؟!؟

آن غاسل دانست چه شده بر فاطمه؟!؟

حسین قبل از دفن با مادر چه گفتند؟!؟

که از آن معلوم شد چه گذشت بر فاطمه؟!؟

میخ در دانست چه گذشت بر فاطمه؟!؟

در و دیوار فهمیدند چه گذشت بر فاطمه؟!؟

عدو گفت: من شنیدم چه گذشت بر فاطمه؟!؟

این شهادت حجت است، چه گذشت بر فاطمه؟!؟

ناله های فاطمه مسموع شد بر عرشیان!!

عرشیان دانستند چه گذشت بر فاطمه؟!؟

سخنان علی از درد و دل با چاه چه بود؟!؟

آب چاه فهمید، چه گذشت بر فاطمه؟!؟

گر تو گویی: چه کسی آزار کرد بر فاطمه؟!؟

ص: ۷۵۱

از عدو پرس چه گذشت بر فاطمه؟!

تو بیا تا برویم نزد نبی تا پرسیم چه گذشت بر فاطمه؟

او به ما شفاف گوید چه گذشت بر فاطمه؟!

گر تو را باور نیاید، بیا تا برویم نزد فاطمه!

او شفاف خواهد گفت، چه گذشته بر فاطمه؟!

«خادم» با که گویی سخن این ها دشمن اند!!

به خدا همه دانسته و دانند چه گذشت بر فاطمه؟!

فاطمه چرا در جوانی در گذشت؟

فاطمه از چه در جوانی در گذشت؟!

که آزارش نمود، در جوانی در گذشت؟!

همه دانند که آزارش کرده بودند؟!

زین سبب او در جوانی در گذشت!!

ما چه گوییم و چه شد؟ در جوانی در گذشت؟!

از علی پرسید چه شد در جوانی در گذشت؟!

او گوید: فاطمه آمد از عدو مانع شود!!

تازیانه زدند بر او در جوانی در گذشت!!

من نشد مانع شوم، دستم بسته بود!!

آنقدر او را زدند، در جوانی در گذشت!!

از در و دیوار پرسید، چه شده؟!

آنان گویند مقصر میخ در بوده، در جوانی در گذشت!!

گر تو باور نداری بیا تا از عدو پرسیم چه شد؟!

او گوید: ناله اش را شنیدم، در جوانی در گذشت!!

شاهد ماجرا حسنین بودند بدان!!

ص: ۷۵۲

ناله ی مادر شنیدند، در جوانی در گذشت!!

گر باز گویی: از چه او در جوانی در گذشت!؟

گویمت همه دانند او از چه در گذشت!!

محسن اش کشته شد، او هم در گذشت!!

قاتلش هر که بود، مادر و فرزند را کشت و رفت!!

در قیامت خدا حاکم است، او داند چه شد!؟

او عدو را می شناسد، او داند از چه در گذشت!؟

ناله ی فاطمه بر عرش رسید عرشیان دانستند!!

از چه زهرا در جوانی رفت، از چه در گذشت!؟

ای خدا بر قاتلش لعنت فرست تا ابد!!

هر که بوده عذابش کن، از چه او در گذشت!!

در نهایت ، علیّ بی یار و یاور گردید!!

حسین اش یتیم گردیدند، مادر در گذشت!؟

خانه ی مولا تاریک شد، علی تنها گردید!!

حسین اش سوختند، از چه مادر در گذشت!؟

زینب تنها شدند، چادر مادر گرفتند!!

گریه کردند و گفتند: مادر از چه در گذشت!؟

«خادم» چاره چیست مولا خانه نشین گردیده!؟

چه کند اطفال او بی مادرند، فاطمه از چه در گذشت!؟

ما گذشتیم فاطمه را زدند از دنیا در گذشت!!

محسن اش به دنیا نی آمد از دنیا در گذشت؟!

آب را از چه بستند بر اطفال حسین!؟

آب را از چه بستند بر اطفال حسین!؟

ص: ۷۵۳

از چه گریان کردند، اطفال حسین؟!

از چه جگر شاه شهیدان تفته شد؟!

از چه بستند آب را بر اطفال حسین؟!

از چه اطفال گریه کردند از تشنگی؟!

از چه نالیدند، اطفال حسین؟!

از چه اصغر روی دست پدر کشته شد؟!

از چه العطش گفتند، اطفال حسین؟!

از چه دست عباس از سقائی جدا شد؟!

از بس العطش گفتند، اطفال حسین!!

از چه سقا تشنه از فرات آمد برون؟!

بس که یاد آورد، اطفال حسین!!

مادر اصغر چون شنید بچه اش را کشته اند!!

دم نزد از بچه اش، نزد اطفال حسین!!

از چه اطفال حسین از تشنگی ناله زدند؟!

کس مگر نشنید ناله ی اطفال حسین؟!

ناله ی اطفال بلند شد کربلا دشمن شنید!!

از چه آب را بستند، بر اطفال حسین؟!

جگر مجتبی از زهر سوخت، حسین از تشنگی!!

از چه سوخت دل ها بهر اطفال حسین؟!

کربلا سوخت جگرهای همه از تشنگی!!

ای خدا تو دانی چه گذشت بر اطفال حسین!؟

مادران شهدا، شهید شما تشنه نبود!؟

کی بر او سوختید، مثل اطفال حسین!؟

ص: ۷۵۴

کی شهید شما سوخت از تشنگی؟!؟

کی شما دیدید اشک اطفال حسین؟!؟

در کجا دیدید شما اطفال تشنه را؟!؟

کز عطش نالند، چو اطفال حسین؟!؟

اهل عالم بیایید ببینید چه شده؟!؟

نالہ های العطش را بشنوید از اطفال حسین؟!؟

«خادم» از چه داری تعجب می کنی بین

سر بُریده را چوب زدند، نزد اطفال حسین!!

پس نگویید بس کنید تاکی گریه می کنید؟!؟

ما که نتوانیم ببینیم اشک اطفال حسین!!

خادم هر چه دانی از قرآن بگو؟

قرآن کتاب خداست کو نزد ماست

امانت بزرگ است، کو نزد ماست

نسخه ای است از شفا شافی بود

شافی جسم و روح است نزد ماست

این امانت را به خوبی نگهداری کنید

هادی امت بود این، نزد ماست

پیمبر دو امانت به ما سپرده است

عترت از او، قرآن، از خداست

حرمت قرآن و عترت بزرگ است بزرگ

بهره گیرید از قرآن، کو از خداست

هر چه داریم از قرآن و عترت داریم

این دو از هم جدا نیستند، قرآن از خداست

ص: ۷۵۵

گر کسی گوید: قرآن ما را بس بُود

او بلید و پلید است، عترت نزد ماست

حافظ قرآن، عترت است تو بدان

علم قرآن نزد عترت است، عترت نزد ماست

عالم قرآن، عترت است باید بدانید

عترت از قرآن جدا نیست، عترت نزد ماست

راه ما راه خداست عترت راهنماست

همه چیز را از خدا خواهیم، عترت نزد ماست

عترت قرآن است و قرآن، عترت است

عترت راهنماست، قرآن از خداست

مشکل آر داشتی قرآن را با عترت بگیر

عترت راهنماست، قرآن از خداست

شافی و هادی و نور است قرآن بدان

عترت راهنماست، قرآن از خداست

دانش قرآن جز نزد عترت نبود

همه چیز در قرآن است، عترت راهنماست

عترت عالم قرآن است، عترت راهنماست

هر چه قرآن گوید عترت عالم است، عترت راهنماست

عترت از قرآن جدا نیست قرآن عترت است

هر چه عترت گوید قرآن بُود، قرآن عترت است

بهترین بعد نبی کیست بگو؟

بهترین بعد نبی، علی باشد بدان

دانش آر خواهی نزد علی باشد بدان

ص: ۷۵۶

گر عمل خواهی نزد علی باشد بدان

گر خلوص خواهی نزد علی باشد بدان

گر تو نور و نوریان خواهی بدان

نور علیست، نوریان فرزند اویند بدان

ظلمت و تاریکی گر خواهی بدان

دشمن اوست بلید و پلید است بدان

گر شجاعت خواهی آن نزد علیست

دشمن اش دان جهان و پلید است بدان

از شجاعت حرف اوّل را می زند

دیگران شاگرد اویند بدان

در فضائل بی بدیل است او بدان

او نفسِ نبیّ است خوب بدان

فضل او فضل خداست بی منتهاست

بی شمار است فضل او تو بدان

کلمات الله است، فضل او بی منتهاست

کلمات الله بی شمار است تو بدان

گر درختان قلم دریا مرکب جنّ و انس کاتب شوند

فضل او رانوانند شمرد بی شمار است بدان

تو چه دانی فضل مولا او نفسِ نبیّ است

فضل او فضل نبی است هر چه دارد ز نبیّ است

گر نبی بعد نبی بود، علی بود
دیگری لایق نبود، چون علی بود
قرآن شاهد فضل علی باشد بدان

ص: ۷۵۷

آیه «أنفسنا» فضل او باشد بدان

گر که قانع نشوی آیه تطهیر دلیل عصمت است

گر که قانع نشوی آیه مودّت دلیل محبت است

«خادم» آیات زیاد است در شأن علی

کی توانی شماری تو فضل علی؟!

گر که خواهی بدانی «آیات الفضائل» را بخوان

هر چه خواهی بدانی «آیات الفضائل» را بخوان

بچه های فاطمه گو چه شدند؟

بچه های فاطمه گو چه شدند؟

فاطمه گو چه شد؟ حسنین گو چه شدند؟

تو بیا تا بر اطائب همه گریه کنیم!

گریه و ناله کنیم، شیون و ضجه کنیم؟

تو بیا ندبه کنیم، ندبه خوانیم گریه کنیم

همه گوییم: «أین الحسن أین الحسین» گریه کنیم؟

«أین أبناء الحسین» گوییم و گریه کنیم

صالحان گو کجا رفتند؟ بیا گریه کنیم

«صادقین» گو کیانند؟ بیا گریه کنیم

«سبیل الله» کیانند؟ بیا گریه کنیم

«أین الخیرة بعد الخیره» چیست؟ بیا گریه کنیم

گو: «شموس الطالع» چیست؟ بیا گریه کنیم

«اقمار منيره» گو کیانند؟ بیا گریه کنیم؟

«أنجم ظاهره» گو کیانند بیا گریه کنیم؟

اعلام دین گو کیانند؟ بیا گریه کنیم؟

ص: ۷۵۸

پایه های علم کیانند؟ بیا گریه کنیم

«بقیهالله» کجاست؟ بیا گریه کنیم؟

«عترت هادیه» کیست؟ بیا گریه کنیم

آن که امید است ظلم و جور را بر کند گو کجاست؟

او کی خواهد آمد؟ کجاست بیا گریه کنیم

تجدید فرائض به دست کیست او کی خواهد آمد؟

او که دین را زنده خواهد کرد او کی خواهد آمد؟

آن که دین و اهل آن احیا کند کی خواهد آمد؟

آن که پایه ی شرک و نفاق را بر کند کی خواهد آمد؟

آن که ظلم و جور را از بین برد کی خواهد آمد؟

آن که عدل و داد را بر پا کند کی خواهد آمد؟

قاصم شوکت معتدین، کی خواهد آمد؟

هادم بنیان شرک گو کی خواهد آمد؟

حاصد فروع غی و شقاق کی خواهد آمد؟

طامس آثار زیغ، کی خواهد آمد؟

مهدی آخر زمان کی خواهد آمد؟

قاطع جبل دروغین کی خواهد آمد؟

«خادم» ندبه می خوانی؟ بیا ندبه کنیم؟

تو بگو آرزوی دردمندان کی خواهد آمد؟

از چه مظلومه شد دخت نبی گو به ما!؟

از چه مظلومه شد دخت نبی گو به ما؟!!

از چه کشتند فاطمه با محسن اش گو به ما؟!!

او مگر دخت پیمبر نبود؟ گو به ما؟!!

ص: ۷۵۹

از چه بعد از پدر آزار شد؟ گو به ما؟!

از چه نالید پشت در بیچاره شد، گو به ما؟!

از چه بیمار شد و درمانده شد؟ گو به ما؟!

از چه بر او تازیانه می زدند گو به ما؟!

از چه پهلوی او را شکستند؟ گو به ما؟!

از چه دست او ز شویش قطع کردند گو به ما؟!

از چه پخش بر زمین شد؟ گو به ما؟!

از چه مولا آرزوی مرگ کرد با دیدنش گو به ما؟!

از چه جسمش را به شب برداشتند؟ گو به ما؟!

از چه گفت: من را شبانه دفن کنید گو به ما؟!

از چه قبرش پنهان شد؟ گو به ما؟!

از چه آرزوی مرگ می کرد او گو به ما؟!

از چه صورت از علی می پوشانند؟ گو به ما؟!

صورتش از چه نیلی شده بود گو به ما؟!

از چه وصیت کرد شب دفن شود؟ گو به ما؟!

گریه هایش از چه بود؟ چرا او را می زدند؟!

او مگر دخت پیمبر نبود، چرا او را می زدند؟!

از چه محسنش سقط شد؟ گو به ما؟!

از چه بابش را صدا زد؟ گو به ما؟!

فرزندش را که سقط کرد؟ گو به ما؟!

او مگر بی پناه بود؟ یاور نداشت؟ گو به ما؟!

مرد میدان حیدر گزار کجا بود؟ گو به ما؟!

گویند: بود آن جا لیک دستش بسته بود گو به ما؟!

ص: ۷۶۰

از که فریادرسی کرد فاطمه؟ گو به ما؟!!

گویند فریادرسی آن جا نبود، گو به ما؟!!

پس علی کجا بود؟ آیا دستش بسته بود؟!!

آری بود، لکن دستش بسته بود، گو به ما؟!!

«خادم» فاطمه از درد پهلو چه کشید گو به ما؟!!

من ندانم چه شده بس دانم ناله کرد گو به ما؟!!

«خادم» خدا داند چه گذشت بر علی و فاطمه؟!!

تو می‌پرس در و دیوار داند چه گذشت بر علی و فاطمه؟!!

فاطمه دوست و دشمن را بیدار نمود!!

فاطمه دوست و دشمن را بیدار نمود

اسلحه از دست دشمن گرفت همه را بیدار نمود

او گفت: مرا نیمه شب دفن کنید!!

قاتلش را زین سبب رسوا نمود

او گفت: کسی بر جنازم حاضر نشود

این سؤالی شد، عدو رسوا نمود

قبر او را خواستند بشکافند ولی

حیدر کزار آمد شمشیر آورد، عدو رسوا نمود

با وصیت های خود حق مولا را ثابت نمود

او وصی نبی بود، او عدو، رسوا نمود

گریه هایش معنا داشت، گر چه سوخته بود

او گفت: عمر تو را با ما چه کار عزاداریم! عدو رسوا نمود

هر چه کردند دستش از مولا قطع کنند قدرت نبود

تازیانه زدند تا دست او قطع شد، عدو رسوا نمود

ص: ۷۶۱

خطبه ای خواند در مسجد حق را روشن نمود

عالمی را لرزاند، گریه کرد، عدو رسوا نمود

آمدند بهر عیادت تا راه را صاف کنند

کار سخت تر شد، سخنی گفت، عدو رسوا نمود

یاد فاطمه، مساوی شد با ظلم غاصبین

هر که آمد سؤال کرد قبر زهرا کجاست؟ عدو رسوا نمود

تا قیامت این سؤال رسوا کند

که چه آمد بر سر زهرا گم شد قبر او، عدو رسوا نمود

هیچ دلیلی دشمن را چو این رسوا نکرد

که چرا زهرا از غاصبین راضی نشد؟! عدو رسوا نمود

قبر زهرا را که داند بیاید بگوید به ما؟!

کس نداند، بس علی داند چه شد؟ عدو رسوا نمود

بچه هایش دانند، گرچه افشا نکنند

حضرت مهدی داند قبر مادر، عدو رسوا نمود

«خادم» تو دانی قبر او بر گو به ما؟

من دانم، لیک نگویم، مادرم عدو رسوا نمود

گر که گویم قبرش کجاست همه گریان شوید

قبر او دان قلب مصطفاست، او عدو رسوا نمود

مجلس روضه بگیرید، بر حسین گریه کنید

روضه خوانی بکنید بر حسین گریه کنید

روضه خوانی بکنید، دل زهرا شاد کنید

حُزنی آلِ مُحَمَّد گوئید، دل زهرا شاد کنید

اشک بر آلِ مُحَمَّد بریزید، ناله کنید

ص: ۷۶۲

دل مهدی شاد کنید، دل زهرا شاد کنید

فاطمیه که رسد، شیون کنید

عاشور چو رسد، دل زهرا شاد کنید

کربلا را یاد کنید، بر حسین گریه کنید

یاد اطفال کنید، زهرا را شاد کنید

گریه بر اطفال تشنه کنید

اصغر تشنه را یاد کنید، زهرا را شاد کنید

توشه ی آخرت این است، همگی گریه کنید

مجلس روضه بگیرید، زهرا را شاد کنید

دور هم جمع شوید، بر حسین گریه کنید

مجلس روضه بگیرید، بر حسین گریه کنید

مجلس روضه، صاحب دارد، او آمده

روضه خوان باید بداند صاحب روضه آمده

تیتش خالص کند، حرف متین بایدزند

حرف بی ربط نزنند، صاحب روضه آمده

چیز لغوی نگویند مؤدب بنشینند

گوش به روضه بدهند، صاحب روضه آمده

بانی مجلس دستوری ندهد صاحب روضه آمده

او نظارت می کند، صاحب روضه آمده

کار مجلس را به صاحب واگذار و مترس

صاحب اصلی تو نیستی، صاحب روضه آمده

افتخار تو خدمت باشد، بس کن دگر

بلکه صاحب بپذیرد، صاحب روضه آمده

ص: ۷۶۳

روضه خوان هر که باشد بپذیرید او را

قید و شرطی مگذارید، صاحب روضه آمده

همه دانیم صاحب روضه صاحب ماست

مادرش نیز آید، صاحب روضه آمده

«خادم» صاحب روضه کیست، بیا تو بنشین

یا که خادم باش، صاحب روضه آمده

صاحب ما گفته روضه ی عباس بخوانید من حاضرم

روضه ی عباس بخوانید، صاحب روضه آمده

امروز بیایید بر علی گریه کنید

علی را که گشت؟ گو خدا لعنت کند!

هر که او را گشت گو خدا لعنت کند

علی را به ظاهر ابن ملجم کشت خدا لعنت کند

قاتل او تنها ابن ملجم نبود، خدا لعنت کند

من که گویم قاتل او مردم بوده اند

در غدیر بودند و یاری نکردند، خدا لعنت کند

ایستادند و دیدند، دشمن دست مولا بسته بود

دشمنش یاری نمودند، خدا لعنت کند

بلکه دیدند همسرش را می زنند ساکت شدند

دشمنش یاری نمودند، خدا لعنت کند

هیزم آوردند، با عدو همدست شدند

بی اجازه وارد خانه شدند، خدا لعنت کند

طاعت از طاغوت کردند پس کافر شدند

از ولی طاعت نکردند، خدا لعنت کند

ص: ۷۶۴

غدیر را دیدند ولی منکر شدند

منکر حق مولا شدند، خدا لعنت کند

بهر دنیا از بلید و پلید، طاعت نمودند

از ولی طاعت نکردند، خدا لعنت کند

راه حق را نرفتند حق را منکر شدند

راه باطل رفتند، خدا لعنت کند

منکر حق ولی الله شدند کافر شدند

راه طاغوت رفتند، خدا لعنت کند

در حقیقت آنان قاتل حیدر بُدند کافر شدند

ابن ملجم یک نفر بود ما بقی را، خدا لعنت کند

قاتل ابناء حیدر گو کیان بودند بگو؟

گو همانان بُدند، خدا لعنت کند

قاتل زهرا که بود؟ والله آنان بُدند

گو حمایت نکردند، خدا لعنت کند

جنايات از کجا آمد؟ گو همه از غاصبین بود

غاصبین را پذیرفتند، خدا لعنت کند

دین حق را که تحریف کرد؟ گو از غاصبین بود

غاصبین را که تأیید کرد؟ خدا لعنت کند

«خادم» قیامت لازم است و نه انسان دق کند

غاصبان گو کیانند؟ خدا لعنت کند

خادم حورای انسّیه کیست بر ما بگو؟

حوراء انسّیه، افضل زن ها بُود

دُخت پیغمبر بود افضل زن ها بُود

ص: ۷۶۵

قُرْتُ العین رسول است، بضعه ی اوست

دُخت خیر المرسلین است افضل زن ها بُود

همدم مولا بود، همسر مولا بُود

حیدر کفو اوست، افضل زن ها بُود

حامی مولا بُود، بهتر از مرد ها بُود

جان خود را فدا کرد، افضل زن ها بُود

افضل زن ها بود، انسیه ی حورا بود

جان فدا کرد بهر دین، افضل زن ها بُود

وصف او را ندانیم چه گوئیم مانده ایم

بهتر زن ها بود، افضل زن ها بُود

پدرش گفت: من فدای او شوم

دست او بوسم، افضل زن ها بُود

نام او نجاتبخش دوستان اوست

شافع دوستان است، افضل زن ها بُود

آیه تطهیر گوید: او معصومه است

پاک از هر رجسی است، افضل زن ها بُود

آیه «نساءنا» گوید او افضل بُود

سید زن ها بُود، افضل زن ها بُود

شافع روز قیامت محبوبه ی حق بُود

شوی او قاسم جنت و نار است، افضل مردان بُود

شوی او در قیامت دان حاکم است

حاکمِ جَنَّت و نار است، افضل مردان بُود

این دو بعد از نبیّ افضل خلق خدایند

ص: ۷۶۶

این یکی شافع، آن یکی حاکم، افضل خلق خداوند

فاطمه در قیامت چو آید ملائکک خادمند

او عزیز است نزد الله، افضل زن ها بُود

ما که امید داریم، مادر دستِ مان را بگیرد

گر چه روسیاهیم، او اکرم زن ها بُود

«خادم» مادر، مهربان است بدان

رأفت او بیش از دیگران است اکرم زن ها بُود

خادم غریب کربلا کیست بگو!؟

غریب کربلا حسین است حسین!

حافظ دین خدا، حسین است حسین

او چراغ هدایت، کشتی اهل نجات است!

حافظ دین خداست، حسین است حسین

نام او همه جا هست حسین است حسین

دین حق را زنده کردست، حسین است حسین

غریب کربلا لب تشنه بوده حسین است حسین

هر چه داشته به خدا داده حسین است حسین

راه حق باز نموده، عدو رسوا نموده

هر چه داشته به خدا داده حسین است حسین

او غریبی است که گفت: جگرم از تشنگی می سوزد

به خدا سوگند او حسین است حسین است حسین

او همان تشنه ایست که شیرخواره اش بر دست گرفت

گفت این بچه تشنه است، حسین است حسین

جگرش سوخت از تشنگی او حسین است حسین

ص: ۷۶۷

دار و نادارش به خدا داد حسین است حسین

اوست سقا را بهر آب فرستاد، سقا کشته شد

العطش دید ز اطفالش حسین است حسین

جگرش تشنه بود و، سر از او جدا کرد عدو

تشنه لب بود و جان داد، حسین است حسین

او غریب بود تشنه بود سرش بالای نی رفت

بچه هایش دیدند او را، حسین است حسین

سر او چهل منزل بالای نی بود و می گفت:

«أنا المظلوم أنا المظلوم» حسین است حسین

بچه هایش اسیر بودند به آنان نگریست

چوب بر لب و دندانش زدند حسین است حسین

«خادم» تو کجا بودی حسین را می شناسی؟!

جدّ من بود غریب بود، حسین است حسین

عدو خواست نام آل الله محو کند او نتوانست

مانعش رأس حسین بود حسین است حسین

چه کسی جز او، هرچه داشته، به خدا داده بگو؟

او حسین است همه چیزش به خدا داده حسین است حسین

افتخار دارم مدح مولا را بگویم

افتخارم به این است، مدح مولا را بگویم

زنده باشم و توانم، مدح مولارا بگویم

افتخارم همین است، مدح مولا را بگویم

زنده ی مولا بُوم من، مدح مولا را بگویم

ص: ۷۶۸

خادم بیا فضل مولا را بگوییم

مدح مولا سبب آموزش است

دیدن و گفت و شنودش سبب آموزش است

نام مولا نام خدای ازلیست

فضل او فضل خدای ابدیست

فضل مولا را اگر خواهی قرآن بخوان

مدح او را اگر خواهی قرآن بخوان

شاهد حق نبی، صالح المؤمنین است بدان

صالح المؤمنین، نام علی است بدان

شاهد حق است، اصل حق است بدان

هر کجا باشد، حق همان جاست بدان

او قرآن است، قرآن با اوست بدان

او ز قرآن جدا نیست بدان

وصف او بی شمار است، وصف خداست

امر او امر حق است، امر خداست

شاهد حق است و حق شاهد اوست

حق هموست، حق شاهد اوست

فاروق حق و باطل است، حق با اوست

هر کجا حق و باطل است، حق با اوست

او صراط مستقیم دین ماست

راه بیراهه مرو، او صراط مستقیم دین ماست

فاتح خیبر و احزاب و اُحد اوست بدان

فاتح بدر و حنین و اُحد اوست بدان

ص: ۷۶۹

ذوالفقار و لوایِ حرب از اوست بدان

مالکِ جَنّت و نار اوست بدان

قدمش در حرب نشانِ فتح بُود

هر زمان حمله کند نشانِ فتح بُود

«خادم» وصف مولا چه کنی بی منتهاست

کی توانی شماری فضل او بی منتهاست

راه کربلا باز است بیا تا برویم

کربلا باز است بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم

اهل بیت پیمبر مبتلایند بیا تا برویم

همه آماده شدند، بیا تا برویم

دل اطفال سوخته است بیا تا برویم

اشکشان جاریست، بیا تا برویم

زینب اندر غم و اندوه بُود، بیا تا برویم

صدای العطش بالاست، بیا تا برویم

خیمه ها سوخته است، بیا تا برویم

دل زینب خون است، بیا تا برویم

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم

چشم اطفال به راه است، بیا تا برویم

آه و ناله بلند است بیا تا برویم

اشك و آه هم بلند است، بيا تا برويم

زينب سر راه است، بيا تا برويم

راه ها همه باز است، بيا تا برويم

ص: ۷۷۰

بدن ها روی خاک است، بیا تا برویم

آه اطفال بلند است، بیا تا برویم

از خدا خواه و بیا، بیا تا برویم

اشک خود را بیاور، بیا تا برویم

حبّ دنیا را رها کن، بیا تا برویم

سوی عقبا نگاه کن، بیا تا برویم

زندگی را رها کن، بیا تا برویم

صفحه ی کربلا بین، بیا تا برویم

اشک آقا را ببین، بیا تا برویم

دل او خون شده، بیا تا برویم

فاطمه منتظر ماست، بیا تا برویم

شرط ایمان همین است، بیا تا برویم

دوستی آل محمّد همین است، بیا تا برویم

شرط دوستی همین است، بیا تا برویم

«خادم» هر که را دیدی بگو بیا تا برویم

راه جنّت همین است، بیا تا برویم

هر چه او داشت به خدا داد بیا تا برویم

حسین فاطمه هر چه داشت، در راه خدا داد

آخرین سرباز اصغر بود، در راه خدا داد

اکبرش آماده شد، بی درنگ در راه خدا داد

سر و جانش فدا کرد، در راه خدا داد

عاشق دیدار حق بود، جانش فدا کرد

دار و ندارش همه، در راه خدا داد

ص: ۷۷۱

هر چه کارش سخت تر شد، روی او بازتر شد
کس ندیده چو او، هر چه داشت در راه خدا داد
اصغرش تشنه بود، روی دست گرفت هدیه نمود
چون کسی را دیگر نداشت، در راه خدا داد
گفت: الهی در رهت از سر گذشتم هم از اکبر هم از اصغر گذشتم
چیز دیگر نداشت هر چه داشت در راه خدا داد
ما ندیدیم کسی بهر دوست جان و مال و فرزند بدهد
جز حسین بن علی کو هر چه داشت در راه خدا داد
هر که میرد، گر فقیر است کفنی بهر او می آورند
جز حسین بن علی، کو هر چه داشت در راه خدا داد
کفنش بوریا بود، آب غسلش خون بود، چیزی نداشت
تشنه بود و رفت هر چه داشت در راه خدا داد
اکبرش گفت من تشنه ام، آبی نداشت شرمنده شد
تشنه او رفت به میدان، سرش بالین گرفت در راه خدا داد
آب را بستند بر او، تشنه شد، اصغرش را بر گرفت
هر چه کرد آبش ندادند، او را در راه خدا داد
اطفالش از تشنگی ناله زدند، سقا کشته شد
سرش بالای نی بردند، در راه خدا داد
کشتند او را، بدنش را دفن نکردند
بدنش زیر سُم اسبان رفت، در راه خدا داد

خیمه اش آتش زدند، بیچه ها آواره شدند

بدنش روی زمین ماند، در راه خدا داد

اهل روستا آمدند، بدنش را دفن کنند، مانده بودند چه کنند؟

ص: ۷۷۲

سید سجّا آمد، نگاهی کرد، در راه خدا داد

«خادم» تاکنون که بوده هفتادو دو قربانی دهد؟

هیچ گلایه نکند شاد باشد، همه در راه خدا داد

محسن فاطمه را از چه کشتند بگو؟

محسن فاطمه را از چه کشتند بگو؟!

او فرزند نبی بود از چه کشتند بگو؟!

از چه خانه ی فاطمه را آتش زدند؟!

از چه بیت وحی را آتش زدند؟!

بیعت ار می خواستند، چرا خانه را آتش زدند؟!

بردند مولا را ز خانه چرا خانه را آتش زدند؟!

بهر بیعت گرفتن ز علی، چرا فاطمه را می زدند؟!

حبل الله را بسته بودند، چرا فاطمه را می زدند!!

کس نگفت دخت پیغمبر، محبوبه ی احمد بُود!!

از چه او را می زنند محبوبه ی احمد بُود؟!

محسن فاطمه را کشتند و رفتند نگفتند: بی گناه است؟!

بی گناه را پشت در کشتند، نگفتند: بی گناه است؟!

محسن بین در و دیوار کشته شد، اصغر تشنه کشته شد!!

هر دو بی گناه بودند، اصغر تشنه کشته شد!!

آیه ی «وَ إِذَا الْمَوْئُودَةُ سُئِلَتْ» مربوط به کیست؟!

آیه «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» مربوط به کیست؟!

اولین انتقام در قیامت این بُود!

اولین مظلوم در قیامت این بُود!!

از چه کشتند محسن فاطمه را شش ماهه بود؟!

ص: ۷۷۳

کربلا اصغر را کشتند، او هم شش ماهه بود!!

زین سبب فاطمه بیمار شد، در خانه ماند!

تازیانه زدند بر او، تا در خانه ماند!!

مادر و فرزند را کشتند، گو: باید چه کرد؟!

حق مولا را غصب کردند گو: باید چه کرد؟!

حال گویند: بهر مصلحت بوده همه!!

تو بگو: کشتن بی گناه مصلحت بوده همه؟!

گر مصلحت بود، لعنت حق بر این مصلحت!!

مصلحت بهر شما بوده، لعنت بر این مصلحت!!

«خادم» هر که بهر خود، مصلحت داند بگو!!

خدا هم دوزخ را بهر شما مصلحت داند بگو!!

کشتن و سقط جنین کی مصلحت باشد بگو؟!

آری دوزخ هم بر شما مصلحت باشد بگو!!

سال هاست در انتظاریم شاید مهدی بیاید

سال هاست پشت در ایستاده ایم شاید بیاید

عاشق دیدار مهدی هستیم شاید بیاید

ما به دنیا آمدیم مهدی ندیدیم هنوز

وصف او می شنویم مهدی ندیدیم هنوز

عاشق مهدی شدیم او را ندیدیم هنوز

کس نگوید او کجاست، مهدی ندیدیم هنوز

چه کنیم عاشق مهدی شدیم او را ندیدیم هنوز

گو کجا باید رویم، مهدی ندیدیم هنوز

هر که داند او کجاست گوید به ما

ص: ۷۷۴

تا بگردیم دور او، مهدی ندیدیم هنوز

صبح و شام گوئیم خدایا گو مهدی کجاست؟

صبر ما کم شده، مهدی ندیدیم هنوز

آروزی ما همین است که روزی بینمش

عاشق رویش شدیم، مهدی ندیدیم هنوز

ای خدا چشم ما لایق دیدار نیست چکنیم؟

تو به ما توفیق ده، مهدی ندیدیم هنوز

ما که ترسیم بمیریم نبینم روی او

تو به ما یاری بده، مهدی ندیدیم هنوز

ما به یک لبخند او، راضی شویم

گر که یک لبخند زند راضی شویم، مهدی ندیدیم هنوز

همه گوئیم بیائیم سر راهش بنشینیم

بهر امید بیاییم، مهدی ندیدیم هنوز

ترسیم که گویند: چشمتان لایق نباشد!

لیک گوئیم امیدواریم، مهدی ندیدیم هنوز

گر بیاید او ما را نصیحت می کند

ما پذیریم ز او، مهدی ندیدیم هنوز

گر نیاید خدا وقت مردن گو بیاید

بی وفایی است گر نیاید، مهدی ندیدیم هنوز

ما گنهکاریم، گو باید چه کنیم؟

آیا گنهگار دل ندارد؟ مهدی ندیدیم هنوز

«خادم» تو که لبخند او را دیده ای

پس چرا گوئی، مهدی ندیدیم هنوز

ص: ۷۷۵

او به من فرمود: دعا کن بهر من

من دعا کردم نگویم: مهدی ندیدیم هنوز

شب جمعه رسیده وعده ی مهدی رسیده

ما ندانیم چه کنیم وعده ی مهدی رسیده

سَرِ راه مانده ایم، وعده ی مهدی رسیده

آرزو مندیم، امیدواریم، مهدی بیاید

بهر امید نشستیم، وعده ی مهدی رسیده

به دوستان بگویید همه آماده شوید

راه را باز کنید، وعده ی مهدی رسیده

آدرسش را بگویید، درِ خانه اش بنشینید

خانه ای کو ندارد، وعده ی مهدی رسیده

ما نداریم چاره ای، نزنیم درِ خانه ای

تا بدانیم خانه را، وعده ی مهدی رسیده

ما ندانیم چه کنیم از که پرسیم خانه اش؟

می رویم نزد فاطمه، وعده ی مهدی رسیده

سوگندش می دهیم، به حق فاطمه آقا بیا؟

ما که سرگردان شدیم، وعده ی مهدی رسیده

روز جمعه آمده، وعده ی مهدی آمده!

ظهر شد مهدی نیامد، وعده ی مهدی رسیده

برویم دست به دعا برداریم گوییم بیا؟

ما کسی را نداریم، وعده ی مهدی رسیده

شب جمعه کربلا می رویم تا بینیم روی او

چاره ای نیست می رویم، وعده ی مهدی رسیده

ص: ۷۷۶

گر نشد سرِ قبرِ جدّش می رویم سو گند می دهیم

چاره ای نیست می رویم، وعده ی مهدی رسیده

گر نشد عرفات می رویم، سرِ راهش می نشینیم

چاره ای نیست می رویم، وعده ی مهدی رسیده

گر نشد نیمه شب پا می شویم با خدا راز می کنیم

ای خدا گو بیاید، وعده ی مهدی رسیده

گر نشد فکری در خود می کنیم عیب جویی می کنیم؟

خدایا عیب را برطرف کن، وعده ی مهدی رسیده

«خادم» گو به مردم بیاید عیب را اصلاح کنید

پس بگویید خدایا بیاید، وعده ی مهدی رسیده

حرفِ حق گو همین است، راه چاره همین است

پس بگویید: خدایا بیاید، وعده ی مهدی رسیده

درد و دل های علی چه بوده بر ما بگو؟

درد و دل های علی چه بوده بیا تا بشنویم

مانعی نیست هر چه بوده بیا تا بشنویم

درد و دل های خود را او بر کس نگفته چکنیم

پس بیاید برویم از چاه پرسیم تا بشنویم

تو بیا از او پرسیم، مردم چه کردند با شما؟

پس بیاید اصرار کنیم، گوش کنیم تا بشنویم

او گوید: خانه ام را آتش زدند همسرم را زدند

چاره ای بر من نبود دستم بسته بود، ما بشنویم

یاوری من نداشتم، همسری بس داشتم!!

دست من را بسته بودند همسرم را می زدند، ما بشنویم

ص: ۷۷۷

همسرم با فرزندم کشته شد چیزی نگفتم!!

همسرم را می زدند صبر کردم چه کنم، ما بشنویم

گوییم محسنت چگونه کشته شد ما بشنویم!؟

همسرم بین در و دیوار بود کشته شد، ما بشنویم

همسرت را می زدند حاضر نبودی چه شد!؟

حاضر بودم سوختم لیک دستم بسته بود، ما بشنویم

یا علی بگو همسرت در خلوت با تو چه گفت!؟

همسرم گفت امر من پنهان شود شبانه دفن کن مرا، ما بشنویم

یا علی وقت غسل از چه گریان شدی بر ما بگو!؟

دستم بر جای تازیانه رسید طاقت نیاوردم، ما بشنویم

یا علی تنها چگونه نیمه شب همسرت را دفن نمودی بگو!؟

من کسی را نداشتم احمد آمد امانت را گرفت، ما بشنویم

یا علی بعد دفن فاطمه حالت چگونه بود بگو!؟

غم عالم بر من ریخت همه چیزم رفت، ما بشنویم

یا علی صبح که شد حال فرزندان چگونه شد بگو!؟

فرزندانم بی مادر شدند، چاره ای بر من نبود، ما بشنویم

یا علی ما شنیدیم گفته ای فرزندانم بیاید مادر را ببینید!؟

آری گفتیم بیایند، لیک ملانک گریان شدند، ما بشنویم

«خادم» پیرس یا علی در خانه با فرزندان چه کردی!؟

آثار مادر را محو کردم آنان را نوازش کردم، ما بشنویم

از علی چرا می پرسید از در و دیوار بپرسید!!

از حسن پرسید از حسین پرسید از فضّه پرسید ما بشنویم!!

ص: ۷۷۸

جمعه شد باز مهدی نیامد چه کنیم!؟

جمعه شد مهدی نیامد، آرزوی ما نیامد!

هر چه کردیم نیامد، آرزوی ما نیامد!

نگاه ما به راه شد، آرزوی ما نیامد!

چشم دوختیم نیامد، آرزوی ما نیامد!

ما سر راهش نشستیم تا ببینیم رخس را

چشم دوختیم نیامد، آرزوی ما نیامد!

ما از اینجا نی رویم چشم به راهیم بیاید

بهر امید نشستیم، آرزوی ما نیامد!

کار ما سخت شده همه گوئیم بیاید!

هر چه گوید بشنویم، آرزوی ما نیامد!

ما به مردم چه گوئیم؟ همه گفتیم بیاید!

همه گویند او نیامد، آرزوی ما نیامد!

دشمن آر گوید: شما گفتید نیامد؟

ما چه گوئیم؟ نیامد، آرزوی ما نیامد!

ای خدا تو چاره ای کن گو بیاید؟

چاره ای ما نداریم، آرزوی ما نیامد!

ای خدا بهر احمد و حیدر گو بیاید؟

چشم به راهیم ما، آرزوی ما نیامد!

ای خدا ما ز دشمن شماتت شنویم؟

تو نخواهی این را، آروزی ما نیامد!

دشمن خارج و داخل گوید: کو مهدی شما؟

ما چه گوئیم خدایا، آروزی ما نیامد!

ص: ۷۷۹

هر چه اوصاف او گوئیم گویند: چه شد؟

گر که او هست بیاید، آرزوی ما نیامد!

ای خدا به حق مصطفی گو او بیاید؟

غیبتش تا کی بُود؟ آرزوی ما نیامد!

«خادم» به مردم بگو به خدا او خواهد آمد!

ناامید نشوید آخر، آرزوی ما بیاید!

شما علت دیر آمدن را در خود بجوید؟

نکند علت آن ماییم، پس چرا گوئیم نیامد؟!

فاطمه در جوانی از چه آرزوی مرگ نمود؟!

از چه فاطمه در جوانی آرزوی مرگ نمود؟!

او چه دید از مردم کو آرزوی مرگ نمود؟!

غاصبین خلافت ورا آزار نمودند!!

دار و نادار او را غصب نمودند!!

حرص دنیا و داشت حق مولا غصب نمودند

خانه اش آتش زدند، حق او را غصب نمودند!!

راه حق بستند، صراط مستقیم را آتش زدند!!

خانه ی وحی را آتش زدند، حق مولا غصب نمودند

کس نگفت: این خانه، خانه ی فاطمه است آتش زدند؟!

گفتند ولی گفت گر چه باشد، حق مولا غصب نمودند

غاصبین خلافت به وحی ایمان نداشتند!!

طالب دنیا بُدند، حق مولا غصب نمودند

اکنون گویند: صلاح دین و دنیا این بُده!!

سخت تر از این هم صلاح بود، حق مولا غصب نمودند

ص: ۷۸۰

بدتر آنان اکنون، گویند: هر که حاکم شده طاعتش واجب شده

طاعت بوبکر چون حاکم شده واجب شده!!

ما چه گوئیم؟ اینان بدتر از غاصبین اولند؟!

آنان اسم مصلحت بردند، اینان بدتر از غاصبین اولند!!

دین احمد را دگرگون کردند و رفتند در سقر!!

این زمان گو بدترند زودتر می روند در سقر!!

بروید، حق شما در سقر است!!

به آنان ملحق شوید حق شما در سقر است!!

ما از دور ببینیم شما را جایتان در سقر است!!

جای خوبیست بر شما، حق شما در سقر است!!

بهر دنیا و شهرت طلبی جای خوبی شد بهرتان!!

چه مبارک باد بهرتان، جای شما در سقر است!!

شما از غاصبین خلافت حمایت کرده اید!!

چه مبارک باد بر شما، جای شما در سقر است!!

ما گفتیم: اعتقاد شما یک خطر است!!

هر چه گفتیم نشنیدید، جای شما در سقر است!!

«خادم» از کجا دانستی جایشان در سقر است؟!

غاصبین خلافت، جایشان در سقر است!!

فاطمه قبل خلقت او مُمتَحَن است!

فضل او این است که ممتحن است!

کس به این پاکی نیامد بین زنان!

گوهری چون او نیامد بین زنان!

پدرش جان فدایش می کرد!

ص: ۷۸۱

هر چه داشت او فدایش می کرد!

رضای او رضای خدا می دانست!

خشم او خشم خدا می دانست!

در قیامت شفاعت دست او می دانست!

خلقت جنّت و نار ز او می دانست!

او پیا می خاست بهر حرمتش!

دست او می بوسید بهر حرمتش!

سیده بین زنانش دانست!

بهتر از مریم عمران و زنانش دانست!

لیک چون احمد ز دنیا برفت!

حرمت فاطمه از بین برفت!

او فرمود: آزار او آزار من است!

آزار خدا هم ز آزار من است!

او ز آزار مردم طلب مرگ نمود!

راه چاره نبودش طلب مرگ نمود!

خانه ی وحی را آتش زدند!

هر چه او داشت را آتش زدند!

نالہ اش بین در و دیوار بود!

سقط فرزند بین در و دیوار بود!

با فشار در، محسنش کشته شد!

بی گناهی بود او هم کشته شد!

از ولیّ الله حمایت می کرد!

تازیانش زدند حمایت می کرد!

ص: ۷۸۲

دست حامی را ز مولا قطع نمودند!

دست حق را ز حق قطع نمودند!

نالہ کرد آنقدر کہ عالم لرزید!

سوز دل داشت کہ عالم لرزید!

«خادم» مگو نالہ ی فاطمہ ما را کشتہ!

ہر کہ بشنیدہ او را کشتہ!

قاتلین فاطمہ کیانند بگو؟

قاتل فاطمہ، غاصب حق علیّ است!

قاتل محسن، غاصب حق علیّ است!

از چہ پرسى قاتلین او کیانند؟!

تو ندانى قاتلین او کیانند؟!

قاتل او تنها فقط قنذ نبود!

اولی و دوّمی تنها نبود!!

قاتل او مردمان ہم بودند!

گو چرا؟ یاری نکردند مردمان ہم بودند!!

گو خدا داند کیانند قاتلش!!

تو فقط لعنت کن بر قاتلش!!

گو ز احمد یک دختر بیش باقی نماند!!

از چہ او بہ دنیا باقی نماند؟!

در جوانی رفت ز دنیا کس نگفت؟

از چه او را کشتند کس نگفت!؟

همه را پنهان نمودند غاصبان!

ظلم خود را پنهان نمودند غاصبان!!

ص: ۷۸۳

حامیان اکنون پنهان می کنند!

حق مولا را پنهان می کنند!!

بلید و پلید را قیمت می دهند!

بلکه هر بی قیمتی را قیمت می دهند!!

قاتل مولا را شجاعت می دهند!

غاصب حق او را هم شجاعت می دهند!!

قاتل فاطمه را تحسین می کنند!

هر چه کرده او را تحسین می کنند!!

ای خدا هر ظالمی را لعنت بکن!

تو دانی ظالم کیست؟ او را لعنت بکن!!

ظالم فاطمه را لعنت بکن!

هر که غصب حق کرد را لعنت بکن!!

ظالمین را خدایا لعنت بکن!

غاصب حق آل الله را لعنت بکن!!

«خادم» بگو: لعنت حق بر قاتل فاطمه باد!

هر چه لعنت هست بر قاتل فاطمه باد!!

قاتل فاطمه، نیست از پدرش!!

لعنت حق بود، بر پدرش!!

اشک بر فاطمه قیمت دارد

اشک بر فاطمه قیمت دارد!

دل اگر سوخت قیمت دارد!

دل او سوخت و پنهان می کرد!

هر چه می سوخت ز علی پنهان کرد!

ص: ۷۸۴

اشک او بر سجاده جاری می شد!

هر چه در دل داشت جاری می شد!

گاهی بر پدر سوخت گاهی بر علی!

گاهی بر پدر اشک ریخت گاهی بر علی!

طاق او طاق شد بهر علی!

علی را بردند، او اشک ریخت بهر علی!

او کمر بند علی را بر گرفت!

عرش و کرسی را او در بر گرفت!

نگذارم او را اینگونه به برید!

نفرین می کنم گر این گونه به برید!

ناگهان زلزله ای در عالم گرفت!

عالمی گو دگرگون گرفت!

دست حق آمد در دست فاطمه!

قدرت حق آمد در دست فاطمه!

تا که مولا گفت سلمان دریاب فاطمه!

تو بترس از نفرین فاطمه!

سلمان گفت دخت پیغمبر نفرین مکن

گفت طاقت ندارم مگو نفرین مکن!

سلمان گفت: من نگفتم مولا گفته است

فاطمه گفت حق همان است مولا گفته است!

من اطاعت می کنم بهر علی!

حق همان است اطاعت میکنم بهر علی!

پس به خانه بازگشت، درمانده شد!

ص: ۷۸۵

پهلوی او بشکسته بود در مانده شد!

خطبه خواند باز او در مانده شد!

اشک او جاری شد در مانده شد!

اشک ریخت، تا پدرش را بدید!

طاقتش طاق شد تا پدرش را بدید!

«خادم» بگو فاطمه سوخت شما هم سوزید!

اشک ریزید بر او شما هم سوزید!

مدح مولا بی نهایت باشد

مدح مولا بی نهایت باشد!

هر چه گوئیم بی نهایت باشد!

وصف او را نتوانیم شمرد!!

وصف الله است کی توانیم شمرد؟!

وصف او را ز خدا می شنویم!!

هر چه احمد گفت، ز خدا می شنویم!!

کلمات الله است، بی شمار است بدان!!

نتوان گفت بی شمار است بدان!!

گر درختان قلم، بحر مرکب، جن و انس کاتب شوند!

وصف او را نتوانند شمرد، گر کاتب شوند!!

وصف او را خدا کرده به قرآن بیان!

وصف او، وصف نبی است خدا کرده به قرآن بیان!!

خُلُق او خُلُق نَبِيِّ است خدا کرده بیان!

وصف او، وصف نَبِيِّ است خدا کرده بیان!!

این دو در عالم ذرّ، یک گوهرند!

ص: ۷۸۶

ثمر یک درخت، حاصل یک شجرند!!

ما که در وصف علیّ پی نبردیم هنوز!

هر چه کردیم وصف او پی نبریم هنوز!!

وصف او را خدا و نبیّ می دانند!

خُلق او را خدا و نبیّ می دانند!!

تو بیا برگی از این خرمن بگیر!

تو چه دانی ، برگی از این این خرمن بگیر!!

در عبادت بی نظیر است چون نبیّ!

در شجاعت بی نظیر است چون نبیّ!!

او نبیّ است، بی نظیر است چون نبیّ

گر نبیّ می بود، او نبیّ می بود، چون نبیّ!!

در کنار نبیّ بود، در معراج چون نبیّ

هر چه او بود نبیّ بود، چون نبیّ!!

هر چه در معراج نبیّ دید، علی دید علی

وصف او را نتوان گفت علی دید علی!!

«خادم» تو چه دانی از وصف علیّ ؟

تو ندانی هرگز وصف علیّ !!

آنچه گفתי قطره ای بود از وصف علیّ !

هر چه گویی قطره ای است از وصف علیّ !

عفت زن چه بود بر ما بگو؟

عفت زن حیا می باشد

هر چه دارد حیا می باشد

قیمت زن حیا می باشد

ص: ۷۸۷

حیا را قیمتی نیست، حیا می باشد

بی حیا گر بُود ارزش نَبُود

هر چه بهرش دهی ارزش نَبُود

زن اگر بی حیا شد لایق تو نَبُود

بهر او چیزی مده لایق تو نَبُود

زن با حجب و حیا قیمت ندارد

فوق قیمت بُود قیمت ندارد

بی حیا دان او ارزش ندارد

هر چه بهر او دهی ارزش ندارد

قیمت زن را به زیبایی مدان

قیمت زن حیا است بدان

زن باایمان و معرفت را بگیر

زن با خلق و امانت را بگیر

آن که چون بینی و را شاد شوی

چون امانتدار بُود شاد شوی

ارزش زن به مَهرش نَبُود

به جهاز زیادش نَبُود

نبی گفت مهر زن هر چه کمتر است

ارزش او نزد من بیشتر است

ارزش زن را به مهرش مفروش

گر حیا دارد به هر قیمت بفروش

زن ویلو چون کلب هراش است بدان

کلاب هراش را قیمتی نیست بدان

ص: ۷۸۸

همسرت گر با حیا و عفت است
قدر او را بدان چون با حیا و عفت است
هوس را کنترل کن عقل را زنده کن
قدم بر عقلت نه عقل را زنده کن
«خادم» ارزش هر کس عقل او بود
گر ندارد عقل قیمت نبود
بی حیاها کی عاقل بوند
عقل ندارند کی عاقل بوند؟

فضائل فاطمه (علیها السلام)

هر چه گشتیم کس نبود کفو فاطمه
بس علی بود کفو فاطمه (علیها السلام)
فاطمه گر نبود، زیبایی نبود
زینت گر نبود، زیبایی نبود
فاطمه گر نبود، کوثر نبود
فاطمه گر نبود، (لیلهاقدر) نبود
فاطمه گر نبود، حیدر و احمد نبود
فاطمه گر نبود، دوزخ و جنت نبود
فاطمه گر نبود، عالم دنیا نبود
فاطمه گر نبود حیا و عفت نبود
هر چه خوبی بود در فاطمه بود

هر فضیلت بود در فاطمه بود

فاطمه نامش تو را جنت برد

دوست خود را او جنت برد

ص: ۷۸۹

فاطمه از نار دور باشد بدان

نار خادم او باشد بدان

حوریان نزد او خادم بُوند

فضّه ها او را خادم بُوند

فاطمه چون وارد محشر شود

نور حق وارد محشر شود

بهشت بهر او آماده است

حور و غلمان بهر او آماده است

لؤلؤ و مرجان فرزندان اوست

حیدر کَرّار پرچمدار اوست

عرش رحمان بدان مأوای اوست

حیدر کَرّار پرچمدار اوست

دوستانش را ز دوزخ می رهد

دانه هایی ز دوزخ می برد

در نهایت حسینش طلبد

دشمنانش به دوزخ طلبد

چون حسینش بی سر بیند

ناله ای می زند چو بی سر بیند

ناله ای هم ز احمد آید

خشم الله بی حدّ آید

تاكه دوزخ بهر او بر آيد

شعله هائش بر عدو او بر آيد

عزت فاطمه معلوم آيد

ص: ٧٩٠

دشمنش دان محروم آید

دوست فاطمه تائب بُود

دشمنش دان ظالم بُود

دست خود را می گزد او که چرا؟

دوست آل احمد نبوده چرا؟

گوید: ای کاش با علی می بودم!؟

در سبیلش بُدم با علی می بودم

لعنت حق قاتلش را می رباید!!

نار و دوزخ قاتلش را می رباید

ای خوشا حال دوست فاطمه!!

راه جنّت گرفته دوست فاطمه

دشمنش آنجا نیند دوست فاطمه

به خدا او نیند یک دوست فاطمه

به خدا سوگند نینند یک دوست علی!

بلکه نی بیند دوست فاطمه

دوزخی گوید: کو دوست علی!؟

آن یکی گوید: کو دوست فاطمه

گو که آنان در جنّت بُوند!!

زین سبب نینید شما دوست فاطمه

هر چه استهزا کردید استهزا شوید!!

اکنون استهزا شوید از دوست فاطمه

حق بدانید یاور مؤمن بُود!!

مؤمن است دانید دوست فاطمه

ص: ۷۹۱

رضای فاطمه رضای حق بُود!!

خشم او نیز خشم حق بُود!

علی بود تنها کفو فاطمه!

گر نبود او، نبود کفو فاطمه!

نوریان را نوریان کفوند بدان!

ناریان با ناریان کفوند بدان!

«خادم» چه دانی تو از فاطمه!

گو که هر چیزی بُود از فاطمه

غصه گر دارید بیاید سوگ فاطمه

حاجت ار دارید بیاید سوگ فاطمه

بیا تا بنشینیم در سوگ فاطمه

بیا تا بنشینیم در سوگ فاطمه

اشک بریزیم در سوگ فاطمه

دل احمد را بیا شاد کنیم

دل مولا را بیا شاد کنیم

دل مهدی را بیا شاد کنیم

مادر و باب او شاد کنیم

ما ندانیم چه گذشت بر فاطمه

اشک می ریزیم ما بر فاطمه

اشک ریزیم بهر فرزندان او

حسنینش چه کردند شب غسل فاطمه

کس نگفته آن شب چه گذشت بر آنان

کس نبود که بسوزد بهر فاطمه

ص: ۷۹۲

لحظه ای می سوختند از بی مادری

اشک می ریختند بر بی مادری

آستین در دهان داشتند از امر پدر

نال و فریاد نکردند از امر پدر

چهار طفل داغدار چه کنند؟!

نیمه شب بیند جسم مادر چه کنند؟!

همه درمانده و بیچاره شدند!!

داغدار بودند بیچاره شدند!!

کس به فکر آنان نبود در آنجا!

امر مولا بر سکوت بود در آنجا!!

تا که مولا جسم مادر آماده نمود!

او اشک ریخت و آماده نمود!!

گفت: بیاید الآن مادر را ببینید!

توشه برگیرید مادر را ببینید!!

حسین بی تاب شدند از این سخن!

دست و پا گم کردند از این سخن!!

پس دویدند سوی نعش مادر!

تا که دویدند و افتادند روی مادر!!

آن یکی گفت: مادر منم بین حسنت

آن یکی گفت: من می بوسم قدمت

مادر سلام ما به جَدّمان برسان

ما یتیمیم سلام به جَدّمان برسان

گو فرزندانت بی مادر شدند

ص: ۷۹۳

بی پدر بودند اکنون بی مادر شدند

گو مولا درمانده شده، گو چه کند؟!

حق او غصب شده، او چه کند؟!

خانه تنها شده خانه نشین گردیده!!

چه کند با ما، خانه نشین گردیده؟!

اشک ماها همه جاری بُود!!

ما کسی را نداریم اشک ما جاری بُود!!

کار ما اشک شده، اشک ما جاری شده

جای مادر خالیست اشک ما جاری شده!!

پدرمان داغدار تو شده!!

اشک او بر تو و مادر شده!!

غم و اندوه، ما را برگرفته!!

مادری نیست، آه ما را برگرفته!!

مردمان ما را رها کردند و رفتند!!

خانه را آتش زدند و رفتند!!

گو بر باب ما سلام هم نکنند!!

گر سلام هم کند جوابش نکنند!!

مادر، تو گفتی خدا عمر مرا زود برسان!!

پس به جدّ ما سلام ما برسان!!

پس به او گو: چاره ای، بر ما برسان!!

ما یتیمیم، چاره ای بر ما برسان!!

حسین و زینبیت مانده اند

چون پدر، همگی درمانده اند!!

ص: ۷۹۴

اشک ما بهر پدر جاری بود!!

بهر مظلومی او جاری بود!!

«خادم» بس کن دل ما را سوختی!!

این قدر دم مزن دل ما را سوختی!!!

داغ فاطمه با علی گو چه کرد؟

داغ فاطمه با علی گو چه کرد؟

ما چه دانیم، بر او سخت بود او چه کرد؟!

از چه اشک ریخت هنگام غسل او!!

جای مسمار ندانیم با او چه کرد؟!

اثر تازیانه، اشک او را گرفت!!

دار و نادار او را او گرفت!!

با همه قدرت و توانی که داشت!

دست از غسل فاطمه او برداشت!!

با صدای بلند اشک و ناله کرد!!

چاره ای نداشت اشک و ناله کرد!!

حسینش گوشه ای می سوختند!!

گریه می کردند و می سوختند!!

تا که مولا دید بچه ها می سوزند!!

بچه ها را ترحم کرد، کو می سوزند!!

گفت: بیاید ز مادر توشه ای برگیرید!!

دم آخر شده توشه ای برگیرید!!

حسنین آزاد شدند سوی مادر شدند!!

آن یکی گفت: مادر، من حَسَن توام!!

ص: ۷۹۵

آن یکی گفت: مادر من حسین تو آم!!

قدمت بوسم من حسین تو آم!!

ناگهان ندایی از آسمان به رسید!!

خبر از اشک ملائکک به رسید

یا علی، حسنین را ز مادر جدا کن دیگر!!

عرشیان طاقت ندارند جدا کن دیگر

تا که خواست فاطمه را دفن کند!!

متحیر ماند او چه باید بکند

تا که دستان پیمبر را دید!!

چشم گریان شد، چو پیمبر را دید

گفت: یا علی فاطمه را به من باز ده!!

آنچه دادم به تو یا علی به من باز ده!!

دل مولا در آن حال بسوخت!!

اشک جاری شد دل او بسوخت!!

پیش خود شرمسار گردیده بود!!

کی وقت دادن، فاطمه اینگونه بود؟!

قبر زهرا را ز دستش پوشاند!!

غم عالم به دل هم پوشاند!!

دست خود را ز خاک بر هم زد!!

گو که عالم را او بر هم زد!!

همه چیزش زیر خاک پنهان نمود!!

دار و ندارش همه پنهان نمود!!

تا که بازگشت بین اطفال خود!!

ص: ۷۹۶

مانده بود چه کند با اطفال خود!!
نیمه شب می رفت سر قبر فاطمه!!
درد و دل می کرد او با فاطمه!!
صبح می آمد بین اطفال خود!!
تا چه سازد با غم اطفال خود!!
او که ایتم مردم نوازش می کرد!!
روزها اطفال خود را نوازش می کر!!
حق او غصب شد، شد خانه نشین!!
حیدر کزار بود، شد خانه نشین!!
ابن عباس گوید: من سری بر او زدم!!
در زدم تا بر او سر زدم!!
گفت: ابن عباس یا فاطمه نیست!!
از چه ایستاده ای یا فاطمه نیست!!
خانه ام تاریک شده، فاطمه نیست!!
من که تنها شدم، فاطمه نیست!!
بچه ها گریان شدند، فاطمه نیست!!
اشک ها جاری شده فاطمه نیست!
غم گرفته مرا، فاطمه نیست!!
من ندارم چاره ای فاطمه نیست!!
«خادم» دل ما سوختی فاطمه نیست!!

تو چرا گویی: فاطمه نیست؟!

علی با آب چاه درد و دل می کرده!!

غم عالم علی را در بدر می کرده!

ص: ۷۹۷

علی با آب چاه دردو دل می کرده!

با که گوید سخن؟ با چاه درد و دل می کرده!!

مصائب علی را خون جگر می کرده!

غم و اندوه فراوان شده بود!

همه غم ها بر او جمع شده بود!

علی مظلوم عالم شده بود!

پیمبر ز دنیا رفته بود، دل او خون شده بود!

غم عالم بر او جمع شده بود!

مردمان او را رها کردند و رفتند!

بلیدان را گرفتند و رفتند!

پلیدان خانه ی وحی را آتش زدند!

دین و ایمان را گو آتش زدند!

مادر و فرزند را آتش زدند!

دل مولا را گو آتش زدند!

پس غمی بر غم او افزودند!

غم و اندوه او افزودند!

تا که شد خانه نشینِ حسنین!

چه کند کس نبود بهر حسنین!!

گاه به فکر فاطمه می افتاد!

گاه به فکر پدرش می افتاد!!

غم به غم افزوده می شد چه کند!

حسین در خانه بودند چه کند!؟

ص: ۷۹۸

نیمه شب می رفت سرِ قبرِ فاطمه!

سخنی می گفت با قبرِ فاطمه!!

چه کند همدمی، ندارد دگر؟

فاطمه نیست همدمی ندارد دگر!!

خانه ی مولا تاریک شده!!

گو که عالم بر او تاریک شده!!

مردمان او را رها کردند و رفتند!!

حق او را غصب کردند و رفتند!!

بعد از آن دیگر سلامش نکنند!!

نشاسندش سلامش نکنند!!

پس مگو از چه با چاه سخن می گفته؟!

دردو دل داشته با چاه سخن می گفته؟!

«خادم» بس کن غم ما را تازه کردی!!

اشک ما ریخت غم ما را تازه کردی!!

حسین بی مادر چه می کردند بگو؟

حسین بعد مادر چه می کردند بگو؟!

جوجه های فاطمه چه می کردند بگو؟!

حسین بی مادر شدند چه کنند؟

اشک ریزند بهر مادر چه کنند!

داخل خانه نشینند چه کنند؟

بی مادر شده اند چه کنند؟

این مصائب پیمانش بسته شد!

عهد مولا و احمد بسته شد!

ص: ۷۹۹

فاطمه عهد و پیمانش را گرفت!

با خدا عهد کرد عهد و پیمانش را گرفت

خبر آمد حسن مسموم شود بعد پدر!!

خبر آمد حسین مقتول شود بعد پدر!!

این خبر دل های آنان را بسوخت!!

دل مولا و احمد را بسوخت!!

همگی با خدا عهد و پیمان بستند!!

همگی صبر کنند، عهد و پیمان بستند!!

تا که احمد ز دنیا برفت!!

طاقت اهل بیت او برفت!!

همه گریان و پریشان شدند!!

راه چاره نبود، پریشان شدند!!

خانه ی فاطمه را آتش زدند!!

مادر و فرزند را آتش زدند!!

کس نیامد به فریاد برسد!!

فاطمه ناله نمود کس نیامد به فریاد برسد!!

حسین کوچک بُدند چه کنند!؟

دست بابا بسته بود چه کنند!؟

زینب سوختند گو چه کنند!؟

فضّه آمد بین مردان چه کنند!؟

نالہ ی زہرا بلند شد: ای پدر!!

حال فرزندت بین ای پدر؟!

عرش و کرسی لرزان شد بگو!!

ص: ۸۰۰

همه عالم دگرگون شد بگو!!

دست مولا آنجا بسته بود!!

اشک اطفال او پیوسته بود!!

راه چاره نبود او چه کند؟!

آروزی مرگ کرد او چه کند؟!

غاصبین بی رحم بودند به اطفال رحم نکردند!!

اشک اطفال را دیدند به اطفال رحم نکردند!!

«خادم» رحم نبود، دین نبود حرمت مولا نبود!!

هدف جز غصب نبود، دین نبود حرمت مولا نبود!!

خادم غربت مولا چه بود بر ما بگو؟

غربت مولا گر خواهی بیا

صبر مولا گر خواهی بیا

غربت مولا را کس نداند بیا!!

صبر مولا را کس نداند بیا!!

در حیات پیمبر کینه داشتند از او!!

بعد از او معلوم شد، کینه داشتند از او!!

کینه ها بعد پیمبر بر ملا شد!!

غربت مولا بعد احمد بر ملا شد!!

غاصبین خانه ی وحی را غارت نمودند!!

هر چه بود بردند و غارت نمودند!!

گو که احمد گفته بود غارت کنید!!

بعد من اهل مرا غارت غارت کنید!!

خواستند مولا را در مسجد بکشند!!

ص: ۸۰۱

حق نخواست در مسجد بکشند!!

فاطمه بین در و دیوار کشته شد!!

محسنش هم در کنارش کشته شد!!

خاندان وحی بی پناه و آواره شدند!!

همه را کشتند و، آواره شدند!!

حسین از آب و بی آبی، جگر سوخته شدند!!

کربلا آل الله، جگر سوخته شدند!!

نالہ ی العطش اطفال چه بود؟!

فرق عباس شکافتند، چه بود؟!

طفل شیرخواره چرا تشنه بود؟!

نالہ ی اطفال تشنه، چه بود؟!

سَرِ شانزده تن جدا شد چه بود؟!

آل پیغمبر اسیر بردند، چه بود؟!

سر بُریده سخن گفت، چه بود؟!

خیزران بر لب او آمد، چه بود؟!

آه اطفال شنیدند چه بود؟!

قتل و غارت نمودند چه بود؟!

خیمه ها را بر چه آتش می زدند؟!

دلِ اطفال بر چه آتش می زدند؟!

«خادم» غربت آل الله بی علت نبود!!

کینه ها بود، کار بی علت نبود!!

خادم گو بیاید بهر فاطمه گریه کنیم

همه آید بهر فاطمه گریه کنیم!!

ص: ۸۰۲

تا توانیم بهر فاطمه گریه کنیم!!

مردم بیاید بر فاطمه گریه کنیم!

دور هم جمع شویم گریه کنیم!

او هیجده ساله ی بابش بوده!!

او نازپروده ی بابش بوده!

در جوانی چه شده بیمار شده!!

در و دیوار داند چه شده بیمار شده!؟

از فشار در، او بیمار شده!!

تازیانه زدند، او بیمار شده!!

بی پناه بوده آزارش نمودند!!

تا توانستند آزارش نمودند!!

خانه اش را گو آتش زدند!!

هر چه داشت آنان آتش زدند!!

ناله کرد بین در و دیوار و گفت!!

در و دیوار دانست او چه گفت!؟

ای پدر بین چه کردند با ما!؟

اشک ما جاری بود، چه کردند با ما!؟

محسنم کشتند و بیمار شدم!!

تازیانه زدند، بیمار شدم!!

من مریض بودم علی خانه نشین!!

هر دو گشتیم ما خانه نشین!!

دل فرزندان تو را سوختند!!

علی را با طناب دوختند!!

ص: ۸۰۳

آدم از ظلم شان مانع شوم!!

مظلوم بود او، من مانع شوم!!

تازیانه زدند دستم جدا شد!!

علی را کشیدند تا از من جدا شد!!

آه من بالا گرفت نفرین نمودم!!

پس علی گفت مکن، من اطاعت نمودم!!

تا شدم بیمار، از در و از تازیانه!!

طاقتم رفت از در و از تازیانه!!

محسنم سقط شد بیچاره شدم!!

با که گویم درد خود، بیچاره شدم!!

کس نیامد مرا یاری کند!!

دست مولا بسته بود کس نیامد مرا یاری کند

«خادم» چه گوئی از حال فاطمه!!

تو بگو : خدا داند حال فاطمه!!

جمعه می آید ما منتظریم

جمعه می آید، ما منتظریم!

چاره ای نیست ما منتظریم!!

همه امید ما مهدی بُود!

یاوری نیست فقط مهدی بُود!!

گو کجا ما رو کنیم، رو آوریم؟!

ملجئی نیست کجا رو آوریم؟!

همه درها به ما بسته شده!!

راه امید ما بسته شده!!

ص: ۸۰۴

تو بین گناه روی گناه می آید!!
هر چه گوئیم گناه روی گناه می آید!!
همه، ما را ملامت می کنند!!
عوض یاری، ملامت می کنند!!
ما که امید نداریم گوئیم درد خود؟!
درمانده شدیم، گوئیم درد خود؟!
هر که بینی به دنبال زر و زیور بُود!!
دین نخواهد به دنبال زر و زیور بُود!!
مانع دین و اسلام و مسلمانی شوند!!
کفر گویند، کی مسلمان و مسلمانی شوند؟!
گویند: اذان مانع راحت ماست!!
چون اذان گوئید، مانع راحت ماست!!
مؤمن خالص کجا پیدا شود؟!
خواستار دین و قرآن، کجا پیدا شود؟!
اسم اسلام مانده است ما چه کنیم؟!
اهل دنیا شده اند، ما چه کنیم؟!
زین سبب گوئیم مهدی بیا؟!
ما تورا داریم فقط، مهدی بیا؟!
به خدا گوئیم خدا! مهدی بیاد؟!
ما دعا می کنیم، مهدی بیاد!؟

او فرمود: تو دعا کن بر فرجم!؟

من منتظرم، دعا کن بر فرجم!؟

شب و روز، ما دعا می کنیم!!

ص: ۸۰۵

چه کنیم؟ ما دعا می کنیم!؟

بیایید جمع شویم و دعائی بکنیم!!

راست گوییم و دعایی بکنیم!!

«خادم» گر راست بگوییم اثر خواهد داشت!!

پس بیا راست بگوییم اثر خواهد داشت!!

بر حسین مظلوم گریه کنیم

مردم بیایید بهر حسین گریه کنیم؟

اشک خود جمع کنیم بهر حسین گریه کنیم!

مردم بیایید بر حسین گریه کنیم!

دور هم جمع شویم، بر حسین گریه کنیم!؟

فرزند فاطمه را تشنه کشتند چه کنیم؟

آب مهریه ی زهرا بود بیا گریه کنیم!؟

بهر اطفال تشنه بیا گریه کنیم!

از عطش سوختند ، بیا گریه کنیم!؟

دست عباس سقا شد جدا شد بیا گریه کنیم !!

عباس سقا بود، بهر اطفال بیا گریه کنیم!؟

اصغر از تشنگی آتش گرفت بیا گریه کنیم!

روی دست پدر کشته شد، بیا گریه کنیم!؟

العطش از خیمه ها بالا گرفت بیا گریه کنیم!

بچه ها سوختند از تشنگی ، بیا گریه کنیم!؟

جگر شاه ز عطش سوخت و گفت:

جگرم سوخت ز عطش، بیا گریه کنیم!؟

دم رفتن نگاهش به حرم بود و برفت!

ص: ۸۰۶

فکر اهل و عیالش بود، بیا گریه کنیم؟!

زینبش بیچاره شد، بالای تلّ!

به برادر نظر می کرد، بیا گریه کنیم؟!

تا که دید سر او بالای نی گردیده!

گریه می کرد، بیا گریه کنیم؟!

تا که آمد تن بی سر را بدید!

او برآشفت، بیا گریه کنیم؟!

گفت برادر تو ای؟! من خواهر تو؟!

من که نشناختم تو را، بیا گریه کنیم؟!

من ببوسم برادر کجای بدنت؟!

سر نداری برادر، بیا گریه کنیم؟!

رو به سوی مدینه کرد و گفت:

این حسین تُست یاجدّا، بیا گریه کنیم؟!

ناگهان دختر شیرین سخن آمد و بگفت:

ای پدر کو سرت، بیا گریه کنیم؟!

سر بُبریده چرا قرآن خواند؟

او جواب عدو داد، بیا گریه کنیم؟!

مردم بیایید بر حسین گریه کنیم؟!

اقتدا به مهدی کنیم، بیا گریه کنیم؟!

«خادم» گریه کن بر حسین تشنه لب!

مهدی گریان بود، بیا گریه کنیم!؟

مردم همگی بهر مهدی دعا کنید

مردم مهدی فاطمه خواهد آمد

ص: ۸۰۷

او گفت: تو دعا کن بهر فرجم!

من دعایش می کنم، او خواهد آمد!

پس بیایید دعایش کنیم او خواهد آمد

به خدا مهدی فاطمه خواهد آمد

به خدا او خواهد آمد خواهد آمد

چون که آمد دست او بوسیم گوییم خوش آمد

دم در ایستاده ایم گوییم خوش آمد

مهدی موعود خوش آمد خوش آمد

مهدی آل محمد خوش آمد خوش آمد!!

مهدی موعود آمد، خوش آمد خوش آمد!!

میهمان تازه آمد خوش آمد خوش آمد!!

راه را باز کنید، مهدی موعود خوش آمد خوش آمد!!

مجلس را بیارایید تا مهدی بیاید، خوش آید!!

همه استقبال روید، او خوش آید خوش آید!!

همه جا زینت کنید، او خوش آید خوش آید!!

دست بر سینه گذارید، خوش آید خوش آید!!

قدمش را ببوسید، خوش آید خوش آید!!

لب شیرینش ببوسید، خوش آید خوش آید!!

صف به صف ایستید بیاید، خوش آید خوش آید!!

قد رعناش ببینید، خوش آید خوش آید!!

زاده ی فاطمه است او، خوشایید خوشایید!!

نسل احمد بُود او، خوش آید خوش آید!!

زاده ی مرتضی است او، خوش آید خوش آید!!

ص: ۸۰۸

قدمش بر سرِ ماست او، خوش آید خوش آید!!

شکل زیبایش ببینید، خوشاید خوش آید!!

قد و بالایش ببینید، خوش آید خوش آید!!

همه آماده شوید، سرِ راهش نشینید خوش آید!!

گل بیارید بریزید، خوش آید خوش آید!!

میهمانِ عزیز است، خوش آید خوش آید!!

مادرش منتظر اوست، خوش آید خوش آید!!

به عدو گوید: سر به زیر افکند، او خوش آید خوش آید!!

پس بگوید: این امام است خوش آید خوش آید!!

هر چه گفتید غلط بود، خوش آید خوش آید!!

مهدی آل محمد اوست، خوش آید خوش آید!!

غاصبین زنده کند، ذلت و خواری دهد، خوش آید خوش آید!!

همه اقرار کنند، او خوش آید خوش آید!!

شیعیان شاد شوند، او خوش آید خوش آید!!

دیگران شرمنده شوند، او خوش آید خوش آید!!

«خادم» دعا کن زنده باشیم، خوش آید خوش آید!!

انتظارمان سر آید، خوش آید خوش آید!!

پس بکوشید آماده شویم، تا خوش آید خوش آید!!

نکند شرمنده شویم، او خوش آید خوش آید!!

ای خدا رو سفید کن ما را، خوش آید خوش آید!!

لایق دیدار او کن ما را، خوش آید خوش آید!!

ای برادر بیا تا برویم کربلا

کربلا غوغا شده، اشک ها جاری شده!

ص: ۸۰۹

بیا تا برویم کربلا، اشک ها جاری شده!

کربلا غوغا شده، اشک ها جاری شده!

بچه های فاطمه درمانده شدند، اشک ها جاری شده!

غم و اندوه فراوان شده، اطفال تشنه شده

جگرها سوخته شده، اشک ها جاری شده!

خیمه ها آتش گرفته، همه را غم گرفته

دل ها سوخته شده، اشک ها جاری شده!

العطش بالا گرفته، کس نداند چه شده!؟

خیمه ها غارت شده، اشک ها جاری شده!

طفل شیرخوار تشنه شده، مادرش درمانده شده!

مادر و طفل تشنه اند، اشک ها جاری شده!

دست سقا قطع شده، او در مانده شده!

آب نیاورده او، اشک ها جاری شده!

آه اطفال بلند است، آب نایاب شده،

راه ها بسته شده، اشک ها جاری شده!

بدن عباس بین دشمن مانده، کس نداند چه شده!

گویند قطعه قطعه است، اشک ها جاری شده!

سرها بی تن شده، بدن ها بی سر شده!

سرها بالای نی، اشک ها جاری شده!

صفحه کربلا خونین شده، آه و ناله بلند است!

کس نداند چه کند؟! اشک ها جاری شده!

بدن شاه شهیدان بی سر است!

زینبش هم زائر است، اشک ها جاری شده!

ص: ۸۱۰

دختری بی تاب شده، اشک او جاری شده!

روی جسم پدر درمانده است، اشک ها جاری شده!

آل پیغمبر همه نالان و گریان اند همه!

خیمه ها سوخته است، اشک ها جاری شده!

عصر عاشورا شده، اسیری آغاز شده!

از اسیری مانده اند، اشک ها جاری شده!!

آل پیغمبر درمانده شدند، گو چه کنند؟!

راه چاره ندارند، اشک ها جاری شده!

«خادم» تو چه دانی؟ اسیری سخت بود!!

چاره ای نیست از آن، اشک ها جاری شده!

تو بیا گریه کنیم، بهر اطفال حسین ندبه کنیم!!

اشک خود هدیه کنیم، اشک ها جاری شده!

چاره ای نیست بیا تا برویم کربلا!

تا که از نزدیک ببینیم چه شده؟ اشک ها جاری شده!

جمعه آمد باز مهدی نیامد

جمعه آمد باز مهدی نیامد!

دست ما نیست چه کنیم، مهدی نیامد!

از که پرسیم چرا مهدی نیامد!

مانعش ماییم مگو: مهدی نیامد!

او به ما گفته آماده شوید!

نشديم آماده مگو: مهدي نيامد!

او گفت: دعا كن بر فرجم!

صاډق آر بوډيم مي آمد، مگو مهدي نيامد!

ص: ۸۱۱

او رثوف و مهربان است همه دانیم!

عیب از ماست، مگو مهدی نیامد!

پس بیایید همه آماده شویم!

صادق القول شویم، مگو مهدی نیامد!

بارها خواسته بیاید ما مانع شدیم!

شکر نعمت نکردیم، مگو مهدی نیامد!

او آواره شده، در صحرا تنها شده!

انتظارش به ما باشد، مگو مهدی نیامد!

او به ما پیغام داده: من خواهم آمد!

بروید آماده شوید، نگویید مهدی نیامد!

او به من گفت: تو دعا کن بهر فرجم!

من منتظر می آیم، نگو بید: مهدی نیامد!

آقا من دعا کردم بهر فرجت کی آبی؟

تو دعا کن به من، تا نگویم مهدی نیامد!

گر همه جمع شویم، آماده شویم

از خدا خواهیم بیاید، مگو مهدی نیامد!

آقا چه کنیم آلوده شدیم، توفیق نداریم

عیب از ماست، نگو ید: مهدی نیامد!

ما دعا می کنیم آماده ایم، گو کی خواهی آمد؟!!

حرف دیگر نداریم نگویم: مهدی نیامد!

«خادم» کی گفت: تو دعا کن بر فرجم؟

آیا تو دعا کردی؟ پس مگو مهدی نیامد!

آری من دعا کردم ولی تنها بوده ام!

ص: ۸۱۲

کسی همراهم نبود! مگو مهدی نیامد!

ای برادر بیا مدح مولا را بگویم

تا توانی برا در بیا مدح مولا را بگو

کار دیگر مکن مدح مولا را بگو

تا توانی مدح مولا را بگو

هر چه گویی، مدح مولا را بگو

مدح مولا، تو را عزّت دهد

تو عزیزی، مدح مولا را بگو

مدح مولا سبب آمرزش است

گر آمرزش خواهی، مدح مولا را بگو

مدح مولا عزّت دارین بود

گر تو عزّت خواهی، مدح مولا را بگو

چشم و گوش و زبان را بگو

صرف مولا شود، مدح مولا را بگو

جنت و دوزخ دست مولا بود

جنت آر خواهی، مدح مولا را بگو

مدح مولا بفریادت رسد

تا توانی، مدح مولا را بگو

وصف مولا بی شمار است بدان

تا عمر داری، مدح مولا را بگو

گر اشجار قلم، بحر مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

وصف مولا را نتوانند گفت، مدح مولا را بگو

وصف او را خدا داند و بس

ص: ۸۱۳

کلمات الله است، مدح مولا را بگو

کلمات الله بی شمار است بدان

کی توانی شماری، مدح مولا را بگو

تو بدان او حق است، حق تابع اوست

تابع و متبوع حق است، مدح مولا را بگو

راه حق اوست حق تابع اوست

او صراط مستقیم است، مدح مولا را بگو

او قرآن است قرآن با اوست

علم قرآن نزد اوست، مدح مولا را بگو

بعد احمد بهترین است بدان

طیر مشوی گواه است، مدح مولا را بگو

آیه «أَنْفُسَنَا» شاهد اوست

او نفس نبی است، مدح مولا را بگو

آیه ی تطهیر دلیل عصمت است

عصمت از اوست، مدح مولا را بگو

«خادم» وصف او را کی توانی بکنی؟

برگ سبزیست، مدح مولا را بگو

اولین قربانی شاه که بود؟

اولین قربانی شاه که بود؟!

اکبرش بود، قربانی شاه که بود؟

بعد اصحاب، شهید کربلا گو که بود!

او چو دید اصحاب همه کشته شدند!

کس نمانده ز اصحاب همه کشته شدند!

ص: ۸۱۴

با ادب نزد پدر آمد و گفت:

از حیا سر به زیر کرده و گفت:

وقت قربانی من گردیده!!

کس نمانده نوبت من گردیده!

شاه نگاهی کرد بر قد و قامت او!!

دل او سوخت ز قد و قامت او!

گفت: عزیزم بُرو قلبم یکیست!

من خدا خواهم بُرو قلبم یکیست!

پس علی راهی میدان گردید!

چشم شاه هم سوی او گردید!

ای خدا یادگار پیغمبر است؟!

دل ما عاشق پیغمبر است!

یادگار اَحْمَدَت می باشد!

خُلُق و خویش اِحمدت می باشد!

هر وقت مشتاق نبیت بودیم!

نگران سوی علی می بودیم!

تا که از چشمش، به دور افتاد او!

مضطرب گردید دور افتاد او!

ناگهان گفت: لَبِیک لَبِیک وَ لَدی!

از چه کشتند تو را لَبِیک و لدی!

خواهرش گفت: جواب که را می دادی؟!

گو علی را کشته اند؟ جواب که را می دادی؟!

ناگهان آمد بر سرِ فرزند خود!

ص: ۸۱۵

چه کند او با فرزند خود؟!؟

سر فرزند را به دامن بگرفت!

صورتش بوسید از او توشه گرفت!

گفت: بابا تو رفتی و راحت شدی؟!؟

بین غریب من، تو راحت شدی!

«خادم» تو چه دانی از آه پدر؟!؟

گر پدر باشی دانی آه پدر!!

مردم بروید ببینید چرا آقا نیامد؟

عصر جمعه شد باز آقا نیامد!!

هر چه چشم انداختیم آقا نیامد!!

عصر جمعه شد باز، آقا نیامد!!

راه امید بسته شد، آقا نیامد!

باز باید صبر کنیم جمعه بیاید!

بهر امید نشینیم، تا آقا بیاید!

جمعه ها آمد و آمد آقا نیامد!

ما به او دل بسته ایم آقا نیامد؟!؟

از کج پرسیم چرا، آقا نیامد؟!؟

همه گویند: ندانیم، آقا نیامد!!

از خدا پرسیم چرا آقا نیامد؟!؟

امیدوار باشید نگویید: آقا نیامد!!

صبر کنید امیدوار باشید آقا بیاید

گر ز دنیا یک روز مانده، بدان آقا بیاید!!

از دعا غافل نشوید باید بخواهید

ص: ۸۱۶

بروید آماده شوید، آقا بیاید!!

ای برادر دعا کن بگو: آقا بیاید؟

گر تو آماده شوی، آقا بیاید!

ور نه بی خود مگو: آقا بیاید؟

تا که اصلاح نشوید، آقا نیاید!!

بروید اصلاح شوید، آقا بیاید!

همگی تائب شوید، آقا بیاید!

قوم یونس شوید، آقا بیاید!

از گناه توبه کنید، آقا بیاید!

عاشق یوسف شوید، آقا بیاید!

در مقصود بکوید، تا آقا بیاید!

پشت در اصرار کنید، تا آقا بیاید!

بروید اصرار کنید، آقا بیاید!

ناامیدی گناه است، بروید آقا بیاید!

گریه و زاری کنید، آقا بیاید!

گر نشد فاطمه را سوگند دهید!

نام او را ببرید، اصرار کنید، آقا بیاید!

گر نشد گویند: بحق مادرش!

ای خدا بگذر ز ما، آقا بیاید!

مادرش را به احمد سوگند بدهید!

تا اجازه دهد، آقا بیاید!

ما گرفتاریم، بیا مهدی جان

ما امیدواریم، بیا مهدی جان

ص: ۸۱۷

ما گرفتاریم، بیا مهدی جان!

بی پناهییم، بیا مهدی جان!

دل ما مرده شده، ما چکنیم؟!؟

راه ما بسته شده، ما چکنیم؟!؟

گناه بر ما، چیره شده ما چکنیم؟!؟

همه اهل گناهند، بگو: ما چکنیم؟!؟

دل ها همه، تاریک شده ما چکنیم؟!؟

قساوت فراوان شده، ما چکنیم؟!؟

هر که را بینی دم از دنیا زَند!

از قیامت خبری نیست، گو ما چکنیم؟!؟

پای حرف کس نشاید به نشست!

حرف دنیا می زنند، ما چکنیم؟!؟

گله ها دارند، غیبت می کنند!

گر نشستیم غیبت می کنیم، ما چکنیم؟!؟

ما ندانیم کجا باید رویم، ما چه کنیم؟!؟

راه خیر و صلاح بسته شده، ما چکنیم؟!؟

سخن از هر چه گوئیم گرفتار شویم!!

چاره ای نیست که در خانه نشینیم، ما چکنیم؟!؟

ظلم و جور در همه جا معمول شده!!

قدرت منع نداریم، گو ما چکنیم؟!؟

دینِ ما در خطر از دزدان است!!

دزد در خانه ی ما آمده، گو ما چکنیم!؟

صبح و شام گوییم: خدا مهدی بیاید!؟

ص: ۸۱۸

مانعش چیست خدا، ما چکنیم؟!؟

به خدا فَرْجَت خواسته ایم ای آقا!

مانعش چیست ندانیم، ما چکنیم؟!؟

ای خدا تو کریمی راه را باز کن!

بِحَقِّ المصطفی و الآل، گو ما چکنیم؟!؟

مانعش ماییم می دانیم، گو اصلاح شویم!

لطف کن کار دست توست، گو ما چکنیم؟!؟

ای خدا لطف کردی، باز لطف کن به ما

تو کریمی تو رحیمی بگو: ما چکنیم؟!؟

«خادم» مه‌راس لطف خدا بوده و هست!

پس تو امیدوار باش نگو ما چکنیم؟!؟

مدح مولا را بگو تا زنده ای

وصف او را بکن تا زنده ای

دلِ خود را خوش کرده ایم مدح مولا گوئیم

از همه چیز بریدیم مدح مولا گوئیم

مدح مولا را غنیمت دانیم

ما گذشتیم از همه، مدح مولا گوئیم

مدح مولا سبب مغفرت است!

پس چه بهتر که ما، مدح مولا گوئیم

مادح مولا خداوند بُود!

به چه خوب است که ما، مدح مولا گوئیم

وصف او، وصف خدای ازلیست!

افتخار ماست، مدح مولا گوئیم

ص: ۸۱۹

وصف او وصف خدای ابدیست!

کلمات الله است، مدح مولا گوئیم

کلمات الله بی شمار است بدان!

هر چه گویی بی شمار است، مدح مولا گوئیم

چشم و گوش و زبان، متبرک گردان!

فضل او را بدان، مدح مولا گوئیم

هر چه عمر داری وصف مولا را بگو!

وصف او زیبا بود، مدح مولا گوئیم

نفس دوست مولا عبادت باشد!

حبّ او خواه ز خدا، مدح مولا گوئیم

شیعه ی مولا اگر باشی تو!

همره با او شوی، مدح مولا گوئیم

دوستانش همه تائب بوند!

چون شهیدند همه، مدح مولا گوئیم

چون عروسی وارد جنت شوند!

بس عزیزند همه، مدح مولا گوئیم

مؤمن کامل و با ایمان بوند!

مؤمنانند همه، مدح مولا گوئیم

درب جنت روی شان باز شود!

شاد و خرسندند همه، مدح مولا گوئیم

مالِكِ جَنَّتْ و دوزخ بود مولایشان!

پس غمی نیست، مدح مولا گوئیم

افتخار ما مولا امیرالمؤمنین است!

ص: ۸۲۰

او امیر جهان است، مدح مولا گوئیم

«خادم» افتخار نوکری کن او مولای توست!

افتخار بزرگی است، مدح مولا گوئیم

هر که را جز او امیرالمؤمنین نامیده اند!

تو بدان مأیون بُود، مدح مولا گوئیم

حُب مولا افتخار مؤمن است

بغض او سلب ولای مؤمن است

حُب مولا دور را نزدیک کند

بغض مولا نزدیک را دور کند

حُب مولا حُب خدای ازیست

بغض او بغض خدای ابدیست

حُب او ایمان به خداست

بغض او بغض به خداست

حُب او مانع دوزخ باشد

بُغض او مانع جَنّت باشد

حُب او مغفرت و آمرزش است

حُب دوستان او آمرزش است

بلکه تا هفت واسطه آمرزش است

بلکه ذکر فضل او آمرزش است

هر که آن را بشنود آمرزش است

تو نظر کن فضل او آمرزش است

گر بمیری دان شهید مرده ای

بلکه بخشوده، تائب مرده ای

ص: ۸۲۱

گر که خواهی کامل الایمان شوی

حَبّ او دریاب کامل الایمان شوی

گر که خواهی چو عروسی به جنت بروی

با محبت بمیر چو عروسی به جنت بروی

راه جنت بهر دوستان علی باز بود

صاحب جنت و نار است باز بود

گر به دوزخ هم روی جنت برند

دوست عاصی را هم جنت برند

هیچ دوستی به دوزخ نماند هرگز

دوست مولا به دوزخ نماند هرگز

حَبّ او مانع دوزخ باشد

دشمنش عازم دوزخ باشد

اصل ایمان محبت باشد

شرط آن هم برائت باشد

«خادم» تو دوستی علی از دست مده

بُغْضِ با دشمن او از دست مده

دوستی در عمل ظاهر شود

دشمنی هم در عمل ظاهر شود

با زبان فقط دوست مباش

با قلب و عمل هم دوست باش

فاطمه دُخت پیمبر بود و رفت!

او عزیز پیمبر بود و رفت!

اشک ها ریخت از بهر پدر!

ص: ۸۲۲

چه قَدَر سوخت از بهر پدر!

شب و روز سوخت از بهر پدر!

اشک او جاری بود از بهر پدر!

کس نیامد به او تسکین دهد!!

در عزایش به او تسکین دهد!!

درب خانه اش سوختند بهر تسلیت!!

محسنش سقط کردند بهر تسلیت!!

بیت وحی را بین آتش زدند!!

قلب احمد را آتش زدند!!

آرزوی مرگ کرد مولا از آن!!

مرگ خود را طلب کرد از آن!!

فاطمه روی زمین افتاده بود!!

گوئیا عرش بر زمین افتاده بود!!

بچه هایش سوختند زین ماجرا!!

بی پناه بودند در این ماجرا!!

کس به آنان رحمی نکرد!!

او عدو بود رحمی نکرد!!

حَبِّ ذِي الْقُرْبَا چه شد بعد از نبی؟!

دشمنی ها شد بعد از نبی!!

غاصبین دشمن آل الله شدند!!

كس نكفت: دشمن آل الله شدند!!

ارث پیغمبر به غارت برده شد!!

فاطمه وارث بود محرومه شد!!

ص: ۸۲۳

آن بلید و آن پلید حاکم شدند!!

کس نیامد بگوید: چرا حاکم شدند!!

مردم از دین و ایمان دور شدند!!

آن بلید و آن پلید نزدیک شدند!!

سخنان پیمبر در غدیر از یاد رفت!!

جاهلیت آمد و از یاد رفت!!

«خادم» هنوز هم بلید و پلید حاکمند!!

تا ولیّ الله آید، بلید و پلید حاکمند!!

غریب کربلا کیست بر ما بگو؟

هیچ غریبی نبود چون غریب کربلا!

هیچ شهیدی نبود چون شهید کربلا!

گر غریبی مهمان شود آتش دهند

گر او بیمار شود، درمانش دهند!

آب را بر مهمان نبندند هرگز!

راه را بر مهمان نبندند هرگز!

آب را بهر مهمان آماده کنند!

هر چه خواهد آماده کنند!

میهمان ناخوانده گر کافر بود!

اکرام میهمان بر ما واجب بود!

پس تو بشنو صدای العطش از کربلا!

نالہ ی اطفال بشنو از کربلا!

کربلا نالہ ی العطش بالا گرفت!

نالہ ی شیر خواره ہم بالا گرفت!

ص: ۸۲۴

سرِ مهمان را بریدند از قفا!
تشنه بود سر بریدند از قفا!
سرِ شاه را بر سرِ نبی کردند!!
بدن شاه را بی سر کر دند!!
دست عباس جدا شد ز بدن!!
بهر آب بود جدا شد ز بدن!
فرق عباس را شکافتند به عمود!!
خیمه اش واژگون شد ز عمود!!
آه اطفال بلند شد از عطش!
ناله می کردند همه از عطش!
کس نگفت: این اطفال تشنه اند!!
کس نگفت: یتیمند و تشنه اند!
خیمه ی آل عبا آتش زدند!!
دل اطفال نبی آتش زدند!!
شب که شد جا و مکانی نبود!!
بهر اطفال مکانی نبود!!
همه آواره و بیچاره شدند!!
در بیابان پراکنده شدند!!
کس نگفت اولاد احمد اند!!
گر مسلمانید اولاد احمد اند!!

«خادم» دل سنگ از این حادثه سوخت!!

هر دلی بود از این حادثه سوخت!!

ص: ۸۲۵

تو بیا تا برویم کربلا!!

اشک و زاری کنیم کربلا!!

گویند: علیّ مظلوم عالم بوده؟!؟

از چه او مظلوم عالم بوده؟!؟

آری او عدلِ مطلق بوده!!

زین سبب مظلوم عالم بوده!!

ذره ای ظلم بر کسی وارد نکرد!!

حقّ هیچ کس را او ضایع نکرد!

کافل ایتام مردم می بود!!

نانِ جو می خورد، فکر مردم می بود!!

دست هر بیچاره ای را می گرفت!!

هر که ظالم بود دستش می گرفت!!

تا که از ظلم جلوگیری کند!!

ور نه ظالم را جلوگیری کند!!

لیک او مظلوم عالم بوده!!

همه دانند او مظلوم عالم بوده!!

در غدیر پیمبر دست او بالا گرفت!!

گفت: این وصیّ من است، دست او بالا گرفت!!

بعد پیغمبر، دست او را بستند!!

همسرش را زدند دست او را بستند!!

سخت بود، دست مولا بسته بود!!

همسرش را می زدند، دست مولا بسته بود!!

غاصبان غصبِ خلافت کردند!!

ص: ۸۲۶

بیست و پنج سال خلافت کردند!!

کس نبود حامی اش فاطمه بود!!

او غریب بود حامی اش فاطمه بود!!

فاطمه دُختِ پیمبر می بود!!

غاصبان او را زدند دخت پیمبر می بود!!

محسن فاطمه را کشتند پشت در!!

مادرو بچه را کشتند پشت در!!

فاطمه بیمار شد در خانه ماند!!

درد پهلو داشت او در خانه ماند!!

جان خود را فدای حق نمود!!

دار و نادار خود را فدای حق نمود!!

گفت: بَدَنَم را نیمه شب بردارید!!

غاصبان حاضر نباشند نیمه شب بردارید!!

علی نیمه شب بدن فاطمه را غسل می داد!!

اشک او جاری بود فاطمه را غسل می داد!!

اهل بیت بعد از نبی مظلوم شدند

اهل بیت بعد از نبی مظلوم شدند!!

مودت واجب بود و مظلوم شدند!!

ذی القربا بودند ولی دور شدند!!

همه از حق خود، دور شدند!!

اهل بیت طیب و طاهر بُدند!

مردم آنان را نخواستند گر چه طاهر بُدند!!

مردمان گِردِ بلید و پلید رفتند همه!!

ص: ۸۲۷

حق را دیدند و رفتند همه!!

حَبْلُ اللَّهِ را با حَبْلِ بَسْتند و بُردند!!

حامیانش را بستند و بُردند!!

بیعت اجباری بود، شَلَّاق می زدند!!

هر که اعراض می کرد، شَلَّاق می زدند!!

تا که درب خانه ی زهرا زدند!!

آمدند بیعت بگیرند زهرا را زدند!!

کربلا رسوا شدند از کارشان!

بر ملا شد کرده ها و کارشان!!

مهمان را کشتند و آبش ندادند!!

اصغرش هم تشنه بود آبش ندادند!!

خَنَجَر از خَنَجَر بزرگ تر بود، تیر زدند بهر او!!

لب اصغر تشنه بود، تیر زدند بهر او!!

کربلا اطفال نالیدند ز عطش!!

اشك اطفال جاری بود، ز عطش!!

سَرِ اولاد نبی، بر نی زدند!!

همره اطفال رفت، بر نی زدند!!

اطفال خسته شدند، در بین راه!!

همه درمانده شدند، در بین راه!!

معنی آپی مودت این بود؟!!

حق ذی القربای احمد این بود؟!!

«خادم» تو قضاوت کن حق را بگو!!

حق را کشتند، تو بیا حق را بگو؟!!

ص: ۸۲۸

حَرَمِ آلِ پیمبر را غارت نمودند!!

خیمه ی آل الله غارت نمودند!!

اهل بیت را به اسیری بردندشود؟!!

آل پیغمبر عزیز بودند، عزیز!!

بعد احمد غریب بودند غریب!!

حسین بر دوش احمد بودند!!

بوسه ها داشتند ز احمد بودند!!

بعد بابش حسن یاور نداشت!!

حسین در کربلا یاور نداشت!!

آن یکی با آبِ مسموم، کشته شد!!

این یکی با بی آبی، مظلوم کشته شد!!

کُلّ اولاد نبیّ مسموم شدند!!

این یکی مقتول، آن ها مسموم شدند!!

همه مسموم و مقتول شدند!!

من نوشتم کتابی که مقتول شدند!!

ابلهی بر مسند احمد نشست!!

او ندانست چه کند، بر مسند احمد نشست!!

او بلیدی بود، حاکم گردید!!

بدتر از او پلیدی بود حاکم گردید!!

حق و باطل را مخلوط نمودند!!

راه حق را مسدود نمودند !!

او که علمی نداشت بی بهره بود!!

از کمال و ادب بی بهره بود!!

ص: ۸۲۹

به او گفتند: اَبَا را بر ما بگو!!

هر چه دانی تو بر ما بگو!!

او گفت : من چیزی ندانم !!

به من چیزی نگفتند من چیزی ندانم!!

اَبَّ علوفه بُود، تو نخوری!؟

علف است آن، تو نخوری!!

دین مردم را به باد دادند و رفتند!!

دَمِ آخِر وِیل می گفتند و رفتند!!

«خادم» عزّتِ آلِ علی از خداست!!

هر چه داریم ما گو از خداست!!

کم سخن گو تو چیزی مگو!!

هر چه خواهی بدان چیزی مگو!!

فتنه ای بود بعد احمد بس بزرگ!!

مردمان گمراه شدند بس بود بزرگ!!

غاصبان راه حق را مسدود نمودند!!

حق و باطل را مخلوط نمودند!!

غاصبان حق را محبوس نمودند!!

همه را از راه حق ممنوع نمودند!!

صراط مستقیم را سد نمودند!!

راه مردم را به حق مسدود نمودند!!

اهل حق را از حق ممنوع نمودند!!

راه مستقیم را مخدوش نمودند!!

پیمبر گفت: علی صراط مستقیم است!!

ص: ۸۳۰

مردمان را زین صراط محروم نمودند!!

خدا فرمود: بگو: «اجری نخواهم بهر خود!!

اجر من دوستی ذی القرباست» آن ممنوع نمودند!!

مردمان را بر دشمنی دعوت نمودند!!

حرمت آل نبی ممنوع نمودند!!

راه خیر را بر همه بستند و رفتند!!

مردمان را از سعادت محروم نمودند!!

غاصبان خلافت، حق را پنهان نمودند!!

صاحبان حق را محروم نمودند!!

راه حق را گو مسدود نمودند!!

مردمان را ز حق محروم نمودند!!

پیمبر گفت: «هادی امت دو چیز است!!

کتاب است عترت است» هر دو را ممنوع نمودند!!

پیمبر گفت: علی حق است حق با علیست!!

یا که گفت: علی قرآن است، قرآن با علیست!!

باطل آمد قول پیغمبر را ردّ

نمود!!

بلکه هر چه بود را او، ردّ نمود!!

باطل آوردند حق را بیرون نمودند!!

اهل حق را زدند بیرون نمودند!!

زحمات پیمبر را گو ضایع نمودند!!

اهل بیت وحی را ضایع نمودند!!

«خادم» اهل حق را کشتند نابود نمودند!!

بلکه آثار نبوت را نابود نمودند!!

ص: ۸۳۱

ای مردم بدانید حج واجب است

حج در عمر یکبار واجب است

ای مردم بدانید حج واجب است

گر نیاری دوزخ واجب است

تا توانی حج را ترک مکن

راه الله بود آن را ترک مکن

واجبات دین دانید ده بُود

زان یکی آن ها دانید حج بُود

حج از ارکان دین است بدان

بلکه آن ضروری دین است بدان

تارک حج و نماز و زکات را بدان

دم مردان مسلمان نباشند بدان

گر که عالم همه زر باشد دهی

حج اگر نی آوری بیخود دهی

حج زیارت بُود الله را

ترک مکن تو حج الله را

حج تو را پاک و پاکیزه کند

دل و باطن را پاکیزه کند

حج مخصوص خداوند جلیست

واجبی است مخصوص خداوند جلیست

راه تا باز است حج را ترک مکن

گر توان داری حج را ترک مکن

پس بیا تا با هم حج رویم

ص: ۸۳۲

با صفا باشیم با هم حج رویم

مال خود را پاک کن پس بیا

هر چه داری پاک کن پس بیا

تا به دیدار حق با هم رویم

دل ز دنیا برکنیم با هم رویم

با دلی پاک به میقات برویم

بهر لثیک به میقات برویم

راه باز است بیا تا برویم

همه رفتند بیا تا برویم

غرق دنیا مشو مال اندوزی مکن

مال نمی ماند مال اندوزی مکن

لذت یک طواف گر به چشی

بهر از لذت دنیا بود گر به چشی

«خادم» حبّ دنیا ز خود دور کن

مال را در ره حق بده بخل را دور کن

لذت حج را گر تو به چشی

لذت دیگر نخواهی به چشی

قبر زهرا کجاست بر ما بگو؟

قبر زهرا کجاست بر ما بگو

هر چه دانی بیا بر ما بگو

بیا تا به مدینه برویم

زائر فاطمه باشیم مدینه برویم

زائر فاطمه زائر احمد بود

ص: ۸۳۳

قبر زهرا کنار احمد بُود

قبر زهرا تو ندانی که کجاست

هر چه پرسى ندانی که کجاست

پس بیا تا من تو را بیدار کنم

قبر زهرا بدانی من تو را بیدار کنم

خانه فاطمه در جوار احمد است

قبر او هم در جوار احمد است

جای دیگر نیست دنبالش مرو

در بقیع نیست دنبالش مرو

فاطمه عاشق بابش بودست

تو بدان در کنار بابش بودست

در بقیع مولا قبرهایی بساخت

او عدو را متحیر بساخت

پس بیا تا برویم پیدا کنیم

زائرش باشیم قبر او پیدا کنیم

در زیارت ناله اش را بشنویم

درد و دل های او را بشنویم

او چه گفت بین در و دیوار بگو؟!

هر چه گفت تو آن را بر ما بگو

بچه هایش که دیدند چه کردند بگو!؟

نالہ کردند گریہ کردند چه کردند بگو؟!

سوختند و ساختند و گریه کردند!!

اشک ها جاری بود و گریه کردند!!

ص: ۸۳۴

گو علی چون دید، او چه کرد؟!
مرگ خود خواست از خدا او چه کرد!!
او که دستش بسته بود، گو چه کرد؟!
او می سوخت و می ساخت گو چه کرد؟!
«خادم» ماجرا سخت بوده ندانیم چه کرد؟!
بس نگاهی کرد و ندانست او چه کرد؟!
ماجرای در و دیوار را از در پرسید؟!
هر چه بودست را از در پرسید؟!
دشمن از در رفته از پنجره باز آمده
ما گمان کردیم رفته، از پنجره باز آمده
این مفاسد گو از کجاست بر ما بگو؟!
همه جا را برگرفته از کجاست بر ما بگو؟!
گو به ما این مفاسد از کجاست؟!
راه و رسم زندگی این از کجاست؟!
ظاهری بینیم ما ندانیم از کجاست؟!
دشمن است بین ما ندانیم او کجاست؟!
پشت پرده چه ها می گذرد ما ندانیم کجاست؟!
عقل گوید دشمن است، تو ندانی او کجاست؟!
دشمن است در کنار ما، ندانیم دشمن است!!
لیک دانیم این کار، کار دشمن است!!

دشمن از جنگ نظامی مانده است!!

هر چه کوشیده او درمانده است!!

زین سبب از راه فتنه آمده!!

ص: ۸۳۵

او از در رفته، از پنجره باز آمده!!

تو حقیقت به یاب، اساس دین ماست!!

بصیرت لازم است اساس دین ماست!!

دشمن از بی بصیرت سود برد!!

با بصیرت کی طعمه ی دشمن شود!!

دشمنش را شناسد کی طعمه ی دشمن شود؟!

پس بیایید با بصیرت باشیم!!

دشمن خود شناسیم با بصیرت باشیم!!

هر چه دشمن گوید نپذیریم هرگز!!

ما که دانیم دشمن است، نپذیریم هرگز!!

گر که گوید: لباست این است!!

تو بگو لباسم لباس دین است!!

گر که گوید کالای خارجی بهتر بود!!

تو بگو ایرانیم، ایرانی بهتر بود!!

هر چه او گوید، خلافتش حق بود!!

گر که گوید روز است گو شب بود!!

زین سبب دشمن شناسایی شود!!

با بصیرت ، دشمن شناسایی شود!!

«خادم» تو به مردم بگو این سخنان!!

هر چه گویی سخن، بگو این سخنان!!

تو باید مردم را بیدار کنی!!

هر که خواب است را بیدار کنی!!

ص: ۸۳۶

درس اخلاق را از کجا باید گرفت؟

درس اخلاق را از صاحب اخلاق بگیر

بلکه هر درسی را از صاحب اخلاق بگیر

درس اخلاق را از علیّ آموزید

هر چه خواهید را از علیّ آموزید

درس اخلاق از صاحب اخلاق بُود!

هر کسی کی صاحبِ اخلاق بُود؟!

درس اخلاق را از علیّ، آموزید!

دین و دنیا را، از علیّ آموزید!

راه حق را از علیّ آموزید!

هر چه خواهید از علیّ آموزید!

دین و دنیا را، او روشن کند!

هر حقیقت را او روشن کند!

حق اوست، حقّ همراه اوست!

نی که او همراه حق ، حق همراه اوست!!

این سخن را احمد گفته است!

هر چه او گفته، او حق گفته است!

او گفت: هر که من مولای اویم علیّ مولای اوست!

در غدیر گفت: هر که من مولای اویم علیّ مولای اوست!

دوست او دوست من، دشمنش دشمن من!

دشمنش هر که باشد، بُود دشمن من!

گر تو علم نبی خواهی، علی باب اوست!

راه دیگر نبود، تو بدان علی باب اوست!

ص: ۸۳۷

خُلِقِ او خُلِقِ نَبِيٍّ، علم او علم نَبِيٍّ است!

گر تو خُلِقِ نَبِيٍّ خواهی، او نَفْسِ نَبِيٍّ است!

هر چه خواهی ز نَبِيٍّ او نفسِ نَبِيٍّ است!

گر نَبِيٍّ می بود بعد نَبِيٍّ، او بود، او نفسِ نَبِيٍّ است!

وصف او چون نَبِيٍّ وصفِ نَبِيٍّ وصفِ خداست

کلمات الله است وصفِ او وصفِ خداست!

هر چه خوبان همه دارند، بیش از آن دارد علی!

انبیا هر چه دارند، بیش از آن دارد علی!

سخنان علی، گوهر بی قیمت است!

هر چه او گفته، گوهر بی قیمت است!

درس نهج البلاغه بخوان، دانا شوی!

هر چه خوانی، بیشتر، دانا شوی!

«خادم» تو شاگرد علی هم نیستی!

تو چه دانی شاگرد علی هم نیستی!

خادم از زهرا چه دانی از زهرا بگو؟

هر چه دانی تو از زهرا بگو؟

زهرا کیست؟ تو از زهرا بگو!

دُخْتِ پیغمبر بُود، از زهرا بگو؟!

نوری و حوری است، او فاطمه است!

شیعه ی او نوری است، او فاطمه است!!

فاطمه دان جز علیٰ عدلی ندارد!

در فضیلت او بدان عدلی ندارد!!

فاطمه، معصومه و پاک است او عدلی ندارد!

ص: ۸۳۸

دوراز هر شری است، او عدلی ندارد!!

عدل او مولاست بس، عدلی ندارد!

کس ز وصفش آگاه نیست، او عدلی ندارد!!

کس نداند او کیست؟ او عدلی ندارد!!

شوهر و بابش شناسند او را، او عدلی ندارد!!

پدرش جان فدایش می کرد می بوسید او را!

بوی جنت می دهد، عدلی ندارد!!

سیده بود، بی نظیر بود، در عوالم!

بهتر از هر زن بود او، عدلی ندارد!!

عابده زاهده سیده زهرا بود فاطمه!

او شهیده بود فدا شد، فاطمه عدلی ندارد!!

هیجده سال عمر او بود، زدنی سیر شد فاطمه!!

خانه ی مولا شد تاریک، فاطمه عدلی ندارد!!

مرگ خود را از خدا خواست، گو چه شد!!

هر چه شد بین در و دیوار شد، فاطمه عدلی ندارد!!

او وصیت کرد به مولا نیمه شب بردار مرا!!

تا عدو گردم نیاید، فاطمه عدلی ندارد!!

نیمه شب برداشت مولا، لیک گریان شد علی!!

جای مسمار و تازیانه دید، فاطمه عدلی ندارد!!

بچه ها را گفت بیاید، مادر خود را ببینید!!

لرزه بر عرشیان آمد، فاطمه عدلی ندارد!!

او امانت بود نزد مولا خواست سالم پس دهد!!

شرم کرد چه کند؟ بابش پذیرا شد، فاطمه عدلی ندارد!!

ص: ۸۳۹

«خادم» داغ فاطمه علی را از پا در آورد!!

رکن یکتا بود فروریخت! فاطمه عدلی ندارد!!

فاطمه جوان بود، زود بود رفتنش

بچه ها بی مادر شدند، فاطمه عدلی ندارد!!

علی در خانه بود، خانه نشین بود، مظلوم بود!!!

فاطمه طاقت نداشت مظلوم را ببیند فاطمه عدلی ندارد!!

از خدا خواست برود، طاقت دیدن مولا را نداشت!!

علی تنها شد، خانه اش تاریک شد، فاطمه عدلی ندارد!!

خُلق نیک چیست کجاست بر ما بگو؟

خُلق نیک و عظیم، خُلق نبی است

هر چه نیکی است، از خُلق نبی است

خُلق او را خدای عظیم، عظیم خوانده است

خلق نیک گر خواهی، خُلق نبی است

اقتدا کن به نبی صاحب خلق عظیم است نبی است

گر تو نیکی طلبی خلق علی خُلق نبی است

اسوه ی خیر و خوبی همه خُلق نبی است

به پیامبر اقتدا کن، خلق نیک خُلق نبی است

خُلق نیک پایه ی خوبی ها بُود

هر چه خوبی است از خُلق نبی است

بهترین خوی نیک او تواضع بُود

افضل از هر خوی است، آن خُلق نبی است

با تواضع حق هر کس داده شود

مادرِ خلقِ خوب است، خُلقِ نبی است

ص: ۸۴۰

متواضع را خدا بالا بَرَد

متواضع باش آن، خُلقِ نبی است

متکبر را خدا ذلّت دهد

کبریایی از خداست، نبی خُلقِ نبی است

تواضع را درجاتی باشد

حدّ خود را شناسی، آن خُلقِ نبی است

گر تو خود را جایِ خود بگذاری

هیچ نزاعی نشود، این خُلقِ نبی است

همه ی پیغمبران گر جمع شوند

هیچ نزاعی نکنند، این خُلقِ نبی است

حق شناسی و تواضع شأنِ مؤمن است

مؤمنان خاضع بوند، این خُلقِ نبی است

تو بین ابلیس تکبر کرد چه شد؟

پس تکبر مکن، این خُلقِ نبی است

گر که خواهی مؤمنِ کامل شوی

متواضع باش، این خُلقِ نبی است

«خادم» متواضع باش تا کامل شوی

حق هیچ کس ضایع مکن، این خُلقِ نبی است

حق شناس و متواضع باش، حدّ خود شناس

متواضع گر باشی، این خُلقِ نبی است

«آیات الفضائل» کدامست بر ما بگو؟

هر چه دانی ز اوصاف علی گو تا شاد شویم

فضل او را فاش گو تا شاد شویم

ص: ۸۴۱

فضل مولا را ز قرآن بگو فاش بگو

هر چه گویی فاش بگو تا شاد شویم

قرآن گوید: او ولی خداست مانند نبی

در رکوع انفاق نموده بگو تا شاد شویم

آیه تبلیغ مربوط به اوست

هدف از تبلیغ اوست، بگو تا شاد شویم

آیه «أَنْفُسَنَا» گوید: او نفس نبی است

هدف از آیه علیست، بگو تا شاد شویم

«آمنوا» ها همه در شأن علیست

کاملش اوست، بگو تا شاد شویم

«أُذُنٍ وَاعِيَةٍ» در شأن علیست

عِلْمِ كُلِّ اوست، بگو تا شاد شویم

باب علم نبی او بُود شکی نیست

خدا داند و لیش که باشد، بگو تا شاد شویم

جان خود را او فدای نبی کرد بدان

او نترسید و مهاجر بود، بگو تا شاد شویم

آیه ی «نجوا» مخصوص به اوست جز او نیست

او تصدق نمود و بس، بگو تا شاد شویم

سعی او در «هل أتى» مشکور خالق گردید

او به نذرش عمل کرد، بگو تا شاد شویم

سوره عادیات مخصوص به اوست

او به پیروزی رسید، بگو تا شاد شویم

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مثل اوست بدان

ص: ۸۴۲

گر سه بار خوانی قرآن است، بگو تا شاد شویم

او صراط مستقیم است در «إهدنا»

راه مستقیم است او، بگو تا شاد شویم

او قرآن است، قرآن با اوست بدان

او حق است حق با اوست، بگو تا شاد شویم

علم قرآن و کتاب دان نزد اوست

شاهد دوم بود او، بگو تا شاد شویم

طیر مشوی شاهد بهترین خلق خداست

خواسته ی شخص نبی بود، بگو تا شاد شویم

«آیات الفضائل» را بخوان تا دانی فضل او

فضل او را خدا گفته، بگو تا شاد شویم

«خادم» فضل مولا بی شمار است بدان

«کلمات الله» است او، بگو تا شاد شویم

عزای شهید است، بیا گریه کنیم

حسین بن علی شهید است، بیا گریه کنیم

حسین بن علی عزیز بود، عزیز بود!

کربلا او غریب بود غریب بود!

نزد احمد او عزیز بود عزیز بود!

کر بلا او غریب بود، غریب بود!!

قلب فاطمه بود، عزیز بود عزیز بود!

کربلا او شهید بود، شهید بود!!

وصی علی بود، عزیز بود عزیز بود!

کربلا او وحید بود، وحید بود!!

ص: ۸۴۳

میهمان بود، تشنه بود، غریب بود!

اهل و اولادش تشنه بودند، غریب بود!!

میهمان بود، بچه هایش تشنه بودند!

العطش می گفتند آنان، تشنه بودند!!

نالهِ ی العطش بالا گرفت او تشنه بود!

آب نبود ناله ی اطفال بود، او تشنه بود!!

بهر سقایی دست عباس قطع شد او تشنه بود!

راه آب را بسته بودند، او تشنه بود!!

آب قیمت جان بود، آقا تشنه بود!

اکبرش جان داد و او دید و تشنه بود!!

گفت: پدر آبی به من ده من تشنه ام!

گفت: بابا برو جدّت سیرابت کند او تشنه بود!!

اصغرش را روی دستش کشتند او تشنه بود!

عوض آب معین تیرش زدند او تشنه بود!!

همه ی اطفال تشنه بودند العطش می گفتند همی!

کس نبود آب آورد هر که بود او تشنه بود!!

سر شاه شهیدان از بدن کردند جدا او تشنه بود!

آه اطفال را دید تا آخر لکن تشنه بود!!

زینب آمد تن بی سر دید او هم تشنه بود!

گفت: برادر تویی فرزند مادرم، تشنه بود!!

رو به یثرب کرد، یاجدّاه حسینت تشنه بود!

بین سرش از تن جدا کردند حسینت تشنه بود!!

«خادم» غریب کربلا بود، تا آخر تشنه بود؟!!

ص: ۸۴۴

با لب تشنه بریدند سرش تا آخر تشنه بود؟!

آری سو گند به خدا او تا آخر تشنه بود!!

طلب آب کرد گفت: جگرم می سوزد، تشنه بود!!

آب نداند، سرش بالای نی رفت تشنه بود!!

روی نی آب فرات را می دید و، تشنه بود!!

آخرازمان است، بیدار باش!!

دین خود را حفظ کن بیدار باش

فتنه ها زیاد است، بیدار باش

گر که غافل شوی دینت را می برند

دین خود را حفظ کن بیدار باش

ممکن است صبح مؤمن، شب کافر شوی!

پس ببین اطراف خود را، بیدار باش!

دزد دین بسیار است، چشم خود باز کن!

تو ببین با که همراه می شوی، بیدار باش!

دین تو دین رفیق توست بدان!

پس رفیق خوب بگیر، بیدار باش!

دام شیطان فراوان است بدان!

سوی هر ره مرو، بیدار باش!

زود با کسی طرح دوستی مریز!

امتحان باید نمود، بیدار باش!

با فراست باش گول زبان چرب مخور!

نکند او دزد باشد، بیدار باش!

از فضاهاى مجازى بهراس!

ص: ۸۴۵

دام شیطان است، بیدار باش!

گر رفیق صادق و با امانت یافتی!

قدر او را بدان، بیدار باش!

گر که دیدی صادق و خیرخواه توست!

امتحانش لازم است، بیدار باش!

گر زبان چرب و شیرین داشت صبر کن!

باطنش را ببین، بیدار باش!

مشورت کن با خوبان، خیرت را بخواه!

با شتاب کاری مکن، بیدار باش!

از خدا خواه تا تو را یاری کند!

او کریم است بدان، بیدار باش!

خیر خود را از خدا خواه تا خیرت دهد!

نزد خوبان برو، بیدار باش!

صبح و شام دینت را به خدا بسپار!

او تو را حفظ کند، بیدار باش!

دین خود را فدای دنیا مکن!

بهر دنیا کار مکن، بیدار باش!

ظلم و آزار بر کسی وارد مکن!

تا خدا دستت بگیرد، بیدار باش!

«خادم» راه حق را گم مکن بیدار باش!

با بصیرت باش حق را بشناس، بیدار باش!

خادم، آبرومندان کیانند بگو؟

آبرومندان مؤمنان صالحند

ص: ۸۴۶

مؤمنان خیر خواه صالحند

مؤمن آر نیست، صالح تَبُود

هر چه نیکوست، صالح تَبُود

مؤمن صادق و صالح معصوم بُود

هر کسی مؤمن و صالح تَبُود

صالحین و صادقین معصوم بُوند

صادقین واقعی معصوم بُوند

آبرومندان، صادق و صالح بُوند

صادق اند آنان، که صالح بُوند

صادقین در قرآن معصومین بُوند

غیر آنان، نی معصومین بُوند

آبرومندان واقعی معصومین بُوند

شافعین قیامت، معصومین بُوند

مؤمنان نیز، آبرومند بُوند

مؤمن آر خالص بُوند، آبرومند بُوند

تو دَرِ خانه ی معصومین را بَرَن

گر جواب خواهی، دَرِ معصومین را بَرَن

آبرومندند، آنان خالص اند

نزد آنان رو، آنان خالص اند

صادقین اولادِ احمدند!

بس امامند، اولاد احمدند

احمد و اولاد او، شافع اند

دیگران با اذن آنان شافع اند

ص: ۸۴۷

با خدا نام آنان را ببر

هر چه خواهی نام آنان را ببر

بهر دنیا و عقبا شافع اند

هر چه خواهی، آنان شافع اند

«خادم» هر چه داری ز آنان داری

شافع اند، هر چه داری، ز آنان داری

هر چه گویند خدا ردّ نکند

آبرو دارند خدا ردّ نکند

ولادت حضرت فاطمه علیها السلام

میلاذ فاطمه آمد همه شاد باشید

گوهر پاک آمد همه شاد باشید

جشن میلاذ بگیریذ همه شاد باشید!

دختر احمد بود او همه شاد باشید

نثارش را بگیریذ همه شاد باشید!

ملائك شادند، شما شاد باشید

نطفه ای پاکتر از او نبود در عالم!

اسوه ی پاکتر از او نبود در عالم

چادر فاطمه گیریذ و به محشر آبیذ!

رشته ی چادر او گیریذ و به محشر آبیذ

دختری افضل ز مادر که دیده تاکنون

پدری افضل ز عالم که دیده تاکنون

گر که مولا نبود فاطمه، کفوی نداشت!

گر همه عالم بُدند فاطمه کفوی نداشت

ص: ۸۴۸

پدری چون نبی، نطفه ای پاکترین!

میوه ای از بهشت نطفه ای پاکترین!

اثرش فاطمه شد، بوی بهشت می دهد!

پدرش بوسد و گوید: بوی بهشت می دهد

گو به زن های عالم خادم او بشوید!

گر عزیزید بیایید خادم او بشوید

ملک و عرش و عوالم فدای او شوند!

او عزیز است عوالم فدای او شوند

پدرش می گفت: فدای او شوم!

این بس است، همه گویند: فدای او شوم

او در دنیا ناله کرد و اشک می ریخت!!

غربت مولا بدید و اشک ریخت!!

دست مولا بسته بود، او بر زمین افتاده بود!!

چه کند مولا، فاطمه بر زمین افتاده بود!!

کس نیامد بهر او یاری کند!!

تازیانه می زدند کس نبود یاری کند!!

بچه هایش ناله می کردند و می سوختند همی!!

قدرتی آنان نداشتند، می سوختند همی!!

او فدای شوهرش شد، حق را ثابت نمود!!

گر چه نالید پشت در، حق را ثابت نمود!!

ور نه می گفتند: علی با بوبکر همراهی نمود!!

هر چه بود از آن گذشت، همراهی نمود!!

فاطمه گفت: نیمه شب دفنم کنید آنان نباشند!!

ص: ۸۴۹

این سند شد تا قیامت گفت: آنان نباشند!!

علی نیز نیمه شب فاطمه را غسل داد و رفت

آب غسل فاطمه اشک چشمش بود و رفت!!

«خادم» میلاد گویی یا شهادت، چه گویی؟!

هر دو را گویم من چه دانی، تو چه گویی؟!

نام مظلوم کربلا را ببر تا گریه کنیم

تشنگان گو کیانند تا گریه کنیم

یکایک نام شهدا را بگو: تا گریه کنیم

هر که را گویی صبر کن تا گریه کنیم

نام اصغر را تو اول بگو تا گریه کنیم!

نام اکبر هم بگو صبر کن تا گریه کنیم

نام شاه شهید را ببر تا گریه کنیم

نام اطفال حسین ببر تا گریه کنیم

اصغر تشنه را نام ببر تا گریه کنیم

او چگونه کشته شد گو، تا گریه کنیم

آب مگر قیمت جان بود کربلا؟!

از چه کشتند شیرخواره را بگو تا گریه کنیم

اهل عالم همه سوختند بر اصغر تو!!

چون شنیدند همه، عطش اصغر تو

طفل شش ماهه ی تشنه چه کند؟!

پدر طفل تشنه، چه کند؟!؟

مادرِ طفل، درمانده، چه کند؟!؟

تشنه است شیر ندارد، چه کند؟!؟

ص: ۸۵۰

آه اطفال، همه را درمانده کرد!!

سوز اطفال همه را درمانده کرد!!

العطش ها، همه را بیچاره کرد!!

غیرتِ عَبَّاسِ وِ را بیچاره کرد!!

دست سَقَّ قطع شد بیچاره شد!!

آب ها ریخت او بیچاره شد!!

چون عمودی بر سرش آمد، او را چاره شد!!

گفت: برادر بیا، سَقَّ را چاره شد!!

من رفتم برادر بیا سَقَّ را چاره شد!!

نزد اطفال رَوی گو سَقَّ را چاره شد!!

بدنم را مبر شرم دارم، آب نیاورده ام!!

من چه گویم شرم دارم، آب نیاورده ام!!

شاه بازگشت نزد طفلان نام عَبَّاسِ را تَبَّرَد!!

خیمه اش ویران نمود، نام عَبَّاسِ را تَبَّرَد!!

تا که اطفال گفتند آب نخواهیم عَمَّو بیا!!

تشنه ایم صبر می کنیم عَمَّو بیا!!

شاه گفت: کمرم بشکست عَبَّاسِ کشته شد!!

همه گریان شدند، عَبَّاسِ کشته شد!!

«خادم» شاه گفت: راه چاره بسته شد!!

عَبَّاسِ کشته شد، راه چاره بسته شد!!

دشمنان با کشتن عیاس همه شاد شدند!

من پریشان شدم، آنان همه شاد شدند!

ص: ۸۵۱

خادم از نماز هر چه دانی بر ما بگو!!

نماز پایه و اساس دین ماست!

احترام به نماز، اساس دین ماست!

گر نماز مقبول شود، همه چیز مقبول شود!

گر نماز مردود شود، همه چیز مردود شود!

نماز رابطه و انس با خداست!

افتخارست، این انس با خداست!

نماز نشانی مسلمانی ماست!

گر نماز ترک شود، چه مسلمانی ماست؟!

نماز حافظ مؤمن از خطاست!

نماز مانع ما از خطاست!

گر نماز ترک شود رابطه ای نیست با خدا!

کافر است تارک آن، رابطه ای نیست با خدا!

سعی کن نماز تو مقبول گردد!

از حرام دوری کن، مقبول گردد!

نماز با ظلم مقبول نبُود!

این سخن از خداست، مقبول نبود!

از حرام دوری کن تا پاک شوی!

ترک واجب مکن، تا پاک شوی!

هم گناه می کنی، هم نماز می خوانی؟!

گر گناه می کنی، نبی نماز می خوانی!

تو گویی: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وِإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»!!

از خدا خواه کمک و بگو: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»!

ص: ۸۵۲

خدا را عبادت کن و بگو: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»

دیگری را گر پرستی مگو: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ!»

از خدا خواه بنده ی خالص شوی!

استعانت از خدا کن، تا خالص شوی!

نیت را سعی کن تا خالص شود!

از خدا باید خواهی تا خالص شوی!

راه توحید همین است، تا خالص شوی!

از خدا خواه تا خالص شوی!

گر نخواهی کمک، شیطان غالب است!

گر که غافل شوی، شیطان غالب است!

«خادم» تخلیص نیت از فساد سخت بُود!

از خدا خواه، ورنه سخت بود!

بی اعتنایی به نماز چون ترک نماز است

آخر وقت خواندن، چون ترک نماز است

سعی کن تا نمازت ترک نشود!!

اوّل وقت بخوان، تا ترک نشود!!

تارک اصل نماز، اهل سَقَر است!!

گر توجه دارد، دینش هدر است!

باطمأنینه و آرام نمازت را بخوان!!

با شتاب پرهیز کن، نمازت را نخوان!!

در قیامت نماز را، گردنه ایست!!

با نماز باش نماز را، گردنه ایست!!

گر نمازت مقبول نیفتد ردّ شوی!!

ص: ۸۵۳

از نماز گر ردّ شوی از همه چیز ردّ شوی!

احترام به نماز، احترام به خداست!!

اوّل وقت نماز، احترام به خداست!!

مالک دوزخ گوید: چرا در سقری؟!

تو نماز ناخواندی که در سقری!!

لذّت بنده در نماز است بدان!!

قرهالعین نماز است بدان!!

بچه ها را با محبت به نماز عادت دهید!

کار را آسان کنید، به نماز عادت دهید!!

مال را گر خرج نمازش بکنید!

بهرتر از آن است خرج رضایش بکنید!

نام خوب و ادب و علم قرآن حق اوست!

عادت بر نماز و روزه هم حقّ اوست!

نام خوب، بچه را، دعوت به خوبی می کند!

کار خوب تو، بچه را دعوت به خوبی می کند!

حقّ بچه تنها، آب و نانش نبود!

خرج دینش کن، آب و نانش نبود!

میوه ی عمر تو، فرزندان توست!

سعی کن فرزند بیاری میوه ی عمر توست

«خادم» تو که هفت فرزند داری بگو!:

تو چه کردی با آنان هر چه داری بگو؟!

من توانستم نماز بین شان عادت دهم!

تا که هر خیری بین شان عادت دهم!

ص: ۸۵۴

بر حسین گریه کنید مهدی را شاد کنید

بهر هر چه گریه کنید، بر حسین گریه کنید!

دل‌تان گر سوزد بر چیزی، بر حسین گریه کنید!

از قفا سر بُریدند، پسر فاطمه بود!

بالب تشنه بریدند، بر حسین گریه کنید!

او مهمان بود، هر چه گفت تشنه ام!

رحم نکردند به او، بر حسین گریه کنید!

نالای اطفال او، از تشنگی بالا گرفت!

کس به آنان رحم نکرد، بر حسین گریه کنید!

طفل شش ماهه تشنه شد، بر روی دستش بگرفت!

گفت تشنه است آبش دهید، بر حسین گریه کنید!

آب را قطع کردند، اطفال سوختند از تشنگی!

مادر طفل تشنه بود شیر نداشت، بر حسین گریه کنید!

دست سقا قطع شد، بند مشک را به دندان گرفت!

آب‌ها ریخت بر زمین، بر حسین گریه کنید!

بچه‌ها منتظر آب بودند، تشنه بودند همه!

خبر از عمو آمد، منتظر بودند، بر حسین گریه کنید!

راه آب بسته است، تشنگان درمانده اند!

گو چه باید کرد؟ بیایید بر حسین گریه کنید!

گر ندارید دین، مسلمان نیستید، مرد باشید!

میهمان دعوت کرده اید تشنه است، بر حسین گریه کنید!

کربلا باز است، بیاید برویم کربلا!

ناله ی اطفال بینیم، بر حسین گریه کنید!

ص: ۸۵۵

هر کجا هستید، جمع شوید اشک بریزید!

یاد اطفال حسین باشید، بر حسین گریه کنید!

دل ما از عطش اطفال حسین سوخته است!

بیاید جمع شوید ناله کنید، بر حسین گریه کنید!

داغ اصغر دل ما را بیشتر سوخته است!

اشک ما جاری شده، بر حسین گریه کنید!

«خادم» چاره ای نیست باید برویم کربلا!

راه که باز است بیا تا برویم، بر حسین گریه کنید!

اشک و سوز و آه اطفال مرا کشته است!

از همین جا بسوزید، بر حسین گریه کنید!

سالگرد انقلاب شد بگو ما چکنیم؟

راه ما همان است که رهبر گوید، مگو ما چکنیم؟

راهپیمایی کنیم، دشمن را مأیوس کنیم

هر چه کرده نقش بر آب کنیم، دشمن را مأیوس کنیم

گو به دشمن چهل سال گذشت تو چه کردی؟!

مرگ می گوییم شعار می دهیم، دشمن را مأیوس کنیم

انقلاب ما اسلامی بُود، اعتقاد ما اسلامی بُود!

ما به جز اسلام نخواهیم دشمن را مأیوس کنیم

راه ما راه خداست، دین ما دین خداست!

ما خدا داریم، پیروزی خواهیم، دشمن را مأیوس کنیم

خداوند یاورُ ناصر دین ماست، او حامی و یاور ماست!

یاور ما خداست، پیروزیم، دشمن را مأیوس کنیم

شرط پیروزی، وحدت و دین داری و خدمت است!

ص: ۸۵۶

اهل دين و وحدت و خدمتيم، دشمن را مأیوس كنيم

ما خدا داريم، دشمن كافر و بى خداست!

ياورى او ندارد، ما داريم، دشمن را مأیوس كنيم

رهبر ما خمينى اهل دنيا نبود، او خدائى بود و رفت!

رهبر اكنون اهل دين و خداييست، دشمن را مأیوس كنيم

اين حكومت الهى است، رهبرش اهل دين و صفاست!

بهتر از او كه باشد پيدا كنيد؟ دشمن را مأیوس كنيم

تاكنون بارها، خدا، ما را يارى کرده است!

گو كور نيستيد ببينيد، دشمن را مأیوس كنيم

تو، به بدخواه بگو: ما خدا داريم، هر چه مى خواهى بكن

كارى از پيش نبرى، ما خدا داريم، دشمن را مأیوس كنيم

دشمن داخلى و خارجى را بگو: جنگ با ما جنگ با خداست

هر چه مى خواهى بكن، ما خدا داريم، دشمن را مأیوس كنيم

شعار ما الله اكبر است، او ياور ماست

تو چه گويى؟ شعار تو چيست؟ دشمن را مأیوس كنيم

«خادم» گر خدا را يارى كنيم بدان او ياور ماست

ياور ديگر نخواهيم، او دشمن است، دشمن را مأیوس كنيم

دشمن را ياور خود ندانيد، او دشمن است

ياور ما خداست، تقيه بر دشمن نكنيد، دشمن را مأیوس كنيم

گر كه كرديد، اشتباه كرديد، باز نكنيد

یاور ما خداست، تکیه بر دشمن نکنید، دشمن را مأیوس کنیم

گریه های مهدی بر حسین تا کی بود؟

اوشب و روز گریه بر حسین پایان ندارد

ص: ۸۵۷

گریه های مهدی بر حسین پایان ندارد!

صبح و شام او اشک می ریزد اشک او پایان ندارد!

او گوید: یا جدّا نبودم کربلا تا کنم جانم فدا!

صبح و شام اشک می ریزم، اشک من پایان ندارد!

تو مهمان کوفیان بودی چه مهمانی کردند آنان؟!

آب را بستند بر مهمان اشک می ریزم پایان ندارد!

عطش تو مرا سوخته است من چکنم!

من از آه اطفال تو درمانده شدم، اشک می ریزم پایان ندارد!

آب را از تو بستند، تو مهمان بودی!!

تشنه کشتند تو را، اشک می ریزم پایان ندارد!

از چه طفل شیرخواره را روی دست تو کشتند!!

طفل تشنه چه گناهی داشت، اشک می ریزم پایان ندارد!

مادر طفل تشنه بود شیری نداشت درمانده بود!!

طفل و مادر تشنه بودند، اشک می ریزم پایان ندارد!

هر چه کردند طفل را سیراب کنند راهی نبود!!

آخرالامر تیر سیرابش کرد، اشک می ریزم پایان ندارد!

روی دست پدر کشتند طفل تشنه را!!

این مصیبت مرا سوخت، اشک می ریزم پایان ندارد!

ابن سعد ابدان خود را برداشت، جسم جدّ من بماند!!

گو مسلمان ندانست ما را، اشک می ریزم پایان ندارد!

سَرِ جَدِّ مَن بَه نِيزَه بُرَد، بَچَه هَا دِيدَنَد سَرِ او رَا!!

گَرِيَه كَرَدَنَد سُوخْتَنَد، اَشَك مِي رِيزَم پَايَان نَدَارَد!

سَرِ بُرِيدَه، قَرآن خَوَانَد، هَمَه دِيدَنَد وَلِي سَنگَش زَدَنَد!!

ص: ۸۵۸

بچه ها دیدند و سوختند، اشک می ریزم پایان ندارد!

به اسیری آل پیغمبر بردند، آنان را بسته بودند!!

بچه ها طاقت نداشتند، اشک می ریزم پایان ندارد!

دختری در خرابه از ما جای ماند، پدر رامی طلبید!!

همره بابش برفت، اشک می ریزم پایان ندارد!

ناله های اطفال و دل سوخته ی عمه ام، مرا سوخته است!!

طاقتم را طاق کرده، اشک می ریزم پایان ندارد!

«خادم» از دل سوخته ی آقا چه گویی؟! او دلسوخته است!!

او همی گوید: اشک می ریزم اشک من پایان ندارد!

پس تو نیز اقتدا کن به مولایت، صبح و شام اشک بریز

یاد چشم اشکبارش کن، بگو: اشک من پایان ندارد!

چه کنیم تا مهدی بیاید؟

جمعه آید شاید مهدی بیاید

انتظار داریم ما مهدی بیاید

گر که این جمعه نیاید جمعه ی دیگر بیاید

تو بگو مهدی بیاید، دعا کن مهدی بیاید

یاد مهدی کن آماده باش مهدی بیاید

از حقیقت گر بخواهی از خدا، مهدی بیاید

ما دعا می کنیم تا مهدی بیاید

همگی گوییم و دانیم، مهدی بیاید

راه را باز کنید، دل شاد کنید، مهدی بیاید

دست ها بر دعا بالا کنید، مهدی بیاید

بروید آماده شوید، مهدی بیاید

ص: ۸۵۹

گر که آماده شوید، مهدی بیاید

گر نیاید مانعش ماییم، مهدی بیاید

ما صادق نیستیم، ورنه مهدی بیاید

همه آید دست به دعا برداریم و گوئیم:

ای خدا پاک کن ما را، تا مهدی بیاید

قابل مقدم او نیستیم، گوئیم مهدی بیاید

گو خدا اصلاح کند ما را تا مهدی بیاید

ای خدا بهر خوبان بگو مهدی بیاید

ما که لایق نیستیم بهر خوبان گو مهدی بیاید

شیعه نیستیم دوست اوئیم ما!

ادعایی نداریم، تو بگو مهدی بیاید

او به من گفت: دعا کن بهر فرجم!

من دعا کردم، خدایا، تو بگو مهدی بیاید

خدایا به حق احمد و حیدر بگو مهدی بیاید!

بیش از این گوئیم، به حق فاطمه گو مهدی بیاید

ای خدا ما را اصلاح کن تا مهدی بیاید

لطف کن، از ما بگذر، گو مهدی بیاید

تا که آید قدمش بوسیم و گردش گردیم

گر که صادق باشیم، بگو مهدی بیاید

مدّت باقی را بر مادرش بخش و بگو:

من گذشتم از شما شاد باشید مهدی بیاید

ای خدا تو کریمی، ارحم الراحمینی بگو:

شما را بهر فاطمه بخشم تا مهدی بیاید

ص: ۸۶۰

«خادم» چه می گویی با خدا؟! او حکیم و علیم است!

تو بگو از رحمتت از ما گذر مهدی بیاید

گو بسوزد دلی تا مهدی بیاید

گر بسوزد دلی مهدی بیاید

گر بسوزد دلی بر حسین، رحمت حق بیاید

اشک اگر جاری شود رحمت حق بیاید

گر بسوزد دلی اشک جاری شود، رحمت حق بیاید

دل اگر سوزد، رحمت حق بیاید

گریه کن یا بگریان راه رحمت باز شود

یا عزادار باش، رحمت حق بیاید

مجلس روضه بگیر یا خادمش باش

نام تو ثبت شود، رحمت حق بیاید

رحمت واسعه ی الله حسین است بدان

نام خود ثبت کن، رحمت حق بیاید

در قیامت گنهکار فراوان باشد

در کنار حسین باش، رحمت حق بیاید

راه نزدیک به رحمت، حسین است بدان

راه دیگر مرو، رحمت حق بیاید

گر حسینی شوی، به رحمت نزدیک شوی

بهترین راه همین است، رحمت حق بیاید

روضه خوان باش، یا خادم باش

راه خود باز کن، رحمت حق بیاید

در قیامت بهر حسین، فراوان بخشند

ص: ۸۶۱

تو حسینی باش، رحمت حق بیاید

تو که دانی حسین هر چه داشت، داد به خدا

در جوابش خدا گفت: رحمت حق بیاید

دار و نادار خود را بهر دین داد به خدا

هر چه داشت داد به خدا، رحمت حق بیاید

اصغرش به قربانگاه بُرد، جز او چیزی نداشت

گفت: همین است دگر، رحمت حق بیاید

جان خود آماده کرد لب تشنه بود

جان را لب تشنه داد، رحمت حق بیاید

دم آخر سجده کرد، گفت یاغیاث المستغیث

تو به فریادم برس، رحمت حق بیاید

«خادم» چه کسی جان داد و گفت: یاغیاث المستغیث

بس یکی بود در عالم، رحمت حق بیاید

رحمت واسعه ی الله حسین است بدان

پس بیا تا برویم سوی حسین، رحمت حق بیاید

شب جمعه شب رحمت حق است

شب و روز جمعه پر از رحمت حق است

هر چه خواهی بخواه پر از رحمت حق است

شب جمعه هر کجا هستی خدا را بخوان

هر کجا خوانی بدان شب رحمت حق است

درِ رحمت در این شب باز و مفتوح بود

همه امید گنجهکار، شبِ رحمتِ حق است

سعی کن عاق و قاطع خویشان نباشی

ص: ۸۶۲

اهل ظلم نباشی، شبِ رحمتِ حق است
هر که باشی بیا گر مؤمنی راحت دهند
شبِ آمرزش بود، شبِ رحمتِ حق است
گر گنهکاری سر به زیر انداز و بیا
گو خدایا من همانم، شبِ رحمتِ حق است
در به روی همه باز است رحمتش عام بُود
کس نگوید تو کیستی، شبِ رحمتِ حق است
زیر لب گو: خدایا من همان شرمنده ام
تو مرا رسوا مکن، شبِ رحمتِ حق است
شبِ جمعه شبِ رحمتِ عام است بدان
پس مشو غافل بدان، شبِ رحمتِ حق است
ناامیدان در این شب بیایند شبِ رحمتِ حق است
آبروی دیگران حفظ کن، شبِ رحمتِ حق است
تو که دانی خدا ستّار العیوب است، فاش مکن
تا تو را هم ببخشند، شبِ رحمتِ حق است
او چو بخشد، سیئات را حسنات تبدیل کند
کس نداند چه شده؟ شبِ رحمتِ حق است
ای کاش خدا بخشد و احسانی کند
پس بیا، توبه کن، شبِ رحمتِ حق است
رحمتِ واسعه ی الله را بین بیا

گر که امیدواری بیا، شبِ رحمتِ حق است

شب عید است، سیدالایام است بیا

امیدوار باش، عیدی می دهند، شبِ رحمتِ حق است

ص: ۸۶۳

هر اندازه به خدا امید رحمت داری؟

به همان اندازه رحمت کند، شبِ رحمتِ حق است

نا امیدی گناه است، نا امید مباش

هر چه امیدداری می دهند، شبِ رحمتِ حق است

پس بیا امیدوار باش و شرمنده باش

از خدا چیزی بخواه، شبِ رحمتِ حق است

زیر لب گو خدایا من همان بنده ی شرمنده ام

بهر امید آمدم، شبِ رحمتِ حق است

گر یکی از بندگان را او رحمت کند

همه را رحمت کند، شبِ رحمتِ حق است

«خادم» تو ما را امیدوار کردی پس بیا

راه را باز کن گو: شبِ رحمتِ حق است

این نیاز نیست او داند شما امیدوار هستید

قطع امید نکند او، شبِ رحمتِ حق است

شب جمعه گفتیم: خدا آقا بیاید!

روز جمعه گوئیم: خدا آقا بیاید

رحمت حق است، شاید آقا بیاید

ما که امیدواریم، شاید آقا بیاید

برویم سرِ راهش، شاید بیاید

ما دعا می کنیم، شاید آقا بیاید

وعدہ ی حق حق است، شاید آقا بیاید

گر کہ لایق باشیم، شاید آقا بیاید

تو پُرس، آقا کی خواهد آمد

ص: ۸۶۴

همه گویند: ندانیم، شاید آقا بیاید

بروید سرِ راهش گل بریزید

شاد باشید، شاید آقا بیاید

روزِ جمعه، شاد باشید شاید آقا بیاید

خود را آماده کنید، شاید آقا بیاید

گر نیاید، باز ایستیم شاید آقا بیاید

ما امیدواریم، شاید آقا بیاید

گر نیامد، به احمد گوئیم تا بیاید

وعده ی او حق است، شاید آقا بیاید

گر نیامد، نزد فاطمه می رویم

علتش را پرسیم، شاید آقا بیاید

گر نیامد، در نجف به مولا گوئیم

گو به فرزندان بیاید، آقا بیاید

گر نیامد علتی دارد، بیا تا بدانیم

علتش گویند ماییم، آقا بیاید

گر خوب شویم و لایق باشیم

او به وقت خود آید، آقا بیاید

او گفت: فرجم را ز خدا خواستار شوید

گر خواستار شویم، شاید آقا بیاید

گر نیامد اصرار می کنیم، ای خدا آقا بیاید

دعای فرج را خوانیم، شاید آقا بیاید

گر نیامد، فکری در حال خود می کنیم

باید اصلاح شویم، تا آقا بیاید

ص: ۸۶۵

ناامید از فرجش نیستیم شاید بیاید

ما دعا می کنیم، شاید آقا بیاید

«خادم» دعا کن بر فرجش او خواهد آمد

گو دعای فرج، فرج ماست، او خواهد آمد

راه قرب خدا چیست بر ما بگو؟

راه قرب خدا چیست بر ما بگو؟

راه نزدیک چیست بر ما بگو؟

بهترین راه قرب چیست بر ما بگو؟

بهترین راه قرب پاکی نیت بود!

هر چه دانی تو از نیت بر ما بگو؟

صدق نیت راه تقرب باشد!

هر چه را کذب دانی، بر ما بگو؟

گر تعبّد با عصیان جمع شود!

راه قرب نیست این، بر ما بگو؟

عصیان گر باشد، راه قرب بسته شود!

زهر در شربت چیست؟ بر ما بگو؟

تعبّد باید خالص و صادق باشد!

گر نباشد چه باشد؟ بر ما بگو؟

عبادات و دعا گر خالص شود!

گوچه خواهد شد؟ بر ما بگو؟

راه و رسمِ عبادت را از معصوم بگیر!

تو بین معصوم چه کرده؟ بر ما بگو؟

ص: ۸۶۶

لذت تعبّد از خلوص و پاکی است!

گر خلوصی نباشد چه شود؟ بر ما بگو؟

لذتی بهتر از خلوص و عبادت نبود!

لذت آر نباشد چیست؟ بر ما بگو؟

گر عبادت صورتِ ظاهر بُود!

این نباشد عبادت، بر ما مگو؟

لذت الله، با لذت دنیا، جمع نشود!

علتش چیست برادر؟ بر ما بگو؟

دل یکیست، قلب یکیست، دو محبت نشود!

سخن قرآن است این، بر ما بگو؟

حبّ دنیا اگر هست، حبّ الله نبود!

این دو ضدّانند کجا جمع شوند؟ بر ما بگو؟

«خادم» حقّ و باطل دو تاست سوّم ندارد!

باطل آر باشد، حقّ کجاست؟ بر ما بگو؟

راه حق غیر از راه باطل است، بدان!

گر اهل حق نباشی راهت باطل است، بر ما بگو؟

دو راه بیشتر نیست، یا حق است یا باطل است

گر تو در راه حق نباشی، راهت باطل است

خادم! فضل مولا را روشن بگو

هر چه دانی بگو روشن بگو

فضل مولا را روشن بگو؟

آنچه دانی از او روشن بگو؟

فضل مولا در یک جمله است!

او ولی خداست یک جمله است!

آیه ی «إِنَّمَا وَئِيكُمُ» شاهد است!

هر چه خواهی بگو آیه شاهد است!

فضل او را نتوان، بر شمرد!

«کلمات الله» است، نتوان بر شمرد!

فضل او فضل الهی است، بدان!

وصف او وصف الهی است، بدان!

فضل او فضل نبی است بدان!

وصف او وصف نبی است بدان!

بلکه او نفس نبی است بدان!

آیه «أنفسنا» شاهدست بدان!

گر نبی بعد نبی بود علی بود علی بود!

این کلام نبی است علی بود علی بود!

راه او راه نبی است او نفس نبی است!

جانشین نبی است او نفس نبی است!

حق با اوست حق او است بدان!

حق همراه اوست حق او است بدان!

او قرآن است، قرآن با اوست بدان!

ص: ۸۶۸

هر کجا اوست، قرآن با اوست بدان!

او معیار حق است، بین ما!

او حق است، معیار است بین ما!

به عدو گو: حق یکیست باطل بی شمار است!

حق علیست، باطل بی شمار است!

او چراغ است، چراغ روشن است!

تو کجایی او چراغ روشن است؟!

بعد پیغمبر علی بود چراغ!

تو کجا رفتی علی بود چراغ؟!

چراغ داشتی و بیراهه رفتی؟!

تو کجا رفتی، بیراهه رفتی؟!

«خادم» نور و ظلمت ظاهر است!

حق و باطل، بدان ظاهر است!!

هر که خواهد راه باطل می رود!!

هر که خواهد راه حق را می رود!!

کربلا غوغاست بیا تا برویم

کربلا غوغاست بیا تا برویم!

همه جا غوغاست، بیا تا برویم

محرم آمده، بر دل ما شور آمده!

همه آماده شدند، بیا تا برویم

گویند جابر سر راه آمده!

دل ما جوش آمده، بیا تا برویم

راه باز شده، دل آشفته شد!

ص: ۸۶۹

کربلا باز شده، بیا تا برویم

قافله نیست نیاز، خدّمه نیست نیاز!

هر که بارش به دوش است، بیا تا برویم

دعوت عام است، کرم عامّ است!

هر که آید بیاید، بیا تا برویم

میزبان کریم است، الله رحیم است!

همه دعوت شدیم، بیا تا برویم

زینب از دور آمده، با غم و اندوه آمده!

او بهر زیارت آمده، بیا تا برویم

اشک و زاری بلند است، ناله ها هم بلند است!

نان و آب لازم نباشد، بیا تا برویم

روی خاک ها می نشینیم، فرش نخواهیم ما!

آه اطفال بلند است، بیا تا برویم

هر که آید خوش آید، میهمان هم خوش آید!

میزبان کریم است، بیا تا برویم

آه و ناله بلند است، اشک و زاری بلند است!

اشک های همه جاری است، بیا تا برویم

دلِ دوستان خون است، دل ما هم خون است!

آه و ناله بلند است، بیا تا برویم

از نجف می رویم، کربلا می رویم!

با قدم می رویم، بیا تا برویم

«خادم» تو هم می روی؟ کربلا می روی؟!!

از خدا توفیق خواهیم، بیا تا برویم

ص: ۸۷۰

هر که هستی بیا، میهمان هستی بیا؟!

دعوت عام است، بیا تا برویم

آخر الأمر یوسف زهرا بیاید

گر شما صبر کنید یوسف زهرا بیاید

جمعه روز آقاست ما منتظریم!

چشم ها سوی آقاست ما منتظریم!

ای خدا تو گو: آقا بیاید!

سر راهیم همه، آقا بیاید!

ای چه زیباست که آقا بیاید!

عاشقیم ما آقا بیاید!

ما ندانیم چه کنیم آقا بیاید؟

از خدا خواهیم آقا بیاید!

چشم به راهیم تا آقا بیاید!

می نشینیم تا آقا بیاید!

نیمه شب گویم آقا بیاید!

با نماز گویم آقا بیاید!

اصرار می کنیم آقا بیاید!

ما دعا می کنیم آقا بیاید!

او گفت: تو دعا کن من بیایم!

گر دعایم کنی من بیایم!

من دعا کردم خدایا! او نیامد!

صبر کن، مگو: او نیامد!

صبر تو کوتاه است، آقا بیاید!

ص: ۸۷۱

پس مگو: آقا نیامد!

آخر الأمر یوسف زهرا بیاید!

گر چه دیر آید آخر بیاید!

تو دعا کن بیاید، زنده باشی بیاید!

آخر الأمر بیاید، ای خوش آید گر بیاید!

ای دوستان بیاید دست بر دعا بر آید!

همگی گوید بیاید، تا او بیاید!

صبر ما خسته شد و آخر نیامد!

از خدا خواهیم تا او بیاید!

ما ندانیم او از چه نیامد؟!

باید از او پرسیم از چه نیامد؟!

عشق ما دیدار او بود نیامد!

صبر کردیم، آخر نیامد!

لیک او گفت: آماده شوید تا بیایم!

گر که آماده نباشیم او نیاید!

گر که آماده شویم او بیاید!

چه خوش است آماده شویم او بیاید

پس بیا باز گردیم، آماده شویم!

کار خود انجام دهیم، آماده شویم!

غم ما این است، کی آماده شویم؟!

مشکل ما همین است، کی آماده شویم

«خادم» تو چه گویی؟ آماده شوی؟

مشکل ما همین است که آماده شویم

ص: ۸۷۲

فاطمه با علی چون بودند بگو؟

فاطمه با علی همسر بودند

بهترین بودند همسر بودند

علی و فاطمه از ازل همسر بودند!

چون به دنیا آمدند دو گوهر بودند

هیچ نقاری نبود هرگز بین شان!

اختلافی نبود هرگز بین شان!

این دو گوهر حامی هم بودند!

جان فدای همدگر هم بودند!

هر دو پاک و همسر بودند!

بی نظیر بودند و همسر بودند!

نیک بودند، صاحب لؤلؤ و مرجان بودند!

خیر خواه بودند صاحب لؤلؤ مرجان بودند!

نیک بودند، جان فدای همدگر بودند!

کس نیامد مثل آنان، حافظ همدگر بودند!

شفاف بودند آئینه ی همدگر بودند!

با صفا بودند، خیرخواه همدگر بودند!

اهل عالم از این ها درس بگیرید!

جان فداشان کنند درس بگیرند!

راه و رسم زندگی را از اینان بگیرند!

هر چه خوبی هست از اینان بگیرند!

فاطمه سیده ی نسوان، علی امیرمؤمنان!

درس بگیرند همه از امیرمؤمنان!

ص: ۸۷۳

فاطمه اُسوه ی نسوان، علی امیر مؤمنان!

تو کجا یابی مثلِ فاطمه و امیر مؤمنان!

این دو حجّت، حجّتند، تا آخر زمان!

گر بخواهند حجّت، تا آخر زمان؟!

گو بیایید بهترین، این ها بوند!

شرق و غرب آلوده اند، پاک ها این ها بوند!

«خادم» نرود میخ آهنین بر سنگ!!

تو چرا چکش می زنی بر سنگ؟!

مردم دنیا اهل دنیا اند همه!!

طالب سیم و زرند اهل دنیا اند همه!!

باب رحمت حسین است حسین

مکتب حق حسین است حسین

او چراغ روشن دین خداست!

کشتی بی منتها حسین است حسین

گو ائمه همه کشتی و چراغ دین اند!

لیک کشتی بی منتها حسین است حسین

باب او باب الحسین اوسع است!

کشتی او اوسع است حسین است حسین

مکتب اش راه گشای امت است!

جامع است، او حسین است حسین

گو که هر خیری بُود در مکتب اوست!

هر خصالی نیک از حسین است حسین

مکتب او مکتب اسلام است بود!

ص: ۸۷۴

درس نیک از حسین است حسین

باب او باب الرحمة ی جنت است!

باب واسع است از حسین است حسین

جنت را دری است باب الحسین است!

عزاداران روند، باب الحسین است حسین

رحمت واسعه ی حق، حسین است حسین!

رحمت آر خواهی، حسین است حسین

گر که خواهی قیامت آسوده شوی!

گرد او گرد، حسین است حسین

روضه خوان گر باشی راهت می دهند!

این باب باب حسین است حسین

راه بر روضه خوان ها باز است!

سخن از روضه خوان گر شنیدی باز است

این در بهر حسین است حسین

نام خود را در مجالس بنویس!

روضه خوان باش نام خود را بنویس

گر نویسی اینجا، آنجا راهت دهند!

نام خود اینجا بنویس آنجا راهت دهند

«خادم» روضه خوانی افتخار من است!

خادم خادمی هم افتخار من است

بیا تا بشنویم فضل علی

تا بدانیم همه فضل علی

بهترین کار بود گفتن فضل علی!

ص: ۸۷۵

افضل کارها بود گفتن فضل علی!

سبب آموزش است گفتن فضل علی!

بهترین کار است بشنوی فضل علی!

دیدن روی علی بهترین کار بود!

پیروی از علی بهترین کار بود

گر که خواهی بدانی علی کیست علی؟

از نبی پرس تا بدانی علی کیست علی؟!

علی ولی الله اعظم است!

قدر او نزد خدا اعظم است!

از خدا آمد سلامش او علیست!

گفت: سلامش برسان او ولیست!

ولی الله است شأنش اعظم است!

نبا عظیم است، شأنش اعظم است!

شأن او شأن پیمبر باشد!

نفس او نفس پیمبر باشد!

آیه ی «أنفسنا» شاهد اوست!

نفس پیغمبر است خدا شاهد اوست!

او ولی مردم است، خدا می داند!

غدیر خم شاهد است خدا می داند!

«أئما» در «ولئیکم» نیز شاهد است!

قول پیغمبر نیز شاهد است!

او قرآن است، قرآن همراه اوست اوست!

علم قرآن نزد اوست، قرآن همراه اوست!

ص: ۸۷۶

او حقّ است، حق همراه اوست!

حق اوست حق همراه اوست!

پیغمبر فرمود: علی از قرآن جدا نیست!

او قرآن است، از قرآن جدا نیست!

صاحب حق است، او، ولیّ الله است!

غیر او کیست چنین، او ولیّ الله است!

نفس پیغمبر بُود، بلکه پیغمبر بُود!

گر که پیغمبر دگر بود، او پیغمبر بود!

او صراط مستقیم دین ماست!

بلکه او اصل و اساس دین ماست!

شاهد حق اوست او قرآن بُود!

حق اوست او قرآن بُود!

قرآنِ ناطق است، او قرآن بُود!

رقیش بلید است، او قرآن بود!

«خادم» نطق و عملش قرآن بُود!

قرآن اوست، او قرآن بُود!

أُمّ البنین کیست بگو؟

أُمّ البنین همسر امیرالمؤمنین است!

افتخار می کند، همسر امیرالمؤمنین است!

عباس علمدار حسین در کربلاست!

گر نباشد عباس کربلا کی کربلاست!

عباس فرزند امیرالمؤمنین است!

او شجاع است فرزند امیرالمؤمنین است!

ص: ۸۷۷

ام البنین چهار فرزند از امیرالمؤمنین داشت!

افتخار داشت فرزندی از امیرالمؤمنین داشت

چهار فرزند خود را فدای حسین اش نمود!!

بلکه او هر چه داشت را فدای حسین اش نمود

نام فرزندان خود را نزد زینب نبرد!

نام عون و جعفر و عباس نزد زینب نبرد!

گفت: فرزندانم فدای حسین باد!

بلکه دار و ندارم فدای حسین باد!

چهار صورت قبر می ساخت و می گفت:

خبر آورده اند عباس به برادر می گفت!

بهر سقایی اجازم بده بی تابم من!

پس اجازه گرفت و گفت: بی تابم من!

دست هایش بهر سقایی قطع شد!

آب نخورد دست هایش قطع شد!

پس عمود آهنین بر او زدند!

آب نداشت عمود آهنین بر او زدند!

گفت: برادر من رفتم تو بیا!

آب ندارم برادر رفتم تو بیا!

شاه آمد و گفت: پشتم بشکست!

بی برادر شدم، پشتم بشکست

ای برادر چکنم با عَطَشِ اطفالم!؟

آب ندارم چکنم با عطش اطفالم!؟

هر چه کرد نشد جسم برادر ببرد!

ص: ۸۷۸

قطعه قطعه بود نشد جسم برادر ببرد!!

چون باز گشت اطفال گفتند: چه شد؟!؟

گفت: بی برادر شدم گفتند: چه شد؟!؟

گفت: سقا کشته شده آبی نمانده!

بی برادر شده ام من، آبی نمانده!!

بچه ها گفتند: آب نخواهیم عمّو بیاد!

نام آب را نبریم عمّو بیاد!!

«خادم» بگو آخر الأمر چه شد؟!؟

بچه ها تشنه بُدند آخر الأمر چه شد؟!؟

من که گویم: صدای العش بالا گرفت!!

آب نبود صدای العطش بالا گرفت!!

ایام شهادت شد از زهرا بگو

هر چه دانی تو از زهرا بگو

سوم ماه جماد الثانی آمده!

دل ما خون شده، جماد الثانی آمده!

سوم این ماه عالم تیره شده!

فاطمه مضطرّ و بیچاره شده!

به خدا گفت: من تو را خواهم و بس!

دیگری را نخواهم تو را خواهم و بس!

ای خدا مرگ مرا زود برسان!

سیر شدم من ز دنیا زود برسان!

طاقت دیدن مولا را ندارم دیگر!

این قدر ظلم بر او شد ندارم دیگر!

ص: ۸۷۹

بچه هایم بی مادر می شوند!

چون نبینند مرا مضطر می شوند!

پس به مولا گفت: مرا شب خاکم سپار!

همه در خواب باشند مرا خاکم سپار!

بچه هایم را نوازش کن بهر خدا!

اشکشان را پاک کن بهر خدا!

نیمه شب ها بیا مرا سر به زن!

تا که تنها نباشم مرا سر به زن!

تو شوی بعد من، خانه نشین!

چاره ای نیست، شوی خانه نشین!

غم عالم بر دلت جمع شده!

صبر تو بعد من حتم شده!

بس خدا داند چه ها بر تو شده!

استخوانی در گلو، خار در چشم شده!

بس تویی مظلوم عالم یا علی!

از تو مظلوم تر نباشد یا علی!

پس مرا از زیر پیراهن بشو!

نیمه شب شو، زیر پیراهن بشو!

هر چه دیدی نادیده بگیر!

اثر تازیانه، نادیده بگیر!

چون مرا غسل دهی دفنم مکن!

حسنینم گو بیایند، دفنم مکن!

تا که با آنان، وداعی بکنم!

ص: ۸۸۰

آه آنان بینم، وداعی بکنم!

لیک ملائک همه گریان شدند!

یا علی! بردار طفلان را، همه گریان شدند!

پس علی حسنین را بر گرفت!

داغ خود را او از سر گرفت!

بدن فاطمه را بر دست گرفت!

متحیر شد چه کند خجالت گرفت

ای خدا دست تنها چکنم!؟

محرمی نیست تنها چکنم!؟

ناگهان دو دست نبی ظاهر شد!

گفت: بده زهرای مرا ظاهر شد!

کس ندانست چه شد، پنهان شد!

بس علی دانست چه شد پنهان شد!

پیش خود گفت: امانت بود پس گرفت!

لیک نبود آنچه به من داد پس گرفت!

تا که گفت: یا رسول الله پیرس از زهرا!

بلکه اصرار کن، پیرس از زهرا!

تا بگوید مردم با ما چه کردند!؟

حق ما غصب کردند، گو چه کردند!؟

تازیانه بر زهرا زدند!!

در حقیقت آن را بر من زدند!

ناله ی زهرا بلند شد پشت در!

میخ در بر او زدند، پشت در!

ص: ۸۸۱

محسن اش را با لگد سقط نمودند!

گفت بابا ببین محسنم را سقط نمودند!

تا که مولا جان خود را دفن نمود!

دست تکان داد، دار و نادار خود را دفن نمود!

گفت: خدا دار و نادارم رفت چکنم؟!

هر چه داشتم رفت چکنم!؟

پس رفت نشانِ فاطمه پنهان نمود!!

درد و غم های خود را پنهان نمود!!

پس نشست نزد یتیمان چه کند!؟

گر بهانه بگیرند ز مادر چه کند!؟

پس علی شد دگر خانه نشین!!

بهر اطفال شد خانه نشین!!

درد و غم ها بر او وارد شد!!

غم عالم بر او وارد شد!!

گفت: صبر کردم استخوانی در گلو خاری به چشم!!

سخنم را به چاه گفتم استخوانی در گلو خاری بچشم!!

«خادم» تو چه دانی از صبر علی!؟

کوه ها ماندند از صبر علی!؟

در زمان غیبت چه باید کرد بگو؟

چون امام در غیبت است چه باید کرد بگو؟

دوره ی آخر زمان است بدان!

فتنه ها گو زیاد است بدان!

دین و ایمان کمیاب است بدان!

ص: ۸۸۲

هر چه خواهی هست دین کمیاب است بدان

دین خود را به خدا باید سپرد

همه چیز را به خدا باید سپرد!

فتنه های کور، خواهد آمد!

بدتر از کور، خواهد آمد!

مردمان دان اهل دنیایند همه!

عابد درهم و دینارند همه!

همه شاکی ز دنیا باشند!

ناراضی ز دنیا باشند!

همه چیز دارند و نالند همه!

از غم روزی، نالند همه!

قیمت دین نزدشان ناچیز است!

هر چه گویی نزدشان ناچیز است!

دین خود را به اندک می فروشند!

بلکه با سوگند هم، می فروشند!

هر چه گویند، ز دنیاست، بدان!

سخن عقبا ندارند، بدان!

از خطا و گناه ترسی ندارند!

از عذابِ اِلاه ترسی ندارند!

نام مردن را هرگز بُرنند!

گر که بیند کسی مُرد هرگز نَبَرنند!

از حسام و قیامت هراسی نَبُود!

از عذاب و دوزخ هراسی نَبُود!

ص: ۸۸۳

گویند: که رفته خبر آورده، بگو؟!

هر که رفته کی خبر آورده بگو!

در حقیقت اعتقادی به قیامت ندارند!

به خدا هم اعتقادی ندارند!

ای برادر ز اهل دنیا، دور شو!

تا توانی از آن ها، دور شو!

دین خود را حفظ کن در خانه نشین!

بر گناهت گریه کن در خانه نشین!

«خادم» سعی کن دست گمراهی را بگیر!

گر از خانه برون رفتی دست گمراهی را بگیر!

ور نه در خانه نشین، از مردم بترس!

گر نشد دست گمراهی بگیری، از مردم بترس!

انقلاب خمینی چه بود؟

انقلاب خمینی چه بوده بر ما بگو؟

تو که بودی آن زمان بر ما بگو؟

انقلاب خمینی اسلامی بود و بس!

او مردی خدایی بود و بس

او اسلام را با بیانش زنده کرد!

گو که، دین خدا را زنده کرد!

مرد پاک و الاهی بود و برفت!

دین حق را زنده کرد و برفت!

هدف او احیای دین بود و بس!

جنگ او با دشمنِ دین بود و بس!

ص: ۸۸۴

راه حق را نشان داد به همه!

دین حق را نشان داد به همه!

مرد آزادی و مردانگی بود و برفت!

راه حق را یاد داد و او برفت!

درس آزادگی داد به دنیا و برفت!

همه او را پذیرفتند و او برفت!

انقلاب او الهی مردمی بود و برفت!

نام نیکش به جای ماند و برفت!

اساس انقلابش گفته ی معصوم بود!

هر چه می گفت گفته ی معصوم بود!

در حقیقت او شاگرد معصوم بود!

او نه معصوم، شاگرد معصوم بود!

هر چه گفت حق بود، از حق می گفت!

هر کلامی می گفت از حق می گفت!

او سیاستمدار الهی و دانایی بود!

فریب کس نخورد، مرد دانایی بود!

هدفش بس خدا بود و بس!

رابطه با دشمن نداشت، خدایی بود و بس!

دست خالی بود او اصلاح کرد و برفت!

اهل دنیا نبود، اصلاح کرد و برفت!

جانشین او چون او صالح بود!

او شاگرد صالح است و صالح بود!

انقلاب او مهدوی بود، دست مهدی می رود!

ص: ۸۸۵

ما دعا می کنیم بهر او، دست مهدی می رود!

«خادم» نظرت درباره ی امام چیست بگو؟!

مرد پاکی بود با خدا بود، تو بگو؟!

من که گویم: او رهبر شایسته بود!!

بهتر از او نبود، رهبر شایسته بود!!

کربلای حسین چیست بگو؟!

ما ندانیم تو دانی چیست بگو؟!

کربلا صحنه ی امتحان بود بدان!

امتحان دوست و دشمن بود بدان!

همه جا کربلا، هر روز عاشورا بُود!

امتحان خداست، هر روز عاشورا بُود!

هر که راهش حسین است عاقل است!

هر که راهش حسین نیست، غافل است!

راه حسین، عزّت و انسانیّت بُود!

راه دشمن ذلّت، شیطانیت بُود!

حسین رهبر آزادی و آزادگی بود!

درس آزادگی داد و، آزادگی بود!

زیر بار ذلّت نرفت و کشته شد!

تن به ذلّت نداد و کشته شد!

درس آزادگی داد به امت ها و رفت!

خون خود را بهر حق داد و برفت!

گفت: مرگ با عزّت، به ز خواری بُود!

درس آزادی داد و رفت، به ز خواری بُود!

ص: ۸۸۶

«المتیہ لا الدئیہ» گفت و رفت!

او خواری نخواست و لب تشنه رفت!

بهر آزادی اکبر و اصغر بداد!

اطفالش تشنه بودند، دست سقا را بداد!

هر چه داشت بهر خدا داد و برفت!

با لب تشنه بود، بهر خدا داد و برفت!

راه دین رفت، درس دین داد و برفت!

هر چه داشت بهر خدا داد و برفت!

کربلا صحنه ی عشق و عاشقی بود!

هر که میدان رفت با عشق و عاشقی

بود!

عزت دنیا گرفتند، جوار حق گرفتند!

دل ز دنیا بریدند، جوار حق گرفتند!

راه حق را باز کردند، حق را گرفتند!

دار و نادار خود دادند، حق را گرفتند!

کربلا دانشگاه بود، قبل از قتلگاه!

قتلگاه شد، دانشگاه بود قبل از قتلگاه!

«خادم» پس بیا تا برویم کربلا!

درس آزادی بگیریم، برویم کربلا!

داغ اکبر چه کرد با حسین!!

لب تشنه چه کرد با حسین!؟

داغ اکبر چه کرد با قلب پدر!؟

داغ اصغر چه کرد با قلب پدر!؟

داغ اکبر لکه شد بر قلب حسین!

ص: ۸۸۷

یادگار پیمبر بود و قلب حسین!

زود اجازت داد بهر ولدش!

در ره دوست داد او ولدش!

او چو ابراهیم فرزند را هدیه کرد!

در بر دوست ناچیز بود هدیه کرد!

فضل ابراهیم بیشتر نبود از فضل حسین!

فضل اسماعیل بیشتر نبود از فرزند حسین!

در زیارت گویند: بآبی أنت و أمی!

یادگار نبی بود بآبی أنت و أمی!

از جهاد بازگشت و گفت: تشنه ام!

ای پدر شربت آبی بده من تشنه ام!

پس زبان در دهان بابش گذارد!

هر دو خشک لب بودند تا بابش گذارد!

گفت: بازگرد تا سیراب شوی!

تا به دست جدت سیراب شوی!

چون که بیچاره شد بابش صدا زد!

دم آخر تشنه بود بابش صدا زد!

گفت: بابا غم مخور سیراب شدم!

تشنگی رفت بابا سیراب شدم!

خاک و خون از لب و دندان علی پاک نمود!

نالہ زد نزد پدر قلب پدر چاک نمود!

شاه گفت: بابا رفتی و راحت شدی!

بین گرفتار شدم من، تو راحت شدی!

ص: ۸۸۸

جسم اکبر را قطعه قطعه کرده اند!

ای جوانان بیاید قطعه قطعه کرده اند!

من توانِ بردنِ او را ندارم!

چکنم جوان مرده شدم، تون او را ندارم!

«خادم» آتش زدی تو دل ما را!

بس کن، تو آتش زدی دل ما را!

دلِ هر سنگدلی آتش گرفت!

بهر فرزند و بابش آتش گرفت!

دلِ ما هم خدا آتش گرفت!

دلِ عالم همه آتش گرفت!

از فضل علی گو که فضلش بی شمار است!

از عدل علی گو که عدلش بی شمار است!

فضل علی را که تواند گوید؟!

فضل او بی شمار است که تواند گوید؟!

گر دریا مرکب درختان قلم جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او را نتوانند شمرد، گر کاتب شوند!

فضل او فضل خدای ازلیست!

وصف او وصف خدای ابدیست!

کلمات الله است فضل او، نتوانید شمرد!

عدل او عدل الهی است نتوانید شمرد!

همه جا او عادل است نتوانید شمرَد؟!

وصف او وصف خداست توانید شمرَد؟!

تو بیا در حکومت بین او عادل است!

ص: ۸۸۹

عهدنامه ی مالک اشتر را ببین او عادل اوست!

او پوسته جوی از دهن مورچه نگرفت!

عدل او خسته کرد، حق مورچه نگرفت!

او دو پیراهن خرید بهتر را هدیه داد!

گفت: جوانی تو بهتر را هدیه داد!

در قضاوت که بُود مانند علیّ؟!

حق هیچ کس ضایع نکرد، که بُود مانند علیّ؟!

در قضاوت ها خدا بود در نظرش چیز دیگر نبود!

حق صاحب حق را می داد و می ترسید چیز دیگر نبود!

عدل او نامزدِ خاصّ و عام همه بود!

انوشیروان عادل شاگرد او هم نبود!

عدل او را طاقت هر کس نبود!

دیگران را طاقت عدلش نبود!

همه از عدل او ترسیده بودند!

عدل او همراه با سازش نبود!

عدل مطلق، تو کجا ها دیده ای؟!

مرد عادل تو کجا ها دیده ای؟!

روزگار کی دیده، مردی این چنین؟!

مرد یکتا بود علیّ، کی دیدی مردی این چنین؟!

قاتلش را گفت اسیر است نان و آبش بدهید!

گر کشید او را اسیر است نان و آتش بدهید!

ضربتی او زد به من، یک ضربت بزنید!

او یک ضربت زد شما هم یک ضربت بزنید!

ص: ۸۹۰

گر که کشتید او را مُثله نکنید!

مُثله بر کلبِ عقور هم نکنید!

«خادم» تو کجا عدلِ علی را دانی!

شمه ایست این تو کجا عدلِ علی را دانی؟!

عدلِ او را خدا داند و بس!

فضلِ او را خدا داند و بس!

فاطمه کیست، بیا بر ما بگو؟!

شأن او چیست بیا بر ما بگو؟!

فاطمه دخت نبی می باشد!

شأن او هم جلی می باشد!

گر تو خواهی بداننی فاطمه را؟!

از پدر پُرس تا بداننی فاطمه را؟!

فاطمه سیده ی زن ها بُود!

بهتر از آسیه و مریم بُود!

فاطمه نور دو چشم احمد است!

فاطمه محبوبه ی احمد است!

پدر گوید: جانم فدای فاطمه!

دست او بوسم فدای فاطمه!

فاطمه بهجت قلب مصطفاست!

فاطمه همسر و، زوجش مرتضاست!

فاطمه نور قلب مصطفاست!

فاطمه نور چشم مرتضاست!

فاطمه انسیه ی حورا بُود!

ص: ۱۹۱

فاطمه صدیقه ی کبری بود!

فاطمه نامش نجات از دوزخ است!

دوست فاطمه دور از دوزخ است!

فاطمه عدلی ندارد در جهان!

عارفی او ندارد در جهان!

فاطمه از طمّث پاک است بدان!

فاطمه از رجس پاک است بدان!

فاطمه طاهره ی مطهره است!

فاطمه صدیقه ی منزّه است!

فاطمه زهرای اطهر باشد!

فاطمه شیدای احمد باشد!

فاطمه بوی جنّت می دهد!

مصطفی گفت بوی جنّت می دهد!

فاطمه گوهر بی همتاست او!

فاطمه اطهر و اعلاست او!

فاطمه دوستان خود جنّت برد!

دشمنانش را به دوزخ می برد!

رشته ی چادرش را تو بگیر!

سوی جنّت می رود چادرش را بگیر!

با محبّت می توان فائز شوی!

گر مُحبّ او بُدی حائر شوی!

او محبّانش ز دوزخ می برد!

دانه برچیند، ز دوزخ می برد!

ص: ۸۹۲

دشمنانش را به دوزخ جا دهد!

بلکه آنان را قعر دوزخ جا دهد!

تو بیا محشرِ کبرا را ببین!

عزتِ فاطمه ی زهرا ببین!

«خادم» تو چه دانی از فاطمه؟!

تو که چیزی ندانی از فاطمه؟!

فضل مولا را بگو بیشتر بگو!

هر چه گویی کم است بیشتر بگو!

فضل مولا بیان حق بُود!

هر چه گویی ز او حق بُود!

فضل مولا عبادت باشد!

هر چه گویی عبادت باشد!

فضل مولا تو را پاک کند!

هر چه گویی تو را پاک کند!

فضل مولا بگو و گوش کن!

فضل مولا را ببین و گوش کن!

گوش و چشم و زبان را پاک کن!

تو گناه خود از این ره پاک کن!

چهره ی او گر بینی عبادت باشد!

گر که در خواب بینی عبادت باشد!

چند چیز بین اعمال شرطی ندارد!

فضل مولا گفتن شرطی ندارد!

اشک بر شاه شهیدان شرطی ندارد!

ص: ۸۹۳

دل اگر سوزد بر او شرطی ندارد!

تو بدان صلوات شرطی ندارد!

هر کجا باشد شرطی ندارد!

گر که میزان اعمال کم است!

صلوات را بیاور گر کم است!

گر بیاری حَبِّ عَلِيٍّ و آل او!

خوب می خرنند حَبِّ عَلِيٍّ و آل او!

راه خود را به خدا نزدیک کن!

مغفرت را بهر خود نزدیک کن!

با حَبِّ عَلِيٍّ، گر بمیری آمرزیده شوی!

تائب و مؤمن بمیری آمرزیده شوی!

لیک بدان شرط محبت عمل است!

به عمل کار بر آید عمل است!

آیه «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ» شاهد است!

آنچه گفتم قرآن است شاهد است!

صلوات نیز تسلیم خواهد، بدان!

هر عبادت تسلیم خواهد بدان!

محبت گر راستین باشد عمل است!

پس بدان شرط محبت عمل است!

با محبت گر بمیری تائبی!

بلکه تو شهیدی تایی!

با محبت تو را چون عروس جنت برند!

«خادم» با محبت باش تا تو را جنت برند!

ص: ۱۹۴

فروع دین کدامست بر ما بگو؟

واجبات دین کدام است بر ما بگو؟!

واجبات دین ده چیز است بدان!

هر چه دانی از این ده چیز است بدان!

نماز و روزه است حج و زکات است بدان!

جز روزه، همه ارکان دین است بدان

تارک حج و نماز و زکات کافر است

گر نباشد اعتقاد او کافر است

هر ضروری دین گر منکر است؟!

او نیز کافر است گر منکر است!!

امر معروف و نهی منکر واجب است!!

هر دو باشد ضروری واجب است!

ترک این دو خطرناک است بدان!!

واجبات زین دو برقرار است بدان!

آنچه باشد افضل از همه!!

تولی و تبری افضل از همه!!

گر نباشد این دو، نپذیرند همه را!!

گر که باشند پذیرند همه را!!

می توان گفت این دو از اصولند!!

اصل دین، حُبّ و بُغض است از اصولند!!

گر نباشد این دو ایمان تَبُود!!

دشمنی با خدا کفر است ایمان تَبُود!

صادق آل محمد گفت: ایمان حَبّ و بغض است!

ص: ۸۹۵

حَبِّ و بغض ایمان است ایمان حَبِّ و بغض است!

واجبات دین همین ده چیز نباشد!

واجبات دین زیاد است فقط ده چیز نباشد!

لیک این ها اَهَمِّ واجبات است!

واجبات دیگری هست این ها اَهَمِّ واجبات است!

واجبات را کوچک شمار حکم خداست!

ترک واجب مکن، حکم خداست!

نماز را کوچک شمار اوّل سؤال محشر است!

زکات را کوچک مشکار تارکش در سقر است!

حجّ مخصوص خداست ترکش مکن!

یهودی یا نصرانی باشی ترکش مکن!

روزه را دان سپر از آتش بُود!

تارک آن ندارد مانعی در آتش بُود!

تارک امر و نهی، از دین خارج است!

عامل آن حافظ دین است نی او خارج است!

امرو نهی تو کار انبیاست!

پس ثوابش دان بزرگ است کار انبیاست!

«خادم» تو بترس از ترک امر و نهی دینت!

چون عذاب نازل شده بر ترک امر و نهی دینت!

اُمّه کیانند بر ما بگو؟

ائمه دوازده معصوم بوند!

همگي رهبران معصوم بوند!

رهبران معصوم بخوان معصوم بوند

ص: ۱۹۶

نسل معصومند بدان معصوم بوند

کلّ معصومین چهارده معصوم بوند

معصومین پاکند و معصوم بوند

من فدای کلّ معصومین بوم

هیف که یک جان دارم، فدای معصومین بوم

کلّ معصومین فرزندان احمدند!

بس علی نیست، فرزندان احمدند!

دانش آنان همه از احمد است!

دانش احمد از خدای اکرم است!

کل معصومین نور واحدند!

درب هر خانه زنی، نور واحدند!

هر چه گویند، همه یکسان بوند!

نور واحد بوند، یکسان بوند!

اختلافی ندارند، چون معصوم بوند!

دیگران اختلاف دارند نی معصوم بوند!

افتخار ماست، رهبران مان معصوم بوند

زاده ی فاطمه اند معصوم بوند!

زین سبب رهبران صادق بوند

صادقین در همه چیز صادق بوند!

دین حق، صادق بود از صادقین است

صادقین گویند: حق از صادقین است

دیگران صادق نباشند، نی از صادقین اند

صادقین اولاد احمدند کاناں صادقین اند

ص: ۸۹۷

علم اوّلین و آخرین نزد صادقین است

هر چه خواهی تو، نزد صادقین است

صادقین رهبر بُوند چون صادقین اند

دیگران نی رهبر و نی صادقین اند

گر نشان خواهی معجزات از صادقین است

معجزات دان، مخصوص صادقین است

دیگران بلید و پلیدند کی صادقین اند

فرق بین اَبّ و اَبّا ندانند کی صادقین اند؟!

پس نشاید آنان رهبر مردم شوند!

کی بلید و پلید رهبر مردم شوند؟!

راه حق را نشان هایی بُود!

گر تو خواهی نشان هایی بُود!

علم قرآن تنها نزد صادقین است!

این نشان است بدان نزد صادقین است

«خادم» تو حق را از کجا یافتی بگو؟

من که از قرآن یافتم، تو کجا یافتی بگو

گروهی راه را گم کرده اند!!

گو باید چه کنند؟ راه را گم کرده اند؟!

راه را اگر گم کرده اند رهبر نیاز دارند بدان!

او چراغ است بهرشان رهبر نیاز دارند بدان!

رهبران باید الهی و صادق باشند!

راهنما باشند و صادق باشند!

ور نه گمراهت کنند، نزد آنان مرو!

ص: ۸۹۸

گر الهی و صادق تَبَوَّنَد، نزد آنان مرو!

تو مگر تمسک به ثقلین نکردی تاکنون؟!

تو حدیث منزلت را ندیدی تاکنون؟!

آیه «ولایت» را ز قرآن نخواندی تاکنون؟!

آیه «أَنْفُسِنَا» را نخواندی تاکنون؟!

پس چه خواندی ز قرآن، تاکنون؟!

تو «صراط مستقیم» را نخواندی تاکنون؟!

آیه «تَطْهِير» را تو نخواندی تاکنون؟!

آیه ی «ذی القربی» را نخواندی تاکنون؟!

آیه ی «تَبْلِغ» را نخواندی تاکنون؟!

پس چه خواندی ز قرآن تاکنون؟!

تو نشنیدی پیامبر گفت: حق با علیّ است؟!

یا که نشنیدی گفت: قرآن با علیّ است؟!

این همه آیات قرآن بود در شأن علیّ!

تو «آیات الفضائل» نخواندی در شأن علیّ!!

نی کتاب دانستی نی شأن علیّ!

نی حدیث ثقلین خواندی در شأن علیّ!

سوی طاغوت ها رفتی نی سوی علیّ!

تو بلید و پلید را گرفتی نی علیّ!

کفر طاغوت واجب بود، نی کفر علیّ!

واجب بود از طاغوت بگذری نبی ز علی!

تو که کافر به طاغوت نشدی کی مؤمنی؟!

تو که «لا إلهَ» نگفتی کی مؤمنی؟!

ص: ۱۹۹

ایمان اقرار به ولایت باشد!

تو که اقرار نداری کی مؤمنی؟!

«خادم» با که گویی تو این سخنان؟!

کی پذیرد ز تو این سخنان؟!

سخن حق بود آنچه گفتم بدان؟!

راه حق بود آنچه گفتم بدان!

داغ اصغر همه را سوخته است!

عطش طفل همه را سوخته است

عطش طفل را هر که شنید سوخته است!!

مادر طفل بیش از همه سوخته است!!

طفل و مادر همه تشنه بُدند!!

مادر طفل چه کند، سوخته است؟!

هر چه کردند آبی بهرش آورند!!

راه آب بسته بود دل مادر سوخته است!!

مادر و طفل ناله کردند از عطش!!

دلِ مادر بیشتر از دیگران سوخته است!!

مادر و طفل را همه دیدند چه کنند؟!

آب نبود، چه کنند، طفل سوخته است!!

آه اصغر همه را سوخت چه کنند؟!

متحیر ماندند همه، طفل سوخته است!!

پدر آمد تشنه بود، طفل را برگرفت!!

چون نگاهش کرد دید طفل سوخته است!!

گفت به خواهر: بده طفل مرا!!

ص: ۹۰۰

چکنم طفل من از عطش سوخته است!؟

گفت: ای مردم ببینید طفل تشنه را!!

پس بگیرید آبش دهید طفل من سوخته است!!

دشمن از دور بدید طفل تشنه را!!

تیری بر گلویش زد نگفت طفل سوخته است!!

متحیر ماند پدر طفل را چه کند!؟

راه او بسته شد در مانده شد؟ طفل سوخته است!!

طفل را گر آورد بین اطفال چه کنند!؟

شیون و ضجه کنند، طفل سوخته است!!

طفل را می بُرد و مادر می دوید!!

بگذار بینم طفل خود را طفل من سوخته است!!

پس خبر آمد به خیام: اصغر کشته شد!!

نالای اطفال بلند شد، طفل سوخته است!!

این خیر منتشر شد در عالم طفل تشنه ای!!

روی دست پدر جان داده، طفل سوخته است!!

«خادم» بس کن تا کی گویی طفل تشنه است!؟

ما سوختیم بهر او مگو طفل سوخته است!!

چه کنم من همه عالم سوختند زین سخن!!

چون شنیدند طفل روی دست پدر سوخته است!!

رقیه که بوده کجا جان داده است؟

از چه رفته به شام کجا جان داده است!؟

دختری بوده سه ساله، نامش بوده رقیه!

از اسیران بوده، در خرابه جان داده است!!

ص: ۹۰۱

او در خواب، پدر را دیده بوده!

گریه می کرده سوخته، جان داده است

بهر دلداریش رأس پدر آورده اند

چون که دیده سوخته، جان داده است

از اسیری خسته بوده او درمانده بوده!

چون که خواب پدر دیده، جان داده است

او در خواب گمان کرده پدر زنده است!

چون سرِ بابش را دیده، جان داده است

او سه ساله بوده، از اسیری مانده بوده!

خسته ی راه بوده، او جان داده است!

او بابش را دیده طاقتش طاق شده!

چه کند بچه بوده، جان داده است!

از اسیری درمانده بود، سرِ بابش دیده بود!

او چنین باور نکرده، جان داده است!

طاقت سه ساله چه قدر بوده؟ بی تاب شده!

رأس بابش را دیده، جان داده است!

در عرب رسم نبوده، سرِ باب را به دختر بدهند!

او سر را دیده وحشت نموده، جان داده است!

درد و دل ها داشته با سرِ بابا، چه بوده؟!

او می گفته کجا بودی بابا، سپس جان داده است!

گویند: او پای آبله به پدر نشان داده است!؟

اشک ریخته و پای را نشان داده، جان داده است!

ما گوئیم او دختر نازدانه ای بوده چه کند!!

ص: ۹۰۲

او محبت از پدر دیده، جان داده است!

از سه ساله چه توقع دارید، او چه کند؟!

اهل بازی نبوده، پدر دیده، جان داده است!

ما ندیدیم دختری را سه ساله به اسیری ببرند؟!

رأس بابش را ببیند زین سبب جان داده است!

او چه قدر صدمه دیده اشک ریخته چه کند؟!

جای او در خرابه شده، در خواب پدر دیده، جان داده است!

دل هیچ کس نسوخته بر او او سوخته چه کند؟!

او یتیم بوده رحم نکردند به او؟ جان داده است!

سرد و گرم خرابه دیده بوده چه کند؟!

کس نوازش نکرده او را، جان داده است!

چهل منزل اسیر بوده، ناظر رأس پدر بوده!

آه و ناله کرده است، جان داده است!

او چراغی شده در شام بهر پدرش!

دختری بوده سه ساله، جان داده است!

به عدو گو این سه ساله سند ظلم تو است!

همه گویند: سه ساله رقیه بوده؟ جان داده است؟!

«خادم» تو چه گویی شفاف بگو؟!

سند جرم امیه رقیه بوده؟ جان داده است؟!

هر که آید قیامت جرم را امضا کند!

دختری بوده سه ساله چرا جان داده است!؟

ای فاطمه نظری کن به دوستان خود

بنگر به ما نظری کن به دوستان خود!

ص: ۹۰۳

ما بر عزای تو آمدیم بنگر به ما

در عزاخانه ات هستیم بنگر به ما!

بهر تو همه سوختیم گریه می کنیم!

درد و دل داریم، بهر تو گریه می کنیم!

بنگر که ما آمده ایم بهر عزای تو

اشک می ریزیم بهر عزای تو

ما بر غربت تو و مولا گریه می کنیم

دل های ما سوخته ما گریه می کنیم

ما غربت علی را از یاد نبرده ایم

ما حرمت شما را از یاد نبرده ایم

ما غربت حسنین را از یاد نبرده ایم

ما غربت مولا را از یاد نبرده ایم

ما ناله های تو را، از یاد نبرده ایم

دست های بسته ی مولا را، از یاد نبرده ایم

ما ناله های حسنین را، از یاد نبرده ایم

ما ناله های زینب را، از یاد نبرده ایم

ما تازیانه ی دشمن را، از یاد نبرده ایم

ما لگدِ عدو را، از یاد نبرده ایم

ما بر بیچه های تو اکنون گریه می کنیم

ما مانده ایم چکنیم بس گریه می کنیم

دل های ما سوخته به مظلومی شما

از یاد نمی بریم ما، مظلومی شما

درمانده ایم و ندانیم چه کنیم!؟

ص: ۹۰۴

آهیست می کشیم، ندانیم چه کنیم!؟

بر فاطمه می نشینیم گریه می کنیم!

کار دگر که نداریم، گریه می کنیم!

منتظریم مهدی زهرا رویی به ما کند!

از راه رسد بیاید رویی به ما کند!

بر مادرش ما اشک و زاری می کنیم!

گو او بیاید ببیند زاری می کنیم

ما بر حسین فاطمه هم گریه می کنیم!

گو او بیاید ببیند ما گریه می کنیم

ما غربت حسین را فراموش نمی کنیم!

فریاد العطش را، فراموش نمی کنیم

ما سوز زینب مظلومه را یاد می کنیم!

لب های تشنه ی اطفال را یاد می کنیم

«خادم» سوختی تو ما را چه می کنی!؟

دانی تو بر دل ما ها چه می کنی؟

آقا ببین درِ خانت نشسته ایم!!

رویی به ما بکن بین ما نشسته ایم!؟

وصف مولا را بگو تا بشنویم

وصف او نیکو بود بگو تا بشنویم

هر چه داری از مولا بگو تا بشنویم

تا تواتی تو از مولا بگو تا بشنویم

وصف مولا همان وصف نبی است!

وصف او دان همان وصف جلیست

ص: ۹۰۵

او ولیّ الله است وصفِ او وصفِ خداست!

کلمات الله است، وصفِ او وصفِ خداست

مرکز و منبع علم اوست بعد از نبیّ!

در فضائل افضل الناس الناس اوست بعد از نبیّ

در شجاعت او بی نظیر و اشجع است!

بی بدیل است شجاع و اشجع است

فاتح خیبر اوست، قلعه روی دست اوست!

درب خیبر، مهره ای روی دست اوست!

مرحب و عمرو شجاعان تحت اوست!

قدرت او الهی است با یک دست اوست

هر که را خواهد زمینش می زند!

مرحب و عمرو را زمینش می زند

عمر کجا و حیدر کزار کجا؟!!

مرحب و عمر کجا، حیدر کزار کجا؟!!

عمر گفت: تو یک انگشت منی!

حیدر گفت: کمتر از انگشت منی!

عمر گفت: سرّم را از سینه بُر!

حیدر گفت: می بُرم مگو از سینه بُر!

من سرت را از حلقّت می بُرم!

تا که شأنت را هم من می بُرم!

چون شجاع بود عمرو از او ترسیده بوده!

او گفت: من حیدرم، عمرو از او ترسیده بود

قوم یابس را او یکجا بکُشت!

ص: ۹۰۶

او خوارج را نیز یکجا بگشت!

تیغ او کسی را مهلت نداد!

هر که آمد در برش مهلت نداد!

«خادم» تو از قدرت حیدر چه دانی بس کن!

قدرت او الهی است بیا تو بس کن!؟

او گفت: در بخییر نکندم با دستِ خودم!

دستِ الله بود نی دستِ خودم!

از علی گو تا ما بشنویم

هر چه گویی از او ما بشنویم

آنچه گویی از علی حق بود!

هر چه گویی از عدو باطل بود!

بس بیا تا از علی گویم به تو

هر چه خواهی از علی گویم به تو

حاکم دین علی باشد و بس

اسم دیگر مبر علی باشد و بس

علی حق است، حق با علیست!

حق همواره، همراه با علیست!

گر همه دنیا بهر فضلش جمع شوند!

فضل او را نتوانند گفت گو جمع شوند!

گر درختان قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند!

فضل او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند!

کلمات الله است، بی شمار است فضل او!

کس نداند، نشمارد، بی شمار است فضل او!

ص: ۹۰۷

فضل او را که داند؟ بیا تا برویم!

عقل مردم به آن جا نرسد بیا تا برویم!

فضل احمد عظیم است، آن فضل علیست!

هر چه احمد دارد، آن فضل علیست!

این دو از یک شجر و یک اصلند!

دشمنان علی را تو بدان بی اصلند!

دشمن او بدان شرک شیطان بُود!

شیطان گفت: هر که با تو دشمن است بابش منم!

هر که دوست ندارد تو را بدان بابش منم!

پدر او یکی نیست من هم پدرم!

هر که بسمِ لله نگفت، من هم پدرم!

لقبش هر که بر خود گذرد مأبون بُود!

غاصبین خلافت کیانند، گو مأبون بُوند؟!

ابنه را عیب ندانند، غاصبین!

کار قوم لوط بوده، ندانند غاصبین!

الغرض فضل علی بی شمار است بدان!

هر چه گویی ز فضلش بی شمار است بدان!

فضل او بی شمار است، چون عیب عدو!

گو که داند، فضل او، چون عیب عدو!

این یکی حق است، آن یکی باطل بُود!

حق، یکیست، آن یکی باطل بُود

گر که مخلوط کنند، باطل حق شود!

کار دشمن همین است، باطل حق شود!!

ص: ۹۰۸

فضل مولا آشکار بود، باطل رخنه کرد!

باطل آمد جای حق را گرفت، باطل رخنه کرد!!

«خادم» تو کجا بودی ببینی باطل رخنه کرد؟!

مردمان گمراه شدند، چون باطل رخنه کرد!!

من نبودم لیک دانستم باطل رخنه کرد!

حق صاحب حق را گرفتند، باطل رخنه کرد!!

تا نیاید صاحب ما، باطل حاکم است!

گر بیاید صاحب ما، صاحب حاکم است!

باز بیا تا گوئیم از وصف علی

از خدا خواهیم تا گوئیم از وصف علی

گفتن وصف علی افتخار من است

این لطف خداست افتخار من است

راه من راه علیست کار من وصف علیست

کار دیگر ندارم، کار من وصف علیست

او امام جنّ و انس است بدان!

او امام المتقین است بدان

مقتدای عالمین است بدان

افتخار عالمین است بدان

در قیامت مالک جنّت و نار است بدان!

هر چه گوید مقتدای است بدان!

او صراط مستقیم است بدان!

بر صراط حاکم بود او بدان!

او گوید: این دوست من، آن دشمن من!

ص: ۹۰۹

دوست من را رها کن گیر دشمن من!

قاسم جنت و نار است، حاکم است!

هر که خواهد به دوزخ فرستد، حاکم است!

دوست خود را به جنت می برد!

دشمنش را به دوزخ می برد!

مالک و رضوان او را خادم اند!

هر چه گوید او را خادم اند!

ملائک دوست اویند، او را خادم اند!

دشمن آنجا ندارد، کاناں خادم اند!

وصف او در آسمان ها رایج است!

دشمنی نیست آنجا وصف او رایج است!

حب او شرط ایمان است بدان!

او بین مؤمنین محبوب است بدان!

آن که حب او ندارد کافر است!

آن که بغض او را دارد کافر است!

او معیار حق و باطل است!

هر کجا او نباشد باطل است!

حق اوست، حق همراه اوست!

هر کجا او هست حق همراه اوست!

او قرآن است، قرآن اوست بدان!

قرآن ناطق است، قرآن اوست بدان!

هر کجا اوست، حق آنجاست بدان!

گرد او گردد حق، حق آنجاست بدان!

ص: ۹۱۰

حق و باطل گر مخلوط شوند!

حق اوست، نی مخلوط شوند!

حق گو اوست باطل دشمن است!

ما دانیم او حق است، باطل دشمن است!

«خادم» گو مولا چراغ است تا گم نشوید!

دامن او گیرید پیرو او باشید تا گم نشوید!

دشمن چه گوید در وصف علی؟

دشمن است او چه گوید در وصف علی؟!

وصف او را خداوند گفته است!

هر چه او گفته او حق گفته است

عدو آیات را در وصف علی انکار کند!

هر چه گوئیم ما، او انکار کند!

مانعی نیست او انکار کند!

در قیامت کی تواند او انکار کند

پیامبر فرمود: علی حق است و حق با علی است

دوست و دشمن دانند همه، حق با علیست

او حق است، حق همراه اوست!

او قرآن است، قرآن همراه اوست

حق جدا نیست از او، همراه اوست!

قرآن جدا نیست از او همراه اوست

او صراط مستقیم و اصل دین ماست!

معنی «إهدنا» اوست، او اصل دین ماست

آیه ی «أَنْفُسَنَا» گوید: او نفس نبی است!

ص: ۹۱۱

آیه ی «صادقین» گوید او صدق نبی است!

سوره ی «عادیات» مخصوص به اوست!

آیه «نجوی» مخصوص به اوست!

آیه «هُم رَاكِعُونَ» مخصوص به اوست!

«أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» مخصوص به اوست!

آیه ی «نجوی» مخصوص به اوست!

از خداوند سلامی آمد بهر او!

خداوند بشارت داده بهر او!

شیعیانش را خدا آمرزیده است!

بلکه دوستانش را خدا آمرزیده است!

سجده ی شکر کرد علیّ بهر شیعیان!

او نصف حسناتش داد بهر شیعیان!

تا که زهرا داد نصف حسنات!

حسنین نیز دادند نصف حسنات!

تا که احمد داد نصف حسنات!

پس خدا گفت: بخشیدم سیئات!

شیعه و هر محبّی را می بخشم!

من کریمم همه را می بخشم!

تو بین از کیست؟ آیه «لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ»!

شیعه است آن که «لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ»!

«خادم» کجا بودی کجا رفتی بگو؟!

من گویم: شیعیان علیّ آمرزیده اند بگو؟!

بلکه دوستان علیّ آمرزیده اند بگو!

ص: ۹۱۲

دوستان غیر شیعه آمرزیده اند بگو!

انقلاب اسلامی چیست بر ما بگو؟

هر چه دانی از آن بر ما بگو

انقلاب اسلامی حق هر مسلم بُود!

منع باطل بدان حق هر مسلم بُود!

ما همه باید دین حق را یاری کنیم!

نهی از منکر دین حق را یاری کنیم!

ما باید طاغوت را کافر شویم!

تا که بتوانیم ما مؤمن شویم!

گر که تن بر طاغوت دهیم مشرک شویم!

طاعت طاغوت کنیم مشرک شویم!

رهبر ما گفت: طاغوت را کافر شوید!

سخن قرآن همین است، طاغوت را کافر شوید!

پس بیایید مسلم و مؤمن شوید!

گر اطاعت کنید مؤمن شوید!

رهبر ما نایب معصوم بُود!

هر چه گوید نایب معصوم بُود!

نایب معصوم را طاعت کنید!

در حقیقت طاعت معصوم کنید!

فکر خود را همه اصلاح کنید!

گر که کج رفته اید، اصلاح کنید!

ور نه از صاحب امر شرم کنید!

که چرا نایب او را ردّ کنید!؟

ص: ۹۱۳

بدگمانی حرام است، شرم کنید!

غیبت نائب حق را نکنید!

گر فقیهی را شما تهمت زنید!

در حقیقت صاحب الأمر را تهمت زنید!

تهمت نائب، تهمت صاحب بود!

تهمت نائب از ولایت دور بود!

این همه آثار حق دیدید بیدار شوید!

بدگمانی بس کنید بیدار شوید!

من صلاح شما را از حقیقت گفتم!

هر چه داشتم به شما از حقیقت گفتم!

تا که عذری نباشد نزد حق!

شما را طلبی نباشد نزد حق!

«خادم» من آنچه شرط بلاغ بود را گفتم!

حرف دیگر ندارم شرط بلاغ را گفتم!

هر که خواهد از این ره، یا از آن ره برود!

راه ما حق است، از این ره یا از آن ره برود!

گر به زهرا توسل کنید فائز شوید!

من که دانم گر کنید فائز شوید!

مادر شیعه است او محترم است!

نزد الله و بابش او محترم است

مادر است مهر و محبت دارد!

چون خدا، مهر و محبت دارد!

پس بیایید هر چه داریم به او گوئیم ما!

ص: ۹۱۴

بابش را بزنیم هر چه داریم به او گوئیم ما!

دَرِ بابش علیست به او گوئیم تا گوید به او!

این پیام را به او گوئیم تا گوید به او!

پشت در ایستاده ایم منتظریم!

تا ببینیم چه شود، منتظریم!

چاره ای ما نداریم به این در آمدیم!

دَرِ دیگر نبود، ما به این در آمدیم!

پس بیاید دَرِ را بگوئیم چه کنیم؟!

پشت در ایستیم تا بیایند چه کنیم؟!

ناگهان در باز شود رحمت بیاید!

رحمت حق است بین رحمت بیاید!

دَرِ رحمت زدید «رحمة للعالمین» آمده است!

محروم نشوید «رحمهللعالمین» آمده است!

دَرِ رحمت به روی مؤمنان باز شود!

راه رحمت به روی مؤمنان باز شود!

یأس از رحمتِ حق، ممنوع است!

مأیوس، از رحمت حق ممنوع است!

ما، درِ خانه ی فاطمه را زده ایم!

چه شد احمد آمد؟ درِ خانه ی فاطمه را زده ایم!

ما که دعوت نداشتیم خود آمده ایم!

دَرِ رحمت بسته نیست گر چه خود آمده ایم!

گر که در باز نشود ما به مهدی گوئیم!

مادرت را بگو ما بهر امید آمده ایم!

ص: ۹۱۵

در هر خانه رویم صاحب خانه گوید چه خواهید شما

ما در خانه رحمت زدیم بهر امید آمده ایم!

شک نکن تو در رحمت را زدی!

اشتباهی نکردی، در رحمت را زدی!

ناگهان در باز شود، گویند چه خواهید شما؟!

در رحمت زده اید، چه خواهید شما؟!

به خدا سوگند در رحمت همین است همین!!

ما که ایستاده ایم همین است همین!!

«خادم» خاندان نبوت درهای رحمتند!!

در دیگر مکوب این ها دریای رحمتند!!

فتنه ها را چه کنیم هر چه دانی بگو؟

فتنه ها فراوان شده هر چه دانی بگو؟

حق و باطل چون مخلوط شوند فتنه شود!

باطل آر داخل حق شود فتنه شود

حق و باطل گر معلوم باشند، فتنه نیست!

باطل گر از حق جدا باشد، فتنه نیست!

باطل آر داخل حق شود فتنه شود!

بی بصیرت گر باشد فتنه شود!

امتحان خداست، با بصیرت باشید!

بی بصیرت ها را بگو، با بصیرت باشید!

حق را گر از صاحب حق بگیری فتنه نیست!

اعتماد بر غیر صاحب حق مکن فتنه نیست!

گر که اغراض دنیایی نباشد فتنه نیست

ص: ۹۱۶

به خدا سوگند گر نباشد فتنه نیست!

حَبِّ دنیاست، رَأْسِ کُلِّ خطاست!

صادع شرع گفت: حُبِّ دنیا رَأْسِ کُلِّ خطاست!

گر همه پیغمبران یکجا جمع شوند!

اختلافی نباشد گر یکجا جمع شوند!

هدف دشمن بی بصیرت ها هستند!

مشکل ما بی بصیرت ها هستند!

تو بیا تا با بصیرت باشیم!

هر کجا باشیم با بصیرت باشیم!

با بصیرت حق را می شناسد!

دوست را از دشمن می شناسد!

حق و باطل بر او پوشیده نیست!

هیچ چیزی بر او پوشیده نیست!

مولا فرمود: چون باطل داخل حق شود!

تو بدان بی بصیرت گرفتار شود!

بی بصیرت فوج فوج داخل باطل شود!

کس نداند چرا داخل باطل شود!

«خادم» حق و باطل را بشناس!

با بصیرت باش حق و باطل را بشناس!

نظر فاطمه در غصب خلافت چه بود!!

نظر او درباره غاصبین خلافت چه بود؟!

فاطمه دشمن سخت غاصبین بود!!

او نشد راضی ز آنان دشمن سخت غاصبین بود!

ص: ۹۱۷

تو دانی رضای او رضای خدا بود؟!!

خشم او دانی خشم خدا بود؟!!

او وصیت کرد نیمه شب دفنش کنند!

چون نباشند آنان، به خاکش کنند!

این وصیت نمودار خشم او بود!

همه دانستند نمودار خشم او بود!

آمدند از او عیادت کنند نگذارد!

به علی گفت نخواهم بیایند، نگذارد!

تا که مولا ناچار به اجازت گردید!

چه کند او؟ ناچار به اجازت گردید!

فاطمه گفت: خانه خانه ی توست من کنیزم!

گو بیایند خانه خانه ی توست من کنیزم!

چون که آن دو آمدند، رویش بگرداند!

با شما من سخن نی گویم، رویش بگرداند!

پس حدیث باب خود را گفت و بس کرد!

از شما راضی نباشم من گفت و؛ بس کرد!

در قیامت نزد بابم از شما من شکیم!

آنچه کردید را من گویم، من شکیم!

باب دارم را شما آتش زدید!

محسنم را هم شما آتش زدید!

محسنم سقط شد، درمانده شدم!

من ندانستم چه کنم، درمانده شدم!

شوهرم را با طناب بستید و بُردید!

ص: ۹۱۸

تازیانه زدید بر من، بستید و بُردید!

من پناهی نداشتم شما بستید و بُردید!

هر چه گفتم: نبرید، بستید و بُردید!

در قیامت ضجّه خواهم زد شاکیم!

تا که دوزخ به جوش آید، شاکیم!

جبار گوید: بگیری قاتل فاطمه را!

همه بینند دوزخ بگیرد قاتل فاطمه را!

پس گویم: خدایا حسینم چه شد؟!

ناگهان حسینم بی سر آید، حسینم چه شد؟!

آن زمان خشم خدا شدت کند!!

آتش گیرند قاتلین حسین، شدت کند!!

تا که رحمان گوید: فاطمه سوی جنت برو!!

جنت آماده است، سوی جنت برو!!

من گویم: خدایا دوستانم در دوزخند؟!

خدا گوید: آنان را با خود ببر گر در دوزخند!!

همه را دانید من با خود به جنت می برم!!

هر که دوست من باشد، به جنت می برم!!

«خادم» تو چه گویی از دوستان فاطمه؟

من گویم: اهل جنت اند دوستان فاطمه!!

غربت مولا در یثرب و کوفه چه بود؟

غربت او در یثرب همه دانند چه بود؟

غربت او در یثرب نقض بیعت بود چه بود؟!

غربت او در کوفه از بی وفائی بود چه بود؟!

ص: ۹۱۹

هر چه بود مولا را کسی حامی نبود!

اصحاب بودند ولی کسی حامی نبود!

فاطمه بود حامی، دیگر کسی حامی نبود!

دست او خالی بود، دیگر کسی حامی نبود

راز خود را با چاه می گفت علی، کسی حامی نبود!

آب چاه حامی نبود، دیگر کسی حامی نبود

فاطمه بود و لکن جز یک زن نبود!

تازیانه زدندش، کسی حامی نبود!

بچه های فاطمه همه کوچک بودند!

ناله ی مادر شنیدند، ولی حامی نبود!

حسنین دست پدر را بسته دیدند چه کنند؟!

ناله ی مادر شنیدند کسی حامی نبود؟!

سوختند و اشک ریختند، چه کنند؟!

دست های پدر را بسته دیدند کسی حامی نبود؟!

فاطمه بین در و دیوار ناله کرد چه کند؟!

محسن شش ماهه اش سقط شد کسی حامی نبود؟!

چاره ای جز صبر و اشک نبود چه کنند؟!

زینبش اشک ریختند کسی حامی نبود؟!

کس نبود حامی، مولا چه کند؟!

همه رفتند سقیفه کسی حامی نبود؟!

فاطمه آمد مولا را گرفت حامی شود!!

کس نیامد غیر او، کسی حامی نبود!!

کار سخت شد، تازیانه بر زهرا زدند!!

ص: ۹۲۰

حیدر را بردند زهرا را زدند کسی حامی نبود!!

خانه مولا را بهر بیعت آتش زدند!!

دل فرزندان احمد سوخت کسی حامی نبود!!

در کنار قبر پیغمبر زهرا را زدند!!

در حقیقت احمد را زدند کسی حامی نبود!!

اثر تازیانه ماند بر بازوی زهرا!!

وقت غسل دست مولا رسید بر بازوی زهرا کسی حامی نبود!!

تازه دانست چه کرده تازیانه با جسم او!!

اشک او جاری شد سوخت، کسی حامی نبود!!

اسماء گفت: چه شد گریان شدی از بهر زهرا؟

مولا گفت: دستم رسید بر جسم زهرا کسی حامی نبود!!

تازیانه چه بوده چه کرده با جسم زهرا؟!

چشم مولا گریان شده، ناله کرده کسی حامی نبود!!

«خادم» تا کی گویی تازیانه چه کرده با جسم زهرا؟!

دل ما را سوختی مگو: چه کرده؟ کسی حامی نبود!!

من گویم و سوزم که دست علی بسته بوده!

او دیده می زنند فاطمه را چه کند کسی حامی نبود!

گویند حسین در کربلا مهمان بوده است!!

گر مهمان بوده چرا عطشان بوده است؟!

او مهمان بوده لیک اهل کوفه بی وفا بوده اند!!

حرمت مهمان ندانستند بی وفا بوده اند!!

او فرزند احمد بوده مهمان بوده است!!

گر که مهمان بوده چرا تشنه بوده است!؟

ص: ۹۲۱

او تنها نبوده با اهل بیتش بوده است!!

پس چرا شیرخوارش تشنه بوده است؟!

بلکه اطفالش همه تشنه بوده اند؟

او و همراهانش همه تشنه بوده اند!

او اگر مهمان بوده فرزند احمد بوده است!

مهمان گرامی است گر چه کافر بوده است!

از چه فرزندان احمد تشنه مانده اند؟!

مگر میهمان نبودند، چرا تشنه مانده اند؟!

آری آنان میهمان بودند ولی، تشنه بوده اند؟!

العطش بالا گرفته آنان تشنه بوده اند؟!

کس در عالم ندیده میهمانی را تشنه کشند!!

آب ندهند طفل شیرخوارش را تشنه کشند!!

میزبان صدای العطش را از مهمان بشنید!!

ناله ی اطفال تشنه از میهمان شنید!!

رحم نکردند، لب تشنه کشتند همه را!!

از عداوت بود، لب تشنه کشتند همه را!!

گفته بودند: ما امام می خواهیم!!

همه را کشتند و گفتند: ما امام می خواهیم!!

بی وفایی، در عالم کس ندیده این چنین!!

میهمان را لب تشنه کشند، کس ندیده چنین!!

ناله ی اطفال بلند شد از تشنگی!!

آب را بستند و کشتند از تشنگی!!

طفل شیرخواره روی دست مادر ناله کرد!!

ص: ۹۲۲

مادرش اشک می ریخت و طفل ناله کرد!!

پدرش طفل را روی دست داشت و بگفت!!

آب دهید طفل مرا، طفل ناله کرد!!

پدر و مادر طفل تشنه بودند طفل ناله کرد!!

طفل تشنه، روی دست پدر بود و ناله کرد!!

در جهان کس ندیده طفل تشنه ای!!

تیر بر حلقوم زنند، بر طفل تشنه ای!!

مادر طفل تشنه بود، طفل تشنه بود!!

طفل روی دست پدر، تشنه بود!!

تیر دشمن بر گلوی طفل تشنه خورد!!

گوئیا تیر بر گلوی مادر تشنه خورد!!

«خادم» تو چه دانی حال اطفال تشنه را؟!

پدر و مادر طفل دانند حال اطفال تشنه را!!

صلوات و سلام بر علی موسی الرضا

ما سلام آورده ایم بر علی موسی الرضا

صلوات می فرستیم بر علی موسی الرضا

ما امام رئوف را قصد کرده ایم

از راه دور آمده ایم نزد علی موسی الرضا

ضامن آهو را قصد کرده ایم آمده ایم

از راه دور آمده ایم نزد علی موسی الرضا

محض آقا علی موسی الرضا آمده ایم

و عده ی اوست ما نزد علی موسی الرضا آمده ایم!

گفتی: آیم به دیدارت، از راه دور آمده ای!

ص: ۹۲۳

دَمِ مرگِ خواهم آمد از راه دور آمده ای!

صراط و میزان و کتاب خواهم آمد!

زائر من هستی از راه دور آمده ای!

تو نزدیک به مایی رثوفی آقا!

ما تو را انتخاب می کنیم رثوفی آقا

راه های دگر بهر ما سخت بود!

راه تو آسان بود سخت نبود!

ای امام رثوف نظری کن ما را!

میهمانیم اقا نظری کن ما را!

بحق جدّه ات زهرا نظر کن ما را!

ما غریبیم تو غریبی نظر کن ما را!

همه آیند بهر تو شاد شوند!

تو امام رثوفی نظر کن ما را!

حاجتم را برآورده کردی آقا!

من اکنون حج خواهم نظر کن ما را!

بهر امید آمدم از نزدیک آمدم!

تا که گویم: حج خواهم نظر کن ما را!

حاجت من بهر شما ناچیز بود!

تو شفاعت کن حج خواهم نظر کن ما را!

حرف دیگر ندارم نوکری خواهم آقا!

بپذیرم نوکری باشم، نظر کن ما را!

جای دیگر نرفتم نزد شما آمده ام!

ناامیدم مکن آقا نظر کن ما را!

ص: ۹۲۴

از خدا خواه ما جدا نباشیم از شما!

حاجت اصلی من این است نظر کن ما را!

«خادم» تو هر چه خواستی گرفتی بیا!

اکنون هر چه خواهی بگو نظر کن ما را!

غم و اندوهی ندارم نوکری خواهم و بس!

زین سبب گویم: آقا نظر کن ما را!

از علی گویم تا بخشند مرا

مدح او گویم تا بخشند مرا

با زبان گویم تا بخشند مرا

گوش هم می دهم تا بخشند مرا

گر به چشم هم، بینم بخشند مرا

گر که بنویسیم هم بخشند مرا

راه بخشش فراوان بود بخشند مرا

مدح مولا گویم تا بخشند مرا

کار من مدح مولایم بُود

هر چه فرصت کنم مدح مولایم بُود

مدح مولا عشق مولا آورد

گر حمایت کنی عشق مولا آورد

ای برادر بیا تا مادِح مولا شویم!

بہتر از هر چیز بود، مادِح مولا شویم!

او مظلوم عالم بوده، بیا وصفش کنیم!

وصف او گوئیم، بیا وصفش کنیم!

گر عدو وصف او پنهان نمود!

ص: ۹۲۵

از عداوت بود، وصف او پنهان نمود!

وصف او، چون نَعَمَ اللهُ بُود!

بی شمار است، چون نَعَمَ اللهُ بُود!

گر درختان قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند!

وصف او را نتوانند شمرد گر کاتب شوند!

کلمات الله است بی شمار است وصف او!

«کلمات الله فیهم نَزَلَتْ» بی شمار است وصف او!

وصف او را از که پرسى از خدایت به پرس!

خداوند خوب شناسد، از خدایت بیس!

آیه ی «أَنْفُسَنَا» گوید: او نفس نبی است!

آیه حصر ولایت گوید: او نفس نبی است!

صادق است او، پدر صادقین است بدان!

صادق اوّل بود، پدر صادقین است بدان!

افضل صادقین است صادق اوّل بُود!

ازهد زاهدین است، زاهد اوّل بُود!

در همه اوصاف او اوّل اوّلین است!

در ولایت نیز او اوّل اوّلین است!

او نبیّ و نبیّ او از یک شجرند!

میوه اش یکسان بود از یک شجرند!

پیامبر وصف او داند، از خداست!

شجر واحد بوند آنان، از خداست!

گر بدانی وصف او کی طاقت آوری؟!

گر پیمبر گوید، وصف او کی طاقت آوری!

ص: ۹۲۶

«خادم» وصف علیّ را به هر کس مگو!

طاقتِ آن ندارند، به هر کس مگو!

وصف او را خدا داند، او سلامش رساند!

وصف او را نبیّ داند، او سلامش رساند!

جمعه آمد، روز مهدی آمد!

آرزوی ما سر آمد، روز مهدی آمد!!

جمعه چون آید ما خوشنود شویم!

روز مهدی چون آید ما خوشنود شویم!!

جمعه چون آید ما همه شاد شویم!

امید داریم مهدی آید ما همه شاد شویم!!

جمعه عید است سید الأیام بُود!

عید ما روز جمعه است سید الأیام بُود!

ای خدا منتظریم دوست مهدی هستیم!

ما گنهکاریم خدا دوست مهدی هستیم!

هر چه هستیم ، تو دانی، ما دل داریم!!

گر چه ما گنهکاریم دوست مهدی هستیم!!

دل عاشق در درون پنهان است!

حزن او هم در درون پنهان است!

عشق او را تو دادی، چکنیم؟!

کار ما دست تو است، ما چکنیم!

دنیا از فساد پُر گشته است!!

ظلم و جور فراوان گشته است!!

مردمان، اهل فساد گردیده اند!!

ص: ۹۲۷

نصیحت مؤثر نیست، اهل فساد گردیده اند!!

مردم از گناه، آلوده شدند!!

گناه بی شمار است، آلوده شدند!!

گر که گوئیم چرا؟ فتنه شود!!

نهی از منکر کنیم، فتنه شود!!

ما ندانیم چه کنیم آقا بیا؟!!

ما، درمانده شدیم، آقا بیا !!

سخن آر گوئیم آشوب شود آقا بیا!!

هر چه گوئیم، آشوب شود آقا بیا!!

مصلحان را ببین درمانده شدند!!

هر چه کردند ببین درمانده شدند!!

ظلم و جور، همه جا حاکم شده!!

ما ندانیم چه شده، حاکم شده!!

راه امید دگر بسته شده!!

هر دری را بزیم بسته شده!!

بس تو امید مایی آقا بیا!!

ای خدا راه باز کن، آقا بیا!!

هر چه دیرتر آید خراب تر می شود!!

خرابی هر روز بیشتر می شود!!

من چه گوئیم؟ تو دانی گو آقا بیا!!

ظلم و جور همه را گرفته گو آقا بیا!!

ای خدا تو ز رحمت بگو آقا بیا!!

کار ما سخت شده بگو آقا بیا!!

ص: ۹۲۸

راه ها بسته شده ما چه کنیم؟!

درها بسته شده ما چکنیم؟!

«خادم» درمانده شده چه کند؟!

هر دری می زند بسته شده چه کند؟!

از علی گو، گر خسته شدی!!

از علی گو گر خسته شدی؟!

مدح مولا دلم را شاد کند!

هر چه گویم دلم را شاد کند!

مدح مولا دان مدح خداست!

او خدا نیست مدحش مدح خداست!

مدح او دل را آرام کند!

هر که گوید دل را آرام کند!

پس بیا تا بگویم: علی مرد خداست!

بی نظیر است او مرد خداست!

هر چه گوید حق است او مرد خداست!

سوی او آید او مرد خداست!

مقتدای شما اوست او مرد خداست!

راه دیگر نروید، راه او راه خداست!

او صراط مستقیم است او مرد خداست!

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است او مرد خداست!

گر نبیّ اسوه است، او نفس نبی است!

اسوه اش دان او نفس نبی است!

نزد این و آن مرو او نفس نبی است!

ص: ۹۲۹

دَرِ اغیارِ مزن، او نفسِ نبی است!

حَبِّ او ایمان، بغضش کفر بُود!

محبّش مؤمن است، بغضش کفر بُود!

شرطِ ایمان حَبِّ اوست، امرِ نبی است!

مُبغضِ اش کافر است این امرِ نبی است!

امر او امرِ نبی امرِ نبی امرِ خداست!

هر چه او گوید، بدان امرِ خداست!

وقتِ مردن او آید هر که را راهی کند!

دوست را راهی کند، دشمن را راهی کند!

بر صراط او حاکم است کارِ دست او بُود!

هر که را هر جا فرستد، کارِ دست او بُود!

گر تو در اینجا با او آشنا شوی!

وقتِ مرگ هم بدان آشنا شوی!

او دوستِ خود را، جَنّت می بَرَد!

دشمنش را او دوزخ می بَرَد!

جَنّت آر خواهی، فقط دستِ علیست!

دوزخ آر خواهی هم دستِ علیست!

پس تو گو بر عُمری جَنّت دستِ علیست!

راهِ جَنّت بسته است، جَنّت دستِ علیست!

«خادم» تو چه خواهی کارِ دستِ علیست!

جای دیگر خبری نیست، کار دست علیست!

فاطمه خود را فدای ولایت کرد و رفت!

دار و ندارش خرج ولایت کرده و رفت!

ص: ۹۳۰

علی بی یار و یاور شد و فاطمه رفت!

انس او با یتیمان شد و فاطمه رفت

چه کند مولا، دست او را بستند!

فاطمه را زدند دست او را بستند!

از خداوند درخواست مرگ کرد علی!

همسرش را می زدند درخواست مرگ کرد علی!

گفت مَرَن ظالم، این جان من است!

تازیانه بزن بر من، این جان من است!

این امانت چند روزی از من است!

بهر بابش می رود، نی از من است!

تازیانه بزن بر من مَرَن بر فاطمه!

هرچه خواهی بزن بر من، مَرَن بر فاطمه!

تازیانه کم بود، غلاف شمشیر زدند!

پس زدند و زدند گو شمشیر زدند!

دست زهرا را قطع کردند از علی!

گوئیا عالم خراب شد بر علی!

چون که دید فاطمه بر زمین افتاده است!

آرزوی مرگ کرد، دید فاطمه افتاده است!

حسنین اش سوختند و ساختند چه کنند!

متحیر ماندند سوختند چه کنند؟!

زینبین اش بهر مادر سوختند!

راه چاره نبود، بهر مادر سوختند!!

فاطمه محسن اش را بین آتش سقط نمود!

ص: ۹۳۱

مادر و فرزند، بین آتش بودند سقط نمود!!

فاطمه بین در و دیوار بابش را صدا زد!!

چاره ای جز این نداشت، بابش را صدا زد!!

گفت: ای پدر بین با دخترت چون کنند!!

محسن اش سقط شد، بین با او چون کنند!!

علی را بهر بیعت به مسجد می بَرند!!

دست او را بسته اند، او را به مسجد می بَرند!!

ای پدر بعد تو بین با ما چه کردند بابا؟!!

خانه ی ما را آتش زدند بین چه کردند بابا!!

بهر دنیا و ریاست خانه ام آتش زدند!!

دار و ندارم بین خانه ام آتش زدند!!

رحم نکردند بر طفلان بیچاره ی من!!

سوختند دلِ طفلانِ بیچاره ی من!!

فاطمه حاجت روا شد رفت پیش باب خود!

حاجتش را به خدا گفت رفت پیش باب خود!

«خادم» حال مولا و زهرا را مگو!!

دلِ ما سوخت، از مولا و زهرا مگو!!

غربت مولا بعد زهرا چه بود؟!!

غربت مولا بعد زهرا نشانِ صبرِ اوست!!

این همه ظلم بر او شد نشانِ صبرِ اوست!!

صبر مولا ملائڪ را خيره كرد!!

صبر او گو عالم را تيره كرد!!

سخن او با چاه نشانِ صبر اوست!!

ص: ۹۳۲

دار و ندارش بردند، نشانِ صبرِ اوست!

صبر او کوه ها را به لرزه وا نمود!!

دوست و دشمن را به لرزه وا نمود!!

صبر کرد تا دار و ندارش را بردند!!

فدکِ فاطمه و دار و ندارش بردند!!

صبر کرد تا تازیانه زدند بر همسرش!!

صبر کرد، تا شکستند پهلوی همسرش!!

بچه هایش ناله کردند و سوختند!!

ناله ی مادر شنیدند و سوختند!!

صبر او وقت غسل فاطمه لبریز شد!!

دست او بر بازوی زهرا رسید لبریز شد!!

ناگهان دیدند، مولا بی تاب شده!!

او چه دیده، که بیتاب شده!!

صبر بر او غالب شده، بیتاب شده!!

صبر او لبریز شده، بیتاب شده!!

بچه هایش خموش بودند و سوختند!!

مادر خود را دیدند و سوختند!!

غسل تمام شد کفن کرد فاطمه را!!

پس به فرزندان گفت: ببینید فاطمه را!!

چون خواست بدن فاطمه را دفن کند!!

متحیر ماند چگونه فاطمه را دفن کند!؟

تا که دستانی چو دستان نبی ظاهر شد!!

گفت: بده فاطمه را، سپس غائب شد!!

ص: ۹۳۳

خاک بر قبر ریخت و دستی تکان داد!!

غم عالم بر دلش ریخت و دستی تکان داد!!

گفت: خدایا دار و ندارم رفت چکنم!؟

غم عالم به دلم ریخت چکنم!؟

برگشت به خانه سوی طفلان چه کند!؟

خانه داری شد و طفلان چه کند!؟

«خادم» بس کن مگو مولا چه کند!؟

چاره ای او نداشت مولا چه کند!؟

جمعه رفت آقا نیامد چه کنیم!؟

راه امید بسته شد نیامد چه کنیم!؟

همه رفتند به کار خود، ما چه کنیم!؟

راه امید ما بسته شد ما چه کنیم!؟

هر کسی رفت به کارش باز آقا نیامد!؟

کس به فکر او نبود آقا نیامد!!

باز باید صبر کنیم جمعه بیاید!

راه امید باز شود جمعه بیاید!

پس بیا تا برویم دعایی بکنیم!

گوشه ای بنشینیم دعایی بکنیم!

گوییم ای خدا، آقا بیاید!

راه را باز کن، آقا بیاید!

دلِ ما تنگ شد، آقا بیاید!

جمعه بر ما گذشت، آقا بیاید!

نکند مانعش ماییم، آقا نیامد؟!

ص: ۹۳۴

چه کنیم ما، آقا نیامد؟!

سر راهش نشینیم تا آقا بیاید!!

زیر لب گوییم خدا آقا بیاید؟!

راه بسته شد، آقا نیامد!!

ای خدا تا کی نشینیم آقا نیامد؟!

بیا تا برویم فکری کنیم از چه نیامد؟!

کار خود اصلاح کنیم، تا او بیاید!!

از گناهان خود توبه کنیم تا او بیاید!!

مانع ظلم شویم، تا او بیاید؟!

از خطاهای خود توبه کنیم تا او بیاید!!

صاحبان حق را راضی کنیم، تا او بیاید!!

راه مظلوم را نبندیم، تا او بیاید!!

حُلقِ خود را خوب کنیم، تا او بیاید!!

نوکر طاغوت نشویم، تا او بیاید!!

از مظلوم حمایت کنیم، تا او بیاید!!

به همدیگر رحم کنیم، تا او بیاید!!

پدران و مادران راضی کنیم، تا او بیاید!!

خود را آماده کنیم ظلم نکنیم تا او بیاید!!

عاقّ او هم نشویم، تا او بیاید!!

روز و شب دعایی بکنیم، تا او بیاید!!

فرجش از خدا خواهیم، تا او بیاید!!

گر که مشتاقش شویم، او بیاید!!

همه چیز را فدایش کنیم او بیاید!!

ص: ۹۳۵

اهل دنیا نباشیم تا او بیاید!!

در دعا صادق باشیم، تا او بیاید!!

از درون خود بخواهیم، تا او بیاید!!

بنده ی صالح شویم تا او بیاید!!

«خادم» بدان عیب از ماست او نیاید!!

عیب از خود دور کنیم تا او بیاید!!

همه آید جمع شوید تا رویم سوگ فاطمه!!

تسلیت گوئیم در سوگ فاطمه!!

به علی گوئیم: آقا تو شدی بی فاطمه!!

به حسن گوئیم: آقا تو شدی بی فاطمه؟!

تسلیت گوئیم به حسین فاطمه!!

تو عزیز بودی نزد فاطمه؟!

زینین را دلجویی کنیم بهر فاطمه!!

از همه یک یک دلجویی کنیم!!

یادی از احمد و خویش بکنیم!!

نام زهرا بریم آرزویش بکنیم!!

فاطمه تو کجایی؟ مولا، درمانده شده؟!

تو چرا رفتی، مولا درمانده شده!!

جای تو خالیست، مولا چه کند؟!

بچه ها بی مادرند، مولا چه کند؟!

زینبِین گوشه ای، گریه کنند؟!

حسینِ درمانده اند، چه کنند؟!

دورِ مولا را گرفتند، چه کنند؟!

ص: ۹۳۶

مادری آنان ندارند، چه کنند؟!

پس بیا در خواب گو، چه کنند؟!

گر بهانه ز مولا گیرند چه کنند؟!

تو ببین، مولا خانه نشین گردیده؟!

بین اطفال مانده بی همنشین گردیده؟!

بچه ها نگاهی به سجاده کنند؟!

گر که گویی نکنند، پس چه کنند؟!

خانه ی فاطمه از اشک پر شده!!

چیز دیگر نیست، از اشک پر شده!!

مولا مراسم را، در خانه گرفته!!

دشمنانش زیادند، درخانه گرفته!!

کم کسی تسلیت گوید، باید در زنیم!!

رفت و آمد نیست، باید در زنیم!!

تا که شاید ما را راه دهند!!

تسلیت گوئیم، ما را راه دهند!!

پس بگوئید ما دوست فاطمه ایم!!

آمدیم تسلیت گوئیم، ما دوست فاطمه ایم!!

ور نه مولا کسی را راه ندهد!!

تا شماتت نکنند، کسی را راه ندهد!!

پس همه جمع شوید، با ادب وارد شوید!!

سخن از مولا گوید، با ادب وارد شوید!!

نام زهرا نبرید حسنین گریه کنند!!

سخنی پیش نیارید، حسنین گریه کنند!!

ص: ۹۳۷

«خادم» تو بیا تا آرام به رویم!!

بلکه ما را راه دهند آرام به رویم!!

دل های سوخته را آتش نزنید

خرمن سوخته را آتش نزنید!!

امروز روز رحلت فاطمه است!!

در حقیقت روزِ راحتِ فاطمه است!!

فاطمه سوخت و از دنیا برفت!!

دل مولا سوخت او از دنیا برفت!!

فاطمه راحت شده مولا گرفتار شده!!

فاطمه مهمان شده مولا گرفتار شده!!

مولا تنها شده، فاطمه راحت شده!!

بچه ها غمگین شدند، فاطمه راحت شده!!

مولا گفت: فاطمه، جانم، مرو!!

زود است می روی جانم مرو!!

جانِ مولا مرو، زود است مرو!!

در جوانی مرو، زود است مرو!!

فاطمه! جان مولا مرو!!

بچه ها غمگین شوند، جان مولا مرو!!

من شوم تنها، جان مولا مرو!!

بچه های کوچکند، جان مولا مرو!!

من شوم خانه نشین جان مولا مرو!!

کمرم می شکنند، جان مولا مرو!!

نظری بر منِ مظلوم کن، جان مولا مرو!!

ص: ۹۳۸

چکنم با بچه هایت، جانِ مولا مرو!!

از خدا خواستی بروی، من چکنم!؟

آن خدا بود، تو را خواست، من چکنم!؟

من شدم تنها، خانه دارم چکنم!؟

بچه داری می کنم، من چکنم!؟

حسنین گر تو را خواهند، من چکنم!؟

زینین گریه کنند، من چکنم!؟

راه چاره بسته شد، من چکنم!؟

خانه نشین شدم، من چکنم!؟

تو به جنت می روی من چکنم!؟

من شدم خانه دار، من چکنم!؟

پدرت رفت و، تو رفتی چکنم!؟

پس سلامی بپر نزد پدر من چکنم!؟

چاره ام چیست، چه کنم در خانه!؟

من پرستار اطفال تو ام در خانه!!

دلّم از دنیا خسته شد من چکنم!؟

همه درها به رویم بسته شد، من چکنم!؟

آرزوی مرگ دارم بعد تو ای فاطمه!!

دل به دنیا ندارم بعد تو ای فاطمه!!

راه ها بسته شده دلّ من خسته شده!!

آرزویی ندارم، دِلَم خسته شده!!

«خادم» مگو دَرِ رحمت بسته شده!!

نا امید مشو مگو در رحمت بسته شده!!

ص: ۹۳۹

از خدا خواهید تا رویم کربلا!

بار خود بندید، تا رویم کربلا!

آه اطفال حسین را بشنوید!

نالہ ی اصغر تشنه را بشنوید!

غربت شاه شهیدان یاد کنید!

اشک ریزان زینب یاد کنید!!

قطره اشکی بر شهیدان ریزیم!

اشک خود را بر شهیدان ریزیم!

قطره های اشک را قیمت بُود!

بر شهیدان ریزیم، تا قیمت بُود!

دل ما بر غربت فرزند زهرا سوزد!

هر چه گوئیم، بر فرزند زهرا سوزد!

به چه خوب است برویم کربلا!

اشک خود را ببریم، کربلا!

قبر شش گوشه را بینیم، گریه کنیم!

نالہ ی اطفال را شنویم، گریه کنیم!

عَطَش اطفال را بینیم، گریه کنیم!

اصغر عطشان را بینیم، گریه کنیم!

آه اطفال بلند است، گریه کنیم!

العطش ها بلند است، گریه کنیم!

تشنه ای طفل تشنه آورده به میدان!

هدیه ی اوست، آورده به میدان!

گوید: ای خدا هر چه داشتم آوردم!

ص: ۹۴۰

بس همین است که من آوردم!

چیز دیگر ندارم، جز جانم!

من منّا آمده ام قربانم!

گر پذیری، خودم قربانم!

ای خدا در رهت از سر گذشتم!

هم از اکبر هم از اصغر گذشتم!

یک برادر داشتم از آن گذشتم!

دست او قطع شد، از آن گذشتم!

بالب تشنه، سقا شده بود!

آب نوشیده سقا شده بود!

اکبرم یادگار پیمبر می بود!

همه چیزش، پیمبر می بود!

اولبش تشنه بود آب می خواست!

تشنه میدان رفت او آب می خواست!

هر چه گفت آب، آبی نبود!

بالب تشنه رفت آبی نبود!

«خادم» کربلا گو همه تشنه بُدند!

بچه ها هم همه تشنه بُدند!

ای برادر بیا تا گویم مدح علی!

وصف او گویم از ربّ جلی!

نام او در قرآن چند جا آمده!

او علیّ حکیم است از خدا آمده!

افضل پیغمبران است جز نبی!

ص: ۹۴۱

شیعه ی اوست ابراهیم نبی!

آدم و نوح و ابراهیم را افضل است!

از همه پیغمبران جز نبی افضل است!

او صراط مستقیم است، در «إهدنا»!

خدا گوید نبأ عظیم است در نزد ما!

مؤمن کامل است او، در «آمنوا»

وصف او کامل است در «آمنوا»!

«إِنَّمَا وَثِّقُكُمْ» در وصف اوست!

آیه «أنفسنا» در وصف اوست!

آیه ی «نجوا» مخصوص به اوست!

«أُذُنٌ وَاغِيه» مخصوص به اوست!

آیه «تبلیغ» مخصوص به اوست!

در رکوع او انفاق نمود، (راکعون) مخصوص به اوست!

«أولى الأمر» اوست و فرزندان او ست!

نه بلید و نه پلیدند، فرزندان اوست!

«کلمات الله» است، وصف او وصف خداست!

«کلمات الله» بی شمار است وصف خداست!

گر درختان قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند!

وصف او را نتوانند گفت، گر جن و انس کاتب شوند!

خُلق او خُلقِ نبی، خُلقِ نبی خُلق اوست!

او نفسِ نبیّ است ، نبیّ نفسِ اوست!

تو بُرو «آیات الفضائل» را بخوان!

گر بخواهی بدانی، آن را بخوان!

ص: ۹۴۲

مظهر وصف جمال خداست!

در صفات او جمال خداست!

از خداوند سلام آمد بر او در معراج!

گو که او بود با نبی در معراج!

خداوند گفت: سید ولی را سلام برسان!

او ولی من است، ولی را سلام برسان!

از شجاعت درب خیر را بکند!

ید او رحمانی بود در خیر را بکند!

ید جسمانی، کجا طاقت آن را دارد؟!

ید رحمانی است، طاقت آن را دارد!

«خادم» تو چه دانی از علی بس کن دگر!

تو که چیزی ندانی، بس کن دگر!

خانه ی مولا تاریک شد زهرا برفت!

علی تنها شد زهرا برفت!

بچه ها ماندند در خانه با علی!

علی درمانده شد زهرا برفت!

هر چه اصرار کرد زهرا مرو!

بهر بابش سوگند داد: زهرا مرو!

من غریبم غریب تر می شوم!

خانه دار می شوم غریب تر می شوم!

فاطمه چون رفت غم آمد بر دلش!

ص: ۹۴۳

او چه باید بکند؟ غم آمد بر دلش!

غمِ عالم بر دلِ مولا، بریخت!

هر چه غم بود، بر دل مولا بریخت!

پیمبر شاد بود، با فاطمه!

غم و اندوه می رفت با فاطمه!

فاطمه رفت، غم و اندوه را گذارد!

شاد شد، غم و اندوه را گذارد!

فاطمه را علیّ دفن کرد و دستی تکان داد!

خدا هر چه داشتم را خاک کردم و تکان داد!

ای خدا تنها شدم من چه کنم!؟

جای زهرا خالیست من چه کنم!؟

ناگزیر نشستم من کنار بچه ها!

چاره ای دیگر نبود نشستم در کنار بچه ها!!

خانه داری می کنم، بچه داری می کنم!!

مرد میدان جنگم ، بچه داری می کنم!!

درد و دل با چاه دارم بچه داری می کنم!!

همسر از دست دادم، بچه داری می کنم!!

فاطمه رفته، خانه تاریک شده!!

هم سخن من ندارم، خانه تاریک شده!!

درد خود با که گویم، من تنها شدم!!

اُنس من بود فاطمه، تنها شدم!!

غمِ عالم ریخته بر دلم تنها شدم!!

با کسی اُنسی ندارم من ، تنها شدم!!

ص: ۹۴۴

خانه اش تاریک شده، غم او تازه شده!!

فاطمه رفته ز دنیا، غم او تازه شده!!

مؤمنین بیایید برویم به مولا سرزنیم!!

سخنی با او بگوییم غم او بر هم زنیم!!

بیست و پنج سال شد، خانه نشین چه کند!!

حق او غصب شد خانه نشین شد چه کند؟!

همسرش را خود دفن کرد چه کند؟!

فاطمه رفت علی تنها شد، چه کند؟!

..

فضل مولا را تا توانی بگو

هر چه دانی تا توانی بگو

مرد حق مؤمن خالص مردی شجاع بود!!

قاتل ابطال بود او، مردی شجاع بود!!

هر کجا او قدم زد، پیروز و شجاع بود!!

سپهر هر بلا بود، او مردی شجاع بود!!

قهرمانان را زمین زد، مردی شجاع بود!!

باب خیبر را او کند، مردی شجاع بود!!

دست او دست خدا بود، او مردی شجاع بود!!

او یدالله، قدرت الله بود، مردی شجاع بود!!

دست رحمانی بود دست او، مردی شجاع بود!!

قلعه را با دست خود فتح کرد، مردی شجاع بود!!

عمرو و مرحب را زمین زد، او مردی شجاع بود!!

کس نبود مانند او، او مردی شجاع بود!!

ص: ۹۴۵

چشم ها را خیره کرد در جنگ خندق!!

او فقط پیروز میدان بود، او مردی شجاع بود!!

روزگار هرگز ندید چون او، مردی شجاع بود!!

دیگران را بس شعار بود، او مردی شجاع بود!!

راه و رسم جنگ را دانسته بود، او مردی شجاع بود!!

قوم یابس را نیمه شب مغلوب نمود، مردی شجاع بود!!

سوره ی «عادیات» در شأن او آمد، او مردی شجاع بود!!

عرصه را برعاوییه تنگ نمود، مردی شجاع بود!!

سوره ی توبه را او خواند بر مشرکان، مردی شجاع بود!!

مرد ترسو را، او باز خواند، مردی شجاع بود!!

راه و رسم جنگ را او یاد داد ، او مردی شجاع بود!!

مثل او را که دیده به دنیا، او مردی شجاع بود!!

در جمیع جنگ ها او مرد میدان بود، او مردی شجاع بود!!

او تمام کفر را سرنگون کرد، او مردی شجاع بود!!

در احد جان احمد را او حفظ نمود، مردی شجاع بود!!

دیگران یکسر فرار کردند، او مردی شجاع بود!!

جبرئیل بین سما و ارض گفت: «لا فتی إلا علی»!!

ذوالفقار را پیمبر داد به او، مردی شجاع بود!!

در جمیع جنگ ها مرد میدان بود جز تبوک!!

وجودش در مدینه لازم بود، او مردی شجاع بود!!

«خادم» چه گویی تو، علیّ مردی شجاع بود!!

مثل او کیست به عالم، او مردی شجاع بود!!

شمه ای بود خادم گفت، علیّ مردی شجاع بود!!

ص: ۹۴۶

وصف او را نتوان گفت، علی مردی شجاع بود!!

..

گویند: حسین تشنه کشته شده!!

تشنه بوده، آب بر او بسته شده!!

بچه ها تشنه بودند آب را بسته اند!

العطش می گفتند، آب را بسته اند!!

میهمان بوده، با اهل عیالش بوده!!

تشنه بوده، با اهل عیالش بوده!!

بچه ها ناله کردند، العطش گفتند همی!!

همگی تشنه بودند، العطش گفتند همی!!

راه را بسته بودند، همه تشنه بودند!!

بچه ها العطش گفتند، همه تشنه بودند!!

رحم نکردند، آنان مهمان بوده اند!!

کافر آر بودند، ولی مهمان بوده اند!!

شیرخوار تشنه را کشتند، مهمان بوده اند!!

همه آواره بودند، مهمان بوده اند!!

راه را بستند، آب را بستند بر او!!

العطش بالا گرفت، آب را بستند بر او!!

تشنه ها را کشتند، سرها را بریدند!!

رحم نکردند، کشتند، سرها را بریدند!!

طفل شش ماهه را، تشنه کشتند سر بریدند!!

رحم نکردند تشنه کشتند، سر بریدند!!

سبط پیغمبر را کشتند، به او رحم نکردند!!

ص: ۹۴۷

هر چه گفت: تشنه ام، به او رحم نکردند!!

تشنه لب بودند همه، اطفال ناله کردند!!

رحم نکردند، گر چه اطفال ناله کردند!!

کس ندیده در عالم، طفل تشنه ای را بکشند؟!

هر چه گویند: تشنه است، تشنه ای را بکشند!!

کس ندیده میهمان از تشنگی ناله کند!!

میزبانش بیند، او از تشنگی ناله کند!!

میزبان میهمانی دعوت کند، آبش ندهد!!

ناله اش بیند و، او را آبش ندهد!!

این عمل از کوفیان سر زد فقط!!

ما ندیدیم این چنین، از کوفیان سر زد فقط!!

اهل عالم بیایید ببینید، اینان چه کنند؟!

گر بیایید، ببینید، با اطفال چه کنند!!

کربلا از نامش پیدا است، کرب و بلاست!!

امتحان است، این ها همه، کربلاست!!

عاشورا نه فقط کربلا بوده و بس!!

هر زمان عاشورا است، نه فقط کربلا بوده و بس!!

بیایید برویم تسلیت گوئیم امروز!!

در خانه بایستیم، تسلیت گوئیم امروز!!

بیایید برویم بچه های فاطمه را ببینیم، امروز!!

نوازش کنیم، ای‌تام فاطمه را، ببینیم امروز!!

بچه‌های فاطمه پریشان و گریان بوند!!

کس نوازش نکرده، پریشان و گریان بوند!!

ص: ۹۴۸

برویم بهر خدا سری بر یتیمان به زنیم!!

ما نوازش کنیم، سری بر یتیمان به زنیم!!

هر که از دنیا رود، بهر او گریه کنند!

دوستان جمع شوند، بهر او گریه کنند!!

هر که از دنیا رود، اطفالش نوازش می شوند!!

صاحبِ خانه گر رود، اطفالش نوازش می شوند!!

هر کس از دنیا رود تسلیت به اولادش دهند!!

همدردی کنند، تسلیت به اولادش دهند!!

کس نیامد به علی، بهر فاطمه دلداری دهد!!

شهید شد کشته شد فاطمه، کس نیامد دلداری دهد!!

راه و رسم عرب دلجوئی و تسلیت است!!

گو بیایند، وقت دلجوئی و تسلیت است!!

مردم خانه ی فاطمه را عزاخانه کنید!!

هر که آید اشک ریزد، عزاخانه کنید!!

همه بگیرید، بر عزیزان فاطمه!!

اشک ریزید، بر عزیزان فاطمه!!

به علی تسلیت گوید، بهر فاطمه!!

به حسن تسلیت گوید بهر فاطمه!!

حسین را بهر مادر، نوازش کنید!!

زینب را تسلیت گوید، بهر فاطمه!!

راه را باز کنید، به عزاخانه آیند مردم!!

به علیّ تسلیت گویند به عزاخانه آیند مردم!!

ص: ۹۴۹

دشمنان را در عزای فاطمه، رسوا کنید!!

ظالمین را در عزای فاطمه رسوا کنید!!

حجهبن الحسن دم در ایستاده است!!

اشک او جاریست بر مادر، دم در ایستاده است!!

هر که آید در عزای مادرش، حرمت دهد!!

عزاخانه های مادر را حرمت دهد!!

«خادم» تو عزادار باش بهر مادرت!!

اشک و زاری کن بهر مادرت!!

عزای فاطمه، عزای فرزندان اوست!!

عزای او عزای فرزندان اوست!!

بیاید ببینید، مردم چه کردند بعد فاطمه!؟

بنگرید چه ظلم ها کردند بعد فاطمه!!

همه را کشتند و آواره کردند بعد فاطمه!!

برخی کشتند، برخی مسموم کردند بعد فاطمه!!

حسن را بعد پدر تنها گذاردند!!

حسین را دعوت نمودند، تنها گذاردند!!

بچه های فاطمه، آواره شدند!!

همه را کشتند و آواره شدند!!

حسن از آب سوخت، حسین از تشنگی سوخت!!

یکی با آب، یکی از تشنگی سوخت!!

حسن را با زهر، جگرش پاره کردند!!

حسین را از تشنگی بیچاره کردند!!

حسن را بعد کشتن تیر باران نمودند!!

ص: ۹۵۰

حسین را قبل کشتن، تیر باران نمودند!!

حسن با آب سوخت تشنه بود و برفت!!

آب نبود حسین از تشنگی سوخت و برفت!

کربلا تشنه ها را، سر بریدند کس نگفت چرا؟!

شیرخوار تشنه را، سر بریدند کس نگفت چرا؟!

کار را بر فرزندان فاطمه سخت نمودند کس نگفت چرا؟!

سخت بود کارشان ، سخت تر نمودند کس نگفت چرا؟!

بچه های فاطمه از تشنگی ناله کردند!!

آب ندادند به آنان، تا آنان ناله کردند!!

ناله ی اطفال، عباس را درمانده کرد!!

طاقتش طاق شد، او را درمانده کرد!!

گفت: برادر دیگر طاقت ماندن ندارم!

نتوانم بینم دیگر، طاقت ماندن ندارم!!

گفت: برادر بُرو بهر اطفالم آبی بیاور!!

چاره ای نیست، بُرو بهر اطفالم آبی بیاور

سقا رفت لیک دستش قطع شد، آبی نیاورد!!

آب نخورد، لب تشنه بود، آبی نیاورد!!

جگرش سوخت دستش قطع شد، آبی نیاورد!!

مشک را به دندان گرفت، امید وار بود، آبی نیاورد!!

سقا تشنه بود، دستش قطع شد، آبی نیاورد!!

او شرمنده بود، آب نداشت، آبی نیاورد!!

ای خدا همه را تشنه کشتند کربلا آبی نبود!!

جگر فرزند فاطمه، سوخته بود، آبی نبود!!

ص: ۹۵۱

طفل شیرخوار کربلا تشنه بود آبی نبود !!

همه اطفال تشنه بودند، کربلا آبی نبود!!

همگی بهر اصغر می سوختند، اصغر تشنه بود!!

ناله ی اطفال بلند بود، اصغر تشنه بود!!

«خادم» بگو: همه تشنه بودند، جگرها سوخته بود!!

آب نبود در خیمه ها، جگرها سوخته بود!!

جگر فاطمه می سوخت، جگرها سوخته بود!!

اشک همه جاری بود، جگرها سوخته بود!!

خادم بیا مدح علی کن برکاتی دارد!!

نام او را ببر فضل او را بگو برکاتی دارد!!

مدح او فراوان در قرآن آمده!!

شک در آن نیست در قرآن آمده!!

در همه چیز تو گر تشکیک کنی!!

سخن حق نتوان تشکیک کنی!!

«إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَعَلِّي حَكِيمٌ»!!

او حکیم است «لَعَلِّي حَكِيمٌ»!!

او صراط مستقیم است بدان!!

«إِهْدِنَا» شاهد آن است بدان!!

او حقّ است، حقّ با علیست!!

حَقَّ هَمْرَاه اوست، حَقَّ با عليست!!

آيت حَقَّ است او، حَقَّ با عليست!!

حَقَّ تابع اوست، حَقَّ با عليست!!

ص: ۹۵۲

او ولیّ خداست، خدا ولیّ اوست!!

آیهالکرسی تو بدان شاهد اوست!!

وصفِ او بی منتهاست وصفِ خداست!!

مدح او بی منتهاست، مدح خداست!!

(کلمات الله) شخص اوست، بی منتهاست!!

(کلمات الله) وصف اوست، بی منتهاست!!

علم او بی منتهاست، علم خداست!!

هر چه گوید بدان علم خداست!!

وصف او کس نداند، جز خدا!!

شأن او کس نداند، جز خدا!!

علم او علمِ خدای ازلیست!!

وصفِ او وصفِ خدای ابدیست!!

در خصال نیک، همانند نبیّ است!!

در شجاعت نیز همانند نبیّ است!!

خُلق او، خُلق نبی ، وصف او وصف نبیّ است!!

همه چیزش چو نبیّ است، او نفس نبی است!!

گر اشجار قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند!!

و. وصف او را نتوانند گفت، گر جنّ و انس کاتب شوند!!

وصفِ او وصفِ نبی است، علم او علمِ نبی است!!

صاحب خلق عظیم است، خلق او خلق نبی است!!

این دو از یک شجرند هر چه دارد نبی، دارد علی!!

او نفس نبی است هر چه دارد نبی، دارد علی!!

«خادم» حرف تازه زدی، نبی نفس علی است!!

ص: ۹۵۳

آری، علیّ نفس نبیّ، نبیّ نفس علیّ است!!

گر چشمت بسته است باز کن چشم خود!!

تا حقایق را بینی باز کن چشم خود!!

از حسین گو سخنی تا بشنویم

هر چه دانی بگو تا بشنویم

او فرزند علی و فاطمه است

نور چشم علی و فاطمه است

بلکه او فرزند احمد است

او چو عیسی، فرزند احمد است

کس نگوید: او فقط فرزند علیست

او فرزند احمد و فرزند علیست

آری او فرزند احمد و فرزند فاطمه است

او چو عیسی فرزند فاطمه است

فرزند دختر در آیین ما فرزند ماست

پس تو جاهل مباش او فرزند ماست

جاهلان گفتند: احمد ندارد فرزند پسر!!

نسل او منقطع است، ندارد فرزند پسر!!

فرزند فاطمه فرزند احمد است!!

او ذوی القرباست، فرزند احمد است!!

حُبِّ او نيز حُبِّ احمد است!!

حُبِّ فاطمه حُبِّ احمد است!!

حقِّ ذِي القربا، دستور خداست!!

ص: ۹۵۴

حُبِّ ذِي الْقُرْبَا دَسْتُورِ خَدَا سْت!!

نِه مَحَبَّت، نِه ذِي الْقُرْبَا چِه شَد؟!

نِه اَدَايِ حَقِّ اَحْمَد، نِه ذِي الْقُرْبَا چِه شَد؟!

مَا گَزَشْتِيْم اَز مَحَبَّت، ذِي الْقُرْبَا چِه شَد؟!

مَا گَزَشْتِيْم حَقِّ اَحْمَد، ذِي الْقُرْبَا چِه شَد؟!

مَا گَزَشْتِيْم اَز هَمِه، حَقِّ مِيَهْمَانِي چِه شَد؟!

مَا گَزَشْتِيْم اَز هَمِه، دَعُوْتِ مِيَهْمَانِ چِه شَد؟!

رَاه رَا بَرِ مِيَهْمَانِ كَجَا مِي بِنْدَنْد؟!

آبِ رَا بَرِ مِيَهْمَانِ كَجَا مِي بِنْدَنْد؟!

تَا كُنُوْنِ كِه دِيْدِه، مِيَهْمَانِي رَا تَشْنِه كَشَنْد؟!

آبِي نَدَهَنْد، آبِ رَا بِنْدَنْد، اُو رَا تَشْنِه كَشَنْد؟!

هَر چِه گُوِيْد: تَشْنِه اَم، جِگَرَمِ مِي سُوَزْد!!

آبِي نَدَهَنْد، هَر چِه گُوِيْد: جِگَرَمِ مِي سُوَزْد!!

نَالِه يِ الْعَطْشِ اَز بِيچِه هَايِشِ بَشُوْنْد!!

گَرِيَه وَ نَالِه ، اَز بِيچِه هَايِشِ بَشُوْنْد!!

مَادِرَانِ بَا نَالِه يِ اَطْفَالِ تَشْنِه چِه كَنْد؟!

اَهْلِ عَالَمِ بَا نَالِه يِ اَطْفَالِ تَشْنِه چِه كَنْد؟!

طِفْلِ شِيْرخُوَارِ تَشْنِه رَا، مَادِرِ چِه كَنْد؟!

طِفْلِ تَشْنِه ، مَادِرِ تَشْنِه پَدْرِ تَشْنِه چِه كَنْد؟!

دَرِ كَجَا دِيْدِي سِرِّ شِيْرخُوَارِه رَا كَسِ بُبُرْد؟!

سَرِ شیرخواره ی تشنه را کجا دیدی کس بُرد؟!

دست سقّای تشنه را که دیده بُرند؟!

تو کجا دیدی آب سقّاریزند و دستش بُرند؟!

ص: ۹۵۵

رسم مهمانی همین بود؟ بگو بر کوفیان؟!

همه را با لب تشنه کُشتید! بگو بر کوفیان؟!

«خادم» کوفیان واسطه بودند، غاصبین بودند عاملان!!

هر دو مجرم بودند کوفیان بودند و غاصبان!!

کربلا کشتند فرزندانِ فاطمه!!

رحم نکردند بر اطفالِ فاطمه!!

اهل بدعت آمده گویند حجاب از دین نیست

نی واجب نی مستحب حجاب از دین نیست

ما گوئیم و دانیم حجاب حصنِ حصین زن هاست

همه ی انبیا گویند: حجاب حصنِ حصین زن هاست

حجاب وزن خون شهادت

حجاب جهاد و خون شهادت

حجاب از ضروریات دین ماست

حجاب اصلی از اصول دین ماست

انکار حجاب انکار دین ماست

منکر آن منکر ضروری دین ماست

منکر آن گرداند چه گوید کافر است

گر نداند چه گوید، او جاهل است

ما ندانیم او جاهل است یا کافر است

بس همین دانیم او شاید نوکر است

ص: ۹۵۶

او روزی منکر اصل امامت بوده است

منشأ آن نادانی و جهالت بوده است

اکنون منکر اصل حجاب گردیده است

دیوانه شده منکر اصل حجاب گردیده است

نکند او نوکر اغیار گردیده است!؟

پول گرفته نوکر اغیار گردیده‌است!

پس بترسید چه شده، حال او تغییر نموده!

یا که دین را رها کرده، حال او تغییر نموده

تاکنون هیچ کس منکر این ضروری نشده!

نه سنی نه شیعی ندانیم او چه شده

الغرض باید فکری به حالش بشود!

یا که او نه سنی، نه شیعی، مئی بشود!

گو بیاید تا از او عرض حالی بشود!

تا که حالش بدتر از این نشود!

یا که او را به دارالمجانین به برید!

تا فسادى نکند، به دارالمجانین به برید!

سخن او خطری است بر دین خدا!

پس به فریاد رسید، خطری است بر دین خدا!

او عوام فریب است، خلع لباسش بکنید

چاره ای نیست خلع لباسش به کنید!

ور نه دانيد خطر در پيش است!

مصلحت انديشي چرا خطر در پيش است!

مدرسه جاي تو نيست اي مزدور!

ص: ۹۵۷

تو شناسایی شدی ای مزدور!

ص: ۹۵۸

آمدم با لطف خدا وصف معصومین بگویم
هر چه می خواهم بگویم از معصومین بگویم
پاکند آنان من پاکان را توصیف می کنم
آیه ی تطهیر شاهد است، پاکان را توصیف کنم
بهتر از آنان در عالم کسی نیست، گو تا بگویم؟
احدی بهتر از آنان نیست، گو تا بگویم
انبیا را گر بگویی، اینان افضلند!
ملائک را گر بگویی، اینان افضلند!
هر که را گویی بگو، اینان افضلند!
این سخن را خدا گفته، اینان افضلند!
آیه ی تطهیر گوید: پاکند از پاکان بهترند!
اینان اجر رسالت بوند، از پاکان بهترند!
چهارده پاکند، بر عرش قائم اند!
آدم اوّل دید آنان، بر عرش قائم اند!
گفت: خدایا اینان فرزندان مَند؟!
حق گفت: آری، و لکن از تو بهترند!
گر نبود خلقت آنان خلق نمی کردم تو را!
بلکه عالم را نمی کردم خلق، نی خلق تو را!
دو هزار سال قبل از تو خلق کردم، بهتر از تو را!

جایشان بر عرش بُود، بعد خلق کردم تو را!

افضل و بهتر از هر کس اینان اند نزد من!

تو گر خواهی نجات یابی، اینان را بیاور نزد من!

هر که، هر کجا، هر کس دارد، مشکلی!

مشکل خود را بگوید، هر کس دارد مشکلی!

انبیاء و ملائک را گفتم هر چه خواهید با اینان بخواهید

و نه محروم می شوید، هر چه خواهید با اینان بخواهید

انبیاء و ملائک، جنّ و انس تابع اند!

خلقت آنان طفیل اینان بُود، تابع اند!

افتخار ماست (رهبران معصوم) داریم افضلند!

ملائک هر زمان فوج فوج آنان را زائر اند!

انبیاء و ملائک افتخار دارند زائر اند!

کربلا هر شب جمعه آیند، حسین را، ذاکرند!

هر چه در عالم هست، آنان را تابع اند بل خادمند!

انبیاء و اولیا آنان را چاکرند، بل خادم اند!

علّت این است، که اینان طاهرند بل اطهرند!

افتخار ماست کینان طاهرند بل اطهرند!

در قیامت نیز اینان غالبند بل حاکمند!

حق سپرده دست اینان، نار و جنت را، حاکمند!

به عدو گو هر چه خواهی بگو، اینان حاکمند!

آن دو را تو بیاور، بین لایقند یا حاکمند؟!

در قیامت هر که را با نام امامش خوانند!

پیروی از هر که کرده، با امامش خوانند!

امام تو، هر که باشد، تو همراهش روی!

گر به دوزخ یا جنت رود، همراهش روی!

من که گفتم: دوزخ و جنت دست مرتضات!

گر تو در دنیا تابع اش بودی، او مرتضاست!

مرتضی کیست، او علی مرتضاست!

هر که او را امام دانسته او مرتضاست!

وقت مرگ او، ایمان تو را امضا کند!

هر چه باید بر تو آید، او امضا کند!

دوزخی باشی یا بهشتی او امضا کند!

هر چه باشی، یا نباشی او امضا کند!

حاکم حشر و قیامت اوست بدان!

قاسم جنت و نار اوست، بدان!

اوست که اهل بهشت را، اسکان می دهد!

جنت و نار دست اوست، او اسکان می دهد!

ولادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

هفده ی ربیع در مکه به دنیا خوش آمد

چه خوش آمد، چه خوش آمد، چه خوش آمد

عام نوشیروان بود، عدل نوشیروان کجا، عدل او کجا؟

بیست و هفت رجب بعثت او بود، خوش آمد، خوش آمد

شصت و سه سال زنده بود، خوش آمد، خوش آمد

دو ماهه پدر از دست داد، خوش آمد، خوش آمد

چهار ساله بود مادر از دست داد، خوش آمد، خوش آمد

هشت ساله بود جد خود از دست داد، خوش آمد، خوش آمد

بیست و چند ساله بود، ازدواج کرد، خوش آمد خوش آمد

قبل بعثت، قاسم و زینب و کلثوم و رقیه داشت، خوش آمد

بعد بعثت، طیب و طاهر و فاطمه داشت خوش آمد خوش آمد

یکسال قبل هجرت همسر از دست داد، خوش آمد، خوش آمد

بعد یکسال عمو از دست داد، خوش آمد، خوش آمد

پس از همسر و عمو به مدینه آمد، خوش آمد، خوش آمد

پدران و مادرانش همه مؤمن بودند خوش آمد، خوش آمد

نسب او به اسماعیل رسید، خوش آمد، خوش آمد

چون به دنیا آمد، شیاطین رانده شدند، خوش آمد، خوش آمد

عالم دگرگون شد، بت‌ها سرنگون شد، خوش آمد، خوش آمد

ایوان کسرا فرو ریخت، دریاچه خشکید، خوش آمد، خوش آمد

آتشکده‌ی فارس خاموش شد، خوش آمد، خوش آمد

نوری از مکه بر آمد، پادشاهان گنگ شدند خوش آمد، خوش آمد

علم اهل کهانت محو شد، ساحران درمانده شدند، خوش آمد، خوش آمد

آمنه گفت: چو فرزندانم به دنیا آمد، نور ساطع بود خوش آمد خوش آمد

همه جا از نور او روشن شد، خوش آمد، خوش آمد

همه خشنود شدند، عبدالمطلب شاد شد، خوش آمد خوش آمد

شعر خود را خواند و گفت: خوش آمد خوش آمد خوش آمد

کعبه را با او تعویذ نمود، خوش آمد، خوش آمد، خوش آمد

ابلیس عالم را دگرگون دید، ندانست چه شده، خوش آمد، خوش آمد

جبرئیل گفت: «رحمهللعالمین» آمد، خوش آمد، خوش آمد

تو را در او راهی نیست، خوش آمد، خوش آمد

شیخ اُزری، بوصیری، حلی در وصفش سرودند:

تو به خوان اشعار آنان را بگو: خوش آمد، خوش آمد

«خادم» افتخار کرد و بگفت: خوش آمد، خوش آمد

من ندانم وصف او گویم، خوش آمد، خوش آمد

مقام والای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و معجزات او

تو دانی خداوند، بهتر از او خلق نکرده!

هر چه خلق کرده، طفیل او خلق کرده

در حقیقت چیزی بهتر از او خلق نکرده!

پس از او علی و فاطمه و حسنین را خلق کرده

هر که در روز «الست» آنان را پذیرا شده

چون به دنیا آمده هم آنان را پذیرا شده

اهل عهدین دانند، او پیمبر بوده است!

انجیل و تورات گویند: او پیمبر بوده است

شاهد آن آیه ی اعراف بُود!

«يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا» آیه ی اعراف بُود

نام او را ز تورات محو می کردند ولی ثبت می شده!

چهل سال بوده چنین می کرده اند ولی ثبت می شده

زین سبب مرد یهودی مسلمان شده و گفته است:

من چهل سال بود نام او را محو می کردم گفته است
دشمن از کینه، نام او را محو می کرد ولی ثبت می شده
هر چه کردند غرض حاصل نشد، نام او ثبت می شده!
الغرض حق او را چند چیز ثابت نمود:

معجزات بود، علیّ بود، حق او ثابت نمود!

خدا شاهد بود، «من عنده علم الكتاب» شاهد بود!
تورات بود، انجیل بود «من عنده علم الكتاب» شاهد بود
معجزات او فراوان است، به آلف می رسد!

بلکه بی شمار است، به بیش از آلف می رسد!

جنّ و انس گر جمع شوند، مثل قرآن کجا؟!!

بلکه یک سوره از آن، مثل قرآن کجا؟!!

این تحدیّ بود، قرآن مبارز طلید!

گفت: جنّ و انس، بیارید سوره ای، مبارز طلید!

کس نتوانست مثل قرآن، یا سوره ای را آورد!

گفت: جنّ و انس گر جمع شوند، نتوانند سوره ای را آورند!

سال های فراوان این ندا اعلان شده!

همه درمانده شدند، این ندا اعلان شده!

«خادم» معجزات نبیِّ فراوان باشد!

معجز باقی و جاری، قرآن باشد!

هر که را قدرت بود، گو و میدان است بیاد!

گر تواند سوره ای مثل قرآن آورد، گو و میدان است بیاد!

معجز باقی پیغمبر یک قرآن بود

هر چه خواهی در آن هست یک قرآن بود

معجزات قرآن را بگو تا بشنویم

هر چه دانی را بگو تا بشنویم

قرآن معجز خالد پیغمبر بُود!

بهترین معجز خالد پیغمبر بُود!

آیاتش همه معجز خالد است!

افعال نبیِّ نیز معجز خالد است!

نه فقط ألف معجز، معجز است!

بلکه افعال او کلاً معجز است!

آیه ی عدل و احسان را عدو گفت معجز است!

چون درختی است که از بالا تا ریشه معجز است!

اصمعی از کنیزی آیه ی «أُمُّ مُوسَى» را شنید!

گفت: چه زیباست از بالا تا ریشه معجز است!

من گویم: گر چه قرآن الفبای شماس است!

لیک فرق دارد با گفتار شما، گر چه الفبای شماس است!

صنعت ترکیب از خدای اکرم است!

فرق دارد با شما، از خدای اکرم است!

تو اگر در تنزیل حقّ شکّ داری بگو!

سوره ای چون او بیاور، گر داری بگو!

عرب چون آیه ی «یا اَرْضُ اَبْلَعِی» را بدید!

جمع کرد سفره ی خود را، چون آن را بدید!

تو معلّقاتِ سبع را دانی چه بود؟!

قرآن چو آمد، دیگر آن ها نبود!

قرآن، نه نثر است، نه شعر است، پس چه است؟!

نظم الله است که داند آن چه است؟!

قرآن تصدیق ادیان پیشین بُود!

گر نباشد دلیلی، دلیل ادیان پیشین بُود!

هر بلیغی، هر فصیحی که قرآن را بدید!

متعجب ماند چه گوید، چو قرآن را بدید!

مفاهیم قرآن خلافی ندارد صحیح است!

تباین، تنافی، خلافی ندارد صحیح است!

تو بینی هر رطب و یابس در آن هست!

«تَبیان کُلِّ شَیْءٍ» است هر رطب و یابس در آن هست!

قضایای پیشین ز عبرت در آن هست!

قضایای شیرین، ز عبرت در آن هست!

خبرهای غیبی فراوان در آن هست!

تو بینی که اسرار ماضی در آن هست!

قوانین ارزنده ی دین در آن هست!

چه مردان شایسته ای که در آن هست!؟

هر آنچه در عهدین هست در آن هست!

هر آنچه نبوده در آن ها، در آن هست!

حقوق و حکم، نصیح و اخلاق در آن هست!

هر آنچه تصوّر کنی تو، در آن هست!

ملالت ندارد، نشاطی در آن هست!

نه کهنه شود، نه تغییر کند، نشاطی در آن هست!

ناطق و صامت است، نشاطی در آن هست!

قرین عترت است، حقایق در آن هست!

کلام خداست، حقایق در آن هست!

ز ظلمت رهایی دهد، هدایت در آن هست!

شفا گر تو خواهی، شفا هم در آن هست!

هر آنچه تو خواهی بهتر در آن هست!

گر که دست تهی شد، نبودت کتابی

تو قرآن بخوان، هر چه خواهی در آن هست!

هر چه خواهی بخوان قرآن شافع توست!

چو قرآن بخوانی هر چه خواهی در آن هست!

فراوان سحرها بخوان، نوری بگیری!

مگیرش تو کوچک، هر چه خواهی در آن هست!

درجات تو در حشر قرآن بُود!

شفیع تو در حشر، قرآن بود!

«خادم» سحرها قرآن بخوان!

کلام خداست، قرآن بخوان!

معجزات پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

معجزات نبی را بیا تا بگویم

هر آنچه تو خواهی بیا تا بگویم

معجزات پیامبر، فراوان بود!

شمارش بود سخت، فراوان بود!

به برخی از آن ها، اشارت دهیم!

به آنچه مهم است، اشارت دهیم!

نشان نبوت، فراوان بود!

نگوییم همه، چون فراوان بود!

تو دانی که قرآن، نشان نبوت بود!

خبرهای غیبی نشان نبوت بود!

اهل بیت نبی، نشان نبوت بود!

امامت نشان نبوت بود!

معراج نشان نبوت بود!

عظیم است خلقش، نشان نبوت بود!

معجزاتش فراوان، نشان نبوت بود!

همه چیز او نشان نبوت بود!

اعتراف عدو، نشانِ نبوت بود!

همه افعالش، نشانِ نبوت بود!

بی شمار است معجزاتش، نشانِ نبوت بود!

سخنانش همه، نشانِ نبوت بود!

عالم اسرار است، نشانِ نبوت بود!

او معلم ندیده، نشانِ نبوت بود!

هر چه بوده، وحی بوده، نشانِ نبوت بود!

سخنی جز وحی نگفته، نشانِ نبوت بود!

خبر از کهف و ذی القرنین، نشانِ نبوت بود!

خُلق پاک و شریفش، نشانِ نبوت بود!

خطبه ی الغدیرش، نشانِ نبوت بود!

آنچه گفته، همه، نشانِ نبوت بود!

به که گوئیم او رسول مدنی است؟!

ما که دانیم، او رسول مدنی است!

عقل کلّ، خُلق نیک، قانون دین، معجز است!

هر چه خواهی بگو، قانون دین معجزه است!

«خادم» معجز زنده ی او، قرآن است، معجز است!

شاهد صدق او، خدا و علی است، معجزه است!

خُلقِ زیبایش چه بود بر ما بگو!؟

صاحب خُلقِ عظیم بود بر ما بگو

خصالش به از هر نبی و وصی است!

خُلق و خویش به از هر نبی و وصی است

صفاتش بدان، صفات الهی بود!

چه دانی تو از او، صفاتش الهی بود!

جمالش بدان، جمال الهی بود!

عظیم است خُلقش، الهی بود!

هرچه خوبی خواهی، او اسوه است!

جامع خوبی هاست او، اسوه است!

خدایش چو او را خلقش نمود!

نبوت را به او، ختمش نمود!

به گفتا: به از او، من خلق نکردم!

انبیا را هما نند او، خلق نکردم!

بهرتر از او نباشد به عالم چو او!

انبیا شاگرد اویند، نباشد به عالم چو او!

«رحمهللعالمین» تنها او بُود!

بهترین انسان، تنها او بود!

اسوه است او، تو خصالش را ببین!

هر چه خوبی خواهی، خصالش را ببین!

مقتدای جنّ و انس است، مقتداست!

هر که باشی بدان، او مقتداست!

انبیاء و اوصیا را او مقتداست!

بر ملائک گو: او مقتداست!

حق

عالم را طفیلش آفرید!

تو چه دانی خلق را طفیلش آفرید!

از چه او بهتر شد، از همه؟!

در «الست» او بهتر شد از همه!

قبل هر کس او «بلی» گفت در «الست»!

او اجابت کرد خدا را، در «الست»!

زین جهت شد او عزیزتر از همه!

در خصالش شد، بهتر از همه!

من که دیدم او را، به به گفتمش!

چهار بار او را به به گفتمش!

گفت: می خواهم تو را شعرت دهم!

پاس تعریف، تو را شعرت دهم!

گفتم: آری دهید، هر چه دهید!

من سپاس گویم، دهید هر چه دهید!

اوصیای پیمبر کیانند بر ما بگو؟

از چه ترسی؟ کیانند بر ما بگو؟

اوصیایش کیانند بیا بر ما بگو؟

هر که هستند بیا شفاف بر ما بگو

اوصیای پیمبر پاکند، دوازده نفرند

در حدیث آمد کانان دوازده نفرند!

فرمود: همه از بنی هاشم بوند

او آهسته گفت: از بنی هاشم بوند!

عدد اسباط موسی دوازده بوده است

اوصیایش نیز دوازده بوده است!

اوّل آنان علیّ، آخر مهدی بوده است

آخر دهر آید او، مهدی بود!

انتظارش می کشد شیعه، مهدی بود!

صبر می کند شیعه، گوید: مهدی بود!

پیمبر فرمود: فرزندان مهدی خواهد آمد!

فرجش از خدا خواهید، مهدی خواهد آمد!

بروید آماده شوید او خواهد آمد

شتاب نکنید، دعا کنید، او خواهد آمد!

بروید پاکیزه شوید، زود آماده شوید

وعده ی حق، حق است، او خواهد آمد!

آخر دهر شماید، منتظر هم شماید

منتظر، منتظر است، او خواهد آمد!

دین خود را حفظ کنید، روی خود بر ما کنید

بهتر از پنجاه شهیدید، روی خود بر ما کنید!

الغرض مهدی موعود امام ما بود

گر چه غائب بود، او او امام ما بُود!

انتظارش عبادت، او امام ما بود

انتظارش می کشیم، او امام ما بُود!

عدو گوید: او به دنیا نیامد هنوز

گو چه دانی، جاهلی گویی نیامد هنوز!

من که دیدم او را تو چه دانی جاهلی

حجّت آخر زمان اوست، چه دانی جاهلی!

تو مگر حدیث «لولا الحجّه» را نی خوانده ای؟!

تو مگر خطبه ی غدیر را نی خوانده ای؟!

تابع طاغوت شدی، همه از یادت برفت؟!

جبت و طاغوت را گرفتی، همه از یادت برفت؟!

احوال دوازده امام و دو معصوم را بگو

هرچه دانی بگو، احوال معصوم را بگو

تو دوازده امام را یکایک بشمار

تا بدانیم کیانند، یکایک بشمار

همه ی آنان امام واجب الطاعه بوند!

معرفت گر خواهی بدان، امام واجب الطاعه بوند

اوّل آنان امیرالمؤمنین است!

او امام المتقين يعسوب دين است
در غدیر آمد امیرالمؤمنین است!
پیمبر بارها گفت امیرالمؤمنین است
بر همه روشن شد او امیرالمؤمنین است!
همه دانستند او امیرالمؤمنین است
بلکه بیعت کردند، او امیرالمؤمنین است!
جبرئیل گفت او امیرالمؤمنین است
همه گفتند: او امیرالمؤمنین است!
آیه آمد او امیرالمؤمنین است
دشمنش گفت: او امیرالمؤمنین است!
به به کرد و گفت او امیرالمؤمنین است
دوست و دشمن گفتند: او امیرالمؤمنین است
زن و مرد گفتند او امیرالمؤمنین است
لیک منافق کینه داشت او در باطن نگفت!
لیک در ظاهر گفت: او امیرالمؤمنین است
او منافق بود کافر بود، عْتَلَّ زَنِيمٌ بود!
بلکه ما دیدیم بدتر از عْتَلَّ زَنِيمٌ بود!

او مردم را واداشت تا انکار کنند!
چون که احمد رفت گفت همه انکار کنند
دین و ایمان مردم را به باد داد آن خبیث!
همه را واداشت به انکار آن خبیث
امیرالمؤمنین را رها کردند و رفتند!
راه جنت را رها کردند و رفتند!
جاهلیت باز گشت بعد از مصطفی!
عترتش را کشتند بعد از مصطفی
تا که هر یک دست به دست کردند این گردونه را!
حب دنیا دست به دست کرد این گردونه را
عهد و پیمان خدا را شکستند و رفتند!
آل پیغمبر را کشتند و رفتند!
بدتر از بت پرست ها شدند و رفتند!
چاه ویل جایشان شد، ویل گفتند و رفتند!
«خادم» امتحانی سخت بود رها کردند و رفتند!
این زمان ها هم دیدی رها کردند و رفتند!

امیرالمؤمنین که بود بر ما بگو؟!

از خدا آمد لقب او امیرالمؤمنین است

کس ندارد این لقب او امیرالمؤمنین است

دیگری را نشاید خطاب با این لقب

گر کند سرقت مأیون بود با این لقب

امیرالمؤمنین تنها علی بود علی بود!

سرور مؤمنین تنها علی بود علی بود!

امیرالمؤمنین نفس نبی بود علی بود!

آیه «أَنْفُسَنَا» شاهد آن بود علی بود!

مدینه العلم نبی بود، بابش علی بود!

باب علم نبی بود علی بود علی بود!

دانش او چو نبی بود علی بود علی بود!

حلقه ی باب بهشت گوید علی بود علی بود!

نبی در معراج هر کجا رفت علی بود علی بود!

باب خیر را دست او کند علی بود علی بود!

مرحب و عبود را که زمین زد؟ علی بود علی بود!

در احد جان نبی را که نجات داد؟ علی بود علی بود!

ذوالفقار را پیمبر به که داد؟ علی بود علی بود!

جبرئیل بر که گفت: «لا فتی الا علی» علی بود علی بود!

«أذن واعیه» گو که بود؟ علی بود علی بود!

صراط مستقیم گو که بود؟ علی بود علی بود!

آن که حلال مشکلات بود، علی بود علی بود!

جان فدای نبی، که بود؟ علی بود علی بود!

در رکوع که انفاق نمود؟ علی بود علی بود!

آن که نصف حسناتش داد که بود؟ علی بود علی بود!

آن که در بستر احمد خوابید که بود؟ علی بود علی بود!

آن که جان خود فدا کرد که بود؟ علی بود علی بود!

آن که آیات برائت را به مکه برد که بود؟ علی بود علی بود!

آن که بوبکر را برگرداند که بود؟ علی بود علی بود!

پدرش مؤمن مادرش مؤمن و آبائش مؤمن!

چون نبی، پدرش مؤمن مادرش مؤمن، آبائش مؤمن!

آن که در کعبه به دنیا آمد که بود؟ علی بود علی بود!

آن که دارو نداردش به خدا داد که بود؟ علی بود علی بود!

آن که در محراب کشته شد که بود؟ علی بود علی بود!

آن که ساله ها قبرش پنهان بود که بود؟ علیّ بود علیّ بود!

«خادم» آن که با نبیّ برادر شد که بود؟ علیّ بود علیّ بود!

آن که قاسم جنّت و نار شد که بود؟ علیّ بود علیّ بود!

امیرالمؤمنین دوّمین مرد عالم است!

بلکه همتای رسول الله مرد عالم است

امیرالمؤمنین گو که بود؟ کارش چه بود؟

از کجا شد امیرالمؤمنین؟ کارش چه بود؟

کار او عدل و عدالت بود عادل بود علی!

تو اگر عدل و عدالت خواهی، عادل بود علی!

بیا تا بگویم او که بود، کارش چه بود؟

بهترین خلق خدا بود بعد از نبیّ گو کارش چه بود؟

کار او اخلاص و پاکی بود کار دیگر نبود!

بهر حق بود کار او، کار او کار دیگر نبود!

مادرش او را در کعبه به دنیا آورد!

گو چه سزای بود که در کعبه به دنیا آورد؟

تو که را دانی که در کعبه به دنیا آمده؟!

جز علی کیست که در کعبه به دنیا آمده؟!

از همین قصه بدان پیش خدا محبوب است!

هر چه گویند بر او، پیش خدا محبوب است!

شرط ایمان حبّ او باشد، بدان!

کلید جنّت و نار دست او باشد بدان!

هر چه باشی، هر که باشی بدون حُبّ او کافری!

مبغضش گر باشی بدان تو کافری!

حبّ او ایمان است، بغض او کفر است بدان!

راه جنّت راه اوست حبّ او جنت است بدان!

قاسم جنّت و نار اوست، حکم دست و است!

قیامت همه چیز دست اوست حکم دست اوست!

احمد و مولا حاکمند در روز حشر!

کار به دست مولاست در روز حشر!

با ولای او توانی به جنّت برسی!

بی ولای او نار است، به جنّت نرسی!

وقت مردن مولا تو را دیدار کند!

هر که باشی او تو را دیدار کند!

با ولای او نجات یابی بدان!

گر ولای او نباشد نجات نبابی بدان!

حُبِّ او حُبِّ خدا، بُغْضِ او بُغْضِ خدا!

گر تو حُبِّ او نداری، بغض او بغض خدا!

عدل او عدل خدا، عدل خدا عدل او!

همه چیزش ز خدا، عدل خدا عدل او!

گر خدا خواهی، باید ولایش بپذیری!

گر نجات خواهی باید ولایش بپذیری!

غیر او هر که باشد، ولایش دوزخ است!

ولای بو بکر و عمر بدان دوزخ است!

«خادم» ولای علیّ شرط نجات است فقط!

غیر او را نپذیر، علیّ شرط نجات است فقط!

گویند علیّ مرد شجاعی بوده!

از کجا او مرد شجاعی بوده؟!

دست او دست خدایی بوده!

زین جهت مرد شجاعی بوده!

ص: ۹۸۴

گفت: نکندم در خبیر به دست بشری!

کی توان کند، در خبیر به دست بشری؟!

دست من دست خدا بود، او کند در را!

من نکندم در خبیر او کند در را!

گر خدایی شوی دست خدا با تو بود!

هر چه خواهی، بدان با تو بود!

از خدا خواه تا کار تو را آسان کند!

هر چه سخت باشد، آن را آسان کند!

تو که چیزی نیستی، به خود تکیه مکن!

هر چه هستی، به خود تکیه مکن!

تو موحد باش، کار دست خداست!

دست تو نیست کار دست خداست!

تو بدان خدا حاضر و ناظر است!

تو به خواهی یا نخواهی، حاضر و ناظر!

کار خود را به خدا وابگذار!

غیر او کیست؟ به خدا وابگذار!

عالم کون، دست او می باشد!

هر چه هست، دست او می باشد!

این نصایح را از مولا بگیر!

هر چه پندت دهد، از مولا بگیر!

تا شود دست تو دست خدا!

تو نتوانی، بده دست خدا!

دست غیر او مده، او عاجز است!

دست عاجز مده، او عاجز است!

عاجزی را بین، به عاجز رو نموده!

خدا از یاد برده، به عاجز رو نموده!

عاجز کی تواند، تو را یاری کند!

گر خدا نی خواسته باشد، کی تو را یاری کند؟!

«خادم» کار خود را، به خدا بسپار و برو!

سخت و آسان به خدا بسپار و برو!

زین سبب گویند: علی مشکل گشاست!

این علی نیست، خدا مشکل گشاست!

گویند علی گفت: «سلونی قبل ان تفقدونی»!؟

از چه گفت او: «سلونی قبل ان تفقدونی»!؟

عالم کون و مکان بود، علی بود!

علم او علم نبی بود، علی بود

علم مولا چه بود بر ما بگو؟

آنچه می دانست چه بود بر ما بگو؟

آنچه پیغمبر دانست علی دانسته بود!

«أُذُنِ وَاَعِيَه» بود، علی دانسته بود!

قصه ی معراج را چون نبی دانسته بود!

بر زمین بود علی، از کجا دانسته بود؟!؟

خداوند به نبی گفت: هر چه گویم به علی گو!

گر نگفتی به او، من گویم: به علی گو!!

علم او از آسمان ها، به از روی زمین بود!

دانش او به افلاک، به از روی زمین بود!

علوم انبیاء و اولیاء کلاً نزد او بود!

بیش از آن ها نیز، علومی نزد او بود!

«سلونی» گوید: او عالم کل علوم بود!

علم دیگر نبود، هر چه بود عالم کُلّ علوم بود!
صد هیف که مردم، از «سلونی» بی بهره شدند!
قدر ندانستند، از «سلونی» بی بهره شدند!
ای کاش هر یک، سوالی کرده بودند از او؟!
از نیازهای خود سوالی کرده بودند از او؟!
قدر علم را ندانستند سوالی نکردند از او!
قدر او را ندانستند، سوالی نکردند از او!
معدن علم بود، می گفت: «إِنَّ هَذَا لَعِلْمًا جَمًّا»!
من ندارم شنونده، إِنَّ هَذَا لَعِلْمًا جَمًّا!
او ولی خدا بود، عَالِمِ عِلْمِ خِدا بود!
هر چه را دانسته بود، عَالِمِ عِلْمِ خِدا بود!
مردم از نادانی سراغ بلید و پلید رفته بودند!
بیست و پنج سال مردم، سراغ بلید و پلید رفته بودند!
تا که فهمیدند چه کردند، آمدند نزد ولی!
راه را گم کرده بودند، آمدند نزد ولی!
آن وقت که باید می آمدند، از نادانی نی آمدند!
کار از کار گذشته بود، تو بین کی آمدند؟!

در قیامت خدا گوید: حجتّم را رها کردید و رفتید!

بیست و پنج سال گذشت، دین من را رها کردید و رفتید!

«خادم» بگو: شما حق را دانسته بودید و رفتید!

سوی دوزخ رفتید، حق را دانسته بودید و رفتید!

گویند: علی با یتیمان می نشسته؟!!

تا توانسته او با یتیمان می نشسته؟!!

آری او با یتیمان فراوان می نشسته!

او سراغ فقرا می رفته، با آنان می نشسته!

لقمه نانی می خورده، با فقیران می نشسته!

درد او درد فقیران بوده، با فقیران می نشسته!

نان خشک جوینی می خورده با فقیران می نشسته!

با فقیران همدردی می کرده، با آنان می نشسته!

او گفت: رهبران، با فقیران همدردی کنند!

درد آنان بشنوند، با فقیران همدردی کنند!

این خصیصه از علی بوده نی از دیگران!

اوصیای او نیز چنین بودند، نی دیگران!

روزها مرد میدان جنگ بوده ولی!

شب‌ها سر به ایتم می زده، نبی دیگران!

او در حال رکوع انگشترش انفاق نمود!

تا خداوند آیه ای در وصف او نازل نمود!

او غذای خود به مسکین و یتیم و اسیر انفاق نمود!

هر چه داد بهر حق بود، گرسنه بودو، انفاق نمود!

او ز دست رنج خود، اموالی وقف نمود!

خود گرسنه بودو، اموالی را وقف نمود!

او فرمود: نتوانید مثل من شوید، با من شوید!

تا توانید همراه من آیید، تا با من شوید!

زاهدان را گو زهد از علیّ تعلیم بگیری!

زاهد نیستید، باید از علیّ تعلیم بگیری!

شب عبادت، روز روزه، غذا نانِ جُوین!

در کجا دیدی رئیسی خورد، نانِ جُوین!

سید سجّاد می گفت: من کجا و جدّ من کجا؟!!

ما باید بگوییم: ما کجا و جدّ ما کجا؟!!

زین عبادت‌ها شد علیّ، امیر المؤمنین!

ور نه هر کس نشود، چون علی امیرالمؤمنین!

وصف مولا را نتوان گفت، وصف او وصف خداست!

کلمات الله است وصف او، وصف او وصف خدا است!

گر که دریا مرگب، اشجار قلم، جن و انس کاتب شوند!

وصف او را، نتوانند گفت، گر جن و انس کاتب شوند!

«خادم» تو چه گویی؟ وصف او وصف خداست!

دم مزین او عزیز است، وصف او وصف خداست!

گویند: علی، در کعبه به دنیا آمده؟!

او مهمان خدا بوده، در کعبه به دنیا آمده!

کس نبوده مثل او، در کعبه به دنیا، در محراب لیبیک آمده!

چون عزیز بوده، در کعبه زاده شده، در محراب لیبیک آمده!

نتوان یافت در عالم عزیزی مثل او!

او عزیز بوده، نتوان یافت عزیزی مثل او!

مادرش گرد کعبه طواف کرد و گفت: خدایا راهم بده؟!

من عزیزی دارم، عزیز است نزد تو بهر او راهم بده!

صاحب خانه گفت: بیا خانه، خانه ی توست!

قدمت باد مبارک، کعبه خانه ی توست!

همه دیدند که میزبان، خانه ی خود را گشود!

دیوار باز شد، صاحب خانه، در رحمت را گشود!

خانه زاد محبوب، وارد خانه شد!

میهمانی شروع شد، وارد خانه شد!

ملائک آمدند، میهمان را گرفتند!

بوسه بر او زدند، میهمان را گرفتند!

تا سه روز مولا میهمان خدا بود!

روز چارم خارج شد، میهمان خدا بود!

افتخاری شد، علی، میهمان خدا شد!

گو عدو میرد ز غیظ، علی میهمان خدا شد!

افتخاری بیش از این نیست میهمان خدا شد!

این مخصوص علی بود، او میهمان خدا شد!

همه دانند علی زاده ی کعبه بود میهمان خدا شد!

خانه زاد است علی، زاده ی کعبه بود میهمان خدا شد!

لیک عدو، این فضیلت را پنهان می کند!

مثل آن که کسی خورشید را پنهان می کند!

آنچه پنهان کردید، عاقبت آشکار شده!
عداوت را جای فضیلت گذاردید، آشکار شده!
بهتر آن بود حقیقت را می گفتید، گر چه تلخ بود!
اکنون رسوا شدید، این که بیشتر تلخ بود!
سند مظلومیت شیعه را محو نمودید!
در حقیقت شما، حق را محو نمودید!
حق را نتوان محو نمود، حق ظاهر می شود!
حق را کی توانید محو کنید، حق ظاهر می شود!
«خادم» چه گویی؟ حق کجا اینان کجا؟!
دین حق را تحریف نمودند، حق کجا اینان کجا!؟

از علی گوهر چه دانی بگو!

مهر اورا بگو هر چه دانی بگو!
مهر علی را من ارزان نمی دهم
هر چه دهی من ارزان نمی دهم
مهر علی را قیمت عالم، نمی دهم!
بلکه هر چه دهی، آن را نمی دهم!
مهر علی دین من است، من ارزان نمی دهم!

مهر خداست، من ارزان نمی دهم

مهر علی شرط ایمان من است!

ایمان مهر اوست، ارزان نمی دهم

گر خود فروشی کنی، جان خود را دهی!

مهر او را من به جانت هم نمی دهم

مهر علی بهشت است، من ارزان نمی دهم!

بهشت قیمت جان است، من ارزان نمی دهم!

مهر علی، مهر خداست من ارزان نمی دهم!

بگذر از این، مهر خدا را من ارزان نمی دهم!

او خدا نیست، قیمت مهرش، مهر خداست!

بگذر از این، من مهر خدا را، ارزان نمی دهم!

خدا را قیمتی نیست، او منزّه، از قیمت است!

من هرگز مهر خدا را به هیچ قیمت نمی دهم!

مهر علی، قیمت اوست، من ارزان نمی دهم!

پس تو بدان علی را به قیمت ارزان نمی دهم!

بگذر از این، مهر علی را به هیچ قیمت نمی دهم!

عشق علی، عشق خداست من ارزان نمی دهم!

راه علیّ رویم، عشق او را نمی دهیم!

راه علیّ بخواه، عشق او را نمی دهیم!

راه علیّ، راه خداست، بیا من می دهم!

راه خدا باز است من ارزان می دهم!

عشق علیّ میخواه، راه علیّ خواه می دهم!

او عاشق خداست، تو راه علیّ خواه می دهم!

محو خداست او، بگیر می دهم!

محو خدا باش، من ارزان می دهم!

محو خدا شو و، مهر علیّ را بگیر!

مهر از خداست، من ارزان نمی دهم!

عشق علیّ، نماز است، نماز عشق خداست!

گر عاشقی بیا عشق نماز گیر می دهم!

عشق علیّ، عشق نبیّ است من نمی دهم!

تو عاشق نبیّ شو، عشق علیّ نمی دهم!

عشق علیّ، عشق خداست، من نمی دهم!

تو عاشق خدا باش، عشق علیّ را من نمی دهم!

عشق علیّ، قرآن است، من قرآن را نمی دهم!

قرآن بخوان، من عشق علی را نمی دهم!

«خادم» گر عاشقی، عشق خدا و علی یکیست!

عشق علی، عشق خداست گو من نمی دهم!

راه علی چیست؟ خادم تو بر ما بگو!

راه علی راه خداست، تو بر ما بگو؟!

راه علی راه سختی است از من مخواه!

آن راه شیعه است، سخت است، از من مخواه!

شیعه کجا و، ما کجا، تو ندانی شیعه کیست؟!

شیعه در راه علیست، ندانی شیعه کیست؟!

آن که قدم به جای قدم علی نهد شیعه است!

ما و من و، تو کجا، کدامیک از ما شیعه است؟!

شیعه خواهی سلمان و ابوذر و مقداد است!

آن که شکی در آن نیست او مقداد است!

شیعه آن بود، که مولا را تنها نگذارد!

دست بیعت به اغیار نداد، مولا را تنها نگذارد!

همه مرتد شدند از دین، بعد نبی!

جز کمی که وفادار بُدند، بعد نبی!

دین خود را ز دست دادند بعد نبی!

امتحان سختی بود، بر آنان بعد نبی!

خالص از ناخالص جدا شد بعد نبی!

گو منافق ز مومن جدا شد بعد نبی!

عبرتی شد بر ما، این زمان!

تا که دانیم چه شد، در این زمان؟!!

هر چه بعد از پیمبر شد، بر ما هم به شد!

امتحانات گذشته بر ما هم به شد!

هر که در این زمان بینی بی وفا می شود!

حجت حق چو آید هم، بی وفا می شود!

امتحانست بدان، بسی سخت بود!

حفظ دین قبل از قیامت بسی سخت بود!

امتحان هست و، صدایی ندارد!

زیر ذره بین هستیم، صدایی ندارد!

دین خود را حفظ کن، فتنه ها را ببین!

مشکلات را نبین، فتنه ها را ببین!

این زمان رهبر ما، حافظِ دین ماست!

گوشِ ده، سخنانش، حافظِ دین ماست!

از فساد و فتنه و از دامِ شیطانِ بترس!

شبکاتِ فساد زیاد است، از دامِ شیطانِ بترس!

دین خود را دستِ هر کس مده!

ارزش تو دینِ توست، دستِ هر کس مده!

خیرخواهت را، چه دانی که بُود؟!

دامِ ها فراوان است، تو ندانی چه بُود؟!

«خادم» دستِ به هر کس مده چه دانی که بود؟!

شاید او شیطان است، چه دانی که بود؟!

گر که دستِ دادی به دشمن، انگشتانت بشمار!

دزد همان است، پس انگشتانت بشمار!

ای دوستِ بیا، فضائلِ مولا را بگو؟

از همه بگذر، بیا فضائلِ مولا را بگو؟

فضائلِ مولا را خدا گفته، من هم گویم!

من ندانم، آنچه او گفته را من هم گویم!

او در قرآن گفته: او علیّ حکیم است!

یا که گفته: او صراط مستقیم است!

یا که گفته عظیم است، نبأ عظیم است!

چون نبیّ است، او عظیم است عظیم است!

بیا تا به تفصیل، وصف او گویم به تو!

هر چه خواهی بگویم، وصف او گویم به تو!

نام او از خدا مشتق شده، علیّ نام خداست!

او علیست علیست، علیّ نام خداست!

نام او را با وضو باید برید، نام خداست!

حرمتش را حفظ کنید، نام او نام خداست!

نام او چون نام نبیّ است، محترم است!

هر دو نام خداست، نام او محترم است!

وصف او، وصف خداست، وصف خدا وصف اوست!

او خدا نیست، وصف خدا وصف او است!

وصف او بی شمار است، چون وصف خداست!

کی تواند کس شمارد، وصف او وصف خداست!

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!

وصف او نتوانند گفت، گر جنّ و انس کاتب شود!

او ولیّ خداست، خدا گفت به نبیّ: سلامش برسان!

نبیّ گفت: ولیّ کیست؟ خدا گفت: سلامش برسان!

او گفت: در معراج همه جا، نزد نبیّ بودم من!

هر چه را گفت، هر چه را دید، نزد نبیّ بودم من!

این عجیب است علی روی زمین، با نبیّ بوده است!

فاصله را خدا برداشته است، علی با نبیّ بوده است!

خدا گفت «إقرأ سلامی علی السید الولیّ!

نبیّ گفت: «من السید من السید الولیّ؟»

سلام خداوند به علی، نشان حبّ اوست!

بردن جسم علی با نبیّ، نشان حبّ اوست!

گر نبیّ باشد حبیب، علیّ باشد حبیب!

گر نبیّ حبیب است، علیّ باشد حبیب!

راه جنّت بر علیّ باز است، قاسم جنت اوست!

جنّت و نار از خداست، قاسم جنت اوست!

جنّت و نار را خدا داد، در دست علیّ!

همه چیز در قیامت بُود، در دست علیّ!

«خادم» تو کی دانی، وصف علی؟!!

خدا گفت: وصف من وصف علی!

راه حقّ چه راهیست، بیا تا برویم؟!!

راه حقّ راه علیست، بیا تا برویم!

پیمبر گفت: علی حقّ است، حق با علیست!

حق همراه علیست، حقّ با علیست!

ما سپردیم خود را به خدا، حقّ با علیست!

هر کجا ماندی در راه، بدان حق با علیست!

از علی و آل دور مشو، حق با علیست!

شرق و غرب عالم روی، حق با علیست!

از ازل حق با علی بوده، حق با علیست!

تا ابد حق با علیست، حق با علیست!

راه حق را گم مکن، حق با علیست!

خدا گوید: راه من حق است، حق با علیست!

نبی گوید: دین من حق است، حق با علیست!

جبرئیل هر چه آورد گفت: حق با علیست!

در غدیر پیمبر گفت: حق با علیست!

همه اقرار کردند و گفتند: حق با علیست!

آن بلید و آن پلید هم گفتند: حق با علیست!

لیک منافق بودند، در باطن نگفتند: حق با علیست!

اولین و آخرین گفتند: حق با علیست!

ابلیس هم گفت: شما دانید، حق با علیست!

او به علی گفت: من دوست تو ام حق با علیست!

تو را با من کاری نباشد، حق با علیست!

منکر تو منکر حق است، حق با علیست!

نطفه اش از من بود، حق با علیست!

چون صدایش می زخم آید، حق با علیست!

دشمنت شرک شیطان است، حق با علیست!

خدا گفت: او صراط مستقیم است حق با علیست!

او علی حکیم است، حق با علیست!

هر چه من آفریدم بهر او بود، حق با علیست!

نام او نام من است، حبّ او حبّ من است، حق با علیست!

جنت و نار همواره گویند: حق با علیست!

اهل محشر گویند: حق با علیست!

«خادم» در ازل گفتی علی، اکنون بگو حق با علیست!

حَلِّ هر مشکل که خواهی بگو: حق با علیست!

پیمبر چه گفت در شأن علی؟!!

تو بیا بر ما بگو، شأن علی!

پیمبر گفت: علی نفس من است!

من از اویم، او نفس من است!

هر چه خواهید بگوئید، او خداست!

او خدا نیست نگوئید او خداست!

او ولی خداست، عبد خداست!

او خدا نیست، او عبد خداست!

پیمبر فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست!

این سخن از خداست کس نگوید چرا مولای اوست!

منکر امر ولایت، منکر امر نبوت باشد!

گر ولی را منکر است، منکر امر نبوت باشد!

در غدیر بر هم روشن شد، علی نفس نبی است!

هر چه باشد نبی، علی نفس نبی است!

هر دو از یک شجرند، علی نفس نبی است!

منکر امر علی، منکر نفس نبی است!

پیمبر فرمود: علی از من است گوشت من گوشت علیست!

یا که فرمود: گوشت او گوشت من است گوشت من گوشت علیست!

یا که فرمود: خون او خون من است، خون من خون علیست!

یا که فرمود: سلیم او سلیم من است، سلیم من سلیم علیست!

هر که را من نبیم، علی باشد امیر!

هر که را بودم نبی علی باشد امیر!

پیمبر فرمود: من مُنذِرَم، علی هادی بُود!

صادع شرعم من، علی هادی بُود!

یا که فرمود: محل تو یا علی هارون، من موسی بُوم!

بعد من پیغمبری نیست، من موسی بُوم!

یا که فرمود: دخترم همسر توست قدرش را بدان!

من به او گفتم: علی همسر توست قدرش را بدان!

سید زن های عالم باشد فاطمه!

همسر سید و آقای عالم باشد فاطمه!

یا که فرمود: درها را به مسجد ببندید جز علی!

درب اغیار را به مسجد ببندید جز علی!

علم و حکمت را به او آموخت و گفت:

من شهر علمم باب آن را ببندید جز علی!

هر که خواهد به شهر علم آید، باید از بابش بیاید!

باب علم من علیست، باید از بابش بیاید!

یا که فرمود: یا علی! تو برادر، تو وصی، تو وارثی!

جز تو هیچ کس نه وصی، نه برادر، نه وارث وارثی!

گوشت تو گوشت من، خون تو خون من، سلم تو سلم من!

حرب تو حرب من، حلم تو حلم من!

حوض من حوض تو، دین من دین تو، گوشت منی!

وعده های مرا تو انجام دهی گوشت منی!

شیعیانت در قیامت، نورانی بوند!

صورت آنان سفید است، نورانی بوند!

بعد من، مومنان با تو شناسایی شوند!

هادی آنان تو باشی، شناسایی شوند!

تو جبل الله متینی، تو صراط مستقیمی!

در دیانت و قرابت سابقی، تو صراط مستقیمی!

در فضیلت بی نظیری، در اطاعت بی بدیلی!

تو بدیلی نداری، در اطاعت بی بدیلی!

تو بر تأویل می جنگی، نه بر تنزیل می جنگی!

من بر تنزیل جنگیدم، تو بر تأویل می جنگی!

تو شجاعی، تو دلیری، از ملامت ها نترسی!

قاتل ابطال توای، از ملامت ها نترسی!

ترس و وحشت در دل دشمن نهادی!

کینه های بدر و خیبر، در دل دشمن نهادی!

ناکثین و قاسطین و مارقین را تو کشتی!

تو ابطال عرب، مارقین را تو کشتی!

نوبت تو تمام شد، اشقی آخرین آمد!

ضربتی بر فرق تو زد، اشقی آخرین آمد!

چون تو را کشتند، کسی بر امر من طاعت نکرد!

دشمنی ها شروع شد، کسی بر امر من طاعت نکرد!

دشمنی ها شروع شد، کشتند فرزندان من!

قطع خویشی نمودند، کشتند فرزندان من!

جز قلیلی که مراعات نمودند، حق مرا!

کشتند و آواره کردند، مراعات نمودند حق مرا!

اولاد من به فیض شهادت رسیدند، همه!

قاتلین هم به دوزخ رسیدند، همه!

وعده ی حق محقق شد بهر متقین!

دوزخ جبار مسلّم شد بهر ملحدین!

عاقبت نیکوست بهر متقین!

ضلالت حتم شد بهر کافرین!

وعده ی حق، خلف ندارد، او عزیز است او حکیم!

هر که در هر ره رود پاداش گیرد از حکیم!

پس بیایید بر آل رسول گریه کنیم!

یا که بر آل علی ندبه کنیم!

اشک ریزیم، صُرخه و ضَجّه زنیم!

نال و گریه کنیم، صُرخه و ضَجّه زنیم!

تا بگوییم: حسین کو؟ ابناء حسین؟!

صالحان و صادقان کو ابناء حسین!

سُبُل خیر کو؟ بعد حسین؟!

شموس طالعه کو بعد حسین؟!؟

اقمار منیره کو؟ بعد حسین؟!؟

انجم زاهره کو؟ بعد حسین؟!؟

اعلام دین کو؟ بعد حسین؟!؟

حاملین علم کو؟ بعد حسین؟!؟

حجّت باقیه کو؟ بعد حسین؟!؟

عترت هادیه کو؟ بعد حسین؟!؟

دابر ظلم کو؟ بعد حسین؟!؟

مهدی منتظر کو؟ بعد حسین؟!؟

مانع ظلم و جور کو؟ بعد حسین؟!؟

آن که دین را احیا کند کو؟ بعد حسین؟!؟

آن که اسلام را زنده کند کو؟ بعد حسین؟!؟

آن که مانع ظلم شود کو؟ بعد حسین؟!؟

«خادم» گو: وعده حق کو؟ بعد حسین؟!؟

منتظر باش مهدی خواهد آمد، بعد حسین؟!؟

صبر کن تا بیاید او بعد حسین!

وعده ی حق است بیاید او بعد حسین!

خداوند چه گفت در شأن علی؟!

هر چه گفت را بگو در شأن علی!

آیات فراوان گفت خدا، در شأن علی!

هر چه گفت را من بگویم در شأن علی!

خداوند گفت: او صراط مستقیم است!

راه او را بروید، او صراط مستقیم است!

راه دیگر نروید، او صراط مستقیم است!

از بلید و پلید اطاعت نکنید، او صراط مستقیم است!

پس شروع کردم آیات الفضائل را بگویم!

تو همین خواهی که آیات را بگویم!

آیات الفضائل فراوان است بخشی را بگویم!

ادّعا و توانی ندارم، بخشی را بگویم!

او نفس نبیّ است، آیه «أَنْفُسَنَا» را من بگویم!

«أُذُنٍ وَاعِيَةٍ» است، علم نبیّ را من بگویم!

او «وَلِيِّ اللَّهِ» و ولیّ مردم است «وَوَلِيِّكُمْ» را بگویم!

آیه تبلیغ را گویم، خدا «بَلِّغْ» گوید، من بگویم!

اول او ایمان آورده اولی به نبی است من بگویم!
در قرابت سابق است، «أولوالأرحام» را من بگویم!
او مهاجر و مجاهد بوده او اقدم است!
آیه «و السابقون» را گویم، سبقت در خیر را گویم!
او مقرب بوده آیه «مقربون» را گویم!
اهل نجوی با نبی بوده، آیه ی نجوا را بگویم!
در جنگ ها او پیشتاز بود من چه گویم؟!
آیات جهاد فراوان است، من کدام را بگویم؟!
سوره ی «والعادیات» را گویم چه گویم؟!
جان فدایی او در «المیت» گویم چه گویم؟!
سخن نبی «علی حق است، حق با علیست» را گویم؟!
یا که گوید: «علی با قرآن، قرآن با او» این را بگویم
هر چه خواهید گویم، علی محبوب خدا و رسول است چه گویم؟!
نبی بارها جان فدای او بوده، من چه گویم؟!
جان فدای همدیگر بودند آنان، من چه گویم!
پیمبر گفت: «من از اویم او از من است» من چه گویم؟!
فرمود: هر چه خواهید بگوید، نگویید او خداست!
او خدا نیست، او عبد خداست، من چه گویم!؟

او صفاتش خدایی است، نگویید خداست!

وصف او وصف خداست من نگویم او خداست!

خداوند سلامش رساند در معراج و گفت:

«اقرا سلامی علی السید الولی» من چه گویم، من چه گویم؟!!

«خادم» چه گویی خدا واصفِ اوست تو چه گوئی؟!!

هر چه گوئی ناقص است، تو ندانی چه گوئی؟!!

«خادم» علی را به زبان عدو، یادش کن!

هر چه دانی ز عدو گو، سپس یادش کن!

وصف او، به زبان عدو آسان بُود!

هر چه گفته من گویم، آن آسان بود!

او گفته: نتوان او را وصف نمود!

دشمن متحیر مانده، نتوان او را وصف نمود!

هر چه گویم وصف او نیست ناقص است!

دنیا گر پر از وصف او هست ناقص است!

وصف او، وصف خداست، بی منتهاست!

وصف او را نتوان گفت، آن بی منتهاست!

گر دختان قلم، دریا مرگب، جن و انس کاتب شوند!

وصف او را نتوانند شمرد، گر کاتب شوند!

من چه گویم، دوست و دشمن از وصفش مانده اند؟!!

دشمن از کینه نگفته، دوست از ترس، مانده اند!
باز وصف او عالم را پر نموده، دشمن مانده است؟!
گو چه گوید؟ راه انکار ندارد، مانده است؟!
چون چنین بوده، عدو فضل علی، مکتوب نموده!
چه کند؟ نشود پنهان نمود، فضل او مکتوب نموده!
به عدو گوید، بیاید حق را باور کند!
تا که وقت باقیست، بیاید حق را باور کند!
یا که گوید بیاید، فضلی از بوبکر کند!
او که باور ندارد فضل او؟ از چه باور کند؟!
مانده ایم او از چه مانده؟ عدو باور ندارد!
پس بگویید بیاید بگوید، چرا باور ندارد؟!
او ز نادانی خدا را ز حکمت دور نموده!
تا که تقدیم نادان بر دانا با حکمت نموده!
تهمت است این بر خدا، گو چرا ابراز نموده!
این که نادانی است؟ چرا ابراز نموده؟!
عشق بوبکر او را به تهمت وادار نموده!
چه کند یک عمر محبت داشته او را وادار نموده؟!
دو محبت در یک دل، جا نگیرد!
گر تو دوستدار بوبکری، علی را جا نگیرد؟!
ص: ۱۰۱۲

بُرو حق را بخواه، بوبکر را رها کن!

بین حق کجاست، بوبکر را رها کن!

صادق آل محمد گفت: آن که بوبکری است ما را نخواهد!

گر او را بخواهد، ما را نخواهد!

یا که فرمود: بحث با آنان، بی فایده است!

به خود زحمت مده، بحث بی فایده است!

«خادم» تو که بارها دیدی بحث بی فایده است!

خیر آنان را مخواه بحث بی فایده است!

عمری، عمری است، هر چه گوئی عمریست!!

تو چه خواهی ز او، هر چه گوئی عمریست!؟

کارهای علی چه بوده بر ما بگو!؟

هر چه بوده تو بر ما بگو!؟

فاطمه تا بود، جنگ خارجی بود!

فاطمه چون رفت جنگ داخلی بود!

در نخلستان بود و خانه دار بود!

او بیشتر، خانه دار بود!

گرد اطفالش بود، نوازش می کرد!

رفت و آمد نداشت، نوازش می کرد!

مردمان رفتند، و را تنها گذاردند!

کی سری بر او زدند، تنها گذاردند!

صبر می کرد، استخوانی در گلو داشت!

چه کند او، استخوانی در گلو داشت!

خاری در چشم، استخوانی در گلو داشت!

دین مردم چه کند؟ استخوانی در گلو داشت!

راه او بستند، ندانست چه کند؟!

دست او بستند، ندانست چه کند؟!

دین و آیین راه بُردند و بر هم زدند!

همه چیز را بردند و بر هم زدند!

رهبر حق خانه نشین شد، چه کند؟!

باطل آمد، حق رفت، چه کند؟!

راه حق را بستند، باطل آمد، چه کند؟!

دست او بسته شد، او چه کند؟!

خانه را آتش زدند، محسن کشته شد!!

فاطمه پشت در ماند، محسن کشته شد!!

دین و ایمان رفت، مردمان جاهل شدند!!

مرد حق رفت، مردمان جاهل شدند!!

نه دینی، نه پیغمبر، نه غدیری، نبود؟!

هر چه بود بر باد رفت، گو چیزی نبود؟!

مردمان بر دین آباء خود، بازگشته اند!!

دین و آئین رها کردند، بازگشته اند!!

همه مرتد شدند از ولایت، جز کمی!!

دین آیین را رها کردند، جز کمی!!

کینه های همه، ظاهر گردید!!

آنچه در باطن بود، ظاهر گردید!!

عهد و پیمان ها، افشا گردید!!

هر چه باطن بود، افشا گردید!!

«خادم» تو چه دانی چه کردند با علی؟!

کار را سخت کردند، بر علی!!

با که گوید سخن، با چاه گفت سخن؟!

کس نبود با او گوید، با چاه گفت سخن!!

غصه هایش چه بود بر ما بگو؟!

درد و دل هایش چه بود بر ما بگو؟!

من چه گویم؟ غصه هایش بی شمار بود!!

درد و دل ها داشت، آن هم بی شمار بود!!

کس ندانست بیشتر از چه می سوخت؟!

از فراق نبی و فاطمه بیشتر می سوخت!!

عاقبت آنقدر سوخت، تا جانش بسوخت!!

کس ندانست چه شد؟ تا جانش بسوخت!!

از فراق نبیّ او بیشتر بسوخت!!

او حیب اش بیشتر بسوخت!!

تا که عمرش تمام شد، گر چه بسوخت!!

او بیاد فرزندانش، بسوخت!!

او می گفت: هیف از فاطمه، از دست برفت!!

بیشتر می گفت: هیف از نبیّ، از دست برفت!!

غم و اندوهش، او را کشته بود!!

درد و دل داشت، او را کشته بود!!

او می گفت: علم در سینه ام، سنگین شده!!

من نیام کسی، در سینه ام سنگین شده!!

معدن علم بود، کسی نبود براو بگوید!!

جز قلیلی، کس نبود بر او بگوید!!

همه اهل دنیا بُدند، علم کجا؟!!

راه آنان بسته بود، علم کجا؟!!

تو بگو معدن علم باید چه کند؟!!

لایق علم نبیند، باید چه کند؟!!

دین مردم رفت، باید چه کند؟!!

بلید و پلید آمدند، باید چه کند؟!
بهر اصل دین صبر کرد چه کند؟!
دست به شمشیر نزد، باید چه کند؟!
به نبیّ گفت: بعد از تو چه کنم؟!
یاورانی نیافتم، بعد از تو چه کنم؟!
نبیّ گفت: دین خود را حفظ کن با اهل خود!!
خون خود را حفظ کن، با اهل خود!!
جبرئیل آمد و گفت: باید صبر کنی!!
به نبیّ گفت: باید صبر کنی!!
به حسن گفت: باید صبر کنی!!
به حسین گفت: باید صبر کنی!!
فاطمه گفت: باید صبر کنی!!
چاره ای نیست، باید صبر کنی!!
خطر بر اصل دین است، باید صبر کنید!!
خون ریزی نشود، باید صبر کنید!!
«خادم» تو هم باید صبر کنی!!
اقتدا کن به علیّ، باید صبر کنی!!
صبر کردند، تا حسین کشته شد!!
عهد و پیمان بود، کو حسین کشته شد!!

از چه او را ضربت زدند، از چه بود؟!

از چه فرقش را شکافتند، از چه بود؟!

راه چاره چه بود؟ او گو چه کرد؟!

عدل او بود سبب او، گو چه کرد؟!

او با ناکثین و مارقین جنگیده بود!

قاسطین را کشته بود، گو چه کرد؟!

در قبال حق با کسی نرمی نکرد!!

حکم حق را گفت، با کسی نرمی نکرد!!

گفتند: تو چون عثمان به ما زر بده!

ما کمک می کنیم ات، به ما زر بده!

گفت حق دیگران را به شما من ندهم!

گر که بروید، ز شما گیرم من ندهم!

هر کسی را ز بیت المال سهمی باشد!

سهم هیچکس به کسی من ندهم!

لیک مردم به عثمان مایلند!

هر چه را گیرند خورند و به عثمان مایلند!

اطاعت نکردند ز مولا خسته کردند او را!

آرزوی مرگ کرد، خسته کردند او را!

اهل کوفه بصیرت نداشتند به علی!

خسته کردند، بصیرت نداشتند به علی!

حکمین را پذیرفتند و نادم شدند!

چون ندانستند چه کنند، نادم شدند!

تا که گفتند: حُکم، حُکمِ خداست،

گر چه معلوم بود، حُکم حُکمِ خداست!

یا که گفتند: باید توبه کنی!

چون که کافر شدی باید توبه کنی!

مولا گفت: حکمین را شما تحمیل کردید!

من نخواستم شما تحمیل کردید!

الغرض در محراب فرقش را شکافتند!

گو که فرقِ حق را آنان شکافتند!

دشمن حقّ و اهل حق شدند!

راهِ حق را رها کردند دشمن حق شدند!

اهل حق را دشمن شدند، کافر شدند!

بدتر از کافر شدند، دشمنِ مؤمن شدند!

آخر الأمر آمدند وهّابی شدند!

بدتر از کافر شدند، وهّابی شدند!

شیعه را می کشند، تا جنّت روند!

راه را گم کرده اند، دوزخ روند!

«خادم» تو چه دانی، حق را کشتند؟!

گو علی را نکشتند، حق را کشتند!

ما ندانیم چه گوئیم، تا آقا بیاید!

دوست و دشمن شناسیم، تا آقا بیاید!

گویند: علی از عدلش کشته شد؟

او سخت گیر بود، از عدلش کشته شد؟!

او سخت گیر نبود، حق بود، حق را می گرفت!

او با کسی سازش نمی کرد، حق را می گرفت!

دوست و دشمن دانستند، علی حق را می گرفت!

اهل حق بود او، حق را می گرفت!

علی حقّ بود، حق همراه او بود!

هر کجا او بود، حق همراه او بود!

دیگران حق بودند، پیرو حق بودند!

هر کجا حق بود، پیرو حق بودند!

لیک علی حق بود، حق همراه او بود!

نفس حق بود او، حق همراه او بود!

نکته این بود، حق تابع حقّ علی بود!

علی را نیازی به حق نبود، حق علی بود!

آری علی، از عدلش کشته شد!

با کسی سازش نکرد، از عدلش کشته شد!

حق او را بردند، صبر کرد، ظلم نکرد!

با خدا بود او، هرگز ظلم نکرد!

صبر کرد، تا صبرش از او خسته شد!

استخوانی در گلو، خاری در چشم، صبرش از او خسته شد!

مرد صبر و مرد میدان، مرد حق بود!

دشمنش اقرار کرد، او مرد حق بود!

شب در محراب می گریست، روز مرد حق بود!

مرد میدان جنگ بود و مرد حق بود!

غذایش نان خشک جوین بود مرد حق بود!

او می گفت: باید با ضعیفان باشم، مرد حق بود!

کس نبود و نیامد مثل او، او مرد حق بود!

حق را او به ما آموخت، او مرد حق بود!

خوبان عالم بیایند، شاگرد او شوند!

دین و انسانیت گر خواهند، شاگرد او شوند!

فضل او از انبیا بالا گرفت شاگردش شدند!

گر چه خود را عبد احمد دانست، شاگردش شدند!

او صراط مستقیم دین بُود، شاگردش شوید!

او شاگرد نبیّ بوده، شاگردش شوید!

نفس او نفس نبیّ، خلق او خلق نبی است!

صاحب خلق عظیم احمد است، خلق او خلق نبی است!

«خادم» وصف او را نتوانی گفت بس کن!

تو بگو: وصف او وصف نبی، خلق او خلق نبی، بس کن!

گر که اشجار قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!

وصف او را نتوانند گفت گر کاتب شوند!

گویند: علی مظلوم عالم بوده!؟

از چه گویند: او مظلوم عالم بوده!؟

خود گفته: من همواره مظلوم بوده ام!

بلکه در بچگی هم مظلوم بوده ام!!

حقّ من را گرفتند، مظلوم شدم!

هر چه داشتم گرفتند مظلوم شدم!!

چشم سالم را دارو ریختند از بهر عقیل!

چشم من سالم بود، ریختند از بهر عقیل!!

هر چه تهمت بود، بر من می زدند!!

بی گناه بودم، تهمت می زدند!!

تهمت عابث و سارق بر من زدند!!

من مزاح بودم، از چه تهمت سارق زدند!!

عدل من منکر شدند، فدک را گرفتند!!

گفتند نفع خود می برد، فدک را گرفتند!!

در غدیر گفتند: ولایت را به داماد می دهد!!

حکم حق این نیست، به داماد می دهد!!

در سقیفه گفتند: او جوان است، بی تجربه است!!

کی تواند امامت کند، بی تجربه است!!

در غدیر گفتند: آیا این حکم نبی یا حکم خداست؟!

تهمتی بود بر نبی و بر من و بر نه حکم، حکم خداست!!

گفتند: از چه احمد را برادر شدی که گفت؟!

تو مگر هم شأن او هستی؟ که گفت؟!

گر چه من نفس نبی بودم، از یک شجریم!!

این سخن را خدا گفته، ما از یک شجریم!!

نبی گفت: علی نفس من و سلم من است!!

حرب من حرب من، و سلم او سلم من است!!

باز گفتند: او مثل دیگران یک مسلم است!!

فضل دیگر ندارد، او یک مُسَلِم است!!

او باید ز بوبکر اطاعت کند، فرمان بَرَد!!

چون نخواستند مردم، اطاعت کند فرمان بَرَد!!

علی را زحقیش کنارش زدند!!

بلید را مقدّم نمودند، علی را کنارش زدند!!

سلامش نکردند، جواب سلامش ندادند!!

جواب واجب بود، جواب سلامش ندادند!!

دشمن او شدند، دشمنش را ستودند!!

ضارب همسرش، عفو نمودند، او را ستودند!!

نبی گفت: دوست او، دوست من دوست من دوست خداست!!

دشمنش، نبی دوست من است، نبی دوست خداست!!

دوست او، دوست خدا، دوست خدا، دوست من است!!

دشمنش نبی دوست خدا نبی دوست من است!!

«خادم» دشمنش دان شرک شیطان بود!!

شیطان گفت: او فرزند من است، شرک شیطان بُود!!

از دواج علی با فاطمه از چه شد؟!

دیگران خواستار بودند، پس چه شد؟!

جز علی کفوی نداشت، نگویید از چه شد؟!

دیگران کفو نبودند، نگویید از چه شد؟!

عقد او را خدا در آسمان جاری نمود!

به شما مربوط نبود، پس نگوئید از چه شد؟!!

مرج البحرین شد، شد آنچه شد!!

میوه اش لؤلؤ و مرجان شد، شد آنچه شد!!

دو گل، دو بلبل شد، آنچه شد!!

آنچه حق می خواست شد، آنچه شد!!

حاسدان لایق و صفش نبودند چه شد؟!!

گر خدا می خواست نمی شد، آنچه شد!!

پس بمیرید از حسد، خدا خواست آنچه شد!!

گر شما لایق بودید، نمی شد آنچه شد!!

ازدواجی بهتر از این نبوده تاکنون!!

ثمراتش بهتر از این نبوده تاکنون!!

نبوت، و ولایت آ، یخته شدند!!

بحر تسنیم و عسل آمیخته شدند!!

عرشیان گفتند: پیوند مبارک باد!!

علی و فاطمه کفوند، مبارک باد!!

خطیب ملائک شاد و خرم گردید!!

ازدواج دو نور است، مبارک باد!!

راحیل ملک خطبه ی عقد را بخواند!!

ملائك شاد شدند، مبارك بادا!!

نثار عروس از خدا چك جنت آمد!!

ملائك دويدند، مبارك بادا!!

همه بهر اين دو نور، كف زدند!!

همه گفتند: مبارك بادا!!

كف به كف مي زنيم، دم به دم مي زنيم!!

بهر زهرا و علي، مبارك بادا!!

همگي شاد شويد، از خواب بيدار شويد!!

بهر زهرا و علي، كف زنيد، مبارك بادا!!

ازدواجيست الهی بی نظیر است بدانيد!!

بركاش فراوان، مبارك بادا!!

مؤمنان دعوت شويد همه با بهره شويد!!

شادمان باشيد، مبارك بادا!!

مردان علي را ببينيد، زن ها فاطمه!!

گل بريزيد بر آنان، مبارك بادا!!

جان نثار هر دو باشيد، نثارشان بگيريد!!

شاد باشيد مبارك بادا!!

«خادم» تو چه خواهی از نثار، زود بگير!!

چك طلائی بگير، مبارك بادا!!

از معجزات مولا هر چه دانی بگو!؟

از کرامات او هم هر چه دانی بگو!؟

معجزات و کرامات مولا بی شمار است!!

شمه ای گویم از آن ها بی شمار است!!

معجزات او در جنگ ها آشکار است!!

درب خیبر را او کند، آشکار است!!

نشان فضل او گر خواهی من بگویم!

ولادت در کعبه، شهادت در محراب من بگویم!!

کسی مانند او مهمان بیت الله نشد!

هیچ کس مانند او، مهمان بیت الله نشد!!

علم او عالم دنیا و عقبا معجز است!

او بود «سلونی» گفت، این هم معجز است!

طرق آسمان ها بر او آسان تر از دنیا بود!

علم او از آسمان ها، بیش از دنیا بود!

«کلمات الله» است علم او، بی منتهاست!

عالم اسرار قرآن است او، بی منتهاست!

علم او علم نبی، وصف او وصف نبی!

همه چیزش چو نبی او نفس نبی!

معجزاتش چو نبی، هر چه خواهی چو نبی!

گر نبی می بود بعد از نبی، او بود نبی!

شاهد حق نبی شد، چون خدا!

«من عنده أم الكتاب» او بود چون خدا!

فضل او فضل نبی، علم او علم نبی!

وصف او وصف نبی، بلکه او نفس نبی!

مطلب معجز ز او، او نفس نبی است!

افتخار ما بود او، نفس نبی است!

انبیا شاگرد اویند، او نفس نبی است!

جبرئیل خادم اوست، او نفس نبی است!

وصف او را نتوان گفت، او نفس نبی است!

کلمات الله است، بی شمار است، او نفس نبی است!

گر که اشجار قلم، دریا مرگب، جن و انس کاتب شوند!

فضل او را نتوانند شمرد، گر کاتب شوند!

فضل او فضل خداست، علم او علم خداست، او مرآت خداست!

همه عالم در اوست، او مرآت خداست!

«خادم» قطره ای گفتم، فضل او بی منتهاست!

هر چه گویی، قطره است، فضل او بی منتهاست!

فضل او در زهد چیست آن را بگو!

زهد چیست نزد او آن را بگو!

زهد با حبّ دنیا نباشد سازکار!

زاه از حبّ دنیا دور است کی باشد سازگاز!

حبّ الله، با حبّ دنیا جمع نشود!

غصّه ی بود و نبود دنیا، جمع نشود!

او دنیا را سه طلاقه کرده بود!

حبّ دنیا نداشت، سه طلاقه کرده بود!

پس بدان ازهد دنیا، علی بود شک مکن!

غیر او که را دانی ازهد بود، شک مکن!

دنیا خود را عروسی کرد و آمد نزد او!

خواست او را خواستگاری کند، دید، دنیا نزد او!

گفت: بُرو شوهر دیگر بگیر، فکر من اشغال مکن!

من طاقت دادم، فکر من اشغال مکن!

او گفت: نتوانید شما زهد مرا پیدا کنید!

طاقت آن را ندارید، نتوانید پیدا کنید!

او گفت: من از آدم بهترم چون زاهدم!

گر به جای او بدم، زاهد بدم، چون زاهدم!

او گفت: من از ابراهیم بهترم من مؤمنم!

خداوند گفت: «أولم تؤمن» من گفتم: مؤمنم!

او گفت: من از موسی بهترم، ترسی ندارم!

موسى ترسید از عصا، من ترسى ندارم!

او گفت: من از عیسی بهترم، مادرش بیچاره شد!

در بیابان بود زایمان کرد، مادرم داخل کعبه شد!

او ز مسجد بیرون رفت، صحرا بود و زایمان کرد!

مادرم را صاحب خانه دعوت کرد در کعبه زایمان کرد!

خداوند از فضلش مرا بر انبیا فضیلت داد!

گر که خواهی می شمارم از چه من را فضیلت داد!

لیک من عبد احمدم، هر چه دارم از او دارم!

وصف او دارم، خلق او دارم، هر چه دارم از او دارم!

خداوند وصف او را به من داد، هر چه دادش به من داد!

من طفیل اویم، هر چه دادش به من داد!

دار و ندارم به او دادم، هر چه دادش به من داد!

تا که من نفس او شدم، هر چه دادش به من داد!

«خادم» بیا خادم این خانواده باش همه چیزت می دهند!

جای دیگر مرو اینجا بیا همه چیزت دهند!

خادم از عبادات علی بر ما بگو!

هر چه دانی از او بر ما بگو:

عبادات او چون نبی، فوق طاقت است!

طاقت کس نباشد فوق طاقت است!

عبادات او کالمعجزه فوق طاقت است!

کار هر کس نیست، فوق طاقت است!

پاره نانِ جوینی، کی طاقت آورد؟!

با هزار رکعت نماز، کی طاقت آورد؟!

واقعاً این معجز است، باور کنید!!

پاره نانِ جوین و این شجاعت؟ باور کنید!!

آری همه ی افعال او، چون نبی معجز بود!

گر که معجز بود، مشکلی نیست معجز بود؟!

ور نه نانِ جوین و این عبادت ها کجا؟!

کی تواند کس؟ این کجا و آن کجا؟!

عبادات مولا را، تو در میدان بین!!

پاره نانِ جو را بین قلعه ی خیبر بین؟!

پاره نانِ جو کجا، کندنِ باب خیبر کجا؟!

پس تو ناچار بگو: ایم کجا و آن کجا؟!

پاره ی نانِ جو بین، غرس نخلستان بین!!

پاره نان جو بین، حفر خندق را بین!!

پاره ی نان جو بین، کشتن مرحب بین!!

پاره نان جو بین، کشتن عمر را بین!!

پاره نان جو بین، یک حکومت را بین!!

پاره نان جو کجا چند روز بی نانی بین!!

پاره نان جو کجا، اطعام مسکین را بین!!

پاره نان جو کجا، مهمان مسکین را بین!!

آنچه می بینی بین، تنها مولا را بین!!

پاره نان جو بین، قدرت دست را بین!!

او گفت: من نکندم باب خیر را با دست خودم!!

دست الهی بود، قدرت الله را بین!!

کی تواند کس این همه خدمت کند؟!

پاره نانی را خورد، این همه خدمت کند؟!

«خادم» تو خود را با مرد الهی مکن قیاس!!

کمک از خدا گیرد، با خود مکن قیاس!!

گویند علی ظلم ستیز بوده است!

بهر هر مظلومی، ظلم ستیز بوده است!

طاقت دیدن مظلوم را نداشته هرگز!

ظلم ستیز بوده، طاقت دیدن مظلوم را نداشته هرگز!

خصم ظالم، یاور مظلوم بوده او بدان هرگز!

ظلم نمی کرده، یاور مظلوم بوده او بدان!

بهر مظلومان جنگیده تا کشته شده!

ظالمان را کشته، تا کشته شده!

جنگ او با عاویه بهر کشتن ظالم بوده است!

هر چه جنگیده بهر کشتن ظالم بوده است!

علی طاقت دیدن مظلوم را نداشت!

با ظالم می جنگید، طاقت دیدن مظلوم را نداشت!

آنقدر با عاویه جنگید تا نزدیک خیمه شد!

چون چنین شد، عمروعاص آمد حيله کرد دور از خیمه شد!

جاهلان نادان جنگ را معطل کردند!

بی بصیرت بودند، نادان بودند، جنگ را معطل کردند!

جهل آنان سبب حسرت دانا گردید!

جنگ تعطیل شد، سبب حسرت دانا گردید!

گر که نادان ها نبودند، او پیروز می بود!

گر که نامردی نمی کردند، او پیروز می بود!

جهل و نادانی، علی را کشت و نه پیروز می بود!

مانعی گر نبود، او پیروز می بود!

جاهلان و نامردان، او را مانع می شدند!

ور نه عالم را می گرفت، او پیروز می بود!

مرد حق بود، شجاع بود، دانا و دلیر بود!

او که مانندی نداشت، دانا و دلیر بود!

مرحب و عمر را، او بر زمین زد!

کس که جرأت نداشت، او بر زمین زد!

کس نیامد که تیغ اش او را نکشد!

جبرئیل پشت سر بود، ملک الموت از جلو تا بکشد!

او در هیچ جنگی، مغلوب هیچ کس نشد!

گر که شد، جهل مانع بود، مغلوب هیچ کس نشد!

گر تو در دنیا بگردی، مثل او را نیابی هرگز!

او شجاع بود، او دلیر بود، با خدا بود، نیابی هرگز!

چون خدا یاور او بود، مغلوب نگشت!

خدا یاور او بود که مغلوب نگشت!

«خادم» درس عبرت بگیر، دانا باش!

با خدا باش، غافل مباش، دانا باش!

دل ما تنگ شده، باز مهدی نیامد!

جمعه آمد، همه رفتند، باز مهدی نیامد!

مهدی آل محمد باز نیامد، نیامد!

تیره شد عالم، باز مهدی نیامد، نیامد!

راه حق بسته شده، باز مهدی نیامد!

معصیت ها زیاد شد، باز مهدی نیامد!

روز و شب گریه کنم، چرا مهدی نیامد؟!

ما گفتیم: بیاید، باز مهدی نیامد؟!

راه را گم کرده ایم، گوییم، نیامد؟!

ما دعا کردیم بیاید، گو بیاید، بیاید!

راه چاره نداریم، گو بیاید، بیاید؟!

گر نیاید چه کنیم، گو بیاید، بیاید؟!

راه ها بسته بوده، ورنه گفتیم بیاید!

ما صبر می کنیم، دعا می کنیم، تا او بیاید!

در این خانه نشستیم نرویم، تا بیاید!

ور نیاید، چه کنیم؟ خدایا گو بیاید؟!

بهر امید نشستیم، ناامید ما نرویم!

در این خانه نشستیم نرویم گوئیم بیاید!

از دعا مأیوس نیستیم، گوئیم بیاید!

این وظیفه بهر ماست، باید بگوییم بیاید!

خستگی عیب است، دعا راه فرج است!

ما که دانیم آید، پس بخواهیم تا بیاید!!

یأس و نومیدی گناه است، ما گوئیم بیاید!

هر چه طولانی شود مدت، باز گوئیم بیاید!

گر که یک روز، ز دنیا مانده باشد، او بیاید!

ناامید نیستیم، دانیم او بیاید!

وعده ی حق همین است، صبر می کنیم تا بیاید!

ناامید نیستیم، صبر می کنیم تا بیاید!

شکر کنید، امید داریم، مهدی داریم، بیاید!

دیگران ناامیدند، ما امیدواریم مهدی بیاید!

نمیه شب ها دعا می کنیم، مهدی بیاید!

گر که آید شاد باشیم، مهدی بیاید!

او فرمود: بهر من تو دعا کن، تا بیایم!

هر گاه دعا می کنی، بهر من هم دعا کن، تا بیایم!

من دعا کردم، امیدوارم بیایی!

شک ندارم می آیی، دعا می کنم زود بیایی!

«خادم» به وظیفه عمل کن، دعا کن بیاید!

دعا خرجی ندارد، از خدا خواه تا بیاید!

گر بیاید، دل ما روشن شود، آقا بیاید!

مردم به خدا گر آماده شوید، آقا بیاید!

به خدا مانعش ماییم، او منتظر است!

ای خدا اصلاحمان کن، تا آقا بیاید!

گویند: ندایی رسیده: لا فتی إلی علی؟!؟

از که بوده این ندا «لا فتی إلی علی»؟!؟

این ندا از آسمان در اُحد آمد بگوش!!

«لا سیف إلی ذوالفقار، لا فتی إلی علی»!!

نبی گفت: جبرئیل بود گفت این ندا را!!

ذوالفقار دست علی بود، جبرئیل گفت این ندا!!

جوانمردی نبود مثل علی، لا سیف إلی ذوالفقار!!

در اُحد شمشیر علی بشکست، نبی داد ذوالفقار!!

پس بیاید بینیم چه شد، جبرئیل گفت این سخن؟

فرار کردند، علی تنها جنگید، جبرئیل گفت این سخن!!

از چه آنان فرار کردند، جبرئیل گفت این سخن؟!

بی وفائی بود از مردم، جبرئیل گفت این سخن!!

این درسی شد، تا که از جنگ فراری نکنند!!

این گناهیست بزرگ، تا فراری نکنند!!

الغرض علی جانِ نبی را حفظ نمود!!

همه رفتند، او جانِ نبی را حفظ نمود!!

زین سبب جبرئیل گفت: «لا فتی إِلَّا علی!!»

همه دانستند، لا فتی إِلَّا علی!!

این شجاعت بود، این مواسات بود بهر خدا!!

کس نبود مثل علی، این مواسات بود بهر خدا!!

آن که از میدان فرار کرد، او ایمان نداشت!!

او پیامبر را رها کرد، او ایمان نداشت!!

پس چرا او را رهبر مسلمین پنداشتند؟!

تا علی بود، از چه او را رهبر مسلمین پنداشتند؟!

این معما را بیایید بر ما حل کنید!!

این سیاست بود، کی توانید بر ما حل کنید؟!

راه مردم را ز راه مستقیم مسدود نمودند!!

راه باطل باز شد، راه مستقیم مسدود نمودند!!

اهل حق مطرود شدند، اهل باطل آمدند!!

راه حق مسدود شد، اهل باطل آمدند!!

بیست و پنج سال راه حق مسدود شد، گمراه شدند!!

طاغوت ها را پذیرفتند، همه گمراه شدند!!

حق و باطل مخلوط شد، راه حق بسته شد!!

طاغوت ها را پذیرفتند، راه حق بسته شد!!

خداوند گفت: به طاغوت ها کافر شوید!!

رهبر حق را بگیرید، به طاغوت ها کافر شوید!!

زین سبب مرتد شدند، از ولایت دور شدند!!

در قیامت هر که را با رهبرش خوانند، آنان دور شدند!!

«خادم» رهبر تو علیست، بیدار باش!!

دست از او برندار هرگز، بیدار باش!!

گویند: در خندق همه ترسیده بودند!!

فارس یلیل بود عمر، همه ترسیده بودند!!

او مبارز طلب می کرد، همه درمانده بودند!!

بس علی آمد جلو، همه درمانده بودند!!

عمر گفت: تو کیستی من فارس یلیم!!

علی گفت: من حیدرم، قاتل فارس یلیم!!

گفت: بُرو من با پدرت دوست بوده ام!!

تو یک انگشت منی، با پدرت دوست بوده ام!!

علی گفت: من حیدرم، من تو را یک لقمه ام!!

گر که جرأت داری بیا، من تو را یک لقمه ام!!

او گفت: تو می زنی یا من زَنَم؟!

علی گفت: به زن، من هم می زنم!!

عمر زد: گفت: یاور نیاورده ای؟!

پس علی گفت: تو چرا یاور آورده ای؟!

عمر گفت: یاور کیست؟ یاور نیاورده ام؟!

علی پای او قطع کرد و گفت: یاور آورده ای؟!

کار تمام شد، عمر کشته شد، با ضربت مولا راحت شدند!!

ضربت مولا یکتا بود، همه راحت شدند!!

نبی گفت: ضربت او ثواب ثقلین پیدا نمود!!

جنگ تمام شد، پیروز شدیم، ثواب ثقلین پیدا نمود!!

ضربتش امت را از جنگ راحت نمود!!

یک ضربت بود، ثواب ثقلین پیدا نمود!!

علی نصف حسناتش را به شیعه اهدا نمود!!

این احسان بزرگ بوده به شیعه اهدا نمود!!

پیمبر نیز نصف حسناتش به شیعه اهدا نمود!!

حسن نیز نصف حسناتش به شیعه اهدا نمود!!

حسین نیز نصف حسناتش به شیعه اهدا نمود!!

پیمبر گفت شما کریم تر از من نیستید، اهدا نمود!!

جبرئیل آمد و گفت: خدا گوید دوست و شیعه را بخشیدم!!

شما کریم تر نیستید، شیعه و دوست را بخشیدم!!

تا که گفت: دوست و شیعه را بخشیدم!!

خادم خشنود گردید و گفت: دوست علی را بخشیدم!!

پس چه خوب است چون خدا، دوستان را ببخشیم!!

گر ندانیم کیانند، همه را ما ببخشیم!!

«خادم» تو بیا، هر که آزاری کرده تو ببخش!!

تا خدا بخشد تو را، هر که آزار کرده تو ببخش!!

گویند: علی بارها آرزوی شهادت می کرد؟!

از چه بارها آرزوی شهادت می کرد؟!

ترس آن داشت بمیرد، موفق نشود!!

جنگ ها بگذرد، او موفق نشود!!

زین سبب پیایی می گفت: شهادت خواهم!!

جز شهادت، من چیزی نخواهم!!

خواسته اش را خدا داد، به محراب آمد!!
فرق او را شکافتند، چون به محراب آمد!!
یک عمر خونِ دل خورد و مظلوم برفت!!
دین و ایمان زنده کرد و مظلوم برفت!!
همه دانستند علی، یاور مظلوم، خصم ظالم است!!
مؤمن است، شجاع است، خصم ظالم است!!
تا علی بود یتیمان سرافراز بودند!!
چون پدر داشتند، سرافراز بودند!!
با یتیمان می خندید او، سرافراز بودند!!
چون پدر بود بر آنان، سرافراز بودند!!
بچه های یتیم را، بر زانو می نشاند!!
غذا می داد، آب می داد، بر زانو می نشاند!!
دنیا بر او تنگ شده بود، آرزوی شهادت می کرد!!
به رسول خدا گفت و، آرزوی شهادت می کرد!!
رسول خدا گفت: شهادت بهر او آماده است!!
تو چه حالی خواهی داشت، آن آماده است؟!
علی گفت: آرزوی من است، شیرین است!!
صبر لازم نیست، شکر دارد آن، شیرین است!!

آروزی شهادت، عشق دیرین من است!!
جبهه و جنگ، فکر دیرین من است!!
همه ی آرزویم همین است و بس!!
آروزی ندارم، همین است و بس!!
قدر منتظرش بود، به آرزویش رسید!!
همه چیز را رها کرد، به آرزویش رسید!!
فرق او را شکافتند، به آرزویش رسید!!
گفت: به خدا سوگند فائز شدم، به آرزویش رسید!!
لک مردم از فیض او، بی بهره شدند!!
چون نخواستند و را، بی بهره شدند!!
این مصیبت، در عالم سنگین آمد!!
بهر فرزندان او نیز، سنگین آمد!!
ندا از آسمان آمد، مرتضی را کشتند!!
پایه های دین فرو ریخت، مرتضی را کشتند!!
این خبر عالم را دگرگون کرده بود!!
دل اطفال علی، خون کرده بود!!
زینب از این خبر بیچاره شد!!
چون پدر را دید، بیشتر بیچاره شد!!
«خادم» مظلوم عالم آلآن کشته شد!!

گو به دوستان: مظلوم عالم الآن کشته شد!!

خادم بگو بعد از علی عالم چه شد!؟

من که گویم: تاریک شد، تو گویی چه شد!؟

ارکان دیانت فروریخت تو گویی چه شد!؟

کشته شد، تکبیر و تهلیل تو، گویی چه شد!؟

أشقی الأشفیا آمد، علی کشته شد!!

علی کشته شد، دین و ایمان کشته شد!!

اهل بیت بعد از علی مضطر شدند!!

کار سخت شد بر آنان، همه مضطر شدند!!

دین و ایمان به باد رفت، همه مرتد شدند!!

از خدا و رسول برگشتند و مرتد شدند!!

راه حق بسته شده خانه ی وحی بسته شد!!

طاغوت ها آمدند، خانه ی وحی بسته شد!!

دین و ایمان رفت، دست ولی بسته شد!!

خاندان وحی ممنوع شدند، راه حق بسته شد!!

حقّ ذی القربا غصب شد، درها بسته شد!!

دست جبل المتین بستند، راه حق بسته شد!!

از صراط مستقیم خارج شدند، دست حق بسته شد!!

حسین را کشتند، راه حق بسته شد!!

حَبِّ اهل البیت ممنوع شد، ذی القربا چه شد؟!

همه رفتند سوی طاغوت، ذی القربا چه شد؟!

بُغْضِ اهل البیت شایع شد، حَبِّ ذی القربا چه شد؟!

خانندان نبوت چه شد، حَبِّ ذی القربا چه شد؟!

دشمنی ها ظاهر شد، حَبِّ ذی القربا چه شد؟!

کینه ها ظاهر شد، حَقِّ ذی القربا چه شد؟!

کشتند فرزندان فاطمه، حُبِّ ذی القربا چه شد؟!

کوفیان دعوت نمودند حسین فاطمه، گو چه شد؟!

شیرخواره را آب ندادند، بلکه کشته شد؟!

ناله ی اطفال پیغمبر بلند شد، حُسْنِیْنِش کشته شد!!

کربلا فرزندانِ فاطمه کشته شدند، گو چه شد؟!

قتل عام شد، کربلا خونین شد، گو چه شد؟!

همه را کشتند و رفتند، دفن نکردند!!

ب کفن جسم حسین ماند، دفن نکردند!!

خیمه ی آل عبا آتش زدند، گو چه کردند؟!

اطفال حسین آواره شدند، گو چه کردند؟!

عزیزان پیغمبر، اسیر و دربدر گشتند، چه شد؟!

سرهای بریده بالای نی رفت چه شد؟!!

بر لب و دندان حسین چوب زدند، چه شد؟!!

سر بُبریده را نزد سه ساله بردند، چه شد؟!!

«خادم» چه گفتی، دل ما را بُردی؟!!

تو چه خواهی گفت دیگر، دل ما را بردی؟!!

هر چه بود را گفتم، حقیقت گفتم!!

حقیقت همین بود، حقیقت گفتم؟!!

بر سر آل پیمبر چه گذشته بگو!!

راست گو هر چه گذشته، بگو!!

آشکار گر خواهی، بیا تا گویم تو را

آنچه در باطن بوده، من گویم تو را!!

باطن آر خواهی، مردم منافق بوده اند!!

ظاهری داشته اند، منافق بوده اند!!

نی منافق، بلکه کافر بوده اند!!

نی کافر، کی انسان بوده اند!!

تو بُرو از در و دیوار، پُرس!!

ص: ۱۰۴۶

فاطمه پشت در بود، از در و دیوار پیرس!!

از چه درِ خانه ی فاطمه را آتش زدند؟!

هر چه خواستند نشد، خانه را آتش زدند؟!

جُرمِ مولا چه بود؟ از چه خانه اش آتش زدند؟!

فاطمه دخت پیمبر بود، از چه خانه اش آتش زدند؟!

محسن شش ماهه را از چه کشتند بی گناه؟!

مادر و فرزند را از چه کشتند، بی گناه!!

دست مولا را از چه بستند، بی گناه؟!

بیچه هایش گریه می کردند کناری، بی گناه!!

آه اطفال دلسوخته گرفت، آنان را!!

ظلم کردند، آتش دوزخ گرفت آنان را!!

بهر دنیا این چنینی ظلم می کنند؟!

بعد از آن ها، این چنین ظلم می کند؟!

تا که امروز شیعه را سر می بُرند!!

بلکه هر بی گناهی را سر می بُرند!!

انتظار جنت دارند، از نبی!!

وَه چه قدر نادانند، انتظار جنت دارند، از نبی!!

ما نداریم انتظار، از پیرو طاغوتیان!!

پیرو طاغوتیانند، پیرو طاغوتیان!!

قرآن گوید: طاغوت ها را کافر شوید!!

هر که استبداد می کند، کافر شوید!!

طاغوت ها، بر فاطمه شلاق زدند!!

آن یکی مسمار، آن یکی شلاق زدند!!

رحم کجا بود، مادر و فرزند را شلاق زدند!!

دست مولا بسته بود، مادر و فرزند را شلاق زدند!!

کس نبود گوید: نزنید این فاطمه است!!

مادر و بیچه است، نزنید این فاطمه است!!

آری گفتند: آتش نزنید، در این خانه فاطمه است!!

گفتند: ما دانیم این خانه، خانه ی فاطمه است!!

کی سزاوار بود، خانه ی وحی آتش زنند؟!

مادر و بیچه را دانند و آتش زنند؟!

«خادم» چه گویی تو؟ ایمان نداشتند، آتش زدند؟!

من غلط کردم، انسان نبودند، آتش زدند!!

گویند: مردم دین خدا را تغییر داده اند بعد از نبی؟!!

مردم از دین خدا برگشته اند بعد از نبی؟!!

راست گویند: دین خدا تغییر کرد، بعد از نبی!!

مردمان مرتد شدند، بعد از نبی!!

آن که را حق، بعد از نبی خواسته بود!!

مردمان نپذیرفتند، بعد از نبی!!

گفتند: خدا مفضول را بر فاضل، تقدیم نمود!!

مصلحت بوده، مفضول را تقدیم نموده!!

تهمت بود بر خدای حکیم، تهمت زدند!!

افترا بی بود به خدا بستند، او را تهمت زدند!!

عصمت انبیا را منکر شدند!!

مُنکری را روی کار آوردند، مُنکر شدند!!

رهبر دین را، ز عصمت سلب نمودند!!

بلید و پلید را، جای معصوم نصب نمودند!!

عقل را از فهم حق، ممنوع نمودند!!

اتباع معصوم از غیر معصوم را، مشروع نمودند!!

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» را منسوخ نمودند!!

هادی مردم به حق را، ممنوع نمودند!!

طاغوت ها را، جای معصوم، منصوب نمودند!!

معصوم را از رهبری معزول نمودند!!

تا توانستند، بدعت را رایج نمودند!!

حکم ناحق را جای حق، واجب نمودند!!

حَقِّ ذِي الْقُرْبَىٰ را، منع نمودند!!

حُبِّ آثَانٍ را به بغض، تبدیل نمودند!!

حق آزادی را، ز شیعه سلب نمودند!!

بحث آزاد را، ممنوع نمودند!!

همه جا استبداد را، حاکم نمودند!!

سخن طاغوت را دائر نمودند!!

حکم طاغوت، بر حکم نبی حاکم شد!!

حکم ناحق، بر حکم حق حاکم شد!!

کتب شیعه، همه جا ممنوع شد!!

خون شیعه، همه جا مهدور شد!!

این زمان شیعه گرفتار بُود!!

راه چاره ندارد، گرفتار بُود!!

تا که فریاد رِسش، مهدی بیاید!!

انتظار می کشد، مهدی بیاید!!

از خدا خواهید، تا مهدی بیاید!!

چاره ای نیست، باید مهدی بیاید!!

«خادم» چه کنیم، دین خدا ضایع شده!!

هر چه کردیم نشود، ضایع شده!!

گویند: دشمن دام های پهن کرده است!!

دام ها را برضعیفان پهن کرده است!!

گویند: دام شیطان، گسترده شده!!

چون فضای مجازی گسترده شده!!

دین خود را، به خدا بسپارید!!

هر چه دارید، به خدا بسپارید!!

گر که از صادقین دور نشوید!!

در حقیقت از خدا، دور نشوید!!

صادقین خطّ دیانت هستند!!

هر چه گویند، با دیانت هستند!!

صادقین محور دین هستند!!

متصل به آنان، محور دین هستند!!

نور اگر خواهید، نزد آنان بریود!!

عَدَلِ قرآنند، نزد آنان بروید!!

هر چه خواهید، نزد آنان بروید!!

دَسْتِ خالی برنگردید، نزد آنان بروید!!

هر چه گویند نور است، نورانی شوید!!

درس از آنان بگیرید، نورانی شوید!!

عترت و قرآن هادیند، جای دیگر نروید!!

گر که خواهید گمراه نشوید، جای دیگر نروید!!

جای دیگر نروید، گر روید نوری نیابید!!

گمراه می شوید، هرگز نوری نیابید!!

نور اگر خواهید، از قرآن و عترت باشد!!

هر چه خواهید، در قرآن و عترت باشد!!

کار خود سخت نکنید، بیراهه نروید!!

گر صراط مستقیم خواهید، بیراهه نروید!!

ثَقَلین هر دو، صراط مستقیم اند!!

جدایی ندارند، صراط مستقیم اند!!

پیروی از ثقلین راه نجات امت است!!

امت آر دانا بُود، ثقلین راه نجات امت است!!

گر جدا می شوید، به کجا می روید؟!

من که دانم، به دوزخ می روید!!

پیمبر فرمود: به این ها تمسک بکنید!!

دور از این ها نشوید، به که خواهید تمسک بکنید؟!

راه حق یک راه است، راه دیگر نروید!!

راه دیگر دوزخ است، راه دیگر نروید!!

نور و ظلمت، دو راهنند، راه حق را بروید!!

نور گر نباشد ظلمت است، راه حق را بروید!!

راه باطل تاریک است، گمراه می شوید!!

غیر حق، هر راهی روید، گمراه می شوید!!

«خادم» هر که از ثقلین جدا شد گمراه گردید!!

هر که باز گردید، هدایت گردید!!

ثَقَلین کیانند، صادقین کیانند بگو!؟

همه خواهان صادقین اند، کیانند بگو!؟

ثقلین کیانند روشن بگو تا ما بدانیم!؟

ثقلین، قرآن و عترت اند، ما بدانیم!!

پیمبر گفت: ثقلین راه نجات شمايند!!

به آنان تمسك كنید، راه نجات شمايند!!

ثقلین جدایی ندارند، با هم هادیند!!

نگوید: قرآن بس است، با هم هادیند!!

قرآن ز عترت جدا نیست، قرآن صامت است!!

قرآن نیاز به عترت دارد، قرآن صامت است!!

قرآن بدون عترت، صامت است!!

هر چه پرسید ز قرآن، او صامت است!!

عترت شارح قرآن بوند!!

عالم قرآنند، شارح قرآن بوند!!

گر که گوید: قرآن بس است، گمراه شوید!!

نه قرآن، نه عترت، گمراه شوید!!

گر که می گفتید: عترت هادی است!!

عترت حامل قرآن بود، هر دو هادی است!!

ما که عترت را گرفتیم، هر دو را گرفتیم!!

شما گفتید: قرآن بس است، چیزی نگرفتید!!

آن که گفت: قرآن بس است، هیچ یک را نمی خواست!!

اعتقادی نداشت به اسلام، هیچ یک را نمی خواست!!

فریب داد، مردم را ز دین خارج نمود!!

طاغوت بود، مردم را ز دین خارج نمود!!

مردمان، نور را رها کردند، ظلمت را گرفتند!!

کینه داشتند از نبی، ظلمت را گرفتند!!

یا که نادان بودند، ندانستند چه کردند؟!

دین و ایمان به باد رفت، ندانستند چه کردند!!

نور حق را رها کردند، دل به طاغوت بستند!!

همه چیز را رها کردند، دل به طاغوت بستند!!

در غدیر حجت تمام شد، دل به طاغوت بستند!!

پیمبر گفت: ثقلین را بگیرید، دل به طاغوت بستند!!

به این قانع نشدند، خانه وحی را آتش زدند!!

گو که تکبیر و تهلیل را، آتش زدند!!

باز خود را موحد دانستند، شیعه را تهمت زدند!!

بدعت ها بی شمار شد، شیعه را تهمت زدند!!

ثقلین را کشتند و محو نمودند!!

هر چه حق بود آن را محو نمودند!!

از کتاب ها حقایق را محو نمودند!!

گو که اسلام و قرآن را محو نمودند!!

خون شیعه را، آزاد و حلال نمودند!!

هر چه داشتند، خرج آن نمودند!!

ارتباط با یهود را، لازم نمودند!!

جنگ با شیعه را واجب نمودند!!

نوکر طاغوت ها شدند، بیت المال را خرج نمودند!!

تا توانستند شیعه کشتند، بیت المال را خرج نمودند!!

«خادم» چه دانی که آنان، چه کردند؟!

هر چه کردند شیعه را نابود کنند، کاری نکردند!!

فضلِ مولا، دل را شاد کند!!

هر چه گوئیم از او، دل را شاد کند!!

فضل او بی شمار است، نتوانیم شمرد!!

هر چه گوئیم بی شمار است، نتوانیم شمرد!!

پس بیا تا بهره ای، ما به بریم!!

آب دریا را نتوان بُرد، بهره ای ما به بریم!!

کلمات الله است، فضل او بی شمار است!!

کلمات الله وصف خداست، فضل او بی شمار است!!

گر که اشجار قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!!

وصف او را نتوان گفت، گر کاتب شوند!!

قطره ای گوئیم ما، او هزاران وصف او!!

ما هم عاجزیم، از گفتن وصف او!!

وصف او را خدا در آسمان کرده بیان!!

در زمین هم نبیّ بین مردم کرده بیان!!

وصف او، وصف خدای ازیست!!

واصف او خدای ابدیست!!

پیمبر گفت: وصف او کس نتواند بکند!!

کی شناسد وصف او، تا تواند بکند؟!

وصف او کردم من، از وصف خدا!!

همه آیند بینند، وصف خدا!!

او گوید: «إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَعَلِّي حَكِيمٌ»!!

گو بخوانند، آیه «عَنْ النَّبَأِ الْعَظِيمِ»!!

نبا عظیم اوست، چو قیامت باشد!!

همه پرسند از او، چون قیامت باشد!!

او صراطِ مستقیم دین ماست!!

هر چه گوید، صراطِ مستقیم دین ماست!!

خداوند گوید: وَلِيَّ شِمَا نَبِيٍّ وَ عَلِيٍّ مِنْ بَاشِمٍ!!

نبی و علی شاهدند ولی من باشم!!

«أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» علم نبی علی می باشد!!

هر چه در قلب نبی است در قلب علی می باشد!!

«أُولَى الْأَمْرِ» اوست، طاعتش بر ما واجب است!!

طاعت او همانند خدا و رسول بر ما واجب است!!

نصب او در غدیر به امر خدا بوده و بس!!

آیه «يَلْغُ» به امر خدا بوده و بس!!

نبی گفت: علی حق است، حق با علیست!!

هر که در راه هلی باشد، حق با علیست!!

پیمبر گفت: علی نفس من است، من نفس علی!!

هر که خواهد مرا، من نفس علی!!

«خادم» نبی و علی، از یک شجرند!!

آنان دو نورند، از یک شجرند!!

جمعه رفت باز آقا نیامد!!

ما که ماندیم تنها، آقا نیامد!!

فکر کردیم: چرا آقا نیامد؟!

پیش خود گفتیم: مانع اش ماییم آقا نیامد!!

هر چه اصرار کردیم آقا بیاید نیامد!!

منتظر ماندیم بیاید، آقا نیامد!!

برویم خود را اصلاح کنیم تا آقا بیاید!!

ظاهر و باطن خود اصلاح کنیم تا آقا بیاید!!

هر چه کردیم اصلاح نشدیم، ما چه کنیم؟!

از گناهان آلوده شدیم، ما چه کنیم؟!

ما او را دوست داریم، بهتر از این نشویم!!

هر چه کردیم اصلاح نشدیم، ما چه کنیم؟!

از گناهان آلوده شدیم، ما چه کنیم؟!

ما که او را دوست داریم، بهتر از این نشویم!!

هر چه کردیم اصلاح شویم، بهتر از این نشویم!!

گو به او نظری بر ما کند، تا خوب شویم!!

نظر لطفی کند بر ما، تا خوب شویم!!

ادّعایی ندایم، ما آلوده شدیم!

ما گناه زیاد کردیم، آلوده شدیم!!

از خدا خواهیم، تا لایق شویم!!

گناه را ترک کنیم، تا لایق شویم!!

هر چه خواهیم او به ما، می دهد!!

راه دیدار باز شود، او به ما می دهد!!

او فرمود: بخواهید، تا بدهم!!

با دلی پاک بخواهید، تا بدهم!!

گدائی از او کن تا عزّت دهد!!

شرم مکن او کریم است، با عزّت دهد!!

لیک اگر آبرویی نداری، بیا!!

آبرومند آقاست، بخواه و بیا!!

گو: به حق مصطفا اولاد او!!

من دوست دارم مصطفی و اولاد او!!

بهر آنان عطا کن مرا، بیچاره ام!!

راه دیگر ندارم من، بیچاره ام!!

نیمه شب آمدم، در رجب آمدم!!

هر چه خواهم بده، در رجب آمدم!!

مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) را برسان!!

ما گرفتاریم، مهدی آل محمد را برسان!!

به گناهان ما ننگر، آلوده ایم!!

ما همین ایم چکنیم، آلوده ایم!!

تو کریمی و تو رحیمی، هر چه خواهی بده!!

ما گداییم و لثیمیم، هر چه خواهی بده!!

کرم کرده ای، محبت داده ای!!

کرم کن عطا کن، محبت داده ای!!

«خادم» گدایی از خدا کن، محروم نشوی!!

هر چه خواهی از خدا خواه، محروم نشوی!!

بیستم جمادی آمده!

مولود احمد آمده!

فاطمه بهر احمد آمده!

دشمنش ابتر آمده!

فاطمه آمده، نور آمده!

به چه مولود پاکی آمده!

نام او نیکوست، امید ماست!

گر محبت داری راه امید ماست!

دوستان فاطمه ناجی بوند!

هر چه خواهند از خدا، ناجی بوند!

او نجاتبخش شیعه است!

از محبت منجی هر شیعه است!

گر محبت داری او منجی است!

در رحمت بزن، او منجی است!

مادر شیعه بود، او منجی است!

همه امید به اوست، او منجی است!

او به دوزخ بنگرد، او منجی است!

همه را با خود بَرَد، او منجی است!

پس بیا، بزم عیشی گیریم!

شاد باشیم، بزم عیشی گیریم!

بهر این مولود، همه شاد باشیم!

شیرینی و شربت خوریم، شاد باشیم!

بهر شادی، شربت بدهیم!

گز و شیرینی و شربت بدهیم!

هیچ مولودی، چو این پاک نبود!

گر پاک بُود، چو این پاک نبود!

ای خدا، چک مولود بده، زین مولود!

هر چه میدی بده، زین مولود!

او عزیز است نزد تو، عیدی بده!

شاد کن همه را عیدی بده!

ما به این بزم بهر امید آمدیم!

تو مکن محروم، بهر امید آمدیم!

شاد کن تا احمد شاد شود!

شادی احمد تو خواهی، شاد شود!

ای خدا بر این مولود پاک کن ما را!

تو پاکان دوست داری، پاک کن ما را!

تو بده مرحمتی تا شاد شویم!

هر چه خواهی بده، تا شاد شیم!

گر نثاری بر سرش می ریزی!

رحمت است، بیشتر می ریزی!

پس بریز تا شاد شویم!

هر چه بیشتر بریم، شاد شویم!

در رحمت همین جا باشد!

«رحمهللعالمین» همین جا باشد!

«خادم» تو که فیضت گرفتی برو!

هر چه خواستی گرفتی، برو!

بیا تا مدح علی گوئیم ما!

تا توانیم مدح علی گوئیم ما!

مدح ما دل را شاد کند!

مدح کنیم تا دل را شاد کند!

ص: ۱۰۶۴

مادح او «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است!

بہتر از او نیست «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است!

مادح او سید المرسلین است!

او گوید: افضل از مرسلین است!

تو بیا ما از خدا می پرسیم!

علی کیست؟ ما از خدا می پرسیم!

او گوید: علی نفس احمد است!

هر چه خواهی بدان، نفس احمد است!

احمد و حیدر، از یک شجرند!

جدایی نیست، از یک شجرند!

آن شهر علم است، این باب اوست!

وارد شهر خواهی شوی، این باب اوست!

اگر از باب وارد نشوی، نادانی!

گر به شهر وارد نشوی، نادانی!

باب علم و شهر علم یکجا بود!

هر که خواهد، هر دو را یکجا بود!

زین سبب مولا صراط مستقیم است!

از صراط، جنت روی او صراط مستقیم است!

علم احمد نزد حیدر، جمع است!

جای دیگر نیست، نزد حیدر جمع است!

«أُذُنٍ وَاَعِيَةٍ» ی احمد، حیدر است!

گوش شنوا اگر خواهی، حیدر است!

او ولیّ الله است، در حصر «إِنَّمَا»!

گوش فرا ده، تا بفهمی «إِنَّمَا»!

آیه تطهیر و ذی القرباست او!

هم مُطَهَّر، هم ذی القرباست او!

آیه ی اطعام مسکین و یتیم و اسیر!

گوید: علیست مطعم مسکین و یتیم و اسیر!

آیه تبلیغ، دانی مربوط به اوست!

سوره ی «نازعات» مربوط به اوست!

آیه اکمال دین، در شأن اوست!

«أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» در شأن اوست!

«خادم» چه گویی «آیات الفضایل» از اوست!

گر بخوانی «آیات الفضایل» از اوست!

بیا بعد از علی نامی بریم از فاطمه!

نویت آن رسید، نامی بریم از فاطمه!

نام فاطمه نیکوست دل را شاد کنید!

نام او دل گشاست، نامی بریم از فاطمه!

نام او را هر که دارد او عزیز است!

تو فرزند خود را فاطمه گو، تا نامی بریم از فاطمه!

فاطمه روحش پاک جسمش پاک، نامش پاک بود!

سخن از او گو، تا نامی بریم از فاطمه!

پدرش او را فاطمه نامید و گفت: فدایش بشوم!

ما فدای او شویم، نامی بریم از فاطمه!

بعد نام علی، نامی بریم از فاطمه!

علی و فاطمه یک نورند، نامی بریم از فاطمه!

فاطمه دختِ پیمبر شافعِ محشر بُود!

نام نیک اش گوید: شافعِ محشر بود!

فاطمه در عالم، یکتا و بی همتا بود!

سید زن های عالم بُود، بی همتا بود!

علی گر نمی بود فاطمه همتا نداشت!

علی همتا بود، و نه فاطمه همتا نداشت!

فاطمه بانوی یکتای عالم است!

هیچ زنی مانند او نیست، یکتای عالم است!

فاطمه شافعه ی محشر بُود!

امید همه، شافعه ی محشر بود!

فاطمه دوستانِ خود را شافع است!

او به دوزخ بنگرد، او شافع است!

روز محشر گوید: خدایا دوستان ما؟!

تو به دوزخ مَبَر، دوستان ما!

خدا گوید: دخْتِ حبییم، داخل جَنّت بشو!

او گوید: خدایا دوست من گو: داخل جَنّت بشو!

همه را با خود، جَنّت می بَرَد!

دشمنان در حیرتند، جَنّت می بَرَد!

اهل دوزخ گویند: کجایند شیعیان؟!

ما نینیم آنان را، کجایند شیعیان؟!

صادق آل محمد گفت: به خدا نینند شما را!

در آتش می گردند، به خدا نینند شما را!

شما بین اهل جَنّت مسرور و شادید!

در عذابند آنان، شما مسرور و شادید!

هر که اینجا، دوستانِ فاطمه یاری کند!

در قیامت او را فاطمه یاری کند!

«خادم» بکوش خادمِ فاطمه باش!

در قیامت نیز خادمِ فاطمه باش!

فاطمه کیست؟ دانی، وصفش را بگو؟!

هر چه دانی تو، وصفش را بگو؟!

فاطمه انسیّه ی حورا بود!

شکل انسان است، انسیّه ی حورا بود!

فاطمه اشرف زن های عالم است!

فاطمه بهترین زن های عالم است!

فاطمه نورى بُود، حورى بُود!

بهرتر از نورى و حورى بُود!

بیا تا ز احمد پرسیم، فاطمه کیست؟!

ص: ۱۰۶۹

کس نداند، ز احمد پرسیم فاطمه کیست!؟

او گوید: فاطمه نور چشم من است!!

پاره تن، نور چشم من است!!

فاطمه نوریست، من فدای او شوم!!

باب اویم من، فدای او شوم!!

فاطمه نخله ی پاک و شیرین احمد است!!

همه دانند، میوه ی، شیرین احمد است!!

پدرش می بوسید همیشه دست او!!

بوی جنت می داد، همیشه دست او!!

حاسدی گفت: چرا می بوسی روی او!؟

پدرش گفت: از چه نبوسم روی او!؟

تو چه دانی فاطمه کیست؟ جاهلی!؟

تو که نشناختی فاطمه کیست؟ جاهلی!!

فاطمه مادرِ بابش باشد!!

از چه دانی؟ مادرِ بابش باشد!!

فاطمه بَضَعَه ی پیغمبر است!!

نیازاریدش، بضعه ی پیغمبر است!!

فاطمه همسر پاک حیدر است!!

نور چشم احمد، همسر پاک حیدر است!!

فاطمه در معرفت، یکتا بود!!

عشق حق او را گرفته، یکتا بود!!

خدا بر ملائک، از فاطمه، فخر کند!!

گوید ببینید او را، بر ملائک فخر کند!!

فاطمه همتا نداشته، جز علی!!

همتای او هیچ کس نبوده، جز علی!!

همه عالم، حسرت او را برند!!

اهل آسمان حسرت او را برند!!

«خادم» افتخار کن، خادم فاطمه ای!!

افتخار کن نان خور، فاطمه ای!!

گر تو اینجا خادم فاطمه ای؟!!

در قیامت خادم فاطمه ای?!!

از که پرسیم فاطمه کیست بگو!؟!

از خدا پرس فاطمه کیست و بگو!

ای خدا فاطمه کیست تو بر ما بگو؟!

هر چه او هست تو بر ما بگو؟!

فاطمه کوثر احمد بُود!

هر چه خواهید دانید، کوثر احمد بُود!

کوثر نهری است شیرین، در بهشت!

کوثرش نامید، نهری است در بهشت!

ساقی کوثر علیست، کوثر فاطمه است!

کوثر را به احمد دادیم، کوثر فاطمه است!

لیلهاقدر است، قدر فاطمه است!

قدر او را بدانید، قدر فاطمه است!

پدرش گفت: جانم فدای فاطمه است!

هر چه داریم من، فدای فاطمه است!

قدر و کوثر کجا ز مثل فاطمه است!

این مثالی بود خدا زد، کجا مثل فاطمه است!

فاطمه خیر کثیر است، ندانی وصفش!

بهترین وصف او، خیر کثیر است، ندانی وصفش!

فاطمه انسیّه ی، حورا بُود!

فاطمه صدیقه ی کبرا بُود!

فاطمه زهرا ی بی همتا بُود!

فاطمه همتای مولایش بُود!

گر نبود مولا، فاطمه همتا نداشت!

گر نبود فاطمه، مولا همتا نداشت!

این دو بحرین ثقلین می باشند!

لؤلؤ و مرجان دهند، ثقلین می باشند!

حسنین لؤلؤ و مرجان بُوند!

تو چه دانی، لؤلؤ و مرجان بوند!

«مَرَجَ الْبَحْرَانِ» از سوی خدا!

«برزخ بینهما» از سوی خدا!

لؤلؤ مرجان بُود، حاصل آن!

به چه زیبا بود، حاصل آن!

هیچ درختی، چنین میوه نداد!

ما ندیدیم در عالم، چنین میوه نداد!

نطفه ای پاک تر از نطفه ی احمد تَبُود!

پدری

پاک تر از احمد تَبُود!

ص: ۱۰۷۳

نبوت و ولایت آمیخته شدند!

بس چه زیبا، آمیخته شدند!

هر چه زیبایی بود اینجا بود!

تو نتوانی یافت، بس اینجا بود!

طاهر و پاک و مطهر باشند!

اهل بیت اند، مطهر باشند!

«خادم» افتخار کن از نسل پاکان هستی!

پاک باش از نسل پاکان هستی!

تو بگو احمد چه گفت در وصف فاطمه؟!

هر چه گفت را بگو، در وصف فاطمه!

احمد گفت: او صدیقه ی طاهره است!

نور چشم من، صدیقه ی طاهره است!

احمد گفت: او پاره ی جسم من است!

نکنید آزارش، پاره ی جسم من است!

احمد گفت: هر که او را شاد کند، من شاد شوم!

او را شاد کنید، تا من شاد شوم!

ص: ۱۰۷۴

شادی او شادی من می باشد!

خشم او هم خشم من می باشد!

شادی من شادی الله است!

خشم من هم خشم الله است!

خشم الله، عین دوزخ است!

خشم فاطمه، عین دوزخ است!

احمد گفت: من فدایش می شوم!

دست او بوسم، فدایش می شوم!

احمد گفت: او مادر پدر است!

فرزند چگونه، مادر پدر است؟!

حاصل عمر پدر یک دختر بوده است!

حافظ دین پدر یک دختر بوده است!

مادر هر امامی، این دختر بوده است!

برکات همه، زین دختر بوده است!

دختر است لیک مادر بابا بوده است!

مادری را بنگر، مادر بابا بوده است!

نخله ی بار نبوت فاطمه است!

نخله است، بارِ نبوتِ فاطمه است!
گر نبود فاطمه کفوی بر مولا نبود!
گر نبود مولا، کفوی بر زهرا نبود!
گر نبود فاطمه حق پدر محو می شد!
گر نبود فاطمه حق مولا محو می شد!
فاطمه جان خود را بهر دین اهدا نمود!
یک دختر بود، دین حق را احیا نمود!
دار و نادار خود را صرف دین کرد و برفت!
هر چه از دنیا داشت، صرف دین کرد و برفت!
گفت: نیمه شب مرا غسل دهید!
کس نباشد، مرا غسل دهید!
هیچ کس را خبردار نکنید!
دشمنانم خبردار نکنید!
این علامت ماند از فاطمه!
دشمنان را محکوم کرد فاطمه!

از در و دیوار پرسید چه شد با فاطمه!؟

میخ و مسمار پرسید، چه شد با فاطمه!؟

تازیانه گوید، چه شد با فاطمه!؟

دست مولا بسته بود، چه شد با فاطمه!؟

همه دانند، چه شد با فاطمه!؟

بچه ها دیدند چه شد با فاطمه!؟

وقت غسل مولا دید چه شد با فاطمه!؟

شب تاریک دید، چه شد با فاطمه!؟

محسن سقط شده دید، چه شد با فاطمه!؟

در و دیوار دید، چه شد با فاطمه!؟

علی از گوشه ی چشم دید چه شد با فاطمه!؟

مرگ خود را طلب کرد، چه شد با فاطمه!؟

در و دیوار شنید ناله ی فاطمه!؟

گفت پدر تو بین، ناله ی فاطمه!؟

قبر خود پنهان کرد فاطمه!!

تا قیامت گویند: چه شد قبر فاطمه!؟

این سؤال را، از دشمن پرسید!!

گو چه کردید، کجا شد قبر فاطمه؟!

قبر او گویند کجاست، چه شد فاطمه!!

از که پرسیم گویند: چه شد فاطمه!!

از شما راضی نبوده، فاطمه!!

قبر خود پنهان کرده فاطمه!!

این سؤال را، از در و دیوار پرسید!!

از چه پنهان است قبر او، از در و دیوار پرسید؟!

نام فاطمه دشمنان، حیران کند؟!

قبر او نیز همه را حیران نمود؟!

از چه مخفی شده، قبر فاطمه؟!

از چه ما ندانیم قبر فاطمه؟!

گو بیابید ببینیم چه شده؟!

از پیمبر یک دختر مانده، چه شده؟!

همه گویند: فاطمه مظلومه شده!!

خانه اش آتش زدند، مظلومه شده!

از چه خانه اش آتش زدند چه شده؟!

شوهرش خانه نشین گشته چه شده؟!

گویند بین در و دیوار، درمانده شده؟!؟

بچه اش سقط شده، درمانده شده؟!؟

راه چاره نبود، درمانده شده!!

دست شوهرش بسته بوده درمانده شده!!

«خادم» از چه پرسى و گویى چه شده؟!؟

خانه وحى سوخته شده، گوئى چه شده؟!؟

زین سخن بگذر فضل مولا را بگو!

فضل مولا افضل است، فضل مولا را بگو!

فضل او گو، دل را پاک کند!

هر چه دانی گو، دل را پاک کند!

فضل مولا رشته ی حُبّ اوست!

هر چه گویى رشته ی حُبّ اوست!

حُبّ او افزوده شود، گو فضل او!

بهترین سرمایه است، گو فضل او!

ما که در عقبا نداریم، جز حُبّ علی!

پس بیفزا تو بر حُبّ علی!

ص: ۱۰۷۹

حُبِّ او را در قیامت می خرنند!

گر بیاری، قیمت اعلا می خَرند!

حُبِّ او، کیمیای اکبر است!

هر چه گویی، از آن اکبر است!

حُبِّ او حُبِّ خدای اکبر است!

حُبِّ او از هر چیز افضل است!

حُبِّ او را جَنّت می دهند!

بہتر از جَنّت، عشق او را می دهند!

گر ملاقات کنی مولای خود!

بہتر از هر چیز است، مولای خود!

عشق او سرمایه ی جَنّت است!

بہتر از آن چیست؟ سرمایه ی جَنّت است!

گر خدا خواهی، باید علی را خواهی!

گر بہشت خواهی، باید علی را خواهی!

گر محمد خواهی، باید علی را خواهی!

هر چه خواهی باید علی را خواهی!

وقت مردن، باید علی را خواهی!

گر نجات خواهی باید علی را خواهی!

هر چه خواهی و نخواهی دست اوست!

گر محبت خواهی، محبت دست اوست!

عشق حق خواهی، باید علی را خواهی!

همه چیز دست اوست، باید علی را خواهی!

حلقه ی باب جنت گوید: یا علی!

چون گشایند، در گوید: یا علی!

جنت و حور گویند: یا علی!

حور مقصورات گویند: یا علی!

مالک و رضوان گویند: یا علی!

انبیاء و اولیاء گویند: یا علی!

نهر و کوثر گویند: یا علی!

اهل جنت گویند: یا علی!

تو دانی چرا همه گویند: یا علی!؟

حاکم است در قیامت، همه گویند: یا علی!

جنت و نار دست اوست، همه گویند: یا علی!!

جنت و نار هم گویند: یا علی!

یا علی گوید، هر که جنت می رود!!

عاشق اوست هر که جنت می رود!

«خادم» یا علی گو تا جنت روی!

مدح او گو تا جنت روی!

گر زبانت باز شد، گو یا علی!

از خدا خواه و گو یا علی!

خدا هر چه خواهد می دهد با یا علی!

یا علی گو به هر جا می رسی یا علی!

از خدا خواه کار آسان شود با یا علی!

یا علی، کار را آسان کند با یا علی!

یا علی، شرک نیست، گو یا علی!

نام الله باشد علی، یا علی!

شرک آن است که خدا دانی یا علی!

بنده ی حق است علی گو یا علی!

یا شریک دانی علی را با علی!

ما علی را بنده ی حق دانیم علی گویم با علی!

تو ندانی ما چه گوئیم، بس دانی یا علی!

یا علی واسطه است، تو ندانی یا علی!

پس بیا تا یادت دهیم، یا علی!

با علی رمزی است با خدا، گو یا علی!

او علی اعلاست، این یا علی!

نام او مشتق شده از یا علی!

ما نگوییم خداست، او عبد خداست!

هر چه گوئیم بر او، عبد خداست!

بلکه گوئیم: او عبد احمد است!

او گفت: علی افضل نیست، عبد احمد است!

پس مگو ما مشرکیم خود مشرکی!

تو که اغیار را حاکم کرده ای، خود مشرکی!

شرك در طاعت گوئیم تو مشرکی!

اطاعت واجب بود از خدا، تو مشرکی!

اطاعت از خدا واجب بود، اطاعت از علی!

اطاعت از خدا نی کردی، نی از علی!

پس بیا تا بحث آزادی کنیم!

حرفِ حق را بدانیم، بحثِ آزادی کنیم!

پس تو از آن سو مگو ما مشرکیم!

آن خیال باطل است، مگو ما مشرکیم!

در حقیقت نزاع لفظی بود!

ما که هر دو مسلمانیم، نزاع لفظی بود!

دشمن از اختلاف، سودی بَرَد!

اتّحاد از بین رود، سودی بَرند!

پس بیا دانا باش حق را بیاب!

بهر دشمن کار مکن، حق را بیاب!

دشمن خواسته، ما دشمن شویم!

سود خود می بَرَد، ما دشمن شویم!

اختلاف رمز شکست ما بود!

دشمن این داند، رمز شکست ما بود!

من و تو گر بدانیم حق کجاست!

هر دو سوی آن رویم، گردانیم حق کجاست!؟

دشمن آمد اختلاف افکند و رفت!

بهره هایی بُرد، اختلاف افکند و رفت!

دشمن از اختلاف سودها بَرَد!

ما که خواهیم، دشمن از اختلاف سودها بَرَد!

«خادم» به خدا همین است که تو گویی!

آنچه گویی همین است که تو گویی!

گر حقیقت طلبی، نزد احمد برویم!

جستجوی حق کنیم، نزد احمد برویم!

هر چه او گفت همان را بپذیریم!

هر چه حق دانست، آن را بپذیریم!

او اگر گفت: علی حق است او را بپذیریم!

هر که را گفت، حق است، او را بپذیریم!

گر که گفت: حق با علیست، بپذیریم!

او اگر گفت: علی با حق است بپذیریم!

از تعصّب دوری کنیم، حق را بپذیریم!

گر گفت: علی حق است، حق را بپذیریم!

پیمبر گفت: علی حق است حق همراه اوست!

هر که حق خواهد، علی حق است، حق همراه اوست

پیمبر گفت: علی از من است، من از علی!

هر که من را خواهد، من از علی!

یا که گفت: علی نفس من است، من نفس علی!

هر که من را خواهد، من نفس علی!

آیه «أَنْفُسَنَا» شاهد اوست!

هر چه گویی بگو، شاهد اوست!

آیه «إِنَّمَا» حَاصِر است، آن شاهد اوست!

او ولی شماسست، «إِنَّمَا» شاهد اوست!

او «أُولَى الْأَمْرِ» است، آیه شاهد اوست!

غیر او نیست، أُولَى الْأَمْرِ، آیه شاهد اوست!

بعد از این ها، غدیر شاهد اوست!

آیه «تَبْلِيغٌ» نیز شاهد اوست!

آیه «اَكْمَالِ دِينٍ» شاهد است!

«أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» هم شاهد اوست!

سوره ی «عَادِيَاتٍ» شاهد اوست!

سوره ی «مُؤْمِنُونَ» شاهد اوست!

«آمَنُوا» های قرآن همه شاهد اوست!

«حَرْبِكَ حَرْبِي، سَلْمِكَ سَلْمِي» شاهد اوست!

جان فدای پیمبر شد آیه شاهد اوست!

«أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ» بود؛ «سابقون» شاهد اوست!

بیعت مردم در غدیر، شاهد اوست!

«بَخَّ بَخٍّ» دومی، شاهد اوست!

این شواهد را کجا یابی تو!

بیعت مردم، کجا یابی تو!

بیعت مردم، گر باشد، اقرار مردم است!

ولایت از خداست، بیعت اقرار مردم است

بیعت مردم، گر باشد، اقرار مردم است!

ولایت از خداست، بیعت اقرار مردم است!

کتب شیعه و سنی را ببین!

تعصب را رها کن، همه را با هم ببین!

بین خود و خدا را هم ببین!

از خدا یاری طلب، همه را هم ببین!

«خادم» از خدا خواهد همه چیز، بس است!

کتب شیعه و سنی را ببین!

تعصب را رها کن، همه را با هم ببین!

بین خود و خدا را هم ببین!

از خدا یاری طلب، همه را هم ببین!

«خادم» از خدا خواهد همه چیز، بسپار به خدا!

دین و ایمان خود را بسپار به خدا!

خادم چه گویی با اهل خلاف!؟

اصرا مکن نپذیرند اهل خلاف!

دو محبت در دل نیفتد هرگز!

قلب دو محبت نپذیرد هرگز!

گر الهی پذیرد، غیر آن نپذیرد!

گر که دشمن بپذیرد، الهی نپذیرد!

دو محبت در یک قلب جا نگیرد!

گر خدا جا بگیرد، دشمن جا نگیرد!

حُبِّ عجل و سامری با حُبِّ خدا!

جمع نخواهد شد با حُبِّ خدا!

در محبت باید خالص شوی!

تو حُبِّ خدا خواه، تا خالص شوی!

ص: ۱۰۸۸

یا علی را خواه، یا ضدّ علی!

گر علی خواهی، مخواه ضدّ علی!

سعی کن، در همه چیز موحد باشی!

نه فقط در توحید موحد باشی!

حُبّ تو باید حُبّ صادق باشد!

حُبّ حق گر داری، صادق باشد!

حُبّ الله و حُبّ دشمن کاذب است!

حُبّ دشمن، حُبّ الله کاذب است!

یک محبت در دل، صادق است!

دو محبت نگنجد در قلب، کاذب است!

حُبّ الله را بگیر یا حُبّ دشمن را بگیر!

حُبّ الله گر داری، حُبّ دشمن را مگیر!

محبت آنگاه ارزش است!

کو خالص باشد، و نه ضدّ ارزش است!

حُبّ احمد و آل را خدا واجب نمود!

غیر آنان را، کی واجب نمود!

دشمنان را گفت: بیزار شوید!

هر که دشمن بود را، بیزار شوید!
گر پدر، یا فرزند، باشند بیگانه شوید!
شرط حبّ خداست، بیگانه شوی!
حبّ خالص را به خوبی می خرنند!
گر که خالص نباشد، کی خرنند؟!
حبّ خالص، نشانش پیروست!
گر نباشد خالص، کی پیروست!
دلیل آنچه گفتم، آیه ی قرآن بود!
آیه ی «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ» قرآن بود!
امتحان سخت است، بیا خالص شویم!
باطن آر خالص شود، خالص شویم!
«خادم» اخلاص کار سختی است بدان!
از خدا خواه، کار سختی است بدان!

اهل عالم زهرا که بود؟ فاطمه بود!

سید النسوان بود فاطمه بود!
پس بیاید بینیم زهرا که بود!

دخت احمد بود فاطمه بود!

همسر مولا بود، او فاطمه بود!

عمر او کوتاه بود فاطمه بود!

از چه عمر او کوتاه بود فاطمه بود!

خواستہ ی خود بود فاطمه بود!

از چه خواست، عمر او کوتاه شود؟!؟

او جوان بود، از چه خواست عمر او کوتاه شود!

طاقت آن داری بشنوی از چه خواست؟!؟

صبر او لبریز شد، گو از چه خواست؟!؟

غصب حق شد، پهلویش بشکست!

کار بر او سخت شد پهلویش بشکست!

گو چه شد، پهلویش بشکست؟!؟

پشت در بود پهلویش بشکست!

آن که بود؟ پهلویش بشکست؟

عجل بود سامری بود پهلویش بشکست!

عجل و سامری کیان بودند آشکار بگو؟!؟

غاصبِ حَقِّ علیِّ بودند، آشکار بگو؟!؟

آمدند از علی بیعت بگیرند؟!

فاطمه در باز نکرد تا بیعت بگیرند؟!

ناچار درِ خانه را آتش زدند!

فاطمه پشت در بود، در را آتش زدند!!

درب نیم سوخته را بر زهرا زدند!

محسنش سقط شد، بر زهرا زدند!!

پهلویش بشکستند، شویش بردند!

با طناب بستند، شویش بردند!!

فاطمه گفت: نبرید شوی مرا!

نفرین می کنم، نبرید شوی مرا!!

تازیانه زدند، بر فاطمه!

آنقدر زدند، تا قطع شد دست فاطمه!!

بازویش باز و بند شد از این ستم!

ماند در خانه، بیمار شد از این ستم!!

آرزوی مرگ کرد از خدا!

این دعا مستجاب شد از خدا!!

فاطمه بین در و دیوار ناله کرد!

او پدر را صدا می زد ناله کرد!!

گفت بابا ببین با ما چه کردند!

محسنم کشتند، ببین با ما چه کردند!؟

بستر مرگ شد، بستر فاطمه!

در جوانی رفت ز دنیا فاطمه!!!

این کمی بود از احوال فاطمه!

بیش از این خواهی پرس از شوی فاطمه!!!

«خادم» سوختی ما را از مرگ فاطمه!

تا ابد می گرییم ما از مرگ فاطمه!!!

زندگی فاطمه با علی چون بود بگو!؟

هر چه بود حق را بگو چون بود بگو!؟

زندگی فاطمه با علی دوستانه بود!

گر چه سختی ها داشت، دوستانه بود!

هر دو نور بودند از یک شجر!

نوریان با نوریان از یک شجر!

پیمبر هر دو را گفت از منند!

ص: ۱۰۹۳

نور واحد بوند از منندا!

اختلافی نبود، بین دو نور!

کی بود اختلاف بین دو نور؟!

نوریان با نوریان آهنگ کنند!

ناریان با ناریان آهنگ کنند!

نور کی، کنار ظلمت رود!

ظلمت ار باشد، کنار ظلمت رود!

ای برادر بیا نوری شویم!

فاطمی گر شویم، نوری شویم!

نور حق تایید بر فاطمه!

زین سبب نوری شد فاطمه!

نور اگر خواهی رو نزد فاطمه!

آمدم نوری شوم ای فاطمه!

نور اگر خواهی نزد احمد می روی!

نور اوّل احمد است، نزد احمد می روی!

بعد از او مولا نور زاهر است!

بعد از او زهرا نور زاهر است!

همه ی این خاندان نور خداند!

نور آسمان و زمین اند از خداند!

نور آنان در سخن هم روشن است!

کلام آنان نور است، روشن است!

نورشان در سخن از نور خداست!

نور قرآن نیز از نور خداست!

سعی کن از نور خدا دور نشوی!

نزدیک شو به آنان تا دور نشوی!

سعی کن همراه صادقین باشی همی!

متصل شو به آنان خدا گوید همی!

پیروی کن، نور افزوده شود!

راه باز کن، نور افزوده شود!

«خادم» نور خود را ز انوار بگیر!

هر چه خواهی ز انوار بگیر!

«خادم» آشکار بگو، چه گذشت بر فاطمه!!

ما ندانیم چه گذشت گو چه گذشت بر فاطمه!

ص: ۱۰۹۵

من چه دانم چه گذشت گو چه گذشت بر فاطمه!

گر ندانی از علی پرس چه گذشت بر فاطمه!

گر علی هم دانست چه گذشت بر فاطمه!؟

از در و دیوار پرسید چه گذشت بر فاطمه!

گر در و دیوار ندانند چه گذشت بر فاطمه!؟

میخ و مسمار دانند چه گذشت بر فاطمه!!

در و دیوار کی ناطق بوند!؟

گر چه دیدند کی ناطق بوند!؟

پس پرس از محسن چه گذشت بر فاطمه!؟

تا که او گوید چه گذشت بر فاطمه!؟

گر حیا کرد و نگفت چه گذشت بر فاطمه!؟

از پیمبر به پرس، چه گذشت بر فاطمه!؟

او گوید: دخترم بیچاره شد!!

ناله می کرد و بیچاره شد!!

من که دیدم فاطمه بیچاره شد!!

گفت: بابا چه کنم؟ بیچاره شد!!

قاتل او را دیدم من، که بود!؟

سامری بود من دیدم که بود؟!

عجل دستور داد بهر سامری!!

دان شریک بودند، عجل و سامری!!

هر دو بیت وحی را آتش زدند!!

خانه ی فاطمه را آتش زدند!!

دین و آیین را آتش زدند!!

گو که تکبیر و تهلیل را آتش زدند!!

چون کسی گفت: در این خانه فاطمه است!!

گفت: آتش می زنیم گر چه فاطمه است!!

بی حیا بود او این را بگفت!!

سامری بود بی حیا بود، هر چه گفت!!

فاطمه گفت: ما عزادار پدریم!!

تو را با ما چه کار است ما عزادار پدریم!!

او گفت: حرف زن ها را مزین!!

در خانه باز کن، حرف زن ها را مزین!!

آتش آورد، در را نیم سوخته کرد!!

با لگد زد در را نیم سوخته کرد!!

پهلوی زهرا شکست، محسن کشته شد!!

بی گناه بود، مادر و فرزند کشته شد!!

بر علی سخت شد امانت بود دست او!

چون امانت داد، لرزید دست او!!

گفت: برادر پیرس از فاطمه!!

مردمان چه کردند بعد تو با فاطمه؟!

«خادم» من گویم آنان کشتند فاطمه

خانه مقتل شد، بهر فاطمه!!

راه و رسم زندگی این نبود!!

راه و رسم بندگی این نبود!!

احترام به احمد این نبود!!

حق ذی القربا هم این نبود!

این جنایت بود این اطاعت نبود!

از چه خشنود نکردید، این اطاعت نبود!

از چه آزار کردید فاطمه!!

از چه آتش زدید دار فاطمه!!

ص: ۱۰۹۸

نبی را این گونه سفارش نبود!!

حق ذی القربا هم این نبود!!

گر شما بعد نبی خشنود می کردید فاطمه!!

چه قدر خشنود می شد نبی و فاطمه!!

گر و را خشنود می کردید خدا خشنود می شد!!

گر و را تسلیت می دادید خدا خشنود می شد!!

از چه رفتند خانه اش آتش زدید؟!

شرم نکردید؟ خانه اش آتش زدید؟!

بچه هایش را پریشان دیدید؟!

مادرشان زدید، آنان پریشان دیدید؟!

ناله اطفال را دیدید، وه نسوختید شما؟!

ناله ی مادر را دیدید وه نسوختید شما؟!

چه قدر سنگدل بودید، پاره ی جسم پیمبر دیدید؟!

ناله می زد پدر می خواند، پیمبر دیدید؟!

دست مولا بستید تازیانه زدید بر فاطمه؟!

چون نشد مولا برید، تازیانه زدید بر فاطمه؟!

این عمل را در کنار قبر احمد کردید!!

شرم نکردید، در کنار قبر احمد کردید!!

در قیامت چه گوئید جوابِ مصطفی؟!؟

مرتضی گر بیاید کنار مصطفی!!

هر دو گر آیند و شکوه کنند؟!؟

هر د از قاتلین فاطمه شکوه کنند؟!؟

محسن آر آید به درگاه خدا شکوه کند؟!؟

چه گمان دارید اگر آید و شکوه کند؟!؟

مادر و طفل گر آیند و شکوه کنند؟!؟

خشم الله بر آید، گر شکوه کنند؟!؟

دست مولا چون شود باز، در قیامت چه کند؟!؟

قاتل فاطمه بیند، در قیامت چه کند؟!؟

دست او باز است، قاسم جنت و نار است!!

قاتل فاطمه بیند، در قیامت چه کند؟!؟

محسن آید نزد پدر، گوید: ای پدر؟!؟

من چه کردم؟ مرا کشتند؟ ای پدر؟!؟

عرشیان گریه کنند ناله کنند!!

همه عالم بر آنان گریه و ناله کنند!!

تا که خشم خدا بالا رود!!

ناله ی احمد هم بالا رود!!

گو چه خواهد شد گر ناله ی فاطمه بالا رود!!

ای خدا کشتند محسنم، ناله اش بالا رود!!

«خادم» در قیامت می شود، گر آید فاطمه!!

اهل محشر سوزند، گر آید فاطمه!!

خادم اکنون بگو رفتار فاطمه

تا که پند گیریم از رفتار فاطمه

فاطمه خُلق نیکو می داشت

هر چه بابش داشت او هم می داشت

فاطمه راضیه و مرضیه بود

نارضایی نداشت، مرضیه بود

فاطمه باب خود حرمت نهاد

دست بابش بوسه زد حرمت نهاد

فاطمه صدیقه ی مرضیه بود

راستگو بود او مرضیه بود

راه و رسم زندگی دانسته بود

همه چیز را از پدر دانسته بود

عِلْم او عِلْم الهی می بود

شأن او شأنِ الهی می بود

او هرگز به مولا اخم نکرد

هر چه او آورد او اخم نکرد

او به سختی با علی، صابر بود

او خدایی بود، صابر می بود

رنج و زحمت داشت صابر می بود

آسیاب می کرد شیر می داد صابر می بود

جبرئیل کمکش دسداس می نمود

خسته می شد بر او دسداس می نمود

کار منزل سخت شد بر فاطمه

پدرش خادم گرفت بر فاطمه

گفت عزیزم تسبیحات را بگو

بهتر از خادم تسبیحات را بگو

رنج دنیا راحتِ آخرت است

هر چه زحمت می کشی راحتِ آخرت است

راحتِ دنیا رها کن بهر آخرت

رنج ها را تحمل کن بهر آخرت

ذاکر حق باش و کارت را بکن

تو عبادت کن و کارت را بکن

هر رنجی می بری بهر خدا بر

زحمت خود ضایع مکن بهر خدا بر

شوهرت را اطاعت کن بهر خدا

بر خدا کن اطاعت بهر خدا

راه و رسم زندگی را از من بگیر

هر چه خواهی عزیزم از من بگیر

خلق نیک نزد من است از من بگیر

هر چه خواهی عزیزم از من بگیر

تربیت کرد نبی دخت خود فاطمه را

خلق نیکش بداد فاطمه را

آن ریاضت آن عبادت نطفه ی جنتی

دختری پاک شد از نطفه ی جنتی

تو کجا یابی چنین نور احمدی

این بشر نیست این نور احمدی

نور او بر اهل آسمان جلوه کرد

در زمین بود او بر آسمان جلوه کرد

نور او با نور حیدر شریکی

پس بین «نور علی نور» شد یکی

«خادم» نتوانی گفت وصف فاطمه

بس خدا داند وصف فاطمه

فاطمه در قیامت چه خواهد کرد بگو؟

او فریاد رسی خواهد کرد بگو؟

پیمبر فرمود: دخترم، خدا در قیامت گوید به تو:

داخل جنت بشو از فضل خدا گوید به تو

تو گویی خدایا دوستانم در دوزخند؟!

او گوید ببر با خود هر کدام در دوزخند

پس تو چون مرغی دانه ات را می شناسی!

هر که را خواهی بری، دانه ات را می شناسی

هر که دوست تو بوده، تو او را می شناسی

همه را جنت بری چون می شناسی!

کس نماند به دوزخ کو دوست توست!

هر که را می بری او دوستِ توست!

تا که الله گوید: دُختِ حبیبم داخل جنت بشو!

پس تو گویی حسینم بینم، بعد گو داخل جنت بشو!

ناگهان حسین بی سرت وارد محشر شود!

تا که بینی فریاد زنی، چون وارد محشر شود!

این حسینم نیست این که سر ندارد!!

من نیز گویم: این حسینم نیست این که سر ندارد؟!

همه فریاد می زنیم: این حسین نیست این که سر ندارد!!

خدایا که بریده سرش، کو سر ندارد؟!

چون که خشم خدا بالا رود، قاتلین را آورند!!

از چه کشتید حسین فاطمه؟ رو آورند!

قاتلین گویند: ما نادان بُدیم!!

از جهالت کشتیم ما نادان بُدیم!

خدا گوید به دوزخ: بگير قاتل فرزند فاطمه!!

ببر در حلقوم خود قاتل فرزند فاطمه!

قاتلین فریاد کنند خدایا ما را قبل از مشرکین؟!

به دوزخ می بری؟ فیل از مشرکین؟!

خطاب آید: شما دانسته کشتید فرزند فاطمه!!

بت پرست نادان بود، نکشت فرزند فاطمه!!

او عذابِ سخت را بر قاتلین وارد کند!!

کس ندارد چون عذابی، خدا وارد کند!!

تا که دوزخ زان عذاب آتش بگیرد!!

گو که چاه ویل است دوزخ از آن آتش بگیرد!!

چاه ویل مخصوص عجل و سامری است!!

گو که دوزخ یکجا عذاب عجل و سامری است!!

تو بدان به دوزخ یک شیعه نرود!!

گر رود دوست، جاوید نرود!!

«خادم» تو ز دوزخ بترس ولو یک لحظه!!

بلکه از مرگ بترس ولو یک لحظه!!

گو: خدایا وقت مردن حلالم بنما!!

من که دانم خطا کردم حلالم بنما!!

ای دوست تو بیا به درگاه فاطمه!

شاد باش بیا به درگاه فاطمه!

تو بیا فاطمه منبع رحمت است!

هر چه خواهی، او منبع رحمت است!

در رحمت کوب تا باز شود!

راه رحمت رو تا باز شود!

اهل رحمت باش تا رحمت کنند!

دست بیچاره گیر تا رحمت کنند!!

بگذر از بیچاره، تا از تو بگذرند

گر نجات خواهی بگذر، تا بگذرند!

رحمت رحمان از سوی فاطمه است!

«رحمهللعالمین» باب فاطمه است!

پس بیا تا رویم سوی فاطمه!

راه نزدیک است رویم سوی فاطمه!

هر چه او گوید؟ پدر امضا کند!

هر چه تو خواهی او امضا کند!

درب هر خانه زنی رَحْمَت کنند!
گر تو اهل رحم باشی رَحْمَت کنند!
درب آل پیمبر زن اهل کرمند!
هر کدام را زنی اهل کرمند!
راه را گم مکن، اهل کرمند!
هر چه خواهی بگو اهل کرمند!
امامت کیست امروز بگو؟!
حجّت حق کیست امروز بگو؟!
درب او را بزنی درب همه است!
او امام است درب او درب همه است!
رحمت واسعه ، امروز دست اوست!
مشکلی گر داری، دست اوست!
از امام زمانت دور مشو!
هر چه خواهی ز او خواه دور مشو!
راه رحمت اوست، دور مشو!
دور او باید بگردی دور مشو!
هر چه خواهی بخواه او می دهد!

دست او دست خداست او می دهد!

رحمتِ واسعه ی الله است!

هر چه خواهی رحمتِ الله است!

در رحمت می گشایند بر تو!

راه رحمت باز است بهر تو!

هیچ دری را جز در او مزن!

در رحمت اوست، در دیگر مزن!

گر زنی محرومت می کنند!

در رحمت اوست، محرومت می کنند!

تو اطاعت کن ز مولای خودت!

هر چه خواهی خواه، ز مولای خودت!

آخرت خواه، دنیا خواه ز مولای خودت!

هر چه خواهی خواه، ز مولای خودت!

«خادم» سگِ دربانِ او باش!

لقمه نانت دهند، سگِ دربانِ او باش!

خاندان نبوت کیانند بگو؟!

اهل بیتِ نبی اند کیانند بگو؟!

آیه ی تطهیر بر اهل بیت نازل شده!

پاکی تطهیر بر اهل بیت نازل شده!

در این خانه بزن راهت دهند!

گرد این خانه بگرد راهت دهند!

جای دیگر مرو، راه بسته است!

در دیگر مزن راه بسته است!

خدا این راه را باز کرده است!

هر چه خواهی می دهد، باز کرده است!

خاندان نبوت منبع رحمتند!

واسطه هستند، منبع رحمتند!

جای دیگر رحمت نبود!

هر کجا خواهی برو، رحمت نبود!

خیر اگر هست در این خانه بود!

جای دیگر نیست، در این خانه بود!

علم اگر هست، در این خانه بود!

جای دیگر نیست، در این خانه بُود!

خاندان وحی اند، وحی در این خانه بود!

هر چه خیر است، در این خانه بود!

گر نجات خواهی از این خانه بُود!

علم و دانش، در این خانه بُود!

جای دیگر دانشی نیست مرو محروم شوی!

اصطلاح است مرو محروم شوی!

همه خیرات در این خانه بُود!

جای دیگر نیست، در این خانه بُود!

شرق و غرب عالم مرو تاریک است!

جز در خانه وحی همه جا تاریک است!

گر کسی گوید: چیزی دانم، از همین خانه است او می داند!

جای دیگر چیزی نبود، از همین خانه است او می داند!

خدا این راه را، ز خود باز کرده است!

راه وحی است، ز خود باز کرده است!

شهر علم پیمبر بود، علی باب او!

باب دیگر نبود علیست باب او!

باب علم نبی دوازده باب است!

غیر باب علی دوازده باب است!

فاطمه نیز باب علم نبی می باشد!

هر چه خیر است، از این باب می باشد!

کوثر است او، هر خیر در او می باشد!

شب قدر است، قدر در او می باشد!

کوثر و قدر، جامع خیرات است!

فاطمه قدر است، جامع خیرات است

«خادم» تو که دانی هر چه دانی، از نبی و آل است!

خادمی کن مزدت بر نبی و آل است!

فاطمه نوری است از نور خدا

نور را گر تقسیم کنند چهارده می شود!

نور اوّل، تقسیم بر چهارده می شود!

نور اوّل یکی بوده چهارده می شود!

نور اوّل احمد است، از چهارده می شود!

«الله نُورُ السَّمَاوَاتِ» است نور اوّل است!

از او چهارده نور مشتق می شود!

چهارده نور، ز نور خداست!

هر کدام، نوری از نور خداست!

فاطمه نوری از نور خداست!

حوری و نوری است او نور خداست!

هر که نور خواهد نور از خداست!

فاطمه نوری و نور خداست!

ثَقَلین نوری از نور خداست!

گر تمسک کنید، نور خداست!

چهارده معصوم همه نور واحدند!

صادقین اند همه، نور واحداند!

در هر خانه زیند، نور واحداند!

گر خواهید نوری شوید، نور واحداند!

فاطمه مادر است، مهرش بیشتر است!

نزد مادر، او مهرش بیشتر است!

مادر شیعه فاطمه است!

مادر سادات هم فاطمه است!

فاطمه طاهره و معصومه است!

اهل بیت است او معصومه است!

آیه ی تطهیر در شأن فاطمه است!

مرکز و محور اصحاب کسا فاطمه است!

نور اگر خواهید، نور فاطمه است!

کسب نور گر خواهید، نور فاطمه است!

نوری است، حوری است، از نور احمد است!

هر چه هست از نور احمد است!

همه انوار از نور احمد است!

هر چه خیر است، از نور احمد است!

خلقت عالم، بهر احمد است!

نور اوّل نور احمد است!

پس بیایید، تا نوری شویم!

پیروی از نور کنیم، نوری شویم!

خدا نور آسمان و زمین است!

پس بیا خدایی شویم، نوری شویم!

پیروی از قرآن کنیم، نور خداست!

پیروی از احمد کنیم نور خداست!

پیروی از آل احمد کنیم، نوری شویم!

هر چه گفته فرمان بریم، نوری شویم!

هر کدام از فرزندان او نورند، بیا نوری شویم!

ارتباط برقرار می کنیم نوری شویم!

به زیارت می رویم، نوری شویم!

نامشان را می بریم نوری شویم!

راهشان را می رویم نوری شویم!

تالی قرآن شویم نوری شویم!

«خادم» بیا نوری شویم

هر چه نزدیک تر شویم نوری شویم!

فاطمه افضل از زهای عالم است

فاطمه افضل زن های عالم است!

هیچ زنی نیست چو او، افضل زن های عالم است!

صالحات خادم اویند گر چه صالحند!

تو که گویی ملائک خادمند، گر چه صالحند!

صالحان بر گو بیایند گر چه صالحند!

در قبال فاطمه دان خادمند!

صالحات و ملائک همه خادمند!

بلکه معصومین از فرزندان خادمند!

افتخار دارند همه، کاناں خادمند!

خادمی افتخار است، آنان خادمند!

مریم آسیه و اُخت موسی خادمند!

افتخار دارند آنان، کاناں خادمند!

روز محشر دان همه آیند، خادمند!

در جلالت، عزّت گو همه خادمند!

چون به محشر آید فاطمه، ملائک خادمند!

به هر چه امر کند او، آنان خادمند!

خادم افتخاریند، همه خادمند!

هیچ کدام مزدی نخواهند، خادمند!

زهررا گفت به مولا: من کنیزم خادمم!

هر چه امر تو باشد، کنیزم خادمم!

خادمان را بگویند دست بر سینه خادمند!

خادم زهررا شوند، گر آنان خادمند!

خادم علی موسی الرضا را بگویند خادم است!

خادم فاطمه گر باشد، او خادم است!

نام زهررا برده می شد، هر امامی خام است!

سر تا پا می ایستاد و می گفت خادم است!

پیمبر دست زهررا بوسه زد کو خادم است!

خادم مولا بود زهررا کو خادم است!

کنیز فاطمه افتخار داشت کو خادم است!

خادم فاطمه بود، افتخار می کرد خادم است!

علما افتخار خادمی دارند کاناان خادمند!

هر که دانا و بینا بُود، داند خادم است!

من که فکر کردم در بهشت هم خادمند!

معرفت گر هر که دارد، خادم است!

ملائک افتخار دارند کاناں خادمند!

جبرئیل هم افتخار دارد خادم است!

خادمان گو جمع گردند خادمند!

هر کدام افتخار دارد کو خادم است!

پس بیایند، دست به سینه بایستند خادمند!

هر کسی جای خود ایستد، او خادم است!

خادمین فاطمه، خادمین مولا و احمدند!

خادم افتخار دارد کو خادم است!

نوروز آمده خوش آمده

روز نوروز آمده، سال تازه آمده!

نعمت ها تازه شده، سال تازه آمده!

شاد و خرّم باشید نوروز آمده!

شادیم ما، دشت و صحرا سبز آمده!

همه با هم کف زنیم از راه آمده!

گویند: این روز با غدیر همراه آمده!

آمده یا نیمده خوش آمده!

غدیر عید اکبر است، خوش آمده!

بهترین اعیاد عالم آمده خوش آمده!

نام عید غدیر آمده خوش آمده!

پس بیایید شاد شویم خوش آمده!

دینم و آیین آمده، خوش آمده!

سیزده ی نوروز چون روزهای دیگر است!

درس عبرت بگیرید خلقت نو آمده!

نگوید طبیعت آمده سبز و خرم!

نعمت الله آمده سبز و خرم آمده!

همه چیزش خوب است، گر گناهی نکنیم!

ما به یاد خدا شاکریم، گو خوش آمده!

همه روزها نوروز است گو خوش آمده!

برگ سبزی است بر ما، گو خوش آمده!

عید چار عید است، عید اکبر خوش آمده!

صادق آل محمد گفت غدیر افضل است، خوش آمده!

شاد باشید غم زدایید عید اکبر آمده!

روز اکمال دین است، گو خوش آمده!

جشن شادی بگیرید، دید و بازدید کنید خوش آمده!

گره ها باز کنید دوستی کنید خوش آمده!

لباس تازه کنید، دل شاد کنید، خوش آمده!

به چه زیبا شده، مولد مولا آمده خوش آمده!

سال نُه و هشت آمده مولد مولا آمده خوش آمده!

به چه زیبا آمده، مولد مولا آمده خوش آمده!

شادِ نوروزیم مولد مولا آمده!

خوش آمده مولد مولا آمده، خوش آمده!

هر چه گوئیم کم است، خوش آمده خوش آمده!

سال نیکو آمده، خوش آمده خوش آمده!

کعبه هم شاد آمده، مولد مولا آمده!

خوش آمده خوش آمده خوش آمده!

همه عالم شاد شدند خوش آمده خوش آمده!

همه شادند نوروز آمده، خوش آمده!

پس بیاید ما هم شاد شویم، روی مولا بینیم و شاد شویم!

شام و شیرینی آورید تا همه شاد شویم!

اهل عالم گو بیاید شاد شویم!

کف زنیم، نام مولود بریم و شاد شویم!

عید مولا شده، نوروز شده بیاید شاد شویم!

شاد و شادمان شویم، بیاید شاد شویم!

«خادم» بیا بهترین عید است تا شاد شویم!

شاد و خرم شویم، کف زنیم و شاد شویم!

مؤلف گوید: ما اعیاد اسلام و روز نوروز و روز نهم ربیع الاول را در کتاب «مژده های رحمت» بیان نمودیم و در آن کتاب به این نتیجه رسیدیم که نوروز، روز مبارک و خوبی است و اعمال و آدابی برای آن نقل شده، و لکن از اعیاد اسلامی نیست و بعضی از روایات منقوله که آن را عید دانسته؛ ضعیف است، و تعبیرات آن ها مربوط به غدیر بوده و سلاطین آن ها را برای تأیید روز نوروز استراق کرده اند تا نوروز را بالا ببرند، و از خوانندگان درخواست می شود که به آن کتاب مراجعه فرمایند.

و در همان کتاب آمده که منصور دوانیقی روز نوروزی، به امام کاظم (علیه السلام) دستور داد که این روز را عید قرار بدهد و در آن نشست کند، و مردم به دیدار آن حضرت بیایند، و لکن امام کاظم (علیه السلام) به او فرمود: «ما در آثاری که از اجدادمان دریافته ایم، این روز را عید ندانسته اند و ما نیز آن را عید نمی دانیم»

منصور دوانیقی گفت: «این روز ملی و مرسوم عمومی است، و آن حضرت را وادار کرد به نشست و گفت: گرچه عید نباشد شما باید این مراسم را انجام بدهید» و آن حضرت به ناچار نشست کردند و مردم آمدند و هدایایی آوردند و تبریک گفتند تا این که پیرمرد فقیری از شیعیان آمد و عرضه داشت ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) من از مال دنیا چیزی نداشتم خدمت شما اهدا کنم و لکن چند بیت شعر از جدّ ما مانده که درباره ی جدّ شما امام حسین (علیه السلام) سرود است اگر اجازه می دهید این چند بیت را اهدا کنم؟ امام فرمود: بخوان و او چنین خواند:

عجبت لمصقولِ علاک فرنده

یوم الهیاج و قد علاک غبار

و لأسهم نفذتک دون حرائر

یدعون جدک و الدموع غزار

الا تغضضت السهام و عاقها

عن جسمک الإجلال و الإکبار

و امام (علیه السلام) اشعار او را پذیرفت و همه آن هدایا را به او اهدا نمود.

مؤلف گوید: ای کاش به جای نوروز که عید بودن آن ثابت نیست، ما شیعه ها روز عید غدیر را که از اعیاد مسلمه است و برکات فراوانی برای آن نقل شده، و معصومین (علیهم السلام) امر کرده اند که این روز را عید بگیرید و انبیاء گذشته آن را عید قرار می داده اند را ما نیز عید قرار می دادیم و این مراسم را برای غدیر انجام می دادیم و لکن مع الأسف مردم پذیرای آن نیستند و می گویند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ هَذَا وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ»

سؤال این است که فرق بین ما و بت پرستان چیست؟! مگر مقاله آنان همین نبوده که می گفتند: پدران ما بت می پرستیده اند، ما نیز از آنان پیروی می کنیم؟!

و ای کاش با انجام این سنت زرتشتی، این قدر گناه نمی کردیم!!

این جانب از مردم نوروز ده می پرسم، آیا روز سیزده با روزهای دیگر چه فرقی دارد و آیا مراسم چهارشنبه سوری، از نشانه های آتش پرستی نیست؟ که ما هنوز آن را رها نمی کنیم و بر جهالت های خود می افزاییم؟! و حاضر نیستیم این مراسم به نام غدیر انجام بدهیم؟!

«أَفِ لَكُمْ و لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؟!

احوال امام حسن مجتبی (علیه السلام)

ولادت امام حسن (علیه السلام)

نیمه ی ماه مبارک حسن آمد خوش آمد!

نور پاک فاطمه حسن آمد خوش آمد!

زاده ی احمد حیدر آمد خوش آمد!

همه خشنود شدند، حسن آمد خوش آمد!

حُسنِ ایزد بود آمد خوش آمد!

ماه زیبا حسن آمد خوش آمد!

راه را باز کنید حسن آمد خوش آمد!

یوسف احمد آمد خوش آمد!

همه دیدند روی زیبایش خوش آمد!

بهتر از یوسف آمد، حسن آمد خوش آمد!

ملائک به دیدارش در آمد خوش آمد!

هر که دید شاد شد، حسن آمد خوش آمد!

نور خورشید کنار رفت حسن آمد خوش آمد!

دیده ی خورشید نمایان شد حسن آمد خوش آمد!

پرده ها کنار رفت جلوه ی حق حسن آمد خوش آمد!

چهره ی زیبا نمایان شد، حسن آمد خوش آمد!

ای کریمان بیاید حسن را ببینید خوش آمد!

اهل بیت را کریم است، حسن آمد خوش آمد!

ماه و خورشید کنار رفت حسن آمد خوش آمد!

نور او بر همه تابید حسن آمد، خوش آمد!

یوسف از دور کنار رفت، حسن آمد، خوش آمد!

زلیخا کجا رفت، حسن آمد خوش آمد!

یوسف آل محمد، حسن آمد، خوش آمد!

بهتر از یوسف آمد، حسن آمد خوش آمد!

همه گفتند: یوسف آمد خوش آمد خوش آمد!

یوسف گفت: حسن آمد، خوش آمد، خوش آمد!

نام یوسف نبرید، حسن آمد، خوش آمد!

چشم حسّاد ببندید، حسن آمد خوش آمد!

احمد و حیدر بوسه زدند، خوش آمد خوش آمد!

فاطمه محو حسن شد، خوش آمد خوش آمد!

عرشیان دیدند و گفتند: خوش آمد!

حوریان مبهوت شدند، گفتند: خوش آمد!

مردمان سرِ راهش نشستند خوش آمد!

چشم‌ها خیره شدند، خوش آمد، خوش آمد!

همه گفتند: این بشر نیست ملک است، او خوش آمد!

باطن و ظاهرش زیباست، خوش آمد خوش آمد!

«خادم» حَسَن گفت: «أحسن الحسن خلق حسن است!»

أحسن خلق، حسن است خوش آمد!

او حسن خُویش حسن، نامش حسن، خوش آمد!

إِنَّ أحسن الحَسَن الخلق الحسن، خوش آمد!

کریم اهل بیت (علیه السلام)

حسن کریم اهل بیت است خوش آمد!

کرمش بهر عام است، حسن است خوش آمد!

نامش حسن است، خُلقش حسن است خوش آمد!

حُسن مبهوت حسن است خوش آمد خوش آمد!

راه را باز کنید، پرده را باز کنید!
تا ببینید حسن است، خوش آمد خوش آمد!
چشم حسّاد ببندید راه را باز کنید!
هیفِ حسن است، چشم زنند، خوش آمد خوش آمد!
حسن آمد به دنیا، با خلقِ حَسَن!
درس نیکو داد به مردم با خُلقِ حسن!
او کریم بود به دنیا، با خُلقِ حَسَن!
خون شیعه حفظ شد، با خُلقِ حسن!
صلح او به از آسمان و زمین بود حسن!
همه چیزش، حسن بود حسن بود حسن!
همه آیین از حُسنِ حَسَنِ مُحَسِنِ شوید!
درِ خانه اش نشینید همه محسن شوید!
سفره اش عام است بیائید بهره گیرید!
راه احسان باز است بیایید بهره گیرید!
دشمن از دور آمده، با عداوت آمده!
سَبِّ و لعن کرده هدایت یافته با عداوت آمده!
همه ماندند، ز حلمِ حَسَنِ گفتند احسن!
قبح را کرد حَسَن، همه گفتند احسن!
پس بدان نامش حسن، خویش حسن احسن!

چون حَسَن کجا یابی حَسَن همه چیزش احسن!

حَسَن است او به دنیا، در عقبا حَسَن!

سفره اش گسترده است، در عقبا حَسَن!

نام نیکش همه جا حسن است، یا حسن!

ما همه منتظر احسان توئیم یا حسن!

پدر و جدّ، بوسه زدند گفتند: یا حسن!

لب شیرین داشت حسن همه گفتند یا حسن!

در خانت نشستیم، نامت حسن است یا حسن!

ما نیاز به احسان داریم، گداییم یا حسن!

حُسن او حُسن احمد و حیدر است، او حسن است!

او کریم اهل بیت است، حسن است، او حسن است!

دوست و دشمن گفتند: حسن است او حسن است!

حُسن را خدا داده به او، حسن است او حسن است!

دم به دم گوئیم حسن، حسن است او حسن است!

پشت در ایستاده ایم، احسان خواهیم حسن است او حسن است!

به عدو احسان کردی، هدایت کردی حسنی!

تو به ما بیشتر احسان کن، هدایت کن حسنی!

به خدا جای دیگر نرویم، تو حَسَنی!

هر چه خواهیم از تو خواهیم، تو حَسَنی!

«خادم» تو چه خواهی از حسن، خُلِقِ حَسَن!

از خدا خواهیم به ما هم بدهد، خلق حسن!

امام ممتحن بود حسن

من چه گویم از حسن امام ممتحن بود حسن!

یک عمر خون دل خورد، امام ممتحن بود حسن!

او غریب بود و در وطن جایی نداشت در وطن!

خانه زندان بود بر او، امام ممتحن بود حسن!

او دلی در خانه نداشت، گرفتار دوست و دشمن بود حسن!

جگرش سوخت ز زهر جفا گرفتار دوست و دشمن بود حسن!

آه سردی می کشید و می گفت: حسن!

ای خدا من ندانم کجا رو آورم، می گفت حسن!

دشمنم در خانه می آزارد مرا من چکنم؟!

مردمان زخم زبانم می زنند، من چه کنم؟!

من که آرام ندارم؛ در کمینم نشسته دشمنم!!

با زره باید بیرون بروم، در کمینم نشسته دشمنم!

دوستانم مرا مَدَل المؤمنین می خوانند!!

چه کنم سلامم می کنند، مَدَل المؤمنین می خوانند؟!

ای خدا من که راه ندارم، گو باید چه کنم؟!

کی راحت می شوم من، گو باید چه کنم؟!

دشمنم بر کشتنم، جایزه ای می دهد، چه کنم؟!؟

جایزه می خواهند، تا کشند، گو باید چه کنم؟!؟

سخن گوی دشمن پدرم را سبّ می کند!!

چاره ای نیست نمی دانم چه کنم؟ گو باید چه کنم؟!؟

دل به دنیا نبستم سوی اسلافم روم چه کنم؟!؟

از خدا آروزی مرگ دارم، گو باید چه کنم؟!؟

صلح کردم، تا خون شیعه را حفظ کنم!!

ور نه شیعیان نابود می شدند، باید چه کنم؟!؟

پس از آن دیگر کسی بر من سلامی نکند!!

جز که گوید: مَدَّلَ الْمُؤْمِنِينَ، سلامی نکند!!

من پناهی ندارم خدایا، تو گو باید چه کنم؟!؟

جان دهم راحت شوم، نزد اسلافم روم چه کنم؟!؟

ای خدا راه ها بر حسن بسته شده!!

من امام ممتحن هستم، غریبم چه کنم؟!؟

همسرم زهرم داده، جگرم سوخته چه کنم؟!؟

برادر حسینم سوختم، گو باید چه کنم؟!؟

حسین آمد رأس خُویش به دامن بگرفت!!

اشک او ریخت بر حسن گفت ندانم چه کنم؟!؟

حسن چشم گشود و اشک خویش را بدید!!

پس بگفت ای برادر، روز تو سخت تر است من چه کنم؟!

«خادم» بس کن سوختی تو جگر همه را!

این قدر اصرار مکن سوختی جگر همه را!!

کریم اهل بیت کیست بگو؟

کریم اهل بیت حسن مجتبی است!

خانِ او گسترده است، حَسَن مجتبی است!

خلق نیک خواهی بیا، حسن مجتبی است

گر زیبایی خواهی حسن مجتبی است!

خَلق و خُلُق و حَلَم او کوثر است!

پدر و مادر و جدّش کوثر است!

کوثر از خلق نیکشان، کوثر است!

کوثر خیر کثیر است، کوثر است!

در مدینه خانِ او گسترده است!

هر که بیچاره است، خانِ او گسترده است!

همه گویند: کریم اهل بیت است حسن!

غیر او کیست؟ کریم اهل بیت است حسن!

حلم او در عالم بی سابقه است!

دشمنش گوید: حلم او بی سابقه است!

مرد شامی خجل شد از حلم حسن!

او هدایت شد، مؤمن شد، با حلم حسن!

او گفت: آروزی مرگ کردم از حلم حسن!

من جسارت ها کردم شرمنده شدم از حلم حسن!

عاویه هر چه کرد، مواجه شد با حلم حسن!

حلم او را چه دانی؟ حل مشکل کرد حلم حسن!

حسن حلم داشت، تو چه دانی بطش حسین!

بر حسن حلم لازم بود، تو چه دانی بطش حسین!

خدا هر چه لازم بود، به هر کس داده بود!

به حسن حلم و به حسین بطش داده بود!

آیهالله بروجردی حسنی بود بطش نداشت!

آری روح الله، حسینی بود، بطش داشت!

هر که را هر چه لازم دارد داده اند!

آن یکی حلم و آن یکی بطش داده اند!

آری حلم و صبر حسن را همه دانند چاره بود!

گر نبود شما گویند: چه چاره بود؟!

حلم و صبر چاره ساز مشکل است!

گر نباشد حلم و صبر، تو دانی مشکل است!

حلم و بطش، هر دو لازم است!

هر کدام گر نباشد دانی مشکل است!

حکمت الله را بین چگونه حکمت است!

حکمت است آن، حکمت است آن، حکمت است!

هر چه را در جای خود برده، حکمت است!

هر چه را جای خود برده، حکمت است!

حکمت الله همواره حکمت است!

گر ندانی هم، آن حکمت است!

هر که را هر چه داده حکمت است!

گر نداده هم بدان حکمت است!

«خادم» طبع شعری خدا داده، حکمت است!

هر چه را او داده، حکمت است!

شهادت امام حسن (علیه السلام)

گر بپرسی از چه کشتید حَسَن مجتبا؟!

گو چه کرد او؟ که کشتید حَسَن مجتبا؟!

حلم او بود؟ صبر او بود؟ از چه کشتند حَسَن مجتبا؟!

یار و یاور نداشت، کشتند حَسَن مجتبا!

صبر او کشت، حلم او کشت نَبی و الله!

یار و یاور نداشت کشتند حَسَن مجتبا!

گر بپرسی چه شد کشتند انبیا و اولیاء!

بی کس و یاور بودند، کشتند انبیا و اولیاء!

گر بپرسی چه شد کشتند علی مرتضی؟!

بی وفایی کردند با علی مرتضی!

گر بپرسی چه شد، کشتند فاطمه؟!

دست مولا بسته بود کشتند فاطمه!

گر بپرسی چه شد، حسین مظلوم شد؟!

بی وفایی کردند، یاری نکردند، حسین مظلوم شد!

هر چه گفت کربلا می روم، هر که خواهد بیاد؟!

همه جان می دهیم، هر که خواهد بیاد!

گر بپرسی قاتل آنان که بود؟!

من گویم هر که یاری نکرد او قاتل بود!

گر بپرسی قاتل ائمه که بود؟!

من گویم: آن که یاری نکرد که بود؟!

گر بپرسی قاتل انبیاء که بود؟!

من گویم: آن که یاری نکرد که بود؟!

الغرض مجتبا را، بی وفاها کشته اند!

او تنها شده، بی وفاها کشته اند!

گر چه قاتل، همسر او مباشر بوده!

علت اصلی بی وفایی و مباشر بود!

گر حمایت کرده بودند از حسن!

از چه تنها و بی کس بود حسن؟!
آنقدر زخم زبانش می زدند!
گو چرا کارد به رانش می زدند؟!
گو چرا تیر باران کردند جسم او؟!
گو چرا خستند روح و جسم او؟!
تیرها پاره کرد بعد مردن جسم او!
از کفن خارج شد، فرورفت جسم او!
بنی هاشم دیدند و سوختند بر حسن!
چاره ای هم نبود، سوختند بر حسن!
همه از بی وفایی سوختند چه کنند؟!
هر چه بود از بی وفایی بود، چه کنند؟!
در بقیع آوردند جسم مجتبا!
غسل دادند، با کفن بود مجتبا!
گر پرسی حسین کجا بود کفنش؟!
بوریا بود، نبودش کفنش!
«خادم» از چه نبود کفن بهر حسین؟!
نی کفن بود، نی دفن بود بهر حسین!

در بقیع کیانند بر ما بگو؟

در بقیع است مزار چار امام!

این بهشت است، قبر چار امام!

عطر گل‌های احمدی باشد!

چار امام محمدی باشد!

حسن است علی باقر و صادق!

چار خورشید احمدی صادق

ای بقیع غرق نوری خاموشی!

از چه بی صدایی و خاموشی؟!

خاک تو خاک جنه‌المأواست!

ما که گوئیم: جنه‌المأواست!

ای بقیع گو قبر فاطمه کجاست؟!

تو به ما گو، قبر فاطمه کجاست؟!

ما که گشتیم، ندیدیم قبر او!!

تو نشان ده به ما قبر او؟!

ای بقیع از چه عرصه ات خاکی بود؟!

نکند عرصه ی جنّت خاکی بود؟!

خاک است ولی خاک جنّت است!!

نی که هر خاکی خاک جنّت است؟!

جنّت آر بالد به خود ما گوئیم!!

بقیع جنّت است، ما گوئیم!!

جَنَّتُ المَأْوَا، به این ها جَنَّت است!!

خلقت آن بهر این ها جَنَّت است!!

کعبه را گفتیم آرام بگیر کربلا کعبه است!!

به تو هم گوئیم بقیع و کربلا جَنَّت است!!

جَنَّتُ کعبه طفیل احمد است!!

بقیع ظرف آل احمد است!!

این حرم چار احمد دارد!!

احمدی هستند، چار احمد دارد!!

همه عالم طفیل احمد است!!

هر چه هست، طفیل احمد است!!

کعبه بر خود نیابد، این خانه ی احمد است!!

هر چه خیر است، در خانه ی احمد است!!

کعبه خاموش شد زین سخن چیزی نگفت!!

او چه گوید، این خانه، خانه ی احمد است!!

نه بهشت، نه کعبه، نه قدس چه گویند همه؟!

همه گویند: بقیع نور خانه ی احمد است!!

گر چه خاکيست بقیع خاكِ جَنَّت است!!

خاكِ جَنَّت هم طفیل احمد است!!

«خادم» تو گوئی بقیع جَنَّت است؟!

پس بگو: مزار امامان جنت است؟!

خادم از ام البنین بر ما بگو

أم البنین مادر عباس همسر حیدر است!

نام او فاطمه بوده همسر حیدر است!

او بعد از فاطمه مادر حسنین بود!

مادری کرد بر آنان همسر حیدر بود!

او را چار فرزند بود مردانی شجاع!

اکبر عباس بود، مردانی شجاع!

چار فرزند او کربلا کشته شدند!!

نام او ام البنین بود، همه کشته شدند!!

چون خبر آمد عباس کشته شده!!

گفت: مگوئید أم البنین عباس کشته شد!!

چار صورت در بقیع می ساخت گریه کرد!!

بس کنید مگوئید أم البنین گریه کرد!!

چار فرزند داشتم دیگر ندارم من کسی!!

همه را کشتند کربلا، دیگر ندارم من کسی!!

گریه هایش می سوخت همه را!!

او عدو را سوخت، می سوخت همه را!!

مروان سوخت از گریه ی أم البنین!!

جگرم سوختی تو، ای اُمّ البنین!!

او می گفت: عباسم شنیدم دستت قطع شده!!

عمود آهنین بر تو زدند، دستت قطع شده!!

از چه بر فرق تو آهن زدند؟!

دست نداشتی عزیزم که آهن زدند؟!

از بس او می گفت و می گریست!!

رهگذر هم هر که بود، او هم می گریست!!

مادر عباس چو زینب دید بین اسرا!!

گفت: دخترم، گو حسینم چه شد بین شهدا!!

گفتند: چار فرزندات کشته شد کربلا!!

او گفت: حسینم چه شد کربلا!!

نام فرزندان خود را، نزد زینب نبرد!!

گفت: حسینم کو، نام فرزندان نزد زینب نبرد!!

قبر اُمّ البنین را بستند بر شیعیان!!

گریه بر اُمّ البنین می کردند شیعیان!!

قبر اُمّ البنین در قلب ما آسوده است!!

دشمن نادان نداند، در قلب ما آسوده است!!

در بقیع گویند: گریه و زاری مکن!!

حرام است گریه، تو گریه و زاری مکن!!

«خادم» کار را سخت مکن، نزد آنان گریه مکن!!

چون که باز گردی بیا بر آنان گریه کن!!

جمعه آمد چه کنیم، منتظر آقاییم!؟

صبح جمعه که آمد، ما منتظر آقاییم!

همه گوئیم آقا بیاید، منتظر آقاییم!

برویم دعا کنیم، منتظر آقاییم!

امر آقا همین است، برویم دعا کنیم!

او به من گفت دعا کن، برویم دعا کنیم!

من که گوئیم: بیاید همه دعا کنیم!

گر همه دعا کنیم خدا بیند دعا کنیم!

همه خواهیم بیاید، او می آید!

مشکل این است، گر که خواهیم او می آید!

ای خدا گر نیاید این فسادها را چه کنیم!؟

راه چاره چیست گر نیاید، فسادها را چه کنیم!؟

ما که گوئیم: امام داریم او می آید!

گر نیاید، با این فسادها چه کنیم!؟

سوزیم و سازیم، ما ندانیم چه کنیم!؟

گر نیاید، فساد افزوده شود، ما چه کنیم!؟

پس بیاید و برویم پاک شویم، دعا کنیم!

تا بیاید، ورنه با این فسادها چه کنیم!؟

صبح جمعه غسل کنیم، توبه کنیم، دعا کنیم!

پس از آن نماز رویم، ورنه با این فسادها چه کنیم!؟

بین خطبه، بعد خطبه هم دعا کنیم!

به خدا می آید آقا، گر همه دعا کنیم!

در سحرها از یاد نبریم، دعا کنیم!

فرستی گر پیش آید، غنیمت شمريم، دعا کنیم!

گر خدا از قلب ما بیند، ما دعا کنیم!؟

او کریم است، رحیم است، گوید آید گر دعا کنیم!

ای خدا به حق مصطفی گو او بیاید!

گر نیاید، فساد افزوده شود، گو او بیاید!

ای خدا، او ولیّ توست او امام ماست!

گو بیاید، ما گرفتار شدیم، او امام ماست!

او بیاید، بگوید به ما، ما چه کنیم!؟

گر که گوید همه چیز را بدانیم، ما چه کنیم!؟

گر نیامد، ناچار باید نزد جدش برویم!

تا بگوییم: تو به فرزندت بگو، ما چه کنیم!؟

گر نیامد، ناچار باید، نزد مادر برویم!

گوییم ای فاطمه به فرزندت بگو ما چه کنیم!؟

گر نیامد، نزد شهید بی سر برویم!

کربلا گوئیم شب جمعه: به فرزندت بگو ما چه کنیم؟!

«خادم» تهدید مکن، آن ها کریم اند همه!

ما اگر صالح باشیم، نباید بگوئیم چه کنیم؟!

احوال امام حسین (علیه السلام)

ولادت امام حسین (علیه السلام)

سوم شعبان یا پنجم، سال چار آمده!

متولد شد حسین سال چار آمده!

شش ماه داشت حسن، حسین آمد به دار!

دار دنیا روشن شد، حسین آمد به دار!

پیمبر شاد شد جبرئیل آمد!

بشارت داد حسین می آید به دار!

همه خوشنود شدند، جبرئیل آمد تعزیت داد!

حسین را می کشند چون آید به دار!

دار دنیا روشن شد، تاریک شد، چرا؟!

ما ندیدیم مولودی این چنین آید به دار!

مادرش زهرا غمگین شد، نخواهم این چنین!

جبرئیل آمد گفت: نگویید این چنین!

نسل او پاکند امامند، نگویید این چنین!

تربتش شافی بود، نگویید این چنین!

زیر قبه اش دعا مستجاب است، نگویید این چنین!

این مقدر ز خدای است، نگویید این چنین!

تا که احمد حدیث لوح را دریافت نمود!

این بشارت را به زهرا داد، نگویید این چنین!

لوح، تسکین داد قلبِ فاطمه!

قلب هر مؤمن تسکین یافت چون فاطمه!

لیک از پیش، آدم گریه کرد چون فاطمه!

گفت: دلم از نام او سوخت چون فاطمه!

توبه ی آدم سال ها مقبول نشد!

تا که جبرئیل آمد و گفت: دانی چرا مقبول نشد؟!

بی توّسل دعایت مقبول نشود!

آبرومند بپر، تا دعایت مقبول شود!

گفت: که را آرم تا مقبول شود؟!

جبرئیل گفت: خمسه ی طیبه را آور تا مقبول شود!

گفت: ندانم چه گویم گو تا بگویم؟!

جبرئیل گفت: بگو: به محمد و آلش سوگند تا مقبول شود!

توبه ی آدم قبول شد و لکن گریه کرد!

نام پنجمین را که گفت، او گریه کرد!

گریه ی آدم بر حسین، توبه اش مقبول نمود!

تائبین، بر حسین گریه کنید، توبه اش مقبول نمود!

گریه ی بر حسین هر کجا آید، رحمت آورد!

حسین رحمت واسعه است، رحمت آورد!

هر کجا نام حسین برده شود، رحمت آنجاست!

هر کجا حسین گریه کنی رحمت آنجاست!

«خادم» تو ولادت می گفتی، شهادت گفتی؟!

هر کجا نام حسین گفتی، شهادت گفتی!

آری نام حسین اشک آورد!

اثری است در نام او اشک آورد!

شهادت امام حسین (علیه السلام)

این ولادت بود گفتی شهادت را بگو!

هر چه گفتی از ولادت بود، شهادت را بگو!

شهادت را چه گویم قصه اش گریان کند!

هر چه از آن گویم قصه اش گریان کند!

اولش گویم، آخرش گویم، از کجا گویم؟!

اولش را بسیار گفتم، آخرش گریان کند!

هر چه گریان می کند گویم تا گریان شویم!

من گویم حسین مهمان بود، تا گریان شویم!

مهمان گر نبوده آیا زاده ی زهرا نبوده؟!

زاده ی زهرا گر نبوده آیا مسلمان نبوده؟!

کافر آر بوده، زنده ی لب تشنه نبوده؟!

وانگهی بین شان، اطفال لب تشنه نبوده؟!

از چه کشتند میهمان لب تشنه را!

بچه ها لب تشنه بودند، کشتند میهمان لب تشنه را!

میهمان فرزند پیمبر بود، از راه دور آمده بود!

زن و بچه همراه او بود، از راه دور آمده بود!

میهمان را در بیابان بی آب، بیچاره نمودند!

آب را بستند، العطش گفتند، بیچاره نمودند!

بچه ها ناله کردند، آب طلب کردند، نشد!

همگی تشنه شدند، العطش گفتند، نشد!

راه ها بسته شده، آب قطع شد، اصغر تشنه شد!

مادر اصغر تشنه شد، بیچاره شد، اصغر تشنه شد!

کس نگفت از بین دشمن: این ها تشنه اند؟!

صدای العطش بالا رفت، کس نگفت این ها تشنه اند!

طفل شیرخواره، روی دست پدر کشته شد!

هر چه گفت: طفلم را آب دهید میمیرد، کشته شد!

پدر طفل مانده بود باید چه کند؟!

نی خیامش بَرَد، نی جای دگر، گو چه کند؟!
تا که مادر از دور دید و گفت: طفلم چه شد؟!
پدر شرمنده شد، ندانست گوید: طفلم چه شد؟!
مادر، طفل تشنه را کشته دید و آهی بکشید!
گفت گل من پرپر شده چه کنم، آهی بکشید؟!
همه را لب تشنه کشتند، سر بسته گویم چه شد؟!
کس نماند، همه را لب تشنه کشتند، چه گویم چه شد؟!
گر که خواهی سر بسته گویم، بیا تا گویم چه شد؟!
بدن شاه شهیدان زیر سم رفت دانی چه شد؟!
«خادم» آخر الامر گفتی و ندانستی چه شد؟!
پس بگو حرمت آل محمد و ذی القربا چه شد!؟

بازگشت اسرا از شام در اربعین

اسرا از شام بازگشتن گو چه شد؟!
راه کربلا پیمودند گو چه شد؟!
همه گفتند: ما را از کربلا سوق دهید!
تا سر قبر عزیزان رویم، از کربلا سوق دهید!
تا بدانیم بدن ها چه شد؟ قبرها کجاست؟!
قافله سرعت کند تا برسیم، از کربلا سوق دهید!
جابر آمد، با گروهی زائر شدند!

ناگهان اسرا از شام رسیدند، همه زائر شدند!

زین ملاقات غوغایی به پا شد کربلا!

همه سوختند و گریان شدند در کربلا!

تو گو جابر چه گفت؟ اسرا چه گفتند کربلا؟!

همه سوختند و گریان شدند در کربلا!

جابر غسل کرد و گفت: یا حسین!

هر چه گفت پاسخ نشنید گفت: یا حسین!

من همان پیرمرد فرسوده ام، یا حسین!

از دور آمدم بهر سلام آمدم یا حسین!

او چند بار گفت یا حسین و خاموش شد!

چون به هوش آمد باز گفت یا حسین!

من غلط کردم، جواب نخواهم یا حسین!

تنت اینجاست حسین، سر نداری یا حسین!

پس زیارت کرد و گفت: ای یاران من!

ما شریکیم یا شهدا حق دانیم حسین!

معرفت شرط زیارت باشد یا حسین!

ما که دانیم تو حق بودی یا حسین!

ما نبودیم آن زمان یارت شویم!

از خدا خواهیم صادق باشیم یا حسین!

زینب آمد از سفر گفت: یا حسین!

خواهرت آمده، سر نداری یا حسین!

از اسیری آمدم خسته ام، یا حسین!

ای برادر نگاهم کن پیر شدم یا حسین!

به خدا اسیری سخت شد بر من یا حسین!

در اسارت جان می دادم یا حسین!

ای برادر نبودی خیمه را آتش زدند!

من ندانستم چه کنم، خیمه را آتش زدند!

بیچه هایت همه آورده شدند!

دلشان سوخته بود، آواره شدند!

کس نبود مرا یاری کند چکنم؟!؟

نیمه شب در بیابان می گشتم چه کنم؟!؟

این خدا بود مرا یار شد، چکنم؟!؟

بیچه ها را نیمه شب جمع کردم چه کنم؟!؟

همه را آوردم، یکی در خرابه جان داد!

سرت آمد بین ما، او جان داد!

«خادم» کی توانی تو حق را روشن کنی!

این مصائب سخت بود؟ کی توانی روشن کنی!!

هر که خواهد بداند در اسارت چه شده!!

گو ز زینب بیرسد در اسارت چه شده؟!

اطلاع اهل مدینه از شهادت امام (علیه السلام)

گویند بشیر آمد مدینه، خبر داد از حسین!

گفت: مردم مدینه جایتان نیست، خبر داد از حسین!

همه گفتند بشیر چه خبرداری از حسین؟!

گفت حسین کشته شد، من چه گویم از حسین!

گفتند بشیر روشن بگو چه گذشت بر حسین؟!

گفت راست گفتم سرش بالای نی بر تنش گوید یا حسین!

الجسم منه بکربلاءٍ مُضْرَجٍ و!

والرأس منه علی القناه یداره!

زین خبر مدینه با اهلش بسوخت!

بلکه عالم با اهلش بسوخت!

این خبر را کنار روضه ی احمد بگفت!

داغ احمد تازه شد کنار روضه احمد بگفت!

الغرض مردم دویدند سوی اُسرا!

تا بینند چه شده رفتند سوی اُسرا!

چشم زن ها چون به زینب افتاد!

شناختند او را، چشم به زینب افتاد!

گفتند: آیا تو خواهر حسینی، زینبی؟!

گفت: آری و لکن امان از بی کسی!

زینب آر هستی حسینت کو، گر زینبی؟!!

گفت: حسینم کشته شد، امان از بی کسی!

ناگهان سید سجاد خبر داد از ماجرا!

همه را گفت و خبر داد از ماجرا!

گفت: اگر جد ما گفته بود: اهل بیت مرا آزار کنید!

بیش از این امکان نداشت، گر گفته بود آزار کنید!

کوفیان با شمشیر به استقبال آمدند!

میهمان بودیم و با شمشیر به استقبال آمدند!

آب را بر ما بستند، همگی تشنه شدیم!

اطفال العطش گفتند، همگی تشنه شدیم!

راه ها بسته شد، تا کسی یاری نکند!

ما گرفتار شویم، کسی یاری نکند!

بیچه ها تشنه شدند همگی ناله زدند!

کس به فریاد نرسید همگی ناله زدند!

هر چه رفتند سوی آب، راه بسته بود!

از عطش ناله زدند، راه بسته بود!

تا که عباس، سقایی کرد و رفت!

تشنه بوده بهر سقایی رفت و رفت!

هر دو دستش قطع شد، تشنه رفت!

تشنه بود، آب نخورد، تشنه رفت!

تشنه آب برداشت، خود تشنه بود!

آب ها ریخت ناامید شد، تشنه بود!

گفت: برادر ناامیدم من بفریادم برس!

شاه آمد گفت خدا پشتم شکست بفریادم برس!

«خادم» تو چه گویی، عباس کشته شد؟!

کمر شاه شکست، عباس کشته شد!

ناله ی اهل مدینه دانی چه بوده؟!

مدینه غرق ناله بوده دانی چه بوده؟!

هر کسی بهر شهیدش آمده!

او خبر خواهد، بهر شهیدش آمده!

اسرا مانده اند، گویند: چه گوئیم جواب!

همه گویند: ما ندانیم، چه گوئیم جواب؟!

زینب بین آنان مانده از جواب!

او چه گوید، او مانده از جواب؟!

او گوید: ما مهمان بودیم و آواره شدیم!

گذشتیم از احسان آواره شدیم!!

قتل عام کردند، فرزندان فاطمه!

کس نماند از فرزندان فاطمه!!

همه را لب تشنه کشتند آب ندادند!!

کس نگفت: چرا کشتند آب ندادند!!؟

طفل شیرخواره را کشتند آب ندادند!!

اکبر و اصغر کشتند، آب ندادند!!

سقا تشنه بود، او را کشتند آب ندادند!!

هر که را کشتند، کشتند آب ندادند!!

مادر از طفل شیرخواره سوخت، آبش ندادند!!

جسم بی جان باز دادند آبش ندادند!!

جسم شهدا بر زمین ماند دفن نکردند!!

سرها را جدا کردند، جسم ها را دفن نکردند!!

مادر طفل درمانده شد، اصغر چه شد!!

کس ندانست چه شد، اصغر چه شد؟!؟

گویند اصغر روی سینه ی بابا بود و رفت!!

آخر الأمر هم روی سینه ی بابا بود و رفت!!

ما ندانیم چه کردند با جسم شهدا؟!؟

گویند: زیر سُم بردند جسم شهدا؟!؟

ده نفر داوطلب اسب تاختند بر شهید!

همه بهر جایزه اسب تاختند بر شهید!!

به یزید گفتند: اسب تاختیم ما بر بهترین!!

یزید گفت گر دانستید، چرا اسب تاختند بر بهترین!!

عاقبت سودی نبردند زین جهان!!

جز دوزخ چیزی نبردند زین جهان!!

سرهای شهدا را بر نی می زدند!!

سر اصغر را نیز بر نی می زدند!!

ما ندیدیم تاکنون لب تشنه ای را سر بُرند!!

آب نداده، تشنه ای را سر بُرند؟!

آب در کربلا گو قیمت جان بوده!

جان به لب آمده آب قیمت جان بوده!!

«خادم» ندانی اطفال از تشنگی سوخته اند؟

بیشتر از هر چیز، از تشنگی سوخته اند!!

مادر طفل تشنه گو چه کرد؟

نالهِ ی تشنه، جگر را سوخته بود!!

طفل تشنه بی زبان است، جگر ر سوخته بود!!

مادرِ طفل تشنه، حیران شده بود!!

نالهِ طفل می شنید و حیران شده بود!!

مادر از تشنگی می سوخت شیر نداشت چه کند؟!

آب نبود شیر نداشت او چه کند؟!

آب اگر بود او شیر در پستان داشت!!

آب اگر می دادند، او شیر داشت!!

آب ندادند، شیر نبود طفل ناله زد!!

آب را بستند، مادر شیر نداشت، طفل ناله زد!!

ناله ی اطفال، جگرها را پاره کرد!!

طفل بر طفل می گریید، جگرها را پاره کرد!!

همه مانند چه کنند، آب نبود!!

هر چه جستجو کردند اصحاب آب نبود!!

تا که عباس قصد سقایی نمود!!

او اجازه گرفت، قصد سقایی نمود!!

با لب تشنه فرات رفت، آبی نخورد!!

آب برداشت بهر اطفال، آبی نخورد!!

دست سقا قطع شد، تشنه بود!!

سقایی کرد عباس و تشنه بود!!

به خدا گر دستم قطع کردید، من حامیم!!

از امام جدا نشوم هرگز حامیم!!

دست چپ قطع شد، از راه کین!!

سقا بی دست شد، از راه کین!!

پس عمودی بر سرش کوفتند، افتاد بر زمین!!

گفت برادر آب ندارم، بیا افتادم بر زمین!!

شاه با سرعت آمد، گفت برادر پشتم شکست!!

من پناهی ندارم برادر پشتم شکست!!

شاه چو آمد، فرار کرد عدو!!

گفت بی برار کردید مرا، پشتم شکست!!

راه چاره ام مسدود شد، امیدم شد ناامید!!

شاه هر چه کوشید بدن را برد، شد ناامید!!

گفت: جوانان بنی هاشم، بیایید یاری کنید!!

من جوان مرده ام، بیایید یاری کنید!!

بدن عباس را قطعه قطعه کرده اند من چه کنم!؟

ای جوان ها بیایید قطعه قطعه کرده اند من چه کنم!؟

«خادم» این چه اسلام و مسلمانی است، گو چه کنیم!؟

نه اسلام است، نه مسلمانی است گو چه کنیم!؟

تشنگی چند روز بود بگو؟

روز هفتم آب را بستند بر آل نبی!!

راه ها را بستند، بر آل نبی!!

روز تاسوعا محصور شد حسین فاطمه!!

چاره ای جز صبر نبود بر حسین فاطمه!!

روز عاشورا کشتند فرزندان فاطمه!!

رحم نکردند بر فرزندان فاطمه!!

شیرخواره را روی دست پدر کشته اند!!

پدر آب خواسته، روی دست پدر کشته اند!!

اهل کوفه کمر بستند بر کشتن آل نبی!!

مودت نبود حق ذی القربا نبود، کمر بستند بر کشتن آل نبی!!

با لب تشنه کشتند همه را، آبی نبود!!

جگرها سوخته بود کربلا آبی نبود!!

آب را بستند راه را بستند آب نبود!!

جگر اطفال سوخته بود آبی نبود!!

به خدا مظلوم کشتند فرزندان فاطمه!!

به خدا این مودت نبود، این حق ذی القربا نبود!!

تشنگی از روز هفتم بود، عاشورا بود العطش!!

چهار روز تشنه بودند، عاشورا بود العطش!!

طفل تشنه سوخت و ناله کرد!!

العطش می گفت و ناله کرد!!

همه سوختند و طفل تشنه ناله کرد!!

هر چه کردند آب نبود، طفل تشنه ناله کرد!!

پدر سوخت، مادر سوخت، طفل ناله کرد!!

همه سوختند، جگر سوخت، طفل ناله کرد!!

روی دست پدر بود طفل، آب طلب کرد!!

طفل را کشتند تشنه بود، پدر آب طلب کرد!!

آب قیمت جان بود، طفل تشنه کشته شد!!

حق ذی القربا این نبود، طفل تشنه کشته شد!!

آب را بستند، راه را بستند، طفل تشنه شد!!

ناله می کرد، مادر شیر نداشت، طفل تشنه است!!

کس نگفت: این زاده ی احمد بُود، تشنه است؟!

حق ذی القربا این نیست، طفل تشنه است!!

طفل و مادر تشنه بودند آبی نبود!!

آب بود مانع بود، آب آور نبود!!

عبّاس سقا بود تشنه بود، کشته شد!!

آب نبود آب آور نبود عبّاس تشنه کشته شد!!

ناله ها بالا رفت ز اطفال عبّاس کشته شد!!

همه گفتند: ما آب نخواهیم، عبّاس کشته شد!!

عبّاس چون کشته شد، ناله ی اطفال بالا گرفت!!

آب نبود عبّاس نبود، ناله ی اطفال بالا گرفت!!

«خادم» بس کن، بیچه های فاطمه کشته شدند!!

رحم نبود، احسان نبود، ایمان نبود، بیچه های فاطمه کشته شدند!!

از شام غریبان اهل بیت (علیهم السلام)

شام غریبان، شام عاشورا بُده!!

بیچارگی آل الله شام عاشورا بُده!!

اجساد شهیدان همه بر زمین مانده بوده!!

اهل بیت گریان و درمانده بوده!!

خیمه ها آتش گرفته همه آواره شدند!!

جا و مأوایی نداشتند، همه آواره شدند!!

آب آوردند بهر اطفال، همه گریان شدند!!

آب را دیدند، همه گریان شدند!!

بالب تشنه کشتند عزیزان ما!!

رحم نکردند تشنه لب کشتند عزیزان ما!!

آب قیمت جان بود کشتند عزیزان ما!!

آل پیغمبر بودیم، کشتند عزیزان ما!!

ما مگر مهمان نبودیم از چه کشتید عزیزان ما!!

آب ندادید و کشتید عزیزان ما!!

گو که مهمان نبودیم، از چه کشتید عزیزان ما!!

ما مسلمان بودیم از چه کشتید عزیزان ما!!

آل پیغمبر بُدیم، از چه کشتید عزیزان ما!!

مهمان بُدیم ذی القربا بُدیم، از چه کشتید عزیزان ما!!

هر که بودیم، اطفال ما بی گنه بودند، تشنه بودند!!

آب مهریه فاطمه بود، اطفالش تشنه بودند!!

چه جوابی دارید در قیامت نزد جدّ ما؟!

شما تشنه کشتید، فرزندان جدّ ما!!

تشنه کشتید ما را، اکنون آب آورده اید؟!

شرم کنید از آب، اکنون آب آورده اید؟!

طفل شیرخواره تشنه بود، آبش ندادید!!

مادر طفل تشنه بود، آبش ندادید؟!

عزیزان پیمبر کشتید، دفن نکردید؟!

آفتاب تایید بر آن، دفن نکردید؟!

اسب بر بدن ها تاختید، دفن نکردید؟!

آب ندادید کشتید، دفن نکردید؟!

اکنون با ما چه خواهید کرد، شرم نکردید؟!

خیمه ها را آتش زدید، شرم نکردید؟!

ما پناهی نداریم بعد از این، شرم نکردید؟!

به اسارت می برید ما را شرم نکردید؟!

کشتید، آواره کردید، شرم نکردید؟!

در قیامت چه خواهید گفت، شرم نکردید؟!

«خادم» به که گویی شرم نکردید، کوفی اند؟!

گو چرا از احمد و حیدر شرم نکردید؟!

از اسیران در شام چیزی بگو؟

از اسیری چه گویم اسیری بیچار گيست؟!

اسیری ذلت و درمانده کیست؟!

نکند هرگز عزیزی، اسیر شود!!

نزد اهلهش عزیز و اسیر شود!!

اسیری درد بی درمان اسیری!!

اسیری خواری دوران اسیری!!

اسیر برده ی ظالم بود!!

اسیر خادم حاکم بود!!

آل پیغمبر کجا اسیری کجا؟!

عزیزان حیدر کجا اسیری مجا؟!

راه سخت و اسیری کجا؟!

کوفه و شام کجا، اسیری کجا؟!

طفل نازپرورده کجا، اسیری کجا؟!

زینب غم‌دیده کجا اسیری کجا؟!؟

کودک سه چار ساله کجا اسیری کجا؟!؟

دختر نازپرورده کجا اسیری کجا؟!؟

دل‌های سوخته کجا اسیری کجا؟!؟

ناز پرورده کجا، اسیری کجا؟!؟

سید سجّاد و از اسیری شکوه کرد!!

سؤال از سخت‌ترین شد، از اسیری شکوه کرد!!

اسیری دل‌ها را سوخت و خسته کرد!!

بی‌پناهی بود سوخت و خسته کرد!!

طفل چار ساله را سوخت و خسته کرد!!

سخت‌تر از آن دیدن رأس پدر خسته کرد!!

غل زنجیر با سید سجّاد چه کرد؟!؟

گردن او را کوبید و خسته کرد!!

تو گو سرهای بریده با دل اطفال چه کرد؟!؟

نه غذای کافی نی‌آب بهر اطفال چه کرد؟!؟

زینب محزونه با این غم‌ها چه کرد؟!؟

سید سجّاد با این غم‌ها چه کرد؟!؟

ساختند و سوختند دنیا با آنان چه کرد؟!

غم عالم ریخت بر دل ها گو چه کرد؟!

در اسارت شماتت ها با آن ها چه کرد؟!

از شماتت بیشتر سوختند با آن ها چه کرد؟!

شامیان شادی کردند، با آن ها چه کرد؟!

جشن و شادی داشتند با آن ها چه کرد؟!

گریه و شادی با آن ها چه کرد؟!

همه در رنج و آه بودند، با آن ها چه کرد؟!

«خادم» بس کن سوختند و ساختند با آنان چه کرد؟!

گریه بود و آه بود و ناله با آنان چه کرد؟!

اربعین حسینی چه بوده بگو؟

اربعین را ما قبلاً گفته ایم بر گو چه کرد؟!

اربعین آمد مصیبت تازه شد، بر گو چه کرد؟!

اربعین آمد زینب آمد کربلا چه کرد؟!

آه و ناله آورد کربلا گو چه کرد؟!

گفت برادر نبودی، روزگار با ما چه کرد؟!

سر تو آمد بین ما روزگار با ما چه کرد؟!

دخترت گریه کرد، در خواب تو را دید ناله کرد!!

سرت را نزد او آوردند، دید و ناله کرد؟!

با سرِ بُریده ات او سخن گفت و ناله کرد!!

کس ندانست با تو چه گفت و ناله کرد!!

با سرِ بُریده ات ناله کرد و ناله کرد!

تا که همراه تو آمد از بس ناله کرد!!

ما اسیر و در به در گشتیم طفلت ناله کرد!!

در خرابه به دیدارش آمد، طفلت ناله کرد!!

اسیری سخت بود بر ما طفلت ناله کرد!!

ناله ی اطفال بلند شد طفلت ناله کرد!!

چون اسیران بسته بودند ما را، اسارت خسته کرد!!

ناله های اطفال مرا در اسارت خسته کرد!!

شامیان ما را شماتت کردند، خسته کرد!!

خنده های آنان بیشتر ما را خسته کرد!!

ما اسیر بودیم، آنان شاد بودند، خسته کرد!!

شامیان عید گرفتند، شاد بودند خسته کرد!!

ما از غم سوخته بودیم، شاد بودند خسته کرد!!

ما می سوختیم، گریه می کردیم شاد بودند خسته کرد!!

ما عزادار بودیم، می خندیدند خسته کرد!!

خارجی پنداشتند ما را دشنام دادند خسته کرد!!

سر بُریده ات را آوردند چوب زدند!!

بچه ها نالان و گریان شدند خسته کرد!!

این اسارت بیش از حد، ما را خسته کرد!!

گریه و ناله ی اطفال هم بیش از حد ما را خسته کرد!!

غل و زنجیر بر سید سجّاد سخت بود خسته کرد!!

رنج او بیش از ماها بود او را خسته کرد!!

پیرمردی ما را شماتت کرد ما را خسته کرد!!

مرد شامی دید ما را شماتت کرد خسته کرد!!

سرهای بُریده از جلو می رفت ما را خسته کرد!!

من سرت را دیدم اشارت کردی خسته کرد!!

این سفر آزموده ما را، گر چه خسته کرد!!

از خدا جز زیبایی ندیدیم، گر چه خسته کرد!!

«خادم» آزمون خدا این است، گر چه خسته کرد!!

راه حق تلخ و شیرین است مگو خسته کرد!!

زینب چون وارد مدینه شد چه کرده؟

زینب با یک عالم غم به مدینه آمده!!

درد و غم آورده به مدینه آمده!!

شوهرش نشناخت او را گفت زینبی!!

زینب است این به مدینه آمده!!

مدینه غرق غم شد، زینب آمده!!

زینب غرق غم گشته، به مدینه آمده!!

نام زینب غم آورده، زینب آمده!!

زینب آمد با غم به مدینه، آمده!!

گو زینب نیست غم ها آمده!!

این آن زینب نیست غم ها آمده!!

زینب است او گر، چرا تنها آمده؟!

با برادر رفته چرا تنها آمده؟!

کس نمانده در مدینه، جز به استقبال آمده!!

آن که قبلاً دیده زینب، به استقبال آمده!!

همه دانند زینب از اسیری آمده!!

هی نگاهش می کنند، از اسیری آمده؟!

این همان زینب است، یا اشتباه آمده!!

آری این زینب است، از اسیری آمده!!

زینب این نیست این روح زینب است!!

جسم او نابود شده، این روح زینب است!!

هر چه خواهید بگویید، این روح زینب است!؟

جسم او آب شده، این روح زینب است!!

همه دانند این زینب نیست شکل زینب است!!

زیب آر بود جسم بود، این روح زینب است!!

جسم او آب شده، این روح زینب است!!

شک در آن نیست، این روح زینب است!!

کربلا رفته، شام رفته آب شده!!

بس مصیبت دیده او آب شده!!

داغ فرزندان و برادر دیده آب شده!!

محنت و رنج دیده او آب شده!!

زنده ی عشق برادر بوده آب شده!!

او برادر را بی سر دیده آب شده!!

رأس خُویش بر نی دیده آب شده!!

عطش اطفال دیده او آب شده!!

دو دست عباس تشنه دیده او آب شده!!

قطعه قطعه جسم عباس دیده او آب شده!!

اکبر لب تشنه دیده، او آب شده!!

کس نبوده چون او، زین مصیبت آب شده!!

این مصائب گر بر هر زنی ریزد آب شود!!

او را با یزید چه بوده، هر زنی بوده آب شود!!

«خادم» صبر زینب بر کوه ها ریزد آب شود!!

استقامت کرده زینب، بر کوه ها ریزد آب شود!!

زینب است، دخت مظلوم عالم باشد!!

او همانند پدر مظلوم عالم باشد!!

مدینه به استقبال زینب آمده

اهل مدینه خوش آمد گفتند به زینب به استقبال آمدند!!

کی بدرقه کردند که به استقبال آمدند؟!

زن ها باید بدرقه، مردها با حسین می بودند!!

مردها کی کربلا با حسین می بودند؟!

بدرقه کی بوده، حسین غریب بوده!!

اهل دنیا بوده اند، حسین غریب بوده!!

مردم اهل دنیا و سیم و زر بودند!!

اهل دنیا بودند، حسین غریب بوده!!

همه دیدند حسین کربلا رفت غریب کشته شد!!

جز کمی یاری نکرد، او را غریب کشته شد!!

اکنون زن ها از اسیری بازگشته اند!!

آقا و مولا کشته شد، از اسیری بازگشته اند!!

حسرتِ عالم آمده، همه را حسرت گرفته!!

نبودند کربلا، همه را حسرت گرفته!!

گویند ما بودیم و نرفتیم سوی کربلا!!

جنگ تمام شد، همه را حسرت گرفته!!

گر که می رفتیم، حسین تنها نمی ماند!!

ما نیز جنگ نرفتیم، همه را حسرت گرفته!!

راه جنت باز بود، جبهه آزاد بود!!

اهل دنیا بودیم، همه را حسرت گرفته!!

پس بیاید توبه کنیم، با نفس خود جنگ کنیم!!

ور نه اهل دنیا باشیم، همه را حسرت گرفته!!

جنگ با نفس هم جهاد اکبر است!!

پس بیا با نفس خود جنگ کنیم، همه را حسرت گرفته!!

جنگ تمام شد، جنگ با نفس کجا؟!

اهل دنیاایم همه، همه را دنیا گرفته!!

حُبِّ الله نیست، حُبِّ دنیا جا گرفته!!

غرق دنیاایم ما، همه را دنیا گرفته!!

لذت و عشق عبادت نیست، دنیا گرفته!!

هر چه داشتیم، همه را دنیا گرفته!!

سخن ما همه از دنیاست، دنیا گرفته!!

بذت و عشق خدا نیست، همه را دنیا گرفته!!

ما کجا و عشق الله کجا، همه را دنیا گرفته!!

از عبادت کسلیم ما، همه را دنیا گرفته!!

حُبِّ دنیا ریشه ی هر خطایی است بدان!!

حُبِّ الله منشأ خیر است، همه را دنیا گرفته!!

ای خدا به حق مصطفی و مرتضی دور کن ز ما!!

حُبِّ دنیا، تو کریمی، همه را دنیا گرفته!!

لذت و نور عبادت رفته، دنیا گرفته!!

حُبِّ دنیا آمده، همه را دنیا گرفته!!

سخن از الله و دین و آخرت نیست چکنیم؟!

حرف دنیا فراوان است، همه را دنیا گرفته!!

ای خدا تو کریمی، تو رحیمی، دست ما گیر!!

ما که بیچاره شدیم، همه را دنیا گرفته!!

«خادم» در خانه نشین، فساد ما را گرفته!!

ما که غرق گناهیم، همه را دنیا گرفته!!

احوال امام سجّاد (علیه السلام)

سید سجّاد مولودی مبارک بوده!

بهتر از او که بوده، مولودی مبارک بوده؟!

عابدین و زاهدین سر فرو آرند بر او!

بهتر از او که بوده، مولودی مبارک بوده؟!

زهد او را انبیاء تمرین کنند!

کی توانند رساندش، مولودی مبارک بوده!!

انبیا و اولیاء نزد او شاگرد بوند!!

زهد او بیش از همه، مولودی مبارک بوده!!

در عبادت سید سجّاد؛ زین العابدین است!!

جز امیرالمؤمنین، مولودی مبارک بوده!!

در شرافت نسبش زیاترین است!!

والدین اش شریف اند، مولودی مبارک بوده!!

هر که منسوب به اوست هم حسینی هم حسنی است!!

دو نسب دارد، مولودی مبارک بوده!!

فرزدق وصف او آشکار نموده!!

هشام را مبهوت نموده، مولودی مبارک بوده!!

گفت: این بهترین عبد خداست کی دانی!!

گر ندانی ضروری نیست، مولودی مبارک بوده!!

او تقی و نقی طاهر و عابد است!!

سید العابدین است، مولودی مبارک بوده!!

جدّ او احمد مختار و حیدر است!!

نور او آشکار است، مولودی مبارک بوده!!

گر تو شناسی حرم و زمزم شناسد!!

بلکه رکن یمان و حطیم شناسد، مولودی مبارک بوده!!

نور او نور شمس را تیره کند!!

همه انوار از اوست، مولودی مبارک بوده!!

حُسن او حسن رسول و حیدر است!!

فرزند فاطمه است، مولودی مبارک بوده!!

سائلی را نه نگفته تاکنون!!

لای او در تشهد بوده، مولودی مبارک بوده!!

فضل او فضل نبی و صف او وصف حیدر است!!

همه اوصاف او اوصاف خداست، مولودی مبارک بوده!!

جدّ او افضل از انبیاء، پدرش افضل از اوصیاء!!

و شرف او وصف اوصیاء، مولودی مبارک بوده!!

رهبر اهل تقواست او، افضل از اهل تقواست!!

اهل تقوا کجا او کجا، مولودی مبارک بوده!!

اهل بیت رحمت است، باران رحمت است!!

رحمتش از خدای رحمت است، مولودی مبارک بوده!!

جدّ او احمد است، پدرش حیدر است!!

همه از بهترین است، مولودی مبارک بوده!!

حبّ او دین است، بغض او کفر است!!

او همانند علیست، مولودی مبارک بوده!!

هشام خشمگین شد، بلکه رسوا شد!!

جیره اش قطع شد، مولودی مبارک بوده!!

«خادم» وصف او را نتوان گفت!!

وصف او وصف علیست، مولودی مبارک بوده!!

سید سجّاد کیست بگو؟

سید سجّاد زین العابدین است!

او امام عابدین، زین العابدین است!

جدّ او احمد، پدر افضل العابدین است!

گر که داند او افضل الزاهدین است!!

درس عبرت می دهد از عابدین است!!

چهره اش او نور نشان عابدین است!!

عابدان را گو بیایند درس بگیرند!

سید العابدین است، نشان عابدین است!!

عابد آل احمد است، زین العابدین است!

عابدین را گو بیایند، زین العابدین است!!

همه باید درس بگیرند، زین العابدین است!

زینت آر خواهند، زین العابدین است!

چهره اش نیکوست، زین العابدین است!

جدّ او مولاست، زین العابدین است!

زهد او زهد جدّ او، خیر الزاهدین است!

وصف او وصف جدّ او، افضل العابدین است!

او امام زاهدین و عابدین است!

افضل از عابدین و زاهدین است!

وصف او، وصف امیرالمؤمنین است!

گو که او نفس امیرالمؤمنین است!

زاهدش خوانید، عابدش خوانید صحیح است!

گر امام زاهدین و عابدین خوانید صحیح است!

او علی بن الحسین زین العابدین است!

زینت عابدین، زین العابدین است!

خطبه ی او در دمشق دشمن را خسته کرد!

بلک رسوا کرد عدو را، خسته کرد!

او گفت: من فرزند کعبه رکن و زمزم!

بلکه من فرزند مصطفی و حیدرم!

حَرَم و کعبه و زمزم می شناسند مرا!

من فرزند مصطفایم، می شناسند مرا!

من فرزند مقتول کربلا ابن الحسینم!

پدرم را کشتند کربلا، اِبْنُ الحسینم!

پدرم را تشنه لب کشتند، من ابن الحسینم!

من دیدم سرش بالای نی، اِبْنِ الحسینم!

کس نماند کربلا، هر که بود لب تشنه کشتند!

پدرم را خارجی خواندند و لب تشنه کشتند!

طفل شیرخواره را آب ندادند لب تشنه کشتند!

به کسی رحم نکردند، همه را لب تشنه کشتند!

جسم بی سر بر زمین دیدم، لب تشنه کشتند!

زیر سُم ستور دیدم، لب تشنه کشتند!

سری بُریده اش بالای نی دیدم، لب تشنه کشتند!

او چهل منزل همراه اسرا بود، او را لب تشنه کشتند!

«خادم» بس کن، تو چه دانی با آل پیغمبر چه کردند؟!

همه را آواره کردند، همه را لب تشنه کشتند!

گریه او چه بوده بگو؟

سی و پنج سال بعد از کربلا او گریه کرده!

یک بهانه پیدا کرده، بر پدر گریه کرده!

آب دیده، نان دیده، گریه کرده!

او اسیری یا غریبی دیده، گریه کرده!

او گفته: پدرم را لب تشنه کشتند، گریه کرده!

گوسفندی را دیده می کشند، او گریه کرده!

گریه ی طفل شیرخواره دیده، گریه کرده!

مادر طفل را بی شیر دیده، گریه کرده!

هر چه یاد کربلا افتاد گریه کرده!

مادر عباس را دید، گریه کرده!

هر غریبی، هر شهیدی را دیده گریه کرده!

هر اسیری بی نوائی دیده گریه کرده!

سید الساجدین بوده، از خوف خدا گریه کرده!

نیمه های شب می سوخته، گریه کرده!

او یکی از بگائین بوده، بسیار گریه کرده!

سید الساجدین بوده، بسیار گریه کرده!

او شاهد قتل پدر بوده، گریه کرده!

سَر بُریده بابش دیده، گریه کرده!

او اطفال تشنه را دیده، گریه کرده!

او اسیران و اسیری را دیده گریه کرده!

او غریب و بی پناهی را دیده، گریه کرده!

او حیوانی را دیده ذبح می کردند، گریه کرده!

او شهید و اسیری را دیده، گریه کرده!

او غریب و درمانده ای را دیده گریه کرده!

او به یاد تیر و نیزه آمده، گریه کرده!

بچه ی شیرخواره دیده، گریه کرده!

آب دیده، نان دیده، گریه کرده!

نام شمر و سنان را شنیده، گریه کرده!

طفل تشنه دیده، بی آبی دیده، گریه کرده!

مادر بی شیر دیده، بی آبی دیده، گریه کرده!

گریه ی اطفال دیده، بی آبی دیده، گریه کرده!

طفل شش ماهه دیده، تشنه دیده، گریه کرده!

اکبر و اصغر دیده، یاد آورده، گریه کرده!

نام عباس شنیده، یاد آورده، گریه کرده!

نام کربلا را شنیده، آهی کشیده، گریه کرده!

گر زیارت رفته قتلگاه را دیده، گریه کرده!

یاد زینب آمده، آهی کشیده، گریه کرده!

قبر شش گوشه دیده، آهی کشیده، گریه کرده!

«خادم» بس کن، او تمام عمر گو، گریه کرده!

او بهانه کرده، دل سوخته بوده، گریه کرده!

مولود کعبه بوجود آمد خوش آمد خوش آمد

مولود کعبه آمد، خوش آمد خوش آمد!

خانه زاد معبود آمد، خوش آمد خوش آمد!

محبوب خدا آمد، خوش آمد خوش آمد!

میهمان خدا آمد، خوش آمد خوش آمد!

سلامش ز خدا آمد، خوش آمد خوش آمد!

عید ما آمد، خوش آمد خوش آمد!

بهتر از هر چه آمد، خوش آمد خوش آمد!

قدمش مبارک باد، خوش آمد خوش آمد!

نام نیکویش که آمد، خوش آمد خوش آمد!

کعبه خشنود شد، خوش آمد خوش آمد!

خانه ی کعبه که آمد، خوش آمد خوش آمد!

بت شکن بود که آمد، خوش آمد خوش آمد!

کعبه در باز کرد و گفت: خوش آمد خوش آمد!

مادر و فرزند وارد شد، خوش آمد خوش آمد!

راه حق باز شد، خوش آمد خوش آمد!

حق در آمد، خوش آمد خوش آمد!

صراط مستقیم آمد، خوش آمد خوش آمد!

نفسِ حق آمد، خوش آمد خوش آمد!

حق همراه حق آمد، خوش آمد خوش آمد!

حق مجسم شد، خوش آمد خوش آمد!

حق و ناحق جدا شد، خوش آمد خوش آمد!

دست ناحق قطع شد، خوش آمد خوش آمد!

کعبه روشن شد، خوش آمد خوش آمد!

با شرافت شد، خوش آمد خوش آمد!

درد بی درمان دوا شد، خوش آمد خوش آمد!

آل یس باز شد، خوش آمد خوش آمد!

نسل احمد باز شد، خوش آمد خوش آمد!

حیدر آمد آغاز شد، خوش آمد خوش آمد!

حیدر و احمد یکی بودند، راز آن باز شد!

این دو گل از یک شجر بودند، راز آن باز شد!

کعبه امروز مفتخر شد، میهمان دار شد!

میهمانش عزیز بود، صاحب دار شد!

هیچ کس را تاکنون به کعبه راه ندادند!

اولین بار بود میهمان صاحب دار شد!

مریم از بیت المقدس بیرون شد، چه شد؟!؟

میهمانی وارد کعبه شد، رازش چه شد؟!؟

این عزیزتر بود یا آن، رازش چه شد؟!؟

راز آن را خدا داند، تو گو رازش چه شد؟!؟

مریم در بیابان، کنار درختی بار گذاشت!

درخت باردار شد، آب جوشند، بار گذاشت!!

او که ترسان و پریشان بود، چه باید بکند؟!؟

این یکی شاد بود، خدا گفت چه باید بکند؟!؟

این یکی محبوب داور بود، به خانه جا گرفت!

آبن یکی ترسان بود، در بیابان جا گرفت!!

این دو مادر، هر دو نیک بودند ولی!

این محبوب بود نزد حق، آن ولی!

از عدو پرسیدم علی در کجا آمد به دنیا؟!!

او نادان بود گفت نمی دانم کجا آمد به دنیا!!

او دوست بلید و پلید بود کی داند چنین؟!!

من به او گفتم علی در کعبه آمد به دنیا کی دانی چنین؟!!

«خادم» از که پرسى، چه پرسى او ابله است؟!!

هر چه پرسى نداند، تو دان ابله است!!

تاکنون کسی مولود کعبه بود؟

مولود کعبه یک نفر بوه، جز او نبوده!

گو اگر بوده که بوده، جز او نبوده؟!!

مولود کعبه علی بوده و بس!

گو اگر بوده؟ علی بوده و بس!

او عزیز بوده، مولود کعبه بوده!

مادرش بنت اسد بوده، مولود کعبه بوده!

مولود کعبه بوده، عزیز بوده، حق در گشوده!

بهر محبوبش دان، حق در گشوده!

میهمان خدا بوده، مولود کعبه بوده!

محبوب خدا بوده، مولود کعبه بوده!

نه بلید بوده، نه پلید بوده، علیّ بوده!

بس علیّ بوده، مولود کعبه بوده!

رمز آن را از خدا پرس، آن از چه بوده؟!

او مهمان خدا بوده، علیّ بوده علیّ بوده!

رمز آن را کاش بدانی چه بوده میهمان بوده؟!

خانه ی محبوب بوده، او میهمان بوده!

او سه روز مهمان بوده، علیّ بوده علیّ بوده!!

میهمانی سه روز بوده، مهمان علیّ بوده!!

تو نیابی کسی، در کعبه ولید بوده!!

جز علیّ کس دیگر نبوده او ولید بوده!!

میزبان و میهمان گو که بوده؟!

میزبان خدا بوده، میهمان علیّ بوده!!

ای بلید این نشانه چه بوده، تو ندانی او که بوده؟!

ای پلید این نشانه چه بوده، تو ندانی او که بوده؟!

گر که دانی یا ندانی، او ولیّ الله بوده!!

میهمان حق بوده، او ولیّ الله بوده!!

گر ندانی ابلهی، نادان و گمراهی!!

لیک دانى، و لکن ابلهى و گمراهى!!

عاقلان دانند علیّ محبوب خداست!

همه دانند تو ابلهی و گمراهی!!

تو بلیدی و پلیدی یا گمراهی؟!

من که گویم پلیدی، بیشتر گمراهی!!

پیمبر فرمود: علیّ ولیّ الله است تو چه گوئی!!

از خدا بر او سلام آورد، او ولیّ الله است!!

او ولیّ الله است، تو بخواهی یا نخواهی!!

جانشین رسول الله است، تو بخواهی یا نخواهی!!

او یعسوب دین است، تو بخواهی یا نخواهی!!

او صراط مستقیم است، تو بخواهی یا نخواهی!!

«خادم» عاقلان دانند او کیست، تو بدانی یا ندانی

همه دانند او کیست، تو بدانی یا ندانی!!

دشمنان گو چه گویند در شأن علیّ؟

دشمنان گو چه گویند در شأن علیّ!!

همه ناچارند، جز خیر نگویند در شأن علی!!

او یدالله، عین الله، ولی الله است علی!!

او صراط مستقیم است ولی الله است علی!!

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!!

وصف او را نتوانند شمرد گر کاتب شوند!!

عدو گوید وصف او بی پایان است علی است!!

هر چه گوئیم ناقص است، بی پایان است علی است!!

او خدا نیست، وصف او وصف خداست!!

او عبد خداست، وصف او وصف خداست!!

وصف او را خدا گفته، وصف خداست!!

کلمات الله است، وصف او وصف خداست!!

ما ندانیم چه گوئیم، وصف او وصف خداست!!

علم او علم خداست، وصف او وصف خداست!!

متحیر مانده ایم چه گوئیم، وصف او بی منتهاست!!

او خدا نیست، و لکن وصف او بی منتهاست!!

ناچار باید ببینیم نبی چون گفته است!!

هر چه او گفته او حق گفته هر چه گفته است!!

نبی گفته: علی حق است، حق با علیست!!

هر کجا باشد علی، حق با علیست!!

علی حق است، حق همراه علیست!!

تو علی را بخواه، حق همراه علیست!!

علی یعسوب دین است، پس رهبر علیست!!

یعسوب رهبران زنبوران است، پس رهبر علیست!!

علی ولی الله است، پس رهبر علیست!!

جانشین من علیست، پس رهبر علیست!!

علی امام متقین است، پس رهبر علیست!!

قائد نوریان است، پس رهبر علیست!!

بعد من بس علی امام است، رهبر علیست!!

دیگری نیست امام، پس رهبر علیست!!

در غدیر گفت: ای مردم، رهبر علیست!!

دست او را گرفت، گفت: رهبر علیست!!

اول دعوت گفت: مردم رهبر علیست!!

آخر عمر هم گفت: مردم رهبر علیست!!

همه جا گفت: مردم رهبر علیست!!

تا توانست گفت: مردم رهبر علیست!!

آیه ی تبلیغ آمد، گفت: رهبر علیست!!

آیه ی اکمال دین آمد، گفت: رهبر علیست!!

بارها گفت: ای مردم رهبر علیست!!

بعد من گمراه نشوید، رهبر علیست!!

«خادم» همه دانند نبی گفت: رهبر علیست!!

عجل سامری مانع شدند، ورنه رهبر علیست!!

انتظار مهدی (علیه السلام)

جمعه آمد باز ما منتظر مهدی شدیم!!

ما پناهی نداریم، منتظر مهدی شدیم!!

همه گفتیم او بیاید، او نیامد!!

ما دعا کردیم، اصرار کردیم، او نیامد!!

او به من گفت: دعا کن، دعا کردیم نیامد!!

مشکل از کیست؟ دعا کردیم نیامد!!

وعده ی حق، حق است، او خواهد آمد!!

مشکل از ماست دیر آید، او خواهد آمد!!

صبر کن حکم مکن، مهدی خواهد آمد!!

تو دعا کن حکم مکن، مهدی خواهد آمد!!

گر نخواهی صبر کنی، باید با تقوا شوی!!

بسیار دعا کنی، صبر کنی، با تقوا شوی!!

شیعیان باید، با تقوا شوند، دعا کنند!!

فرج این است، با تقوا شوند، دعا کنند!!

گر فرج خواهند باید صبر کنند، دعا کنند!!

امر حقّ این است، باید صبر کنند، دعا کنند!!

گو به دوستان دعا کنند، حکم نکنید!!

کار دست خداست، دعا کنید، حکم نکنید!!

گر چه او نیاید، باکی نیست، با تقوا شوید!!

چون بمیرید، ندا آید، بیایید با تقوا شوید!!

راه حق گم نشود، آقا بیاید، با تقوا شوید!!

گر که یک روز به دنیا مانده باشد، بیاید، با تقوا شوید!!

مشکل آن است بیاید، ما لایق او نشویم!!

ما که تقوا نداریم، کی لایق او بشویم!!

از خدا خواهید، با تقوا شویم، لایق شویم!!

گر که با تقوا شویم، او بیاید، ما فائز شویم!!

بارها گفته ایم: تقوا را پیشه کنید!!

او بیاید یا نیاید، تقوا را پیشه کنید!!

هی نگویید: بیاید، از گناهان پرهیز کنید!!

مشکل اصلی همین است، از گناهان پرهیز کنید!!

گر که باتقوا شوید، او بیاید، شاد شوید!!

گر که بی تقوا بُدید، او بیاید، نی شاد شوید!!

صادق آل محمد گفت: با تقوا شوید و منتظر شوید!!

گر که بی تقوا نیستید، کی منتظر شوید!!

علت تأخیر او، بی تقوایی ماست!!

هر گرفتاری هست از بی تقوایی ماست!!

پس بیا خوب شویم، تا خوب آید بین ما!!

گر خوب نباشم، کی خوب آید بین ما!!

از فسادها، پرهیز کنید، از گناهان پرهیز کنید!!

گر که خواهید آقا بیاید، از گناهان پرهیز کنید!!

از تو خواهیم خدایا، از گناه پرهیز کنیم، آقا بیاید!!

تا که لایق شویم، خوشنود شویم، آقا بیاید!!

«خادم» تو چه کردی تاکنون تا آقا بیاید؟!

از خدا خواهم لایق شوم، آقا بیاید!!

نوروز آمده گو چه کنیم؟

نوروز روز خوبیست، بیا تازه شویم!!

چون همه چیز تازه شود، بیا ما تازه شویم!!

صنع الله را بین ، بیا تازه شویم!!

گر خدا را بینیم ما هم تازه شویم!!

هر چه بینیم خدا را بینیم، تازه شویم!!

ذاکر حق باشیم، تا تازه شویم!!

شاد و شیرین باشیم، رحمت حق را بینیم!!

اهل تقوا باشیم، تا رحمت حق را بینیم!!

همه را شاد کنیم، تا شاد شویم!!

قلب را کنیم، تا پاک شویم!!

همه را عیدی دهیم، دل ها پاک شود!!

راه حق باز شود، دل ها پاک شود!!

میوه ها می رسد، شاکر حق شویم!!

صرفه جویی کنیم، شاکر حق شویم!!

صنع حق را بینیم، روحمان تازه شود!!

همه را از حق بینیم، روحمان تازه شود!!

دشت و صحرا رویم، با هدف می رویم!!

با هوس نیستیم، با هدف می رویم!!

هر چه بینیم، بینیم، تا خدا را بینیم!!

هدف این است برادر، تا خدا را بینیم!!

غافلان را بگو، بیاید تا خدا را بینیم!!

غافل از حق نباشیم، تا خدا را بینیم!!

هر چه بینیم، سه بار خدا را بینیم!!

ور نه غافلیم ما، کی خدا را بینیم!؟

غافلان اهل هوسند، کی خدا را بینند!؟

آنان بی هدفند، کی خدا را بینند!؟

گر به صحرا یا به دریا روی هشیار بلاش!!

درس عبرت بگیر، چشم باز کن هشیار باش!!

اهل غفلت مباش بیدار باش، خدا را بین!!

هر چه را بینی در عالم، خدا را بین!!

هر چه زیبایی، هر چه سبزی بینی از خداست!!

پس تو غافل مباش، هر چه بینی از خداست!!

معصیت هرگز تو را شاد نکند!!

غافل از حق بودن، تا را شاد نکند!!

یاد الله باش، تا یادت کند!!

ذکر الله گو، تا حفظت کند!!

«خادم» با که گویی سخن، با خدا گو تا یادت کند!؟

غافلان کاری نکنند، خدا یادت کند!!

ولادت مولا امیر المؤمنین (علیه السلام)

مولود مبارکی است، گو مولود علی!

سخن زیباتری است، گو مولود علی!

هیچ مولودی به دنیا نیامد چون علی!

خانه کعبه شود مولد، بیاید چون علی!

ما از این رمز، درمانده شدیم!

ما چه گوئیم ز این قصه، درمانده شدیم!

ولادت بیت حق، شهادت بیت حق!!

این چه سزای است که آمد از بیت حق؟!

علی عبد خداست، ولادت بیت خداست!!

عبد محبوب خداست، ولادت بیت خداست!!

دوست مهمان خداست، ولادت بیت خداست!!

چه تعجب مهمان خداست، وارد بیت خداست!؟

روز میلاد علی شاد شویم، عیدی بگیریم!!

یا که خواهیم صله، یا عیدی بگیریم!؟

هر دو را بگیریم، بهتر است عیدی بگیریم!!

روز نوروز است، نه عید است، بیا عیدی بگیریم!؟

نوروز روز خوبیست، لیک روز میلاد علیست!!

روز میلاد علیست، بیا عیدی بگیریم!!

همه جمع شوید احمد، عیدی می دهد!!

یار او آمده، عیدی می دهد!!

عید مولود علیست، بیا عیدی بگیریم!!

فاطمه عیدی می دهد بیا عیدی بگیریم!!

عید نوروز است نه، روز میلاد علیست!!

بهتر از این چه روز است، روز میلاد علیست!!

چهار روز عید است، یکی است روز غدیر!!

اعظم اعیاد است بدان روز غدیر!!

روز میلاد علی، نبود کمتر از روز غدیر!!

من که گویم افضل است از روز غدیر!!

اعظم اعیاد غدیر است، ان روز علیست!!

بهتر از آن چه بود؟ روز میلاد علیست!!

هر چه باشد این دو روز، اعظم اعیاد است!!

ما بحثی نداریم غدیر، اعظم اعیاد است!!

روز میلاد علی نیز، اعظم اعیاد است!!

صادق آل محمد گفت: غدیر معنای علیست!!

ما چه دانیم از غدیر، غدیر معنای علیست!!

پیمبر در غدیر گفت: غدیر معنای علیست!!

ما چه دانیم از علی، علی معنای نبی است!!

ما چه دانیم از نبی، نبی معنای علیست!!

هر دو یک نفسند، از یک شجرند!!

علی معنای نبی، نبی معنای علیست!!

«خادم» تو گفتی: علی و نبی از یک شجرند!!

پس علی نبی است و نبی هم علیست!!

پانزده رجب، روز رحلت زینب است!

من غلط کردم، روز شهادت زینب است!

نام او زینتِ آب، از خدا آمده است!

نام او چو حسنین از خدا آمده است!

نام زینب، دل را آتش زند!

کنیه اش اُمُّ المصائب، دل را آتش زند!

صبر زینب همه را، حیران نمود!

بلکه صبر را، صبر او حیران نمود!

صبر، از صبر زینب، درمانده شد!

این چه صبریست؟ صبر از او درمانده شد!

صبر او چون کوه استوار بود همه جا!

کربلا صبر او آشکار شد همه جا!

او جسم برادر دید و صبر کرد!

رأس او بالای نبی دید و صبر کرد!

عَطَش اطفال را دید، صبر کرد!

العطش فراوان شد او صبر کرد!

هر عزیزی کشته شد سخت بود، او صبر کرد!

داغ عباس و اکبر دید، او صبر کرد!

ناله ی اصغر شنید، سخت بود صبر کرد!

آب ندادند کشتند اصغر را، صبر کرد!

اسب تاختند بر جسم برادر، صبر کرد!

خیمه ها را آتش زدند، او صبر کرد!

نیمه شب در جستجوی اطفال بود، صبر کرد!

محرمی دیگر نداشت اسیر شد، صبر کرد!

در اسارت می سوخت بی پناه بود صبر کرد!

ناله ی اطفال را می شنید و، صبر کرد!

سرهای شهیدان دید و صبر کرد!

رأس خونین برادر دید و صبر کرد!

چهل منزل تا شام اسیر بود و صبر کرد!

شامیان او را شماتت کردند او صبر کرد!

خیزران دید دست دشمن ناله کرد و صبر کرد!

چوب خیزران زد دشمن، زینب صبر کرد!

اطفال دیدند سوختند گریه کردند، او صبر کرد!

عدو او را شماتت کرد، زینب صبر کرد!

کم نبود این مصیبت ها او صبر کرد!

صبر از صبر او بی تاب شد، او صبر کرد!

«خادم» صبر زینب را تو کی دیدی او صبر کرد!

صبر او همه را بی صبر کرد و صبر کرد!

صبر او را خدا داند، او صبر کرد!

بر خدا بود صبرش او، صبر کرد!

مقام زینب نزد خداوند

من گویم زینب بعد مادر افضل از آسیه است!

آسیه یکبار صبر کرد، زینب افضل از آسیه بود!

آسیه یکبار جان داد

کشته شد!

زینب صد بار جان داد و تشنه شد!

عطش اطفال جان او را می گرفت!

بارها بود جان او را می گرفت!

من گویم: زینب افضل از مریم و آسیه است!

صبر او بیش از مریم و آسیه است!

قیمت صبر را کس نداند جز خدا!

پاداش صبر را کس نداند جز خدا!

صبرِ مریمِ بهرِ فرزندش یکبار بود!
از خدا درخواست مرگ نمود یکبار بود!
صبرِ زینب کجا، صبرِ مریم کجا؟!
هر دو صبر است، این کجا و آن کجا؟!
من ندانم بس خدا داند صبر او!
من دانم صبر خسته شد از صبر او!
صبرِ زینب کجا، صبرِ مریم کجا؟!
أُمُّ المصائب کجا، صبرِ مریم کجا؟!
صبرِ شرمسار، صبرِ زینب است!!
صبرِ درمانده، از صبرِ زینب است!!
چون به دنیا آمد، أُمُّ المصائب گفتنش!!
این کنیه ی اوست، أُمُّ المصائب گفتنش!!
صبرِ زینب را در عالم کس نداشت!!
صبرِ ایوب کجا؟ صبرِ زینب کس نداشت!!
صبرِ او دشمن را بیچاره کرد!!
او شماتت کرد، زینب و را بیچاره کرد!!
عدو فکر کرد زینب درمانده شود!!

فکر نکرد خود باید درمانده شد!!

گفت: هر چه دیدیم جمیل بود از خدا!!

جز جمیل ما ندیدیم از خدا!!

تاکنون این سخن را که شنیده از کسی؟!

همه را زیبا ببیند، که شنیده از کسی؟!

هیچ گلایه، ز خدایش نکند؟!

صبر کند، گلایه ز خدایش نکند؟!

«خادم» تاکنون دیده ای این گونه کس پاسخ دهد؟!

همه را زیبا ببیند، این گونه پاسخ دهد؟!

سبط احمد، دخت حیدر زینب است!!

این عجب نیست دخت حیدر زینب است!!

امام سجاد زین العابدین (علیه السلام)

زین العابدین، علی بن الحسین است!

سید الساجدین علی بن الحسین است!

عابد و زاهد، علی بن الحسین است!

افضل العابدین، علی بن الحسین است!

صاحب معجزات، علی بن الحسین است!

افضل الساجدين، على بن الحسين است!

جانشين حسين، على بن الحسين است!

منبع خير و نور، على بن الحسين است!

ناشر كربلا، على بن الحسين است!

حافظ دين حق، على بن الحسين است!

كعبه و ركن و مقام او را می شناسند!

عارف حجر و حجر، على بن الحسين است!

كعبه و ركن حجر، او را می شناسند!

حرم و بيت و صفا، او را می شناسند!

حجر الأسود با دست او آرام گرفت!

همه ی ارکان كعبه او را می شناسد!

فقرا خوب، او را می شناسند!

نميه شب منتظرند، او را می شناسند!

ایتام، خوب او را می شناسند!

بهر آنان پدری می کند، او را می شناسند!

راهنمای مردم است، او را می شناسند!

اهل احسان است، او را می شناسند!

گر عدو گوید: من او را نبی شناسم!

این حرف عدوست، اهل حق او را می شناسند!

او نزد عدو خویش را آشکار نمود!

گفت من فرزند مصطفایم، اهل حق ما را می شناسند!

حجرالأسود می شناسد، حَرَم می شناسد!

صفا و مروه می شناسد، اهل حق ما را می شناسند!

خطبه اش در شام او را می شناسد!

دشمن و دوست، او را می شناسد!

او حلیم است او کریم و مهربان است!

اهل آسمان می شناسند، اهل حق او را می شناسند!

زاهد و عابد و عارف و سَجَاد است او!

آسمان و زمین می شناسند، اهل حق او را می شناسند!

او بُردبار و حلیم است، او زین العابدین است!

رحمتش عام است، اهل حق او را می شناسند!

او سبط نبی است، فرزند حیدر است!

او به سَجَاد معروف است، اهل حق او را می شناسند!

وصف او وصف احمد و حیدر است!

او امام مهربان است، اهل حق او را می شناسند!

معجزات و کرامات را بگو!

سخنش معجزه بود، علی بن الحسین بود!

فعالش نیک بود، علی بن الحسین بود!

جامع علم و عمل بود، علی بن الحسین بود!

نور حق در جبین بود، علی بن الحسین بود!

لطف او عام بود، علی بن الحسین بود!

همه اش نور بود، علی بن الحسین بود!

دعایش مستجاب بود، علی بن الحسین بود!

غلامش هم چنین بود، علی بن الحسین بود!

نور او نور نبی بود، علی بن الحسین بود!

علم او علم نبی بود، علی بن الحسین بود!

همه چیزش چو علی بود، علی بن الحسین بود!

نام او نام علی بود، علی بن الحسین بود!

او که مانند علی بود؟ علی بن الحسین بود!

مادرش شهربانو بود، علی بن الحسین بود!

افتخار دو نژاد بود، علی بن الحسین بود!

دو نژاد را یکی شد، علی بن الحسین بود!

اهل ایران مفتخر شد، علی بن الحسین بود!

ارتباط با نبی شد، علی بن الحسین بود!

اهل ایران شاد شدند، علی بن الحسین بود!

شهربانو مفتخر شد، علی بن الحسین بود!

خورشید به ایران تابید، علی بن الحسین بود!

افتخار ایران شد، علی بن الحسین بود!

نور حق آمد به ایران، علی بن الحسین بود!

نور حق تابید به ایران، علی بن الحسین بود!

دو علی آمد به ایران، یک علی بن الحسین بود!

دیگری علی موسی الرضا بود، علی بن الحسین بود!

ما شدیم مفتخر، دو علی آمد به ایران!

یک علی موسی الرضا بود، دو، علی بن الحسین بود!

ارتباط یافتیم با نبی، شاد شدیم!

دو علی آمد به ایران، ما شاد شدیم!

قاسم جنت و نار، علی مرتضاست!

رأفت و مهر از علی موسی الرضاست!

عابد و زاهد و عارف، علی بن الحسین بود!

افتخار شد ما را، علی بن الحسین بود!

دو امام مبین از ما شدند!

این خدا بود خواست، از ما شدند!

آن یکی از مادر، خویش ما شد!

این یکی، علی بن موسی الرضا شد!

«خادم» سعی کن، خادم هر دو شوی!

خادمی کن خادم هر دو شوی!

احوال حضرت زین العابدین (علیه السلام)

پنجم ماه شعبان، گل تازه آمده!

به چه زیباست او، گل تازه آمده!

نام او نام علیست از علی عالی است!

مشتق از نام خداست، گل تازه آمده!

علی ثانی است، زین العابدین است!

نام جدش را گرفته، زین العابدین است!

علی اعلا خداست، چار علی مشتق ز اوست!

علی بن الحسین علیست، مشتق از اوست!

علی موسی الرضا، جدش علیست!

علی بن محمد نیز، جدش علیست!

مولد زین العابدین است، او علیست!

قدمش بر سر ما باد، او علیست!

نام و القابش زیباست، زین العابدین است!

سید و آقا است او، سید الساجدین است!

زینت عابدین است، سید العابدین است!

افضل صالحین است، زین الصالحین است!

وارث علم نبیین، امام المؤمنین است!

منار قاتین است امام الخاشعین است!

زاهد و عادل است، خازن المرسلین است!

عابد و خاشع است، سید الخاشعین است!

سید البکائین است او، ذوالثغفات است!

امام الأئمه است او، ذو البرکات است!

در عبادت سابق است، چون جدش علیست!

سابق از او کیست؟ چون جدش علیست؟!

شاهدان گویند: شبی هزار رکعت نماز خوانده است!

او چو جدش علی بوده، هزار رکعت نماز خوانده است!!

رنگ او در وضو از خوف خدا، تغییر می نمود!

سؤال کردند گفته، از خوف خدا تغییر می نموده!!

حلیف سجده بوده، کار او سجده بود!

سید الساجدین بوده، کار او سجده بوده!

نیمه شب همیان به دوش بوده!

بهر فقرا می رفته، همیان به دوش بوده!

پند و اندرز می داده، راه خیر تعلیم می نموده!

کار او تعلیم و اصلاح بوده، راه خیر تعلیم می نموده!

فقرا با ذکر خدا، او را می شناختند!

چون صدایش می شنیدند، او را می شناختند!

هیچ امامی چو او، تنها نبوده!

با دعا آشنا بوده، با خدا تنها بوده!

از سخن ممنوع بوده، بس دعا می نموده!

با دعا پاسخ داده، بس دعا می نموده!

حقایق را با دعا و نصیحت می گفته!

گر کسی احوال می پرسیده، نصیحت می گفته!

به او گفته شد: احوالت را بگو؟!

گفت: هشت طلبکار دارم، احوالت را بگو؟!

بیشتر اوقات فکر قیامت می نموده!

یادی از مشکلات قیامت می نموده!!

شهادت امام سجّاد (علیه السلام)

شهید مدینه، علی بن الحسین شد!

پیمبر عزادار، علی بن الحسین شد!

بدنش تشییع شد، او کفن شد!

پدرش نبی تشییع، نبی کفن شد!

هر امامی یکبار شهید شد، با کفن شد!

پدرش هفتاد بار شهید شد بی کفن شد!

در بقیع روز تشییع شد او کفن شد!

پدرش نی تشییع شد، نی کفن شد!

علی بن الحسین روز کفن شد، روز دفن شد!

پدرش شب دفن شد، بی کفن شد!

همه دیدند حسین بن علی بی کفن شد!

همه دیدند علی بن الحسین با کفن شد!

این پسر با پدر بود، همسفر شد!

بی پدر بازگشت، کی همسفر شد!

سی و پنج سال گریه می کرد چون بی پدر شد!

در این مدت اشک ریخت، چون بی پدر شد!

هر چه را دید، یادی از پدر کرد!

آب را دید، یادی از پدر کرد!

گر غریبی دید، یادی از پدر کرد!

گر شهیدی دید، یادی از پدر کرد!

تشنه ای گردید، یادی از پدر کرد!

بی پناهی گردید، یادی از پدر کرد!

گر که مضطرب دید، یادی از پدر کرد!

گر پریشانی دید، یادی از پدر کرد!

جسم بی سر دید، یادی از پدر کرد!

بی کفن دید، یادی از پدر کرد!

سر بُبریده دید، یادی از پدر کرد!

چون جگر سوخته دید، یادی از پدر کرد!

آب اگر خورد، اشک ریخت، یادی از پدر کرد!

نالهِ ی شیرخواره را دید، یادی از پدر کرد!

در سفر بیچاره شد، یادی از پدر کرد!

گر اسیر دستِ ظالم شد، یادی از پدر کرد!

نالهِ ی اطفال تشنه دید، یادی از پدر کرد!

از اسیری بازگشت کربلا، یادی از پدر کرد!

«خادم» در تمام عمر گریه کرد، یادی از پدر کرد!

او اگر مضطر شد، یادی از پدر کرد!

از چه می‌گریید زین العابدین بر ما بگو؟

زین العابدین، پدر را غریب دید، گریه کرد!

یار و یاور نیامد بهر او، گریه کرد!

او غریب شد، تنها شد، گریه کرد!

بر لب عطشان بابش او گریه کرد!

او ندای غریب بابش شنید و گریه کرد!

تشنه کامان را چون دید، بارها گریه کرد!

غربت عمّه اش می دید و گریه کرد!
طفل شش ماهه را تشنه دید و گریه کرد!
سی و پنج سال بعد از کربلا زنده بود و گریه کرد!
آب دید و طفل تشنه دید و گریه کرد!
طفل تشنه دید، آب نبود، او گریه کرد!
العطش گفتند، آب نبود، او گریه کرد!
یاد اطفال تشنه می کرد او، گریه کرد!
العطش چون شنید از اطفال گریه کرد!
گوسفندی را سر بریدند، او دید و گریه کرد!
گفت: آبش داده اید؟ گفتند آری، گریه کرد!
تشنه ای را دید، گفت: آب خورده ای و گریه کرد!
گیاه و درخت را دید آب نخورد، گریه کرد!
ناله ی تشنه ای را بشنید و بی تاب شد، گریه کرد!
تشنه را چون آب دادند، بی تاب شد، گریه کرد!
درختی را دید بی آب شده، آب نبود، گریه کرد!
حیوان تشنه ای را دید، بی تاب شد، گریه کرد!
اطفالی را دید، تشنه اند، آب نبود گریه کرد!
رهگذر آمد رود، تشنه بود آب نبود، گریه کرد!
هر غذایی بر او آوردند، نگاهش کرد و گریه کرد!

آب را دید و خیره شد بر آن، گریه کرد!

طفل شش ماهه می دید، تشنه بود، گریه کرد!

آب اگر بسته می شد، ساعتی آب نبود گریه کرد!

گریه هایش فراوان بود، یاد پدر می کرد و گریه کرد!

گفت: مردم پدرم را تشنه کشتند آب ندادند گریه کرد!

بعد از کربلا کارش این بود، بهانه می کرد و گریه کرد!

غلامش آب و غذا می آورد، می ماند و گریه کرد!

گفت: مولایم بس نیست گریه، کم کن گریه، گریه کرد!

گفت: غلام، من خودم جسم پدر بر خاک دیدم گریه کرد!

تا زنده بود، یاد پدر می کرد، بهانه می کرد، گریه کرد!

او بر پدر گریه کرد، تا از بگائین شد، گریه کرد!

نالها و گریه هایی داشت از خوف خدا، گریه کرد!

فرزندش باقر چون او را غسل می داد، اثری دید و گریه کرد!

اثر غلُ جامعه بود، در بدنش مانده بود، گریه کرد!

اثر همیان نیز در بدن مظلوم کربلا مانده بود، گریه کرد!

«خادم» بس کن گریه ی سید سجّاد، بیش از حدّ بود گریه کرد!

او جسم بی سر، سر بی تن دیده بود، گریه کرد!

گر به خواهی بدانی مضطرّ کیست، او زینب است!؟

گر پریشان حال خواهی بدانی کیست او زینب است!

گر که خواهی بدانی اُمّ المصائب کیست؟ زینب است!

گر بخواهی یکجا مصائب را ببینی، زینب است!

گر مصائب یکجا جمع گردد، راهش زینب است!

آن که صبر کرد او بر هر مصیبت، زینب است!

آن که عالم را فرخت و خدا را خرید او زینب است!

آن که دار و ندارش را داد، او زینب است!

آن که محبوبش، محبوب خدا بود، زینب است!

آن که هر چه داشت فدای دین کرد زینب است!

آن که راهش راه توحید بود، زینب است!

آن که یک معشوقش خدا بود، زینب است!

تو کجا دانی زینب کیست؟ بس گویی زینب است!

تو کجا دانی فداکار کیست؟ او زینب است!

یک زن است او، با هزاران مصیبت زینب است!

یک زن است او، اعظم است، او زینب است!

تو در عالم یک زن کجا دیدی، مثل زینب است؟!

تو نیابی زنی را این چنین که زینب است!

راست گویم، زن نبود، چون پدر بود زینب است!

قدرت الله بود، یدالله بود، چون پدر بود زینب است!

وصف او را نتوان گفت، چون پدر بود زینب است!

او نفس پدر بود، جز زن بود، زینب است!
من ندانم او که بود، چون علی بود، زینب است!
وزن او، وزن امام بود، نی امام بود، زینب است!
هر زنی را خواهی بگو، نی مثل زینب است!
تو بگو مریم یا آسیه یا حوّا کدام مثل زینب است!
طاقت حوّا کجا، مادر عیسی کجا، کی مثل زینب است!
مادرش زهراست او، مثل خواهی زینب است!
طاقت او طاقت زهرا بُود، او زینب است!
قهرمان کربلا اوست، چون زهرا، زینب است!
گر نبود زینب کربلا ناقص می ماند زینب است!
گر نبود زهرا، امامت ناقص می ماند، زینب است!
یک تن بود و این بار مصیبت، زینب است!
که توان تحمّل کرد، این کار، کار زینب است!
آری او فرزند امیرالمؤمنین است، زینب است!
در شجاعت چون امیرالمؤمنین است زینب است!
ور نه کی زنی بر این مصائب قادر است!
آری او فرزند امیرالمؤمنین، زینب است!
«خادم» تو کجا زنی سراغ داری کو زینب است!
در جهان نیست چنین زن، بس زینب است!

درس هایی از امام سجّاد (علیه السلام)

درس عبرت داد زین العابدین بر اهل دین!

گو که عبرت ها گفت زین العابدین، بر اهل دین!

سید سجّاد استاد حکمت است،

هر چه گوید او درس حکمت است!

او گوید: عمر خود ضایع مکن این حکمت است!

او گوید: هیچ نعمت ضایع مکن این حکمت است!

آنچه داری نعمت الله بدان!

وقت خود را ضایع مکن نعمت الله بدان!

نعمت الله را صرف عصیانش مکن!

لطف حق را صرف عصیانش مکن!

این همه نعمت ز لطف حق بود!

داده ای حق، صرف عصیانش مکن!

نعمت الله، ز الله اش بدان!

شکر نعمت کن، ز الله اش بدان!

به قضای حق راضی باش، او اجرت دهد!

نعم الله، از خدا دان، او اجرت دهد!

بهترین اجر را به راضی می دهد!

گر که او را حکیم دانی، به راضی می دهد!

کار را بهر خدا کن، اجر را از او بگیر!
اجر خود ضایع مکن، اجر را از او بگیر!
بهر هر کاری روی، او را بخوان!
مردمان واسطه اند، تو او را بخوان!
قدرتی غیر از خدا، قدرت مدان!
حکمتی غیر از خدا حکمت مدان!
خیر تو را خدا داند و بس!
هر چه داده، او داده و بس!
تو توکل بر خدا کن، او تو را کافی بُود!
راه تقوا پیشه کن، او تو را کافی بُود!
گر امیدت به غیر او شود!
راه خیر بر تو بسته می شود!
ذلت را او مقدر می کند!
غافل تو او مقدر می کند!
از خدا غافل مشو، یاد خدا بندگیست!
بنده گی کن او خیرت، مقدر می کند!
او کریم است، او رحیم است، خالق است!
خیر هر کس را او مقدر می کند!
تو اگر دور می زی، در خالق را بزنی!

خیر از او خواه او مقدر می کند!

نیت را پاک کن، تا پاک شوی!

نیت گر پاک شود، تو پاک شوی!

«خادم» بیدار باش، آنچه گفتی یادت نرود!!

عالم بی عمل مباشی، یادت نرود!!

احوال امام باقر (علیه السلام)

رجب آمد برکات آمد، موالید آمد!

بهترین میلاد از موالید آمد!

اول این ماه، میلاد باقر است!

دهم اش میلاد جواد فاخر است!

جمعه آمد به دنیا، اول ماه رجب!

گل احمد آمد، اول ماه رجب!

همه شاد باشید، میوه ی فاطمه است!

او گلی از گلهای فاطمه است!

سیزدهم میلاد علی مرتضاست!

مولدش کعبه، علی مرتضاست!

پانزدهم وفات زینب کبرا بود!

زینب آب، چون پدر کبرا بود!

در همین روز در نماز ظهر تغییر قبله شد!

امتحانی بود خدا خواست، تغییر قبله شد!

شانزدهم علیّ از کعبه آمد به بُرون!

مادرش شاد بود، از کعبه آمد به بُرون!

هیجدهم فوت یافت ابراهیم رسول!

او دو سال داشت، اشک ریخت بر او رسول!

بیست و چهار، فتح خیبر شد به دست مرتضا!

فدک آمد به دست فاطمه از مصطفی!

بیست و پنجم شد شهید، باب الرضا!

موسی جعفر بود او، باب الرضا!

بیست و ششم ابوطالب ز دنیا برفت!

پدر مرتضا، حامی احمد برفت!

بیست و هفتم، مبعث نور خداست!

مبعث خیرالرسل، تابش نور خداست!

بیست و هشتم، حسین سوی مکه رفت!

او محرم، کشته شد، از مکه رفت!

الغرض اوّل این ماه باقر بُود!

بهترین میلاد مولد باقر بُود!

بین ائمه شکافنده ی علم اوست!

باقر و صادق است، شکافنده ی علم اوست!

امامان همه نورند نور واحد اند!

این دو تنها باقرند، نور واحد اند!

شام بود، چار ساله بود، عدو محکوم نمود!!

گفت: زنازاده اید، عدو محکوم نمود!!

ولادت امام باقر (علیه السلام)

مدینه منور، از نور باقر است!

کلّ عالم منور، از نور باقر است!

عالمی شد منور، از نور باقر است!

مدینه شد منور، از نور باقر است!

نام او نام جدّش احمد است!

او محمّد چون جدّش احمد است!

محمّد احمد است، از نسل احمد است!

نام او محمّد، از نسل احمد است!

همه چیزش چون محمّد، عین احمد است!

او سمّی محمّد همانم احمد است!

گر تو احمد خواهی، بیا این احمد است!

او محمّد همانم احمد است!

همه او صافش محمّد، او چون احمد است!

این محمّد، آن محمّد، هر دو احمد است!

او سمّی محمّد، او صافش احمد است!

گر تو او صاف خواهی این هم احمد است!

وصفِ او وصفِ نبیّ، خُلقِ او خُلقِ نبیّ!

همه او صافش چو نبیّ، خُلقِ او خُلقِ نبیّ!

هر که خواهد نبیّ، این مثل نبیّ!

خلقِ او خلقِ نبیّ، همه چیزش مثل نبیّ!

پیمبر به جابر گفت: سلامش برسان!

جابر آمد خبر آورد، سلامش برسان!

دین حق آباد از علمِ باقر است!

رونق حق، از علمِ باقر است!

او شکافنده ی علمِ نبیّ، باقر است!

علم او علمِ نبیّ است، باقر است!

باقر و صادق، هر دو باقر اند!

چون شکافنده علم، هر دو باقرند!

حق با بیان این دو، ظاهر است!

ور نه گوئی: حق در باطن است!

علم این دو، حقّ را آشکار نمود!

خداوند با این دو، حق را آشکار نمود!

این ولادت، دان نورِ ظاهر است!

دین حق آن نور ظاهر است!

حق و باطل، روشن شد از او!

بلکه باطل محو شد، از او!

صادق و باقر نور حق بُوند!

نوری اند هر دو، نورِ حق بُوند!

«خادم» تو از این انوار درس بگیر!

جایی دیگر مرو، از اینان درس بگیر!

بقیع را بگو کیانند بین تو؟

به بقیع گوئیم: کیانند بین تو؟!

تو نشانی نداری کیانند بین تو!

بقیع گوئید: چار امام بین منند!

حسن و سجاد و باقر صادقند!

همگی انوار پیغمبر بُوند!

نشانی ندارند، اولاد پیغمبر بُوند!

گنبد و نور و چراغی تَبُود!

بین دشمن مانده ام چراغی تَبُود!

هر که آید در دلش نجوا کند!

چاره ای نیست می پذیرند نجوا کند!

عرش اعلا اینجاست غم مخور!
هر چه خواهی اینجاست غم مخور!
هر چار روزی دستِ این آن شود!
این رَوَد آن آید، این و آن شود!
هر که از دوستان آید، من جایش دهم!
هر کجا خواهد، من راهش دهم!
هر چه خواهد، بهر او آماده است!
از کریمان گیرم بهر او آمده است!
هر که خواهد، گو بیاید من ضیافتخانه ام!
بهر او آماده ام، من ضیافتخانه ام!
هر سلامی می دهد، پاسخ دهم!
هر کجا خواهد من، جایش دهم!
این مزار انبیا و اولیاست!
این جوار انبیا و اولیاست!
گو: هر دردی در اینجا دان دواست!
رحمة للعالمین در این سراسر است!
عرشیان اینجا بال افکنده اند!
زیر اقدام شما، بال افکنده اند!
هر چه گویی با خاموشی بگو!

چاره ای نیست با خاموشی بگو!

چاکرت هستم بیا در بین من!

هر زمان خواهی بیا در بین من!

رحمه للعالمین اینجاست بیا!

هر چه خواهی از خدا، اینجاست بیا؟

عترت پاک نبی، اینجاست بیا!

احمد و آلش در اینجا بیا!

هر چه گفتی، من گزارش می کنم!

هر چه خواهی من گزارش می کنم!

کرم و لطف خدا اینجاست بیا!

رحمه للعالمین، اینجاست بیا!

«خادم» از خدا خواه بیا اینجا بیا!

جای دیگر مرو، تو بیا اینجا بیا!

امام باقر (علیه السلام) و کربلا

با عزیزان کربلا رفتم چار ساله بودم!

مصیبت هایی دیدم، چار ساله بودم!

جدّ من کشته شد، چار ساله بودم!

عمویم عباس کشته شد، چار ساله بودم!

اکبر و اصغر کشته شد، چار ساله بودن!

همه را کربلا کشتند، من چار ساله بودم!

بین اطفال بودم، همه تشنه بودیم!

ناله ی اطفال شنیدم، تشنه بودیم!

اصغر از تشنگی می سوخت، تشنه بودیم!

آب ندادند به ما، ما تشنه بودیم!

العطش می گفتیم و می سوختیم!

سقا را کشتند، ما می سوختیم!

جدّ من را سر بریدند ما سوختیم!

سر او بالای نی رفت، ما سوختیم!

خیمه ها را آتش زدند، ما سوختیم!

عمّه ام بیچاره شد، ما سوختیم!

اطفال پراکنده شدند، ما سوختیم!

هه بیچاره شدند، ما سوختیم!

بدن ها بر زمین ماند، ما سوختیم!

اسب تاختند بر آنان، ما سوختیم!

به اسیری بردند ما را، ما سوختیم!

طاقت اطفال رفت، ما سوختیم!

چهل منزل اسیر بودیم، ما سوختیم!

آب و نانی نمی دادند، ما سوختیم!

شامیان شماتت کردند، ما سوختیم!
سرهای شهدا دیدیم، ما سوختیم!
در خرابه جا دادند، ما سوختیم!
رقیّه ناله می کرد، ما سوختیم!
سَرِ بابا دید سوخت و سوختیم!
با پدر همراه شد، ما سوختیم!
سَرِ جَدّم را دیدم، قرآن می خواند!
عدو بر او چوب می زد، ما سوختیم!
کس نگفت این ها یتیم اند، ما سوختیم!
با طناب ما را بسته بودند، ما سوختیم!
«خادم» بس کن ما هم سوختیم!
این قدر اصرار مکن، ما هم سوختیم!

سخن با مدینه دارم گویم

ای مدینه نور حق شد از تو منور!
باقر علم الیقین، در تو منور!
در دل تو شد، انواری پنهان!
چه انوار است در تو، انوار پنهان!
این همه نور داری، و لکن بی چراغ!
تو نیازی نداری، گر که هستی بی چراغ!

نور تو آفاق را روشن نموده!

تو نیازی نداری، آفاق را روشن نموده!

شش معصوم آنجا هست همه نورانیندا!

احمد و زهرا آنجاندا همه نورانیندا!

این همه نور تو را کافی بود!

نور دیگر نخواهی، تو را کافی بود!

ای مدینه گو قبر زهرا کجاست!

ما ندانیم، راست گو، قبر زهرا کجاست!

راست گو علی زهرا را کجا دفن نمود؟!!

تو بگو بر ما، زهرا را کجا دفن نمود!

گویند: علی او را در بقیع دفن نمود!

راست گو علی زهرا را کجا دفن نمود؟!!

گویند: شبانه علی زهرا را دفن نمود!

کس ندانست او کجا دفن نمود!

عدو روز آمد، گفت کجا دفن نمود!

چهل صورت قبر دید، گفت کجا دفن نمود!

او ز مولا ترسید و برفت!

شمشیر مولا دید، ترسید و برفت!

او ندانست زهرا کجا مدفون شده؟!!

این سند شد، ندانست، کجا مدفون شده؟!

همه گفتند: یک دختر ز پیغمبر بماند!

از چه قبرش پنهان شد، یک دختر بماند؟!

قبر او تا ابد پنهان بود!

بلکه قائم آید گوید: چرا پنهان بود!

او داند قبر مادرش در کجاست؟!

هر کجا باشد، او داند در کجاست!

«خادم» تو گو قبر زهرا کجاست؟!

من دانم قبر او در قلب ماست!

ای مدینه بگو با زهرا چه کردند چه شد؟!

هر چه کردند بگو: با زهرا چه کردند چه شد؟!

ای مدینه تو دیدی خانه اش آتش زدند چه شد؟!

علت آن چه بود، خانه اش آتش زدند چه شد؟!

حبّ دنیا بود، ریاست بود خانه اش آتش زدند گو چه شد؟!

از قساوت بود، بی رحمی بود، خانه اش آتش زدند گو چه شد؟!

ای مدینه تو دیدی زهرا چه گفت و چه شد؟!

آری دیدم ناله اش بالا رفت، ندانم او چه شد؟!

ای مدینه فاطمه بین در و دیوار چه شد؟!

او پدر را صدا زد، من ندانم او چه شد؟!

ای مدینه آیا محسن فاطمه کشته شد؟!

آری کشته شد، لیک ندانم او چه شد؟!

من همین دانم، فاطمه درمانده شد!!

لیک ندانم او چرا درمانده شد؟!

ای مدینه گو محسن از چه کشته شد؟!

درب سوخته بر او فشار آورد، او کشته شد!!

محسن او چه گناهی داشت، او کشته شد؟!

او گناهی نداشت، از ظلم عدو کشته شد!!

ای مدینه عدو گو که بود، او را بکشت؟!

عدو سامری بود، رحم نداشت او را بکشت!!

هدفش از این کار چه بود، کو را بکشت؟!

هدفش بیعت گرفتن بود، کو را بکشت!!

ای مدینه از چه علی بود و مانع نشد؟!

بود ولی دستش بسته بود، مانع نشد!!

ای مدینه راست گو زهرا پشت در چه شد؟!

او بیچاره شد، بابش صدا زد، کس مانع نشد!!

کس به فریادش رسید یا نرسید گو چه شد؟!

دست مولا بسته بود، فُصّه صدا زد، گو چه شد؟!

ای مدینه محسنش را که بر داشت، گو چه شد؟!

من ندانم چه شد، دیگر می‌رس او چه شد؟!

حیا مانع است از من می‌رس، زهرا چه شد؟!

او مریض الحال شد، بیمار شد، مگو زهرا چه شد؟!

راه‌ها بسته شد، علی دستگیر شد، دستش بسته شد!!

در همان حال فاطمه آمد علی را گرفت راه بسته شد!!

عدو خشمگین شد، تازیانه زد بر فاطمه گو چه شد؟!

طاقت او رفت دستش قطع شد، گو چه شد؟!

«خادم» بس کن، دل‌ها سوخت مگو دیگر چه شد؟!

فاطمه بیچاره شد، آروزی مرگ کرد، گو چه شد؟!

شهادت امام باقر (علیه السلام)

باقر علم شهید شد، شهید کربلا شد!!

گر چه مسموم شد، او شهید کربلا شد!!

دوشنبه هفتم ذی حجه شد باقر شهید شد!!

ابراهیم ولید زهر داد، او شهید شد!!

هشام کینه داشت، او شهید شد!!

هدف او دشمنی بود، او شهید شد!!

ابراهیم مسموم کرد و هشام راضی شد!!

قاتل، هر دو بودند، باقر شهید شد!!

باقر العلوم شهید شد، کشته شد!!

عزادارِ جدِّ خود بود، کشته شد!!
او مصائب را دیده بود در کربلا!!
یاد جدِّ خود بود او، کشته شد!!
سمِّ قاتل دادند او را، کشته شد!!
او عزادار بود و کشته شد!!
بدنش تشییع شد او با کفن شد!!
او را غسل دادند و با کفن شد!!
در بقیع دفن شد، او کشته شد!!
پشت جدِّ و پدر دفن شد، کشته شد!!
جدِّ خود را دیده بود، بی کفن شد!!
کفنش بوریاء بود، بی کفن شد!!
او وصیت کرد، در منا ده سال عزاداری کنید!!
یاد او و جدِّ او باشید، عزاداری کنید!!
او بارها کربلا، شهید گردیده بود!!
سمِّ قاتل خورده بود و شهید گردیده بود!!
آخر عمر شهادت، شربتِ بود بر او!!
و نه بارها شربتِ شهادت خورده بود!!
او جسمِ بی سر، بارها دیده بود!!
رأسِ بی جسم بارها دیده بود!!

بارها جان داده بود، جان داده ها را دیده بود!!

او بدن های قطعه قطعه را دیده بود!!

در حقیقت او شهید کربلا بود، بارها جان داده بود!!

هر چه زین العابدین دیده بود، او دیده بود!!

پس نگویید او مسموم به سَمِّ گردیده بود!!

او شهید کربلا بود، بارها جان داده بود!!

باقرالعلوم بود او، حق را دیده بود!!

از طفولیت طعم تلخ ظلم را دیده بود!!

او شهید کربلا بود، مسموم گردیده بود!!

بارها شهید شهادت را نوشیده بود!!

«خادم» چه گویی، آشکار گو شهید کربلا بود؟!

من که گویم: او فوق شهید کربلا بود!!

نصایح صادقین (علیهما السلام)

باقر و صادق نصیحت کرده اند!

شیعیان بارها نصیحت کرده اند!

امر بر صدق و صفا، خیر خواهی کرده اند؟!

خویشتن را هم نصیحت کرده اند!!

راه حق، راه باطل، روشن کرده اند!

هر حقیقت آنان، روشن کرده اند!!

امر بر انجام واجب، ترک حرام کرده اند!!

سفارش بر نماز و روزه و حجّ کرده اند!

همه را امر جهاد و امر و نهی کرده اند!

امر و نهی را بر شیعیان واجب کرده اند!

راه و رسم زندگی را روشن کرده اند!

حق و باطل را بر همه روشن کرده اند!

خیر دنیا و عقبا معلوم کرده اند!

راه جنّت، راه دوزخ معلوم کرده اند!

معنی دنیا و عقبا را، بیان کرده اند!

هم سعادت، هم شقادت را بیان کرده اند!

عدل و انصاف و جهاد را هم بیان کرده اند!

هر چه خلق نیک بوده، بیان کرده اند!

هر چه راه بندگی بوده، بیان کرده اند!

راه حلّ مشکلات را هم بیان کرده اند!

مکتب حق را آنان، روشن کرده اند!

مکتب باطل را هم، روشن کرده اند!

شبهه ها را همه، پاسخ داده اند!

اهل هر آیین را پاسخ داده اند!

اهل انجیل را با انجیل، پاسخ داده اند!

اهل تورات را با تورات پاسخ داده اند!

شبهه ای باقی نمانده، همه را پاسخ داده اند!

هر چه گفتند آنان، پاسخ داده اند!

دین حق را آشکار و روشن کرده اند!

اهل باطل را هم، روشن کرده اند!

جای عذری بر کسی باقی نمانده!

شبهه ای هم بر کسی باقی نمانده!

حق ثابت شده، باطل نمانده!

شبهه ها رفع شده، باطل نمانده!

گو که مردم، راه حق پیدا کنند!

گر بجویند، راه حق پیدا کنند!

گر که خواهند و جویند، حق پیدا کنند!

قلب اگر پاک باشد، حق را پیدا کنند!

صاحبان حق، آل پیغمبر بوند!

کتاب الله گوید: آل پیغمبر بوند!

باقر علم حق را روشن نمود

باقرالعلم حق را، بشکافته!

حق باطل را جدا کرده، بشکافته!

تو بیا قرآن بخوان، تفسیر قرآن را بدان!

تو بیا قرآن بخوان، احوال معصومین را بخوان!

«رهبران معصوم» را بخوان هر چه خواهی را بخوان

راه حق را بجوی، هر چه خواهی را بخوان!

گر که خواهی حق یابی، «میزان الحق» را بخوان!

حق همانجاست، «میزان الحق» را بخوان!

حق و باطل مخلوط شود، «میزان الحق» را بخوان!

گر که روشن نشود، «رهبران معصوم» را بخوان!

گر خدا خواهی شناسی، خداشناسی را بخوان!

گر بشارت خواهی، «بشارت های معصومین» را بخوان!

گر امامت، خواهی شناسی «دولهاالمهدی» بخوان!

گر زمانت را خواهی شناسی، فتنه ی آخرالزمان را بخوان!

گر که خواهی طاغوت ها را شناسی «رهبران معصوم» را بخوان!

گر که خواهی پیامبر شناسی، «اخلاق و سیره» را بخوان!

گر تفسیر خواهی، «تفسیر اهل البیت» را بخوان!

گر که موضوعی خواهی، «المیزان» را بخوان!

گر که خواهی واجبات انجام دهی، «واجبات» را بخوان!

گر که خواهی از حرام دوری کنی، «حرام ها» را بخوان!

گر پیام خدا خواهی، «پیام ها» را بخوان!

گر فضائل خواهی «آیات الفضائل» را بخوان!

گر امام صادق خواهی، «امام صادق» را بخوان!

گر که مهدی خواهی، «بشارت های مهدی» را بخوان!

گر که خواهی شهید دانی امام شهید را بخوان!

هر چه خواهی بدانی، «کشکول» را بخوان!

گر که خواهی بشارت یابی، بشارت ها را بخوان!

هر چه خواهی بخوان، بشارت ها را بخوان!

گر که خواهی روح یابی، قرآن را بخوان!

هر چه خواهی بخواه، قرآن را بخوان!

نو حق، قرآن بود، قرآن را بخوان!

تالی قرآن عترت بود، عترت را بخوان!

عترت از قرآن جدا نیست، عترت را بخوان!

«حسبنا کتاب الله» خیانت بود، عترت را بخوان!

قرآن و عترت، با هم هادیند!

گر جدا گردند، نی آنان هادیند!

قرآن کتاب شفاست، عترت هادیند!

گر شفا خواهی، عترت هادیند!

گر نجات خواهی، عترت و قرآن هادیند!

راه دیگر نیست، عترت و قرآن هادیند!

قرآن مجمل است، عترت هادیند!

تو چه دانی ز مجمل، عترت هادیند!

«خادم» هر که از عترت جدا شد، از قرآن جدا شد!

هر که عترت را نخواست، از قرآن جدا شد!

شیعه ی صادقین کیست بگو؟

شیعه بودن کار سختی است کیمیاست!

هر که را نتوان گفت شیعه، شیعه کیمیاست!

شیعه ی صادقین کیست بر ما بگو؟!

شرط آن چیست؟ تو بر ما بگو؟!

شیعه پیرو مولا علیست!

او عزیز است، پیرو مولا علیست!

شیعه اهل صدق و صفاست!

بی حیا نیست او، اهل حیاست!

شیعه اهل عدل و احسان بُود!

أمر الله است، اهل عدل و احسان بُود!

او ذوی القربا را احسان کند!

او از فحشا و منکر دوری کند!

شیعه همراه مولایش بُود!

ظلم و طغیان، شأن او، تَبُود!

شیعه از باقیمانده گِلِ ماست!

او سِرشته با آبِ محبّتِ ماست!

شیعه محزون است، از حزنِ ما!

شیعه شاد است، از شادِ ما!

شیعه دارای وصفِ علیست!

شیعه همراه راهِ علیست!

شیعه دوستدار دوست علیست!

شیعه در اوصاف مثل علیست!

شیعه چون سلمان و اباذر بُود!

شیعه چون مقداد و ابن اشتر بود!

شیعه کمیاب است او کمیاست!

شیعه کبریت احمر است او کمیاست!

تو گو ابراهیم خلیل شیعه است!

آرزو کرد این کاش شیعه است!

شیعه ی عالم به از انبیاست!

بلکه به از انبیا و اولیاست!

شیعه را با سنی برابر مکن!

این دو را با هم برابر مکن!

بلکه گو این کجا و آن کجاست!

این در آسمان است، او تحت الثراست!

راه و رسم زندگی از شیعه گیر!

خیر اگر خواهی تو از شیعه گیر!

شیعه راهش راه انبیاست!

تو کجا یابی کسی چون انبیاست!

تو مگو من شیعه ام شرمنده باش!

نام تو بس شیعه است شرمنده باش!

تو بگو من دوستدار اولیام!

نی که شیعه بوم، دوستدار اولیام!

«خادم» تو چه گویی شیعه ای یا دوستی!

من گویم: تو شیعه ای یا دوستی!؟

احوال امام صادق (علیه السلام)

ولادت امام صادق (علیه السلام)

صادق آل محمد امامست آمده!

صادق است او امامست آمده!

جعفر است، صادق آل محمد صادق است!

جعفر کذاب نیست، او صادق است!

هفده ی ربیع سال هشتاد و سه آمده!

در ولادت مانند جدش آمده!

جد او صادق شرع بود و برفت!

صادق آل محمد، حافظ شرع بود و برفت!

جد او دین حق آورده بود!

جعفر صادق، شرح آن آورده بود!

مدینه زین ولادت گو رونق گرفت!

باقر و صادق آمدند، رونق گرفت!

مادرش اُم فروه، سرفراز آمد از این!

پدرش باقر سر فراز آمد از این!

زین که جعفر محیی ی اسلام شده!

نی آن جعفر که ننگی بر اسلام شده!

مادرش محسنه و نیکوکار بود!

دست ردّ زد بر عدو نیکوکار بود!

نام جعفر را نیکو بیرید!

دانش او زبان زد شد، نیکو بیرید!

دانش او به عالم منتشر گردیده است!

حقایق از علم او منتشر گردیده است!

پاسخ هر مذهب را او بداد!

پاسخ هر گروه و فرقه ای را او بداد!

در زمانش گمراهی، فراوان گشته بود!

شیاطین انس و جن فراوان گشته بود!

جز امام صادق کسی پاسخگو نبود!

همه دانستند کسی پاسخگو نبود!

او امام ناطق و صادق، هر دو بود!

هیچ کس جز او امام صادق و ناطق بُود!

مهلتی داشت، خدا بر او فراهم کرده بود!

مصلحت بود خدا بر او فراهم کرده بود!

ناطق حق، صادق حق، امام حق بُود!

کس نبود صادق و ناطق، امام حق بُود!

ابن خدا بود، خواسته بود، او امام حق بُود!

حجّت حق، ناطق حق، امام حق بُود!

عدو او را مجاز نشر علمش کرده بود!

این خدا بود، او را مجاز نشر علمش کرده بود!

«خادم» پیروی کن از صادق و از صادقین!

راه دیگر مرو، پیروی کن از صادقین!

گر که ناطق بود علم او چه بود؟

علم او در همه چیز است، علم جدّ اوست!

دانش او محدود نیست، دانش جدّ اوست!

دوست و دشمن همه دانند فضل علم او!

همه اقرار کرده اند بر فضل علم او!

او گفت: نماز چار هزار حدّ بُود!

پس خلاصه کرد در چارده گفت بس بُود!

دشمن اقرار کرد بر علم او!

ناچار شد اقرار کرد بر علم او!

اربلی گوید: من ندانم قدرِ علم او!

بس خدا داند، قدرِ علم او!

بوحنیفه اقرار دارد بر علم او!

او دو سال بوده شاگرد علم او!

بوحنیفه چهل مسأله آماده کرد!

از جهالت بود او آماده کرد!

او سپس اقرار کرد، عالم اوست و بس!

آن که اسرار را داند اوست و بس!

همه اقرار کردند، صادق آل محمد او بود!

بلکه اقرار کردند عالم آل محمد او بود!

تا که گفتند: «أنت يا جعفر فوق المدح و والمدح عناء

إنما الأشراف أرض و لهم أنت سماء!»!

دوست و دشمن، مدح او را می کنند!

حاضر و غائب مدح او را می کنند!

مالکی و شافعی و حنبلی و حنفی!

چارهای جز مدح صادق ندارند الا حنفی!

حنفی ها تابع بوحنیفه بوند!

دشمنند، تابع بوحنیفه بوند!

عزت اسلام از صادق بود!

علم و دانش، از صادق بود!

صادقین، عزت اسلام بوند!

صادقین، حافظ اسلام بوند!

هر چه شد از معارف سهم ما!

صادقین دادند از آن سهم ما!

فقه ما، اخلاق ما، احکام ما!

صادقین گفتند همه احکام ما!

ما که اکنون غنی از معارف شده ایم!

تابع صادق آل محمد شده ایم!

فقه ما از صادقین غنی گردیده است!

عدو از صادقین محروم گردیده بود!

«خادم» سخن حق از صادقین در دست ماست!

هر چه داریم، از صادقین در دست ماست!

پیروی از صادقین واجب ماست!

این سخن از خداست پیروی واجب ماست!

معجزات صادق را بگو!

معجزات صادق بیش از حدّ بود!

من چه گویم معجزاتش بیش از حدّ بود!

او از اسرار نهران آگاه بود!

آنچه هیچ کس ندانست از آن آگاه بود!

آن که محتاط بود در امامت او!

شرمسار شد، از امامت او!

علم او را به اسرار نهران دانستند!

راه انکار نبود، در نهران دانستند!

او ز دینار خیانت آگاه شده بود!

امانت دار دانست او آگاه شده بود!

او فرمود: دانش هر چیز در ما احصا شده!

هر چه مردم را نیاز است، در ما احصا شده!

شک مکن در هر چه ما می گوییم!

هر چه گوییم، ز خدا می گوییم!

هر چه از ما بخواهند به «إِذْنِ اللَّهِ» است!

مرده را زنده کنیم به «إِذْنِ اللَّهِ» است!

او در کوه صفا «یا رَبِّ» را تکرار کرد!

حاجتش آماده شد چون تکرار کرد!

ساحری را، او به دوزخ رهنمون کرد!

بی ادب بود، به دوزخ رهنمون کرد!

عدو گفت: جعفر افقه ناس بُود!

من یقین کردم کو افقه ناس بُود!

بوحنیفه آمد چون شاگرد ذلیل!

چهل مسأله آورد، چون شاگرد ذلیل!

گفت: هیبتِ جعفر مرا بیچاره کرد!

سخن از گفتن ندارم مرا بیچاره کرد!

سخنش در مردِ آلوده چه کرد؟!!

وعده ی جنّت به او داد، با او چه کرد؟!!

مرد آلوده با یک سخن، پاکیزه شد!

همه چیزش داد و او پاکیزه شد!

معجزاتش، معجزات جدّ اوست!

برکاتش برکات جدّ اوست!

او نه استاد، نه معلم می شناخت!

علم او فیض خدا بود، نی معلم می شناخت!

او به دستور خدا می کرد عمل!

نامه اش این بود، همین می کرد عمل!

هر امامی دستور کارش از خدا داشت!

از امام قبل می گرفت، دستور کارش از خدا داشت!

نام او در لوح زهرا ثبت بود!

کار او تا آخر عمرش ثبت بود!

حرکاتش معجزات بود همه!

برکاتش معجزات بود همه!

نصیحت به شیعه

او فراوان شیعیانش را نصیحت می نمود!

خیرخواهی می نمود شیعیانش را نصیحت می نمود!

وعده ی جنت می داد بهر شیعیان!

ضامنم من جنت را بهر شیعیان!

شیعیان را بگویند راه ما را بروند!

ضامن جنت شوم، گر راه ما را بروند!

او برای حلّ مشکل، مالِ فراوان می داد!

هدفش رفع نزاع بود، مالِ فراوان می داد!

اختلافات شیعه ز مالَم حلّ کنید!

تا نباشد نزاعی ز مالَم حلّ کنید!

بر سرِ مال دنیا نزاعی نکنید!

مال دنیا هدف نیست، نزاعی نکنید!

آن که او را نشناخت گفت مالَم را برده ای!

مال او را به او داد تا نگوید: مالَم برده ای!

مرد نادان که مالش را بیافت!

شرمسار شد، کو مالش را بیافت!

هر چه کرد مال امام را پس دهد!

نتوانست مال او را پس دهد!

کیسه های طلا و نقره را در عبایش می گذارد!

تا به خویشانش دهد، در عبایش می گذارد!

تا که خویشی بماند، کینه ها از بین رود!

این هدایا را می داد، تا کینه ها از بین رود!

او می فرمود: تا توانی از خانه خارج مشو!

از برای غیبت و ریا و حسد، خارج مشو!

یا که می فرمود: معبد مسلم خانه ی اوست!

حافظِ چشم و زبان خانه ی اوست!

یا که می فرمود: کار من بر چار چیز استوار است!

کارم را خود کنم، خدا آگاه است کارم استوار است!

رزق من دست خداست، مرگ من آماده است!

کار من بر این چار چیز استوار است!

یا که فرمود: امر معروف و ناهی را سه خصلت لازم است!

عالم معروف و منکر، عادل و مرفق لازم است!

به او گفته شد: خیر دنیا و آخرت چیست بر ما بگو!

او فرمود: هر چه را خواهی بکن دروغی را مگو!

یا که فرمود: اهل احسان باشید، تا فرزندانان احسان کنند!

یا که فرمود: عقیف باشید تا زن هایتان عفت کنند!

یا که فرمود: اهل عفو باشید، تا خدا عفو تان کند!

یا که فرمود: بگذرید تا خدایتان بگذرد!

«خادم» تو گو چون کنیم تا چون شود!

من گویم: به خدا رو کنید، تا او رو کند!

شهادت امام صادق (علیه السلام)

گل زهرا شهید و مسموم برفت!

جگرش از سمّ مسموم شد برفت!

بیست و پنج شوال صادق شهید برفت!

او ز انگور مسموم شد شهید برفت!

شصت و پنج سال داشت مسموم شد برفت!

قاتلش منصور بود مسموم شد برفت!

در بقیع بعد از پدر مدفون شد برفت!

بدنش آب شده بود مسموم شد برفت!

ظلم منصور آتش کرد و رفت!

سال ها روح و جسمش آب شد و رفت!

وقت مردن، ظالمش احسان نمود!

چون که خویشش بود، او را احسان نمود!

وقت مردن گفت: خویشان مرا حاضر کنید!

همه را یکجا بهر من حاضر کنید!

همه را حاضر نمودند، تا بینند او چه گفت؟!؟

او گفت: از ما نیست بی نماز او چه گفت؟!؟

تا که باز گفت: هر کجا ضایع کند از ما مباد!

از شفاعت بی نصیب است از ما مباد!

او گفت: مرا هر که زیارت کند، آمرزیده شود!

نه تهی دست، نه فقیر نی درمانده شود!

عسکری فرمود: زائرش مبتلا به چشم درد نشود!

نه بیمار نه چشم درد، درمانده نشود!

صادق آل محمد گفت: هر که ما را زیارت بکند!

پاداش حج و عمره دارد، گو زیارت بکند!

آری چنین است گر چهار رکعت نماز هم بکند!

هر که ما را زیارت کند، گو رسول خدا را زیارت بکند!

هر امامی عهد و پیمان، بر شیعیانش دارد!

عهد او کامل شود، گر قبر ما را زیارت بکند!

چه نیکو سروده شاعر نیکو بیان!

بقیع بر عرشیان چون کواکب بود، گو زیارت بکند!

بقیع چون کواکب می درخشد از آل رسول!

ملائک به زیارت آیند، درود بر آل رسول!

فضائل چون نجوم، فراوان باشد!

مصائب چون نجوم فراوان باشد!

بهر دوستانشان نعیم مؤبدند!

بهر اعدا نیز عذاب مؤبدند!

در بقیع برکاتی فراوان باشد!

شب و روزش نور است، فراوان باشد!

هیچ زمینی به قدر بقیع مبارک نبود!

تو نبین خاکبست، مگو مبارک نبود!

نور حق بر این زمین تابیده است!

صفحه ی آن چون بهشت آینه است!

«خادم» خاکِ بقیع از جنت است!

جَنَّتْ عَدْنُ بَقِيعِ اسْتِ، بَقِيعِ جَنَّتِ اسْتِ!

فضائل امام صادق (عليه السلام)

گلشن صدق و صفا آمد، صادق آل محمد آمد!

برکاتش فراوان آمد، صادق آل محمد آمد!

قدمش بود مبارک، وجودش برکت بود!

همه چیزش برکت بود، صادق آل محمد آمد!

همه تاریک بُدند، او نور و برکت بود!

راه حق روشن نمود، صادق آل محمد آمد!

نور، او بود، قَدَمش بود مبارک!

راه حق را رهنمون بود، صادق آل محمد آمد!

کس نبود جز او، او نور خدا بود!

همه جا روشن شد ز او، صادق آل محمد آمد!

راه را روشن نمود، او صراط مستقیم بود!

نور او همه را روشن نمود، صادق آل محمد آمد!

برکاتش عظیم بود، راهش مستقیم بود!

جعفر صادق بود، صادق آل محمد آمد!

جدّ او مصطفی بود، پدرش مرتضی بود!

علم او علم نبی بود، صادق آل محمد آمد!

نور حق آمد، صراط مستقیم آمد!

بتر از او که آمد؟ صادق آل محمد آمد!

شمس الشماس آمد، قمر اقمار آمد!

نور حق بود در آمد، صادق آل محمد آمد!

صانع شرع نبی، حافظ شرع آمد!

او مُهْمِن بُود، صادق آل محمد آمد!

حافظ شرع و شریعت آمد!

پاسخ هر سؤال آمد، صادق آل محمد آمد!

او که آمد جهالت ها برطرف شد!

گو که آمد مگر؟ صادق آل محمد آمد!

صادق است او، نی کاذب بُود!

جعفر کذاب نیست او، صادق آل محمد آمد!

عالمی روشن ز نورش، صادق آمد!

اهل صدق و صفایست او، صادق آل محمد آمد!

دین احمد زنده شد، راه باز شد!

منطق حق در آمد، صادق آل محمد آمد!

پرده بر روی حق بود، صاحب حق در آمد!

جهل و نادانی سر آمد، صادق آل محمد آمد!

رَه جویان بیاید، حق در آمد!

در جنت باز شد، صادق آل محمد آمد!

راه او راه خدا، سخنش دان از خدا!

غیر او چه خواهید، صادق آل محمد آمد!

همه آیید، شاگردی کنید!

افتخار داریم ما، صادق آل محمد آمد!

«خادم» گر استاد خواهی این استاد توست!

گو خوش آمد، صادق آل محمد آمد!

صادق شرع کیست حافظ آن کیست؟

صادق شرع رسول الله بود!

حافظ دین، امین الله بود!

هر امامی حافظ اسلام بود!

علم او علم رسول الله بود!

هر امامی گو امانت دار بود!

حافظ دین رسول الله بود!

هر امامی هادی رهنما بود!

او نگبها دین الله بود!

صادق آل محمد امین الله بود!

او رئیس مذهب و عین الله بود!

هر امامی گو امین الله بود!

حافظ دین خدا، عین الله بود!

هر امامی عصمه الله ولى الله بود!

او ولى الله، وجه الله، نورالله بود!

جانشين پيمبر اسدالله بود!

او اميرالمؤمنين، وجه الله بود!

ممتحن بود حسن، امين الله بود!

غريب كربلا، امام الشهدا بود!

سيد السجّاد زين العابدين بود!

باقر علم نبى، ابن على بود!

جعفر صادق، حافظ دين خدا بود!

او ولى الله أمين الله وجه الله بود!

موسى جعفر باب الرضا بود!

باب ابواب رضا، على بن موسى الرضا بود!

جواد الأئمه، امام جواد بود!

امام هادى، هادى و مهدي بود!

حسن عسكرى، باب مهدي بود!

مهدي آل محمّد، امام منتظر بود!

هر امامى ولى الله، امين الله بود!

بلکه وجه الله، نورالله، عين الله بود!

باب رحمت، امين الله بودند همه!

درِ رحمت بودند، رحمت الله بودند همه!

وصفِ آنان چه دانی، ولیّ الله بودند همه!

وصفِ شان وصفِ خداست امین الله بودند همه!

رحمت الله اند، درِ رحمت را بزن!

آیهالله اند، نشان خدای اند همه!

راه رحمت همین است، در رحمت را بزن!

کعبه ی مقصود همین است، باب مقصد را بزن!

«خادم» تو چه خواهی باب رحمت را بزن!

او امام الشهدا است، در رحمت را بزن!

نصایح امام صادق (علیه السلام) به شیعیان

شیعه باید بهترین باشد!

جعفری است او بهترین باشد!

ور نه بر ما عار و شرم آرد!

شیعه باید بهترین باشد!

گر که خوب باشد گویند جعفریست!

گر که بد باشد گویند جعفریست!

شیعه گر باشد امانتدار و صادق است!

ور نه گویند: او جعفری و بدتر است!

ما شرمنده و شرمسار شویم!

ننگ و عار است بر ما، شرمسار شویم!

گر بگویند شیعه بی تقوا بُود!

ما خجل گردیم که بی تقوا بُود!

شیعه گر شیعه باشد، شافع است!

در قیامت عزیز است شافع است!

او هزاران را شفاعت می کند!

هر که را دوست دارد شفاعت می کند!

سخن از ما بگویند، ما شافعییم!

سخن ما را بگیرد، ما شافعییم!

گر به ما رو کنید، رشد و نجات می یابید!

گر ز ما دوری کنید، هلاک می یابید!

ما نوریم، از نور ما بهره برید!

سخن ما نور است، از ما بهره برید!

در قیامت ما شما را شافعییم!

مذنبین را شافعییم، چون شافعییم!

لیک ما از برزختان ترسانیم!

به خدا سوگند، از برزختان ترسانیم!

شیعه گر شیعه باشد، حسابی نبود!

نه سؤالی، نه حسابی نبود!

آیه «لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ» شاهد بود!

ور نه هیچ سؤالی از هیچ کس نبود!

مرگ شیعه، چون نوش عسل است!

بلکه شیرین تر از هر عسل است!

شاهدش «حَارِ هَمْدَانِ مِنْ يَمْتٍ وَ يَرْنَى» است!

دم مردن علی گوید: «مَنْ يَمُتْ يَرْنَى» است!

صادق آل محمد گفت: هر نیکی از تو نیک تر است!

تو به ما منسوبی، نیکی از تو بهتر است!

هر زشتی هم از تو، زشت تر است!

تو به ما منسوبی، هر زشتی از تو زشت تر است!

گر که خوب باشید بر ما زینت است!

گر که بد باشید بر ما شینت است!

آبروی ما را حفظ کنید، تا گویند شیعه بهتر است!

ور نه گویند شیعه از ما بدتر است!

امامت معصومین و امامت دیگران

پیامبر فرمود: امام حَافِظِ دینِ خداست!

پاک و معصوم است، حَافِظِ دینِ خداست!

با امامت دین حق کامل شود!

ور نه کی دین خدا کامل شود؟!!

رسالت با امامت لازم است!

گر امامت نباشد رسالت ناقص است!

گر که حجّت نباشد، زمین لرزان شود!

گر امامت نباشد، ایمان لرزان شود!

بدون ولایت ایمان نباشد!

بدن ولایت، رسالت نباشد!

ولایت گر نباشد، توحید نباشد!

امام گر نباشد، ایمان نباشد!

اعتقاد صحیح دارای سه اصل است!

توحید و رسالت، امامت، سه اصل است!

بدون امامت، نبی توحید، نبی رسالت!

سه اصل مسلم، توحید، امامت، رسالت!

آن که گوید: قرآن بس است عترت نباشد!

نبی قرآن، نبی توحید، نبی عترت نباشد!

گر عترت نباشد، قرآن نباشد!

این سخن را رسول گفت قرآن نباشد!

این دو مقرونند، تا نزد کوثر!

گر نباشد عترت، قرآن نباشد!

به عدو گو: راهت بسته است!

تو نداری عترت راحت بسته است!

وقت مردن گویند: امامت کجاست!؟

در قیامت گویند: امامت کجاست!؟

گر امامی نداری درمانده ای!

چون تو رهبر نداری، درمانده ای!

گر که بوبکر را امام آوری!

نپذیرند از تو، گر امام آوری!

گر که گویی عمر امام من است!

نپذیرند از تو، گر امام آوری!

در قیامت هر که را با امامش خوانند!

گر امام تو عمر باشد، با امامت خوانند!

«روزی که شافع سنی عمر بود!

کوری بین عصاکش کور دگر بود!»

چاره ای نیست در قیامت تو را با امامت خوانند!

شاهدش «یوم تُدعی» است، با امامت خوانند!

چاره ای نیست باید با امامت بروی!

هر کجا او رفت با امامت بروی!

امامت کلید سقر دارد با او برو!

هر کجا او می رود، با او برو!

امام ما کلیددار جنت است!

هر که با او باشد اهل جنت است!

گر امامت هر که باشد با او می روی!

گر که با عاویه هستی با او می روی!

گر امامت عاویه است، جایت هاویه است!

گر امامت طاغیه است، جایت هاویه است!

حکمت الله این است، گر تو مؤمنی؟!؟

سخن قرآن این است، گر تو مؤمنی؟!؟

ما مسلمانیم بیا اصلاح کنیم!!

فقه ما علویست، امام ما علیست!

فقه تو حنفی است، امام تو کیست؟!؟

ما مسلمانیم بیا اصلاح کنیم!

آنچه را مشترکیم، بیا اصلاح کنیم!

ما در توحید و نبوت و معاد یکسانیم!

در سه اصل بزرگ همگی یکسانیم!

در امامت ما فقط مختلفیم!

بیا متحد باشیم، چرا مختلفیم؟!؟

او برادر تو غدیر را خوانده ای!

پس چرا مختلفیم گر خوانده ای؟!؟

سخن پیغمبرت حق است آن را بگیر!

سخن غیر او حق نیست آن را مگیر!!

من حقیقت بهر تو می گویم!

این سخن حق است، بهر او می گویم!

اختلاف مذاهب، دلیل باطل است!

حق ندارد اختلاف، این دلیل باطل است!

تو بگو پیامبر جز علی کسی را جانشین کرد؟!!

در غدیر کسی را جز علی جانشین کرد؟!!

اجتماع سقیفه کجا اجماع بود؟!!

پس از آن هم زور کجا اجماع بود؟!!

بدن احمد زمین بود، سقیفه از چه بود؟!!

در سقیفه که بود قصد آنان چه بود؟!!

پیامبر بر علی در غدیر بیعت گرفت!

تو گو بیعت مردم در سقیفه چه بود؟!!

بیا با انصاف بنگر ای رفیق!

این همه اختلاف از چه ای رفیق؟!!

پیامبر خبر از این اختلاف داده بود!

او از قبل اختلاف را خطر دانسته بود!!

ما مسلمانیم، برادر، بوده ایم!

عدو بوده میان، ما برادر بوده ایم!
اختلاف ما وحدت را شکسته تاکنون!
آبروی مسلمین را شکسته تاکنون!
بهره ی اختلاف را دشمن می برد!
ما غافلیم بهره را، دشمن می برد!
او نمی خواهد ما یکسان شویم!
او هراس دارد ما یکسان شویم!
متّحد گر باشیم او درمانده است!
او با اختلاف ما، زنده است!

هر چه داریم می برد، کینه ای می آورد!
هدفش این است کو، کینه می آورد!
پس بیا بیدار شویم دشمن را رد کنیم!
گر برادر شویم دشمن را رد کنیم!
«خادم» تو چه گمان داری بگو؟!
من گمان نیک دارم تو بگو!

من گمانم حجهین الحسن است!
راه دیگر نیست، حجهین الحسن است!

یادی از موعود الهی

مشکل اهل جهان چیست بیا بر ما بگو؟!

ناامیدی فراوان است ندانند چه کنند بر ما بگو؟!

مشکل اهل جهان نومیدی بُود!

خودکشی ها همه از نومیدی بُود!

ما فقط، امیدواریم در جهان!

اوست موعود الهی در جهان!

این دلیل حَقّانیت مذهب ماست!

اهل امیدیم این مذهب ماست!

پیمبر در غدیر گفت: ما مهدی داریم!

حجهن الحسن است ما مهدی داریم!

به عدو گو تو که را، داری بیا!

هر که داری به او گو بیا؟!

ما امام داریم، صاحب داریم!

ناامید نیستیم صاحب داریم!

تو گفתי هر طاغوتی امام من است!

تو نیازی نداری، ما صاحب داریم!

صاحب ما طاغوت نیست فرزند احمد است!

او امام زمان است، فرزند احمد است!

پیمبر فرمود: او امام شماس است!

در غدیر فرمود: او امام شماس است!

حجّت کامل ما غدیر است، غدیر!

چیز دیگر نیست غدیر است غدیر!

غدیر راه انکار ندارد، هر چه می خواهی بگو!

تاکنون گفته ای، هر چه می خواهی بگو!

غدیر یکصد و بیست هزار شاهد دارد!

مثل این حجّت کجاست، یکصد و بیست هزار شاهد دارد!؟

لیک علی یکصد و بیست هزار شاهد داشت!!

نتوانست حق را بگیرد گر چه شاهد داشت!!

اکثر شاهدان منافع بودند چه کنیم!؟

شاهد بودند و رد کردند چه کنیم!؟

انس بود و انکار کرد گو چه شد!؟

دیگران بودند و انکار کردند چه شد!؟

پس بدان مولا مظلوم عالم است!!

چه مظلومی چو او، مظلوم عالم است!؟

دست او بستند و زهرا را زدند!

او پناهی نداشت، زهرا را زدند!!

هر چه نالید، او را بیشتر زدند!

حسین دیدند، مولا دید، زهرا را زدند!!

کس نیامد به کمک زهرا را زدند!!

همه دیدند می زنند، زهرا را زدند!!

محسنتش سقط شد، زهرا را زدند!!

نزد قبر پیمبر بود، زهرا را زدند!!

«خادم» تو چه گویی؟ راستی زهرا را زدند؟!

به خدا راست گویم من، زهرا را زدند!!

بعد پیغمبر چه شد کوتاه بگو؟

بعد پیغمبر چه شد کوتاه بگو؟!

هر چه شد مهرا س کوتاه بگو؟!

سخن کوتاه چون تو گویی بگو!

از چه پشت کردند به احمد تو بگو؟!

هر چه گفت، بر خلافش کردند!

چه خلافی بود آنان، نکردند؟!

غدیر را تازه فرموده بود انکار کردند!

تو گوئی همه چیز را انکار کردند!

جاهلیت باز گشت اسلام برفت!

هر چه بود رفت اسلام برفت!

عابد سامری و گوساله شدند!

نی حمیر، بلکه گوساله شدند!

گوساله پرستان توبه کردند ولی!

قوم ما عایدِ گوساله شدند!

اول دعوت پیمبر علی را جانشین کرد!

در غدیر هم پیمبر علی را جانشین کرد!

دم رفتن گفت: بیارید تا بنویسم بر شما!

حق همان است که گفتم بنویسم بر شما!

سامری گفت هزیان گفته است!

هر چه گفته، هذیان گفته است!

همه گفتند: آری سامری حق گفته است!

حق همین است، او حق گفته است!

اکنون نیز گویند: او حق گفته است!

حَبِّ گوساله است بگو حق گفته است؟!!

همه گشتند عابدِ گوساله و سامری!

بلکه گشتند، نَفْسِ عِجَلُ و سامری!

حُبِّ گوساله کرد با آنان آنچه کرد!

دین و ایمان رفت، کرد با آنان آنچه کرد!

عترت و آل شدند مَبْغُوضِ آنان!

هر که محبوب خدا بود، شد مَبْغُوضِ آنان!

گو مگر حَبِّ عترت اجر رسالت نبود؟!!

گو مگر پاکی و طهر در عترت نبود!

بدترین را جای بهترین جا زدند!

بهترین را رد کردند، بدترین را جا زدند!

از جهالت دین حق وارونه کردند!

هر چه حق بود آنان وارونه کردند!

نادانی گفت: ما را قرآن بس است!

عترت را نخواستند گفتند: قرآن بس است!

الغرض دین خدا را دگرگون کردند!

حَبِّ دِنِیَا بود، دین را دگرگون کردند!

گویند بدعت در دین آمده

راست گوید، بدعت هایی در دین آمده!

نی که صدها، هزارها بدعت آمده!

نه خدا آن خدا، نه امام، چیز تازه آمده!

آنچه بوده دگرگون شده، چیز تازه آمده!

نه نماز آن نماز است نه روزه نی زکات!

همه چیز تغییر کرده نی فقط خمس و زکات!

خمس نصّ آیه است، آن را منکرند!

در حقیقت آیه ی قرآن را منکرند!

حج تغییر کرده تمّنع نی بُود!

تمّنع در حج و نساء، کی بُود!

هر دو سامری تحریم نموده تا ابد!

او گفته: احمد تحلیل نمود من تحریم نمودم تا ابد!

نماز نافله با جماعت بوده حرام!

او حلال کرده، گفته کی بوده حرام!

گر زنا و گر لواطی کس کند آزاد بود!

لیک اگر عقد موقت کس کند اعدام بود!

گر سلامی بر پیغمبر یا امامی کند مشرک بود!

گر اطاعت کند از طاغوت نی مشرک بود!

گر ببوسد دیوار حرم یا ضریح مشرک بود!

گر ببوسد دست شیطان بزرگ نی مشرک بود!

گر ملک هر حرامی را انجام دهد آزاد بود!

آن حرام را گر دیگری انجام دهد اعدام بود!

متعّه را گر ملک انجام دهد آزاد بود!

این عمل را دیگری انجام دهد اعدام بود!

قرآن مسح پا و سر را در وضو واجب نمود!

شستن پا و سر را جایز ننمود!

اولیا دست و صورت در وضو از بالا شسته اند!

کی پیمبر یا آل، دست و صورت از پایین شسته اند!

بین آنان گر روی، اسلام، اسلام احمد بُود!

همه چیز تغییر کرده، اسلام، اسلام احمد تَبُود!

نه طهارت، نه وضو، نی غسل ندارند هرگز!

روش اهل بیت را آنان ندارند هرگز!

سخن اهل بیت را نپذیرند هرگز!

اهل بدعت را پذیرند، اهل بیت را نپذیرند هرگز!

بوحنیفه را پذیرند، صادق ما نپذیرند هرگز!

سامری را پذیرند، علی را نپذیرند هرگز!

پیرو صادق مشرک، پیرو سامری مَوْحِد باشد!

آخر ندانستیم چه کسی مشرک، چه کسی مَوْحِد باشد!

به ما مشرک، مجوسی، منافق گویند!!

عَلَّتْ آن چه چیز است، از چه ما را منافق گویند!!

جُرْمِ ما این است، پیرو عترت شدیم!

ما حدیث ثقلین را گرفتیم، پیرو عترت شدیم!!

گویند: قاتل شیعه مستحق جَنّت است!

آنان گویند: قاتل شیعه مستحق جَنّت است!

گویند: ما مشرکیم، قاتل مشرک مستحق جَنّت است!

ما که طاغوت ها را نپذیرفتیم مشرکیم!؟

دست طاغوت را می بوسی گویی ما مشرکیم!؟

تو طاغوتی، طاغوت پرستی مشرکی!؟

نوکر طاغوتی، خود طاغوتی مشرکی؟!

گر تو طاغوت نیستی، نوکر طاغوتی مشرکی؟!

شیطان بزرگ طاغوت است، تو نوکری مشرکی؟!

دشمن شیعه هستی، طاغوت را می پرستی مشرکی؟!

تو موحد نیستی، طاغوت را می پرستی مشرکی!!

عیب خود را شناسی عیب دیگران گویی جاهلی!!

حرف حق را نپذیری به باطل می روی جاهلی!!

حبّ طاغوت تو را بیچاره کرده، تو جاهلی!!

غرق بدعت ها شدی، از بس جاهلی!!

دشمنان خدا را دوست داری، تو جاهلی!!

دوستان خدا را دشمن داری، جاهلی!!

دشمن و دوست شناسی، تو جاهلی!!

دوست را دشمن شناسی، تو جاهلی!!

کشتن شیعه عبادت دانی، تو جاهلی!!

منطق و حرف حساب را ندانی، تو جاهلی!!

راه مردم را به حق بسته ای، تو جاهلی!!

جهل تو مرگب باشد، تو جاهلی!!

حرف حق را نپذیری، تو جاهلی!!

به حقایق نادانی تو، جاهلی!!

جهل را بر جهل می افزایی، تو جاهلی!!

دیگران را جاهل می دانی، جاهلی!!

عیب خود را ندانی، تو جاهلی!!

دیگران معیوب دانی، تو جاهلی!!

جاهلان را عالم دانی، تو جاهلی!!

عالمان را جاهل دانی، تو جاهلی!!

جهل تو پایان ندارد، تو جاهلی!!

ای کاش جهل تو بسیط می شد، جاهلی!!

گر تو می دانستی جاهلی، می گفتیم عالمی!!

جهل در جهل داری، کی تو عالمی!

هر چه گوئیم جاهلی، باز جاهلی!!

بارها گفته ایم جاهلی، باز جاهلی!!

پیرو جاهل بوده ای که جاهلی!!

جهل تو از جهل او بوده، جاهلی!!

ما امیدواریم از جهل خود خارج شوی!!

ور نه در جهل باقی بمانی، جاهلی!!

«خادم» به که گوئی جاهلی، او نداند جاهل است!!

هر چه گوئی جاهل است، او نداند جاهل است!!

جمعه آمد یادی از مهدی کنیم

ای دوستان بیاید یادی از مهدی کنیم!

یاد مهدی یاد الله است، یادی از مهدی کنیم!

حجت حق است او، یادگار احمد است!

یاد او یاد الله است، یادی از مهدی کنیم!

ما که آقایی نداریم جز او، یادی از آقا کنیم!

با دعای خود بهر او، یادی از مهدی کنیم!

او همیشه یاد ما هست، یادی از او کنیم!

بی وفایی است از ما، بیاید یاد مهدی کنیم!

او فرمود: گر دعا می کنیم، دعا کن بر فرجم!

بیاید دعائی کنیم، یادی از مهدی کنیم!

مهدی آل محمد خواهد آمد، آماده شوید!

یاد او باشید، دعایش بکنید، آماده شوید!

بسی شرمساریست، دعایش کنیم و آماده نشویم!

غافلیم ما دعایش بکنید، آماده نشویم!

پس بیاید راست گوئیم و آماده شویم!

گر که گوئیم بیاید، ما آمده شویم!

او خواهد آمد، راست گوئیم یا نگوئیم!

خجالت از ماست برادر، بیا آماده شویم!

راه امید اوست ما غافلیم کجا می رویم؟!

اهل دنیا شده ایم، ما کجا می رویم؟!

عاقلان رفتند سوی مهدی ما کجا می رویم؟!

اهل دنیا بیا و گوییم بیا، ما کجا می رویم؟!

زشت است او، بیاد ما بُود، ما کجا می رویم؟!

او به سوی ما آید، بین ما کجا می رویم؟!

مهدی آل محمد اهل رحمت است!

او چو اجدادش، اهل رحمت است!

بیا طالب رحمت شویم، او رحمت است!

گر که رحمت خواهیم بیا او رحمت است!

رحمت واسعه ی الله اوست، رحمت ست!

باب رحمت بعد احمد اوست، رحمت است!

فضل و رحمت را از خدا خواه او باب رحمت است!

جنت آر خواهی روی، از فضل و رحمت است!

در رحمت زن، راه رحمت باز شود!

در مهدی زن، راه رحمت باز شود!

فرجش نزدیک است، رحمت حق قریب است!

رحمت الله «قریب للمحسنین» قریب است!

راه رحمت هموست، رحمت همین است!

فضل و رحمت از خداست، رحمت همین است!

تو بیا در رحمت زن، تا رحمت کنند!

راه رحمت گم مکن، بیا تا رحمت کنند!

صادقین کیانند بگو؟

صادقین معصومین اند یادت نرود!

جز آنان کسی نیست معصوم یادت نرود!

معصومین، فرزندان احمدند یادت نرود!

چهارده معصومند، نسل احمدند یادت نرود!

رهبران معصوم، پناهند، یادت نرود!

ما پناهی جز آنان نداریم، یادت نرود!

راه آنان راه الله است، یادت نرود!

راه دیگر مرو، راه شیطان است، یادت نرود!

هرچه خواهی از آنان بخواه یادت نرود!

در دیگر مزن، آبرومند آنانند، یادت نرود!

باب آنان باب جنت است، یادت نرود!

بس در این خانه را زن، یادت نرود!

به او گو در را باز کند، باب رحمت است!

او امام توست، اطاعت واجب است، یادت نرود!

در قیامت هر که را، با امامش خوانند!

تو بین امامت کیست؟ هر که را با امامش خوانند!

این زمان امام تو کیست؟ با امامت خوانند!

هر که است امام تو، تو را با امامت خوانند!

راه تو گر راه او بوده، او امامت بوده است!

هر که بوده همراه او می روی، او امامت بوده است!

راه خود را مشخص کن بین با که می روی؟!!

او امام تو خواهد بود با او می روی!

جنتی گر باشد او، تو جنت می روی!

گر که ناری باشد، تو در نار می روی!

این صرح قرآن است، جز این نیست مگو!

چیز دیگر مگو، قرآن گوید: جز این نیست مگو!

رهبر تو امام صادق است!

رهبران معصوم را بخوان او صادق است!

همگی صادقند، چون امام صادقند!

صادقین را خواه، امام صادقند!

نام صادقین می آوری، یادی از صدقت بکن!

رهبر تو صادق است، یادی از صدقت بکن!

خداوند فرمود همراه صادقین باشید و بس!

با کاذبین همراه نشوید، با صادقین باشید و بس!

راه و رسمِ زندگی از صادقین گیرید و بس!

هر چه گویند حق بود، آن را گیرید و بس!

«خادم» تو خادم صادقین باش و بس!

خادم هیچ کس مشو، خادم صادقین باش و بس!

صاق آل محمد چه گفته بگو؟

صادق آل محمد گفته از خدا غافل مشو!

گر که غافل می شوی از مرگ غافل مشو!

این دو چیز را فرمود فراموش نکنید!

گر که احسانی کردید، یا آزاری شدید فراموش کنید!

صادق آل محمد گفت: راست گوید و بس!

در نماز هم که می خوانید، با خدا راست گوید و بس!

راست گوید، تا راستگو شوید!

گر دروغ گوید، دروغگو شوید!

راستی همه جا نیکوست، راستگو شوید!

دیگران را به راستی امر کنید، تا راستگو شوید!

دروغ بوی بد می دهد، از آن دور شوید!

بوی آن به آسمان ها می رسد، از آن دور شوید!

صادق آل محمد گفت: غیبت نکنید!

گر کسی غیبت نمود، شما غیبت نکنید!

غیبت هیچ کس را تأیید نکنید!

ور نه غیبت کرده اید، تأیید نکنید!

ردّ غیبت، پاداش فراوان دارد!

آبروی مؤمن است، پاداش فراوان دارد!

صادق آل محمّد گفت: به کسی بدگمان نشوید!

بدگمانی گناه است، به کسی بدگمان نشوید!

صادق آل محمّد گفت: مال مردم را نخورید!

آتش است آن، مال مردم را نخورید!

خوردن مال مردم، روسیاهت می کند!

روسفید باش، حرام روسیاهت می کند!

صادق آل محمّد گفت: ربا خواری مکن!

ربا زندگی را تباه می کند، ربا خواری مکن!

ربا خواری مکن، ربایی هم مده!

هر دو باشد خطر، ربایی هم مده!

صادق آل محمّد گفت: به کس آزاری مکن!

ظلم و آزار خطرناک است، آزاری مکن!

ظلم ظالم باز گردد تو بدان!

گر نباشد به فرزندش باز گردد تو بدان!

صادق آل محمّد گفت: آبروی مردم را نبر!

آبرویت می رود، آبروی مردم را نبر!

احوال امام کاظم (علیه السلام)

ولادت امام کاظم (علیه السلام)

هفتم ماه صفر، سال یکصد و بیست و هشت به دنیا آمده!

مولدش آبواء بود، مبارک بود خوش به دنیا آمد!

نور هفتم شمس نُهَم آمد، خوش آمد!

نور احمد بود، حیدر و فاطمه بود، او خوش آمد!

عرش و کرسی و ملک شاد شدند، او خوش آمد!

حیدر و فاطمه شاداب شدند، او خوش آمد!

جنّ و انس و ملک شاد شدند، او خوش آمد!

شیاطین سرافکنده و مأیوس شدند، او خوش آمد!

لاله زار احمدی، شاد شدند، او خوش آمد!

پدر و مادر او شاد شدند، او خوش آمد!

لاله ها تازه شدند، شمس در آمد، خوش آمد!

همه خرسند شدند، ماه در آمد، خوش آمد!

موسی جعفر آمد، نور آمد، خوش آمد!

حیدر و احمد شاد شدند، نور آمد، خوش آمد!

آه مسکین سر آمد، باب الحوائج آمد، خوش آمد!

دَرِ رحمت باز شد، موسی جعفر آمد، خوش آمد!

همه شاد شدند، دشت و صحرا سبز شد، خوش آمد!
صادق آمد بعد صادق، همه شاد شدند، خوش آمد!
باب عرفان باز شد، سجده آغاز شد، خوش آمد!
در رحمت باز شد، راه خیر باز شد، خوش آمد!
موسی جعفر آمد، فرزند احمد آمد، خوش آمد!
نوری از انوار عرفان آمد، او خوش آمد!
در حمت باز شد، باز رحمت آمد، خوش آمد!
موسی جعفر آمد، خوش آمد، خوش آمد!
زاده ی فاطمه آمد، خوش آمد، خوش آمد!
افضل از موسی عمران آمد، خوش آمد، خوش آمد!
صادقی از صادقین آمد، خوش آمد، خوش آمد!
شافعی از شافعیین آمد، خوش آمد، خوش آمد!
ابن جعفر بود آمد، خوش آمد، خوش آمد!
رهبر هفتم آمد، خوش آمد، خوش آمد!
ماه تابان آمد، خوش آمد، خوش آمد!
پدرش جعفر بود آمد، خوش آمد، خوش آمد!
شمس هفتم آمد، خوش آمد، خوش آمد!
ماه چارده بود آمد، خوش آمد، خوش آمد!
هر چه بود، نور احمد بود آمد، خوش آمد، خوش آمد!

همه گویند: خوش آمد، خوش آمد، خوش آمد!

زین ولادت همه شادیم، او خوش آمد، خوش آمد!

بهترین رهبر آمد، خوش آمد، خوش آمد!

جشن ما، شاد و شیرین شد، خوش آمد، خوش آمد!

دلمان زین ولادت شاد آمد، خوش آمد، خوش آمد!

کف به زن «خادم» خوش آمد، خوش آمد!

کف پیوسته بزنی «خادم» خوش آمد، خوش آمد!

خوش آمد، خوش آمد!

خوش آمد، خوش آمد!

شخصیت امام کاظم (علیه السلام) در خردسالی

او به دنیا آمد عالم فرزانه بود!

با پدر صحبت می نمود عالم فرزانه بود!

بعقوب سراج را گفت: نام فرزندت عوض کن!

این مبعوض خداست، نام فرزندت عوض کن!

حُمیرا مگذار مبعوض خداوند است این نام!

پدرش گفت: حرف مولایت پذیر، نام فرزندت عوض کن!

در طفولیت، بوحنیفه را مجاب کرد او!

بوحنیفه نادان بود، او را مجاب کرد او!

در طفولیت پاسخ قسیس را کامل ادا کن!

بُریهه نصرانی بود، پاسخ او را کامل ادا کن!
در طفولیت تورات و انجیل را چون پیمبر می خواند!
گو که موسی و عیسی بود، چون پیمبر می خواند!
بهتر از قسّیس انجیل و تورات را بر او خواند!
قسّیس مسلمان شد، انجیل و تورات را بر او خواند!
قسّیس تا عمر داشت خادم او گردیده بود!
از حواریون بود، خادم او گردیده بود!
شیعه ی او هُشام، بر قسّیس حاکم بُود!
بعد از آن نزد امام آمد، تا امام حاکم بُود!
سخنانی به هشام آموخت هشام آگاه شد!
گفت: ای هشام دنیا بحر عمیق است، او آگاه شد!
راه حکمت را بر هشام آسان نمود، او آگاه شد!
او شاگرد بود، و لکن درس گرفت و آگاه شد!
هشام شاگرد امامین بود تا آخر عمر!
حامی اهل البیت بود او، تا آخر عمر!
دست و دشمن دانستند کاظم امام جنّ و انس است!
اعتراف کردند به آن، او امام جنّ و انس است!
«رهبران معصوم» را بخوان آنچه گفتم را بدان!
هر کتابی خواهی بخوان، آنچه گفتم را بدان!

روز و شب باید بخوانی تا آگاه شوی!

تا نخوانی روز و شب کی آگاه شوی؟!

کسب علم از محضر معصومین لطف خداست!

هر چه گیری از آنان، دان لطف خداست!

مکتب اهل البیت، نورانی است بدان!

هر چه گیری از آنان، نورانی است بدان!

قرآن گوید: جدا مشو از صادقین!

هر چه خواهی بگیر از صادقین!

صادقین تو را به حق آشنا کنند!

به آنان نزدیک شو، تا تو را به حق آشنا کنند!

نزد اغیار مرو، تو را گمراه کنند!

سخن پیغمبر است این، تو را گمراه کنند!

«خادم» خادم صادقین باش تا دانا شوی!

درپ این خانه را زن، تا دانا شوی!

زندانی بغداد کیست؟

زندانی بغداد همه دانند، موسی بن جعفر است!

صاحب زندان هارون، قاتل موسی بن جعفر است!

موسی بن جعفر امام است فرزند احمد است!

او در زندان چارده سال مانده، فرزند احمد است!

بی گناه بوده در زندان، فرزند فاطمه!

در شکنجه بود در زندان، فرزند فاطمه!

جُرم او بوده، او فرزند فاطمه!

جُرم دیگر نبوده، بر فرزند فاطمه!

کشته شد، مسموم شد، فرزند فاطمه!

کس ندانست چه کردند، با فرزند فاطمه؟!

زیر زنجیر بود و تاریک بود و مطموره بود!

شب و روزش معلوم نبود و مطموره بود!!

این خدا بود، مهلت داد، بر هارون الرشید!!

امتحانی سخت بود، بر هارون الرشید!!

اولیا از مصائب سهم بیشتر می برند!!

اشقیا از دنیا بهره بیشتر می برند!!

تا که کیفر بهر اشقیا بیشتر شود!!

حکمت الله این است، تا بیشتر شوی!!

اولیا سهم بیشتری می برد از قرب خدا!

راه قرب حق، همین است، قرب حق!!

اشقیاد ناز و نعمت اند، اینجا جنت است!!

جنت خلد مخصوص اولیاست، اینجا محنت است!!

هر که در دنیا لذت بیشتر برد!!

او در عقبا مِحْنَتِ بیشتر برد!!

عاقبت مسموم شد فرزند فاطمه!!

گو چه کردند آنان، با فرزند فاطمه!!

زیر زنجیر کوفته شد اعضای او!!

عُلُ زنجیر بود بر اعضای او!!

در کنار قبر جَدَّش بود، او در نماز!!

کشیدند بردند او را در نماز!!

می کشیدندش در راز بود با خدا!!

او ولیّ خدا بود، در راز بود با خدا!!

تا که آوردند او را نزد عدو، بی ادب بود آن عدو!!

پسر فاطمه را دشنام داد آن عدو!!

تا به نُه دانه ی خرما مسمومش نمود!!

جگرش پاره شد، عدو مسمومش نمود!!

نالہ کرد و ناله کرد و جان سپرد!!

دورنش آتش گرفت و جان سپرد!!

دوستانش درب زندان منتظر بودند بیوسند دست او!!

سال ها بود منتظر بودند بیوسند دست او!!

تا که دیدند بُرون شد ز زندان جسم بی جان او!!

ناچار زیارت کردند جسم بی جان او!!

بدنش بر جسرِ بغداد نگهداشتند و گفتند:

این امام رافضی هاست گفتند آنچه گفتند!

کس نگفت: این فرزند فاطمه است؟!

پدرش حیدر است، مادرش فاطمه است!

چار غلام بدنش را حمل کردند سوی قبر او!

کس نیامد تشیع کند تا قبر او!!

تا که دوستش سلیمان بن جعفر آمد!

بدنش گرفت، سلیمان بن جعفر آمد!

کفنِ قیمتی داشت بر او پوشاند!

احترامش کرد و بر او پوشاند!

شیعیان را گفت: بیاید تشیّعش کنید!

او فرزند فاطمه است تشیّعش کنید!

خادمت اشک ریزد و نالد گوید!

پس چرا کربلا سلیمانی نیامد نالد و گوید؟!

این بدن، بدن فرزند فاطمه است!

نگذارید زمین مانده، او فرزند فاطمه است!

جدّ او احمد، پدر حیدر، فرزند فاطمه است!

از چه آغشته به خون است، فرزند فاطمه است!

سَرش بالای نبی گشته، بدن بر زمین!

نی غسلش دادن، نی کفن، بدن بر زمین!

موسی جعفر لب تشنه نبود زهرش دادند!

لب تشنه اگر خواهی کربلا بود، کی آبش دادند؟!

بدن مجروح کجا بین سُم اسبان کجا؟!

خواهرش ناظر است، بین سُم اسبان کجا؟!

خواهرش آمد به دیدار تنش آشفته شد!!

او چه گفت با او، با جدش چه گفت آشفته شد!!

گفت: برادر آیا توئی خواهرت زینب است!!

او به دیدارت آمده، خواهرت زینب است!!

ای برادر برخیز بچه هایت درمانده اند!!

آه و ناله دارند همگی درمانده اند!!

بی پناهند چه کنند، محرمی دیگر ندارند؟!

زینبت، درمانده است، محرمی دیگر ندارد؟!

«خادم» مگو جگر ما سوختی دیگر مگو!!

هر چه خواهی بگو، این چنین دیگر مگو!!

به ما بگو قاتل که بود؟ علت چه بود؟

ای برادر بارها امام به امر هارون زندانی شده!

از قساوت بوده کینه بوده، زندانی شده!

من که گویم از حسد بوده فقط زندانی شده!
او ناخوسته ببیند عزیز است امام، از حسد زندانی شده!
هارون تنها او را نکشته، زندانبان نیز کشته است!
امر از هارون بوده، زندانیان نیز کشته است!
همه ی عباسیان امامان را کشته اند!
این خیر را پیامبر به عباس داد، امامان را کشته اند!
خویش بوده، امام کش بوده اند!
از حسد بوده، کینه بوده، امام کش بوده اند!
از خباثت بوده، ناپاک بوده اند!
تاکنون قاتل پیغمبران خبیث و ناپاک بوده اند!
هر چه کردند عیبی، یا عذری بجویند نبود!
اهل بیت پاک و مطهر بودند عیبی در آن ها نبود!
زهر دادند، تا عذرشان معذور باشد نشد!
همه دانستند قاتل کیست؟ عذرشان معذور نشد!
هدف ریاست، شهوت، کینه بودست و بس!
کار آنان همه این بوده، کینه بودست و بس!
همه را سم دادند، جز حسین فاطمه!
از قساوت با شمشیر کشتند حسین فاطمه!
یکی را با آب مسموم کشتند، یکی با تشنگی!

تشنه کشتند حسین را سوخت او از تشنگی!

همه را تشنه کشتند کربلا، آه از تشنگی!

شیرخوار را تشنه کشتند، آه از تشنگی!

آب را بستند، آب نبود، امان از تشنگی!

اطفال تشنه بودند، سوختند، امان از تشنگی!

مادر و طفل تشنه بودند، آب نبود!

طفل ناله می کرد، مادر می سوخت، آب نبود!

العطش از خیمه ها بالا رفت، آب نبود!

آه اطفال بلند بود، می سوختند، آب نبود!

این صدا را دشمن شنید از دور، آب نبود!

هر چه کردند آبی یابند، آن جا آب نبود!

بهر آب، عباس سقایی نمود، آب نبود!

هر دو دست او قطع شد سقا تشنه بود، آب نبود!

بعد عباس دیگر سقایی نبود، آب نبود!

شاه بی یاور شد، علمدار کشته شد، آب نبود!

طفل شیرخواره را دست پدر دادند، آب نبود!

آب طلب کرد بهر او، کشتند او را، آب نبود!

آخر الامر شاه میدان رفت، تشنه بود، آب نبود!

همه را کشتند تشنه، آه اطفال بلند بود، آب نبود!

سر فرزند فاطمه بالای نی رفت، آب نبود!

خیمه ها را آتش زدند، باز هم آب نبود!

«خادم» بس کن، سوختم مگو: آب نبود!

به خدا آب نبود همه را تشنه کشتند آب نبود!

کربلا آب نبود، اطفال تشنه بودند آب نبود!

به خدا سوختند همه از تشنگی آب هم نبود!

گویند امام کاظم باب الحوائج است

آری بین ائمه، موسی باب الحوائج است!

حاجت آر داری او باب الحوائج است!

موسای کاظم است او، باب الحوائج است!

همه دانند او، باب الحوائج است!

در رحمت باز است، باب الحوائج است!

گو به بیچارگان، او باب الحوائج است!

هر امامی دانیم باب الحوائج است!

لیک او مظهر جود است، باب الحوائج است!

فرزندش رئوف است، باب رأفت است!

هر امامی رئوف است، او باب رأفت است!

امام جواد هم باب جود و رحمت است!

هر امامی جواد است، او باب جود و رحمت است!

امامان همه صاحبِ جود و رحمتند!

چیز دیگر نخواهیم، گر که صاحبِ جود و رحمتند!

لیک باب المراد گر خواهی موسی بن جعفر است!

هر مرادی داری، نزد موسی بن جعفر است!

باب آنان بدان، باب رحمت است!

هر کدام را در زنی، باب رحمت است!

گر چه موسی بن جعفر، باب الحوائج است!

او رنج دیده است، باب الحوائج است!

من که گویم باید سوی امام زمانت بروی!

اوست غوث الأئمه، باید سوی امام زمانت بروی!

او همواره به فکر نیاز ما بود!

او فراموش نکند، به فکر نیاز ما بود!

بی وفا ایم ما، یادی از او نکنیم!

او به فکر ما هست، ما یادی از او نکنیم!

صاحب اصلی ما امروز غوث الأئمه است،

او فریادرس ماست، غوث الأئمه است!

او فرموده: بیادم باشید دعایم بکنید!

من غریبم بین شما، پس دعایم بکنید!

فرجم را بخواهید از خدا، دعایم بکنید!

تا توانید فرجم بخواهید، دعایم بکنید!

احوال علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

امام رئوف

علی بن موسی الرضا ثامن الحجّه است!

امام رئوف است، ثامن الحجّه است!

رأفت و مهر او بر همه ثابت است!

علی بن موسی الرضا ثامن الحجّه است!

هر که از او پناه خواهد پناهش دهد!

گر چه از اغیار باشد پناهش دهد!

ثامن آل محمّد، امام رئوف است!

زائرش مؤمن است، امام رئوف است!

صالح و طالح بود همواره زائرش!

همه را می پذیرد، امام رئوف است!

غیر مؤمن گر پناه آرد به او زائر است!

گر که کلبی هم پناه آرد به او، زائر است!

گر چه اهل امامت نباشد، زائر است!

زائرش هر که خواهد باشد، زائر است!

لیک گر از دور آمده، لطفش کند!

وعده ی بازدید دهد، لطفش کند!

گوید: آر یکبار آمدی لطفت کنم!

چند بار آیم به دیدارت من لطفت کنم!

هر چه خواهی بخواه، من لطفت کنم!

گر نخواهی هم، من لطفت کنم!

یک زیارت هم کنی من لطفت کنم!

گر بمانی بیش از این، لطفت کنم!

هر چه خواهی بیا، من لطفت کنم!

گر که هر روز آیی، من لطفت کنم!

گر گنهکار باشی، من راحت دهم!

توبه، گر می کنی، من لطفت کنم!

درِ رحمت باز است، هر که خواهد بیاید!

لطف ما آزاد است، هر که خواهد بیاید!

ما کسی را زین در گه محروم نکنیم!

گر که ساکت بماند هم، محروم نکنیم!

رحمت حق اینجا گسترده است!

سفره پهن است، رحمت گسترده است!

سفره ی فیض اینجا، دائم است!

هر که آید، فیض اینجا حاضر است!

در گه ما، در گه فیض دائم است!

هر که آید، اینجا، فیض دائم است!

گر مجاور، گر زائر بُود زائر است!

گر که خادم باشد افتخاری زائر است!

«خادم» است، افتخار می کند زائر است!

سال هاست، افتخاری می کند زائر است!

ولادت علی بن موسی الرضا(علیه السلام)

گویند: یازده ی ذیقعه بوده به دنیا آمده!

سال یکصد چل و هشت بوده به دنیا آمده!

چند روزی بعد جدش به دنیا آمده!

آروزیش داشت بعد از او به دنیا آمده!

مبارک مولودی بوده، به دنیا آمده!

عالم آل محمد بوده، به دنیا آمده!

قدمش باد مبارک به دنیا آمده!

او امام رئوف است، به دنیا آمده!

نام او از سوی حق علی آمده است!

نام او نام امیرالمؤمنین، علی آمده است!

نجمه گفت: پسرم در رحم تکبیر و تسبیح می گفت!

تا که آمد، پدرش گفت: خوش آمده است!

او اذان و اقامه گفت، در گوش پسر!

آب شیرین ریخت او در کام پسر!

گفت: بگیرش، بقیه‌الله است در زمین!

او چو مهدی بقیه‌الله است در زمین!

نام او علی، کنیه اش بوالحسن ثانی بُود!

او علی موسی الرضا بوالحسن ثانی بود!

او رضا از سوی حق نامیده شد!

چون که مرضی خدا بود، رضا نامیده شد!

یا که دوست و دشمن از او راضی شدند!

او رضا شد به قضا، از او راضی شدند!

صادق آل محمد گفت: عالم آل محمد او بُود!

مادرش تکتم گویند، یا نجمه بُود!

صاحب رأفت و عدل و رحمت است!

رحمتش عام است، او اهل رحمت است!

موسی جعفر گفت: سید وُلد من، است!

بهرتر از او نیست کسی سید من وُلد من است!

کنیه ی من کنیه ی اوست، به او بخشیده ام!

ثانی من اوست، من به او بخشیده ام!

عدد ماه ها، دوازده باشند، بدان!

امامان ما نیز دوازده باشند بدان!

نام چار امام از امامان علیّ می باشد!

معنی «أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ» هم همین می باشد!

تفصیل گر خواهی «شهید خراسان» را بخوان!

همه را آنجا گفته ام، «شهید خراسان» را بخوان!

او «پناه شیعیان» است آن را بخوان!

شهید خراسان، پناه شیعیان است آن را بخوان!

کامل آر خواهی پناه شیعیان را بخوان!

ور نه حتما «شهید خراسان» را بخوان!

«خادم» شهید خراسان، پناه شیعیان است بدان!

هر چه خواهی بخواه، پناه شیعیان است بدان!

فضائل علیّ بن موسی الرضا(علیه السلام)

مهمان نوازی آقا

گر که خواهی فضل مولا علی بن موسی الرضا را بدانی!

فضل مولا را بخوان تا تو بدانی!

فضل او فضل جدّش امیرالمؤمنین است!

هر چه دارد، از جدّش امیرالمؤمنین است!

چار علیّ بین ائمه چون نگین است!

افضل آنان امیرالمؤمنین است!

علیّ بن موسی الرضا رئوف است!

کریم است، رحیم است، رئوف است!

بین چارده معصوم او رئوف است!

همه دانند مهربان است او، رئوف است!

زائرش را مهربان است او، رئوف است!

بین چارده معصوم او، رئوف است!

هر که زائر او شود، او عزیز است!

صالح م طالح گر باشد، عزیز است!

چون قدم از خانه بردارد عزیز است!

تا که باز آید به خانه او عزیز است!

زائرش هر چه گوید بشنود او عزیز است!

گر نگوید، در درونش باشد عزیز است!

هر که از دور آید به زیارت او عزیز است!

وعده ی دیدارش دهد، او عزیز است!

در گهش درگه نومیدی نیست کریم است!

زائرش را هر چه خواهد می دهد او عزیز است!

گفته گر یکبار از دور آیی بهر من!

من سه بار آیم به دیدارت، او کریم است!

پس بیا تا برویم، زائر او بشویم!

هر چه خواهیم می دهد، زائر او بشویم!

زائرش هر كه باشد، زائر است!

او كسى را رد نخواهد كرد گر زائر است!

زائرش گر مؤمن و صالح بود!

بهترين پاداشش دهد، گر صالح بود!

راه و رسم مهمان نوازي دست اوست!

هر چه خواهد بدهد، در دست اوست!

با خدا باش تا عزيزش باشى!

پاك و پاكيزه باش، تا عزيزش باشى!

حرمت ميزبان و مهمان را بنگر!

از خطا دور شو، حرمت ميزبان را بنگر!

«خادم» تو خادمى، نوكرى كن آنجا!

خادمى باش و نوكرى كن آنجا!

زائرش كيست بگو تا بدانيم؟!!

زائرش گر خواهى بدانى زائر است؟!!

پس پيرس بهر چه آمده گر زائر است؟!!

گر كه گويد محض كوى رضا آمده ايم!

من خطايى نكنم، محض كوى رضا آمده ام؟!!

گر گنهكارم من؛ اينجا گناهى نكنم!

چون كه مهمانم من، اينجا گناهى نكنم!

او امام است رثوف است بهر او آمده ایم!

هدف ما احترام است بهر او آمده ایم!

شأن ما اقتدای به امام است، بهر او آمده ایم!

او کریم است، رثوف است، بهر او آمده ایم!

این سزاوار نباشد امامت را، انکار کنیم!

بلکه باید بدانیم او امام است، نی انکار کنیم!

به زیارت آمدیم تا نور بگیریم، اصلاح شویم!

نی که حرمت شکنیم و امامت را انکار کنیم!

به زیارت آمدیم تا خُلُق و خویِ خوب بگیریم!

تا مؤدب شویم، خُلُق و خویِ خوب بگیریم!

راه ما راه خداست، باید درس بگیریم!

خلق و خویش را ببینیم از او درس بگیریم!

ما از اینجا نرویم، تا درس بگیریم!

از خدا خواهیم، تا از امام درس بگیریم!

پس بیا تا گوشه ی صحنش نشینیم!

یا کنار ضریحش رویم از او بهره بگیریم!

دست خالی نباید برویم، بهره بگیریم!

دور قبرش بگردیم تا از او بهره بگیریم!

زائری پاک شویم، غافل نشویم!

هدف ما صلاح و فلاح است بیا بهره بگیریم!

از کجا آمده ایم بهر چه آمده ایم؟!!

بی هدف نیستیم، دانیم بهر چه آمده ایم!

غافل از خویش نشویم، اهل غفلت نشویم!

عمر را ضایع نکنیم، بدانیم بهر چه آمده ایم!

ما گنهکاریم، آمدیم پاک شویم!

پس بیا تا تو سَل بخوانیم، تا پاک شویم!

«خادم» تو بیداری، که چه باید بکنی!

دست خالی مرو بنگر چه باید بکنی?!!

در حرم ها چه گوئیم بگو؟

معرفت خواهید از صاحب حَرَم!

محبت خواهید از صاحب حَرَم!

حرم ها، حرم امن الهی باشد!

مجرمین هم در آیند، حرم امن الهی باشد!

در حرم ها باید همه عبرت بگیریم!

همه خود را بیاییم و عبرت بگیریم!

احترام حرم را حفظ کنیم، بهره بگیریم!

قدر خود را بدانیم همه بهره بگیریم!

در سه جا باید مؤمن خود را ببیند!

در حرم ها ببیند، وقت احرام ببیند!

در نمازها ببیند، هر چه هست خود را ببیند!

او بخواهد با نخواهد، هر چه هست خود را ببیند!

عهد و پیمان خود را بیاییم تازه کنیم!

این زیارت عهدی است که باید تازه کنیم!

او امام ماست، ما مأمومِ اویم!

پس ببینیم او امام است، ما مأمومِ اویم؟!؟

گر اطاعت نکنیم، کی مأمومِ اویم؟!؟

یک نگاه می بکنیم، آیا مأمومِ اویم؟!؟

سر تسلیم فرود آریم، ما مأمومِ اویم!

گر تخلف کرده ایم باز گردیم، ما مأمومِ اویم!

راست گوئیم آیا او امام است؟ ما مأمومِ اویم؟!؟

اعتقاد خویش را اصلاح کنیم، آیا مأمومِ اویم؟!؟

ما گنهکاریم، غافلیم، باید توبه کنیم!

ما گنهکاریم، ظالمیم باید توبه کنیم!

توبه را دانیم چیست؟ باید به خدا رو کنیم!

ور نه غافلیم خطا کاریم، باید به خدا رو کنیم!

مدعی هستیم و گوئیم ما شیعه ایم!

به خدا شیعه نیستیم، بی خود گوئیم شیعه ایم!

شیعه آن است که مطیع امامش باشد!

هوسران و بیمار نباشد، مطیع امامش باشد!

با همه گناہانی که داریم گوییم شیعه ایم!

شیعه نیستیم ما، محب شیعه ایم!

ما محب اهل بیت ایم نی شیعه ایم!

از خدا خواهیم شیعه باشیم نی شیعه ایم!

شیعه آن است که راه خدا پیماید!

نه گرفتار هوس باشد، راه خدا پیماید!

به زیارت آمدیم تا اصلاح شویم!

میهمان خوبان شویم، تا اصلاح شویم!

«خادم» به زیارت آمدی تا اصلاح شوی!

غافل از اصلاح مباش، تا اصلاح شوی!

در سرای دوست باید چکنیم؟

وقت خود را به بطالت ضایع مکن!

بهره گیری زیاد است، وقت خود ضایع مکن!

چون فراغت یابی، فکر کار خود باش!

به عبادت مشغول باش، فکر کار خود باش!

در جوار دوست هستی، او حاضر است!

پس خطایی مکن، او حاضر است!

وقت خود را غنیمت بدان ضایع مکن!

عمل خیر فراوان است، وقت خود ضایع مکن!

ذاکر حق باش، بیکار مباش!

صلواتی فرست، بیکار مباش!

از زبانت سخت گیری کن، حرف نیکو بزن!

حرف اگر می زنی، حرف نیکو بزن!

محضر حق هستی، او تو را می بیند!

هر چه را می کنی، او تو را می بیند!

محضر حق هستی، گناهی مکن!

او تو را می بیند، گناهی مکن!

فکر کار خویش باش، عاقبت اندیش باش!

شاهدان می نویسند، عاقبت اندیش باش!

نیت را اصلاح کن ارزش تو نیت است!

باطنت را نیک کن، ارزش تو نیت است!

نیت آر نیکو بود، همه چیز نیکو بود!

نیت اصلاح کن، همه چیز نیکو بود!

در سرای دوست، رضای دوست طلب!

هر چه را می طلبی، رضای دوست طلب!

سعی کن مولا را خشمگین نکنی!

رضایش بخواهی، خشمگین نکنی!

هر چه را می طلبد، آن را بطلب!

چیز دیگر مطلب، آن را بطلب!

گر رضایش طلب، رضایت طلبد!

گر که خشمگین کنی، خشمت طلبد!

گر رضای تو رضای او شود!

تو بدان رضای او رضای تو شود!

این همان اصل و اساس بندگیست!

بہتر از آن چیست؟ اصل و اساس بندگیست!

«رضی الله عنہم و رضوا عنہ» را بین!

رمز و اسرار عبودیت را بین!

تو بدان رضای حق، طاعت اوست!

تو بگو چه عبادت بہتر از طاعت اوست!

زائرش چه باید بکند، تا زائر شود؟

زائر خوبانی باید خوب شوی!

نزد خوبان آمدی تا خوب شوی!

زائرش باش، خادمش باش، تا خوب شوی!

با زائرش خوبی کن، تا خوب شوی!

گر خرابی، بیا تا خوب شوی!

گر که بیماری، بیا تا خوب شوی!

گر که دل‌سنگی، بیا تا نرم شوی!

توبه کن، دل رحم باش، تا نرم شوی!

گر گنهکاری، بیا توبه کن!

راه توبه باز است، بیا توبه کن!

ظلم اگر کردی بیا، اصلاح کن!

مال مردم را بده، بیا اصلاح کن!

نیت پاک باشد، خیر خواه باش!

خیر خود خواهی، بیا خیر خواه باش!

پدر و مادرت باید راضی شوند!

گر که خواهی خدا راضی شود، راضی شوند!

مال مردم را حبس مکن، تا خدا راضی شود!

ظلم مکن بر دیگران، تا خدا راضی شود!

گر که خواهی زائر شوی باید خدا راضی شود!

گر که خلق خدا شود، خدا راضی شود!

هر چه کردی با خلق خدا، با تو می شود!

حکمت این است بدان، هر چه کردی با تو می شود!

زائرِ موسی الرضا، مرضی خداست!

هر که زائر باشد، مرضی خداست!

ور نه زائر نیستی، اصرار مکن،
تو به حق راضی نیستی، اصرار مکن!
پس بُرو، پاکیزه شو، بیا زائر بشو!
از خدا خواه پاک شوی، بیا زائر بشو!
عدل و رحمت، هر دو لازم است!
تو بیا عادل باش، رحمت لازم است!
بی عدالت میا چیزی مخواه!
عیب از توست، میا چیزی مخواه!
تو بدان امام از عملت آگاه است!
امام را فریب مده، ار عملت آگاه است!
راه و رسم بندگی را تو بدان!
گر تو بنده ای، رسم بندگی را بدان!
«خادم» آنچه گفتی را عمل کن تا زائر شوی!
گفته هایت را عمل کن، تا زائر شوی!

عمل مقبول چیست بر ما بگو؟

عمل مقبول مرضی خداست!
شرط مقبولیت تقوای خداست!
هر چه مقبول شود، قرب آورد!
گر که باتقوا شود قرب آورد!

مانع قرب، ظلم مردم است!

بدتر از هر چیز، ظلم مردم است!

ظلم اگر می کنی، عملت بیهوده است!

گر که بی تقوای، عملت بیهوده است!

نیتت گر پاک شود، عملت مقبول شود!

نیت آری پاک نشود عملت مقبول نشود!

در نماز باید، ذاکر حق باشی!

یاد حق باشی، ذاکر حق باشی!

گر به فکر کار خود باشی مقبول نشوی!

گر حساب کار خود می کنی، مقبول نشوی!

هر چه را یاد خدایی، خدا یاد تو است!

تو بیاد خدا باش، خدا یاد تو است!

غیبت آری می کنی عملت را می برند!

پس تو را اجری نیست، عملت را می برند!

گر که غیبت نکنی، هر چه کنی بهر تو است!

دَهَن از غیبت ببند، هر چه کنی بهر تو است!

از ریا و سمعه و فخر دوری نما!

بهر حق کار کن، از ریا دوری نما!

گر که پاک باشی عملت نوری بُود!

گر که ناپاکی عَمَلت ناری بُود!

پس بیا نوری شو، ناری مشو!

عملت پاک کن ناری مشو!

در ولایت اگر توحیدی بُدی!

اهل بیت را پذیر بس توحید بُدی!

حُبِّ خود را خالص حق می کنی!

حُبِّ اغیار از دلت خارج کنی!

دو محبت در دل نگنجد هرگز!

قلب یک محبت پذیرد، دو محبت نگنجد هرگز!

یاد حق خواهی، یا ضد حق!

حُبِّ اغیار بُود، ضد حق!

گر که اغیار خواهی، راه اغیار روی!

تو که ایمان نداری، راه اغیار روی!

«خادم» تو بدان راه حق یک راه است!

راه اغیار مرو، راه حق یک راه است!

اذن دخول حرم ها چیست بگو؟

خانه ها را با اذن باید وارد شوی!

گر که اذنت دهند وارد شوی!

گر که اذنت ندهند باز گر و برو!

باادب باش و بازگرد و بُرو!
خانه های پیامبر محترم است!
پس اجازت بگیر محترم است!
بی اجازت چرا وارد شوی؟!
بی ادب هستی، گر وارد شوی!
گر بررسی نشان اجازت چه بُود!
به تو گویم لذت و اشک شوق چه بُود؟!
گر اجازت نداند، باز گرد و بیا!
کار خود اصلاح کن، باز گرد و بیا!
تا که اشک شوق یابی پس بیا!
این نشان اجازه است، پس بیا!
گر که باز اجازت ندهند!
باز گرد بیا، تا بدهند!
کار خود قبل از سفر اصلاح کن!
تا اجازت بدهند، کار خود اصلاح کن!
همه چیزت را دانند غافل مباش!
تو خودت یابی خودت، غافل مباش!
پس چرا غافلی، کار خود اصلاح کن
عکس تو در آینه روشن بود، اصلاح کن!

همه جا در محضر حقّ باشی!

کار خود اصلاح کن، در محضر حق باشی!

زرنگی با زرنگی نکردن نیکو بُود!

با صداقت باش آن نیکو بُود!

چون که داخل شوی، بدان لطفت کنند!

دست رحمت کشند بر سرت لطفت کنند!

سعی کن به هیچ کس آزاری نکنی!

همه میهمانند، به هیچ کس آزاری نکنی!

پس بخوان خدای خویش را با معرفت!

در کنار دوست هستی، بخوان با معرفت!

او شفیع است تو را، نزد خدا!

هر چه خواهی بخواه، او شفیع است نزد خدا!

تا که شوق داری، بمان در حرم!

هر چه خواهی از خدا خواه در حرم!

میهمانی تو، هر چه خواهی می دهند!

با ادب خواه، هر چه خواهی می دهند!

«خادم» ادب چیست بر ما بگو!؟

ادب معرفت و حرمت است، بر ما بگو!؟

وداع با امام(علیه السلام) شد چه خواهی بگو؟!

یک زیارت در نهایت بخوان!

هر چه دانی در نهایت بخوان!

با امامت عهد و پیمانی ببند!

پس بگو: من مطیعم، عهد و پیمانی ببند!

همه جا خادمم یاد شما می باشم!

هر چه دارم می دهم، جان فدا می باشم!

سر خطّ را نشکنم من بنده ام!

تا که باز آیم به دیدارت بنده ام!

از خدا خواه باز آیی به دیدارش بگو:

ای خدا تو فراهم کن باز آیم بگو!

زود، زود آیم خدا راهم بده!

همه چیز داده ای، توفیقم بده!

از خطرها، خدا دورم بکن!

از فسادها خدا دورم بکن!

ای خدا حاجتم را تو می کن روا!

دردهایم را خدا تو می کن دوا!

رفتم و آیم باز میهمان شوم!
زائر دوست شوم، میهمان شوم!
تو ضمانت کن، من دوست شوم!
تا که باز گردم و دوست شوم!
ای خدا دینم را به او میسپارم و بس!
دین من حفظ کن به تو میسپارم و بس!
دین من حُبِّ آلِ احمد است!
هر چه دارم، از آلِ احمد است!
ای خدا مرا ز آل احمد، دور مکن!
هر چه خواهی بکن، ز آل احمد دور مکن!
من سگی بودم خادمِ این خانه بُدَم!
لقمه نانی گرفتم، خادمِ این خانه بُدَم!
پیر شدم خادمی ناتوانم ردّ مکن!
هر چه هستم، دیگر مرا ردّ مکن!
لقمه نانی می پذیرم، خادمم!
خادمی افتخار است، من خادمم!
تاکنون خادم بوده ام، من خادمم

گر که رفتم، باز آیم، من خادمم!

از در این خانه بروم، من خادمم!

افتخار خادمی دارم، من خادمم!

«اخدم» نکند از خادمی سیر شوی!

لقمه نانی می دهند تا سیر شوی!

در وداعت چه حاجت داری بگو؟

حاجت من در وداع عشق خداست!

عشق اصحاب کسا عشق خداست!

عشق حق خواهم، عشق اولیاست!

عشق احمد خواهم، عشق اولیاست!

عاشقی شیوه ی رندان باشد!

بهرتر از آن چه باشد، شیوه ی رندان باشد!

همه چیزم را می دهم عشق می خرم!

ارزشش دانم من عشق می خرم!

اصل ایمان جز عشق نبود!

بُغض اعدا نیز چون عشق بود!

حُب و بُغض، اصل ایمان من است!

من چه دارم، حُبُّ و بُغْضُ ایمان من است!

حَبِّ احمد، حَبِّ حیدر، حَبِّ زهرا از من است!

حَبِّ اولاد زهرا، حَبِّ زهرا از من است!

راه و رسم زندگی را من از آنان گرفتم!

هرچه دارم را از آنان گرفتم!

من از آنان جدایی ندارم، عاشقم!

هر چه گویم، من همانم، عاشقم!

حاجتی من ندارم، جز عشق خداست!

در درونم چیزی نبود، عشق خداست!

حاجتم این است، چیز دیگر نخواهم ز خدا!

من خدا خواهم، چیز دیگر نخواهم ز خدا!

این سخن، سخن فاطمه است من گویم!

هر چه گویم سخن فاطمه است، من گویم!

همه چیزم فدایش سخنش را گویم!

من که لایق نیستم، سخنش را گویم!

عشق من لطف خداست، از خداست!

هرچه دارم، لطف خداست، از خداست!

از گدایی هر چه دارم، دارم!

گدایی از خدا عیب نیست، هر چه دارم دارم!

افتخار ما گدائی از خداست!

عزت ماست، گدایی از خداست!

بنده ی او از که خواهد غیر او!

غیر او چیزی ندارد، غیر او!

از خدا خواه، هر چه خواهی می دهد!

درِ دیگر مَزَن، او هر چه خواهی می دهد!

«خادم» از خدا خواه، تا خدایت بدهد!

درِ دیگر مَزَن، تا خدایت بدهد!

در زیارت چند روز مانی بگو؟

میهمای سه روز است، بعد از آن چه خواهی بُرو!

راه خود گیر و برو، عاشق آمدی عاشق بُرو!

رحل ماندن مینداز، سه روزت گذشت!

عزتِ خود خواه، سه روزت گذشت!

معصوم فرمود به زائر «زُر و انصرف»!

هر که هستی بیا زائری «زُر و انصرف»

هدف ما زیارت بُود، نی ماندن است!

بهره ی ما زیارت بُود، نی ماندن است!

ماندنِ بی عاشقی، درمانده است!

چون سه روزت گذشت، درماندن است!

عاشقی بعد از سه روز، درماندن است!

عاشقی نباشد دگر، درماندن است!

هر چه خواهی، تا میهمانی، بخواه!

میهمان عزیز است، تا میهمانی، بخواه!

عزت خود را نگهدار، میهمانی بخواه!

رحل مینداز دیگر، میهمانی بخواه!

عزت میهمان سه روز است، خفت مطلب!

تو عزیز بودی سه روز، خفت مطلب!

گر که میهمان کریمی تو خفت مطلب!

کرم او سه روز است، خفت مطلب!

گر که خالص قصد زیارت کرده ای؟!!

زیارت تمام شد، گر قصد زیارت کرده ای؟!!

لیک گو: ما زائر کریمان هستیم!

باکی نیست، ما زائر کریمان هستیم!

هر چه میهمانیم، ما عاشیم!

عاشقیم میهمانیم، ما عاشقیم!

میزبانِ کریم، از ما دعوت کرده است!

تا نگفته بُرو، از ما دعوت کرده است!

عشق، ما را، وادار به ماندن کرده است!

خواسته ی میزبان همین است، وادار به ماندن کرده است!

ما عزیزیم اینجا، چون عاشقیم!

هر چه خواهیم میهمانیم، چون عاشقیم!

رسم مهمانی همین است، چون عاشقیم!

ما عاشق آمدیم، هنوز هم عاشقیم!

عاشقم، دیوانه ام، از خود ندارم خانه ای!

خانه ام اینجا است، از خود ندارم خانه ای!

شهادت حضرت رضا (علیه السلام)

بارها مأمون قصد کشتن او را کرده بود!

گر خدا مانع نمی شد، قصد کشتن او را کرده بوده!

مأمون نمی خواست زنده ببیند، فرزند فاطمه!

قصده کشتن داشت، نمی خواست ببیند، فرزند فاطمه!

او پلید بود، ولی خواسته ی حق سابق بود بر او!

قصده او کشتن بود، خواسته ی حق، سابق بود بر او!

او ولایت عهدی داد، قصدهش خیر نبود!

احترام ها می کرد، قصدهش خیر نبود!

او گفت: نماز عید بخوان، قصدهش خیر نبود!

گفت: بازگرد از نماز، قصدهش خیر نبود!

او حُبِ ریاست داشت، قصدهش خیر نبود!

انگور مسموم داد به امام، قصدهش خیر نبود!

او مسموم کرد فرزند فاطمه، باز گفت خیرت خواهم!

او دروغ می گفت، قاتل بود، گفت: خیرت خواهم!

جگرش از سمّ پاره کرد، گفت خیرت خواهم!

نزد ما خواهی بمان، خیرت خواهم!

سمّ او سمّ قاتل بود، امام کشته شد!

اباصلت گفت: پنجاه بار نشست و برخاست، تا کشته شد!

قاتلش عفریت مستکبر بود، مثل او نبود!

او همواره می گفت: پسر عم، عفریت بود، مثل او نبود!

لیک جوادش آخر الأمر، نزد او آمده بود!

سر بابش به دامان گرفت، نزد او آمده بود!

آروزی هر پدر باشد، که فرزندش رسد بالینش!

دَمِ آخر سرش را به زانو بگیرد، سر بالینش!

پسر سَرِ بابش به دامن گرفت، شد بالینش!

کربلا عکس شد، پدر آمد سر فرزند گرفت، شد بالینش!

آن پدر سوخت، این پسر سوخت، چه کند؟!

سَرِ بابش به دامن گرفت، گو چه کند؟!

چون مار گزیده به خود پیچید و گفت: پسرم!!

رس بدادم سوختم از زهر، ای پسرم!!

تا که در دامن فرزند، جان داد و گفت پسرم!!

جگرم سوخت و آتش گرفتم پسرم!!

من غریبم در اینجا، سلامم برسان ای پسرم!!

به اهلّم و اولادم سلامم برسان ای پسرم!!

من غریب بودم، شهر غربت مُردم پسرم!!

جگرم سوخت از زهر غریبم پسرم!!

امام غریب کیست بگو؟!

امامان غریب اند همه یکسان بوند!

همگی نور واحدند یکسان بوند!

گویند: رضا غریب القربا بوده است!

او ز شهر و دیارش جدا بوده است!

او وقت رفتن گفته من غریب می میرم!

کس ندارم من آنجا غریب می میرم!

لیک جوادش دم آخر رسید بالینش!

غریب تر جدّ او بود کربلا کس نبود بالینش!

پس نگویید رضا غریب الغربا می باشد!

من که گویم حسین، غریب الغربا می باشد!

بلکه گویم: حسن هم، غریب الغربا می باشد!

بدنش تیر باران شد غریب الغربا می باشد!

نزد جدّش بود، غریب بود تیر باران شد!

کس نگفت زاده احمد بود، تیر باران شد!

بلکه گویم: موسا نیز غریب الغربا می باشد!

زیر زنجیر جان داد، غریب الغربا می باشد!

تو گو سید سجاد غریب تر بوده است!

او اسیر و دربدر، زیر غُلُ زنجیر بوده است!

من که گویم: اطفال حسین غریب تر بوده اند!

خیمه ها آتش گرفته، نیمه شب غریب بوده اند!

گو غریب تر زینب مظلومه بوده است!

سرپرست بوده، پناهی نداشته مظلومه بوده است!

گر که گویی رضا اول غریب تر بوده است؟!

تو بیا اکنون بین، که غریب تر بوده است؟!

رضا اکنون و سرائیست بزرگ!

مثل کجا دانی صحن و سرائیست بزرگ؟!

تو بیا تا برویم در بقیع آنکه بین!

قبر چار امام همه خاکیست، آنکه بین!!

«خادم» چه گویی هر چه خواهد دل تنگت بگو!

مظلوم عالم علیست، هر چه خواهد دل تنگت بگو!

ایمان ابوطالب (علیه السلام)

ابوطالب مؤمن اول بوده است!

پسرش هم اول بوده است!!

پدر اوّل بوده، پنهان بوده است!

پسر اوّل بوده آشکار بوده است!!

هر دو اوّل بوده اند، آشکار و پنهان بوده اند!

بین آنان فرقی نیست، آشکار و پنهان بوده اند!!

پدر تقیه می کرده ظاهر، آخر بوده است!

پسر آشکار بوده، اوّل بوده است!!

اغیار گویند: ابوطالب کافر بوده است!!

کور اند آنان، ابوطالب مؤمن بوده است!!

ابوطالب و آباء نبیّ کلاً مؤمن بوده اند!!

تابع دین حنیف بودند مؤمن بوده اند!!

بلکه او دو پاداش داشته، مؤمن بوده است!!

تقیه کرده، دفاع کرده، مؤمن بوده است!!

به ولیّ گفتند: پدرت دوزخیست لیک نمی سوزد، در آن!!

او کمک کرده به نبیّ، او نمی سوزد در آن!!

ولیّ فرمود: قاسم نار و جنت پسر است!!

ای نادان کجا دوزخ رود، قاسم جنت و نار پسر است!!

ابوطالب، صاحبِ کفّیلینِ رحمت بوده است!!

همه یک پاداش دارند، او صاحب کفَلینِ رحمت بوده است!!

پسرش اوّل المؤمنین، قاسم جنّت و نار است!!

صاحب کفَلین است پدر، پسرش صاحب جنّت و نار است!!

ابوطالب مؤمن بود، احمد را نبی دانسته بود!!

بارها می گفت: او نبی است، نبی دانسته بود!!

او در اشعار خویش، بارها گفت: احمد نبی است!!

قابل انکار نیست اشعار او، گفت احمد نبی است!!

کاتبی گفته بود: او ثالث المؤمنین است!!

من گفتم ثالث جعفر است، او اوّل المؤمنین است!!

اشتباه کرده بود، جعفر ثالث المؤمنین است!!

من گفتم: او اوّل است، جعفر ثالث المؤمنین است!!

آری بعد احمد حیدر است، ابوطالب ثالث است!!

در فضیلت همین است، ابوطالب ثالث است!!

لیک اوّل المؤمنین در باطن ابوطالب است!!

او به فرزنداش گفت مؤمن باش، ابوطالب است!!

من که بعد از تحقیق دانستم ابوطالب مؤمن است!!

آشکار گویم من، ابوطالب مؤمن است!!

آن که گوید: کافر است، خود کافر است، او مؤمن است!!

علت این سخن، عداوت با حیدر است، او مؤمن است!!

من کتابی در ایمان ابوطالب نوشتم حاضر است!!

گر بخواهید ببینید بدانید، حاضر است!!

پاداش زیارت، و ایام زیارتی علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

هر که خواه گو بیاید اینجا جنت است!!

جنت الخلد است، اینجا جنت است!!

مژده گویم: اینجا جنت است!!

جنت الخلد است، اینجا جنت است!!

هر چه خواهی بخواه، قبر صاحب کرم است!

او کسی رد نکند، قبر صاحب کرم است!!

همه گویند صاحب قبر، صاحب کرم است!!

او کسی رد نکند، او صاحب کرم است!!

گر گنهکار و بیچاره ای اینجا بیا!!

گر که درد بی درمان داری، اینجا بیا!!

هر چه خواهی دهندت مه‌راس!!

جنت آر خواهی دهندت مه‌راس!!

گر که مؤمن باشی، دین و دنیات دهند!!

گر که مؤمن نیستی، دنیات دهند!!

هر که را بهر امیدش، همان را می دهند!!

خواسته ات را ببر بالا، همان را می دهند!!

در رجب گر زیارت کنی بهتر از حج می دهند!!

مبعث احمد گر باشد، بهتر می دهند!!

پسرش جواد گفت: هزار هزار حج می دهند!!

چه نیاز است حج روی، هزار هزار حج می دهند!!

او به دعبل گفت: قبر من تا قیامت ملجأ است!!

هر که آید به زیارت، قبر من ملجأ است!!

تو سراغ طیب می روی قبر من ملجأ است!!

از خدا دور مشو بیا، قبر من ملجأ است!!

هر چه خواهی بخواه اینجا بیا!!

ضیافتخانه باز است، اینجا بیا!!

درد بی درمان اگر داری اینجا بیا!!

هر دردی اگر داری بیا اینجا بیا!!

گر هدایت خواهی، بیا اینجا بیا!!

گر محبت خواهی بیا اینجا بیا!!

گر بهشت خواهی بیا اینجا بیا!!

گر از دوزخ ترسی بیا اینجا بیا!!

گر که دارین خواهی بیا اینجا بیا!!

هر چه خواهی بخواه اینجا بیا!!

در این خانه باز است، بیا اینجا بیا!!

جای دیگر مرو محروم شوی، اینجا بیا!!

«خادم» تو چه خواهی بگو اینجا بیا!!

هر چه خواستی دادیم بیا اینجا بیا!!

جواد الأئمه فرمود: تا توانید به خراسان بروید!!

پدرم را زیارت کنید به خراسان بروید!!

زائر او افضل از زائر جدم حسین است!!

او غریب است زائرش افضل از زائر جدم حسین است!!

پدرم را جز خواص زیارت نکنند!!

حسین را همه زیارت بکنند!!

مؤمنی گفت همه را من زیارت کرده ام!!

پدرت زیارت کنم با حج بروم، همه را زیارت کرده ام!!

جواد الأئمه گفت: پدرم را در رجب زیارت کن بهتر از حج بُود!!

این حج فقراست، بهتر از حج بود!!

فرمود: پدرم را زیارت کنی بخشوده شوی!!

در طوس پدرم را زیارت کن، بخشوده شوی!!

زائر قبر پدرم در قیامت، نوری دارد!!

زائر پدرم، محضر مولاست نوری دارد!!

زائر پدرم، پاداش هفتاد هزار حج دارد!!

ای بسا حجی مقبول نیفتد، پاداش هفتاد هزار حج دارد!!

هر که پدرم را زیارت کند، شبی نزد او بماند!!

صادق آل محمد گفت: او خدا را زیارت کرده گر شبی نزد او بماند!!

خدا را زیارت کنی گر نزد ما بیایی!!

در عرش ما را زیارت کنی گر نزد ما بیایی!!

به حجاج بگوئید حج نروند، پدرم را زیارت بکنند!!

ثواب هزار هزار حج دارند، گر پدرم را زیارت بکنند!!

بر عرش خدا چار نفر از اولین ، چار نفر از آخرین اند!!

گردشان زوّار اولین و آخرین اند!!

نوح

ابراهیم، موسی و عیسی از اولین اند!!

احمد و حیدر حسنین، از آخرین اند!!

گرد آنان زوارشان حلقه زنند!!

زوار علی موسی الرضا، حلقه زنند!!

قبر علی بن موسی الرضا، بقعه ای از بهشت است!!

زائرش در بقعه ای از بهشت است!!

گر بهشت خواهی بیا باب الرضا!!

هر چه خواهی بیا باب الرضا!!

در جنت از سوی رضا باز شود!!

هر کجا هستی، جنت از سوی رضا باز شود!!

در جنت نظر لطف خدا، اینجا بود!!

راه رحمت، نظر لطف خدا، اینجا بود!!

«خادم» خادمی کن اینجا سزاوار تو است!!

خادمی کن، اینجا سزاوار تو است!!

مبعث خیر المرسلین است امروز

مبعث خیر المرسلین است امروز!!

هر چه خواهی قرین است امروز!!

برکات الهی یکجاست امروز!!

ص: ۱۳۱۷

همه گیرند، مژده ها یکجاست امروز!!

دَرِ رحمت باز است، بیایید امروز!!

رهنمای همه آید، بیایید امروز!!

شاد باشید، خدا شادی آورد!!

همه شادند بیایید شادی آورد!!

مصطفی مبعوث شده خیرالبشر!!

انبیاء شادند مبعوث شده خیر البشر!!

دَرِ رحمت بار شده، رحمت آمده!!

رحمه للعالمین باز شده، رحمت آمده!!

هر چه گوئیم و نگوئیم رحمت آمده!!

روز مبعث آمده، رحمت آمده!!

مصطفی را مبعث آمده، خوش آمده!!

هر چه گویی آمده، خوش آمده!!

زُبده ی عالم آمده، خوش آمده!!

ما ندانیم او کیست، گو خوش آمده!!

افضل انبیا آمده، خوش آمده!!

بهتر از خوبان آمده، خوش آمده!!

دین کامل آمده، خوش آمده!!

تو ندانی کیست او، خوش آمده!!

در حقیقت محبوب خداست خوش آمده!!

خوش آمده خوش آمده!!

خدایچه جان فداست، او خوش آمده!!

خادم است یا همسر است، خوش آمده!!

مشرکان جمع شوید، ایمان آورید!!

بت پرستی نکنید، ایمان آورید!!

بت شکن آمده، ایمان آورید!!

بت جماد است، نپرستید، ایمان آورید!!

اهل عالم همه ایمان آورید!!

دین کامل آمده، بیایید ایمان آورید!!

معجز آر خواهید، آماده بود!!

هر چه خواهید بگویید، آماده بود!!

نور انوار گو: آمده خوش آمده!!

بلکه نور کلّ آمده خوش آمده!!

هر چه خواهید بخواهید اسوه است!!

گر بخواهید و نخواهید اسوه است!!

اسوه ی کلّ عالم، اسوه است!!

اقتدا باید کنید، او اسوه است!!

اهل عالم بیایید بهترین است آمده!!

مثل او نیست در عالم، بهترین است آمده!!

او امام جنّ و انس است گو خوش آمده!!

حاکم عالمین است، گو خوش آمده!!

مقتدای جنّ و انس است، او خوش آمده!!

مقتدای انبیا است او، خوش آمده!!

همه خدام اویند گو: خوش آمده!!

جنّ و انس و ملک گویند: او خوش آمده!!

نفس او مولا گوید: او خوش آمده!!

«خادمم» گوید: او خوش آمده!!

چون که رفتی به شهرت چه کنی؟

از زیارت بازگشتی به شهرت چه کنی؟!

راست بگو بازگشتی به شهرت چه کنی؟!

گر همان کاری که کردی بکنی؟!

از چه آیی به زیارت چه کنی؟!؟

آمدی تعلیم بگیری چه کنی؟!؟

پس چه تعلیمی گرفتی چه کنی؟!؟

او امام تو بود، انتظارش این نبود!!

او می خواست هدایت شوی انتظارش این نبود!!

آبروی امام را نگهدار چه کنی؟!؟

هنوز خدمت امامی، چه کنی؟!؟

زائرش بودی اکنون چه کنی؟!؟

خواست او خواست خداست، چه کنی؟!؟

از خدا برگشتی، یا از امام؟!؟

از خدا خواستی خوب شوی، یا از امام؟!؟

راه تو راه امام ماست، یا غیر امام؟!؟

راه خود می روی، یا راه امام؟!؟

تو دروغ گفتی چه گفتی، با امام؟!؟

از چه گفتی: من مأمومم؛ او امام؟!؟

تو مأموم نیستی، دروغ گفتی با امام!!

هر په گفتی، دروغ گفتی با امام!!

پس بیا از گفته هایت، توبه کن!!
هر چه گفתי خطا شد، توبه کن!!
گر تو باز گردی همانی، توبه کن!!
راه را گم کرده ای، پس توبه کن!!
پس بُرو خود را اصلاح کن باز بیا!!
دین خود را ادا کن، باز بیا!!
نیتت را پاک کن، باز بیا!!
خلق خود را نیکو کن، باز بیا!!
راه خود را مستقیم کن، باز بیا!!
راه بیراهه رفته ای، باز گرد بیا!!
نزد خوبان می روی خوب باش بیا!!
دعوت کردند خوب شوی، خوب باش بیا!!
امام را دان عالم اسرار ماست!!
همه را داند، عالم اسرار ماست!!
با امام صاف بیا و صاف بُرو!!
صاف بیا، هر چه خواهی بخواه صاف بیا!!
«خادم» آنچه گفתי ملتزم باش و بیا!!

نکند عالم بی عمل باشی، بیا !!

احوالات جواد الأئمه (علیه السلام)

ولادت امام جواد (علیه السلام)

کافی و ارشاد گویند جواد شب جمعه آمده!

پانزدهم رمضان شب جمعه آمده!

سال یکصد نود هفت شب جمعه آمده!

شب جمعه نکوست او شب جمعه آمده!

فرزند رضا بوده، او خوش آمده!

یک پسر داشته جواد بود، خوش آمده!

هفت ساله امامت، بیست و پنج ساله شهادت آمده!

هفده سال امامت کرده، بیست و پنج سال شهادت آمده!

او خوش آمده شب جمعه آمده!

جواد الأئمه آمده، شب جمعه آمده!

مادرش سبیکه بود، از ماریه ی قبطیه بود!

مادر ابراهیم بود، ماریه ی قبطیه بود!

القابش چار بود، بهترین القاب بود!

تقی و منتجب، جواد و مرتضا، بهترین القاب بود!

معتصم قاتل او بود، جوان بود، جوان بود!

جوان بود، بالین پدر آمد، جوان بود!

او جوانِ امامان بود، جوان بود کشته شد!

معتصم رحم نکرد، او جوان بود کشته شد!

در جوانی داغش بر دلِ مادر نهادند!

بنی عباس رحم نکردند، داغش بر دلِ مادر نهادند!

او جوادالائمه بود، اهل جود بود جواد بود!

پدرش سفارش کرده بود، اهل جود بود جواد بود!

گفته اند: حاجتِ مالی اگر داری او جواد است!

خاندان نبوت جوادند، او جواد است!

علی بن موسی یک پسر داشت، جواد بود!

دخترانی داشت یک پسر داشت، جواد بود!

آسمان گفت: این جواد است، جواد است!

زمین گفت: این جواد است، جواد است!

همه گفتند: او جواد است، جواد است!

کشته شد، نگفتند: جوان است، جوان است!

او پناه شیعیان بوده، جواد است!

چون پدر پناه شیعیان بوده جواد است!

حیف عمر او کوتاه بود، جواد است!

کوتاه تر از هر امامی بوده، جواد است!

جواد الأئمه، تنها جواد است!

یک جواد است بین ائمه جواد است!

«خادم» هر چه خواهی بخواه، او جواد است!

دست خالی برنگردی، او جواد است!

نصایح حضرت جواد(علیه السلام)

سخن هر که را گوش دادی، او را پرستش کرده ای!

گر او از خدا سخن گوید، خدا را پرستش کرده ای!

سخن هر ناطقی را گوش مکن!

گر از شیطان سخن گوید، گوش مکن!

او گر از الله سخن گوید، خدا را پرستش کرده ای!

او گر از شیطان سخن گوید، شیطان را پرستش کرده ای!

توبه را تاخیر مینداز، فریب شیطان بود!

بلکه هیچ خیری را تأخیر مینداز، فریب شیطان بود!

کار امروز به فردا مینداز، حیرت آورد!

کار خیر را به فردا مینداز، حیرت آورد!

سستی و تنبلی، هلاکت آورد!

برگناه اصرار مکن، هلاکت آورد!

گر چنین کاری کنی، ایمن از مکر خدایی!

خاسری و ایمن از مکر خدایی!

کارت گر محکم نباشد، اظهارش مکن!

فاسدش خواهی نمود، اظهارش مکن!

مؤمن به سه چیز نیاز دارد، بدان!

توفیق و موعظه، قبول می خواهد، بدان!

سعی کن یک برادر، لله بدست آوری!

گر به دست آری، خانه ای در بهشت، بدست آوری!

اعتمادت به خدا قیمت هر گرانی باشد!

بلکه نردبان هر بلندی باشد!

عزت مؤمن، غنایش از مردم است!

گر نخواهد عزتی، او ذلیل مردم است!

هم نشینی با شروران، مکن!

ظاهری زیبا دارند، هم نشینی مکن!

ای که بر استر شهوت سواری بدان!

ایمن نیستی استرشارد سواری بدان!

گر اطاعت از هوس ها می کنی!؟

آروزی دشمن خود، فراهم می کنی!

عقل خود را زیر پایت مگذار!

هر چه داری، زیر پایت مگذار!

عاقبت اندیش باش دنیا گذرد!

هر چه داری، می روی، دنیا گذرد!

«خادم» عقل را حاکم کن او ناصح است!

ور نه شهوت حاکم است، نی ناصح است!

ازدواج حضرت جواد(علیه السلام) با دختر مأمون

ازدواج جواد با دخت مأمون با رضایت نبود!

با کراهت بود، با رضایت نبود!

کفو او نی بُود، با رضایت نبود!

قدرت مأمون بود، با رضایت نبود!

قاتل او شد آخر با رضایت نبود!

کفو او هم نبود، با رضایت نبود!

او می خواست، کار پدر توجیه کند!

این عمل لله نبود می خواست توجیه کند!

پیش مردم، اظهار مسرت می کرد!

او در باطن اعمالِ عداوت می کرد!

کینه ها را او، پنهان می کرد!

لیک خدا ظاهر نمود، آنچه پنهان می کرد!

دخترش واسطه بود، او پنهان می کرد!

قاتل ابن الرضا بود، او پنهان می کرد!

شرم نکرد، در جوانی کشت پنهان می کرد!

آشکار شد، آنچه او پنهان می کرد!

فرزند فاطمه را مسموم نمود!

در حقیقت، فاطمه را مسموم نمود!

آب نداد، دمِ آخر او را تشنه کُشت!

مثل جدش حسین، او را تشنه کشت!

هر چه نالید و گفت آبم بده!

آب نداد به او، گر چه گفت آبم بده!

بدنش را سه روز، بر زمین باقی گذارد!

امر مأمون بود، بر زمین باقی گذارد!

مثل جدش سه روز، بر زمین باقی گذارد!

تشنه کُشت و بر زمین باقی گذارد!

کس نگفت: او فرزند فاطمه است؟!

از چه کشتید، او فرزند فاطمه است؟!

لیک غسل دادند، کفن کردند بدنش!

مردمان تشییع کردند، بدنش!!

پس بیاید، برحسین گریه کنیم!

تشنه کشتند، کفن کردند، برحسین گریه کنیم!

بدنش بی سر نشد، سرش بر نی نرفت!

بدنش زیر سُم اسبان نرفت!

پدرش گفت برحسین گریه کنید!

لب تشنه بریدند سرش، برحسین گریه کنید!

مثل گوسفندی بریدند سر او!

از قفا بود، بریدند سر او!

شهادت حضرت جواد(علیه السلام)

در چند چیز جوادالأئمه چون حسین بود!

ص: ۱۳۲۹

او لبش تشنه بود گفت آبم بدید، چون حسین بود!

قاتلش ناپاک بود، او چون حسین بود!

بدنش سه روز روی زمین بود چون حسین بود!

تشنه کشتند جواد را لب تشنه بود!

جدّ او نیز کشته شد، لب تشنه بود!

جسم او زیر سُم اسبان برفت بس تشنه بود!

سر او بالای نبی نرفت، بس تشنه بود!

سر او را نبردند از قفا، بس تشنه بود!

اهل بیتش به اسیری نرفتند، بس تشنه بود!

با اسیران سر او همراه نبود، بس تشنه بود!

خیمه و خرگاه او را نسوختند، بس تشنه بود!

سر او بالای نبی قرآن نخواند، بس تشنه بود!

اطفالش نسوختند از تشنگی، بس تشنه بود!

چوب بر لب و دندانش نزدند، بس تشنه بود!

بچه هایش بی تاب نشدند، بس تشنه بود!

العطش از بچه هایش نشنید، بس تشنه بود!

گریه ی اطفال خود را ندید، بس تشنه بود!

خواهرش او را زیر خنجر ندید، بس تشنه بود!

بدنش پاره پاره ندید، بس تشنه بود!

در وداعش آه و ناله نشنید، بس تشنه بود!

زینبش ناله نکرد و از فراق، بس تشنه بود!

زیر خنجر آه خواهر نشنید، بس تشنه بود!

خواهرش آه حسرت نکشید، بس تشنه بود!

داغ اصغر و اکبر ندید، بس تشنه بود!

گلوی اصغرش چاک نشد، بس تشنه بود!

العطش های فراوان نشنید، بس تشنه بود!

داغ هفتاد و دو تن را ندید، بس تشنه بود!

بیکس و تنها نشد، بس تشنه بود!

داغ عباسش ندید، بس تشنه بود!

طفل شش ماهه روی دستش نماند، بس تشنه بود!

ناله ی مادر طفل را نشنید، بس تشنه بود!

جمعه آمد، گفتیم: نور خدا می آید

جمعه نزدیک شده، نور خدا می آید!

آروزها فراوان شده، نور خدا می آید!

دل ما تنگ شده، نور خدا می آید!

کار ما سخت شده، نور خدا می آید!

همه امید ما، نور خدا می آید!

کار ما سخت است، ولی نور خدا می آید!

خداوند وعده داده: نور خدا می آید!

پیمبر فرموده: نور خدا می آید!

اولیا فرموده اند: نور خدا می آید!

کتب آسمانی گفته اند: نور خدا می آید!

شیعیان منتظرند، نور خدا می آید!

فقرا منتظرند، نور خدا می آید!

ستم‌دیده‌ها منتظرند، نور خدا می آید!

آه دردمندان گوید: نور خدا می آید!

کس نداند چه شود؟ نور خدا می آید!

علامات نشان می دهد، نور خدا می آید!

وعده‌ها حق است، نور خدا می آید!

شک مکن به خدا، نور خدا می آید!

صبر ما کوتاه است، نور خدا می آید!

گر که آماده شویم، نور خدا می آید!

گفته اند: باید بخواهید، نور خدا می آید!

پس بیا آماده شویم، نور خدا می آید!

مهدی آل محمد گفت: کن بر فرجم!

گر دعایم کنید، نور خدا می آید!

من دعا کردم، ولی تنهایم بدم!

همه باید دعایش کنیم، نور خدا می آید!

شک نداریم، گر چه بر ما سخت بود!

ما همه دانیم و گفتند: نور خدا می آید!

صبر باید بکنیم، همگی دعا کنیم!

همه دانیم به خدا، نور خدا می آید!

چه کنیم فساد زیاد است، صبر خسته شده!

گر چه دانیم و گوئیم: نور خدا می آید!

به خدا حفظ دین سخت شده، دل ما تنگ شده!

گر چه حق است و دانیم، نور خدا می آید!

«خادم» تو چه گویی؟ هر چه دانی بگو؟!!

من گویم وعده ها حق است، نور خدا می آید!

ذکر مصائب امام حسین (علیه السلام)

این حسین فاطمه، گویند تو مهمان بوده ای؟!!

از چه کشتند تو را، گر تو مهمان بوده ای؟!!

مهمان را اكرامش مى كنند پس چه شد؟!

تو كه فرزند فاطمه بودى پس چه شد؟!

جدّ تو گفت: ميهمان گر چه كافر است اكرامش كنيد!!

كس نگفت: اين فرزند است، اكرامش كنيد؟!

گر تو را كشتند، چرا آبت ندادند؟!

آب مگر قيمت جان بود، چرا آبت ندادند؟!

بچه هایت العطش گفتند، چرا آبت ندادند؟!

شيرخوارت را كشتند، چرا آبت ندادند؟!

دست عباس قطع شد، سقا بود تشنه بود!!

از چه او را كشتند؟ چرا آبت ندادند؟!

گويند: مادر اصغر تشنه بود شيرى نداشت؟!

طفل و مادر تشنه بودند، چرا آبت ندادند؟!

عباس سقا بود، اطفال تشنه بودند!!

تشنه سقايى نمود، چرا آبت ندادند؟!

تو كه شيرخواره را بُردى نشان دادى تشنه بود!!

شيرخواره كشته شد، چرا آبت ندادند؟!

اطفال تشنه، العطش گفتند، دشمن بشنيد!!

همه سوختند از آن، چرا آبت ندادند؟!

اكبرت گفت: پدر من تشنه ام آبم بده!!

تا تو انم بجنگم، چرا آبت ندادند؟!

عبّاس داخل آب شد، آب ننوشید تشنه بود!!

تشنه او را کشتند، چرا آبت ندادند؟!

تشنه لب کشتند تو را، آبت ندادند!!

تو که مهمان بودی، چرا آبت ندادند؟!

گفته شد: کلّ شهیدان تشنه بوده اند؟!

از چه تشنه بوده اند؟ چرا آبت ندادند؟!

آب بهر کافر و مشرک و حیوان حلال بود؟!

لیک بیچّه های فاطمه تشنه بودند، چرا آبت ندادند؟!

گر مسلمان بودند، از چه یاد احمد نبودند؟!

بیچّه های احمد را کشتند، چرا آبت ندادند؟!

قصّه ی کربلا ما را کشته است ما چه کنیم؟!

بیچّه های فاطمه کشته شدند، چرا آبت ندادند؟!

«خادم» از غُصّه میمیرد، گو چه کند؟!

هر چه یاد تشنگان می آید می سوزد گو چه کند؟!

آب را می بیند و می سوزد چه کند؟!

هر یتیمی را می بیند، می سوزد چه کند؟!

شهادت حضرت جواد (علیه السلام)

جواد الأئمه جوان بود، از چه کشته شد!!

فرزند فاطمه بود، از چه کشته شد؟!

پدرش را مأمون کشت، از چه کشته شد؟!

جدّش را هارون کشت، از چه کشته شد؟!

جواد الأئمه، جوان بود، از چه کشته شد؟!

نسل احمد بود او، از چه کشته شد؟!

حسد عبّاسیان بود، او کشته شد!!

قاتلش معتصم بود، او کشته شد!!

او جوان بود، پدرش را مأمون کشته بود!!

در جوانی کشته شد، از حسد کشته شد!!

تشنه لب بود، مثل جدّش کشته شد!!

دحم نکردند به او در جوانی، کشته شد!!

همسرش أمّ الفضل قاتلش بود کشته شد!!

دم آخر آبش نداد، تشنه کشته شد!!

بدنش روی زمین ماند هم چون جدّ او!!

جدّ او تشنه بود، او هم تشنه کشته شد!!

سه روز، روی زمین ماند، دفن نشد!!

غسل دادند، کفن کردند، دفن نشد!!

جدّ او هم سه روز ماند دفن نشد!!

بدنش سر نداشت، او دفن نشد!!

سرِ او بالای نی رفت، دفن نشد!!

جسم او پاره پاره شد، دفن نشد!!

همه رفتند به اسیری، دفن نشد!!

زیر آفتاب بود، بی سر بود، دفن نشد!!

مادرش بالین او آمد، دفن نشد!!

خواهرش اشک می ریخت، دفن نشد!!

سکینه نعشِ او در بر گرفت، دفن نشد!!

جنّ و انس بر او گریستند، دفن نشد!!

سید سجّاد بی تاب شد، دفن نشد!!

فراش و علقمه، بر او گریستند، دفن نشد!!

نیمه شب سجّاد آمد، پدر را دفن نمود!!

گریه می کرد بر او، پدر را دفن نمود!!

قبر او را نشانی گذارد و دفن نمود!!

تشنه لب کشتند او را، دفن نمود!!

«خادم» از سوز جگر، درمانده شد!!

راه چاره نداشت، اشک ریخت و درمانده شد!!

شهادت حضرت جواد(علیه السلام)

جواد الأئمه، جوان بود کشته شد!!

نسل احمد جوان بود کشته شد!!

در جوانی چرا کشتید، فرزند فاطمه؟!
مگر جرمش چه بود، از چه کشتید فرزند فاطمه؟!
همسرش شد قاتلش، او رحم نکرد!!
تشنه بود آبش نداد، او رحم نکرد!!
از جفا کشت همسر خویش، رحم نکرد!!
تشنه بود همسرش کشت، رحم نکرد!!
بین حجره سوخت و دست و پا زد!!
سوخت و سوخت و دست و پا زد!!
هنگام مرگ بود، پدر را صدا زد!!
اشک می ریخت و می سوخت، پدر را صدا زد!!
در خانه ی خود، ناله ی واغربتا زد!!
کی سزا بود این، ناله ی واغربتا زد؟!
در جوانی کشته شد، کامی ندید!!
بالب تشنه کشته شد، کامی ندید!!
بعد از پدر شادمان نشد، تا کشته شد!!
داخل حجره ناله کرد، تا کشته شد!!
غصه هایش، متراکم گشته بود!!
پیوسته بود دردِ نهانش، کشته شد!!
کنیزی آب آورد، او تشنه بود!!

همسرش آب را نداد، او تشنه بود!!

تشنه بود و یاد جدّش می نمود!!

از تشنگی می سوخت و یاد جدّش می نمود!!

ناگهان خاموش شد از العطش!!

آخرین حرفش بود، العطش!!

بدنش ماند سه روزی روی بام!!

همسرش راه نداد کس روی بام!!

مثل جدّش بر زمین ماند سه روز!!

سر به تن داشت گر چه ماند سه روز!!

عرشیان و فرشیان بهر او سوخته اند!!

احمد و حیدر کزار بهر او سوخته اند!!

قلب خادم بهر او سوخته است!!

قلب عالم بهر او سوخته است!!

ولادت حضرت هادی (علیه السلام)

هادی اّمّت خوش آمد، بر ما خوش آمد!!

قدمش مبارک باد بر ما خوش آمد خوش آمد!!

از جواد الأئمّه، فرزندی خوش آمد خوش آمد!!

چه نکوست هادی، خوش آمد خوش آمد!!

پانزدی ذی الحجّه آمد، خوش آمد خوش آمد!!

یا که دوم ماه رجب، خوش آمد خوش آمد!!
هادی و رهنما آمد، خوش آمد خوش آمد!!
گل زهرا آمد، خوش آمد خوش آمد!!
خوی احمد آمد، خوش آمد خوش آمد!!
فرزند حیدر آمد، خوش آمد خوش آمد!!
جدّ مهدی آمد، خوش آمد خوش آمد!!
درِ رحمت باز شد، خوش آمد خوش آمد!!
پناه شیعیان آمد، خوش آمد خوش آمد!!
تو ندانی که آمد؟ خوش آمد خوش آمد!!
پسر فاطمه آمد، خوش آمد خوش آمد!!
تو چه دانی که آمد؟ خوش آمد خوش آمد!!
همه شاد شدند، از قدم او، خوش آمد!!
عالی و عامی، شاد شدند، خوش آمد خوش آمد!!
عرشیان و فرشیان، شاد شدند، خوش آمد!
نور احمد بود آمد، خوش آمد خوش آمد!!
سه سال و سی سال امامت کرد، خوش آمد!
او چهل سال داشت و رفت، خوش آمد خوش آمد!!
خانه اش مدفن او شد، خوش آمد خوش آمد!!
خانه اش میهمان سرا شد، خوش آمد خوش آمد!!

او امام مهربان است، خوش آمد خوش آمد!!

او چو جدّ و پدرش مهربانست، خوش آمد خوش آمد!!

فضل او فضل احمد است، قدر او قدر حیدر است!

هر دو در یک تن شدند، خوش آمد خوش آمد!!

ابوهاشم گوید: به خدا سوگند، او عزیز است، عزیز است!

دوست و دشمن خاضع اش می شوند، عزیز است، عزیز است!

معجزاتش فراوان است، او عزیز است، عزیز است!

بر همه هادی است او، عزیز است، عزیز است!

پاسخ دوست و دشمن می دهد، او عزیز است، عزیز است!

متوکل تسلیم او شد، او عزیز است، عزیز است!

هر چه کرد از قدر او کاهت، نشد!

خود خفیف شد، او عزیز است، عزیز است!

«خادم» تو چه دانی عزیز است عزیز است!

او به فکر تو نیاید، او عزیز است، عزیز است!

احوال حضرت هادی (علیه السلام)

هادی امت امام هادی بُود!

قدمش مبارک امام هادی بُود!

دهمین امام ما، امام هادی بُود!

دستگیر بیچارگان امام هادی بُود!

او فرمود: ما هادی اختیار و اغیاریم همه،

دستگیر اختیار و اغیاریم همه!

همه ی ما هادی و راهنماییم همه!!

راهنمای اختیار و اغیاریم همه!

کس نگوید دستگیری از خوبان کنیم!

ما دستگیر اختیار و اغیاریم همه!

هر که آید نزد ما، راهش دهیم!

گر که صالح باشد، ما جاهش دهیم!

ور نه کار او، اصلاح کنیم!

گر چه از ما نباشد، کار او اصلاح کنیم!

خاندان کریمیم، همه را، راه دهیم!

خانِ ما باز است، همه را راه دهیم!

متوکل بی اذن ما، کاری نکند!

عبد ماست او، بی اذن ما کاری نکند!

همه چیز خادم ما باشد!

ملک و حی خادم ما باشد!

شیعیان را ما دستگیری کنیم!

هر که آید ما دستگیری کنیم!

دشمن خود را شفا دادیم، او دشمن بود!

کیسه ی زر مادرش داد، او دشمن بود!

هر که امید به ما می کند، راهش دهیم!

امیدوار، گر عدو باشد، ما راهش دهیم!

خاندان کریم، امیدوار، راهش دهیم!

نامیدش نکنیم او را، راهش دهیم!

ما عزیزیم نزد خدا، مردم خادمند!

عزت ما خدایی است، مردم خادمند!

پادشاهان، ناچار چون مردم خادمند!

عزت ما خدایی است، مردم خادمند!

پادشاهان نتوانستند به آباء خود عزت دهند!

عزت ما خدایی است، مردم خادمند!

متوکل خواست ما را ذلت بدهد!

هر چه کرد نتوانست، ما را ذلت بدهد!

عزت ما را خدا خواسته بود، خدا را چه کند؟!

ذلت او را خدا خواسته بود، خدا را چه کند؟!

«خادم» حق همین است، ما هم خادمیم!!

افتخار داریم همه، ما هم خادمیم!!

فضائل و معجزات امام هادی (علیه السلام)

امام هادی گرفتار متوکل بوده است!

قاتلش او یا معتزّ بوده است!

او در خانه ی خود مدفون بوده است!

چهل سال و اندی زنده بوده است!

امام هادی نسل احمد بوده است!

او گرفتار ظلم ظالم بوده است!

او عزیز فاطمه بوده گرفتار بوده است!

او چهل سال داشته، گرفتار بوده است!

متوکل گفت: باید تیراندازی کنی!

او شراب خورده بود گفت باید تیراندازی کنی!

ده تیر زد هر کدام پشت دیگری!

همه درمانده شدند، خجل از دیگری!

توهین کرد به امام عمر او کوتاه شد!

وادار به سلام کرد، عمر او کوتاه شد!

زینب کذابه را رسوا نمود!

او می گفت: من زینبم، رسوا نمود!

بین درّندگان رفت آسیبی ندید!

زینب کذابه رسوا شد او آسیبی ندید!

حیوانات بهر او خاضع شدند!

سر تکان دادند و خاضع شدند!

زینب کذابہ را خوردند، او زینب نبود!

ور نه گوشت او بر آنان زبینه نبود!

متوکل خواست امام را خفت دهد!

خود خفیف شد، نتوانست خفت دهد!

فرمود: متوکل سه روز زنده است!

ساکت باش او سه روز زنده است!

متوکل گفت: بهر من شعری بخوان!

او مست بود می گفت: بهر من شعری بخوان!

شعر هادی هر که را هادی شود!

شعر او معجز بود، هر که را هادی شود!

عبرت از اشعار او ظاهر بود!

حق از آن ها آشکار و ظاهر بود!

متوکل با خیانت، گریه کرد!

بهر هر خیشی گوئی، گو گریه کرد!

رهنمودهای امام هادی (علیه السلام)

خودپسندی مکن دشمن فراوان شود!

بی صبوری مکن مصیبت دو چندان شود!

یاد مرگ باش، تا بیدار شوی!

غافل از مرگ مباش، بیدار شوی!

حکمت بهر نا اهل ضایع مکن!
قدر آن را نداند، ضایع مکن!
شب بیداری خواب را شیرین کند!
گر گسسه باشی طعامت شیرین کند!
مقادیر رحمان، تو را درس دهد!
تو حکمت ندانی؟ تو را درس دهد!
آنچه امید نداری، بیشتر امید بدار!
عبرت از موسی بگیر، بیشتر امید بدار!
نزاع گر می کنی، رفاقت را مبر!
ارزش آن زیاد است، رفاقت را مبر!
اسیر زبانت مشو، جاهلی!
هر چه خواستی مگو، گر جاهلی!
راکب آر هستی چموشی مکن!
عقل یادت نرود، چموشی مکن!
گر تو بحثی می کنی، حق را بجوی!
غلبه، جهل بُود، حق را بجوی!
از حسد پرهیز کن خود ضایع شوی!
اثرش بر تو باشد، خود ضایع شوی!
انتظار فرج با عمل است!

داد و فریاد مکن، با عمل است!

عملت گر نیک بود، منتظری!

بی عمل حرفی مزین منتظری!

گر که اهل عملی، منتظر، منتظر است!

قاصدی نزد قبرت فرستد، منتظر است!

خُلق خود را با عمل نیکو بکن!

خلق نیکو عمل است، با عمل نیکو بکن!

«خادم» تو خُلقِ خود نیکو بکن!

راست گو، خُلق خود نیکو بکن!

ارزش انسان به خُلق اوست!

قوتِ ایمان به خلق نیک اوست!

رهنمودهای عقلانی امام هادی (علیه السلام)

روز تو با صدقات شادمان شود!

روح تو با صدقات شادمان شود!

سعی کن صدقات را باطل نکنی!

نی اذیت، نی منت، باطل نکنی!

این که گویی شیعه‌ی خالص بوم!

این آزار به ماست مگو خالص بوم!

این دروغ بود گفتی، ما را آزار نمودی!

صدقات باطل شد، ما را آزار نمودی!

شیعه مخلص مؤمن آلِ فرعون بُود!

یا که بوذر، مقداد و عمّار و سلمان بُود!

تو بگو: من محبّ شما هستم و بس!

دشمنِ دشمنانِ شما هستم و بس!

خدا فرمود: صدقات را با منت باطل مکنید!

نی اذیت، نی منت، باطل مکنید!

گر نداری، کم بده محروم مکن!

گر هیچ نداری، دعا کن محروم مکن!

ابن سکیت گفت: از چه احمد با قرآن و شمشیر آمده؟!

موسی عمران با ید و بیضا آمده؟!

از چه عیسا با علاج مرضا آمده؟!

مرده را زنده کند، با علاج مرضا آمده؟!

هادی فرمود: زمان موسا سحر و جادو بوده است!

عصا و ید و بیضا جواب جادو بوده است!

زمان عیسی مردم نفرین و لعنت کرده اند!

عیسا شفا آورد، آنان لعنت کرده اند!

در زمان احمد، مردم به فضاحت افتخار کرده اند!

شعر و شمشیر بوده بر هم افتخار کرده اند!

خداوند به احمد قرآن و شمشیر داده است!

تا بفهمند برتری، قرآن و شمشیر داده است!

ابن سکیت گفت: حُجَّت چه باشد بگو؟!

هادی فرمود: حُجَّت عقل توست، چه باشد بگو؟!

تو با عقلت کاذب از صادق شناسی!

کاذب آر باشد، از صادق شناسی!

عقل صادق است، جز او کاذب است!

عقل را صادق بدان، جز او کاذب است!

امام هادی (علیه السلام) و درس توکل بر خدا

توکل باید خالص و لله بُود!

متوکل جر خدا را نخواند، خالص و لله بُود!

ور نه محرومش کند خالق، لله تَبُود!

دیگری را به میان آرد، لله تَبُود!

خواسته ی خود به خدا گو، به دیگر مگو!!

توکل خالص نبود، به خدا گو، به دیگر مگو!!

گر به غیر او بگویی ذلیلت می کند!!

حاجت دست اوست، او ذلیلت می کند!!

او قَسَم یاد کرده، چنین خواهد کند!

تو به غیر خدا رو کردی، چنین خواهد کند!

او گفته حاجتش دستِ من است!!

از چه خواهی غیر من، حاجتش دستِ من است!

با خدا، غیر خدا را مخوان مشرک شوی!!

حاجت از غیر او نخواه، مشرک شوی!!

متوکل باید، راست و صادق بود!

گو مشرک نباشد، راست و صادق بود!!

متوکل نامش متوکل بود، او مشرک بود!!

تکیه بر نام خود می کرد، او مشرک بود!!

او امامش آزرده، پیامبر آزرده!!

گو خدا آزرده، پیامبر آزرده!!

غاصبین خلافت همه کافر شدند!!

وقت مرگ «ویل لی» گفتند و کافر شدند!!

حق صاحب حق را غصب کرده اند!!

صاحب حق خداست، غصب کرده اند!!

مادرش هدیه می داد، تا شفا یابد پسرش!!

او امامش می شناخت نَبی پسرش!!

حسدش غالب بود، چون پدرش!!

هر دو کشتند، پدر و هم پسرش!!

بنی عباس می کشتند و به مسند می نشستند!!

درس عبرت نگرفتند، به مسند می نشستند!!

امام خود می کشتند، به مسند می نشستند!!

همه کافر بودند، به مسند می نشستند!!

پسر عمّ می گفتند و می کشتند، به مسند می نشستند!!

گو منافق بودند همه، می کشتند به مسند می نشستند!!

جامعه از کیست بگور روشن شویم

جامعه از هادیست فضل اولیاست!

جمالاتش همه، فضل اولیاست!

فضل کامل گر خواهی بیا در جامعه است!

هر چه خواهی بیا در جامعه است!

مادح و ممدوح دان تو جامعه است!

فضائل بی شمار است جمع آنها جامعه است!

جمالاتش همه، گویا بُود!

حجّت است بهر همه، گویا بود!

جامعه موجی است از دریای عشق!

جامعه نوری است، از انوار عشق!

لذّت عشق گر خواهی بری؟!

منبع عشق است آن، گر خواهی بری؟!

راه عشق را او، باز کرده است!!

عشقِ دوستی را، او باز کرده است!

از امام هادیست، او باز کرده است!!

عشق بازی جامعه است، او باز کرده است!

عاشق آر هستی بخوان عاشق تر شوی!!

هر چه خواهی بخوان، عاشق تری شوی!

معرفت گر خواهی، جامعه است!!

هر چه خواهی بخواه، در جامعه است!

عشق بازی گر خواهی، جامعه است!!

جامعه نورست، بین جامعه است!

عشق کامل گر خواهی، جامعه است!!

هر فضیلت خواهی، در جامعه است!

صد تکبیر بگو، تا آماده شوی!!

راه را گم نکنی، آماده شوی!

راه باریکست، باید بروی!!

خطر شرک دارد، صاف باید بروی!

رو به این سو و آن سو مکن باید بروی!!

بر خدا کن توکل باید بروی!

خداوند فرموده: از این راه باید بروی!!

راه دیگر مرو، از این راه باید بروی!

این صراط مستقیم است، از این راه باید بروی!!

راه دیگر مرو، از این راه باید بروی!!

الغرض، جامعه راه حق، روشن نموده!

حق همان است که او روشن نمده!

احوال حضرت عسکری (علیه السلام)

ولادت امام عسکری (علیه السلام)

ولادت جمعه، هشت ربیع الثانی بُود!

شهادت دوشنبه هشت ربیع الاوّل بُود!

سال رحلت دویست و شصت بُود!

سال میلاد دویست و سی بُود!

بیست و هشت سال او زنده بوده!

هر روز می مرده او و زنده بوده!

راه معصومین رفته، تا زنده بوده!

شیعیان را راهنما بوده، تا زنده بود!

مهدی به خواصّ نشان داده، تا زنده بوده!

خصال شیعه را روشن نموده، تا زنده بوده!

وصایایی داشته بر شیعه، تا زنده بوده!

مهدی موعود را نشان داده، تا زنده بوده!

مادرش صالحه و عارفه و عابده، بوده!

نام او حُدَیث، یا سُلبَل، یا جَدّه بوده!

در وصفش همین بس که او، مرجع شیعه بوده!

جایگزین امام بوده، مرجع شیعه بوده!

حکیمه گوید: جدّه، مرجع شیعیان شد!

ولّی الله غایب شد، او مرجع شیعیان شد!

تا که جان ولّی الله محفوظ بماند!

حضرت زینب نیز جانشین حسین شد، تا جان علی بن الحسین محفوظ بماند!

حکمت حق را بین چرا این گونه شد؟!

تا که حق باقی ماند، حکمت حق را این گونه شد!!

ور نه می کشتند ولّی الله را، این گونه شد!!

کار حکمت کس نداند، بس دانیم ما این گونه شد!!

امامت در نسلِ فاطمه، ماند تا قیامت!!

حکمتِ الله بود، نسل فاطمه تا قیامت!!

عدو خواست نسل احمد را براندازد نشد!!

امامت ماند در نسل فاطمه، نسل احمد براندازی نشد!!

عدو خواست نسلِ عسکری باقی نماند!

نسل او باقی نماند، نسل عسکری باقی بماند!!

جاهل و نادان، جنگ با خدا پیروزی ندارد!!

تو باید با نفس بجنگی، جنگ با خدا پیروزی ندارد!!

تو دشمن را گم کردی ریشه ی خود می زنی!!

با خدا جنگ مکن، بر ریشه ی خود می زنی!!

سال ها در کمین بودند تا نیاید منتقم!!

منتقم آمد چو موسی، چه گویی نیامد منتقم؟!

آنقدر کشتید فرزندانِ فاطمه آخر چه شد!!

موسی آمد، مهدی آمد، آخر چه شد؟!

معجزات امام عسکری (علیه السلام)!

معجزات عسکری چون پدراناش فراوان بوده!

او کودک بوده، معجزاتش فراوان بوده!

کودکان اهل بازی بودند، او ذاکر حق می بوده!

می گفته بر این خلق نشدم، ذاکر حق بوده!

کودک بوده، به او گفته شده موعظه کن!

گریه کرده در آن حال، ذاکر حق بوده!

حضرت هادی فرمود: امام بعد از من حسن است!

حسن است او، همه چیزش حسن است!

هر که بر من نماز خواند او وصی من است!

شک در آن نیست، او جانشین من است!

حضرت عسکری از درون ها خبر می داده!

نیت اصحاب می دانسته، از درون ها خبر می داده!

گر سؤالی ز پدر کرده بودند، او خبر می داده!

از همه اسرار آگاه بود، از درون ها خبر می داده!

ابوهاشم گوید: من به فکر دین خود بودم!

او سِرِّ من دانست، من به فکر دین خود بودم!

گفت: بردار قطعه ی نقره را بردار، ادا کن دین خود!

مهراش شک مکن، ادا کن دین خود!

این سِرِّی است، بر کسی باز گو مکن!

ابوهاشم گوید: داد و گفت: باز گو مکن!

تا که من به فکر نفقات زمستان آمدم!

باز خطی کشید و فرمود: بردار نقره را، باز گو مکن!

ابوهاشم گوید: آنچه امام داد و گفت: باز گو مکن!

با نیاز من مطابق بود، گفت: باز گو مکن!

ابوالادیان گوید: نامه هایی عسکری داد، مدائن رفتم!

فرمود: چو باز گشتی پانزده روز طول کشد من از دنیا رفتم!

گفتم: آقا امام بعد از شما کیست نشانش چه بُود؟!

فرمود: آن که بر من نماز خواند، نامه خواهد گوید، در همیان چه بُود؟!

بعد پانزده روز باز گشتم همه گریان بُدند، حیران گشتم!

پرسیدم امام کیست؟ جعفر کذاب دیدم، حیران گشتم!

بدن عسکری آماده شد، جعفر آمد، او را دیدم!

چون نماز خواست بخواند، پنج ساله حجّت حق را دیدم!
عمو را کنار زد، همه ترسیدند، بر پدر خواند نماز!
کس ندانست کیست، همه ترسیدند، بر پدر خواند نماز!!
گفتم: این یک نشانه، دو نشانه ی دیگر کجاست؟!
ناگهان رو کرد و گفت: نامه ی بابم کجاست؟!
ناگهان دیدم گروهی از دور آمدند گفتند: امام ما کجاست؟!
جعفر آمد گفت: من امامم، گفتند نشانت کجاست؟!
گفتک من نشانی ندارم، گفتند بگو همیان کجاست؟!
جعفر گفت: علم غیب از من نخواهید ندانم کجاست!!
ناگهان از داخل خانه خادمی آمد، خبر داد آن کجاست؟!
هر چه در آن بود گفت، صاحبش گفت، آن کجاست!!
به چه زیبا بود آن پسر، من ندانستم کجاست؟!
همه چیز را دانستم بس ندانستم او کجاست؟!
حضر عسکری امامم را نشان داد، ندانستم کجاست؟!
همه حیران شدند، او که بود؟ جایش کجاست؟!
من فهمیدم امامم کیست لیک ندانستم جایش کجاست؟!
تاکنون این گونه بوده، کس ندانسته جایش کجاست؟!
اندکی او را دیده اند، لیک ندانسته کجاست؟!
دور کعبه دیدمش لبخندی زد، دانستم کجاست!؟

سال هایی جمالش ندیدم، گفتم او کجاست؟!

کس جوابم نداد، تا شبی آمد، دانستم کجاست؟!

نیمه شب بوده در نماز بودم، در گوشم گفت کجاست؟!

گفت: گر دعا می کنی، بر من دعا کن، دانستم کجاست؟!

عشق او بر دلم آمد، دعا کردم، ندانستم کجاست؟!

من به دوستان گفتم: او گفت: دعایم کن، من ندانم کجاست؟!

تا توانید، دعایش کنید، مضطرّ است، ندانیم کجاست؟!

ای خدا فرجش را برسان، ما ندانیم کجاست؟!

بین ما هست او، نمی شناسد ما را، ما ندانیم کجاست؟!

ما چو اخوان یوسف، بی وفا هستیم، ندانیم کجاست؟!

تا که روزی مضطرّ شویم، او بیاید، ما بینیم کجاست؟!

برادر بیا آماده شویم، او بیاید بدانیم کجاست؟!

ما که جز او امامی نداریم، او امام است، ندانیم کجاست؟!

پس بیا آماده شویم، او بیاید بدانیم کجاست؟!

وصایای حضرت عسکری به شیعیان خود

بعد بسم الله فرمود: جَنَّتْ و عاقبت از متقین است!

گو موحد بُوند، جَنَّتْ و عاقبت از متقین است!

آتش و نار، مخصوص ملحدین است!

کَلِّ عدوان و عذاب بر ظالمین است!

جز خدای یگانه الهی نیست، او أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است!

تو بدان درود و سلام، بر آل طاهرین است!

شیخ من، معتمد من، علی بن حسین بابویه است!

او موفق لمرضات خدا، علی بن حسین بابویه است!

من دانم که در صَلْبَتِش عبادِ صالحین است!

از خدا خواهم توفیقش، از عباد صالحین است!

من وصیت می کنم بر نماز و زکات اصل دین است!

هر نمازی را با زکات پذیرند این اصل دین است!

از خطای دیگران بگذر، کَظْمِ غِیْظِ کُنْ، جُزْءِ دین است!

صله کن با ارحام، کمک کن به اخوان، جز دین است!

تا توانی بکوش بر حاجت مؤمن، جُزْءِ دین است!

گر چه در سختی بُدی، حلم کن، جُزْءِ دین است!

تا توانی تَفَقَّهُ کن تثبت کن، جُزْءِ دین است!

از کتاب الله و «عترت» دور مشو، این اصل دین است!

اصل هر خیری حُسْنِ خَلْقِ است، جز دین است!

بر تو باد بر امر بر معروف، نهی منکر، جُزْءِ دین است!

خدا فرماید: خیر، در صدقه و معروف و اصلاح دین است!

امر و نهی تو به مردم، بهترین اصلاح دین است!

سع کن از فواحش دور شوی، نزدیک مشو!

خطری است در پیش، تو نزدیک مشو!

پیمبر علی را بارها به نماز شب سفارش کرد!

گفت: گر کوچک شمری از من نیستی، سفارش کرد!

در حقیقت امت را به این امر سفارش کرد!

هر خیری را سحر تقسیم کنند، به نماز شب سفارش کرد!

تا که فرمود: گر شب را ناچیز شماری، از ما نباشی!

این وصیت ها را به شیعه بگو ورنه از ما نباشی!

سپس فرمود: صبر کن، منتظر باش فرج را!

افضل اعمال انتظار فرج است، منتظر باش فرج را!

شیعیان محزونند، تا فرج ما برسد!

این بشارت از نبی است، فرج ما، برسد!

فرج گر رسد، زمین پُر از عدل و داد شود!

ظلم و جور پر بوده، پر از عدل و داد شود!

زمین از خداست، هر چه او خواهد شود!

وارث اش متقین اند، هر چه خواهد شود!

شیعیان را، امر بر صبر باید بکنی!

شیخ من، معتمد من، امر بر صبر باید بکنی!

سلام و رحمت حق، بر شیعیان و تو بُود!

برکات و رحماتش بر شیعیان و تو بُود!

خداوند ملجأ و وکیل و مولای ماست!

یار ما اوست، وکیل و مولای ماست!

او وکیل ماست، نعم الوکیل اوست!

حسبنا الله و نعم الوکیل اوست!

«خادم» گوش کن بین مولا چه گوید؟!

او گوید: اطاعت واجب است، بین مولا چه گوید؟!

امام عسکری گوید: شیعیان صبر کنید!!

منجی عالم خواهد آمد، شیعیان صبر کنید!!

دین اگر خواهید بماند، صبر کنید!!

از فسادها، فتنه ها گناهان، نهی کنید!!

در دیانت فقیه باشید، صبر کنید!!

از فواحش دور باشید و صبر کنید!!

صبر مفتاح فرج است، صبر کنید!!

پاداش صبر بی حساب است، صبر کنید!!

صبر بر فرج، فرج است، صبر کنید!!

فرج ما حتمی است، باید صبر کنید!!

خدا با صابرین است، باید صبر کنید!!

ثواب صبر را خدا داند، باید صبر کنید!!

اصل دین صبر است، خدا دوستدار صابرین است!!

صبر قرین شکر است، خدا دوستدار صابرین است!!

«خادم» صبر کن مهدی خواهد آمد!!

تو به کارت مشغول باش، مهدی خواهد آمد!!

سخنان حکیمانه امام عسکری (علیه السلام)

از خدا ترس، تا از تو بترسند!

مترس از دیگری، تا از تو بترسند!

خدا را اطاعت کن، اطاعت می شوی!

اطاعت کن خالق را اطاعت می شوی!

مطیع خالق باش باکی بر تو نیست!

سَخَطِ مخلوق عیبی بر تو نیست!

تو اگر سَخَطِ خالق خریدی، بدان مسخوط شوی!

سَخَطِ مخلوق بخر، تا مسخوط نشوی!

با تواضع باش پایین بنشین تا بزرگ شوی!

سعی مکن بالا نشینی نی بزرگ شوی!

با تواضع باش درود خدا و ملائک بر تو باد!

گر تواضع کنی، بالا بَرَنَدت درود بر تو باد!

از گناهی که بخشوده نشود دوری کن!

تو مگو کاش گناهم همین بود، دوری کن!

عبادت کثرت نماز و روزه نیست!

در امر خدا تفکر کن زیاد، نماز و روزه نیست!

خشم مکن، آن کلید هر شرّی بود!

حلیم باش، آن کلید هر خیری بود!

توقّف کن وقت شبهه، اورع الناس شوی!

واجبات خود ادا کن، اعبداالناس شوی!

از حرام پرهیز کن، ازهد الناس شوی!

از گناه پرهیز کن، اجهد الناس شوی!

قلب احمق در دهان است هر چه را می گوید!

دهان حکیم پشت قلب است هر چه را نمی گوید!

عَمِ رِزْقِ مِضْمُونِ مَخْوَرِ، خدا رازق توست!

واجب حق به جا آور، خدا رازق توست!

هیچ عزیزی ترک حق نکند، جز ذلیل شود!

هیچ ذلیلی حق نگوید، جز عزیز شود!

گر که اکرام می کنی، آزار مکن!

اکرام کن فقط به کسی آزار مکن!

پنهان موعظه کن تا زینت دهی!

عیب هیچ کس آشکار مگو، عیبش دهی!

هیچ بلایی نبود، جز در آن نعمت بود!

هیچ دردی نبود، جز در آن حکمت بود!

چه قدر زشت است طمع، ذلت آورد!

گر قناعت کنی تو، عزت آورد!

ظالمِ عاقل بسا از ظلم خود، دوری کند!

صاحبِ حق گر سفیه است، حق را ضایع کند!

اعتراف دشمنان به فضائل امام عسکری (علیه السلام)

این خاقان، ناچار شد، ابن الرضا را حرمت دهد!

او اعتراف کرد به حق او، ناچار شد، حرمت دهد!

نام او را با کنیه صدا زد، تا حرمت دهد!

هیبتش ناچار کرد، تا او را حرمت دهد!

پسرش را گفت: ندانی کیست او، ابن الرضاست؟!

خلافت حق آنان است او ابن الرضاست!

به پسر گفت: او پیشوای رافضیان است، ابن الرضاست!

پسر گوید: با هر که سخن گفتم او گفت: ابن الرضاست!

با هر که سخن گفتم، فضل او را گفت، ابن الرضاست!

او از اولاد فاطمه است او، ابن الرضاست!

خلیفه گفت: آب نیست، از خدا باران بخواهید!

مسلمانان آب خواستند، گفت باران بخواهید!

هر چه خواستید باران نیاید، محروم شدند!

نصارا خواستند باران نیامد محروم شدند!

تا که عالمی از نصارا استخوان پیامبر در دست گرفت!

باران آمد با دعایش، چون استخوان پیامبر در دست گرفت!

کار بر مسلمانان مشتبه شد به شگفت آمدند!

تا که ابن الرضا آمد استخوان را گرفت، به شگفت آمدند!

به نصارا گفت: اکنون بخوانید تا باران بیاید؟!

هر چه خواندند نشد، گفت: بخوانید تا باران بیاید؟!

شبهه بر طرف شد، فضل او آشکار شد!

شکِّ همه زائل شد، فضل او آشکار شد!!

اسحاق کندی فیلسوف عراقی بود نادان بود به قرآن!

کتابی نوشت در ردّ قرآن، نادان بود به قرآن!

امام عسکرس او را ز خوابش بیدار کرد و گفت:

تو مراد خدا را ندانی، نادان بود به قرآن!

اسحاق کندی از خواب بیدار شد، کتابش را بسوخت!

گفت: راست گوید عسکری، کتابش را بسوخت!

علم قرآن نزد صاحبان وحی بود!

دیگران را بهره ای نیست، نزد صاحبان وحی بود!

هر که از صاحبان وحی جدا شد، از قرآن جدا شد!

آن که گفت: «حسبنا کتاب الله» از قرآن جدا شد!

قرآن محکم دارد، متشابه دارد، مجمل است!

خاندان وحی دانند چه گوید؟ قرآن مجمل است!

گر نشان ولیّ الله خواهی، علم قرآن شاهد است!

هر کسی ولیّ خدا نیست، قرآن شاهد است!

امام عسکری (علیه السلام) در زندان

ناقلین گویند: خانه ی ابن الرضا زندان او بود!

خلیفه می گفت: سخت بگیرید بر او، خانه اش زندان او بود!

صالح بن وصیف گفت: کار او در زندان عبادت بود!

همه ی اوقاف او نماز در زندان عبادت بود!

هر که را بر آزار او فرستادم اهل عبادت شد!

نکرد آزار به او، خود اهل عبادت شد!

اذیت نکرد فرسوده شد، اهل عبادت بود!

به آنان گفتم: چرا آزار نکردید؟ گفتند اهل عبادت بود!

او با کسی سخن نی گفت، بس اهل عبادت بود!

ما نکردیم آزارش، بس اهل عبادت بود!

او با غیر عبادت کاری ندارد، هیبتش ما را گرفته!

چون نگاهش می کنیم ترسیم، هیبتش ما را گرفته!

حاکم عباسی درمانده شد چه گوید، بی گناهست!

از چه او را می آزارد، او بی گناهست!؟

معمد عباسی از عداوت او را تحویل زندان داد!

حال او پرسید گفته شد جرمی دارد، نماز تحویل زندان داد!

سه نفر از حکام، خواستند او را بکشند!

این نشد، امام نفرین کرد، نشد او را بکشند!

هر که را نفرین کرد، هلاک شد، نشد او را بکشند!

کار آنان همواره همین بود، نشد او را بکشند!

در زمان معتمد مسموم شد، کشته شد!

صادق آل محمد گفت: کس نماند از ما سالم جز کشته شد!

مجتبا و صادق گفتند: ما مسموم یا مقتول شویم!

زنده هستیم ما، تا مسموم یا مقتول شویم!

دَمِ آخر به فرزندش گفت: سید اسقنی!

دست فرزند سیراب شد، گفت: سید اسقنی!

دَمِ آخر پدر را آب داد، وضو داد و برفت!

کودکی بود زیبا، آب داد و، وضو داد و برفت!

«خادم» گوید: این پسر رأس پدر به دامن گرفت و برفت!

کربلا پدر رأس پسر به دامن گرفت و برفت!

اول ماه ربیع بیمار شد، هشتم برفت!

نهم ماه ربیع شادی شد، هشتم برفت!

ولادت قمر بنی هاشم سقای کربلا

چهارم شعبان شده، مولد عباس شده!

وقت شادی شده، ولد عباس شده!
حامی لب تشنگان است گو خوش آمده!
مادرش اُمّ البنین است، گو خوش آمده!
در شجاعت چو پدر بوده، او خوش آمده!
حامی برادر بوده، او خوش آمده!
همه زین مولود شادند، او خوش آمده!
یار باوفای حسین است، او خوش آمده!
چون پدر شجاع ترین است، او خوش آمده!
مادرش قهرمان است، او خوش آمده!
علمدار حسین است او، خوش آمده!
فرزند فاطمه است، او خوش آمده!
جان فدای حسین است او، خوش آمده!
ساقی اطفال است، او خوش آمده!
پدرش حیدر است، گو خوش آمده!
یل اُمّ البنین است گو، خوش آمده!
دشمن از او در هراس است، او خوش آمده!
او نگهبان خیام است او، خوش آمده!
حیدر کزار است، ساقی اطفال است خوش آمده!
آب از او شرمسار است او، خوش آمده!

عاشق است، ساقی است، خوش آمده!

کربلا جان فدایست او، خوش آمده!

نام عباس نبرید نزد فاطمه!

مادرش شرمسار است، نزد فاطمه!

فاطمه گوید: عباس فرزند من است!

مادرش گوید: عباس فرزند من است!

پیمبر گوید: عباس فرزند من است!

علی گوید: عباس فرزند من است!

همه شادند و گویند: عباس فرزند من است!

او گل چند باغ است؟ همه گویند: فرزند من است!

نوگل خندان فرزند علیست خوش آمده!

همه گویند فرزند علیست خوش آمده!

«خادم» این گل از کیست؟ بگو: خوش آمده!

هر که هست او بگو: خوش آمده!

احوال حضرت بقیه الله (علیه السلام)

ولادت حضرت بقیه الله (علیه السلام)

ولادت در شب نیمه شعبان، سال ۲۵۵ واقع شده!

گل زهرا آمده، حجت آمده، در سامرا واقع شده!

مادرش دختری یسوعا از حواریین بوده است!

نسبش به شمعون وصی عیسا می رسد از حواریین بوده است!

حمل او مانند موسی بوده، پنهان بوده است!

حکیمه گوید: اثری از آن نبوده، پنهان بوده است!

قدرتِ الله که دادند، حجت خود حفظ کند!

او چو موسی حجت خود، کنار فرعون حفظ کند!

حکیمه گوید: عسکری گفت به من: امشب بمان!

حجت حق آید، خدا داند، امشب بمان!

نیمه شب بر نماز برخاستم، نماز خواندم نرجس خواب بود!

تا که برخاست و نماز خواند، دیگر خواب نبود!

اثری چون ندیدم، شک نمودم، عسکری فریاد نمود!

امر حق خواهد آمد، عمه شک مکن، عسکری فریاد نمود!

تا که دیدم پرید و مضطرب شد، گفتم: چه شد؟

دخترم امر خدا آمد، بگو بر من چه شد؟!

گفت: آری عمه، امر خدا آمد، ندانم چه شد؟

حجت حق آمد، منتظر آمد، ندانم چه شد؟!

قدم بر دارِ خاکی زد، سجده کرد بهر خدا!

وی گرفتم پاکیزه بود، بوسیدم، بهر خدا!

عسکری از دور صدا زد، بیاور عمه فرزند مرا!

پس گرفت روی دستش زبان در دهانش گذارد بین فرزند مرا!

نوزاد تهلیل گفت، شهادت بر رسالت داد، تازه بود!

بر جمیع پدراننش شهادت داد، تازه بود!

عسکری گفت: عمّه بگیرش ببر نزد مادرش!

تا سلامی کند بر مادر، پس بیار از نزد مادرش!

عمّه هفت روز دیگر بیا تا ببینی تو رُخش!

زودتر میا، او نیست نزد ما، نبینی تو رُخش!

حکیمه گوید: روز بعد رفتم گفتم عزیز من چه شد؟!

عسکری گفت: چون مادر موسا خدایش سپردم از چه گویی چه شد؟!

روز هفتم آمدم، فرمود: عمّه فرزندم را بیار!

تا که کامش از غسل گیرم، فرزندم را بیار!!

روز هفتم آمدم، قنّاقه را دادم دست او!

باز تهلیل گفت و جدّش احمد را یاد نمود، دادم دست او!

نام هر یک از امام بُرد و درود اهدا نمود!

آیه ی مستضعفین خواند و درود اهدا نمود!

حکیمه گوید: چهل روز دیگر آمدم زیبا دیدمش!

او چو مردی زیبا بود، سخن می گفت، زیبا دیدمش!

احمد بن اسحاق منجم را گفت طالع بگیر!

او گفت: این مولود از تو نیست، از چه گویی طالع بگیر؟!

او یا پیغمبر، یا وصیّ است، مربوط به تو نیست!

شرق و غرب عالم را بگیرد او، مربوط به تو نیست!

مردم عالم او را می پذیرند، فرزند تو نیست!

هر که هست، هر چه هست، از او اطاعت می کند، فرزند او نیست!

پدرش فرمود: ملکی او را به عرش برد خدایش گفت: خوش آمدی!

مرحباً خوش آمدی، هر عطا، هر عذاب بهر توست، خوش آمدی!

اهل عالم بدانید، او امامت می کند، آماده شوید!

و عده ی پیغمبران بوده، خدا گفته: امام اوست، آماده شوید!

أولوالأمر را اطاعت کنید، اول آنان علی بوده، آخر ولی است!

بقیه الله است، ولی الله است او، آخر ولی است!

پیمبر فرمود: جابر این سخن پنهان کن، جز از ولی!

من و فرزندانم «أولی الأمر» هستیم، پنهان کن جز از ولی!

دشمنانش فراوانند، مگو این سخن، جز بر ولی!

تا که آزاری نبینی تو، پنهان کن، جز از ولی!

اهل عالم تشنه ی مهدی بوند می پذیرندش ولی!

حاکمان وقت دشمن اویند بدان، غیر از ولی!

شیعیانند عاشقش، مستضعفین اند، بدان!

هر کجا هستید، آیند نزد او، خواهندش بدان!

«خادم» مولودی بهتر از حجت که دانی بگو؟!!

حجت حق است بر ما، چه دانی تو بگو؟!!

حجّت حق آمده شاد باشید همه!

حجّت حق آمده، خوش آمده، شاد باشید همه!

وصی پیامبر آمده، خوش آمده، شاد باشید همه!

همه ی خیر آمده، خوش آمده، شاد باشید همه!

آخرین وصی آمده، خوش آمده، شاد باشید همه!

پسر فاطمه است، خوش آمده، شاد باشید همه!

زاده ی حیدر آمده، خوش آمده، شاد باشید همه!

وعده ی حق خداست، خوش آمده، شاد باشید همه!

حجّت منتظر است، خوش آمده، شاد باشید همه!

شیعیان شادند، خوش آمده، شاد باشید همه!

بی پناهان شادند، خوش آمده، شاد باشید همه!

اهل عالم شادند، خوش آمده، شاد باشید همه!

عرشیان شادند، خوش آمده، شاد باشید همه!

خداوند شاد است، خوش آمده، شاد باشید همه!

پیمبر شاد است، خوش آمده، شاد باشید همه!

علی شاد است، خوش آمده، شاد باشید همه!

فاطمه شاد است، خوش آمده، شاد باشید همه!

وعده ی پیامبران است، خوش آمده، شاد باشید همه!

اوصیا شادند، خوش آمده، شاد باشید همه!

ما همه شادیم، خوش آمده، شاد باشید همه!

همگی شاد شدیم، خوش آمده، شاد باشید همه!

شاگرد حقیق، خوش آمده، شاد باشید همه!

راه حق باز شده، خوش آمده، شاد باشید همه!

ما امیدوار شدیم، خوش آمده، شاد باشید همه!

حق پدیدار شده، خوش آمده، شاد باشید همه!

پناه ما آمده، خوش آمده، شاد باشید همه!

باطل از بین می رود، خوش آمده، شاد باشید همه!

به ستمکاران گوید بروید، خوش آمده، شاد باشید همه!

پادشاهان بروید، خوش آمده، شاد باشید همه!

عالم گلستان شده، خوش آمده، شاد باشید همه!

نور حق آمده، خوش آمده، شاد باشید همه!

پسر فاطمه است، خوش آمده، شاد باشید همه!

منتقم اوست، خوش آمده، شاد باشید همه!

دل ما آرام شد، خوش آمده، شاد باشید همه!

بروید آماده شوید، خوش آمده، شاد باشید همه!

راه را باز کنید، خوش آمده، شاد باشید همه!

منتظر آمده، خوش آمده، شاد باشید همه!

«خادم» بگو: خوش آمده، شاد باشید همه!

همه گویند، خوش آمده، شاد باشید همه!

ملاقات چهل نفر با حضرت بقیه‌الله (علیه السلام)

صدوق گوید: عسکری فرزند خود را نشان داد!

چهل نفر بودند که او را به آنان نشان داد!

گفت: این امام و رهبر بعد از من است!

خوب بشناسید، این امام و رهبر بعد از من است!

پس از این او را نخواهید دید خوب ببینید او را!

جانشین من است او، ببینید او را!

این بگفتا، دعوت حق لیک گفت و رفت!

تا شهادت دهید بر دیگران، دعوت حق لیک گفت و رفت!

احمد بن اسحاق گوید: رفتم بپرسم از عسکری!

امام بعد از شما کیست؟ دانست عسکری!

گفت: هیچ زمان دنیا ز حجت خالی نشود!

از زمان آدم تا قیامت، خالی نشود!

گر نباشد امام برکات زمین و آسمان قطع شود!

و بلاها و مصائب، در زمین نازل شود!

گفتم: آقا جانشین شما در زمین، چه شود؟!

ناگهان از داخل حجره دست فرزندی گرفت، چه شود؟!

چون ماه چهارده بر شانه اش بود، چه شود؟!

احمد اسحاق این است همانم رسول الله، چه شود؟!

نام و کنیه اش چون رسول الله است، چه شود؟!

زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چه شود؟!

احمد اسحاق، مَثَل فرزندم، خِضر و ذی القرنین چه شود؟!

به خدا سوگند غیبت او طولانی است، چه شود؟!

کم کسی بر ایمان باقی بماند، چه شود؟!

آن که باقی می ماند مؤمن ممتحن باشد، چه شود؟!

گر بماند، دعا کرده، انتظار فرج داشته، چه شود؟!

ور نه باقی نماند، کسی، جز آلوده شود، چه شود؟!

گفتم آقا نشانی گو تا قلب من آرام و مطمئن بشود؟!

ناگهان فرزند عزیزش سخن گفت، چه شود؟!

گفتک من هستم بقیهالله، خواهی چه شود؟!

منتقم من هستم، تو چه خواهی دیگر، چه شود؟!

پدرش عسکری فرمود: احمد، پس از این چه خواهی چه شود؟!

چیز دیگر مَطَلَب، حق همین است، چه شود؟!

احمد اسحاق گوید: باز گشتم، شاد بودم، چه شود؟!

روز بعد، با شادی گفتم: حق روشن شد، چه شود؟!

قیامش کی خواهد بود بر ما بگو؟

قیامش خواهد آمد، مگو: بر ما چه شود!

قیامش کس نداند، چون قیامت پنهان بُود!

لیک حق مثل روز، روشن است، قیامش پنهان بُود!

همچو خورشید، حق روشن است، آشکار بود!

حجت حق، روشن است بدان، آشکار بُود!

از همان بدو ولادت، حق روشن شد، چه شد؟!؟

معجزاتی بود، حق روشن شده چه شد؟!؟

نشان های زیادی داشت او چه شود؟!؟

سجده کرد، خدا را تهلیل کرد، شهادت داد چه شود؟!؟

لطف حق بود، حق روشن شد، چه شود؟!؟

لیک بگوئید: سنّت خضر و ذی القرنین چه باشد چه شود؟!؟

فرمود: طول غیبت بُود، تو ندانی چه شود؟!؟

گفتم: آیا غیبت طولانی شود، چه شود؟!؟

فرمود: آری، تو ندانی چه قدر طولانی شود چه شود؟!؟

به خدا سوگند، غیبتش طولانی خواهد شد، ندانی چه شود؟!؟

تا که مردم همه کافر شوند، ندانی چه شود؟!؟

جز کسانی ممتحن باشند، خدا داند چه شود؟!؟

آنچه گفتم، سرُّ الله است، نگهدار، ندانی چه شود؟!؟

سرِّ الله است، نگهدار، ندانی چه شود؟!؟

سرِّ الله است، فاش مکن، ندانی چه شود؟!؟

پس برو شاد باش، شاکر باش، ندانی چه شود؟!
تو بدان در قیامت با ما خواهی بود، ندانی چه شود؟!
تو در علّیین با ما هستی، ندانی چه شود؟!
پس خدا را شاکر باش، منتظر باش، ندانی چه شود؟!
شیخ صدوق (رحمه‌الله) گوید:
ابن سعید وکیل ولیّ الله گوید: از عسکری سؤال شده؟!
من حاضر بودم و شنیدم، از او سؤال شد!
آیا «من مات و لم يعرف امام زمانه» صحیح بود؟!
عسکری فرمود: چو آفتاب نیمه روز صحیح بود!
شکّی در آن نیست، حق همین است، جز این نیست!
گفته شد: یابن الرسول، امام بعد از شما کیست؟!
فرمود: فرزندم مهدی است، جز او نیست!
او امام و حجّت است، کس جز او نیست!
هر که شناسد و را، جاهل مرده، جز این نیست!
غیبتش امتحانی است بزرگ، جز این نیست!
غیبتش حیرت آورد، گمراه شوند، جز این نیست!
هر که تاریخ تعیین می کند، دروغ گوید، جز این نیست!
او قیام خواهد نمود، بدان شکّی در آن نیست!
من می بینم پرچمش را به کوفه، شکّی در آن نیست!

صادق آل محمد گفت: قیامش بعد از ناامیدی است!

چون قیامت یکباره است، شکی در آن نیست!

او قیامی نخواهد کرد، تا غربال شوند!

خوب و بد، جدا شوند، شکی در آن نیست!

جمعه آمد ندانم چه کنم!؟

جمعه آمد منتظر ماندم، ندانم چه کنم!؟

سرِ راهش نشستم، ندانم چه کنم!؟

چشم به راهم امیدوارم، ندانم چه کنم!؟

لایق دیدارم، یا نیستم، ندانم چه کنم!؟

نگهی گر کند بر من، یا نکند، من چه کنم!؟

بهر امید ایستادم، ندانم من چه کنم!؟

باطنم را که داند، من خرابم، چه کنم!؟

چاره ام چیست، من ندانم چه کنم!؟

لایقش نیستم دانم، جز لطفی کند!

به خودم گویم او کریم است، گو لطفی کند!؟

مانده ام در کار خود، ندانم چکنم!؟

بمانم یا نمانم، ندانم چکنم!؟

پیش خود گویم: بهر امید آمدم!

مولا کریم است، من نگویم چکنم!؟

کریمان کسی را هرگز ردّ نکنند!
در خانِ کریمان زن، تو را ردّ نکنند!
هر دری را بزنی گر اصرار کنی، باز شود!
غم مخور اصرار مکن در رحمت باز شود!
گر دری را بزنی سائلی، سائل محروم نشود!
ناامید مشو، سائل محروم نشود!
در بزنی رحمت حق گسترده است!
جای دیگر مرو، رحمت حق گسترده است!
تو عزیز مصری، تصدّق کن به ما!
بهبتر از او هستی، تصدّق کن به ما!
غوث اّمّت توئی، ما بیچاره ایم!
جای دیگر نرویم، ما بیچاره ایم!
تو فرزند «رحمهللعالمین» هستی رو کن به ما!
گو کجا ما برویم، رو کن به ما!
جای دیگر نرویم، نا امید نیستیم!
غوث الأّمّه تو هستی، نا امید نیستیم!
تو کریمی، تو فرزند کرامی، نرویم!
جای دیگر کجاست بگو تا برویم؟!
اّمّت احمدیم ما، جای دیگر نرویم!

گر گنهکاریم، شرمنده ایم، جای دیگر نرویم!

از خدا خواهیم بیایی، دیگر نرویم!

بی پناهیم ما، بیا، جای دیگر نرویم!

از خدا خواهیم بیایی، دیگر نرویم!

بی پناهیم ما، بیا، جای دیگر نرویم!

«خادم» تو چه گویی بروی یا نرویم!

گر رویم گو کجا ما برویم، ما نرویم؟!

علامات و نشانه های حتمیه و غیر حتمیه ظهور قبل از قیام

ای برادر باید نشان امامت را، بدانی!

دزد و درّنده زیاد است باید نشان امامت بدانی!

وقت تعیین مکن، ظهورش چون قیامت باشد!

جر خدا کس نداند، ظهورش چون قیامت بشد!

صادق آل محمد گفت: پنج نشانه قبل از قیامش رخ دهد!

ندای آسمانی، خروج سفیانی، خراسانی رخ دهد!

قتل نفس زکیه، خَسَفِ در بیدا، رخ دهد!

طاعون سفید و سرخ هم باید رخ دهد!

طاعون سفید مرگ است، یکباره می روند!

طاعون سرخ، شمشیر است، یکباره می روند!

شب بیست و سوم از ماه خدا، ندایی می رسد!

نام او را می برند، به مردم ندایی می رسد!

این است همانم نبی، دانید او قائم ماست!

گوش به فرمانش باشید، اطاعت کنید، او قائم است!

این ندا را هر صاحب روحی بشنود!

هر که بیدار است، هر که خواب است بشنود!

عروسان حجله هم، این ندا را بشنوند!

این ندای جبرئیل است، عالم بشنود!

علامات و نشانه های بعد از قیام

خداوند در دل دشمن، ترسی ایجاد کند!

این تأیید خداوند است، ترسی ایجاد کند!

زمین را بهر او در هم پیچید، گنج ها آشکار کند!

شرق و غرب عالم بگیرد، ترسی ایجاد کند!

دین خود را زین جهت حاکم کند!

هر خرابی هست را، او آباد کند!

حضرت روح الله نزد او آید چه کند؟!؟

در نماز به او اقتدا می کند، او چه کند؟!؟

گر که خواهی بدانی کی خواهد آید؟!؟

زن و مرد شبیه همدیگر شوند، او خواهد آمد؟!؟

بلکه مردها با مردها همبستر شوند!

بلکه زن ها به زن ها همبستر شوند!
گر که بینی زن ها بر زین سوار شوند!
یا دورغگوها با شهادت پذیرفته شوند!
هر که گوید، آن زمان مردود شود!
خونِ هم را بریزند، مردود شوند!
خون ریزی کنند، اهلِ ربا و زنا شوند!
از زبان اشرار، ناچار برقرار شوند!
سفیانی از شام و یمانی از یمن قیام کنند!
جوانی از آل محمد کشته شد، تا مردم قیام کنند!
سرزمین بیدا اهل خود را فرو برد!
صیحه از آسمان شنیده شود و صداها فرو رود!
پس ندایی بر آید: حق با مهدی آل محمد باشد!
شیعیان راست گفتند، حق با مهدی آل محمد باشد!
همه دانند: قیام قیام مهدی آل محمد باشد!
همه گویند: «بقیهاالله» مهدی آل محمد باشد!
همه گویند سلام بر بقیهاالله باشد!
سیصد و سیزده نفر گویند: او بقیهاالله باشد!
خود گوید: من امام من بقیهاالله باشم!
تا که ده هزار نفر گویند: او بقیهاالله باشد!

خداوند گوید: او بقیه‌الله است!

همه دانند او بقیه‌الله است

چون قیام کند، معبودی جز خدا باقی نماند!

آتشی آید آن‌ها را نابود نماید!

این قیام، حاصل نشود تا انتظار طولانی شود!

تا که معلوم شود ایمان کجاست، انتظار طولانی شود!

یا که معلوم شود، مطیع کیست؟ از که اطاعت می‌شود؟!

طاعت طاغوت گر کنی کی امامت ظاهر می‌شود؟!

انتظار فرج به همین علت عبادت می‌شود!

تا که رنج‌ها ببینیم آماده شویم این عبارت می‌شود!

امامان سفارش به دعای فرج کرده‌اند!

فرج ما را خواسته، سفارش به دعای فرج کرده‌اند!

شخص آقا، سفارش به دعای فرج کرده است!

گلایه نموده، سفارش به دعای فرج کرده است!

نیمه شب فرمود: دعا کن فرجم نزدیک شود!

هر که را خواهی دعا کن، دعا کن فرجم نزدیک شود!

دعای فرج سازنده و نگهدارنده است!

زین جهت فرمود: دعای فرج نگهدارنده است!

جدّ او فرمود: بهترین عبادت، دعای فرج است!

منتظر گر باشید، فرج از دعای فرج است!

منتظر گر راست گوید، دعایش فرج است!

گو که در خیمه او باشد، در کنارش فرج است!

به خدا سوگند مانند شهیدی است که به مقصد برسد!

در رکاب رسول الله بجنگد، تا به مقصد برسد!

«خادم» راه تو روشن است، دعا کن به مقصد برسی!

هدف فرج است دعا کن به مقصد برسی!

آخراالزمان و نشانه های ظهور

ظهور مهدی را نشان هایست باید بدانی!

گر که خواهی گمراه نشوی، باید بدانی!

پیمبر در کنار کعبه، سلمان را خطاب کرد!

فسادها را گوشزد کرد، سلمان را خطاب کرد!

چه حالی خواهید داشت، گر زن هایتان، فاسد شوند؟!

چه حالی خواهید داشت، گر جوان هایتان فاسق شوند؟!

چه حالی خواهید داشت، گر به معروف آمر نشوید؟!

چه حالی خواهید داشت، گر به منکر ناهی نشوید؟!

چه حالی خواهید داشت، گر امر به منکر کنید؟!

چه حالی خواهید داشت، گر نهی از معروف کنید؟!

بدتر از آن معروف را، منکر بدانید!

بدتر از آن، منکر را، معروف بدانید!

تا نیاید دجال هرگز آقا نیاید!

دابه الارض گر نیاید، آقا نیاید!

تا نیاید عیسا از آسمان، آقا نیاید!

تا که خورشید از مغرب نیاید، آقا نیاید!

تا همدیگر را نکشید آقا نیاید!

تا اختلاف در دین نکنید، آقا نیاید!

باقرالعلم گفت: چون به شدت بیچاره و محتاج شدید!

چون به شدت همدگر را انکار کنید، آقا نیاید!

چون عذابی بر شما آید شب و روز، بدانید!

منکر حق شده اید، فاسق شده اید، آقا نیاید!

تا فساد عالم را نگیرد، آقا نیاید!

تا گناهان فراوان نشود، آقا نیاید!

گر که همدگر دشمن شوید، آقا نیاید!

چون که حقّ صاحبان حق را انکار کنید، آقا نیاید!

گر که از اسلام نماند جز اسمی، و از قرآن جز رسمی!

گر مساجد معمور باشد، دل ها خراب آقا بیاید!

گر فقیهان بدترین باشند، زیر آسمان!

فتنه ها زان ها بر آید، آقا بیاید!

گر که زن ها سلطه جویند بر مردان، آقا نیاید!
گر که زن ها مثل مردان، آشکار شوند، آقا نیاید!
گر چنین باشید وای بر شما، گر آقا بیاید!
پس بترسید این چنین باشید و آقا بیاید!
«خادم» این نشان ها از کجا جُستی بگو؟!
تو که خواندی و دیدی، مگو از کجا جُستی بگو!
پیمبر فرمود: اسلام غریب بوده و هست!
غریب بوده اول، آخر هم غریب بوده و هست!
مساجد معموره است، دل ها خرابست!
هدایت نیست، بس زیباست، دل ها خرابست!
بهر دنیا به مساجد می روند نی بهر خدا!
سخن از دنیا گویند، نی ذکر خدا!
مهدی چون آید، هر خرابی آباد شود!
قدرتش بر شرق و غرب عالم است، هر خرابی آباد شود!
گنج ها آشکار شوند، هر خرابی آباد شود!
دشمنان اهل بیت آشکار شوند، شهرها آباد شود!
نمازها خراب گردد، امانت ها ضایع شود!
دروغ ها حلال گردد، رباها شایع شود!
رشوه ها آزاد شود، بناها بالا روند!

دین ها را به دنیا فروشند، سفیهان بالا روند!
مشورت از زن ها کنند، ارحام قطع شود!
هوس ها حاکم شود، خون ها ضایع شود!
حلم را ناتوانی، ظلم را فخر، امیران فاجر شوند!
امیران فاجر شوند، وزیران ظالم شوند!
عرفا خائن، قزّاء فاسق، دروغ آشکار شود!
فاجران بالا روند، بُهتان و گناه آشکار شود!
قرآن زیور شود، مساجد زیبا شود!
منارها بالا رود، طغیان آشکار شود!
اشرار را اکرام کنند، صف ها زیاد شود!
دل ها جدا شود، عهدها نادیده شود!
وعده ی حق نزدیک شود، زن ها فاجر شوند!
سخن فشاق پذیرفته شود، امیران پست شوند!
فاجر را محترم، کاذب را تصدیق کنند!
خائن را امین دانند، آوازه را تصدیق کنند!
آخرین بر اوّلین لعنت کنند، زن ها راکب شوند!
مردها شبیه زن، زن ها شبیه مرد شوند!
تفّقه بهر دنیا شود، نی برای دین شود!
عمل دنیا مقدم، حاکم بر دین شود!

لباس میش پوشند، قلب ها چون گرگ شود!

قلب ها بدبو تر از مردار، تلخ تر از تلخ شد!

آن زمانف الویل، الویل، العجل، العجل، بالا رود!

بهترین مسکن در آن روز، بیت المقدس شود!

اصبغ گفت: یا علی دجال کیست بر ما بگو؟!

صائد بن صائد است، اسمش بر ما بگو!

اشقیا تصدیقش کنند، سعدا تکذیبش کنند!

اهل اصفهان است، یهود تصدیقش کنند!

«خادم» بترس از اصفهان، اصفهان فاسد بود!

دجال از آن هاست، اصفهان فاسد بود!

بهترین عمل شیعیان در زمان غیبت

افضل اعمال امت انتظار فرج است!

این سخن از پیغمبر بر ما حجت است!

صادق آل محمّد گوید: دین ما ورع و عفت است!

بهترین اعمال، صلاح و انتظار فرج است!

از خدا راضی باش به کم، تا به کم راضی شود!

صبر کن، انتظار فرج نیک است، خدا راضی شود!

بهترین اعمال در غیبت، انتظار فرج است!

تو دعا کن، منتظر باش، بهترین اعمال انتظار فرج است!

غیبت مهدی طولانی است، دعا کن فرج است!
بهترین اعمال تو، این زمان، انتظار فرج است!
افضل از هر زمان، زمان غیبت است!
عقل و فهم آنان زیاد است، زمان غیبت است!
غیبت حجت نزد آنان شاهد است!
شاهد آنان دانند، او غایب است!
هر زمان خود را محضر مولا دانند شاهد است!
غائب نزد آنان، حاضر و چون شاهد است!
مخلص اند، خالص اند، بهتر از هر خالص اند!
شیعه‌ی صادقند، بهتر از هر خالص اند!
بهترین اعمالشان دعای فرج است!
راهنمای مردم اند، دعایشان فرج است!
انتظار فرج، اعظم از فرج است!
کارشان، سیراً و جهرأً، فرج است!
در زمان غیبت، تمسک به ما، لازم است!
تمسک هدایت شود، تمسک به ما لازم است!
هر که قبل از قیام، ز دنیا رود، شاهد است!
گر که در راه ما کشته شود، افضل از شاهد است!
در رکاب مهدی گر کشته شود بیست شاهد است!

اجر او بیش همه است، بیست شاهد است!

اجر صابر، متمسک، طوبا بود!

طوبا درختی است در بهشت، طوبا بود!

منتظر باشید، مأیوس نشوید از رُوح خدا!

یأس از گناهان بزرگ است، مأیوس نشوید از رُوح خدا!

شاخه ای از شاخه ی طوبا بگیرید شاد شوید!

گر تمسک به هر یک از ما بکنید، شاد شوید!

زندگی در زمان غیبت سخت بُود!

راه چاه عشق مهدی است، سخت بود!

راه آرامش، دعای فرج است!

هر چه خواهی تو، در دعای فرج است!

انتظار کار سختی است، از خدا یاری طلبید!

صبر کنید، زمین ملک خداست، یاری طلبید!

عاقبت از آن متقین است، یاری طلبید!

هیچ شتاب و تعجیل نکنید، از خدا یاری طلبید!

فرج از یاد نبرید، قلب ها قسی شود!

هر که بر عهد ما مانده، حظیرهاالقدس، جای او شود!

منتظر گر صادق بُود، گو شهید است!

در خون خود غلطیده باشد، گو شهید است!

پیمبر از خدا، ملاقات اخوان طلبید!

گفتند: مگر ما نیستیم اخوان؟ اخوان طلبید!

گفت: شما اصحابید اخوان من، آخر زمان می آیند!

به من ایمان آورند، نبینند مرا، آخر زمان می آیند!

خدا، نامشان را به من گفته، شناسم و صفشان!

سخت تر از خَرطُ القِتادند، شناسیم و صفشان!

در دیانت صابرند، آتش به کفّ می گیرند!

ناجی از فتنه هایند، آتش به کفّ می گیرند!

مؤمنان، به غیب اند، غیبت مهدی حضور است نزدشان!

«يَوْمَئِذٍ بِالْغَيْبِ» آنانند، غیبت مهدی حضور است نزدشان!

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» آنانند، غیب، غیبت مهدی بود!

انتظار غیب دارند، غیب غیبت مهدی بود!

غایب ولی الله است، غیب از خداست!

«إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ» را بخوان، غیب از خداست!

یقین اعظم اند، آنان، مردم آخر زمانند!

پیمبر ندیدند، حجت ندیدند، مردم آخر زمانند!

ثابت اند در ولایت، غیبت نزدشان حضور است!

اجر هزار شهید دارند، غیبت نزدشان حضور است!

با ولایت خلق شدند، با ولایت می روند!

گو که در فسطاط قائم اند، با ولایت می روند!

انتظار فرج بهرشان، آسان بود!

صابرند، مؤمن اند، بهرشان آسان بود!

بلکه آنان مثل قارع اند، در کنار مهدی شمشیر زنند!

نه والله در کنار نبیّ اند، با او شمشیر زنند!

در رکاب نبیّ اند، به شهادت می رسند!

اجرشان را خدا داند، به شهادت می رسند!

«خادم» آنچه گفתי مضامین حدیث است، ما باید چه کنیم؟!

من با خود گویم: منتظر باشید، نگویید: ما باید چه کنیم؟!

هدف از دیدار مهدی چیست بر ما بگو؟

هدف عشق است چه کنیم، بر ما بگو؟!

از خدا خواهید، منتظر باشید مهدی را ببینید!

تا که در عالم پر از عدل شود، مهدی را ببینید!

راست گوئید و منتظر باشید، تا مهدی بیاید!

قصدتان عدل و عدالت باشد، تا مهدی بیاید!

مهدی آل محمّد، نور است، گو بیاید!

گر بیاید، نورانی شویم، گو بیاید!

هدف، رفع ظلم و جور است، گو بیاید!

چون که آید عدالت گسترده شود، گو بیاید!

عاشق او ییم چه کنیم، گو بیاید!

عاشقیم، انتظار تا کی بُود، گو بیاید!

صبر تا کی، فساد و گناه است؟ گو بیاید!

از خدا خواهیم همه، چه کنیم، گو بیاید!

ما صبر کردیم، دعا کردیم، گو بیاید!

نهی از منکر کردیم، اصلاح نشد، گو بیاید!

هدف از دیدار او فیض است، گو بیاید!

او کریم است، او رحیم است، گو بیاید!

همه باید بخواهیم از او، تا او بیاید!

از خدا خواهیم، و اصلاح شویم، تا او بیاید!

از خدا خواهیم و سوگند دهیم به حق مادرش!

او بیاید، راه همین است، بگوئید او بیاید!

دوازده مهدی داریم، این آخر است!

منتظر باشید بیاید، این مهدی آخر است!

منتظر مجاهد در رکاب نبی مرسل است!

شاهر سیف است، دفاع از نبی مرسل است!

هُوَ الْمُفْرَجُ لِلْكَرْبِ عَنِ شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكِهِ شَدِيدٍ!

طوباً لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ، بَعْدَ ضَنْكِهِ شَدِيدٍ!

او بلا و ابتلائی است بر ما، چشم خود باز کن!

او امام است بهر ما، ابتلا است، چشم خود باز کن!

طوباً لِمَن ادرك القائم و هو إمامه!

طوباً لمن يرى العدلَ في العالم، و هو امامه!

«خادم» فارسی بگو تا ما بفهمیم سُخنت!

هر چه خواهی بگو، تا ما بفهمیم سُخنت!

دفتر سوم

استمداد از خداوند به حق فاطمه (علیها السلام)

ای خدا، به حق فاطمه، باب فاطمه

ای خدا، به حق فاطمه، شوی فاطمه

ای خدا، به حق فاطمه، حسنین فاطمه

کار من را، اصلاح کن بحق فاطمه

من رضای تو را خواهم بحق فاطمه

شرح صدرم ده بحق فاطمه

به خودت سوگند، راهم ده بحق فاطمه

من تو را خواهم بپذیرم بحق فاطمه

راحتم کن من تو را خواهم بحق فاطمه

به حق فاطمه و باب فاطمه دستم بگیر به حق فاطمه

با نام خدا، کار خود بهر خدا آغاز کن!

روی خود از غیر حق بند، کار خود آغاز کن!

نام الله را بپر، کار خود آغاز کن!

زود بگو بسم الله و کار خود آغاز کن!

هر چه خواهی بسم الله بگو!

گر خواهی به اتمام رسد، بسم الله بگو!

گر خواهی گویی این کنم انشاء الله بگو!

ور نه جائی نرسی، انشاء الله بگو!

این دو از یاد نبر، ناجح شوی!

از خدا غافل مشو، ناجح شوی!

گر بدانی بسم الله چیست، خندان شوی!

هر کجا بسم الله گوئی، خندان شوی!

لطف حق همراه تو آید، کار آسان شود!

گر خدا را یاد کنی، کار تو آسان شود!

گر فراموش کنی، بدان چوبت زنند!

چوب مهر است، بدان چوبت زنند!

کار خود را به خدا واگذار، آسوده ای!

گره از کارت گشاید او، آسوده ای!

با بسم الله، راه دور نزدیک شود!

گر نگویی، راه نزدیک، دور شود!

تو بدان، یاد خدا، رضوان بُود!

یادِ «رَبُّ الْعَالَمِينَ» رضوان بُود!

تو بدان، رضوان الله اکبر بُود!

یاد الله بدان، رضوان اکبر بُود!

بی نهایت یاد کن خدا را، اکبر بُود!

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» بدان، اکبر بود!

اعراض مکن، از یاد حق، کفران بُود!

زندگی سخت شود بر تو، کفران بود!

در قیامت کور محشور می شوی، کفران بود!

لطف حق را نیابی دگر، کفران بود!

مهدی ولی الله است، بیا اول بگو!

گو چه نامی بهتر از اوست، بیا اول بگو!

حضرت مهدی، همه ی امید ماست!

نام او نیکوست، همه ی امید ماست!

انتظارش داریم، گرمی دل های ماست!

یاد او می کنیم گرمی دل های ماست!

او ولیّ الله اعظم است، او یاد ماست!

یاد او می کنیم، کو یاد ماست!

گر تو رحمت خواهی، او رحمت است!

گر در رحمت جویی، او رحمت است!

باب رحمت اوست، او رحمت است!

گر به حق امید داری، او رحمت است!

رحمت واسعه ی حق، رحمت است!

گر امام خواهی، او امام رحمت است!

انتظارش دان، انتظار رحمت است!

غافل از او مشو، او رحمت است!

یاد او یاد خداست، او رحمت است!

فرجش گر خواهی، او رحمت است!

او گفته: ما یاد شما ایم، نی غافلیم!

مشکلات شما را دانیم، نی غافلیم!

ما شما را هرگز، از یاد نبریم!

ما شما را فراموش نکنیم، از یاد نبریم!

وَر نه دشمن شما را، نابود کرده بود!

یا بلاها شما را، نابود کرده بود!

تاکنون ما به یاد شما، بوده ایم!
خطر دشمن از شما، دفع کرده ایم!
ای برادر، بی وفاییم ما، آقا یاد ماست!
قدر او را نداریم، آقا یاد ماست!
پس بیا تا بهر فرجش، ما دعا کنیم!
فرجش، فرج ماست، بیا ما دعا کنیم!
او به من گفت: دعا کن بهر فرجم!
هر دعا می کنی بکن، دعا کن بهر فرجم!
دل او خون است برادر، بیا دعا کنیم!
هر دعا می کنیم، بهر او دعا کنیم!
در رحمت باز است، بیا تا دعا کنیم!
نیمه شب ها بهتر است، بیا تا دعا کنیم!
خیر او را بخواهیم، آن خیر ماست!
هر چه خواهیم بر او، آن خیر ماست!
او امام ماست، او خیر خواه ماست!
خیر او را بخواهیم، او خیر خواه ماست!
فرجش نزدیک است، به خدا ما مانعیم!
ما آماده نیستیم، به خدا ما مانعیم!

کاش زنده باشیم و، بینیم رُخش!

خادمِ او شویم و، بینیم رُخش!

عاشق مهدی چه باید بکند آقا بگو!؟

عاشق است او، چه کند، اقا بگو؟

یاد مهدی می کند، او را چاره نیست!

او نداند چه کند، او را چاره چیست؟

جر دعا، او چه کند، او را چاره چیست؟!

او دعای فرج خواند، او را چاره چیست!

او بیما توست، آقا، چاره چیست؟!

گو چه باید بکند، او را چاره چیست؟!

او فرج خواهد، فرج چاره است!

گو دعای فرج خواند، فرج چاره است!

چاره ی ما بدان، چاره ی اوست!

فَرَجِ او فَرَجِ ماست، چاره ی اوست!

گو بیا دعا کن، فرج ما فرجِ توست!

گر تو خواهی فَرَجِ ما، فَرَجِ توست!

تو دعا کن بهر ما، ما دعایت می کنیم!

فرج ما را بخواه، ما دعایت می کنیم!
رحمت واسعه اوست، او دعایمان کند!
تو دعا می کنی، او دعایت می کند!
او کریم است، فرزند کریم است بدان!
او رئوف است، فرزند رئوف است بدان!
ای خدا فرجش را، به زودی برسان!
دل او، دل ما شاد کن، فرجش را برسان!
ما دعا می کنیم، او دعا می کند، فرجش را برسان!
او خدا منتظریم، فرجش را برسان!
ای برادر بیا، بهر فرجش آماده شویم!
راه تقوا پیشه کنیم، بهر فرجش آماده شویم!
گر ما مؤمن شویم، با تقوا شویم، او خواهد آمد!
مانعش ماییم، گر با تقوا شویم خواهد آمد!
ای خدا از تو خواهیم با تقوا شویم، او بیاید!
ما ضعیفیم ناتوانیم، با تقوا شویم، او بیاید!
ای خدا فسادها را ببین، فتنه ها را ببین گو بیاید!
صبر ما لبریز شده، ما چکنیم، گو بیاید!
گر که لایق نیستیم، تو کریمی، گو بیاید!

ای خدا به حقّ احمد و آلش، گو بیاید!

مردمان فاسد شدند، فاسق شدند گو بیاید!

بلکه از دین خارج شدند، کافر شدند، گو بیاید!

فتنه ها غالب شده، گنهکار زیاد شده، گو بیاید!

شیاطین آمدند، دین ما را ربودند، گو بیاید!

نه حجابی، نه حیایی، همه آلوده شدند، گو بیاید!

صالحان کم شدند، همه آلوده شدند، گو بیاید!

ای خدا، بحقّ احمد و حیدر، سوگند، گو بیاید!

دین و ایمان رفت، تقوا رفت، گو بیاید!

راه ما بسته شده، زندگی سخت شده، گو بیاید!

ای خدا رحم کن به ما، بحقّ فاطمه گو بیاید!

صراط مستقیم چیست؟

ای برادر، راه مستقیم رو، گمراه نشوی!

کج مرو، بیدار باش، گمراه نشوی!

صراط مستقیم چیست، بر ما بگو؟!

راه مستقیم چیست، بر ما بگو؟!

صراط مستقیم، صراط انبیاست!

حقّ هم، راه انبیاست!

تو بین انبیا با تو چه گفتند، گوش کن!

حرف حق را آنان زدند، تو گوش کن!

رابط تو با خدا، انبیا هستند بدان!

رحمت حق انبیا هستند، بدان!

گر خدا خواهی، رو، سوی انبیا!

راه دیگر نیست، رو سوی انبیا!

انبیا گر نبودند، حق با اوصیاست!

اوصیا کارشان، کار انبیاست!

راه دیگر مرو، گمراه شوی!

نزد هر کس مرو، گمراه شوی!

راه انبیا، راه خداست!

راه اوصیا، راه خداست!

شرق و غرب گر روی، گمراه شوی!

بین گمراهان روی، گمراه شوی!

راه و رسم دین، از قرآن بگیر!

هر چه را خواهی، از قرآن بگیر!

علم قرآن، نزد اهل البیت بود!

هر چه خواهی، نزد اهل البیت بُود!

جای دیگر مرو، گمراه شوی!

جای دیگر، حق نیست، گمراه شوی!

گر که خواهی، یا نخواهی، گمراه شوی!

گر جدا گردی ز خوبان، بدان گمراه شوی!

راه حق را، ز اهل حق بخواه

اهل حق انبیا هستند، از آنان بخواه!

سعی کن،؛ هم نشین فاسق نشوی!

سعی کن دور شوی، تا فاسق نشوی!

سعی کن آخر زمان آلوده نشوی

همه آلوده اند، سعی کن، آلوده نشوی!

اساس سعادت چیست بر ما بگو؟

اساس سعادت «لا إله إلا الله» است!

مانع کفر «لا إله إلا الله» است!

بت پرستی شرک است، مشرک مباش!

اساس سعادت «لا إله إلا الله» است!

دو شهادت باید بدهی، تا مسلم شوی!

اول آن بدان، «لا إله إلا الله» است!

سپس بدان، محمد رسول الله است!

این شرط بعد از «لا إله إلا الله» است!

شرط سوّم، علی ولیّ الله است!

دیگری نیست ولیّ، علی ولیّ الله است!

صادق آل محمد گفت: علی ولیّ الله است!

عملت

را نپذیرند، تا گویی: علی ولیّ الله است!

گر شهادت به توحید و نبوت بدهی!

نپذیرند، تا گوئی: علی ولیّ الله است!

گر که خواهی شیعه‌ی خالص شوی؟!

اطاعت کن بدان علی ولیّ الله است!

راه جنت گر خواهی بروی!

کلید جنت به دست، علی ولیّ الله است!

گر که خواهی عملت مقبول شود؟!

چاره ای نیست، بگو: علی ولیّ الله است!

ص: ۱۴۰۵

گر که خواهی مؤمن صالح شوی!

حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ لازم است، تا مؤمن و صالح شوی!

گر که خواهی مؤمن ز دنیا بروی!

دوستی آلِ مُحَمَّدٍ لازم است، تا پاک ز دنیا بروی!

گر که خواهی، چو عروسی به جَنَّتِ بروی!

دوستی آلِ مُحَمَّدٍ لازم است، تا چو عروسی به جَنَّتِ بروی!

حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ، اجر رسالت بُود!

مزد نخواهد نیی، اجر رسالت بُود!

آگاه باش برادر، حَبِّ و بُغْضِ ایمان تو است!

چیز دیگر نخواهی، حَبِّ و بُغْضِ ایمان تو است!

در دفاعِ از حَقِّ، کوتاهی مکن!

هر کجا هستی، حق را بگیر، کوتاهی مکن!

بی تفاوت مباش، حق را زنده کن!

سعی کن از حق دفاع کن، حَقِّ را زنده کن!

«خادم» هر که را در قیامت به اسم امامش خوانند!

تو امامت بشناس، به اسم امامت خوانند!

در قیامت به دنبال امامت می روی!

پس بین امامت کیست؟ به دنبال امامت می روی!

علی اکبر کیست بر ما بگو؟

علی اکبر اول شهید احمد است!

بعد اصحاب، او اول شهید احمد است!

علی اکبر، در حقیقت احمد است!

خُلق و خَلَقَش بدان، چون احمد است!

منطق او هم بدان چون احمد است!

همه چیزش را بین، چون احمد است!

محمّد، محمود است و احمد است!

او محمود است، محمد، احمد است!

مُهراس و گو: او نفس احمد است!

او چو جدّش بود نفس احمد است!

پدر در کربلا گفت: او قلب من است!

دادَمَش بهر تو، خدایا قلب من است!

از غم و اندوه دنیا، دور شوی!

پدرت تنها ماند، تو آسوده شدی!

گفت: بابا غمِ تشنگی ام را مخورید!

من سیراب شدم، غمِ تشنگی ام را مخورید!

پدر، خاک و خون از لب و دندان پسر رفع نمود!

تا که شاید سخنی گوید، خاک و خون رفع نمود!

ناگهان ناله ای زد، برفت از دنیا!

پدر فرمود: آسوده شدی، برفت از دنیا!

پدران شهدا، غم خود را با حسین تسکین دهید!

چون نبودید، چون حسین تسکین دهید!

علی اکبر، بعد از پدر و عم، افضل است!

هیچ شهیدی، به او نرسد، او افضل است!

در شجاعت او چون جد پدر است!

در فضائل نیز، چون جد پدر است!

پدرش مظلوم بود، چون پدر است!

در شهادت نیز او چون پدر است!

هر چه بر احمد گوئی، بر او، بگو!

هر چه بر حیدر گوئی بر او بگو!

وصف او، وصف نبی است بدان!

قدر او، قدر نبی است بدان!

بیش از این من نگویم، تو بگو!؟

وصف او را نتوانم، تو بگو؟!

دَمِ آخر چه گفت با پدرش، تو بگو؟!

تشنه بود و گفت: سیراب شدم، تو بگو؟!

چون به میدان رفت گفت پدر تشنه ام!

پدر آبم بده، من تشنه ام!

«خادم» چه دانی تو، بس بگو تشنه بود!

تشنه بود و رفت، بگو تشنه بود!

راه شهدا چیست بر ما بگو؟

راه شهدا راه خدا، پیروی از سیدالشهداست!

راه رزمندگان، راه خدا، راه سیدالشهداست!

کربلا مدرسه ی رزمندگان است، بدان!

کلاس درسِ رزمندگان است، بدان!

گر شهادت طلبی؟ کربلا مدرسه است!

گر فداکاری تو؟ کربلا مدرسه است!

جهاد بابی از ابواب بهشت است، بدان!

به خواص اختصاص دارد، تو بدان!

راه شهدا، راه جهاد است، بدان!

جهاد دری از درهای بهشت است، بدان!

شهاد، صادق اند، به ما درس می دهند!

با خدا راست گفتند، به ما درس می دهند!

«صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» شاهد است!

صِدْقِ آنان در قیامت نافع است!

«يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» شاهد است!

صِدْقِ آنان در قیامت، شاهد است!

ای برادر، بیا راست بگوییم با خدا!

در عمل باید، راست بگوییم با خدا!

صادقین گویند: باید راست بگویید!

همه همراه آنان روید، راست بگویید!

واجب است با صادقین باشیم همه!

هرگز، جدا نشویم، با صادقین باشیم همه!

شاهدش «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» است بدان!

گر نجات خواهی؟ «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» است بدان!

پیمبر فرمود: دو چیز ناجی من و شماست!

قزآن و عترت است، ناجی من و شماست!

شاهدش «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ» است!

سخن ما با اغیار، «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ ثَقَلَيْنِ» است!

این صراط مستقیم دین ماست!

چشم خود باز کن، این صراط مستقیم دین ماست!

روی خود را به غدیر کن، تشنه مباش!

از غدیر آب بنوش، تشنه مباش!

از علی دور مشو، کافر مشو!

او صراط مستقیم است، بیا کافر مشو!

«خادم» راه شهدا، راه علیست!

راه حق همین است، بدان راه علیست!

رهبر شهیدان کیست، بیا بر ما بگو؟

من دانم، او علیست، تو بیا بر ما بگو!

شهدا به علی اقتدا کردند و رفتند!

درس از او گرفتند، اقتدا کردند و رفتند!

علی عاشقِ شهدِ شهادت می بود!

صادق بود، عاشقِ شهدِ شهادت می بود!

بارها می گفت: چرا شهادت از من دور شده؟!!

پیمبر فرمود: کی شهادت از تو دور شده؟!!

شهادت همراه توست، تو چه حالی داری؟

او مطیع تو است، تو چه حالی داری؟!

علی گفت: عاشقم، در بغل گیرم و را!

انتظارش می کشم، در بغل گیرم و را!

امامان همه، عاشق شهید شهادت بودند!

کربلا شاهد است، عاشق شهید شهادت بودند!

سیدالشهدا، عاشق شهید شهادت می بود!

هر چه نزدیک می شد، عاشق شهید شهادت می بود!

شهادایی، تربیت کرد، عاشق شهید شهادت بودند!

از عسل شیرین تر بود، عاشق شهید شهادت بودند!

شهدا از کربلا، درس گرفتند و رفتند!

کربلا مدرسه بود، شهدا درس گرفتند و رفتند!

تو اگر خواهی به آنان برسی!

راه آنان رو، تا به آنان برسی!

پس بیا در کار خود، اندیشه کن!

جاه آنان را ببین، در کار خود اندیشه کن!

راه دیگر مرو، گمراه شوی!

راه حق این است، راه دیگر مرو گمراه شوی!

گوش به حرفِ گمراهان مَدِه گمراه شوی!

راه همین است، راه دیگر مرو گمراه شوی!

از صادقین دور مشو، گمراه شوی!

گرد اغیار مرو، گمراه شوی!

تو ز اصحاب حسین، درس بگیر!

از خدا توفیق خواه، از آنان درس بگیر!

کربلا مدرسه ی، شهید پرور است!

بُرو از نزدیک ببین، شهید پرور است!

عاشقان آنجا روند، که عاشق اند!

درس از او گیرند، که عاشق اند!

«خادم» کربلا راه رشد تو بُود!

حج مرو دیگر، کربلا راه رشد تو بُود!

حق کدامست بیا بر ما بگو؟

حق را گر در معنا طلبی، امر خداست!

صاحب حقّ اوست، حقّ امر خداست!

هر چه دستور دهد، امر خداست!

تو بدان اطاعت از رسول، امر خداست!

هر چه او امر کند، امر خداست!

هر چه او نهی کند، نهی خداست!

تو ببین رسول چه گوید، آن وَحِیِ خداست!

هر چه او گوید، بدان وَحِیِ خداست!

او گفت: پیروی از قرآن و عترت لازم است!

گر نجات خواهید، پیروی از قرآن و عترت لازم است!

قرآن تنها، هرگز ناجی نبود!

عترت هم تنها، ناجی نبود!

این دو با هم اَمّت ناجی است!

کس نگوید: قرآن بر ما کافی است!

گر تو حقّ مجسم خواهی، بیا!

عترت و آل است، اگر خواهی بیا!

اوّل آنان علیست، او حقّ بُود!

حق همراه علیست، او حقّ بُود!

او صراطِ مستقیم دین توست!

«إِهْدِنَا» گوید: صراطِ مستقیم دین توست!

راه او راه خداست، او عبد خداست!

حق همو باشد، او عبد خداست!

از خدا هم جدا نیست، او عبد خداست!

او صراط مستقیم است، او عبد خداست!

راه او راه خداست، خواست او خواست خداست!

او خدا نیست، او عبد خداست!

هر چه او گوید، آن امر خداست!

او نفسِ نبی است، امر او امرِ خداست!

او در او صاف، همانند نبی است!

لیک گوید: او عبدِ نبی است!

حَرَبِ او حَرَبِ نبی است!

سَلَمِ او سَلَمِ نبی است!

همه چیزش، چو نبی است!

بلکه او، نفسِ نبی است!

جانشین نبی است!

حُکَمِ او، حُکَمِ نبی است!

عِلْمِ او عِلْمِ نبی است!

فَضْلِ او فَضْلِ نبی است!

فضل او را نتوانند شمرد!

کلمات الله است، نتوانید شمرد!

گر که اشجار قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او پایان نیابد، جنّ و انس کاتب شوند!

شیعه کیست؟ باید چه کند بر ما بگو؟

شیعه را مقامیست بسیار بلند!

هر که را شیعه نگوید، مقامیست بسیار بلند!

خلیل الله افتخار کرد، علی را شیعه شد!

آرزو کرد تا شود، علی را شیعه شد!

شیعه، در مقام قدس جنت است!

در کنار نبی است، قدس جنت است!

شیعیان آل الله اند مطیع احمدند!

دیگران دوستند، نبی مطیع احمدند!

شیعه، پیرو مولایش علیست!

شیعه عاشق مولایش علیست!

شیعه راه علی را می روی!

راه دیگر نرود، راه علی را می رود!

شیعه، دوستدار علی می باش!

شیعه، همراه علی می باشد!

شیعه گوید: علیّ منصوب خداست!

پیمبر گفت: علیّ منصوب خداست!

شیعه گوید: غدیر حکم خداست!

آیه ی تبلیغ گوید: غدیر حکم خداست!

خداوند فرمود: علیّ ولیّ الله است!

پیمبر در غدیر فرمود: علیّ ولیّ الله است!

هر که من، مولای اویم، علیّ مولای اوست!

امر حق این است، علیّ مولای اوست!

شیعه گوید: پیمبر علیّ را نصب نمود!

حکم الله بود، علیّ را نصب نمود!

نصب او، امر الهی بود، بدان!

قرآن گوید: نصب او نصب الهی بود بدان!

جبرئیل گفت: خدا گوید: علیّ منصوب من است!

نصب او نصب الهی است، منصوب من است!

غدیر را نتوان انکار نمود، بدان!

غدیر راه انکار ندارد، بدان!

آیه «أَنْفُسَنَا» گوید: علیّ جان نبیّ است!

بلکه گوید: نبیّ جانِ علیست!

همه دانند علی، جان نبی است!

جان او جان نبی، روح او روح نبی است!

این دو نورند، از یک شجرند!

شجر واحده اند، از یک شجرند!

ای برادر، سلیم علی سلیم نبی است!

ای برادر حرب علی حرب نبی است!

جدایی از علی، جدایی از نبی است!

دوستی با علی، دوستی با نبی است!

هر که مولایش علیست، مولایش نبی است!

هر که مولایش نبی است، مولایش علیست!

منکر حق علی، منکر حق نبی است!

منکر حق نبی، منکر حق علیست!

دوستی چیست؟ دوست کیست بگو؟

دوستی یک امر باطنی است!

نشان هایی دارد، امر باطنی است!

دوست اگر صادق بود، دوست بود!

گفتن دوست، دوستی نبود!

دوستِ صادق مطیع احمد است!

ور نه نبی صادق، نبی مطیع احمد است!

بهتر از دوستی، عشق احمد است!

عشق اگر باشد، عشق احمد است!

دوستِ علیّ، دوست احمد است!

ور نه کی او دوست احمد است!؟

دوست کاذب فراوان است بدان!

ادّعای دوستی فراوان است بدان!

دوست نبیّ، همان دوستِ علیست!

دوست علیّ همان دوست نبیّ است!

دوستی و عاشقی مراتب دارد!

دوستی غیر عاشقی است، مراتب دارد!

دوست آل احمد، شهید می میرد!

او اگر صادق بود، شهید می میرد!

دوست آل احمد، تائب است!

گر بمیرد بدان، تائب است!

دوست آل احمد، ایمانش کامل است!

گر بمیرد هم، ایمانش کامل است!

چون عرسی او را به جنت می برند!

گر بمیرد، چون عروسی به جنت می برند!

دشمن آل احمد، بدان کافر است!

گر بمیرد هم، بدان کافر است!

دشمن آل احمد، ز رحمت ناامید است!

گر بمیرد هم، ز رحمت ناامید است!

شیعه گر باشد، عاشق مولا علیست!

گر بمیرد هم، عاشق مولا علیست!

قاسم جنت و نار دان علیست!

دیگری نیست، تو بدان علیست!

او به نار گوید: بگیرش دشمن است!

او به رضوان گوید: بیر دوست من است!

نار و جنت، هشیارند، می شناسند!

هر که را مولا بگوید، می شناسند!

در قیامت هر که را با امامش خوانند!

خوب باشد، یابد: با امامش خوانند!

تو بگو امامت کیست؟ با امامت خوانند!

گر امامت جتّی است، با امامت خوانند!

راست باید بگویی، دروغ مگو!

گر امامت ناری است، با امامت خوانند!

نوریان با نوریان، همراه شوند!

ناریان با ناریان، همراه شوند!

شادی مهدی

نیمه ی شعبان رسیده، شادی ما رسیده!

همه امید رسیده، غم ما سر رسیده!

او چه مولودی اکنون رسیده!

بهترین مولود است، اکنون رسیده!

پس بیایید سرِ راهش بنشینیم!

منتظر مانیم، سرِ راهش بنشینیم!

گلِ احمد آمده، با بشارت آمده!

هر چه خواهید آمده، با بشارت آمده!

میوه ی فاطمه است، زاده ی فاطمه است!

پاک و پاکیزه است، زاده ی فاطمه است!

پسر حیدر است، مادرش صیقل است!

پدرش عسکری، مادرش صیقل است!

همه دانیم پسرِ فاطمه است!

گل خوشبو، پسر فاطمه است!

قدمش باد مبارک، زاده ی احمد است!

وعده ی حق بُود، زاده ی احمد است!

همه آماده شوید، شاد و خندان شوید!

پسر فاطمه است، شاد و خندان شوید!

شاد باشید و شاد کنید، شادی آمده!

کف زنید و شاد کنید، شادی آمده!

گز دهید و شاد شوید، شادی آمده!

کف زنید و شاد شوید شادی آمده!

دل زهرا خوش است، شادی آمده!

دم در ایستاده است، شادی آمده!

کف به کف می زنیم، بهر شادی می زنیم!

دلمان شاد شده است، بهر شادی می زنیم!

شادی است، شاد شویم، هر چه خواهیم زنیم!

کف به کف می زنیم، هر چه خواهیم زنیم!

عدل و احسان آمده، بهر ما خوش آمده!

گوهر پاک آمده، بهر ما خوش آمده!

کف به کف بزن، کف پیوسته بزن!

هر چه خواهی بزن، کف پیوسته بزن!

فاطمه شاد بود، پدرش شاد بود!

کف به کف می زنیم، پدرش شاد بود!

غم و اندوه چرا، سخن مُلا چرا؟!

کف به کف می زنیم، سخن مُلا چرا؟!

«خادم» مگو: کف چرا، بگو غم چرا؟!

کف به کف می زنیم، بگو غم چرا؟!

منتظران را گو بیایند، مهدی آمده!

غم و اندوه تمام شد، مهدی آمده!

از گلستان احمد، گل تازه آمده!

گل زیبا آمده گل تازه آمده!

آخرین گل خوشبوی احمد آمده!

چقدَر خوشبوست، این گل بوی احمد آمده!

گل های احمدی همه خوشبو، بوده اند!

هر کدام آمده اند، خوشبو بوده اند!

گل احمد تازه است، گل ها کجا؟!!

این گل خوشبوست گو گل ها کجا؟!!

هیچ گلی، چون گل احمد نبود!

گل زیاد است، گل احمد نبود!

گل نسرین کجا، گل احمد کجا؟!!

گل خوشبو کجا، گل بی بو کجا؟!!

دوستان، جمع شوید، گل احمد آمده!

شاد و خرم شوید، گل احمد آمده!

گل بریزید، گل احمد آمده!

کف زنید، گل احمد آمده!

همه آید به استقبال او!

گل بیارید، به استقبال او!

کف زنید خوش آمده!

گل احمد آمده، خوش آمده!

کف به کف می زنیم، گل احمد آمده!

همگی شاد شویم، گل احمد آمده!

دوستان را بگویید، کف زنند!

کفِ پیوسته زند، کف زند!

شربت شادی دهند و کف زند!

گز و شیرینی دهند و کف زند!

کف زبید و کف زبید و کف زبید!

کفِ پیوسته زبید و کف زبید!

بلبلان را بگویند چه زند!

چه پیوسته زند و چه زند!

گل نسرین را بگو مخفی شود!

گل نرجس آمده مخفی شود!

تو به گلها بگو مخفی شوند!

گل نرجس آمده مخفی شوند!

«خادم» گل نرجس چیست بر ما بگو؟!

هیچ گلی چون گل نرجس نیست بر ما بگو!

شادی مهدی

بیاید آماده شوید مهدی آمده!

گل احمد آمده مهدی آمده!

آخرین حجت آمده خوش آمده!

گل نرجس آمده، خوش آمده!

دلِ ما شاده شده، خوش آمده!

گل نرجس آمده، خوش آمده!

حجّتِ آخر زمان، خوش آمده!

مهدی موعود آمده، خوش آمده!

مژده بر ما آمده، خوش آمده!

عدل و داد آمده، خوش آمده!

روح امید آمده، خوش آمده!

خبر خوش آمده، خوش آمده!

راه را باز کنید، خوش آمده!

سرِ راهش بروید، خوش آمده!

گل بریزید آماده شوید، خوش آمده!

صف کشید آماده شوید، خوش آمده!

قَدَمش مبارک است، خوش آمده!

همه امید ماست، خوش آمده!

مهدی فاطمه است، خوش آمده!

آخرین نور خداست، خوش آمده!

منجی عالم آمده، خوش آمده!

وعدہ ی حق آمدہ، خوش آمدہ!

اہل عالم را گویند: مہدی آمدہ، خوش آمدہ!

تشنگان را بگویند: مہدی آمدہ، خوش آمدہ!

بہر محرومین آمدہ، خوش آمدہ!

راہ حق باز شدہ، خوش آمدہ!

بقیہ اللہ آمدہ، خوش آمدہ!

فاطمہ شادہ شدہ، خوش آمدہ!

در امید وا شدہ، خوش آمدہ!

دل محرومین شاد شدہ، خوش آمدہ!

اہل عالم بیاہد مہدی آمدہ، خوش آمدہ!

وعدہ ی حق آمدہ، خوش آمدہ!

گل بریزید شاد شوید، خوش آمدہ!

کف زیند و شاد شوید، خوش آمدہ!

کف زیند، کف پیوستہ زیند!

دست خود باز کنید، کف پیوستہ زیند!

کف زیند، کف زیند خوش آمدہ، خوش آمدہ!

کف زیند شاد شوید، خوش آمدہ!

بلیان را بگویند: چہ چہ بزیند!

نوگلان را بگویند: به به بزنید!

«خادم» تو بگو: عاشقان کف بزنند!

کف پیوسته زنند، کف بزنند!

ماه خدا می آید چه باید بکنیم؟

ای خدا ماه الله است، گو ما چه کنیم؟

یا رسول الله ماه الله است، گو ما چه کنیم؟

پیامبر گوید: ماه خدا می آید!

برکت می آورد ماه خدا می آید!

رحمت و آمرزش است قدر بدان!

ماه رحمت و مغفرت است، قدر بدان!

قدر، در این ماه است، بیا قدر بدان!

ماه قرآن است، بیا قدر بدان!

ماه رحمان و رحیم است، بیا قدر بدان!

اجر و پاداش فراوان است بیا قدر بدان!

گر یک آیه بخوانی ختم قرآن است بدان!

پس مشو غافل، ماه، ماه قرآن است بدان!

به نماز و به عبادت به زکات و به اطاعت طی شود!

سعی کن همه کارت عبادت، به اطاعت طی شود!

پیمبر فرمود: بهترین کار را در این ماه، ترک گناه است بدان!

ماه رحمت را به عصیان طی مکن، ماه ترک گناه است بدان!

زبان را جز به ذکر خدا، باز مکن!

هر چه گویی با یاد خدا باشد، باز مکن!

هم جوارح هم جوانح، باید پاک شود!

هیچ گناهی هیچ خطایی نباشد، پاک شود!

ارزش روزه، دوری از گناه است بدان!

خواه عبادت بکنی، یا نکنی، دوری از گناهت هست بدان!

خواب عبادت، نَفَسَتِ تَسْبِيحِ اسْت!

گر عبادت نکنی هم نَفَسَتِ تَسْبِيحِ اسْت!

ماه الله آمده، بهترین ماه آمده!

با بشارت آمده، بهترین ماه آمده!

روز آن را بدان، بهترین روزها بُود!

شب آن را بدان، بهترین شب ها بُود!

ساعات آن بهترین ساعات بُود!

به چه ساعاتی، بهترین ساعات بُود!

ماه، ماه مهمانی الله بُود!

میزبان کریم است، مهمانی الله بُود!

پس بخوانید با نیاتِ صادقه!

بل بخوانید، با قلب های طاهره!

از خدا خواهید، توفیق روزه را!

پر کنید از قرآن، روز و روزه را!

ماه قرآن است تا این ماه، غافل نشوید!

از عبادات در این ماه غافل نشوید!

هر چه خواهید بخوانید، در این ماه می دهند!

گر سحرها بخوانید، در این ماه می دهند!

گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟!

گر که لایق نبود، تقصیر صاحبخانه چیست؟!

«خادم» چه خواهی تو در این ماه بگو؟!

عافیت خواهم در این ماه بگو!

ماه شعبان چه ماهی است بر ما بگو؟

ماه شعبان ماه رسول الله است!

روزه ی این ماه دأب رسول الله است!

جمعه ی آخر این ماه رسول الله خطبه خواهد!

ص: ۱۴۳۰

گفت: ماه، ماه من است، رسول الله خطبه خواند!

ماه شعبان، ماه تزکیه است!

به پیمبر رو کنید، ماه تزکیه است!

هر که من را دوست درد، در این ماه روزه است!

روزه ی این ماه جنت است، این ماه روزه است!

گفت: این ماه من است، بفرست بر من صلوات!

تا توانی در این ماه، بفرست بر من صلوات!

صلوات شعبانیه را، هر روز بخوان!

هر دعا می خوانی، هر روز بخوان!

گر معاشت خواهی اصلاح شود!

روزه شعبان را ترک مکن، اصلاح شود!

کمترین پاداش روزه، در این ماه جنت است!

دفع دشمن می کند، این ماه، ماه جنت است!

پیمبر فرمود: ماه شعبان ماه من است، رمضان ماه خداست!

شعبان بهر من است، رمضان بهر خداست!

ماه شعبان، ماه استغفار، امت است!

هفتاد بار استغفار کن، ماه استغفار امت است!

شب نیمه، شب آزادی از دوزخ است!

پس تو استغفار کن، آزادی از دوزخ است!

نماز جعفر بخوان، استغفار کن آزاد شوی!

آتش دوزخ سخت است، سعی کن آزاد شوی!

شب نیمه، چون شب قدر است، قدر بدان!

همه ی این ماه، قدر است، قدر بدان!

پس بکوش در این ماه، گناهی نکنی!

بهره ها، زیاد است، گر گناهی نکنی!

روزه ی شعبان و رمضان سبب آمرزش است!

در این ماه ها گناهی مکن، آمرزش است!

پیمبر فرمود: مؤمن همواره کیس است!

اول و وسط و آخر را روزه گیرد، کیس است!

گر که خواهی، خدایت را، زیارت بکنی!

روزه ی ماه شعبان بگیر، تا خدایت را زیارت بکنی!

گر تو عارف به مزور و زائر باشی!

خداوند مزور است، تو زائر باشی!

نیمه ی شعبان، نور خدا می آید!

مهدی موعود، نور خدا می آید!

برکاتش مزید است، کیف مزید؟!

عید مولود ولّی است، کیف مزید؟!

«خادم» شب و روز نیمه مبارک باشد!

جشن میلاد ولّی است، مبارک باشد!

دوستان بیاید شب میلاد مهدی بُود!

جشن میلاد بگیری، شب میلاد مهدی بُود!

جمعه است و میلاد مهدی بُود!

سید الأیام است، میلاد مهدی بُود!

جمعه و میلاد مهدی عید ماست!

ما عیدی نداریم، این دو عید ماست!

این دو مقرون شده، شادی مضاعف شده!

جمعه نزدیک ولادت شده، شادی مضاعف شده!

شب نیمه دعا مستجاب است بدان!

شب جمعه دعا مستجاب است بدان!

تو دعا کن این دو شب، مستجاب است بدان!

به خدا گو: مهدی بیاید، مستجاب است بدان!

خدایا، چیز بد از تو نخواستیم تو بده!

مهدی آل محمد را خواستیم تو بده!

از تو خواستیم، نه از غیر تو، تو بیده!

چیز بد که نخواستیم، خدایا تو بیده!

همه رو کردیم به تو، خدایا تو بیده!

ای خدا، به حق مصطفی و مرتضی، تو بیده!

راه چاره چیست ندانیم کجا رو آوریم، تو بیده!

کار ما سخت شده، خدایا تو بیده!

همه آید، در خانه ی مهدی رویم!

او فریادرس است، در خانه ی مهدی رویم!

همه گوئیم: آقا بیا، ما چه کنیم!؟

تو که دانی، فساد است، بیا ما چه کنیم!؟

بهر امید آمدیم، دست خالی آمدیم چه کنیم!؟

تو تصدق کن، به ما آقا، بگو ما چه کنیم!؟

تو که گفتی دعا کن، ما کردیم، دیگر چه کنیم!؟

راه چاره چیست آقا، بگو ما چه کنیم!؟

راه اصلاح همه بسته شده، ما چه کنیم!؟

همه آلوده شدند، نپذیرند گو ما چه کنیم!؟

راه ها بسته شده، دست ما بسته شده چه کنیم!؟

حرف ما را نپذیرند، منکرند، ما چه کنیم!؟

منکر اصل ولایت شده اند، ما چه کنیم!؟

هر چه گفتیم نپذیرفتند، آقا چه کنیم!؟

گویند: چه ولّی، چه امامی چه کنیم!؟

هر چه مردم بخواهند، همان است، چه کنیم!؟

نه حجابی نه حیایی، نی واجب نی مستحب چه کنیم!؟

در لباس دین اند، گرگ اند، ما چه کنیم!؟

تو بیا قدمت بر چشم ما زن، چه کنیم!؟

ذوالفقار جدّت را بیاور تو بگو، ما چه کنیم!؟

کار به جای سختی رسیده، آقا بیا ما چه کنیم!؟

بحقّ مادرت آقا بیا تو بگو، ما چه کنیم!؟

همه از دین جدا گردیده اند، بگو ما چه کنیم!؟

بحقّ مادرت زهرا بیا، تو بگو، ما چه کنیم!؟

آمادگی برای ماه مبارک رمضان

ماه رمضان ماهِ خدا می باشد!

برکاتش فراوان است، ماه خدا می باشد!

ماه رمضان ماهِ قرآن است بدان!

تا توانی قرآن بخوان، ماه قرآن است بدان!

همه مهمان خدایند، گرامی باشند!

روزه دارند مهمانند گرامی باشند!

میزبان اکرم الأکرمین است چه خوش است!

دعوت از اوست میزبان است، چه خوش است!

علی گوید: پیمبر جمعه ی آخر شعبان خطبه خواند!

برکات رمضان را گفت و خطبه خواند!

خطبه ی شعبانیه

گفت: ای مردم ماه رمضان رو آورده است!

همراه برکت، رحمت، مغفرت، رو آورده است!

این ماه نزد خدا، بهترین ماه ها بود!

روز و شب و ساعتش، بهترین ماه ها بود!

در این ماه شما مهمان خدا گرامی باشید!

میزبان شما گرامیست، گرامی باشید!

نفس ها تسبیح، خواب عبادت، عمل مقبول است!

دعا مستجاب است، بخواهید، عمل مقبول است!

نیت صادق و قلب طاهر خواهید!

توفیق صیام و تلات خواهید!

سعی کنید، محروم نشوید، همه آمرزیده شوید!

جز شقی بدبخت، همه آمرزیده شوید!

گر گرسنه، یا تشنه شدید، یاد قیامت کنید!

در قیامت سخت تر است، یاد قیامت کنید!

در این ماه، بر فقرا و مساکین تصدق کنید!

خداوند در دو دنیا عوض می دهد، تصدق کنید!

در این ماه، به بزرگتر احترام، به ضغار ترحم کنید!

صله ی ارحام کنید، زبان ها حفظ کنید!

چشم و گوش را خود کنید، بر ایتام ترحم کنید!

گر خواهید بر ایتام شما ترحم شود، بر ایتام ترحم کنید!

از گناهانتان توبه کنید، دست به دعا بالا کنید!

بعد از نماز، رو به خدا، دست به دعا بالا کنید!

او اجابت می کند، بنده ی شرمنده را!

هر چه خواهد می دهد، بنده ی شرمنده را!

همه ی مردم گروی اعمال اند!

با استغفار آزاد شوند، گروی اعمال اند!

پشت آنان از گناه سنگین است!

سجده باید بکنند، پشتشان سنگین است!

خدا سوگند نموده، ساجدین و مصلین را دوزخ نبرد!

در قیامت نترساند، دوزخ نبرد!

مؤمن روزه داری گو افطاری دهید!

بنده ای آزاد کرده اید گر افطار دهید!

گر که افطاری دهید، گناهتان رفع شود!

گر چه پاره ی خرما دهید، گناهانتان رفع شود!

گر در این ماه خُلقتان نیکو کنید!

از صراط بگذرید، گر خلقتان نیکو کنید!

گر سبک گردانید، کار دیگران!

در قیامت خدا سبک گرداند بر شما سختِ دیگران را!

در این ماه بر کسی شرّ مَرسان!

غصب حق از خود، دور برسان!

گر یتیمی در این ماه نوازش بکنی!

در قیامت به خودت نوازش بکنی!

صله ارحام کن، بر خویشان خود!

رحمت حق بگیر از خویشان خود!

قاطع ارحام مشو در این سَر!

رحمت حق قطع مکن در آن سَر!

گر براءت خواهی ز نارِ ابدی!
نوافل را بخوان دور باشی ز نار ابدی!
واجبی را گر در این ماه اتیان بکنی!
همانند هفتاد واجب است گر اتیان بکنی!
گر فراوان صلوات بر احمد بفرستی!
موازین تو سنگین شود، گر بفرستی!
گر تو یک آیه در این ماه بخوانی!
ختم قرآن کرده ای، گر بخوانی!
درهای بهشت گشوده است، مبنید شما!
از خدا خواهید مفتوح باشد، مبنید شما!
معصیت گر کنید، در رحمت بسته شود!
ماه رحمت چرا، در رحمت بسته شود؟!
شیاطین در این ماه مغلول شده اند!
از خدا خواهید دگر باز نشوید!
امیر گفت: افضل اعمال چیست ای حبیب!
حبیب فرمود: ورع است، ای حبیب!
تا که گریان شد، رسول الله و گفت یا علی!
گریه ی من بهر توست یا علی!

بدترین آید فرقت را بشکافد!

عاقِرِ نَاقِه یِ صَالِح، فرقت را بشکافد!

علی گفت: ای رسول، دینم سالم است!

رسول فرمود: آری دین تو سالم است!

تا که فرمود: قَاتِلِ قَاتِلِ مَنْ مِیْ بَاشَد!

دشمن، دشمن من می باشد!

هر که دشنامت دهد، مرا دشنام دهد!

هر که آزارت کند، مرا آزار دهد!

جانِ تو، جانِ من است!

روح تو، روح من است!

خاک تو، خاک من است!

طینت، خاک من است!

خداوند، تو را با من برگزید!

خاک تو، از خاک من برگزید!

مرا بهر نبوت، تو را بهر امامت برگزید!

من و تو را او یکباره برگزید!

منکر تو، منکر من است!

منکر من، منکر تو هست!

تو وصی منی، پدرِ فرزندان منی!

همسرِ دخترِ منی، پدرِ فرزندان منی!

جانشین من، بر این امتی!

در حیات و در ممات بر این امتی!

امر تو، امر من است!

نهی تو، نهی من است!

به خدا سوگند، «حجه الله» تویی!

امینِ سرِّ من، سرِّ الله، تویی!

صبح جمعه بخوان زنده شوی!

فرج آقا خواه، تا زنده شوی!

روز جمعه شده باز آقا نیامد!

ما چه کردیم، که آقا نیامد؟!

ما دعا کردیم باز آقا نیامد!

هر چه گفتیم بیا، آقا نیامد!

پس بدان عیب از ماست آقا نیامد!

عیب را برطرف کن، مگو آقا نیامد!

به خدا او دلش از ما خسته است!

زین جهت درها بر ما، بسته است!

شیعیان میازارید فرزند فاطمه!

دلش خون است، فرزند فاطمه!

همه آید تا فکری کنیم!

دل او را میازاریم ما فکری کنیم!

بیاید آماده شویم، آقا بیاید!

زودتر آماده شویم، آقا بیاید!

بیاید، اصلا شویم، آقا بیاید!

تا توانی اصلاح نشویم، آقا نیاید!

ای خدا ما را، صلاحمان کن!

تو توانی، اصلاحمان کن!

روح تقوا بده، اصلاحمان کن!

ما بی تقوا شدیم، اصلاحمان کن!

به کجا رو آوریم، اصلاحمان کن!

جای دیگر نرویم، اصلاحمان کن!

مشکل ما همین است، همه فاسد شدند!

هر چه خود داری کنیم، همه فاسد شدند!

بارها تصمیم گرفتیم تا صالح شویم!

باز آلوده شدیم، نشد صالح شویم!

اکنون گوییم: آقا دعا کن!

از خدا خواه، صالح شویم، آقا دعا کن!

ما کسی را نداریم، آقا دعا کن!

جای دیگر نرویم، آقا دعا کن!

آبرومند توئی، بر ما دعا کن!

چاره ای نیست، نرویم، بر ما دعا کن!

به که گوییم دعا کن، آبرومند توئی!

چاره ای نیست، دعا کن، آبرومند توئی!

به من گفתי، دعا کن، بر فرجم!

من دعا کردم، بر آورده نشد حاجتم!

تو دعا کن به ما، ما دعا می کنیم!

ما فراوان دعا کردیم، دعا می کنیم!

این عدالت باشد، دعا کن، دعا می کنیم!

تو دعا کردی به ما، ما دعا می کنیم!

بلکه لطفی از خدا آید، بخواهد فرجت!

کار دست اوست، گو بخواهد فرجت!

گفتند: مأذون نیستی، بهر دعای فرجت!

شیعیان باید بخواهند فرجت!

بهترین راه، صبر و تقوا و دعای فرج است!

حکمت حق هم تقوا و دعای فرج است!

رؤیت هلال ماه رمضان

شاد باشید ماه رمضان آید مبارک بادا

ماه رحمت، برکت، مغفرت، مبارک بادا!

رسول الله، رو به قبله از خدا، امن و ایمان می خواست!

اسلام و عافیت، روح ایمان می خواست!

توفیق تلاوت، نماز و قیام شب می خواست!

توفیق سلامت، بر نماز و قیام شب می خواست!

او می گفت: رمضان آید سالم باشیم!

با سلامت، روزه گیریم، سالم باشیم!

او بیاید، بگذرد، آمرزیده شویم!

ای خدا بخشنده باشی، آمرزیده شویم!

سپس رو به مردم کرد، و گفت: بیدار باشید!

شیاطین غل شدند، بیدار باشید!

در رحمت باز شده، بهشت آماده شود!

درِ دوزخ بسته شد، بهشت آماده شده!

دعاها مستجاب، روزه ها مقبول شود!

لذت افطار شود، روزه ها مقبول شود!

نزد افطار گروهی ز دوزخ آزاد شوند!

ماه رحمت شود، گروهی ز دوزخ آزا شوند!

ای خدا، هر که انفاق می کند، انفاقش کن!

هر که امساک می کند، محرومش بکن!

خدا گوید: بیاید سائلی مستغفری!

محروم نشود، هیچ سائلی مستغفری!

چون هلال شوال رسد، خدا گوید: بیایند صائمین

امروز، روزِ جایزه است، بیایند صائمین!

به خدا سوگند، جایزه درهم و دینار بُبُود!

آن رضای خدای است، درهم و دینار نبود!

تو رضای خدا ناچیز مدان!

آن ز دنیا نیست، ناچیز مدان

همه ی دنیا، متاعِ قلیل ست نزد او

شادی و رضوان، کثیر است نزد او

تو رضای خدا خواه همه چیز را خواسته ای

رزق تو، تضمین شده، همه چیز را خواسته ای!

از چه دنیا خواهی، دنیا پست بُود؟

هر چه خواهی آخرت خواه، دنیا پست بُود

عقل هر گز دنیا بر عقبا مقدّم نکند

همه را بهر عقبا خواهد، دنیا مقدّم نکند

عاقلان دانند، دنیا فانی و بی قیمت است

گر وسیله نباشد، فانی و بی قیمت است

قیمت اصلی رضای خدایی مالک است

مالک اصلی را بخوان، خدای مالک است

«خادم» بیداری؟ چه گفתי، یا دیوانه ای

گر توجه نکنی، دیوانه ای

ماه رمضان است بیا پاداشت بین

هر چه خواهی بخواه، بیا پاداشت بین

عنایات خدا بر روزه داران عبرت است

بی شمار است عنایاتش بدان عبرت است

رسول الله فرمود: مهمان خدایید بهترین را می دهند

گر بدانید شاکرید، بهترین را می دهند

ص: ۱۴۴۶

شب اوّل، خدا بخشد گناه اتمم
هزاران هزار درجات می دهد بر اتمم
هزارها درجه بهر آنان می دهد
پنجاه شهر بهشتی بهر آنان می دهد
روز دوّم، به هر گام یک سال عبادت می دهد
یک سال روزه و پاداش بی حد می دهد
روز سوّم، به هر مو، جنّت فردوس دهد
دُرّ بیضا در اعلاّی جنّت فردوس دهد
روز سوّم باز دوازده هزار خانه از نورت دهد
دوازده دُرّ، دوازده خانه از نورت دهد
هزار تخت بر هر تختی حورایت دهد
به هر روز الف ملک بر تو هدیت می دهد
روز چارم، جنّت الخلد، با هفتاد هزار قصرت دهد
به هر قصری هفتاد هزار بیت دهد
روز پنجم جنّت المأوا می دهد
هزار هزار شهر با هفتاد هزار بیت می دهد
در هر بیتی، هفتاد هزار مائده است
در هر مائده ای هفتاد هزار کاسه است

در هر کاسه هفتاد هزار نوع طعام

هیچ کدام شباهت ندارد، هفتاد هزار نوع طعام

روز ششم در دارالسلامید همه

صد هزار شهر دارید، در دارالسلامید همه

در هر شهری یکصد خانه بُود

در هر خانه یکصد هزار بیت بُود

در هر بیتی یکصد هزار تخت بُود

هر تختی هزار ذراع تو بود

بر هر تختی همسری از حورالعین بود

به هر حوری سی هزار گوشواره بود

دُرّ و یاقوت در آن ها رشته است

در کنار هر کدام یکصد رشته است

روز هفتم «جَنَّة العظیم» خواهد بود

پاداش چهل هزار شهید و صدیق خواهد بود

روز هشتم عمل شصت هزار عابد و زاهد داری

روز نهم پاداش هزار عالم و معتکف و مرابط داری

این مختصری بود از مفصل تو بخوان

این نمونه بود، تو تا آخر بخوان

گر که خواهی همه را تا آخر بدانی

کتاب «ماه های رحمت» را باید تا آخر بخوانی

پایان میهمانی چیست بگو؟

میزبان کریم است، پاداش می دهد

هر چه تاکنون داده را باز می دهد

بلکه چون سی روز بگذرد انعام می دهد

پاداش هزار شهید و هزار صدیق می دهد

پنجاه سال عبادت، هر روز دو هزار می دهد

آنچه از رود نیل سبز می شود، درجات می دهد

برائت از نار، عبور از صراط می دهد

شک مکن تو امان از عذاب می دهد

درب ریّان از بهشت در قیامت باز شود

این در مخصوص صائمین است چون باز شود

رضوان گوید: اَمّت احمد بیاید

از در ریّان وارد شوید، اَمّت احمد بیاید

هر که در این ماه بخشوده نشود کی بخشوده شود؟

او محروم است ملعون است، کی بخشوده شود؟

از خدا قوت و حول بخواهید او عظیم است

همه چیز با حول او آسان شود، او عظیم است!

چهار دسته دعاشان مستجاب است

دعاشان به عرش می رسد، مستجاب است

دعای پدر، بهر فرزند، مستجاب است

دعای مظلوم بر ظالم مستجاب است

دعای معتمر هم مستجاب است

دعای روزه دار هم مستجاب است

پایه های دین پنج چیز است بدان

نماز و زکات و صوم است بدان

حج و عمره است، ولایت فوق آنهاست

اساس دین است، حافظ است، فوق آنهاست

روزه سپر آتش دوزخ است

روزه خوار، ندارد سپر، داخل دوزخ است

موسی گفت: خدایا پاداش صبر بر واجب را بگو؟

خدا گفت: درجات العلی را بر او بگو

موسی گفت: روزه دار مخلص را بگو؟

خدا گفت: بهشت و امان بر او بگو

خداوند روزه دار را پنج خصلت داده

به هیچ امتی این پنج خصلت نداده

شب اول به او، نظر رحمت کند

نظر رحمت کند، عذابش نکند

بوی دهانش، بهتر از مُشک کند

ملائک بهرش استغفار کند

بهشت را بهر او زینت کند

شب آخر همه را آزاد کند

بلاهای آخر الزمان از زبان امیر المؤمنین (علیه السلام)

اصیغ گوید: امیر المؤمنین بر ما بگفت:

بلاها خطیر است او بر ما بگفت

زمانی فاحشه آشکار شود

ریا و تصنع، آشکار شود

محارم همه مهتوک شود

زنا و فاحشه، آشکار شود

مال ایتام می خورند، آسان شود

ربا و کمفروشی، آشکار شود

ص: ۱۴۵۱

شرب خمر با نام نیبذ، آزاد شود

رشوه با نام هدیّه، آزاد شود

خیانت با نام امانت، آشکار شود

لباس زن بر مرد، آزاد شود

لباس مرد بر زن، آزاد شود

نماز و حدودش، ناچیز شود

حج بر غیر خدا، انجام شود

نام حاجی به هر کس گفته شود

هلال ماه دو بار دیده شود

یا که دیده نشود مشکل شود

اول رمضان مفطر بوند

روز عید را بسا صائم بوند

زان زمان، الحذر، الحذر

آن زمان، الخطر الخطر

خداوند مردم را غافلگیر کند

مرگ و میر را فراوان کند

هر روز بینی، یکی صید شود

صبح سالم شب دفن شود

شب سالم، صبح، دفن شود

آن زمان وصیت واجب شود

چون بلیه سخت پیوسته شود

نماز باید اول وقت شود

تا مبادا از کسی فوت شود

یا نماز در وقت خود فوت شود

شب می خوابی باید طاهر شوی

بلکه همه ی احوال طاهر شوی

ترس آن که وقت مرگ شود

عزرائیل آید وقت مرگ شود

تا که فرمود: گفتم تا بیدار شوید

موعظه کردم تا بیدار شوید

پس بکوشید نمیرید، تا مسلمان شوید

غیر اسلام دینی نیست، مسلمان شوید

دشمن ما کیست بر ما بگو؟

دشمن ما جنّی و انسی بُود

به خدا پناه می بریم جنّی و انسی بُود

ص: ۱۴۵۳

دشمن اصلی ما نفس ماست

دشمن نزدیکتر نفس ماست

بیا اول دشمن را شناس

ور نه غافلگیر شوی دشمن را شناس

گر تو بیدار باشی، دشمن عاجز است

گر کمینش می کنی او عاجز است

از خدا باید استمداد کنی

دشمنت بشناسی و استمداد کنی

غافل آر باشی او حاکم است

از خدا غافل شوی او حاکم است

گر از حق غافل نشوی او مانع است

دشمنت را می شناسد مانع است

بیدار باش و از او غافل مباش

غفلت از او خطر است، غافل مباش

تو اگر دین خدا یاری کنی

در حقیقت خود یاری کنی

او فرموده: من یاری کنم

هر که دینم یاری کند، یاری کنم

کَلِّ مشکل جدایی از خداست

بی تقوایی جدایی از خداست

خدا را هرگز از یاد مَبَر

مرگ را نیز از یاد مَبَر

«إِهْدِنَا» را فراموش مکن

راه خوبان را فراموش مکن

فلق و ناس را فراموش مکن

آیه الکرسی را فراموش مکن

از خدا استمداد کن یاری کند

دیگران را امداد کن یاری کند

کار را بر رضای حق بکن

پس از آن استمداد از حق بکن

یاد حق باش بهر او کار کن

توکل کن بار خود بار کن

تو ناچیزی خدا را یاد کن

نعمت حق می خوری خدا را یاد کن

«خادم» بیچاره هستی چاره اوست

گر گرفتار هستی چاره اوست

نیمه شعبان آمده خوش آمده

نیمه شعبان مهدی آمده، خوش آمده

نور الله آمده، خوش آمده

پیروی واجب شده خوش آمده

واجب الطاعه بُود، خوش آمده

اهل سنت گویند: دوازده امام بعد احمد است

همه از قریش هاشم بُوند خوش آمده

پیمبر فرمود: نام او نام من کنیه اش کنیه ی من

نسبش به احمد است، خوش آمده

مهدی از اهل بیت است، اهل بیت مطهرند

همگی فرزند احمدند، خوش آمده

مهدی ز عترت است، جانشین احمد است

فرزند فاطمه است، خوش آمده

مهدی از نسل حسین است، پدرش حسن است

آقای اهل جنت است، خوش آمده

خادمش فرشتگانند، همه در خدمتند

او عزیز خدای است، خوش آمده

عیسی مریم را مقتدای است، او امام است

فضل او بالای عیسا است، خوش آمده

اشبه الناس به احمد اوست او نور خداست

کرم و جودش فراوان است، خوش آمده

عدل مطلق اوست، او چون حیدر است

برکات بهر او نازل است، خوش آمده

دنیا تشنه ی مقدم اوست، خوش آمده

اهل

عالم طالب منجی اند، خوش آمده

اسلام غریب مانده اهل آن پژمرده اند

دانش واقعی نزد اوست، خوش آمده

قرآن غریب مانده قاریان مختلف اند

علم قرآن نزد اوست، خوش آمده

اخلاق تعطیل شده راهنما اوست

خُلُق او خُلُق احمد است، خوش آمده

مساجد معمور شده، دل ها خراب شده

اهل حق درمانده اند، خوش آمده

حجّ اشرافی شده، روح حج گمشده

همه اهل سیم و زرند، خوش آمده

جاهلیت باز شده، کفر معمول شده

پُر طرفدار شده، خوش آمده

سیاستمداران، مادی شده اند

سلطه ی طاغوت پذیرفته شده، خوش آمده

اختلاف ها شدید است، بی حیایی شده

مصلح لازم است، او خوش آمده

هجوم کفار نزدیک شده، انقلابی کم شده

راهنما لازم شده، او خوش آمده

جمعه شد، مهدی نیامد ندانیم چه کنیم؟

به که گوئیم چه کنیم؟ ندانیم چه کنیم؟

متحیر مانده ایم، ندانیم چه کنیم؟

ما امید داریم، ندانیم چه کنیم؟

او گفته دعایم بکنید، نگویید چه کنیم؟

ما دعا کردیم نیامد، ندانیم چه کنیم؟

راه امید بسته شده، روح ما خسته شده!

اختلاف فراوان شده، ندانیم چه کنیم؟

زندگی سخت شده، چاره ها بسته شده!

کار مردم سخت شده، ما ندانیم چه کنیم؟

دنیا بر همه تنگ شده، کارها سخت شده!

رحمت نقیمت شده، ما ندانیم چه کنیم؟

نشانه ها، همه ظاهر شده!

نشانِ قیامت، ظاهر شده، ندانیم چه کنیم؟

طلوع خورشید از مغرب، نشده!

حَسَفِ در بیدا نشده، ما ندانیم چه کنیم؟!

باران، نقیمت شده، غیر وقتِ خود شده!

گو عذابی شده، از گناه ما شده، ندانیم چه کنیم؟

ندای آسمانی ، نشده!

زلزله، خسف نشده، ندانیم چه کنیم؟

کسوف و کُسوف، نشده!

فتنه ها زیاد شده، ندانیم چه کنیم؟

فتنه ها با ظهور همراه نشده!

قتل نفس زکيه نشده، ندانیم چه کنیم؟

منتظران آماده اند، ظهوری نشده!

فتنه ها آماده شده، ندانیم چه کنیم؟

حَسَفِ در بیدا نشده، قتل نفسی نشده!

فتنه ها آماده شده، ندانیم چه کنیم؟

نشانی از مشرق ظاهر نشده!

آتش بزرگی ظاهر نشده، ندانیم چه کنیم؟

فتنه ها پیش از ظهور ظاهر شده!

فتنه ها همزمان نشده، ندانیم چه کنیم؟

زمینه سازان ظاهر شده اند!

نشانه ها ظاهر نشده، ندانیم چه کنیم؟

«خادم» بگو: با ورع باشید نگویید چه شده؟

منتظر باشید نگویید: ندانیم چه کنیم؟

بیدار باشید، دشمن در کمین است، نگویید چه شده؟

منتظر باشید نگویید: ندانیم چه کنیم؟

شروع قیام حضرت مهدی (علیه السلام)

شروع قیام از کنار کعبه است

ندای آسمانی از کنار کعبه است

سیصد و سیزده نفر آنجا روند

چون ندا را شنوند آنجا روند

هر کدام از راه دور پرواز کنند

زمین را در نوردند پرواز کنند
مخلصین اند آنان خالصند
بی تعلق بوند چون خالصند
هفت نفر اصحاب کهف ز آنان بوند
پس هزاران آیند تا کامل شوند
سیزده نفر اصحاب زن بوند
بهر بیماران روند زن بوند
تا که سفیانی حکومت می کند
او از نسل ابوسفیان حکومت می کند
او نه ماه حکومت می کند
او فرزند جگر خوار است، حکومت می کند
هر که را بیند کشد تگه تگه می کند
اهل علم را می کشد مساجد را خراب می کند
قرآن را آتش می زند حرام را حلال می کند
او فرزند عنبسه، گناه فراوان می کند
او سپاهی دویست و شصت هزار دارد
کمک از اهل شام هزار دارد
تا که مهدی با یاران سوی شام می رود

همه یاور اویند سوی شام می رود
جنگ سختی می شود سفیانی نابود می شود
روح نحسش به دوزخ واصل می شود
قبل از قیام مهدی دو خسف حاصل شود
خسفی در مشرق خسفی در غرب حاصل شود
قبل از قیام مهدی دجال خارج می شود
از محلی از یهود اصفهان خارج شود
نام دجال صائد بن صید است بدان
جر دو شهر همه جا پا گذارد بدان
حرمین شریفین ممنوع است رود
همه جا می رود جز حرمین ممنوع است رود
طاعون و دجال در حرمین نروند
همه جا می روند، در حرمین نروند
دجال را مهدی می کشد
اهل سنت گویند: عیسا می کشد
دجال ادعا خدایی می کند
او خدا نیست دروغ گوید ادعا می کند
پیروانش حرامزاده بوند

از یهودند حرامزاده بوند

نشانه های حضرت مهدی (علیه السلام)

مهدی صاحب میراث انبیاست

جفر ابیض اوست، میراث انبیاست

کتب آسمانی در آن است، ذخیره انبیاست!

انبیا عارف اویند، ذخیره انبیاست

انبیا تابع اویند، ذخیره انبیاست!

او امام است مقتدای انبیاست

او امام امت موسا و عیسا بود

چون که موسا و عیسا تابع او بوند!

به کلیمی و مسیحی بگویند: این آقای شماست!

به هر امت بگویند، این آقای شماست!

مهدی آل محمد، خاتم الأوصیاست!

جد او احمد، خاتم الأنبیاست!

بعد از او رجعت اولیاست!

ص: ۱۴۶۳

اولین رجعت، از سید الأوصیاست!

همه دانید، رجعت، دین ماست

منکر رجعت، خارج از دین ماست!

کتاب الله، شاهد رجعت است!

سخن اوصیاء، شاهد رجعت است!

پرچم احمد چون تابوت دست اوست!

آن نشان است، پیروزی از اوست!

کافران آن را لعنت می کنند!

از بهشت است، از آن وحشت می کنند!

آن در دست علی بود روز بدر

آن در دست مهدی است روز فتح!

روز بصره روز بدر علی آن را گشود!

دشمنان سُست شدند علی آن را گشود!

فرمود: پس از من دست مهدی می رود!

این نشان فتح است، دست مهدی می رود!

هر کجا باز شود نصرت آورد!

این نشانِ فتح است، نصرت آورد!

مهدی چون سلیمان، تورات و انجیل دست اوست!

عصای موسی سخن می گوید آن در دست اوست

کتب آسمانی کلاً دست اوست!

بلکه شمشیر رسول الله، دست اوست

فتنه ی سختی بین شامیان می آید

نصرت و یاری از ایرانیان می آید

روز مهدی، حق چون آفتاب روشن است!

هر که اهل حق باشد، بر او روشن است

دولت مهدی حق و آشکار است

هر که حق خواهد، حق و آشکار است

مهدی (علیه السلام) با خواست مردم خواهد آمد

تا خواست مردم نشود مهدی نیاید

به مردم بگویید بخواهند تا مهدی بیاید

از مشرق گروهی خواستار حق مهدی می شوند

ص: ۱۴۶۵

تا نگیرند نروند، خواستار حق مهدی می شوند

اهل شام را فتنه ی کوری بُود

چون نجاتی از آن نیست، فتنه ی کوری بود

حضرت مهدی دعوتش از مکه بُود

جای دیگر دعوتش نیست، از مکه بُود

اهل مکه نخواهند او را، او خواهد مکه را

او و اصحابش خواهند مکه را

او گوید: من بهر اصلاح اهل مکه آمدم

اتمام حجّت می کنم بهر اصلاح اهل مکه آمدم

اهل مکه فرستاده ی او را می کشند

او همان نفس زکیه است، او را می کشند

بین رکن و مقام سر از او جدا کنند

مهدی گوید: ما را نخواهند سر از او جدا می کنند

مهدی با سیصد و سیزده نفر داخل مکه می شوند

سخنانش نیکوست داخل مکه می شود

کمی از اهل مکه با او بیعت می کنند

بین رکن و مقام با او بیعت می کند

باقرالعلم گوید: قیامش وقت نومی‌دی بود!

تا سه نوبت دعوت می کند جوابش نومی‌دی بود!

روز چارم گوید: خدایا یاریم کن

دعایش مستجاب است خدا گوید: بگو یاریم کن

پشت خود را به کعبه می دهد

چون ندا می کند، سیصد و سیزده نفر جواب می دهد

وقت عشا با لوی رسول ظاهر شود

فرجش حتمی شود، مکه ظاهر شود

از قبایل هر کدام چندی بیعت می کنند

سیصد و سیزده نفر بیعت می کنند

در یمن ظاهر شود در مکه دعوت کند

دعوتش آشکار شود در مکه دعوت کند

پیمبر فرمود: وای از آن روز که او غایب شود

پنجمین فرزندم از هفتمین غایب شود

روزگار سختی است کو غایب شود

کس نتواند چه کند گر او غایب شود

دین و ایمان از مردم خارج می شود

همه چیز دارند ولی دین خارج می شود

الحذر الحذر دین خود را به خدا بسپارید

هر چه دارید را به خدا بسپارید

قیام مهدی و نزول حضرت عیسی (علیهما السلام)

مهدی قائم شود، خورشید از مغرب شود

عیسا نازل شود خورشید از مغرب شود

علی گفت: عیسا از آسمان نازل شود

او با فرزندم مهدی همراه شود

او میان قامت، موی مشکلی، بی آسیب بود

بلایی بر او نیست او بی آسیب بود

اول صبح با دو جامه زرد، نازل می شود

چهره درخشان سلاح در دست نازل می شود

پیمبر فرمود: گروهی از امتم بر حق بوند

عیسا نازل می شود آنان برحق بوند

پیمبر فرمود: گروهی از امتم تا قیامت در نبردند

تا که عیسا نازل شود، در نبردند

نشانش آیه ی «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» بود

تلاوت کن ببین «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» بود

پیغمبر فرمود: به خدا سوگند عیسی نازل شود

اقتدا می کند به فرزندم چون نازل شود

صادق آل محمد به یهودی گفت: بین

عیسی بن مریم پشت مهدی بین

شاهد آن آیه «كَسَبَتْ فِي إيمَانهَا خَيْرًا» بُود

عیسی مریم مؤمن مهدی است او خیراً بُود

او به مهدی گوید: نباید کسی بر تو مقدم شود

گر چه پیغمبری باشد، نباید مقدم شود

اهل سنت گویند مسیح وزیر مهدی بود

شیعه گوید مسیح مسئول اموال مهدی بود

او روح الله، کلمه الله است او

او حق بوده، تابع حق است او

او صلیب را شکند، خنزیر را کُشد

اهل سنت گویند: او دجال را کُشد

او چهل سال بعد از نزول، عمر خواهد نمود

از تورات و زبور و قرآن، حکم خواهد نمود

او با زنی از غسان ازدواج خواهد نمود

تا سیه رو کند مشرکان را، ازدواج خواهد نمود

او خدا نیست، نه فرزند خداست

او روح الله است، نه فرزند خداست

هر چه قرآن گوید پذیرد نی خداست

نگویید او خداست فرزند خداست، نی خداست

قرآن گر نمی گفت: روح الله است، بشر است

قوم گمراه او، متحیر بودند آیا بشر است؟

بیعت مردم با مهدی چون است بگو؟

بیعت مردم با مهدی انواعی دارد

دور و نزدیک است، انواعی دارد

از نقاط مختلف آیند بهر بیعتش

عاشقِ اویند، آیند بهر بیعتش

نجیبان، ابدال، خوبان آیند بهر او

ابتدا سیصد و اندی آیند بهر او

نجبا از مصر، ابدال از شام، اخیار از عراق

مکه با او بیعت می کنند، از عراق

از یمن، از ایران، از قم، طالقان

بیشتر با او بیعت می کنند طالقان

سران عرب، او را نخواهند منکرند

صادق آل محمد گفت: او را نخواهید منکرند

همه با او بین رکن و مقام بیعت کنند

بعد جبرئیل دیگران، بیعت کنند

جبرئیل اول با او بیعت می کند

ابلیس نیز با بوبکر اول بیعت می کند

این نشان حق و باطل باشد بدان

حرف دیگر مزین بس این باشد بدان

او از مردم بین رکن و مقام بیعت گیرد

بر کتاب جدید امر جدید، بیعت گیرد

صادق آل محمد گفت: بین رکن مقام بیعت می کنند

جبرئیل بیعت کند، گوید بین رکن و مقام بیعت می کند

پیغمبر فرمود: به خدا سوگند اهل بیعت را شناسم

بلکه من اهل بدعت را هم شناسم

جبرئیل گوید: بیایید با او بیعت کنید

من که گویم: بیایید با خدا بیعت کنید

بیعت با او بیعت با دین خداست

دل مبند بر دنیا بیعت کن با دین خداست

سیصد و اندی با اویند، با او بیعت می کنند

بین رکن و مقام با او بیعت می کنند

هر که آروزیش داشته، با او بیعت می کند

عاشقانش می رسند با او بیعت می کنند

سیصد و سیزده نفر با او بیعت می کنند

بعد از آنان، دیگران با او بیعت می کنند

ده هزار چون می شوند اتمام حجّت می کند

چون صدای او به عالم می رسد اتمام حجّت می کند

حجّت است او، اتمام حجّت می کند

کس نگوید: نشنیدم، اتمام حجّت می کند

جنگ های داخلی حضرت مهدی (علیه السلام)

او چو جدّش «رحمهللعالمین» است

حجّت است او «حجّه للعالمین» است

او با سفیانی می جنگد تا اتمام حجّت می کند

به او مهلت می دهد اتمام حجّت می کند

در گذشته ابوسفیان با پیمبر جنگید

عاویه نیز با امیرالمؤمنین می جنگید

یزید نیز با سبط پیمبر جنگید
ابتلائی است این، حق با باطل جنگید
حق روشن شد، اتمام حجّت گردید
امتحان است این ها اتمام حجّت گردید
زین میان حق از باطل جدا گردیده است
حجّت حق بر مردم، اتمام گردیده است
سفیانی می جنگد تا او را می کشند
هر که با او هست را می کشند
هر زمان باطلی هست، حقی حجّتی است
امتحانی است از خدا حقی حجّتی است
تاکنون این گونه بوده، امتحان
در نهایت نیز همین است، امتحان
لیک خدا وعده داد، مهدی بیاید
قدرت کلّ جهان دست مهدی بیاید
دین او بر کلّ عالم فائق می شود
تاکنون گر نشده، اکنون فائق می شود
منتظران را بگو آماده شوید
یاور حق باشید، آماده شوید

وعده ی حق می رسد، آماده شوید
امتحانی است بزرگ آماده شوید
ای خدا تو ایمانِ مان را حافظی
غیر تو ما نداریم، تو حافظی
ابتلاء را چاره نیست، تو حافظی
غیر تو نیست حافظی تو حافظی
ابتلا در آخر زمان سخت است ای خدا
ما تو را داریم، سخت است ای خدا
راه ما را، ز خود مسدود مکن
درِ رحمت مبنده، مسدود مکن
ما ضعیف و ناتوانیم، تو حافظی
«إهدنا» گوئیم دانیم حافظی
هر چه داریم از تو داریم ای خدا
هر چه خواهیم از تو خواهیم ای خدا

جنگ با دجال

علی فرمود: دجال را مهدی می کشد
در اَفیقِ شام مهدی او را می کشد

ص: ۱۴۷۴

آن که بر عیسا امام است، او را می کشد

مهدی آل محمد، او را می کشد

باقرالعلم فرمود: قائم عمل بر کتاب و سنت می کند

بیعت اهل مکه گیرد، عمل بر کتاب و سنت می کند

او سوی مدینه می رود تا خبر می رسد

کشته شد والی مکه تا خبر می رسد

باز می گردد، قاتل را می کشد

سپس بین مکه و مدینه مردم را دعوت می کند

سنت احمد، کتاب خدا مطرح می کند

سپاه سفیانی سوی او آید جولان می کند

ناگهان امر حق آید، زمین بلعد و را

عبرتی باشد، زمین بلعد و را

تا که مهدی به مدینه ساکن می شود

تا خدا خواهد در مدینه ساکن می شود

در مدینه کارهای بسیاری می کند

گفتنش آسان نیست کارهای بسیاری می کند

او شفا می دهد دل های شیعه را

شیعه ی درمانده ی بیچاره را

بی گناہانی از شیعه کشته شده اند

او گوید: چرا شیعه کشته شده اند؟

مجرمان را آنجا رسوا می کند

هر منافق را او رسوا می کند

حکم حق را آنجا اجرا می کند

بی حیا را آنجا رسوا می کند

پیروان را او درمانده کند

حامیان را او شرمنده کند

حق در آنجا آشکار می شود

حکم نا حق آنجا آشکار می شود

قدرت او آنجا حاکم می شود

چاره ای نیست آنجا حاکم می شود

گو مگر او چه کاری را می کند؟

کار او ناگفتنی است کاری را می کند

«خادم» نمی گویی چه کاری را می کند؟

تو چه دانی او چه کاری را می کند؟

ص: ۱۴۷۶

مهدی به شام می رود

او بهر انتقام می رود

او به شام رود شامیان مقهور شوند

با سه بیرق می رود شایان مقهور شوند

لشگرش پانزده، یا دوازده هزار نفر می شوند

شامیان با «اَمّت اَمّت» نابود می شوند

چون که آنان کشته می شوند

اُلفت و نعمت فراوان می شوند

اهل آسمان و زمین شاد می شوند

حامیان و وحشیان شاد می شوند

مسجدی تخریب و ویران می شود

باز آن مسجد آباد می شود

شهر شام باز تطهیر می شود

آثار انبیا ظاهر می شود

فتنه ها از بین آنان می روند

هر خبیث و رجس از بین می روند

شهر شام کلاً غنیمت می شود

جای اسکان خوبان می شود

مهدی، شام را فتح می کند
شیرِ اشرار را دفع می کند
زاده های بوسفیان می کشند
اطفال را زنده گذارد، نی کشد
شهر شام مأمن اصحاب مهدی می شود
آثار انبیا ظاهر می شود
نیکان عراق به آنجا می روند
بهترین شهر دانند به آنجا می رود
شیعیان پس از آن آزاد می شوند
فته ای نیست دگر، آزاد می شوند
برکات مهدی، فراوان می شود
رحمت حق است، فراوان می شود
راه و رسم دین، روشن می شود
هر خرابی هست، آباد می شود
راه و رسم دین، روشن می شود
هر خرابی هست، آباد می شود
سال هایی مهدی حاکم می شود
آثار امیه، زائل می شود

حق در آنجا حاکم می شود

هر ه باطل هست زائل می شود

حکومت سرشار از خیر و برکت

پیمبر فرمود: مهدی از اهل بیت من است

آخر دهر آید، از اهل بیت من است

او چو استقرار یابد، اجبار می کند

زمین پاک گردیده، افتخار می کند

نهرها بهر مهدی جاری می شود

فتنه ها می رود برکت جاری می شود

آسمان بهر او باران می دهد

زمین بذر را بیرون می دهد

چشمه ها می جوشد آب می دهد

زمین برکاتش فراوان می دهد

زمین هر چه درد برویاند همه

مانعی نیست برویاند همه

ص: ۱۴۷۹

گنج ها بهر مهدی ظاهر می شود

هر کجا باشد، رحمت نازل می شود

علی فرمود: مردی از فرزندان من ظاهر می شود

چون که ظاهر شد ظلم می رود، عدل ظاهر می شود

آسمان می بارد، زمین شاد و خرم می شود

قلب ها آن زمان شاد و خرم می شود

همه جا سبز و خرم، آباد می شود

گو چو جنت، خرم است، آباد می شود

کینه از دل ها می رود، با صفا می شود

قلب ها پاک و مصفا می شود

شیعیان مهدی، آزاد می شوند

مورد رحمتند، آزاد می شوند

شیعیان را بگو آماده شوند

رحمت حق در پیش است، آماده شوند

پس بگو پاک شوید، آماده شوید

با خدا راز کنید، آماده شوید

دیگران را بگویند، آماده شوند

فکر خود اصلاح کنند، آماده شوند

از فسادها دور شوند، آماده شوند

حق مردم بدهند، آماده شوند

حق مردم ضایع نکنند، آماده شوند

از فساد دوری کنند، آماده شوند

تقسیم عادلانه ی بیت المال

پیمبر فرمود: مهدی من عادل است

بیت المال را تقسیم کند، او عادل است

او مساوی بین مردم تقسیم می کند

با رعیت به عدالت رفتار می کند

هر که از او اطاعت کند، از خدا اطاعت می کند

طاعت او طاعت حق است، خدا را اطاعت می کند

یا که فرمود: مهدی اموال را صحیح تقسیم می کند

صحت اش این است، مساوی تقسیم می کند

ص: ۱۴۸۱

باقرالعلم گفت: چون مهدی ظاهر می شود

عدل او در بیت المال، ظاهر می شود

مال زیر زمین و روی آن ظاهر می شود

عدل او بین مردم، ظاهر می شود

این مالیست که با آن قطع رحم گردیده است

خون ناحق ریخته قطع رحم گردیده است

چه حرام ها کز آن انجام گردیده است؟

من بخشیدم بر شما، حلال گردیده است

آنقدر بخشد، کس مثل او نبخشیده است

او چو اجدادش بخشد، مثل او کس نبخشیده است

ظلم و جور را او، تعطیل می کند

عدل و داد را او تحسین می کند

او بخشنده ترین بین مردم است

همه را یکسان دهد، حق مردم است

هر که گوید: ندارم دامانش پر کند

بیش از آنچه خواهد، داماش پر کند

ص: ۱۴۸۲

چون فقیری نیست، زکات ها مانده است
آن که مدیون زکات باشد، در مانده است
بخل نیست، فقیر نیست، ندانند چه کنند؟
حق واجب مانده است، ندانند چه کنند؟
سائل و محروم نیست، مُعتر نیست ندانند چه کنند؟
کس فقیر نیست، مسکین نیست، ندانند چه کنند؟
پس بیاید فرجش را بخواهید ز خدا
هر چه زودتر بیاید، فرجش را بخواهید ز خدا

بعد مهدی چه بُود بر ما بگو

بعد مهدی زندگی خیری ندارد!
دولتش چون بگذرد خیری ندارد
گر که مهدی نباشد، ماندن بهر چیست؟
رحمت حق نباشد، ماندن بهر چیست؟
آری رجعت آید و احمد بیاید!
بلکه حیدر آید و اولادش بیاید

همگی حاکم شوند، رحمت بیاید!

اعتقاد ما این است، رحمت بیاید!

پیمبر فرمود: منکر رجعت از ما تَبُود!

هر که باشد گو، از ما تَبُود

رجعت هر ذلیلی را عزّت می دهد

هر عزیزی را رجعت ذلّت می دهد

حکمتش این است، جز این تَبُود

دولت اولیا حق است، جز این تَبُود

منکرین حق، قبل دوزخ، ذلّت بینند!

اهل حقّ بعد ذلّت، عزّت بینند!

هر کدام از اولیا، سال ها حکومت می کنند!

چون که ممنوع شدند، باز حکومت می کنند!

چون قیامت می شوند، باز حکومت می کنند!

عزّت والاست آن، باز حکومت می کنند

چون باز گردند، هر کدام شکوه می کنند!

حیدر و فاطمه و حسنین شکوه کنند!

گویند: یا جدّ، دانی چه گذشته بر ما؟

همه را شفاف گویند، چه گذشته بر ما؟

دلِ احمد زین جهت، می سوزد!

دل هر مؤمنی از آن، می سوزد!

رجعت را باور کنید، از دین ماست!

منکر آن نشوید، از دین ماست!

رجعت ضروری دین ماست

منکر آن خارج از دین ماست!

منکر ضروری، منکر دین ماست!

او مسلمان نبود، منکر دین ماست!

رجعت در قرآن حق و ثابت است!

منکر آن منکر حقّ است و کافر است!

بعد این عالم آیا عالم دیگر بود

مثل این عالم نبود، عالم دیگر بود

آری بعد این عالم صدها عالم دیگر بود!

ص: ۱۴۸۵

بل هزارها بوده و عالمِ دیگر بُود

دوره ی انسان بود، طی شد، عالمِ دیگر بُود!

لطفِ حق جاری بُود، عالمِ دیگر بُود!

لطفِ حق دانی، کان بی نهایت بود!

هدف از خلتِ لطفِ خالق، بی نهایت بُود!

عوالم بهر لطف او بوده و خواهد بُود

از ازل بوده و، تا ابد خواهد بُود

بی نهایت، لطفش بی نهایت بُود!

پس بدان لطفِ حق، بی نهایت بُود!

سائلی گفت: آیا عالمِ دیگر بُود!

در جوابش عالمِ گفت: بی نهایت بود!

«لطفِ حق با تو مداراها کند!

چون که از حدّ بگذرد رسوا کند!»!

سعی کن مشمولِ لطفِ حق شوی!

لطف کن تا مشمولِ لطفِ حق شوی!

گر بهشت می بُرد از لطفِ اوست!

گر موفق به کاری می شوی از لطف اوست!

تو از خود نیستی لطفِ خداست!

هر چه داری، بدان لطف خداست!

از خدا خواه تا لطف کند!

لطف کن تا خدا لطف کند!

در حقیقت تو از لطف خدا بوده ای!

او لطف کرده، تو از لطف خدا بوده ای!

گر که خواهی لطف، حق دائم بُود!

لطف کن، تا لطفِ حق دائم بُود!

گر ظلم کردی، بدان ظلمت کنند!

هر چه کردی بهر تو، آن کنند!

گر که دستی دهی دستت دهند!

گر که پستی کنی پستت کنند!

گر که خوبی کنی، خوبی کنند!

گر بدی هم کنی، بد می کنند

حکمت و عدل خدا این است بدان!

این دلیل و نشان حق است بدان

جمعه شد پس چرا آقا نیامد!؟

ما چه کردیم که آقا نیامد!؟

ما ندانیم چه کردیم باید فکری کنیم

غافلیم چه کنیم، باید فکر کنیم!؟

غفلت ما زیاد است، باید چه کنیم!؟

غفلت از خود دور کنیم نگوییم چه کنیم!؟

ما دعا بهر مهدی نکردیم چه کنیم!؟

انتظار ما چیست؟ گو باید چه کنیم!؟

انتظار او دعای ما بُود!

حَقِّ او دعایِ ما بُود!

غافلیم ما از او حق او را ادا نکنیم!

انتظارش داریم، حق او را ادا نکنیم!

او به فکر ماست، بلا را از ما دور کند!

او ما را فراموش نکند، بلا را از ما دور کند

بی وفا و جفا کاریم ما بهر او!

شرمساریم جفاکاریم ما بهر او!

این عدالت نَبُود، او به فکر ما بُود!

غافلیم ما از او، او به فکر ما بُود

این رفاقت نبود، جفاکاری بُود!

این دوستی نَبُود، جفاکاری بود!

دوست باید به فکر دوست خود بُود!

غافل از دوست بُودن، جفاکاری بود!

مهدی گوید: من به فکر شمایم شما چه کنید؟!

من دعا خواهم ز شما، ما چه کنید؟!

من گر آیم ظلم را برچینم عدالت آورم!

عدل و دادم همه را گیرد، عدالت آورد!

من جفا کار نخواهم، عدالت آورم!

من ظلم را نخواهم، عدالت آورم!

گر شما آماده اید، باید حامی من شوید!

گر شما منتظرید، باید حامی من شوید!

از هم اکنون بیایید، مرا یاری کنید!

یاوران من شوید، مرا یاری کنید!

انتظار از چه کشید؟ من بین شمایم!

من همانم که آیم، من بین شمایم!

گر که خواهید از اصحاب من شوید!

هم اکنون باید، از اصحاب من شوید!

ظهور من بدانید، با خواست خداست!

خواست خدا هم بدانید، با خواست شماست!

گر شما خواهید بیایم، خدا هم خواهد!

گر نخواهید بیایم، خدا هم نخواهد!

گر که آماده شوید من بیایم!

پس آماده شوید، تا خدا خواهد بیایم

جمعه شد فضل مولا را بگو

بهرتر از این نیست فضل مولا را بگو

ص: ۱۴۹۰

سخن از خوبی فضلِ مولا را بگو

همه خوبی این است، فضل مولا را بگو

فضل مولا بی شمار است برخی را بگو

شمارش نتوان کرد برخی را بگو

او ولیّ الله، اسدالله، عین الله است

او یدالله، وجه الله، حجّه الله است

وصفِ او نتوان گفت بی شمار است

فضل او فضل خداست، بی شمار است

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند گفت گر جنّ و انس کاتب شوند

فضل او فضل خداست، علم او علم خداست

او خدا نیست، علم او علم خداست

فضل او فضل نبیّ است همه چیزش چو نبیّ است

نفس او نفس نبیّ است همه چیزش چو نبیّ است

جانشین نبیّ است، همه چیزش چو نبیّ است

راه او راه نبیّ است، همه چیزش چو نبیّ است

پیامبر سلامش رسانده، زِ خدا

لطف حق بوده، سلامش رسانده زِ خدا

خدا امر کرده به نبیّ مدنی

که شود جانشین نبیّ مدنی

در غدیر گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست

هر که من آقای اویم، علیّ آقای اوست!

هیچ کس لایق تَبُود، بس علیّ مولای اوست

نه بلید است نه پلید است، علی مولای اوست

او وصیّ است، او وزیر است، جانشین است

وَحیِ اللَّهِ بُود، او جانشین است

شاهدش «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ» است

نَصِبِ أَحْمَدَ از «مَا أَنْزَلَ» است

منزلت، منزلت هارون ز موساست

شاهدش منزلت هارون ز موساست

در وزارت چو هارون ز موساست

در وصایت چون هارون ز موساست

گر نبی بود بعد نبی، بس علی بود

بہتر از هر نبی بوده علی بود علی بود

علم او علم نبی بود، فضل او فضل نبی بود

همه چیزش چو نبی بود او نفس نبی بود

آیه «أَنْفُسَنَا» گوید: او نفس نبی بود

همه آیات گوید: او نفس نبی بود

او نفس نبی بود، نه بلید بود، نه پلید بود

افضل از هر نبی بود، نه بلید بود نه پلید بود

کی بلید کی پلید لایق جای نبی بود؟!

اهل بُت بود اهل شرک بود کی لایق جای نبی بود؟!

از بلید و پلید چه حاصل شد بگو؟

من ندانم چه شد: چه حاصل شد بگو؟

از بلید و پلید چیزی حاصل نشد

جز بلیدی و پلیدی چیزی حاصل نشد

گو چه حاصل شد؟ جز ظلم حاصل نشد

حق صاحب حق ضایع شد، جز ظلم حاصل نشد

حق صاحب ضایع شد، بدعت ها زیاد شد

جاهلی حاکم شد، بدعت ها زیاد شد

بلید بر مسند نشست، حاکم بلید شد

دیگری آمد پلید بود بدتر از بلید شد

سومی آمد قارون بود و بلید شد

مال بیت المال را ضایع نمود و بلید شد

آن که اول باید می آمد، آخر آمد

او علیم بود مدیر بود امام بود آخر آمد

گر چه دانا بود، فساد فراوان بود او چه کند؟!

همه جا خراب کرده بودند او چه کند؟!

بلید از نادانی حکم حق را ناحق دانسته بود

بدعت ها آورده بود، حق را ناحق دانسته بود

پلید راه حق را بسته بود، مردم را خسته بود

تهمت هایی بر خدا و نبی بسته بود

این جهت مولا فرمود: راه اصلاح بسته بود

بدعت ها زياد بود، راه اصلاح بسته بود

قدرت من نيست اين همه بدعت، اصلاح كنم

سال ها بر آن عادت شده، كي توانم اصلاح كنم!

سوي ديگر حُبِ سامري و عجل را چه كنم؟

نپذيرند از من، عجل و سامري را چه كنم!

دو محبت در قلب نكنجد، من چه كنم؟

حُبِ عجل و سامري من نكنجد چه كنم؟

زين سبب، بدعت ها مانده تا كنون!

بليدي آيد بليدي آيد، مانده تا كنون!

دين حق ضايع شده، بدعت ها عادت شده!

هر چه گوييم نپذيرند، بدعت ها عادت شده!

تا قيامت هر ظلمي شود، ظالمش آنان بوند!

هر خلاف و خوني ريخته شود، عاملش آنان بوند!

بلكه هر ظلمي از زمان آدم شده، ظالمش آنان بوند

هر جنايت هر خونريزي شده، ظالمش آنان بوند

دين حق را زير و رو كردند، ظالمش آنان بوند

مردمان را گمراه کردند، ظالمش آنان بوند

راه حق را بستند، ظالمش آنان بوند

اولیای دین کشته شدند، ظالمش آنان بوند

اُمّت احمد چرا گمراه شدند!؟

او چراغ حق بود، چرا گمراه شدند!؟

اُمّت احمد از چه گمراه شدند؟

سامری آمد کانان گمراه شدند

سامری بُت پرست بود گمراه بود

او هدایت نشد هرگز گمراه بود

آزارهایی به احمد می نمود گمراه بود

مردمان را گمراه کرد، او گمراه بود

بلکه او مغضوب بود، گمراه بود

در نماز از شرّ او، ترسیم، گمراه بود

علی صراط مستقیم دین بود

سامری گمراه بود، بر غیر صراط مستقیم دین بود

احمد خواست او را هدایت کند او هدایت نشد

لایق اهل هدایت نبود کو هدایت نشد

ظلم کرد و گمراه کرد، تا برفت

فریاد و ویل و بالا رفت، تا برفت

عجل او نیز مانند او بود تا برفت

فریاد ویل ا بالا بود، تا برفت

آن یکی عجل بود و آن یکی سامری

هر دو گمراه بودند، چون سامری

موسا عجل را نابود کرد، ماند سامری

لامساس می گفت او، چون سامری

این دو ماندند، تا موسا بیاید

هر دو را از قبر کشد بیرون، تا موسا بیاید

عبرت عالم شوند، چون موسا بیاید

همه دانند عجل و سامری، چون مسا بیاید

موسا فرجش نزدیک است، چون بیاید

عبرت عالم شوند آنان، چون بیاید

ص: ۱۴۹۷

ای خدا نابود کن عجل و سامری
همه را گمراه کردند، عجل و سامری
راه حق بستند، راه باطل باز نمودند
در حق بستند، در باطل باز نمودند
حق را با طناب بستند باطل را آزاد نمودند
باطل جولان داد، باطل را آزاد نمودند
مردمان رفتند سوی عجل و سامری
حق ممنوع شد، ماند عجل و سامری
کس نماند طرفدار حق، رفتند سوی سامری
دین و ایمان رها کردند، رفتند سوی سامری
سامری همه را دوزخی کرد و برفت
کس ندانست او کیست، دوزخی کرد و برفت
سامری ها آمدند، شدند چون سامری
همه گمراه شدند، رفتند چون سامری
بلکه موسا بیاید، سامری باقی نماند
حق بیاید، سامری باقی نماند

«خادم» نگفتی سامری کیست آشکار بگو

نتوانم گویم کیست، تو آشکار بگو

اهل حق چرا گمراه شدند

رضایت به گمراه چرا دادند، تا گمراه شوند؟!

رضایت به ناحق چرا دادند، تا گمراه شوند؟!

راه حق را چرا بستند، تا گمراه شوند؟!

صاحبِ حق را چرا کشتند، تا گمراه شوند؟!

دست صاحبِ حق را بستند، تا گمراه شوند؟!

از چه امر حق را، ردّ کردند، تا گمراه شوند؟!

از چه رهبر دین را رها کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه امر حق را رعایت نکردند، تا گمراه شدند؟!

از چه خاندان وحی را رها کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه بیت وحی را آتش زدند، تا گمراه شدند؟!

از چه دست جبل المتین را بستند، تا گمراه شدند؟!

از چه جبل الله را رها کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه طاغوت ها حمایت کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه دُختِ نبیّ را آزاد کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه فرزندان احمد را محروم کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه راه را بر آنان بستند، تا گمراه شدند؟!

او چه آنان غدیر را منکر شدند، تا گمراه شدند؟!

از چه بدعت ها را پذیرفتند، تا گمراه شدند؟!

از چه منکر حق ولیّ الله شدند، تا گمراه شدند؟!

از چه با دشمن او دوست شدند، تا گمراه شدند؟!

از چه اولیای خدا را سبّ کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه آواره کردند و کشتند، تا گمراه شدند؟!

از چه طاغوت ها را پذیرفتند، تا گمراه شدند؟!

از چه از طاغوت پیروی کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه راه حق را بستند، تا گمراه شدند؟!

از چه بدعت ها را عمل کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه اهل البیت را رها کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه دشمنی کردند با آنان، تا گمراه شدند؟!

از چه طاغوت ها را دوست داشتند، تا گمراه شدند؟!

از چه کافر نشدند زان ها، تا گمراه شدند؟!

از چه امامان پاک را رها کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه بیزار شدند زان ها، تا گمراه شدند؟!

از چه آیه ی موذت را ترک کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه با دشمنان دوست شدند، تا گمراه شدند؟!

از چه قرآن را ز عترت جدا کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه مانع حقّ ولیّ الله شدند، تا گمراه شدند؟!

از چه دست دوستی با دشمن دادند، تا گمراه شدند؟!

از چه دشمن را دوست گرفتند، تا گمراه شدند؟!

از چه حبّل الله المتین را رها کردند، تا گمراه شدند؟!

از چه عجل و سامری را پذیرفتند، تا گمراه شدند؟!

فضائل چهارده معصوم (علیهم السلام) در زیارت جامعه

زیارت کامل گر خواهی، جامعه است

زیارت جامع گر خواهی، جامعه است

ص: ۱۵۰۱

امام هادی، هادیِ اَمّت است
هادی اَمّت، هادی اَمّت است
فضائل اهل البیت در جامعه است
سائل هادی، خواستار جامعه است
سلام بر اهل بیت پیامبر بُود
سلام بر مختلف الملائک بُود
مَهَبَطِ وحی اند، معدنِ رحمتند
خُزّانِ علم اند، معدنِ رحمتند
منتهای علم اند، اصولِ کرمند
الیای نَعَم اند، اصولِ کرمند
پیشوای اُمم اند، اولیای نعم اند
عُنُصْرِ ابرارند، اولیای نَعَم اند
بهترین اختیارند، ساسه العُبادند
از کان بلادند، ساسه العُبادند
ابواب ایمانند، اُمنایِ رحمانند
مرجع احکامند، جامع احکامند
صَفْوَةُ المرسلین اند

خَيْرُهُ الْعَالَمِينَ اَنْد

رَحْمَةُ اللهِ وَاسِعٌ اَنْد

بِرَكَاتِ اللهِ الدَّائِمِ اَنْد

سَلَامٌ بِرَأْمَامَانَ هِدَايَةِ بُود

سَلَامٌ بِرِمَصَابِيحِ دَجَايَةِ بُود

سَلَامٌ بِرِاعْلَامِ تُقَايَةِ بُود

سَلَامٌ بِرِأَوْلَى الْحِجَايَةِ بُود

سَلَامٌ بِرِكَهْفِ الْوَرَاءِ وَرْتَهَالَانِيَا

سَلَامٌ بِرِ مَثَلِ الْأَعْلَى، وَالدَّعْوَةِ الْحُسْنَى

لَامٌ بِرِ حُجُجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا

سَلَامٌ بِرِ أَهْلِ الْآخِرَةِ الْأَوْلَى

سَلَامٌ بِرِ مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِنِ بَرَكَهِ اللَّهِ

سَلَامٌ بِرِ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَقِّقَةِ سِرِّ اللَّهِ

سَلَامٌ بِرِ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ، وَ وَاصِيَايَ نَبِيِّ اللَّهِ

سَلَامٌ بِرِ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ وَاصِيَايَ نَبِيِّ اللَّهِ

سَلَامٌ بِرِ دُعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ هُدَاةِ مَرْضَاتِ اللَّهِ

ص: ١٥٠٣

سلام بر مستقرّین امرالله، و مخلصین توحیدالله

سلام بر ائمه ی معصومین و پناه مؤمنین

سلام بر حجج الله صادقین و پناه مؤمنین

فضائل اهل البيت (عليهم السلام)

جامع فضل اهل البيت، جامعه است

نسخه ی کامل آنان جامعه است

جامعه، جامع فضل الله است

فضل اهل البيت، فضل الله است

فضلِ آنان دان، فضل احمد است

وصفِ آنان دان، وصفِ احمد است

هر چه دارند همه، از احمد است

هادی اند، عالم اند، از احمد است

همه اولاد رسولند، بدان

همه فرزندی بتولند، بدان

فضلِ آنان، فضلِ الله بود

ص: ۱۵۰۴

وصفِ آنان، وصفِ الله بُود

هُداتِ مهديين اند، آنان بدان

طاهرين و مطهرين اند، بدان

وصفِ آنان نتوان گفتم، چون احمدند

«كلمات الله» اند، چون احمدند

وصفِ آنان بي شمار است، بدان

«كلمات الله» بي شمار است، بدان

گر درختان قلم، دريا مرگب، جنّ و انس كاتب شوند

وصفِ آنان نشمارند، گر جنّ و انس كاتب شوند

احدى را به آنان، تشبيه مكن، نادانى

بهترين را، چو آنان ندان، نادانى

مَثَلُ الأعلامند آنان، افضل اند

دعوه الحُسنايند آنان، افضل اند

حجيج الله اند، آنان، افضل اند

آيات الله اند، آنان، افضل اند

بوحنيفه كجا؟ صادق كجا؟

احمد حنبل كجا، صادق كجا؟

ابن ادريس كجا، صادق كجا؟

مالك بن انس كجا، صادق كجا؟

همه شاگردند، گر لایق بوند

افتخار خادمی دارند، گر لایق بوند

جبرئیل آید پای درشان

گو ملائک آید، بر پا بوسشان

انبیا آیند، گویند فضل شان

ملک وحی آید، گوید فضل شان

ملائک می شمارند، فضل شان

گو که داند، شماره فضل شان؟

هر که آمد، دانست فضل شان

گر توانستند، شمارند فضل شان

فضل شان فضل احمد است، که داند فضل شان؟

همه اولاد احمدند، که داند فضل شان؟

«خادم» تو چه دانی، گوئی فضل شان؟

ص: ۱۵۰۶

من ندانم، چه گویم، در فضل شان؟

فضل شان، فضل خدای ازلیست!

وصفشان، وصف خدای ابدیست!

اهل البیت کجا و ما کجا؟

خاندان حی کجا و ما کجا؟

اهل البیت نورند، از انوار جلی

نور الله اند، از انوار جلی

نوریان، از خاکیان، دورند، بدان

زاکیان، از خاکیان، دورند بدان

نور الله اند آنان، نی خاکی اند

زُبْدَه الخَلْق اند، آنان، نی خاکی اند

نوریان با نوریانند، نوریند

خاکیان با خاکیانند، خاکیند

از کجا دانی تو، آنان نوریند؟

نور الله اند، آنان نوریند

ص: ۱۵۰۷

او ز نور خود محمّد را آفرید
دیگران را دان، ز نورش آفرید
خلقت آنان خلقت نوری بُود
نور الله است، خلقت نوری بُود
همه را از بهر آنان، خلق نمود
اصل خلقت، آنان بودند، خلق نمود
انبیا پرتوی از خلق آنان شدند
اوصیای پرتوی از خلق آنان شدند
دیگران پرتوی از خلق آنان شدند
نوریان با خاکیان، آمیخته شدند
ذات آنان دو تاست صورت یکیست
وصف آنان دو تاست، صورت یکیست
تو بین آثارشان مختلف است
آن یکی نوری، آن خاکی، مختلف است
صورت ظاهر یکی است، مختلف اند
باطن آنان دو تاست، مختلف اند

آدم دید آنان را در ساق عرش بُدند

گفت: خدایا کیانند، در ساق عرش بدنند؟

گفت: احمد است و آل اوست

بهتر از تو بُوند، احمدند و آل اوست

خلقت عالم، بهر آنان است و بس

دیگران دان، طفیلی ست و بس

گر نبودند آنان، عالم نبود

هدف آنان بودند، عالم نبود

هر چه خواهی از من، از آنان بخواه

محرم اسرارند، از آنان بخواه

«خادم» عروها لوثقی آنانند و بس

جای دیگر مرو، عروها لوثقی آنانند و بس

خلقت عالم پرتو آل احمد است

در رحمت، احمد و آل احمد اس

سبب آمرزش، احمد و آل احمد است

هر چه خواهی از خدا، سبب آل احمد است

آبرومندند آنان، نزد حقّ

از شفاعت بهره مندند آنان نزد حقّ

باب رحمت مأمول است، ز آنان نزد حقّ

خواسته ی آنان، مقضی است آنان نزد حقّ

از درِ آنان باید، وارد شوید

درِ رحمت آنانند، از آن وارد شوید

حلقه ی در را بگیر، هر چه خواهی بگو

درِ رحمت باز است، هر چه خواهی بگو

آدم سال ها توبه کرد، راهش ندادند

نام آنان را نبرد، راهش ندادند

جبرئیل گفت: بیا تا راحت باز شود

نام آنان را ببر تا راحت باز شود

هر چه خواهی بگو، نام آنان را ببر

گر تو آمرزش خواهی، نام آنان را ببر

هر گنهکاری بود، چون آدم است

گر که نامشان برد، چون آدم است

آدم و حوّا گريه مي کردند، راهي نبود

گر توسّل نمي کردند، راهي نبود

انبيا را خدا گفت: بايد توسّل کنيد

هر چه خواهيد ز من، بايد توسّل کنيد

موسي به يارانش گفت: بايد توسّل کنيد

انبيا گفتند: بايد توسّل کنيد

هر که آمرزش خواهد، بايد توسّل کند

هر که حاجت دارد، بايد توسّل کند

بي توسّل تو را، راه ندهند

هر که باشي، تو را راه ندهند

در رحمت، احمد و آل احمدند

گر نجات خواهي، راه آنان، احمد و آل احمدند

تو هراسي مکن، «رحمهللعالمين» احمد است

گر خواهي، «رحمهللعالمين» احمد است

احمد است، محمود است، «رحمهللعالمين» است

بهترين خلق عالم است، «رحمهللعالمين» است

احمد و آل احمد محبوب خدایند

بهترین اند، عزیزند، محبوب خدایند

اهل عالم یک طرف، اینان افضلند

هر که را نام آوری، اینان افضلند

«خادم» حدیث ثقلین چیست بر ما بگو؟

معنی ثقلین چیست بر ما بگو؟

آخر عمر، احمد به مردم، وصیت می کرد

فکر آنان بود، بهر آنان وصیت می کرد

پس نگویید: امت را، رها کرد و برفت!

مردمان را، گرفتار کرد و برفت!

او گفت: جانشینم، قرآن و عترت است!

غیر آنان نیست، قرآن و عترت است

عترت و اهل بیت، جانشین مَند!

عترت از قرآن جدا نیستند، جانشین مَند!

نه عترت جدا از قرآن، نه قرآن جدا از عترت است!

ص: ۱۵۱۲

شارح قرآن کسی نیست، عترت است!
عترت نفسِ قرآن است، قرآن عترت است!
هر که آیات خدا خواهد قرآن عترت است!
فهم و اسرار قرآن، نزد عترت است!
گر تو تفسیر قرآن خواهی، نزد عترت است!
گر که خواهی گمراه نشوی، قرآن عترت است!
فهم و تفسیر قرآن، نزد عترت است!
ور نه قرآن تنها، هادی کس نبود!
دانش قرآن، جز عترت، نزد هیچ کس نبود!
ای که گفتی: قرآن ما را بس بُود!
گمراه شدی، گمراه کردی، گفتی بس بود!
گر صراط مستقیم خواهی، بدان عترت بُود!
گر که حق گوئی کجاست؟ بدان عترت بود!
حق نزد عترت است، عترت حق بُود!
جای دیگر حق نیست، عترت حق بود!
علیّ نفسِ حق است، حقّ نفسِ علیست!

حق می گردد، هر کجا نفسِ علیست!

علیّ نفسِ حق است، حق تابع اوست!

هر کجا علی هست، حقّ تابع اوست!

جانشین پیمبر بدان، نفسِ علیست!

نه بلید است، نه پلید است، او نفسِ علیست!

علیّ حق است بدان، حق با علیست!

نهراس و بگو: حق نفسِ علیست!

پیمبر فرمود: حقّ نفسِ علیست،

همه دانند، علی حقّ است، حقّ نفسِ علیست!

علیّ هارون و موساست، نسبت به نبی!

حدیث منزلت گوید: او هارون است نسبت به نبی!

این حدیث را همه دانند متواتر بود!

چون حدیث شهر علم است، متواتر بود!

قرآن گوید: علیّ حکیم است، صراط مستقیم است!

نبی گوید: علیّ حق است، صراط مستقیم است!

«خادم» تو چه دانی ز علیّ جز قول نبی!

ما که دانیم علیّ حق است، از قول نبیّ!

ولادت امام حسن (علیه السلام)

راه را باز کنید، حَسَن آمده است!

در رحمت باز شده، حَسَن آمده است!

حَسَن از حُسن است، حُسن آمده است!

به چه نیکوست حَسَن، حُسن آمده است!

قدمش مبارک باد، نیک آمده است!

حَسَن نیکوست، نیک آمده است!

نیمه ی ماه رحمت، رحمت آمده!

«رحمهللعالمین» را رحمت آمده!

ماه حمت، فرزند «رحمهللعالمین» آمده است!

«رحمهللعالمین» را رحمت عالمین آمده است!

فاطمه مادر شده، علی پدر، احمد پدر است!

رحمت آمد، ماه رحمت، احمد پدر است!

همه شادند، حسن آمد، چه نیکو حسن است!

حَسَن است، نیکوست، چه نیکو حسن است!

احمد شاد شد، علی شاد شد، فاطمه شاد شد حسن است!

خدا شاد شد، جبرئیل شاد شد، حَسَن است!

عرشیان شاد شدند، ملائک شاد شدند، حسن است!

قَدَمَش باد مبارک، همه شادند، حسن است!

نام او را خدا گفت، جبرئیل گفت: حَسَن است!

نام او نیک است، او نیک است، او حَسَن است

حُسن او مطلق است، او مطلق حَسَن است!

هر چه حُسن است در اوست، او حَسَن است!

هر چه خوبی است، در اوست، همه چیزش حَسَن است!

حُسن مطلق اوست، همه چیزش حسن است!

حَسَن ابن علی است، پدرش احسن است!

حسن ابن فاطمه است، مادرش احسن است!

او فرزند رسول است، جدش، احسن است!

همه چیزش حسن است، جدش احسن است!

سِرِ راهش کف زنید و کف زنید!

کفِ پیوسته زنید و کف زنید!

شادیِ فاطمه است، کف زنید!

کف زنید و کف زنید و کف زنید!

کفِ پیوسته زنید و کف زنید!

شادی مولا بود، کف زنید و کف زنید!

بهر احمد بزیند و کف زنید!

کفِ پیوسته زنید و کف زنید!

کس نگوید: نزنید و کف زنید!

کفِ پیوسته زنید و کف زنید!

مقام شهید کربلا کجا؟ مقام شهید ما کجا؟

ما ناپاکیم، مقام ما کجا، مقام شهید کجا؟!

فوق هر نیکی، نیکویی بُود!

جز شهادت که فوقش نیکویی تَبُود!

هر که را دوست دارد خدا، مالک شود!

او شهید را دوست دارد، مالک شود!

ص: ۱۵۱۷

جان دوست را می خرد، حنّت دهد!

بہتر از جنّت چیست، جنّت دهد؟!

بہتر از جنّت رضوانِ خداست!

داخل جنّت، رضوانِ خداست!

نفسِ مطمئنہ بہتر می خرد!

گویدش داخل شو، بہتر می خرد!

این مقامِ عالی بنده ی اوست!

فوق آن نیست مقامِ عالی بنده ی اوست!

فوق این ها چه بود، من ندانم چه بود!

بس خدا داند، من ندانم چه بود؟!

سیدالشہدا، فوق شہداست!

او مقامش، فوق شہداست!

ہر چه داشت داد، چیز دیگر نداشت!

جان خود آخر داد، چیز دیگر نداشت!

بہر دین خدا داد، چیز دیگر نداشت!

ہر چه داشت داد، چیز دیگر نداشت!

هر که با او بود، جانش را بداد!
دار و ندارش، جانش را بداد!
پس تو هم راستگو و گو فدایم!
کاش می بودم، من هم جان فدایم!
تا توانی خود را، فدایش می کن!
جان فدایش نکردی، خود فدایش می کن!
نوکر او باش، جان فدایش می کن
هر چه داری بده، جان فدایش می کن!
خادم اش باش، نوکری کن او را!
تا که هستی، نوکری کن، او را!
گر نبودی کربلا، اینجا هم کربلاست!
هر چه داری بده، اینجا هم کربلاست!
گر نبودی کربلا، کربلا هست هنوز!
جان فدا کن بهر دین، کربلا هست هنوز!
اربعین است، بیا تا برویم کربلا!
کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا!

همه رفتند، بیا تا برویم کربلا!

حُبِّ دنیا رها کن، بیا تا برویم کربلا!

بار بر دوش خود گیر بیا تا برویم کربلا!

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا!

بار بر دوش گیر، بارِ گناهت بر زمین!

هر چه خواهی بردار، با گناهت بر زمین!

مظلومیت شهید کربلا

ظلم در کربلا، غوغا نمود!

ظالمان را همی، رسوا نمود!

کس ندیده میهمانی این چنین!

کس ندیده میزبانی این چنین!

فرزند احمد، میهمان کوفه شد!

میزبانش، اهل کوفه شد!

میهمان فرزند فاطمه بود!

او امام بود، فرزند فاطمه بود!

ص: ۱۵۲۰

احترامش واجب بود، بر همه بود!
احترام میهمان واجب بر همه بود
سر راهش گرفتند، فرزند فاطمه بود!
با عیال آمده بود، فرزند فاطمه بود!
آب را بر او بستند، فرزند فاطمه بود!
در بیابان تشنه ماند فرزند فاطمه بود!
کس نگفت تشنه بود، فرزند فاطمه بود!
بیچه ها تشنه شدند، فرزند فاطمه بود!
کربلا بود، پر بلا بود کربلا!
راه چاره نبود، پر بلا بود کربلا!
تشنه بودند همه آبی نبود کربلا!
العطش می گفتند، آبی نبود کربلا!
راه ها بسته بود، آبی نبود کربلا!
بیچه ها نالیدند، آبی نبود کربلا!
همه را تشنه کشتند آبی نبود کربلا!
تشنه بودند همه، آبی نبود کربلا!

آه و سوز و ناله بود آبی نبود!

شیرخواره تشنه بود، آبی نبود!

پدر تشنه، مادر تشنه شیرخواره تشنه!

همه سوختند تشنه بودند، بیچاره شیرخواره بود!

اصغر تشنه بود، روی دست پدر تشنه بود!

گفت آتش دهید، روی دست پدر تشنه بود!

تشنه کشتند شیرخواره را تشنه بود!

پدر تشنه، مادر تشنه، شیرخواره تشنه بود!

روی دست پدر، تیرش زدند تشنه بود!

ناله ای کرد، رفت ز دنیا، تشنه بود!

متحیر ماند، چه کند، مادرش هم تشنه بود!

او که شیری نداشت، از بس تشنه بود!

عرشیان سوختند ندانستند چه کنند!

اهل آسمان سوختند، ندانستند چه کنند؟!

پدر گفت: خدایا قربانم بپذیر!

هر چه داشتم دادم، قربانم بپذیر!

ص: ۱۵۲۲

این سَرَم، این پیکرم این اصغرم!

همه قربان شدند، این اصغرم!

تو بگو جانم دهم، این اکبرم این اصغرم!

هر چه دارم دهم، این اکبرم این اصغرم!

باب الحوائج کیست در کربلا؟!!

اصغر و عباس اند، باب الحوائج کربلا!

عباس سقا بود، دست نداشت، باب الحوائج شد!

اصغر بچه بود، تشنه کشته شد، باب الحوائج شد!

آن یکی تشنه بود آب نبود، باب الحوائج شد!

عباس تشنه بود، سقا شد باب الحوائج شد!

عباس تشنه بود، آب آور بود، تشنه کشته شد!

اصغر تشنه بود، شیر نداشت، تشنه کشته شد!

پدر تشنه بود، مادر تشنه بود، اصغر تشنه بود!

آب نبود، شیر نبود، اصغر تشنه بود!

آب نبود، راه بسته بود، اصغر تشنه بود!

بچه ها تشنه بودند، عباس سقا بود تشنه بود!

همه تشنه بودند، سقا تشنه بود، اصغر تشنه بود!

آقا تشنه بود، اطفال تشنه بود، اصغر تشنه بود!

آب قیمت جان بود، اصغر تشنه بود!

فرياد العطش بالا بود، اصغر تشنه بود!

اطفال تشنه بودند، مادر اصغر تشنه بود!

پدر تشنه بود، مادر اصغر تشنه بود!

سخت تر از هر چیز، ناله ی اطفال تشنه بود!

دل هر کس می سوخت، آب نبود، اطفال تشنه بود!

سقا آمد دید اطفال تشنه اند!

مرگ خود را از خدا خواست، اطفال تشنه اند!

به برادر گفت: زنده ماندن سخت است چکنم!؟

گفت: سقایی کن برادر، سخت است چکنم!؟

دست سقا قطع شد، گفت: برادر چکنم!؟

آب نخورد، گفت: برادر دست قطع شد چکنم!؟

آب ریخت نا امید شد، گفت: برادر چکنم!؟

فرق سقا دو نیم شد، گفت برادر چکنم؟!
شاه آمد، گفت: بی برادر شدم من چکنم؟!
کمرم بشکست ناامید شدم، من چکنم؟!
بدن عباس را مُثله کردند، برادر چکنم؟!
راه چاره بسته شد، گفت: برادر چکنم?!
شاه بازگشت به خیمه، اطفال گفتند: چه شد؟!
گفت: بی برادر شدم، اطفال گفتند: چه شد؟!
اطفال گفتند: آب نخواهیم عمو را گو بیاید!
اسم آب را دیگر نبریم، عمو را گو بیاید!
بدن عباس در میدان ماند و مُثله شد!
بدن شاه نیز در میدان ماند و مُثله شد!
بدن شاه زیر سَم اسبان، کوبیده شد!
سه روز ماند روی خاک کربلا، کوبیده شد!
«خادم» مگو، دل ما سوخت و پاره شد!
بیش از این تکرار مکن، دل ما سوخت و پاره شد!

از فضائل بگو، تا شاد شویم!

فضل مولا بگو، تا شاد شویم!

فضل مولا را قیامت می خزند!

فضل او را بگو، قیامت می خزند!

فضل مولا سبب آمرزش است!

هر چه گوئی سبب آمرزش است!

یاد مولا بدان یاد خداست!

یاد او دان سبب قرب خداست!

یاد او کن، خدا خشنود شود!

فضل او گو خدا خشنود شود!

فضل او دان همی فضل خداست!

وصف او کن همی وصف خداست!

فضل او فضل نبی است بدان!

وصف او وصف نبی است بدان!

فضل او را که تواند گفت، فضل خداست!

وصف او را که توان کرد، وصف خداست!

کلمات الله است، کی نتواند شمرد!

بی شمار است، کی نتواند شُمرَد!

گر که اشجارِ قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او را نتوانند گفت، گر جنّ و انس کاتب شوند!

دوست و دشمن متحیر ماندند، از وصف او!

همه ماندند چه گویند؟ از وصف او!

وصف او وصفِ خداست، فضل او فضل خداست!

فضل او را نتوان گفت، آن فضل خداست!

او خدا نیست، بلکه او عبد خداست!

او نبی نیست بلکه او عبد خداست!

آری او نفسِ نبی، عبد خداست!

هر چه خواهید، بگویید، نگویید او خداست!

افضل از هر نبی، جز نبی اُمّی بُود!

افضل از هر ولی، جز نبی اُمّی بُود!

خدا گفت به نبی: سلام به ولی برسان!

او ولی من است، سلام به ولی برسان!

ص: ۱۵۲۷

گفت ولی کیست خدایا، جز علی؟!

گفت: همان است، سلامم به ولی برسان!

این بشارت چه بزرگ است نِعَمَ البشاره لعلی!

سلام حق بزرگ است، نِعَمَ البشاره لعلی!

خداوند سلامش رساند، بلکه گوید: نفس نبی!

دو بشارت چه بزرگ است، نعم البشاره!

داخل کعبه به دنیا آورد، نِعَمَ البشاره!

قدم برشانه ی احمد گذارد نعم البشاره!

نبی دست او در غدیر بالا نمود!

فضل او روشن شد، دست او بالا نمود!

در فضائل با نبی یکسان شد، او نفس نبی!

در جاتش با نبی یکسان شد، او نفس نبی!

اهل البیت کیانند بر ما بگو؟

آیه ی تطهیر گوید: اهل بیت پنج نفرند!

احمد و حیدر حسنین و فاطمه، پنج نفرند!

همسران نبی از آنان تَبَوَّنَد!

صالحات هم از آنان تَبَوَّنَد!

اهل بیت، پاک و خالصند!

امامان همه پاک و خالصند!

امامان تا مهدی اهل بیت و خالصند!

شک در آن نیست، اهل بیت و خالصند!

چهارده معصوم کلاً، پاک و خالصند!

شک در آن نیست، کلاً پاک و خالصند!

رهبران دین، همه معصوم بُوَنَد!

غیر معصوم گر هست، رهبر تَبَوَّنَد!

پیمبر در غدیر رهبران را تعیین نمود!

غاصبان را نیز، در غدیر تعیین نمود!

رای مردم غاصب را، معذور نکند!

رای مردم حجت نیست، غاصب را معذور نکند!

غاصب طاغوت است، ظالم است!

حق والی را غصب کرده، ظالم است!

امام، والی و مأمور خداست!

غاصب والی و مغضوب خداست!

اهل بیت، منصوب از خدایند، بدان!

غیر آنان مغضوب خدایند، بدان!

پیمبر اهل بیت را منصوب نمود!

طواغیت را شیطان منصوب نمود!

در قیامت هر که را با امامش خوانند!

هر که را اطاعت کرده، امامش خوانند!

گر امامش جَنَّتِی است، با امامش خوانند!

گر امامش سَقَرِی است، با امامش خوانند!

هر که را در قیامت، با امامش خوانند!

خوب و بد را، با امامش خوانند!

شیعه را با امیرالمؤمنین می خوانند!

اهل سنّت، با بوکر و عمر، می خوانند!

هر که را با رهبرش می خوانند!

سنّی و شیعه، با رهبرش می خوانند!

عمری را با عمر می خوانند!

علوی را با علی می خوانند!

منتقم کیست چه کند؟ بر ما بگو؟

تاکنون، او نیامد، چه کند، بر ما بگو؟

منتقم فرزند فاطمه است، خواهد آمد!

انتقام گیرد، فرزند فاطمه است خواهد آمد!

منتقم اوست، جز او نیست، خواهد آمد!

انتقام خواهد گرفت، او خواهد آمد!

او چو آید گوید: جدّ من، چه شد؟!

اکبر و عباس و قاسم، چه شد؟!

همه گویند: او لب تشنه کشته شد؟!

هر چه گفت: آبم دهند آبش ندادند کشته شد!

بهر اطفالش آب خواست ندادند کشت شد!

نالای اطفال بلند شد، آب ندادند کشته شد!

اکبرش لب تشنه بود، آب نبود، کشته شد!

ص: ۱۵۳۱

اصغرش را بُرد، آبش ندادند کشته شد!

اطفالش تشنه بودند، آب نبود کشته شد!

سقا تشنه بود، دست او قطع شد، کشته شد!

سقا تشنه بود، آب نخورد، تشنه کشته شد!

آه اطفال بلند شد، آب نخواهیم سقا کشته شد!

آب مگر قیمت جان بود، از چه سقا کشته شد؟!

اصغرش تشنه بود، طفل بود، از چه کشته شد؟!

مادرش شیر نداشت، تشنه بود، اصغر کشته شد!!

باب و اصغر و مادر سوختند، اصغر کشته شد!

پدر، شیرخواره را آورد، گفت: آب دهید کشته شد!

پدر گفت: جگرم می سوزد از تشنگی کشته شد!

ناله ی طفلِ شش ماهه، عالم را بسوخت!

پدر سوخت، مادر سوخت، عالم را بسوخت!

مردم، بر شهید کربلا گریه کنید، عالم بسوخت!

پدر سوخت، مادر سوخت، عالم بسوخت!

گریه ی اطفالِ تشنه، جان ها را بسوخت!

سقا سوخت، پدر سوخت، مادر سوخت، جان ها را بسوخت!

عباس گریه ی اطفال را دید و بسوخت!

گفت: برادر زنده ماندن سخت است، آنگه بسوخت!

شاه فرمود: چاره ای نیست، سقایی کن، بسوخت!

شاه چون شنید، ای برادر بیا، شاه بسوخت!

کربلا، کرب و بلا بود، شاه بسوخت، اکبر بسوخت، اصغر بسوخت!

همه سوختند، ناله ها عالم را بسوخت!

ای برادر بیا تا برویم کرب و بلا!

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کرب و بلا!

مهدی منتقم، صبح و شام گریه کند!

آه مظلومان، یاد کند، صبح و شام گریه کند!

«خادم» گر تو صبح و شام گریه کنی، کم کنی!

گر بسوزی ناله کنی، گریه کنی، کم کنی!

ماه رمضان نزدیک شده، ما چه کنیم؟!

میزبانی خدا نزدیک شده، ما چه کنیم؟!

این ماه، ماه خداست باید چه کنیم؟!

ماه میهمانی ماست گو باید چه کنیم؟!

این ماه، با آمرزش و برکت رحمت آید!

افضل ماه هاست نزد خدا، با رحمت آید!

روزهای این ماه، افضل ایام است!

شب های این ماه، افضل شب هایست!

ساعات این ماه، افضل ساعات است!

ماه مهمانی است، افضل ساعات است!

اکرام خدا، بهترین اکرام است!

نفس ها تسبیح است، بهترین اکرام است!

خواب در این ماه عبادت بُود، احسان است!

اعمال مقبول است، عبادت بُود، احسان است!

دعا مستجاب است، عمل مقبول است!

نیت گر صادق باشد، عمل مقبول است!

از خدا خواهید، توفیق روزه داری بدهد!

قرآن تلاوت کنیم، توفیق روزه داری بدهد!

روزه دار گر با تقوا باشد، مقبول شود!

روزه با بی تقوایی، مقبول نشود!

روزه ی بی تقوا، بی حاصل است!

فاطمه گوید: آن بی حاصل است!

صادق آل محمد گوید: باید با تقوا شوی!

ورنه روزه مقبول نشود، باید با تقوا شوی!

روزه ی عام، با بی تقوایی بُود!

روی ی خاص، باید با تقوایی بُود!

گر که معذوری، آشکارا روزه مخور!

جنگ با الله است، آشکارا روزه مخور!

روزه دار باید با وقارِ کامل بُود!

حرمت روزه را حفظ کند، با وقار کامل بود!

سحر و افطار را قدر بدان، ای روزه دار!

وقت افطار و سحر، دعا کن، ای روزه دار!

از گناه پرهیز کن، با کسی حرفی مزن!

دین خود را حفظ کن، با کسی حرفی مزن!

راه خیر باز است، اهل خیر باش!

راه شرّ بسته است، از شرّ دور باش!

شیاطین مغلول اند، بازشان مکن!

در جنّت باز است، مسدودش مکن!

روزِ روزه گناهی مکن، محروم شوی!

درِ رحمت بسته شود محروم شوی!

هدف از روزه دان، تقوا بُود!

مفطرات، تمرین است، هدف تقوا بُود!

ماه مهمانی رسیده گو باید چه کنیم؟

روز، شب می شود گو باید چه کنیم؟

روزه ی مقبول چیست باید چه کنیم؟

سحر و افطار، باید چه کنیم؟

ای برادر، روزه بهر تقوا بُود!

بی تقوایی مکن، روزه بهر تقوا بُود!

مانع فیض مشو، رحمت حق آمده!

ص: ۱۵۳۶

در رحمت میند، رحمت حق آمده!

رزه ترکِ اکل و شرب نیست فقط!

روزه امساک است، ترکِ اکل و شرب نیست فقط!

روزه باید لذتِ انس آورد!

وقتِ افطار و سحر لذتِ انس آورد!

روز مهمانیست، میزبانان خداست!

عشق کن، برادر، میزبانان خداست!

لذتِ ذکرِ نیمه شب شیرین بود!

کدام شیرین چو این شیرین بود!

از خدا خواه توفیق روزه را!

روزه ی مقبول، توفیق روزه را!

ماه قرآن است، قرآن را بخوان!

با تدبّر باش، قرآن را بخوان!

کن ادا، حق هر صاحبِ حق!

پس رضایت طلب از هر صاحبِ حق!

لذتِ انسِ خدا، بی خود ندهند!

پاک باید شوی، بی خود ندهند!
کار را سبک کن، کار خیر بکن!
بهر دنیا مکن، کار خیر بکن!
ذکر و یاد حق عبادت بُود!
بر خدا کن هر کاری، عبادت بُود!
سه چیز را حفظ کن غافل مشو!
از زبان و شکم و عفت، غافل مباش!
از حرام و شبهه ناک، غافل مباش!
از رفیق نااهل هم غافل مباش!
سعی کن مرحوم شوی، محروم نشوی!
روزه دار باشی، محروم نشوی!
نَفَس تَسبیح و خوابت بندگی است!
عملت مقبول و کارت بندگی است!
هر چه خواهی خدایت می دهد!
گر گناهی نخواهی، خدایت می دهد!
فرصت خوبی است، ماه رمضان!

هر چه خواهی بخواه، ماه رمضان!

ماه میهمانیِ کریم و اکرم است!

از کریم هر چه خواهی، اکرم است!

میهمانی خدا، چون بنده نیست!

لذت انس یابی، چون بنده نیست!

عشق حق را بگیر، از دست مده!

لذت انس را بگیر، از دست مده!

لذت دنیا کی لذت بُود!

این که رنج است، کی لذت بود؟!

ماه شعبان گذشت ما چه کردیم!؟

شاخه ی طوبا را ما چه کردیم!؟

ماه شعبان ماه احمد است!

دوست احمد را بگو، ماه احمد است!

او فرموده: هر که دوست دارد مرا!

در این ماه روزه باشد، گر دوست دارد مرا!

ص: ۱۵۳۹

ماه شعبان، ماهِ احمدیست!

صلوات بفرست، ماه احمدیست!

صلوات را، فراوان بفرست!

بهر احمد، فراوان بفرست!

صلوات را، پیوسته فرست!

یاد احمد کن، پیوسته فرست!

دعا گر میان، دو صلوات بُود!

مستجاب است، گر میان دو صلوات بُود!

صلوات عادت خوبی است، بدان!

مستجاب است، عادت خوبی است بدان!

عمر خود را به صلوات بگذران!

کار دیگر مکن، به صلوات بگذران!

ماه شعبان به ماه رحمت برسان!

روزه باش، به ماه رحمت برسان!

گر که از روزه، غافل بوده ای!

غفلت از خود دور کن، گر غافل بوده ای!

تا که پاداش دو ماهت را دهند!

ماه شعبان به رحمت برسان دو ماهت را دهند!

به خدا گو آخر شعبان، بیامرز مرا!

گر نیامزیده ای، آخر شعبان بیامرز مرا!

از خدا عفران خود را در این ماه بگیر!

هر چه خواهی، آخر این ماه بگیر!

گو بحق احمد و صنوش بده!

یا بگو: به حق احمد و آلش بده!

یا بگو بحق فاطمه، شویش بده!

یا به حق فاطمه، بابش بده!

یا بگو بحق حَسَنین فاطمه عقوم بده!

یا بگو بحقِ خمسهِ ی طیبهِ عقوم بده!

ای خدا، رحمت تو، واسع است!

بهر هر چه می دهی عقوم بده!

آبروی مصطفی را کن واسطه!

مصطفی را بر هر چیزی کن واسطه!

آل احمد را با احمد بگو!

مشکل آر داری، آل و احمد را بگو!

همه ی پیغمبران، همین را گفته اند!

هر چه مشکل داشته اند، همین را گفته اند!

«خادم» چرا غمگین شدی، همین را تو بگو!

حاجتی داری همین را تو بگو!

رمضان ماه علی هست غافل مباش

هر چه خواهی بخواه، ماه علی غافل مباش!

علی را به درگاه علی واسطه کن!

هر چه خواهی بخواه، علی را واسطه کن!

علی محبوب الله است، از او غافل مباش!

آبرومند خداست، از او غافل مباش!

او شهید این ماه است، از او غافل مباش!

غافل از هر چه هستی، از او غافل مباش!

علی مظلوم عالم است، از او غافل مباش!

علیّ حلال مشکل است، از او غافل مباش!

راه ما راه علیست، فکر ما فکر علیست!

هر چه داریم از علیست، فکر ما فکر علیست!

او صراط مستقیم دین ماست!

راه دیگر نبود، او صراط مستقیم دین ماست!

از خدا خواهیم هدایت بر صراط مستقیم!

علیّ صراط مستقیم است، خواهیم صراط مستقیم!

کشته ی عدل و صراط مستقیم شد، علیّ!

خدایش گفته بود: صراط مستقیم شد علیّ!

پیامبر فرمود: علیّ حقّ است، حق با علیست!

هر کجا باشد علیّ، هر چه گوید، حق با علیست!

حقّ علیست، حق همراه علیست!

حقّ تابع است، حقّ همراه علیست!

علیّ حقّ مجسم بود، حق با علیست!

نگوید علیّ با حقّ است، حق با علیست!

علیّ حقّ بود، حقّ را نخواستند گمراه شدند!

راه دیگر رفتند، حق نبود، گمراه شدند!

همه دانند، حق کیست؟ حق چراغ روشن است!

راه دیگر تاریک است، حق چراغ روشن است!

پس بیایید در این ماه، حق را بشناسید!

ماه را نبینید، علی حق است، حق را بشناسید!

ماه این ماه، علیست، علی را ببینید!

پی ماه نگرید ماه علیست علی را ببینید!

علی در محراب عبادت، آغشته به خون است!

حق بوده، عدل بوده، آغشته به خون است!

جرم او عدل بوده، او صراط مستقیم است!

عدل خادم اوست، او صراط مستقیم است!

هیف ندانستند علی کیست؟ او صراط مستقیم است!

کشتند او را، او صراط مستقیم است!

حق را کشتند، عدل را کشتند، او صراط مستقیم است!

رکن دین، عروها لوثقی، صراط مستقیم است!

گریه گر می کنید بر حق گریه کنید، حق کشته شد!

او صراط مستقیم حق بود ناحق کشته شد!

علی را چرا کشتند، جرم او چه بود؟!

او که حق بود، صراط مستقیم بود، جرم او چه بود؟!

او جرمی نداشت، مجرم را می شناخت!

حق صاحب حق را می داد، مجرم را می شناخت!

جرم او عدل بود، سازش نبود!

حکم او حکم خدا بود، سازش نبود!

آهن داغ را بهر برادر، آماده کرد!

پاسخ او را داد، آهن را آماده کرد!

گفت: برادر بیش تر از حقت میخواه!

مرا دوزخی می کنی، بیش از حقت میخواه!

خوارج ندانستند او حق است، کافر شدند!

حق را نشناختند و، کافر شدند!

همه را کشت چشم فتنه را کور نمود!

او شجاع بود، حق بود، چشم فتنه را کور نمود!

ص: ۱۵۴۵

فرمود: مرا با عاویه، یکسان نمودند!

روزگار پایین آورد مرا، با عاویه یکسان نمودند!

صبر کردم، خار در چشم، استخوان در گلویم!

دین را حفظ کردم، خار در چشم، استخوان در گلویم!

عزت دین را، در حلم و صبر می دیدم!

صبر کردم، حفظ دین را در حلم و صبر می دیدم!

صبر من، حق را بر همه روشن نمود!

هدف من همین بود، حق را بر همه روشن نمود!

صبر کردم تا بویکر و عمر جولان نمودند!

دین حق را زیر و رو کردند، جولان نمودند!

حق من را شناختند مردم، راه را کج نمودند!

از صراط مستقیم دور شدند، راه را کج نمودند!

من صراط مستقیم بودم، مرا تنها نمودند!

گردِ باطل رفتند، اهل دنیا بودند، مرا تنها نمودند!

طالب حق بودم من، اهل دنیا نبودم!

دنیا را سه طلاقه کردم، اهل دنیا نبودم!

حامیان من کم نبودند، مرا تنها گذاردند!

جرم من، جهاد و عدل بود، مرا تنها گذاردند!

بهر بیعت گرفتن خانه ام آتش زدند!

محسنم را کشتند، خانه ام آتش زدند!

دست من را بستند، همسرم را می زدند!

صبر کردم، سخت بود، همسرم را می زدند!

فاطم را کشتند، من تنها شدم!

با یتیمانم در خانه نشستم، من تنها شدم!

کار من خانه داری، بچه داری شد، چه کنم؟!

با یتیمانم نشستم خانه داری کردم، چه کنم؟!

تا که مردم سوی من آمدند با شتاب!

ظلم طاغوت ها واداشت، سوی من آمدند با شتاب!

گفتند، حق با تو بود، وصی پیغمبر توئی!

اشتباه کردیم ما، وصی پیغمبر توئی!

تو بیا عدل را برقرار کن، ما خسته شدیم!

ظلم فراوان شد، ندانیم چه کنیم، خسته شدیم!

گفتم: بدعت ها زیاد است، من چه کنم؟!
دین حق را، واژگون کردند، من چه کنم؟!
این همه بدعت را، گوئید من چه کنم؟!
گفتند: چاره ای نیست، مگو من چکنم؟!
تا که طغیان عاوییه، مرا وارد جنگ نمود!
پیروز بدم، عاوییه مرا، وارد جنگ نمود!
فتح من نزدیک شد، عاوییه حيله نمود!
مردم را فریب داد، عاوییه حيله نمود!
باز مردم از نادانی، مرا تهمت زدند!
گفتند: ما با قرآن نجنگیم، مرا تهمت زدند!
گفتم: فریب خوردید بجنگید حيله است!
امر من را اطاعت کنید، بجنگید حيله است!
پذیرفتند، گفتند تو را اینجا می کشیم!
جنگ را تعطیل کن، تو را اینجا می کشیم!
فته ای بود بزرگ، حاکم بودم، محکوم شدم!
صبر کردم تلخ بود، حاکم بودم محکوم شدم!

دیروز آمر بودم، امروز مأمور شدم چکنم؟!

آخر الأمر گفتم: هر چه خواهید بکنید، مأمور شدم چکنم؟!

گفتند: حکم، حکم خداست، حکم تو نیست!

ابن ملجم ضربتی بر سرم زد گفت: حکم حکم تو نیست!

در حقیقت، جهالت مرا کشت، من چکنم؟!

مردم، نادان بودند، جهل آنان مرا کشت من چکنم؟!

این ضربت مرا شیرین بود، گفتم فائز شدم!

سهم من این بود، مقدر چنین بود، فائز شدم!

راه فرزندانم چنین است، حکم حق امضا کنند!

مردمان دانید همین اند، حکم حق امضا کنند!

عاقبت از متقین است، نا امید نشوید!

باطل جولانی می کند، نا امید نشوید!

هر که را امتحانی است، عاقبت را نگرید!

عاقبت گر خوب باشد، عاقبت را نگرید!

شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

پیمبر خیر داد، علی را می کشند!

گریه کرد و نفرین کرد و گفت: علی را می کشند!

گفت: می بینم تو در حال نمازی، با خدایت راز کنی!

بدترین خلق جهان شمشیرت می زند، با خدایت راز کنی!

ای خدا سوگند می خورم، فائز شدم، با خدایت راز کنی!

ناگهان ندایی برآید علی کشته شد، با خدایت راز کنی!

تا که فرمود: قاتل تو قاتل من باشد، یا علی!

دشمن تو، دشمن من باشد، یا علی!

هر که دشنامت دهد، مرا دشنام داده، یا علی!

تو به راستی، جان منی، روح منی، یا علی!

طینت تو، طینت من خَلَقْتَ تو خلقت من، یا علی!

من نبی ام، تو امامی، تو ولییی، یا علی!

منکر تو، منکر من، منکر دین من است، یا علی!

تو وصی منی، داماد منی، جانشین منی، یا علی!

جانشین منی، در حیات و مماتم، غیر تو نیست جانشینم، یا علی!

امر تو امر من است، نهی تو نهی من است، یا علی!

به خدا سوگند، حجه‌الله تویی، از منی، یا علی!

تو امینی جانشینی، قاضی دین منی، یا علی!

علی در وصیت نامه ی خود گفت: یا حسن یا حسین!

قاتل من یکیست، دیگران را نکشید، یا حسن یل حسین!

چون من از دنیا روم، یک ضربت زیدش یا حسن!

او یک ضربت به من زد، یک ضربت زیدش یا حسن!

پیمبر فرمود: بعد کشتن، کسی را مثله نکنید!

گر چه سگ باشد، عقور باشد، کسی را مثله نکنید!

خون مردم را نریزید، که من کشته شدم!

ای بنی عبدالمطلب، بی گناهی را نکشید، که من کشته شدم!

یا علی! حسین را کشتند، بی گناه بود، مثله شد!!

کس نگفت: او بی گناه است، او مثله شد!!

بی گناه بود تشنه بود میهمان بود کشته شد!!

با لب تشنه کشتند او را، بلکه مثله شد!

بدن میهمان تشنه لب سه روز بی کفن ماند!!

بوریا بود کفنش، کفنی کس نیاورد، بی کفن ماند!

بدنش عریان بد، سر نداشت، بی غسل و کفن بود!!

این چنین ظلمی در عالم نبود، بی غسل و کفن بود!!

«خادم» تو کجا بودی، ندیدی، با سبط احمد چه کردند؟!

مهمان بود، تشنه بود، کشتند، چه کردند؟!

علی را که کُشت تو بر ما بگو؟

آن که حامی نشد که بود بر ما بگو؟

علی را تنها ابن ملجم نکشت!

علی را تنها خوارج نکشت!

علی را مردم تنها گذاردند کشته شد!

او غریب بود تنها گذاردند کشته شد!

علی در غدیر کشته شد، گو چرا؟!

منافق کشت علی را، گو چرا؟!

حمایت نکرد، دشمن بود، گو چرا؟!

دوست هم حمایت نکرد، گو چرا؟!

بیست و پنج سال شد، خانه نشین!!

ص: ۱۵۵۲

او وصی نبی بود، شد خانه نشین!!

پیمبر از اوّل تا به آخر بگفت:

علی جانشین من است، تا به آخر بگفت!!

منافق بودند شنیدند، بگفت:

علی جانشین من است، شنیدند بگفت!!

حمایت نکردند از او هر چه گفت:

دشمن او شدند، هر چه گفت!!

پیمبر گفت: جنگ با او جنگ با من است!

یا که گفت سلّم با او، سلّم با من است!!

او ز عترت بود، اهل بیت بود، امیرالمؤمنین بود!!

عالم و عادل بود، امیرالمؤمنین بود!!

بهتر از او نبود، امیرالمؤمنین بود!

او دانا بود، معصوم بود، امیرالمؤمنین بود!!

خداوند او را امیرالمؤمنین دانسته بود!!

غدیر امر خدا بود، علی امیرالمؤمنین بود!!

آن که خود را امیرالمؤمنین داند، خائن است!!

امیرالمؤمنین تنها علیست، او خائن است!!

آن که گفت: قرآن بس است، علی را نخواست!!

آن که با بوبکر بیعت کرد، علی را نخواست!!

آن که طاغوت پیروی کرد، علی را نخواست!!

آن که با علی بیعت نکرد، علی را نخواست!!

آن که با بوبکر نماز خواند، علی را نخواست!!

آن که دستور بوبکر را گرفت، علی را نخواست!!

آن که درب خانه ی فاطمه را سوخت، علی را نخواست!!

آن که تازیانه زد بر فاطمه، علی را نخواست!!

آن که درب خانه را کوبید، علی را نخواست!!

آن که هیزم آورد بهر سوختن، علی را نخواست!!

آن که محسن را کشت، لگد زد، علی را نخواست!!

آن که پهلوی زهرا را شکست علی را نخواست!!

آن که آزار کرد بر آل پیغمبر، علی را نخواست!!

آن که اجبار کرد علی را بهر بیعت، علی را نخواست!!

قاتل حیدر اینان بودند، دیگر مپرس!!

کم نبودند، کلّ امت بودند، دیگر می‌رس!!

جمعه ها یادی از مهدی کنیم!

چه کنیم؟ عاشقیم، یادی از مهدی کنیم!

مهدی، تنها، یادگار احمد است!

فرزند فاطمه است، یادگار احمد است!!

او امام ماست، حجّبه‌ن الحسن است!

یادگار احمد است، حجّبه‌ن الحسن است!

انتظارش می کشیم، حجّبه‌ن الحسن است!

مهدی موعود است، حجّبه‌ن الحسن است!

غوث این امت است، حجّبه‌ن الحسن است!

عشق او داریم، حجّبه‌ن الحسن است!

همه امید ما اوست، حجّبه‌ن الحسن است!

ما کسی را نداریم، حجّبه‌ن الحسن است!

او امام زمان است، حجّبه‌ن الحسن است!

هر چه داریم، حجّبه‌ن الحسن است!

انتظار داریم از او، حجّبه‌ن الحسن است!

او به فکر ماست، حجهبن الحسن است!

ما امامی نداریم، حجهبن الحسن است!

از خدا خواهیم ظهورش، حجهبن الحسن است!

آخرین امام است، حجهبن الحسن است!

یادگار فاطمه است، حجهبن الحسن است!

عاجزانه گوئیم: آقا بیا!!

تو تصدق کن به ما، آقا بیا!

ما که درمانده شدیم، آقا بیا!!

منکرین جولان دهند، آقا بیا!

منکر اصل ولایت شده اند!

منکر اصل حجاب هم، شده اند!

هر چه گوئیم مصلحت اندیشی شود!

تو به ما گو، چه کنیم، مصلحت اندیشی شود!

همه گویند: بگذارید بمانند منکرین!

ما ندانیم چه کنیم؟ گویند: بمانند منکرین!

تیشه بر ریشه ی اسلام، زنند!

منکر همه چیزند، تیشه بر ریشه ی اسلام زنند!

منکر غدیرند، منکر سخنان نبی اند!

ولایت را به بوبکر می دهند، منکر سخنان نبیّ اند!

ما ندانیم سنیّ اند، یا شیعه یند!

همین دانیم، منکر اصل شیعه یند!

به خدا خسته شدیم، آقا بیا!

ما ندانیم چه کنیم، آقا بیا!

به حقّ مادرت، آقا بیا!

فسادها همه جا آمده، آقا بیا!

تو گفنی: دعا کن بهر فرجم!

ما دعا کردیم به تو، آقا بیا!

آقا درمانده ایم بگو ما چه کنیم؟!

راه اصلاح بسته است، بگو ما چه کنیم؟!

شیعه ها بیاید از مهدی دعوت کنیم!

ما ندانیم چه کنیم، از مهدی دعوت کنیم!

ما بگوییم آقا بیا، بگو ما چه کنیم؟!

تو امامی بیا، بگو ما چه کنیم؟!

فساد همه جا را گرفته، آقا بیا ما چه کنیم؟!

راه اصلاح بسته شده، بیا ما چه کنیم؟!

لایقت گر نیستیم، خبر ده، بگو ما چه کنیم؟!

ما دعا برفرجت خوانیم، آقا بگو ما چه کنیم!؟

راه باطل باز شده، همه فاسد شده اند!

اعتقاد و ایمان نمانده، همه فاسد شده اند!!

فتنه ها بی حدّ شده، همه گمراه شده اند!

اعتقادی نیست، ایمانی نیست، همه گمراه شده اند!!

دشمن ما شده اند، حرفّ ما نپذیرند!

هر چه گوئیم منکرند، حرفِ ما را نپذیرند!!

منکر حقّ اند، دانیم، حقّ را نپذیرند!

نهی از منکر نتوان کرد، حق را نپذیرند!!

همه جا را فساد و منکر گرفته چه کنیم!؟

نهی از منکر نتوان کرد، گو ما چه کنیم!؟

اهل حقّ را بدترین دانند، ما چه کنیم!؟

ناهی منکر را می زنند می کشند، ما چه کنیم!؟

لباس حق منفور شده، ما را راه ندهند!!

اهل حقّ مبعوض شده، ما را راه ندهند!

ما دعا می کنیم، تا تو بیایی، چه کنیم!؟

راه چاره نیست، آقا بیا، چه کنیم!؟

راه شرّ باز شده، راه خیر بسته شده!!

راه امید نیست، راه خیر بسته شده!!

ما خواهان دعوتیم، دعوت ما بپذیر!!

بین ما و آقا، دعوت ما را بپذیر!!

شما اهل کرمید، خانواده ی کرمید!!

ما کجا برویم، شما خانواده ی کرمید!!

از خدا خواهیم، باز گرد کعبه، بینم تو را!!

تا بپرسم، هر چه خواهیم، گرد کعبه بینم تو!!

گر نشد، کربلا آیم حرم جدّت بینم تو را!!

گر نشد، مسجد سهله، جمکران بینم تو را!!

مهدیا گر نشود، من کجا بینم تو را؟!!

تو بگو من چه کنم، من کجا بینم تو را!!

خادم از مهدی چه خواهی، آشکار بگو؟!!

هر چه خواهی بگو، شرم مکن، آشکار بگو؟!!

من از مهدی دعا خواخم، دعایش می کنم!

عاقبت خیری بخواهد، من دعایش می کنم!

من از خواهم خادمی باشم، بهر او!

خادمِ ناچیز باشم، خادمی باشم، بهر او!

گوشه ی چشمی کند، بر خادمش!

لقمه ی نانی دهد، بر خادمش!

خادمی، با ادب باشم، خدمت بکنم!

تا توانم داعی کنم، خدمت بکنم!

راه و رسمِ خادمی دانم، خدمت بکنم!

خادمِ رسمی شوم، دائماً خدمت بکنم!

از علوم دین مرا، آگاه کند!

با نگاهی به من، آگاه کند!

یک نگاهش بهتر از هر لذتی است!

باز نگاهم کند، هر نگاهش لذتی است!

گر نگاهش با لبخند بود!

لذتی دارد، گر لبخند بود!

او نگاهی کرد، از رکن یمان!

لذتی بود، از رکن یمان!

بار دیگر نزد گوشم گفت بخوان!

هر چه خوانی، بهر من هم بخوان!

انتظار دارم، بار دیگر هم بیاید!

هر چه گوید شنوم، بار دیگر هم بیاید!

من حقیرم، من ذلیلم، نوکرم!

هر چه او از من بخواهد، نوکرم!

انتظار کمک دارم، ز او!

از خدا خواهد، کمک خواهم ز او!

فکر و قلب مرا، اصلاح کند!

همه چیزم پاک کند، اصلاح کند!

راه حق را سوی من او باز کند!

راه عاشقی را سوی من او باز کند!

عاشق او باشم و اجداد او!

همه چیزم فدای او کنم، اجداد او!

در این دنیا عشق دیدارش کنم!

آخرت هم عشق دیدارش کنم!

چون ظهورش رسد، خادم شوم!

در قیامت هم من خادم شوم!

در رحمت سوی من باز شود،

داخل رحمت شوم، راه من باز شود!

ماه رمضان آمد روزه داری چیست بگو؟!

روزه دار کیست؟ تو بر ما بگو؟!

روزه عشق بازی با خداست!

سحر و افطار، عشق بازی با خداست!

روزه داری امساک بهر خداست!

روزه وَرَع و تقواست، آن بهر خداست!

روزه داری لَذَّت و عشق خداست!

انس با حق است، آن عشق خداست!

روزه دار، سوی گناهان نرود!

کم سخن گوید، سوی گناهان نرود!

بهترین اعمال در ماه رمضان!

ورع و تقواست، در ماه رمضان!

روزه ی مقبول گر خواهی، بدان!

روزه ی متقین است، گر خواهی بدان!

روزه ی بی تقوا، بی حاصل است!

بهره ای نیست از آن، بی حاصل است!

روزه ی خاص بگیر، تا از خاصان شوی!

روزه ی عام نگیر، از خاصان نشوی!

روزه ی خاصّ الخاصّ، کار تو نیست!

کار اولیاست آن، کار تو نیست!

اولیا، از یاد حقّ غافل نشوند!

وعده ی حقّ را، حقّ دانند، غافل نشوید!

روزه خواری را، آشکار مکن!

گر که معذوری، آشکار مکن!

روزه خواری آشکار، جنگ با خداست!

آن بخشودنی نیست، جنگ با خداست!

جنگ با خدا دان، پیروزی ندارد!

گناه آشکار مکن، پیروزی ندارد!

راه مغفرت را مبنده، از بهر خود!

در آمرزش را مبنده، از بهر خود!

راه

آشتی را، وا گذر، از بهر خدا!

در آشتی را مبنده از بهر خود!

گناه پنهان، با ندامت، عفو شود!

گر تو شرمسار بُدی، آن عفو شود!

روزه داری، جز امساک نیست!

امساک کن، جز امساک نیست!

کار واجب ندارد، روزه دار!

جز تقوا، کاری ندارد، روزه دار!

روزه دار، باید بی تقوایی نکند!

تا به تقوا برسد، بی تقوایی نکند!

روزه دار، اُنسش با خداست!

حرکاتش همه، بهر خداست!

مهمانان خدا در ماه رمضان

ماه مهمانی رسیده، خوش رسیده!

لطف رحمان رسیده، خوش رسیده!

خبر تازه رسیده، خوش رسیده!

برکات حق رسیده، خوش رسیده!

مبارک ماه رسیده، خوش رسیده!

بهترین ماه رسیده، خوش رسیده!

رضای حق رسیده، خوش رسیده!

دعوت حق رسیده، خوش رسیده!

ماه الله آمده، خوش رسیده!

ماه رحمان آمده، خوش رسیده!

عفو و رحمت آمده، خوش آمده!

برکت ها آمده، خوش آمده!

بهترین ماه آمده، خوش آمده!

روزهای نیک آمده، خوش آمده!

بهترین ساعات آمده، خوش آمده!

ماه مهمانی آمده، خوش آمده!

کَرَمُ الله آمده، خوش آمده!

نَفْسِ ما تسبیح شد، خوش آمده!

خواب خوش آمده، خوش آمده!

عَمَلِ مقبول آمده، خوش آمده!

دعا مستجاب آمده، خوش آمده!

رحمتِ حق آمده، خوش آمده!

میهمانی رحمان آمده، خوش آمده!

لَذَّتِ اُنْسِ آمده، خوش آمده!

وقتِ افطار، دعا شد مستجاب!

سحرها دعا کن، دعا شد مستجاب!

نیمه شب راز کن با خدا، شیرین بُود!

هر چه خواهی بخواه، شیرین بود!

راز با خدا کن، با کسی راز مکن!
راز خود را به خدا گو، با کسی راز مکن!
سخن از غیر خدا، باز مکن!
راز با غیر خدا، باز مکن!
لذت انس خدا را، مفروش!
حرف دنیا مزن، انس خدا را مفروش!
از نماز و روزه ات، لذت ببر!
وقت خوبی است، از خدا لذت ببر!
سعی کن با غیر خدا، خلوت نکنی!
خلوت آر می کنی، با خدا خلوت کنی!
خلق خود را در این ماه، نیکو می کن!
باطن و ظاهر را، نیکو می کن!
قرآن فراوان بخوان، در این ماه!
ختم قرآن بخوان، در این ماه!
با تدبّر بخوان، قرآن را!
هر چه می خواهی، بفهم قرآن را!
بهر احسان، سری بر فقرا زن!
جستجو کن، سری بر ضعفا زن!

دعوت از مؤمن بکن، افطار بده!

هر چه داری بده، افطار بده!

بنده آزاد می کنی، بخشوده شوی!

از گناهان گذشته، بخشوده شوی!

ای برادر با مظالم عبادت مکن

مانعت را برطرف کن عبادت بکن

ای برادر با مظالم عبادت مکن!

ای برادر حبس مال مردم را، مکن!

بی رضایت مال مردم را مگیر!

با رضایت مال مردم را بگیر!

گر تجارت می کنی، با رضای تجارت بکن!

گر تصرف می کنی، با رضایت تصرف بکن!

با مظالم به نماز نیست!

گر بدهکاری، به نماز نیست!

گر حقوقی به گردن داری!

بار سنگینی به گردن داری!

بار خود را سبک کن، تا آسوده شوی!

دین خود را ادا کن، تا آسوده شوی!

با مظالم نپذیرندت به نماز!

بلکه ملعون شوی تو، به نماز!

حقّ مردم را ادا کن و بیا!

به نماز ایست، رها کن و بیا!

عبادت را، با تقوا پذیرند!

حقّ مردم ادا کن، با تقوا پذیرند!

با یک لقمه حرام، چهل روز نپذیرند!

نی نماز، نی روزه، نی عبادت، نپذیرند!

از حرام دوری کن، تا پاک شوی!

شبهه ناک هم مخور، تا پاک شوی!

لذّت انس با پاکی بری!

گر که پاکی تَبُود، لذّت نَبَری!

راه خود را، ز خدا دور مکن!

با گناه، خود را ز خدا، دور مکن!

همنشین بد، تو را آلوده کند!

همنشین بد مگیر، تو را آلوده کند!

پاک گر خواهی شوی، با پاکان نشین!

نزد نااهلان مرو، با پاكان نشين!

دوست نا اهل، تو را نا اهل كند!

منشين با نا اهل، تو را نا اهل كند!

تا تواني، با خوبان، نشين!

گر خواهي خوب شوي، با خوبان نشين!

همنشين بد، چو شمشير، مسلول بُود!

خُلُق و خويِ تو معلول، مسلول بُود!

هر كه را خواهيد، دانيد او كه هست؟!

از ريفتش دانيد، او كه هست؟!

پاك باش، تا بركت كنند!

از خسان دور باش، تا رويت كنند!

ارزش هر كس به خوي نيك اوست!

قيمت هر كس، به خُلُقِ نيك اوست!

باطنت را مي خرنند و نيتت!

پاكي نفس و صدقِ نيتت!

«ما درون را بنگريم و حال را!»

ني برون را بنگريم و قال را»

اي برادر جوارح را با جوانح يكي كن!

درون را با بُرونِ خود یکی کن!

بیا امروز، از مظلوم عالم بگوییم!

دل ما تنگ شده، از مظلوم عالم بگوییم!

هیچکس چون علی مظلوم نشد!

گر چه شد، اینقدر مظلوم نشد!

دار و ندارش به غارت برده اند!

هر چه داشته به غارت برده اند!

او وصی پیمبر بُود، در خانه نشست!

بیست و پنج یال بود، در خانه نشست!

استخوان در گلو، خار در چشم، صبر نمود!

او ندانست چه کند، بهر خدا صبر نمود!

مردمان، رو از او، گردانده اند!

او محبوب رسول بود، رو از گردانده اند!

کس سلامش نکند، کس جوابش ندهد!

رو از او گردانده اند، کس جوابش ندهد!

همسرش، فرزندش، کشته اند!

دست او را بسته اند، همسرش را کشته اند!

محسنش را، با مادر کشته اند!

مادر را با محسن، کشته اند!

بچه هایش بی مادر شدند، شده، خانه نشین!

با یتیمانش می نشست، شده خانه نشین!

حلال مشکلات او بود، لیک در خانه بود!

علوم اوّلین و آخرین نزد او بود، در خانه بود!

مردم از نادانی، بلیدی را، حاکم نمودند!

تا که او مرد، پلیدی را حاکم نمودند!

مُتَّبِه نشدند، باز قارونی را حاکم نمودند!

گو منافق بدند، نااهلان را حاکم نمودند!

بیست و پنج سال گذشت درمانده شدند!

تازه فهمیدند، لایق کیست، درمانده شدند!

به مولا گفتند: بیا، تو لایقی!

دیگران لایق نبودند، تو لایقی!

پنج سال حکومت کرد، تا کشته شد!

نتوانست بدعت ها را منع کند، تا کشته شد!

دشمنی ها کردند با او، تا او کشته شد!

حقّ به جای خود نیامد، تا او کشته شد!

قدر او را ندانستند، تا او کشته شد!

عدل را کشتند، حق را کشتند، او کشته شد!

قدر او ماند، عدل او ماند، کشته شد!

حکم او ماند، سخنش ماند، کشته شد!

مظلوم تر از او در عالم، نبود کشته شد!

او بود مظلوم، مظلوم تر از او نبود کشته شد!

او حق بود، حق همراه او بود کشته شد!

هر کجا او بود، حق همراه او بود کشته شد!

همه چیزش چو نبی بود، او نفسِ نبی بود کشته شد!

در فضائل چو نبی بود، او نفسِ نبی بود کشته شد!

شخص و شخصیت اش را کشتند، کشته شد!

او مظلوم بود، مظلوم را کشتند، کشته شد!

جمعه آمد چه کنم، آقا نیامد!؟

ما غریب مانده ایم، آقا نیامد!!

ای خدا فرجش را برسان آقا بیاید!

از گناهانمان بگذر، بگو آقا بیاید!

تو، بخواه لایق شویم، آقا بیاید!

به که گوئیم غیر از تو، بگو آقا بیاید!
ما پناهی نداریم، از فساد خسته شدیم
هر کجا را نگریم فساد است، ما خسته شدیم!
مردمان اهل دنیا شده اند، گو ما چه کنیم؟!
راه اصلاح همه بسته شده، گو ما چکنیم؟!
کس به فریاد نرسد، راه فساد باز شده!
اهل اصلاح کسی نیست، راه فساد باز شده!
ای خدا ببخش ما را، مرگمان را برسان!
هر چه بینیم گناه است، مرگمان را برسان!
در امید بسته شده، راه حق بسته شده!
در باطل باز شده، در حق بسته شده!
نهی از منکر نتوان کرد، چه باید بکنیم؟!
هر چه گوئیم نپذیرند، چه باید بکنیم؟!
همه اهل باطل شده اند، رو، زِ حق گردانده اند!
کس نصیحت نپذیرند، رو، زِ حق گردانده اند!
اهل بدعت آمده، منکر اصل ولایت شده!
منکر اصل حجاب، منکر اصل ولایت شده!
هر چه گوئیم خطر است، مصلحت اندیشی کنند!

مرکز علم آلوده شده، مصلحت اندیشی کنند!

ما ندانیم چه کنیم، همه جا فاسد شده!

کس نگوید: چرا، همه جا فاسد شده!

بازار را بنگری، فاسد شده، هر کجا را بنگری فاسد شده!

مدرسه فاسد شده، مسجد فاسد شده، همه جا فاسد شده!

خدایا تو ببینی چه شده؟ اهل حق مظلوم شده؟!

دینِ حق مظلوم شده، اهل حق مظلوم شده!

گفته اند: گر دنیا پر از ظلم و جور شود، آقا بیاید!

به خدا سوگند آنچه گفتند شده، خدا آقا بیاید!

بیشتر آر گویم، گویند: دیوانه شدی!

به خدا دیوانه نیستم، تو دیوانه شدی!

فکر دین خدا نیستند، فکر شکمید!

سخن از دین نگوئید، فکر شکمید!

«خادم» مگو این گونه سخن، راهت ندهند!

آنچه داری را، پنهان کن، راهت ندهند!

فاطمه دختر احمد بود با او چه کردند

فاطمه دختر احمد بود با او چه کردند؟!

او عزیز بود، معصومه بود، با او چه کردند؟!

یادگار پیغمبر بود، یکی بود با او چه کردند؟!

همسر حیدر بود، مامِ حَسَنین بود، با او چه کردند؟!

خانه اش آتش زدند، محسنش کشتند، با او چه کردند؟!

او ز حیدر حمایت کرد، تازیانه زدند، با او چه کردند؟!

ما ندانیم چه شد، بیمار شد، با او چه کردند؟!

از فشار در، پهلویش شکست، با او چه کردند؟!

دُخْتِ پیغمبر بود، سَیدِ نسوان بود، جُرم او چه بود؟!

از چه خانه اش آتش زدند، جُرم او چه بود؟!

پیغمبر فرمود: آزارِ به او، آزارِ خداست!

بلکه فرمود: آزارِ به مناست آزارِ خداست!

آن که آزار کرد به او، خدا را آزار نمود!

تو بدان دوزخی باشد، هر که خدا را آزار نمود!

دوزخی بود، کو غصبِ خلافت نمود!

هر که بیعت کرد با او، غصبِ خلافت نمود!

غاصبان و حامیان، اهل دوزخ اند!

همه آزار کردند فاطمه، اهل دوزخ اند!

حامیان تا قیامت، چنین خواهند بود!

اهل بیعت، با طاغوت ها، چنین خواهند بود!

راه طاغوت ها، راه دوزخ است!

حامی طاغوت در راه دوزخ است!

جز که او توبه کند، باز گردد به ولی!

کار خود اصلاح کند، باز گردد به ولی!

گر نه هر که امامش، طاغوت بود!

راه طاغوت می رود، چون امامش طاغوت بود!

در قیامت هر که را با امامش خوانند

گر امامش دوزخیست، با امامش خوانند!

امام ما امیرالمؤمنین است!

قاسم جنت و نار است، امیرالمؤمنین است!

تو امامت کیست؟ عجل و سامری است!

در قیامت خوانند: امامت عجل و سامری است!

هر کجا آنان روند، تو را هم می بزنند!

گر که آنان دوزخی باشند، تو را هم می برند!

پس به فریاد خود بی‌رس، امامت را عوض کن!

ورنه دوزخی خواهی شد، امامت را عوض کن!

شیعه باید پیرو مولا شود!

او امام اوست، پیرو مولا شود!

پیرو مولا نباشی، تو کی شیعه ای!

پس مگو امامت اوست، کی شیعه ای!

شیعه را مقامی است والا، کی تو ای!

تو اهل گناهی، تو کی شیعه ای!

«خادم» تو را گویم، آیا شیعه ای!

کار خود اصلاح کن، مپندار شیعه ای!

ماه رمضان آمده، خوش آمده!

رمضان نام خداست، خوش آمده!

رحمت و برکت آمده، خوش آمده!

وعده ی صاحبِ ماه آمده، خوش آمده!

مؤمنین ماه خدا آمده خوش آمده!

ماه میهمانی آمده، خوش آمده!

لطف حق آمده، خوش آمده!

ماه غُفران آمده، خوش آمده!

روزه داران، شاد باشید، دعوت حق آمده!

میهمانی آمده، دعوت حق آمده خوش آمده!

روزه با تقوا بگیرید؛ شاد شوید!

بلکه مقبول شوید، خوش آمده

با شادی روزه بگیرید، تا شاد شوید!

بهر آن، انعام دهند، خوش آمده!

نَفَسِ تَسْبِيحِ، خوابِ عبادت است!

دعاها مستجاب، عمل مقبول، خوش آمده!

روزه داران، بیاید شادی کنیم!

توفیق روزه داریم، بیاید شادی کنیم!

میهمان خداییم، رحمت حقّ بی شمار است!

هر چه خواهیم می دهد، رحمت حقّ بی شمار است!

افطار و سحر رحمت بی شمار است!

اعمال مقبول، دعا مستجاب، رحمت بی شمار است!

میهمانی خدا، بهر شکم نیست، بدان!

میهمانی، لذّت است، بهر شکم نیست بدان!

نَفَسِ رُوزِهِ دَارِ تَسْبِيحِ، خوابش عبادت!

تو کجا دیدی میهمانی، خوابش عبادت!

از سه چیز پرهیز کن، با تقوا شوی!

از زبان و شکم و عَقَّتْ، با تقوا شوی!

روزه امساک است، با تقوا شوی!

امساک تقواست، امساک کن با تقوا شوی!

روزه سپریست، آن حافظِ توست!

حافظ از دوزخ است، آن حافظِ توست!

روزه از ارکان دین است، کوچکِ شمار!

سپیر از آتش است، کوچکِ شمار!

روزه امساک است، ریا در آن بُود!

روزه دار، خوددار است، ریا در آن نبود!

روزه دار را خدا، اطعام و اشراب می کند!

نه گرسنه، نه تشنه، خدا اطعام و اشراب می کند!

روزه دار، از خدا، راضی بُود!

او روزه، لذت می برد، راضی بُود!

«رحمه للعالمین» کیست بر ما بگو؟

بهترین شخص عالم کیست بر ما بگو؟!

«رحمه للعالمین» نفس نبی است!

بهتر از او نیست، نفس نبی است!

عالمِ ذرّ، قبل از دیگران اقرار نمود!

بهرتر از او نیست، قبل از دیگران اقرار نمود!

افضل از هر نبی و ولیّ بوده، جز او نبود!

خُلُق او خُلُقِ عظیم بود، جز او نبود!

مرسل بوده او، بر انس و جنّ!

حاکم بوده، او، بر انس و جنّ!

پس بدان محتاج اویند، انس و جنّ!

او شفیع است، بر کلّ انس و جنّ!

روز محشر منبرش اعلا بُود!

اهل عالم محضرش اعلا بُود!

در قیامت مقام محمود، از اوست!

همگان نیازمندند، مقام محمود از اوست!

او شفاعت می کند، از عالمین!

اوست شافع و «رحمه للعالمین»!

خُلُق او عظیم است، الله گوید عظیم!

او عظیم است خدا گوید، عظیم!

وصفِ او را بدان وصفِ خداست!

علمِ او را بدان علمِ خداست!

گر درختان قلم، دریا مرگب، انس و جن کاتب شوند!

وصفِ او را نکنند، گر انس و جن کاتب شوند!

کلمات الله است، وصفِ او بی منتهاست!

وصفِ او را نتوان کرد، وصفِ او بی منتهاست!

برتر از عالم کون است، وصفِ او بی منتهاست!

زُبده ی عالم کون است، وصفِ او بی منتهاست!

او رؤف است، مهربان است، «رحمهللعالمین» است!

غرض از خلقت اوست، «رحمهللعالمین» است!

گر نبود خلقت او، عبث بود غیر او!

هدف از خلقت، او بود، عبث بود غیر او!

اشرف کائنات بود، جز او نبود!

بهترین مخلوق بود، جز او نبود!

نبی بهتر از هر نبی، وصی، بهتر از هر وصی!

رسول بهتر از هر رسول، وصی بهتر از هر وصی!

اهل بیتش، بهتر از هر اهل بیت!

شیعیانش اهل بیتند، بهتر از هر اهل بیت!

خاندان نبوت، بهتر از هر خاندان!

از جلالت بی نظیرند، بهتر از هر خاندان!

با توسل به آنان، راه ها باز شود!

بی توسل هیچ راهی باز نشود!

هر امت، هر پیامبر، محتاج احمدند!

هر چه خواهد از خدا، محتاج احمدند!

تالی «رحمهللعالمین» کیست بر ما بگو؟!

تالی «رحمهللعالمین» علیست بگو؟!

من که گویم: نفسِ رحمهللعالمین علیست!

مهراس بگو: «رحمهللعالمین» علیست!

هر دو رحمت بوند نبیّ اوّل است!

هر دو یکسانند، نبیّ اوّل است!

او نبیّ است، این وصیّ است، رحمتند!

ص: ۱۵۸۲

هر دو یکسانند، هر دو رحمتند!

آیه ی «أنفسنا» گوید: علیّ نفسِ نبیّ است!

عدو بخل نوزد، علیّ نفسِ نبیّ است!

عدو را گو: با خدا جنگت، چرا؟!

او خداست، با خدا جنگت چرا؟!

هر که خواسته، او عزّت دهد!

گر نخواست، کی عزّت دهد؟!

او ولیّ است، او وصیّ است، محبوب خداست!

او نبیّ است، او حبیب است، محبوب خداست!

هر دو محبوبند، آن نبیّ است، این وصیّ!

هر دو از یک شجرند، آن نبیّ است این وصیّ!

گر نبود نبیّ، نبود علیّ، هر دو لازم اند!

گر نبود علیّ، نبود نبیّ، هر دو لازم اند!

گر نبود فاطمه، نبود علیّ، نبود علیّ!

هر سه لازم اند، گر نبود نبیّ و فاطمه، نبود علیّ!

این تفاضل نیست، هر سه لازمند!

این تقدّم نیست، هر سه لازمند!

فضلِ هر یک، جای خود دارد، بدان!

فهم این حدیث، جای خود دارد، بدان!

علیّ بعد از نبیّ وصیّ است بدان!

از بلید و پلید بگذر، علیّ وصیّ است بدان!

وصف او وصف نبیّ، علم او علم نبیّ است!

او نفس نبیّ است، علم او علم نبیّ است!

به عدو گو: حرف حق تلخ است، گوش کن!

آنچه گفتیم از خداست، حرف حق تلخ است، گوش کن!

تو ندانی چه گویی، هم کیشان تو اقرار کرده اند!

نظری کن ببین، آنان اقرار کرده اند!

تو بخواهی یا نخواهی، علیّ نفس نبیّ است!

آیه ی «أَنْفُسَنَا» گوید: علیّ نفس نبیّ است!

بلید و پلید و قارون رها کن!

علیّ وصیّ نبیّ است، آنان را رها کن!

در قیامت هر که را با امامش خوانند!

قاسمِ جَنّت و نار، علیست، هر که را با امامش خوانند!

جَنّتی هستی تو، گر امامت علیست!

هر که هستی بگو، جَنّت هستی، گر امامت علیست!

ور نه خود را، گول مزن حرفِ حق یکیست!

یا علیّ را بگو، یا غیر او، حرف حق کیست!

بابِ جَنّت گر زنند، گوید: یا علی!

باب الله است آن، گوید: یا علی!

سید زن های عالم کیست بگو!؟

بهترین زن های عالم کیست بگو!؟

سید زن های عالم فاطمه است!

بهترین زن های عالم فاطمه است!

پدرش، جان فدایش می کرد!

مادرِ پدرش بود، جان فدایش می کرد!

دست او را فراوان بوسید و گفت:

پدرش باد فدایش، بوسید و گفت!

ص: ۱۵۸۵

بهر احترام دخترش می ایستاد!

چون که وارد می شد، او می ایستاد!

فاطمه نطفه اش از جنت است!

پدرش احمد است، نطفه اش از جنت است!

خدایچه مادرش، پدرش احمد است!

نطفه اش نوری است، از جنت است!

پاکتر از فاطمه کیست، پدرش احمد است!

پدرش احمد، شوهرش قاسم جنت است!

مادر حسنین است، نسل احمد است!

مادر امامان است، نسل احمد است!

رضایش رضای خدا، چون احمد است!

خشم او خشم خدا، چون احمد است!

آزارش آزار خدا، آزار احمد است!

رضایش رضای خدا، رضای احمد است!

بی رضای او، کس جنت نرود!

گر رود، بی رضای او نرود!

در قیامت شافعِ دوستان بُود!

داخل دوزخ رود، شافعِ دوستان بود!

در قیامت گوید: حسینم کجاست!؟

داخل دوزخ کند قاتل، گوید حسینم کجاست!

قاتلین حسین اش دوزخ برد!

دوستاناران حسین اش، جنت برد!

جنت و رضوان همه دست اوست!

دوزخ و خذلان همه، دست اوست!

هر چه خواهد به جنت می برد!

هر که را خواهد به دوزخ می برد!

چون رضایش، رضای خداست!

خشم او نیز، خشم خداست!

او تا خشنود نشود، جنت نرود!

از محبانش خشنود شود، جنت رود!

فاطمیون، علویون، اهل جنت اند!

دوستانانشان گو اهل جنت اند!

دوستِ دوستِ شان، اهلِ جَنّت اند!

بلکه تا هفت واسطه، اهلِ جَنّت اند!

«خادم» دوستِ دوستانِ فاطمه باش!

یا که دوستِ شخصِ فاطمه باش!

تا توانی مدح مولا را بگو

سخن از وصفِ علی گو، تا شاد شویم!

هر چه دانی از علی گو، تا شاد شویم!

وصفِ او را که توان کرد وصفِ خداست!

صفِ او بی منتهاست، وصفِ خداست!

وصفِ او وصفِ احمد است بی منتهاست!

وصفِ او، وصفِ خداست، بی منتهاست!

وصفِ او کن، وصفِ او را خدا کرد و نبی!

وصفِ او دان، وصفِ او را خدا کرد و نبی!

وصفِ او پایان ندارد، چون وصفِ نبی است!

«کلماتِ الله» است، وصفِ نبی و وصفِ علی!

«کلمات الله» بی منتهاست، وصفِ نبیِّ و وصفِ علیِّ!

جز خدا، وصفِ نبیِّ و علیِّ کس نداند؟!

جز علیِّ و وصفِ خدا و نبیِّ کس نداند!

نبیِّ گفت: من و علیِّ از یک شجریم!

شَجَر واحدہ ایم، از یک شجریم!

خدا گفت: علیِّ نفسِ نبیِّ است!

نبیِّ گفت: علیِّ نفسِ نبیِّ است!

هر دو نفس واحدند، از یک شجرند!

شجر واحدہ اند، از یک شجرند!

علم او بر طُرُق آسمان، به ز زمین!

او به هر چیز عالم است، به ز زمین!

زمین و آسمان، در کفِ اوست!

تو چه دانی، همه چیز در کفِ اوست!

دستِ او، دستِ خداست، وجهِ او وجهِ خداست!

او خدا نیست، وجهِ او وجهِ خداست!

همه چیزش ز خداست، خلق او خلق خداست، نه خداست!

علمِ او علمِ خداست، او یدالله است، نه خداست!

او خدا نیست، جدا نیست ز خدا!

همه اوصافش ز خدا، جدا نیست ز خدا!

شمس در یک کف اوست، ماه در یک کف اوست!

همه عالم بدان، در یک کفِ اوست!

خواست او خواست خدا، خواست خدا خواست اوست!

او خدا نیست، خواست او خواست خداست!

او کجاست، بلید و پلید کجاست؟!

این قیاس باطل است، بلید و پلید کجاست؟!

در قیامت او، قاسم جنت و نار است!

به عدو گو تو چه گویی؟ قاسم جنت و نار است!

امین الله، عین الله، وجه الله است علی!

هادی امت بود وجه الله است، علی!

علی افضل از انبیاء الله است بدان!

جز نبی افضل از انبیاء الله است بدان!

گر اشجار قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند!

وصف او را نتوان گفتم، گر کاتب شوند!

خلیل الله افتخار دارد، شیعه ی اوست!

امین الله افتخار دارد، شیعه ی اوست!

رمضان است، شب اول بین؟

نور باران است، شب اول بین؟

رحمت و مغفرت، برکت آمده است!

این بشارت بود، برکت آمده است!

مردم، امشب، شب میهمانی است!

از خدا خواهید روزه باشید، میهمانی است!

روزه داری، عشق با خداست!

لذت دنیا چیست؟ روزه عشق با خداست!

وقت افطار و سحر عشق کنید!

با دعای ابو حمزه، عشق کنید!

نفس روزه دار تسبیح بود!

عمل روزه دار مقبول بود!

ختم قرآن کنید، با آیه ای!

هزاران ختم کنید، با سوره ای!

زبان را، جز به ذکر خدا، باز مکن!

جز به ذکر خدا، زبانت باز مکن!

ذکر و تسبیح خدا را، می خَرند!

نیمه شب مناجات تو را، می خرنند!

میزبان تو خداست، هر چه خواهی می دهد!

أرحم الراحمین است، هر چه خواهی می دهد!

کم مخوان از فضل او، او کریم است!

او رئوف است، مهربان است، او کریم است!

فضل او دائم بود، شب بخواه روز بخواه!

هر چه خواهی بخواه، شب بخواه، روز بخواه!

نیمه های شب بخواه، هر چه خواهی بخواه!

در رحمت باز است، هر چه خواهی بخواه!

شب دراز است، ماه رحمت است کمتر بخواب!

خواب را، بر قبر گذار و کمتر بخواب!

خواب کم، کم نیست، از خواب کن بزار!

دعاها زیاد است، از خواب، کم بزار!

عشق کن با خدا، تا عاشق شوی!

خواسته ات تکرار کن، تا عاشق شوی!

وقتِ افطار از دعا، غافل مباش!

در سحرها از دعا، غافل مباش!

سعی کن، در روزه، گناهی نکنی!

روزه را نشکن، سعی کن، گناهی نکنی!

روزه گر نیستی، تیت روزه کن!

ثواب روزه دهند، تیت روزه کن!

روزه دار باید، روزه باشد، کلّ او!

نه شکم روزه باشد، روزه باشد، کلّ او!

روزه دار را بگو، ظلم نکند!

حقّ هیچ کس نخورد، ظلم نکند!

ص: ۱۵۹۳

روزه داران بیایید روزه بگیرید

ای مسلمان یاد حق کن، خدا یادت کند!

غافل از حق مشو، خدا یادت کند!

یاد حق قلب تو را آرام کند!

یاد حق، فکر تو را آرام کند!

یاد حق، بی شمار است بدان!

«واذكروا الله ذكراً كثيراً» بی شمار است بدان!

در نماند یاد حق باش، تا مقبول شود!

به دنیا مشغول مباش، تا مقبول شود!

روزه، ذکر الله است، یادت نرود!

امساک ذکر الله است، یادت نرود!

روزه داران بیایید، روزه بگیرید!

روزه ی عام نگیرید، داقعاً روزه بگیرید!

روزه ی عام، مقبول نبُود!

روزه ی خاص مقبول بُود!

روزه ی عام، بی تقوا بُود!

روزه ی خاص، با تقوا بُود!

روزه ی «خاصّ الخاصّ» کار اولیاست!

غافل از حق مشو، کار اولیاست!

بہتر از ہر چیز بدان، ذکر خداست!

اکبر از ہر چیز بدان، ذکر خداست!

غافل از حق مشو، یادت کند!

در شدائد او، یادت کند!

چون کہ مضطر شوی، یادت کند!

در حوائج او، یادت کند!

وقت مردن او یادت کند!

عالم برزخ، او یادت کند!

در قیامت او، یادت کند!

چون حسابت می کند، یادت کند!

در مواقع او، یادت کند!

از صراط خواهی گذری، یادت کند!

ہر کجا هستی، او یادت کند!

بہر دنیا و عقبا، او یادت کند!

ص: ۱۵۹۵

یاد حق گر می کنی، یادت کند!

همه جا او تو را یادت کند!

یاد حق کن، تو را عزّت دهد!

رو مگردان از او، ذلّت دهد!

گر که یارت را خدا دانی، او یار تو است!

گر از او یاری نخواهی، آن عارِ تو است!

حاجت را، به غیر حق مگو!

عزّت او خواهی، به غیر او مگو!

مشکلت را فقط، با او بگو!

گر که خواهی حل شود، با او بگو!

زیر لب با او بگو، هر چه خواهی بگو!

او کریم است او رحیم است، هر چه خواهی بگو!

کربلا دل های ما را خسته است

کربلا دل های ما را خسته است!

فکر شادی را، از ما بسته است!

ص: ۱۵۹۶

کربلا سوخته است دل های ما!

کربلا جاری نمود اشک های ما!

یاد مظلومی حسین را، چه کنیم؟!

عطش اطفال او را، چه کنیم!

آب می بینیم، یاد او را چه کنیم؟!

جگر تشنه بینیم یاد او را چه کنیم؟!

آب ها مهریه ی فاطمه بود!

در کنار آب حسین اش تشنه بود!

صدای العطش، با قلب زینب چه کرد؟!

ناله ی اطفال، با قلب زینب چه کرد؟!

العطش گفتند، تا دل سقا بسوخت!

طاقش طاق شد، دل سقا بسوخت!

گفت: برادر، وقت سقاییست چه کنیم؟!

من که سقایم، وقت سقاییست چه کنم؟!

زنده ماندن بهر من شایسته نیست!

ناله ی اطفال شنیدن، بهر من شایسته نیست!

شاه گفت: برادر اطفالم تشنه اند!

چاره ای نیست، برادر اطفالم تشنه اند!

راه سقا باز شد، سوی فرات!

حمله کرد بر دشمنان، سوی فرات!

گفت: مردم، اطفال احمد تشنه اند!

از چه آب را بسته اید، اطفال احمد تشنه اند!

آب را بر گرفت و تشنه بود!

آب ننوشید، گر چه تشنه بود!

گفت: نوشم لب های برادر تشنه است!

آل احمد تشنه اند، لب های برادر تشنه است!

آب را ننوشید و، لب تشنه بود!

دست هایش قطع شد و لب تشنه بود!

آب ها ریخت و لب تشنه بود!

فرق او را شکافتند و لب تشنه بود!

گفت: برادر، به فریادم برس!

وقت آن است، برادر، به فریاد برس!

شاه با شتاب آمد، دید عباس دست ندارد!

گفت: کمرم بشکست، عباس دست ندارد!

به خیمه بازگشت و گفت: عباس کشته شد!

خیمه اش را سرنگون کرد، گفت: عباس کشته شد!

اطفال گفتند: آب نخواهیم، عمّو را گو بیاید!

العطش دیگر نگوییم، عمّو را گو بیاید!

کربلا سوخت، از بهر تشنگان!

آب هم سوخت از بهر تشنگان!

خانه ی وحی را آتش زدند

بعد پیغمبر وصیّ او که بود، بر ما بگو؟!!

جز علی هر که بود غاصب بود بر ما بگو؟!!

غاصبین خلافت چه کردند، بر ما بگو؟!!

از چه آنان حاکم شدند، بر ما بگو؟!!

رای مردم آنان را حاکم نمود!

هر چه بود از مردم بود، آنان را حاکم نمود!

هر ظلمی که شد، از مردم، بر مظلوم شد!

رای آنان، ظلم بر مظلوم شد!

علی را مردم کردند، خانه شین!

او تنها بود که شد، خانه نشین!

در غدیر بیعت کردند، نقض کردند بعد از آن!

سخن احمد شنیدند، نقض کردند بعد از آن!

بلکه دشمن شدند، خانه اش آتش زدند!

گو منافق بودند، خانه اش آتش زدند!

دست او بستند، همسرش را می زدند!

دختر احمد بود فاطمه، او را می زدند!

حَسَنِی می سوختند، مادر را می زدند!

زَیْنِی می سوختند، مادر را می زدند!

بعد پیغمبر همه کافر شدند فاطمه را می زدند!

صَدِّ از راه خدا کردند، فاطمه را می زدند!

مولا بود و می دید، دستش بسته بود!

تازیانه می زدند بر فاطمه، دستش بسته بود!

کس نگفت نزنید، فاطمه را دختِ احمد است!

همسر حیدر است، دُخت احمد است!

فاطمه آمد، مانع شد، تا علی را نَبَرند!

او گرفت مولا را، تا علی را نَبَرند!

بی حیا بودند، عابد عجل و سامری بودند!

یاد الله نبودند، عابد عجل و سامری بودند!

منافق بودند، کافر بودند، اهل دنیا بودند!

محسن فاطمه را کشتند، اهل دنیا بودند!

سامری هیزم آورد، خانه ی وحی بسوخت!

قلب احمد بسوخت، حیدر سوخت، خانه ی وحی را بسوخت!

خانه ی وحی را آتش زدند، دین احمد را آتش زدند!

قرآن را آتش زدند، دین احمد را آتش زدند!

هر چه بود آتش زدند، مسجد و محراب را، آتش زدند!

غدیر را آتش زدند، مسجد و محراب را آتش زدند!

راه حق را بستند، دین حق را آتش زدند!

دست حیدر را بستند، دین حق را آتش زدند!

اهل البيت را خستند، دستشان را بستند!

راه حق را بستند، دست اهل البيت را بستند!

ظلم ها بي نهايت شد، دست ها بسته شد!

قدرتِ حرفِ نبود، دست ها بسته بود!

صبر كنيد، منتقم خواهد آمد، ببينيد چه شد!

ریشه های ظلم را می کند، خواهید دید چه شد!

ای خدا منتقم را برسان، تا ببینیم خواهد چه شد؟!

او که آید، ببینیم، خواهد چه شد!

اهل البيت، چرا مظلوم شدند؟!

خاندان وحی، چرا مظلوم شدند؟!

همه را کشتند، یا مسموم شدند!

از چه کشتند، یا مسموم شدند!

جُرمِ آنان چه بود، کشته شدند؟!

رهبر حق بودند، چرا کشته شدند؟!

گرچه معصوم بودند، چرا کشته شدند؟!

حامیِ مظلوم بودند، چرا کشته شدند؟!

فرزندان احمد بودند، چرا کشته شدند؟!

اهل البیت بودند، چرا کشته شدند؟!

فرزندان فاطمه بودند، چرا کشته شدند؟!

بابشان حیدر بود، چرا کشته شدند؟!

کس نگفت، از چه آنان کشته شدند!

بی گناه بودند، آنان، چرا کشته شدند؟!

قاتلین اولیاء، ناپاک بوده اند!

بی گناه را کشته اند، ناپاک بوده اند!

گو که اولاد زنا، بوده اند!

قاتلین انبیاء نیز، اولاد زنا بوده اند!

از چه کشتند، اولیاء الله را!

از چه آزار کردند، اولیاء الله را!

کربلا کشتند، حسین فاطمه!

با لب تشنه کشتند، حسین فاطمه!

گر که کشتند، چرا آبش ندادند؟!

تشنه کشتند، چرا آبش ندادند؟!

آب مهریه ی زهرا بود، چرا آبش ندادند؟!

سرش از تن جدا کردند، چرا آبش ندادند؟!

طفل شیرخوارش کشتند، چرا آبش ندادند!

در آغوش پدر بود، چرا آبش ندادند؟!

ناله ی تشنگان را شنیدند، چرا آب ندادند!

العطش گفتند، چرا آب ندادند؟!

طفل شش ماهه را، از چه تشنه کشتند؟!

آب مگر قیمت جان بود، از چه تشنه کشتند؟!

روی دست پدر بود، چرا تشنه کشتند؟!

گفت: شیرخوار است، آبش دهید، تشنه کشتند!

ناله ی اطفال بلند شد، از تشنگی!!

جگرهای همه می سوخت، از تشنگی!

کربلا غوغا بود، از تشنگی!!

اطفال می سوختند، از تشنگی!!

مادر طفل مانده بود، شیر نداشت از تشنگی!!

آب نبود، بهر او، شیر نداشت، از تشنگی!!

مادر می سوخت، طفل گریان بود از تشنگی!!

مادر و باب، می سوختند، طفل گریان بود از تشنگی!!

آه اطفال بلند بود، می سوختند از تشنگی!!

آب شرمنده بود، می سوختند از تشنگی!!

عرشیان اشک ریختند، بر اطفال فاطمه!!

فرشیان می گریستند، بر اطفال فاطمه!

سوختیم و ساختیم، فضل مولا را بگو؟

طاقتِ ما طاق شد، فضل مولا را بگو!؟

هر چه خواهی بگو، از کربلا دیگر مگو!

فضل مولا را بگو، از کربلا دیگر مگو!

فضل مولا بی شمار است، هر چه خواهی بگو!

فضل مولا را بگو، هر چه خواهی بگو!

فضل مولا را خدا گفته، هر چه او گفته بگو!

فضل مولا را نبی گفته، هر چه او گفته بگو!

خدا گفته، علی نفسِ نبی است بدان!

هر دو از یک شجرند، نفسِ نبی است بدان!

خدا گفته، فضل او بی شمار است بدان!

چون نبی است، فضل او بی شمار است بدان!

خدا گفته، او صراط مستقیم است بدان!

گر رهی خواهی روی، او صراط مستقیم است بدان!

خدا گفته، او افضل است بعد نبی!

او وصی است، او وزیر است بعد نبی!

خدا گفته «تَبَّأُ الْعَظِيمِ» او باشد!

دیگری را ندان، «تَبَّأُ الْعَظِيمِ» او باشد!

خدا گفته، آن که در رکوع انفاق کرد!

ولی مؤمنان بود، کو انفاق کرد!

خدا گفته، «أُذُنٌ وَاَعِيَهُ» اوست!

خدا گفته، دشمن طاغیه اوست!

خدا گفت به نبی، سلامم را به او برسان!

سید ولی اوست، سلامم را به او برسان!

خدا گفته، او وصی است، او وزیر است!

نبیّ گفته، او خلیفه است او وزیر است!

خدا گفته، بلید و پلید را نپذیرید!

خدا گفته، مشرک و بت پرست را نپذیرید!

نبیّ گفته، علیّ اشجع است، اعلم است!

بعد من جز او کسی نیست، او اعلم است!

خدا گفته، نبیّ منذر است، او هادی است!

هر قومی را، نبیّ است، یا هادی است!

هادی اّمّت علیست، نبیّ منذر است!

علیّ هادی است، نبیّ منذر است!

هر دو از یک شجرند، علیّ هادی است!

پیمبر منذر است، علیّ هادی است!

وصف او وصف نبیّ و وصف خداست!

هر چه خواهی بگو، وصف او وصف خداست!

«کلمات الله» وصف اوست، بی شمار است!

وصف او، وصف خداست، وصف او، بی شمار است!

گر اشجار قلم، دریا مرگب، انس و جنّ، کاتب شوند!

قدرت وصف او را ندارند، گرانس و جنّ کاتب شوند!

ماه رحمت آمده همه گوید خوش آمده!

در رحمت باز شده، همه گوید خوش آمده!

روزه داران شاد باشید، مهمان خدایید!

روزه داران با ادب باشید، مهمان خدایید!

از خدا خواهید، توفیق روزه را!

با تلاوت خواهید توفیق روزه را!

از مناجات خدا، غافل مشو!

هر چه خواهی بخواه، غافل مشو!

باب رحمت در این ماه، مفتوح شده!

بلکه درهای رحمت، مفتوح شده!

هر چه خواهی می دهندت، کم مخواه!

تو رضای خدا خواه، کم مخواه!

باب جنّت در این ماه مفتوح بُود!

بلکه ابواب جنّت در این ماه مفتوح بود!

روز اوّل باب آمرزش مفتوح شود!

شب اوّل گناهان امت، بخشوده شود!

شب اوّل دو هزار هزار می دهند از درجات!

بلکه پنجاه شهر می دهند از درجات!

روز دوّم، هر گام یکسال عبادت می شود!

روزه ی یکسال و پاداش پیامبر می شود!

روز سوّم به هر مو، باغی در بهشت می دهند!

بر هر باغی دوازده هزار اطاقت می دهند!

روز چارم هفتاد هزار قصرت می دهند!

در هر قصری هفتاد هزار اطاقت می دهند!

در هر اطاق پنجاه هزار تخت می دهند!

بر هر تختی حواری زیبا می دهند!

روز پنجم هزار هزار شهر بهشتی می دهند!

در هر شهری هزار اطاقت می دهند!

در هر اطاق، هفتاد هزار مائده است!

بر هر مائده، هفتاد هزار فائده است!

تو از این اجمال هزار تفصیل بخوان!

رحمت حق بی شمار است، هزار تفصیل بخوان!

طاقت تو نیست دیگر، هر چه خواهی بخوان!

رحمت حق بی شمار است، هر چه خواهی بخوان!

تو بدان مهمان خدایی، هر چه خواهی بخواه!

لطف حق بی شمار است، هر چه خواهی بخواه!

میزبان کریم است، همّت بلند دار، کم مخواه!

فضل مولا بی شمار است، سعی کن کم مخواه!

گر نگاهت به غذا و آب افتد، هر چه خواهی می دهند!

روزه دار با تقوا باش، هر چه خواهی می دهند!

روزه ی مقبول بگیر، محروم مشو!

از گناه پرهیز کن، محروم مشو!

این ماه، ماه صبر است بدان!

اجر صابر بی شمار است بدان!

ماه رمضان، چه ماهیست بر ما بگو!؟

بر کاتش چیست تو بر ما بگو!

ص: ۱۶۱۰

ماه الله است، ماه قرآن است ماه علیست!

هر سه است، هر سه، ماه علیست!

علی الله است، علی قرآن است، قرآن علیست!

علی الله نیست، علی قرآن است، قرآن علیست!

وصف الله در علیست، علی الله نیست!

علی قرآن است، علی الله نیست!

ماه رمضان ماه خداست، ماه علیست!

کعبه بیت الله است، بیت علیست!

هیچ کس را خدا در بیت خود راه نداد!

بس علی را راه داد، دیگری را راه نداد!

گو علی، خانه زادِ معبود شده!

خانه اش، خانه ی معبود شده!

کس نگوید، علی معبود شده!

خانه اش خانه ی معبود شده!

خالقش دوست داشت، مادر و فرزند او!

راه داد، در خانه اش، مادر و فرزند او!

مادرش درخواست کرد، ای خدا راهم بده!

گرد کعبه می گشت، گفت ای خدا راهم بده!

خانه ی کعبه به دنیا آمد کعبه عزّت گرفت!

خانه ی حقّ به حاجت رسید و عزّت گرفت!

خانه ی حق آمد و ، از خانه ی حق برفت!

حق او را دعوت نمود، از خانه ی حق برفت!

این دلیل عزّت است، از دنیا برفت!

نام او ماند و عزیز شد، از دنیا برفت!

به عدو گوئید: او عزیز بود؟ یا بلید؟!

یا که گوئید او عزیز بود، یا پلید!

او علیم بود، نبود هرگز پلید!

نه بلید بد و نه پلید بود، نبود هرگز پلید!

او پاک بود علیم بود، هرگز نبود پلید!

او در کعبه به دنیا آمد، نبود هرگز پلید!

پس نگوئید: بلید و پلید و علیّ!

این قیاس باطل است، نگوئید پلید و علیّ!

ما که گوئیم: علیّ نفسِ نبیّ است چون نبیّ!

هر دو، از یک شجرند، علیّ نفسِ نبیّ، چون نبیّ!

فضل او فضلِ نبیّ، علم و علمِ نبیّ!

همه چیزش، چو نبیّ علم او علمِ نبیّ!

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او را شمارند، گر جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او را خدا گفته به قرآن تو بدان!

نظری کن به آیات قرآن تو بدان!

فضل او را نداند کسی فضلِ نبیّ!

فضل او را نتوانند شمرد، فضلِ نبیّ است!

باز بیایید تا برویم کربلا!

کربلا منتظر ماست بیایید برویم کربلا!

ای خدا راه را بهر ما باز نما!

عاشقانه پیاده برویم کربلا!

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا!

ص: ۱۶۱۳

نالہ ی اطفال بلند است، بیا تا برویم کربلا!

زینب اندر سر راه مانده حیران چه کند!

آہ اطفال بلند است، بیا تا برویم کربلا!

آب نیست، اطفال تشنه اند، زینب چه کند؟!

العطش ز خیمہ ہا بالاست، بیا تا برویم کربلا!

ہر چہ کردند، آب نبود، اصغر تشنه بود!

مادرش شیر نداشت، بیا تا برویم کربلا!

آب قیمت جان بود، اصغر تشنه بود!

مادرش تشنه بود آب نبود، بیا تا برویم کربلا!

مادر و طفل تشنه بودند، در خیمہ آب نبود!

اصغر تشنه بود آب نبود، بیا تا برویم کربلا!

العطش بالا گرفت اطفال تشنه بودند!

سقا تشنه بود، اصفال تشنه بودند، بیا تا برویم کربلا!

راہ ہا بستہ شد، آب یافت نشد!

زینب بیچارہ شد، بیا تا برویم کربلا!

دست سقا قطع شد، آب یافت نشد!

ص: ۱۶۱۴

نالہ ی اطفال بلند شد، بیا تا برویم کربلا!
شاه آمد بھر وداع، اصغرش را بگرفت!
تشنہ بود آب نبود، بیا تا برویم کربلا!
گفت: خواہرم، اصغرم را بیار بھر وداع!
زینب آورد آہ نداشت، بیا تا برویم کربلا!
شاه گفت می برم گویم، آبش بدهند!
آب ندادند کشتند او را، بیا تا برویم کربلا!
کربلا آب قیمت جان بود، آب نبود!
ہرکہ بود تشنہ بود، بیا تا برویم کربلا!
طفل شیرخوار را کشتند، آبش ندادند!
آب قیمت جان بود، بیا تا برویم کربلا!
شاه تشنہ بود، می سوخت، گفت آبم دھید!
جگرم می سوزند، ندادند، بیا تا برویم کربلا!
تشنہ کشتند فرزند فاطمہ، آبش ندادند!
جگرش می سوخت از تشنگی، بیا تا برویم کربلا!
خواہرش آمد سراغش، گفت خواہر بُرو!

تا نبینی مرا می کشند، بیا تا برویم کربلا!

ساعتی نگذشت سر شاه بالای نی برفت!

زینب او را دید درمانده شد، بیا تا برویم کربلا!

بدن شاه سه روز، روی زمین مانده بود!

پسرش زین العباد دید، مات شد، بیا تا برویم کربلا!

آل پیغمبر را اسیر کردند، زیر غل!

بهر دشمن سوی شام بردند، بیا تا برویم کربلا!

دختری بود سه ساله، رأس بابش را بدید!

در خرابه جان داد، بیا تا برویم کربلا!

«خادم» مگو، دل ما را تو خستی بس کن!

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا!

ماه رمضان شد، ما مهمان خداییم!

ما چه غم داریم، ما مهمان خداییم!

نه غذا خواهیم نه آب خواهیم در جواب می دهد!

میزبان می دهد، ما مهمان خداییم!

ص: ۱۶۱۶

گر که هوا گرم بود تشنه بدی، از قیامت یاد کن!
صبر کن میزبان آبت دهد، ما مهمان خداییم!
گر که بی تاب شدی، یاد حسین کن کربلا!
صبر کن آرام می شوی، ما مهمان خداییم!
نفس روزه دار تسبیح، خوابش عبادت بود!
شاد باش رمضان است، ما مهمان خداییم!
لغو و بیهوده مگو، ذکر خدا گو، شاد باش!
صبر کن وقت افطار می رسد، ما مهمان خداییم!
میزبان کریم است رحیم است، انعام می دهد!
صبر کن روز به پایان می رسد، ما مهمان خداییم!
گفته است انعام می کند، اکرام می کند!
صبر کن اکرام می کند، ما مهمان خداییم!
سال ها می رود، ماه می رود، ساعت می رود!
صبر کن عمر می رود، ما مهمان خداییم!
تشنه گر می شوی، یاد از عطش محشر نما!
آرام می شوی، صبر کن، ما مهمان خداییم!

کار خود را کم کن، رحم کن به خود!

رزق ما با خداست، ما مهمان خداییم!

استراحت کن بخواب، خواب عبادت بود!

نَفَسْت تَسْبِيحِ خُداست، ما مهمان خداییم!

وقت افطار و سحر از دعا، غافل مشو!

از گناه پرهیز کن، ما مهمان خداییم!

معدۀ را پر نکن، از خدا غافل مشو!

غذای پاک بخور، ما مهمان خداییم!

از دعا‌های سحر غافل مشو، لَذَّتْ بَبْر!

با خدا راز کن، ما مهمان خداییم!

سعی کن در این ماه، محروم نشوی، مرحوم شوی!

هر که محروم شود شَقِيٌّ است، ما مهمان خداییم!

از حلال بهره ببر، با اهل عبادت باشی!

لَذَّتْ اُنْسِ يَابِي، ما مهمان خداییم!

اوّل وقت نماز بدان، وقت نماز است!

خدا خشنود شود، ما مهمان خداییم!

از گناه و حرام دور باش، توفیقت دهد!

صابر و حلیم باش، ما مهمان خداییم!

از گدایی شرم مکن، خدا عزّت دهد!

از مردم چیزی مخواه، ما مهمان خداییم!

برگه ی آزادی دوزخ را اکنون بگیر!

هر چه خواهی می دهند، ما مهمان خداییم!

ای خدا تو نصیب کن کربلایی شویم!

زائر مظلوم شویم، کربلایی شویم!

ای خدا حج ما کربلاست کربلایی شویم!

کربلا صد حج است، کربلایی شویم!

ای خدا زائر کربلا، حاج مقبول توست!

راه ما باز کن کربلایی شویم!

ای خدا زائر بیت تو زائر سنگ و گل است!

زائر محبوب شویم، کربلایی شویم!

ای خدا کربلا بر کعبه فخری کی کند!

او عزیز است ای خدا، کربلایی شویم!

ای خدا، تربت کربلا محبوب تُست!

کعبه سنگ است، خدا، کربلایی شویم!

خدایا گردِ کعبه گنهکار را می بخشی!

زیر قبه دعا مستجاب است، کربلایی شویم!

گرد کعبه گنهکاری رود، اهل گناه است!

زیر قبه عزیز است، کربلایی شویم!

گرد کعبه گنهکار اشکش ز گنه می آید!

زیر قبه بهر مظلوم گرید، کربلایی شویم!

کربلا قبه ی عشق است، می سوزیم!

گرد کعبه مهمانیم همه می نازیم، کربلایی شویم!

کربلا همه اشک است و حال و گریه!

بهر مظلوم شهید است، کربلایی شویم!

ای خدا کربلا، دین تو را زنده کرد!

دین ما زنده شود، کربلایی شویم!

کربلائی آسان، به جنت می رود!

زائر بیت، تو به باید بکنند، کربلایی شویم!

کربلا هفتاد و دو تن شافع اند!

زائر بیت، تو به باید بکنند، کربلایی شویم!

کربلا راهش به جنت باز است!

زائرش حسینی است، کربلایی شویم!

حسین را دری است از بهشت، بابُ الحسین!

حسین شافع است، کربلایی شویم!

زائر کربلا، زائر الله بُود!

رائز حجّ زائر بیت الله بود، کربلایی شویم!

کربلا، زائر، هفتاد و دو تن را زائر است!

همگی شافع اویند، کربلایی شویم!

ای خدا قسمت کن، شب جمعه کربلایی شویم!

انبیاء جمع اند زیارت کنیم، کربلایی شویم!

کربلا هفت امام را زیارت می کنیم!

مکه را امامی نیست، کربلایی شویم!

باز بیا فضلِ علیّ گو، تا علیّ یادت کند!

وقت مردن، قیامت علیّ، یادت کند!

خادم دین خدا باش علیّ یادت کند!

فضل او همواه گو، علیّ یادت کند!

فضل مولا بگو، سببِ آمرزش است!

تا توانی فضل او را بگو، علیّ یادت کند!

در قیامت علیّ، قاسمِ جَنّت و نار است!

فضل او را بگو، علیّ یادت کند!

یاد مولا بدان، یاد خداست!

یاد مولا کن، علیّ یادت کند!

فضل مولا حدّ ندارد، هر چه خواهی بگو!

هر چه گوئی ثبت شود، علیّ یادت کند!

فضل مولا رو سفیدت می کند!

در قیامت شاد شوی، علیّ یادت کند!

فضل مولا را بگو، شادت کنند!

خداوند شاد شود، علیّ یادت کند!

فضل مولا را بگو، نبیّ شادت کند!

فاطمه شاد شود، علیّ یادت کند!

فضل مولا را بگو، عاشق شوی!

عاشقِ مولا شوی، علیّ یادت کند!

فضل مولا را بگو، وقتِ مردن شاد شوی!

چون خدا شاد شود، علیّ یادت کند!

فضل مولا را بگو، علیّ مظلوم بُود!

یار مظلوم باش، علیّ یادت کند!

تا توانی از مولا دفاع کن خدا یارت بُود!

یار مظلوم باش، علیّ یادت کند!

در ولایت مستقیم باش، خدا یارت بُود!

عدو را محکوم کن، علیّ یادت کند!

مشت محکم زن بر عدو، خدا یارت بُود!

خوار کن او را، علیّ یادت کند!

با عدو دوستی مکن، به حرفش گوش مده

سخن الله را ببین، علیّ یادت کند!

عدو را هجو کن تا فاطمه خشنود شود!

سخن احمد را بین، علیّ یادت کند!

رضای حق را گر تو خواهی، یار مظلوم باش!

علیّ مظلوم است بدان، علیّ یادت کند!

گر تو دنیا و عقبا خواهی، یاورِ مولا بشو!

خادم او باش، علیّ یادت کند!

خادمی افتخار است، خادم آل الله باش!

نبیّ خشنود شود، علیّ یادت کند!

«خادم» تا زنده ای فضل مولا را بگو!

بہتر از این چیست؟ علیّ یادت کند!

سخت ترین روز در عالم، روز حسین است!

روز سختی بود، سخت ترین روز، روز حسین بود!

در ولادت جبرئیل گفت: او را می کشند!

از همان اوّل معلوم بود، او را می کشند!

قاتلش معلوم بود، کربلا معلوم بود!

پیمبر فرمود: حسینم را می کشند!

ص: ۱۶۲۴

پیمبر خاکش را نشان داد، رنگ خون می شود!

کربلا را نشان داد، حسینم را می کشند!

فاطمه فرمود: نخواهم فرزندی، حسین ام را می کشند!

آخر الامر کربلا خواهد آمد، حسینم را می کشند!

علی فرمود، حسن فرمود، حسین را می کشند!

فاطمه فرمود، علی فرمود: حسین را می کشند!

حسین فرمود به اصحابش، حسین را می کشند!

جبرئیل آمد، فرمود: حسین را می کشند!

خدا فرمود حسین را می کشند، نبی فرمود: حسین را می کشند!

حسین را می کشند، حسین را می کشند!

همه گفتند: حسین را می کشند، تشنه می کشند!

هر چه فریاد زند تشنه ام، تشنه می کشند!

خبر آمد، اصحاب حسین را می کشند!

اکبر را می کشند، عون و جعفر را می کشند!

بلکه اصغر را می کشند، تشنه می کشند!

روی دست پدر می کشند، تشنه می کشند!

آه اطفالش بلند است، آب ندارند می کشند!

العطش گویند اطفالش، سقا را می کشند!

تشنه لب ها را می کشند، سقا را می کشند!

سقا بهر آب آید، لب تشنه می کشند!

شاه گوید تشنه ام، می سوزد جگرم می کشند!

اکبر گوید تشنه ام، بابا آبم بده، او را می کشند!

اطفال گویند تشنه ایم، عمو تشنه ایم!

دست سقا قطع شود، اطفال گویند عمو تشنه ایم!

اصحاب را می کشند، اکبر را می کشند، اصغر را می کشند!

یاران حسین را، لب تشنه می کشند!

رأس شاه بالای نی، خیمه ها آتش زنند!

آل الله مضطر شوند، خیمه ها آتش زنند!

اطفال وحشت کنند، در بیابان آواره شوند!

کس نداند چه کند، همه آواره شوند!

نیمه شب زینب چه کند، همه آواره شوند!

بی پناه و بی کس اند، همه آواره شوند!

طفل دلسوخته ای زیر خاری جا گرفته!

بس خسته شده، بیچاره شده، خواب گرفته!

زینب گوید: یادگار برادر، برخیز برویم!

جای ماندن نیست بیابان است، برخیز برویم!

«خادم» مظلوم تر از زینب کیست بگو؟!

مظلوم تر حسین فاطمه است، تو بگو!

فضل مولا را بگو، آشکار بگو!

هر چه می خواهی بگو، آشکارا بگو!

فضل او را خدا گفته، اگر خواهی بگو!

خدا گفته، احمد گفته اگر خواهی بگو!

خدا گفته: علی صراط مستقیم من است!

او ولی من است، صراط مستقیم من است!

«نَبَأُ الْعَظِيمِ» است او، صراط مستقیم است!

او حق است، قرآن است، صراط مستقیم است!

ص: ۱۶۲۷

آیه‌الاعظام است، اعظم از هر عظیم است!

بعد احمد او عظیم است، اعظم از هر عظیم است!

وصف او بی منتهاست، وصف او وصف خداست!

«کلمات الله» است، وصف او وصف خداست!

بعد احمد، ولی المؤمنین است، ولی است!

سلامش خدا داده، ولی المؤمنین است، ولی است!

او، ولی است، او وصی است او وزیر است!

جانشین احمد است، او وصی است، او وزیر است!

او ولی المؤمنین است، امیر المؤمنین است!

او حبیب حبیب است، امیر المؤمنین است!

کس نداند علی کیست؟ خدا گوید علی است!

او در «أُمُّ الْكِتَابِ لَعَلِّي» علی است!

خلیل الله افتخار دارد، شیعه ی اوست!

او افضل از انبیاء الله است، علی است!

او در سه جای قرآن نامش علیست!

علی الله نیست، ولی نامش علیست!

او قرآن است، حق است، علیست!
افضل از هر نبی است، غیر نبی است!
گر نبی بود بعد احمد، دان علی است!
چون نبی نیست بعد احمد، او علیست!
نام او مشتق از اعلی علیست!
بهرتر از هر کس باشد او علیست!
آیه ی «أنفسنا» گوید، نفس نبی است!
هر دو از یک شجرند، نفس نبی است!
دشمن و دوست گویند، او علیست!
نه بلید است، نه پلید است، او علیست!
حق گوید علیست، نبی گوید علیست!
خدا گوید علیست، جبرئیل گوید علیست!
علی است او از هر چیزی علیست!
نام او مشتق از علی اعلاست، علیست!
او علیست خانه زاد علیست!
کعبه خانه ی او شد، او مولا علیست!

مادرش با نام او سوگند داد علیست!

به احترامش کعبه باز شد، چون علیست!

نام او نام خداست، او علیست!

او علی اعلاست، این علیست!

خادم بیا وصف فاطمه گو، فاطمه کیست!؟

فاطمه عدلی ندارد، مگو فاطمه کیست!؟

فاطمه حورای انسیه است، مگو فاطمه کیست!؟

او جدا از هر شری است مگو فاطمه کیست!؟

فاطمه محور اهل کساست، فاطمه کیست!؟

فاطمه، محبوبه ی احمد است، فاطمه کیست!؟

فاطمه با دوستانش از نار جدایند!

دوستانش را شفاعت می کند از نار جدایند!

فاطمه، اهل عطا اهل احسان بود!

فاطمه، چون پدرش، اهل انعام بود!

فاطمه، طاهره ی مطهره است!

ص: ۱۶۳۰

فاطمه، فاهمه ی مفهّمه است!

فاطمه، نوریه ی منوره است!

فاطمه، زهرای مطهره است!

فاطمه راضیه ی مرضیه است!

فاطمه قاصده ی مقصوده است!

فاطمه دختر خیرالمرسلین است!

فاطمه همسر خیر المؤمنین است!

فاطمه مادر و أمّ المؤمنین است!

فاطمه فرزند أمّ المؤمنین است!

فاطمه «بهجه قلب المصطفی» ست!

فاطمه همسر و «قلب المرتضا» ست!

فاطمه شافعه ی مشفّعه است!

فاطمه عالیّه و مُعلّیه است!

فاطمه فاضله ی مفضّله است!

فاطمه جامعه ی مجمّعه است!

فاطمه راحمه ی مرخّمه است!

فاطمه قادمه ی مقدّمه است!

فاطمه محور فضل و کرم است!

فاطمه منبع فضل و کرم است!

فاطمه رثوفه ی مرثوفه است!

فاطمه عطوفه ی معطوفه است!

فاطمه افضل زن های عالم است!

فاطمه خیر نساء عالم است!

فاطمه شفیعہ ی قیامت است!

فاطمه مرضیہ ی قیامت است!

فاطمه هادیہ ی مهدیہ است!

فاطمه شفیعہ ی مرضیہ است!

فاطمه اُمُّ اَیْبِهَا باشد!

فاطمه بنت اَیْبِهَا باشد!

فاطمه راه نجات اُمّت است!

فاطمه فکر صلاح اُمّت است!

«خادم» تو ندانی فضلِ فاطمه را!

از علی پرس تو فضلِ فاطمه را!

ماه رمضان آمده، گو ما چه کنیم!؟

بهترین ماه آمده، گو ما چه کنیم!؟

ص: ۱۶۳۲

ماه رحمت، ماه نور است آمده!

رحمت آمده برکت آمده ما چه کنیم!

ماه میهمانیست، خوش آمده!

در رحمت باز شده، خوش آمده!

هر چه خواهیم می دهند، خوش آمده!

راه جنت باز شده، خوش آمده!

راه دوزخ بسته شده، خوش آمده!

فضل و رحمت فراوان شده، خوش آمده!

روزه داران شاد باشید رمضان، خوش آمده!

ماه میهمانی آمده، خوش آمده!

همه شاد باشید، رحمت آمده، خوش آمده!

در جنت باز شده، خوش آمده!

روزه ی مقبول بگیرید، شاد شوید!

اهل تقوا باشید، خوش آمده!

بیهوده نگویید نشنوید، خوش آمده!

روزه تان مقبول شود، خوش آمده!

از حرام پرهیز کنید، خوش آمده!

از گناه پرهیز کنید، خوش آمده!

ماه خیر و رحمت است، خوش آمده!

برکاتش زیاد است، خوش آمده!

از خدا خواهیم روزه باشیم ما، خوش آمده!

از گناه پرهیز کنیم، خوش آمده!

روزه داران شاد باشید، رمضان خوش آمده!

روزه داران، رحمت آمده، خوش آمده!

روزه دار، سعی کن، اعضا و جوارح، روزه باشد!

دست و چشم و زبان، اعضا و جوارح روزه باشد!

لذت و عشق و مناجات آمده، خوش آمده!

هر چه خواهید آمده، خوش آمده!

بهترین ماه آمده، بهترین روز آمده، خوش آمده!

ماهش رحمت است، روزش رحمت است، خوش آمده!

قدر این ماه را بدانید، ماه رحمت آمده، خوش آمده!

روزه داران قدر بدانید، رحمت آمده، خوش آمده!

سَعَر و افطارش شیرین بود، خوش آمده!

از مناجات خدا غافل مشو، خوش آمده!

ماه الله آمده، مهمان شدیم، خوش آمده!

میزبان اکرم الأکرمین است، خوش آمده!

لطف حق آمده، عمر باقی آمده، خوش آمده!

زنده ماندیم، ماه خدا آمده، خوش آمده!

از خدا خواهیم، روزه داری و سحر، خوش آمده!

لذت ما همین است خدا، خوش آمده!

ماه خدا خوش آمده، روزه داری، خوش آمده!

لذت و عشقِ مناجات آمده، خوش آمده!

«خادم» شکر کن خدا را، تا مزیدت بدهد!

شاگرد او باش، تا مزیدت بدهد!

شب جمعه آمده، انتظار، سر آمده!

روز امید آمده، انتظار سر آمده!

قدم مهدی در آمده، انتظار سر آمده!

وعده ی حق سر آمده، انتظار سر آمده!

چهره ی مهدی، ببینیم، انتظار سر آمده!

قدمش را ببوسیم، انتظار سر آمده!

ای خدا آن روز کی خواهد آمد، انتظار ما سر آید!

خسته ایم ما، فسادها زیاد است، انتظار ما سر آید!

ای خدا تعجیل کن در ظهورش، انتظار ما سر آید!

ما ندانیم چه کنیم، خسته شدیم، انتظار ما سر آید!

گِله ای ما نداریم، مانعش ماییم ما چه کنیم!

هر چه گوئیم نشود، مانعش ماییم، ما چه کنیم!

در به ما بسته شده، راه ما بسته شده!

ما ندانیم او کجاست، راه ما بسته شده!

در امید باز است، راه اصلاح باز است!

بیاید اصلاح شویم، راه اصلاح باز است!

ما نخواستیم مهدی بیاید، وَر نه آمده بود!

مانعش ماییم به خدا، وَر نه آمده بود!

پس بیاید برویم زاری کنیم، اصلاح شویم!

برویم توبه کنیم، اصلاح شویم!

پس بگوئیم آقا بیا، به حقّ مادرت!

ما آماده شدیم، بیا به حقّ مادرت!

اگر توبه کنیم، این گونه بگوئیم، خواهد آمد!

اگر راست بگوئیم، این گونه بگوئیم، خواهد آمد!

گر نیامد، مدینه می رویم به جدّش گوئیم، گو بیاید!

گر نشد، نزد فاطمه رویم، گوئیم گو بیاید!

گر نشد، کربلا می رویم، گوئیم بیاید!

گر نیامد چه کنیم، به علی گوییم، گو بیاید!
گر که جدّ و پدر و مادر بگویند بیاید، بیاید!
پشت در می ایستیم، اصرار می کنیم، تا بیاید!
جمکران می رویم، سهله می رویم گوییم بیاید!
به خدا شکوه می کنیم، قسم می دهیم گوییم بیاید!
ما گنهکاریم چه کنیم آقا نداریم، گو بیاید!
اَرَحْمِ الرَّاحِمِینِ است خدا، به او گوییم گو بیاید!
گر نیامد خاک بر سر کنیم توبه کنیم گوییم بیاید!
آنقدر اصرار می کنیم، زاری می کنیم، گوییم بیاید!
ما امامی نداریم، غرق گناهیم ای خدا گو بیاید!
راه ما بسته شده، بیچاره شدیم از خدا گو بیاید!
به حق فاطمه، به حق علی، به حق احمد، گو بیاید!
فساد و گناه فراوان شده، خدا گو بیاید!
وعده ی تو خدا، حق است، به حَقِّتِ گو بیاید!
تو کریمی تو رحیمی، به حق مادرش گو بیاید!
ما فقیریم ما ضعیفیم ما بیچاره ایم، گو بیاید!
تو دعای شیطان مستجاب کردی مهلت خواست، گو بیاید!
بدتر از شیطان نیستیم ما، تو را خوانیم گو بیاید!

تو کریمی، تو رحیمی، تو رئوفی، گو بیاید!

«خادم» است این، چه کند؟ حالِ دوستان گوید چه کند؟!

ای خدا رحمی بکن، خادم واسطه است چه کند؟!

مؤمنان را گو، باید چه کنند، تا مهدی بیاید؟

هر چه باید بکنند، گو بکنند، تا مهدی بیاید!

باید عاشق شوند، پاک شوند، تا مهدی بیاید!

باید با اخلاق شوند، گناهی نکنند، تا مهدی بیاید!

حقّ هر صاحب حق را بدهند، ظلمی نکنند تا مهدی بیاید!

اهل احسان باشند، نیکوکار باشند، تا مهدی بیاید!

واجبی ترک نکنند، گناهی نکنند، تا مهدی بیاید!

فَرَجَش را بخواهند، آماده شوند، تا مهدی بیاید!

ترک واجب نکنند، کار حرامی نکنند، تا مهدی بیاید!

اهل احسان باشند، آزاری نکنند، تا مهدی بیاید!

خیرخواه باشند، اهل تقوا باشند، تا مهدی بیاید!

از گناه پروا کنند، شبهه را رها کنند، تا مهدی بیاید!

از ستم دوری کنند، خیرخواهی کنند، تا مهدی بیاید!

خیرِ هم را بخواهند، بدِ کس را نخواهند، تا مهدی بیاید!

مهربان باشند، دوستِ هم باشند، تا مهدی بیاید!

آماده شوند، امام خود بخواهند، تا مهدی بیاید!

نهی از منکر کنند، امر بر معروف کنند، تا مهدی بیاید!

منتهی از منکر باشند، مؤتمر بر امر باشند، تا مهدی بیاید!

عاشق مهدی باشند، آمده باشند، تا مهدی بیاید!

پاک شوند، خود را تطهیر کنند تا مهدی بیاید!

بهرِ فَرَجِش دعا کنند، از خدا خواهند، تا مهدی بیاید!

امام را بشناسند منتظر باشند، تا مهدی بیاید!

سر کویش بروند، انتظارش بکشند، تا مهدی بیاید!

او امام است، چون کعبه است، سویش بروند، تا مهدی بیاید!

چون که آید قَدَمش را بیوسند، شکر کنند مهدی آمده!

هر چه گوید؛ پذیرند، شاد شوند، مهدی آمده!

از جمالش بهره گیرند، شادی کنند، مهدی آمده!

مهدی آلِ مُحَمَّد آمده، شادی کنند، مهدی آمده!

راه را باز کنند، گُل بریزید، شاد شوند، مهدی آمده!

نور حق آمده، فرزند احمد آمده، مهدی آمده!

قَدَمش بر چشم گذارند، شکر کنند، مهدی آمده!
هادی اَمّت است، فرزند فاطمه است، مهدی آمده!
عالم گلستان شده، گل ها باز شده، مهدی آمده!
میوه ی احمد است، فرزند حیدر است، مهدی آمده!
منجی عالم است، با عدل و داد آمده، مهدی آمده!
محور عالم است، عالم پرور است، مهدی آمده!
به مستضعفین بگویید، شاد باشید، مهدی آمده!
شما آزاد شدید، عزیز شدید، مهدی آمده!
به درمانده ها، بیچاره ها بگویید، مهدی آمده!
نجات یافتید شما، حاکم شدید، مهدی آمده!
به اهل یمن، همه ی مبتلاها بگویید، مهدی آمده!
مهدی آل محمّد آمده، نور آمده، مهدی آمده!
به ستمکاران عالم بگویید: منتقم آمده، مهدی آمده!
سر بزیر باشید، شرمنده شوید، منتقم آمده، مهدی آمده!
«خادم» شاد باش آن که گفتی آمده، مهدی آمده!
پس مگو نیامده، گو خوش آمده، مهدی آمده!

روز جمعه نام مهدی را بَبر!

جمعه از مهدیست نام مهدی را بَبر!

روز جمعه سیدالایام ماست!

روی مهدیست، نام مهدی را ببر!

رحمت واسعه ی الله اوست!

نام دیگر را بَبر نام مهدی را بَبر!

همه ی امید ما در جمعه است!

جمعه روز قیام است، هر جمعه است!

جمعه چون آید، ما خشنود شویم!

نام مهدی آید، ما خشنود شویم!

جمعه روز مهدیست گو بیاید!

از خدا خواهید، گو بیاید!

ای خدا، لطف کن، مهدی بیاید!

آرزوی ماست، مهدی بیاید!

همه خواهیم خدا، مهدی بیاید!

ای خدا زنده باشیم، مهدی بیاید!
ما نداریم امام، ای خدا مهدی بیاید!
ای خدا به حق مصطفای، مهدی بیاید!
همه امید ماست، مهدی بیاید!
ای خدا به حق مصطفای، مهدی بیاید!
چاره ای نیست، ای خدا مهدی بیاید!
ای خدا به حق مرتضای، مهدی بیاید!
همه جا فاسد شده، ای خدا مهدی بیاید!
ای خدا به حق مهدی گو، مهدی بیاید!
ای خدا لایق شویم، مهدی بیاید!
از خدا به حق اولیای، مهدی بیاید!
ای خدا تو کریمی تو رحیمی، مهدی بیاید!
ای خدا به حق خودت گو مهدی بیاید!
ای خدا، ما درمانده ایم گو مهدی بیاید!
ای خدا به اسم اعظمت، گو مهدی بیاید!
راه ما بسته شده، خدایا گو، مهدی بیاید!

ای خدا به حقّ حقّ سوگند، گو مهدی بیاید!

ای خدا به حقّ المضطرّ سوگند گو، مهدی بیاید!

ای خدا رحمی به ما کن، گو مهدی بیاید!

ای خدا، جُرم ما را ببخش گو، مهدی بیاید!

ای خدا لایقش نیستیم تو گو مهدی بیاید!

راه را باز کن بندگانِ خشنود شوند، مهدی بیاید!

دلِ دوستان شاد شود، گو مهدی بیاید!

ما نداریم پناهی خدا، گو مهدی بیاید!

ای خدا، نور خود را بفرست، گو مهدی بیاید!

ای خدا خسته هستیم مانده ایم گو مهدی بیاید!

ما درمانده ایم، بیچاره ایم، گو مهدی بیاید!

دشمنان جولان کنند، گو مهدی بیاید!

بندگان خوار کنند، گو مهدی بیاید!

«خادم» تا اصلاح نشویم مهدی نیاید!

تو به مردم بگو اصلاح شوید، تا مهدی بیاید!

ای برادر بیا اصلاح شویم تا مهدی بیاید!

دین خود را حفظ کنیم صالح شویم تا مهدی بیاید!

فکر اصلاح باشیم، دم به دم تا مهدی بیاید!

تا که شایسته شویم، صالح شویم، مهدی بیاید!

مشکل ما همین است، لایق شویم، مهدی بیاید!

گر که خیرخواه شویم، پاک شویم، مهدی بیاید!

هر کسی فکر اصلاح خود شود، تا مهدی بیاید!

ور نه، بی خود گوئیم: خدا مهدی بیاید!

مهدی پاک است، معصوم است، پاک خواهد!

گر پاک نباشیم از چه گوئیم، مهدی بیاید!

میهمان طلبی، آماده شو تا میهمان بیاید!

میهمان مهدی است، آماده شو، تا مهدی بیاید!

میهمان عزیز است، از سوی خدست، محترم است!

باید آماده شوی، شاد شوی، مهدی بیاید!

شب و روز باید منتظر باشی، تا مهدی بیاید!

جمعه ها آماده شوی، شاد شوی، مهدی بیاید!

او امام است، قائد است، نور خداست!

قَدَمش بر چشم گذاری، شاد شوی، مهدی بیاید!

گو بیا، آقا بیا، به حق فاطمه زودتر بیا!

ما سَرِ راهیم گوئیم جمعه شد، مهدی بیاید!

دوستان بیایید، نماز جمعه بخوانید!

پس بگویید: منتظریم ما، تا مهدی بیاید!

راه را باز کنید، صف کشید، آقا بیاید!

چشم خود را باز کنید، نور خداست، مهدی بیاید!

از گناه پرهیز کنید، حق صاحب حق رد کنید!

ناامید نباشید، وعده ی حق است، مهدی بیاید!

از خدا خواهید، به حق فاطمه، مهدی بیاید!

فاطمه آبرومند است نزد خدا، مهدی بیاید!

گر نیامد، از خدا خواهید به حق حیدر بیاید!

گر نیامد از خدا خواهید به حق احمد، مهدی بیاید!

گر نیامد بروید توبه کنید، خود را اصلاح کنید!

چون که اصلاح شدید، باز گوئید، مهدی بیاید!

ما که اصلاح نشدیم، گوئیم اصلاح شدیم!

حرف اصلاح نزنید، اصلاح شوید، مهدی بیاید!

با خدا راز کنید، خدایا، اصلاحمان کن!

تا که اصلاح شدید، بدانید، مهدی بیاید!

آخر الأمر در رحمت باز شود، مهدی بیاید!

غم مخور، وعده ی حق، حق است، مهدی بیاید!

هر عیب هست از مسلمانی ماست، بیا توبه کنیم!

عیب خود را برطرف کن، توبه کن، مهدی بیاید!

«خادم» گفتی، اصلاح شوید، آقا بیاید!

باز گویم، بروید اصلاح شوید، تا مهدی بیاید!

دهم ماه رحمت وفاتِ اُمّ المؤمنین است!

خدیجه همسر احمد، اُمّ المؤمنین است!

جبرئیل از خداوند، سلامش می رساند!

این سلام، از خدا بود، سلامش می رساند!

اُمّ المؤمنین، مادر فاطمه است!

در جلالت او قریب دخترش فاطمه است!

همسر احمد است، مادر فاطمه است!

در قیامت شفیعه، چون فاطمه است!

هستی خود را داد، بهر شوهرش!

دار و ندارش داد بهر شوهرش!

هر چه داشت داد، نخواست جز کفنی!

تا که مأمون ماند، با کفنی!

کَفَنش لباس احمد گردید!

دار و ندارش صرف احمد گردید!

هر چه داشت داد، اسلام زنده کرد!

همتش این بود، اسلام را زنده کرد!

عاشق اسلام و احمد می بود!

هر چه سختی بود، همراه احمد می بود!

صاحب اموال و عزّت می بود!

هدفش تأمین احمد می بود!

مادر سادات شد، چون فاطمه!

ص: ۱۶۴۷

مادرِ امامان شد، چون فاطمه!

حَبّ دنیا نداشت، آخرتش مقصود بود!

هر چه داشت داد، آخرتش مقصود بود!

هر چه داشت، بُرد همراه خودش!

آخرت مقصود او بود، بُرد همراه خودش!

گو به زن ها، از خدیجه درس بگیرید!

اهل دنیا نباشید، از خدیجه درس بگیرید!

در سختی ها، در مجاعه، هر چه داشت داد!

هدفش حفظِ دین بود، هر چه داشت داد!

پیمبر فرمود: کجا یافت شود مثل خدیجه!

خدیجه یکتا بود، کجا یافت شود، مثل خدیجه!

مال خود را صرف دین کردن کجا؟!!

چون قارون مال اندوزی کردن کجا؟!!

افتخار و خدمتِ احمد کردن کجا؟!!

بولهب بودن، آزار کردن کجا؟!!

این، دو راه است، این کجا و آن کجا؟!!

حق، غیر باطل است، این کجا و آن کجا؟!

امت مسلم، از مادر، درس بگیرید!

خدیجه اُم المؤمنین است، درس بگیرید!

«خادم» بیا، از مادرت درس بگیر!

افتخار کن، مادرت اوست، درس بگیر!

مادر و داماد حافظ دین شوند!

یکی با مال، یکی با شمشیر حافظ دین شدند!

باز گردیم فضل مولا را بگوئیم تا شاد شویم!

یا که فضل نبی را گوئیم، تا شاد شویم!

فضل مولا را هر که گوید، شاد شود!

فضل او فضل نبی است، هر که گوید، شاد شود!

فضل مولا را، خدا گفته بگو!

فضل مولا را، نبی گفته بگو!

فضل او فضل خداست، نبی خداست!

وصف او وصف خداست، نبی خداست!

ص: ۱۶۴۹

فضل او، دل ها را روشن می کند!

فضل او قلب ها را، روشن می کند!

فضل او، مردم را آگاه می کند!

حق و باطل روشن شود، مردم را آگاه می کند!

فضل او، فضل نبی، وصف او وصف نبی!

همه چیزش چو نبی، وصف او وصف نبی!

فضل را نتوان شمرد، بی منتهاست!

کلمات الله است، فضل او، بی منتهاست!

گر درختان قلم، دریا مرگب، جن و انس کاتب شوند!

فضل او را نتوانند گفت، گر جن و انس کاتب شوند!

فضل او را خدا گفته، نام او را خدا برده!

او علی حکیم است، او صراط مستقیم است، نامش را خدا برده!

«أُذُنُ وَاَعِيَهُ» اوست، حکمت باقیه اوست!

کلمات الله اوست، حکمت باقیه اوست!

أَسَدُ اللَّهِ، وَجْهُ اللَّهِ، أُذُنُ اللَّهِ، اوست!

عَيْنُ اللَّهِ، يَدُ اللَّهِ، أَمِينُ اللَّهِ، اوست!

کلمات الله، بی منتهاست، فضلی مخواه!

فضل او فضل الله است، فضلی مخواه!

او خدا نیست، فضل او فضل خداست!

او عبدالله است، فضل او فضل خداست!

اهل عالم همه دانند، علی عبد خداست!

کلمات الله است، همه دانند عبد خداست!

او، وصی است، او، وزیر است، او عبد خداست!

او، ولی الله است، امین الله است، او عبد خداست!

افضل از انبیاء الله است، مثل نبی است!

فضل او فضل نبی است، او نفس نبی است!

آیه ی تطهیر شاهد عصمت اوست!

«نبأ العظیم» شاهد عزت اوست!

هر که گوید علی کیست گو علی عبد خداست!

او، ولی الله است، گو علی عبد خداست!

چون نبی است علی، عبد خداست!

علی هم چون نبی است او، عبد خداست!

لیک افضل از نبی علی، نیست کسی!

علی نفس نبی است، جز علی نیست کسی!

تا توانی بگو فضل نبی، باز گو فضل علی!

علی نفس است، پس بگو فضل نبی، فضل علی!

او صراط مستقیم است، چون نبی است!

او حق است، حق اوست، چون نبی است!

ای سرور عالم وجود یا علی!

ای نور درخشان وجود یا علی!

ای صاحب ملک و ملکوت، یا علی!

ای حق مجسم وجود یا علی!

ای منبع فیض ذی وجود، یا علی!

ای گلشن عالم وجود یا علی!

ای منشأ کون و مکان، یا علی!

ای حق مجسم وجود، یا علی!

ای علم تو جامع العلوم، یا علی!

ص: ۱۶۵۲

ای عالمِ عالم وجود یا علی!

ای عالم همه روشن از تو شد، یا علی!

ای روشن ز تو کعبه شد یا علی!

ای نورت به سماوات دیده شد، یا علی!

ای چهره ی تو در سماوات دیده شد یا علی!

ای که نوری و، رقیبت ظلمت است، یا علی!

ای که حقی و رقیبت باطل است یا علی!

تو کجا و بلید و پلید کجا، یا علی!

تو کجا و صدای عاویه یا علی!

صاحب حق تویی حق تویی، یا علی!

رهنمای حق تویی، حق تویی یا علی!

فاتح حق تویی حق تویی، یا علی!

پیروز میدان تویی، حق تویی، یا علی!

چهره ی حق، نور حق تویی، یا علی!

حق جدا از تو نیست، یا علی یا علی!

نفسِ حقی، نور حقی، یا علی!

حق به همراه تو آید، یا علیّ یا علیّ!

ما کجا و تو کجا، یا علیّ، یا علیّ!

در شجاعت کس نباشد چون تو یا علیّ!

جبرئیل آید مکیال آید کمکت، یا علیّ!

ملک الموت کنار شمشیر توست، یا علیّ!

از جلو می روی جبرئیل دنبالت، یا علیّ!

بستر احمد می خوابی چار ملک کنارت، یا علیّ!

هر کجا باشی خدا حامی توست، یا علیّ!

افتخارش بر ملائک تویی، یا علیّ!

حامی احمدی، حیدری، یا علیّ!

نفس پیغمبری، حیدری، یا علیّ!

ما که وصف نتوانیم کنیم، یا علیّ!

واصغت بس خدای است، یا علیّ!

هر چه گفتیم وصف تو، نبی بود، یا علیّ!

وصف تو را خدا داند، یا علیّ یا علیّ!

تو نبیّی، تو احمدی، یا علیّ!

تو نبیّی، تو حیدری، یا علی!

کلمات الهی، کس نداند و صفت، یا علی!

کلمات الله بی شمار است، یا علی یا علی!

«خادم» عاجز ماند، از و صفت، یا علی!

او گفت حیدری، نفس نبیّی یا علی!

من ندانم تو که ای، نفس نبیّی یا علی!

وصف تو، وصف نبیّ است من ندانم تو که ای یا علی!

تو شجاعی، تو عابد، تو زاهد، تو که ای یا علی!

با فقیران تو رثوفی، با شجاعان تو دلیری، یا علی!

همه گویند: تو شجاعی، با فقیران می نشینی یا علی!

ما ندانیم چه گوئیم، شجاعی یا رثوفی یا علی!

علی را که شناخت، جز نبیّ، نبیّ را که شناخت جز علی!!

اولین بار نبیّ را که شناخت جز علی؟!!

اولین مؤمن که بود، با نبیّ جز علی؟!!

حامی دین، اول که بود، جز علی؟!!

ص: ۱۶۵۵

حامی احمد اوّل که بود، نبود جز علیّ؟!؟

آن که می خواندش نبیّ در همه جا، نبود جز علیّ؟!؟

فاتحِ خیبر که بود، نبود جر علیّ؟!؟

در اُحد، یاورِ احمد که بود؟ نبود جز علیّ؟!؟

آن که در جنگِ ها پیروز بود که بود، جز علیّ؟!؟

آن که شمشیرش ذوالفقار بود، که بود، جز علیّ؟!؟

آن که هرگز در جنگِ ها نترسید، که بود، جز علیّ؟!؟

آن که قصدی جز خدا نداشت که بود، جز علیّ؟!؟

آن که نانش قرصه ی بود که بود، جز علیّ؟!؟

آن که ثوبین می پوشید بس که بود، جز علیّ؟!؟

ان که نخلستان مناجاتش شنید که بود، جز علیّ؟!؟

آن که ضربت خورد و گفت رستگارم که بود، جز علیّ؟!؟

آن که هر چه داشت داد و گفت پاداش نخواهم که بود، جز علیّ؟!؟

آن که دار و ندارش بهر اسلام داد، که بود، جز علیّ؟!؟

روی دست نبیّ در غدیر که بود جز علیّ؟!؟

آن که مظلوم شد بعد نبیّ که بود، جز علیّ؟!؟

آن که بیست و پنج سال خانه نشین شد که بود، جز علی؟!؟

آن که بین در و دیوار همسرش کشته شد که بود، جز علی؟!؟

آن که شش ماهه فرزندش کشته شد، که بود، جز علی؟!؟

آن که محروم شد خانه نشین شد که بود، جز علی؟!؟

آن که دستش بسته بود همسرش را می زدند که بود، جز علی؟!؟

آن که حبل المتین بود، حبل بر گردنش انداختند که بود، جز علی؟!؟

آن که بیست و پنج سال خون دل خورد که بود، جز علی؟!؟

آن که سال ها بر او دشنام می دادند که بود، جز علی؟!؟

آن که او را کافر خواندند، گفتند: توبه کن که بود، جز علی؟!؟

آن که او را با عاویه یکسان دانستند که بود، جز علی؟!؟

آن که پنج سال حاکم بود، جنگ ها شد با او که بود، جز علی؟!؟

آن که گفت: دیروز حاکم بودم، امروز محکومم که بود، جز علی؟!؟

آن که نزد پیغمبر عزیز بود بعد از او خوار شد، که بود، جز علی؟!؟

آن که بر او تهمت ها زدند، آزارها کردند، که بود، جز علی؟!؟

آن که شیعیانش را رافضی خواندند، که بود، جز علی؟!؟

آن که او را با بلید و پلید، یکسان دانستند که بود، جز علی؟!؟

آن که فرزندان‌ش امام بودند، محروم گشتند که بود، جز علیّ؟!؟

آن که حکام یکایک فرزندان‌ش را کشتند که بود، جز علیّ؟!؟

حامی احمد که بود، فاتح خیبر که بود، جز علیّ؟!؟

در اُحد حافظ احمد که بود، دافع دشمن که بود، جز علیّ؟!؟

در شب هجرت، حافظ جان احمد که بود، جز علیّ؟!؟

بعد هجرت قاضی دین احمد که بود، جز علیّ؟!؟

هاشمیات را که آورد به یثرب گو که بود، جز علیّ؟!؟

آن که بود، این همه آیات نازل شد بهر او، جز علیّ؟!؟

«خادم» چه گوئی؟ هازم الأحزاب که بود، جز علیّ؟!؟

مرد میدان نبرد با دشمن که بود، جز علیّ؟!؟

دیدارهای شیعیان از حضرت مهدی (علیه السلام)

امام عسکری فرزند خود را، نشان داد!

نوّاب گویند: او بر چهل شیعه فرزند خود را نشان داد!

همگی شاد شدند، امامشان را شناختند!

نور حق را دیدند، امام شان را شناختند!

ص: ۱۶۵۸

فرمود: جانشین من است، امام شماست بشناسید او را!

باید از او اطاعت کنید، امام شماست بشناسید او را!

عسکری فرمود: هرگز زمین خالی از حجت نباشد!

سبب نعمت، دافع نعمت است، زمین خالی از حجت نباشد!

احمد اسحاق گفت: امام بعد از شما کیست؟ بگویید!

ما بدانیم بشناسیم امام بعد از شما کیست؟ بگویید!

احمد اسحاق ما بر تو منت نهادیم، تا شاد شوی!

پس بین فرزندانم را کوچک است، تا شاد شوی!

نام او نام احمد، کنیه اش کنیه ی احمد است!

زمین را پر از عدل خواهد نمود، کنیه اش کنیه ی احمد است!

عدل و داد می آورد، ظلم و جور را دافع است!

دنیا را گلستان می کند، ظلم و جور را دافع است!

احمد اسحاق بدان مَثَلش ذی القرنین بُود!

مَثَل خضر بُود، مَثَل ذی القرنین بُود!

غیبتش طولانی بُود، مردم غربال شوند!

کس نماند جز مُؤیّد، مردم غربال شوند!

جر خدا به کسی توفیق دهد ثابت بماند!

دین خود را نگهدارد، دین او ثابت بماند!

توفیق دعا داشته، انتظار فرج داشته!

خدایش حفظ خواهد نمود، انتظار فرج داشته!

احمد اسحاق گفت: آیا نشانش می دهی؟!؟

من خواهم قلبم مطمئن باشد، نشانش می دهی؟!؟

ناگهان دیدم با زبان فصیح زبان باز کرد و گفت:

احمد اسحاق «بقیه‌الله» منم، خود آغاز کرد و گفت!

انتقام از دشمنان گیرم، منم منتقم!

احمد اسحاق نشانِ دیگر مخواه، بدان منم منتقم!

احمد اسحاق گوید: من با شادی خارج شدم!

روز بعد آمدم، تشکر نمودم، داخل شدم!

تا که گفتم: سنت خضر و ذوالقرنین چیست؟

فرمود: غیبتش طولانی شود، ذوالقرنین کیست؟!؟

به خدا سوگند باقی نماند کسی، جز اندکی!

آن که ثابت ماند نیست، جز اندکی!

احمد اسحاق این سرّی است، مگو جز اندکی!

همه از غربال خارج می شوند، جز اندکی! (۱)

چه خوش است ما بینیم رخ یار با وفا را

همه آرزوی ماست، بینیم رخ یار با وفا را

حج ما امسال همین است به خدا، بهتر از این چه باشد

عرفات بینیم ما، رخ یار با وفا را

ای خدا نگاهی کند، لبخندی زند جانم فدایش

عرفات بینیم، کربلا بینیم، رخ یار با وفا را

حجّ امسال، دیدن یار است، گر خدا خواهد

گردِ کعبه به دیدار رویم، بینیم رخ یار با وفا را

همه آرزویم این است، که و را شاد بینم

در کنار رکن بینم، روی یار با وفا را

ای خدا تو دانی آرزوی من همین است

ص: ۱۶۶۱

در بیابان بگردم، بینم رخ یار با وفا را
ای خدا به ولایت بگو: حرم سُرخِ حسین آیم
منتظر مانیم تا ببینیم، رخ یار با وفا را
انتظاری نداریم، چیز نخواهیم جز و را
ما خواهیم رضایش، گر ببینم رخ یار با وفا را
عرفات آیم، حرم آیم، گرد کعبه آیم چه کنیم؟
خواسته ی ما همین است، ببینم رخ یار با وفا را
همه ی خواسته ی ما، رضایِ دل اوست
گو اگر راضی بُود، با رضایت ببینم رخ یار با وفا را
من که گفتم کاش بینم تو را، رخ به من باز کنی
آروزی ما همین است، ببینم رخ یار با وفا را
این سفر امیدوارم، نگاهی به این ذره کنی
به خدا من ندانم چکنم، تا ببینم رخ یار با وفا را
گر قبولم کرده ای، بازم نگاهی بکنی
من همانم خسته ام، خواهم ببینم رخ یار با وفا را
این سفر شکوه ها دارم از ظلم عدو

دل من آب شده، خواهیم بینم رخ یار با وفا را
اهل بدعت جولان می کنند، کس مانع نبود!
شکوه ها دارم، گر بینم رخ یار با وفا را
ای خدا تو دانی چه کرده عدو با دین تو
تیشه بر ریشه زدند، ای خدا بینم رخ یار با وفا را
فَرَجَش را بخواهم، شکوه هایم را بگویم
از جمالش روح بگیرم، بینم رخ یار با وفا را
ای خدا منکرات را بین آزاد شده
من که طاقت ندارم، جز بینم رخ یار با وفا را
همه فکر دنیا می کنند، عقبا از یاد رفته
منتظر هستیم بینم رخ یار با وفا را
«خادم» تو که دیدی، چرا شکوه نکردی؟!
من لبخندی خواستم، اکنون بینم رخ یار با وفا را

ای خدا مهدی کجاست، ای خدا بر ما بگو!؟

ما ندانیم او کجاست، ای خدا بر ما بگو!؟

گویند بالای خانه اش نوشته غوثُ الأمه است!

خانه ی او نشان دارد، او غوثُ الأمه است!

گر گرفتاری بیا، در این خانه بزَن!

فریادرسی جز او نیست، او غوثُ الأمه است!

ای گرفتارها بیایید، در این خانه زنید!

جای دیگر نروید بیایید، در این خانه زنید!

او رئوف و مهربان است، حلال مشکل است!

به خدا دیگری نیست، تنها او، حلال مشکل است!

او کریم است او رحیم است به خدا، از ابناء کرام است!

او رئوف است مهربان است، از ابناء کرام است!

او گفته: من غافل نیستم از شما، فکر شمایم!

من شما را دوست می دارم، من فکر شمایم!

من فراموش نکنم شما را، حاضریم بین شما!

من بین شما می دانم، حاضریم بین شما!

و ر نه دشمن شما را، نابود کرده بود!

یا که افتاده بودید ز پا، نابود کرده بود!

من بودم همه جا من دستِ شما را گرفتم!

حافظم، نگهبانم، من دست شما را گرفتم!

لیک شما از من غافلید، مرا یاد نکنید!

همه چیز از خدا فرجم یاد نکنید!

ورنه باید دعا می کردید بر فرجم!

فرج من نجاتبخش شماست، من فرجم!

مشکلات همه، وابسته شده بر فرجم!

گر دعا می کنید دعائی هم بکنید بر فرجم!

فرج من نجات شماست، من فرجم!

از خدا هر چه خواهید بخواهید، ولی من فرجم!

راه اصلاح نباشد، به جز من فرجم!

خطرات دفع نشود، به جز من فرجم!

چاره ها بسته شده، دعا کنید بر فرجم!

راه مید همین است، دفع شر نیست مگر با فرجم!

خطرات بزرگ در پیش دارید، بدانید!

مرگِ سُرخ و سفید در پیش است، پس دعائی کنید بر فرجم!

راه‌ها بسته شده، درها بسته شده، چاره‌ای نیست دگر!

راه امید بس یکیست، پس دعائی کنید بر فرجم!

فَرَجَم نزدیک شده، فساد در عالم پر شده!

چاره‌ای نیست، بروید دعا کنید بر فرجم!

شما بهر من دعا کنید، من به شما دعا کنم!

برای فَرَجَم آماده شوید، دعا کنید بر فرجم!

قوم یونس شوید، دست به دعا بلند کنید!

عذاب در پیش است، دعا کنید بر فرجم!

آنچه گفتم حق است، ناچیزش ندانید!

فرجم نزدیک است، بیدار شوید، دعا کنید بر فرجم!

زائر حج چه خواهی از خدا؟ فرج مهدی را بخواه!

به خدا کعبه‌ی مقصود اوست، فرج مهدی را بخواه!

حجاج را بگویند، فرج مهدی را بخواهند!

هر چه خواهی در همین است، فرج مهدی را بخواه!

چیز دیگر مخواه، فرج مهدی را بخواه!

ص: ۱۶۶۶

فرج او مقصودست، فرج مهدی را بخواه!

دور کعبه بگرد، چشم باز کن، مهدی را بین!

او گوید: هر چه خواهی بخواه، فرج مهدی را بخواه!

او به من گفت: دعا گر می کنی بکن، بر من هم دعا کن!

دعای فرجم را بخوان، فرج مهدی را بخواه!

گرد کعبه دیدمش، کنار رکن دیدمش لبخند زد به من!

او نیامد نزد من، من نرفتم نزد او، فرج مهدی را بخواه!

مانده ام امسال چه کنم، کجا بینم عزیزم را!

عرفات بینم حرم بینم مشعر بینم، فرج مهدی را بخواه!

خدایا پاکم کن تا مهدی را بینم!

به حق احمد و حیدر محروم مکن، فرج مهدی را بخواه!

گر که ناپاکم خدایا به حق مادرش پاکم بکن!

تا بینم رُخِ زیبایش فرج مهدی را بخواه!

عاشق آر هستی، رنج عاشقی را بپذیر!

در بیابان جستجویش کن، فرج مهدی را بخواه!

زائرِ حج، هدف از حج امسال چه بود؟

کعبه ی مقصود بُود، فرج مهدی را بخواه!
دور کعبه سیر کن، چشم خود را باز کن، یار را ببین!
یار خود پیدا کن، فرج مهدی را بخواه!
عرفات گر می روی از خیمه ها خارج شو، یار را ببین!
او در آن صحرا می گردد، فرج مهدی را بخواه!
داخل حجر می روی، پرده ی کعبه بگیر یار را بخواه!
زیر ناودان راز کن، فرج مهدی را بخواه!
از صفا به مروه می روی، دل شاد کن!
مهدی هم می رود، فرج مهدی را بخواه!
عرفات می روی، مهدی آنجا حاضر است!
چشم باز کن ببین او را، فرج مهدی را بخواه!
مشعر و منا می روی، مهدی هم می رود!
فکر او باش با او راز کن، فرج مهدی را بخواه!
عید قربان می شود، قربان می کنی، قربانش بُرو!
دل به او ده راز کن، فرج مهدی را بخواه!
روز عید، عیدی می دهند، عیدی بده عیدی بخواه!

دل به سوی یار کن، فرج مهدی را بخواه!
ایام تشریق می شود، روز آخر می شود، گو آقا کجایی!
من که رفتم ندیدم روی تو، فرج مهدی را بخواه!
باز طواف حج می کنی زائر می شوی، از مزورت بخواه
بگو من رفتم سلام من به مهدی برسان، فرج مهدی را بخواه!
حج تمام شد، طواف وداع کن گویند بهر چه آمدی؟!
گو آدم مهدی را بینم، فرج مهدی را بخواه!
باز گرد بگو: «آئین، تائین، راجعین» رفتم مهدی را ندیدم!
گر دلت سوخت شاید بینی، فرج مهدی را بخواه!

ما گرفتاریم خدایا، ندانیم چه کنیم؟

مهدی فاطمه داریم، ندانیم چه کنیم؟
ظلم و جور و فساد، آشکار شده چه کنیم؟
صبر باید بکنیم، آری ندانیم چه کنیم!
دشمن از خارج و داخل ریخته بر جان ما!
همه را فاسد نموده، ندانیم چگونه صبر کنیم؟

ص: ۱۶۶۹

اهل بدعت آمده، تیشه بر ریشه زده!

منکر اصل ولایت شده، ندانیم چه کنیم؟

از حجاب منع می کند، گوید نی واجب نی مستحب!

منکر ضروری شده، ندانیم چه کنیم؟

منکر ضروری گرداند چه گوید، کافر است!

توبه اش مقبول نیست، ندانیم چه کنیم؟

کس نیامد بگوید اهل بدعت! کجایی؟

سنّی هستی، شیعه ای، ندانیم چه کنیم؟

همه عذری آورند، مصلحت اندیشی کنند!

فته ای است بسیار بزرگ، ندانیم چه کنیم؟

دشمن وهابی، اعتقادش کفر ماست!

او ما را مشرک، مجوسی، رافضی داند، ندانیم چه کنیم؟

اهل بدعت گوید: بیعت، ولایت آورد!

هر چه محکومش کنیم باز آید، ندانیم چه کنیم؟

در لباس روحانیت استاد گویند و را!

انبیاء را ولی نداند، ندانیم چه کنیم؟

او امامان را چو مردم داند وقعی نَهد!

مهدی را امام نداند، ندانیم چه کنیم؟

هر که را مردم پسندند، او امامش داند!

عاویه را او امامش داند، ندانیم چه کنیم؟

عاویه و پسرش، دشمنانِ اهل بیت اند همه!

او آنان را حاکم داند، ندانیم چه کنیم؟

پیمبر را محکم می کند، علی را محکوم می کند!

حق نداشتند جانشین تعیین کنند، ندانیم چه کنیم؟

لعنت حق بر این گفتار، چه باید بکنیم!

هر چه گوئیم از رو نروند باز آیند، ندانیم چه کنیم؟

زیارت، شفاعت، رجعت را انکار کنند!

انتظار مهدی را انکار کنند، ندانیم چه کنیم؟

احترام بلید و پلید را واجب بدانند!

لعنت بر غاصبین را منکرند، ندانیم چه کنیم؟

شک مکن شیعه نیستند، سنی اند!

بلکه نی شیعه، نی سنی، مُنی اند، ندانیم چه کنیم؟

فتنه ایست بسیار بزرگ، تا مهدی بیاید!

منتقم اوست گر آید، ندانیم چه کنیم؟

ای امام عدل و احسان، بیا رو کن بما!

ما گرفتاریم درمانده ایم، ندانیم چه کنیم؟

دشمنان، مردم را به کفر واداشته اند!

دین را به استهزاء گیرند، ندانیم چه کنیم؟

«خادم» تو از باطن چه دانی، این ظاهر است!

ظاهر است این، باطن باطن است، ندانیم چه کنیم؟

«خادم» مهدی از چه غایب شده، گو بر ما چرا؟

سرّ غیبت چیست گو بر ما، چرا؟

مهدی حاضر است از شرّ اعدا غائب است!

سرّ غیبت مائیم، او غایب است!

گر که ظاهر شود، دشمن قاتل است!

همچو آبائش که دانید، دشمن قاتل است!

شرط ظاهر شدنش، استعداد ماست!

ص: ۱۶۷۲

مستعد نیستیم، مشکل اش استعداد ماست!

ور نه بخلی از خدا نیست بهر ما!

گر که آماده شویم، او آید بهر ما!

مشکل از ماست نی مشکل ز اوست!

هر چه هست از ماست، نی مشکل ز اوست!

نی خدا را بخلیست، نی مولای ما!

نی خدا را مانعیست، نی مولای ما!

ما گنهکاریم، نادانیم چه باید بکنیم!؟

درد ما از ماست، چه باید بکنیم!

از خدا خواهیم تا شایسته شویم!

راه حق را برویم شایسته شویم!

ما همی گوئیم: مهدی بیا، مهدی بیا!

او مهمان است، ما میزبان، مهدی بیا!

به خدا راست نگفتم، مهدی بیا مهدی بیا!

بس همی گوئیم مهدی بیا، مهدی بیا!

پس بدان مانع او مائیم همه!

مانع دیگر نیست، مائیم همه!

ما منتظریم، او منتظر است!

ما راست نگفتیم، او منتظر است!

پسر فاطمه است، منتظر است!

گر دعایش کنیم، منتظر است!

منتظر آنست کو منتظر است!

منتظر میزبان است، او منتظر است!

باید راست بگوید، کو منتظر است!

گر او آماده نیست کی منتظر است!

همه ی مشکل راست گفتن ماست!

هر که راستگو باشد، منتظر است!

ای خدا بهر ولایت لیاقت بده!

تو کمک کن به ما لیاقت بده!

ما شرمنده شدیم، هر چه گفتیم بیا!

ما آماده نبودیم، هر چه گفتیم بیا!

جز خدا لطفی کند، آقا بیاد!

ما گرفتار شدیم، آقا بیاد!

راه توبه باز است، بیا توبه کنیم!

هر چه هستیم همانیم، بیا توبه کنیم!

ای خدا، توبه ی ما را بپذیر!

گر خطا کاریم، ما را بپذیر!

صد بار اگر توبه شکستی باز آی!

راه آمرزش، باز است، باز آی باز آی!

یادی از حضرت مهدی (علیه السلام)

چه خوش است اگر بینیم، رُخ یار با وفا را!

عاشقِ او شویم، گر بینیم، رُخ یار با وفا را!

عرفات رویم و بینیم رُخ یار با وفا را!

دور کعبه بگردیم و بینیم رُخ یار با وفا را!

حَرَمش قلوبِ دوستان، قَدَمش بر سرِ ما!

دلِ ما آب شود، تا بینیم رُخ یار با وفا را!

ص: ۱۶۷۵

لایقش نیستیم، دوستش داریم به خدا!
چه شود بیاید، تا ببینیم رُخ یار با وفا را!
نظری کنیم به او، شرر محبت آید!
دل از او جدا نباشد، ببینیم رُخ یار با وفا را!
قلب ما سویی اوست، دل ما محو اوست!
گو کجا باید رویم، ببینیم رُخ یار با وفا را!
ای خدا امام ما کو؟ از چه غائب است؟
تو بگو او بیاید، ببینیم رُخ یار با وفا را!
ای خدا امام ما، رهبر ما گو کجاست؟
گو بیاید، تا ببینیم رُخ یار با وفا را!
حرم خدا رویم، عرفات و منا رویم!
از خدا خواهیم، ببینیم رُخ یار با وفا را!
حرم حسین رویم، شب جمعه ها رویم!
زائر جدش شویم، ببینیم رُخ یار با وفا را!
سهله و جمکران، شب چارشنبه رویم!
حاجت خود بخواهیم، تا ببینیم رُخ یار با وفا را!

ای خدا کجا رویم، به که روی آوریم!
سخن از که گوئیم، تا بینیم رُخ یار با وفا را!
ای خدا ما عاشقیم ما ندانیم چه گوئیم!
تو به او گو بیاید، تا بینیم رُخ یار با وفا را!
او گفت: دعا کن بهر من، ما دعا کردیم بهر او!
چه کنیم او نیامد، تا بینیم رُخ یار با وفا را!
ای عزیز مصر بیا، تصدّق کن بما!
ما بضاعت نداریم بیا، تا بینیم رُخ یار با وفا را!
همه گفتند: تو کریمی، تو اولادِ کرامی!
پشت در ایستاده ایم، تا بینیم رُخ یار با وفا را!
گر بیایی گر نیایی ما عاشقیم!
دلِ ما را مسوزان، بیا تا بینیم رُخ یار با وفا را!
پسر فاطمه، سوگند به حق مادرت!
دلِ ما را شاد کن، بیا تا بینیم رُخ یار با وفا را!
به خدا، احمد و حیدر، شاد شوند، بیا!
دلِ ما را شاد کن، بیا بینیم رُخ یار با وفا را!

ما کسی را نداریم، همه امید ما توئی!

ناامید مکن ما را، بیا تا ببینیم رُخ یار با وفا را!

فضل مولا را بگو، بهتر از این را بگو!

فضل مولا، فضل الله است، بهتر از این را بگو!

فضل اکمل گر خواهی بیا!

فضل او در آیه ی تطهیر دان، بهتر از این را بگو!

من گویم فضل اکمل آیه ی «أنفسنا» است!

فضل اکمل این است، بهتر از این را بگو!

آیه تبلیغ دین را، با اکمال دین همراه کن!

پس بین بهتر کدام است، بهتر از این را بگو!

«أذُنٌ وَاَعِيَهُ» را بین، ارزش علم را بین!

علم بسیار ارزشمند بود، بهتر از این را بگو!

عبد، عبدُالله است، امیرالمؤمنین است!

تو تواضع را بین، بهتر از این را بگو!

علم او علم نبی است، فضل او فضل نبی است!

بلکه او نفسِ نبی است، بهتر از این را بگو!

عالم کون زیر دست اوست، هر چه باشد فضل اوست!

فضل او فضل نبی است، بهتر از این را بگو!

طُرُقِ آسمان نزد او، روشن بُود!

بهتر از راه زمین است، بهتر از این را بگو!

از خدا دارد سلام، نبی کردش سلام خدا گفت:

«إقرأ سلامی علی السید الولی» بهتر از این را بگو!

نبی گفت: خدایا، بهترین خَلقِ خود را برسان!

طائر مشوی آماده است، بهتر از این را بگو!

نبی و علی یک جانند، از یک شجرند!

شجر زیتون بُوند، بهتر از این را بگو!

وصف او رانتوان شمرد، مانند نبی!

کلماتُ الله است وصف او، بهتر از این را بگو!

گر درختان قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند!

وصف او را نتوانند گفت، بهتر از این را بگو!

عشق او به نبی، چون عشق او به خداست!

عَرَقِ در عشق خداست، بهتر از این را بگو!

در شجاعت نظیری ندارد، جز نبی!

او نفسِ نبی است، بهتر از این را بگو!

او قسیم نار و جنت است، دیگری نیست جز او!

حاکم است در قیامت، بهتر از این را بگو!

از چه او را بلید و پلید یکسان کنید؟!

او یسوبُ المسلمین است، بهتر از این را بگو!

وقت مُردن، او آید نزد ما، او حاکم است!

او گوید: این دوست است، این دشمن ، بهتر از این را بگو!

در قیامت مؤمنان با دست او جنت رَوَند!

او اسکان دهد در بهشت، بهتر از این را بگو!

حبّ او ایمان است، بغضش دوزخ است!

شک مکن هرگز، همین است، بهتر از این را بگو!

«لاسیف إلاً ذوالفقار، لا فتی إلاً علی» اوست!

این کلام از جبرئیل است، بهتر از این را بگو!

او در معراج با نبی بود، نتوان گفت نبود!

او چون نبی دید همه را، بهتر از این را بگو!

«خادم» كجایی گو فضل فاطمه!

سید النسوان است، گو فضل فاطمه!

افضل زن ها اوست، فضل او را بگو!

فضل او بی منتهاست، گو فضل فاطمه!

افضل از مریم و آسیه و مادر است!

افضل از او نیست، گو فضل فاطمه!

پدرش قربانش رفت و گفت تو مادری!

از تو است اولیای دین، گو فضل فاطمه!

تاکنون کی دختری، مادر شد، پدرش!

برکات از فاطمه است، گو فضل فاطمه!

تکمیل دین با علی و فاطمه انجام گرفت!

منشأ خیراند این دو، گو فضل فاطمه!

علی و فاطمه، چون شمس و قمراند!

علی شمس و قمر فاطمه، گو فضل فاطمه!

لؤلؤ و مرجانند، شمس و قمرند!

بهتر از آنان کیست؟ گو فضل فاطمه!

فاطمه محور پاکيست در زير کسا!

بهتر از او کیست؟ گو فضل فاطمه!

مریم و آسیه و دخت عمران کجا!

خادمند فاطمه را، گو فضل فاطمه!

فاطمه در شکم مادر گفت: قومی مادر!

رکعت سوّم توست، گو فضل فاطمه!

مادر و دختر، هر دو محبوب خدایند!

فاطمه افضل است، گو فضل فاطمه!

پدرش بوسید او را، گفت جانم فداش!

فاطمه محبوبه بود، گو فضل فاطمه!

فضل او را نتوان گفت، او یکتا بود!

مثل او نیست در عالم، گو فضل فاطمه!

فاطمه افضل زن هاست، اُسوه است!

اُسوه ی زن هاست او، گو فضل فاطمه!

پدرش گفت: از خدا هر چه خواهی بخواه!

فاطمه گفت عاشق اویم، گو فضل فاطمه!

فاطمه گفت سؤالی ندارم عاشقم!

جز او را نخواهم، گو فضل فاطمه!

در عالم زنی بهتر از او نباشد، نبود!

او کجا حوّا کجا، گو فضل فاطمه!

اهل عالم بیایند بنشینند درس فاطمه!

اهل عرفان کجایند، گو فضل فاطمه!

او ز دنیا و عقبا نخواست، جز عشق خدا!

مثل او را کجا پیدا کنی، گو فضل فاطمه!

پدرش دانست فاطمه کیست و علی!

فضل او را تو بدان، گو فضل فاطمه!

فاطمه میوه ی جنت بود، گو مثلی نداشت!

مثل او نیست در عالم، گو فضل فاطمه!

«خادم» علی افضل است یا فاطمه؟

علی افضل است، محبوب است فاطمه!

علیٰ اعلاست فاطمه عَلِیَا بُود!

علیٰ افضل است، بعد از او فاطمه!

این سخن را نزد احمد بردند!

فرمود: علیٰ افضل است، محبوب فاطمه!

علیٰ در میدان جهاد می کرد، خانه فاطمه!

هر دو افضل بودند، در خانه فاطمه!

مجاهد افضل است، بر خانه دار!

خانه داری چون جهاد است در خانه فاطمه!

از درِ خانه به داخل بدان سهم فاطمه!

از درِ خانه به خارج سهم شوی فاطمه!

علیٰ داخل خانه کمک می کرد فاطمه!

خارج خانه کمک کرد به علیٰ فاطمه!

او دفاع کرد از علیٰ او را زدند!

جرم او جز این نبود، او را زدند!

دست او قطع شد از علیٰ، او را زدند!

تازیانه می زدند، بر جسم احمد می زدند!

دردِ پهلو و تازیانه کشت فاطمه را!

ناله کرد بین در و دیوار کُشت فاطمه را!

یادگار احمد، یک دختر بود و بس!

قبل هر کس او را زدند، یک دختر بود و بس!

گو که احمد گفته بود دخترم را بزنید!

گر چه جرمی ندارد، او را بزنید!

غاصبین با این کار بر مسند نشستند!

قدم بر خونِ احمد گذاردند، بر مسند نشستند!

خون ریزی شروع شد بعد فاطمه!

خونِ اولادِ فاطمه، ریخته شد بعد فاطمه!

حسن را مسموم کردند، بعد از فاطمه!

حسین را تشنه کشتند، بعد از فاطمه!

کربلا قتل عام کردند اولاد فاطمه!

تشنه لب کشتند اولاد فاطمه!

آب را بستند بر اولادِ فاطمه!

العطش بالا رفت، از اولاد فاطمه!

شیرخوار تشنه کشته شد، از اولاد فاطمه!

مادرش شیر نداشت، بی آب بود اولاد فاطمه!

کربلا آب قیمت جان بود، بر اولاد فاطمه!

تشنه کشتند غاصبین، اولاد فاطمه!

کشتند، یا مسموم کردند، اولاد فاطمه!

یک نفر بیش نماند، غائب شد، از اولاد فاطمه!

اوست که آید، انتقام گیرد از غاصبین!

وعدی حتم است، انتقام گیرد از غاصبین!

وعده ی حق خواهد آمد، گو آماده شوند!

حکم کشتن، قصاص است، گو آماده شوند!

شهر الله است، ما میهمان خداییم!

میزبان ما خداست، ما میهمان خداییم!

لطف الله است، ما میهمان خداییم!

بهرتر از این چیست؟ ما میهمان خداییم!

شادیم ارحم الراحمین، میزبان ماست!

ص: ۱۶۸۶

آنچه می خواهی بخواه، ما میهمان خداییم!

شکر باید بکنیم، ما میهمان کریمیم!

میزبان ما کریم است، ما میهمان کریمیم!

ما چه غم داریم، میهمان کریمیم!

ای خدا میهمان را ببخش، ما میهمان کریمیم!

همه شادیم، زنده ایم، میهمان خداییم!

خواسته مان، مغفرت است، ما میهمان خداییم!

او گفته میهمان را اکرامش کنید!

او عزیز است، تا توانید، اکرامش کنید!

ما از او آب و غذا نخواهیم هرگز!

ما خواهیم بخشد ما را، غذایی نخواهیم هرگز!

او آب و غذا را، به کافر هم می دهد!

غفو او را خواهیم، غذا را به کافر هم می دهد!

شادیم، توفیق روزه دادست به ما!

نعمت بزرگی است، توفیق روزه دادست به ما!

ص: ۱۶۸۷

شاکریم او کریم است میهمانی کرده است!

عفو و رحمت خواهیم، میهمانی کرده است!

همه چیز از اوست، ما مهمان کریمیم!

عفو او گسترده است، ما مهمان کریمیم!

از خدا توفیق خواهیم روزه دار باشیم همه!

از خطا پرهیز کنیم، روزه دار باشیم همه!

گر که او حفظ نکنند، ما بیچاره ایم!

چاره تنها اوست، ما بیچاره ایم!

همه امید ما، عفو و بخشش است!

چیز دیگر نخواهیم، عفو و بخشش است!

ای خدا خوش عاقبت کن ما را!

هَمَّ ما این است، خوش عاقبت کن ما را!

ماه میهمانی تو است، لطف کن به ما!

ما به تو امید داریم، لطف کن به ما!

ای خدا ما پاک شویم، لطف کن به ما!

ای خدا آلوده ایم، لطف کن به ما!

بهر امید در این ماه تو را می خوانیم!

در دیگر برویم، ما تو را می خوانیم!

ای خدا بحقِ احمد و آلش ناامیدمان مکن!

تو کریمی ما امید داریم، ناامیدمان مکن!

ای خدا به میهمان نگوئید، تو کجا آمده ای؟!

گر چه بی دعوت بُود، نگوئید تو کجا آمده ای؟

لایق میهمانیت نیستیم، ای خدا!

لقمه نانی بده، این گدا، ای خدا!

فتنه ی آخر زمان است ما چه کنیم!؟

با که گوئیم دردِ دل، ما چه کنیم!؟

هر که را بینیم، دشمن دین و اهل دین است!

هر چه خیرخواهی کنیم، دشمن دین و اهل دین است!

درد و دل داریم خدا، آخر زمان است!

عالم از فساد پر شده، آخر زمان است!

دین و ایمان کجا، همه کافر شده اند!

ص: ۱۶۸۹

نه نمازی، نه روزه ای، همه کافر شده اند!

منکرات ظاهر شده، گناه آشکار شده!

اهل ایمان ندانند چه کنند، گناه آشکار شده!

با کسی نتوان سخن گفت، دم از کفر می زند!

ما ندانیم چه کنیم، او دم از کفر می زند!

با کسی نتوان نشست، هر چه گوئیم او ردّ کند!

گر چه خیرخواهی کنیم، باز او ردّ کند!

ایمن از فسق و گناه و غیبت نیستیم!

خیر او خواهیم ولی ایمن از گناه و غیبت نیستیم!

ما ندانیم با که گوئیم سخن، تا امین شویم؟

از چه در، وارد شویم، تا از خطر ایمن شویم!

دوری و خاموشی، لازم شده است!

ماندن در خانه، واجب شده است!

فتنه ها آشکار شده، راه شیطان باز شده!

همه آلوده شدند، راه شیطان باز شده!

ما ندانیم چه کنیم، هر که گویی کج شده!

نه عبادت، نه صداقت، نه نماز، هر که گویی کج شده!

بد زبانی می کنند، از حقیقت، دور شدند!

ما ندانیم چه کنیم، از حقیقت دور شدند!

اسم مسلمان است، مسلمانی نیست چه کنیم!

صورت مسلمان است، مسلمانی نیست چه کنیم!

گر مسلمانی نیست، اسم و صورت چه شود؟!

گر دیانت نیست، اسم و صورت چه شود!

فکر آلوده شده، باطن از حرام پر شده!

ظاهرش اسلام است، باطن از حرام پر شده!

از مساجد دورند، از عبادت بی حوصله!

حرف باطل می زنند، از عبادت بی حوصله!

اهل قرآن نیستند، گرد هم گویند سخن!

اهل منبر نیستند، گرد هم گویند سخن!

سخن از گرانست، چه باید بکنیم؟!

دین و ایمان نیست، چه باید بکنیم!

تا توانی، فضل حیدر را بگو!

فضل مظلوم است، فضل حیدر را بگو!

فضل حیدر گر بگویی، حق گفته ای!

فضل حیدر را بگو، حق گفته ای!

«خادم» خدا، فضل حیدر را گفته است!

تو بین آیات قرآن، فضل حیدر را گفته ست!

آیه ی «أَنْفَسْنَا» گوید: او نفسِ نبی است!

در اطاعت ردیفِ نبی، نفس نبی است!

آیه ی تولی گوید: ولیّ تنها علیست!

گر ولیّ و وصیّ خواهی، تنها علیست!

ولیّ است، وصیّ است، تنها علیست!

جز او نیست، ولیّ و وصیّ، تنها علیست!

نه بلید است، و نه پلید است، تنها علیست!

نام او نام الله است، تنها علیست!

آیات «هَلْ أَتَى» را، گر خواهی بین!

همه در شأن علیّ است، گر خواهی بین!

سوره ی «عادیات» مخصوص به اوست!

در شجاعت بی نظیر است، مخصوص به اوست!

«أذن واعیه» اوست مخصوص به اوست!

دیگری نیست چنین، مخصوص به اوست!

آیه ی تبلیغ و اکمال، مخصوص به اوست!

او امام المسلمین است، مخصوص به اوست!

سوره ی قدر گوید: او وصی نبی است!

عدو نیز اقرار کرد، او وصی نبی است!

آیه ی صلوات گوید: تسلیم او شوید!

آیه ی تحکیم گوید: تسلیم او شوید!

نام او در قرآن، بارها، آمده!

«إِنَّهُ لَعَلَىٰ حَكِيمٍ» گوید: بارها آمده!

او صراط مستقیم است، او حق است بدان!

حق اوست دیگری نیست، او حق است بدان!

حقّ گوید: در قیامت، حقّ با علیست!

خدا و نبی گویند در قیامت: حق با علیست!

ملائکّ گویند، جنّ و انس گویند: حقّ با علیست!

خدا گفت، جبرئیل گفت: نبیّ گفت: حقّ با علیست!

منکر حقّ او، عجل بود، سامری بود فقط!

مانع او، عجل بود، سامری بود فقط!

بلید بودند، پلید بودند، منکر حق بودند!

عجل بودند، سامری بودند، منکر حق بودند!

عجل نابود شد، سامری «لا مساس» گفت و برفت!

در این امت نیز «لا مسامس» خواهند گفت و برفت!

صبر کنید مهدی بیاید، «لا مساس» خواهند گفت و رفت!

شک در آن نیست، همین است، «لا مساس» خواهند گفت و رفت!

منجی عالم خواهد آمد، بساط ظلم را برکند!

پیروان باطل را نابود کند، بساط ظلم را برکند!

دور نیاید، او خواهد آمد، بهر ما!

منجی عالم اوست، خواهد آمد بهر ما!

راه ما، راه حسین است، ما حسینی هستیم!

کار ما، کار حسین است، ما حسینی هستیم!

ص: ۱۶۹۴

اهل ظلم و ستم نیستیم، ظلم را نپذیریم!

زیر بار ظلم نرویم، ما حسینی هستیم!

اهل عالم بیایید، تا حسینی بشویم!

حقّ بگوییم، حقّ بگیریم، ما حسینی هستیم!

گر که آزادی خواهید، بیایید حسینی بشویم!

زیر بار ستم، نرویم، ما حسینی هستیم!

مکتب خونین حسین، مکتب ما باشد!

ما شاگرد این مکتبیم، ما حسینی هستیم!

دست بیعت به ظالم نداد، زنده بماند!

نظرش الهی بود، ما حسینی هستیم!

راه باطل نرفت، نوکر باطل نشد!

او حق بود، حق می گفت، ما حسینی هستیم!

مکتبش مکتب توحید بود، آزاده بود!

زیر بار ظلم نرفت، ما حسینی هستیم!

او چون پدرش، شجاع بود، حق را می گفت!

در شجاعت بی نظیر بود، ما حسینی هستیم!

کربلا مکتب اسلام شد، بر همگان!

همه درسی در آن هست، ما حسینی هستیم!

حسین با مظلومیت خود، دشمن را زمین زد تا ابد!

احدی نتوانست انکار کند، ما حسینی هستیم!

زیر بار ظلم نرفت، گر چه کشتند و را!

او فرزند پیمبر بود، ما حسینی هستیم!

اهل باطل جولان می کنند، تا نابود شوند!

اهل حق می مانند، ما حسینی هستیم!

حق نمی میرد هرگز، همواره زنده است!

باطل نابود شدنی است، ما حسینی هستیم!

گر چه کشتند او را، آبش ندادند!

تشنه ی حق بود، زنده ماند، ما حسینی هستیم!

گر چه اطفالش، ناله کردند، از تشنگی!

ناله ی اطفال حق را زنده کرد، ما حسینی هستیم!

دست عباس سقا قطع شد، تشنه بود!

حامی حق بود عباس، ما حسینی هستیم!

شیرخوارش را، روی دست او کشتند تشنه بود!

این نشان حق شد، ما حسینی هستیم!

اهل بیتش را اسیر کردند، بردند سوی شام!

این رسوایی شد بر آنان، ما حسینی هستیم!

بدن شاه شهید زیر سُم اسبان رفت!

این ثبت شد به پیشانی دشمن، ما حسینی هستیم!

کس نداند کربلا، با آل پیغمبر چه کردند؟!

همه را کشتند، آواره کردند، ما حسینی هستیم!

فتنه ی آخر زمان اکنون بود!

خطر بی دین شدن اکنون بُود دین خود را حفظ کن!

پس بیا بیدار شو، دین خود را حفظ کن!

خطر بی دین شدن امروز است دین خود را حفظ کن!

آخر الزمان است، راه حق را گم مکن!

وضع مردم نا بسامان است، راه حق را گم مکن!

امتحان سختی شده، بر مردمان!

ص: ۱۶۹۷

چاره ای نیست، صبر باید نمود، راه حقّ را گم مکن!

مردمان از دین حق، غافل شدند!

گو که از تنگنایی کافر شدند، راه حقّ را گم مکن!

همه از گرانی و درآمد، دم زنند!

چاره ای نیست باید صبر نمود، راه حقّ را گم مکن!

رزق دست خداست، دین خود را از دست مده!

امتحانی است بزرگ، راه حقّ را گم مکن!

اهل دنیا مباش، دنیا فریبت می دهد!

رازق تو خداست، راه حقّ را گم مکن!

تاکنون رزق تو را، او داده است!

بعد از این هم می دهد، راه حقّ را گم مکن!

دین خود ر به دنیا مفروش خاسر شوی!

دین ارزشمند است، راه حقّ را گم مکن!

بهر دنیا دین خود، از دست مده!

دنیا ناچیز است، راه حقّ را گم مکن!

هر چه داری بده، دین خود را مده!

دین، ارزش توست، راه حقّ را گم مکن!
آخر دهر، ما غربال می شویم بیدار باش!
امتحان خداست، راه حقّ را گم مکن!
بهر یک درهم، دو درهم، حرف بیجا مزن!
وزن خود را کم مکن، راه حقّ را گم مکن!
ارزش دین و دنیا را، خوب بدان!
دنیا فانی می شود، راه حقّ را گم مکن!
راه باطل را مرو، راه حقّ را گم مکن!
حق را خوب بشناس، راه حقّ را گم مکن!
از خدا، استمداد کن، تا پناهت بدهد!
بر خدا توکل کن، راه حقّ را گم مکن!
در رحمت باز است، هر چه خواهی بخواه!
از خدا رحمت بخواه، راه حقّ را گم مکن!
من به تو گویم: خطر در پیش است بیدار باش!
از خدا استمداد کن، راه حقّ را گم مکن!
فتنه ی آخر زمان، در پیش توست، بیدار باش!

از صراط مستقیم خارج مشو، راه حق را گم مکن!

روز جمعه یادی از مهدی کنیم!

ما که بیچاره ایم، یادی از مهدی کنیم!

ما هر جمعه گوئیم آقا بیا!

این وظیفه است بر ما آقا بیا!

مهدی موعود، کجایی آقا؟!!

ای عزیز فاطمه، کجایی آقا؟!!

مهدی آل محمد، کجایی آقا؟!!

ای عزیز عزیزان، کجایی آقا؟!!

نظری کن به ما به حقِ مادرت!

ما ندانیم تو کجایی آقا؟!!

ما گنهکاریم، تو ستّاری، آقا!

بهر ما توبه کنی، تو کجایی آقا؟!!

گنه ما به عهده گرفتی، آقا؟!!

بی وفاسیم، با وفائی تو، کجایی آقا؟!!

ص: ۱۷۰۰

تو به ما احسان می کنی، نی ما به تو!

ما ندانیم چه کنیم، گو کجایی آقا؟!

از گناه، راه ما بسته شده بنگر به ما!

نظری کن سوی دوستان، کجایی آقا؟!

از خدا خواه، ببخشد گناه ما را!

تو کریمی، فرزند کرامی، کجایی آقا؟!

ما پناهی نداریم، تو بیا نظر کن ما را!

تو فریادرسی، رحیمی، کجایی آقا؟!

به تو گویند: «غوث الأمه» ما پناهی نداریم!

تو به فریاد ما رس، کجایی آقا؟!

تو بین همه جا فساد است، ما چه کنیم؟!

ما ندانیم چه کنیم تو بیا، کجایی آقا؟!

از گناه همه جا، پر شده، آقا بیا!

دل ها سنگ شده راه ها بسته شده، آقا بیا!

راه بدعت باز شده، آقا بیا!

ص: ۱۷۰۱

دشمن از پشت خنجر می زند، آقا بیا!

دین ها در خطر است، آقا بیا!

لانه ی شیطان گسترده است، آقا بیا!

به خدا گر نیایی، دین و ایمان می رود!

از خدا خواه و بیا، آقا بیا!

ما دعا کردیم بیایی، مقبول نشد!

تو که مقبولی دعا کن، آقا بیا!

امر کردی دعا کن، من دعا کردم نشد!

من که قابل نبودم، آقا بیا!

آخر عمر ما شد، امیدواریم بیائی!

نکند بمیرم و نیایی، آقا بیا!

گر بمیرم، از خدا خواه، باز زنده شویم!

تا ببینیم روی نیکت، آقا بیا!

ادعایی نداریم، بس دوستِ شما ایم!

آرزو داریم ببینیم روی تو آقا بیا!

ص: ۱۷۰۲

ولادت امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)

پانزده ی ماه خدا آمده، حسن مجتبیٰ آمده!

ماه نیکو، نام نیکو حسن مجتبیٰ آمده!

نامش حَسَن، خُلُقش حَسَن همه چیزش حَسَن!

گلِ خوشبوی فاطمه، حَسَن مجتبیٰ آمده!

جبرئیل تبریک گفت، ملائک آمدند!

همه تبریک گفتند به احمد، مجتبیٰ آمده!

گل احمد آمد، قلب حیدر شاد شد!

فاطمه شادی نمود، مجتبیٰ آمده!

خدایش نیکو خَلق نمود، نامش را حسن گفت!

حَسَن نامش، نیکو خَلقش، مجتبیٰ آمده!

برگزیده شد حَسَن، نامش مجتبیٰ شد!

خدایش حَسَن نامید، مجتبیٰ آمده!

اوّلین معصوم نبی، حَسَن بود حَسَن!

اوّلین فرزند علیّ آمد، مجتبیٰ آمده!

مجتبیٰ حَسَن بود، حلم او حَسَن بود!

همه چیزش حَسَن بود، مجتبیٰ آمده!

راه باز کنید، گل بریزید، میوه ی احمد آمده!

حیدر و فاطمه شادند، مجتبی آمده!

نامش از خدا آمد، جبرئیل آورد!

نام فرزند هارون بود، مجتبی آمده!

همه خشنود شوید، عیدی می دهند!

ماه رحمت آمده، گل احمد آمده، مجتبی آمده!

«رحمه للعلمین» گوید: بیاید!

کف زیند بهر حسنم، مجتبی آمده!

شاد شوید، عیدی بگیری می دهم!

کف نیکو بزیند، مجتبی آمده!

فاطمه شاد شده، حیدر شاد شده، احمد شاد شده!

کف پیوسته زیند، مجتبی آمده!

خدا شاد می شود، جبرئیل شاد می شود!

کف به کف می زنیم، مجتبی آمده!

پیمبر فرمود: حسنم را دوست بدارید حسن است!

شاد شوید کف زیند، مجتبی آمده!

نُقل و شیرینی بریزید، شادی کنید!

دل ها را شاد کنید، مجتبی آمده!

کف زنید و کف زنید و کف زنید!

همگی شاد شوید، مجتبی آمده!

کف حرام نیست، بهر مجتبی، فاطمه شاد شود!

همگی کف زنید، مجتبی آمده!

«خادم» شاد باش، صله ات را می دهند!

مادرش فاطمه اینجاست، مجتبی آمده!

ماه رحمت آمده، بهر رحمت آمده!

امیدوار باشید همه، رحمت آمده!

روزه داری، شیرین است، رحمت آمده!

وقتِ افطار دعا کن، رحمت آمده!

رحمت و مغفرت و برکت آمده!

به چه نیکو آمده، ماه رحمت آمده!

ماه رحمت آمده، ماهِ شادی آمده!

قدر آن را بدان، ماه رحمت آمده!

ماه قرآن آمده، ماه رحمت آمده!

«رحمهللعالمین» گوید: ماه رحمت آمده!

برکات آمده، آمرزش آمده!

آرزو کن یکسال باشد، ماه رحمت آمده!

شب قدر را، قدر بدان، هر چه خواهی آمده!

از هزار ماه بهتر آمده، ماه رحمت آمده!

بهر رحمت، ملائک، تا صبح نازل شوند!

بهر تقدیر می آیند، ماه رحمت آمده!

تا توانی بیدار باش، قدر را قدر بدان!

ذکر حق گو، دعا کن، ماه رحمت آمده!

هر که خواب است، سهمش به آب است بدان!

هر چه خواهی شب قدر بخواه، ماه رحمت آمده!

شب قدر است، شب جُهنی است بدان!

هر چه خواهی در این شب بخواه، ماه رحمت آمده!

گر که در بستر مانده ای، با خدایت راز کن!

رازِ تو مقبول است، بدان، ماهِ رحمت آمده!

آقا فرمود: گر دعا می کنی بر من هم دعا کن!

بهترین وقت شب قدر است، ماهِ رحمت آمده!

راه خورا به خدا نزدیک کن، بدان!

بهترین وقت همین است، ماهِ رحمت آمده!

ار خدا خواه، پاک شوی، خالص شوی!

لذت اُنس پیدا کنی، ماهِ رحمت آمده!

درِ رحمت باز است، قدر بدان!

سعی کن آمرزیده شوی، ماهِ رحمت آمده!

گر در این ماهِ آمرزیده نشوی شقی خواهی بود!

سعی کن محروم نشوی، ماهِ رحمت آمده!

گر تو در این ماهِ گناهی نکنی در رحمتی!

سعی کن گناهی نکنی، ماهِ رحمت آمده!

سعی کن روزه باشی، با همه اعضای خود!

روزه مقبول شود، ماهِ رحمت آمده!

روزه گر با گناه باشد، خاسری!

از کجا مقبول شود؟ نی رحمت آمده!

روزه ی با تقوا، پذیرفته شود!

روزه ، با بی تقوایی، نی پذیرفته شود!

ماه روزه آمده، گو باید چه کنیم!؟

لذت انس آمده، گو باید ما چه کنیم!؟

لذت بندگی را بچشید، شیرین است!

با دعا نزدیک شوید، به خدا، شیرین است!

لذت سحر و افطار را ببرید شیرین است!

از خدا هر چه می خواهید خواهید، شیرین است!

روزه ی با تقوا بگیرید، به خدا شیرین است!

هیچ گناهی نکنید، ماه خدا شیرین است!

گر که باتقوا شوید، داخل رحمت شوید!

گر گناهی نکنید، داخل رحمت شوید!

نفس، تسییح ، خواب، عبادت بُود!

عمل مقبول، خواب عبادت بُود!

ص: ۱۷۰۸

دعا مستجاب، میهمان خدایید!

کرم حق، بزرگ است، میهمان خدایید!

گر گرسنه، یا تشنه شدید، یاد قیامت آیید!

گر هوا گرم بود، تشنه شدید، یاد قیامت آیید!

من که گویم، گر تشنه شدید، کربلا را یاد کنید!

هر چه سختی بینید آسان است، کربلا را یاد کنید!

عَطَشِ اطفالِ حسین، دل را می برد!

جگر سوخته شان، دل را می برد!

کربلا مدرسه ی جانبازی است!

این ره، ره الله، ره جانبازی است!

روزه با تقوا، همان جانبازی است!

هر دو جنگ لاس، و جهاد، جانبازیست!

گر خواهی به خدا نزدیک شوی، راهش این است!

گر تو جانبازی خواهی، راهش این است!

نَفیِ خود را ذلیل کن، تا غالب شوی!

پیرو نفس مشو، تا غالب شوی!

ماه روزه، ماه جهادِ نفس است!

گر خدا خواهی، راهش جهادِ نفس است!

روزه امساک و جهادِ نغفس است!

چیز دیگر نیست، بس جهادِ نفس است!

قربِ حق هم، با جهادِ نفس است!

گر سعادت خواهی، با جهادِ نفس است!

نفس را از هوا دور کن، تا فائز شوی!

«جَنِّهِ الْمَأْوَى» رَوَى، فائز شوی!

گر هوا را نپرستی، خدا را پرستی!

گر هوا را پرستی، خدا را نپرستی!

زین جهت، ورزه دار میهمان خداست!

گر که او روزه دار باشد، میهمان خداست!

روزه داری کَفِّ نَفْسِ است بدان!

کَفِّ نَفْسِ، اصل روزه است، بدان!

ص: ۱۷۱۰

رمضان است، ماه مظلوم عالم است!

امیرالمؤمنین است، مظلوم عالم است!

علی را در همین ماه، ضربت زدند!

گو که ارکان دین را، ضربت زدند!

او چه کرده بود، کو را ضربت زدند؟!

کار او عدل و عدالت بود، او را ضربت زدند!

او در محراب عبادت بود، او را ضربت زدند!

او در حال نماز بود، او را ضربت زدند!

او مجرمی نداشت، او را ضربت زدند!

مجرم او، عدالت بود، او را ضربت زدند!

علی بود، ولی بود، امیرالمؤمنین بود!

او محبوب خدا بود، امیرالمؤمنین بود!

علی فکر ایتم بود، امیرالمؤمنین بود!

نیمه شب فکر فقرا بود، امیرالمؤمنین بود!

غذایش، دو قرصه نان جوین بود!

لباسش دو جامه بود، حزین بود!

نکند در جایی فقیری، حزین بود!

او قرین فقیر و یتیم و اسیر بود!

نانِ خود را به مسکین و یتیم و اسیر داد!

شبِ ائِل، شبِ دوّم، شبِ سوّم قرین بود!

سوره ی «هل أتى» آمد، خدا یاد او بود!

او یاد دیگران بود، خدا یاد او بود!

او فرمود: نتوانید شما، مثل من شوید!

سوی من آید، نتوانید مثل من شوید!

او یکی بود، چون خدا، مثلی نداشت!

مثل او گر بود نبیّ بود، مثلی نداشت!

او می گفت: عبد نبیّم من، مثلی او بود!

این تواضع بود، او نفسِ نبیّ بود!

فضل او را نتوان گفت، بی شمار است!

«کلمات الله» است فضل او، بی شمار است!

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او را نتوانند گفت، گر جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او فضل نبیّ است، او نفسِ نبیّ است!

همه چیزش چو نبی است، او نفس نبی است!

فضل او را خدا گفته به قرآن بدان!

او علی است، خدا گفته به قرآن بدان!

او در «أُمُّ الْكِتَابِ» علی است علی است!

او صراط مستقیم است، علی است، علی است!

علم او علم نبی است، فضل او فضل نبی است!

او نفس نبی است، فضل او فضل نبی است!

مثل او را نتوان پیدا نمود، او علی است!

جز نبی که باشد، مثل او، او علی است!

از چه فرزند پیمبر کربلا کشته شد؟!

او که مهمان بود، از چه کشته شد؟!

از چه لب تشنه کشتند، آبش ندانند؟!

آب مگر قیمت جان بود، چرا آبش ندادند؟!

از چه اطفال پیمبر را آب ندادند؟!

جرم آنان چه بود، چرا آنان را آب ندادند؟!

ص: ۱۷۱۳

از چه اصغر کشته شد، آبش ندادند؟!

آب مگر قیمت جان بود؟ چرا آبش ندادند؟!

از چه اطفال حسین، از تشنگی ناله کردند؟!

از چه اصغر گلویش پاره شد، آبش ندادند؟!

العطش از چه گفتند؟ چرا آب ندادند؟!

آب مگر قیمت جان بود؟ چرا آب ندادند؟!

میهمان از چه تشنه بود؟ آبش ندادند؟!

از چه کشتند او را، آبش ندادند؟!

میهمان عزیز بود، با زن و فرزند آمده بود!

او فرزند پیامبر بود با زن و فرزند آمده بود!

باید استقبال می کردند، فرزند پیمبر بود!

بهر استقبال، شمشیر بردند، فرزند پیمبر بود!

چون به استقبال آمدند، تشنه بودند، آب نبود!

میهمان آب داد به آنان، تشنه بودند آب نبود!

از چه روز بعد آب را بستند بهر او؟!

او که مهمان بود، چرا آب را بستند بهر او؟!

این مسلمانی بود؟ یا کفر بود؟ این چه بود؟!

این نفاق بود، دشمنی بود، این چه بود؟!

رسم مهمانی این نبود، این کینه بود!

این خیانت بود، نامردی بود، این کینه بود!

در کجا دیده شده، مهمان را تشنه کُشتند؟!

گو که مهمان نبود، از چه او را تشنه کُشتند؟!

گر که میهمان نبود، تشنه نبود، از چه کُشتند او را؟!

جُرمِ او گو چه بود، تشنه نبود، از چه کُشتند او را؟!

گیرم خارجی بود، او چه گفت؟ از چه کُشتند او را؟!

او که مهمان بود، زاده ی احمد بود، از چه کُشتند او را؟!

گر که کُشتند، دشمن بودند، چرا آبش ندادند؟!

آب مگر قیمت جان بود؟ چرا آبش ندانند؟!

او میهمان بود، فرزند احمد بود، تشنه بود!!

آب را چرا بستند بر او، او تشنه بود؟!

دشمنی بود، کینه بود، دین نداشتند کوفیان!

این نفاق بود، کینه بود، دین نداشتند کوفیان!!

از چه فرزند پیمبر را، بی گناه کشتند، کوفیان؟!

از چه لب تشنه کشتند؟ آبش ندادند کوفیان؟!

از چه اصفال پیمبر، ناله کردند، از تشنگی؟!

از چه کشتند طفل شیرخواره را با تشنگی؟!

بهترین زن در عامل که بود جز فاطمه؟!

آن که یکتا بوده، در عالم، که بوده، جز فاطمه؟!

فاطمه سیده ی زن های عالم است!

فاطمه افضل زن های عالم است!

فاطمه یکتا بود، انسیه حوراست او!

فاطمه نوریه است، انسیه ی حوراست او!

پدرش احمد است، شوهرش حیدر است، نیست مثل او!

بین زن هالی عالم، افضل است، نیست مثل او!

مریم و حوا و آسیه، خدام دیند!

ص: ۱۷۱۶

افتخار دارند، کانان خدام ویند!

در قیامت هیچ عزیزی، مثل او نیست، شافع است!

شافع دوستانف جر اونیست، شافع است!

شوهرش شیعیان را شافع است، او دوستان را شافع است!

هر که را خواهد به جنت می برد، او شافع است!

شافع زن های عالم اوست، او شافع است!

شافع دوستان اوست، او شافع است!

کس نشاید مثل او باشد، او شافع است!

دست عباسش را آورد، او شافع است!

احسینش را بی ر بیند، شافع است!

دست او در قیامت بازاست، او شافع است!

محور اصحاب کسا اوست، جز او نیست کسی!

بی نظیر است او در عالم، جز او نیست کسی!

او عزیز «رحمه للعالمین» است، رحمت است!

او قرین یعسوب دین است، رحمت است!

در جلالت، در سیادت، اعظم است!

دُخْتِ احمد، همسر حيدر بُود، اعظم بُود!

فاطمه نامش نشانِ رحمت است، اعظم است!

او عدلی ندارد، بين زن ها، اعظم است!

فاطمه دخْتِ «رحمه للعالمين» است اعظم است!

بهجه قلب مصطفاست او، اعظم است!

دست او را بوسه زد احمد، نشانِ اعظم است!

«بَضَعَهَا لِمُصْطَفَا» اوست، او اعظم است!

پدرش، ود را فدای او می کرد، اعظم است!

او می گفت: مادرش باشد، اعظم است!

نسلِ احمد از فاطمه، گسترده شد!

کوثر خیر، از او گسترده شد!

اُنس احمد به او بود، تا زنده بود!

جان فدای او بود احمد، تا زنده بود!

خشم او را فاطمه، شادی می نمود!

غم اندوه را، ز او دور می نمود!

فاطمه، قلب احمد را، شاد نمود!

سخن فاطمه او را شاد می نمود!

ناله ی فاطمه او را، بسی محزون نمود!

در و دیوار شاهدند، چرا محزون نمود؟

حَسَن آمد خوش آمد، پیمبر شاد شد!

حیدر و فاطمه شاد شدند، پیمبر شاد شد!

خدا شاد شد، جبرئیل شاد شد، ملک شاد شد!

اهل عالم شاد شدند، فاطمه شاد شد حیدر شاد شد!

حَسَن آمد، حلم آمد، خُلُقِ نیکو آمد!

هر چه خواهی آمد، خوبی ها آمد، خلق نیکو آمد!

میوه ی احمد آمد، گُلِ حیدر آمد، فاطمه شاد شد!

درِ رحمت باز شد، برکات آمد، فاطمه شاد شد!

اولین فرزند حیدر آمد، فاطمه شاد شد!

علی شاد شد، فاطمه شاد شد، جبرئیل شاد شد، فاطمه شاد شد!

ما همه شاد شدیم، اهل دنیا شاد شد!

بلبلان نغمه سرایی کردند، اهل دنیا شاد شدند!

نام او از سویِ الله آمد، او حَسَن شد!

حَسَن شد، همه چیزش حَسَن شد!

حَسَنٌ از حُسْنٍ بود، او حَسَنٌ شد!

مادر نیکو، پدر نیکو، حَسَنٌ شد!

خُلُقٌ او نیکو بود، أَحْسَنُ الحَسَنِ شد!

«إِنَّ أَحْسَنَ الحَسَنِ، الخُلُقُ الحَسَنُ» شد!

یوسف فاطمه بود، او حَسَنٌ بود احسن بود!

در کنار یوسف، گر بود، او احسن بود!

بلکه احسن بود، أَحْسَنُ الحَسَنِ بود!

او گفت: «إِنَّ أَحْسَنَ الحَسَنِ، الخُلُقُ الحَسَنُ» بود!

هر که زیبا بود، در مرآت حَسَنٌ بود!

حُسْنٌ او از حَسَنٌ بود، گر او حَسَنٌ بود!

بهترین دُرِّ زیبا بود، او حَسَنٌ بود!

جز حسین، رقیبی نداشت، او حَسَنٌ بود!

قدمش باد مبارک، او حَسَنٌ بود، حَسَنٌ بود!

کَفِّ زَنید بهر او، او حَسَنٌ بود، حَسَنٌ بود!

یوسف فاطمه بود، او حَسَنٌ بود، حَسَنٌ بود!

کَفِّ زَنید بهر او، او حَسَنٌ بود، حَسَنٌ بود!

کَفِّ زَنید، کَفِّ پیوسته زَنید، او حَسَنٌ بود!

کَفِّ به کَفِّ می زَنیم، او حَسَنٌ بود، حَسَنٌ بود!

یوسفا تو کجایی؟ این حَسَنٌ بود، حَسَنٌ بود!

کو زلیخا، گو کجایی این حسن بود این حسن بود!

جَدِّش حسن، بابش حسن، او حَسَن بود!

کلامش حسن بود، بلکه أَحْسَنُ الحسَن بود!

کف زنید او حسن بود، حَسَن بود، حَسَن بود!

کف زنید، کف پیوسته زنید، او حَسَن بود!

اهل عالم، گر حَسَن خواهید، این حَسَن بود!

همه چیزش حَسَن، جمالش حسن، این حسن بود!

بگذرید و کف زنید، حسن آمد کف زنید!

کف پیوسته زنید، حسن آمد، کف زنید!

«خادم» تو چرا گویی کف زیند و کف زنید!

کف پیوسته زنید، حسن آمد کف زنید!

حسن فرزند حیدر است، حَسَن ابن علیست!

علی احسن است از حسن، حسن ابن علیست!

حسین فرزند حیدر است، حسین ابن علیست!

علی احسن است از حسین، حسین ابن علیست!

أحسن از همه احمد است، او أَحْسَن است!

صاحب خلقِ عظیم است، او احسن است!

بهترین حُسن، حُسن احمد است، او احسن است!

أحسن از او نیست در عالم، او أَحْسَن است!

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ گوید: احمد، احسن است!

جبرئیل آمد گفت: احمد، احسن است!

ملائك گفتند: احمد، احسن است!

اهل عالم گفتند: احمد، احسن است!

ما همه گوئیم: احمد، احسن است!

انبیاء گفتند: احمد، احسن است!

کتب آسمانی گفتند: احمد، احسن است!

خالقِ عالم گفت: احمد، احسن است!

آینه گفت: احمد، احسن است!

کس نگوید جز این، احمد، احسن است!

فاطمه گر احسن است، از احمد احسن است!

زاده های احمد، حسن اند، او احسن است!

آل پیغمبر، را دانید، حسن اند!

آل پیغمبرند، کانا، حسن اند!

پیروان آنان هم، حسن اند!

بلکه دوستانش هم، حسن اند!

همه مغفورند در عقبا، حسن اند!

گر با ایمان ز دنیا روند، حسن اند!

ای خدا عقبای ما را کن حَسَن!

بلکه فرزندان ما را کن حسن!

سیئات مان را، خدایا کن حَسَن!

تو کریمی، تو رحیمی، همه چیز ما را کن حسن!

زشتی و قبح را، تو بر ما کن حسن!

ای خدا سیئات ما را تبدیل کن به حسن!

إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ، الْخُلُقَ الْحَسَنَ!

حَسَنَ گفت: « إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ، الْخُلُقَ الْحَسَنَ »!

ای خدا، خُلقِ ما را نیکو کن به حسن!

خُلقِ نیکو می کند، انسان را حَسَن!

زشتی ها دور کن، کُن ما را حسن!

همه را پاک کن خدا، کن ما را حسن!

«إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ، الْخُلُقَ الْحَسَنَ»!

حَسَنَ گفت: « إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ، الْخُلُقَ الْحَسَنَ »!

«خادم» خلق خود را نیک کن؛ تا گردی حسن!

إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ، الْخُلُقَ الْحَسَنَ!

خدایا فضل مولا را گویم، تا راضی شوی!

هر چه الهامم کنی گویم، تا راضی شوی!

خدایا، بهتر از این چیست؟ تا راضی شوی!

از گناهانم بگذری تو، تا راضی شوی!

او ولیّ توست، وصیّ احمد است!

بهترین است او، وصیّ احمد است!

بهتر از او نیست، بعد احمد، او ولیّ است!

تو سلامش رساندی ز احمد، او ولیّ است!

علم او علم نبیّ، در شجاعت چو نبیّ است!

نفس او نفس نبیّ، همه چیزش چو نبیّ است!

فضل او فضل نبیّ، او چو نبیّ است!

«کلمات الله» بی شمار است، چو نبیّ است!

هر دو از یک شجرند، او چو نبیّ است!

مثل او نیست بعد احمد، او چو نبیّ است!

گر نبیّ می بود بعد نبیّ، او نبیّ بود!

او چو هارون بود بعد موسی: او نبیّ بود!

فضل او بی شمار است، چو نبیّ است!

از حساب بیرون است فضل او، چو نبیّ است!

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او را نشمارند، گر جنّ و انس کاتب شوند!

او گفت: «سلونی» هر چه خواهید برسید ز من!

من به آسمان ها آگاه ترم، هر چه خواهید برسید ز من!

او شجاع بود به میدان، متواضع بود بهر یتیم!

هم نشین فقرا بود، متواضع بود بهر یتیم!

نیمه شب می رفت، یتیمان سرزند!

کار او هر شب چنین بود، یتیمان سرزند!

او یتیم را نوازش می نمود تا شاد شود!

کار او این بود، یتیم را نوازش می نمود تا شاد شود!

از عبادت گو: می مرد و زنده می شد!

فکر می کردند، مرده است، زنده می شد!

لقمه نانِ جوینی می خورد، زنده بود!

شکم باری نمی کرد او، تا زنده بود!

شب آخر افطارش، نان و نمک بود و برفت!

گفت: لقاء خدا می روم، نان و نمک بود و برفت!

یهر دنیا چیزی نگرفت، همه را داد به خدا!

او که دنیا نمی خواست، همه را داد به خدا!

هر چه داشت بُرد، چیزی به دنیا نگذاشت!

اهل دنیا نبود، چیزی به دنیا نگذاشت!

«خادم» درس بگیر، تو از مولای خود!

چیزی جای نگذار، درس بگیر از مولای خود!

حُبِّ دُنیا چِست؟ بر ما بگو!

آنچه رَأْسِ خِطاست، بر ما بگو!

حُبِّ دُنیا، مالِ پِرتی بُود!

حُبِّ دُنیا، هوا پِرتی بُود!

مال را برای آخرت، دوست بدار!

هر چه داری را برای آخرت دوست بدار!

بهر دنیا دوست مدار، فانی بُود!

بهر دنیا گر دوست داری، فانی بُود!

هر چه را خدا دوست دارد، دوست بدار!

گر او سختی دوست دارد، دوست بدار!

گر، بلا و مصیبت دوست دارد، دوست بدار!

گر که تنهایی دوست دارد، دوست بدار!

آنچه را او دوست دارد، دوست بدار!

گر، بلا را دوست دارد، دوست بدار!

ای خدا ما را، راضی به رضایت گردان!

هر چه دادی، راضی به رضایت گردان!

رضای خدا، اکبر از هر چیز بُود!

گر رضای او را خواهی، اکبر از هر چیز بُود!

تو رضای او را بخواه، او حکیم و کریم است!

او تو را خشنود کند، او حکیم و کریم است!

گر رضای خدا را خواهی، راضی شوی!

هر چه او بدهد، یا ندهد، راضی شوی!

گر رضای غیر او را خواهی، خاسر شوی!

رضای غیر او را مخواه، خاسر شوی!

همه چیزت از خداست، درِ دیگر را مَرَن!

راهِ دیگر را مرو، درِ دیگر را مَرَن!

هر چه او داده، به آن راضی باش!

خیر تو بوده در آن، راضی باش!

بندگی کن خدا را، تا خشنودت کند!

گر راست گویی، او خشنودت کند!

عفو کن از دیگران، تا خدا عفوَت کند!

بگذر از مردم، تا خدا عفوَت کند!

زود راضی شو، تا خدا راضی شود!

خشم مکن بیجا، تا خدا راضی شود!

طلبِ خود را از نادار، مگیر!

بهر احسان بگذر، از نادار مگیر!

در قیامت چون نادار شوی، خدا می گذرد!

گر گذشتی، خدا از او می گذرد!

تو بدان دستی که دادی، پس نخواهی گرفت!

هر چه کردی، در قیامت، پس خواهی گرفت!

«خادم» آنچه گفتی را، عمل کن، تا راحت دهند!

گر عمل ناکنی، کی تو را راحت دهند!

ای کاش در این ماه، لایق دیدارش شویم!

رحمتِ واسعه است، لایق دیدارش شویم!

ماه رحمت آمده، رحمت واسعه اوست!

هر چه خواهید بخواهید، رحمتِ واسعه اوست!

او به درگاه حق، واسطه ی رحمت بُود!

رحمت واسعه اوست، واسطه ی رحمت بُود!

هر چه خواهی به او گو، از خدایت بخواهد!

رحمت واسعه است، از خدایت بخواهد!

اوست در رحمت حق، در او را بزَن!

دست او، در را گشاید، در او را بزَن!

او یدالله، وَجْهُ الله، رحمهاالله بُود!

رحمت حق دست اوست، رحمهلله بُود!

حق اوست، صاحب حق او بُود!

حق اگر خواهی، صاحب حق او بُود!

درِ رحمت، از او باز شود!

بابِ رحمت اوست، رحمت از او باز شود!

هر چه از خدا خواهی، از او مخواه!

درِ رحمت اوست، همه را، از او مخواه!

او ولیّ الله است، کارها دست اوست!

از ولیّ الله بخواه، کارها دست اوست!

درِ دیگر مَزَن محروم شوی!

راهِ دیگر مرو، ممنوع شوی!

او بُود، کارپرداز خدا!

جز او نیست، کسی کار پرداز خدا!

درِ رحمت بَزَن، رحمت آیدت!

واسطه محبوب است، رحمت آیدت!

واسطه امروز، تنها او بُود!

غیر او نیست واسطه، تنها او بُود!

او امام توست، سوی او بُرو!

دیگری نیست امامت، سوی او بُرو!

او گفته، غَوْثُ الْأُمَّه است!

دیگری نیست، او غَوْثُ الْأُمَّه است!

ما پناهی نداریم، او پناه ما بُود!

آبرومندِ خداست، او پناه ما بُود!

بی شفاعت، به ما چیزی ندهند!

گر گدائی نکنیم، به ما چیزی ندهند!

تو به یاد امامت باش، او یادِ تو است!

تو به یاد خدا باش، او یاد تو است!

با دیانت باش، او به سراغت آید!

جستجوی او مکن، او به سراغت آید!

«خادم» درد خود را، به غیر او مگو!

راز خود را، به غیر او مگو!

ماه رمضان، ماه رحمت است!

روزه گیرها، ماه، ماه رحمت است!

ماهِ غفران است، ماهِ رحمت است!

البشاره، بدانید ماه، ماه رحمت است!

ماه رحمت ماه غفران ماه رحمت است!

هر چه از دوست آید، گو رحمت است!

ماه مهمانی رحمان است، ماه رحمت است!

میزبان «ارحم الراحمین» است ماه رحمت است!

روزه داران را بگویید، شاد شوند!

ارحم الراحمين، ميزبان است، شاد شوند!

او رؤوف است مهربان است، شاهد است!

میهمانش را، اکرام می کند، شاهد است!

خواسته ی میهمان را داند، شاهد است!

حاجتِ باطن او را داند، شاهد است!

آنچه خیر و صلاح داند، آن کند!

او ميزبان کریم است، آن کند!

میهمانِ مؤدّب را، اکرامش کند!

روزه دار باتقوا را، اکرامش کند!

روزه دار گر خیر خواهِ بندگان او، بُود!

میزبان کریم است، خیر خواه او بُود!

روزه دار خیر خواه و با صداقت را بگو!

هر چه خواهی بخواه، صداقت را بگو!

نیمه ی ماهِ رحمت آید، رحمت می رسد!

حضرت مجتبی آید، رحمت می رسد!

میوه ی «رحمهللعالمین» است، رحمت است!

«رحمهللعالمین» خشنود است، رحمت است!

میهمانی شیرین شد، بدانید رحمت است!

رحمتِ الله بود، بدانید رحمت است!

میزبان رحمت است، ماه رحمت است، میهمان رحمت است!

زین سه رحمت، چه خواهی؟ بخواه رحمت است!

«رحمهللعالمین» است، رحمت است!

این چار رحمت، چه خواهد کرد؟ رحمت است!

نیمه ی ماه رحمت حسن آمد، رحمت است!

کف زیند بر کف، حسن آمد رحمت است!

کف به کف می زنیم، کف پیوسته زنیم!

فاطمه شاد شود، کف پیوسته زنیم!

مرتضی شاد شود، احمد شاد شود، کف زنیم!

کف به کف می زنیم، کف پیوسته زنیم، کف زنیم!

کف زنیم، کس نگوید کف مَزَن، کف زنیم!

کف پیوسته زنیم، کف زنیم و کف زنیم!

«خادم» تو هم کف بَزَن، کف پیوسته بزن!

کف بَزَن کف بَزَن، کف پیوسته بزن!

رمضان ماه خداست، یاد مولا می کنیم!

او شهید رمضان است، یاد مولا می کنیم!

سال ها آروز می کرد میهمان حق شود!

منتظر بود، آن روز بیاید، میهمان حق شود!

گفت: رستگار شدم، میهمان حقّ شدم!

آرزویم همین بود، مههمان حقّ شدم!

شاد شدم، میهمان حقّ شدم، رستگار شدم!

آرزویی ندارم دیگر، من رستگار شدم!

خویش را به دنیا ندادم، من رستگار شدم!

چیز دیگر نخواهم من، رستگار شدم!

شمشیر آمد بر سرّم، غرق مناجات شدم!

به چه خوش بود بهر من، غرق مناجات شدم!

تا رسیدم به حقّ، حقّ یاورم شد!

من به سوی محبوب رفتم، حقّ یاورم شد!

ای خدا یک عمر تو را خواستم، راهم بده

راه من، راه تو است، راهم بده!

گفت: بیا، خوش آمدی، بنده ی من!

هر چه خواهی می دهم، خوش آمدی بنده ی من!

رستگار شدی، بیا بیا بنده ی من!

هر چه خواهی می دهم، بیا بیا بنده ی من!

دوست تو دوست من است، بنده ی من!

با تو هر که دشمن است، من دشمنم بنده ی من!

تو ولیّ منی، مثل حبیب منی!

بَل حَبِيبِ مَنْى، مَثَل حَبِيبِ مَنْى!

تَو وَّلِیِّ، تَو وَصِیِّ حَبِیبِ مَنْى!

تَو چَو هَارُون، وَصِیِّ حَبِیبِ مَنْى!

مَنكَر حَقِّ تَو، مَنكَر حَقِّ مَن اَسْت!

سَلِم تَو، سَلِم مَن اَسْت، مَنكَر حَق تَو مَنكَر حَق مَن اَسْت!

تَو عَزِيزِ مَنْى، نَفْسِ نَبِیِّ مَنْى!

جَانَشِینِ نَبِیِّ مَنْى، جَانَشِینِ نَبِیِّ مَنْى!

تَو صِرَاطِ مَسْتَقِیْمِی، جَانَشِینِ نَبِیِّ مَنْى!

تَو عَلِیِّ، تَو وَّلِیِّ، جَانَشِینِ نَبِیِّ مَنْى!

حَقِّ، تَوِیِّ، حَق تَابِع تَو سَت، تَو وَّلِیِّ مَنْى!

هَر كَجَا بَاشِی، حَق تَوِیِّ، تَو وَّلِیِّ مَنْى!

قَاسِمِ جَنَّتِ وَ دَوْرَخِ تَوئِی، تَو وَّلِیِّ مَنْى!

جَنَّتِ وَ دَوْرَخِ، تَابِع تَو سَت، تَو وَّلِیِّ مَنْى!

دَر قِیَامَتِ، تَو حَاكِمِی، تَو وَّلِیِّ مَنْى!

حَكَمِ تَو حَكَمِ مَن اَسْت، تَو وَّلِیِّ مَنْى!

دَشْمَنَتِ رَا بَه دَوْرَخِ مِی بَرِی، تَو وَّلِیِّ مَنْى!

دَوَسْتِ خَوْدِ رَا بَه جَنَّتِ مِی بَرِی، تَو وَّلِیِّ مَنْى!

نِی بَلِیدِی، نِی پَلِیدِی، تَو وَّلِیِّ الْمُؤْمِنِیْنِ!

تَو اِمَامِ الْمُتَقِیْنِ، تَو وَّلِیِّ الْمُؤْمِنِیْنِ!

«خادم» او ولیّ الله است، ولیّ مؤمنین است!

او امیرالمؤمنین است، ولیّ مؤمنین است!

قرآن کتاب خداوند جلیّ است!

بهترین ناصح ما خداوند جلیّ است!

قرآن شفای دردِ ظاهر و باطنی است!

گر کسی قابل بود، شفای ظاهری و باطنی است!

گر شفا خواهی، تو از قرآن بخواه!

بلکه هر خیری خواهی، از قرآن بخواه!

وحی الله است قرآن، شافی است!

بهر هر دردی دان او، شافی است!

آن شفای مؤمنان است، شافی است!

گر که مؤمن نباشد، هادی است!

گر که ظالم باشد، خَسار و خاسر است!

بهر ظالم، قرآن خاسر است!

حق و باطل را، قرآن مایز است!

جهل و نادانی را، قرآن رافع است!

فتنه، گر باشد، قرآن هادی است!

فتنه گر را، قرآن ضاری است!

متقین را قرآن هادی است!

هادی اقوام است، او هادی است!

گر ستمکار باشد، قرآن خاسراست!

گر که تقوا باشد، قرآن هادی است!

در قیامت قرآن، شافع است!

قاری خود را قرآن، رافع است!

درجات مؤمن، با قرآن بُود!

هر چه بالا رود، با قرآن بُود!

در قیامت از بعضی قرآن شاکی است!

او مهجور گردیده، کو شاکی است!

مسجد مهجور هم در قیامت، شاکی است!

عالم بی شاگرد هم در قیامت، شاکی است!

پیمبر هم در قیامت، شاکی است!

خدایا قرآن مهجور شد، شاکی است!

قرآن نور است، برهان است، هادی است!

هادی دین و ایمان است، هادی است!

قرآن شافی روح و ایمان است، شافی است!

هر که را قرآن هدایت کند، او ناجی است!

لذت و شیرینی قرآن، شافی است!

بهر هر دردی، دوا و شافی است!

گر ز قرآن شفا خواهی شافی است!

روح جسم تو را، او شافی است!

در شب و روز، پنجا آیه بخوان شافی است!

بیشتر از آن، هر چه خواهی، شافی است!

سخن گویِ خدای است قرآن، شافی است!

هر چه بیشتر خوانی، او شافی است!

راه مهدی چیست؟ تو بر ما بگو

راه او امر خداست، تو بر ما بگو

او صراط مستقیم دین ماست!

هادی و راهنمای دین ماست!

پیروی از او واجب است، دین ماست!

هر چه گوید، از خداست، آن دین ماست!

او امام غایب است، بر ما شاهد است!

او دو روز در هفته، شاهد اعمال ماست!

او اعمال ما را ببیند، کاش راضی شود!

ای خدا، تو راضی شو، تا راضی شود!

تو خطای ما ببخش، تا راضی شود!

ما نخواهیم، او ناراضی شود!

یادگار احمد است، فرزند فاطمه است!

ای خدا ما نخواهیم، او ناراضی شود!

بین ما می گردد، بیند ما را، چه کنیم؟!

ای خدا، نکند کاری کنیم، او ناراضی شود؟!

خیر ما را خواهد، او دعاگوی ماست!

یاد او نیستیم ما، او دعاگوی ماست!

او فرمود: دعا کن بر فَرَجِمْ، منتظرم!

شیعیان را گو، دعایم کنند، مُتَنظَرَم!

ما دعا کردیم بهر او، او دعا بر ما کند!

او وفادار است، بیشتر دعا بر ما کند!

ای خدا، تو فَرَجِش را برسان، منتظر است!

تو کریمی، تو رحیمی، او منتظر است!

گر که لایق نیستیم، ببخش ما را منتظر است!

اُمّت احمدیم، به حق او ببخش، منتظر است!

تا کی در بیابان آواره بود، منتظر است!

ای خدا به حق مادرش بگذر، منتظر است!

مردمان لایقش نیستند، منتظر است!

تو رحمان و رحیمی، ببخش منتظر است!

ای خدا فرجش را برسان، خسته شدیم!

تو دانی، فساد و گناه است، خسته شدیم!

راه چاره چیست؟ تا کی او آواره است؟!

فرجی بر او رسان، تو دانی او آواره است!

خدایا بحقِ مصطفا و مرتضی، رحمی بکن!

او ولیّ توست، تو کریمی رحمی بکن!

فرجش نزدیک کن، به حق مصطفا و مرتضا!

دل ما را شاد کن، به حق مصطفا و مرتضا!

شب نوزدهم بود، فرق مولا را شکافتند!

ارکان هدایت فروریخت، فرق مولا را شکافتند!

فرق دین را شکافتند، فرق احمد را شکافتند!

منادی ندا کرد: فرق عم مصطفا را شکافتند!

أشقی الأشیاء آمد، فرق مولا را شکافت!

فرق دین را شکافت، فرق احمد را شکافت!

کس ندانست چه شد، دین و ایمان کشته شد!
عدل مطلق کشته شد، دین و ایمان کشته شد!
اهل عالم، چون علی را کجا یابید، او کشته شد!
راه حق بسته شد، چون علی کشته شد!
قاتل مولا که بود، تنها ابن ملجم نبود!
او که بود؟ مردم بودند، تنها ابن ملجم نبود!
گو: که او را تنها گذارد، تنها ابن ملجم نبود!
ابن ملجم بود، مردم بودند، تنها ابن ملجم نبود!
هر که راضی بود، قاتل بود، تنها ابن ملجم نبود!
او شرق بود، یا غرب بود، قاتل بود، تنها ابن ملجم نبود!
هر که بود، یا نبود، ما سوختیم چون علی کشته شد!
بچه ها سوختند، احمد سوخت فاطمه سوخت، علی کشته شد!
او وصیت کرد: قاتل من یکیست، یک ضربت زده!
بیش از این بر او نزنید، او یک ضربت زده!
چون که او را کشتید، و را مثله نکنید!
گر که کلبی را کشتید، و را مثله نکنید!
پیمبر فرمود: بعد کشتن، هیچ کس را، مثله نکنید!
گر چه کلب تیز دندان باشد، و را مثله نکنید!

پس چرا کربلا فرزند پیمبر کشته شد مُثله شد؟!

اسب تاختند بر بدنش، کشته شد، مُثله شد؟!

از چه کشتند و را؟ چرا تشنه بود آبش ندادند؟!

با لب تشنه کشتند، چرا آبش ندادند؟!

او فرزند پیمبر بود، تشنه بود، آبش ندادند!

تشنه کشتند او را، چرا آبش ندادند؟!

بچه هایش تشنه بودند، ناله کردند، آب ندادند!

میهمان بودند، تشنه بودند، آب ندادند!

اهل کوفه مگر کافر بودند؟ چرا به اطفال آب ندادند؟!

شیرخواره تشنه بود کشتند، آبش ندادند!

امشب بیایید، بر علی و فاطمه حسنین، گریه کنیم!

همه مظلوم بودند، بیایید، بر همه گریه کنیم!

اشک بر مولا، گناهت را بشوید، گریه کن!

او مظلوم بود، مظلوم عالم بود، بر او گریه کنیم!

بهر اطفالش گریه کن، بر او ناله کن!

بهر مظلومان گریه کن، بر مولا ناله کن!

شب قدر است امشب، دعا مستجاب است امشب!

هر چه خواهی بگو امشب، مستجاب است امشب!

بر علی گریه کن، بر علی ناله کن، تا بخشوده شوی!

بر حسین گریه کن، بر حسین ناله کن، تا بخشوده شوی!

فضل مولا را بگو، شب قدر است امشب!

قدر بدان امشب را، شب قدر است امشب!

قدر مولا را بدان، شب قدر است امشب!

شب قدر، شب مولاست، شب قدر است امشب!

شب مولا، شب قدر است، قدر بدان!

بهترین شب، شب قدر است، قدر بدان!

تو چه دانی علی کیست؟ علی نفس نبی است!

پیمبر علی است، علی نفس نبی است!

هر دو از یک شجرند، علی نفس نبی است!

مهراس بگو: نبی نفس علیست، علی نفس نبی است!

علی شب قدر، به حاجت برسد!

خدایش دوست داشت، شب قدر به حاجت برسد!

حاجتش شهادت بود، به حاجت برسد!

آرزویش همین بود، به حاجت برسید!

لذتی بُرد وقت شهادت، به حاجت برسید!

گفت: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» به حاجت برسید!

گر چه فرزندانش، سوختند، او به حاجت برسید!

حاجتش عشق خدا بود، به حاجت برسید!

ای خدا، ما را علوی کن، به حاجت برسان!

ما لقاییت، چون علیّ خواهیم، به حاجت برسان!

شب قدر است، قدر بدانیم، بر علیّ گریه کنیم!

حاجت این است خدایا، بر علیّ گریه کنیم!

فرق او را شکافتند، بر علیّ گریه کنیم!

بچه هایش سوختند، بر علیّ گریه کنیم!

ما گنهکاریم بیاید، بر علیّ گریه کنیم!

بهترین راه، همین است، بر علیّ گریه کنیم!

بهر اطفال علیّ گریه کنیم، بر علیّ گریه کنیم!

همه گریانند بر علیّ، ما هم بر علیّ گریه کنیم!

او مظلوم بود، احمد بر او گریه کرد!

گفت: پدرم فدایت تو مظلومی، بر علیّ گریه کنیم!

آسمان خون بارید، ملائک گریه کردند!

عالم گریه کرد، بیا ما هم بر علی گریه کنیم!

احمد گریه کرد، فاطمه گریه کرد، بیا گریه کنیم!

حسنین گریه کردند، زینب گریه کرد، بیا گریه کنیم!

زیر هر سنگ و کلوخی، خون بود، بیا گریه کنیم!

آسمان گریه کرد، زمین گریه کرد، بیا گریه کنیم!

به خدا آمرزیده شویم، بیا بر علی گریه کنیم!

راه آمرزش همین است، بیا بر علی گریه کنیم!

بیا برویم عیادت کنیم آقا را، بر او گریه کنیم!

ما که دوست اویم، بیا برویم بر او گریه کنیم!

فاطمه شاد شود، احمد شاد شود، بیا گریه کنیم!

مولا مظلوم است، غریب است، بیا گریه کنیم!

زبان حال زینب (علیها السلام) خطاب به پدر خود امیرالمؤمنین (علیه السلام)

زینب پدرش را غرق خون دید!

طاقتش طاق شد، پدرش را غرق خون دید!

گفت: ای پدر فرق تو را که شکافت غرق خون شدی!

ص: ۱۷۴۴

سالم به مسجد رفتی چرا غرق خون شدی؟!

این مزد تو نبود؟ چرا غرق خون شدی؟!

از چه فرقت را شکافتند؟ چرا غرق خون شدی؟!

گو قاتلت که بود؟ چرا غرق خون شدی؟!

تو در نماز بوده ای، از چه غرق خون شدی؟!

گو آن شقی که بود، که تو را نشناخته بود؟!

از چه ز دشمنی سرت را غرق خون نمود؟!

دیگر مرو به مسجد کوفه، ما بی پدر شدیم!

مادر نداریم ما، اکنون بی پدر شدیم!

رحمی کن بر یتیمان خود، ما بی پدر شدیم!

اکنون نی جدّ و نی مادر و بی پدر شدیم!

در کودکی یتیم شدیم، بی کس و بی پدر شدیم!

مادر نداشتیم می سوختیم، اکنون بی پدر شدیم!

«خادم» تو گو زینب چه کند؟ بی پدر شدست!

این وقت مادری نبود بر او، بی پدر شدست!

ای خدا بنگر یتیمان فاطمه، بی پدر شدند!

رحمی نما بی مادر و بی پدر شدند!

زبان حال پاسخ امیرالمؤمنین به زینب (علیهما السلام)

زبان حال پاسخ امیرالمؤمنین به زینب (علیهما السلام) (۱)

فرق مرا تو طاقت دیدن نداشتی!

هجده سر بریده بینی چه می کنی؟!

اینجا همه به گریه ی تو گریه می کنند!

خنده به اشک دیده بینی، چه می کنی!

خون ریزد از شکاف سرم خون جگر شدی؟!

جسمی بخون تپیده بینی چه می کنی؟!

تو یکسره به چشم پدر بوسه می زنی؟!

تیری درون دیده بینی چه می کنی؟!

وقتی که می رسد ز شریعه، حسین تو!

با قامتی خمیده بینی چه می کنی؟!

طفلان در به در به بیابان کربلا!

چون آهوی رمیده بینی چه می کنی؟!

یک ضربه زد به فرق سرم راحت نمود!

ص: ۱۷۴۶

تو قتل صبر، دیده، بینی چه می کنی؟!؟

من پیکرم به غیر سرم لطمه ای ندید!

جسمی گلو بریده بینی چه می کنی؟!؟

خادم گوید:

اکنون من بین شمایم غریب نیستم!

گر تو غریب بی کس و تنها بینی، چه کنی؟!؟

آوار نیستم، شما اطرافم نشسته اید!

گر تو صدای استغاثه بینی، چه می کنی؟!؟

یک زخم دارم و، شما دنبال چاره اید!

گر تو تنی پاره پاره بینی، چه می کنی؟!؟

من میهمان خدا بودم، این گونه شد سرم!

گر تو میهمان اهل کوفه بینی، چه می کنی؟!؟

من میهمان خدا بودم، افتخار کردم به آن!

گر تو میهمان اهل کوفه بینی، چه می کنی؟!؟

من تشنه نیستم، و شیر آورده اید بهر من!

گر تو تشنه ی بی آب بینی، چه می کنی؟!؟

من قالم یکيست، او دستگیر شده!

گر تو سی هزار قاتل بینی، چه می کنی؟!؟

در بستر من و طیب آورده اید بهر من!

گر تو مجروح بی طیب بینی، چه می کنی؟!

من سر به بالش و بستر می نهم همی!

گر تو سه روز مانده به خاک بینی، چه می کنی؟!

«خادم» بگو بستر و خاک فرق می کند!

گر تو عزیز به خاک مانده بینی، چه می کنی؟!

اسراری از فضل علی بر ما بگو؟!

تو از سرّ، سرّ علی بر ما بگو!

اسرار را عدو از ما پنهان کرده است!

ما از تو خواهیم اسرار را بر ما بگو!

اسرار بیش از آن است، کو گفته شده!

تو آنچه پنهان نموده اند بر ما بگو!

سرّ بزرگ اوست، همتای احمد است!

سرّ بزرگ‌گیت نگفتند همتای احمد است!

در منزلت بدان او همتای احمد است!

غیر از نبوت بدان، او همتای احمد است!

آیه «أَنْفُسُنَا» شاهد این گفته است!

حدیث منزلت نیز، شاهد این گفته است!

آیه ی معراج گوید: علیّ عدل احمد است!

آنچه بوده هر دو دیدند، عدل احمد است!

«قَابَ قَوْسَيْنِ» را هر دو بودند، مجمل است!

علیّ همراه احمد بوده، مجمل است!

من از اویم، او از من است، قول احمد است!

تو چه فهمی از آن، قول احمد است!

ما نگوییم او خداست، او مثل احمد است!

هر دو از یک شجرند، او مثل احمد است!

او خدا نیست، او عبد خداست!

اوصافش چو خداست، او عبد خداست!

او در اوصاف، چون احمد است!

صاحبِ خلقِ عظیم است، چون احمد است!

وصف او بی شمار است، نتوانید شمرد!

«کلمات الله» است او، نتوانید شمرد!

«کلمات الله» وصفِ خدای بی منتهاست!

وصف او چون نبیّ، بی منتهاست!

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!

وصف او ناتمام ماند، گر جنّ و انس کاتب شوند!

هفت دریا گر مرگب، جنّ و انس کاتب شوند!

وصف او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند!

او ولیّ الله، امین الله، عین الله بُود!

بلکه وَجْهَ اللَّهِ، يَدُ اللَّهِ، قدره‌الله بُود!

تو چه دانی؟ وصفِ او پنهان بود!

آنچه گفتیم، شطری است، وصفِ او پنهان بود!

علیّ را خدا و نبیّ دانند کیست؟!

جز خدا و نبیّ کس نداند، کیست؟!

نام او نام خداست، علی است بدان!

وصفِ او وصفِ خداست، علیّ است بدان!

او علیّ است، نبی خداست، بل وصفِ خداست!

او علیّ است نبی خداست، بل عبد خداست!

عبدِ الله است، افتخارش بندگیست!

او مطیع خداست، افتخارش بندگیست!

افضل از انبیاست، او عبد خداست!

افتخارش بندگیست، او عبد خداست!

الهی من گنهارم اسیر شهوتم خدایا، «لا تُؤدِّبْنی»!

به فضل و رحمتت بگذر خدایا «لا تُؤدِّبْنی»!

بر این یک مشت خاک رحم کن خدایا، «لا تُؤدِّبْنی»!

بر گناهم تأدیبم مکن خدایا، «لا تُؤدِّبْنی»!

تو از اوّل دانستی ضعیفم، ناتوانم من خدا!

بر این عبدِ ضعیف، رحم کن خدایا، «لا تُؤدِّبْنی»!

الهی عبد مسکینم، اسیر هوایم، رحم کن خدا!

من که طاقت ندارم بر عقوبت، ای خدا «لا تُؤدِّبْنی»!

من از غفلت، درمانده ام، ندانم چه کنم؟!

تو بر من رحم کن درمانده ام، خدایا «لا تُؤدِّبْنی»!

گر تو بخشی، سزاواری، من شرمنده ام!

تو کریمی، تو رحیمی، تو غفاری «لا تُؤدِّبْنی»!

از تو بخشش سزاوار است، ببخشم خدایا!

عفو و بخشش شأنِ توست «لا تُؤدِّبْنی»!

مُشتِ خاکی است، ضعیف است چه کند؟!

قدرت از توست سزاواری ببخشی «لا تُؤدِّبْنی»!

الهی عفوِ تو گسترده است، ما را ببخش!

خدایا عفو سزاوار تو است، ما را ببخش «لا تُؤدِّبْنی»!

هر چه داریم خدایا از تو است، ما را ببخش!

سخت مگیر بر ما، تو غفار الذنوبی «لا تُؤدِّبْنی»!

ما که بخشنده ای جز تو نداریم، چکنیم؟!

درِ دیگر نزنیم، بخشنده ای «لا تُؤدِّبْنی»!

همه گفتند: خدا ارحم الراحمین است، چکنیم؟!

انبیا گفتند، اولیا گفتند، خدا «لا تُؤدِّبْنی»!

تو کریمی، تو رحیمی، تو رئوفی، شأن توست!

از درِ تو جایِ دیگرِ نرویم «لا تُؤدِّبْنی»!

بهر امید آمدیم، درِ رحمت، بر ما مبند!

ما گنهکاریم، گو کجا باید برویم؟ «لا تُؤدِّبْنی»!

ما به درگاہت نشینیم، جایِ دیگرِ نرویم!

ما گنهکاریم، پشیمانیم، خدا «لا تُؤدِّبْنی»!

به تو امیدواریم خدایا، خالقِ ما تویی!

جایِ دیگرِ نرویم، خالقِ ما تویی «لا تُؤدِّبْنی»!

ای خدا به حقِ مصطفیٰ و مرتضا رحمی بکن!

ما پشیمانیم درمانده ایم بگذر ز ما «لا تُؤدِّبْنی»!

ای خدا بحقِ فاطمه بگذر، رحمی کن به ما!

از خطاهای خود پشیمانیم خدا «لا تُؤدِّبْنی»!

ای خدا بحقِ الحسنین، حُسن از تو است!

حُسن ظنّ داریم به تو خدا «لا تُؤدِّبْنی»!

گر که نبی بخشی، گو کجا باید برویم؟!

ما که گوئیم: کریمی چون تو نیست «لا تُؤدِّبْنی»!

من که جایی نروم، آبروی تو را حفظ می کنم!

تو کریمی، تو رحیمی، تو رئوفی «لا تُؤدِّبْنی»!

بنده ی شرمنده ام، از گناهم خسته ام!

بار به دوشم خسته ام چکنم «لا تُؤدِّبْنی»!

بهترین چیست بدترین چیست، بر ما بگو!؟

بهترین چیز ایمان به خداست، بعد از آن بر ما بگو!؟

بعد از آن، ایمان به رسول و ولی است بدان!

گر یکی از این سه نباشد، گمراهیست بدان!

گر هدایت خواهی بعد از نبی، نورالثقلین است بدان!

ثقلین، قرآن و عترت است، از هم جدا نیست بدان!

آنچه گفتی، اعتقاد صحیح است بدان!

جز این نیست نجاتی، صحیح است بدان!

آن که گوید: ولی، هر حاکم است، طاغوتی است!

حاکمِ ظالمِ طاقت است او طاغوتی است!

آن که گوید: قرآن بس است، او جاهل است!

اهل بیت و عترت، نگهبانند، او جاهل است!

قرآن بدون اهل بیت، مفسر ندارد!

بل خطرناک است کو مفسر ندارد!

عترت و آل، حافظ دین خدایند!

عالم اند، دانایند، حافظ دین خدایند!

عترت و آل چون نبی، مختار از خدایند!

نه بلیدند و نه پلیدند، مختار از خدایند!

گر بلید و پلید رهبر شوند، گمراه کنند!

چون به اسرار دین جاهلند، گمراه کنند!

بعد از آن، قارون آید، بحقّ از جا کند!

بیت المال را غارت کند، دین حقّ از جا کند!

سیر غارت، تا ظهور حقّ بود!

سلطه و ظلم و ستم، تا ظهور حقّ بود!

بهترین رهبر، امیرالمؤمنین است!

آن که مرضیّ خداست، امیرالمؤمنین است!

بهترین اوست، بدترین، ما قبل اوست!

افضل از کلّ است، بدترین ما قبل اوست!

او مختار خدا و رسول بود، بدان!

دیگران مختار شیطان بودند، بدان!

بعد پیغمبر، تنها، علیّ شایسته بود!

او تنها امیرالمؤمنین بود، علیّ شایسته بود!

علم قرآن و دین، تنها نزد او بود!

دیگران، جاهل بُدند، علم دین نزد او بود!

خدا می دانست، لایقِ خلافت که بود؟!

جز علیّ گو: لایقِ خلافت که بود؟!

او علیم و حکیم بود، دانست که بُود!

علم او محیط بود، دانست که بود!

پیمبر امرِ الله را، اعلان نمود!

او رسول بود، امر الله را، اعلان نمود!

ماه رمضان رفت گو چه کردیم ما؟!!

رحمت و مغفرت و برکت رفت، گو چه کردیم ما؟!!

شب قدرش، ز هزار ماه بهتر بود!

همه چیزش ز ماه های دگر بهتر بود!

همه آزاد شدند ز آتش، ما چه کردیم؟!!

برگه ی آزادی گرفتند ز آتش ما چه کردیم؟!!

ماه تقوا بود، ماه رحمت بود، ما چه کردیم؟!!

ماه قرآن بود، ماه مولا بود، ما چه کردیم؟!!

روزه ی خاصّ گرفتیم، یا غافل بُدیم؟!!

بهترین اعمال، ترک گناه بود، ما غافل بُدیم!

ما در این ماه، میهمان بودیم چه کردیم؟!!

میزبان ما که بود؟ آیا ما چه کردیم؟!!

میزبان ما خدا بود، ما گناه کردیم!

این چه رسوایی بود، جاهل بودیم، گناه کردیم!

راه بندگی این نبود، شکر این نبود!

ما چه قدر غافل بُدیم، شکر این نبود!

این همه نعمت چه بود، غرق نعمت بوده ایم!

یادمان رفت کجاییم، غرق نعمت بوده ایم!

ای برادر بیا، قدر باقیمانده را گر ما بدانیم!

بیست و هفتم مانده، شب آخر مانده، گر ما بدانیم!

بین مردم در دعا بنشینیم، سهمی می دهند!

هر چه بر روزه داران دهند، به ما سهمی می دهند!

شب آخر، به قدر کلّ این ماه می دهند!

شب آخر بکوشیم، به قدر کلّ این ماه می دهند!

«گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب خانه چیست؟»

گر نخواهد مسکین، تقصیر صاحب خانه چیست؟!

ای برادر، گدایی از خدا، عیبی ندارد!

او ستّار است، مهربان است، عیبی ندارد!

گدائی از خدا، عزّت است، عیبی ندارد!

ما ز مخلوق، گدائی نکنیم، عیبی ندارد!

دعا مُخّ العباده است، دعا عیبی ندارد!

در محبوب زنییم، به خدا عیبی ندارد!

او گفته است: من کریمم، هر چه خواهید بخواهید!

گر که محتاجید، بیایید، بخواهید بخواهید!

من شما را بهر احسان خلق کردم، بخواهید بخواهید!

در رحمت باز است، تا توانید، بخواهید بخواهید!

رَبِّ رحمت، ماه رحمت، بخواهید بخواهید!

میزبان آرحم الراحمین است، بخواهید بخواهید!

کم مخواهید، از فضلش، بخواهید بخواهید!

او کریم است، رحیم است، بخواهید بخواهید!

ای خدا یتیم نوازی چه خوب است چه خوب است!

در کنار بینوایان بودن، چه خوب است چه خوب!

ای خدا توفیق یتیم نوازی بده!

روح خیرخواهی بده، یتیم نوازی بده!

ای خدا راه ما سوی فقرا، باز نما!

راه احسان به آنان را، باز نما!

پیمبر با فقرا می نشست و شاد بود!

بالأخصّ ایتام، می نشست و شاد بود!

خدا فرمود: فقرا را از خود، دور مکن!

خدا آنان را دوست دارد، از خود دور مکن!

یتیم را دور مکن، سائل را محروم مکن!

یادِ نعمت های من کن، سائل را محروم مکن!

مؤمنان دور مکن، به آنان آزار مکن!

مترفین را رها کن، مؤمنان، را آزار مکن!

پاکان را، راه بده، ناپاکان رها کن!

هر چه خواهی بکن، ناپاکان رها کن!

خدا بر تو خشم ندارد، تو را واگذارد!

آخرت بر تو بهتر است، تو را وامگذارد!

تو کُل بر خدا کن، او کفایت می کند!

قطع امید کن ز غیر، او کفایت می کند!

از منافق به پرهیز، فرییش را مخور!

سخنانش نپذیر، فرییش را مخور!

خدا یاورِ توست، به کسی امید مکن!

خدا را اطاعت کن، به کسی امید مکن!

مؤمنان خالص، بس باشند تو را!

چون اطاعت می کنند، بس باشند تو را!

یاورِ تو خدا، صالح المؤمنین یاور است!

خدا شاهد توست، صالح المؤمنین، یاور توست!

مؤمنان را به جنت بشارت ده، ناجی اند!

وعدۀ ی زلفی به آنان ده، ناجی اند!

کافران را بگو، دوزخ بهر شماست!

آتش آلم و سعیر، بهر شماست!

گر هدایت نشوید، بدانید، دوزخ است!

سرانجام کفر، آخر دوزخ است!

وقتِ مردن شما، آگاه شوید!

وعده ی حق را بینید، آگاه شوید!

لیک چه سو، بازگشتی نیست بهر شما!

راه بازگشت نیست، بهر شما!

در عذاب آبد، می مانید تا آبد!

پس بترسید اکنون، در عذاب می مانید تا ابد!

فضلِ مولا، با شهادت روشن گردید!

به کعبه تولّد، به مسجد روشن گردید!

او ز دنیا نخواست، جز رضای حق و رفت!

او دنیا نخواست، رضای حق خواست و برفت!

رضای حق، مقصود او بود و بس!

دنیا را نخواست، رضای حق مقصود او بود و بس!

هر چه دست آورد، به خدا داد و بس!

بهر هیچ کس کاری نکرد، به خدا داد و بس!

عاشقِ شهیدِ شهادت بود و بس!
چیزِ دیگرِ نخواست، شهادت بود و بس!
راهِ حق را نشان داد و برفت!
او صراطِ مستقیم بود و برفت!
پاکِ رفت، خالص رفت و برفت!
اُنسش با خدا بود، عاشق بود و رفت!
مِثَلِ او یافت نشد جز نبیِ یکتا بود!
او نَفَسِ نبیِّ بود، و نه او یکتا بود!
خونِ دل ها خورد، کس نبود مِثَلِ او!
استخوانی در گلو داشت، خاری به چشم، کس نبود، مِثَلِ او!
صبر او کوه ها را لرزاند، نبود مِثَلِ او!
دستِ او را بستند، همسرش را زدند، نبود مِثَلِ او!
محسنش را کشتند، صبر کرد، نبود مِثَلِ او!
فاطمه بیچاره شد، بین در و دیوار، نبود مِثَلِ او!
دردِ خود را داشت، دردِ فاطمه کم نبود!
او دلش پر بود ز غصّه، دردِ فاطمه کم نبود!
بیست و پنج سال خانه نشین بود کم نبود!
بچه داری کرد، یتیم داری کرد، کم نبود!
راه او، راه خدا بود، او یادِ خدا بود!

ور نه صبرش لبریز می شد، او یاد خدا بود!

مردمان، او را نخواستند، سلامش نکردند!

او سلام می کرد، آنان سلامش نکردند!

ولایتش شرط نجات همه بود!

راه او، راه نجات همه بود!

حُبِّ او، شرط نجات همه بود!

بُغْضِ او کفر بود، جحیم همه بود!

وقت مردن گر شاد آید، شاد شوی!

به محبّش بگو: وقت مردن شاد شوی!

«خادم» او امام توست، ولایتش واجب است!

پس تو آماده باش، ولایتش واجب است!

آیت حق که بود بعد نبی بر ما بگو!؟

هر که بود بعد نبی، شفاف بر ما بگو!

آیت حق بعد نبی، علی بود، علی بود!

جانشین پیمبر بود، علی بود علی بود!

آن که در غدیر روی دست نبی بود، علی بود علی بود!

آن که در منزلت مثل نبی بود، علی بود علی بود!

فاتح بدر و حنین، خبیر و احزاب، علی بود علی بود!

آن که جان نبی را در اُحد حفظ نمود، علی بود علی بود!

آن آیات خدا بر او فرود آمد، علی بود علی بود!

آن که بهرش «هل أتى» نازل شد، علی بود علی بود!

آن که بهرش «عادیات» نازل شد، علی بود علی بود!

او صراط مستقیم بود، او علی بود علی بود!

آن که در «أُمُّ الْكِتَابِ» علی بود، علی بود علی بود!

آن که نزد حق علی حکیم بود، علی بود علی بود!

فاتح خبیر که بود؟ گو علی بود علی بود!

آن که جان فدای نبی کرد، که بود؟ علی بود علی بود!

فاتح احزاب که بود؟ گو علی بود علی بود!

در اُحد، حافظ احمد که بود؟ گو علی بود علی بود!

آن که جبرئیل بر او «لافتی» گفت، علی بود علی بود!

سوره ی «عادیات» بهر که بود؟ علی بود علی بود!

آن که در حال رکوع انگشتی داد که بود؟ علی بود علی بود!

آن که حصر ولایت، بهر او بود که بود؟ علی بود علی بود!

«أَذُنْ واعيه» ی علم که بود؟ علیّ بود علیّ بود!

مرد میدان نبرد که بود؟ علیّ بود علیّ بود!

نه بلید بود، نه پلید بود، علیّ بود علیّ بود!

گو قارون هم نبود، او علیّ بود علیّ بود!

کس نبود مثل او جز نبیّ، علیّ بود علیّ بود!

وصف او را نداند جز نبیّ، علیّ بود علیّ بود!

حافظ دین خدا بود، او علیّ بود علیّ بود!

در شجاعت بی نظیر بود، او علیّ بود علیّ بود!

«کلمات الله» که بود؟ او علیّ بود علیّ بود!

«کلمات الله» وصف او بود، او علیّ بود علیّ بود!

فضل او بی شمار است، «کلمات الله» بی شمار است!

«کلمات الله» که بود؟ او علیّ بود علیّ بود!

یاور مظلوم بود، دشمن ظالم بود، او علیّ بود!

حق بود، حق تابع او بود، علیّ بود علیّ بود!

با فقیران رفیق بود، علیّ بود علیّ بود!

یتیمان را یاور بود، علیّ بود علیّ بود!

نفس پیغمبر بود او، علیّ بود علیّ بود!

جانشین بود، برادر بود، علی بود علی بود!

«خادم» فضل علی، پایان ندارد، تو چه گویی؟!

فضل او فضل نبی، وصف او وصف نبی، تو چه گویی؟!

آخر ماه رحمت شد، ببینیم ما چه کردیم؟!

رحمت و مغفرت و برکت آمده، ببینیم ما چه کردیم!

از گناهان توبه کردیم، خدا راضی شد ز ما؟!

حق مردم را ادا کردیم؟ خدا راضی شد ز ما؟!

شب قدر پذیرفته شدیم؟ یا رد شدیم؟!

ما ندانستیم چه شد؟ مقبول شدیم یا رد شدیم؟!

ای خدا، امیدوار بودیم، ناامیدمان مکن!

بهر امید آمدیم، ناامیدمان مکن!

در رحمت زدیم، محرومان مکن!

تو به ما وعده دادی، محرومان مکن!

ما گنهکاریم خدایا، از تو عصمت طلبیم!

عفو می خواهیم خدا، از تو عصمت طلبیم!

ناامیدمان مکن، بهر امید آمدیم!

شب قدر در پیش است، خدا بهر امید آمدیم!

ما گنهکاریم ولی عفو تو را می طلبیم!

راه دیگر نداریم، عفو تو را می طلبیم!

گو گنهکاران کجا باید روند؟ تا برویم؟!

ما که جایی نداریم، کجا باید رویم؟!

آبرو گر نداریم، ببخش بهر احمدت!

او شفیع می شود، ببخش بهر احمدت!

یا ببخش ما را، بهر مرتضا و فاطمه!

آبرو دارند، ببخش بهر مرتضا و فاطمه!

گر نبخشی، پس ببخش بهر حسین فاطمه!

گریه کردیم بر او، ببخش بهر حسین فاطمه!

کربلا رفتیم، زیارت کردی، حسین فاطمه!

پس ببخش ما را، بهر حسین فاطمه!

گر نبخشی راه دیگر نداریم، گو چه کنیم؟!

ما درمانده ایم، بیچاره ایم، گو چه کنیم؟!

تو غفاری، تو ستاری، تو کریمی تو رحیمی!

ما گنهکاریم لثمیم، تو کریمی تو رحیمی!

ای خدا ما را رحم کن، رسوا مکن!

از گذشته در گذر، ما را رسوا مکن!

باطن و ظاهر ما دانی، رسوا مکن!

تو ستّاری، تو غفّاری خدا، رسوا مکن!

تو گنهکاران دعوت کردی، آمرزنده ام!

بهر امید آمدیم خدایا گفتی آمرزنده ام!

ما گفتیم: مردم، خدا آمرزنده است!

گر نیامرزی، باز گوئیم خدا آمرزنده است!

آبرویت را حفظ کنیم، گوئیم: آمرزنده است!

گر ببخشی، یا نبخشی، گوئیم آمرزنده است!

ناامیدی گناه‌یست بزرگ خدا آمرزنده است!

امتحان می کند، گو خدا آمرزنده است!

آخر ماه شد، ما دیر آمدیم گو چه کنیم!؟

گویند: شب آخر مزد کامل می دهی؟ گو چه کنیم؟!

آنچه از اوّل تا آخر دهی، شب آخر می دهی!

ای خوشا حال رندان، شب قدر آخر مزد کامل می دهی!

از تو دور نیست، تو کریمی، هر چه خواهی می دهی!

تو کریمی، تو رحیمی، هر چه خواهی می دهی!

بهر امید آمدیم، هر چه خواهی تو به ما بکن!

همه امید، تویی، ناامید نیستیم، هر چه خواهی با ما بکن!

آخر ماه آمدیم، دست خالی آمدیم، لطفی بکن!

بهر امید آمدیم، دست خالی آمدیم، لطفی بکن!

تو جوادی، تو کریمی، تو رحیمی، لطفی بکن!

ما که میهمانیم، دیر آمدیم، لطفی بکن!

ما نبودیم شب قدر، دیر آمده ایم!

لایق قدر نبودیم خدا، دیر آمده ایم!

سهم ما را بده، ما هم بنده ایم و شاکریم!

تو که دانی بیچاره ایم، بنده ایم و شاکریم!

در رحمت هنوز باز است، ما بیچاره ایم!

راه ما به جنت باز است، ما بیچاره ایم!

لطف تو بر همه گسترده است، رحمی نما!

ما فقیریم، بیچاره ایم، بیا رحمی نما!

دست خالی آمدیم، دیر آمدیم لطفی بکن!

تو کریمی، تو رحیمی، خدا لطفی بکن!

تو میزبانی، ما میهمانیم، میهمانی برقرار است!
میزبان تویی، تو کریمی، میهمانی برقرار است!
میهمان، گر چه دیر آید، میهمان است، تو کریمی!
او فقیر است، بیچاره است، تو کریمی!
ای خدا به حق دوستانت، با فضلت عمل کن!
آنچه دیدی ز ما، نادیده بگیر، با فضیلت عمل کن!
ما دوست دوستان تویم، با فضلت عمل کن!
تو کریمی، تو رحیمی، تو رؤوفی، با فضلت عمل کن!
از خطاهای ما بگذر، تائیم شرمنده ایم!
سهم ما را کامل بده، ما تائیم شرمنده ایم!
گویند: تائبان را، دوست داری، ای خدا!!!
ما تائیم شرمنده ایم، دوست داری ای خدا!
تائبان و پاکان را، گفته ای، محبوب تو آند؟!
ما بین تائبان و پاکان رفته ایم، محبوب تو آند!
بعد از این ها، ما دوستان احمد و آل احمدیم!
پس ببخش ما را، ما دوستان احمد و آل احمدیم!
وعده کردی، دوستان احمد را به دوزخ نبری!

ما دانیم وعده ی تو حق است، آنان را به دوزخ نبری!

«خادم» حرفِ آخر را اوّل بگو، تو چه خواهی!

با خدا حرف می زنم من، مگو: تو چه خواهی!؟

ماه شوال می رسد اشهر حج می رسد!

ای خدا، حجّ خواهیم، اشهر حجّ می رسد!

ای خدا حجّ مخصوص به تو است، مارا راه بده!

بلد از توست، حرم از توست، ما را راه بده!

سال هایی، راه دادی، این سال هم راه بده!

تو کریمی، تو رحیمی، این سال هم راه بده!

خانه از توست، مکه از توست، حرم از توست!

همه چیز از توست، خدایا، این سال هم راه بده!

ما امیدوار به لطف توایم، ما را راه بده!

صاحب حرم و بیت تویی، ما را راه بده!

تو کریمی، تو رئوفی این سال هم راه بده!

صاحب بیت غیر تو نیست، این سال هم راه بده!

ای خدا به حقّ حییت، ما را راه بده!

طاقت دوری نداریم، ما را راه بده!

ای خدا به حقّ زاده ی کعبه، ما را راه بده!

ای خدا به حقّ بانی کعبه، ما را راه بده!

آرزومندیم، عاشقیم، ما را راه بده!

امیدواریم، عاشقیم، ما را راه بده!

طاقت محرومیت نداریم، ما را راه بده!

به حقّ انبیاء و اولیاءت، ما را راه بده!

خدا تا روی آخر منتظریم، ما را راه بده!

طاقت دوری نداریم خدا، ما را راه بده!

حجّ مقبول خواهیم خدا، ما را راه بده!

حاجت خود را گفتیم خدا، ما را راه بده!

عافیت خواهیم، رضایت خواهیم، ما را راه بده!

دیدار ولایت خواهیم خدا، ما را راه بده!

عهد و پیمان بندیم، خُلفِ عهدی نکنیم!

توفیق از تو خواهیم، خُلفِ عهدی نکنیم!

چشم، بر کَرَمَتِ دوخته ایم، ما چه کنیم؟!

هر چه داریم، از کَرَمِ است، ما چه کنیم؟!

قطع امید نکنیم، چشم امید داریم، چه کنیم؟!
رحمت بی پایان است، تو کریمی، چه کنیم؟!
درِ دیگر نزنیم، راه دیگر نرویم، تو کریمی!
از درِ خوان کریم، هرگز نرویم، تو کریمی!
گر گنهکاریم، تو غفاری، تو رحمانی، رحیمی!
قدرت مطلق تویی خدا، تو رحمانی، رحیمی!
شب و روز خدایا، فکر حجّ دارم، چه کنم؟!
شب دعا می کنم، روز دعا می کنم، چه کنم؟!
ای خدا، امید امیدوار را، قطع مکن!
هر چه خواهی بکن، امید من را قطع مکن!
گر تأخیر اندازی، مصلحت بینی چه کنم؟!
طاقت من کم است، خدایا من چه کنم؟!
یأس، از گناهان بزرگ است، من امیدوارم!
آخر الأمر تو کریمی، تو رحیمی، من امیدوارم!

عید فطر آمده، خوش آمده!

عید ماه خداست، خوش آمده!

صاحبِ ماهِ عیدی می دهد!

اکرم الأکرمین، عیدی می دهد!

ماهِ رحمتِ گذشت، عیدِ رحمتِ آمده!

اوّل اعیاد سال است، عیدِ رحمتِ آمده!

مزد هر کاری را، در آخر دهند!

مزد ماهِ رمضان را، در آخر دهند!

اوّل سال ماهِ رمضان است، عیدی می دهند!

اکرم الأکرمین، صاحبِ ماهِ است، عیدی می دهند!

روزه داران جمع شوید، عیدی بگیرید!

اکرم الأکرمین است، عیدی بگیرید!

عیدِ فطر است، روزه داران، عیدی بگیرید!

مُزد روزه نیست، بیاید عیدی بگیرید!

ماهِ رمضان پایان یافت، بگوئید تکرار شود!

برکات است، برکات است، تکرار شود!

ای خدا! بپذیر روزه را، با تقوا شویم!

روزه ی با تقوا، روزه است، با تقوا شویم!

ای خدا! محروم مکن، رحمی به ما کن!

گر چه تقصیر داشتیم، بیا رحمی به ما کن!

گر که عمر ما به پایان آمده، مرحوم شویم!

ور نه رحمی به ما کن مگذار محروم شویم!

روز عید است، دعا مستجاب است بگو!

خدایا عیدی بده، هر چه خواهی بگو!

دست خالی بر مگردان، ما میهمان بوده ایم!

از گناهان بگذر، نادمیم، مهمان بوده ایم!

از تو می خواهیم، روزه ها را پذیری، تو کریمی!

بر مهمان سخت نگیری، پذیری تو کریمی!

رز عید است، مردم، عیدی می دهند!

از تو خواهیم عیدی، مردم عیدی می دهند!

شرط قدرت دانی، عفو است بگذر ز ما!

ما گنهکاریم، شرمنده ایم، بگذر ز ما!

ای خدا سال ما را، مبارک گردان!

مگذار محروم شویم، سال ما را مبارک گردان!

دست خالی بر مگردان، از کرم دور بُود!

گر نبخشی، مجازات کنی، از کرم دور بُود!

عیدی ما ، عفوِ تو است، غفّار تویی!

چیز دیگر نخواهیم خدا، غفّار توئی!

هر چه داریم، تو دادی، شاکریم!

ما نبودیم، جان تو دادی، شاکریم!

نعمت بی شمار است، تو رحمان و رحیمی!

این عَجَب نیست ببخشی، تو رحمان و رحیمی!

شکر گر کنیم، تو نعمت را، افزون کنی!

گر که کفران کنیم، نعمت از کف بیرون کنی!

شب قدر چه شبی است تا قدرش را بدانیم؟!

شب قدر، شب تقدیر است، بیا تا قدرش را بدانیم!

بهترین شب، شب قدر است، قدر بدان!

عملت بهتر از هزار ماه است، قدر بدان!

در شب قدر، تقریرات، تعیین می شود!

حال مردم در این سال تعیین می شود!

در شب قدر هر که آمرزیده نشد، قدری ندارد!

او شقی است، دور از رحمت است، قدری ندارد!

پس از آن آمرزیده نخواهد شد، جز در عرفات!

مغفرت بهر او نیست، جز در عرفات!

سعی کنید، در شب قدر، آمرزیده شوید!

و نه جای دگر، نیست، سعی کنید آمرزیده شوید!

واجب است توبه کنید، حق صاحب حق را بدهید!

شرط آمرزش این است، حق صاحب حق را بدهید!

کینه را از خود دور کنید، خیر خواه شوید!

چاره ای نیست، دگر باید خیر خواه شوید!

خیر خواهی و تواضع رمز کار شماست!

طالب حق باشید، این رمز کار شماست!

حق مردم را بدهید، ظالم نباشید!

این قدر ظلم نکنند، ظالم نباشید!

ظالم در ظلمات است، قیامت بدانید!

او پذیرفته نیست در قیامت، بدانید!

سرنوشت، در شب قدر، تعیین می شود!

هر چه باید بشود، شب قدر تعیین می شود!

شب قدر را همیشه، قدر بدان!

بهر تقدیر، بیدار باش، قدر بدان!
قرآن شبِ قدر، نازل شده، قدر بدان!
برکات همه از قرآن است، قدر بدان!
ملائک شب قدر، بر امام نازل شوند!
هر چه باید بشود را گویند، بر امام نازل شوند!
متقین در شبِ قدر، شاد شوند!
ظالمین در شب قدر، ناکام شوند!
بهترین تقدیر خدا، بهر متقین است!
جنت و فردوس، سهم متقین است!
به زرنگی نیست، به تقواست بدان!
بهره ها، بهر تقواست، بدان!
شب قدر تقدیر متقین، جنت است!
شب قدر تقدیر ظالمین، دوزخ است!
متقی باش، قدر را، قدر بدان!
هر چه خواهی می دهند، قدر را، قدر بدان!

اهل بیت پیمبر بعد از علی، آواره شدند؟!

هر کدام جائی آواره شدند، کشته شدند!

اسمی از محبت و مودت باقی نماند!

کشتند، مسموم کردند، آواره شدند!

کو حسن، کو حسین؟ کشته مسموم شدند!

کسی باقی نماند، کشتند، مسموم شدند!

حسن را تنها گذاردند، ناچار صلح نمود!

بیعتش را شکستند، ناچار صلح نمود!

بعد صلح، حسن امتیّت جانی نداشت!

سخریّه اش کردند، امتیّت جانی نداشت!

تا که زهرش دادند، روح و جانش بسوخت!

همه چیزش بسوخت، روحش بسوخت، جانش بسوخت!

بدنش تیر باران شد، کفنش پاره شد!

عدو دشمنی کرد، تیر باران شد، کفنش پاره شد!

گفتند: حسن را دوست نداریم نگذاریم دفنش کنید!

او فرزند پیمبر بود، گفتند: نگذاریم دفنش کنید!

پاره ی تن احمد بود، تیر باران شد بدنش!

کَفَنَش سوراخ شد، تیر باران شد بدنش!

این حسن بود، حسین اش لب تشنه کشته شد!

کس نگفت فرزند احمد است، لب تشنه کشته شد!

حسن را مسموم کردند، حسین لب تشنه کشته شد!

هر چه گفت: فرزندم احمد، لب تشنه کشته شد!

او با اصحاب و عزیزانش کشته شد!

بلکه طفل شیرخوارش لب تشنه کشته شد!

بدنش زیر سُم اسبان، کوبیده شد!

عهد کرده بودند، اسب بتازند، بدنش کوبیده شد!

آب ندادند، بریدند سرش، تشنه بود!

گفت آبم دهید، بریدند سرش، تشنه بود!

میهمان بود، دعوتش کردند، تشنه بود!

العطش از بچه هایش شنیدند، تشنه بود!

ناله ی اطفالش از عطش بالا گرفت!

آب ندادند، ناله ها از عطش بالا گرفت!

طفل شیرخواره تشنه بود، تیرش زدند!

پدر بهر او آب خواست، جای آب، تیرش زدند!

کس ندیده تاکنون، میهمان را آب ندهند!

هر چه گوید: تشنه ام، به او آب ندهند!

آب را بستند، تا همه کشته شدند!

آب قیمت جان بود، ندادند، تا همه کشته شدند!

آب مهریه ی زهرا بود، فرزندش تشنه بود!

مَلِکِ عالم، مَلِکِ احمد بود، فرزندش تشنه بود!

کربلا آرزوی عاشقان، حیدر است!

کربلا قتلگاه فرزندان حیدر است!

کربلا راه نجات اَمّت است!

کربلا مکتب اسلام دین پرور است!

کربلا مکتب خون است، شهید پرور است!

کربلا خونین است، عاشق پرور است!

کربلا حق را زنده کرد، حق زنده است!

حق را از باطل جدا کرد حق را زنده کرد!

کربلا دِلِ ما را برده، خون کرده است!

کربلا دل ما را سوخته خود کرده است!

کربلا مکتب سرخ، حسینی بُود!

کربلا مظهرِ حقّ حسینی بود!

کربلا عشقِ شهادت آورد!

کربلا شوقِ شهادت آورد!

کربلا درسِ مرّوت آورد!

کربلا درسِ شهادت آورد!

کربلا مکتب انسان پرور است!

کربلا مکتب عاشق پرور است!

کربلا خصمِ ظالم، یارِ مظلوم بُود!

کربلا دشمنِ ظالم، یارِ مظلوم بود!

درسِ انسانیت، از کربلا باید گرفت!

اسلام را، از کربلا باید گرفت!

ارزش ها در کربلا دیده شده!

هر چه خوبی بوده، در کربلا دیده شده!

ناله ی اطفال در کربلا دیده شده!

رأسِ مظلومان در کربلا دیده شده!

طفل تشنه روی دست پدر کشته شده!

اکبر و اصغر در کربلا کشته شده!
رحم نکردند، اصغر تشنه را تیرش زدند!
او گلویش خشک بود، آب ندادند تیرش زدند!
اکبر از بابش آب خواست، آب نبود!
او زبان در دهانش گذارد، آب نبود!
آب قیمت جان بود، اصغر کشته شد!
روی دست پدر بود، اصغر کشته شد!
شیرخواره را روی دست گرفت، آبش ندادند!
گفت: طفلم تشنه است، آبش ندادند!
روی دست پدر کشتند، طفل تشنه را!
آب ندادند، کشتند، طفل تشنه را!
بعد از آن اطفال آب نخواستند از پدر!
دیدند، اصغر کشته شد، آب نخواستند از پدر!
بیچه های فاطمه ناله کردند از عطش!
آب را بسته بودند، ناله می کردند از عطش!

روزِ قدسِ است، ظلمِ را محکوم می کنیم!

حکمِ الله است، ظلمِ را محکوم می کنیم!

لعنتِ حق بر ستمکاران بُود!

حقّ گوید: لعنت بر ستمکاران بُود!

لعنت و مرگِ گوئیم ما، بر ظالمین!

آرزوی مرگِ داریم ما، بر ظالمین!

اسلام گوید: همواره یاورِ مظلوم باش!

دشمنِ ظالم، یاورِ مظلوم باش!

پیمبر گوید: یاورِ مظلوم باش!

دشمنِ ظالم، یاورِ مظلوم باش!

علیّ گوید: یاورِ مظلوم باش!

دشمنِ ظالم، یاورِ مظلوم باش!

امامان گفتند: یاورِ مظلوم باش!

دشمنِ ظالم، یاورِ مظلوم باش!

انبیا گفتند: یاورِ مظلوم باش!

دشمنِ ظالم، یاورِ مظلوم باش!

گر مسلمانان بگویند: به فریادم رسید!

گر به فریادش نرسید، نی مسلمانید، به فریادش رسید!

یار مظلوم شوید، ظالم را محکوم کنید!

شرط اسلام است، ظالم را محکوم کنید!

گر مظلوم را یاری کنید، خدا را خشنود کنید!

گر ساکت شوید، شیطان را خشنود کنید!

گر ساکت شوید، کار ظالم را امضا کنید!

گر محکوم نکنید، کار ظالم را امضا کنید!

پس بترسید، شریک ظالم نشوید!

گر که ساکت باشید، شریک ظالم شوید!

پس بیاییم، وضع خود را روشن کنیم!

ما کدام سو هستیم، وضع خود را روشن کنیم!

گر طرفدار حقیم، حق را یاری کنیم!

گر که ساکت بمانیم، ظالم را یاری کنیم!

یا طرفدار حقی، یا طرفدار باطلی!

وضع خود روشن کن، طرفدار حقی، یا طرفدار باطلی!

راه سوّم نداریم، یا حقیم، یا باطلیم!

خدا داند، در باطن، حقیم یا باطلیم!

از نفاق دوری کن، بگو حقی، یا باطلی!

راه سوّم نیست، بگو حقی، یا باطلی!

راه سوّم نفاق است، بدتر از باطل است!

نفاق بدتر از کفر است، بدتر از باطل است!

انتخاب تو چیست، روشن بگو؟!

تو حقی یا باطلی، روشن بگو؟!

سوختیم و ندانستیم، حجّ رویم یا نرویم؟!

ما فقط امیدواریم، ندانیم حجّ رویم یا نرویم!

دلّمان گرم است، به خدا، بلکه حجّ رویم!

او دعوت نموده، خواسته ایم، بلکه حجّ رویم!

دلّمان آشوب است، حجّ رویم یا نرویم!

ما امیدواریم «إن شاء الله» حجّ می رویم!

وعده ی حقّ، حقّ است «إن شاء الله» حجّ رویم!

صاحبِ حِلُّ حرم اوست، «إن شاء الله» حجّ رویم!

تاکنون قسمت نموده، ناامیدش نیستیم!

فضل او بر ما زیاد است، ناامیدش نیستیم!

ما ز فضلش خواهیم، نی طلب داریم ما!
او ز فضلش داده است، نی طلب داریم ما!
فضل او دائم است، گر گناهی نکنیم!
ما امیدواریم، به فضلش، گر گناهی نکنیم!
ای خدا مانع فضل تو نیست، امید ما!
ما گنهکاریم ببخش، ردّ مکن امید ما!
عاشق کعبه ایم، خواهیم بینیم خانه ات!
دل ما پر می زند، خواهیم بینیم خانه ات!
عرفات خواهیم، منا خواهیم، مشعرت!
همه امید ما عرفات توست، مشعرت!
دل ما آب است، بر آه و نیاز عرفات!
می سوزیم و می سازیم، با راز و نیاز عرفات!
عرفات همه را بخشند، شک مکن!
گر تو حاضر باشی، تو را بخشند، شک مکن!
بچه ی نوزاد را، با پیر گنهکار بخشند شک مکن!
هر که باشد در آنجا، بخشند شک مکن!
گناهیست، در عرفات می بخشند و بس!

ما ندانیم چه گناه‌یست؟ در عرفات می بخشند و بس!

در شب قدر، گر آمرزیده نشدی، عرفات بیا!

می بخشند، جای دیگر مرو، عرفات بیا!

عرفات جایِ آمرزش است، شک مکن!

گر که شک داری، گنهکاری، شک مکن!

عرفات، ما در محضر مولا بُویم!

دست او بر دعا بالاست، محضرِ مولا بُویم!

سعی کن او را بینی، او مولای توست!

او همانجاست، شک مکن، مولای توست!

او تو را بیند شناسی تو و را!

باتو حرفی هم زَنَد، شناسی تو و را!

او گفته هر کجا نامِ عَمّویم بَبَرند!

من همانجا حاضرَم، گر نامِ عَمّویم ببرند!

گو به مدّاح و روضه خوان، از عبّاس بگو!

تا که آقا بیاید، از عبّاس بگو!

«خادم» مگر عاجزی، خود نامِ عبّاس را بگو!

تا که رحمت بیاید، نامِ عبّاس را بگو!

حج مقبول کدام است، بر ما بگو!

حج مقبول، حج لله است تو بر ما بگو!

آیه ی «وَأَتُمُوا الْحَجَّ لِلَّهِ» را بخوان!

آیه ی «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» را بخوان!

حج مقبول، حج لله و مال پاک است!

گر قبول خواهی شود، با مال پاک است!

ور نه در میقات «لَبَّيْكَ» تو را رد می کند!

صاحب بیت گوید: «لا لبَّيْكَ» رد می کند!

سعی کن با مال پاک و حلال حج کنی!

گر خواهی مقبول باشد، با مال حلال حج کنی!

تا بدانی، راست گویی، با لبیک خود!

نی دروغ گویی، با لبیک خود!

«لَبَّيْكَ» ادعای راستین بود!

سعی کن راست گویی، تا راستین بود!

راستی بدان در کلام نیست فقط!

راستی در همه چیز است، در کلام نیست، فقط!

راستی، با درستی، باید همراه شود!

راستی در کلام و عمل، همراه شود!

سعی کن در حجّ راست و راستین شوی!

در عمل هر چه می کنی، راست و راستین، شوی!

خادمِ حجّاج باش و خیرخواه باش!

نذر کن حاجی شوی، خیرخواه باش!

حجّ زیارتِ الله است، بیدار باش!

زائر استی، میهمانی، بیدار باش!

سعی کن نامت در دفتر ثبت شود!

قاصد و زائرِ الله باشی اسمت ثبت شود!

حجّ مقبول بخواه، تا به قربش برسی!

حجّ خالص بیار تا به قربش برسی!

غافل از او مباش، تا یادت کند!

فضل خود تقسیم کند، یادت کند!

حجّ اگر الله باشد، از خداست!

حجّ مقبول را بدانید، از خداست!

اسم حاجی، کسی را حاجی نکند!

گفتن حاجی، کسی را حاجی نکند!

حاجی گر الله شود، حاجی شود!

گو الله شود، تا حاجی شود!

این همه خرج و زحمت، بهر یک اسم چرا؟!!

این همه رفت و آمد، بهر یک اسم چرا؟!!

وقت لَیْکِ گر گویند: «لا لَیْکِ» چرا؟!!

رفت و آمد، با «لا لَیْکِ» چرا؟!!

پس بیا «لَیْکِ» و «لا لَیْکِ» را تمرین کنیم!

این همه زحمت چرا «لا لَیْکِ» را تمرین کنیم!

جمعه آمد، یاد از مهدی می کنیم!

شوق او را داریم، یادی از مهدی می کنیم!

یاد مهدی می کنیم، دعایش می کنیم!

او بیاد ما هست، ما دعایش می کنیم!

او فرمود: گر دعا می کنید، بر فرجم دعا کنید!

بهر خودتان دعا کنید، بر فرجم دعا کنید!

ای خدا، تو فَرَجِش را برسان!

ما دعا می کنیم، تو فرَجش را برسان!

ای خدا، از تو خواهیم، لایق شویم، تا او بیاید!

همه مشکل همین است، لایق شویم، تا او بیاید!

قیامت، چون قیامت ناگهان است!

ندائی از آسمان آید، ناگهان است!

پس بیا آماده شویم، شاید بیاید!

جمعه آید، آماده شویم، شاید بیاید!

معنی انتظار، آمادگی است آماده باش!

در چه فکری هستی تو، آماده باش!

سعی کن، او قبولت کند، آماده باش!

کار خود را اصلاح کن، آماده باش!

حَبِّ دنیا گر داری، ردّ می شوی!

از همه چیز باید بگذری، ردّ می شوی!

عاشق مهدی، اهل دنیا نَبُود!

اهل دنیا گر بُود، اهل مهدی نَبُود!

عاشق مهدی، بار خود را بسته است!

منتظر گر هست، بار خود را بسته است!

گر به مال و اهل و فرزند وابسته است!

عاشقِ مهدی نیست، دل به دنیا بسته است!

حُبِّ دنیا بدان، رأسِ کلِّ خطاست!

دل از دنیا بکن، رأسِ کلِّ خطاست!

حُبِّ دنیا، با حُبِّ الله، جمع نشود!

در یک قلب، دو محبت، جمع نشود!

قلب مؤمن مملوّ حُبِّ خداست!

حُبِّ دیگر در آن نیست، حُبِّ خداست!

حُبِّ الله نیاید، گر حُبِّ دشمن است!

حُبِّ الله، گر نیاید، حُبِّ دشمن است!

حُبِّ دشمن، حُبِّ طاغوت است، بدان!

حُبِّ غیر خدا، حُبِّ طاغوت است بدان!

از خدا خواه، حُبِّ خود را بدهد!

هر چه را گیرد، حُبِّ خود را بدهد!

حُبِّ الله، اطاعت از نبی است!

دین حق هم، اطاعت از نبی است!

حُبِّ مهدی را، اطاعت لازم است!

ور نه حُبِّ کاذب است، اطاعت لازم است!

«خادم» ادعا با عمل، صادق بُود!

ور نه ادعا کاذب است، عمل صادق بُود!

عصر جمعه غمگین است، چون مهدی نیامد!

صبح جمعه امیدوار بودیم، مهدی نیامد!

ای خدا جمعه عید است، بگو مهدی بیاید!

همه امید ما اوست، بگو مهدی بیاید!

عصر جمعه مانده ام، خدایا چه شدم؟!؟

غم عالم بر دلم ریخته، خدایا چه شدم؟!؟

جمعه رفت و مهدی نیامد، من چه کنم؟!؟

روز و ماه و سال رفت مهدی نیامد، من چه کنم؟!؟

باز باید صبر کنم، تا جمعه ی دیگر آید!

رمضان آید جمعه آید، من چه کنم؟!؟

دلم از زندگی، خسته شده چه کنم؟!؟

با فسادها و معاصی، گو من چه کنم؟!؟

زنده ماندن سخت است، مهدی نیاید!

روزه و شب‌ها گذشت، مهدی نیامد، من چه کنم؟!

گفتم: حج می‌روم، مهدی را ببینم!

تاکنون راه حج باز نشد، من چه کنم؟!

هر چه اصرار کردم خدا، حج خواهد زد تو!

تاکنون راه باز نشده، من چه کنم؟!

متحیر مانده‌ام، با که گویم سخن!

به خدا امیدوارم، راه باز شود، من چه کنم؟!

چشم به راه مانده‌ام، با که گویم سخن!

به خدا گویم بس، راه دیگر ندارم، من چه کنم؟!

سحر گفتم، افطار گفتم، چه کنم؟!

امتحانی است از خدا حج خواهدم، من چه کنم؟!

دعا کردم، بر امامان پیغام فرستادم!

از خدا خواهید، حج من را، من چه کنم؟!

نماز جعفر خواندم، حج خواستم!

نشد، صبرم تمام شد، من چه کنم؟!

با خودم گویم، دعایت مستجاب است!

صبر کن، این امتحان است، من چه کنم؟!؟

متحیر مانده ام در کار خود، صبرم کم است!

ای خدا صبرم بده، گو من چه کنم؟!؟

ناامید نیستم، کعبه ی مقصود من مهدی است!

هر کدام را دهی راضیم، من چه کنم؟!؟

ای خدا دیدار مهدی بهتر است!

بهتر از آن هر دو است، من چه کنم؟!؟

هر دو را خواهم خدا، این بهتر است!

بر تو هیچ کاری سخت نیست، من چه کنم؟!؟

وعده ی تو حق است، صبر می کنم بهتر است!

من ضعیفم، عجولم خدا، گو من چه کنم؟!؟

«خادم» صبر کن، صبر مفتاح فرج است!

صابران را خدا دوست دارد، مگو من چه کنم؟!؟

آرزوی حجّ دارم، شرط آن دیدار مهدی است!

خدایا تو کریمی، تو رحیمی، شرط آن دیدار مهدی است!

حاجت من نزد تو مشروع است، بر تو مشکلی نیست!

تو کریمی، تو رحیمی، به حق مصطفیٰ بر تو مشکل نیست!

تو دانی و توانی و کریمی، بر تو مشکلی نیست!

صبر من ناچیز است، خدایا بر تو مشکلی نیست!

ای خدا، به حق مصطفیٰ حجّ مرا آماده کن!

ای خدا طاقت ندارم، حجّ مرا آماده کن!

ای خدا کعبه از تو، مسجد از تو حرام از توست!

حجّ مخصوص به توست، حجّ مرا آماده کن!

به که گویم؟ کجا باید روم؟ تو بگو، تا برویم؟!

ای خدا به حقّ مصطفیٰ، حجّ مرا آماده کن!

همه امیدم به توست، جای دیگر نروم!

عشق حجّ را تو دادی، حجّ مرا آماده کن!

من چگونه بینم حاجیان مکه روند، من مانده ام؟!

به خدا سخت است خدایا، حجّ مرا آماده کن!

تاکنون این قدر نسوختم بهر حجّ!

ای خدا رحم کن، من ضعیفم، حجّ مرا آماده کن!

فکر من آشوب شده، ندانم چه کنم؟!

ای خدا به حق مصطفیٰ، حجّ مرا آماده کن!

واسطه گر خواهی؟ احمد و آتش بوند!

شفیعی بهتر از این ها ندارم، حجّ مرا آماده کن!

من ندانم چه گویم، این ها الهام توست!

با همین ها تو را خوانم، حجّ مرا آماده کن!

گر که دوست داری، من بسوزم، تا بدهی!

به خودت سوگند، سوختم، حجّ مرا آماده کن!

هر چه یادم آید، حجّ چه شد؟ درمانده شوم!

بس همی گویم، خدا دارم، حجّ مرا آماده کن!

راه دیگر ندارم خدا، محروم مکن!

تو کریمی به حق فاطمه، حجّ مرا آماده کن!

من چه گویم، ندانم چه بگویم، خدا!

تو کریمی، تو رحیمی، تو رئوفی، حجّ مرا آماده کن!

کعبه از توست، خانه ی توست، راهم بده!

به حق مصطفی و مرتضا، حجّ مرا آماده کن!

من پریشانم، مدیونم، بیچاره ام!

در هراسم، نمی دانم چه کنم؟ حجّ مرا آماده کن!

یا که عشق مرا از کعبه و حرمت قطع کن گونیا!

تو اَجَلّی از این و از این ها، حَجّ مرا آماده کن!

بارها تو حَجّ را، بر من آماده کرده ای!

شاکرم، عارفم، می دانم، حَجّ مرا آماده کن!

«خادم» بس کن، آنچه گفתי را راز کن!

اینقدر اصرار مکن، او کریم است، گو: حَجّ مرا آماده کن!

ماه رحمت تمام شد، گو چه کردی؟!

آیا آمرزیده شدی؟ گو چه کردی؟!

من ندانم چه شد، بس دانم میهمان بُدیم!

میزبان کریم بود، بس دانم میهمان بُدیم!

ما به فضل خدا امیدوار شدیم!

او چه کرد با ما ندانیم، امیدوار شدیم؟!

لذّت نجوای با او، چشیدیم!

ما ندانستیم چه شد؟ لذّتِ نجوای او را چشیدیم!

بین خوف و رجا بودیم، ندانستیم چه شد؟!

مصلحت این بود، ما ندانستیم چه شد؟!

روزه را بر ما سهل نمود، میهمان شدیم!

نعمت ها، بی شمار بود، ما میهمان شدیم!

میزبان ما، رثوف بود، مهربانش دیدیم!

ما که رنجی ندیدیم، میزبان را مهربانش دیدیم!

سحر و افطار، لذت بُردیم، شاد بودیم!

روزه بر ما سخت نبود، ما شاد بودیم!

و عده ی حقّ، حق است، شاد باش!

هر چه را گفته، به آن خواهیم رسید، شاد باش!

میزبان، اکرم الأکرمین است، شاد باش!

ماه، ماه رحمت و مغفرت است، شاد باش!

نشان قبولی، لذتِ افطار بُود، شاد باش!

لذتِ نیمه شب، شیرین تر بُود، شاد باش!

میهمان بودیم، لذت بردیم، شاد شدیم!

میزبان، اکرم الأکرمین بود، شاد شدیم!

شاکریم خدا را، توفیق روزه داد!

ما میهمان خدا شویم، توفیق روزه داد!

ای کاش یکسال بود، روزه داری!

غمی بر ما نبود، خوش بود، روزه داری!

روزه دارِ با تقوا، لذت می برد!

روزه اش مقبول است، لذت می برد!

روزه دار بی تقوا، خاسر و خائب است!

او گناه می کند در ماه رحمت، خاسر است!

روزه را بَهرِ تقوا، خدا واجب نمود!

نماز را با تقوا، خدا واجب نمود!

نماز و روزه ی بی تقوا را، نپذیرد!

هر عبادت را از بی تقوا نپذیرد!

گر که با تقوا باشی، روح شاد بود!

همه جا مقبولی، روح شاد بود!

هر که بی تقوا شد، خاسر و مردود شد!

باتقوا مقبول، بی تقوا خاسر و مردود شد!

«خادم» از بی تقوایی بترس، مردود شوی!

تقوا را پیشه کن، تا مردود نشوی!

گفتنِ فضلِ مولا، بهترین کار ماست!

وصفِ او گوئیم، بهترین کار ماست!

فضلِ مولا گفتن، سببِ آمرزش است!

هر چه گوئیم سببِ آمرزش است!

فضلِ مولا گو، حُبِّ مولا آورد!

حُبِّ مولا، قُرْبِ مولا آورد!

قُرْبِ مولا، قُرْبِ اللَّهِ آورد!

قربِ الله، حُبِّ اللَّهِ آورد!

حُبِّ اللَّهِ «جَنِّهَالْمَأْوَى» بُود!

«جَنِّه الْمَأْوَى» جَنِّه الْأَعْلَى بُود!

فضلِ مولا را بگو، قُرْبِ اللَّهِ آورد!

قُرْبِ اللَّهِ، هر چه خواهی آورد!

فضلِ مولا را، نتوانیم شمرْد!

فضلِ خاكِ قَدَمَش را نتوانیم شمرْد!

پیمبر فرمود: گر نترسیدم از غُلُو!

بسیار می گفتم، فضلِ او ترسیدم از غُلُو!

آنچه بر عیسا گفتند، ترسم بر تو گویند!

تو خدا نیستی، ترسم بر تو گویند!

تو خدا نیستی، وصفِ تو وصفِ خداست!

بنده هستی، وصفِ تو وصفِ خداست!

گو خدایش ندانید، هر چه خواهید بگویید!

بنده اش دانید، هر چه خواهید بگویید!

او گوید، من عبدِ احمدم، بنده ام!

من خدا نیستم، من بنده ام!

جَنّت آر خواهی کلیدش علیست!

قاسمِ جَنّت و نار است کلیدش علیست!

من که گویم: حاکم، در قیامت، علیست!

هر چه خواهی بگو، حاکم در قیامت علیست!

دوستان و شیعیان، غم مخورید!

کار دستِ مولاست، غم مخورید!

حاکمِ قیامت، احمد و حیدر است!

هر چه خواهی بخواه، حاکم احمد و حیدر است!

به سَنّی بگو، در قیامت، پناه تو کیست؟!

سوی او باید روی، پناه تو کیست؟!

پناه ما، در قیامت جز علی نیست، علیست!

افتخار ما همین است، پناه ما جز علی نیست علیست!

در قیامت هر که را، با نام امامش خوانند!

تو بین امامت کیست؟ با نام امامت خوانند!

پس بیا امامت را بشناس!

معرفت پیدا کن، امامت را بشناس!

«خادم» امام تو کیست؟ روشن بگو!

امام من علیست، تو روشن بگو!

مردم، آخر زمان است، دین خود را حفظ کنید!

فتنه و فساد زیاد است، دین خود را حفظ کنید!

راه چاره نیست، باید دین خود را حفظ کنید!

خطرها زیاد است، باید دین خود را حفظ کنید!

کس نگوید: اهل جماعت شوید، رسوا نشوید!

من گویم: خدا را یاد کنید، رسوا نشوید!

گر که اهل جماعت شوید، جماعت فاسدند!

پیرو جماعت گر شوید، جماعت فاسد است!

ص: ۱۸۰۲

من که گویم: دین خود را حفظ کنید، رسوا نشوید!

گر که عاقل شوید، هرگز رسوا نشوید!

عقل گوید: بیایید، تابع دین و قرآن بشوید!

همراه جماعت نشوید، تابع دین و قرآن بشوید!

اکثر مردم جاهل اند، لا یشعر اند، لا یعقل اند!

پیرو آنان نشوید، لا یشعر اند، لا یعقل اند!

پیرو الله و رسول الله شوید، تا عاقل شوید!

هر چه آنان گفتند را، بپذیرید، تا عاقل شوید!

عقل خود را، دست جاهل ندهید، جاهل نشوید!

پیروی از جاهل نکنید، جاهل نشوید!

هر که را خواهید شناسید، از رفیقش شناسید!

گر رفیقش صالح است، از رفیقش شناسید!

رفیق هر کس عاقل است، او عاقل است!

رفیق هر کس جاهل است، او جاهل است!

عمل فاسق را امضا نکنید، فاسق نشوید!

کار فاسق را تأیید نکنید، فاسق نشوید!

گر گناهی را کوچک شمارید، بخشوده نشوید!

هیچ گناهی را کوچک مشمارید، تا بخشوده شوید!

او که گوید: حرام ها، حلال گردید، دشمن است!

آن که گوید: قیامت کجا؟ ما کجا؟ دشمن است!

دشمن فقط با شمشیر نیاید، دشمن دشمن است!

با فریب و حيله آید، دشمن دشمن است!

تو بترس از لیخند دشمن، دشمن دشمن است!

باطنش دشمن است، دشمن دشمن است!

اعتماد هرگز مکن بر دشمن، دشمن دشمن است!

او فریبت می دهد، دشمن دشمن است!

گر امانتداری، اسرار را بر دشمن مگو!

دشمن است او، اسرار را بر دشمن مگو!

گر امانتداری نکنی، بدان خود دشمنی!

نان بیت المال را مخور، خود دشمنی!

خیرخواه باشید، عاقل باشید، بر دشمن تکیه نکنید!

دشمن را بشناسید، بر دشمن تکیه نکنید!

ور نه عاقل نیستید، امین نیستید، فاسقید!

گر به دشمن تکیه کنید، امین نیستید، فاسقید!

در نظام اسلامی، عدالت، شرط مسئولیت است!

این حکم الهی است، عدالت، شرط مسئولیت است!

گر تو عاقل نیستی، بر مسند منشین!

بر خون شهدا می نشینی، بر مسند منشین!

دلم هوای مشهد شاه خراسان دارد!

ماه رحمت بگذرد، دل هوای خراسان دارد!

دلم تنگ شده، آرزوی خراسان دارد!

رضا را دوست دارد، آرزوی خراسان دارد!

با خودم گویم، بروم، هر چه خواهی می دهد!

او امام رثوف است، هر چه خواهیم می دهد!

بدهد یا ندهد، او امام من است!

حُبِّ او واجب است، او امام من است!

حُبِّ او بی قیمت است، او امام من است!

من ولای او را خواهیم، او امام من است

من مرادی را نخواهم، بلکه او را خواهیم!

خدا داند، مرادم اوست، من او را خواهیم!

من رضایش خواهم، او رضای من است!

هر چه او خواهد من خواهم، او رضای من است!

عشق او را خواهم، عشقِ خداست!

من خدا را خواهم، عشقِ او عشقِ خداست!

همه امیدم این است، او یادم کند!

زائر او دورم من، او یادم کند!

از خدا خواسته ام من، حُبِّ او!

دست خالیم، ندارم جز حُبِّ او!

حُبِّ او مغفرت و آمرزش است!

حُبِّ او توبه است، آمرزش است!

حُبِّ او اجر شهادت دارد!

گر بمیرم با آن، اجر شهادت دارد!

دوستِ آل احمد، چون بمیرد، بهشتش می برند!

چون عروسی می برند، بهشتش می برند!

دشمن آل احمد، چون بمیرد، کافر است!

بین عینین اش نوشته، محروم و کافر است!

زائر علی موسی الرضا از دور آید مؤمن است!

بازدیدش کند در سه جا، چون مؤمن است!

وقت مردن آید نزد زائرش چون مؤمن است!

در صراط و میزان و کتاب آید، چون مؤمن است!

او امامِ رئوف و مهربان زائر است!

از شروع سفر تا پایان، حامی زائر است!

چه مزرووری به ز او، مهربان زائر است!

زائرش می طلبد، مهربان زائر است!

او امام هشتم است، مهربان زائر است!

او شفیع زائر است، مهربان زائر است!

ای خدا قسمت کن، رویم پابوس او!

افتخار داریم رویم، پابوس او!

حُبِّ آلِ الله را، بیشتر بده، تا شاد شویم!

توفیق زیارت بده، تا شاد شویم!

سفر تفریح نخواهیم، به خراسان می رویم!

عَشِقِ ما خراسان است، خراسان می رویم!

من به معصومین گویم حاجتم، آنان شفیع اند!

آبرومندند به درگاه خدا، آنان شفیع اند!

گر شفاعت کنند، پذیرفته شود!

بارها شفاعت کرده اند، پذیرفته شود!

آبرومندی از آنان، آبرومندتر نداریم!

امیدواریم به آنان، آبرومندتر نداریم!

پاکند معصومند، بهتر از آنان، نداریم!

آبرومندند، نزد خداوند، بهتر از آنان نداریم!

بهر آنان خدا به ما، نعمت داده است!

مستحق نیستیم، خدا بهر آنان به ما نعمت داده است!

باران بهر آنان می بارد، نی بهر ما!

هر چه از آسمان و زمین روید، بهر آنان نی بهر ما!

فتح و پیروزی، از آنان است، نی بهر ما!

نصرت و یاری بهر آنان آید، نی بهر ما!

بهر آنان عالم شروع شد، بهر آنان ختم شود!

حاکم آنان شوند آخر، بهر آنان ختم شود!

أهل بیت النبوه، سلامٌ علیکم، کثیر السلام!

مهبط و حید، معدی رحمتید، سلامٌ علیکم کثیر السلام!

خزان علمید، منتهی الحلمید، سلامٌ علیکم کثیر السلام!

أصولُ الکریم، قادةُ الأمم، سلامٌ علیکم کثیر السلام!

ساسة العباد، أركانُ البلاد، سلامٌ علیکم کثیر السلام!

أبواب الإیمان، أمناء الرحمان، سلامٌ علیکم کثیر السلام!

سالةُ النبیین، صفوة المرسلین، سلامٌ علیکم کثیر السلام!

عتره الأخيار، رحمه للعالمين، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

مصايح الدُّجى، أعلامُ التُّقى، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

كهفُ الوُرى، أوّلُ الحجى، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

ورثه الأنبياء، مَثَلُ الأعلى، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

دعوه الحُسنَى، حُجَجِ الله، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

رحمه الله عليكم، بركاتِ الله لكم، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

مخزنِ علمِ خدائيد، معدنِ رحمتيد، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

ما به كُنّه شِما پى نبريم، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

خِلَقَتِ دِگريد، عالمِ دِگريد، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

شيعيانِ از شِمايند، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

از گِلِ شِمايند، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

حُزَنِ آنان، بر شِماست، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

شادند از بهر شِما، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

هر چه خواهيد از شِماست، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

گر نجاتِ خواهند از شِماست، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

هر چه اميد دارند از شِماست، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

در قيامتِ اميد دارند به شِما، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

جز شِما را دوست ندارند، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

خادمند، نو کردند، سلامٌ عليكم كثيرَ السلام!

باز گردیم، فضل مولا را بگیریم!

فضل مولا، رهگشاست، فضل مولا را بگیریم!

فضل مولا را بینید، بگویید بشنوید!

از گناهان پاک شوید، کلمات اله است فضل او!

کلماتُ الله بی شمار است، فضلِ مولا بی شمار است!

نتوانند شمرد، فضل مولا بی شمار است!

گر اشجار قلم، دریا مرگب، جنّ و انس، کاتب شوند!

فضل او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او را خدا گفته به قرآن، خواهی بین؟!

بِنِگَرِ آیاتِ قرآن را، اگر خواهی بین!

او علیّ حکیم است، در «لعلیّ حکیم»!

او صراط مستقیم است «إهدنا الصراط المستقیم»

سوره ی «هل أتى» مخصوص به اوست!

سوره ی «عادیات» مخصوص به اوست!

أُذُنُ واعیه اوست، حافظِ علم اوست!

عِلْمِ احمد نزد اوست، حافظِ علم اوست!

آیه ی نجوا، مخصوص به اوست!

أُخُوْتِ از نبیّ، مخصوص به اوست!

سید ابواب از همه، فتح باب مخصوص به اوست!

آیه ی «أَنْفُسَنَا» مخصوص به اوست!

عمّ وارث نشود، ابن عمّ وارث شود!

شهر علم احمد بود، حیدر وارث شود!

شهر علم احمد است، باب آن حیدر است!

داخل شهر هر کس شود، باب آن حیدر است!

علیّ نَفْسِ نَبِیِّ است، نبیّ نفسِ علیست!

کس نباشد مثل او، علیّ نفسِ نبیّ است!

اشجع الناس علیست، نفس نبی است!

هر که را گوئی نباشد، چون علی، علیّ نفسِ نبی است!

وصفِ او را نتوان گفت، او نفسِ نبی است!

خُلُقِ او را نتوان گفت، خلق او خلقِ نبی است!

همه چیزش چو نبی است، او نفسِ نبی است!

بعد احمد مثل او نیست، او مثل نبی است!

نه بلید و نه پلید است، او نفسِ نبی است!

او نه قارون است، نه هامان است، نفسِ نبی است!

او نه فرعون است، عاویّه فرعون بُود!

او نه هامان است، عاویّه فرعون بُود!

او احمد است، احمد اوست، از یک شجرند!

مثل او نیست جز احمد، هر دو از یک شجرند!

در ازل آنان یکی بودند، از یک شجرند!

کس ندانست چه بودند، از یک شجرند!

احمد و حیدر را خدا شناخت فقط!

خدا را احمد و حیدر شناخت فقط!

احمد و آل احمد، عارفِ الله شوند!

از ازل آنان، عارفِ الله شدند!

فاطمه دُخت پیمبر بود، یکدانه بود!

سیدِ نسوان بود، یکدانه بود!

بهترین زن فاطمه بود، یکدانه بود!

مثل او پیدا نشد، یکدانه بود!

مریم و آسیه و حوّا، کنیزان ویند!

افتخار دارند آنان، کنیزان ویند!

پدرش گفت: فدای او شوم!

مادرِ پدرش باشد، فدای او شوم!

گو چه شد، در جوانی جان سپرد؟!

آروزی مرگ کرد و جان سپرد!

یادگار پیمبر بود، یکدانه بود!

هیجده ساله بود، یکدانه بود!
از ولایت دفاع کرد، بیچاره شد!
نالہ کرد بین در و دیوار، بیچاره شد!
تازیانه زدند، بر پیکرش!
دست او قطع شد، از شوهرش!
گفت نَبْریدش، فدایش همسرش!
طاقت و تاب ندارد، همسرش!
مسجد از ناله او لرزید، جان پدرش!
نزدیک بود، قیامت شود، جان پدرش!
کس نگفت: نَزْنیدش بهر پدرش!
حرمتش حفظ کنید، بهر پدرش!
محسنش سقط شد، درمانده شد!
طاقتش طاق شد، درمانده شد!
آروزی مرگ کرد، درمانده شد!
سَرِ قبر پدرش آمد، درمانده شد!
گفت: خدایا، مرگ من را برسان!
هر چه زودتر، مرگ من را برسان!
طاقت دیدن شویم را ندارم!
بس که مظلوم است، طاقت او را ندارم!

بچہ ہایم یتیم می شوند، من چکنم!

کوچکند بی پناہند، من چکنم!

به علی گفت: بچہ ہایم بنواز!

بی پناہند، مادر ندارند، من چکنم!

بدنم شب دفن کن تا کس نیاید!

نیمہ شب غسل بدہ، تا کس نیاید!

نیمہ شب آی سَرِ قبرم، تا راز کنم!

با تو نجواها کنم، راز کنم!

در کنار حسینم باش، بہرش آب گذار!

شاید او تشنہ شود، بہرش آب گذار!

بچہ ہایم یتیم اند تنها مگذار!

بی مادرند، دلسوختہ اند، تنها مگذار!

تو کہ بر ایتم مردم، سَر زنی!

یتیمان خد را باید، سَر زنی!

علی امیر المؤمنین بود، یاور نداشت!

او وصی پیمبر بود، یاور نداشت!

مردمان گوش بہ حرف احمد نکردند!

کینہ داشتند از علی گوش بہ حرف احمد نکردند!

در غدیر بیعت کردند، گوش به حرف احمد نکردند!

منافق بودند، گوش به حرف احمد نکردند!

آن که نفسِ نبیّ بود، گوش به حرفش نکردند!

گوش به حرفِ احمد و حیدر نکردند!

علیّ را خوب شناختند، گوش به حرفش نکردند!

بلید و پلید را گرفتند، علی را گوش به حرفش نکردند!

حقّ را رها کردند، باطل را گرفتند!

اهل را رها کردند، نا اهل را گرفتند!

پیش هر عاقل معلوم بود، حق کجاست!؟

کینه داشتند، منافق بودند، معلوم بود حق کجاست!؟

راه باطل گرفتند، راه حق رها کردند!

طاغوت گرفتند، حق را رها کردند!

آن که با حق بود، نفس حق بود رها کردند!

آن که حق بود، با حق بود، رها کردند!

آن که قرآن بود، قرآن با او بود رها کردند!

او صراط مستقیم بود، مستقیم بود، رها کردند!

یاور حق بود، ناصر حق بود، رها کردند!

بلید و پلید را گرفتند، حق را رها کردند!

در غدیر او روی دست نبیّ بود، رها کردند!

منافق را گرفتند، حق را رها کردند!

مؤمنِ اوّل بود مسلمان بود، رها کردند!

عالمِ دین و کتاب او بود، رها کردند!

اشجع ناس بود، مثل و مانندی نداشت!

کس نبود مثل او در شجاعت، مثل و مانندی نداشت!

پیمبر تصریح کرد، جانشین من علیست!

دیگری نیست لایق جانشین من علیست!

بارها امتحان آمد، آنان لایق نبودند!

پرچم اسلام گرفتند، باز گشتند، لایق نبود!

آن که نتوانست آیات برائت را به مکه ببرد!

ناتوان بود، می ترسید، ایمان نداشت، نتوانست ببرد!

کی توانست جانشین پیمبر شود رهبر شود!

او جاهل بود، نادان بود، کی توانست رهبر شود!

جاهل و نادان و بلیدی را حاکم نمودند!

پس از او پلید و بلیدی را حاکم نمودند!

دین حق را ضایع، اهل حق را گمراه نمودند!

گمراه بودند، ایمان نداشتند، گمراه نمودند!

«خادم» چه گویی؟ منافق بودند مردم، گمراه بودند!

دین حق را تباه کردند، منافق بودند، گمراه بودند!

نام کربلا آتش زده، جان ما را!

هر کجا نامش بُده، آتش زده، جان ما را!

از چه فرزند پیمبر را، تشنه کشتند؟!

او میهمان بوده، از چه تشنه کشتند!

او مگر جُرمی داشته، از چه کشته اند؟!

گر کشته اند، از چه لب تشنه کشته اند!

کشته اند آبش ندادند، چرا؟!

مهمان را کشته اند، آبش ندادند چرا؟!

اطفالش تشنه بودند، آب را بسته اند!

ناله ی اطفال بلند بوده، آب را بسته اند!

طفل شیرخواره را کشتند، آبش ندادند!

او مگر جرمی داشت؟ چرا آبش ندادند!

روی دست پدر بود، از چه کشتند و را!

آب بهر او طلب می کرد، از چه کشتند و را!

گفت: فرزندم تشنه است آبش دهید!

طفل خود را نشان داد، گفت: آبش دهید!

گلوی خشک او را، با تیر پاره کردند!

روی دست پدر بود، گلوی پاره کردند!

أُمَّتِ أَحْمَدُ بُدِّنَدُ، مِی گُفْتَنَد: مُسْلِم اَنَد!

مَا نَدَانَسْتِیْمُ کَافِر بُودَنَد، یَا مُسْلِم اَنَد!

بِجَه رَا تَشْنَه کَشْتَنَد، کِی مُسْلِم بُدِّنَد؟!

رُوی دَسْت پَدَر کَشْتَنَد، کِی مُسْلِم بُدِّنَد!

کَافِر آر بَاشَد کَسِی، شِیر خَوَارَه نَکَشَد!

گَر کَشَد کَافِر، شِیر خَوَار نَکَشَد!

گَر کَشَد هَر گَز تَشْنَه نَکَشَد!

شِیر دَرَنَدَه رَا، تَشْنَه نَکَشَد!

آب مَهْرِیَه زَهْرَا بُود، کَشْتَنَد پَسْرَش!

لَب او تَشْنَه بُود، کَشْتَنَد پَسْرَش!

تَا سَه رُوز آَب رَا، بَهْر اَطْفَال بَسْتَه اَنَد!

آَب مَگَر قِیْمَت جَان بُود، بَهْر اَطْفَال بَسْتَه اَنَد!

دَسْت سَقَا رَا قَطْع کَرْدَنَد تَشْنَه بُود!

او سَقَا بُود بَهْر اَطْفَال، تَشْنَه بُود!

نَالَه ی الْعَطْش از خِیْمَه هَا بَالَا گَرَفَت!

آَب نَبُود بَهْر اَطْفَال، نَالَه هَا بَالَا گَرَفَت!

دِیْن نَبُود، اِیْمَان نَبُود، کِیْنَه بُود!

اِنْتِقَام مِی گَرَفْتَنَد ز أَحْمَد کِیْنَه بُود!

خِیْمَه هَا رَا آَتَش زَدَنَد، کِیْنَه بُود!

آب را بستند، ز اطفال، کینه بود!

بدنِ فرزند احمد؛ سه روز مانده بود!

تشنه کشته بودند، سه روز مانده بود!

در بیابان اطفال احمد، مانده بودند!

خیمه ها سوخته بود، آل احمد مانده بودند!

اسیر کردند، بردند، اطفال خسته را!

رحم نکردند اسیر بردند، اطفال خسته را!

فاطمه مظلومه بود، قدرش ندانستند!

فاطمه معصومه بود، قدرش ندانستند!

فاطمه قلب احمد بود، قدرش ندانستند!

پدرش فدای او بود، قدرش ندانستند!

حییبه بود معصومه بود، قدرش ندانستند!

همسر مرتضا بود؛ پاک بود، قدرش ندانستند!

یادگار پیمبر بود، محبوبه بود، قدرش ندانستند!

انسیه ی حورا بود، بهترین زن بود، قدرش ندانستند!

حامی حیدر بود، مطهر بود، قدرش ندانستند!

دختر احمد بود، هیف بود، قدرش ندانستند!

زندگی را تلخ کردند، سخت شد بر او، قدرش ندانستند!

علی را دست بسته بُردند، به مسجد، قدرش ندانستند!

فاطمه بر علی سوخت، درمانده شد، قدرش ندانستند!

گفت: نَبْرید او را، تازیانه زدند، قدرش ندانستند!

خانه اش آتش زدند، بین در و دیوار درمانده شد!

او پدر را صدا زد، بیچاره شد، درمانده شد!

بیمار شد، در خانه ماند، درمانده شد!

باعدو حرفی نزد، حجت شد، درمانده شد!

از دنیا سیر شد، وصیت کرد و رفت!

با دلی خسته رفت، وصیت کرد و رفت!

گفت: یا علی، نیمه شب دفنم کن کس نداند!

نیمه شب غسلم بده، تاریک باشد، کس نداند!

بچه هایم را بگو آرام باشند، کس نداند!

قبر من را بپوشان پنهان کن، کس نداند!

زیر پیراهن بشویم، آرام باش کس نداند!

هر چه دیدی، نادیده بگیر، بی صدا باش، کس نداند!

لیک علی دانست چه شد، شرمنده شد!

گو پیامبر بداند چه کنم؟ شرمنده شد!

دم آخر گفت: بچه ها بیایید، مادر را ببینید!

آرام باشید فریاد نکنید، مادر را ببینید!

حسن گفت: مادر حسنم با من حرف بزن!

حسین گفت: من حسینم مادر با من حرف بزن!

فاطمه دستان خود را باز کرد، آنان را گرفت!

عرشیان گریان شدند، فاطمه آنان را گرفت!

ندا از آسمان آمد، یا علی بردار آنان را!

ملائک گریانند، یا علی بردار آنان را!

علی با مرحمت برداشت یتیمانش!

نبرد او کربلا، او ندید وضع یتیمانش!

آری او بود در معنا بدید، یتیمانش!

لیک نتوانست بیاید برگیرد یتیمانش!

کربلا، عالم را محزون کرد، ماندی نداشت!

مصائب بی شمار بود، ماندی نداشت!

آسمان و زمین، بهر حسین گریان شدند!

انبیا و اوصیا بهر حسین گریان شدند!

دفتر چهارم

مدح احمد را بگو

ص: ۱۸۲۱

مدح احمد بهترین مدح بُود

مدح او کن، بهترین مدح بُود

افضل انبیا، احمد مُرسل بُود

بهتر از او نیست، احمد مُرسل بُود

انبیا مفتخرند، شاگرد وی اند

اوصیا مفتخرند، شاگرد وی اند

انبیا، طفیل او خلق شدند

اهل عالم طفیل او خلق شدند

در قیامت او شفیع مطلق است

شافع اُمّت است، او شفیع مطلق است

انبیا نیازمند به اویند، همه

اوصیا، نیازمند به اویند همه

بی نیاز از او کسی نیست آنجا

هیچ کس بی نیاز نیست آنجا

احمد و آل، بی نیازند، آنجا

غیر آنان، نیازمندند، آنجا

احمد و حیدر، آنجا حاکمند

شافع جنت اند آنجا حاکمند

«رحمهللعالمین» احمد است و آل او

افتخار ما، احمد است و آل او

اشرف کاینات، احمد و آل او
زبده ی کاینات، احمد است و آل او
آن که در معراج به «أُو أدنی» رسید
او رقیبی نداشت، کو به «أُو ادنی» رسید
او به جسم خاکیش، معراج رفت
جبرئیل همراه او بود، معراج رفت
جبرئیل تا «سِدْرَه المُنْتَهی» همراه بود
بعد از آن جبرئیل نرفت او تنها بود
گفت گر همراه شوم، سوزد پَرم
حَقِّ من نیست، همراه شوم سوزد پَرم
این مکان را هیچ انس و ملکی لمس نکرد
بس تو ای، هیچ انس و ملکی لمس نکرد
انبیا در ملکوت، اقتدا کردند به او
افتخار داشتند، اقتدا کردند به او
او کجا و ما کجا، «سدره الأعلى» کجا؟
این مقامیست بلند، سدره الأعلى» کجا؟
یک نفر همراه او بود، کس ندید!
او علی بود، علی بود، کس ندید!

وصف احمد را بگو؟

وصف احمد را، بهترین وصف بود

او مؤدب ز خداست، بهترین وصف بود

وصف احمد از صفات جمال خداست

هر چه دارد، از صفات جمال خداست

خُلق او را خدا خُلق عظیم دانسته

همه چیزش را، خدا عظیم دانسته

عظمت از خداست، خُلق عظیم دانسته

او عظیم گفته، صاحب خلق عظیم دانسته

خداوند خُلق هیچ پیغمبری را، نبی عظیم دانسته

بس خلق حبیبش را که عظیم دانسته

او حبیب خداست، محبوب اوست

همه حبیب است، هم محبوب اوست

افضل انبیاست، شأن اوست

بهرتر از انبیاست، شأن اوست

هیچ کس چو او نیست، جز او یکیست

او علی است، حیدر است، جز او یکیست

بس علی نفس نبی است او یکیست

کسی جز او نیست، او یکیست

هر چه الله به احمد داده

مثل آن را به حیدر داده

احمد و حیدر، از یک شجرند

نفس همدیگرند، از یک شجرند

او حبیب است، او ولی است، تو بدان

حبیب هم ولی است، تو بدان

حبیب نفس نبی، علی نفس نبی است بدان

آیه ی «أَنْفُسَنَا» گوید: علی نفس نبی است بدان

این دو گوهر، از یک صدفند، واحدند

جسم آنان دو تاست، آنان واحدند

تو کجا دانی احمد کیست؟ از حیدر پرس

هر چه را نبی دانی، از حیدر پرس

علم او علم نبی است، وصف او وصف نبی است

هر دو از یک شجرند، وصف او وصف نبی است

آیه ی «أَنْفُسَنَا» گوید علی نفس نبی است

شجر واحدند، علی نفس نبی است

پذیری، پذیری، علی نفس نبی است

گو ترازو بیارید، ببینید، علی نفس نبی است

زین سبب علی افضل از انبیا، گردیده

او چو احمد، افضل از انبیا گردیده

راه ما، راه احمدست و علی

«صراط مستقیم» احمد است و علی

صراط مستقیم چیست بگو؟

راه دیگر نرویم گمراهیست

راه حق همین است، راه دگر نرویم گمراهیست

راه حق، بعد از پیمبر کج شده

علی حق بوده، راه او را نرفتند کج شده

راه اهل البیت و قرآن، راه حق بود

غیر از این راه، راه ناحق بود

راه ما راه پاکان است و بس

راه پاکان، راه حق است و بس

والی و رهبر، باید پاک بود

آن که اهل شرک است، ناپاک بود

رهبران باید معصوم و پاک بوند

غیر آنان دانیم، ناپاک بوند

پیمبر فرمود: اوصیای من پاکان بوند

بس دوازده نفرند آنان پاک بوند
جز امامان اهل البیت، کیان پاک بوند
ما که دیدیم جز آنان ناپاک بوند
پاکی بین آنان یافت نشد، همه ناپاک بوند
تو به تاریخ نگر، بین همه ناپاک بوند
پاک چارده معصوم بوند، دیگران ناپاک بوند
گر به تحقیق بنگری، دیگران ناپاک بوند
راه پاکان را برو، تا پاک شوی
راه دیگر مرو، ناپاک شوی
مردمان بر دین ملوک اند همه
ملوک طاغوتند، بر دین ملوکند همه
راه باطل را مرو، راه حق ظاهرست
بهر دنیا سوی باطل مرو، راه حق ظاهر است
حجت حق کامل است، حق ظاهرست
گر فسادها زیاد است، ولی حق ظاهرست
حق و باطل گر مخلوط شوند، فتنه است
با بصیرت باش، حق را ببین، فتنه است
فتنه امتحان است، بیدار باش همی
سرنوشت تو اینجاست، بیدار باش همی

بعد احمد امتحانی سخت بُود

یک طرف حق، یک طرف باطل، سخت بود

یک طرف ولی الله، یک طرف طاغوت بود

یک طرف حق، یک طرف طاغوت بود

امتحان بود، حیدر بود، طاغوت بود

یک طرف حق بود، یک طرف طاغوت بود

یک طرف دنیا، یک طرف عقبا سخت بود

این همان فتنه بود، امتحانی سخت بود

حقّ و باطل همیشه، تقابل داشته اند

تازه ای نیست، حقّ و باطل تقابل داشته اند

صاحبان حق کیانند بر ما بگو؟

حقّ اوّل چیست؟ از آن کیست؟

حقّ دوّم چیست؟ از آن کیست؟

حقّ اوّل، حقّ خداى ازلیست

او خداى ازلی و ابدیست

حقّ دوّم، حقّ انبیاست

حقّ سوّم، حقّ اوصیاست

حقّ چهارم، حقّ معلّم است!

حَقِّ پَنجَمِ حَقِّ پَدْرِ وَ مَادِرِ اسْتِ

حَقِّ شَشْمِ حَقِّ اِرْحَامِ بُودِ

حَقِّ هَفْتَمِ حَقِّ هَمْسَايَه بُودِ

اَيْنِ اَهَمِّ حَقُوْقِ بُودِ بَدَانِ

تَوْبُرُو «رِسَالَه الْحَقُوْقِ» رَا بَخْوَانِ

حَقِّ مَادِرِ بِيْشِ اَز حَقِّ پَدْرِ اسْتِ

حَقِّ مَادِرِ سَه چَهَارْمِ، يَكِ چَهَارْمِ حَقِّ پَدْرِ اسْتِ

نِيكِي تَو بِيْشْتَرِ حَقِّ مَادِرِ اسْتِ

لِيكِ وِلَايْتِ حَقِّ پَدْرِ اسْتِ

بِه پَدْرِ وَ مَادِرْتِ، خَشْمِ مَكْنِ

اُفْ مَكُو بِه اَنَانِ، خَشْمِ مَكْنِ

اُفْ اِكْرَ گُوِيِي عَاقِّ شُوِي

رَاهِ خَيْرِ بَسْتَه شُوْدِ، عَاقِّ شُوِي

تَوْبَه اَشِ جَزِ رِضَايْتِ نَبُوْدِ

رَاهِ دِيْگَرِ نِيْسْتِ، بَسِ رِضَايْتِ بُوْدِ

دَسْتِ مَادِرِ رَا بَبُوْسِ اِحْمِ مَكْنِ

اَز اَنَانِ دَعَا خَوَاهِ، بِه پَدْرِ اِحْمِ مَكْنِ

گَرِ كِه خَوَاهِي گَنَاهْتِ بَخْشُوْدَه شُوْدِ

اَهْلِ اِحْسَانِ بَاشِ بِه اَنَانِ، گَنَاهْتِ بَخْشُوْدَه شُوْدِ

پدر و مادر را خدا بعد از خود یاد نموده

حَقِّشان را بزرگ دانسته، بعد از خود یاد نموده

پدران واقعی احمد و حیدرند

حَقِّ آنان بعد حَقِّ خداست، احمد و حیدرند

پدر دیگر ما دان، معلّم باشد

حَقِّ او بیش از پدر دان، معلّم باشد

پدر و مادر دیگر، پدر و مادر همسرند

حرمت آنان لازم است، پدر و مادر همسرند!

سعی کنیم حَقِّ کسی را ضایع نکنیم

صاحبِ حَقِّ شناسیم، حق کسی را ضایع نکنیم

در قیامت از حقوق می پرسند

حق هر کس ضایع شده می پرسند

فضل مولا را پنهان نمودند

فضل مولا را آشکارا بگویید

فضل مولا را آشکارا بگویید

دیگران پنهان نمودند، شما آشکارا بگویید

گر تقیه می کنید، سرّاً بگویید

و نه فضل و را آشکارا بگویید

او مظلوم بوده فضل مظلوم را بگوئید

فضل مظلوم را آشکارا بگوئید

فضل مولا را از قرآن بگوئید

گرچه پنهان است، آشکارا بگوئید

فضل مولا را پیمبر فراوان می گفت

فضل او را شما، آشکارا بگوئید

خدا سرّاً گفته: او ولیّ من است

شما فضل او را، آشکارا بگوئید

فضل او در قرآن، سرّاً آمده

فضل او را شما، آشکارا بگوئید

اهل بیت فضل او را، آشکار کرده اند

فضل او را مثل آنان، آشکارا بگوئید

فضل او «کالنار علی المنار» بود

شما نیز «کالشمس فی رابعه النهار» بگوئید

دشمنان نیز فضل او را گفته اند

پس شما فضل او را آشکارا بگوئید

فضل او را بگوئید، بخشوده شوید

فضل او را به زبان، آشکارا بگوئید

فضل او را بشنوید، بخشوده شوید

فضل او را بخوانید، آشکارا بگویید

گر بخوانید فضل او، روشن شوید

چون که روشن شوید، آشکارا بگویید

پیمبر آشکارا گفت، امامان آشکار گفته اند

مهراسید شما هم، آشکارا بگویید

او مظلوم کشته شد، فضل او پنهان نمودند

عدو این چنین کرد، شما، آشکارا بگویید

شخص و شخصیتش، کشته شدند

او مظلوم بود، فضل او را آشکارا بگویید

او صراط مستقیم بود، حق بود، قرآن بود

حق را شناختند، حقّ او را آشکارا بگویید

او ولیّ الله، یدالله، وجهُ الله، امین الله بُود

حق او غصب شد، حق او را آشکارا بگویید

او نفسی نبیّ بود، همه چیزش چو نبیّ بود

گر نبیّ بعد نبیّ بود او نبیّ بود، حق او را آشکارا بگویید

فضل مولا را بگویید

فضل مولا را بگویید آشکارا بگویید

بیا تا فضل مولا را آشکارا بگویم

من هراسی ندارم، فضل او را آشکارا بگویم

فضل او در قرآن، سرّاً آمده

ور نه بر می داشتند فضل او را سرّاً آمده

فضل او را خدا، آشکارا هم گفته است

او عدو را غافل کرده، آشکارا هم گفته است

او گفته: «إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَعَلِّي حَكِيمٌ»

عدو ندانست «إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَعَلِّي حَكِيمٌ»

دشمن از کینه، فضل او را پنهان نموده

او نخواستہ فضل او، روشن شود، پنهان نموده

هر چه را پنهان نموده، آشکارا شده

خدا یاور اوست، فضل او آشکارا شده

به عدو گوید: به خود زحمت مده

خدا یاور اوست، به خود زحمت مده

عزت هر کس خدا خواهد، خدا عزت دهد

او عزیز است نزد او، خدا عزت دهد

دشمن و دوست، فضل او را گفته اند

دشمنان ناچار شدند، فضل او را گفته اند

فضل او را خدا گفته، نبی گفته، عدو گفته

تو پنهان مکن، خدا گفته، نبی گفته، عدو گفته

فضل مولا، عالم را پر کرده، چه دانی؟

بلکه غیر مسلمان گفته، پر کرده، چه دانی؟

فضل او فضل نبی است، تو بدان

وصفِ و صفِ نبی است، تو بدان

فضل او «کلماتُ الله» است نتوانند شمرد

«کلمات الله» بی شمار است، نتوانند شمرد

گر اشجار قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند!

ولی الله است، وجهُ الله است، حجّه الله است او

عین الله، یدُ الله، آمین الله است، او

در قیامت، قاسمِ جنّت و نار است او

حاکم است، قاسمِ جنّت و نار است او

مقالید سبع دست اوست، آسمان و زمین دست اوست

حاکم است در قیامت، بهشت و دوزخ، دست اوست

هر که را خواهد، جنّت می فرستد، یا به نار

اختیار دست اوست، جنّت فرستد یا به نار

دوست خود را جنّت می فرستد، دشمن به نار

اختیار دست اوست، جنّت فرستد یا به نار

«خادم» گر تو دوستی، آماده باش

گر دوست داری علی را، آماده باش

دوستان علی، در قیامت بخشوده شوند

از مظالم گو پرهیز کنند، بخشوده شوند

با آل پیمبر چه کردند بگو؟

با آل پیمبر چه کردند، بر ما بگویید؟

آل پیمبر چه کردند، با آنان چه شد؟

پاک بودند، معصوم بودند، با آنان چه شد؟

حُبِّ آنان، بر مردم واجب شده بود

اجر و مزد رسالت بود، بر مردم واجب شده بود

همه را کشتند، مسموم نمودند، گو چه شد؟

اجر و مزد رسالت، این نبود، گو چه شد؟

راه و رسم محبت این نبود، گو چه شد؟

حقِّ ذی القربا این نبود، محبت این نبود گو چه شد؟

از چه گفتند: دوست داریم عترت را بگو؟

پس چرا کشتند، عترت را بگو؟

از چه دعوت کردید، میهمان بهرتان

میهمان را تشنه کشتید، میهمان بودند بهرتان

از چه آب را بر میهمان بستید، تشنه بود؟

از چه اطفال بی گنااهش کشتید، تشنه بود

از چه شیرخوراه را، روی دست پدر کشتید تشنه بود؟

از چه اصغر و اکبر را کشتید تشنه بود؟

از چه آب را بر آنان بستید، تشنه بودند؟

از چه هر چه ناله کردند آب ندادند، تشنه بودند؟

از چه دعوت کردید، میهمان بودند، آب ندادید؟

از چه میهمان را کشتید تشنه بود آب ندادید؟

از چه دانستید فرزندانِ احمدند، کشتید آب ندادید؟

از چه هر چه العطش گفتند، کشتید آب ندادید؟

از چه، العطش گفتند، شنیدید، آب ندادید؟

از چه شیرخوراه را کشتید، آب ندادید؟

از چه کشتید، سر بریدید، بدن ها را رها کردید؟

از چه اسب دوانید، بدن ها را رها کرد؟

از چه سرها را جدا کردید، بدن ها را رها کردید

از چه سه روز و سه شب ماندند بر زمین آن ها را رها کردید؟

شما فرزندان پیغمبر را، دعوت کردید و کشتید

شما آیا مسلمانید، دعوت کردید و کشتید؟!

پس نگوئید: ما مسلمانیم، دعوت کردید و کشتید

نماز خواندید گفتید مسلمانید، دعوت کردید و کشتید!

ای خدا ما را هدایت کن، نباشیم این چنین

ما نگوییم : مهدی بیا، چون بیاید، نباشم این چنین!

با پیمبر چه کردند بگو؟

مردم با احمد چه کردند بر ما بگو؟

مردم با احمد چه کردند بر ما بگو؟

گو اطاعت کردند یا نکردند، بر ما بگو؟

من گویم اطاعت نکردند، ایمان نبود!

پیمبر بین شان حاکم نبود، ایمان نبود!

راه و رسم بندگی را ندانستند، ایمان نبود!

بس نفاق بود، کینه بود، ایمان نبود!

در غدیر بیعت کردند، ولی ایمان نبود

بس نفاق بود، کینه بود، ایمان نبود!

بارها فضل مولا را شنیدند، ایمان نبود!

نفاق بود، نپذیرفتند، ایمان نبود!

در جنگ ها مولا، آنان را کشته بود!

کینه داشتند از او، چون کشته بود!

او به حق کشته بود، حق بود کشته بود!

دشمن حق شدند، او حق بود کشته بود!

امتحان سختی بود بهر آنان، به حق کشته بود!

حق بر آنان تلخ بود، او به حق کشته بود!
عهد و پیمان بستند، کفر بود، کافر شدند!
گفتند نگذاریم علی والی شود، کافر شدند!
تابع طاعت ها شدند، کافر شدند!
حکم الله را نپذیرفتند، کافر شدند!
تا که با ولی الله دشمن شدند، کافر شدند!
سال ها او را سب کردند، کافر شدند!
پس از او با اهل بیت دشمن شدند، کافر شدند!
از ولایت و محبت دور شدند، کافر شدند!
راه حق را بستند، مانع شدند، کافر شدند!
اعتقادی به امامت نداشتند، کافر شدند!
طاعت ها را پرستیدند، مشرک شدند!
نسبت شرک به ما دادند، خود مشرک شدند!
گفتند: قرآن ما را بس است، مرتد شدند!
ضروری دین را انکار کردند، مرتد شدند!
پس بگو کافر شدند، مشرک شدند، مرتد شدند!
شیعیان را، مشرک دانستند، مرتد شدند!
تا که از دین حق خارج شدند، کافر شدند!
به ما بگویند مشرکید، رافضد، کافر شدند!

تا که خون شیعه را حلال دانستند، از دین خارج شدند!

شیعیان را فراوان کشتند، از دین خارج شدند!

با امیرالمؤمنین چه کردند بگو؟

با امیرالمؤمنین چه کردند بر ما بگو؟

با امیرالمؤمنین چه کردند، بر ما بگو؟

او را امیرالمؤمنین دانستند، بر ما بگو؟

او امیر بود، مأمور شد، بر ما بگو؟

گویند: او را با عاوییه یکسان نمودند، بر ما بگو؟

بلید و پلید را، بر او حاکم نمودند!

او امیرالمؤمنین بود، دیگران را بر او حاکم نمودند!

ریسمان بر گردنش انداختند از خانه بردند!

خانه اش آتش زدند، همسرش را زدند از خانه بردند!

فاطمه از او دفاع کرد، او را زدند از خانه بردند!

بلکه خانه ی وحی را آتش زدند، از خانه بردند!

از چه بشکستند پهلوی فاطمه، از چه شد؟

از چه او را آزدند، کشتند از چه شد؟

از چه محسن فاطمه را کشتند بی گناه؟

از چه خوی حسنین را کشتند بی گناه؟

مگر قرآن نگفت: بی اجازه وارد بیتِ وحی نشوید؟!

مگر صاحبِ خانه نگفت: بی اجازه وارد بیتِ وحی نشوید؟!

بی حیا بودند، در را آتش زدند، وارد شدند!

مادر و فرزند را کشتند، وارد شدند!

حبل را بر گردنِ حبلِ المتین، انداختند!

جُرم را بر گردنِ حبلِ المتین، انداختند!

گفتند: تو افضلی، لکن باید با بوبکر بیعت کنی!

مردمان او را خواسته اند، باید با بوبکر بیعت کنی!

فرمود: گر بیعت نکنم، با من چه خواهید کنید؟!

گفتند: می کشیم، مگو: با من چه خواهید کنید!

فرمود: دیروز امیر بودم، امروز مأمور شدم!

دیروز حاکم بودم، امروز محکوم شدم!

گفتند: بوبکر پیر است، گرچه نالایق است!

پیر را دوست داریم، گرچه نالایق است!

او بلید بود، پس از او پلید آمد جای او!

او بلید بود، پس از او قارون آمد جای او!

علیّ نه بلید بود، نه پلید بود، ولیّ خدا بود!

انتخابش از خدا و رسول بود، ولیّ خدا بود!

بلید و پلید را خواستند، ولی خدا را نخواستند!

جاهل و نادان را خواستند، عالم و دانا را نخواستند!

با امامان چه کردند بگو؟

با امامان اهل البیت چه کردند بر ما بگو؟

با امامان اهل البیت چه کردند بر ما بگو؟

گویند یکایک را کشته اند، بر ما بگو؟!

آری طاغوت ها حاکم شدند، یکایک را کشته اند!

حسن را کشتند، حسین را کشتند، یکایک را کشته اند!

حسن را با آب مسموم کردند، کشته اند!

حسین را آب ندادند، تشنه کشته اند!

امامان دیگر را با سم کشته اند!

سجاد را کشتند، باقر و صادق را کشته اند!

کاظم را در زندان کشتند، رضا را کشته اند!

جواد و هادی و عسکری را کشته اند!

حجهین الحسن غائب بود، ورنه کشته اند!

جستجویش بودند نیافتند، ورنه کشته اند!

امتحانی از خداوند بوده، مردم کشته اند!

گو چرا حمایت نکردند، مردم کشته اند!

تو که دانی، مردم انبیا را کشته اند!

اوصیای انبیا را آنان کشته اند!

حجهبن الحسن خواهد آمد، انتقام خواهد گرفت!

انتقام خون انبیا و اوصیا را، او خواهد گرفت!

شیعیان را کشتند، انتقام خواهد گرفت!

خون هر مظلومی را، انتقام خواهد گرفت!

او خواهد آمد، عدل و داد را گسترده کند!

دنیا گلستان شود، عدل و داد را گسترده کند!

انتظار دارد زما آماده شویم منتظر است!

منتظر نیستیم ما، او منتظر است!

پس بیاید آماده شویم تا بیاید منتظر!

به دروغ نگوئیم منتظریم تا بید منتظر!

مشکل ما همین است، کی ما منتظریم؟!؟

منتظر آماده است، کی ما منتظریم؟!؟

ای خدا پاکمان کن، تا لایق شویم!

منتظر باشیم و لایق شویم!

چهره ی زیبای مهدی را ببینیم و رویم!

دولت مهدی را، ببینیم و رویم!

این زمان ها دین خود را حفظ کنید

این زمان ها چه باید بکنیم بر ما بگو

این زمان ها باید دین خود را حفظ کنیم

دین و اخلاق و خویش را حفظ کنیم!

فسادها فراوان است، دین خود را حفظ کنیم

چاره ای نیست، باید دین خود را حفظ کنیم!

منتظر باشیم، از خدا خواهیم، تا مهدی بیاید

خود را آماده کنیم، صبر کنیم تا مهدی بیاید

انتظار فرج مهدی، فرج ما بُود

فرجش را از خدا خواهیم، فرج ما بُود

انتظار مهدی فرج و عبادت است

انتظارش عبادت بُود، فرجش گشایش است

این زمان ها فساد، خطرناک بُود

ما ندانیم چه کنیم، فساد خطرناک بُود!

دین و اخلاق در خطر است، ما ندانیم چه کنیم؟

همه آلوده شدند، ما ندانیم چه کنیم؟

هر که دینش را خواهد، باید دور شود!

وَر نه آلوده شود، باید دور شود!

با خدایش باید راز کند، تا او حفظ کند!

راه دیگر، با تقوا باشد، تا او حفظ کند!

راه بی تقوایی فراوان است، جز او حفظ کند!

صبح و شام باید خواهیم، تا او حفظ کند!

با توسل، بگوییم، تا او حفظ کند!

آبرویی نداریم، توسل کنیم، تا او حفظ کند!

نیمه شب باید بخواهیم، راز کنیم تا او حفظ کند!

زیر لب با او راز کنیم، تا او حفظ کند!

راه و رسم بندگی را حفظ کنیم، تا او حفظ کند!

در دیانت با مردم هم سونشویم، تا او حفظ کند!

فتنه‌ها را بشناسیم، از آن‌ها دوری کنیم!

خطرها را بدانیم، از آن‌ها دوری کنیم!

هم نشین خوبان شویم، تا خوب شویم!

از فسادها دوری کنیم، تا خوب شویم!

از حرام دوری کنیم، به حلال قانع شویم!

از حرام و شبهه ناک دوری کنیم، قانع شویم

روح خود را چون جسم، نگهداری کنیم!

هر چه را نگوییم، هر چه را نخوریم، خود نگهداری کنیم

الغرض آخرالزمان است، باید دین خود را حفظ کنیم!

از خدا استمداد کنیم، باید دین خود را حفظ کنیم

«خادم» بیدار باش، باید دین خود را حفظ کنی
ور نه هم رنگ جماعت شوی، نتوانی حفظ کنی

آقا فرمود: برای فرجش دعا کنیم

توجه به خواسته های امام زمان (علیه السلام)

امام زمان فرموده: بر فرجش دعا کنیم

خیرخواه او باشیم، بر فرجش دعا کنیم

خیرخواه او باشیم، بر فرجش دعا کنیم

ای برادر نکند دل او را خون کنیم

خیرخواه باشیم، نکند دل او را خون کنیم

فرزند فاطمه است، آزرده نشود

آزارش نکنیم، آزرده نشود

سعی کنیم، دل او را شاد کنیم

آزارش نکنیم، دل او را شاد کنیم

تا توانی دل او را شاد کن، تا شاد شوی

فرزند فاطمه است، شادش کن تا شاد شوی

بین ما هست او، کار ما را ببند

همه روزه بین ماست، کار ما را ببند

هر دوشنبه، هر پنجشنبه، ما به او عرضه شویم

کار ما بیند، ما به او عرضه شویم
راه چاره چیست؟ ما خجالت نکشیم؟
از خدا باید بترسیم، ما خجالت نکشیم
خجالت از خدا باید بکشیم، او آگاه است!
خجالت از مخلوق چرا، او آگاه است
خدا در همه جا حاضر است، شرم کنیم
او که می بیند، ما را شرم کنیم
همه چیز را، امام مبین، می داند
خوب و بد را امام مبین می داند
او بیند ما را، ما او را نبینیم
او داند کار ما را، ما او را نبینیم
الغرض ما در محضر اللّٰهیم او می داند!
هر چه گوئیم و کنیم و می داند
پس چرا غافلیم از او، چرا غافلیم!
یک عمر خطا کردیم باز چرا غافلیم
غافل از او شدیم، او غافل نَبُود
ما تغافل کردیم، او غافل نَبُود
زمان غیبت، مردم غافل اند
اهل معنا کمند، مردم غافل اند

همه مشغول دنیا هستند، غافلند

کس به فکر آخرت نیست، غافلند!

آخرالزمان است، مردم غافلند

هر چه خیرخواهی کنیم، مردم غافلند

«خادم» تو غافل مباش، مردم غافلند

بیدار باش گر چه مردم غافلند

راه و رسم دیانت چیست بگو؟

راه و رسم دیانت چیست بر ما بگو؟

راه و رسم دیانت پیروی از انبیاست

هر چه خیر است، در کلام انبیاست

پیروی از اوصیا، چون انبیاست

پیروی از امامان، پیروی از انبیاست

اطاعت، اصل عبادت بُود

گر اطاعت بود، عبادت بُود

عبادت بی اطاعت، چه سودی دارد؟

اطاعت گر نباشد، عبادت چه سودی دارد؟

خداوند سوگند یاد کرده، بی اطاعت ایمان نبود

گر عبادت بی اطاعت بُود، ایمان بُود

ای بسا اطاعت بی عبادت سبب جنت شده

ای بسا عبادت بی اطاعت سبب دوزخ شده

اطاعت از خدا و رسول، اصل دین ماست

اطاعت از رسول و وصیّ اصل دین ماست

اطاعت سرانجام خوشبختی آورد

عبادت بی اطاعت بدبختی آورد

گر تو خواهی، میزان سعادت را بدانی

اطاعت میزان سعادت بُود، تا بدانی

پس از آن هر چه کردی مزدت را بگیری

حقّ الله اطاعت بود، هر چه کردی مزدت را بگیری

اطاعت یک معنای جامع است

عبادت یک معنای ناقص است

پیشرفت ها با اطاعت بوده است

بی اطاعت کجا پیشرفت بوده است

رنج انبیا و اوصیا در ترک اطاعت بوده است

سعادت، پیشرفت، در اطاعت بوده است

انبیا از ترک اطاعت، درمانده شدند

گر اطاعت بوده، کی درمانده شدند

گر وفای عهد خواهی، در اطاعت بُود

شرط عهد و پیمان، اطاعت بُود

بی ولایت، بی اطاعت، مؤمن مگو

نقض عهد و بی وفائی، از مؤمن مجو

مؤمن به عهدش، پایدار و وفادار بُود

آن که پایدار و وفادار نیست، مؤمن نَبُود

دیانت را از علی آموزید

دیانت را از علیّ آموزید و بس

دیانت را از اولیا باید بیاموزید

هر چه خواهید، باید از اولیا بیاموزید

دیانت را از علیّ آموزید و بس

هر چه خواهید، از علیّ آموزید و بس

گر عبادت خواهید، از علیّ آموزید و بس

گر اطاعت خواهید، از علیّ آموزید و بس

گر شجاعت خواهید، از علیّ آموزید و بس

گر مروّت خواهید، از علیّ آموزید و بس

گر ترحمّ خواهید، از علیّ آموزید و بس

گر نوازش خواهید، از علیّ آموزید و بس

گر راز با خدا خواهید، از علیّ آموزید و بس

گر سحر خواهید، از علیّ آموزید و بس

خوب و بد را، از علی آموزید و بس
نیت پاک خواهید، از علی آموزید و بس
راه و رسم زندگی را، از علی آموزید و بس
تلاش و جهاد را، از علی آموزید و بس
همسرداری را، از علی آموزید و بس
فرزند داری را، از علی آموزید و بس
هر چه خوبی هست، در علی بینید و بس
حکومتداری را، از علی آموزید و بس
انفاق و کمک را، از علی آموزید و بس
یاد خدا و قیامت را، از علی آموزید و بس
علی از پیمبر یافته، از علی آموزید و بس
هر چه می خواهید، از علی آموزید و بس
علی از پیمبر، امامان از علی یافته اند
هر چه می خواهید، از آنان آموزید و بس
من که گویم: مصداق خوبی ها علیست
پیمبر با علی فرقی ندارد، مصداق علیست
در سیاست حرف اول را علی گوید و بس
در دیانت حرف اول را علی گوید و بس
هر چه خوبی هست، در احمد است و آل او

گر تو بهترین خواهی احمد است و آل او

دلیل آن، تایید خداوندست و بس

تأیید علی و نبی و آل، از خداوند است و بس

گر صراط مستقیم خواهی، احمد و آلش بوند

گر که هادی و راهنما خواهی، احمد و آلش بوند

عترت احمد کیانند بگو؟

عترت و آل کیانند بر ما بگو؟

عترت و آل، معصومین بوند

آل پیغمبر معصومین بوند

بعد پیغمبر آل او، رهبر بوند

چون که معصومند، آنان رهبر بوند

رهبر مردم باید، معصومین بوند

معصومین باید، رهبر مردم بوند

رهبر غیر معصوم، باید تأیید شود

گر که تأیید نشود، تخریب شود

«رهبران معصوم» را باید بخوانید

گر که خواهید شناسید، باید بخوانید

«رهبران معصوم» شما را آگاه کنند

گر بخوانید، شما را آگاه کنند

رهبران غیر معصوم، کجا معصوم کجاست؟

رهبران غیر معصوم لایق نیست معصوم کجاست؟

عترت و آل، اهل حقند، حق با آنان بود

آنان با قرآنند، قرآن با آنان بود

پیمبر فرمود: هادی شما، قرآن و عترت است بوند

دیگران نیستند، قرآن و عترت است

عترت مبین، قرآن است ناطق است

قرآن صامت، عترت ناطق است

عترت و قرآن با هم هادیند

پس مگو: قرآن بس است، قرآن و عترت هادیند

قرآن بدون عترت، صامت است

عترت با قرآن است، عترت ناطق است

عترت جامع قرآن است ناطق است

قرآن صامت است، عترت ناطق است

الغرض «قرآن بس است» یک غلط است

غلط یک جاهل است، یک غلط است

این غلط، صدها بار غلط است

جاهل است، نداند، صدها بار غلط است

قرآن یک معجزه ی بی غلط است

عترت آر معنا کند، بی غلط است

آن که گوید: قرآن بس است بیخود است

ما به او گوئیم حرف بیخود مزن بیخود است

تو که یک حرف از قرآن ندانی بس است

تو چه دانی که گوئی قرآن بس است

تو که گوئی قرآن را خواهیم بس است

معنی الف و لام و میم چیست حرف بس است

جمکران یادی از مهدی می کنند

در جمکران کیست؟ مردم چه می خواهند در آنجا؟

از چه هر شب چهارشنبه می روند، چه می خواهند در آنجا؟

در جمکران کیست؟ مردم چه می خواهند در آنجا؟

مدفون کیست؟ مردم چه می خواهند در آنجا

مدفون کسی نیست معشوق در آنجاست

مردم می گردند بیایند، معشوق آنجاست

منتظر مانند دانند، معشوق در آنجاست

هی صدا می زنند، آیا معشوق در آن جاست؟

معشوق مهدی فاطمه است، او را می طلبند

آنان ندانند کجاست؟ او را می طلبند

مهدی سری هم، بهر آنان آنجا، می زند

هر کجا در جستجوی اویند، سری آنجا می زند

او داند کجاها مردم می روند، آنجا می رود

بی وفا نیست، هر کجا آنان روند آنجا می رود

بی وفایی از ماست او بی وفا نیست

ما بیاد او نیستیم، او بی وفا نیست

او ما را هر روز و شب یاد می کند

ما یاد او نیستیم او ما را یاد می کند

او از ما انتظار دعا دارد، ما غافلیم

او مشکلات ما را حلّ می کند ما غافلیم

به چه آقایی داریم، ما از او غافلیم

او به فکر ما هست، ما از او غافلیم

سال ها در پس پرده غیبت، درمانده است

تا که ما آماده شویم، او درمانده است

پس بیایید، خواسته اش بر آوریم

او گفته بر فرجم دعا کنید، خواسته اش بر آوریم

او به من فرمود: دعا کن بر فرجم، چون دعا می کنی

به من دعا کن به دیگران دعا کن، چون دعا می کنی

من دعا می کنم اوّل بر او چون دعا می کنم
فرجش را می خواهم از خدا، چون دعا می کنم
حقّ او بر ما بزرگ است، بیش از پدر است
هر چه داریم از اوست، حقّ او بیش از پدر است
او منتظر ماست، ما منتظرش نیستیم

ما غافلیم، او منتظر است ما منتظرش نیستیم
منتظر گر بودیم، دعا می کردیم، آقا آمده بود
گر دعا می کردیم، آماد بودیم، آقا آمده بود
ای خدا ما غافلیم، تو بگو آقا بیاید
بلکه آماده شویم، تو بگو آقا بیاید

فضل مولا و فاطمه فضل نبی است

مدح مولا، به ز هر چیز است بگو؟
بخدا راست گوئی، به ز هر چیز است بگو
مدح مولا، حقّ و باطل را روشن کند
بهترین راه است، حقّ و باطل را روشن کند
مدح مولا، عقل ما را بیشتر کند
هر چه گوئیم، عقل ما را بیشتر کند
موح مولا، محبت را بیشتر کند

مدح مولا، عشق آورد، محبت را بیشتر کند

مدح مولا، مقتضای ایمان ماست

هر چه گوئیم، مقتضای ایمان ماست

او ولیّ خداست، و صفش وصفِ نبیّ است

او ولیّ است، نفس او نفسِ نبیّ است

بعد از نبیّ بهتر از او کیست؟ او نفسِ نبیّ است

آیه ی «أنفسنا» گوید: او نفسِ نبیّ است

نه بلید است، نه پلید است، او نفسِ نبیّ است

وَجْهُ اللَّهِ است، یدالله است، او نفسِ نبیّ است

او فضلش چو خورشید، ظاهر است

پس چه گوئید شما، او فضلش ظاهر است

گفتن فضلش، افتخار ما بُود

سبب آمرزش است، افتخار ما بود

ما ز فضلش بهره هایی می بریم

معرفت افزایی کنیم، بهره هایی می بریم

فضل او فضلِ نبیّ، نفس او نفسِ نبیّ

گر نبیّ بعد از نبیّ می بود، او نفسِ نبیّ

فضل او را نتوان شمرد، کلمات الله است فضل او

بی شمار است فضل او، کلمات الله است فضل او

فضل او را قرآن گفته، قرآن فضل اوست
ما ندانیم فضل او، قرآن فضل اوست
او فضل الله، یدالله، وجه الله است بدان
او امین الله، عین الله، قدرها الله است بدان
فضل او را که تواند گفت، نورالله است او
افضل از انبیاء الله، اُذُن الله است او
«اُذُن واعیه» اوست، عِلْم او عِلْم نبی است
باب علم است او، علم او علم نبی است
کس نداند او کیست، فضل او فضل نبی است
فضل او را نتوان گفت، فضل او فضل نبی است
او ولی الله است، «إِنَّمَا» شاهد اوست
شاهد است بعد از خدا «إِنَّمَا» شاهد اوست
سوره ی «عادیات» گوید او شجاع است
اول برائت نیز گوید او شجاع است
بعد از علی گو فضل فاطمه
فاطمه خیرالنساء است، گو فضل فاطمه
بهترین مرد، بهترین زن، علی و فاطمه
تو کجا یابی، کجا هست مثل فاطمه
بهترین اند، علی و فاطمه

کس نباشد، مثلِ علی و فاطمه

علی و فاطمه، مثلی ندارد

شمس و قمرند، مثلی ندارند

من که در دنیا نیافتم، این دو را

تو کجا یافتی مثل این دو را؟

پدری مثل احمد، گو کجاست؟

مادری چون خدیجه گو کجاست؟

زاده ی کعبه را، گو او کجاست؟

مادری فاطمه را، گو او کجاست؟

مثل این دو کجا یافت شوند؟

این دو نورند، کجا یافت شوند

مادرِ دهرِ عقیم است، عقیم

کی تواند بیارد، عقیم است عقیم

فاطمه عدلی ندارد، گوهر است

بہتر از او کیست؟ او گوهر است

مثلِ مولا را کجا پیدا کنی؟

مثل احمد را کجا پیدا کنی؟

خداوند، مثلِ آنان را نیاورد

هر که آورد، مثلِ آنان را نیاورد

مثل آنان را خدا کی آفرید؟

هر که را آفرید، مثل آنان را کی آفرید؟

فضل آل الله دان، فضل خداست

فضل آل الله گو، فضل خداست

آل احمد آل الله، بوند

اهل البيت آل الله، بوند

اهل عالم بهر آنان، خلق شدند

بهتر از آنان کیست؟ آنان خلق شدند

گر تو سئل داری، به آنان تو سئل نما

هر چه خواهی، آنان تو سئل نما

تو بگو: دار و ندارم، احمد است

هر چه دارم از احمد و آل احمد است

«خادم» افتخار کن دوست احمد و آل احمدی

در قیامت هم دوست احمد و آل احمدی

هَمَّ مِنْ حَجِّ مَنْ اسْت

هَمَّ مِنْ حَجِّ مَنْ اسْت مِنْ چِه كَنَم؟

ای خدا هَمَّ مِنْ حَجِّ مَنْ اسْت

تو که دانی هَمَّ مِنْ حَجِّ مَنْ اسْت

صبر تو مطلق بود، نبی صبر من است
صبر او بی نهایت بُود، کی صبر من است
تو که عشق کعبه دادی، مرا
رحم کن، تو عشق کعبه دادی مرا
ای خدا تو کریمی، محرومم مکن
بهر احمد خدا، محرومم مکن
من که دانم خدا کارم دست توست
صبر من ناچیز است، کارم دست توست
بیش از این طاقت ندارم ای خدا
انتظارم را تمام کن صبر ندارم ای خدا
خبر فضل خود را، بر من برسان
وعده ی صدق خود را، بر من برسان
به خودت سوگند، من طاقت ندارم
نتوانم صبر کنم، طاقت ندارم
به همه گفتم: شما دعا کنید
بهر حجّم گفتم: دعا کنید
من ندانم چه کنم؟ شما دعا کنید
صبرم من لبریز شده، دعا کنید
زائران را گفتم: شما دعا کنید

سلامم برسانید، شما دعا کنید

آه صاحب درد را باشد اثر

آن که بی درد است، کی باشد اثر

همه جا گفتم: دعا کردم بهر حجّ

جای دیگر ندارم، دعا کردم بهر حجّ

ای خدا به حقّ مصطفیٰ رحمی بکن

ای خدا به حق مرتضیٰ رحمی بکن

ای خدا به حقّ مادرم، رحمی بکن

ای خدا ارحم الراحمینی تو، رحمی بکن

جای دیگر ندارم، گو کجا من بروم؟

همه گویند: خدا باید بخواهد، کجا من بروم

من به تو امیدوارم، امیدم قطع مکن

هیچ کس را ندارم، امیدم قطع مکن

نیمه شب گفتم، حرم گفتم، ندانم چه کنم؟

هر کجا شد گفتم، ندانم چه کنم؟

جمعه آمد یاد مهدی می کنیم

باز جمعه آمده، عطر مهدی آمده

دوستان آماده شوید، عطر مهدی آمده

صبح جمعه زیباست، گو مهدی آمده

گو که در راه است، بیا مهدی آمده

قدمش بر چشم ماست، خوش آمده

گو چه نیکوست، گر مهدی آمده

همه آید گل بریزید مهدی آمده

نو الله آمده، گل بریزید، مهدی آمده

پس بیاید به استقبال رویم، خوش آمده

نور احمد آمده گل بریزید، مهدی آمده

راه را باز کنید، همه آماده شوید

دست به سینه گذارید، مهدی آمده

همه شادی کنید، انتظار تمام شده

غم و غصه تمام شد، مهدی آمده

عمر طاغوت سر آمده، وعده ی حق در آمده

به مستضعفین بگویید: مهدی آمده

پسر فاطمه است، آرزوی همه است

همه آماده شوید، مهدی آمده

جمعه ها یاد مهدی می کنیم، مهدی بیاید

آرزو مندیم، خواستاریم، مهدی بیاید

ای خدا آروز داریم مهدی بیاید
صبح جمعه شد، آروز داریم مهدی بیاید
منکر مهدی را بگویند، مهدی بیاید
چون که آید شما روسیاهید، مهدی بیاید
منکر رهبر، منکر مهدی بُود
منر مهدی را بگویند، مهدی بیاید
وکیل مهدی هر زمان، جای مهدی بُود
او وکیل مهدی است، تا مهدی بیاید
راه حق گم نشود، تا مهدی بیاید
وکیل حاکم است، تا مهدی بیاید
ما دعا می کنیم، تا مهدی بیاید
صبح جمعه امیدواریم، مهدی بیاید
بهر امید زنده ایم، تا مهدی بیاید
جمعه امید داریم، مهدی بیاید
ما قیامش از خدا خواهیم بیاید
قدمش بر چشم گذاریم، گر مهدی بیاید
ناامید نیستیم، وعده ی حق، حق بُود
آروز داریم، زنده باشیم، مهدی بیاید
او فرمود: دعا کن، تا من بیایم

من دعا کردم، امیدوارم، مهدی بیاید
گر مُردیم، نیامد، ای خدا باز گردان ما را
ما که امیدوار بودیم، ای خدا مهدی بیاید

ای خدا توفیق حج بده

ای خدا صبرم لبریز شده
حج آماده نشده صبرم لبریز شده
ای خدا به خودت سوگند من طاقت ندارم
خبر از حجّ نیست، من طاقت ندارم
هر چه گفتم نشد، مصلحت چیست ندانم؟
تو رحیمی، تو کریمی، مصلحت چیست ندانم؟
ای خدا طاقتم طاق شده، ندانم چه کنم؟
تو بفریادم برس، ندانم چه کنم؟
همه آماده شدند، من ندانم چه کنم؟
خبر از حجّ نیامد، ندانم چه کنم؟
ای خدا، دل من را شاد کن، من چه کنم؟
بس تو امید منی، من ندانم چه کنم؟
همه امیدم توئی، راه دیگر نَروم

تو کریمی تو رحیمی، راه دیگر نَروم

کعبه از توست، مسجد از توست، حرم از توست

صاحب بیت توئی، کعبه از توست، حرم از توست

حجّ مقبول خواهم، دیدن یار نخواهم

آروز دارم، دیدن یار خواهم

گر که لایق نیستم، به حق مصطفیٰ بگذر ز من

عفو کن، رحم خدا، بگذر ز من

خادمم بهر خدمت بپر، من خادمم

خادمی می کنم، بپر، من خادمم

مرا بهر ارشاد بپر، من مُرشدَم

لایق آر نیستم، بپر من مُرشدَم

مرشدی می کنم، خادمم مُرشدَم

کفشِ حجاج را جُفت می کنم مُرشدَم

ناامیدم مکن، امیدوار تو آم

یأس، از گناهان است، امیدوار تو آم

ای خدا، راهم بده، دورم مکن

تو کریمی، تو رحیمی، دورم مکن

به خودت سوگند، من طاقت ندارم

گر بینم حجاج می روند، طاقت ندارم

تو فرمودی، از رحمتم، مأیوس نشوید

من گناهان را می بخشم، مأیوس نشوید

من مأیوس نشدم، طاقت ندارم

ای خدا رحم کن، من طاقت ندارم

به احمد گفتم، به حیدر گفتم، تا به تو گویند

من ندانم به که گویم دیگر، تا به تو گویند؟

مصلحت گر بر این است، که من مضطرّ شوم

به خودت سوگند، طاقت ندارم، بیش از این مضطرّ شوم

حجّ چیست بر ما بگو؟

حجّ چیست تو بر ما بگو؟

هر چه دانی از آن، بر ما بگو؟

حجّ قصدِ اِلی الله است، تمرین است، ناخالص شویم

هدف تقواست، تمرین است، خالص شویم

حجّ چو روزه، تمرین بندگیست

تا چه حاصل شود، تمرین بندگیست

هر که قدرِ معرفت بهره برد

هر که با نیتِ خود، بهره برد

حجّ اهل ولایت، حجّ بود

دیگران انعامند، حجشان نی حج بود
حج تطهیر مذنبین است، تا پاک شوند
گرد کعبه چون گردند، پاک شوند
حج با مال حلال، حج شود
حج با مال حرام، کی حج شود
حاجی اخلاق خود را پاکیزه کن
بلکه اعمال و روح را، پاکیزه کن
بلکه نیات و درونت را، پاکیزه کن
بلکه افکار و ظنونت را پاکیزه کن
همه چیزت را پاک کن، نیتت پاک کن
وقت لیبیک بترس، گناهت پاک کن
وقت استغفار است، از خدا استغفار کن
وقت لیبیک بترس، از خدا استغفار کن
تو کجا دانی پذیرفته شدی، استغفار کن؟
لباس دنیا را دور کن، استغفار کن
به خدا گو: تو دانی، بنده ی آلوده ام
ای خدا پاکم کن از گناه، بنده ی آلوده ام
ای خدا من مهمانم، بر من سخت مگیر
گر گنهکارم، بر من سخت مگیر

کعبه بهر گنهکاران، ساخته شد
من گنهکارم، بهر من ساخته شد
پدرم گِرد کعبه بود، بخشوده شد
مادرم، گِرد کعبه بود، بخشوده شد
ای خدا من دوست مولود کعبه ام
بهر او بخش مرا، دوستِ مولودِ کعبه ام
ای خدا، تو مرا آوردی، تا نبخشی، مَبْر
تا نبخشی نیامرزی، از دنیا مَبْر
ای خدا، امیدوارم، بنده ی شرمنده ام
به حقّ مصطفی و مرتضا ببخش، شرمنده ام
هَمّ من بخشایش توست محرومم مکن
تو کریمی، تو رحیمی، خدا محرومم مکن
بنده ی شرمنده ام، بهر امید آمده ام
ای خدا محرومم مکن، بهر امید آمده ام

دین حق کدام است بر ما بگو؟

دین حق را، تو بر ما بگو

حق و باطل را، تو بر ما بگو

دین حق، دین خدا باشد، بدان
صاحبِ دین، خدا باشد، بدان
دین حق، از سوی حق می آید
دین باطل از سوی حق نی آید
دین حق را بشناس، باطل غیر اوست
حق را گر شناختی باطل غیر اوست
اهل حق را شناس، حق را بشناس
اهل باطل را شناس، باطل را بشناس
حق و باطل را گر شناسی، اهل آن ها را شناسی
اهل حق را گر شناس، اهل باطل را شناسی
کار مردم، معیار حق و باطل نبود
ظاهری بینی تو، معیار حق و باطل نبود
تو حق را ببین، باطل را شناسی
اهل حق را ببین، اهل باطل را شناسی
حق و باطل چون مخلوط شوند، مشکل شود
یک طرف گر اهل دنیا باشد، مشکل نشود
حبّ دنیا، دلیل اهل باطل است

ظاهر هر دو یکیست، حُبِّ دنیا دلیل باطل است

حُبِّ دنیا ریشه ی هر خطایی باشد

تو بترس، ریشه ی هر خطایی باشد

حُبِّ دنیا، تو را دنیایی کند

حُبِّ الله تو را عقبایی کند

پیمبر فرمود: علیّ حقّ است، حقّ با علیست

هر کجا علیّ باشد، حقّ با علیست

حق نفسِ علیست، علیّ را تابع است

هر کجا علیّ باشد، حق تابع است

علیّ و اولاد علیّ را، حق تابع است

پیمبر فرمود: علیّ را، حق تابع است

تو بین علیّ که بوده چه کرده، حق تابع است؟

علیّ و اولاد او چه کردند حق تابع است؟

غیر آنان کسی صاحب حق نیست بدان

حق تابع آنان نیست بدان

سیره ی پیشوایان را بخوان، حق آنجا بود

راه حق را به تو گویند، حق آنجا بود

«رهبران معصوم» را بخوان، حق آنجا بُود

«اخلاق و سیره ی پیمبر» را بخوان حق آنجا بُود

شیعه کیست بر ما بگو؟

شیعه کیست بر ما بگو تا بدانیم کیست؟

تو آشکار بر ما بگو، تا بدانیم کیست؟

شیعه پیرو علی مرتضاست

شیعه دوستدار علی مرتضاست

شیعه را مقامی والا بُود

مقامش منیع و والا بُود

شیعه پیرو احمد و آل بُود

شیعه دوستدار احمد و آل بُود

شیعه عاشق احمد و آل بُود

شیعه پیرو احمد و آل بُود

شیعه نطفه اش، پاک بُود

دوستدار شیعه هم پاک بُود

شیعه برتر از دوست آل بُود

ص: ۱۸۷۱

هر که شیعه بُود، دوستِ آل بُود

دوستدار آل بسا شیعه نبود

شیعه پیرو آل است، گر شیعه بُود

شیعیان نجباء الله اند، گر شیعه بُوند

پیرو احمد و آلد، گر شیعه بُوند

خُلَصَّ اصحابِ مهدی، شیعه بُوند

شیعیان پاکند، چون شیعه بُوند

شیعیان و دوستان، همه ناجی بُوند

شیعیان افضلند، دوستان ناجی بُوند

دوستان گر اهل ولایت بُوند

در نهایت ناجی اند، گر اهل ولایت بُوند

سعی کن دوستدار آل احمد باشی

گر بمیری هم نشین آلی احمد باش

گر بمیری، شهید و تائبی

بلکه آمرزیده ای و تائبی

چون عروسی، تو را جنت برند

چون که آمرزیده ای، جنت برند

تو شهیدی، آمرزیده ای، تائبی

دوستدار احمد و آلی، تائبی

زائری، تائبی آمرزیده ای

تو توبه کرده ای، آمرزده ای

حُبِّ آلِ مُحَمَّدِ رَا، در قیامت می خَرند

قیمتش بالاست، در قیامت می خرنند

حُبِّ آلِ اَحْمَدِ رَا، از دست مده

حُبِّ آنان را زیاد کن، از دست مده

طاغوتی ها کیانند بگو؟

پیروان طاغوت کیانند بگو؟

طاغوت ها کیانند بگو؟

طاغوت طغیان گر و سرکش بُود

زیر بار حَقِّ نرود، سرکش بُود

هر کجا حَقِّی بُود، طاغوتی بُود

هر کجا حَقِّ نباشد، طاغوتی بُود

هر زمانی، حَقِّ و طاغوتی بُود

جنگِ حقّ با طاغوت، همواره بُود

طاغوت ها، با حق جنگ کنند

اهل حق، با طاغوت ها جنگ کنند

سیره ی اهل دنیا از اوّل تا آخر همین است

تاکنون بوده، تا آخر همین است

اهل حقّ گر با طاغوت ها سازش کنند

در حقیقت، با باطل سازش کنند

آن زمان، هر دو طاغوت بُوند

این نشان است بدان هر دو طاغوت بُوند

شاهان و ملوک طاغوت بُوند

بین با آنان کیانند چون طاغوت بُوند

هر که راضی بر حکم طاغوت بُود

او طاغوت نیست، شریک طاغوت بُود

ظالم و شریک و راضی، یکسان بُوند

همه در ظلم شریکند، یکسان بُوند

در قیامت، در دوزخ با هم بُوند

به همدیگر لعنت کنند، با هم بُوند

دوزخی، با دوزخی یکسان بُود

جَنَّتِی با جَنَّتِی یکسان بُود

درجات و درکات فرق کنند

دوزخ و جَنَّت با هم فرق کنند

قرآن گوید: باید به طاغوت کافر بشوید

ور نه چون طاغوت، کافر بشوید

گر دلت با طاغوت است، با طاغوتی تو

گر تو اهل حقّ را نخواهی، اهل طاغوتی تو

تو بین، که را دوست داری حاکم بشود؟

طاغوتی هستی، گر دوست داری طاغوتی حاکم بشود

آنچه هست، حقّ است، یا باطل است

گر که حق را نخواهی، باطل است

راه سوّم نداریم، حقّ است یا باطل است

اهل حق گر نیستی راهت باطل است

ولّی الله کیست بگو؟

طاغوت را شناختم، ولّی الله کیست بگو؟

ص: ۱۸۷۵

ولّی الله، احمد و آل احمدند، غیر آنان کیست بگو؟

ولّی الله علیست و آل او شک مکن

شاهدش «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» است شک مکن

علیّ ولیّ خداست، خدا گوید ولیست

پیمبر گفت ولیست، خدا گوید ولیست

پیمبر در غدیر گفت: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست

خدا گفته بگو: هر که من مولای اویم علیّ مولای اوست

بعد من جز علیّ نیست مولا، مولا علیست

این ولایت از خدا و من است، مولا علیست

او امیرالمؤمنین شد در غدیر، او علیست

امر حق آمد، او امیر است او علیست

علیّ جامع کمالات است، علم او علم نبی است

غیر او کیست جامع، علم او علم نبی است

علیّ در فضائل چون نبیّ نفس نبی است

علم او علم نبیّ، چون نبیّ نفس نبی است

نه بلید است، نه پلید است او نفس نبی است

غیر او نیست، جز بلید و پلید غیر علیست

در فضائل بی نظیر است، او نفس نبی است

فضل او را نتوانیم شمرد، او نفس نبی است

«کلمات الله» است، فضل او فضل نبی است

«کلمات الله» بی شمار است، فضل او فضل نبی است

گر اشجار قلم، دریا مرگب، جن و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، گر جن و انس کاتب شوند

آیات قرآن شاهد فضل علیست

علم قرآن کامل، شاهد فضل علیست

«أُذُنٌ وَاغِيه» اوست، آن فضل علیست

شهر علم پیغمبر باشد، باب آن علم علیست

اوست معدن اسرار، او علیست

علی اعلا خداست، حیدر علیست

حلّال مشکلات کیست؟ جز علیست؟

بلید معنای «أَبًا» را نداند، کی علیست؟

عالم اسرار عالم اوست، او علیست؟

اعلم است به طُرُق آسمان از زمین او علیست

آن که گفت: «سلونی» که بود، جز علیست؟

آن که خورشید بر او طلوع کرد که بود جز علیست؟

آن که در معراج با پیمبر بود که بود، جز علیست؟

آن که الله سلامش رساند که بود، جز علیست؟

بهترین بانوی عالم کیست بگو؟

حضرت زهرا کیست، بر ما بگو؟

گویند دختِ پیغمبر است، بر ما بگو؟

حضرت زهرا بهترین بانوی عالم است

سید زن هاست، بانوی عالم است

هیچ زنی مثل او نیست، دُختِ احمد است!

نطفه اش از جنت است، دُختِ احمد است!

بهتر از زن های عالم است دُختِ احمد است!

همسر حیدر است، دختِ احمد است!

آسیه، حوّا، مریم، او را خادم اند

افتخار خادمی دارند، خادم اند

پدر احمد، همسر حیدر، میوه ی جنت است!

بوی جنت می دهد، میوه ی جنت است

اهل جنّت افتخار دارند، او اهل جنّت است!

جنّت خلد از اوست، مالِكِ جنّت است

او در محراب عبادت، چون نبیّ و حیدر است

عاشق حق است او، چون نبیّ و حیدر است

در قیامت او شفیع امت است

غیر او از زن ها کیست، او شفیع امت است

دوستان را، او شفاعت می کند

دشمنان در نار مخلّد می کند

همه امید ما گنّهکاران، شفاعت اوست

گر به دوزخ رویم، باز شفاعت اوست

مهربان تر ز او کیست، دوستان را بگو!

ما همه امیدواریم، دوستان را بگو

گر به دوزخ رویم، امید ما فاطمه است!

او رئوف و مهربان است، امید ما فاطمه است

او قیامت، فکر دوستان پدر و شوهر است!

او شفیع است، فکر دوستان احمد و حیدر است

در قیامت گوید: خدایا حسینم چه شد؟!

گو بیاید بینم، حسینم چه شد؟!

حسینش چو آید، او بی سر بُود!

سر از تن جدا باشد، بی سر بُود

چنان ضجه و ناله ای می زند!

نبی هم چو او، ضجه و ناله ای می زند

در این وقت خشم خدا سخت شود

کار بر قاتلین حسین سخت شود

خالق جنار گوید: آتش بگیر قاتلین حسین!

با اشدّ عذاب، آتش بگیر قاتلین حسین

از چه فرزندان پیمبر را کشته اند؟

گویند: حسین را، مسموم نمودند یا کشته اند؟!

فرزند پیمبر بودند، مسموم نمودند یا کشته اند؟!

گو شناخته بودند و کشته اند؟

از چه آنان را بی گناه کشته اند؟

گویند : خوب دانسته اند و کشته اند!

دشمنی داشتند با حیدر کشته اند

یکی را با آب زهر آلود کشته اند!

یکی را از بی آبی، با عطش کشته اند

یکی را جسمش تیر باران کرده اند!

یکی را تنش زیر سُم اسبان کرده اند

یکی را با سُم، جگرش، چاک چاک کرده اند!

یکی را بدنش، قطعه قطعه کرده اند

یکی اطفالش گرد او گریه کرده اند!

یکی اطفالش تشنه بودند، ناله کرده اند

حسین دم آخر بر برادر گریه کرد!

حسن گفت: کار تو سخت تر است، بر برادر گریه کرد

حسن بین اهل و عیالش جان داد!

حسین کربلا، تشنه بود و جان داد

او غریب و تنها بود و تشنه بود

یار و یاور نداشت و، تشنه بود

ناله ی اطفالش از تشنگی دل ها را بسوخت

العطش گفتند همه، دل ها را بسوخت

کربلا پر بلا بود، عالم را بسوخت!

آسمان سوخت، زمین سوخت، عالم را بسوخت

العطش گفتند اطفالش، عالم را بسوخت!

سقا سوخت، آب ننوشید عالم را بسوخت

گفت: آب نوشم، برادر تشنه است، او بسوخت!

دست سقا قطع شد، تشنه بود او بسوخت

سقا تشنه بود، آب نیاورد، او بسوخت!

گفت: نوشم آب تشنه بود او بسوخت

سقا کشته شد، اکبر کشته شد، اصغر کشته شد!

شاه کربلا تشنه بود و کشته شد

اصغر را پدر بُرد آب دهد، او کشته شد!

آب ندادند بهر او، روی دست پدر کشته شد

همه را تشنه کشتند آب ندادند، کرب و بلا بود!

تشنه کشتند همه را، کرب و بلا بود

کس نگفت این تشنگان اولادِ احمدند!

رحم کنید آنان را، شما دانید اولاد احمدند

باب الحوائج کیست بر ما بگو

باب الحوائج کیانند بر م بگو؟

از چه باب الحوائج شدند، بر ما بگو؟

باب الحوائج یکی اصغرِ تشنه است!

روی دست پدر بود، اصغر تشنه است!

پدر گفته به مردم، اصغر تشنه است!

او گفته آبش دهید، اصغر تشنه است!

آب ندادند کشتند روی دست پدرش!

تشنه بود کشته شد، روی دست پدرش!

دیگری عباس بود سقا بود کشته شد!

آب نوشید، سقا بود کشته شد!

دست سقا را قطع کردند، کشته شد!

تشنه بود، سقا بود، کشته شد!

تیر زدند بر آب او، بی آب درمانده شد!

آب نداشت، دست نداشت، درمانده شد!

عمودی بر سرش آمد، او بیچاره شد!

گفت: برادر بفریادم برس، بیچاره شد!

شاه آمد گفت: برادر کمرم بشکسته!

بی برادر شده ام، کمرم بشکسته!

علمدار کشته شد، لشکر منهزم شد!

یاوری دیگر ندارم، لشکر منهزم شد!

باب الحوائج گر خواهی بیا زندان هارون را ببین!

در غل زنجیر است، بیا زندان هارون را ببین!

او در زندان تاریک، زیر غل زنجیر بود!

او ندارد همنشین، زیر غل و زنجیر بود!

فرزند پیمبر بود، پسر فطمه بود!

زیر غل زنجیر بود، پسر فاطمه بود!

کس نگفت: او چه کرده زیر غل و زنجیر بود؟!

او چه کرده، از چه زیر غل و زنجیر بود!

زندانش تاریک بود، پسر فاطمه بود!

یار و یاور نداشت، پسر فاطمه بود!

اهل دنیا، ز امامت، حمایت نکنند!

فکر دنیا مانع است، حمایت نکنند!

الغرض زیر غل و زنجیر بود و رفت!

هفت سال زیر غل زنجیر بود و رفت!

غل و زنجیر فقط دانست با او چه شد؟!

او که تنها بود، بس خدا دانست با او چه شد؟

حال او را از دانه ی زنجیر پرسید!

کی ندانست چه شد، از دانه ی زنجیر پرسید

حال محروم و مغموم را بر ما بگو

محرومان کیانند، بر ما بگو؟

حال محرومان ندانیم بر ما بگو؟

حال محروم را، محروم بدانند

حال مغموم را، مغموم بدانند

حال محروم را، از محروم پرسید

حال مغموم را، از مغموم پرسید

تو بگو محروم کیست تا من بگویم؟

تو بگو مغموم کیست، تا من بگویم؟

ای رفیق بدان محروم امیرالمؤمنین است

ای رفیق بدان مغموم امیرالمؤمنین است

من که گویم: مظلوم امیرالمؤمنین است

همه گویند: مظلوم امیرالمؤمنین است

آن که در و ندارش یردند، امیرالمؤمنین است

آن که دستش بسته بود همسرش را زدند امیرالمؤمنین است

آن که حبل بر گردنش انداختند، امیرالمؤمنین است

آن که درب خانه اش آتش زدند، امیرالمؤمنین است

آن که محسنش را کشتند، امیرالمؤمنین است

آن که حقش غصب شد، امیرالمؤمنین است

آن که بیست و پنج سال محروم شد، امیرالمؤمنین است

آن که عدلش قاتلش شد، امیرالمؤمنین است

آن که مردم، رو از او گرداندند، امیرالمؤمنین است

آن که فضلش بی نهایت بود، امیرالمؤمنین است

آن که روی دست نبی بود در غدیر، امیرالمؤمنین است

آن که درد و دل با چاه می کرد، امیرالمؤمنین است

آن که فضلش چون نبی بود، امیرالمؤمنین است

آن که فضلش را نتوان شمرد، امیرالمؤمنین است

آن که فضلش را پیمبر بی شمار دانست، امیرالمؤمنین است

آن که فضلش «کلمات الله» بود، امیرالمؤمنین است

آن که در معراج با پیمبر بود، امیرالمؤمنین است

آن که گفت: «سولونی قبل أن تفقدونی» امیرالمؤمنین است

آن که راه و رسم بندگی آموخت، امیرالمؤمنین است

آن که دار و ندارش به خدا داد، امیرالمؤمنین است

آن که در بستر احمد خوابید، امیرالمؤمنین است

آن که جانش را فدای احمد کرد، امیرالمؤمنین است

آن که از پیغمبران افضل بود، امیرالمؤمنین است

آن که ابراهیم شیعه ی او بود، امیرالمؤمنین است

آن که او صراط مستقیم بود، امیرالمؤمنین است

آن که حُبِّش ایمان، بغضش کفر بود، امیرالمؤمنین است

آن که «لا فتی إِلَّا عَلَیَّ» بود، امیرالمؤمنین است

آن که صاحب «ذوالفقار» بود، امیرالمؤمنین است

آن که لقبش دزدیده شد، امیرالمؤمنین است

آن که شمشیر بر فرقش زدند، امیرالمؤمنین است

آن که نامش عَلَیَّ بود، امیرالمؤمنین است

آن که خوی نبی بود، امیرالمؤمنین است

سختی از کربلا گو بهر ما؟

ای برادر بیا، از کربلا گو بهر ما؟

راز و اسرار، کربلا گو بهر ما؟

از کربلا چه بگویم، کرب و بلاست

از بلا چه بگویم در کربلاست

هر مصیبت بگویی در کربلاست

مزار شهیدان، در کربلاست

کربلا دل ها را آتش زده

غم و اندوه همه از کربلاست

نالہ ی

العطش از کربلا می آید

نالہ ی اطفال تشنه، در کربلاست

آه زینب از کربلا می آید

العطش ها همه، در کربلاست

نالہ ی اطفال از کربلا می آید

دست عباس جدا در کربلاست

نالہ ی اصغر از کربلا می آید

مادر تشنه اش در کربلاست

صدای العطش از کربلا می آید

جگرهای تشنه در کربلاست

خبر العطش از کربلا می آید

اصغر تشنه، در کربلاست

نالہ ها از دور، بگوش می آید

نالہ ی اصغر، در کربلاست

گفته اند: زینب بیچاره شده

آه و ناله همه، در کربلاست

گفته اند: اصغر تشنه شده

مادر اصغر، در کربلاست

ما ندانیم چه شده، اصغر تشنه شده

روی دست زینب، در کربلاست

مادر و طفل، تشنه شده اند

مادر تشنه، در کربلاست

گویند: شهدا همه تشنه بوده اند

جگرهای سوخته، در کربلاست

گویند: عباس اطفال تشنه را دید

نالہ ی العطش در کربلاست

گویند: دستان عباس قطع شده

دست های قطع شده در کربلاست

هر چه گویند همان است که شده

گر که خواهی بینی در کربلاست

از کربلا، ای برادر خبری می شنوی
گر حقیقت را خواهی بینی کربلاست
تو از کربلا، خبری می شنوی
گر که خواهی بینی، حقیقت کربلاست

بشارت حج ۹۸

بشارتی شیرین آمد بهر من
آرزویش داشتم کامد بهر من
بارها از خدا حج خواسته ام
منتظر بودم تا حج آمد برم
صبر کردم، از خدا حج خواستم
گر چه سخت بود، حج آید برم
شاگردم از خدا حج را قسمت نمود
گر چه لایق نبودم، حج را قسمت نمود
از خدا خواهم، حج مقبولم دهد
او کریم است، حج مقبولم دهد
حج خواهم، یار خواهم از خدا

حجّ با یار خواهم، از خدا
ای خدا حجّ مرا مقبول نما
حجّ مقبولم بده، مقبول نما
ای خدا هر چه خواهم ز تو خواهم من
تو کریمی، تو رحیمی، ز تو خواهم من
ای خدا عرفات خواهم، منا خواهم من
مشعر خواهم خدا، منا خواهم من
ای خدا عشق خواهم، لذّت خواهم من
وقتِ میقات گرد کعبه، لذّت خواهم من
ای خدا حالم بده، عشقم بده
هر چه خواهم بده، عشقم بده
حجّ بی حال نخواهم، خدا عشقم بده
یار خواهم، لذّت خواهم، عشقم بده
ای خدا وقتِ خلوت خواهم، حالم بده
خلوت اُنس خواهم، حالم بده
ای خدا هم نشین خوب خواهم ز تو
ای خدا خلوت و اُنس خواهم ز تو

ای خدا آمرزش و مغفرت خواهیم ز تو

ای خدا تبت پاک و عافیت خواهیم ز تو

ای خدا قبولی اعمال خواهیم ز تو

ای خدا خوشنودیت، خواهیم ز تو

ای خدا توفیق خدمت خواهیم ز تو

ای خدا نوکری و خادمی خواهیم ز تو

ای خدا عشقِ حجّ خواهیم ز تو

ای خدا حجّ مقبول خواهیم ز تو

ای خدا هر چه دوست داری، خواهیم ز تو

ای خدا عشق ولایت را خواهیم ز تو

«خادم» شکر کن، خدا خواسته ات را داده است

حجّ خواستی از خدا، خواسته ات را داده است

حاجی باید چه کند تا حج او مقبول شود؟

حاجیان گویند: چه کنیم بر ما بگو؟

ما ندانیم چه کنیم بر ما بگو؟

حجّ ما یک سفر است، گو تا بیدار شویم

ص: ۱۸۹۲

هر چه دانی بگو، تا بیدار شویم

ای برادر، حجّ مقبول بخواه

خود را پاک کن، حجّ مقبول بخواه

مال و اخلاقت را پاکیزه کن

نیت و باطنت پاکیزه کن

حجّ با تقوا برو، مقبول شوی

حجّ بی تقوا مرو، مردود شوی

حجّ سیرِ اِلی الله است، تا مهمان شوی

گر که مقبول شوی مهمان شوی

حجّ مقبول برو، مهمان شوی

حرمتِ میزبان بدان، مهمان شوی

حاجیان ضیوف الحرمانند بدان

قدر میهمانیِ رحمان را بدان

سعی کن، ضیوفُ الرحمان شوی

نکنند، ضیوفُ الشیطان شوی

همه احرام پوشند و محرم شوند

همه لُبیک گویند و مرحم شوند

فرق آنان پاکی و ناپاکی است
هر چه خیر است بدان در پاکی است
هر چه شرّ است در ناپاکی است
شرّ تو بدان ناپاکی است
نظری کن به حجّ اولیا
درس بگیر از حجّ اولیا
سید سجّاد را، وقت احرام بین
صادق آل محمّد را، وقت احرام بین
ترس آنان، از ردّ لئیک، بُود
خطر از ردّ لئیک، بُود
ما باید در سه جا صادق باشم
وقتِ لئیک و نستعین، صادق باشم
جای سوّم وقتِ اذنِ دخول ما بُود
راستگویی وقتِ اذنِ دخول ما بُود
تو باید بدانی امامت ناظر است
بلکه دانی امامت حاضر است
گر بدانی امامت حاضر و ناظر است

شرم خواهی نمود، گر بدانی ناظر است

اولین حج از که بود؟

ای برادر بگو اولین حج از که بود

از چه او حج کرد او، گو که بود؟

حج اول را آدم و حوا نمودند

از خطای خود، گرد کعبه توبه نمودند

آدم با امر خدا، کعبه را بر پا نمود

بر آمرزش خود، کعبه را بر پا نمود

گفت: خدایا مزد من را، چه دهی؟

هر که کاری کند، مزد او را چه دهی؟

گفت: چه خواهی آدم، گو تا بدهم؟

گفت: آمرزش طلبم، آدمم تا بدهی

گفت: آمرزیدم تو را، از پس چه خواهی بگو؟

گفت: فرزندانم را گفت از پس چه خواهی بگو؟

گفت: آنان تا قیامت، گرفتار دشمن اند؟

گفت: می بخشم، گر گرفتار دشمن اند

هر کدام آینه گردِ کعبه توبه کنند
همه را می بخشم گر گرد کعبه توبه کنند
کعبه را بهر خاطیان ساخته ایم
هر که خواهد بیاید، بهر خاطیان ساخته ایم
گرد کعبه جستجوی رحمت می کنند
رحمت آماده است، جستجوی رحمت می کنند
راز خود را با خدای خود کنند
اُنس خود را با خدای خود کنند
لذتِ اُنس و مناجات، اینجا است
لذتِ اُنس و حاجات اینجا است
حاجت آر داری اینجا می دهند
حاجت و انعام را اینجا می دهند
کعبه ی حاجات اینجا آمده
اُنس و با معبود، اینجا آمده
قَدَمِ مولود کعبه اینجا مده
مادر و فرزندی، اینجا آمده
دربان ابراهیم خلیل است آمده

قدمش اینجا نهاده، خلیل است آمده

کعبه را باز ساخته با پسرش

همسرش با پسرش اسماعیل آمده

قدم در حجر گذار زیر ناودان بیا

دست بردار به دعا زیر ناودان بیا

ناودان میزاب رحمت است

دست خود باز کن، میزاب رحمت است

از عرفات و منا گو به ما؟

ای برادر چیزی از عرفات منا بر ما بگو

هر چه داری، از عرفات و منا بر ما بگو

عرفات جبرئیل مناسک یاد ابراهیم نمود

تا شناسد راز حق، یاد ابراهیم نمود

عرفات از معرفت باشد، خدا را یاد کن

هر چه خواهی بخواه، خدا را یاد کن

همه آنجا آمرزیده شوند، شک مکن

این خطایی است بزرگ، آمرزیده شوند شک مکن

گر شب قدر آمرزیده نشوی، عرفات بیا

گر گناهت زیاد بود، آمرزیده نشدی، عرفات بیا

شب و روز عرفه هر چه داری بگو

کم مگو بیشتر بگو، هر چه داری بگو

دست رحمت آنجا بر سر هر کس کشند

همه را می بخشند، بر سر هر کس کشند

گر غلام زنجی و کافر بُود

عرفات می بخشند، گر چه کافر بُود

هر چه خواهی عرفات می دهند

آرزو کن بیایی عرفات می دهند

گر چه هیچ کاری نکنی، غیبت نکنی

باز او را آمرزند، گر غیبت نکنی

با گناه راه رحمت را مَبَند

با خطاها دَرِ رحمت را مَبَند

دَرِ رحمت باز است روی همه

راه رحمت باز است ری همه

این گناهان است، مانع رحمت شود

جای رحمت، گناه، مانع رحمت شود
ای گنهگار توای مانع رحمت می شوی
در رحمت بازاست، توای مانع رحمت می شوی
چون که آمرزیده شوی، در عرفات
آرزویت رسی در منا، بعد از عرفات
شب عید در مشعر شاد باش ذاکر حق باش
شب عید آمرزیده شوی، ذاکر حق باش
پس بیا در منا دو سه روزی بمان
هر چه خواهی بخواه، دو سه روزی بمان
پس بیا تمرین کن جنگ با دشمنت
تا که پیروز شوی در جنگ با دشمنت
پس بیا نزد جمرات شیطان را بزن
تا نیاید دیگر نزد تو شیطان را بزن

در مکه چه باید بکنیم؟

ما، در مکه فراغت داریم چه باید بکنیم؟
عمر خود را تلف نکنیم، چه باید بکنیم؟

در فراغت ها تا توانید گرد کعبه روید
هدف، طواف و نماز باش، دیدن کعبه روید
گر که خسته باشید، بیاید ختم قرآن کنید
تا توانید در مکه چند ختم قرآن کنید
مکه محل نزول قرآن بود، ختم قرآن کنید
در کناری بنشینید ختم قرآن کنید
در اطاق ها ننشینید حرف دنیا نزنید
خالی از غیب و بهتان نیست، حرف دنیا نزنید
شیطان حریف است، کرده های شما بر باد دهد
گر که با نااهلان باشید، کرده های شما بر باد دهد
بروید مسجدالحرام، نمازش یکصد هزار است
کی توانید دیگر بیاید، نمازش یکصد هزار است
درس عبرت بگیرید، فکر کنید اینجا کجاست؟
جای دیگر نروید، مسجد روید، فکر کنید اینجا کجاست؟
از کجا دیگر نتوانید بیاید، فکر کنید اینجا کجاست؟
در مدینه، مسجد و حرمین است، فکر کنید اینجا کجاست؟
حرمین را زیارت کنید، در مسجد بمانید

تا توانید وقتِ خلوت روید، در مسجد بمانید

مدینه شهر پیغمبر است، در مسجد بمانید

هر چه زودتر بروید، زیارت کنید، در مسجد بمانید

صادق آل محمد گفت: وقت کم است، نماز و صلوات زیاد کنید

تا توانید در مسجد باشید، نماز و صلوات زیاد کنید

زیارت کنید، قرآن بخوانید دیگران را دعا کنید

بهر خود دعا کنید، بهر فرج دعا کنید، دیگران را دعا کنید

کار بیهوده نکنید، حرف دنیا نزنید دعا کنید

از خدا توفیق خواهید، حرف بیهوده نزنید دعا کنید

تا که چشمی بر هم زنید، گویند برویم

پس بدانید چه کنید، غفلت نکنید، گویند برویم

ای برادر غافل مشو وقت را غنیمت بشمار

هر چه طاقت داری فیض ببر وقت خود را غنیمت بشمار

سال ها آرزو داشتی، خدا توفیق داد آمدی

این عنایات خدا بود، خدا توفیق داد آمدی

حج یکسال واجب است، یکبار توفیق دهند

بهره ی کامل ببر از حج، یکبار توفیق دهند

«خادم» از خدا خواه، تا مکه روی
بهره ها را ببری هر سال مکه روی
گر نشد، کربلا، یا مشهد می روی
ثواب یکصد حج یا صدها حج می بری

تا توانی فضل مولا را بگو

فضل مولا را غنیمت بدان، فضل مولا را بگو
بهترین کار است برادر، فضل مولا را بگو
در فراغت ای برادر فضل مولا را بگو
عمر به پایان می رسد، ای برادر فضل مولا را بگو
فضل مولا را خدا گفته، فضل مولا را بگو
فضل مولا را پیمبر گفته، فضل مولا را بگو
اهل آسمان فضل مولا را گویند، فضل مولا را بگو
فضل مولا را امامان گفته اند، فضل مولا را بگو
فضل مولا گفتن، شرف ماست فضل مولا را بگو
فضل مولا سبب آمرزش است، فضل مولا را بگو
افتخار ما فضل مولا است، فضل مولا را بگو

عمر تمام می شود، همه چیز فانی می شود، فضل مولا را بگو

فضل او فضلِ نبی است، او نفسِ نبی است

راه او راهِ نبی است، فضل مولا را بگو

او ولی است، عین الله است، امین الله است

او یدالله است، وجه الله است، فضل مولا را بگو

خدا در قرآن او را صراط مستقیم دانسته است

بلکه او را حق دانسته، فضل مولا را بگو

پیمبر فرمود: حق، اوست، حق همراه اوست

هر کجا باشد، حق همراه اوست، فضل مولا را بگو

آیه ی «أَنْفُسَنَا» گوید: او نفسِ نبی است

فضل او فضلِ نبی است، فضل مولا را بگو

قرآن گوید: «أُذُنٌ وَاَعِيَهُ» اوست

عِلْمِ او عِلْمِ نبی است، فضل مولا را بگو

نور همراه نبی اوست، یا قرآن اوست

او قرآن است، قرآن با اوست، فضل مولا را بگو

او ولی خداست، نبی را ولی است

«أَطِيعُوا اللَّهَ» گوید: «أُولُو الْأَمْرِ» است، فضل مولا را بگو

شمس او را می شناسد، بهر او طالع می شود
ستاره می شناسد، وارد خانه می شود، فضل مولا را بگو
او در معراج با نبی بود، خدا سلامش برساند
شاهدش «إقرأ سلامی» بود، فضل مولا را بگو
هر چه گوئیم، کم گفتیم، فضل او بی منتهاست
فضل او را نتوان شمرد، فضل مولا را بگو
«کلمات الله» است، فضل او بی شمار است
«کلمات الله» بی شمار است، فضل مولا را بگو
گر دریا مرگب، درختان قلم، جنّ و انس کاتب شوند
فضل او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند
«خادم» فضل او را خدا و نبی بی شمار گفته اند
کی توانی تو شماری، تا توانی فضل مولا را بگو

فضل احمد را بگو

فضل احمد را بگو فضل مولا را بگو
فضل احمد، فضل مولا است، فضل مولا را بگو
فضل احمد، فضل مولا، فضل مولا فضل احمد است
فضل احمد را بگو، فضل مولا را بگو

فضل مولا، فضل احمدست، فضل مولا را بگو

فضل احمد، فضل مولا است، فضل مولا را بگو

فضل احمد قرآن است، فضل قرآن احمد است

فضل مولا قرآن است، فضل قرآن احمد است

فضل مولا حق است، حق فضل احمد است

فضل مولا و نبی حق است، فضل حق، فضل احمد است

فضل مولا و نبی یکیست از فضل خداست

فضل هر صاحب فضلی از فضل خداست

هر کجا نام احمد آید، فضل او فضل علیست

فضل نبی، فضل حق است، فضل علیست

هر دو از یک نورند، از یک شجرند

علی نفس نبی است، از یک شجرند

قرآن گوید: علی نفس نبی است

حق گوید: علی نفس نبی است

گر تو خواهی نبی، علی نفس نبی است

گر تو خواهی علی، نبی نفس علیست

او شجاع است او امین، او نفس نبی است

او وکیل و وصی است او، نفسِ نبی است

بهرتر از او بعد از نبی کیست؟ او نفسِ نبی است

نی بلید است، نی پلید است، او نفسِ نبی است

قرآن گوید: او ولی است، او نفسِ نبی است

نبی گوید: او ولی است، او نفسِ نبی است

همه گویند: علی افضل است، جز از نبی

انبیا گویند: علی افضل است، جز از نبی

عدو گوید: علی افضل است، از بلید و پلید

همه گویند: علی افضل است، از بلید و پلید

پس چرا خانه نشین شد علی؟ بلید آمد بکار

این جهالت بود، عداوت بود، بلید آمد بکار

جاهلیت باز آمد، مردم گمراه شدند،

علی نخواستند مردم، گمراه شدند

«خادم» چه گویی؟ همه دانستند، ولی شیطان آمد بکار

حرفِ شیطان را پذیرفتند، شیطان آمد بکار

شیطان چه می‌گویی به ما بر ما بگو

شیطان چه می‌گوید، به ما بر ما بگو؟

او که پنهان است، چه می‌گوید؟ بر ما بگو؟

حرف شیطان چیست بر ما بگو؟

او عدوّ مبین است چه گوید، بر ما بگو

او گوید: من راست گویم بیا

هر چه گویم راست گویم بیا

هر چه هست دنیا است تو بیا

آخرت خبری نیست دنیا است تو بیا

شاد باش یک شب صد شب نشود

عشق کن، حال کن، یک شب صد شب نشود

دوزخ و جنت و نار، وعده است

نقد را تو بگیر این‌ها وعده است

عقل می‌گوید شیطان دشمن است

هر چه گوید، خلاف است دشمن است

انبیا را بین حقّ را گویند

حرف آنان را بین حقّ را گویند

دنیا چند صباحی بیش نیست
چون به پیری رسی، زمانی بیش نیست
وقت مردن، پشیمان می شوی
هوس ها گذرد، پشیمان می شوی
هوس ها تو را می فریبد، بیدار باش
این شیطان است، تو را می فریبد، بیدار باش
دل مَبند به چند روزِ زندگی
چند روزی بیش نیست، زندگی
پس از آن، مرگ و قیامت آید
چون که مردی، ندامت آید
ندامتگاهِ غافل، بدان دوزخ بُود
محبس گنهکاران، بدان دوزخ بود
در ندامتگاه، راه چاره تَبُود
بس عذاب است، راه چاره تَبُود
پس بیا تا زنده ای، بیدار باش
پیرو انبیا باش، بیدار باش
حق یکیست، راه حق یکیست بیدار باش

راه باطل مرو، حق یکسیت بیدار باش

سوی خوبان بُرو، تا خوب شوی

حرفِ آنان گوش کن تا خوب شوی

از رفیق بد دوری کن، رفیق خوب بگیر

هر چه هست از رفیق است، رفیق خوب بگیر

اهل بیت کیانند بر ما بگو

اهل بیت کیانند بر ما بگو؟

گو آنان کیانند، بر ما بگو؟

همه پاک اند طاهراند، مطهرند

آیه ی تطهیر گوید: همه مطهر اند

پاک اند از رجس و پلیدی، طاهرند

گو که از هر پلیدی طاهرند

نه بلیدند، نه پلیدند، طاهرند

انتخاب خدایند، طاهرند

بلکه معصومند، بی گناه اند طاهرند

عالمِ اسرارند، بی گناهند طاهرند

ص: ۱۹۰۹

انتخاب خدايند، طاهرند، مطهرند

عالمِ اسرارند، طاهرند مطهرند

نه بليدند، نه پليدند، نه قارون

ديگران بليدند، پليدند، قارون

لايق رهبري نيست، انتخاب مردم

مردم اسرار ندانند، كي صحيح است انتخاب مردم

«خير» حقّ مردم نيست، اي نادان

تو به قرآن نگاه کن، اي نادان

رأي مردم انتخاب نيست، تأييد بُود

بعد رأيِ خدا، رأيشان تأييد بُود

تأييد، غير بيعت است، تأييد است

انتخاب حقّ مردم نيست، رأيشان تأييد است

رأي تو، فتواي تو، نادانست

کمترين حرف ما، نسبت به تو، ناداني است

تو که ناداني، از فتوا، بترس

ديگران را گرفتار مکن، از فتوا بترس

مفتي و قاضي، شفير دوزخ اند

هر که باشد چون تو، شفیر دوزخ است

تو که لایق نیستی چرا تفسیر قرآن می کنی؟!

جای تو در نار است، چرا تفسیر قرآن می کنی؟!

تو از اهل البیت جدایی، تفسیر قرآن می کنی!

تفسیر حقّ اهل البیت است، تو تفسیر قرآن می کنی؟!

هر که قرآن را با رأی تفسیر می کند!

جایگاهش دوزخ است، با رأی تفسیر می کند!

در قیامت از او پرسند، معنای آیه چیست؟!

او نادان است، نداند معنای آیه چیست؟!

پس به دوزخ رود، جایگاهش دوزخ است

دوزخی باشد او، جایگاهش دوزخ است

«خادم» چه گویی این ها نوکرِ دشمن اند!

خود ندانند، آنان نوکرِ دشمن اند

از حسین فاطمه گو احمد خشنود شود

ای حسینی بیا، از حسین فاطمه بگو

حرف دیگر مزن، از حسین فاطمه بگو

حسین بن علی فرزند، فاطمه بود

او را تشنه کشتند، فرزند فاطمه بود

گفت: من چه کردم به چه جرمی مرا می کشید؟!

من مهمان شمایم، به چه جرمی مرا می کشید؟!

گفتند: ما با پدرت دشمنی داشته ایم!

پداران ما را کشته است، با او دشمنی داشته ایم!

گفت: تشنه ام، چرا تشنه می کشید؟!

گفتند: عثمان تشنه بود، تشنه می کشیم

پسر فاطمه را تشنه کشتند کربلا!

آب قیمت جان بود، تشنه کشتند کربلا

آب ندادند، تشنه کشتند، او را!

بچه ها العطش گفتند، تشنه کشتند او را

آه اطفال بلند شد از تشنگی سوختند همه

طفل بی شیر، سوخت از تشنگی سوختند همه

روی دست پدر بود اصغر، گفت: تشنه است!

تشنه کشتند او را، هر چه گفت تشنه است

ناله ی اطفال بلند شد، از بهر تشنگی!

دست عباس جدا شد، از بهر تشنگی!

عباس گفت: برادر، اطفال تشنه اند

زنده ماندن سخت است، اطفال تشنه اند

گفت: برادر، اذن میدانم بده

طاقت دیدن ندارم، اذن میدانم بده

شاه گفت: اطفال تشنه اند، سقایی نما

دل بر آنان سوزد، سقایی نما

شاه تشنه بود، سقا تشنه بود، وارد آب شد

آب ننوشید، سقا بود، وارد آب شد

مشک آب کرد، بیرون آمد دست او قطع شد

هر چه کرد آب را به خیمه برد، دست او قطع شد

آب ها ریخت نا امید شد، عمودی بر او زدند

گفت: برادر، فریادم برس، عمودی بر او زدند

شاه آمد بالین برادر، گفت: بشکست کمرم

بی برادر شدم، تنها شدم، بشکست کمرم

تا که بازگشت نزد اطفال و درمانده شد

گفتند: آب نخواهیم، گو عمو آید، درمانده شد

عمود خیمه ی عباس کشید و گفت بی برادر شدم

علمدارم کشته شد، خدایا بی برادر شدم

ناله ی اطفال بلند شد، سقا چه شد؟!؟

گو عمو آید، آب نخواهیم، سقا چه شد؟!؟

فضل مولا را بگو فضل احمد است

کار ما فضل مولا است، فضل مولا را بگو

کاری بهتر از فضل مولا نیست، فضل مولا را بگو

فضل مولا کار ماست، بهترین کار ماست

کار ما فضل الهی است، افتخار ماست، فضل مولا را بگو

فضا مولا، فضل نبی است، بیا فضل مولا را بگو

فضل مولا، بی شمار است چه دانی، فضل مولا را بگو

فضل مولا «کلمات الله» است، کلمات الله بی شمار است

فضل مولا گفتن، سبب آمرزش است، فضل مولا را بگو

فضل مولا شنیدن، فضل مولا دیدن آمرزش است

فضل مولا گفتن، خشنودی حق است، فضل مولا را بگو

گر که خواهی پیمبر، فاطمه خشنود شوند

فضل مولا حق است، مولا حق است، فضل مولا را بگو

گر که خواهی خدا خشنود شود، فائز شوی

فضل مولا، خشنودی حق است، فضل مولا را بگو

گر که خواهی وقت ضایع نشود، بکوش

فضل آل الله را بگو، حق است، فضل مولا را بگو

فضل مولا را کس نتواند شمرد، بی شمار است فضل او

کلمات الله است، بی شمار است، فضل مولا را بگو

پیمبر فرمود: گر اشجار قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، فضل مولا را بگو

قرآن گوید: او صراط مستقیم است، علیست، حق است

او نفس نبی است، حق است، فضل مولا را بگو

تو چه دانی از فضل او، فضل او را نبی نشمرده است

او گفته فضل علی بی شمار است، فضل مولا را بگو

اسدالله است، وجهه الله است، عین الله است علی

او امین الله است، یدالله است، فضل مولا را بگو

تا قیامت گر تو، عمر کنی، فضلش شرایبی

قطره ای از فضل او را گفته ای، فضل مولا را بگو

یاد او، ذکر او، ذکر خداست، فضل مولا را بگو

دیدن رویش عبادت بُود، فضل مولا را بگو

عاشق اوست نبی، عاشق است او نبی را

عاشق اوست خدا، او خدا را عاشق است، فضل مولا را بگو

عاشقیم ما علی را، عاشقیم ما نبی را

ای خدا عشق بیشتر بده، فضل مولا را بگو

ای خدا، عشقت بده، عاشق شویم

این تمام آروزی ماست، فضل مولا را بگو

آخرالأمر فضل مولا را ندانیم، این قطره بُود

قطره چون ریزد به دریا، دریا شود، فضل مولا را بگو

ای خدا تا عمر دارم، توفیق فضلش را بده

عمر نخواهم، با فضل مولا خواهم، فضل مولا را بگو

همه عمرم را وقف فضل او کردم، خدایا بپذیر

چیز دیگر نخواهیم جز خشنودی تو، فضل مولا را بگو

«خادم» قطره ای هستی ز دریا کو قطره ام

بیش از این نیستی تو، فضل مولا را بگو

فضل احمد را بگو

فضل احمد را بگو، بی شمار است فضل او

نام احمد را بپر، بی شمار است فضل او

شأن او از همه بالاست، نیست مثل او

گر نباشد علی، هیچ کجا نیست مثل او

علی است نفسِ نبی و نبی نفسِ علیست

پیمبر مثلی ندارد، بس نفس علیست

هر پیامبر داند، احمد افضل است

صاحبِ خلقِ عظیم است، احمد افضل است

او امام بود در معراج بر انبیا

فضل او ظاهر بود در معراج، بر انبیا

عرشیان و ملائک همه خاضع شدند

فضل او را دانستند و خاضع شدند

مَلَأَ اَعْلَا رَفْتِ، «سدره المنتهی» رفت

«قَابِ الْقَوْسِیْنَ» رفت، «سدرهاالمنتهی» رفت

مَلَكُوتِ اَعْلَا رَفْتِ «دَنَا فَتَدَلَّى» رفت

وَحَى اللّٰهُ شَدَّ بِهِ اَوْ، «فَتَدَلَّى» رفت

جبرئیل گفت: اینجا جای من نیست، جای توست

قدمی گر آیم، می سوزم، جای من نیست، جای توست

نه پیمبر، نه رسول، نه ملک، اینجا نرسد

این مقام تو است، کس به اینجا نرسد

در شرافت او از همه بالا گرفت، او لایق است

هر چه خوبی بگویی بهر او، او لایق است

بس علی همتای اوست، همتایی ندارد جز علی

هر دو از یک شجرند، همتایی ندارد جز علی

افتخار داریم، نبی ما افضل و اکمل است

جز علی مثلی ندارد، افضل و اکمل است

شرق و غرب عالم گردی، بهتر از او را نیابی

همه عالم را بگردی، بهتر از او را نیابی

قدمش برکت، دستش برکت، همه چیزش برکت

«رحمه للعالمین» است، همه چیزش برکت

قدمش در یثرب برکت شد، کار او معجزه شد

خانه ی ایوب انصاری آمد، کار او معجزه شد

اثر قدمش بر سنگ سخت ظاهر شد، دیده شد

قدمش روی خاک، بی اثر بود، دیده نشد
معجزاتش بی شمار بود، هر چه خواستند آماده شد
کوه وارونه شد، شتر زنده از سنگ آماده شد
هر چه خواستند و نخواستند معجزه بود دیده شد
خدا فرمود: هر چه خواهند را می دهم، معجزه دیده شد
گر بگویی همه افعالش معجزه بود، حق گفته ای
گر بگویی جمالش معجزه بود، حق گفته ای
همه چیزش معجزه، فعل و کلامش معجزه بود
بلکه حرکات و سکناش معجزه بود

گو فضل فاطمه

فضل احمد گفتی، فضل مولا گفتی، گو فضل فاطمه
فاطمه محور خوبان است گو فضل فاطمه
فاطمه دخت احمد است، نطفه اش از جنت است
پاکترین نطفه است، نطفه اش از جنت است
دخت پیغمبر است، محبوبه ی احمد است
همه چیزش نیکوست، محبوبه ی احمد است

ص: ۱۹۱۹

پدرش احمد است، شوهرش حیدر است، از هر زنی بهتر است

بهتر از مریم و آسیه است، از مادرش بهتر است

بهترین زن های عالم است، از هر زنی بهتر است

سید زن های عالم است، از هر زنی بهتر است

پدرش می گفت: فدایش باد پدرش

تو کجا دیدی دختری، مادر پدرش

پدرش «رحمه للعالمین» می گفت: فدایش باد پدرش

این سخن را پدرش گفت: فدایش پدرش

پدرش شاد می شد، گر می دید دخترش

دخترش شاد می شد، گر می دید پدرش

چون سفر می کرد، اوّل وداع می کرد با دخترش

از سفر باز می گشت، اوّل می آمد نزد دخترش

دل احمد شاد می شد، چون می دید دخترش

فاطمه شاد می شد، گر می دید پدرش

پیمبر فرمود: رضای فاطمه، رضای خداست

بلکه فرمود: خشم فاطمه خشم خداست

پس چرا بعد از پدر، آزارش نمودند

خانه اش آتش زدند، آزارش نمودند

از امامت از ولایت دفاع کرد کشته شد

محسنش کشته شد، حیا کرد کشته شد

او بین در و دیوار، پدر را صدا زد ناله کرد

مرگ خود را از خدا خواست و ناله کرد

حبل الله را با حبل بستند، او دفاع کرد

حبل المتین را با حبل بستند، او دفاع کرد

این دفاع، سبب تازیانه شد، او را زدند

دست او از مولا قطع شد، از بس او را زدند

او بیمار شد، درمانده شد، گو چه شد؟

بعد از پدر از دنیا سیر شد، گو چه شد؟

مرگ خود را از خدا خواست، خسته شد!

علی خانه نشین شد، زهرا رفت، خسته شد

«خادم» این بود یادگار پیمبر، بین با او چه شد؟!

حقّ ذی القربا همین بود، بین با او چه شد؟!

شب جمعه شد، یاد مهدی می کنیم

جمعه آید، یاد مهدی می کنیم

ای برادر بیا مگه رویم، دعایش می کنیم

فرزند فاطمه است، ما دعایش می کنیم

عرفات رویم، طواف کنیم، دعایش می کنیم

انتظارش داریم، دعایش می کنیم

ای خدا، گو مهدی کی خواهد آمد؟

بین فساد و گناه را، مهدی کی خواهد آمد؟

ای خدا، اصلاح مان کن تا مهدی بیاید

ما چه باید بکنیم، تا مهدی بیاید

گویند: مانعش ماییم، چه کنیم، مهدی بیاید؟

ای خدا، اصلاح مان کن، تا مهدی بیاید

ما ندانیم چه کنیم؟ گناه زیاد است!

ای خدا، حرف ما را نپذیرند، گناه زیاد است

ما دعا کردیم، نیامد، او گفت دعا کن

گر چه ناقابل بودیم، دعا کردیم، او گفت: دعا کن

ما ندانیم چه شد؟ عیب از کجا بود، دعا بی اثر شد؟

تا توانستیم دعا کردیم، دعا بی اثر شد، بی اثر شد
متحیر ماندیم، دعا بکنیم یا نکنیم، پس چه کنیم؟
عاقلی گفت: تو دعا کن، مگو: پس چه کنیم
تو دعا کن، یأس پیدا مکن، خدا کریم است کریم است
منتظر باش مهدی بیاید، خدا کریم است، کریم است
تو بگو: شیعیان، همگی دعا کنند، تا مهدی بیاید
مهدی فاطمه، منتظر است، دعا کنید، تا مهدی بیاید
ای خدا به حق احمد، بگو مهدی بیاید، تا بیاید
کار در دست تو است، گو بیاید، تا بیاید
تو کریمی، تو رحیمی، بگو مهدی بیاید، تا بیاید
یا که ما را اصلاح کن، گو بیاید، تا بیاید
آنچه می بینیم، نشان صلاح نیست، فساد است، فساد است
حرف نوح را می زنیم ما، فساد است فساد است
جز که لطف تو شامل شود، ما را اصلاح کنی
ما که اصلاح شدنی نیستیم، گر تو ما را اصلاح کنی
راه خیر بسته شده، رحم و انصاف، کجاست؟!
همه در فکر خویش اند، رحم و انصاف کجاست؟

اکثر مردم گناه را بینند و دانند و ساکت اند

با اهل گناه، مدارا می کنند و ساکت اند

ساکتین، جرم گنهکار دارند، چرا ساکت اند؟

مدارا کردن با گنهکاران، گناه است، چرا ساکت اند؟

گر عذاب آید، همه را گیرد، چون ساکت اند

به شعیب خدا همین را گفت، گفت ساکت اند

جمعه شد، منتظر باشید، آقا بیاید

راه باز کنید، دست به سینه به ایستد، آقا بیاید

گل بریزید، شاد باشید، آقا بیاید

همه را خبر کنید، صف کشید، آقا بیاید

ای خدا ما آماده ایم، تا آقا بیاید

منتظر مانده ایم، دعا می کنیم آقا بیاید

چشم به راهیم، به این سو و آن سو نگریم

همه با خود گوئیم: اکنون آقا بیاید

ما به مردم گفته ایم، صبر کنید آقا بیاید

تا که رخسارش ببینیم شاد شویم، آقا بیاید

از سرِ راهش نرویم، منتظریم آقا بیاید

خدا وعده داده، صبر کنید، آقا بیاید

پیمبر فرمود: صبر کنید، آقا بیاید

مولا فرمود: صبر کنید، آقا بیاید

امامان فرمودند: صبر کنید، آقا بیاید

انبیا گفتند: صبر کنید، آقا بیاید

همه گفتند: صبر کنید، منجی بیاید

همه ی انسان ها منتظرند، منجی بیاید

ما دانیم چاره ای نیست، جز منجی بیاید

چون فساد عالم را بگیرد، منجی بیاید

ما باید آماده شویم، تا منجی بیاید

مانعی نیست بمیریم و منجی بیاید

منتظر گر باشیم، باز گردیم چون منجی بیاید

ملکی گوید: برخیز بیا، منجی بیاید

منجی عالم مهدی است، خدا گو منجی بیاید

رحم کن بر مستضعفین گو منجی بیاید

اهل عالم همه منتظرند، منجی بیاید

منجی عالم مهدی است، خدا گو منجی بیاید
چون جمعه آید، ما امیدواریم منجی بیاید
منجی فرزند فاطمه است، خدا گو منجی بیاید
همه آماده شوید، نماز جمعه رویم، منجی بیاید
گوش آماده کنید، منادی گوید منجی بیاید
پاک و پاکیزه شوید، تا دیدارش رویم
سوی کویش رویم، بشنویم منجی بیاید
لباس تازه پوشید، مَطَّر شوید، منجی بیاید
منجی عالم است او، همه آماده شوند، منجی بیاید
علامات ظهورش رسیده، ای مردم، منجی بیاید
گر یک روز از این عالم مانده باشد، منجی بیاید
«خادم» گو همه آماده شوید تا منجی بیاید
گر که آماده شوید، بدانید منجی بیاید

مهدی کی خواهد آمد

ای خدا گناهان فراوان شده، مهدی کی خواهد آمد؟!

راه چاره مسدود شده، مهدی کی خواهد آمد؟!

ص: ۱۹۲۶

درمانده شدند، چه کنند؟ مهدی کی خواهد آمد؟!

فساد همه جا را گرفته، ندانند چه کنند، مهدی کی خواهد آمد؟!

ای خدا رحمی کن به شیعه، درمانده شدند، مهدی کی خواهد آمد؟!

فساد همه جا را گرفته، مردمان فاسد شدند، مهدی کی خواهد آمد؟!

صالحان درمانده اند، زندگی سخت شده، مهدی کی خواهد آمد؟!

صالحان کم شده اند، طالحان زیاد شدند، مهدی کی خواهد آمد؟!

رأی اکثر با صالحان نیست، مانده ایم، مهدی کی خواهد آمد؟!

مردم از خوبان بدگویی کنند، با بدانند، مهدی کی خواهد آمد؟!

حاکمان فاسد شدند، فکر مردم نشدند مهدی کی خواهد آمد؟!

ما گرفتار شدیم، طعنه بر ما می زنند، چه کنیم، مهدی کی خواهد آمد؟!

همه دانند فساد، همه جا را گرفته، زبان ها بسته شده، مهدی کی خواهد آمد؟!

کسی نیست بگوید: چرا فساد فراوان شده؟ باید چه کنیم؟ مهدی کی خواهد آمد؟!

ای خدا، راه چاره چیست؟ تو بفریاد رس، بگو مهدی کی خواهد آمد؟!

ما ندانیم چه کنیم، هر کجا می رویم فساد است، مهدی کی خواهد آمد؟!

گناهان زیاد است چه کنیم؟

ای خدا ما گلایه نداریم ز تو، تو کریمی تو رحیمی

ص: ۱۹۲۷

از تو رحمت طلبیم رحم کن به ما، تو کریمی تو رحیمی

رحمت تو واسع است، از تو رحمت طلبیم

تو کریمی، تو رحیمی، از تو رحمت طلبیم

ای خدا بحقّ «رحمهللعالمین» رحم کن بما

«رحمهللعالمین» از تو است، رحم کن بما

اکرم الأکرمنی، رحمه للعالمنی، رحم کن بما

به تو امیدواریم، تو کریمی تو رحیمی رحم کن بما

ای خدا دوستان و شیعیان احمدیم، رحم کن بما

ای خدا به حقّ مصطفی و مرتضا رحم کن به ما

ای خدا مستضعفین بی پناهییم، رحم کن به ما

ای خدا به حقّ احمد و آل احمد؛ رحم کن به ما

ما پناهی نداریم، ای خدا رحم کن بما

گنهکاران زیادند، ای خدا رحم کن بما

فساد و گناه فراوان است ای خدا رحم کن بما

فرجی بر ما رسان ای خدا، رحم کن بما

آخرالزمان است، خدایا رحم کن بما

ما ندانیم چه کنیم، ای خدا رحم کن بما

دینِ ما در خطر است، ای خدا رحم کن بما
دام شیطان زیاد است، ای خدا رحم کن بما
ای خدا همسر و اولادمان در خطرند، رحم کن بما
ای خدا دزدانِ دین زیادند، رحم کن بما
ای خدا به هر سو نگریم گناه است، رحم کن بما
متحیر مانده ایم چه کنیم، ای خدا رحم کن بما
ما پناهی جز تو نداریم، خدایا رحم کن بما
ای خدا دوست و هم نشین، اهل گناهند، رحم کن بما
ای خدا راه دین داری بسته شده، رحم کن بما
هر که را می نگریم اهل گناه است، رحم کن بما
ای خدا تا زنده ایم، دین مان حفظ کن، رحم کن بما
اهل و فرزندانمان حفظ کن رحم کن بما
ما نخواهیم خدایا زنده باشیم با گناه، رحم کن بما
پاکمان کن، آمرزیده بپر، رحم کن بما
ما ایمان خواهیم، اعتقاد و ولایت خواهیم، رحم کن بما
هر چه داده ای، خدا حفظ کن، رحم کن بما
«خادم» دین خود را به خدا بسپار، گو رحم کن بما

راه دیگر نیست، جز گوئی: خدا رحم کن بما

دعای ندبه یادی از مهدی

دعای ندبه بخوان؛ فضل احمد را بدان

بهترین اند آنان، فضل احمد آل احمد را بین

الحمد لله، درود خدا بر احمد و آتش بود

خدا را حمد کنیم، درود خدا بر احمد و آتش بُود

نو آنان را برگزیدی، احمد و آتش بُوند

بهترین اجر و پاداش دادی، احمد و آتش بُوند

زهد را شرط کردی بر آنان احمد و آتش بُوند

تو دانی پذیرفتند، احمد و آتش بُوند

زین سبب مقرب شدند، احمد و آتش بُوند

قرب آنان را خواستی، احمد و آتش بُوند

ملائک بر آنان نازل شدند، احمد و آتش بُوند

وحی بر آنان نازل شد، احمد و آتش بُوند

علم خود را تحفه دادی به آنان، احمد و آتش بُوند

به درگاہت نزدیک کردی، احمد و آتش بُوند

وسيله شدند بر رضوان تو، احمد و آتش بوند

شفعای جنت اند، احمد و آتش بوند

انبیاء و اولیاء اکرام کردی ای خدا

بهترین را انتخاب کردی، احمد و آتش بوند

آدم و حوا به جنت بردی و خارج نمودی

آدم وسيله آورد نزد تو، احمد و آتش بوند

نوح و یارانش در کشتی، نجات دادی از هلاک

رحمتت بود به آنان، نجات دادی از هلاک

ابراهیم را خلیت دانستی، یاد او را زنده کردی

دعایش مستجاب کردی، یاد او را زنده کردی

او دوست داشت شیعه ی مولا شود، شیعه شد

افتخارش شیعه بودن بود، او شیعه شد

موسی را سخن گفتی با درخت، او کلیمت شد

او پیمبر شد، باور نداشت، او کلیمت شد

او یاور خواست، هارون را یاورش کردی

سوی فرعون فرستادی، هارون را یاورش کردی

عیسا را بی پدر خلق کردی، دادی بینات

جبرئیل او را کمک کرد، او را دادی بینات
هر کدام را آیینی دادی، شدند صاحب بینات
اوصیایی به آنان دادی، شدند صاحب بینات
هر زمان حجّتی، امامی را کردی راهنما
تا که حق، جای خود ماند، کردی راهنما
کس نگوید رهنمایی نیست، دادی رهنما
تا زمین خالی ز حجّت نماند، دادی رهنما
تا که نوبت به حیبت رسید، او را کردی انتخاب
بهترین خلق تو بود، او را کردی انتخاب
او محمّد بود، احمد بود، سید خلق عالم بود
برگزیده بود، افضل بود، سید خلق عالم بود
انبیا را مقدم بود، سید خلق عالم بود
او بر جنّ و انس مرسل بود، سید خلق عالم بود

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای ندبه

آیه تطهیر گوید: اهل بیت نبی پاکان بوند
پاکتر از هر پاکی بوند، پاکان بوند

حُبِّ آنان واجب و مزد رسالت بُوند

پیمبر فرمود: مزد نخواهم حُبِّ آنان مزد رسالت بُود

آنچه خواستم از محبّت خواستم بهرتان

من اجری نخواستم، من نجات خواستم بهرتان

گر کسی راه نجات خواهد آنان سیل اند بهرتان

گر که جنّت خواهد، آنان سیل اند بهرتان

راه خشنودی حقّ باشد، راهشان

گر که خواهی روی سوی حیّ، باید روی راهشان

پیمبر چون ز دنیا رفت، علیّ شد جانشین اش

هادی امّت بُود او، علیّ شد جانشین اش

پیمبر مُنذر بود، علیّ هادی و راهنما شد

او صادع شرع بود، علیّ هادی و راهنما شد

پیمبر در غدیر گفت: هر که من مولای اویم علیّ مولای اوست

مردمان، بودند و دیدند گفت: علیّ مولای اوست

خدایا دوست بدار، هر که دوستدار علیست

خدایا دشمن بدار، هر که دوستدار غیر علیست

هر که او را یاری کند، یاریش کن ای خدا

هر که خوارش کند، خوارش کن ای خدا
فرمود: هر که من نبیّ اویم علیّ مولای اوست
هر که من مولای اویم، علیّ مولای اوست
ما از یک شجریم، مردم از اشجار دیگرند
علیّ نفس من است، مردم از اقوام دیگرند
علیّ نسبت به من هارون است نسبت به موسی
او وزیر من است، هارون است نسبت به موسی
او نبیّ است، لیک بعد از من نبیّ نبود
گر نبیّ می بود علیّ بود، بعد از من نبیّ نبود
بهترین دختر خود را به علیّ تزویج نمود
بهتر از او نبود، دخترش را به علیّ تزویج نمود
راه مسجد را بر علیّ باز گذارد
هیچ راهی بر دیگران باز نگذارد
علم و حکمت را یکجا به علیّ تعلیم نمود
گفت: من شهر علمم، باب را به علیّ تعلیم نمود
هر که خواهد وارد شهر علم من شود
باید ایستد تا از در شهر علم من وارد شود

فرمود: علی برادر، وصی، وارث علم من است

گوشت او، گوشت من، خون او خون من، سلیم او سلیم من است

جنگ او جنگ من است، حرب و حرب من است

هر که با او بجنگد، جنگ او جنگ من است

فرمود: یا علی، ایمان داخل گوشت و خون تو است

تو همانند منی، ایمان داخل گوشت و خون تو است

فرمود: یا علی، جانشین من بر حوض کوثر تو ای

قاضی دین من، بعد از من تو ای

وعده های مرا، تو وفا خواهی نمود

قرض و دین مرا، تو وفا خواهی نمود

شیعیان در قیامت، نورانی بوند

همگان در بهشت، نزد من اند نورانی بوند

یا علی، مؤمنان را به تو می سنجند بعد من

گر تو را دوست دارند، به تو می سنجند بعد من

علی هادی امت بود بعد من

نور است از ضلالت، روشنایی است بعد من

او جبل الله متین است، صراط مستقیم است

هر که آید سوی او، او صراط مستقیم است

او در قرابت و دیانت، سابق است

کس بر او سابق نیست، او سابق است

در مناقب و فضائل، او سابق است

در اطاعت از نبی، او سابق است

بر اساس تنزیل، من جنگ نمودم

او بر تأویل جنگ نماید، من بر تنزیل جنگ نمودم

او شجاع است، ملامت او را از حق باز ندارد

او در راه حق استوار است ملامت او را باز ندارد

ابطال عرب را، او کشت، نابود شدند

گرگان عرب را، راند تا نابود شدند

زین سبب کینه هایی از او در قلبشان جا گرفته

کینه های بدریه، خبیره، حنیئه جا گرفته

دشمن او شدند، آماده ی جنگ با او شدند

کاری از پیش نبردند، آماده ی جنگ با او شدند

ناکثین و قاسطین و مارقین را بکشت

مارقین بیشتر بُدند، مارقین را بکشت

تا که اشقی آخرین آمد، او را بکشت

او شقیّی اوّلین و آخرین بود، او را بکشت

حاجتش را گرفت و آسوده شد

گفت: سوگند به خدای کعبه و، آسوده شد

آل احمد چه شدند؟

مولا چون کشته شد، گو آل احمد کشته شد

کس حمایت نکرد، آل احمد کشته شد

اعتنایی به وصایای احمد نشد

امامان درمانده شدند، آل احمد کشته شد

گو سفارش کرده بود، تا توانید بکشید

قتل عامشان کنید، تا توانید بکشید

همه با آل احمد گو دشمن شدند

سَبُّ و لعن می کردند و دشمن شدند

جز کمی گو شیعه ی خالص بُدند

حقّی ذی القربا دانستند و خالص بُدند

کشتن و آواره کردند، هر کدام

به دیاری فرستادند، هر کدام

چون اسیران، بهر حاکم بُردند هر کدام

غُلُّ و زنجیر بستند، بر هر کدام

امتحانی بود این بَهرِ هر کدام

تا خدا پاداش دهد، بَهرِ هر کدام

همه دانند زمین را خدا وارث است

مستقین حاکم شوند، خدا وارث است

و عده ی حَقّ، حَقّ است، حاکم شوند

مستقین شایسته اند، حکم شوند

پس بیاید بر آلِ نبیّ گریه کنیم

گریه و زاری کنیم، نُدبه کنیم

اشکِ غم ریزیم بر آنان، نُدبه کنیم

نال و زاری کنیم، گریه کنیم

پس بگوییم کجایست حَسَن، کجایست حسین؟!

یا که گوئیم: کجایند ابناء حسین

صادق بعد صادق، گو کجاست؟

هادی بعد هادی، گو کجاست

گو تو خوبان کجایند، خوبان کجا؟

دشمنانشان کجایند خوبان کجا؟

کجایند شمس طالعه، کجایند اقمار منیره؟

کجایند انجم زاهره، کجایند اقمار منیره؟

کجایند اعلام دین، کجایند حافظان دین؟

کجایند قواعد العلم؟ کجایند قائدان دین؟

کجایند آل احمد؟ کجایند آل طاها؟

کجایند انباء حیدر؟ کجایند آل طاها؟

ای خدا گو آل احمد چه شدند؟

همه را کشتند آواره شدند

ای خدا مهدی کجاست؟

کجاست مهدی فاطمه گو کجاست؟

«أین بقیتهالله» گوید: او کجاست؟

او که قاطع دابر ظلم است، گو کجاست؟

مهدی منتظر را تو گو کجاست؟

او که مانع ظلم و جور است، گو کجاست؟

باقی از عترت هادیه را گو کجاست؟

گو: مُقیم فرائض و السنن کجاست؟

گو حافظِ ملت و شریعت کجاست؟

گو: احیا کننده ی دین و کتاب کجاست؟

گو قاصمِ شوکه المعتدین کجاست؟

گو: هادِمِ اَبْنیه الشُرک و النفاق کجاست؟

گو مبیّد اهل عصیان و فسوق کجاست؟

گو: حاصِدِ فِرْوَغِ الْغَيِّ وَ الشَّقَاقِ كَجَاسْتِ؟

گو قَاطِعِ حَبَائِلِ الْكُذْبِ وَ الْإِفْتِرَا كَجَاسْتِ؟

گو: مَبِيدِ الْعَتَاهِ وَ الْمَرَدَّةِ، كَجَاسْتِ؟

گو: مَسْتَأْصِلِ أَهْلِ الْعِنَادِ وَ التَّضْلِيلِ كَجَاسْتِ؟

گو: مُعَزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذَلُّ الْأَعْدَاءِ، كَجَاسْتِ؟

گو: جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَا كَجَاسْتِ؟

گو: بَابُ اللَّهِ، وَ وَجْهُ اللَّهِ، كَجَاسْتِ؟

گو: سَبَبِ مَتَّصِلِ بَيْنِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ كَجَاسْتِ؟

گو: صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَا، كَجَاسْتِ؟

گو: مُؤَلَّفِ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَ الرِّضَا كَجَاسْتِ؟

گو: طَالِبِ خُونِ أَنْبِيَاءِ وَ أَنْبَاءِ أَنْبِيَا كَجَاسْتِ؟

گو: طَالِبِ خُونِ مَقْتُولِ بِهِ كَرْبَلَا كَجَاسْتِ؟

گو: آن كِه مَنْصُورِ عَلَيَّ مِنْ اِعْتِدَاسْتِ، كَجَاسْتِ؟

گو: مَضْطَرِّ الَّذِي يُجَابُّ إِذَا دَعَا، كَجَاسْتِ؟

گو: صَدْرِ الْخَلَائِقِ ذَوَالْبِرِّ وَ التَّقْوَا، كَجَاسْتِ؟

گو: فِرْزَنْدِ اِحْمَدِ وَ عَلِيِّ مَرْتَضَا، كَجَاسْتِ؟

گو: فِرْزَنْدِ خَدِيجَةِ الْكَبْرَا وَ فَاطِمَةِ الزَّهْرَا كَجَاسْتِ؟

گو: فِرْزَنْدِ مَرْتَضَا وَ مَصْطَفَى كَجَاسْتِ؟

گو: أَيْنِ صَدْرِ الْخَلَائِقِ ذَوَالْبِرِّ وَ التَّقْوَا، كَجَاسْتِ؟

گو: ابن المرتضى و ابن المصطفى، کجاست؟

گو: منصور علی من اعتدی، وافتری، کجاست؟

گو: صاحبِ یوم الفتح و ناشر رایه الهدا، کجاست؟

گو: فرزند احمد و حیدر و فاطمه، کجاست؟

گو: منتقم خون انبیا و اوصیا کجاست؟

گو: مهدی فاطمه است، ما ندانیم کجاست؟

خدایا ظهورش برسان تا بدانیم کجاست؟

با مهدی سخن می گوئیم

از خودش پرسیم و گوئیم: آقا کجائی؟

پدر و مادرم جانم فدایت، آقا کجائی؟

یا ابن السَّادَةِ الْمُقَرَّبِینَ، گو کجائی؟

یا ابنَ النَّجْبَاءِ الْأَکْرَمِینَ، گو کجائی؟

یا ابنَ الْهُدَاهِ الْمَهْدِیِّینَ، گو کجائی؟

یا ابنَ الْخَیْرِهِ الْمَهْدِیِّینَ، گو کجائی؟

یا ابنَ الْغَطَارِفِهِ الْأَنْجَبِینَ، گو کجائی؟

یا ابنَ الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِینَ، گو کجائی؟

یا ابنَ الْخَضَارِمِهِ الْمُتَنْجِبِینَ، گو کجائی؟

یا ابنَ الْقَمَاقِمِهِ الْأَکْرَمِینَ، گو کجائی؟

- يَا ابْنَ الْبُدُورِ الْمَيَّرَهُ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الشُّرُجِ الْمُضِيئِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الشُّهْبِ الثَّقِيهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الْعُلُومِ الْكَامِلِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الْمُعْجَزَاتِ الْمَوْجُودِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُورِهِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الصُّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ النَّبَا الْعَظِيمِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَعَلِّي حَكِيمٌ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الْآيَاتِ وَ الْبَيِّنَاتِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ، گُو كجائى؟
- يَا ابْنَ النَّعَمِ السَّابِغَاتِ، گُو كجائى؟

یا ابن طه و الْمُحَكَّمَاتِ، گو کجائی؟

یا ابن یس و الذَّارِیَاتِ، گو کجائی؟

یا ابن الطُّورِ و الْعَادِیَاتِ، گو کجائی؟

یا ابن مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَفَقَابَ قَوْسَیْنِ، گو کجائی؟

یا ابن من دَنَا دُنُوًّا وَاقْتِرَابًا، گو کجائی؟

ای عزیز فاطمه، گو به ما تو کجائی؟

ای همه منتظرت آقا، گو کجائی؟

ای خدا منتظران را تو وعده داده ی

وعده ی تو کی خواهد آمد، وعده داده ی

فرجش را برسان ای خدا وعده داده ای

ما همه منتظریم، ای خدا وعده داده ای

خطاب عاشقان با آقا

آقا ای کاش می دانستیم تو کجائی؟

ای کاش می دانستیم کجای زمینی کجائی؟

یا به رضوا، یا غیرها، یا ذی طوایی؟

سخت است ندانم کجائی ذی طوایی؟

همه را بینم نبینم تو را کجائی؟

من که صوتی نشنوم از تو کجائی؟
نه صدایی، نه ندایی، نه نجوا تو کجایی؟
من ندانم تو کجائی تو خود گو کجائی؟
سخت است، تو را در سختی بینم کجائی؟
شکوه و ضجه من را نشنوی کجائی؟
ای که جانم فدایت بین مایی کجائی؟
ای که جانم فدایت، دور شدی از ما کجائی؟
ای که جانم فدایت، تو معشوق مائی کجائی؟
مؤمن و مؤمنه یادت کنند تو کجائی؟
ای که جانم فدایت، تو عزیزی، تو کجائی؟
ای که جانم فدایت، صاحب مجدی تو کجائی؟
ای که جانم فدایت، نعمت دیرینه هستی، تو کجائی؟
ای که جانم فدایت، تو قرین شرفی تو کجائی؟
تا کی سرگردانت شوم، مولا، تو کجائی؟
تا کی تو را صدا زدم، آقا گو: کجائی؟
با چه وصفی بخوانم، نجوا کنم با تو کجائی؟
سخت است، صوت دیگران بشنوم از تو ناید ندایی

سخت است به یادت گریم و مردم تو را واگذارند!

سخت است بینم سختی تو را، مردم تو را واگذارند

آیا مرا هم صدایی هست، تا بر تو بگرییم؟

یا که گریان شویم بی تاب شویم، بر تو بگرییم

آیا چشمی بر تو گرید، تا ما با او بگرییم؟

آیا بیتابی هست تا بی تاب شویم، با او بگرییم؟

چه کسی اشک بر تو ریزد، تا ما بریزیم؟

آیا می شود با اشک او ما اشک بریزیم؟

ای فرزند احمد آیا راهی هست، تا بینیم تو را؟

آیا بعد از این روز، فردایی هست تا بینیم تو را؟

ما تشنه ی آب زلالیم تا سیراب شویم؟

کجاست آب زلال آقا، تا سیراب شویم؟

تشنگی طولانی شده، کی سیراب شویم؟

ما عاشق دیدار تویم، کی سیراب شویم؟

کی بامداد و پسین چشم ما روشن شود؟

کی تو ما را بینی، و بینیم تو را، چشم ما روشن شود؟

پرچم سبز تو کی بالا رود، مهدی جان؟

کی امامت می کنی بر ما، بیا مهدی جان

عدل حضرت مهدی عج

عدل تو کی گسترده شود، مهدی جان؟

دشمنانت کی خوار شوند، مهدی جان؟

کی عتات و ظلمه نابود شوند، مهدی جان؟

منکرین را کی نابود کنی، مهدی جان؟

پشت مستکبرین را کی زمین می زنی مهدی جان؟

ریشه های ظلم را کی می کنی مهدی جان؟

کی شود گوییم: «الحمد لله رب العالمین» مهدی جان؟

کی شود شمشیر جدت را به دست گیری، مهدی جان؟

با خدا سخن می گوییم

ای خدا توئی کشف الکرب العظام، گو: بیا مهدی جان

شکوه از کی کنیم، گو: بیا مهدی جان

ما به تو روی آوریم ای خدا، گو: بیا مهدی جان

تو جواب شکوه ها را می دهی، گو: بیا مهدی جان

ص: ۱۹۴۶

رَبِّ دُنْيَا وَ آخِرَتِ خُدَايَا تُوئِي، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

اِي غِيَاثِ مَسْتَغِيثِيْن، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

بِنْدَه ي نَاجِيْزَتِ مَبْتَلَا مَانْدَه، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

سَيِّد وَ آقَايِ اُو رَا بَرَسَان، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

اِي شَدِيْدِ الْقَوَا، اَزَلِ عَنْهُ الْاَسَى، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

دَلِ اُو رَا خَنَكْ كُن اِي خُدَا، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

اِي خُدَايِ عَرَشِ رَحْمِي كُن، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

هَمِه سُوِي تُو آيِنْدَه، اِي خُدَا، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

اِي خُدَا بِنْدِ گَانِ نَاجِيْزِ تُوَايِم، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

عَاشِقِ وَلِي تُوَايِم، اِي خُدَا، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

اُو تُو رَا يَادِ كُنْدِ اِي خُدَا، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

هَمِه چِيْزِ رَا بَهْرِ اُو تُو بَه مَآ مِي دَهِي، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

اُو پَنَاهِ وَ عَصْمَتِ مَآسْتِ خُدَا، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

اُو صِرَاطِ مَسْتَقِيْمِ اسْتِ اِي خُدَا، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

مَلَاذِ مَآ مَعَادِ مَآ، قَوَامِ دِيْنِ مَآ اُو سْتِ، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

اُو اِمَامِ مُؤْمِنِيْنِ اسْتِ، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

سَلَامِ مَآ رَسَانِ بَرِ اُو، اِمَامِ مَآسْتِ، گُو: بِيَا مَهْدِي جَان

زین سلام ما را اکرام نما، گو: بیا مهدی جان

واجعل مستقره لنا مستقرًا و مقاما، گو: بیا مهدی جان

نعمتت بر ما تمام کن، گو: بیا مهدی جان

گو امام ما باش، ما را به جنان برسان، گو: بیا مهدی جان

در کنار شهدا و خلصا ما را ببر، گو: بیا مهدی جان

ای خدا گو: بیا تصدق کن به ما، ما فقیریم مهدی جان

تو از اولاد کرامی، کرم کن، بیا مهدی جان

ای خدا سلام ما را به مهدی برسان

درود و سلام خدا بر مهدی و آباء او

بهترین درود خدا، بر مهدی و آباء او

ای خدا درود و سلام ما را بر احمد بفرست

جده مهدی احمد است، سلام ما بر احمد بفرست

سید اکبر محمد، سید اصغر علی است

جده اش صدیقه کبرا، بر احمد بفرست

سلام ما بر آباء نیکش، بفرست

افضل و اکمل و آدوم، بر احمد بفرست

بر همه خوبان خدایا درود بفرست

درودت بر مهدی، بی نهایت بفرست

حق را، با مهدی اقامه کن، درودت بفرست

باطل را محو کن با او، درودت بفرست

اولیاءت یاری کن با او، اعداءت ذلیل

ارتباط ما را وصل کن با او، درودت بفرست

ای خدا بی پناهم، با او پناه مان بده

سایه اش بر سر ما کن، درودت بفرست

ای خدا توفیق ادای حق او را بده

کوشش طاعت او را بده، درودت بفرست

ای ما را ز نافرمانی او، دور نما

لطف کن خشنود شود از ما، درودت بفرست

دعا و رحمت و رأفتش، روزی نما

خیر او را به ما فراوان برسان، درودت بفرست

رستگار کن ما را، خدایا به حق مهدی

برکاتت زیاد کن بر ما، درودت بفرست

ای خدا نماز ما را، با نماز او پذیر

گناهان مان را بهر او ببخش، درودت بفرست

دعاهای مان را بهر او مستجاب کن

ارزاق مان را زیاد کن، درودت بفرست

غم و اندوه دور کن، حوائج برآورده کن

روی رحمت به ما کن، درودت بفرست

عبادات ناچیز ما را بپذیر ای خدا

نظر رحمت به ما کن، درودت بفرست

روی رحمت به ما کن رحمت کامل بده

روی رحمت مگردان ز ما، درودت بفرست

سوگند به جودت خدا، جودی کن به ما

رحمت و جودت فراوان است، درودت بفرست

از خدا از حوض جدّ مهدی بنوشان به ما

ریاً رویاً هنیئاً سائغاً، درودت بفرست

تشنگی بعد از آن نباشد، ارحم الراحمینی تو

در قیامت بهر مهدی و جدش از ما گذر، درودت بفرست

زائر امام رضا (علیه السلام)

خدا را شاکرم، از لطف خود، من را موفّق کرد
زائر موسی الرضایم من، خدا من را موفّق کرد
زائر امام رئوفم کرد، من را موفّق کرد
شاکر اویم هزاران بار، او من را موفّق کرد
حجّ را بر من میسر کرد، شاکرم او را هزاران بار
قبل از آن زائر آقا شدم، من را موفّق کرد
من ندانم چگونه شکر کنم، حاجتم را او بر آورد
عاجز از شکر، توفیق خواهم، او من را موفّق کرد
ای خدا توفیق دیدن یارم ده شاکرم
از خدایم خواهم این حاجت، او من را موفّق کرد
گر گنهکارم می پذیرم، تائب ام، خدایا بپذیر
آن که بود، توفیق دیدار داد، او من را موفّق کرد؟
بار دیگر ای خدا، تو کریمی، لطف کن به ما
من گویم خدا کریم بود رحیم بود، او من را موفّق کرد
هر چه دارم از تو دارم، ای خدا، لطف تو بود
بارها گفته ام لطف خدا بود، او من را موفّق کرد

ای خدا حجّ مقبول، دیدار مقبولم بیده
من که گویم: شاکرم، او من را موفّق کرد
ای خدا از هم اکنون گویم: دیدار یار خواهم
تا دلم روشن شود، گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا دانی چه قدر اصرار کردم، لطف تو بود
دیر دادی، لطف تو بود، من گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا لذّت احرام خواهم، لذّت طواف خواهم
از تو خواهم، لطف کن، من گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا لذّت دیدار خواهم در عرفات خواهم
از لطف تو خواهم، من گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا نیت پاک خواهم، خُلق نیک خواهم
از تو خواهم، همیشه خواهم، من گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا به حجّ مصطفی و مرتضا پاکم کن خدا
من گنهکارم شرمنده ام، من گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا توفیق خدمت خواهم، از تو خواهم
به حجّ احمد و آل احمد محرومم مکن، من گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا از محمّد و آل او، من را جدایم مکن

نبی در دنیا، نبی آخرت، من گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا وقت مردن، داخل قبر، قیامت، رحم کن به من
طاقت سختی ندارم من، من گویم: او من را موفّق کرد
ای خدا آنچه خواستم را به حقّ احمد و آلش بده
تاکنون هر چه دادی لطف تو بود، من گویم: او من را موفّق کرد

فضل مولا را بگو فضل نبی است

دور شدیم از غرض، هدف ما فضل مولا بُود
سخن غیر گر گفتیم، لازم بود، هدف ما فضل مولا بُود
فضل مولا هدف ماست، چیز دیگر نخواهیم
فضل احمد لازم است، هدف ما فضل مولا بُود
فضل فرزندان مولا لازم بُود، می گویم
فضل انبیا لازم است، هدف ما فضل مولا بُود
فضل مولا واجب است، او مظلوم عالم بوده
زین سبب فضل او را گوئیم، هدف ما فضل مولا بُود
فضل احمد، فضل مولا، فضل آل طاها لازم است
لیک ما فضل مولا گوئیم، هدف ما فضل مولا بُود

اهل عالم بدانند، عدو هم بدانند، اولیای خدا همه محبوب ماند

لیک مظلوم عالم علیست، هدف ما فضل مولا بُود

فضل مولا کلمات الله است، کلمات الله بی شمار است

زین سبب مظلوم بوده، هدف ما فضل مولا بُود

گر درختان قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوان شمرد، هدف ما فضل مولا بُود

آیه ی «أَنْفُسَنَا» گوید: عَلِیِّ نَفْسِ نَبِیِّ اسْت

نبیّ فرمود: او نفس من است، هدف ما فضل مولا بُود

آیه ی «أُذُنٌ وَاعِیْهِ» گوید: عِلْمِ او عِلْمِ نَبِیِّ اسْت

نبیّ فرمود: هر چه من دانم علیّ داند، هدف ما فضل مولا بُود

سوره ی «عادیات» مخصوص به اوست

آیه ی «نَجْوَا» مخصوص به اوست، هدف ما فضل مولا بُود

آیه ی انفاق در حال رکوع، مخصوص به اوست

او صراط مستقیم است، هدف ما فضل مولا بُود

علم او علم نبیّ، فضل او فضل نبیّ است

نفس او نفس نبی است، هدف ما فضل مولا بُود

در شجاعت بی نظیر است، جز نبیّ

افضل از ديگران جز نبی، هدف ما فضل مولا بُود

صبر او بی نظیر است، جز صبر نبی

قصد او لله است چون قصد نبی، هدف ما فضل مولا بُود

گر نبی می بود بعد نبی، او نبود جز علی

علی نفس نبی، نبی نفس علی، هدف ما فضل مولا بُود

علی در معراج با نبی بود، او روی زمین بود

پس چرا با نبی بود گر روی زمین بود؟ هدف ما فضل مولا بُود

جبرئیل یاور او بود، عزرائیل از جلو بُود

هر که را می زد، عزرائیل از جلو بود، هدف ما فضل مولا بُود

جبرئیل در اُحد گفت: «لا فتی اِلَّا عَلی» این علی

جان خود را فدای نبی کرد، هدف ما فضل مولا بُود

انبیا افتخار دارند، شیعه ی او باشند

ابراهیم گفت: شیعه اویم، هدف ما فضل مولا بُود

جنت و دوزخ دست اوست، او حاکم است

عدو خواهد، یا نخواهد حاکم است، هدف ما فضل مولا بُود

فضل مولا را نتوان شمرد، فضل او فضل خداست

احمد و حیدر فضلشان فضل خداست، هدف ما فضل مولا بُود

فضل معصومین را از «رهبران معصوم» بگیر

احمد و حیدر افضل بوند، هدف ما فضل مولا بود

شهادت امام صادق (علیه السلام)

بیست و پنج ماه شوال رحلت صادق بود

صادق آل محمد اوست، صادق بود

جعفر کذاب کاذب است، او صادق است

صادق آل محمد اوست، او صادق است

صاحب مذهب جعفری از اوست، او جعفر است

جعفر صادق اوست، او جعفر است

صادقین و صادقین، همه صادقند

صاحب مذهب اند همه صادقند

صادق آل محمد معروف شد، صادق است

کذاب نیست او، همه دانیم صادق است

او آزاد شد، اسلام را روشن گفت صادق است

امامان همه صادقند، جعفر صادق است

صادقین را کشتند، گفتند: کاذب اند

همه دانستند، صادقین صادق اند

بعد از احمد و حیدر، آل پیغمبر تنها شدند

نه پناهی داشتند، نه آمنی، تنها شدند

مردم از آل پیغمبر، هدایت نگرفتند

درس عبرت از کذاب و دروغگو نگرفتند

راه طاغوت ها را پیمودند گمراه شدند

«رهبران معصوم» را نخواستند گمراه شدند

پیمبر فرمود: بعد من قرآن و عترت هادیند

این دو، گر از هم جدا نباشند، هادیند

طاغوت ها گفتند: قرآن ما را بس است

ما قرآن و عترت نخواهیم، قرآن ما را بس است

این خلاف گفته ی احمد بود، دانستند همه

پیروی از طاغوت کفر بود، دانستند همه

کفر از طاغوت واجب بود، دانستند همه

آیه ی «مَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» را دیدند و دانستند همه

پیمبر فرمود: اوصیای من دوازده نفرند

همه از والاد هاشم اند، دوازده نفرند

اسباط بنی اسرائیل، دوازده نفر بوده اند

اوصیای این پیامبر هم، دوازده نفر بوده اند

همه را آواره کردند، یا کشته اند

گر بگریید بر آنان، حق است، آنان را کشته اند

جعفر صادق را مسموم کردند، کشته اند

بدنش از سمّ آب گردید کشته اند

امر منصور بوده، او را کشته اند

عبّاسیون بودن، امامان ما را کشته اند

بعد پیغمبر راه صادقین را نرفتند، آنان را کشته اند

صادقین اولاد احمد بودند، آنان را کشته اند

درس بگیرید، کیان بودند، کیان را کشته اند؟!

آل پیغمبر غریب بوده اند، آنان را کشته اند

همه آید بر آل پیغمبر، ندبه کنید و اشک بریزید

صادق آل پیغمبر را، آنان کشته اند

چهارده معصوم پاک

افتخار ما بود، چهارده معصوم پاک

ص: ۱۹۵۸

همه نورند، چهارده معصوم پاک
همه نورند، هادیند، همه رهبر باشند
همه معصوم اند، نورند، همه رهبر باشند
افتخار ماست آنان پاکند و رهبرند
رهبران معصوم، پاکند و رهبرند
رهبرِ فاسد و فاسق، کی رهبر است
رهبر دوزخ است او، کی رهبر است
علم و عصمت، هر دو شرط رهبر است
دانش و پاکی، هر دو شرط رهبر است
علم گر نباشد، رهبر کی رهبر است؟
عصمت گر نباشد، رهبر کی رهبر است
رهبرِ جاهل و فاسق، کی رهبر است
رهبرِ عالم و عادل، رهبر است
«رهبران معصوم» را بخوان آنان رهبرند
رهبران غیر معصوم را مخوان نی رهبرند
من تو را آگاه کردم، تا بیدار شوی
پس بخوان «رهبران معصوم» را تا بیدار شوی

تو بدان در هر کاری، دو خصلت لازم است

علم و تقوا، در هر کاری لازم است

«رهبران معصوم» از سوی خداوند رهبرند

رأی مردم نیست، از سوی خداوند رهبرند

رأی مردم، خطاهای فراوان دارد

عالِمِ اسرار نیستند، خطاهای فراوان دارد

بیعت مردم، بعد از انتخاب الهی باشد

بیعت مرد تأیید است، بعد از انتخاب الهی باشد

آن که گوید: بیعت ولایت آورد، جاهل است

خود نداند، ولایت چیست؟ او جاهل است

ما نگوییم: او نوکر است، شاید نوکر است

ظاهرش نوکر است، باطنش شاید نوکر است

او می گفت: شصت درصد مردم رأی مردم حاکم است

چهل درصد رأی الله حاکم است

گفتم: ای نادان رأی مردم کی حاکم است؟!

رأی مردم تأیید است کی حاکم است؟!

تو مگر سُنی شدی، پس بگو من سُنیم!

از نفاق دوری کن، روشن بگو: من ستم

من ندانم تو کیستی؟ منکر اصل حجابی!

هیچ کس تاکنون این را نگفته، منکر اصل حجابی

دست بردار از این سخن، گر تو شهرت طلبی!؟

شهرت طلبی کفر است، گر تو شهرت طلبی!؟

بارها گفتم: خود را ضایع مکن، فتوا مده

مفتی بر شفیر دوزخ است، فتوا مده

کار مفتی و قاضی، در قیامت سخت بُود

کار تو نادان، در قیامت سخت تر بود

معرفت چیست بر ما بگو؟

معرفت چیست؟ تو بر ما بگو؟

ارزش عبادت معرفت است، بر ما بگو؟

معرفت ایمان و بصیرت بُود

آن یقین است، همراه بصیرت بُود

معرفت ارزش ایمان ماست

معرفت ایمان است، گو ایمان ماست

ارزش اعمال ما معرفت است

معرفت را می خرنند، ارزش معرفت است

هر عبادت، مشروط بر معرفت است

هر زیارت، مشروط بر معرفت است

معرفت با بصیرت، همراه بُود

عبادت، با بصیرت، همراه بُود

ایمان، شما را از کفر دور کند

معرفت شما را از شرک دور کند

شرک در افعال، چون شرک در اطاعت است

هر دو شرک است، بدتر شرک در طاعت است

شرک در افعال، شرک در ذات نبود

شرک در طاعت، شرک در ذات نبود

شرک در ذات، سبب کفر شود

آن کفر است، بلکه بدتر از کفر شود

شرک در اوصاف کفر نیست، بلکه خطر است

شرک در ذات کفر و خطر است

سعی کن، خود را از شرک دور کنی

بس خدا را پیرستی، خود را از شرک دور کنی

شرک در عبادت، شرک و خطر است

شرک در ذات نیست، بس خطر است

راه اندیشه را باز کن، معرفت حاصل شود

عقل را آزاد کن، معرفت حاصل شود

گر بصیرت خواهی، باید عقلانی شوی

عقل را آزاد کن، تا عقلانی شوی

کار خود را با تقلید، همراه مکن

کار مردم را رها کن، خود را همراه مکن

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

مگو: گر خواهی نشوی رسوا، تقلید کن

ای برادر، از خدا تقلید کن، گر عاقلی

کار مردم را رها کن، بیا گر عاقلی

عاقل آر باشی، خدا را خواهی و بس

راه دیگر مرو، خدا داری و بس

ص: ۱۹۶۳

سخن خود گو تا بیدار شوی

ای غافل چه کردی، عمرت گذشت

من خودم را گویم، چه کردم، عمرم گذشت؟

عمر را صرف این و آن کردم گذشت

من نفهمیدم چه شد، هر چه کردم گذشت

خواب بودم، غافل بود، عمرم گذشت!

من نفهمیدم چه کردم، عمرم گذشت

صرف دنیا شد همه چیزم، عمرم گذشت!

ناگهان پیر شدم، دیدم عمرم گذشت!

ای خدا گو چه کنم؟ من که عمرم گذشت!؟

توبه کن، اصلاح کن، گر عمرت گذشت

در رحمت باز است، توبه کن مقبولست!

راه رحمت باز است، توبه کن قبولست

گر صد بار توبه شکستی باز آی باز آی

راه توبه باز است، باز آی، باز آی!

ظلم اگر کردی، جبران کن، راه باز است!

گر گناه کرده ای، توبه کن، راه باز است!؟

راه و رسمِ بندگی را، از سر بگیر!
بنده ی خالص بشو، راه را، از سر بگیر!
گر که یک لحظه به مرگت مانده، توبه کن!
او کریم است رحیم است، بیا توبه کن!
توبه گر خالص بود، پاک می شوی!
حق مردم را به پرداز، بدان پاک می شوی!
توبه ی حرفی مکن، بی اثر است!
توبه ی راستی بکن، با اثر است!
صاحبان حقوق را، ز خود راضی کن!
حقّ هیچ کس فراموش نشود، همه را راضی کن!
حقّ والدین و، همسر و فرزندان بده!
یا که راضی شوند از تو گو: رضایت بده!
نیّت را پاک کن، کار خود اصلاح کن!
جستجو کن، مظالم بده، کار خود اصلاح کن!
از خدا خواه، تا توفیقت دهد او کریم است!
تائبان را دوست دارد، او کریم است!
قبل مردن، درخت خیری، غرس کن!

حسنات زیاد می شود، درختی خیری غرس کن!

کار مردم اصلاح کن، همه یادت کنند!

خیرخواه مرد مباش، همه یادت کنند!

عمرها می گذرد، خیر و شرّ، می ماند!

اعمال چه کوچک، چه بزرگ می ماند!

زیارت جامعه و فضائل اهل البیت

جامع فضایل گر خواهی یکجا جامع است!

در زیارت جامع است، یکجا جامع است!

سخنان امام هادی جامع است!

سائل گفته جامع خواهم، جامع است!

من نیافتم جامعی، کو جامع است!

جز زیارت جامع، کو جامع است!

جامعه، جامع فضائل است، جامع است!

بهترین زیارت است، جامع است!

یکصد تکبیر، قبل خواندن، لازم است!

از بس فضائل زیاد است، لازم است!

تا کسی از بزرگی خدا، غافل نشود!

خدا بزرگتر از هر چیز است، غافل نشود!

سلام بر اهل بیت نبوت لازم است!

موضع رسالتند، مختلف ملائکند، لازم است!

معدن علمند، اهل بیت وحی بوند!

خزان علمند، مهبط وحی بوند

معدن رحمتند، خزان علم بوند

منتهای حلم اند، اصول کرم بوند

پیشوای اُمم اند، اولیای نَعَم اند!

عناصر ابرارند، دعائم اختیارند!

ساسة العباد اند، ارکان بلادند!

ابواب ایمان اند، امنای رحمان اند!

نژاد پیامبرانند زبده ی مرسلین اند

عترت بهترین اند، زبده ی مرسلین اند!

عترت خوبانند، مختار ربُّ العالمین اند!

رحمت و برکات ربُّ العالمین اند!

سلام بر امامان و پیشوایان هدایت

سلام بر اعلام تقوا، و پیشوایان هدایت!

سلام بر صاحبان عقول و پناهان مردم!

سلام بر وارثین پیامبران، و پناهان مردم!

سلام بر مثال های اعلاء و دعوت های حُسنا

سلام بر حجت های خدا، و دعوت های حُسنا

سلام بر محل های معرفت، و مساکنِ برکت

سلام بر معادن حکمت، و مساکنِ برکت

سلام بر حافظین سیرِالله، و حاملین کتاب الله

سلام بر اوصیای نبیِّ الله، و حاملین کتاب الله

سلام بر اوصیای نبیِّ الله، و ذریه ی رسول الله

سلام بر رحمت های الله، و ذریه ی رسول الله

سلام بر دعاهِ اِلی الله، و راهنمایان مرضاهالله لازم است

بر مسقرّین فی امر الله، و تأمین فی محبّهالله لازم است

سلام بر مخلصین فی توحیدالله، و مظهرین لِامرالله لازم است

سلام بر بندگان مُکرمین و مطیعین امر الله لازم است

سلام بر ائمه ی دعاه و قاده هداه لازم است

سلام بر سادات و لاه و ذاده الحُماه لازم است

سلام بر اهل ذکر، سلام بر اولی الامر لازم است
سلام بر خوبان خدا، سلام بر اولی الامر لازم است
سلام بر صراط مستقیم و سلام بر برهان الله لازم است
سلام بر رحمت های خدا و برکات الله لازم است

راهنمایان خدایید شما، راهنمایید شما
پیشوایان الاهید شما، راهنمایید شما
امامان معصومید، چراغ های روشنید
اعلام تقوایید، چراغ های روشنید
عاقلانید، پناهیید، کهنید شما
وارث انبیایید، کهنید شما

مَثَلْ اَعْلَا شَمَائِیْد، دَعْوَتْ حُسْنَا شَمَائِیْد
حَجَّجَ اللهُ شَمَائِیْد، دَعْوَتْ حُسْنَا شَمَائِیْد
راهنمای مردم، در این عالم و آن عالم شما یید
رحمه الله و برکاته، هر دو عالم شما یید
من شهادت می دهم به توحید، شما یید اهل توحید
صاحب علم خدایید، شما یید اهل توحید
خدایی جز عزیز حکیم نیست، شما هم گواهیید

محمد نبی و رسول است، شما هم گواھید
حق گوید: دین او بر همه ی ادیان غالب می شود
مشرکین گر چه کراھت دارند، او غالب می شود
محمد عبد خداست، خدا برگزیده و را
امامان شاهدهند، خدا برگزیده و را
امامان صاحب رشدند معصومند همه
مورد اکرام خدایند، معصومند همه
اهل تقوایند، صادقند معصومند همه
کردار و گفتارشان یکیست، معصومند همه
وصفشان بی نهایت بود، تو چه دانی از آن؟
واصفِ آنان خداست، تو چه دانی از آن
عاجزیم از وصفِ آنان، وصفِ آنان و صفِ خداست
بیش از این نتوانیم گفت، وصفِ آنان و صفِ خداست
اوصیای نبی اند، علمِ آنان علمِ نبی است
منتخب از خدایند، علمِ آنان علمِ نبی است
شاهد صدق خدایند، چون علی اند
در فضائل چو علی اند، نفس علی اند

بعد پیغمبر همه نور واحدند

نسل پیغمبرند، همه نور واحد اند

عالم کون و مکانند، چون نبی اند چون علی اند

در جمیع اوصاف، چون نبی اند چون علی اند

خاتم الاوصیایند، چون علی اند چون نبی اند

خاتم الأنبیا نبی است، آنان چون نبی اند

اسباط دوازده نفر بوده اند اینان چنین اند

همه از پاکان بوده اند، اینان چنین اند

«کلمات الله» اند وصفشان بی شمار است

«کلمات الله» بی شمار است، وصفشان بی شمار است

گر درختان قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند

وصف شان را نتوانند شمرد، گر جن و انس کاتب شوند

بهرتر از آنان که بوده، عدو را بگو باور کند

ور نه گو: بیاور مثل آنان را، بگو باور کند

تو از نادانی آنان را چون مردم دیگر دانی

عیب از توست که نادانی، مثل مردم دیگر دانی

فکر خود را عوض کن، من دانم که تو نادانی

همه را مثل خود بینی، من دانم که تو نادانی
قصه توهین ندارم برادر، بیدار شو که نادانی
اشتباه بر تو گفته اند، بیدار شو که نادانی
اوصیای پیغمبران پاک و معصوم بوده اند
آنان که تو وصی دانی، کی پاک و معصوم بوده اند
انتخاب مردم را تو، حق دانسته ای؟
بیعت مردم را تو اصل دانسته ای
بیعت مردم در غدیر بود به دستور نبی
مردم با علی بیعت کردند، به دستور نبی
بیعت دیگر بیعت شکنی بوده بدان
گر چه بیعت هم نبوده، بیعت شکنی بوده بدان
ما که چیزی نخواهیم، حکم خدا را خواهیم
تو بین حکم خدا چیست؟ ما حکم خدا را خواهیم
پیامبر فرمود: اوصیای من دوازده نفرند
گو دوازده نفر کیانند؟ گر دوازده نفرند؟
پیامبر فرمود: بعد از من به قرآن و عترت تمسک کنید
اینان از هم جدا نیستند، به قرآن و عترت تمسک کنید
شما گفتند: قرآن بس است، عترت نخواهیم ما!
از چه گفتند: قرآن بس است عترت نخواهیم ما!

عترت عالمِ اسرارِ قرآن است، از قرآن جدا نیست

عالم قرآن است، مبینِ عترت است، از قرآن جدا نیست

قرآن کتابِ صامت است، از عترت جدا نیست

تا نباشد عترت، قرآن صامت است، از عترت جدا نیست

از چه گفتند: قرآن بس است، قرآن مجمل است

مجملات را که باید شرح دهد، قرآن مجمل است

قرآن تنها هادی هیچکس نیست بدان

آنچه گفتند، تفسیر به رأی است، هادی هیچکس نیست بدان

قرآن مجمل است، متشابه است، محکم است

تو چه دانی مجمل را، متشابه را، قرآن مجمل است

خداوند خواسته اینگونه و لیش را آشکار کند

وَر نه کورند مردم، اینگونه خواسته و لیش را آشکار کند

پس تو دست بردار از کوری، بیا بینا بشو

کوری ذلت دنیا و آخرت است، بیا بینا بشو

تا به کی می خواهید کور باشید بیایید بینا شوید

پس نگویید: ما کوریم، شما کورید، بیایید بینا شوید

هدف ما، هدایت باشد، نه توهین به شما

ما همه برادریم، قصدمان توهین نیست به شما

ای برادر کجا پیمبر فرمود: بوبکر جانشین من است؟

تو بُرو از ابن عباس پیرس، هرگز نگفت جانشین من است

پیمبر بس علی را گفت: جانشین من است

هر که من مولای اویم، علی جانشین من است

غدیر قابل انکار نیست، انصاف دهید

خطبه را کامل بخوانید، سپس انصاف دهید

از خدا خواهید، خدا حق را بر شما روشن کند

ار تعصب دور شوید، تا خدا حق را بر شما روشن کند

پس بدانید، علی نفس نبی است، نبی نفس علیست

چاره ای نیست، بپذیرید، علی نفس نبی است

شهر علم است نبی، باب شهر است علی

از در شهر وارد شوید، باب شهر است علی

از بلید و پلید تقلید نکنید، آنان جاهل اند

ار علیم و شریف تقلید کنید، آنان عالم اند

«خادم» بس کن سخن، چکش مزن بر سندان

حرف حق را نپذیرند، چکش مزن بر سندان

ما که دانستیم جانشین پیمبر کیست عدو هر چه خواهد گوید

او حرف هایی می زند، عقل نپذیرد هر چه خواهد گوید

پیمبر فرمود: علی از نبی است نبی از علیست

خدا فرمود: علی نفس نبی است، نبی علیست

علی صراط مستقیم است، حق با علیست

حق همراه علی است، علی حق است حق با علیست

مردمان را بگو: راه خدا راهی علیست

جز راه او راهی نیست، راه خدا راه علیست

تا که فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست

هر که من را نبی داند، علی مولای اوست

راه او راه من است، سلم او سلم من است

حرب او حرب من است، سلم او سلم من است

قاسم جنت و نار است، او نفس من است

جنت و نار دست اوست، او نفس من است

کوبه ی درب جنت گوید: بگو یا علی!

یا علی شرط جنت است، بگو یا علی!

وقت مردن علی آید در بَرَت

او به عزرائیل گوید از من است او آید در بَرَت

به دوزخ گوید: بگیر این عدو من است

به جنت گوید: ببر این ولی من است

تو بدان حاکم، در قیامت علیست
کلید جنت و نار، در دست علیست
هر که را علی دوست دارد، دوست علیست
هر که را علی دشمن دارد، دشمن علیست
کار تو گر باشد، چون کار علی
در قیامت روی، همراه علی
باطنت گر علی را، می خواهد بدان
در قیامت هم علی را می خواهد بدان
هر که را دوست داری، با او محشور شوی
گر علی را دوست داری، با او محشور می شوی
گر بمیری با دوستی علی شهید مرده ای
بلکه تائب مرده ای، شهید مرده ای
گر بمیری با حُب علی مؤمن مرده ای
گر بمیری با حُب علی، بهر جنت مرده ای
گر بمیری با حُب علی عزتی داری نزد علی
راه تو راه جنت است، عزتی داری نزد علی
چون عروسی، تو را جنت می برند
تو عزیزی چون عروسی تو را جنت می برند
در بهشت هم نشین پیمبر خواهی شد

راه تو باز است به جنت، هم نشین پیمبر خواهی شد

«خادم» نوکر علی باش و برو

گر که خادم باشی، با علی باش و برو

گر به دوستان علی احسان کنی

علی دوست تو است گر احسان کنی

مدح مولا را بگو خادم شوی

ای خدا مرا یاری کن تا گویم مدح علی

ای خدا عشق من این است، گویم مدح علی

ای خدا من عمر خود را، بهر علی می خواهم

هر چه دارم، من بهر علی می خواهم

ای خدا چیز دیگر نگویم، مدح علی را گویم

همه چیز من علیست، مدح علی را گویم

ای خدا تا عمر دارم، از تو خواهم، مدح علی را گویم

چیز دیگر نخواهم، مدح علی را گویم

ای خدا این توفیق را از من مگیر

به من عشق علی ده، تا مدح علی را گویم

ای خدا مرا خادم احمد و آتش نما

خادمی باشم تمام عمر، مدح علی را گویم
خادمی افتخار من است، من خادمم
این توفیق را از من مگیر، مدح علی را گویم
ای خدا نیت پاک و معرفت می خواهم
معرفت ده مرا، تا مدح علی را گویم
هر چه باید بگویم را تو الهام کن به ما
من نادانم الهام کن مرا، تا مدح علی را گویم
مدح او را از تو خواستم تو دادی به من
نیت پاکم بده، تا مدح علی را گویم
هر چه گویم از فضل او گویم، فضل مولایم بده
فضل او را الهام کن به من، مدح علی را گویم
من که دانم چو احمد محبوب تو است
تو گفתי نفس احمد است، مدح علی را گویم
تو گفתי وصی احمد، علی و آل اوست
آل او بهترین اند، مدح علی را گویم
مدح مولا سبب عفو و آمرزش است
ما عفو خدا را خواهیم، مدح علی را گویم

مدح مولا را گوئیم، تا آمرزیده شویم
چون که آمرزیده شدیم، مدح علی را گوئیم
خدایا من شاکرم، توفیق دادی مدح مولا را گفتم
از تو خواهم تا آخر عمر توفیق دهی مدح علی را گوئیم
ای خدا مدح مولا را نتوانم گفت بی شمار است
فضل مولا «کلمات الله» است، مدح علی را گوئیم
مدح مولا فضل خداست، مدح مولا را گوئیم
فضل خدا بی نهایت باشد، مدح علی را گوئیم
افضل فرزندان آدم احمد و حیدر بوند
احمد و حیدر را فضل فرزندان آدم اند؛ مدح علی را گوئیم
ای خدا ما را با احمد و آل محشور نما
در دنیا با آنان باشیم، در آخرت با آنان محشور نما
«خادم» از خدا خواه مادح احمد و آلش شوی
در قیامت نیز، مادح احمد و آلش شوی
هر که را در قیامت با امامش خوانند
گر امامش امیرالمؤمنین است، با امامش خوانند

از چه مظلوم بوده علی؟

گفته اند: علی مظلوم عالم است؟!

اولیای خداهمه مظلوم اند، علی مظلوم عالم است

خادم بگو، علی از چه مظلوم بوده است؟

ظالمش کیست؟ که گویند: علی مظلوم عالم است

من گویم: علی از خردسالی مظلوم بوده است

مظلوم تر از او نبوده، علی مظلوم عالم است

من گویم: علی بعد از پیمبر مظلوم بوده است

پیمبر فرموده: علی مظلوم عالم است

او جانشین پیمبر بوده، در غدیر منصوب شده

زین سبب گوئیم، علی مظلوم عالم است

حق او را غصب کردند، خانه اش آتش زدند

محسنش را کشتند، علی مظلوم عالم است

دست او را بستند، همسرش را زدند

چاره ای جز صبر نداشت، علی مظلوم عالم است

همسرش از ضرب در بیمار شد، محسنش سقط شد

دُخْتِ پیغمبر بود، علی مظلوم عالم است

فاطمه بیمار شد، از علی حمایت کرده بود
عدو بر او تازیانه زده بود، علی مظلوم عالم است
فرزندان فاطمه دیدند، مادر را می زنند
چاره ای آنان نداشتند، علی مظلوم عالم است
دست جبل الله را با جبل بستند، همسرش را زدند
مولا می دید و می سوخت، علی مظلوم عالم است
فاطمه روی زمین افتاد، صدا زد، فضا بیا
محسنم کشته شد، علی مظلوم عالم است
علی دید فاطمه روی زمین افتاده، طلب مرگ نمود
گفت: ای کاش مرده بودم، علی مظلوم عالم است
فاطمه وصیت نمود، علی شب او را دفن کند
علی نیمه شب او را غسل داد، علی مظلوم عالم است
بچه ها را گفت: بلند گریه نکنید، خود بلند گریه کرد
علی جای تازیانه دید، علی مظلوم عالم است
بدن فاطمه را غسل داد، کفن کرد، گفت:
بچه ها بیاید مادر را ببینید، علی مظلوم عالم است
بچه ها آمدند، مادر آنان را در آغوش گرفت

ملائك گريان شدند، عليّ مظلوم عالم است

عليّ خواست، فاطمه را دفن کند، متحیر مانده بود

او دستان پيمبر را دید گريان شد، عليّ مظلوم عالم است

ما چه گوئيم خدا شاهد بوده است؟

آنچه بوده خدا داند، خدا شاهد بوده است

عليّ مظلوم عالم بوده

مظلوميت عليّ چه بوده آشكار بگو؟

من چه گويم به در و ديوار بگو آشكار بگو

تو که را دیدی، دست او بندند، همسرش را بزند؟!

تو که را دیدی، خانه اش آتش زنند، همسرش را بزند؟!

تو که را دیدی، دار و ندارش ببرند، همسرش را بزند؟!

تو که را دیدی، هر چه گوید زنید، باز بزند؟!

تو که را دیدی، از بی پناهی با چاه حرف بزند

تو که را دیدی، با مردم حرف زند، با او حرف زنند

تو که را دیدی، روزی امیرالمؤمنین بوده، امروز از مردم است

دست او را بسته است، خانه نشین است، با او حرف زنند

محسنش کشتند، خانه اش آتش زدند بس نبود؟

دست او را بستند، همسرش را زدند، بس نبود؟

همسرش کشته شد، تنها شد، بس نبود؟

فرق او را شکافتند از جهالت، بس نبود؟

بعد از او سال ها قبرش پنهان بود از عدو

لعن و سبّ ها کردند بر او، بس نبود

بعد از او، فرزندان او آواره شدند، بس نبود؟!

همه را کشتند مسموم کردند، بس نبود

سال ها بود، او را سبّ و لعن می کردند، بس نبود

شیعیانش را فراوان کشتند، بس نبود

تو بگو: امروز هم شیعیانش را می کشند!

گویند مشرکند نجس اند کافرند، بس نبود

با همه آنچه گفتیم، آیا او مظلوم نبود؟!

پس بیاید قضاوت کنید، آیا او مظلوم نبود؟

شخص او را کشتند، شخصیت اش کشته شد

این همه ظلم بر او شد، آیا او مظلوم نبود؟

پس نگویید، او مظلوم نبود، او مظلوم عالم بود

بی شمار ظلم بر او شد، آیا او مظلوم نبود

تاکنون بر او ظلم شده و می شود اکنون ببین

باز گویی چه باید گفت، آیا او مظلوم نبود

غاصبین را معذور می داری، گوئی مصلحت بود

لعنت حق بر این مصلحت، او مظلوم نبود

پس تو جزء غاصبین هستی بگو

مصلحت گفتن تو بهانه است، آیا او مظلوم نبود

مصلحت گویی بود، آیا غاصبین را معذور می دانی؟

گر که معذور می دانی، از غاصبین هستی، او مظلوم نبود

پس بدان در قیامت با غاصبین خواهی بود چیزی مگو

گر تو را با امامت خوانند چیزی مگو

بعد مولا علی، مظلوم که بوده؟

بعد مولا علی، مظلوم که بود؟

چون که مولا کشته شد، مظلوم که بود؟

مظلوم فرزندان او بودند بدان

بی پناه و محروم بودند، بدان

حقشان غصب شد، همه آواره شدند

ص: ۱۹۸۴

بی پناه بودند، حامی نداشتند آواره شدند
غاصبین از حسد، آواره کردند، اولاد نبی
در کمین بودند، مردم حمایت نکنند از اولاد نبی
همه را کشتند، مسموم کردند، رحم نکردند
حقشان غصب کردند، مسموم کردند، رحم نکردند
در هراس بودند، از فرزند عسکری، پی نبردند
او چو موسی بوده، در هراس بودند، پی نبردند
گر به او پی می بردند، می کشتند و را
خدا خواست او بماند، پیدا نکردند و را
من که گویم هنوز در پی او هستند تا بکشند
تا نماند حاکمی روی زمین، در پی او هستند تا بکشند
آنان نادانند، ندانند خدا حافظ اوست
با خدا کی توانند جنگ کنند، خدا حافظ اوست
گویند: عسکری از دنیا رفت اولادی نداشت
بس که نادانند گویند: عسکری اولادی نداشت
عسکری فرزند خود را، در پنهانی نشان داد
شیعیان را گفت: او امام شماسست، در پنهانی نشان داد

چهل نفر را گفت بیایید، به آنان نشان داد

همه دیدند فرزند او را، به آنان نشان داد

احمد اسحاق را گفت بیا، فرزند خود را نشان داد

حضرت مهدی با او سخن گفت، عسکری فرزند خود را نشان داد

خداوند حجّت خود را، بهر مهدی تمام کرد

آن که باید بداند دانست، حجّت خود را بهر مهدی تمام کرد

شیعیان دانند، مهدی امام آخر است

انتظار ظهورش دارند، دانند امام آخر است

ای خدا زنده باشیم و بینیم او را

دولتش را درک کنیم و بینیم او را

گر که لایق باشیم بعد مردن هم بینیم او را

او امام ماست، منتظر بودیم، بینیم او را

از خدا خواستیم، گر مردیم باز آییم نزد او

عهد ما با خدا این بوده، باز آییم نزد او

او خدای کریم است، وفادار به عهدش باشد

او فرستد گوید: بیایید، وفادار به عهدش باشد

از خدا خواهیم لایق باشیم و به میریم

گر که لایق باشیم، بینیم و به میریم
ای خدا من دیدم، او را لبخند زد به من
من باز خواهم بینیم، او لبخند زد به من
«خادم» امیدوار باش، او را بینی
بلکه بارها لبخند زند، او را بینی

بیایید بر شهدا گریه کنیم

شهدای کربلا کیانند؟ بر ما بگو تا گریه کنیم
همه دانیم کیانند، تو بگو تا گریه کنیم
سالار شهیدان حسین است، بیا بر او گریه کنیم
او فرزند فاطمه است، بیا بر او گریه کنیم
او میهمان کوفیان بود، لب تشنه بود
در کنار فرات او را کشته اند لب تشنه بود
اطفال او بی پناه بودند، لب تشنه بودند
کوفیان آب ندادند به آنان لب تشنه بودند
آب قیمت جان گردید، لب تشنه بودند
دست سقا قطع شد، لب تشنه بودند

طفل شیرخواره تشنه بود، آبش ندادند
مادر طفل شیر نداشت تشنه بود آبش ندادند
پدر گفت: بی گناه است تشنه است آبش دهید
طاقتِ رزم ندارد، تشنه است آبش دهید
پدر بهر طفلش آب طلب کرد آبش ندادند
طفل شیرخوار را کشتند آبش ندادند
آب مهر فاطمه بود، فرزندش تشنه بود
عالمِ ملکِ احمد بود، فرزندش تشنه بود
کربلا فرزندان احمد العطش می گفته اند
کار بر آنان سخت بوده، العطش می گفته اند
عباس بهر اطفال برادر سقایی نموده
او دیده اطفال تشنه اند، ناچار سقایی نموده
دست سقا قطع شده او تشنه بوده
آب نوشیده تشنه بوده، سقایی نموده
سقا علمدار بوده، جان داده تشنه بوده
آب نوشید: دستانش قطع شده تشنه بوده
کوفیان فرزند پیغمبر را دعوت کرده بودند

پس چرا آبش نداند، گر دعوت کرده بودند
در قیامت به پیامبر چه خواهند گفت شرمسارند
گر گوید: دعوت کردید، کجا رفتید؟! شرمسارید
راه آنان دوزخ است، قبل از دیگران
جبار به آتش گوید: بگیر آنان را قبل از دیگران
آنان گویند: خدایا ما را قبل از بت پرستان دوزخ می بری؟!
جبار گوید: شما نادان نبودید، عذاب را بچشید قبل از دیگران
اصغر و اکبر و قاسم جان دادند تشنه بودند
شهادت کشته شدند، همگی تشنه بودند
روز هفتم آب را بر اولاد فاطمه بسته بودند
پون به عاشورا رسید آبی نبود آب را بسته بودند
نالای العطش اطفال عباس را بی تاب نمود
بچه ها گفتند: تشنه ایم، عباس را بی تاب نمود
گفت: برادر طاقتم رفت، اطفال تشنه اند
شاه گفت: برادر سقایی کن، اطفال تشنه اند
دست سقا قطع شد آب ها بر زمین، گفت: برادر بیا
من که نی دست دارم، نی آب برادر بیا

شاه آمد نزد برادر گفت: پشتم شکست
بی برادر شدم، بی علمدار شدم، پشتم شکست
شاه جسم برادر را رها کرد آمد به خیام
اطفال گفتند: آب نخواهیم عمو آید به خیام
شاه کسی را نداشت تنها شد، آمد به خیام
خواهرش را گفت: اصغر را بیاور آمد به خیام
شاه می خواست با اصغرش دیدار کند
با همه خداحافظی کند، با اصغرش دیدار کند
اصغر تشنه بود، نالان بود آهی نداشت
پس گرفتش ز خواهر، چهره اش دید، آهی نداشت
طفل را سوی میدان بُرد و گفت آبش دهید
بی گناه است تشنه است، می سوزد، آبش دهید
آب ندادند بهر طفل، تشنه کشتند و را
حرمت فاطمه را حفظ نکردند، کشته و را
روی دست پدر تشنه کشته شد، پدر درمانده شد
جگرش سوخت، چه باید بکند، پدر درمانده شد
گفت: خدایا آخرین قربانی ام را دادم به تو

تو قبول کن از من، هر چه داشتم دادم به تو
اهل یتیم بیچاره اند، صبر می کنم، تا جانم دهم
چیز دیگر ندارم بعد از این، خدایا جانم دهم
خدایا اکبرم دادم، اصغرم دادم بهر تو
صبر کرئم خدایا، همه چیزم را دادم بهر تو
ای خدا جانم بگیر به عهدم وفا کردم بهر تو
چیز دیگر ندارم تشنه ام، به عهدم وفا کردم بهر تو

ولادت امام رضا(علیه السلام)

شب میلاد مسعود رضا می باشد
او ماما رئوف و رضا می باشد
او ز خدا رضا، خدا رضا از او می باشد
همه از او رضا باشند، خدا رضا می باشد
او امام رئوف و مهربان شیعه است
بلکه مهربان شیعه و غیر شیعه است
هر که آید به سرایش، مهمان اوست
هر که از دور کند سلامش مهمان اوست

در بین امامان، یک امام است رئوف
همگی رئوفند، او معروف است به رئوف
رأفتش بر همه آشکار بوده و هست
او رئوف است بر همه آشکار بوده و هست
ای خدا قسمت کن ما شویم مهمان رضا
لایقش نیستیم، کرم کن، شویم مهمان رضا
زائر با معرفت باشیم و مهمان رضا
چون زیارت کنیم، شویم مهمان رضا
هر چه خواهیم بگیریم از رضا
ثامن الأئمه علی بن موسی الرضا
ای خدا ما رضاییم ز تو از تو خواهیم رضا
رضای تو به از هر چیز است، خواهیم رضا
گر تو راضی شوی، رضا خواهد شد رضا
گر رضا گردد رضا، تو خواهی شد رضا
ما رضا از تو خواهیم، تو کن ما را رضا
تا رویم ما زیارت، رضا کن ما را رضا
ای خدا قلب ما دست تو است، کن ما را رضا

پس از آن کن ما را زائر علی موسی الرضا

ما رضا باشیم از تو، تو از ما رضا

پس از آن کن ما را زائر علی موسی الرضا

این امامِ رئوف و مهربان است ای خدا

رأفتش از توست، تو رئوفی ای خدا

آبرومند درگاه تو است، بگذر ز ما

او شفاعت می کند بر ما، بگذر ز ما

عفو تو عام و گسترده است بگذر ز ما

بهر امید آمدیم نزد رضا، بگذر ز ما

دست خالی آمدیم نزد رضا بگذر ز ما

هر چه هستیم ای خدا بهر رضا، بگذر ز ما

ای خدا الهام توست، نزد رضا بگذر ز ما

طاقت کیفر نداریم، به حق رضا، بگذر ز ما

او گفته: من سه جا بازدید زائر می روم

وقت مردن، حساب و صراط، بازدید زائر می روم

ای خدا امضاء کن، ما را ببخش، بهر رضا

ما پناه آوردیم به رضا تو ببخش ما را، بهر رضا

از عذابت می هراسیم، شافع ما رضاست

ای خدا ما را ببخش، شافع ما رضاست

«خادم» امیدوار باش، خدا را خلف نیست نی رضا

ارحم الراحمین است خدا، نی خلف دارد، نی رضا

خلف از ماست، خدا خلف نکند، نی رضا

از چه ترسی، خدا خلف نکند، نی رضا

من از اعمال خود ترسم، ای خدا دارم رضا

تو گفتی: گر تو راضی از منی، من راضیم بهر رضا

زیارت امام رضا از اسباب نجات است

گر زیارت خواهی روی، بیا تا برویم نزد رضا

گر امام رئوف خواهی، بیا تا برویم نزد رضا

گر تو پاداش زیارت خواهی بیا تا برویم نزد رضا

هزار هزار حج است، بیا برویم نزد رضا

او امام رئوف است، مهربان است رضا

دیگران نیز مهربانند، مهربان است رضا

هر چه خواهی به خواه، از علی بن موسی الرضا

علی بن موسی الرضا مهربان است او رضا
هیچ امامی معروف به رأفت نیست جز رضا
پس بدان سزای در آن هست، معروف است رضا
از رضا خواهیم، تا خدا باشد از ما رضا
راه ما راه رضا، خدا باشد از ما رضا
ای خدا قسمت کن برویم سوی رضا
راه ما راه رضا، می رویم سوی رضا
بلکه گردد خدا از ما رضا، می رویم سوی رضا
از خدا خواهیم رویم سوی رضا
راه ما راه علی موسی الرضا، می رویم سوی رضا
او امام رئوف است، می رویم سوی رضا
همه آماده شوید، تا رویم سوی رضا
راه دیگر نداریم، جز رویم سوی رضا
ما خشنودی حق خواهیم از رضا
می رویم سوی رضا، خشنودی حق خواهیم از رضا
او امام رئوف است، بلکه رأفت کند
زائر او می شویم، بلکه رأفت کند

گر در این عالم رأفت نکند، در قیامت رأفت کند

او امام رئوف است، در قیامت رأفت کند

یک رضا بین امامان هست، او بین ماست

پس چه خوب است او رضاست، او بین ماست

پ چه خوب است او رضاست، او بین ماست

درِ رحمت باز است بهر ما، او رضاست

این خواست خداست، بین ما او رضاست

شاد شوید، روز میلاد رضاست

کف زیند شاد شوید، روز میلاد رضاست

کف به کف می زینم کف پیوسته زینم

فاطمه شاد شود، کف پیوسته زینم

همگی کف زیند، کس نگوید نزنید

کف پیوسته زیند کی نگوید نزنید

ای خدا، رضا آمده، ما کف می زینم

بهر خشنودی فاطمه ما کف می زینم

کف زینم و کف زینم و کف زینم

کس نگوید نزنید، ما کف زینم

بهر خشنودی فاطمه ما کف زنیم
پاره ی تن احمد است، ما کف زنیم
اوصیا همه شادند امروز، کف زنیم
کفِ شادی زنیم، ما کف زنیم
کس نگوید نزنید، ما کف زنیم
کفِ پیوسته زنیم، ما کف زنیم
مهدی آل محمد شاد بود، ما کف زنیم
کف زنیم شادیم، ما، کف زنیم
بر امام رئوف، ما کف زنیم و کف زنیم
احمد مختار شاد است، ما کف زنیم
کفِ شادی بُود، کف زنیم و کف زنیم
ما که اهل هوس نیستیم، کف زنیم
صادق آل محمد گفت: شاد باشید کف زنید
چون که ما شادیم، کف زنید و کف زنید
شیعیان ما شادند، بهر شادی ما
پس بیایید کف زنید، بهر شادی ما
کف زنید فاطمه شاد است کف زنید

کف زنید حضرت مهدی شاد است، کف زنید
کف زنید بهر خدا و کف زنید و کف زنید
بهر خشنودی حق، کف زنید و کف زنید
ما گریه کردیم بهر عزا، اکنون کف زنیم
روز شادی بُود اکنون، کف زنیم و کف زنیم
بهر شادی کف زنیم، نی به هوس کف زنیم
کف پیوسته زنیم بهر شادی کف زنیم
به عدو گو: تو بمیر، ما کف زنیم و کف زنیم
کف شادی زنیم، تو بمیر ما کف زنیم
ما ز دوستی کف زنیم، تو بمیر ما کف زنیم
بهر آل محمد کف زنیم، تو بمیر ما کف زنیم
کف پیوسته زنیم، تو بمیر ما کف زنیم
تو ز اندوه بمیر، کف زنیم و کف زنیم
شادی احمد بود، ما کف زنیم و کف زنیم
شادی فاطمه است، کف زنیم و کف زنیم
بهر شادی کف زنیم، خدا خواهد کف زنیم
شادی دوستان اوست، کف زنیم و کف زنیم

ما همه بهر رضا شادیم، کف ز نیم و کف ز نیم

مادرش شاد شود، کف ز نیم و کف ز نیم

فضل مولا را بگوییم فضل احمد است

باز بیا، فضلِ مولا را بگوییم

تا توانی بیا، فضلِ مولا را بگوییم

فضل مولا فضل خداست، بی نهایت بُود

کلمات الله است فضل او، بی نهایت بُود

قرآن گوید: کلمات الله، تمام نشود؟!!

فضل مولا گو تمام نشود

گر اشجار قلم دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند گفت، گر جنّ و انس کاتب شوند

فضلِ او فضلِ نبیّ است، نفس او نفس نبیّ است

حرکاتش چو نبی است در شجاعت چو نبیّ است

پس بگو: چو نبیّ است، او نفس نبیّ است

هر دو از یک شجرند، او نفس نبیّ است

پیمبر فرمود: علیّ و من دوایم یک نفریم

پدر اُمّتیم، هر دو یک نفریم

حَقِّ ما بعد حَقِّ خدا، واجب بُود

حَقِّ ذی القربا هم، واجب بُود

کس نداند حق ما را، حَقِّ ما ضایع کنند!

چون ندانند حَقِّ ما، حَقِّ ما را ضایع کنند

هر که حَقِّ پدر و مادر ضایع کند، حَقِّ ما ضایع کند

حق ما بیش حَقِّ پدر و مادر است، حَقِّ ما ضایع کند

هر غلامی ز مولایش اطاعت نکند دور از رحمت است

ما دو مولای اُمّتیم، هر که از ما اطاعت نکند، دور از رحمت است

هر که حَقِّ اجیری را ندهد، دور از رحمت است!

ما دو اجیر این اُمّتیم، هر که حَقِّ ما را ندهد، دور از رحمت است

این پیام ها را پیمبر، به اُمّت گفته است

راه و رسم دیانت را، به اُمّت گفته است

پس بگو فضل مولا فضل نبی است، حَقِّ مولا حَقِّ نبی است

همه چیزش چو نبی است، حَقِّ مولا حَقِّ نبی است

احترامش چو نبی است، همه چیزش چو نبی است!

فضل او فضل نبی است، همه چیزش چو نبی است

تو بگو: او نفس نبی است، همه چیزش چو نبی است!

گر نبی بود بعد نبی او نبی بود چو نبی، همه چیزش چو نبی است

احمد و حیدر، یک وجودند، در دو پیکرند

چون خلق شدند، یکی بودند، درد و پیکرند

هر کجا احمد بود، حیدر در آنجا بود!

هر کجا حیدر بود، احمد در آنجا بود

تو دانی در معراج هر کجا احمد رفت، حیدر هم برفت!

هر کجا حیدر رفت، احمد هم برفت

من چگونه گویم: احمد و حیدر، یک نفرند؟!

حیدر از احمد جدا نیست، هر دو یک نفرند!

با چه خدا از ما خشنود می شود؟

موجبات خشنودی خدا را بر ما بگو؟!

خدا از چه خشنود می شو بر ما بگو؟!

درجات خشنودی خداوند، بی شمار است!

راه های رحمت حق، بی شمار است

رحمت حق، اسباب رحمت حق بی شمار است

ص: ۲۰۰۱

درهای رحمت باز است، اسباب رحمت حق بی شمار است
«ماه های رحمت» سه ماه است، درهای رحمت بی شمار است
رحمت حق گر خواهی، رحمت حق بی شمار است

خدا

را یکصد رحمت است، یک رحمت مخلوق داده است

نود و نه رحمت، در قیامت وعده داده است

از این یک رحمت، مردم به همدیگر رحمت می کنند

پدر و مادر به فرزندان، حیوانات رحمت می کنند

در قیامت خداوند با یکصد رحمت، رحمت می کند!

تا که شیطان نیز از خدا امید رحمت می کند!

پس تو امیدوار باش به خدایت، خدا، رحمت می کند!

رحمت او سابق بر غضب است، رحمت می کند!

ناامیدی گناهست بزرگ، یأس پیدا مکن!

یأس از رحمت گناهست بزرگ، یأس پیدا مکن!

خدا منتظر گمان بنده است، گمانت به خدا چیست؟

أرحم الراحمین است خدا، گمانت به خدا چیست؟

موجبات خشنودی خدا، لازم است، تا لایق رحمت شوی!

رحم کن تا رحمت کنند، اهل خیر باش، تا لایق رحمت شوی

گر تو اهل گذشت نباشی و سخت گیر باشی!
کی لایق رحمت شوی، گر تو سخت گیر نباشی!
پس بیا اهل گذشت باش، تا خدا از تو بگذرد!
یا بیا اهل احسان باش، تا خدا احسانت کند!
پس بدان دستی که دادی، از خدا خواهی گرفت!
هر چه احسان کردی در دنیا، از خدا خواهی گرفت!
جزای احسان، جز احسان نبُود، جزای نیکی نبُود!
جزای ترخّم، جز ترخّم نبود، جزای گذشت جز گذشت نبُود!
هر دستی دادی، پس بگیری، هر عطائی کردی عطایت کنند!
ظلم گر کنی ظلمت کنند، عطا گر کنی عطایت کنند!
این نظام خلقت است، این قانون حکمت است!
هر چه کرده ای، با تو کنند، این قانون حکمت است!
پس بین تاکنون با خود چه کردی؟ همان با تو کنند!
عدل و حکمت همین است، همان با تو کنند!
لطف حقّ با تو مداراها کند، چون که از حدّ بگذرد رسوا کند
حق همین است بدان، چون از حدّ بگذرد رسوا کند!
بی حیایی حدّ دارد، گر بی حدّ بُود!

تو بدان مجازات خداوند هم، بی حدّ بود!

بهشت را با چه باید خریداری کنیم؟

گو بهشت را با چه باید خریداری کنیم؟

هر چه گوی بگو، آسان بگو، با چه باید خریداری کنیم؟

ثمن بهشت «لا إله إلا الله» است، باید خریداری نمود!

کمتر از آن چیزی نیست، باید خریداری نمود!

گفتن: «لا إله إلا الله» قیمت بهشت است بدان

گر گناهی نبود، قیمت همین است بدان!

گر بهشت می خواهی، ایمان و عمل صالح لازم است!

پس تو از اعمال صالح دور مشو عمل صالح لازم است!

به پدر و مادرت احسان کن، عمل صالح است!

آنان را خشنود کن، عمل صالح لازم است!

تا توانی کار مردم اصلاح کن، عمل صالح است!

حاجت مؤمن بر آور، عمل صالح است!

نیت پاک باشد، خیر خواه باش عمل صالح است!

بر کسی بد مخواه، خیر خواه باش عمل صالح است!

راه خیر را میند، همسایه ات آزار مده!

اهل ماعون باش، همسایه ات آزار مده!

سعی کن دست تو بالا باشد، اهل احسان باش!

پاسخ احسان را بهتر بده، اهل احسان باش!

دل مؤمن را شاد کن، کسی را آزار مده!

حاجتش را برآورده کن، او را آزار مده!

سعی کن، مردم را از یاد تو خوشنود شوند!

پدرت را ترحم کنند، از یاد تو خوشنود شوند!

شیرین گو، شاد باش، شاد نما!

همه را بهر خدا شاد کن، شاد نما!

سائلی را رد مکن، هر چه داری، محرومش مکن!

یا که چیزی بده، یا دعایش کن، محرومش مکن!

سائل آردوغ گوید: وزرش بر تو نیست!

تو پاداش خود را می بری، وزرش بر تو نیست!

اهل خیر باش، خیر خواه باش، تا زنده ای!

کارهای خیر فراوان است، خیر خواه باش تا زنده ای!

ای خدا، توفیق کار خیر را، از تو خواهیم ما!

ای خدا تو به ما صبر ده، توفیق ده، از تو خواهیم ما!

از تو استعانت جوییم، بسم الله گوییم، نستعین گوییم ما!

همه خیرات از تو است، نستعین گوییم ما!

بخل را از ما دور کن، شح را دور کن، نستعین گوییم ما!

توفیق کار خیر ده به ما، نستعین گوییم ما!

از خدا، هر چه داریم از تو داریم، نستعین گوییم ما!

چاره ای جز این نداریم، فقیریم، نستعین گوییم ما!

خدایا: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گویم، دین ما را حفظ کن!

ای خدا عاجزانه از تو خواهیم، دین ما را حفظ کن!

ای خدا آخر الزمان است، دین ما را حفظ کن!

پناهی جز تو نیست، خدایا دین ما را حفظ کن!

غافلان کیانند بگو؟

غافلان را گو، کیانند تا نباشیم غافل

عمر خود ضایع نکنیم، ما نباشیم غافل

غافل آن است، سرمایه دهد، خاسر شود!

نکند هر چه داریم دهیم و گوییم، نباشیم غافل؟!

غافلان، از سرمایه خورند و باشن غافل!

نکنند ما از سرمایه خوریم و باشیم غافل!؟

غافلان، یاد حساب و قیامت نیستند!

همه از سرمایه خورند، و باشند غافل!

گر تو خشنودی حق خواهی، نباشی غافل!

غافل آن است، که از سرمایه خورد، باشد غافل!

وقت خود را بهر دنیا صرف مکن، تا نشوی غافل!

تو که کار خویش را بهر خدا می کنی، نباشی غافل!

غافلان دیوانه اند، آخرت را به دنیا می فروشند!

تو چنین کار مکن، هرگز نباشی غافل!

غافل از خود مباش بین چه کردی تاکنون!؟

ضررها را جبران کن، آماده باش، تا نباشی غافل!

غافل از خدا و مرگ مباش، تا نباشی غافل!

هر کاری می کنی، قصد خدا کن، تا نباشی غافل!

حُبِّ دنیا دلیل غفلت است، حُبِّ دنیا بر چه خواهی؟

هدفت گر آخرت است، تو نباشی غافل!

جمع مال بهر دنیا غفلت است، حُبِّ دنیا بر چه خواهی؟

نیتت اصلاح کن، تا نباشی غافل!

از خدا غافل مشو سرگرم مال و فرزند مشو، غافل مشو!

هر چه داری از خدا دان، بر خدا خواه، تا نباشی غافل!

ما همه از خداییم، نزد او خواهیم رفت، غافل مباش!

کاروان چند روزی اینجاست، یاد خدا کن، تا نباشی غافل!

پیمبر به اباذر فرمود: هر چه خواهی بهر خدا خواه تا نباشی غافل!

هر کاری می کنی، بهر خدا کن، تا نباشی غافل!

به اباذر گفتند: بگو از چه ما از مرگ کارهیم؟

اباذر گفت: نکند مال اندوزی کرده ای؟ تو نباشی غافل!

حُبِّ دنیا ریشه ی هر خطا و غفلتی است!

تو از حُبِّ دنیا جدا شو، تا نباشی غافل!

ریشه ی حُبِّ دنیا، حُبِّ مال و شهوت است!

حُبِّ الله را به جای حُبِّ دنیا گذار، تا نباشی غافل!

با تقوا باش تا حُبِّ الله ات دهند!

حُبِّ الله چو آید، حُبِّ دنیا می رود، تو نباشی غافل!

همه ی مشکل ما، بی تقوایی ماست!

با بی تقوایی، از خدا دور می شویم و باشیم غافل!

از خدا خواه، خدا روح تقوایت دهد!

گر که باتقوا شوی، هرگز نباشی غافل!

غافلان آرامش ندارند، این نشان غافلست!

از خدا دور شوی، آرامش نداری، تو غافلی!

لذت زندگی آرامش است، تو نداری بهره ای!

بیا سوی خدا، با تقوا باش، نباشی غافلی!

از خدا هر کس جدا شد، بی خدایی غافلست!

خدا را حاضر و ناظر بدان، تا نباشی غافلی!

با خدا باش، هر چه خواهی، خدایت می دهد!

بی خدایی ذلت است، دور شو از ذلت تا نباشی غافلی!

هم نشین خوب بگیر تا خوب شوی

هم نشین که شویم، خوبان کیانند بگو؟

ما ندانیم کیانند، گو کیانند بگو؟!

خوبان واقعی گر خواهی، صادقین اند بیا!

دیگران گر خوبند، شاگرد آنانند بی!

جای دیگر خوب و خوبی نیابی بیا!

شرق و غرب عالم مرو، اینجا بیا!

مکتب وحی خدا، خاندان وحی اند بیا!

جای دیگر مرو، اهل بیت مکتب و حیند بیا!

خوبان در مکتب اهل البیت، خوب شدند!

اهل البیت، خوبانند که آنان خوب شدند!

یک قدم گر دور شوی، از خدا دور شده ای!

پس مرو جای دیگر، از خدا دور شده ای!

در فضای مجازی، قدم مزین احتمال مین بود!

مین گذاری کرده اند، احتمال مین بود!

هم نشین فاسد، چون شمشیر زهر آلود بود!

ظاهرش زیباست، چون شمشیر زهر آلود بود!

او تو را ندانسته، فاسد می کند!

تو ندانی اثرش چیست، فاسد می کند!

از فواحش و مفاصد دوری کن، ای رفیق!

نور و ظلمت، دو تاست، دوری کن ای رفیق!

نوریان با نوریان باید نشینند، ای رفیق!

ناریان با ناریان، باید نشینند، ای رفیق!

فطرت پاک خدادادی را، از دست مده!

هم نشین فاسد مگیر، نور خود از دست مده!

تا توانی خود را، نزدیک کن به خدا، دور مشو!

یک قدم هم راه دیگر مرو از خدا دور مشو!

بلعم باعورا چه شد، سگ اصحاب کهف چه شد؟!

او هوسرانی کرد، اصحاب کهف چه شد؟!

سگ بود، در اثر هم نشینی، خوب شد!

راه خوبان را رفت، بین خوب شد!

خداوند فرمود: با صادقین باشید، جدا نشوید!

نزد آنان روید، با صادقین باشید جدا نشوید!

شاهدش «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» است، جدا نشوید!

خدا گوید: با صادقین باشید، جدا نشوید!

صادقین، راست کرداراند، جدا نشوید!

نه فقط راستگویند، راست کرداراند، جدا نشوید!

تو ندانی تأثیر هم نشین چیست؟ دیدنی نیست!

تو بیا آثار آن را بین، دیدنی نیست!

آیه «يَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» را بین آگاه شوی!

آیه «یا لیتنی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً» را بین آگاه شوی!

گر که آگاه شوی، بدان گمراه نشوی!

گر گمراه شوی بدان هدایت نشوی!

خطر دوری از خدا، بزرگ است، بزرگ!

گرفتاری دوزخ، بزرگ است بزرگ!

هستی خود را، به دنیا مفروش، بیدار باش!

قیمت تو بهشت است، به دنیا مفروش بیدار باش!

فضل مولا را بگویم تا پاک شوم

باز بیا روح تازه کن، فضل مولا را بگو!

همه چیز را رها کن، روح تازه کن، فضل مولا را بگو!

فضل مولا سبب آمرزش است، فضل مولا را بگو!

چیز دیگر مگو، تا پاک شوی، فضل مولا را بگو!

گر خدا خواهی، جنت خواهی، فضل مولا را بگو!

گر که خواهی خدایی شوی، بیا فضل مولا را بگو!

فضل مولا تو را، نورانی کند، فضل مولا را بگو!

گفتن فضل او، گفتن فضل نبی است، فضل مولا را بگو!

گفتنِ فضل او لازم تر است، فضل مولا را بگو!

او چو مظلوم است، لازم تر است، فضل مولا را بگو!

فضل مولا را خدا گفته، افتخار است، فضل مولا را بگو!

او مظلوم است، غریب است، شهید است، فضل مولا را بگو!

تو کجا غریبی دیدی، کواز تنهایی با چاه حرف زند!

به که گوید حرف خود، مظلوم است، فضل مولا را بگو!

پیمبر سال ها قبل بر مظلومی او گریه کرد، فضل مولا را بگو!

گفت: فدای غریب و شهید شوم، فضل مولا را بگو!

فضل مولا را نتوان گفت «کلمات الله» است، فضل مولا را بگو!

فضل مولا گفتن افتخار ماست، فضل مولا را بگو!

من چه گویم در فضل او، خدا گفته: فضل مولا را بگو!

او در قرآن گفته «صراط مستقیم است، فضل مولا را بگو!

او گفته: «إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَعَلِّي» فضل مولا را بگو!

أُمُّ الْكِتَابِ سوره ی فاتحه است، فضل مولا را بگو!

جَنَّت و نار در قیامت دست اوست، فضل مولا را بگو!

در قیامت او حاکم است، فضل مولا را بگو!

اهل جَنَّت را، او در جَنَّت اسکان دهد، فضل مولا را بگو!

در صراط او گوید: آتش: این را بگیر، فضل مولا را بگو!

دوست خود را، او گوید: رها کن، فضل مولا را بگو!

علی در قیامت، حاکم از سویِ الله است، فضل مولا را بگو!

به عدو گو: به خواهی، یا نخواهی، در قیامت او حاکم است!

تو را، در دوزخ فرستد بدان، فضل مولا را بگو!

اختیار جنت و دوزخ را خدا داد به احمد، او داد به نبیّ او حاکم است!

حاکم هر کاری کند، حاکم است، فضل مولا را بگو!

فضل مولا، بی شمار است، خدا گفته: فضل او بی شمار است!

«کلمات الله» است فضل او، فضل مولا را بگو!

گر اشجار قلم، دریا مرکب، جنّ و انس، کاتب شوند!

فضل او را نتوانند شمرد، فضل مولا را بگو!

ما چه گوئیم در فضل او، فضل او فضل خداست!

بی شمار است فضل او، فضل مولا را بگو!

ما گوئیم خدا گفته، نبیّ گفته، فضل او کار ما نیست!

معرف ناقص است، فضل مولا را بگو!

غریبی گفت: کیست آن که مولدش کعبه بود که بود؟

گفتم: علی زاده ی کعبه بود چه دانی؟ فضل مولا را بگو!

گفت: در غدیر آن که روی دست نبی بود، که بود کو که بود؟!

گفتم: او علی بود، ندانی ندانی که بود، فضل مولا را بگو!

دشمنان فضل او را کتمان نمودند، خدا آشکار نمود!

خدا گفته فضل او را، فضل مولا را بگو!

راه و رسم بندگی را، علی یاد داد به ما!

هر چه دانیم علی دانیم، فضل مولا را بگو!

سخن از مهدی بگوئیم

جمعه نزدیک است، بیا از مهدی بگوئیم!

بلکه امیدوار شویم، بیا از مهدی بگوئیم!

روز رفت، ماه رفت، سال رفت، مهدی نیامد!

ما امیدوار هستیم بیاید، بیا از مهدی بگوئیم!

سال هاست مهدی منتظر دعای ماست!

بیا همگی دعا کنیم، بیا از مهدی بگوئیم!

ما دعا کردیم او فرمود: دعا کنید، لایق نبودیم!

بیا توبه کنیم، دعا کنیم، بیا از مهدی بگوئیم!

ای خدا فرجش را از تو خواهیم، ما دعا کنیم!

گر لایق نیستیم توبه کنیم، بیا از مهدی بگوییم!

ما دانیم مانعش ماییم، مردم فاسد شده اند!

چه کنیم ما، آماده نیستند، بیا از مهدی بگوییم!

نام مهدی دل ها را تسکین دهد، بیا دعا کنیم!

بلکه مهدی بیاید، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، فسادها زیاد شد، طاقت ما طاق شد!

ما که باور نداشتیم، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا چاره ی ما چیست؟ چاره سازی تو!

ما چه باید کنیم؟ بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، سر بالا نتوان کرد، گناه روی گناه!

گو چه باید بکنیم؟ بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، ما از عذاب ترسیم، گناهان زیاد است!

گو چاره چیست؟ بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، ما دانیم مانع از عذاب مهدی بُود!

وَر نه عذاب حتمی بود، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، به حقِّ احمد، تو را سوگند، گو مهدی بیاید!

ای خدا بیچاره ایم، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، به حق مرتضا، تو را سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا، درمانده ایم، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، به حق فاطمه، تو را سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا، راهی نداریم، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، به حق پدرانش، تو را سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا، راه اصلاح بسته شده، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، به حق خودت سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا، امید اصلاح نیست، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، به حق انبیا سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا فساد بیشتر می شود، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا به حق حسین فاطمه سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا دوستانش خسته شدند، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، به حق اصغر تشنه سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا بی حیایی از حد گذشته، بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا، به حق اطفال تشنه سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا ندانیم چه بگوییم؟ بیا از مهدی بگوییم!

ای خدا او گفت: دعا کن، ما دعا می کنیم، گو مهدی بیاید

ای خدا دین ما در خطر است، گو مهدی بیاید

شب جمعه امیدواریم مهدی بیاید

ای خدا امشب جمعه شد، امیدواریم، گو مهدی بیاید

ای خدا، تو کریمی تو رحیمی، امیدواریم، گو مهدی بیاید

ای خدا، شب جمعه شد، گو مهدی بیاید

ای خدا، ما امیدواریم، گو مهدی بیاید

ای خدا رحم کن به ما، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حقّ مصطفای، گو مهدی بیاید

ای خدا، وعده دادی بیاید، گو بیاید

ای خدا، به حقّ مرتضای، گو مهدی بیاید

ای خدا، ناامیدمان مکن، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حقّ فاطمه، گو مهدی بیاید

ای خدا، کار دست توست، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حقّ حسنین، گو مهدی بیاید

ای خدا، با فضل و کرم، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حقّ اولیا، گو مهدی بیاید

ای خدا، رحمت تو واسع است، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حق انبیا، گو مهدی بیاید

ای خدا تعجیل کن در فرجش، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حق اوصیا، گو مهدی بیاید

ای خدا، چاره ای نیست، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حق ملائک، گو مهدی بیاید

ای خدا، فسادها زیاد شد، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حق مهدی، گو مهدی بیاید

ای خدا، گناه فراوان شده، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حق خودت، گو مهدی بیاید

ای خدا، شیعیان بی پناهند، گو مهدی بیاید

ای خدا، به حق هر که دانی، گو مهدی بیاید

ای خدا، ما چه باید بکنیم ندانیم، گو مهدی بیاید

ای خدا، به قرآنت سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا، تو ما را امیدوار کردی، گو مهدی بیاید

ای خدا، به اسماء الحسنایت، گو مهدی بیاید

ای خدا، ناامیدی گناه است، گو مهدی بیاید

ای خدا، به اسم مکنونت سوگند، گو مهدی بیاید

ای خدا، گفته ای: دعا کنید، تا مهدی بیاید

ای خدا، ما دعا کردیم، گو مهدی بیاید

ای خدا راه چاره چیست؟ گو مهدی بیاید

ای خدا، تو توفیق دعا دادی، گو مهدی بیاید

ای خدا، شیعیان گو چه کنند؟ گو مهدی بیاید

ای خدا، شیعیان را می کشند، گو مهدی بیاید

ای خدا، ما را کافر و مشرک دانند، گو مهدی بیاید

ای خدا، ناهی منکر را کشتند، گو مهدی بیاید

ای خدا، خون شیعه را حلال دانند، گو مهدی بیاید

ای خدا، شیعه را سر می بُرنند، گو مهدی بیاید

ای خدا، اهلی و نا اهل، استهزاء می کنند، گو مهدی بیاید

ای خدا، نهی از منکر نتوان کرد، گو مهدی بیاید

ای خدا، کار از کار گذشته، فساد همه جا را گرفته، گو مهدی بیاید

ای خدا، گناهان آشکار شده، گو مهدی بیاید

ای خدا، مردم از دین جدا شدند، گو مهدی بیاید

ای خدا، دشمن داخل خانه ها آمده گو مهدی بیاید

گریه های حضرت مهدی (عج)

گویند: مهدی، هر صبح و شام، بهر جدش گریه می کند!

بلکه جای اشک بهر جدش خون گریه می کند!

در زیارت ناحیه گوید: یا جدّا نبودم کربلا!

حال، هر صبح و شام، بهر مظلومیت تو، گریه می کنم!

اشک چشمم گر تمام شود، بهر تو خون گریه می کنم!

ای کاش بودم کربلا، چون نبودم هر صبح و شام گریه می کنم!

گویند: بیا جدّا تو غریب گشته ای، یاور نداشته ای!

گر که بودم، جان فدایت می کردم، اکنون گریه می کنم!

گویند: تو را دعوت کرده اند، مهمان بوده ای پس چرا؟!

مهمان را تشنه کشته اند، اکنون گریه می کنم!

گویند: آب را بسته اند، اطفال تشنه بوده اند؟

نالای اطفال تشنه تو را سوخته، اکنون من گریه می کنم!

گویند: طفل شیرخواره را روی دست گرفتی گفתי آبش دهید!

آب ندادند، تشنه کشته اند، اکنون من گریه می کنم!

گویند: صدای العطش در خیمه ها بالا گرفته، سقا دیده و سوخته!

بهر سقایی فرستاده ای او را، اکنون من گریه می کنم!

گویند: سقا تشنه بود، آب ننوشیده، دستان او قطع شده!

سقا را تشنه کشته اند، اکنون من گریه می کنم!

گویند: شما صدای سقا را شنیده ای، کمرت شکسته است!

بی برادر شده ای، اکنون من گریه می کنم!

گویند: سقا علمدار تو بوده، بی علمدار شده ای کمرت شکسته است!

بچه ها گفته اند، آب نخواهیم عمو بیاید، اکنون من گریه می کنم!

گویند: بچه ی شیرخواره ی تشنه را روی دست گرفتی گفتی تشنه است!

به جای آب گلوش پاره کردند، اکنون من گریه می کنم!

گویند: صدای مظلومیت تو بالا گرفته گفته ای از چه من را می کشید؟!

من فرزند احمدم من تشنه ام، اکنون من گریه می کنم!

گویند: گفته ای: آیا کسی هست مرا یاری کند؟ کس نبوده!

طفل شیرخوارت گفته من هستم، اکنون من گریه می کنم!

گویند: بهر خداحافظی نزد خیمه ها آمده ای، وداع کرده ای!

عیالت گفته اند: ما را به که می سپاری؟ اکنون من گریه می کنم!

گویند: خواهرت زینب پریشان شده، او را آرام کرده ای!

بچه ها دلت را سوخته اند، از بس گریه کرده اند، اکنون من گریه می کنم!

گویند: به مردم گفته ای: من چه کرده ام، که من را می کشید؟!

مردم گفته اند: پدرت ما را کشته، اکنون من گریه می کنم!

گویند: گفته ای جگرم از تشنگی می سوزد، مرا آبم دهید!

آب نداده اند، کشته اند، اکنون من گریه می کنم!

گویند: تو را تشنه کشته اند، آبت نداند، تشنه سر بریدند!

تو فرزند فاطمه بودی از چه آبت نداند؟ اکنون من گریه می کنم!

گویند: بدنت روی زمین مانده، اسب بر آن تاخته اند زینب دیده است!

اهل کوفه بدتر از کافر بوده اند! اکنون من گریه می کنم!

گویند: سرت را بالای نی برده اند، اطفال اسیرت دیده اند!

تو قرآن خوانده ای، اکنون من گریه می کنم!

زیال حال زینب(علیهاالسلام) با جدّ خود کنار بدن برادر

«این کشته ی فتاده به هامون حسین توست!

این صید دست و پا زده در خون، حسین توست!»

«این ماهی فتاده ی در خون حسین توست!

زخم از ستاره برتنش افزون حسین توست!»

این تشنه لب، کنار فرات بین حسین توست!

این سر بریده ز تن، بین حسین توست!

این جسم پاره پاره بدن، بین حسین توست!

این سر به نیزه، تن به زمین بین حسین توست!

این در خون طپیده جدا سر، بین حسین توست!

این خون جگر شده بی کس، بین حسین توست!

این بی کس غریب مانده، بین حسین توست!

این تشنه مانده ی خشک لب بین حسین توست!

این بی کس غریب مانده، بین حسین توست!

این تشنه لب، جدا شده سر، بین حسین توست!

این مهمان تشنه ی خشک لب، بین حسین توست!

این دست و پا زده در خون، بین حسین توست!

این مانده در قفس غم، بین حسین توست!

این تشنه ی جگر سوخته، بین حسین توست!

این تشنه ایست، که عالم و آدم بر او گریست!

بین دشت و صحرا و بیابان بر او گریست!

این خشک لب، تشنه و بی آب زنده بود!

او در کنار آب می سوخت بی آب زنده بود!

جنّ و انس و ملک اشکشان بر او بریخت!

همه ماتم زدند، اشکشان بر او بریخت!

هی گفت و گفت تا که عالم را به هم بریخت!

از سوز او، همه سوختند، عالمی را به هم بریخت!

«زان تشنگان هنوز به عیوق ممی رسد!

فریاد العطش ز بیابان کربلا»

«بودند دیو و دَد؛ همه سیراب و می مکید!

خاتم ز فحط آب، سلیمان کربلا!»

فریاد تشنگان، دِلِ عالم سوخته است!

سوختند از تشنگی، دِلِ عالم سوخته است!

اطفال تشنه لب، همه از سوز مانده اند!

عرشیان سوخته اند، همه از سوز مانده اند!

عالم از سوز اصغر، لرزید و درمانده شد!

عرش سوخت، فرش سوخت و درمانده شد!

آتش غم کربلا، دِلِ عالم را بسوخت!

جنّ سوخت، ملک سوخت، دِلِ عالم را بسوخت!

خیمه ها آتش گرفت، دِلِ عالم را بسوخت!

عرشیان گفتند: سوختیم، دِلِ عالم را بسوخت!

کی نماند در عام کون، که نسوزد ز غم!

غم فراگیر شد، سوختند، دِلِ عالم را بسوخت!

«خادم» دِلِ ما را سوختی، دِلِ عالم بسوخت!

این سخن دیگر مگو، آدم و عالم بسوخت!

اشک اطفال تشنه در کربلا

کربلا بچه های تشنه را، گو کم گریه کنید!

دِلِ احمد سوخت، دِلِ حیدر سوخت، گو کم گریه کنید!

عرشیان گویند: طاقتِ ما طاق شد، کم گریه کنید!

فاطمه گریه کند، انبیاء گریه کنند، گو کم گریه کنید!

آدم بر حسین گریه کرد، جبرئیل گریه کرد، گو کم گریه کنید!

راه و رسم عزا این نیست، فاطمه حاضر است، گو کم گریه کنید!

فاطمه سوخته، مریم و آسیه سوخته اند، گو کم گریه کنید!

عزای حسین در عرش برپاست، فاطمه حاضر است، گو کم گریه کنید!

چون عزا بر پا شود، فاطمه حاضر شود، احمد حاضر شود!

حیدر و فرزندان او حاضر شوند، گو کم گریه کنید!

راه را باز کنید، خدیجه آمده، مادر عباس آمده!

انبیا آمده اند، ملائک حاضرند، گو کم گریه کنید!

نام عباس را نبرید، مادرِ عباس آمده!

اسم اکبر را نبرید، مادر اکبر آمده، گو کم گریه کنید!

بهر احمد آدم و انبیاء آمده اند، تسلیت می دهند!

نام اصغر نبرید نام اکبر نبرید، گو کم گریه کنید!

شب جمعه کربلا می روید، مُشَرَّف به حرم می شوید!

انبیاء آمده اند اوصیاء آمده اند، گو کم گریه کنید!

روضه گر می خوانید، فاطمه حاضر است نام اکبر نبرید!

فاطمه طاقت ندارد بشنود، گو کم گریه کنید!

همه ی شب های جعه احمد و آل در حرم حاضرند!

فاطمه حاضر است، انبیاء حاضرند، گو کم گریه کنید!

حرم عباس گر رفتید،

فاطمه حاضر است، نام امّ البنین را نبرید!

فاطمه شرمنده ی اوست، گو کم گریه کنید!

در حرم های دیگر می روید، هر چجه خواهید بگویید، نام اصغر نبرید!

هیچکدام طاقت ندارند بشنوند، گو کم گریه کنید!

نام اصغر گر برده شود، مادرش آنجاست، او طاقت ندارد!

روضه ی سخت نخوانید او طاقت ندارد، گو کم گریه کنید!

حسین را ملائک روی سینه ی مادر دیدند، طاقت نداشتند!

به علی گفته شد: بردار آنان را، ملائک گریانند، گو کم گریه کنید!

علی حسین را گفت: آرام گریه کنید، خواسته ی مادر، باید انجام شود!

پس چرا خود گریان شد، او که گفت: کم گریه کنید!

ملائک در مجالس روضه حاضرند، همگی بهر حسین فاطمه گریه کنند!

شما هم حاضر شوید بر حسین فاطمه، گریه کنید!

مجلس روضه محترم است، ملائک حاضرند، انبیاء حاضرند!

چهارده معصوم حاضرند، پس بیایید گریه کنید!

صاحب مجالس، فاطمه، حیدر، احمد حاضرند، حاضر بوند!

محترم دانید مجالس را، بیایید گریه کنید!

صاحب الأمر گفته است: هر کجا نام عمویم ببرید، من حاضرم!

گو مرا خواهید بینید، روضه عمم بخوانید، من حاضرم!

هر کجا نام حسین برده شود، حاضر شوید!

فاطمه حاضر است احمد و حیدر، امامان حاضرند، حاضر شوید!

گر گلستانِ نور می طلبید، امامان نورند، نزد آنان بروید!

نام آنان ببرید، سخن از آنان بگویید، نزد آنان بروید!

جمعه آمد یاد مهدی می کنیم

ای خدا جمعه آمد، یاد مهدی می کنیم، عشق مهدی را بده!

جمعه آمد ما دعا می کنیم بر ظهورش، عشق مهدی را بده!

یاد مهدی یاد توست، ما دعا می کنیم، عشق مهدی را بده!

جمعه آمده ما منتظریم، عشق مهدی را بده!

از تو خواهیم، منتظر باشیم، یاد مهدی را بده!

ما دعا می کنیم، منتظریم، عشق مهدی را بده!

هر چه خواهیم بهر او بده، یاد مهدی را بده!

بہتر از آن چیست خدایا، عشق مهدی را بده!

عشق مهدی، عشق توست، عشق مهدی را بده!

بہتر از یاد مهدی عشقِ اوست، عشق مهدی را بده!

چیز دیگر گر ندادی، ای خدا، عشق مهدی را بده!

یاد مهدی را با عشق مهدی خواهیم، عشق مهدی را بده!

هر چه دادی عطای توست، خدایا، عشق مهدی را بده!

عشقِ مهدی، عشق توست، عشق مهدی را بده!

عشق مهدی، نور ایمان است، عشق مهدی را بده!

ما دعا می کنیم، تا بیاید، عشق مهدی را بده!

یاد مهدی را بدون عشق نخواهیم، عشق مهدی را بده!

عشق مهدی گر دهی، شاد شویم، عشق مهدی را بده!

زنده هستیم از عشق او، عشق مهدی را بده!

عشق او، عشق توست، تو را خواهیم، عشق مهدی را بده!

او امام ماست، ولی توست، عشق مهدی را بده!

ما خواهیم با عشق او بمیریم، عشق مهدی را بده!

راه ما راه اوست، مهر ما مهر اوست، عشق مهدی را بده!

هر چه خواهی بده، لطف توست، عشق مهدی را بده!

مردم از خدا عشق مهدی را بخواهید، عشق خداست!

ما خدا را خواهیم، ای خدا، عشق مهدی را بده!

پدر و مادرم فدایش، فرزندی فاطمه است!

ای خدا محروم مکن لطف کن، عشق مهدی را بده!

ایمان مشروط به حبّ اوست خدا عشق مهدی را بده!

در قیامت او واسطه است، عشق مهدی را بده!

ما دعا می کنیم بر فرجش، ای خدا، عشق مهدی را بده!

انتظار داریم تا نمردیم ببینیم رویش، عشق مهدی را بده!

ای برادر کجائی؟ امامت کیست؟ عشق مهدی را بگیر!

از خدا هر چه خواهی بگیر، او می دهد، گو عشق مهدی را بده!

عشق او گر نباشد، عشق طاغوت را به تو می دهند!

بیدار باش، عشق طاغوت را بگیر، گو عشق مهدی را بده!

این زمان امام ما مهدی است، عشق مهدی را بگیر!

گر گویند: یک حاجت می دهیم، گو عشق مهدی را بده!

کلید بهشت و جنت دست او و پدرش می باشد!

به خدا گو بهشت می خواهم، عشق مهدی را بده!

هر چه خواهی بخواه از خدا، بهتر از چیز گو، عشق مهدی را بده!

عشق او را گر ندهی، چیزی نخواهیم، عشق مهدی را بده!

«خادم» عشق مهدی تو را نورانی کند، عشق مهدی را بگیر!

هر چه گویند، بگویند، گو عشق مهدی را بده!

فضل مولا را بگویم بهتر است

ای رفیق بیا تا فضل مولا را بگویم!

از هر چیز بگذریم، فضل مولا را بگویم

فضل مولا بهترین کار ماست، بیا فضل مولا را بگویم

فضل مولا، فضل خداست، بیا فضل مولا را بگویم

فضل مولا، فضل احمد است، بیا فضل مولا را بگویم

شب جمعه شب آمرزش است، بیا فضل مولا را بگویم

فضل مولا سبب آمرزش است، بیا فضل مولا را بگوییم

فضل مولا شرطی ندارد، بیا فضل مولا را بگوییم

توبه گر خواهی کنی، مشروط است، فضل مولا شرطی ندارد!

پس بیا فضل مولا شرطی ندارد، فضل مولا را بگوییم

کاری بهتر از فضل مولا نیست، بیا فضل مولا را بگوییم

فضل مولا غنیمت باشد، بیا فضل مولا را بگوییم

در قیامت، فضل مولا را بهتر از هر چیز می خرند!

فضل مولا نجاتمان می دهد، بیا فضل مولا را بگوییم

گفتن فضل مولا، آسان نیست به هر کس ندهند!

فضل مولا گفتن، فضل خداست، بیا فضل مولا را بگوییم

گر درختان قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند!

فضل او را نتوانند شمرد، گر جن و انس کاتب شوند!

فضل او «کلمات الله» است، بی شمار است فضل او!

«کلمات الله» فضل خداست، بی شمار است فضل او!

فضل او را پنهان نموده عدو، باز آشکار شده!

تا توانستند، محو کردند، فضل او را، باز آشکار شده!

گر خدا خواهد فضل او را، کس نتواند مانع شود!

خدا خواسته فضل او را، کس نتواند مانع شود!

علم او علم نبی، شجاعت چون نبی، او نفس نبی!

همه چیزش چو نبی، تو بدان، نفس او نفس نبی!

همه اوصافش چو نبی، گر نبی بعد نبی او نبی بود بعد نبی!

حبّ او حبّ نبی، بغض او بغض نبی، نفس او نفس نبی

خلق او خلق نبی، عقل او عقل نبی همه چیزش چو نبی!

جنت خلد دست اوست، قاسم جنت و نار است، همه چیزش چو نبی!

او در معراج با نبی بود همه چیزش از نبی بود مثل نبی!

در حقیقت یکی بودند، نبی علی بود، علی مثل نبی!

پیمبر گفت: ما از یک شجریم، علی من، من علی!

عدو باور ندارد هنوز، پیمبر فرمود: علی من، من علی!

گو بخواهی یا نخواهی در قیامت کار دست علیست!

جنت آر خواهی، باید بدانی، کار دست علیست!

پیمبر فرمود: من کلید جنت و نار را به علی داده ام!

هر که جنت خواهد، من کلید را به علی داده ام!

عدو را بگو: هر چه خواهی بگو، در قیامت کار دست علیست!

تو گر بهشت خواهی روی، رضوان گوید: کار دست علیست!

پس بیا راه خود را عوض کن، کار دست علیست!

تو بخواهی یا نخواهی، کار دست علیست!

پیشانی اهل بیت امام حسین (علیه السلام) هنگام بازگشت ذوالجناح

اهل بیت در خیمه ها سخت پریشان بوده اند!

تا که بشنیدند، صدای ذوالجناح آمد، آقا نیامد!

با امام خداحافظی کردند، ذوالجناح آید، آقا بیاید!

کار سخت بود، ذوالجناح آید آقا نیاید!

گرد حیوان جمع شدند ناله می کردند، ذوالجناح چه کردی؟

چرا تنها آمدی، آقا چه شد، آقا نیامد!

اشک ها جاری بود، ذوالجناح گریه می کرد!

من آقای خود سالم بردم، چرا آقا نیامد!

سکینه گفت: ذوالجناح، پدرم وقت رفتن تشنه بود!

گو آبش دادند، یا تشنه کشتند، چرا آقا نیامد؟

ذوالجناح مانده بود، چه گوید در جواب!

گویند: او اشاره نمود، تشنه کشتند، آقا نیامد!

من ندانم او که بود؟ گفت: ذوالجناح، چرا آقا نیامد!

ذوالجناح در جواب گفت: کشتند، آقا نیامد!

من ندانم که بود گفت: بی وفایی کرده ای، چرا آقا نیامد!

ذوالجناح گفت: ندانم چه گویم، کشتند آقا نیامد!

الغرض، بی پناهی شروع شد، اهل بیت بی آقا شدند!

دشمن آمد خیمه ها را غارت نمود، آقا نیامد!

همه بی آقا شدند، آقا نیامد، آب آوردند بهر بیچه ها!

بیچه ها سوختند، گریه کردند، آقا تشنه بود، آقا نیامد!

اهل بیت بی آقا شدند، وحشت نمودند، چه کنند!؟

زینب آمد نزد سجاد و گفت: چه کنیم آقا نیامد!

خیمه ها آتش گرفته، بسوزیم و بسازیم چه کنیم!؟

سجاد فرمود: عمّه به بیابان پراکنده شوید، آقا نیامد!

شب شد بیچه ها پراکنده شدند، به بیابان رفتند چه کنند!؟

تا که زینب نیمه شب رفت جستجو چه کند آقا نیامد!

شب بود تاریک بود، بیچه ها زیر خاری به خواب رفته بود!

گفت: عزیز برادر برخیز برویم، آقا نیامد!

همه را زینب جمع نمود، صبح شد، رفت ببیند چه شده!؟

جستجوی برادر رفت، گفت: آقا نیامد!

رفت داخل قتلگاه، بدن پاره ی بی لباسی بدید!

سر نداشت گفت: آیا تو برادر هستی آقا نیامد!

گر تو هستی برادر، لباست کو، سرت کو؟ من زینبم!؟

گفت: خواهر خوب آمدی، تا کی گویی: آقا نیامد!

بیچه ها را جمع کن، آرام کن، آماده باش!؟

اسیری در پیش است، همراه من نگو آقا نیامد!

هر کجا شما را می برند، من با شمایم، می بینم شما را!

من نگاهتان می کنم، دیگر مگو: آقا نیامد!

صبر کن خواهر تو را با بچه ها نزد یزید می برند!

من با شما می آسیرید مرا چوب می زنند مگو آقا نیامد!

اسارت اهل بیت امام حسین (علیه السلام)

سخت تر از هر چیز، اسارت بوده!

مصائب سخت بود، سخت تر، اسارت بوده!

از اسارت خبری می شنوی، سخت بوده!

سخت تر از هر چیز، اسارت بوده!

اسارت را ذلت و خواری بوده!

همه دانند، اسارت ذلت است، اسارت بوده!

از اسیران پرسید، اسارت چه بوده!

گویند: سختی زیاد است، سخت تر، اسارت بوده!

از امام سجاد پرسیدند، کجا سخت تر گذشت؟

فرمود: شام سخت تر بود، اسارت بوده!

اسیر را با طناب و زنجیر و غل می بندند!

تو بین چهل منزل، چه گذشته، اسارت بوده!

تو بین غذای اسیر، قرصه نانی بوده!

بچه ها گرسنه شده اند، اسارت بوده!

شب و روز، اسیر راحت ندارد چه کند؟
به اسیری بگو: چه شد؟ گوید: اسارت بوده!
اسیری درد بی درمان اسیری می پرس از اسیری
گر بررسی اسیری چیست؟ اسیر گوید: اسیری بوده!
از کربلا تا کوفه، از کوفه تا به شام اسیری بوده!
تو چه دانی اسیری چیست؟ اسیر گوید: اسیری بوده!
گویند: سرهای شهدا، همراه اسیران بوده!
تو بین بر اسیر چه گذشته؟ اسیری بوده!
هر اسیری، با دیگر اسیران یکسان نبود!
بر اسیران کربلا چه گذشته؟ اسیری بوده!
من ندانم در اسیری به زینب چه گذشته؟
تو گویی: هر چه بوده گذشته، اسیری بوده!
اسیر را استراحت می دهند، اسیر است او!
تو بین بر آل پیمبر چه گذشته، اسیری بوده!
اسیر مصیبت زده را کی سیلی می زنند؟
تو بین اسیری چه بوده، اسیری بوده!
به اسیر سه ساله نوازش می کند نی زجرش دهند!
تو کجا دیدی به اسیری سر پدر را بدهند، اسیری بوده!
تو بین اسیری و خرابه با اسیران چه کرده؟

در خرابه شب سرما، روز گرما، اسیری بوده!
طعم اسیری را نداند کسی، از اسیران پرس!
اسیر گوید: خواری و ذلت بود، اسیری بوده!
تو بین اسیری و غل جامعه با بیمار چه کرده؟!
از اسیر پرسیدند، گفت: جان به لب آمده اسیری بوده!
اسیری و بیماری و شماتت با اسیر چه کرد؟!
از اسیر پرسیدند، گفت: ندانم چه گویم؟ اسیری بوده!
به اسیر مگو: حالت چگونه است؟ او چه گوید؟!
تو که بینی اسیر است، چه پرسی؟ اسیری بوده!
به خدا من مانده ام چه گویم؟ براسیران چه گذشته؟!
با خودم گویم: سخت تر از آن نبود، اسیری بوده!
«خادم» تو چه دانی بر اسیران چه گذشته؟!
تو بدان سخت تر از همه چیز بوده اسیری بوده!

وعده ی امام رضا(علیه السلام) به زوّار خود

جمعه بود، زائر امام رئوف بودیم ما
عشق مان این بود، زائر امام رئوف بودیم ما
امام رئوف زائرش را وعده داده
در سه جا بازدید آید، زائرش را وعده داده!

زائرش هر چه خواهد، گیرد از او
دنيا خواهد، آخرت خواهد، گیرد از او!
زائرش، شاد و خرم است، تا زائر است
احترامش، لازم است، تا زائر است
خواستۀى ما، دنيایى نبود، بهر آخرت بود!
هر چه خواستيم از او، بهر آخرت بود!
ما شفاعت خواستيم، تا آمرزیده شويم
اهل دوزخ نباشيم، آمرزیده شويم
رزق و روزى را، خدا مى دهد، ضامن شده!
هر چه را ضامن شده، مى دهد ضامن شده
ما گفتيم: آقا، گفته اى وقت مردن هم بيایى
آن سه جا آيى، وقت ردن هم بيایى
ما تشکر داريم، هر چه خواستيم داده اى
حجّ خواستيم، زيارت خواستيم با يار خواستيم داده اى
خواستۀى ما، رضای شماس، رضاييد شما
از رضا خواهيم رضا، رضاييد شما
امام رئوفيد، اين لقب، مخصوص شماس
تاکنون رئوف بوده ايد، اين لقب مخصوص شماس
گر چه هر امامى، صاحب رأفت است مى دانيم

جز شما هیچ کس ملقب به رأفت نیست، می دانیم

همه اهل رأفتند، لیک شما مخصوص رأفتید

ما با لقب رأفت شما را خوانیم، مخصوص رأفتید

من گویم الآن، همه ساله حج با عافیت می خواهم

من با یار حج با عافیت می خواهم

یار من مولای من است، با یار حج می خواهم

هر که، هر چه می خواهد بگوید، با یار حج می خواهم

حج مقبول و شایسته

همین است، با یار می خواهم

یار من مولای من است با یار می خواهم

حج می خواهم، زیارت می خواهم، یار می خواهم

یار من مولای من است، با یار می خواهم

حج مقبول می خواهم، لذت انس می خواهم

یار می خواهم، توفیق می خواهم، با یار می خواهم

خواسته ی خود را بر امام رئوف گفته ام می داند

آنچه او می خواهد، خواهم به امام رئوف گفته ام می داند

لذت میقات خواهم، عرفات خواهم منا و مشعر خواهم

آنچه او می خواهد، خواهم به امام رئوف گفته ام می داند

یار خواهم، در حرم خواهم، در طواف خواهم، عرفات خواهم

هر سه را خواهم، گو محرومم مکن، در منا و عرفات خواهم

بیست و پنج سؤال بود، ما کوی رضا بودیم
رحلت صادق آل محمد بود، ما کوی رضا بودیم
پیش خود گفتیم: صادق آل محمد، رئیس مذهب است
احترامش بر ما واجب است رئیس مذهب است
دین حق را او بیان کرد، او روشن نمود
حقایق را بر مردم گفت، او روشن نمود
احترامش بر ما لازم است، رئیس مذهب است
فرصتی او داشت، او رئیس مذهب است
او فرموده: شیعه ی ما همواره در غم ما مغموم بود
شیعه ی ما در شادی ما نیز مسرور بود
امام صادق مسموم شد، استخوانی از او بیش نماند
زهر منصور، او را آب کرد، استخوانی از او بیش نماند
خدماتش فراوان، سخنانش فراوان بود
معجزاتش فراوان، سخنانش فراوان بود
کی سزاوار بود، فرزند فاطمه را مسموم کنند؟!
بدنش از زهر آب شود، او را مسموم کنند
نیمه شب از دیوار بر او وارد شوند، او را ببرند!

با اهانت بپرند، از دیوار او را ببرند
بارها منصور، قصد کشتن او را کرده بود
بارها او را برای کشتن دعوت کرده بود
فرزند فاطمه، با دعا نجات می یافته بود
هر چه منصور می خواست بکشد، امام با دعا نجات می یافته بود
آخر الأمر معجزاتی از او دید مُتَبَّه نشد
او از دشمنی، فرزند فاطمه را کشت متَبَّه نشد!
چهار هزار شاگرد آمدند، او را تشییع نمودند
او کفن داشت، غسل داشت، او را تشییع نمودند
بدنش را تشییع کردند، در بقیع دفنش نمودند!
بدنش روی خاک نماند، غسلش دادند، دفنش نمودند
او چو جَدِّش، بی غسل و کفن دفن نشد!
کی سرش بالای نی رفت، بدنش دفن نشد
کی تشنه کشتند و را، آبش ندادند؟!
کی تنش زیر سُم اسب رفت، آبش ندادند؟!
سَرِ او بالای نی نرفت، دفنش نمودند
جسم او نماند بر زمین، دفنش نمودند!
زین جهت فرمود: بر جَدِّم گریه کنید!
او غریب بوده، تشنه بوده بر جَدِّم گریه کنید

ای برادر بیا بهر حسین گریه کنیم!

گریه بر او سبب آمرزش است، بهر حسین گریه کنیم

ای برادر بیا تا برویم کربلا گریه کنیم!

قبر او را زیارت کنیم، کربلا گریه کنیم!

وداع امام رضا (علیه السلام)

زیارت پایان یافت، بیا تا برویم وداع کنیم

حرف آخر را بزنیم، بیا تا وداع کنیم

ما وداع کردیم و رفتیم زین مزار

ای خدا قسمت کن، باز بیایم این مزار

حجّت حقّ را زیارت کردیم، شاکریم

هر چه بود، توفیق خدا بود، شاکریم

باز آییم با لطف خدا، عهد خود تجدید کنیم

او امام ماست، باید عهد خود تجدید کنیم

وعده ی امام رئوف، به زائر غنیمت بُود

او گفته: بازدید زائر آید، آن غنیمت بُود

هر زیارت سه بازدید دارد، غنیمت بُود

میزبان رئوف و مهربان است، غنیمت بُود

او گفته: هر که از دور آید، به زیارت

بازدید خواهم رفت، گر از دور آید به زیارتم
وقت مردن آیم، صراط و میزان آیم
نامه را چون دهند، وقت میزان آیم
زائر من از قدمِ اوّل، در پناه من است
او تا قدمِ آخر به خانه، در پناه من است
زائر من تا نزد من است، شاد و خرم است
چون که باز گردد هم، شاد و خرم است
خواسته اش را می دهم، فوق همّتش
همّتش هر چه باشد، می دهم فوق همّتش
گر صلاحش نیست آنچه خواسته است
او نداند چه خواسته، من دانم آنچه خواسته است
او میهمان من است، من میزبان او بوم
او خواهان من است، من میزبان او بوم
در قیامت هم، او میهمان من است
من میزبان اویم، او میهمان من است
میهمانم را، هر کجا باشد، فراموش نکنم
او اگر فراموش کند، من فراموش نکنم
شیعیان را بگویند: من میزبان شمایم
گر بیایید به زیارت بازدید آیم، من میزبان شمایم

ای خدا باز ما را زائر علی موسی الرضا کن
او امام رئوف است، ما را زائر علی موسی الرضا کن
ای خدا، ما را هر ماهی یکبار زائر رضا کن
از تو خواهیم محبت، ماهی یکبار زائر رضا کن
از رضا خواهیم، از خدا خواهد، کربلا را
کربلا آرزوی ماست، از خدا خواهد کربلا را
پس از آن، حج خواهیم، مدینه خواهیم
چیز دیگر نخواهیم بس حج خواهیم مدینه خواهیم
از خدا ما را ز آل پیمبر مکن تو جدا
پیمبر خواهیم، آل خواهیم، خدایا مکن تو جدا
«خادم» چه خواهی؟ بگو خواسته ات را فاش بگو
من خدا و اولیایش را خواهم، تو خواسته ات را فاش بگو

از خدا چه خواهیم بگو؟

«خادم» از خدا چه خواسته ای آشکار بر ما بگو

هر چه خواستی، بر ما بخواه، آشکار بر ما بگو

من ایمان و ولایت، تقوا خواسته ام

هم نشینی با خوبان خواست ام، تقوا خواسته ام

عشق خدا و اولیا، حجّ و زیارت خواسته ام
بہتر از این ها خواسته ام، خدا را خواسته ام
لذّتِ عبادت خواسته ام، صفای باطن خواسته ام
توفیق عبادت خواسته ام صفای باطن خواسته ام
مال دنیا نخواستم، رزق ما دست خداست
خدا ضامن روزی ماست، رزق ما دست خداست
من رضای خدا را خواستم، رزق ما دست خداست
رزق را خدا ضامن شده، رزق ما دست خداست
ہمہ ی حاجت من در زندگی رضای خداست
جز رضای او نخواہم، بس رضای خداست
گفتند: این سفر از آقا چہ خواستی بر ما بگو؟
گفتم: عشقِ او را خواستم، تو بر ما بگو؟
عشق و دوستی، اساس ایمان بُود
ایمان ہم دوستی، دوستی اساس ایمان بود
من از دوریِ خدا می ترسم و بس
گناہ دوری از خداست، از گناہ می ترسم و بس
من از شرّ فساد و زمان می ترسم

گناه فراوان است، من از شرّ زمان می ترسم

به خدا پناه می برم، از شرّ گناه

گناه بدتر هر چیزی است، می ترسم از شرّ گناه

آخرالزمان است، فساد فراوان است

رفت و آمد سخت است، فساد فراوان است

تا توانی دین خود را حفظ کن، خطر نزدیک است

تا توانی خانه را ترک مکن، خطر نزدیک است

از خدا خواستیم، خدا دین مرا حفظ کند

در حرم گفتم: خدا دین من را حفظ کند

همّ من عاقبت بخیر است، من می ترسم

از خطرها و فسادها، من می ترسم

ای خدا عاقبت ما را سعادت گردان

ای خدا پناه ما تویی، عاقبت ما را سعادت گردان

فضل و رحمت حقّ گر نباشد، ما خاسریم

شیطان را اطاعت می کنیم، ما خاسریم

فضل و رحمت گر نباشد، به جایی نرسیم

فضل و رحمت گر نباشد، به پاکی نرسیم

ای خدا دین ما را، از فساد و خطر حفظ نما

ما ضعیفیم، تو دانی، ما را از خطر حفظ نما

«خادم» بیدار باش، این خواسته را همیشه بخواه

بهترین خواسته است، این خواسته را همیشه بخواه

معنی «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» همین است، بدان

فکر دیگر مکن، معنی «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ» همین است بدان

ترجمه اشعار دعبل خدمت حضرت رضا (علیه السلام)

دهه ی اوّل ماه محرم بود، امام بر جدّ خود گریان بود!

دعبل آمد او بر جدّ خود گریان بود!

گفت: می خوانم مرثیه، افتخار من است، گریان بود!

مجلس مرثیه بر پا شد، گفت: بخوان گریان بود!

دعبل گفت: ای فاطمه چه گمان داری جسم بی سر را ببینی؟

پسرت را تشنه کشتند، جسم بی سر را ببینی؟!

در کنار فرات، او را تشنه کشتند، کی توانی ببینی؟

سر از تن او جدا شد، کی توانی ببینی؟

گر بیابی در این صحرا و ببینی، طاقت نداری

اشک ریزی، لطمه بر صورت زنی، طاقت نداری

گر که خواهی بیا بنگر بین، چه کردند، با فرزندان تو؟!

اشک بریز بهر نجوم خود بین، چه کردند با فرزندان تو؟!

صفحه کربلا را بین، جسم فرزندان را بین

کوفه را بین یثرب را بین جسم فرزندان را بین

صلوات بر آنان فرست، بر قاتلین لعنت فرست

قاتلین مستحق لعنت اند، بر قاتلین لعنت فرست

قبور فرزندان تو یکجا نیست، پراکنده است

تا که گفت: قبر برخی به بغداد است، پراکنده است

در اینجا اشک علی موسی الرضا جاری شد

گفت: دعبا مایلی من بگویم، اشک او جاری شد

گفت: «و قبر بطوس یا لها من مصیبه

الْحَتَّ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ»

«إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا!

يَفْرُجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ»

در آن مجلس امام عزای حسین فاطمه بر پا نمود

همه بر حسین گریان شدند، عزای حسین فاطمه بر پا نمود

امام فرمود: دعبل روح القدس تو را یاری نمود
نظم شیرین از تو نبود، روح القدس تو را یاری نمود
صله داد به دعبل، دعبل گفت: من بهر خدا گفته ام
از دنیا من چیزی نخواهم، من بهر خدا گفته ام
امام فرمود: بگیر لازم شود، اطاعت کن ز ما
هر چه گوئیم و دهیم بگیر اطاعت کن ز ما
دعبل در اشعار خود مادر را صدا زد چون مادر نبود
مادر فاطمه بود، بی تاب بود، چون مادر نبود
ای عزاداران، فاطمه را خشنود کنید، عزاداری کنید
فاطمه عزادار است، شما هم عزاداری کنید

وصف مولا را بگو تا آمرزیده شویم

بهترین سخن ها، سخن از وصف مولاست

بهترین فضائل بدان، فضل مولاست

فضل مولا را غنیمت شمار فضل توست

فضل مولا گر گوئی فضل توست

فضل مولا تو را عزت دهد

فضل مولا گو، تو را عزّت دهد

افتخار کن فضل مولا، بر زبانت آید

فضل مولا بهترین است، بر زبانت آمد

گفتن فضل مولا افتخار من است

فضل مولا گفتن، افتخار من است

ما گنهکاریم، فضل مولا آمرزش است

همه امید ما از خدا، آمرزش است

من که تا زنده ام، فضل مولا را گویم

چیز دیگر نگویم، فضل مولا را گویم

او مظلوم است، فضل او را گویم

او محبوب خداست، فضل او را گویم

من مظلومی چون او ندانم، فضل او را گویم

پیمبر فرمود: فضل او را بگویید، فضل او را گویم

خداوند فضل او را گفته، فضل او را گویم

اولیا فضل او را گفتند، فضل او را گویم

انبیا فضل او را گفتند فضل او را گویم

جبرئیل آمد فضل او را گفت، فضل او را گویم

ملائك بين شان فضل او را گویند

من هم بین مردم، فضل او را گویم

فضل او فضل خداست، فضل او را گویم

فضل او فضل نبی است، فضل او را گویم

حُبِّ او، حُبِّ خداست، او عزیز است

حُبِّ او حُبِّ نبی است، او عزیز است

حُبِّ او مغفرت است، آمرزش است

حُبِّ او عزّت است، آمرزش است

گر خلائق در قیامت حُبِّ او را آورند

به خدا سوگند، دوزخی نیست، گر حُبِّ او را آورند

حُبِّ او جنّت است او «قسیم النار و الجنّه» است

دوست او چون عروسی به جنّت می رود، او «قسیم النار و الجنّه» است

هر که با دوستی او بمیرد شهید مرده است

هر که با دوستی او بمیرد، تائب مرده است

فضل او را نتوان شمرد «کلمات الله» است فضل او

«کلمات الله» بی شمار است، «کلمات الله» است فضل او

به عود گو: او را با بلید و پلید یکسان ندان

ظلمی بالاتر از این نیست، او را با بلید و پلید یکسان بدان

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند

آنچه ما گوئیم قطره است، فضل او دریا بود

علم عاصف نزد او قطره ای از دریا بود

«خادم» خدا را شاکر باش، فضل او را گویی

از خدا خواه تا آخر عمر فضل او را گویی

شهادت امام صادق (علیه السلام)

اهل عالم، امروز روزِ شهادت صادق است

صادق آل محمد است، او صادق است

مذهب ما، مذهب جعفر صادق است

دین ما دین و مذهب جعفر صادق است

جعفری هستیم، امام مذهب ما جعفر صادق است

جعفر صادق امام مذهب است، جعفر صادق است

مذهب دیگر مگو، آن مذهب کاذب است

مذهب حق همان مذهب جعفر صادق است

افتخار ماست، صاحبِ مذهبِ ما، صادق است

مذهبِ کاذبِ نخواهیم، مذهبِ ما صادق است

پیمبر فرمود: مذهبِ حقّ، مذهبِ صادق است

مذهبِ دیگر گر باشد، مذهبِ کاذب است

ما همه پیرو مذهبِ جعفر صادقیم

افتخار داریم، پیرو مذهبِ جعفر صادقیم

هر که خواهد طرف صادق رود، صادق است

هر که راه دیگر رود، بدانند کاذب است

«رهبران معصوم» دانید، همه صادقند

صادق آل محمد از آن هاست، همه صادقند

صادق آل محمد، حق را روشن نمود

زین سبب صاحب مذهب شد، او حق را روشن نمود

«رهبران معصوم» را بخوانید، دانید صادقند

نه تنها جعفر صادق است، همه را دانید صادقند

الغرض صادق آل محمد را منصور مسموم نمود

بدنش از زهر آب شد، منصور او را مسموم نمود

بدنش امروز تشییع شد در بقیع مدفون شد

چار هزار شاگرد داشت، تشییع شد، در بقیع مدفون شد
بدنش را غسل دادند، کفن کردند، دفن نمودند
یکی روی زمین ماند، او کفن داشت، او را دفن نمودند
جدّ او بود غریب، تشنه کشتند، دفن نکردند
بی کفن بود، سر نداشت، تشنه کشتند دفن نکردند
بی کفن بود، لباس نداشت، بوریا بود کَفَنَش
بدنش آغشته به خون مرضوض بود، بوریا بود کَفَنَش
کس ندیده شهیدی، نی سر، نی لباس زمین مانده باشد
کس ندیده، تشنه لب، سر بُرِنَد، روی زمین مانده باشد
کربلا فرزندِ فاطمه تشنه کشته از چه شد؟
از چه او را تشنه کشتند، بی سر بود از چه شد؟
از چه بدنش روی زمین ماند، از چه بی کفن بود
از چه او را لب تشنه کشتند، از چه بی کفن بود
از چه سه روز بدنش روی زمین ماند؟ از چه بود؟
از چه سرش بالای نی رفت؟ از چه بود؟
از چه اطفال او تشنه بودند، آب نبود، از چه بود؟
از چه کشتند فرزند فاطمه تشنه بود، از چه بود

روزِ رحلتِ صادق است، بیا بر حسین گریه کنیم

هر مصیبت بر ما رسد، بیا بر حسین گریه کنیم

سخن صادق آل محمد را بگو

سخنی از صادق آل محمد دارم

گر تو مایلی سخن از صادق آل محمد دارم

او فرمود: شیعیان در حزنِ ما، محزونند

گر بدانند حزنِ ما، در حزنِ ما محزونند

شیعیان، عاشق ما هستند

سخن از ما گویند، عاشق ما هستند

شیعیان، از خدا خواهند با ما باشند

راه ما را روند، با ما باشند

شیعه بودن، مقامی است بلند

پیرو مولا بودن، مقامی است بلند

شیعه ی خاصّ، پیرو مولا باشد

شیعه ی عام دوست باشد، نی پیرو باشد

ادّعی شیعه بودن مکن ای جانا

ص: ۲۰۵۵

هر کسی شیعه نیست، ادعا مکن ای جانا

نشان شیعه بودن، اطاعت بُود

عبادت دان غیر از اطاعت بُود

عبادت فراوان بوده، تاکنون

اطاعت نبوده، عبادت بوده تاکنون

خداند سوگند یاد نموده، بی اطاعت ایمان نَبُود

مؤمن آر باشد، بی اطاعت مؤمن نبود

آیه «فَلَا وَرَبِّكَ» شاهد این مسأله است

آیات فراوان، شاهد این مسأله است

ایمان بدون اطاعت ایمان نَبُود

محبت بُود، لکن ایمان نَبُود

سخن دیگر گویم، از صادق است

شیعیان گویند: صادق باشند، از صادق است

صدق تنها در سخن نیست، این صدق زبان است

صدق، صداقت بُود، این صدق زبان است

مؤمن در همه چیز دان صادق است

صادق القول نیست، در همه چیز صادق است

سخن دیگر گویم؛ از صادق است

مؤمن صادق، خیرخواه و صادق است

سخن دیگر گویم، از صادق است

مؤمن اهل خیانت نیست، صادق است

سخن دیگر گویم: از صادق است

مؤمن آزار ندارد، مؤمن صادق است

سخن دیگر گویم: از صادق است

مؤمن خوش بین است مؤمن صادق است

سخن دیگر گویم: از صادق است

مؤمن با صادقین است، مؤمن صادق است

«خادم آیا در آنچه گفتی صادقی؟»

به خدا پناه می برم، مؤمن صادق است

قبل حجّ چه باید بکنیم؟

«خادم» گو: قبل از حجّ ما چه باید بکنیم؟

قبل رفتن گو ما چه باید بکنیم؟

قبل حجّ نیتت را باید خالص بکنی

هدف از حج چیست؟ نیت را باید خالص بکنی

مال مردم، حق مردم را پرداز

گر خواهی لیبیک بشنوی، مال مردم را پرداز

لیبیک گر گویی، باید صادق شوی

لیبیک ادعای بندگیست، باید صادق شوی

حج قصد الی الله است، باید پاک شوی

مظلّمه گر داری، باید پاک شوی

لیبیک با مال حرام و شبهه ناک، مردود شود

بلکه اعمال حج کلاً مردود شود

قبل حج اخلاق خود، اصلاح کنی

خوش بینی، تواضع، کار خود اصلاح کنی

خیرخواه باشی با همه بر ضعف کمک کنی

اهل خیر و ایثار باشی بر ضعف کمک کنی

خود را بر دیگران مقدم نکنی

حق الله را بر همه مقدم بکنی

گر رفاقت کنی، نهی از منکر را ترک نکنی

رفاقت جای خود دارد، نهی از منکر را ترک نکنی

رُفقای حج را همه جا یاری کنی

خیرخواه باشی، همه جا یاری کنی

یاور و حاج و خدمتگذار باشی

خدمتگذاران را محترم دانی، خدمتگذار باشی

حقّ هیچ صاحبِ حقّی را ضایع نکنی

حقّ الله اوّل است، هیچ حقّی را ضایع نکنی

صاحبان حق زیادند؛ حقّ همه را ادا کنی

حق استاد و شریک و راهنما ادا کنی

چاره ای نیست جز بگوئیم خدایا توفیق بده

ما ضعیفیم، از تو خواهیم خدایا توفیق بده

چاره ای نیست، باید همه چیزت به خدا بسپاری

جان و مالت، اعمالت، به خدا بسپاری

هم توفیق، هم صداقت، هم قبولی به خدا بسپاریم

ما ضعیفیم ناتوانیم همه چیز را به خدا بسپاریم

به جوانی، به زرنگی، به دانایی خود مغرور مشو

وَر نه آخر اُفتی بی چاره شوی، مغرور مشو

گر مغرور شوی بدان چیزی پیدا نکنی

آمدی، حج کنی مغرور شدی، چیزی پیدا نکنی

همه چیز از دست دادی، مالت بی فایده شد

چیزی دست نیاوردی، مالت بی فایده شد

ای برادر فرصت غنیمت دان کار خیر از دست مده

ای برادر وقت را غنیمت دان کار خیر از دست مده

گر چه یک لحظه باشد، ذکر بگو، کار خیر از دست مده

صلوات فراوان بفرست بیکار مباش کار خیر از دست مده

گر مریض و مبتلا نیستی، زبان داری، کار خیر از دست مده

وقت بیکاری فکر کن، با خود گو چه کردی بیدار شو

اکنون مشغول ذکر خدا باش، توبه کن، کار خیر از دست مده

لحظه ای از یاد حق غافل مشو، مرگ را هرگز فراموش مکن

چون که تاریخ رفتن را ندانی، مرگ را حاضر بدان، کار خیر از دست مده

لحظه ای از عمر را از دست مده، بیکار منشین غافل مباش

فکر قبر و قیامت باش، حساب تو دقیق است، کار خیر از دست مده

گر که جایی منتظر ماندی، تا نوبت شود، صلوات بفرست غافل مباش

وقت را غنیمت بشمار، ذکر خدا گو، کار خیر از دست مده
فکر خود را ببر سوی خدا و وعده ی انبیا، عاقبت اندیش باش
فکر کن بین باطنت را پاک کرده ای؟ پاک شده ای، کار خیر از دست مده
چون نمازت تمام شد، تعقیب خواندی، بعد از آن اندیشه کن
خوب بنگر بین، تاکنون چه کرده ای؟ چه می کنی؟ کار خیر از دست مده
لحظه و ساعت اندیشه ی خوب، هفتاد سال عباد باشد
پس تو همیشه با فکر خوب همراه باش، کار خیر از دست مده
حرف های بیهوده را رها کن، بین آن ها زشتی ها بُود
این ساعت ها را صرف ذکر و یاد خدا کن، کار خیر از دست مده
از خدای خود فراوان تشکر کن، نعمتش بی شمار است
شکر نعمت ها را فراموش مکن، گو عاجزم، کار خیر از دست مده
حق شکر این است که دانی، از شکر عاجزی، نعمت بی شمار است
پس بیا ممنون خدا باش، بنده ی او باش، کار خیر از دست مده
کار روزمره گر می کنی، تبت خود را خدایی کن، غافل مباش
هر کاری می کنی، بهر خدا کن، گو خدا بهر تو می کنم، کار خیر از دست مده
گر که می خوری، یا می آشامی، یا خواب می روی، خدا را یاد کن
گو خدا بهر تو می کنم، تا نیرو بگیرم، بنده ات باشم، کار خیر از دست مده

این وقت و این توان و این بدن را، راكد مگذار

همه را صرف خدا كن، تا خاسر نشوی، كار خیر از دست مده

نیت خوب، فكر خوب، خیرخواهی را، از دست مده

ارزش اعمال با نیت ها بود، نیت اصلاح كن، كار خیر از دست مده

این عمر چند صباحیست، آخر می گذرد، سعی كن نادم و خاسر نشوی

بیا بشنو این نصیحت ها را، این ها خیر توست، كار خیر از دست مده

آنچه گفتم به نفس خویش گفتم، ملامت از کسی نیست

من خودم را نصیحت کردم، غافل بودم به خود گفتم: كار خیر از دست مده

ای بسا امروز، ما در دنیایم، فردا مرده ایم، در قبر هستیم

پس بیا فکری به حال خود کنیم، بیدار شویم، كار خیر از دست مده

گر خدا پرسد مامورین پرسند، عمر خود را چه کردی؟

ما كه غافل بودیم، صرف این و آن کردیم چه گوئیم؟! كار خیر از دست مده

نکته ی آخر را بشنو تا غافل نشوی، تا آخر بیدار باشی

ای برادر، عذاب خدا سخت است، با آن چه خواهی کرد، كار خیر از دست مده

یاد مرگ كن عبادت است

«خادم» از مردن بگو، بلکه بیدار شویم

ص: ۲۰۶۲

ما کجا خواهیم رفت بگو، بلکه بیدار شویم
امیرالمؤمنین مردم را بارها نصیحت می کرد
او می گفت: یاد قیامت کنید، بلکه بیدار شوید
او می گفت: ای مردم خدا شما را رحمت کند
ارتباط با دنیا را کم کنید، بلکه بیدار شوید
صالح اعمال بگیرید با خود، توشه لازم است
توبه را تجدید کنید، بلکه بیدار شوید
مرگ در راه است، سختی ها خواهد آمد
منزل ها طی باید کنید، بلکه بیدار شوید
عقبات سختی در پیش دارید، ماده شوید
ایستگاه هایی هست، بلکه بیدار شوید
راه هولناک و وحشتناک است، آماده شوید
چاره ای نیست باید بروید، بلکه بیدار شوید
مرگ به دنبال شماست، چنگ خود را باز نموده
او آماده است، تا شما را بگیرد، بلکه بیدار شوید
در حقیقت شما در چنگال مرگید، راه فراری نیست
او آماده ی دستور است، بلکه بیدار شوید

ای مردم بدانید، هیچ کس، بر شما کاری نکند
خود باید، کار خود را بکنید، بلکه بیدار شوید
ای مردم عاقل آن است که فکر عاقبت باشد
پس شما عاقبت باشید، بلکه بیدار شوید
پیمبر کنار قبری فرموده: آماده ی این خانه شوید
کار خود اصلاح کنید، بلکه بیدار شوید
یا که فرمود: دو چیز را هرگز فراموش نکنید
نی خدا، نی مرگ را، بلکه بیدار شوید
مولا فرمود: مردم را شما را به احوال مختلف می بینید
این درس عبرت است، بلکه بیدار شوید
خدا فرمود: اگر من را دوست دارید، آروزی مرگ کنید
این هشدار است، بلکه بیدار شوید
گر که آماده باشید، آروزی مرگ کنید
آروزی مرگ نیک است، بلکه بیدار شوید
همه بینیم و شنویم، همه رفتند و می روند
پس چرا آماده نیستیم، بلکه بیدار شویم
همه دانیم دنیا جای ماندن نیست، همه می روند

پس ما هم رفتنی هستیم، بلکه بیدار شویم
بارها دیده ایم، چاره ای جز مرگ نباشد
مرگ را می بینیم و غافلیم، بلکه بیدار شویم
مولا فرمود: مرگ همان، جنت همان، مرگ همان، دوزخ همان

این هشدار است، بلکه بیدار شویم
بهترین خلق خدا را دانیم، او مرگ را چشید
پس ما هم می چشیم، بلکه بیدار شویم
«خادم» بیدار شوی، یا نشوی، مرگ خواهد آمد
از خدا خواهیم بیدار شویم، بلکه بیدار شویم

آداب زیارت و ثواب آن

ای برادر حج را گفتی، زیارت را بدان
گو آداب آن چیست؟ زیارت را بدان
زیارت عهد ماست، بیا تا وفا کنیم
تمامیت حج زیارت بود زیارت را بدان
گر که خواهی حج مقبول پیدا کنی
تو بدان شرط قبولی، زیارت بود، پس زیارت را بدان

قبولی را خدا داند، ما ندانیم چه شد؟

تو، به راهنمایت بگو: زیارت را بخوان

زیارت معرفت خواهد، آیا تو عارفی؟

تو باید بدانی، معرفت لازم است، زیارت را بدان

تو باید بدانی طاعتِ امام واجب است

معرفت این است بدان، زیارت را بخوان

زیارت حضور محضِ مزور است بدان

چیز دیگر نیست بدان، زیارت را بخوان

گر زیارت نامه خوانی، بهتر است، بخوان

لیک مردم را آزار مکن، زیارت را بخوان

زائر مؤمن به کسی آزار نکند

پس تو آزار مکن، زیارت را بخوان

زائر باید مودب باشد، ادب نیکو بود

زائر مودب باش، زیارت را بخوان

زائر با تقوا، مقبول است بدان

پس تو با تقوا باش، زیارت را بخوان

زائر با تقوا، زبانش ذاکر است

پس تو ذاکر باش، زیارت را بخوان

زائر مقبول را، جوابش می دهند

سعی کن مقبول باشی، زیارت را بخوان

گر آمدی درب حرم، حال خوش پیدا نکردی

این نشان است، بازگرد باز، زیارت را بخوان

پس توبه کن، نیتت پاک کن باز بیا

تا قبولت کنند، زیارت را بخوان

در حرم چون می روی مؤدب باش عامی مباش

گوشه ای بنشین مؤدب باش، زیارت را بخوان

تو بدان در محضر امامی، غافل مباش

مؤدب باش او تو را ببیند، زیارت را بخوان

ای برادر ضریح و دیوار و گنبد امام نیست

چشم بینا داشته باش، زیارت را بخوان

امام و پیمبر حاضر و ناظرند

من و تو، نادانیم، زیارت را بخوان

گر قبولی خواه، باید مؤمن و پاک شوی

اهل تقوا باشی و پاک شوی، زیارت را بخوان

خواسته هایت را بگو، شفاعت می کنند

دانا باش نجاتت را بخواه، زیارت را بخوان

در حرم از بهر حق دارانت زیارت بخوان

پدر و مادرت را فراموش مکن، زیارت را بخوان

«خادم» گو: در حرم ها، فرج مهدی را بخواهید

دعای فرج را بخوانید، زیارت را بخوانید

با صادقین باش تا فائز شوی

خداوند فرمود: ای اهل ایمان از خدا بترسید، با صادقین باشید

راه حق را گم نکنید، گمراه نشوید، با صادقین باشید

صادقین امامان شمایند، راهنمای شمایند، با صادقین باشید

از آنان جدا نشوید، ره آنان را روید، با صادقین باشید

صادقین، راهنمای جنت اند، شما را به جنت می برند

آنان را رها نکنید، گم نشوید، با صادقین باشید

صادقین، اوصیای پیامبرند، صادق اند، معصوم بوند

راه آنان را روید، اطاعت کنید، با صادقین باشید

صادقین، راست کردارانند، راهنمای شمایند

از آنان تخلف نکنید، اطاعت کنید، با صادقین باشید

راه و رسم بندگی را از صادقین بگیرید، تا فائز شوید

راه صادقین را بروید، راه دیگر نروید، با صادقین باشید

صادقین، اولیای خدایند، معصومند، طاهرند

راه پاکان را روید، راه دیگر نروید، با صادقین باشید

صادقین، خیرخواه شمايند، طاهراند، اهل جود و کرمند

چاره ای جز این نیست، باید راه حق را روید، با صادقین باشید

صادقین اهل بیت پیمبرند، صادق اند، با صادقین باشید

صادقین پاکند، مطهرند، معصومند، با صادقین باشید

راه دیگر گر روید، راه شیطان است، راه شیطان نروید

راه الله روید، صادق باشید، با صادقین باشید

نکند راه بلید و پلید را روید، راه آنان راه دیگر است

راه اهل بیت پیامبر را روید، پاکند، با صادقین باشید

گر علی مولای توست، حق اوست، حق با علیست

پیمبر فرمود: راه علی حق است، حق علیست، با صادقین باشید

علی حق است، حق با علیست، علی قرآن است، قرآن با علیست

پس بدانید حق و قرآن علیست، با صادقین باشید

پیمبر فرمود: من نبی ام، علی ولی است، حق با علیست

علی هر کجا باشد، حق با اوست، با صادقین باشید

نکنند پیروان بلید و پلید گویند: حق با بلید است

در جواب گویند: حق با علیست، علی حق است، با صادقین باشید

گمراه کی تواند، هادی ما باشد، او که گمراه بود

هادی باید، مهدی باشد، با صادقین باشید

ذات نیافته ز هستی، کی تواند شود، هستی بخش

تو دانی گمراه، هادی نشود هرگز، با صادقین باشید

ظلمت و نور دوتاست، هادی و گمراه دوتاست

گمراه هادی نشود، با صادقین باشید

در قیامت، هر که را با نام امامش خوانند

گر امامش گمراه بود، با نام امامش خوانند

در زمان غیبت مردم چه باید بکنند

در زمان غیبت مهدی، گو مردم چه باید بکنند؟

حجت حق زنده است، گو: مردم چه باید بکنند؟

او فرمود: از فقهای نیک سیرت و نیک طاعت، باید اطاعت بکنند

گر که نیک سیرت و نیک طاعت نبود، گو: مردم چه باید بکنند؟

خداوند زمین را خالی از حجّت و رهبر نگذارد بدان

حجّت از سوی امام معلوم شود، مگو: مردم چه باید بکنند؟

هر زمان حجّت، چو خورشید، ظاهر و روشن بُود

حجّت حقّ هیچ زمان مخفی نباشد، مگو: مردم چه باید بکنند؟

ما که دیدیم، تاکنون، فقهای عادل و شایسته را

پس مگو گر نباشد، مردم چه باید بکنند

امام عسکری فرمود: از فقهای عادل تقلید کنند

فقهای عادل فراوانند، مگو: مردم چه باید بکنند؟

از زمان غیبت صغرا، تاکنون، حجّت روشن بوده است

بعد از این هم روشن است، پس مگو: مردم چه باید بکنند؟

شیخ طوسی ها، مفیدها، انصاری ها بوده اند

این زمان شیرازی ها، اصفهانی ها، خمینی ها بوده اند

پس مگو حجّت کجا باشد، این ها حجّت اند

خدا اتمام حجّت خواهد نمود، این ها حجّت اند

تو بدان هر که نائب حتّ بُود، او حجّت است

نائب حجّت، از سوی حجّت باشد، او حجّت است

آیه ی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» شاهد است

هر که حجت باشد، نشان ها دارد، شاهد است

سائل را گو: آماده و منتظر حجت باش

حجت

حق خواهد آمد، منتظر حجت باش

از زمانه بترس، دین تو، در خطر است

هر روز خود را به خدا بسپار، دین تو در خطر است

انتظار فرج لازم است، دعای فرج را بخوان

دعای فرج، فرج ماست، دعای فرج را بخوان

دین خود را به خدا بسپار، ورنه خطر است

از خدا خواه، دین تو را حفظ کند، ورنه در خطر است

این زمان دین فروشی، رائج است، بیدار باش

دین خود را، به دنیا مفروش، بیدار باش

هیچ راهی برای نجات تو نیست، جز حفظ خدا

هیچ کس را پناهی نیست، جز حفظ دین

دین خود را حفظ کن، دزد دین فراوان باشد

گر خدا حفظ نکنند، دزد دین فراوان باشد

فرق حق و باطل زیادند، حق کدام است بگو؟

ما گرفتار قیل و قالیم حقّ کدام است بگو؟
حقّ مانند آفتاب روشن است، چشم خود را باز کن
از خدا هدایت بخواه، چشم خود را باز کن
راه حقّ باز است، راهنماها زیادند، چشم خود باز کن
اهل خیر و صلاح را ببین، چشم خود باز کن
خدا گوید: از صادقین جدا نشوید، تا هدایت شوید
صادقین، معصومین اند، با آنان باشید، تا هدایت شوید
آخرالزمان است، خطر بی دینی زیاد است
از خدا استمداد کنید، خطر بی دینی زیاد است
صبح و شام، بعد از نمازها، از خدا استمداد کنید
او کریم است، او رحیم است، از خدا استمداد کنید
گر که خود را، در پناه خدا دانید، او حافظ است
گر توکل کنید، تفویض کنید، او حافظ است
گر توسّل کنید، اولیا را شفیع کنید، او حافظ است
نیمه شب گر با خدای خود راز کنید، او حافظ است
هر چه خواهید او کریم است، رحیم است می دهد
کم نخواهید از او، او کریم است، او رحیم است می دهد

ارتباط خود را، با خدا نیکو کن، او حافظ است

صادقانه بر او توکل کن، او حافظ است

عهد خود را با خدا، برقرار کن، حافظ است

نقض عهد مکن، بی تقوایی نکن، حافظ است

هر چه داری به خدا بسپار، او حافظ است

توکل بر او کن، تفوض کن، او حافظ است

اعتقادت به خدا راسخ باشد او حافظ است

در جمیع احوال یاد او باش، او حافظ است

از گناه و فساد دوری کن، او حافظ است

هم نشین تو باید صالح باشد، او حافظ است

از رفیق غیر صالح دوری کن، آن خطر است

از هوا و هوس دوری کن، آن خطر است

صادقین را دوست بگیر، خدا حافظ است

غیر صادقین را دوست مگیر، او طالح است

از همه چیز بهتر بدان، ذکر خدا او حافظ است

گر تو یاد خدا باشی، بدان او حافظ است

مشکل ما همه فکر دنیا و زر است

ما که دانیم، یاد خدا بهتر از یاد دنیا و زر است

یاد دنیا، ما را ز خدا، دور می کند

یاد دنیا مکن، تو را ز خدا دور می کند

رزق ما را خدا، ضمانت نموده آسوده باش

گر رضای خدا را به دست آوری، آسوده باش

تو ببین رضای خدا در چیست؟ آماده باش

گر رضای او را طلبی، راضی شوی، آماده باش

گر خدا از تو راضی شود، بهتر از آن چه بُود؟

تو راضی شو از خدا، او راضی شود، بهتر از آن چه بُود؟

گر قناعت کنی، و به کم راضی شوی، خدا از تو راضی شود

بهتر از آن چه بُود؟ سعی کن خدا از تو راضی شود

هر چه داریم از خدا داریم، هر چه خواهیم او می دهد

او دعوت کرده به دعا، هر چه خواهی او می دهد

گر خدا داری، چه نداری؟ او رازق است

رزق دنیا می دهد، عاقبت دست اوست، او رازق است

گر خدا را فراموش کرده ای، فراموش کند

گر که یا تو نیستی، او داند فراموش کند

ای خدا یاد خود را هیچگاه از ما مگیر

هر چه گیری، خدا، یاد خود را، از ما مگیر

یاد مولا بهتر از هر سخن است

یاد مولا بهتر از هر چیز است، بیا یاد مولا کنیم

یاد مولا خشنودی خداوند است، بیا یاد مولا کنیم

یاد مولا سبب آمرزش است، بیا یاد مولا کنیم

یاد مولا یاد خداست، بیا یاد مولا کنیم

ذکر مولا ذکر خداست، فضل او فضل خداست

بهتر از هر چیز یاد مولا است، بیا یاد مولا کنیم

یاد مولا، عشق مولا آورد، گر عاشقی

عشق افزون کن، بیا یاد مولا کنیم

یاد مولا یاد احمد است، یاد احمد یاد خداست

یاد هر دو نیکوست، بیا یاد مولا کنیم

فضل مولا فضل احمد است، فضل احمد فضل خداست

فضل هر دو نیکوست، بیا یاد مولا کنیم

فضل مولا را خدا گفته، نبی آموخته است

بیا فضل مولا را بگوییم، نبی آموخته است

خدا گفته: علی حق است، حق با علیست

خدا گفته: علی صراط مستقیم است حق با علیست

خدا گفته: علی ولی الله است، حق با علیست

نبی گفته: علی افضل است، حق با علیست

خدا گفته: علی محبوب من است، حق با علیست

نبی گفته: محبوب خدا محبوب من است، حق با علیست

خدا گفته: علی خانه زاد من است، حق با علیست

نبی گفته: علی جانشین من است، حق با علیست

خدا گفته: سلامش برسان، حق با علیست

نبی گفته: او وصی من است، حق با علیست

خدا گفته: هر چه گفتم، به مردم بگو، حق با علیست

نبی گفته: هر چه دانستم به او گفتم، حق با علیست

خدا گفته: جانشین تو علیست، حق با علیست

نبی گفته: من علی، علی من است، حق با علیست

خدا گفته: علی نفس نبی است، حق با علیست

نبی گفته: هر دو از یک شجریم، حق با علیست

خدا گفته: عَلِيٌّ در معراج با نَبِيِّ بود، حَقٌّ با عَلِيست

نَبِيِّ گفته: عَلِيٌّ در معراج با من بود، حَقٌّ با عَلِيست

خدا گفته: عَلِيٌّ وَلِيُّ من است، حَقٌّ با عَلِيست

نَبِيِّ گفته: هر که من مولای اویم، عَلِيٌّ مولای اوست، حَقٌّ با عَلِيست

خدا گفته: بعد نَبِيِّ عَلِيٌّ وَلِيُّ است، حَقٌّ با عَلِيست

نَبِيِّ در غدیر گفته: بعد من عَلِيٌّ وَلِيُّ است، حَقٌّ با عَلِيست

همه دانند، عَلِيٌّ نَفْسِ نَبِيِّ است، حَقٌّ با عَلِيست

هر که جز این گوید، بلید است، حَقٌّ با عَلِيست

بعد پیمبر عَلِيٌّ وَصِيُّ است، نَبِيُّ بَلِيدِ است، نَبِيُّ پَلِيدِ

عَلِيٌّ به حَقِّ وَصِيِّ است نَبِيُّ بَلِيدِ است نَبِيُّ پَلِيدِ

یاد خدا اکبر است یاد خدا کنیم

یاد خدا بهترین عبادت است، بلکه اکبر است

ذکر الله بهترین عبادت است، بلکه اکبر است

گر خدا را یاد کنید، خدا یاد شماست

پس بدان یاد خدا، ذکر الله اکبر است

یاد حق را از یاد مبر، او یاد تو است

یاد الله کن، ذکر الله اکبر است

یاد حق حدی ندارد، ذکر الله بود

«وَلِذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ» ذکر الله اکبر است

خدا فرموده: مرا فراوان یاد کنید

یاد من ذکر الله است، ذکر الله اکبر است

ذکر الله همه وقت و همه جا لازم است

ذکر الله، یاد خداست، ذکر الله اکبر است

نماز ذکر خداست، بهترین ذکر خداست

ذکر الله واجب است، ذکر الله اکبر است

خداوند گوید: «وَاذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»

ذکر خدا حد ندارد، ذکر الله اکبر است

خداوند گوید: گر یادم کنید، یادتان کنم

او گفته: گر شکرم کنید، شکرتان کنم

گر که از یاد من اعراض کنید، اعراض کنم

گر که رو از من بگردانید، من اعراض کنم

گر که من اعراض کنم، کارتان سخت شود

زندگی تلخ شود، کارتان سخت شود

ای برادر، دو چیز را فراموش مکن
یاد مرگ را فراموش مکن، یاد حق را فراموش مکن
یاد حق گر کنی، یادت می کند
یاد مرگ گر کنی، بیدارت می کند
گر خدا خواهی، باید یادش کنی
هر که را خواهی، باید یادش کنی
یاد حق تو را نورانی کند
یاد دنیا تو را ظلمانی کنی
غافل از حقّ مباش، حق از تو غافل می شود
غافل از نعمت حق مشو، او از تو غافل می شود
گر که در دنیا، از خدا غافل شوی
کور وارد محشر مشوی، گر از خدا غافل شوی
ای برادر چار روز دنیا، تو را غافل نکند
مال و اولاد و دنیا، تو را غافل نکند
«خادم» تو بگو: گر سعادت خواهی باید بیدار شوی
اهل دنیا و مال باش، تا بیدار شوی
هر چه از دنیا بگیری، از خدا دور شوی

هر چه از دنیا بکاهی به خدا رو شوی
آنچه هست، دنیاست، یا آخرت است
گر که دنیا نخواهی بدان آخرت است

عبرتها را ببین

ای برادر بیا عبرت بگیریم
درس عبرت زیاد است، بیا عبرت بگیریم
اهل دنیا دیدی، اهل آخرت را ببین
فرق آنان زیاد است، آخرت را ببین
تو ببین اولیاء و انبیاء، چون بوده اند
وضع آنان را ببین، آخرت را ببین
اهل دنیا را ببین، غافلان را ببین
آخرت را ببین، عاقلان را ببین
آن یکی، پایانش دوزخ است، پایان را ببین
این یکی پایانش جنت است، پایان را ببین
هر دو پایان می شود، این را ببین آن را ببین
عمرها می گذرد، این را ببین آن را ببین

راه جنت باز است، هر که خواهد می رود!

راه دوزخ باز است، هر که خواهد می رود

این یکی، شاکر است، جنت می رود

آن یکی کافر است، دوزخ می رود

راه باز است، این یکی راهی جنت شود

راه باز است، آن یکی، راهی دوزخ می شود

انتخاب است، اختیار است، امتحان است

انتخاب و اختیار است، امتحان است

این یکی، خود را فروخته، در عوض جنت خریده

آن یکی خود را فروخته، در عوض دوزخ خریده

هر دو سوداگرند، این کجا و آن کجا؟!

هر دو تاجرند، این کجا و آن کجا؟!

این یکی وقت رفتن مسرور و خشنود بُود

آن یکی وقت رفتن، نی مسرور نی خشنود بُود

این یکی وقت رفتن جنت و مسرت بیند

آن یکی وقت رفتن دوزخ و حسرت بیند

این یکی وقت رفتن از ملائک بشارت بیند

آن یکی وقت رفتن از ملائک کيفر بيند
این دو را با هم نگر، این کجا و آن کجا؟!
راه آنان را بين، این کجا و آن کجا؟!
جنت و رضوان کجا، دوزخ خذلان کجا؟!
این عذاب و این جنت را بين این کجا و آن کجا؟!
ظلمت و نور را بين، این کجا و آن کجا؟!
مؤمن و کافر را بين این کجا و آن کجا؟!
«خادم» تو گر عبرت خواهی، عاقل و جاهل را بين
غافل و هوشيار را بين، این کجا و آن کجا!؟

آخر عمر چه باید بکنیم؟

ای برادر بگو: آخر عمر چه باید بکنیم؟
عمر ما بگذشته، گو آخر چه باید بکنیم؟
ما که عمر خود را تلف کردیم گو چه باید بکنیم؟
راه جبران چیست، گو چه باید بکنیم؟
ای برادر بیا، بيدار شویم
تا که بهر نجات خود کاری بکنیم

من که گویم: راه توبه باز بُود
خدایِ ما کریم است بیا کاری بکنیم
ای برادر، بیاد آمدی توبه کن
من و تو غافل بوده ایم بیا توبه کنیم
کار خود را به کس وامگذار
بیا تا برویم، کار خود را اصلاح کنیم
حق هر کس ضایع شد، بیا جبران کنیم
راه راست را رویم، کار خود اصلاح کنیم
آخر عمر است، بهر خدا کاری کنیم
آنچه را ترک کردیم جبران کنیم
کار خیری کنیم، راه خیری باز کنیم
درخت خیری غرس کنیم، راه خیری باز کنیم
همه چیز امکان پذیر است، بیا چاره کنیم
هر چه راه چاره ای هست بیا چاره کنیم
بیا اوّل خدا را ز خود راضی کنیم
پس از آن بندگان خدا را راضی کنیم
پدر و مادرمان را راضی کنیم

خویشان و اقوام را راضی کنیم

پس از آن همسایگان راضی کنیم

هر که ناراضی بود، راضی کنیم

گر بدهکاریم بیا پرداخت کنیم

حق هر کس را بیا پرداخت کنیم

نگذاریم مظلومه باقی بماند

هر چه هست را یکجا رویم ادا کنیم

کار خود اصلاح کنیم، فکر خود راحت کنیم

همه را راضی کنیم، فکر خود راحت کنیم

گر نماز و روزه ای مانده، بیا ادا کنیم

گر بدهکار خمس و زکاتیم بیا ادا کنیم

با خدا کار خود اصلاح کنیم توبه کنیم

حق هر کس ادا کنیم توبه کنیم

«خادم» آخر عمر است تو خواهی چه کنی؟

همه را به دیگران گفتی، تو خواهی چه کنی؟

یاد مولا کن خدا یادت کند

دور شدیم از یاد مولا، یاد مولا کار ماست

ما کاری ندارمی، یاد مولا کار ماست

ذکر مولا می کنیم، ذکر خداست

یاد مولا می کنیم، یاد خداست

گفتنِ فضلِ مولا، کار ماست

کار ما جز این نیست، این کار ماست

فضل مولا را نتوان شمرد کی کار ماست

فضل مولا را خدا گفته، نی کار ماست

فضل مولا «کلمات الله» است، بی شمار است

«کلمات الله» بی شمار است، نی کار ماست

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند

فضل او فضلِ نبیّ، فضلِ نبیّ، فضلِ خداست

فضلِ حقّ را نتوان شمرد، فضلِ خداست

خداوند گوید: او صراط مستقیم است

راه حق گر خواهد کسی، او صراط مستقیم است

خداوند گوید: او حق است، حق او بُود

حق اگر خواهی بجویی حق او بُود

نبی گوید: او قرآن است، قرآن او بُود

تو اگر قرآن خواهی، قرآن او بُود

همه گویند: علی افضل از کلّ است، بعد نبی

پس مگو بلید و پلید افضل است، بعد نبی

پیمبر در غدیر گفت: فضل علیّ فضل من است

او امام است بعد من، فضل علیّ فضل من است

پیمبر در غدیر گفت: هر که من مولای اویم علیّ مولای لاوست

هر که من را نبی داند، علیّ مولای اوست

پیمبر فرمود: علیّ بر انبیاء افضل است

او با من یکیست، بر انبیاء افضل است

خداوند فرمود: علی نفس نبی، نبی نفس علیست

هر که گوید نبی کیست؟ گوید: علیّ نفس نبی است

آیه «أَنْفُسَنَا» گوید: علیّ نفس نبی است

هر که گوید: علیّ کیست؟ گوید: علیّ نفس نبی است

آنچه گفتم، حق است، گر کسی باور کند

من حق را گویم، باور کند یا باور نکند

ارزش محبت اهل بیت (علیهم السلام)

گویند عشق و محبت راه رستگاری بود

عشق هر کس نیست، عشق علی، راه رستگاری بود

محبت گر ز احمد و آل احمد باشد

این محبت، عشق است، راه رستگاری بود

حُب آل محمد سبب آمرزش است

هر که با این محبت بمیرد، سبب آمرزش است

حُب آل محمد سبب توبه است

هر که با این محبت بمیرد تائب است

حُب آل محمد سبب شهادت می شود

هر که با این محبت بمیرد، سبب شهادت می شود

دوست آل محمد، چون بمیرد، آمرزیده است

بلکه تائب است، او آمرزیده است

او را چون عروسی، به جنت می برند

پاک است، پاکیزه است، به جنت می برند

دشمن آل محمّد، گر بمیرد، کافر است

آیس است از رحمت حق، کافر است

دشمن آل محمّد، هرگز بخشوده نشود

گر همه بخشوده شوند، او بخشوده نشود

دشمن آل محمّد گو ناصبی است

ناصبی دشمن خداست، او ناصبی است

ذره ای گر در دلش حبّ جبت و طاغوت بُود

او نصیبی از اسلام ندارد، دوست جبت و طاغوت بُود

جبت و طاغوت، به خدا کافر بوده اند

تو بدان دوستان آنان نیز به خدا کار بوده اند

صراط مستقیم، علیّ و فرزندان اویند

جبت و طاغوت، دشمنان علیّ و فرزندان اویند

علیّ و فرزندان او حقّند، راه حقّند

پیروان آنان نیز، حقّند راه حقّند

حق را مردم رها کردند و رفتند

اهل دنیا بودند، حق را رها کردند و رفتند

نی به فکر عاقبت، نی ملاقاتِ خدا

همه فکر دنیا می کنند، نبی ملاقات خدا

راهشان را جدا کردند، از اهل حق

در حقیقت، دینشان را جدا کردند، از اهل حق

چون علی را نپذیرفتند، خاسر شدند

گر نگوییم من آنان کافر شدند

علی است «قسیم الجنّه» بی جنت شدند

راه دیگر رفتند آنان بی جنت شدند

جنت و نار را، خدا دست علی داده است

چون علی را نخواستند، خدا دوزخ را داده است

ولادت حضرت معصومه (علیها السلام)

بهترین زن های عالم فاطمه است

فاطمه یکتاست دخت احمد فاطمه است

فاطمه پاک است، نیست مثل فاطمه

افضل زن هاست، نیست مثل فاطمه

فاطمات همه پاک و طاهرند

نسل فاطمه همه پاک و طاهرند

فاطمه دُخت موسی بن جعفر فاطمه است

او پاک است مثل مادرش فاطمه است

این ولادت به همه مبارک است

دخترِ موسی بن جعفر است مبارک است

او بدیلی نداشت، چون فاطمه

او معصومه بود چون فاطمه

او شیفته بود، چون فاطمه

اجر زائرش جنت بود، چون فاطمه

او چون فاطمه پاره تن احمد بود

احترامش چون فاطمه است، پاره ی تن احمد بود

گر زیارت کند هر کس و را این فاطمه است

اجر او جنت بود، چون فاطمه است

قم حرم است، حرم آل احمد است

حرم است آن، عُش آل احمد است

خدا را حرم است، دانیم مکه است

نبی را حرم است دانیم مدینه است

علی را حرم است، دانیم نجف است

نجف کوفه است، دانیم نجف است

قم نیز حرم است، حرم آل احمد است

حرمتش را معصومه است، حرم آل احمد است

پس روید به زیارت، حرم آل احمد است

اجر آن جنت است، حرم آل احمد است

پدرش فرمود: او را زیارت بکنید

پاداش زیارت زیاد است جنت است

او از مدینه آمد، بهر برادرش

هدفش بود زیارت برادرش

خدا خواست در قم شود مدفونش

شیعیان گردند بهره مند از مدفونش

هر که را آرزو باشد، گو زیارتش

آرزویش بر آورده شود، گر رود زیارتش

عید ما عید جمعه است آقا بیاید

روز جمعه، روز امام زمان بُود

روز عید است، روز امام زمان بُود

انتظارش داریم بیاید، خدایا بیاید

ص: ۲۰۹۲

این روز ظهور امام زمان بُود
ما دعا می کنیم، او بیاید تا بیاید
جمعه روز، امام زمان بُود
او امام ماست، همه چیز ما، از اوست
خدا هر چه می دهد، بهر امام زمان بُود
برکات آسمان و زمین از اوست
هر چه ما داریم از اوست، او امام زمان بُود
گر که خواهی، مقبول خدا شوی
رو کن به مهدی، او امام زمان بُود
راه ما راه مهدی آل محمد است
او پناه ماست، او امام زمان بُود
او ولیّ خداست، ولیّ ما بود
او عزیز است، او امام زمان بُود
عالم کون و مکان، بهر اوست
هدف خلقت اوست، او امام زمان بُود
بهر او ما زنده ایم او امام ما بُود
هر چه داریم از اوست، او امام زمان بُود

ما امام دیگری جز او نداریم
او امام ماست، او امام زمان بُود
او پاک است، پاکتر از همه است
او از پاکان است، او امام زمان بُود
ما امام بلید و پلید نخواهیم هرگز
او امام پاک است، او امام زمان بُود
امام باید عالم و پاک بُود
امام ما پاک است، او امام زمان بُود
امام باید معصوم بُود، پاک بُود
او فرزند احمد است، او امام زمان بُود
پیمبر فرمود: امام دوازدهم مهدی بُود
او فرزند من است، او امام زمان بُود
در غدیر گفت: مهدی امام آخر است
آخرین امام است، او امام زمان بُود
«خادم» امام تو کیست بر ما بگو
امام من مهدی است، او امام زمان بُود

روز جمعه است منتظر آقاییم گو بیاید

جمعه سیدالایام است، روز عید ماست

بهترین ایام است، روز عید ماست

عهد ما با امام روز جمعه است

روز جمعه روز عید ماست

جمعه عید است، متعلق به امام است

بهترین روز است، روز عید ماست

جمعه ها منتظر او هستیم

از خدا خواهیم بیاید، روز عید ماست

جمعه چون آید شاد شویم

همه گوییم می آید، روز عید ماست

جمعه از اعیاد است، روز عید ماست

تعلق به مهدی دارد، روز عید ماست

جمعه ها شادیم، آقا خواهد آمد

انتظارش داریم، روز عید ماست

راه را باز کنید همه آماده شوید

آقا خواهد آمد، جمعه روز عید ماست

سِرِ راهش به ایستید، خواهد آمد

جمعه است، جمعه روز عید ماست

همه آماده شوید، باتقوا شوید

راست بگویید، جمعه روز عید ماست

انتظار فرجش عبادت است

فرج ما دعای فرج است، جمعه روز عید ماست

فساد همه جا را گرفته، بر فرجش دعا کنید

دعای فرج، فرج است، جمعه روز عید ماست

گر همه جمع شویم دعا کنیم، آماده شویم

شک نداریم خواهد آمد، جمعه روز عید ماست

پس بیاید جمع شویم، آماده شویم

تا آقا بیاید، جمعه روز عید ماست

ما راست نگفتیم آماده نشدیم

گر راست بگوییم خواهد آمد، جمعه روز عید ماست

آقا گفتی: دعا کن من دعا کردم ولی

قابل نبودم نشد، جمعه روز عید ماست

هر روز دعا می کنم هر شب دعا می کنم تا بیایی

هر چه گفتمی می کنم، جمعه روز عید ماست
به دوستان گفتم دعا کنید، من هم دعا کنم
من ندانم چه کنم، جمعه روز عید ماست
من که دانم عیب از ماست از تو نیست
ما دعا می کنیم بلکه آبی جمعه روز عید ماست
جمعه ها شادیم گوئیم آقا بیاید
ما امیدواریم، جمعه روز عید ماست
«خادم» تو دعا کن، آقا خواهد آمد
آخر الأمر او امام ماست، جمعه روز عید ماست

مهدی موعود خواهد آمد

مهدی موعود، وعده ی حق است، خواهد آمد
او امام ماست، ما منتظریم، او خواهد آمد
ای مردم بر فرجش دعا کنید، مهدی خواهد آمد
وعده ی حقّ است بدانید مهدی خواهد آمد
پیمبر فرمود: فرزندم مهدی خواهد آمد
علی فرمود: فرزندم مهدی خواهد آمد

هر امامی فرمود: فرزندم مهدی خواهد آمد

جبرئیل فرمود: امام مهدی خواهد آمد

ما هم گوییم: فرزند فاطمه مهدی خواهد آمد

کس نداند کی آید دانیم مهدی خواهد آمد

او امام زمان ماست، او خواهد آمد

شک نداریم، وعده ی حق است، مهدی خواهد آمد

کس نگوید: او کجاست؟ کی خواهد آمد؟

وعده ی او چون قیامت حق است، مهدی خواهد آمد

ما باشیم یا نباشیم، مهدی خواهد آمد

انتظارش عبادت بُود، مهدی خواهد آمد

مهدی فاطمه فرمود: دعا کنید، خواهم آمد

ما دعا می کنیم بیاید، مهدی خواهد آمد

گر ما منتظریم، باید آماده شویم

گر که آماده شویم، مهدی خواهد آمد

ما اگر راست بگوییم، آماده شویم

وعده حق، حق است، مهدی خواهد آمد

مانعش ماییم، گر آماده شویم

مانعی نیست بر او، مهدی خواهد آمد

تاکنون راست نگفتیم آماده نبودیم

پس بیاید آماده شویم، مهدی خواهد آمد

عیب ما دروغ ماست، گر راست بگوییم

و عده ی صادقین حق است، مهدی خواهد آمد

ما فقط گوییم: ما منتظریم مهدی بیاید

منتظر نیستیم، گر باشیم، مهدی خواهد آمد

او امام است، امام را مأموم لازم است

ما اگر مأموم باشیم، مهدی خواهد آمد

سال هاست او در بیابان ها منتظر است

بلکه ما آماده شویم، مهدی خواهد آمد

او پیام داد، بهر ظهورم دعا کنید

گر دعای ما، حقیقت باشد، مهدی خواهد آمد

ما دعا می کنیم، لیک آماده نیستیم

گر که آماده شویم، دعا کنیم، مهدی خواهد آمد

«خادم» تو گویی او به من گفت: دعا کن بر فرجم

آری دعا کردم و می دانم، مهدی خواهد آمد

از من ناتوان، کاری ساخته نیست

همه باید بخواهیم دعا کنیم، مهدی خواهد آمد

ما امام خود را، نشناختیم، تا دعا کنیم

معرفت لازم است، تا دعا کنیم، مهدی خواهد آمد

فضل مولا را بگوییم بهتر است

باز آییم فضل مولا را بگوییم

فضل مولا فضل خداست، فضل مولا را بگوییم

گفتن فضل مولا افتخار است، فضل مولا را بگوییم

فضل مولا سبب آمرزش است، فضل مولا را بگوییم

او امام المتقین است، فضل مولا را بگوییم

بعد احمد او وصی است، فضل مولا را بگوییم

پیمبر در غدیر فضل او را روشن نمود

مردمان دیدند، شنیدند، فضل مولا را بگوییم

خداوند فضل او را فراوان گفته است

او صراط مستقیم است، فضل مولا را بگوییم

او وجه الله، یدالله، عین الله است او

وصف او، وصفِ نبیّ است فضل مولا را بگوییم

فضل او بی شمار است، فضل خداست

«کلمات الله» است، فضل او، فضل مولا را بگوییم

«کلمات الله» بی شمار است، چون فضل خداست

او خدا نیست، «کلمات الله» است، فضل مولا را بگوییم

فضل او فضل نبیّ است، بلکه او نفس نبیّ است

گر نبیّ بعد از نبیّ بود، او نبیّ بود، فضل مولا را بگوییم

گر درختان قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند

نفسِ او نفسِ نبیّ، علمِ او علمِ نبیّ همه چیزش چو نبیّ

جانشین نبیّ است، فضل مولا را بگوییم

او علیم است، او کریم است، او شجاع است چون نبیّ

او ولیّ الله است، فضل مولا را بگوییم

در قیامت حاکم است، قاسمِ جنّت و نار است

هر که خواهد به جنّت برسد، فضل مولا را بگوییم

قاسمِ جنّت و نار است، اختیار دست اوست

هر که خواهد به دزخ می فرستد، فضل مولا را بگوییم

افضل از انبياء است، افضل او اوصياء است
بهرتر از او نيست بعد نبی، فضل مولا را بگوئيم
كس نداند فضل او را، جز خدا و جز نبی
مثل او جز نبی نيست، فضل مولا را بگوئيم
همه در اوصاف او ماندند، چه گویند از او
او صفاتش متضاد است، فضل مولا را بگوئيم
قهرمان شجاع است، در ميدان جنگ
بهر ايتام ذليل است، فضل مولا را بگوئيم

فضل احمد را بگوئيم برتر است

فضل احمد را بگو، فضل احمد برتر است
بهترين فضل را بگو، فضل احمد برتر است
افضل است از هر نبی و هر وصی
فضل او را بگوئيد احمد برتر است
شأن او بالاي هر شأنی بود
شأنی نيست از احمد برتر است
شأن احمد را خدا برتر نمود
تو چه شأنی دانی، از احمد برتر است
دين او چون او، از همه اديان برتر است

دین او کامل است، احمد برتر است

افضل از ادیان دیگر، برتر است

تو بیا بنگر دین احمد برتر است

انبیا شاگرد اویند، او برتر است

گر همه جمع شوند، احمد برتر است

او امام انبیا است، او برتر است

انبیا شاگردند، احمد برتر است

شافع انبیا و اوصیا احمد است

گر همه شافع اند، احمد برتر است

همه امید شفاعت دارند از او

گر چه همه شافع اند، احمد برتر است

مقتدای انبیاء اوست، برتر است

آدم و اولادش مقتدی، احمد برتر است

در قیامت آدم و اولاد او بیچاره اند

راه چاره احمد است، احمد برتر است

گر که میزان کسی سنگین نشد

احمد آید چاره سازد، احمد برتر است

صلواتش را گر گذارد در میزان کسی

میزان سنگین شود، احمد برتر است

احمد و اولادش در قیامت افضلند
همه صاحب فضلند، احمد برتر است
گو چرا احمد افضل است تا من بگویم
او «بلی» را زودتر گفت، احمد برتر است
پس از او مولا و اولادش گفته اند
از همین معلوم شد، احمد برتر است
صاحبِ خلقِ عظیم است او برتر است
این عظیم را خدا گفته، احمد برتر است
گر که خواهی بدانی، احمد برتر است
افضل انبیاء اوست، احمد برتر است

ولادت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)

بهر میلاد علی موسی الرضا شادی کنید
پاره ی جسم پیمبر بُود شادی کنید
پاره ای از تن پیغمبر بُود، شادی کنید
گل بریزید سِرِ راهش، همه شادی کنید
او چراغیست، نوریست، هادی شماست
او امام رئوف است، همه شادی کنید

افتخار ایرانیان است او، شادی کنید
بهتر از او که باشد، همه شادی کنید
قدمش مبارک است، همه شادی کنید
او میهمان ماست، همه شادی کنید
او مرضی همگان است، همه شادی کنید
مرضی خداست او، همه شادی کنید
او راضی به قضای خداست، همه شادی کنید
خداوند از او راضی است، همه شادی کنید
زائرش از او راضی بوند، همه شادی کنید
راضی از زائرش بود، همه شادی کنید
او رضا و رضاست از او خدا
او علی موسی الرضاست، همه شادی کنید
زائرش را دوست دارد، او رضاست
زائرش، راضی شوید، همه شادی کنید
کس نباشد راضی نباشد، شادی کنید
همه راضی شوید، همه شادی کنید
ای خدا قسمت کن، ما شویم زائرش

گوییم زائران راضی شوید، همه شادی کنید

ای خدا لطف کن، ما زائر شویم

ای مردم زائر شوید، همه شادی کنید

امام است رئوف است، به دنیا آمده

افتخار ما این است، همه شادی کنید

زائرش شاد باشید، امام رئوف آمده

مهربان است او، همه شادی کنید

زائرینش را گرامی دارد، شاد شوید

او بازدید زائر آید، همه شادی کنید

گر بهشت خواهید، بهشت طوسِ رضاست

او امید شیعیان است، همه شادی کنید

«خادم» زائر او باش، تا راضی شوی

زائرش را دوست دارد همه شادی کنید

شهادت امام رضا (علیه السلام)

آخر ماه صفر شد، رضا کشته شد

قاتلش عفریت بود، رضا کشته شد

کس ندانست، از چه رضا کشته شد

مأمون ملعون شد، رضا کشته شد

از حسد نتوانست ببند، روی رضا

سم قاتل داد به او، رضا کشته شد

او منافق بود، ظاهرش مسلم بود

باطنش کافر بود، رضا کشته شد

جگرش بارها از نفاق، پاره شد

مرگ خود را از خدا خواست، رضا کشته شد

در مدینه بود و گفت: من کشته می شوم

از هم اکنون بهر من زاری کنید، رضا کشته شد

او با اشک با قبر جدش وداع می نمود

تا که بعد از دو سال، رضا کشته شد

بنی عباس فرزندان پیمبر را کشته اند

پسر عم می گفتند و، رضا کشته شد

من که گویم: بنی عباس بدتر از دشمن بوده اند

آنان منافق بوده اند، رضا کشته شد

ابناء امیه، دشمن آشکار بوده اند

عباسیان منافق بوده اند، رضا کشته شد
جگرش پاره شد، از نفاق کشته شد
دشمنش بنی عم می گفت، رضا کشته شد
سَمِّ قاتلِ عدو داد، رضا کشته شد
قاتلش مأمون بود، رضا کشته شد
همه دانستند قاتلش مأمون بود
او پنهان می کرد، رضا کشته شد
سرِ او دَمِ آخرِ دامنِ فرزندش بود
گویند: غریب بود، رضا کشته شد
غریب کربلا بود، سرِ فرزند به دامن گرفت
او غریب تر از رضا بود، رضا کشته شد
رضا جگرش سوخت ز زهر جفا
زهر او قاتل بود، رضا کشته شد
کربلا جگر فرزند زهرا از عطش سوخت
جگر رضا از زهر سوخت، رضا کشته شد
کربلا عطش اطفال، جگر شاه را بسوخت
به رضای خدا راضی بود، راضی کشته شد

هر دو سوختند یکی از زهر، یکی از آب بسوخت

یکی از زهر می سوخت، یکی از آب بسوخت

آماده ی حج شویم وقت حج رسیده

سفر حج در پیش است، بیا پاک شویم

فرصتی هست ، بیا پاک شویم

ماه شوال رسید، آماده ی حج شویم

توشه ی خود برداریم، آماده ی حج شویم

نیت خود پاک کنیم، اصلاح شویم

اخلاق نیک را دارا شویم، آماده ی حج شویم

خیرخواه شویم، اهل اصلاح شویم

قصد ما اصلاح باشد، آماده ی حج شویم

حق مردم را پردازیم، آماده شویم

واجبات را انجام دهیم، آماده ی حج شویم

حرام ها ترک شود، آماده شویم

حق صاحب حق داده شود، آماده ی حج شویم

باطن و ظاهر یکی باشد، آماده شویم

حج را خوب بشناسیم، آماده ی حج شویم

هیچ حرامی، شبهه ناکی، همراه نبریم

تا که لَبِیک مقبول شود، آماده ی حج شویم

لذت احرام و لبیک گر خواهی، باید پاک شویم

پاک و پاکیزه شویم، آماده ی حج شویم

پس بیا پاک شویم، راست گوئیم، آماده شویم

بلکه آقا را ببینیم، قابل حج شویم

ور نه حیوانی باشیم، رویم و باز شویم

ما که چیزی ندانستیم، نی آماده ی حج شویم

حج ملاقات و مناجات با خداست

شرط آن صدق و صفاست، باید آماده ی حج شویم

حج شیرین گر خواهی باید پاک شویم

ور نه گویی: ندانم چه بود؟ باید آماده ی حج شویم

پس بیا توبه کنیم، پاک شویم، آماده شویم

زحمات را هدر ندهیم، آماده ی حج شویم

ای خدا از تو خواهیم، تو ما را پاک کنی

تا که قابل شویم، آماده ی حج شویم

حج مقبول اگر خواهی باید پاک شویم

قبولی به تقواست، باید پاک شویم

پس بیا تا برویم، خود را عرضه کنیم

تا که گوییم: شرط تقوا چیست؟ تا پاک شویم

هر چه گفتند را بپذیریم و عمل کنیم

نیت ما پاک باشد، بیا تا پاک شویم

ای خدا پاکمان کن قبل از سفر

از تو توفیق خواهیم، تا پاک شویم

نکند حج با ناپاکی رویم

ای خدا توفیق ده، تا پاک شویم

فضل مولا را بگوییم

باز از مقصد دور شدیم، بیا فضل مولا را بگوییم

هدف ما فضل مولاست، بیا فضل مولا را بگوییم

فضل مولا سبب خشنودی خداست، فضل مولا را بگوییم

فضل مولا بهترین است، بیا فضل مولا را بگوییم

ص: ۲۱۱۱

فضل مولا سبب عفو خداست، فضل مولا را بگوییم
فضل مولا فضل نبی است، بیا فضل مولا را بگوییم
گوش و چشم و زبان گر خادم مولا شوند
همه بخشوده شوند، بیا فضل مولا را بگوییم
خادم مولا در قیامت همره مولا شود
همه جا همراه او باشد، بیا فضل مولا را بگوییم
فضل مولا فضل نبی فضل نبی فضل علی
علی نفس نبی است، بیا فضل مولا را بگوییم
فضل مولا را نتوان شمرد «کلمات الله» بود
«کلمات الله» بی شمار است، بیا فضل مولا را بگوییم
خداوند فضل مولا را گفت، عدو پنهان نمود
فضل مولا آشکار است، بیا فضل مولا را بگوییم
گر عدو پنهان کند، عزت دست خداست
مولا نزد الله عزیز است، بیا فضل مولا را بگوییم
دوستان از ترس، دشمنان از دشمنی، پنهان نمودند
باز بحرست فضل او، بیا فضل مولا را بگوییم
گر درختان قلم، دریا مرگب، جن و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، بیا فضل مولا را بگوییم

فضل مولا را خدا بارها در قرآن گفته است

پس برو «آیات الفضائل» را بخوان، بیا فضل مولا را بگوییم

او صراط مستقیم است، «النَّبِیُّ الْعَظِیْمُ» است

او «یُطْعَمُونَ الطَّعَامَ» است، بیا فضل مولا را بگوییم

علم او علم نبی، فضل او فضل نبی است

«أُذُنٌ وَاعِیْهِ» است، بیا فضل مولا را بگوییم

او حق است، حق اوست، تابع اوست

هر کجا اوست، حقّ تابع اوست، بیا فضل مولا را بگوییم

او را جز خدا و جز نبی کس نشناخت

فضل او فضل نبی است بیا فضل مولا را بگوییم

زاده ی کعبه کیست، گو او بیاید

خانه زاد خدا اوست، بیا فضل مولا را بگوییم

آن که در میدان جنگ ماندی نداشت که بود؟

او علی بود فقط، بیا فضل مولا را بگوییم

ولادت حضرت معصومه (علیها السلام)

ماه ذیقعدہ آمد، بشارت از خدا آمد

کعبه ی مقصود نزدیک شد، بشارت از خدا آمد

ماه ذی القعدہ ماه رحمت است

اول آت ولادتِ معصومه است، بشارت از خدا آمد

یازدهم ولادتِ امام هشتم است

این ولادت نوید است، بشارت از خدا آمد

این ماه، ماه حج و عمره است

حاجیان محرم شوند، بشارت از خدا آمد

هدف از حج قصد الی الله بود

حج قصد الی الله است، بشارت از خدا آمد

حجاج ضیوف الرحمان بوند

همه مهمان خدایند، بشارت از خدا آمد

میهمان باید لایق رحمان بود

اهل رحمت باشد، بشارت از خدا آمد

حجاج در احرام بخشوده شوند

شرط آن تقواست، بشارت از خدا آمد

عرفات هر که باشد بخشوده شود

خاصّ و عام بخشوده شوند، بشارت از خدا آمد

شب عید در مشعر همه پاک شده اند

شرط آن ترک گناه است، بشارت از خدا آمد

حج مقبول نشان ها دارد

یک نشانش تقواست، بشارت از خدا آمد

میهمان خدا مورد اکرام بود

او باید اهل کرم باشد، بشارت از خدا آمد

شب مشعر شب عید و شب یاد خداست

حجاج باید یاد خدا باشند، بشارت از خدا آمد

در منّا شیطان را از خود دور کنند

تا که رحمت سوی آنان آمد، بشارت از خدا آمد

در طواف و سعی باید، رحمت حق را بخواهند

تا که رحمت را بیابند، بشارت از خدا آمد

در طواف وداع، باز حج را بخواهند

تا که باز حج روند، بشارت از خدا آمد

حج با زیارت معصومین کامل می شود

زیارت کامل را خواهند، بشارت از خدا آمد

پس از آن حاجی پاک و پاکیزه شود

از گناه و معصیت دوری کند، بشارت از خدا آمد

نشان قبولی همین است، گو بیدار شود

از خطا و گناه دوری کند، بشارت از خدا آمد

«خادم» بیدار باش در حج غافل نشوی

حج مقبول بخواه، بشارت از خدا آمد

حج مقبول، حج خلیل الرحمان بود

از همه چیز باید گذشت، بشارت از خدا آمد

حج مقبول کدام است ؟

سفر حج فرا رسیده، ملاقات خدا فرا رسیده

گویند به میقات باید بروید، ملاقات خدا فرا رسیده

وقت احرام است و میقات رسیده

آماده ی مهمانی باش، ملاقات خدا فرا رسیده

بین چه گویی با خدا، وقت آن رسیده

آیا پاک شوی؟ ملاقات خدا فرا رسیده

ص: ۲۱۱۶

عاشقی، یا غافل، خواهی چه گویی؟

وقت دیدار رسیده، ملاقات خدا فرا رسیده

گر از دنیا جدا هستی بیا

ور نه راحت ندهند، ملاقات خدا فرا رسیده

گر از دنیا جدا نیستی بیا

حُبِّ دنیا مانع است، ملاقات خدا فرا رسیده

حُبِّ دنیا با حُبِّ خدا، دو تاست

حُبِّ الله لازم است، ملاقات خدا فرا رسیده

تو حُبِّ دنیا داری نی حُبِّ خدا

نفاق زشت است، ملاقات خدا فرا رسیده

ای برادر خود را بیار، ما اکنون

حُبِّ دنیا داری یا حُبِّ خدا، ملاقات خدا فرا رسیده

حُبِّ الله گر داری بیا

حُبِّ دنیا گر داری میا، ملاقات خدا فرا رسیده

حُبِّ دنیا رأس هر خطاست

مانع ملاقات تو است، ملاقات خدا فرا رسیده

حُبِّ دنیا ظلمت آورد

ظلمت مانع است، ملاقات خدا فرا رسیده

حَبَّ اللهُ نور آورد

نور تو، نور خداست، ملاقات خدا فرا رسیده

گر که خواهی نورانی شوی؟

تقوای خدا نور است، ملاقات خدا فرا رسیده

پس بازگرد میقات مرو

تو را راهت ندهند، ملاقات خدا فرا رسیده

قبل از میقات خود را بیازما

بین لایقی؟ ملاقات خدا فرا رسیده

میقات هنگام لقای خداست

قبل از آن خود را آماده کن، ملاقات خدا فرا رسیده

ای برادر پاک باید بشوی

همره پاکان شوی پاک شوی، ملاقات خدا فرا رسیده

«خادم» تو با خود چه کردی بگو؟

پاک شدی، یا نشدی؟ ملاقات خدا فرا رسیده

ص: ۲۱۱۸

ارزش اخلاق نیک

گویند: اخلاق ارزش انسان است

خُلق خود نیکو نما، ارزش انسان است

ایمان کامل با خلق نیکو بُود

ایمان کامل، ارزش انسان است

هر که خُلقش بهتر است ایمانش بهتر است

خُلق نیکو، ارزش انسان است

خداوند احمد را با خلق عظیمش یاد نمود

خلق او عظیم است، ارزش انسان است

خُلق نیک، پاداش نماز و روزه دارد

خُلق نیکو، ارزش انسان است

هم نشین خوش خلق را بگیر

خوش خلق شوی، ارزش انسان است

هم نشین تو در برزخ تویی

هر چه هستی اوست؛ خلق خوش ارزش انسان است

هر چه هستی از تو هم نشین ساخته شود

هم نشین تو، تویی، خلق خوش ارزش انسان است

در قیامت باطنت آشکار شود

آنچه هستی خواهی بود، خلق خوش ارزش انسان است

گر که خُلقت نیک نشود، هم نشین تو تویی

تو را نزد خوبان بُبَرند، خلق خوش ارزش انسان است

آنچه هستی، آنچه کردی آشکار شوی

گر نیکان را خواهی نیک باش، خلق خوش ارزش انسان است

خُلق خوش صاحبش را خوش کند

خُلق بد آزار دهد، خلق خوش ارزش انسان است

ارزش انسان به اخلاقش بُود

خلق خوب، ارزش انسان است

هر که را با خلق او اعلان کنند

خلق او گر نیک باشد، ارزش انسان است

گر کسی با خلق بد از دنیا رَوَد

خلق بد حیوانی است هم نشین او، خلق خوش ارزش انسان است

گر بد اخلاقی کنی، قبر فشارت می دهد

کس به فریادت نرسد، خلق خوش ارزش انسان است

گر تو دل ها را با خلق خود شاد کنی

خُلق تو را همه جا شاد کند، خلق خوش ارزش انسان است

خُلق نیک تو، مسرت آورد، شادی آورد

این شادی نجات دهد، خلق خوش ارزش انسان است

«خادم» خلق خود را نیکو کن، تا شاد شوی

دنیا و آخرت شاد شوی، خلق خوش ارزش انسان است

ای خدا آنچه گفتیم، توفیق عمل ده به ما

عالم بی عمل نباشیم، خلق خوش ارزش انسان است

توسل چیست بر ما بگو؟

خادم توسل چیست؟ مردم کجا می روند؟

از چه به زیارت می روند؟ مردم کجا می روند؟

چهارشنبه ها گو: خبر چیست؟ مردم کجا می روند؟

جمکران می رودن، سهله می روند، مردم کجا می روند؟

از چه شب چهارشنبه دعای توسل خوانند؟

توسل چیست؟ مردم کجا می روند؟

ای برادر، زمان غیبت است جستجوی امام می روند

بهر فرجش دعا می کنند جستجوی امام می روند

چون پناهی ندارند، جستجوی امام می روند
تو گو چه کنند؟ کجا روند؟ جستجوی امام می روند
زیارتِ اولیای خدا می روند، بهره می برند
هدف شفاعت است، جستجوی امام می روند
خداوند فرموده: از صادقین جدا نشوید
همواره با آنان باشید، جستجوی امام می روند
صادقین امامان معصوم اند، زیارت کنید
با آنان باشید، جستجوی امام می روند
امام ما این زمان، حجه بن الحسن است
او شافع ماست، جستجوی امام می روند
حجه بن الحسن، غوث الأمة است
او فریادرس ماست، جستجوی امام می روند
جمکران و سهله می روند، بر فرجش دعا کنند
دعای فرج، فرج است، جستجوی امام می روند
تو گوئی چه کنند؟ چاره ای جز این چیست؟ بگو
خدا فرموده: با صادقین باشید، جستجوی امام می روند
زمان غیبت است، توسل لازم است

بهتر از معصوم کیست؟ جستجوی امام می روند

امامان واسطه های رحمت اند

توسل به آنان لازم است، جستجوی امام می روند

امام زمان، واسطه ی رحمت است

او امام ماست، جستجوی امام می روند

او فرمود: بر فرجم دعا کنید

جمکران می رویم دعا می کنیم، جستجوی امام می روند

راه را نزدیک می کنند، توسل می کنند

امام آبرومند است، جستجوی امام می روند

ما گرفتار شدیم، راه نجاتی نداریم

نزد امام می رویم، جستجوی امام می روند

امروز فساد و گناه زیاد است چه کنیم؟

فرجش را طلب می کنیم، جستجوی امام می روند

«خادم» بگو: گر نروید، گو کجا باید روند

دعای ما، فرج است، جستجوی امام می روند

ص: ۲۱۲۳

«خادم» زیارت چیست؟ بر ما بگو؟

زیارت حضور زائر نزد مزور است بر ما بگو؟

زیارت بهره های فراوان دارد

گر تو آگاه شوی، بهره های فراوان دارد

تفرّج و هم و اِکتساب معیشۀ در علم

و آداب و صحبت ماجدی، بهره های فراوان دارد

غم و اندوه می رود، علم و معیشت آید

ادب و هم نشین نیک است، بهره های فراوان دارد

سفر است، زیارت است، برکت دارد

فوائد زیاد است، بهره های فراوان دارد

زائر معصوم، زائر خدا می باشد

بهرتر از این چه خواهی؟ بهره های فراوان دارد

زیارت عهد و پیمانی است، ما بسته ایم

شرط ایمان ولایت باشد، بهره های فراوان دارد

زائر حجّ باید زیارتِ امامش برود

تا که حجّش کامل شود بهره های فراوان دارد

حجّ زیارت الله است، کمالش به امام است

پس از حج باید زیارت برود، بهره های فراوان دارد

پس مگو زیارت چیست؟ مردم به کجا می روند؟

برای کسب معرفت می روند، بهره های فراوان دارد

زیارت برکات فراوان دارد بین

مشکلات زائران حل می شود، بهره های فراوان دارد

بهره ی زیارت، نور امام است بدان

محضر نور خدا، نور است، بهره های فراوان دارد

اكتساب نور، ارزش فراوان دارد

گر زیارت روی، بهره های فراوان دارد

لقای امام، لقای خداست

بلکه عرش خداست، بهره های فراوان دارد

گر زیارت روی، درس های فراوان گیری

گر شبی آنجا بمانی، بهره های فراوان دارد

گر زیارت روی میهمان امام خواهی بود

میهمان گرامی است، بهره های فراوان دارد

میهمان امام، میهمان خدا خواهد بود

گر تو میهمان شوی، بهره های فراوان دارد

تا که میهمانی، در امانی، هر چه خواهی می دهند

کرم میزبان زیاد است، بهره های فراوان دارد

تا که میهمانی عزیزی، هر چه خواهی بگو

کرم میزبان زیاد است، بهره های فراوان دارد

«خادم» هر چه دارد، ز میهمانی دارد

میزبان ها کریمند، ز میهمانی دارد

باز آییم فضل مولا را بگوییم

فضل مولا هدف ماست، فضل مولا را بگوییم

مولا مظلوم است، باید فضل مولا را بگوییم

او فرمود: حامی مظلوم باش، فضل مولا را بگوییم

گر مظلوم تر از او بود، ما فضل او می گفتیم

مظلوم تر از او نیست، فضل مولا را بگوییم

او مظلوم عالم است، خدا و رسولش، فضل او را گفته اند

پس بدانید گفتن فضل او لازم است، فضل مولا را بگوییم

خداوند گفته: او صراط مستقیم دین ماست

ما شب و روز «إهدنا» گوییم، فضل مولا را بگوییم

فضل مولا گفتن سبب آمرزش است

چشم و گوش و زبان گر گویند، سبب آمرزش است

چشم بیند، گوش شنود، زبان گوید

گر همه شاهد فضل او بوند، سبب اورزش است

عاقلی گفت: فضل مولا را نتوان شمرد

گفتم: آری چنین است، فضل مولا را نتوان شمرد

فضل او فضل نبی است، فضل خداست

«کلمات الله» است، فضل او را نتوان شمرد

گر درختان قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوان شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند

همه دانند فضل او، دریاست فضل او

عدو هم اعتراف دارد، دریاست فضل او

علم عاصف نزد علم او کمتر از قطره است

علم عاصف به یک اسم است، کمتر از قطره است

عالم کل کتاب است شاهد صدق نبی است

خدا اول شاهد است، مولا شاهد صدق نبی است

تخت بلقیس با یک اسم خدا، آورده ش

طرفه العین آمد، با یک اسم خدا آورده شد

تو بین عالم کلّ اسما چه خواهد کرد

عالم کلّ اسما علیست، او چه خواهد کرد بگو

علم او علم نبی است، در شجاعت چو نبی است

همه چیزش چو نبی است بلکه او نفس نبی است

آن که در معراج همراه نبی بود علی بود

او نفس نبی بود، همراه نبی بود، علی بود

جبرئیل گفت: نتوانم آیم، حق نبی بود

لیک علی بود، با نبی بود، بگو حق علی بود

به عدو گو امامت که بود؟ او کجا بود؟

او ویل لی، ویل لی گفت وقت مردن او کجا بود؟

این یکی قدم با نبی در ملاً اعلی زند

آن یکی بلید است وقت مردن واثورا زند

مقایسه ی علی با رقیبان خود

بیا با انصاف سری بزنیم بر خلفا

انتخاب خدا و مردم را ببینیم، سری زنیم بر خلفا

خداوند علی را بهر مردم انتخاب کرده بود
نبی نیز در غدیر، او را بهر مردم انتخاب کرده بود
او صاحب علم و کمال و دین بوده است
رقیبان نبی علم، نبی کمال، نبی دین بوده است
دین اگر بود، چرا خانه ی وحی را آتش زدند؟!
گر کمال و علم بوده، چرا وحی را آتش زدند
دین احمد را یکباره دگرگون کرده اند!
هر حلالی را حرام، هر حرامی را واژگون کردند
تو بین بدعت ها را می توانی به شماری!
یک کتاب حجیم شود، گر توانی به شماری
راه حق را بستند، صراط مستقیم را بستند
حق، علی بود، راه او را بستند
او صراط مستقیم بود، راه او را بستند
علی حق بود، صراط مستقیم بود راه او را بستند
محور پنج تن، فاطمه را آزار نمودند
محسنش سقط کردند، او را آزار نمودند
پدرش گفت: آزار او آزار من است

بلکه گفت: آزار خداست، آزار من است
انتخاب و سکوت مردم سبب این حادثه شد
مردمان منافق بودند، سبب این حادثه شد
انتخاب خدا قبل از انتخاب مردم بوده است
ما که گوییم انتخاب مردم هم نبوده است
بلکه اجبار و شلاق و شمشیر بوده است
این انتخاب نبوده، شمشیر بوده است
کی پیمبر سخنی از بوبکر کرده بود؟
کی او را به خلافت انتخاب کرده بود؟
تو بین در غدیر اسمی از او برده بود؟
بلکه او مثل دیگران بود بیعت کرده بود
پیمبر به او امر کرد، سلام بیعت کن بر علی
او امیرالمؤمنین است بیعت کن با علی
پس چرا بیعت خود را با علی شکسته است
او که بیعت کرد با علی، چرا بیعت را بشکسته است
بیعت شکنی کار بسیار خطرناکیست بدان
همه ی غاصبین خلافت بیعت شکن بودند بدان

وانگهی بیعت مردم بر خلاف قول نبی نقض بیعت بوده است

پس بدان بیعت آنان نقض بیعت بوده است

بی رحمی اهل کوفه

کوفیان فرزندان پیغمبر را تشنه کشتند، رحمی نشد

میهمان دعوت کردند، میهمان را تشنه کشتند رحمی نشد

آب را بر فرزند پیغمبر بستند میهمان تشنه کشته شد رحمی نشد

آب قیمت جان شد میهمان کشته شد رحمی نشد

آب را به طفل شیرخوار ندادند تشنه کشته شد رحمی نشد

مادر طفل تشنه بود، شیر نداشت طفل تشنه کشته شد رحمی نشد

پدر طفل هر چه گفت آبش دهید، ندادند کشته شد رحمی نشد

پدر و طفل تشنه بودند، طفل تشنه کشته شد رحمی نشد

جگرها سوخت از تشنگی، العطش ها گفته شد رحمی نشد

کس نکرد رحمی آب ندادند، اصغر تشنه کشته شد رحمی نشد

اکبر و اصغر و قاسم را آب ندادند رحمی نشد

اصغر از تشنگی ناله کرد، روی دست پدر تشنه کشته شد رحمی نشد

کس ندیده به دنیا میهمانی، تشنه کشته شد رحمی نشد

هر چه گفت: تشنه ام رحمی نشد، تشنه کشته شد رحمی نشد

اطفال بی گناه ناله کردند، العطش گفتند رحمی نشد

در کجای عالم، که دیده، به شیرخوار تشنه ای رحمی نشد

همه سوختند از تشنگی، العطش گفتند رحمی نشد

مادر و شیرخواره اش تشنه بودند، رحمی نشد

پس بیاید بر حسین فاطمه گریه کنید، رحمی نشد

آب نبود بچه هایش تشنه بودند، رحمی نشد

آب را بر فرزندان احمد بستند، رحمی نشد

صدای العطش بالا رفت کربلا سوختند، رحمی نشد

طفل شیرخوار تشنه بود کشتند رحمی نشد

مادر طفل تشنه بود، شیر نداشت، رحمی نشد

شهدا همه تشنه بودند، کشته شدند، رحمی نشد

خیمه ها بی آب بود، همه تشنه بودند، رحمی نشد

خیمه ها را آتش زدند، دل ها سوخت رحمی نشد

بدن ها روی زمین ماند، دفن نکردند، رحمی نشد

بچه ها نیمه شب در بیابان آواره شدند، رحمی نشد

به اسیری بردند، از کنار شهدا بردند، رحمی نشد

سرهای شهدا را بین آنان بردند، رحمی نشد

چهل منزل اطفال را اسیر بردند، رحمی نشد

رقیه در خرابه ناله کرد بهر پدر، رحمی نشد

سرِ بابش را بهر تسکین بر او آوردند، رحمی نشد

سر بُبریده را در طشت گذاردند چوب زدند، رحمی نشد

بچه ها دیدند و سوختند، رحمی نشد

«خادم» نگفتی اسیران را بسته بودند، رحمی نشد

سر بُبریده را دیدند قرآن خواند، رحمی نشد

ص: ۲۱۳۳

ای خدا به من عشق و محبت را عطا کن

همه چیز داده ای، ای خدا عشق و محبت را عطا کن

ای خدا محبت را از تو می خواهم عطا کن

ای خدا تو کریمی، رحیمی، عشق و محبت را عطا کن

ای خدا لذت آنس می خواهم عطا کن به من

ای خدا عشق می خواهم، محبت را عطا کن

ای خدا عشق لقاییت را خواهم عطا کن

مرگ با لذت می خواهم، محبت را عطا کن

ای خدا، مرگ شیرین و محبت می خواهم، عطا کن

ای خدا حب احمد و آل را خواهم، محبت را عطا کن

ای خدا، رسول مرگ را، با محبت بفرست

من ضعیفم، گو به من رحم کند، محبت را عطا کن

ای خدا، از قبر می ترسم، لقاییت را عطا کن

قبر را گو: ضعیف است، محبت را عطا کن

ای خدا، حجتتم را هنگام سؤال عطا کن

پاسخم را تلقین کن، محبت را عطا کن

ای خدا، در قیامت تو به فریادم برس

آل احمد را بگو یارم شوند، محبت را عطا کن

ای خدا، از مواقف می ترسم رحم کن به من

توشه ای من ندارم، محبت را عطا کن

ای خدا، از صراط می ترسم، مولا را برسان

به خودت سوگند دوستش دارم، محبت را عطا کن

ای خدا، مرا از آل احمد دور مکن، من خادمم

خادمم از مولا دور مکن، محبت را عطا کن

ای خدا، می خواهم هم نشین احمد شوم

ای خدا، محروم مکن، محبت را عطا کن

ای خدا، عشق احمد را بده، عشق مهدی را بده

ای خدا، عشق لقاییت را بده، محبت را عطا کن

ای خدا، عشق خود را بده، عشق اولیائت را بده

ای خدا، عشق انبیائت را بده، محبت را عطا کن

ای خدا، اخلاق و نورانیت را بده

ای خدا نیت پاکم بده، محبت را عطا کن

ای خدا، تنها تو را خواهم، هر چه دارم از تو است

ای خدا شوق لقائت را خواهم، محبت را عطا کن

ای خدا گر مانندم مرضی تو نیست من را بپر

من رضای تو را خواهم، محبت را عطا کن

«خادم» حرف آخر را بزن، تو چه خواهی از خدا؟

من گویم: رضای خدا را خواهیم، محبت را عطا کن

ای خدا توفیق خدمت خواهیم ز تو

ای خدا، توفیق خدمت خواهیم عطا کن به ما

هر چه داریم از تو داریم عطا کن به ما

ای خدا، گر توفیق ندهی، راه بسته است

ای خدا راه را باز کن توفیق عطا کن به ما

ای خدا، من که چیزی نبودم، کرم کردی مرا آفریدی

اکنون توفیق می خواهیم، عطا کن به ما

ای خدا، همه امیدم توئی راه دیگر ندارم

از تو خواهیم توفیق، عطا کن به ما

ای خدا، علم ناچیز است، توفیق خواهیم ز تو

تو کریمی، تو رحیمی توفیق عطا کن به ما

ای خدا، مانع توفیق زیاد است، کرم کن به من

سلب توفیق مکن، توفیق عطا کن به ما

ای خدا، فضل و رحمت گر نباشد، ما خاسریم

با فضل و کرمت با ما عمل کن، توفیق عطا کن به ما

ای خدا، فضل و کرمت گر نباشد، شیطان حاکم است

ما به فضل و کرمت امیدواریم، توفیق عطا کن به ما

ای خدا، تو توفیق سؤال دادی تو کریمی

از کرم، بیش از این توفیق ده، توفیق عطا کن به ما
ای خدا، از تو عاقبت به خیری طلب می کنیم
ترس من از عاقبت است، توفیق عطا کن به ما
ای خدا، ترس ما از سلب توفیق است چه کنیم؟
ای خدا، قلب ما را مطمئن کن، توفیق عطا کن به ما
ای خدا، دام های شیاطین فراوان است، چه کنیم؟
ای خدا به تو پناه می برم، توفیق عطا کن به ما
ای خدا آخر زمان است، گناه فراوان باشد!
خطر انحراف زیاد است، توفیق عطا کن به ما
ای خدا، تو کریمی، تو رحیمی، رحمت گسترده است
همه امید ما رحمت توست، توفیق عطا کن به ما
ای خدا، به حق مصطفی و مرتضا رحمی به ما
ما ضعیفیم مبتلاییم، توفیق عطا کن به ما
ای خدا این هم توفیق تو است، تو کریمی تو رحیمی
ای خدا، هر چه داریم از تو است، توفیق عطا کن به ما
ای خدا، توفیق حجّ دادی، تو کریمی تو رحیمی
از تو کربلا خواهیم، توفیق عطا کن به ما
ای خدا، ما مرضات تو را خواهیم عطا کن به ما
تاکنون هر چه خواستیم داده ای، توفیق عطا کن به ما

«خادم» هر چه خواستی گفتی، گو خدا را خواهم

ای خدا، مرگ را شیرین کن بر من، توفیق عطا کن به ما

ای خدا تو کریمی، مرا عاشق دیدارت کن خدا

از دنیا بگذرم، تو را خواهم، توفیق عطا کن به ما

خادمم خادِمِ دُوسْتانِ توأمِ محرومِ مکن

به حقّ دُوسْتانت، محرومِ مکن، توفیق عطا کن به ما

ای خدا نیتِ خالصِ خواهم ز تو

ای خدا، نیتِ خالصِ خواهم ز تو

توفیقِ خواهم، نیتِ خالصِ خواهم ز تو

ای خدا، تو کریمی، همه چیز خواهم ز تو

ای خدا، درِ رحمتِ باز است، هم چیز خواهم ز تو

ای خدا، تو کریمی، رضا خواهم ز تو

ای خدا، رضای تو را خواهم، همه چیز خواهم ز تو

ای خدا رحمت تو واسع است، تو کریمی

من رضای تو را خواهم ز تو

ای خدا، به حقّ احمد و حیدر، راضی شو ز من

من رضای تو را خواهم، چیز دیگر نخواهم ز تو

ای خدا، توفیق خدمت خواهم ز تو

هر چه دارم ز تو دارم، توفیق خدمت خواهم ز تو

ای خدا، دوست دارم، خادم احمد شوم
خادمی را دوست دارم، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا، دوست دارم، خادم حیدر شوم
خادمی مخلص شوم، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا، دوست دارم، خادم زهرا شوم
خادمی پاک باشم، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا، دوست دارم، خادم دینت شوم
خادم اولیائت شوم، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا، دوست دارم، روضه خوان باشم
خادم شهید کربلا باشم، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا، دوست دارم، خادم مهدی شوم
عاشق او باشم، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا اسم من را در دفتر خدام بنویس
خادم افتخاری باشم، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا، دوست دارم تا زنده ام، خادم شوم
ای خدا این نام را از من بگیر، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا، دوست دارم خادم سفره ی آل محمد باشم
لقمه ی نانی دهندم، توفیق خدمت خواهم ز تو
ای خدا، مرا از آل احمد، جدایم مکن

هر کجا باشند، با آنان باشم، توفیق خدمت خواهم ز تو

ای خدا آخر عمر می خواهم، خادم مهدی شوم

خادم او باشم چون ظاهر شود، توفیق خدمت خواهم ز تو

ای خدا این خادم را محضر مخدومش برسان

مزد من، دیدن جمالش باشد، توفیق خدمت خواهم ز تو

ای خدا، در قیامت مرا از آنان، دور مکن

در کنار آنان باشم، توفیق خدمت خواهم ز تو

ای خدا مرا از آل طاهرا دور مکن

همراه آنان باشم، توفیق خدمت خواهم ز تو

ای خدا من حسینی هستم از حسین دورم مکن

تا عمر دارم، خادمش باشم، توفیق خدمت خواهم ز تو

«خادم» اصرار مکن، گر خادمی، خادمی

سعی کن، خادم باشی بگو، توفیق خدمت خواهم ز تو

مؤمن صادق کیست بر ما بگو

به احباب بگوید بیایند، محبوب گرفتار شده

جان خود را فدایش کند، محبوب گرفتار شده

بین احباب، آداب نیست، محبوب گرفتار شده

هر چه دارید، فدایش کنید، محبوب گرفتار شده

گو اگر در محبت صادقی، محبوب گرفتار شده

جان خود را فدا کن، محبوب گرفتار شده

شیعیان را بگویند: امام محبوب شماست

جان فدایش کنید، محبوب گرفتار شده

یا بیایید ببینید، چه خواهد از شما

هر چه خواهد، انجام دهید، محبوب گرفتار شده

جان اگر خواهد، یا که یاری طلبد

جان خود را فدایش کنید، محبوب گرفتار شده

گر که یاری طلبد، بی دریغ یاری کنید

تا سر حدّ جان، او را یاری کنید، محبوب گرفتار شده

و نه شیعه نیستید، جان فدا، نیستید شما

شیعه گر باشید، جان فدایش می کنید، محبوب گرفتار شده

کربلا شیعیان، جان فدای امام خود بُدند

جان خود را فدا کردند، چو دیدند، محبوب گرفتار شده

شیعه ی راستین گر خواهی، همین است بدان

جان فدا کردن، بر او آسان بود، چو، محبوب گرفتار شده

شیعیان واقعی، در راه دین جان می دهند

کار آسانی است، بر آنان، چو ببینند، محبوب گرفتار شده

محبوب خداست، دین او واسطه است

بهر دین، جان فدا می کنند، چو محبوب گرفتار شده

محبوب خداست، پیمبر واسطه است

خدا را نیازی نیست، جان فدای پیمبر می کنند، محبوب گرفتار شده

محبوب، خداست، امام واسطه است

خدا را نیازی نیست، جان فدای امام می کنند، محبوب گرفتار شده

شاهد این مدعا، آیات قرآن بُود

هر کجا خطری بر دین باشد، جان فدا می کنند، محبوب گرفتار شده

گر امام یا پیمبر یاری خواست، جان فدا می کنند

وَر نه ایمان ندارند، به حق باور ندارند، محبوب گرفتار شده

آیه ای گر خواهی، خداوند گوید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ»

پیامبر حاکم حق است، باید اطاعت کنند، محبوب گرفتار شده

زین سبب، فرار از جنگ، بی ایمان بُود

جنگ در راه خدا، ایمان خواهد، محبوب گرفتار شده

«خادم» آنچه گفتمی وصفِ مؤمن صادق است

ما کجا و مؤمن صادق کجا؟ محبوب گرفتار شده

وصفِ مؤمن من را، گر خواهی، کربلا باید روی

شهدا مؤمن بوده اند، محبوب گرفتار شده

شب جمعه شب رحمت است بیدار باش

ای خدا شب جمعه شب عید است، شب رحمت توست

رحمت تو واسع است، به تو امیدواریم، شب رحمت توست

ما در این شب به امید رحمت آمدیم، رحم کن به ما

گو چه باید بکنیم، امید ما رحمت توست

ای خدا قطع امید مکن، ما گداییم امیدواریم

جای دیگر نرویم، تو دعوت کردی، امید ما رحمت توست

ما دعا می کنیم گر چه گنهکاریم، گو گنهکار چه کند؟

دَرِ دیگری نزنیم، اینجا دعوت شدیم، امید ما رحمت توست

ای خدا ما پشیمانیم از گناه خود، ما را عفو مان کن

تو عفوئی، تو غفوری، تو رحیمی، امید ما رحمت توست

ای خدا تو گفتی ناامیدی گناه است، ما امیدواریم به تو

ای خدا قطع امید مکن، امید ما رحمت توست

گر که گویی: ناپاکید، پاکی شرط دعاست، ای خدا پاکمان کن

ما را بر مگردان، تو کریمی، امید ما رحمت توست

ای خدا گر گویی آبرویی ندارید، آبرومند آورید

ای خدا آبرومند ما، رحمهللعالمین است، امید ما رحمت توست

گر که او را نپذیری او حبیبِ توست، بهتر از او نداریم

گر خواهی علی را آوریم، او نفس نبی توست، امید ما رحمت توست

گر که آنان حرفی نزنند، ما امیدمان فاطمه است

ای خدا، به حق فاطمه، ما را ببخش، امید ما رحمت توست

گر که او حرفی نزنند، کربلا می رویم فرزندش را آوریم

پس تو را به خون او سوگند می دهیم، امید ما رحمت توست

گر که او حرفی نزنند، طفل تشنه را می آوریم و گوئیم

ای خدا، به حقِ طفل و مادرش ما را ببخش، امید ما رحمت توست

ای خدا گر نپذیری، زینب مظلومه را آوریم

ای خدا، گر هیچ کس را نپذیری، او را بپذیر، امید ما رحمت توست

ای خدا گر هیچکدام را نپذیری، تو را به حق خودت سوگند می دهیم

پس تو ما را بپذیر، ناامیدی گناه است، امید ما رحمت توست

گر که بخشیدی نشانی به ما ده، تا خوشنود شویم

گو هر چه بود بخشیدم، آسوده شوید، امید ما رحمت توست

ای خدا وعده ی تو تخلف ندارد، گفתי می بخشم شما را

ما امیدار بخشش تو هستیم، امید ما رحمت توست

گفתי یکصد رحمت دارم، در قیامت انجام می دهم

ما امیدوار یکصد رحمتیم، امید ما رحمت توست

انبیاء و اولیای تو گفتند: تو بخشیده ای

ما امیدوار شدیم، امید ما رحمت توست

گویند: در قیامت آنقدر می بخشی که شیطان امیدوار می شود

لیک او مستحق لعنت است، امید ما رحمت توست

گویند: شیطان از تو درخواست مهلت نمود، دادی به او

خواسته او را دادی، ای خدا امید ما رحمت توست

عبرت و اعتبار

عاقلان اهل عبرت و اعتبارند همه

عاقبت اندیشند، اهل اعتبارند همه

اکمل مؤمنان، عاقبت اندیشند همه

«أعقل الناس» اهل اعتبارند همه

دنیا خانه ی عبرت است، معتبر گو کجاست

معتبر عاقلانند، اهل اعتبارند همه

عبرت و اعتبار گر نباشد، مردم خوابند همه

عاقلان را ببین، اهل اعتبارند همه

معتبر هرگز، غافل و مال اندوز نباشد بدان

غافلان، نی عاقل نی اهل اعتبارند همه

آن که دنیا طلب است، هرگز عاقل نبُود

عاقل آر بودند، اهل اعتبارند همه

عاقلان بیدارند، هرگز غافل نبُوند

عاقلان فکر عاقبت اند، اهل اعتبارند همه

اهل دنیا را بدان، دیوانه اند، عاقل تَبَوُّنَد

عاقلان را بدان، اهل اعتبارند همه

دیوانگان را مگو دیوانه اند، بیمارند همه

بیماران بسا عاقل اند، اهل اعتبارند همه

پیمبر فرمود: آنان که آخرت را به دنیا می فروشند

دیوانه اند، ورنه اهل آخرتند، اهل اعتبارند همه

دنیا وسیله است، خود را به دنیا مفروش

عاقلان خود را به دنیا نفروشد، اهل اعتبارند همه

گر اهل آخرت باشی، چیزی را به دنیا نفروشی

عاقلان از دنیا می گیرند، اهل اعتبارند همه

قیمت تو بالاست بدان، جز به بهشت مفروش

عاقلان با دنیا، بهشت می خرند، اهل اعتبارند همه

ارزش دین ولایت را با دنیا مسنج

عاقلان دنیا را فانی دانند، اهل اعتبارند همه

نکند غافل شوی، دین خود را به دنیا بفروشی

عاقلان چنین کاری نکنند، اهل اعتبارند همه

عقل رسول باطن است، انبیا عقول ظاهرند

عاقلان عقل خود را با انبیا کامل کنند، اهل اعتبارند همه

ذاکر حق باش، باتقوا باش، تا خدا علمت دهد

عاقلان از یاد حق غافل نشوند، اهل اعتبارند همه

«خادم» راه حق و باطل روشن است، بیدار باش

عاقلان از حق جدا نشوند، اهل اعتبارند همه

امتحانات خداوند، بی صدا است، بیدار باش

عقوبت های خداوند بی صداست، بیدار باش

سخنانِ صادقین را یاد کن بیدار باش

از آنان هرگز غافل مشو، بیدار باش

حق را صادقین گویند، بین چه گویند با شما؟

هر چه گویند را، بشنو، و بیدار باش

صادقین راستگویند، راستی کارشان است

آنان راستین کارند، راستگویند، بیدار باش

صادقین واسطه اند، شفیعان تو اند

هر چه گویند بپذیر و، بیدار باش

صادقین، در همه چیز صادقند، بیدار باش

خداوند فرموده: از آنان جدا نشوید، بیدار باش

صادقین را اطاعت کن، تا رستگار شوی

هر چه خواهی از خدا، آنان واسطه اند، بیدار باش

آبرومندان در گاه خدایند، صادقین

بهتر از آنان نخواهی یافت، بیدار باش

آنان معصومند، پاکند، اهل بیت پیبرند

اهل بیت پیمبر، پاکند، معصومند، بیدار باش

اطاعت کن، عبادت کن، بیدار باش

عبادت بی اطاعت، نپذیرند، بیدار باش

گر تمام عمر عبادت کنی، بی اطاعت کافری

ای بسا عبادت نکردی، اطاعت کردی، بیدار باش

در اطاعت تو را، می آزمایند، بیدار باش

شیطان حریص است، تو را گمراه کند، بیدار باش

انبیا را مردم، اطاعت نکردند، گمراه شدند

اوصیاء را، اطاعت نکردند، کشته شدند، بیدار باش

تو مگو این ها گذشت، هر روز عاشورا بُود

امتحان خدا دائر است، هر زمین کربلاست، بیدار باش

انبیا را، مردم کشته اند، اوصیا را، مردم کشته اند

امتحان سخت است، اطاعت نکردند، بیدار باش

تو فکر می کنی، علی اصغر را فقط حرمه کشت

به خدا مردم هم کشتند، امام را یاری نکردند، بیدار باش

گر اطاعت کرده بودند از نبی، محسن را نمی کشتند

مولا غریب نمی شد، فاطمه ناله نمی کرد، بیدار باش

تو بین حسین بن علی، از چه کشته شد؟

گر اطاعت کرده بودند، او تنها نمی شد، بیدار باش

اکنون اقرار کن، قاتل که بوده، کربلا؟

به خدا سوگند، مردم بی وفا، قاتل بودند، بیدار باش

گنهکار کجا باید رود؟

ای خدا گفتم لئیک و اجابت نکردم تو را

آدمم باز گویم: لئیک، اجابت نکردم تو را

ای خدا در توبه باز است، توبه کردم از لئیک خود

از تو توفیق خواهم صادق باشم، توبه کردم از لئیک خود

ای خدا بهر امید آدمم، ناامیدم مکن

از تو توفیق خواهم، صادق باشم، ناامیدم مکن

ای خدا رو سیاهم، تائب ام، ناامیدم مکن

بپذیر لئیک مرا، ناامیدم مکن

ای خدا میقات آدمم، گنهکارم، تائب ام چه کنم؟

مرا برمگردان، به آل احمد ببخشم، تائب ام چه کنم؟

ای خدا تو کریمی، آبرویم را، نزد خوبان مبر

من همین ام که خود دانی، آبرویم را نزد خوبان مبر

ای خدا همه لیبیک گویند و با شادی می روند
ای خدا آبروی گنهکار را مبر، همه با شادی می روند
ای خدا پرده از کار من بردار، تو ستار العیوبی
به خوبان بگو: این هم خوب است، تو ستار العیوبی
ای خدا گر تو خوبان را پذیری، گنهکار چه کند؟
گنهکار را دعوت کرده ای، گنهکار چه کند؟
ای خدا من گنهکارم، توفیق توبه خواهم ز تو
در رحمت باز است، توفیق توبه خواهم ز تو
راه را باز کن، گنهکاران هم، بیایند نزد تو
راه دیگر ندارند، بگو گنهکاران هم، بیایند نزد تو
گر گنهکاری آید، بین جمع رسوایش مکن
بگو: این هم عبد من است، رسوایش مکن
تو ستار العیوبی، گنهکار را، رسوا مکن
او پشیمان است، به امید آمده، رسوایش مکن
گر نیاید، خدایا، کجا باید رود؟
او پشیمان است، بهر امید آمده، کجا باید رود؟
به خوبان هر چه می دهی، به او هم بده
او را بین خلقت، رسوا مکن، به او هم بده
توبه ی او را بپذیر، او نادم است

تائین را دوست داری، او نادم است

اصل توبه ندامت بُود، او نادم است

نادم است او، توفیق خواهد، نادم است

پس بگو دربانان او را مانع نشوند

گو بخشیدم او را، نادم است، تا مانع نشوند

او گوید: مرا به آل احمد ببخش من نادمم

گر خطا فراوان کردم، ببخش من نادمم

«خادم» گنهکار توئی؟ آشکار بگو

تو چه دانی گنهکار دیگری است؟ آشکارا بگو

از قیامت خبری می شنوی، بیدار شو

از قیامت خبری می شنوی، بیدار شو

تو از دور، چیزهایی می شنوی، بیدار شو

قیامت از مرگ شروع می شود، بیدار شو

قبر یا گودالی ز دوزخ، یا باغی از جنت است، بیدار شو

لحظه ی مرگ، دانی جانت کجاست، بیدار شو

وقت مرگ، کاری از تو برنیاید، بیدار شو

هر چه گویی: مرا باز گردانید، تا صالح شوم

کس به حرفت گوش ندهد، اکنون، بیدار شو

دست خالی گر بیایی در قیامت، بیچاه ای

گر باز گناه با خود آورده ای، چه کنی؟ بیدار شو
گر شفیعان، روی خود از تو بگردانند، بیچاره ای
پس شفیعان را باید ز خود راضی کنی، بیدار شو
شفیعان احمد و آل احمدند، از آنان پند بگیر
هر چه را گفتند، عمل کن، پیروی کن، بیدار شو
احمد شفیع دوست، گر به ذریه اش احسان کنی
هر که را او دوست دارد، دوست بداری، بیدار شو
علی در قیامت، مالک جنت و نار بود
گر ولای او را داری، قدر بدان، بیدار شو
فاطمه دوستان خود را به جنت می برد
گر به دوستانش احسان کنی، جنت می روی، بیدار شو
نکنند در قیامت آبی و دشمن آل احمد باشی
گر چنین باشی ز جنت محروم باشی، بیدار شو
تا توانی دوست احمد و آل احمد و دوستانش باش
تا توانی احسان کن به آنان، بیدار شو
تو باید دوست دوستان آنان، دشمن دشمنان باشی
ذره ای گر دشمنان را دوست داری خاسری، بیدار شو
سعی کن از احمد و آل او، هرگز جدا نشوی
در همه جا، در همه چیز، با آنان باش، بیدار شو

صادقین اند آنان، خدا فرموده با آنان باشی
از آنان جدا نشوی، ورنه خاسری بیدار شو
تا توانی «خادم» خادمی کن، تا فائز شوی
خادمی بهر آنان افتخار است، ترک مکن، بیدار شو
دوست آل محمد باش، به دوستانش احسان نما
در عزایشان، عزادار، در شادی شاد باش، بیدار شو
در عزاخانه های حسین، خادمی کن، گریه کن
بهشت آنجاست، شفیع تو حسین است، بیدار شو
«خادم» خادمی کن، نوکری کن، تا از آنان شوی
جای دیگر مرو، بهشت اینجاست، بیدار شو

آه مظلوم را باشد اثر غافل مشو

مظلوم گر نفرین کند، خدا یار اوست، غافل مشو
گر مظلوم ولیّ الله باشد، خدا یاور اوست
ولیّ الله گر مظلوم شود، خدا یاور اوست
مظلوم گر میهمان باشد، خدا خواهد چه کرد؟
مظلوم گر فرزند پیغمبر باشد، خدا خواهد چه کرد؟
مظلوم را گر تشنه کشتند، خدا خواهد چه کرد؟
مظلوم گر ولیّ الله بود، خدا خواه چه کرد؟
فرزند پیغمبر، گر مهمان بود، باید چه کرد؟

- میهمان تشنه باشد، باید چه کرد؟
- میهمان گر از راه دور آمده باشد، باید چه کرد؟
- میهمان گر غریب و بی پناه باشد، باید چه کرد؟
- آب را گر بر میهمان ببندند، باید چه کرد؟
- اطفال گر از تشنگی نالان شوند، باید چه کرد؟
- آب اگر قیمت جان گردیده، باید چه کرد؟
- اطفال اگر العطش گویند، باید چه کرد؟
- آب اگر نایاب شود، باید چه کرد؟
- اطفال اگر از بی آبی، نالان شوند، باید چه کرد؟
- دست سقا گر قطع شود، باید چه کرد؟
- سقا را گر تشنه کشند، باید چه کرد؟
- فرق سقا گر پاره شود، باید چه کرد؟
- آب اگر بهر اطفال نباشد، باید چه کرد؟
- اطفال اگر تشنگی، گریه کنند، باید چه کرد؟
- ناله ی اطفال اگر بالا رود، باید چه کرد؟
- اما اگر بهر طفلش، آب خواهد، باید چه کرد؟
- طفل تشنه، گر روی دست پدر، کشته شود، باید چه کرد؟
- سقا گر آبی نیاورد کشته شده، باید چه کرد؟
- گر علمدار و سقا کشته شد، باید چه کرد؟

گر امام تنها و بی یاور شد، باید چه کرد؟

گر امام از بی پناهی کشته شد، باید چه کرد؟

زین سبب عاقلی گفت: مردم قاتل اند

پاسخ این است که باید گفت: مردم قاتل اند

تو با جرأت بگو: مردم چون یاری نکردند قاتل اند

ولّی خدا تنها شد کشته شد، مردم قاتل اند

قاتل تنها مباشر نیست، دیگران نیز قاتل اند

مردم بی وفا و بیعت شکن قاتلند

تو دانی هر روز عاشورا و هر زمین کربلاست

امتحان خدا همیشه هست هر روز عاشورا، هر زمین کربلاست

امتحان بزرگ خداست، هر زمان کربلا و هر روز عاشورا

هر روز عاشورا، هر زمان کربلا بُود

ای خدا دست ما را بگیر، امتحان سخت بُود

هر زمان کربلا و هر روز عاشورا بُود

به خدا مانده ام، من چه شدم، پیر شدم؟!؟

به که روی آورم، من چه شدم پیر شدم؟!؟

پیر شدم درمانده شدم، من چه شدم؟!؟

لذتی من ندارم با خدا، من چه شده، پیر شدم؟!؟

گفتم: طیب حاذقی آید بینید من چه شدم؟!

آن طیب را کجا یابم و گویم: چه شدم؟ پیر شدم؟!

من نمی دانم از طیب بیمار شدم، من چه کنم؟

من طیبی ندانم جز مولایم، چه کنم؟ پیر شدم؟!

الغرض مانده ام، سرگردانم، ندانم چه کنم؟

آخر عمر است، مانده ام، ندانم چه کنم؟

ای کاش طیبم می آمد، می گفتم چه کنم؟

نسخه ای می نوشت و می گفت: من چه کنم

من حیا می کنم از طیب ، او گفت چه کنم؟

من توجه نکردم به او، ندانم چه کنم؟

من که بیمارم، شرم دارم، با خدایم چه کنم؟

عمر خود را گذراندم، ندانم چه کنم؟

گر مرا احظار کند، من چه گویم، من چه کنم؟

او گوید: دارو دادم، گفتمی چه کنم؟

راه را بهر تو باز کردم، گفتمی چه کنم؟

همه چیز را بهر تو آماده کردم، گفتمی چه کنم؟

گفتم: عمر کوتاه است، قدر خود را بدان

قدر ندانستی، کاری نکردی، گفتمی چه کنم؟
عمر تمام شد، پیر شدی، اکنون گویی چه کنم؟
تا توانی، کار از تو بر نیاید، گویی چه کنم؟
حق همین است، خدایا اکنون گو چه کنم؟
من به تو روی آورده ام، تو به من گو چه کنم؟
ای خدا دنیا از توست، آخرت از توست، گو چه کنم؟
دست من را بگیر، بیچاره ام، گو من چه کنم؟
جای دیگر نیست روم، گر روم سودی ندارد
تو گنهکاران را، دعوت کرده ای، گو چه کنم؟
ای خدا به حق مصطفی و مرتضا راهم بده
تو کریمی، تو رحیمی، از کرم، گو چه کنم؟
گر ببخشی مرا بخشیده ای، شأن تو است
گر نبخشی، عادلای، خدایا ببخش، گو چه کنم؟
گر ببخشی حییت، خشنود می شود
گر نبخشی، عدویت، خشنود می شود!
کدام را دوست تر داری؟ پس ببخش ای خدا
من حییبِ تو را دوست دارم، ببخش ای خدا

ای خدا ببخش مرا، من بنده ی بی طاقتم

ای خدا بگذر ز من، من بنده ی بی طاقتم

تو از لطفت مرا خلق کردی بگذر ز من

من ضعیفم، ناتوانم، ای خدا بگذر ز من

در قیامت، نزد شفعا رسوایم مکن

خود ببخش تا شفاعت نخواهم، رسوایم مکن

گر نبخشی شفعا دانند، گنهکار بوده ام

آبروی مرا حفظ کن ندانند گنهکار بوده ام

خدایا سیئاتم را تبدیل کن، بنویس حسنات

خدایا رسوایم مکن، تبدیل کن بنویس حسنات

خدایا چیزی ندارم، جز امید رحمتت

ناامیدم مکن، ندارم چیزی، جز امید رحمتت

شفعایت را دوست دارم، گناههم را به آنان مگو

سر به زیر می شوم، خدایا گناههم را به آنان مگو

من به امید رحمتت، روی به آنان نزنم

به خودت سوگند، سخت است، روی به آنان نزنم

هر چه کردم، تو دانی و خودم، عفو مکن

به ملائک بگو نامه ام را نشان ندهند عفو م کن
ای خدا دنیا از توست، آخرت از توست ببخش
تو کریمی، تو رحیمی همه چیز از توست ببخش
ای خدا به ذات سوگند، می ترسم از عذابت
به حق مصطفی، شادم کن، می ترسم از عذابت
ای خدا به حق مرتضا گو عزرائیل رحم کن
من که طاقت ندارم، به حق مرتضا، گو رحم کن
ای خدا به حق فاطمه، شاهدان را فراموشی بده
آبرویم را حفظ کن خدا شاهدان را فراموشی بده
ای خدا همه چیز دست توست، می توانی ببخشی
تو ببخش این بنده را، می توانی ببخشی
گر ببخشی شأن توست، تو بخشیده ای
گر عقوبت کنی، عادل، لیک ببخشند ای
ای خدا بارها گفته ام: من چیزی نبودم، همه لطف تو بوده است
چه خوب است لطف را ادامه بدهی، همه لطف تو بوده است
لطف خود را، بر این بنده ی ناچیز، تا آخر بیار
تا دم مرگ هم بیار، ای خدا تا آخر بیار

ای خدا توفیقم بده، بگذرم، تا تو بگذری
ای خدا توفیقم بده، عفو کنم، تا تو بگذری
همه چیز از توست، توفیق از توست، توفیقم بده
من گدایم، از تو خواهم خدایا توفیقم بده
گر نمی بخشی بگو، کجا باید روم، تا بروم
تو گفתי به خودم گو، من جای دیگر بروم
گفתי: راز خود را، بر خودم گو، جای دیگر مرو
هر چه خواهی بگو، می دهمت، جای دیگر مرو
نیه شب ها گویم: خدا تو غفاری بگذر ز من
جای دیگر بروم، تو غفاری، بگذر ز من
زیر لب گویم، شب گویم، روز گویم، خدا بگذر ز من
من ضعیفم، ناتوانم، تو کریمی خدا، بگذر ز من

طاغوت ها را نستائید، ورنه ایمان ندارید

گر گوید آنان بهتر بوده اند، ایمان ندارید
هر گناهی، هر ظلمی کرده اند، تأیید کرده اید
وزرِ آنان را بدوش خواهید گرفت، ایمان ندارید
گر گوید: خدا او را رحمت کند تأیید کرده اید
وزرِ آنان را بدوش خواهید گرفت، ایمان ندارید

سخنی گر در تأیید آنان گوئید، ظلم را امضاء کرده اید
هر ظلمی کرده اند، بدوش شما می آید، ایمان ندارید
در دل گوئید یا به زبان، فرقی ندارد امضا کرده اید
شما باید برائت جوئید از آنان و نه ایمان ندارید
حاکم آر من عندالله باشد طاغوت نیست، و نه طاغوت بُود
حاکم آر من عندالله نیست نپذیرید، و نه ایمان ندارید
رأی مردم کسی را حاکم نخواهد نمود حرف بیجا مزین
آری گر امام حق، تأییدش کند حق است، و نه ایمان ندارید
رأی مردم در سقیفه، خلع امام حقّ بود بدان
اثر دیگر نداشت، گر پذیری، ایمان نداری
نبوّت، امامت از سوی خداست، بیدار باش
عصمت آنان را گر خواهی از خداست، و نه ایمان نداری
عقل گوئید، شرع گوئید، امام باید، معصوم و ظاهر بُود
و نه طاعت واجب نشود، گر جز این گویی، ایمان نداری
آیه تطهیر را ببین، شاهد این مدّعاست
گر تو جز این دانی و گویی، بدان ایمان نداری
آن که گفت: رأی مردم در سقیفه حقّ بود، ایمان نداشت
گر تو نیز این سخن را تأیید کنی، ایمان نداری
انتخاب و اختیار نبیّ و امام دست خداست تو بدان

خدا گوید: مردم حق ندارند، گر تو گویی آری، ایمان نداری

من از تو می پرسم، آیا مردم از باطن ها خبر دارند؟ بگو؟

گر ندارند، خطا خواهند نمود، گر گویی آری، ایمان نداری

بیعت مردم در غدیر تأیید بود، امام از سوی خدا بود

آیه تبلیغ و اکمال، شاهد است، ورنه ایمان نداری

عدو را گو: دین نداری، عقل نداری، علم نداری

هر که حرف عدو را گوید، گو: عقل نداری، ورنه ایمان نداری

عابدینی تو نیز عقل نداری، علم نداری، دین نداری

حرف دشمن را می زنی، عقل نداری، ایمان نداری

به طحانی هم بگوئید: عقل نداری، دین نداری

حرف دشمن را می زنی، عقل نداری، ایمان نداری

شما ظاهراً روحانی هستید، باطن را ما ندانیم

حرف دشمن را می زنی، عقل نداری، ایمان ندارید

دشمن اهل البیت اند آنان، شما هم دشمنید؟

امر شما پنهان است راست بگوئید، ایمان دارید یا ندارید؟

«خادم» چه گویی؟ اینان مکتب اهل البیت را رها کرده اند!

به آنان بگوئید: چه بدی دیدید از اهل البیت، ایمان ندارید؟

خری را گفتند: چرا خر شده ای؟ گفت: افتخارم این است

خر را بهتر می خرنند بیا، من افتخارم این است

مردم امروز همه خر شده اند، راه چاره این است

تو بیا خر شو ببین، من افتخارم این است

خران را ببین عاقل تر از مردم این زمان می باشند

راه حق را رها کرده اند، و گویند: افتخارم این است

تو ببین عقل خران بیش از مردم این زمان می باشد

خران از خطر پرهیز می کنند، مردم گویند: افتخارم این است

پس بیاید خران را عاقل بدانید توهین نکنید

خر تر از خر، مردم این زمانند، که گویند: افتخارم این است

سگ را در بستر می برند، آرایش می کنند

خر پاک است، سگ نجس می باشد، گویند: افتخارم این است

غذای سگ را از خارج چند برابر می خزند

خران آن غذا را نخورند، صاحب سگ گوید: افتخارم این است

رفیق انصاف بده خر کیست؟ کی خرتر است بگو؟

بدتر از خر مردم این زمانند، گویند: افتخارم این است

معراج رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

خداوند در معراج به نبی اش چه گفت؟

سخن اول او چه بود؟ به نبی اش چه گفت؟

گفت: احمد، تو که را جانشین خود نمودی؟

نبی گفت: تو دانی او علی است، به نبی اش چه گفت؟

گفت: احمد جانشین تو علیست بدان

من علی اعلايم، او علیست بدان، تو دانی به نبی اش چه گفت؟

هر چه با احمد بگفت، به علی هم بگفت

علی روی زمین همه را بر نبی گفت، تو دانی به نبی اش چه گفت؟

گفت: گر علی را نپذیرند، تو را هم نپذیرند

بی علی تو پیمبر نیستی بر آنان، تو دانی به نبی اش چه گفت؟

گر نبودی تو، عالم نبود، علی گر نبودی تو نبودی

هر دو را خواسته ایم ما، تو دانی به نبی اش چه گفت؟

فاطمه گر نبود، شما هم نبودید عالم نبود

هر سه را خواسته بودیم، تو دانی به نبی اش چه گفت؟

عالم را ما طفیل شما، آفریدیم فقط

هر سه مقصود ما بودید، تو دانی به نبی اش چه گفت؟

عالم کون مرهون این سه بوده است فقط

ور نه عالمی خلق نمی کرد خدا، تو دانی به نبی اش چه گفت؟

«قَابِ الْقَوْسِیْنِ فَتَدَلَّی» بهر این ها بوده است

نبوت و ولایت و مودت چه بود؟ تو دانی خداوند به نبی اش چه گفت؟

خداوند انبیا و اوصیا و امت ها را بگفت

هر چه خواهید، بهر این ها، می دهم، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

گر گرفتار شوید، مرا بهر این ها بخوانید

نام این ها را ببرید، تا گشایش دهم، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

من اهل کسا را، از هر رجسی، پاکیزه نمودم

هر که خواهد پاک شود، نام آنان را ببرد، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

هدف از خلقتِ من آنان بوده اند

تو اگر خواهی رو به من آوری، نام آنان را ببر، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

آدم خطا کرد، ما نبخشیدیم او را هرگز

بلکه گفتیم: باید نام آنان را ببری، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

چهل سال یا دویست سال گریه کرد، بی فایده بود

تا که گفتیم: باید آنان واسطه باشند، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

اهل عالم همه باید، آنان را بپذیرند

ور نه راهی ندارند به نجات، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

در قیامت نیز آنان، واسطه های رحمتند

حاکمند در قیامت شافعند، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

«خادم» تا زنده ای، از احمد و آل دور مشو

هر چه خواهی از خدا، بهر آنان خواه، تو دانی به نبیّ اش چه گفت؟

بیست و هشت صفر، رحلت پیغمبر است

عالم کون، عزادارند، رحلت پیغمبر است
سخت ترین روز عالم، رحلت پیغمبر است
حُزن و اندوه عالم را گرفته، رحلت پیغمبر است
ولّی الله گفت: روزی سخت تر از این، بر من نگذشت
روح محبوبم، جدا شد از بدن، رحلت پیغمبر است
غم عالم، بر دلم آمد، سخت تر از آن نبود
غم او مرا ز پا در آورد، رحلت پیغمبر است
من خودم با دست خود، محبوب را دفن نمودم
او حبیب الله بود، محبوب حقّ بود، رحلت پیغمبر است
رحات او، کار را، بر من سخت نمود
من ندانم چه گویم، چه شد، رحلت پیغمبر است
فاطمه می سوخت گریان بود، خانه ام آتش زدند
دست من را بستند، زهرا را زدند، رحلت پیغمبر است
حسنین گریان بودند، دیدند، مادر را، زدند
دست او را قطع کردند ز من، رحلت پیغمبر است
تا که دیدم فاطمه بر زمین افتاد، درمانده شدم
گفتم: خدایا، مرگم را برسان، رحلت پیغمبر است
فاطمه بین در و دیوار، بابش را صدا زد

گفت: پدر بین، با دختری چه کردند؟! رحلت پیغمبر است

بر زمین افتاد و گفت: فِضَه بیا من را بگیر

به خدا سوگند، محسنم کشته شد! رحلت پیغمبر است

مرا بهر بیعت با بلید بستند و بُردند

لیک بیعت نکردم با بلید! رحلت پیغمبر است

گفتند: باید بیعت کنی، ورنه تو را می کشم

گفتم: عبدالله ام، گفتند هر که باشی! رحلت پیغمبر است

حقّ من غصب شد، خانه نشین گردیدم

تو بین بدعت ها چه کردی؟! رحلت پیغمبر است

بیست و پنج سال خانه نشین بودم، گذشت

آمدند باز گفتند: حقّ با تو است! رحلت پیغمبر است

ظلم آنان مردم را، از پا در آورده بود

بدعت آنان، دین را دگرگون کرده بود! رحلت پیغمبر است

فاطمه از فشار در و دیوار، جان داد و برفت

من شدم، تنها و خانه نشین! رحلت پیغمبر است

بچه داری می کنم، یتیم نوازی می کنم

هم خوئی ندارم، با چاه درد و دل می کنم! رحلت پیغمبر است

«خادم» چه می‌گویی؟ تو ندانی دردِ علی

استخوان در گلو، خار در چشم علی! رحلتِ پیغمبر است

صفر ماه حزن است

صفر ماه حزن است، باید ما محزون شویم

در این ماه مصیبت زیاد است، باید ما محزون شویم

صادق آل محمد گفت: در حزن ما محزون شوی

این نشانِ شیعه است، باید ما محزون شویم

اربعین حسین، در صفر است، اسرا از سفر بازگشته اند

جابر سرِ قبر حسین، یا حسین گوید، باید ما محزون شویم

کربلا جمع شده اند، اشک‌ها جاری بود

همه گریانند، جابر روضه خوان است، باید ما محزون شویم

رحلت خاتم انبیا، در ماه صفر است

عالمی بهر او، گریانند، ما باید محزون شویم

رحلت سبط اکبر در ماه صفر است

جگرش از زهر آب شده، ما باید محزون شویم

روز آخر، رحلتِ امام رئوف ماست

زهر او را آتش زده، باید محزون شویم

زین سبب صفر شد ماه شوم ما

یا که شومی در ذات اوست، باید محزون شویم

اشکِ دوستانِ خدا، در صفر جاری بُود

پس بیا اشکِ بریزیم و محزون شویم

صفر چون گذرد، همه شاد شوند

ربیع ماه شادی است، نباید محزون شویم

لیک رحلتِ عسکری در این ماه بُود

هشتم و نهم، ما در مانده ایم، شادی کنیم یا محزون شویم

مشکلی نیست، بهر عسکری محزون می شویم

او بد همسایه است، بهر همسایه، نباید محزون شویم

غدیر ثانی می آید، ما باید شاد شویم

اولیایِ خدا شادند، نباید محزون شویم

غدیر ثانی را، قدر بدان، وصفِ ثانی است

ثانی قرین ثانیِ اثنین است، نباید محزون شویم

وصف او در شقاوت، چون وصفِ علیست

علی در فضل بی نهایت بُود نباید محزون شویم

فرق ثانی با علی، فرقِ اعلا و ادنا بُود

علی اعلاست او ادنا بود، نباید محزون شویم

هر چه اعلا بالا بُود، ادنا پایین بُود

أسفلُ السافلین است او، نباید محزون شویم

ای برادر بیا وصفِ اعلا و ادنا را بدان

علیّ اعلا بود، پس تو ادنا را بدان
علیّ عالی و اعلاست، مانندی ندارد
او نفس نبیّ است، پس تو ادنا را بدان
او صراط مستقیم است، او عُتْلُ زَنیم است
خوب بنگر، ادنا را بدان
علیّ هادی حقّ است، بلکه او نفس حقّ بُود
آن یکی ضالّ مُضَلّ است، پس تو ادنا را بدان
علیّ قرآن است، قرآن با اوست، بدان
آن یکی، حرفی نداند ز قرآن، پس تو ادنا را بدان
علیّ نفس نبیّ است، نبیّ نفس علیست
آن یکی، گمراه و مضلّ است، پس تو ادنا را بدان
علیّ هادی و مهدیّ و دانا بُود
آن یکی، نادان و گمراه است، پس تو ادنا را بدان
علیّ شاهد حقّ است، حق شاهد اوست
او گمراه و دور از حقّ است، پس تو ادنا را بدان
علیّ حقّ است، حقّ همراه اوست
هر کجا علیّ باشد، حقّ آنجاست، پس تو ادنا را بدان
تو بدان، حقّ از علیّ، هر گز جدا نیست
آن یکی هر کجا باشد باطل است، پس تو ادنا را بدان

علی نور است، بلکه نور، علیست

آن یکی ظلمت است، ظلمت اوست، پس تو ادنا را بدان

علی در اوصاف نیک، مثلی ندارد

آن یکی، در شقاوت یکتاست، پس تو ادنا را بدان

نیک و بد را گر خواهی بدانی بیا

این دو را بنگر، عبرت است، پس تو ادنا را بدان

این یکی، جامع خوبی ها بُود

آن یکی، مجموعه ی شرّ است، پس تو ادنا را بدان

نور و ظلمت را، نتواند کسی انکار کند

این یکی نور است، او ظلمت است، پس تو ادنا را بدان

پس چرا تو را رها کردند، سوی ظلمت رفته اند؟

آنان ظلمانی بودند، سوی ظلمت رفته اند پس تو ادنا را بدان

عقل آر بودند، داخل ظلمت نبودند هنوز

حبّ دنیا عقل ها را، محکوم کرده بود، پس تو ادنا را بدان

عقل سالم، هرگز سوی باطل نرود

عقل نبود، دین نبود، ایمان نبود، پس تو ادنا را بدان

«خادم» مخاطب کیست، با که گویی سخن؟

دو محبت در یک قلب جا نشود، پس تو ادنا را بدان

اهل عالم، عزای خاتم الانبیا است، عزاداری کنید

انبیا و اَمتِها عزادارند، عزاداری کنید

افضل پیغبران، خاتم الانبیا است

عالم کون عزادار است، عزاداری کنید

مقتدای انبیا و اولیاء است بدان

صاحب خُلقِ عظیم است، عزاداری کنید

افضل انبیا است، حبیبِ خدای است

فاطمه صاحب عزای است، عزاداری کنید

اشکِ فاطمه جاریست، می سوزد بهر پدر

تسلیت گوئید به او، عزاداری کنید

بهترین پدر را، از دست داده، عزادار اوست

فاطمه عزادار است، مولا عزادار است، عزاداری کنید

حسنین و زینبین، گریانند بهر جدشان

عالمی گریانند رحمة للعالمین است، عزاداری کنید

عرشیان و ملائک بهر او گریان شدند

اَمتِ مرحومه، عزادار است، عزاداری کنید

دَمِ آخرِ حسنین رویِ سینه ی پیغمبراند

فرمود: یا علیّ بگذارشان تا بویم شان، عزاداری کنید

فاطمه اشکِ می ریخت، بر جمال پدر می نگریست

پدر می سوخت، فاطمه می سوخت، عزاداری کنید

دم آخر گفت: کاغذ آورید، تا نویسم بهر شما

منافق گفت: هذیان گوید: عزاداری کنید

هدفش ولایت مولا بود، بارها گفته بود

منافق دانست، او چه خواهد نوشت، عزاداری کنید

زین سبب وحی را هذیان دانسته بود

او منافق بود، در غدیر به به می گفت، عزاداری کنید

جمله ی زشتی گفت، روح نبی آزرده شد

فرمود: بروید از نزد من، عزاداری کنید

الغرض پیامبر، تا توانست، گفت: علّ جانشین من است

اول دعوت گفت، آخر گفت، عزاداری کنید

او حجّت را تمام کرد، دین خود کامل نمود

آنچه از خدا وحی آمد، اعلان نمود، عزاداری کنید

امتحان بزرگی، خداوند از مردم گرفت

اکثر مردم، مرتد شدند، عزاداری کنید

بیست و پنج سال، وصیّ پیامبر شد، خانه نشین

او ولیّ خدا بود، امیرالمؤمنین بود، عزاداری کنید

«خادم» آنچه گفتی، مجمل بود، روشن بگو

اهل البیت را نخواستند گفتند: کتاب خدا بس، عزاداری کنید

رحلت پیغمبر است، عالم عزادار اوست

فاطمه می سوزد بهر پدر، عالم عزادار اوست

علی مشغول دفن احمد است، عالم عزادار اوست

فاطمه عزادار است، عالم عزادار اوست

محبوب خدا رحلت نمود، اهل آسمان عزادار شدند

بر علی سخت شد این مصیبت، عالم عزادار اوست

نام احمد بر زبان فاطمه، جاری بود

او عزادار پدر شد، عالم عزادار اوست

مردم، اهل دنیا و نفاق بودند، مردم، پیمبر را رها کردند

غاصبین خلافت بودند آنان، عالم عزادار اوست

علی مشغول غسل پیمبر بود، آنان در سقیفه جمع شدند

حریص مُلک بودند، بر پیمبر نماز نخواندند، عالم عزادار اوست

فاطمه اشک می ریخت بر پدر، خانه اش را آتش زدند

گفتند: علی باید بیعت کند؛ عالم عزادار اوست

منادی گفت: شما در غدیر، با علی بیعت کرده اید!

بیعت دیگر چرا؟ ما عزادار احمدیم، عالم عزادار اوست

خانه ی فاطمه را آتش زدند، فاطمه پشت در مانده بود

آن منافق در را فشار داد، محسنش سقط شد، عالم عزادار اوست

فاطمه گریان، حسنین گریان، علیّ در مانده بود

حبل الله را با طناب بستند، عالم عزادار اوست

فاطمه فرمود: او را نبرید، نفرین می کنم

تازیانه زدند، دست او قطع شد، عالم عزادار اوست

تازیانه زدند، محسن سقط شد، فاطمه در مانده شد

او بعد از پدر کمی زنده بود، عالم عزادار اوست

علیّ تنها شد، حق او را غصب نمودند

بعد احمد علیّ خانه نشین شد، عالم عزادار اوست

فاطمه در بستر ماند، از دنیا خسته شد

از خداوند طلب مرگ نمود، عالم عزادار اوست

فاطمه از دنیا رفت، علیّ بی فاطمه شد

او یتیم داری می کرد، عالم عزادار اوست

بیست و پنج سال خانه نشین شد، حق او را غصب نمودند

او ولیّ خدا بود، او وصیّ بود، عالم عزادار اوست

پنج سالی حکومت کرد، خونِ دل بود بهر او

استخوانی در گلو، خاری در چشم داشت، عالم عزادار اوست

هیچ کس مثل او مظلوم نشد، مظلوم عالم بود علی
آخر الأمر، شمشیر بر فرقش زدند، عالم عزادار اوست
«خادم» بهر علی و فاطمه، بیشتر گریه کن
این دو بعد از نبی مظلوم بودند، عالم عزادار اوست

بیست و هشت صفر، رحلت پیغمبر است

بیست و هشت صفر، روز رحلت پیغمبر است
عالمی محزون بود، رحلت پیغمبر است
سخت ترین روز تلخ ما، این روز بود
تلخ ترین روز، روز رحلت پیغمبر است
علی فرمود: روزی از این روز، بر من سخت تر نبود
سر او به دامان من بود و رفت، روز رحلت پیغمبر است
اهل عالم عزادار شدند، بنی هاشم سوختند همه
امت گو: یتیم شدند، روز رحلت پیغمبر است
«رحمهللعالمین» بود، از بین ما رفت

اُمّت گرفتار شدند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

رحمتِ حقّ بود رفت، اُمّت مبتلا شدند

امتحانِ سختی رُخ داد، روزِ رحلتِ پیغمبر است

دَمِ مردنِ گفت: کاغذ و قلمی آورید

هدفِ احقاقِ حقّ بود، روزِ رحلتِ پیغمبر است

آن منافقِ گفت: هذیان گوید نشنوید

خدا گفت: هر چه گوید وحی است، روزِ رحلتِ پیغمبر است

العجب، حرفِ خدا را رها کردند، حرفِ منافق را گرفتند

گو که حقّ را رها کردند، باطل را گرفتند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

دینِ حقّ را رها کردند، پیرو بلید و پلید شدند

حقّ علیّ بود، حقّ با علیّ بود، روزِ رحلتِ پیغمبر است

رسول خدا، در غدیر جانشین خود را تعیین نمود

مردم بیعت کردند با علیّ، روزِ رحلتِ پیغمبر است

پیغمبر حقّ را روشن نمود از دنیا رحلت نمود

در غدیر جایِ شکی نماند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

همه دانستند، جانشین پیغمبر، علیست

حجّت حقّ بر آنان تمام شد، روزِ رحلتِ پیغمبر است

العجب، حقّ را بعد احمد، کتمان نمودند

دانستند و پیرو باطل شدند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

بعد احمد، مولا غریب و بی یاور گردید

همه از او روگردان شدند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

از صحابه کمی یاور او بودند، تنها شد علی

گفت: خدایا دانی بیست نفر یاور ندارم، روزِ رحلتِ پیغمبر است

بدن پیامبر را غسل می داد، مردم با بلید بیعت نمودند

بلید آمد، یاور بلید شد، روزِ رحلتِ پیغمبر است

بیعت با بلید، کار را بر علی سخت نمود

آمدند خانه اش را آتش زدند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

فاطمه بین در و دیوار گفت: بابا بین

تازیانه زدند بر فاطمه، روزِ رحلتِ پیغمبر است

دست مولا را بستند و تازیانه زدند

دست فاطمه قطع شد از علی، روزِ رحلتِ پیغمبر است

علی را بستند و بردند، فاطمه گفت: نفرین می کنم

علی گفت: سلمان بگو نفرین نکند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

فاطمه گفت: طاقت دیدن ندارم، لکن امر، امر مولای من است

به خانه باز می کردم صبر می کنم، روزِ رحلتِ پیغمبر است

هر چه کردند علی بیعت نکرد، دست خود را روی دست او نهادند

ابوذر فریاد کرد: علی بیعت نکرد، روزِ رحلتِ پیغمبر است

مردمان را فریب دادند، حق را غصب نمودند

اهل بیتش، گو چرا، تسلیم شدند؟ روزِ رحلتِ پیغمبر است

بلید و پلید جولان دادند، تا مردم بیعت کنند

کینه ها سبب شد، تا بیعت نمودند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

مؤمن با معرفت کم بود، علیّ یار نداشت

فرمود: بیست نفر هم یاور ندارم، روزِ رحلتِ پیغمبر است

بیست و پنج سال خانه نشین شد، یاور نداشت

بدعت ها فراوان گردید، روزِ رحلتِ پیغمبر است

ظلم آنان فراوان شده مردم به تنگ آمدند

گفتند: یا علی، حق با تو بود، روزِ رحلتِ پیغمبر است

علیّ پنج سالی حاکم بود، تا بر سرش ضربت زدند

او گفت: به خدای کعبه، فائز شدم، روزِ رحلتِ پیغمبر است

پس از او، اهل البیت، غریب و محجور شدند

همه را یا کشتند، یا مسموم نمودند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

حسن را مسموم کردند، حسین را تشنه کشتند

سرش بالای نی قرآن خواند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

بنی مروان و عبّاس، همه را مسموم نمودند

هر کدام را، جایی بُردند و مسموم نمودند، روزِ رحلتِ پیغمبر است

قائم آل محمّد ماند، هر چه کردند با او دست نیافتند

او فریادرس شیعه و غوث الأمه است، روزِ رحلتِ پیغمبر است

اکنون او امام شیعیان است، قیام خواهد نمود

انتقام خونِ اجدادش را خواهد گرفت، روزِ رحلتِ پیغمبر است

ای خدا فرجش را برسان، ما منتظریم

منتظر روزی خواهد آمد، روزِ رحلتِ پیغمبر است

انتظار ما، صلاحیت ماست، ای خدا گو بیاید

مانعش ماییم، باید آماده شویم، روزِ رحلتِ پیغمبر است

گر ما آماده شویم، او آماده است

پس بیاید پاک شویم، آماده شویم، روزِ رحلتِ پیغمبر است

ای خدا پاکمان کن، تا مهدی بیاید

توفیق از تو خواهیم، پاک شویم، روزِ رحلتِ پیغمبر است

اهل البیت کیانند بر ما بگو؟

اهل البیت اهل کسایند، پاک و طاهرند

بهتر از آنان، در عالم نیست، پاک و طاهرند

ص: ۲۱۸۰

آیه ی تطهیر، بهر آنان نازل شده است
پاکتر از آنان نیست، آنان پاک و طاهرند
پیمبر فرمود: اهل بیت من فقط اهل کسا می باشند
جز آنان کسی اهل بیت من نیست، پاک و طاهرند
اُم سلمه خواست بر کسا وارد شود، نشد
پیمبر فرمود: تو اهل جنتی اهل بیت من، پاک و طاهرند
پیامبر فرمود: اوصیای من همه، پاکان بوند
گر چه در کسا نبودند، اوصیای من، پاک و طاهرند
چهارده نفر در عالم افضل و اکمل بوده اند
دیگران باید به آنان رو کنند، اوصیای من پاک و طاهرند
انبیای دیگر، شاگردان احمدند
همه باید از او درس بگیرند، اوصیای من پاک و طاهرند
سِرّ آن این است کانان در «ألسن» زودتر گفتند: بلی
هر که زودتر گفت، افضل است، اوصیای من پاک و طاهرند
گر به درگاه حقّ خواهی روی، آنان را بین
تا تو را شفاعت کنند، اوصیای من پاک و طاهرند
جای دیگر مرو، خبری نیست، گویم مرو
خانه های وحی همین است، اوصیای من پاک و طاهرند
گر روی، خائب و خاسر می شوی

اینان صراط مستقیم اند، اوصیای من پاک و طاهرند

خادم اینان باش، لقمه ای خور و قانع باش

خانه ی اینان، ابواب رحمت است اوصیای من پاک و طاهرند

گر تو دنیا طلبی، اهل دنیا را طلب کن

غرق دنیا می شوی، آخرت خاسری، اوصیای من پاک و طاهرند

اولیای خدا، اهل دنیا نیستند، خدایی بوند

گر خدا را خواهی، باید سوی آنان روی، اوصیای من پاک و طاهرند

هر فضیلت، هر دانش خواهی، نزد آنان بود

عالم علم کتابند، دیگران چیزی ندارند، اوصیای من پاک و طاهرند

رو از آنان مگردان، بدان محروم می شوی

با آنان باش، از آنان بهره گیر، اوصیای من پاک و طاهرند

در دلت آنان را دوست بدار تا فائز شوی

دوستی غیر آنان خسران است، اوصیای من پاک و طاهرند

«خادم» از اولیائت دور مشو، غافل مباش

معدن رحمت رحمانند، اوصیای من پاک و طاهرند

اهل بیت پیامبر، بعد از او مظلوم شدند!

حقّ آنان ضایع شد، اهل بیت، مظلوم شدند!

بعد احمد همه، از دین خارج شدند!

اوصیای پیامبر را، یاری نکردند، اهل بیت، مظلوم شدند!

همه را کشتند، آواره کردند، از دین خارج شدند!

حقیقت پنهان شد، اهل بیت، مظلوم شدند!

غاصبین خلافت، حقّ صاحبِ حقّ را ضایع نمودند!

کارشان ظلم و ستم بود، اهل بیت، مظلوم شدند!

دین حقّ را، دگرگون کردند، بدعت گذاردند!

بدعت ها زیاد شد، اهل بیت، مظلوم شدند!

حقّ پنهان شد، مردم از حقّ دور شدند!

مودّت رفت، عداوت آمد، اهل بیت، مظلوم شدند!

جاهلیّت تازه شد، راه حقّ بسته شد!

دشمنی با آل الله شروع شد، اهل بیت، مظلوم شدند!

ولیّ الله را نپذیرفتند، راه خدا بسته شد!

صراطِ مستقیم تغییر نمود، اهل بیت، مظلوم شدند!

بلید و پلید حاکم شدند، علیّ خانه نشین شد!

راه حقّ را بستند، اهل بیت، مظلوم شدند!

فاطمه بین در و دیوار، ناله یی یا ابتاه زد!

کس به فریادش نرسید، اهل بیت، مظلوم شدند!

حسنین، ناله یی مادر را شنیدند، گریان شدند!

علیّ از خدا، مرگ خود را طلبید، اهل بیت، مظلوم شدند!

دستانِ علیّ را بستند، تازیانه زدند بر فاطمه!

دست او از علی قطع شد، اهل بیت، مظلوم شدند!

خدا را، از یاد بُردند، رسول خدا آزرده شد!

ولی الله را، خانه نشین کردند، اهل بیت، مظلوم شدند!

راه حق بسته شد، صاحب حق خانه نشین شد!

بدعت ها فراوان شد، اهل بیت، مظلوم شدند!

رشته ی ظلم، ادامه یافت، کربلا حسین شد!

شیرخوار تشنه اش کشته شد، اهل بیت، مظلوم شدند!

تیری از سقیفه آمد، بر گلوی اصغر رسید!

تشنه کشتند، شیرخواره را، اهل بیت، مظلوم شدند!

کربلا ظلم به نهایت رسید، فرزند پیمبر کشته شد!

همه را تشنه کشتند، اهل بیت، مظلوم شدند!

فرزندان پیمبر، امام بودند، همه کشته شدند!

بس یکی باقی ماند، اهل بیت، مظلوم شدند!

«خادم» تو ندانی چه کردند با آل رسول؟!

ظلمی بیش از این نبود، اهل بیت، مظلوم شدند!

شافع تو کیست در قیامت بگو

تو اگر فکرِ قیامت هستی، شافعت کیست بگو؟

تو گناهانِ زیادی کرده ای؟ شافعت کیست بگو؟

شافعت گر احمد است، بین با ذریّه اش چون کرده ای؟

شافعت گر مولاست بگو، شافعت کیست بگو؟

هر که را در قیامت با امامش خوانند

امامت کیست بگو، شافعت کیست بگو؟

از چه ساکت مانده ای؟ امامت کیست بگو؟

امامت گر غیر علیست بگو، شافعت کیست بگو؟

غیر از علیّ کسی در قیامت، شافع تَبود

بس علیّ و آل او شافعدند، شافعت کیست بگو؟

شافع شیعه علیست، علیّ امام شیعه است

تو اگر شیعه نیستی، شافعت کیست بگو؟

اوّلی و دوّمی و سومی، عدوی حیدرند،

کدامیک از آنان، امام تو آند، شافعت کیست بگو؟

جَنّت و نار در قیامت دستِ علیست

گر امام تو غیر اوست، امامت کیست بگو؟

ما به سَنی گوئیم: امام تو کیست بگو؟

امامت علیّ است یا غیر علیّ، امامت کیست بگو؟

تو که شک داری، و ندانی امامت علیست

پس بُرو، فکر کن، بین امامت کیست بگو؟

امامت، از اصول دین است نی فروع

در اصول دین باید، با یقین باشی، امامت کیست بگو؟

تو مگو امامت از اصول مذهب است، اصل دین علیست

رسالت بدون امامت دین نیست، امامت کیست بگو؟

الغرض هر که امام توست، دینت دین اوست

پس بگو، دینت چیست؟ امامت کیست بگو؟

گر علی قاسم جنت و نار است، عدویش چه کند؟

علی دوست و شیعه را جنت فرستد، امامت کیست بگو؟

تو علی و اولاد او را، امامشان ندانی

پس بدان بهشت دست آنان است، تو امامت کیست بگو؟

آن امامی که تو فکر کرده ای، دوست علی نیست بدان

علی دوستان خود را جنت می فرستد، امامت کیست بگو؟

تو که شک داری، امامت کیست؟ امامت علی نیست

پس تو راهی به جنت نداری، امامت کیست بگو؟

پیمبر فرمود: قاسم جنت و نار علیست، غیر او نیست

تو امامت علی نیست، امام کیست بگو؟

تو بیعت کردی با علی، چرا نقض بیعت کردی؟

پس امام تو علیّ نیست، امامت کیست بگو؟

«خادم» از که پرسى امامت کیست بگو

امام او طاغوت است، مگو: امام کیست بگو؟

غدیر می آید بیایید، عیدی بگیریم

احمد و حیدر، عیدی می دهند، بیایید عیدی بگیریم

غدیر دین ماست، غدیر توحید ماست، بیایید عیدی بگیریم

عتر و آل در غدیرند، بیایید عیدی بگیریم

عید اکبر این است، جز این نیست بیایید عیدی بگیریم

گر غدیر را عید بدانى، مؤمنى، بیایید عیدی بگیریم

در «آلت» ما بیعت کردیم بیا در غدیر عیدی بگیریم

شیعه گفتارش غدیر است، بیایید عیدی بگیریم

عیدی ما حُبِّ مولاست، بیا عیدی بگیریم

همه چیز ما غدیر است، بیعت کرده ایم، بیایید عیدی بگیریم

غدیر راه حق است، حق از باطل جداست

غدیر صراط مستقیم دین است، بیایید عیدی بگیریم

غدیر حقّ است، حقّ با اوست، تا گمراه نشوید

غدیر، اوصاف علیست، بیاید عیدی بگیریم

غدیر، صراط مستقیم است، صراط مستقیم اوست

صراط مستقیم نفسِ علیست، بیاید عیدی بگیریم

پیمبر در غدیر فرمود: علیّ نفس من است

تو بدان اوصاف علیّ، اوصاف نبیّ است، بیاید عیدی بگیریم

نفس پیغمبر علیست، علی نفس نبی است

هر چه در پیغمبر بُود، در علیست، بیاید عیدی بگیریم

گر بعد از احمد، نبیّ می بود، علی بود پیغمبر، نفس نبیّ بود

گر پیمبر را خواهی بینی، علی نفس نبی است، بیاید عیدی بگیریم

در غدیر او روی دست نبیّ بود، او نفس نبی بود

همه چیزش چو نبیّ بود، او نفس نبیّ بود، بیاید عیدی بگیریم

غدیر، نشان حقّ بود بعد از نبیّ تا گمراه نشوید

هر چه را خواهی، در غدیر بود، بیاید عیدی بگیریم

هر پیامبر وصیّ داشته، وصیّ احمد علیّ بود

گر بگویی پیمبر را وصیّ نبود، کافری، بیاید عیدی بگیریم

هر که روز غدیر را، عید بداند، او مؤمن است

گر گوید بیان اوصاف بود تعیین نبود کافر است، بیاید عیدی بگیریم

غدیر حجت حق است، عذری نیست بعد از آن

هر که جز این گوید، نادان و احمق است، بیاید عیدی بگیریم

جاهل و نادانی گفت: «بیان اوصاف بوده است

تعیین حق مردم است»، من گویم: او احمق بود، بیاید عیدی بگیریم

او طرفدار عدو بود، مزدور بود، لایق نبود

منکر ضروری بود، کافر بود، بیاید عیدی بگیریم

در غدیر، مردم بیعت کردند با علیّ اوّل جبرئیل بود

حجت تمام شد، با ابوبکر اوّل ابلیس بیعت کرد، بیاید عیدی بگیریم

گر که گویی: پیمبر جانشین تعیین نکرد، تو کافری

یا مزدوری یا احمقی یا که شیطانی، بیاید عیدی بگیریم

«خادم» مقصود تو از احمق کیست آشکار بگو؟

او طرفدار دشمن است، نامش احمد است، بیاید عیدی بگیریم

غدیر آمد، دل ما شاد شد، بیا شادی کنیم

علیّ روی دست نبیّ آمد، بیا شادی کنیم

خدا شاد شد، ملائک شاد شدند، پیمبر شاد شد

دل مولا شاد شد همه شاد شدند، بیا شادی کنیم

بهرنی اعیاد اسلام است، برادر بیا شادی کنیم
چون خدا شاد است، پیمبر شاد است، بیا شادی کنیم
شاد باش، شادی کن، عیدی بده عیدی بگیر
عید ما غدیر است، همه شادند، بیا شادی کنیم
انبیاء این روز را عید گرفتند، پیمبر عید گرفت
او گفت: اّمّت باید عید بگیرند، بیا شادی کنیم
عید اکبر، غدیر است، غدیر روز اکمال دین است
روز تبلیغ ولیّ الله است، عیدی بگیرید، بیا شادی کنیم
غدیر در تمام ادیان، عید بوده، مردم شاد بوده اند
علیّ را ولیّ الله دانسته بودند، بیا شادی کنیم
پیمبر، دست علیّ را گرفت، گفت: این ولیّ خداست
جانشین من است، همه دانستند، بیا شادی کنیم
فرمود: هر که من مولای اویم علیّ مولای اوست
او امیرالمؤمنین است، با او بیعت کنید، بیا شادی کنیم
اولین بیعت کننده، جبرئیل بود، قبل از همه
غاصبین نیز بیعت کردند، لیک مایل نبودند، بیا شادی کنیم
آنان به ظاهر «بَخِ بَخٍ» گفتند لیک مایل نبودند

این نفاقى بود از آنان، بيا شادى كنيم

پس چرا آمدند، خانه ي وحى را آتش زدند

اين نفاق نبود؟ باز خوش بينى تو، بيا شادى كنيم

از عداوت بود، دشمنى بود، نفاقى بود در آنان

آن كه بيعت مى كند، بايد راستگو باشد، بيا شادى كنيم

نقضِ بيعتِ گناهىست، در قرآن آمده

خداوند لعنت نموده بر ناقضين، بيا شادى كنيم

لعنت حق، بر آنان است و، دوزخ منتظر

نقضِ بيعت نبود تنها، آزارها كردند و رفتند، بيا شادى كنيم

ما گوئيم لعنت حق بر غاصبين باد، هر كه بوده است

همه دانند كه بوده؟ لعنت بر او باد، بيا شادى كنيم

ما گوئيم درود و رحمت حق، بر پيروان باد

هر كه بوده قطعاً شيعه بوده، بيا شادى كنيم

شيعه همراه على بوده و هست، او مؤمن است

ديگران، يا دوستند، يا دشمن اند، بيا شادى كنيم

الغرض، دين محمّد، در اين روز كامل گرديد

شاهدش «اليوم أكملتُ لكم» بود، بيا شادى كنيم

منافق گفت: آیا این از تو بود؟ یا از خدا بود

فرمود: امر خدا بود، از خدا بود، بیا شادی کنیم

منافق راضی نشد از خدا، گفت: خدایا گر حق است عذابی برسان

چون، اگر گفت، عذابی آماده شد، بیا شادی کنیم

«خادم» این را از کجا گفتی، از قرآن بود یا نبود؟

سوره ی معارج شاهد است، از قرآن گفتم، بیا شادی کنیم

ایام غدیر است، بیا وصف مولا را بگوییم

عیدالله اکبر است، بیا وصف مولا را بگوییم

غدیر اعظم اعیاد است، بیا وصف مولا را بگوییم

هر چه گوئیم قطره ای است، بیا وصف مولا را بگوییم

وصف او را نتوان گفت بی شمار است وصف او

هر چه دانی بگو، بی شمار است وصف او

«کلمات الله» است، بی شمار وصف او

کی توانید شمارید، بی شمار است وصف او

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

گر توانند شمارند وصف او، گر جنّ و انس کاتب شوند

وصف او را خدا گفته، وصف او وصف خداست

وصف او را خدا داند، وصف او وصف خداست
وصف او وصف نبی است، بلکه او نفس نبی است
هر دو از یک شجرند، وصف او وصف نبی است
گر نبی می بود، بعد نبی، او علی بود بعد نبی
در حدیث منزلت او هارون است، بعد نبی
خداوند در معراج به نبی گفت: سلامش برسان
او ولی من است، سلامش برسان
خداوند در قرآن، او را ولیش خوانده
شاهد آن «ولیکم» بود ولیش خوانده
هر چه تعلیم نبی داده، او تعلیم علی داده
شاهدش «أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» است، او تعلیم علی داده
علی وصف معراج را آشکار بگفت
گو که او کنار نبی بود، آشکار بگفت
خدا هر چه بر احمد گفته بود، بر علی هم گفته بود
جدایی بین احمد و حیدر نبود، بر علی هم گفته بود
پس بگو علی نفس نبی، نبی نفس علیست
آیه ی «أَنْفُسَنَا» گوید: علی نفس نبی است

غدیر عید ماست، آن کمال دین ماست

غدیر حکم خداست، آن کمال دین ماست

افتخار ما غدیر است، غدیر دین ماست

غدیر عیدالله اکبر است، غدیر دین ماست

در غدیر، دین ما کامل شد، غدیر دین ماست

منکر غدیر، منکر دین بود، غدیر دین ماست

از غدیر دانستیم بعد از نبی، علی رهبر ماست

جز او کسی لایق نیست، علی رهبر ماست

به عدو گو: راست بگو، لایق که بود؟

جز علی هیچ کس گو لایق نبود

نبی گفت: امام بعد از من، علیست علیست

خدا گفت: امام بعد از تو علیست علیست

در غدیر همه گفتند: علیست علیست

خدا گفت: پیمبر گفت، علیست علیست

«خادم» تو هم بگو: علیست علیست

مردم شما هم بگوید: علیست علیست

علی عبد خداست، وصف او وصف خداست

غدیر وصف اوست، وصف او وصف خداست

او خدا نیست، وصف او وصف خداست

نام او نام خداست، وصف او وصف خداست

پیمبر فرمود: علی از من است من از علیم

دین من، محتاج علیست، من از علیم

غدیر گوید: علی از نبی است، نبی از علیست

خدا گوید: علی از نبی است، نبی از علیست

در قیامت پیمبر حاکم است، جانشین اش علیست

دوزخ و جنت از نبی است، جانشین علیست

قاسم جنت و نار، در قیامت علیست علیست

در نهایت عالی حاکم است، علیست علیست

در غدیر پیمبر خلافت را، داد دست علی

این حکم خدا بود، پیمبر گفت: حق با علی است

هر که گفت: این حکم که بود؟ فرمود:

حکم خدا بود، نگویند حکم که بود؟ حق با علیست

آن دو گفتند: از تو بود، یا حکم خدا بود؟

فرمود: از من نبود، حکم خدا بود، حق با علیست

از حسد گفتند، کینه بود، یا نفاق بود!

باطن خود را آشکار کردند، حسد بود حق با علی است

جبرئیل اول بیعت کرد گفت: حق با علی حق با علی است

علی حق بود، خدا گفت: حق با علی است، حق با علیست

خدا گفت: جبرئیل گفت: نبی گفت: حق با علی است

در غدیر همه اقرار کردند و گفتند: حق با علیست

پس غدیر روز شادی است، همه گویند: حق با علیست

عرشیان گفتند: غدیر عید است، حق با علیست

همه شادی کردند و گفتند: حق با علیست

غدیر ثابت کرد بر همه، حق با علیست

شاد باشید، کف زنید، همه گویند: حق با علیست

کف به کف زنید و بگویند: حق با علیست

کف به کف زنید، پیوسته زنید، حق با علیست

همگی شاد باشید و گویند: حق با علیست

بهر شادی کف زنید و گویند: حق با علیست

کف به کف می زنیم، همه گوئیم: حقّ با علیست
بهر شادی کف صحیح است، بگوئید: حق با علیست
علیّ حق است، حق علیست، حقّ با علیست
کف به کف می زنیم، کف شادی می زنیم
همه شادیم و گوئیم: حقّ با علیست
«خادم» تو هم کف بزن و بگو: حق با علیست
گر نگویی کافری، پس بگو: حقّ با علیست
در نهایت کف زنید و کف زنید و کف زنید
روز عید غدیر است، کف زنید حقّ با علیست

عید غدیر در مکه

غدیر امروز است در ایران، بیاید عیدی بگیرید
عید بگیرید، دل ها را خوش کنید، عیدی بگیرید
خدا عیدی می دهد، محمّد عیدی می دهد، عیدی بگیرید
بلکه فاطمه عیدی می دهد، بیاید، عیدی بگیرید
علیّ روی دست نبیّ است، شاد باشید، عیدی می دهند
عیدی شما جنت است، بیاید عیدی بگیرید
پیمبر فرمود: این روز را تا قیامت عید بگیرید

رفت و آمد کنید، شادی کنید، عیدی بگیرید

بهرتر از نوروز است به خدا، این روز را عید بگیرید

عاقل آر باشید، این عید است عیدی بگیرید

عیدالله اکبر است، غدیر است خدا فرموده: عید بگیرید

همه شاد باشید، شادی کنید، عیدی بگیرید

این عید ولایت بُود، شرط تبلیغ رسالت بُود

گر غدیر نمی بود، رسالت بی ثمر بود، عیدی بگیرید

دین ما بدون ولایت تکمیل نشود، عید بگیرید

ولایت شرط آن است، عیدی بگیرید

گر بقای اسلام را خواهید، ولایت ضامن است

ضامن اصل و فرع دین بُود، عیدی بگیرید

وَر نه اسلام باقی نماند، ولایت ضامن است

غدیر ضامن اسلام بُود، عیدی بگیرید

گر غدیر را نپذیرند، نماند جز اسمی از اسلام

غدیر تاکنون ضامن حفظ اسلام بوده، عیدی بگیرید

گر غدیر نَبُود، اسلامی نَبُود، اسمی بُود

تو بین اکنون همین است، عیدی بگیرید

غدیر اصل و فرع دین است، عبرت بگیری

غدیر امر الله است، بدانید، عیدی بگیری

گر امام ما، بوحنیفه، مالک و شافع بود

کی حقایق روشن بود، عیدی بگیری

این را بچه ی نوری و نادان هم بدانند

آن که از قرآن نادان است، چیزی نداند، عیدی بگیری

عقل خود را فروختند، جهل گرفتند، نادان شدند

بلکه دیوانه شدند، چیزی ندانند، عیدی بگیری

جاهل بودند، دشمنی داشتند، حسد بود

راه روشن بود، گمراه شدند، عیدی بگیری

غدیر عذری باقی نگذارد، حجت تمام شد

از صراط مستقیم دور شدند، عیدی بگیری

خدا تا غدیر حجت را تمام کرد، عذری نماند

پیمبر همه چیز را فرمود، عذری نماند، عیدی بگیری

آن که گفت: بَخِ بَخِ، منافق بود و رفت

او مسلمان نبود، منافق بود، عیدی بگیری

«خادم» از کجا دانستی منافق بود بگو؟

خانه ی وحی را آتش زد، منافق بود عیدی بگیرید

از غدیر عبرت بگیرید

غدیر روشن کرد فضل مولا را، عبرت بگیرید

پیمبر فرمود: علیّ نفس من است، عبرت بگیرید

گر نبوت ختم نمی شد، علی بود نبیّ، عبرت بگیرید

علیّ چو هارون بود در منزلت، عبرت بگیرید

غدیر دستور خدا بود، گر نبود، رسالت نبود

رسول و ولیّ هر دو واجب است، عبرت بگیرید

هر نبیّ وصیّ داشت، وصیّ جان نبیّ بود

هر دو دارای ولایت بودند، عبرت بگیرید

جانشینان انبیا، معصوم بوده اند، عبرت بگیرید

عالم دین و کتاب بوده اند، عبرت بگیرید

کلّ اوصاف نبیّ در جانشین، ظاهر بُود

علم و دانش هر دو یکسان بُود، عبرت بگیرید

آنچه تعلیم داده خدا، یکسان بوده است

پس وصیّ همتای نبیّ بوده، عبرت بگیرید

وصیّ جای نبیّ می نشیند، مثل اوست

گر که نادان بود، وصیّ نیست، عبرت بگیرید

همه دانند جاهل، هادی مردم نبُود

او که گمراه است، هادی مردم نبُود، عبرت بگیرید

آن که خود جاهل و نادان بُود

کی هادی مردم بُود، عبرت بگیرید

غدیر مردم را آگاه کرد، باز نادان شدند

از نفاق بود، کینه بود، حسد بود، عبرت بگیرید

حجّت حق تمام شد، عذری نماند

دین حق کامل شد، عذری نماند، عبرت بگیرید

دوست و دشمن دانستند باید چه کنند

در قیامت عذری نیست، دانستند باید چه کنند، عبرت بگیرید

پیمبر روز اول گفت، جانشین من علیست

دَمِ آخر نیز خواست بنویسد علیست، عبرت بگیرید

در تمام عمر هر چه گفت، از امامت سخن گفت

بیش از این امکان نداشت، عبرت بگیرید

به عدو گو: چه باید می گفت، که نگفت عبرت بگیرید؟

بیش از این چه باید می گفت که نگفت؟ عبرت بگیرید

منکر غدیر، طمع داشت فکر ریاست کرده بود

او به فکر مردم نبود، ریاست می خواست، عبرت بگیرید

وصیت های احد، همه پایمال شد، کس نگفت:

پیامبر جانشین تعیین کرده، عبرت بگیرید

امتحانی بود سخت، بعد از هر پیامبر بوده است

عبرت ها فراوان بود گو: عبرت بگیرید

مشکل مردم اطاعت بود، عبادت نبود

اطاعت نبود، عبادت نبود، عبرت بگیرید

از غدیر گر اسراری دانی اینجا بگو

حَرَم خداست، حرم پیغمبر است، اینجا بگو

عدو گوید: غدیر بوده نصب نبود

او مولا را دوست داشته، تو اینجا بگو

من گویم: اگر مولا دوست است، چرا بیعت گرفته؟

این گزافه شما را رسوا کرده، این را مگو

غدیر از سوی خدا آمده، امر خداست

کار پیغمبر اوست، این را مگو، اینجا مگو

چون خدا امر کرد، نبی از مردم بیعت بگیرد

تا ابد مولا امیرالمؤمنین شد، جز این را مگو

حقّ را پیمبر به امر خدا، در غدیر روشن نمود

شبهه ای باقی نماند، شعرا گفتند، جز این را مگو

عدو در مقام تخریب است، تا کار خود را امضاء کند

لیک حجّت کامل است، ای عدو، جز این را مگو

پیمبر فرمود: هر که من مولای اویم، علیّ مولای اوست

«مولا» ولیّ امر است، به عدو گو، جز این را مگو

حُبّ شیخین شما را به گزافه واداشته، چه کنید؟

مردمان را گمراه کردید، جز این را مگو

در خلافت هر چه از پیامبر آمده، تأویل می کنید

فضل مولا امیرالمؤمنین را شما تحریف می کنید

لیک خدا فضل او را آشکار گفته، ندانید شما

او علیّ حکیم است، در أمّ الکتاب، تحریف می کنید

فضل او را خدا گفته جبرئیل گفته پیمبر گفته است

او صراط مستقیم دین است، تحریف می کنید

أسدالله است، وجه الله است، عین الله است علی

او یدالله است، امین الله است، تحریف می کنید

او در قرآن «نَبِیَّ عَظِیْمٍ» است، دانید یا ندانید؟

سعی او مشکور است در قرآن، تحریف می کنید

او امیرالمؤمنین است، مخصوص اوست این لقب

این لقب را دزدیده اید، باز تحریف می کنید

اوست تنها برادر، از رسول خدا

جز او نیست کسی، این را شما، تحریف می کنید

فضل او را انکار می کنید، عدویش را فضیلت می دهید

وای بر شما، در قیامت، فضل او را تحریف می کنید

پیمبر فرمود: فضل او را بس خدا داند و من

فضل او را کس نتواند شمرد، تحریف می کنید

بترسید از خدا، او را عدویش یکسان می کنید؟!

او ولیّ الله اعظم است، با عدویش یکسان می کنید

فضل او را تاکنون پنهان کرده اید، اکنون پنهان می کنید؟!

وای بر شما، نور خورشید را دانید و پنهان می کنید

خداوند در معراج سلامش رسانده، انکار می کنید

سال ها او را سبّ کرده اید، اکنون انکار می کنید

ما که می دانیم او را دوست ندارید، پنهان می کنید

او نفس نبیّ است، نبیّ نفس اوست، انکار می کنید

علی را توصیف کن تا همه قدرش بدانند

وصف او را بیان کن تا همه قدرش بدانند

قدر مولا را جز خدا، جی نبیّ هیچ کس نداند

قدر او را از قرآن گو، تا همه قدرش بدانند

قدر او را نبی دانند، بارها وصف او را گفته است

او گوید: وصف او را نتوانند گفت، تا قدرش بدانند

«کلمات الله» است وصف او، بی شمار است بدان

خدا گفته نبی گفته، کی قدرش بدانند

نبی گفت: گر درختان قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، گر جن و انس کاتب شوند

خدا گفت: او ولی من است، من دامن فضل او

فضل او فضل من است، من دامن فضل او

نام او نام من است، فضل او فضل من است

او چو نبی من است، فضل او فضل من است

عبد صالح، صالح المؤمنین است، عبد من است

همه چیزش چو نبی، او نفس نبی عبد من است

هر چه دادم به نبی، دادم به علی، عبد من است

او نفس نبی است، علیست، عبد من است

هر چه در معراج به نبی گفتم، همانجا به علی گفتم

نبی و علی یک جانند، همانجا به علی گفتم

گر نبی می بود بعد نبی، علی بود نبی، چون نبی

هر دو از یک شجرند، علی بود نبی چون نبی

فضل او در آسمان ها، اظهر از روی زمین است

قدر او را دانند، اظهر از روی زمین است

او علیست، او ولی است، چون نبی است بدان

همه چیزش چو نبی است، او نفس نبی است بدان

گر عدو قدرش نداند، نشناسد، عیب از اوست

او نادان است، لثیم است، عیب از اوست

پیمبر در غدیر گفت: علی امیرالمؤمنین است، ولی است

او مولای مؤمنین است، امیرالمؤمنین است ولی است

وصف او وصف خداست، نام او نام خداست، او ولی خداست

او نبی نیست، نفس نبی است، او ولی خداست

همه عالم گر بگردی چون علی نیست، او نفس نبی است

یک نفر را خدا خلق کرده، او نفس نبی است

تو بخواهی یا نخواهی، علی چون نبی است، نفس نبی است

هر دو از یک شجرند، این علیست نفس نبی است

تو اگر خواهی از خورشید بپرس آیا، علی نفس نبی است؟

او گوید: آری، من دانم علی نفس نبی است

خداوند به من گفت: بازگرد بهر او او علیست نفس نبی است

بهر هیچ کس بازنگشتم، او علیست او نفس نبی است

علی عبد خداست، عبد نبی است، او علیست، علیست

نام او نام خداست، او علیست، علیست

«خادم» تو علی را تو شناسی، او علیست، علیست

نام او نام خداست، او علیست، علیست

به عدو گو: از غدیر درس گرفتی؟ درس بگیر؟

به اسرار غدیر پی بردی؟ درس گرفتی؟ درس بگیر؟

غدیر شاهدان فراوان دارد، نتوانی انکار کنی

پیمبر همه چیز را بیان کرده، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

خدا شاهد است جبرئیل شاهد است، ارض و سماء شاهدند

ملائک شاهداند، زمین شاهد است، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

شعرا در وصف غدیر شعر سرودند، نتوانی انکار کنی

اعتراض منافق شاهد است، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

منافق گفت: یا رسول الله، این از تو بود یا از خدا بود؟

من طاقت ندارم بپذیرم، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

شاهد دیگر بیعت مردم بوده، گر چه منافق بوده اند

خوش نداشتند بشنوید، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

امر بیعت از نبی، همه را ملزم نمود بیعت کنند

همه بیعت کردند، بَخِ بَخِ گفتند، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

جای انکار ندارد غدیر، همه دانند بوده است

خطبه ی آن شاهد است، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

قلب خود را از اغیار پاک کن، خالص بیا

تا که بتوانی پذیری، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

دو محبت در یک دل جا ندارد، خالص بیا

تا توانی پذیری، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

قصه ی حارث فهري و عذاب فوري

دلیل روشنی است، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

او گفت: خدایا گر حق است، عذابی بفرست

من که طاقت ندارم ببینم، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

منصفین گویند: غدیر هم که نبود، تنها علی لایق بود

آن که جز این گوید: مریض است، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

غاصب اول نادان بود، معنی «آب» را ندانست

هادی مردم نباشد او، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

ای برادر از تعصب خارج شو تا بدانی

صاحب حق که بوده، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

غاصب دوم بر خلات نبی حکم می نمود

او اهل قرآن نبود، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

غاصب سوم قارون بود شک مکن

همه چیز را بهر دنیا می خواست، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

هر سه بدعت ها گذاردند کس چیزی نگفت

ای وای بر آنان، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

همه از دین خدا بازگشتند و مرتد شدند

حکم آنان قتل بود! درس گرفتی؟ درس بگیر؟

نی اطاعت از خدا، نی از نبی، نی از علی

بی اطاعت هر که باشد، کافر است، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

مردم نادان خدا را رها کردند و نبی

نی اطاعت ز خدا، نی نبی، نی علی، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

خشت کج گر نهد معمار کج، تا ثریا می درو دیوار کج

با علی بیعت کرده بود، این چه بود؟ درس گرفتی؟ درس بگیر؟

در غدیر مردم بیعت کردند، نبی بود با علی

بیعت بعد از نبی چه بود؟ درس گرفتی؟ درس بگیر؟

«خادم» به که گویی درس گرفتی؟ درس بگیر؟

تابع گوساله و سامری بودند، درس گرفتی؟ درس بگیر؟

من گویم از علی، وصف علی گویم و بس

هر چه خواهی بگو: من از علی گویم و بس

به عدو گو کسی مثل علی نیست، هر چه خواهی بگو

بس نبی مثل علیست، از علی گویم و بس

علی نفس نبی است، نبی نفس علیست همین است و بس

هر چه خواهی بگو علی افضل است، از علی گویم و بس

غلط کردم گفتم: علی افضل است، رقیبش فضلی ندارد

تا که گویم علیّ افضل است، از علیّ گویم و بس
گر تو فضلی ساخته ای؟ از کجا آورده ای؟!
من که دانم دروغست، از علیّ گویم و بس
فضل او فضل نبیّ است، فضل نبیّ فضل اوست
هر دو از یک شجرند، از علیّ گویم و بس
شاهدش آیه ی «أَنْفُسَنَا» باشد و بس
آیه ی غار گوید: صاحب، بی ایمان باشد و بس
او خدا را با خود نداند، سکینه ندارد
سکینه بر مؤمنین نازل می شده، از علیّ گویم و بس
آنچه را فضل او دانسته ای، عیب اوست
آیه گوید: او ایمان نداشته، از علیّ گویم و بس
قرآن گوید: علیّ ولیّی مسلمین است
شاهدش «وَلْيُكْمِ اللَّهُ» است، از علیّ گویم و بس
او صراطِ مستقیم است در «إِهْدِنَا»
او حقّ است، حقّ اوست، از علیّ گویم و بس
او قرآن است، قرآن با اوست بدان
دانش قرآن نزد اوست، از علیّ گویم و بس
قرآن بدون او، صامت است بدان
او قرآن ناطق است، از علیّ گویم و بس

او وجه الله است، عین الله است، ولی الله بدان

یدالله است، امین الله است، از علی گویم و بس

وصف او وصف خداست، نبی خداست

بی شمار است وصف او، از علی گویم و بس

«کلمات الله» است وصف او، کی تو دانی وصف او

بی شمار است وصف او کی او دانی وصف او

گر درختان قلم، دریا مرگب، جن و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، گر جن و انس کاتب شوند

آب دریا را نتوانی کشید، لیک می توانی چشید

بیش از این فضل او را ندانی، از علی گویم و بس

گر تو خواهی از قرآن بدانی فضل او

پس بُرو «آیات الفضائل» را بخوان تا بدانی فضل او

گر چه آن هم، قطره ای است، از فضل او

فضل او بی شمار است، این ها قطره ای است از فضل او

پیمبر گفت: گر گویم فضل او، مردم کافر می شوند

فضل او بی شمار است، گر گویم مردم کافر می شوند

من همی دانم، خدا و نبی دانند فضل او

آن سَرّی از اسرار است، کی تو دانی فضل او

گر تو اوصاف علی را خواهی، بیا من گویم از علی

گر تو اوصاف علی را خواهی، بیا من گویم از علی (۱)

افتخار من همین است، تا عمر دارم من گویم از علی

گر هزار سال عمر کنم، باز من گویم از علی

عمر دنیا هم کنم، تا عمر دارم من گویم از علی

هر چه گویم قطره ایست از فضل او چیزی نگفتم از علی

اولین و آخرین با من همراه شوند، من گویم از علی

گر همه گویم از علی، باز قطره‌های گفتم از فضل علی

عاصف از علمش بیارد، قطره ای نیست از علم علی

او اسمی دانسته بود، از هفتاد اسم علی

طرفه‌العین آورد تخت بلقیس قطره ای بود از علم علی

علی عالم کل کتاب بود، عاصف اسمی از علی

این کجا و آن کجا، قطره و دریا بود، قطره هم نی بود از علم علی

گر درختان قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند

علم او را نتوانند شمرد، گر کاتب شوند

فضل او را نتوان گفت، «کلمات الله» است فضل علی

ص: ۲۲۱۲

علم او را نتوان گفت، کتاب الله است علم علی

قطره و دریا نه، بی نهایت گو: علم علی

«کلمات الله» است بی شمار است، علم علی

علم او علم نبی است، فضل او فضل نبی است

همه چیزش چو نبی است بلکه او نفس نبی است

به عدو گو چه کردی؟ که را گذاردی جای علی؟!

به خدا او ذره ای دانش نداشت، تو گذاردی جای علی؟!

چه قدر ظلم کردی، ناحق گفتی، به خدا حق نبود

تو ناحق را گذاردی جای حق، به خدا حق نبود

کی خدا گفت، کی نبی گفت؟ بوبکر جانشین من است

ظلم کردی، وای بر تو، پیمبر نگفت: بوبکر جانشین من است

در قیامت باید، حاضر شوی، پاسخ دهی ظلم کرده ای

حساب قیامت دقیق است، باید پاسخ دهی ظلم کرده ای

علی مظلوم بود، مظلوم عالم بود علی

همه چیزش را بُردند غارت شد، مظلوم عالم بود علی

دست او بسته بود، همسرش را تازیانه می زدند

علی مظلوم بود، یک حامی داشت، او را تازیانه می زدند

چه کسی جرأت داشت، تازیانه بزند دست علی بسته بود

چه گذشت بر فاطمه مظلومه بود، دست علی بسته بود

گفت: نبرید شوهرم را، نفرین می کنم
بیش از این طاقت ندارم، نفرین می کنم
ناگهان عالم دگرگون شد، ستون ها کنده شد
مولا فرمود: سلمان دریاب فاطمه را ستون ها کنده شد
بگو باید صبر کنی، ورنه اسلامی نماند دگر
پدرت فرموده: صبر کنید، ورنه اسلامی نماند دگر
فاطمه گفت: سلمان من طاقت ندارم چه کنم؟!
لیک صبر می کنم امر علیست، طاقا ندارم چه کنم
صبر کرد فاطمه، بازگشت به خانه چه کند؟
لیک پهلویش بشکسته بود، بازگشت به خانه چه کند
اثر تازیانه، پنهان کرد، نی گفت به علی
تا شب آخر علی دانست، نی گفت به علی

علی اولین مؤمن بود، مانندی نداشت

بعد احمد او یکی بود، مانندی نداشت
او ولی الله بود، عین الله بود، مانندی نداشت
وجه الله بود، یدالله بود، مانندی نداشت
او همتایی نداشت جز نبی، او فقط همتای او بود
او نفس نبی بود، نبی فقط همتای او بود
گر نبی می بود بعد نبی، او بود، نبی بود

او وصی نبی بود، ورنه نبی بود

فضل او ، فضل نبی بود، بلکه او نفس نبی بود

بهترین فضل او این بود، او نفس نبی بود

او ولی بود، جانشین نبی بود، او نفس نبی بود

جز او که بود؟ بلید بود و پلید بود، او نفس نبی بود

علم او علم نبی بود، فضل او فضل نبی بود

گر نبی می بود بعد از نبی او نبی بود

او ولی مؤمنین بود «وَلِیُّکُمْ» شاهد است

همه چیزش چو نبی بود «أَنْفُسَنَا» شاهد است

او صراط مستقیم بود «إِهْدِنَا» شاهد است

نام او نام خدا بود «لَعَلِّی حَکِیْم» شاهد است

شیعه ی او ابراهیم بود «مِنْ شِیْعَتِهِ» شاهد است

هر چه نبی دانست او دانسته بود «أُذُنَّ وَاعِیْهِ» شاهد است

در معراج آنچه خدا به نبی گفت، به علی گفت

خداوند سلامش برساند، آنچه به نبی گفت به علی گفت

امر الله بود به نبی، هر چه گویم به علی گو

کم مگو بیشتر مگو، هر چه گویم به علی گو

کس نداند فضل او، «کلمات الله» است فضل او

«کلمات الله» بی شمار است، «کلمات الله» است فضل او

ما ندانیم فضلِ او، فضل او را خدا و نبی دانند و بس

او ولیّ الله است، فضل او را خدا و نبی دانند و بس

او حقّ است، با حقّ است، حقّ همراه اوست

او قرآن است، با قرآن است، قرآن همراه اوست

هر کجا او هست، حق با اوست، حقّ همراه اوست

او نشان حق است، حقّ با اوست، حق همراه اوست

یک نفر بود «سَلُونِی» گفت حق او بود «سَلُونِی»

دیگران گر گفتند، رسوا شدند، حق او بود «سَلُونِی»

حلال مشکلات علیّ بود، جز او نبود

هر که جز او بود، مشکلات ایجاد نمود، جز او نبود

همه دانستند، تنها علیّ هادی امت است

بس خرابی دیدند، دانستند علیّ هادی امت است

«خادم» وصفّ مولا را، از خدا و پیمبر گیر و بگو

از خودت چیزی مگو، از خدا و پیمبر گیر و بگو

ذکر فضائل علی (علیه السلام)

«خادم» تو را چه به اوصافِ علیّ، تو کجا و علیّ

هر چه گویی از تو نیست، تو کجا و علیّ

تو بیا تا برویم نزد نبیّ و پرسیم ز علیّ

هر چه گوید نبیّ حجّت است، پرسیم از نبیّ

نبی گوید: علی ولی الله است، او نفس من است

من علیم او من است، او نفس من است

ما یکی بودیم از یک شجریم، من نبیم او ولی

گر نبی بود بعد از من، علی بود نبی

علم من علم علی، فضل من فضل علی، ما از یک شجریم

علی نفس من است، من نفس علی، ما از یک شجریم

پس مگو جانشین نبی کیست؟ او نفس نبی است

علم او فضل او، شاهد است، او نفس نبی است

مردمان گمراه شدند، ندانستند علی کیست؟

پیمبر فرمود: حق با علیست نگوید علی کیست

در غدیر گفت: هر که من مولای اویم، مولایش علیست

من ولی و نبیم، بعد من مولایش علیست

باز گفتند: آنچه گفتی از تو بود یا از خدا بود

فرمود: هر چه گفتم از خدا بود، از خدا بود

کینه بود، دشمنی بود، حسد بود، چه بود؟

دشمنی بود کینه بود، نپذیرفتند، ندانیم چه بود

حق آشکار شد، حجت تمام شد، دین کامل گردید

همه دانند، کسی عذری ندارد، دین کامل گردد

پس از آن علی، معیار حق شد، همه دانستند چه شد

دوستی مولا نشان حقّ شد، همه دانستند چه شد

علیُّ حُبُّهُ جَنَّة، قسیم النار و الجَنَّة

علی حاکم الجَنَّة، قسیم النار و الجَنَّة

جَنّت و نار در قیامت در دست علیست

دوستان را جَنّت بَرَد، جَنّت و نار دست علیست

دشمنان را دوزخ فرستد دوزخ دست علیست

بر صراط او حاکم است، صراط دست علیست

بهشت دست اوست، دوزخ دست اوست، صراط دست اوست

در قیامت علی حاکم است، همه چیز دست اوست

هر که را علی باشد امامش بهشت دست اوست

هر که را جز علی باشد امامش، دوزخ دست اوست

به عدو گو امامت کیست بیا شَفّاف بگو

گر امامت بوبکر و عمر است، بیا شَفّاف بگو

هر کجا آنان روند، تو را هم می برند

به جَنّت راه نیابند آنان، تو را هم می برند

تو که دانی در قیامت، جَنّت دست علیست

به چه امید نشستی؟ جَنّت دست علیست!

دربِ جَنّت را هر که گوید، گوید یا علی

با علی راه می دهند، باید گوید: یا علی

ای برادر تا توانی وصف مولا را بگو

وصف او وصف خداست، وصف مولا را بگو

وصف او را نتوان گفت، وصف خداست

کلمات الله است وصف او، وصف مولا را بگو

وصف او وصف نبی است، او نفس نبی است

وصف او را نتواند شمارند، وصف مولا را بگو

«کلمات الله» بی شمار است، وصف او وصف خداست

وصف الله بی شمار است، وصف مولا را بگو

گر اشجار قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند

وصف او را نتواند شمرد وصف مولا را بگو

تو بیا قطره ای گو از فضل او

تا که بخشوده شوی، فضل مولا را بگو

پیمبر فرمود: ترسم فضل او گویم خدایش دانند

ور نه می گفتم: خاکِ قدمش مبارک باشد، فضل مولا را بگو

نفس او نفس نبی است، نفس نبی نفس اوست

هر دو از یک شجرند، فضل مولا را بگو

آیه ی «أَنْفُسَنَا» شاهد این مدعاست

خداوند او را نفس نبی دانسته، فضل مولا را بگو

قرآن شاهد فضل اوست، آیات الفضائل را بخوان

قطره ای است از فضل او، فضل مولا را بگو

او ولی الله است، ولی مردم است، شاهد آن

آیه ی «ولیکم الله» است، فضل مولا را بگو

هر چه از سوی خدا، بر پیامبر آمده، نزد علیست

آیه ی «أُذُنُ وَاَعِيَهُ» شاهد است، فضل مولا را بگو

او صراط مستقیم است، حق است، حق همراه اوست

هر کجا او باشد، حق آن جاست، فضل مولا را بگو

بعد پیغمبر صراط مستقیم اوست، «إهدنا» شاهد است

او قرآن است، قرآن با اوست، فضل مولا را بگو

خلیل الله، افتخار دارد، شیعه ی اوست

آیه ی «من شیعته ابراهیم» شاهد است، فضل مولا را بگو

خطاب های «آمنوا» در قرآن اول به اوست

مؤمن اول و کامل اوست، فضل مولا را بگو

خداوند در معراج به پیامبر گفت: از من سلامش برسان

جانشین توست او، فضل مولا را بگو

پیغمبر بارها گفت: علیّ از من است، من از علیّم

هر چه من هستم او هست، فضل مولا را بگو

بعد احمد گر پیغمبر می بود، او علیّ بود

او نه تنها وصیّ بود، گو نبیّ بود، فضل مولا را بگو

ما نگوییم: او خداست، وصف او وصف خداست

ما گوییم: او عبد خداست، فضل مولا را بگو

در قیامت حاکم است، قاسمِ جَنّت و نار اوست

جَنّت و دوزخ دست اوست، فضل مولا را بگو

«خادم» فضل او را بس خدا و نبیّ اش دانند

کس ندانست او کیست؟ فضل مولا را بگو

عدو داند علیّ حقّ است، حقّ باعلیست

هر کجا باشد علیّ، حقّ همانجاست، حقّ باعلیست

علیّ قرآن است، هر کجا علیّ باشد قرآن نزد اوست

هر کجا علیّ باشد، قرآن باعلیست، حقّ باعلیست

علیّ قرآن است، قرآن حقّ است، حقّ باعلیست

دیگران تابع حقّند نیّ حقّند، حقّ باعلیست

بهر عمّار هم پیامبر همین را گفت، لیک فرق از زمین تا آسمان است

گر تو بینا باشی دانی، فرق از زمین تا آسمان است
عَمَّار تابع حَقِّ است، عَلِیّ متبوع است، حَقِّ با علیست
این از اسرار است، کی تو دانی، حَقِّ با علیست
پیمبر فرمود: عَلِیّ از من است، من از عَلِیّ
او جانشین من است، جان من است، حَقِّ با علیست
یا که فرمود: هر که او را دوست دارد، دوست من است
دوست او گر نباشد، دوست من نیست، حَقِّ با علیست
دوستی او شرط ایمان و دخول جَنّت است
ور نه گو: راهی ندارد، دوزخ است، حَقِّ با علیست
گر گویی من دوستِ اوّل ثانی هستم، دوست حیدرم
نپذیرند از تو، دوست حیدر نیستی، حَقِّ با علیست
یا باید دوست عَلِیّ باشی و دشمنِ دیگران
گر که دوستِ اوّل و ثانی هستی نپذیرند، حَقِّ با علیست
قلب تو جای یک دوستی، یا یک دشمنی است
نتوانی دوستی و دشمنی را جمع کنی، حَقِّ با علیست
گر تو حَقِّ را با عَلِیّ و با عدویش دانی
این محال است، حق نیست، حَقِّ با علیست

در قیامت هر کسی را با امامش خوانند
گر امام تو علیست، بدان حق است، حقّ با علیست
گر امامت غیر اوست، جنت دستِ علیست
نی امامت را راه دهد، نی تو را، حقّ با علیست
وعده های دروغین مده بهر خود، خود را گول مزین
پیمبر فرمود: جنت و نار دستِ علیست، حقّ با علیست
درب جنت، در قیامت، با یاعلیّ باز می شود
گر تو شریکی بر او دانی، مشرکی، حقّ با علیست
پس بُرو فکر خود را اصلاح کن، جنت دستِ علیست
گر که جنت راحت ندهند، دوزخی هستی، حقّ با علیست
آنچه بهر خود بافته ای، خیالات است، حقّ با علیست
این سخن از خدا و پیغمبر آمده، حقّ با علیست
در دل تو گر ذره ای باشد از حُبّ غیر او
نپذیرند تو را هرگز، بدان، حقّ با علیست
آنچه شرط بلاغ بود، من کامل گفتم به تو
گر پذیری سخنم یا نپذیری، حقّ با علیست
«خادم» چه گویی؟ حُبّ طاغوت مانع حُبّ علیست

آن که طاغوت ها را پذیرفته، مانع حُبِّ علیست
هر چه گویی نپذیرند، آنان دوستی گوساله اند و سامری
کی توانند پذیرند از تو، حق با علیست؟!

علی کیست خادم بیا بر ما بگو؟

نسَبش چیست، او کیست بیا بر ما بگو؟
گویند: او پسر عمِّ نبی است، او نفسِ نبی است؟
جانشین نبی است، کیست؟ بر ما بگو؟
ولی الله است، ولی مؤمنین است بگو؟
او نبی را برادر، جانشین است او را بگو؟
وصف او، وصفِ نبی است او نفسِ نبی است؟
هر چه دارد نبی، او دارد او نفسِ نبی است بگو
آنچه گفتم صحیح است، فوق آن را بگو؟
گر نبی بعد از نبی بود، او نبی بود بگو؟
من چه گویم، وصف او را نتوان گفت بگو
«کلمات الله» است وصف او بی شمار است گو
پیمبر فرمود: وصف او را کس نتواند گفت بگو
وصف او وصف خداست بی شمار است بگو
گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند
وصف او را نتواند گفت تو گر دانی بگو

پیمبر گفت: گر گویم، ترسم مردم کافر شوند
چون نصارا، عیسا را خدا دانند گر دانی بگو
او خدا نیست، هر چه خوبی داد بگو
وصف او ا نتوانی گفت هر چه خواهی بگو
او وَجِهَ اللّٰه، يَدُ اللّٰه ، عَيْنُ اللّٰه، اَمِينُ اللّٰه است بگو
وصف او، وصف خداست، گر توانی بگو
ما که مانديم در وصفِ او، بهتر است، واگذاريم وصف او
گر تو دانی بگو، هر چه دانی را بگو
بس بگويم: او نفس نبی است، وصف او وصف نبی است
چیز دیگر نتوانیم گفت، هر چه دانی بگو
گر پرسند علی کیست؟ ما گویم از نبی پرسید کیست
علی را خدا و نبی دانند کیست گر تو دانی بگو
ما نشانش را گویم، ذاتش را ندانیم کیست تو بگو
علی در قیامت قسیم الجنه و النار است این را بگو
نار و جنت مطیع اویند، عبد اویند بگو
گر تو جنت خواهی روی، اختیار دست علیست بگو
هر چه اینجا گفته ای، آنجا خواهی گفت بگو
گر تو او را امامش دانسته ای با او هستی بگو
گر امام تو دیگرانند، بدان جنت دست اوست

به جنت راهی نداری، هر چه خواهی بگو

گر تو بوبکری هستی، عمری هستی بگو

به بهشت راحت ندهند، بهشت دست علیست هر چه خواهی بگو

«خادم» نمی ترسی از عدو؟ و هر چه دانی را مگو

تو بگو علیّ قسیم النار و الجنة است چیز دیگر را مگو

عبادت گر خواهی، مدح مولا را بگو شرطی ندارد

شرط آن اخلاص است، بدان شرطی ندارد

بر حسین هم گریه کن، عبادت بُود، شرطی ندارد

دوستی آل احمد به شرط پیروی شرطی ندارد

این یکی یک شرط دارد، آن دو شرطی ندارد

از همه می پذیرند، بدان، شرطی ندارد

مدح مولا را قیامت به قیمت می خَرند

بر حسین گریه کن، می خَرند، شرطی ندارد

گر کافر باشی و فضل مولا را بگویی می خَرند

گر مشرک باشی و بر حسین گریه کنی، شرطی ندارد

پس چه بهتر هر دو را انجام دهی، شرطی ندارد

تا توانی هر دو را انجام دهی، شرطی ندارد

مدح مولا را خدا گفته، بگو مثلی ندارد

گو صراط مستقیم است او بدان مثلی ندارد

او حقّ است، حقّ اوست، بدان مثلی ندارد

او قرآن است، قرآن اوست، بدان مثلی ندارد

حق تابع اوست، قرآن اوست، مثلی ندارد

مدح مولا را آشکار بگویند، بدان منعی ندارد

قرآن گویند: مولا ولیّ خداست، مثلی ندارد

او امیرالمؤمنین است، بدان مثلی ندارد

قرآن گویند: او نفسِ نبیّ است بدان مثلی ندارد

فضل او فضل نبیّ است بدان مثلی ندارد

او امام المتّقین است همه دانند او مثلی ندارد

او وصیّ مصطفایست همه دانند او مثلی ندارد

او یدالله، نورالله، عین الله است، مثلی ندارد

او وجه الله، امین الله، اسدالله است، او مثلی ندارد

او نفسِ نبیّ است، فضل او فضل نبیّ است او مثلی ندارد

گر نبیّ می بود بعد از نبیّ، او بود، بدان مثلی ندارد

او ولیّ الله است قرآن گویند: او مثلی ندارد

او افضل ناس است بعد از نبیّ او مثلی ندارد

او شجاع است، اشجع است، قانع خیر است

جز نبیّ مثل او نیست در عالم او مثلی ندارد

فاتح احزاب است قاتل عمرو است او، مثلی ندارد

فضل او فضل نبی است او علیست او مثلی ندارد

او علیست، علی اعلا خداست، مثلی ندارد

او در جنگ ها پیروز و شجاع است، او مثلی ندارد

مثل او بس نبی است، او نفس نبی است

هر چه خوبست در اوست، او شریف است، او مثلی ندارد

ضربت او بر عمرو، وزن ثقلین است

ضرباتش بی شمار است، خطایی ندارد، او مثلی ندارد

او جواد است، کریم است، نصف حسناتش را داده است

او چون نبی است، نصف حسناتش داده است، مثلی ندارد

شیعیانش را خدا بخشیده، بلکه دوستانش را بخشیده است

احترام او بوده، پیمبر بوده بلکه خمسه بوده، مثلی ندارد

هر که دوستش بود، بخشوده شد، مثلی ندارد

سجده ی شکر نمود، شاکر حق شد، او مثلی ندارد

قاسم جنت و نار اوست، دوستانش بخشوده شدند

شیعیان، دوستان، بشارت، علی مثلی ندارد

«خادم» افتخار کن، خادمی کن تا قبولت کنند

بیا چون قنبر باش خدایت بپذیرد گو علی مثلی ندارد

ای دوست بیا از علی گویم تا شاد شوی

مدح مولا را گویم، تا شاد شوی

گر عاشق مولایی بیا بشنو مدح او

گر مولا را دوست داری، بشنو تا شاد شوی

مدح مولا سب آمرزش است

پس بیا بشنو مدح او، تا شاد شوی

مدح مولا بگو و بشنو، تا آمرزیده شوی

مدح مولا را ببین، تا شاد شوی

خداوند در قرآن مدح او را گفته است

تا توانی مادح او باش، تا شاد شوی

او ولیّ المؤمنین است، ولیّ خداست

او امیر المؤمنین است، بگو، تا شاد شوی

این لقب مخصوص اوست، شریکی ندارد

گو: یا امیر المؤمنین، تا شاد شوی

هر که گوید: امیر المؤمنین ام، مأبون بود

این لقب مخصوص اوست بگو، تا شاد شوی

او ولیّ است، او علیست، او عالیست

نام او نام خداست او خدا نیست، بگو تا شاد شوی

پیمبر فرمود: هر که من مولای اویم علیّ مولای اوست

یا که فرمود: علیّ از من است، هر که من مولای اویم، علیّ مولای اوست

علیّ ولیّ مؤمنین است ولیّ الله است «ولیکم» شاهد است

او وصی من است، هر که من مولای اویم، علی مولای اوست

جانشینم جز او نیست، او ولی مؤمنین است

هر که من ولیم والیم، علی مولای اوست

در غدیر پیمبر دست مولا را گرفت گفت: من مولای شماست

او ولی الله است، هر که خواهد یا نخواهد، علی مولای اوست

حارث فهری گفت: این از تو بود، یا از خدا بود؟

فرمود: از خدا بود، هر که من مولای اویم علی مولای اوست

گفت: خدایا گر چنین است، بر ما عذابی بفرست

خداوند عذابش فرستاد و گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست

آن دو نیز همین گفتند، لیک عذابی نخواستند از خدا

ور نه عذاب آماده بود، هر که من مولای اویم علی مولای اوست

منافق بودند، ایمان نداشتند این نشان بود

غدیر امتحان سختی بود، هر که من مولای اویم علی مولای اوست

مسلمانان بیدار شوید، حدیث غدیر را بخوانید

پیامبر فرمود: حاضرین بر غائبین گویند: هر که من مولای اویم علی مولای اوست

پداران باید فرزندان خود را از غدیر آگاه کنند

به آنان بگویند پیمبر فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست

«خادم» تو کی توانی همه را آگاه کنی؟!!

پس بگو: پیمبر فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست

«خادم» از علی گو تا شاد شویم

فضل مولا را بگو تا شاد شویم

فضل مولا گویم تا شاد شویم

من از قرآن و حدیث گویم تا شاد شویم

فضل مولا فراوان است، بیا تا بشنویم

در شأن اوست، گویم تا شاد شویم

علی قرآن است، قرآن علیست، بیا تا شاد شویم

هر چه خواهی گویم ز قرآن، بشنو تا شاد شویم

علم قرآن را او داند فقط کس نداند غیر او

از نبیّ تعلیم گرفته، بشنو تا شاد شویم

«أُذُنٌ وَاَعِيه» اوست، بیا تا شاد شویم

حافظ معنی قرآن اوست، بشنو تا شاد شویم

عدو حرفی نداند ز قرآن جاهل است

معنی «أَبْنَا» ندانست، بشنو تا شاد شویم

علی ولیّ الله است، ولیّ المؤمنین است

آیه ی «وَلِيكُمُ اللَّهُ» شاهد است، بشنو تا شاد شویم

او نفسِ نبیّ است، آیه ی «أَنْفُسَنَا» شاهد اوست

او علیّ است حکیم است آیه ی «لَعَلِّي حَكِيمٌ» را بشنو تا شاد شویم

نام او در چند جای قرآن آشکار آمده

عدو را خدا کور نموده، نداند، بیا بشنو تا شاد شویم

او علیست، او حکیم است، او شاهد است

عالمِ علمِ کلّ کتاب است، بیا بشنو تا شاد شویم

آیه ی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» شاهد است

شاهد دیگر خداست، او قرین خداست، بیا تا شاد شویم

عاصِفِ یک اسم می دانست از کتاب

علیّ عالمِ کلّ کتاب بود، بیا تا شاد شویم

عدو کی شاد شود، ما شاد می شویم

گر خواهی علیّ را در قرآن بدانی، «آیات الفضائل» را بخوان تا شاد شویم

گر چه «آیات الفضائل» قطره ایست از فضل او

«کلمات الله» است فضل او، بیا بشنو تا شاد شویم

«کلمات الله» بی شمار است قرآن گوید بدان

نبیّ نیز گوید: فضل علیّ بی شمار است، بیا بشنو تا شاد شویم

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند

فضل او فضل خداست، او عبد خداست

هر چه دارد ز خداست، فضل او فضل خداست، او عبد خداست

علم او علم نبیّ است او نفس نبیّ است

وصف او وصف نبیّ است بلکه او نفس نبیّ است

گر نبی می بود بعد از نبی شک نداریم او علی بود
حدیث منزلت شاهد آن است، شک نداریم او علی بود
«خادم» تو چه دانی از علی؟ علی نفس نبی بود
خدا هر چه داد به نبی، علی نفس نبی بود
در معراج با نبی بود، او نفس نبی بود
خدایش سلامش رساند، او نفس نبی بود

از علی گویم، او مظلوم عالم بود، دانی که بود؟

او ولی الله اعظم بود، مظلوم عالم بود، دانی که بود؟
او وصی مصطفی بود، مرتضا بود، دانی که بود؟
او عین الله، سرالله، امین الله بود دانی که بود؟
او ماندی نداشت، ماندش نبی بود، دانی که بود؟
او وجه الله، یدالله، اسدالله بود، دانی که بود؟
وصف او را نتوان گفت، وصف خداست
بی شمار است وصف او، تو چه دانی که علی کیست؟
آدم و مادون او، مافوق او، ندانستند که بود؟
بس نبی دانست، او نفس نبی بود، تو چه دانی علی کیست؟
ملائک ندانستند که بود، مثالش نزدشان بود!
عاشقش بودند، و لکن ندانستند که علی کیست
او در معراج کنار نبی بود، نبی دانست که بود؟

خداوند با زبان او سخن گفت، نبی دانست که علی کیست؟

گفت: خدایا تو سخن می گویی با من یا علی؟

خداوند گفت: من گویم، نبی دانست که علی کیست؟

خداوند فرمود: من می دانم محبوب تو علیست

با زبان او سخن گویم با تو، نبی دانست که علی کیست؟

ملائک مانده بودند، علی را بینند یا نبی است

علی نفس نبی است، نبی دانست که علی کیست؟

گر نبی می بود بعد از نبی، علی می بود نبی

پس علی نفس نبی است، نبی دانست که علی کیست؟

نبی فرمود: بس من شناسم تو را، تو شناسی مرا

دیگران شناسند تو را، نبی دانست که علی کیست؟

وصف او را کس نداند وصف نبی است

«کلمات الله» است وصف او، نبی دانست که علی کیست؟

«کلمات الله» بی شمار است، قرآن شاهد است

وصف مولا «کلمات الله» است، نبی دانست که علی کیست؟

تو بدان، نبی نفس علیست، علی نفس نبی است

این مخصوص علیست، نبی دانست که علی کیست؟

تو اگر خواهی دانی علی کیست؟ بدان نبی کیست؟

علی نفس نبی است، نبی دانست که علی کیست؟

هر چه تعلیم داد خدا به نبی، تعلیم داد به علی

«أَذُنُّ وَعَايِهِ» است علی، نبی دانست علی کیست؟

وصف او را نتوانید شمرد، وصف نبی است

بی شمار است وصف او، نبی دانست علی کیست؟

گر درختان قلم، دریا مرکب، جن و انس کاتب شوند

وصف او را نتوانند شمرد، نبی دانست علی کیست؟

«خادم» تو چه دانی علی کیست؟ او نفس نبی است

این سخن تکرار مکن، بس نبی داند علی کیست؟

علی بعد از نبی افضل فرزندانِ آدم است

کس نداند علی کیست؟ بس نبی دانست علی کیست؟

مدح علی گو مترس حامی تو خداست

مظلوم در حمایتِ الله است، حامی تو خداست

مادح پیمبر حامی خداست وصی پیمبر است

از هیچ کس مترس حامی تو خداست

مولا امیرالمؤمنین است، وصی پیمبر است

او حامی است تو را، حامی تو خداست

گر وصفِ او کنی، وصفِ پیمبر کرده ای

گر مدح او کنی، مدح پیمبر کرده ای

او نفسِ پیمبر است، وصفش وصفِ پیمبر است

تو وصفِ او نما، بدان وصفِ پیمبر است

فضل او را کی توانی گفت، فضل خداست فضل او

«کلمات الله» است، فضل خداست فضل او

پیمبر فرمود: فضل او را نتوانید شمرد

جنّ و انس گر جمع شوید، فضل او را نتوانید شمرد

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، گر جنّ و انس کاتب شوند

پیمبر فرمود: فضل او را نگفتم، تا مردم کافر نشوند

گر که گویم، او را خدا دانند کافر بشوند

گر بگویم، خاک زیر قدمش، توتیای چشم کنند

بر سرِ آن نزاع ها کنند، توتیای چشم کنند

من فقط گویم: علیّ نفسِ من است، من نفس اویم

ما یکی هستیم، او نفس من است، من نفس اویم

علم او علم من است، وصف او وصف من است

همه چیزش چو من است، وصف و وصف من است

خدایش در معراج سلامش برسانده

گفت: او وصیّ تو است، سلامش برسانده

هر چه در معراج به من گفت، به او هم گفته بود

او به من آشکار گفت، پنهان به او هم گفته بود

او صراط مستقیم است، صراط مستقیم اوست

شاهدش «إِهْدِنَا» است، صراط مستقیم اوست

او حَقّ است، حَقّ اوست، حَقّ همراه اوست

او قرآن است، قرآن اوست، قرآن همراه اوست

او ولیّ الله است، ولیّ مؤمنین اوست

یدالله است، وجه الله است ولیّ مؤمنین اوست

آنچه گفتم، قطره ای بود از فضل او

فضل او را خدا داند، این قطره ای بود از فضل او

گر تو خواهی فضل او را، ز قرآن بدانی بیا

«آیات الفضائل» را بخوان، تا فضل او را ز قرآن بدانی بیا

«آیات الفضائل» قطره ای است از فضل او

فضل او را خدا داند، این قطره ای است از فضل او

ای رفیق بیا چیزی بگو، تا شاد شویم

فضل مولا را از قرآن بگو، تا شاد شویم

قرآن بارها، فضل او را، گفته است

پیمبر نیز گفته، بگو تا شاد شویم

نام او در قرآن نام خداست، او علیّ اعلاست

علیّ نام مولاست، بگو تا شاد شویم

او صراط مستقیم است سوره ی حمد را ببین

او حَقَّ است، حق اوست، بگو تا شاد شویم

او قرآن است، علم قرآن نزد اوست

شاهدش «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است، بگو تا شاد شویم

پیغمبر فرمود: او حَقَّ است، حَقَّ تابع اوست

هر کجا اوست، حق آنجاست، بگو تا شاد شویم

عِلْمِ اوّلین و آخرین دان، نزد علیست

شاهدش «مَنْ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» است، بگو تا شاد شویم

هر چه پیغمبر دانست او دانست، او نفس نبی است

شاهدش آیه «أَنْفُسَنَا» است، بگو تا شاد شویم

خداوند به پیغمبر فرمود: آنچه دانستی را به علی گو تا بداند

شاهدش آیه ی «أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» است، بگو تا شاد شویم

عاصِفِ برخیا، نامی از خدا می دانست و بس

او به بعضِ کتاب دانا بود، بگو تا شاد شویم

شاهدش آیه ی «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» است

مولا عالمِ کُلِّ کتاب

است، بگو تا شاد شویم

عاصِفِ با یک نام از خدا، تخت بلقیس را آماده کرد

علی هفتاد نام را می دانست، بگو تا شاد شویم

صادق آل محمد فرمود: فرق این دو، دریا و قطره است

شاهدش «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است، بگو تا شاد شویم

علیّ را کس نشناخت، جز خدا و پیغمبرش
پیمبر را نشناخت جز خدا و ولیّ او، بگو تا شاد شویم
آری این دو از یک شجرند، فرقی ندارد
جز نبیّ نیست، بعد نبیّ، گر بود علیّ بود، بگو تا شاد شویم
پیمبر در معراج بود، علیّ روی زمین
آنچه پیمبر دانست علیّ دانست، بگو تا شاد شویم
قصّه ی معراج را علیّ بر پیمبر تعریف نمود
گو که او آنجا حاضر بوده است، بگو تا شاد شویم
خداوند در معراج، به پیامبر گفت: سلامش برسان
او جانشین توست سلامش برسان، بگو تا شاد شویم
من که گویم: علیّ نفسِ نبیّ است، نبیّ نفسِ علیّ است
این دو یک نفس اند، یک شجرند، بگو تا شاد شویم

عزّاهای تمام شد، سخن از مولا بگو

فضل مولا را بگو، سخن از مولا بگو
فضل مولا فراوان است، هر چه دانی بگو
قرآن را بخوان، سخن از مولا بگو
پیامبر فضل مولا را گفته، سخن او را بگو
سخنان پیامبر را بخوان، سخن از مولا بگو
امامان فضل مولا را گفته اند، سخن آنان را بگو

روایات را بخوان، سخن از مولا بگو
من که گویم، عدو هم فضل مولا را گفته است
تو بین دشمن چه گفته، سخن از مولا بگو
بیا تا قرآن را باز کنیم، «آیات الفضائل» را ببینیم
او صراط مستقیم است، سخن از مولا بگو
او حقّ است، حق اوست، حق تابع اوست
هر کجا اوست، حق اوست، سخن از مولا بگو
او قرآن است، قرآن اوست، قرآن ناطق است
عالم قرآن اوست، قرآن اوست، سخن از مولا بگو
سوره ی «هَلْ أَتَى» سوره ی «انسان» اوست
سره ی «عادیات» اوست، سخن از مولا بگو
سوره ی «اخلاص» اوست سوره ی «نَبَأُ» اوست
«نَبَأُ عَظِيمٍ» اوست، سخن از مولا بگو
ولی الله در «إِنَّمَا وَلِيُّكُم» اوست
او در رکوع انفاق نمود، سخن از مولا بگو
«أَذُنُّ وَاَعِيَهُ» اوست، اسرار نزد اوست
عالم قرآن است، سخن از مولا بگو
معنی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» اوست
کلّ قرآن نزد اوست، سخن از مولا بگو

عاصِفِ برخیا، قطره ای دانسته بود

هفتاد اسم اعظم نزد مولا است، سخن از مولا بگو

عالمِ علمِ نبیِ اوست، او نفسِ نبیِ است

نبیِ هر چه داند، علیِ داند، سخن از مولا بگو

این دو از یک شجرند، فرقی ندارند

گر نبی بعد از نبی بود علی بود، سخن از مولا بگو

علی را پیمبر در غدیر، جانشین خود نمود

گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، سخن از مولا بگو

علوم نبی هر چه بود، نزد علی بود

علی نامش ز خدا بود، نه بلید بود نه پلید بود، سخن از مولا بگو

علی در معراج با نبی بود، یا نبود؟

گر نبود، از چه می دانست، در معراج چه بود؟ سخن از مولا بگو

گر نبود، خدایش سلامش برساند!

گر نبود، از چه دانست معراج چه کرد؟ سخن از مولا بگو

گویند: فضل مولا را بگو، فضل مولا گویم

دل من شاد شود، فضل مولا گویم

غم و اندوه رَوَد، فضل مولا گویم

چاره ای نیست، باید فضل مولا گویم

من دفاع از مظلوم کنم، فضل مولا گویم

مظلومی مثل او نیست، فضل مولا گویم

فضل او پنهان بود، فضل مولا گویم

تا ابد گر زنده باشم، فضل مولا گویم

روز گویم، شب گویم، فضل مولا گویم

فضل او افتخار است، فضل مولا گویم

فضل او بی شمار است، فضل مولا گویم

فضل او را نتوان شمرد، فضل مولا گویم

فضل او را خدا گفته، فضل مولا گویم

فضل او را قرآن گفته، فضل مولا گویم

فضل او را نبی گفته، فضل مولا گویم

فضل او را عدو گفته، فضل مولا گویم

فضل او آشکار است، فضل مولا گویم

فضل او بی منتهاست، فضل مولا گویم

خورشید شاهد فضل اوست، فضل مولا گویم

فضل او «کلمات الله» است، فضل مولا گویم

«کلمات الله» بی شمار است، فضل مولا گویم

قرآن فضل اوست، فضل مولا گویم

آیه ی «أَنْفُسَنَا» فضل اوست، فضل مولا گویم

او علی حکیم است، فضل مولا گویم

او صراط مستقیم است، فضل مولا گویم

«أُذُنٌ وَاَعِيَهُ» اوست، فضل مولا گویم

«نَبِيَّ عَظِيمٍ» اوست، فضل مولا گویم

«عَادِيَاتٍ» اوست، فضل مولا گویم

عَالِمِ قُرْآنٍ اوست فضل مولا گویم

قرآن اوست، قرآن نزد اوست، فضل مولا گویم

حق اوست، حق همراه اوست، فضل مولا گویم

علم او علم نبی است، فضل مولا گویم

بلکه او نفس نبی است، فضل مولا گویم

فضل او فضل نبی است، فضل مولا گویم

همه چیزش چون نبی است، فضل مولا گویم

گر نبی بعد نبی بود، او بود، فضل مولا گویم

حدیث منزلت شاهد است، فضل مولا گویم

«خادم» او ولی من است، فضل مولا گویم

هر چه گویم قطره است، فضل مولا گویم

از غدیر چیزی اگر دانی، آشکارا بگو

از غدیر چیزی اگر دانی، آشکارا بگو (۱)

هر چه داریم از غدیر است، آشکارا بگو

آیه ی تبلیغ دین در غدیر است، آشکارا بگو

آیه ی اکمال دین در غدیر است، آشکارا بگو

فضل مولا در غدیر است، آشکارا بگو

مدح مولا در غدیر است، آشکارا بگو

جبرئیل پیش از همه بیعت نمود، آشکارا بگو

غدیر عید الله اکبر است، آشکارا بگو

وصایای پیمبر، در غدیر است، آشکارا بگو

حُرْمَتِ آلِ الله، در غدیر است، آشکارا بگو

واجبات دین در غدیر است، آشکارا بگو

دولت مهدی در غدیر است، آشکارا بگو

هر حرامی هر حاللی در غدیر است، آشکارا بگو

هر چه بعداً رخ دهد، در غدیر است، آشکارا بگو

معنی ایمان و دین در غدیر است، آشکارا بگو

غدیر را باید مردم خوب بدانند، آشکارا بگو

حاضران باید ابلاغ کنند، آشکارا بگو

ص: ۲۲۴۴

هر پدر فرزند خود، آگاه کند، آشکارا بگو
از غدیر باید همه آگاه شوند، آشکارا بگو
گر غدیر را ندانی تو گمراهی، آشکارا بگو
غدیر شرط دین ماست، آشکارا بگو
غدیر اصل دین ماست، آشکارا بگو
گر غدیر را نپذیری کافری، آشکارا بگو
آن که گوید غدیر چیست؟ کافر است، آشکارا بگو
غدیر اصل و فرع دین ماست، آشکارا بگو
منکر اصل غدیر منکر دین ماست، آشکارا بگو
گر غدیر را نپذیری، دین نداری، آشکارا بگو
بی غدیر توحیدت را نپذیرند، آشکارا بگو
غدیر معنای امامت بود، آشکارا بگو
غدیر معنای رسالت بود، آشکارا بگو
غدیر را باید امت ها بدانند، آشکارا بگو
نجات تو از دوزخ با غدیر است، آشکارا بگو
گر غدیر نباشد خدا راضی نشود، آشکارا بگو
گر غدیر را نپذیری نبی را نپذیری، آشکارا بگو
نماز و روزه ات با غدیر است، آشکارا بگو
بی غدیر نمازت، نماز نیست، آشکارا بگو

ب غدیر، از ظلمت خارج می شوی، آشکارا بگو

وقت مردن غدیر لازم است، آشکارا بگو

جز علیّ راه نجاتی نیست، آشکارا بگو

جنت و دوزخ دست علیست، آشکارا بگو

دوزخ و جنت، تو را می شناسند، آشکارا بگو

اختیار جنت و نار دست علیست، آشکارا بگو

شیعه ی مولا گر باشی اهل جنتی، آشکارا بگو

دوست او هم باشی اهل جنتی، آشکارا بگو

«خادم» ولایت شرط نجات است، آشکارا بگو

دین نداری، گر ولایت نداری، آشکارا بگو

رحمت حق در غدیر آمد فرود، عیدی بگیرید

رحمت حق در غدیر آمد فرود، عیدی بگیرید(۱)

هر چه خواهید می دهند، از خدا عیدی بگیرید

علیّ روی دست نبیّ بود، بارانِ رحمت بگرفت

خداوند خشنود شد، از خدا عیدی بگیرید

رحمت حق فرود آمد، روی دست نبیّ آمد

ص: ۲۲۴۶

«رحمهللعالمین» پیمبر بود، از خدا عیدی بگیری

روی دست پیمبر، رحمت حق بود، علی بود

رحمت حق را نشان داد به مردم، از خدا عیدی بگیری

گفت: این علی جانشین من است او را ببینید

من نبیم او علیست، از خدا عیدی بگیری

هر که من مولای اویم، علی مولای اوست

او منست، من علیم، از خدا عیدی بگیری

علی ولی الله است، علی جان من است

او منم، او نفس من است، از خدا عیدی بگیری

هر چه من دانم، علی داند، علی جان من است

هر کجا او هست، من هستم، از خدا عیدی بگیری

بارها فرمود: من علی هستم علی جان من است

جانشین است، علی جان من است، از خدا عیدی بگیری

هر که من را نبی داند، علی مولای اوست

نبوت را خدا داد به من، علی جانشین من است، از خدا عیدی بگیری

گر نبی می بود بعد من، همه دانید علی بود

او چو هارون است بعد من، از خدا عیدی بگیری

همه او را امیرالمؤمنین گویند، علیست

این لقب مخصوص اوست، از خدا عیدی بگیری

هر که خود را امیرالمؤمنین داند مأبون بُود

این لقب مخصوص علیست، از خدا عیدی بگیرید

همه آیین او را امیرالمؤمنین خوانید امیر است

امیرمؤمنان اوست، از خدا عیدی بگیرید

غدیر روز اکمال دین است، روز علیست

او ولی الله، امیرالمؤمنین است، از خدا عیدی بگیریم

غدیر عید ماست، بلکه دین ماست

هر که آن را پذیرد مؤمن است، از خدا عیدی بگیریم

غدیر، اعظم اعیاد است، دین ماست

منکر آن کافر است، منکر دین ماست، از خدا عیدی بگیریم

پیمبر فرمود: علی جانشین است امیرالمؤمنین است

او امیرالمؤمنین است او امیر است، از خدا عیدی بگیریم

همه بیعت کردند، سلام کردند بر علی

لیک با نفاق بود سلام کردند، از خدا عیدی بگیریم

بیعت بود، اقرار بود، سلام بود بر علی

حقیقت نبود، ایمان نبود، بس اسلام بود بر علی، از خدا عیدی بگیریم

لیک حجّت بود، دلیل بود، رضای خدا بود

امتحان بود حق آشکار شد، از خدا عیدی بگیریم

«خادم» غدیر آمد، شاد شدیم، رضای خدا بود

رضای خدا بهتر از هر چیز است، از خدا عیدی بگیریم

غدیر همراه نفاق بود، رضای خدا بود

رضای خدا بهتر از هر چیز بود، از خدا عیدی بگیریم

گفتن فضل مولا، فضل ماست، بیا از مولا بگو

فضل مولا، پایان ندارد، بیا از مولا بگو

هر چه گویی، قطره ای است، بیا از مولا بگو

قطره گر جمع شود، دریا شود، بیا از مولا بگو

فضل او را خدا گفته، پیامبر تفسیر کرده است

خدا گفته: او نفسِ نبی است، بیا از مولا بگو

او صراطِ مستقیم دین است، بیا از مولا بگو

او حق است، حق اوست، بیا از مولا بگو

حامل قرآن است، قرآن اوست، بیا از مولا بگو

هر چه بر نبی نازل شده، او داند، بیا از مولا بگو

«أَذْنٌ وَاعِيَةٌ» اوست، غیر او نیست، بیا از مولا بگو

أَعْلَمُ از او نیست، بعد از نبی، بیا از مولا بگو

«هَلْ أَتَى» در شأن اوست، بیا از مولا بگو

سعی او مشکور است، بیا از مولا بگو

سوره ی «عادیات» در شأن اوست، بیا از مولا بگو

سوره ی «مؤمنون» در شأن اوست، بیا از مولا بگو

سوره ی «اخلاص» در شأن اوست، بیا از مولا بگو

بدان او خالص است، خالص تر از او نیست، بیا از مولا بگو

شأن او را، کس ندانست، بیا از مولا بگو

وصف او را کس ندانست، بیا از مولا بگو

پیمبر فرمود: علیّ را، جز من و خدا، کس نشناخت

فضل او، فضل من است، بیا از مولا بگو

گر دریا مرگب، درختان قلم، جنّ و انس، کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، بیا از مولا بگو

او فرید است، او وحید است، مثل او یافت نشود

در فضیلت، چو نبیّ است او، بیا از مولا بگو

«کلمات الله» است فضل او، پایان ندارد

فضل او فضل خداست، بیا از مولا بگو

من نگویم: او خداست، او عبد خداست

او تجلی فضل خداست، بیا از مولا بگو

فضل او فضل نبیّ است، گو فضل خداست

نبیّ را «خُلق عظیم» است، بیا از مولا بگو

شاهد آر خواهی، سوره ی «نبأ» را بخوان

«نبأ عظیم» اوست، بیا از مولا بگو

علم او علم نبیّ، فضل او فضل نبیّ، او نفس نبیّ است

شاهدش آیه ی «أَنْفُسَنَا» است، بیا از مولا بگو

او فقط گفت: «سلونی قبل أن تفقدونی»

غیر او هر که گفت، رسوا شد، بیا از مولا بگو

«خادم» تو که از مولا، چیزی ندانی، چه کنی؟

راست گویی، من چیزی ندانم، تو بیا از مولا بگو

گفتن فضل مولا، امضای ولایت بُود

استماعش نیز، امضای ولایت بُود

گر گویی و بشنوی و نویسی، عبادت بُود

چهره و فضلش را بینی، عبادت بُود

ذکر و یاد مولا کن، عبادت بُود

ذکر او ذکر خداست، عبادت بُود

فضل او را خدا داند، نبی شاهد بود

گفتن فضل او، خود عبادت بُود

فضل او را، خدا گفته، قرآن شاهد است

گر تو آن را بیان می کنی، عبادت بُود

فضل او «کلمات الله» است، بی نهایت بود

گر تو بخشی را بیان می کنی، عبادت بُود

فضل او را بیان کن، عبادت بُود

این عبادت بُود، بی نهایت بُود

فضل او فضل نبی، او نفسِ نبی است

فضل او را نتوانی شمرد، بی نهایت بُود

گر توانی، قطره ای را، بگویی بگو

قطره گر تکرار شود، بی نهایت بُود

ای برادر، فضل مولا، عبادت بود

تا توانی فضل مولا را بگو، عبادت بود

فضل مولا را بگو، بی نهایت بود

«کلمات الله» است فضل او، بی نهایت بُود

فضل مولا را، از قرآن بگو

فضل مولا در قرآن، بی نهایت بُود

قرآن گوید: او صراطِ مستقیم است

او حقّ است، حقّ اوست، بی نهایت بُود

او قرآن است، قرآن اوست، بدان

فضل او در قرآن، بی نهایت بُود

گر درختان قلم، دریا مرگب، جنّ و انس کاتب شوند

فضل او را نتوانند شمرد، بی نهایت بُود

پیمبر فرمود: فضل او فضل من است، او نفس من است

گر نبی بعد نبی بود، علی بود، بی نهایت بُود

فضل او، فضل نبی است، او نفس نبی است

فضل او را نتوان گفت، بی نهایت بُود

«خادم» تو از فضل مولا، چه دانی بگو

فضل مولا فراوان است، بی نهایت بُود

فضل مولا را کس نداند جز خدا، تو چه دانی از فضل او؟

فضل او را خدا گفته، تو چه دانی از فضل او؟

فضل او را، جز خدا و پیمبر ندانند، تو چه دانی از فضل او؟

من همان را گویم، چیزی ندانم، از فضل او؟

فضل او را خدا، بی نهایت دانسته است!

من و تو چه دانیم؟ چه گوئیم؟ از فضل او؟

فضل او در قرآن، فضل نبی است، او نفس نبی است!

بی نهایت بود فضل او، تو چه دانی از فضل او؟

«کلمات الله» است، فضل او، بی نهایت بُود!

«کلمات الله» شأن اوست، تو چه دانی از فضل او؟

گر درختان قلم، دریا مرکب، جنّ و انس کاتب شوند!

فضل او را نتوانند نوشت، تو چه دانی از فضل او؟

آیات قرآن، شاهد فضل اوست، تو چه دانی از فضل او؟

خداوند فرموده: او علیّ حکیم است، تو چه دانی از فضل او؟

او گفته: علی صراط مستقیم است، حقّ با اوست!

او حقّ است، حقّ همراه اوست، تو چه دانی از فضل او؟

«عادیات» در شأن اوست، «أُذُنٌ وَاَعِيه» اوست!

«هل أتى» در شأن اوست، تو چه دانی از فضل او؟

«آمنوا» های قرآن اوست، بهترین است ایمان او!

تو مترس و بگو ثلث قرآن در شأن اوست، تو چه دانی از فضل او؟

دانش قرآن نزد اوست، قرآن همراه اوست!

اسرار قرآن، نزد اوست، تو چه دانی از فضل او؟

حُبّ او ایمان است، بُغْض او کفر است بدان!

مؤمن واقعی اوست، تو چه دانی از فضل او؟

حرب او حربِ نبیّ است، سلیم او سلیمِ نبیّ است!

خدا گوید: او نفسِ نبیّ است، تو چه دانی از فضل او؟

او «کتاب الله ناطق» است، او قرآن است بدان!

اسرار قرآن را او داند، تو چه دانی از فضل او؟

حقّ، اوست، او با حقّ است، حقّ همراه اوست!

با او حقّ را می شناسیم، تو چه دانی از فضل او؟

صاحبِ سِرِّ نبیّ اوست، اسرارِ عالم، نزد اوست!

خدا گوید: او نفسِ نبی است، تو چه دانی از فضل او؟

گر نبی می بود، بعد نبی، علی بود نبی!

شاهدش آیه ی «أنفسنا» است، تو چه دانی از فضل او؟

افضل انبیاست، جز نبی، ابراهیم شیعه ی اوست!

افضل از نبی نیست، او نفسِ نبی است، تو چه دانی از فضل او؟

فضل او، فضل خداست، او خدا نیست، او عبدِ خداست

مظهر فضل خداست، تو چه دانی از فضل او؟

پیمبر فرمود: ترسم گویم فضلِ او، مردم خدایش دانند!

ور نه می گفتم: خاکِ قدمش توتیاست، تو چه دانی از فضل او؟

آنچه در معراج، خداوند به پیامبر گفت، علی هم شنید!

تو گویی در کنار پیامبر بود، تو چه دانی از فضل او؟

«خادم» تو از فضلِ علی چه دانی؟ راست یگو!

من از فضل او، چیزی ندانم، تو چه دانی از فضل او؟

«خادم» سخنی از فاطمه گو، او خیرالنساست

مریم خادم اوست، او خیرالنساست

نام فاطمه از سوی خداست، او زهراست

نور او در آسمان ها آشکار است، او خیرالنساست

بهترین زن های عالم اوست، بهجهالمصطفاست

بهتر از او زنی نیست، او زوجهالمرضاست

بی عدیل است او، عدیل او مرضاست

او محبوبه ی احمد است، سیده النساست

بهتر از مریم و آسیه و مادر است خیر النساست

نور او نور خداست، او خیر النساست

احمد فدایش می شد، جان به قربانش می نمود

می گفت: فدایش باد پدرش، خیر النساست

دست او را بوسه می زد، شاد می شد ز او

می گفت بوی جنّت می دهد، خیر النساست

نور او در محراب به آسمان می رسید

ملائک ز نورش بهره می بردند، او خیر النساست

او زنی نوری بود، انسیّه ی حورا بود

نطفه ی او از بهشت بود، او خیر النساست

یکصد و شصت لقب دارد نامش فاطمه است

نام او نشان خوینیت، او خیر النساست

نامش نشان دوری از آتش است

آتش نی آید سوی او، نی دوستانش، او خیر النساست

نام او گوید: او عدلی ندارد از نساء

پاک و پاکیزه است، او خیر النساء است

نام او گوید: او خیر است شری در او نیست

خیر محض است او، خیر النساء است

تو بدان القابش هر کدام فضل اوست

یکصد و شصت فضل در القاب اوست، خیر النساء است

نام او را گر به فرزندت نهی فضل اوست

صاحب فضل را میازار، فاطمه خیر النساء است

در قیامت دوستانش را ز دوزخ بیرون می کند

خدا خواسته فضل او را، او خیر النساء است

دوستی فاطمه را در قیامت به قیمت می خرد

سعی کن، حرمتش را حفظ کن، او خیر النساء است

در قیامت او شفیع امت است قدرش بدان

حبّ او را در دلت جمع کن، او خیر النساء است

احترام کن به ذریّه ی او، خیر النساء است

بهره اش را در قیامت می بری، او خیر النساء است

پیمبر فرمود: هر کس به ذریّه ی من حرمت نهد

در قیامت پاداش دارد او خیر النساء است

«خادم» هم پیمبر گفت، هم فاطمه گفت:

خادم آر مزدی خواهد از خیر النساء است

گریه های فاطمه بر پدر، دل ها را سوخته است

اشک او دائم بوده، دل ها را سوخته است

او یاد پدر می کرد، می سوخته است

به آنس گفت: چگونه پدرم را دفن کردید، دل ها سوخته است

این بوده حال او، خانه اش آت زدند

پشت در گرفتار شد، گفت: بابا، دل ها سوخته است

محسنش را کشتند، گفت: بابا بین فاطمه را

طاقش طاق شده گفت: بابا دل ها سوخته است

دستان علی را بستند، من را زدند

علی می دید، حسنین می دیدند، دل ها سوخته است

سر قبر پدر آمد و گفت: خدا، مرگم را برسان

طاقِ مظلومیتِ مولا را ندارم، دل ها سوخته است

صبح و شام گریان بود، از فراق پدرش

بار غم افزوده شد، مولا غریب شد، دل ها سوخته است

مردم گفتند: یا شب گریه کن، یا روز گریه کن

او گفت: من عمری ندارم، دل ها سوخته است

از فشارِ در و دیوار، پهلویش شکست

عدو شاد شد، زین مصیبت، دل ها سوخته است

از خدا خواست و گفت: خدایا مرا زودتر ببر

طاقتم نیست مظلوم را بینم، دل‌ها سوخته است

علی را خواست بهر وصیت، گفت: پسر عم

تاکنون از من ندیدی دروغی یا خیانت، دل‌ها سوخته است

بعد من، به فرزندانم ترحم کن، دلسوخته اند

جد و مادر از دست داده اند، دل‌ها سوخته است

حسنین تنها نشوند، دلسوخته اند

زینب مادر ندارند، دل‌ها سوخته است

گر حسینم نیمه شب آب خواست، آبش بده

تو دانی او را تشنه می‌کشند، دل‌ها سوخته است

بعد من با امامه ازدواج کن، او مهربان است

حسنین را دوست دارد، دل‌ها سوخته است

تو غریبی بعد از من، دل‌م بر تو سوخته است

غریبی مثل تو نیست، پسر عم، دل‌ها سوخته است

چاره ای نیست، تو باید یتیم داری کنی

تو یتیمان را نوازش می‌کنی، دل‌ها سوخته است

علی بعد از فاطمه، استخوانی در گلو، خاری در چشم او بود

او برای خدا صبر می‌کرد، دل‌ها سوخته است

«خادم» چه گویی؟ تو که مظلومیت مولا را ندانی؟

تو نبودی بینی چه کردند با او، دل‌ها سوخته است

سبط اکبر مسموم شد، در ماه صفر

جگرش از سمّ پاره شد، در ماه صفر

نیمه شب مسموم شد، جگرش پاره شد

بدنش تیر باران شد در ماه صفر

زینب آمد، حسین آمد، سرش را به دامان گرفت

حسین سوخت بهر برادر، سرش را به دامان گرفت

اشک او ریخت بر چهره اش، بیدار شد

گفت: برادر بر من اشک می ریزی؟ بیدار شد

من باید بر تو اشک ریزم، روزی مثل روز تو نیست

شما اطراف منید، تو غریب خواهی شد، روزی مثل روز تو نیست

لیک من گویم: حسن بیش از حسین غریب بوده است

او در خانه غریب بود، در مسجد غریب، بین مردم غریب بوده است

او امتیّت جانی نداشت، خنجر به رانش زدند

عدو جایزه می داد، مردم خنجر به رانش زدند

دل او همیشه خون بود، نمی دانست، چه کند؟!

مردم بی وفایی کردند با او، نمی دانست چه کند

من که گویم: از پدرش هم، غریب تر بود حسن

او با کسی اُنسی نداشت، غریب تر بود حسن

شب غریب بود حسن، روز غریب بود حسن

ساعتی آسوده نداشت، غریب بود حسن

زین سبب فاطمه گوید: نام حسنم را ببرید

گر نام حسینم می برید، نام حسنم را ببرید

حسینم غریب است، غریب است، غریب

بیش از همه، حَسَنَم، غریب است غریب

پاره های جگرش را جُناده دید و گفت

او که باور نمی کرد، چنین دید و گفت

پسر فاطمه، اکنون مرا نصیحت بکنید

من نادانم، اکنون مرا نصیحت بکنید

حسن گفت: جُناده آماده ی سفر آخرت باش

توشه برگیر ز دنیا، آماده ی سفر آخرت باش

دیگری آمد و گفت: سلام علیک یا مذل المؤمنین

مُعِزُّ المؤمنین را گفت: یا مذلُّ المؤمنین

این سلام نبود، بلکه تیری بود بر قلب حسن

جگرش از سمّ پاره بود، تیری بود بر قلب حسن

«خادم» یاریش نکردند، بلکه تیر بر قلبش زدند

تیر دوستانش، سخت تر بود، بر قلبش زدند

رحلت سبط اکبر است، بیایید بر حسن گریه کنید

جگرش از زهر پاره شد، بیایید بر حسن گریه کنید

سبط اکبر بود، مجتبی بود، مادرش فاطمه بود

همسرش قاتلش بود، بیایید بر حسن گریه کنید

او در خانه غریب بود، در مسجد غریب بود، بین مردم غریب بود

او معزّ المؤمنین بود، مذلّ المؤمنین اش گفتند، بیایید بر حسن گریه کنید

فاطمه پیام داده، گر حسین را نام می برید، نام حسن را ببرید

حسن فرزند من است، نام حسن را ببرید، بیایید بر حسن گریه کنید

دَمِ آخِرِ سَرِّش بر دامنِ حسین بود، حسین گریه کرد

حسن گفت: برادر روز تو سخت تر است، بر حسین گریه کنید

حسن زیبا بود، سخنش زیبا بود، روزی گفت:

«إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ» بر حسن گریه کنید

حسن بوسفِ فاطمه بود غریب بود از حسین

لیک گفت: برادر روز تو سخت تر است، بر حسین گریه کنید

«خادم» حَسَنین فرزندانِ پیامبرند، بر آنان گریه کنید

این دو فرزند را، پیامبر دوست می داشت، بر آنان گریه کنید

پیامبر این دو را، رویِ شانه هایش می گذارد و می گفت خوب را کبید

همه دیدند پیمبر این دو را دوست می داشت، بر آنان گریه کنید

لیک جگر حسن پاره پاره شد، گفتند: یا مدل

حسین را کربلا یاری نکردند، تشنه کشتند، بر آنان گریه کنید

بدنِ حسن را، کنار جدش، تیرباران نمودند

بدنِ حسین را زیر سُم اسب بُردند، بر آنان گریه کنید

حسین بعد از پدر، غریب و بی کس شدند

مردم از آنان رو گرداندند، بر آنان گریه کنید

دوستی «ذی القربا» پاداس رسالت بوده است

عوض دوستی، دشمنی کردند، بر آنان گریه کنید

دمِ آخر حسین روی سینه ی پیامبر بوده اند

پیمبر فرمود: یا علی بگذارشان، بر آنان گریه کنید

علی فاطمه را غسل داد و کفن کرد و گفت: فرزندانم بیاید

توشه گیرید دمِ آخر، از مادرتان، بر آنان گریه کنید

فاطمه دستانش از کفن خارج نمود، حسین را در آغوش گرفت

ملائک چو دیدند بی تاب شدند، بر آنان گریه کنید

رحلت سبط اکبر است امروز، بر حسن گریه کنید

حسین مظلوم تر است از حسن، بر آنان گریه کنید

چشمی که بر حسن گریه کند، در قیامت گریان نشود

حسین از یک مادر و یک پدرند، بر آنان گریه کنید

مردم، از آلِ پیمبر، جدا نشوید، تا سعادت‌مند شوید
در سرور و حزن، با آنان باشید، بر آنان گریه کنید
«خادم» به خدا سوگند، دوستیِ آلِ پیمبر سببِ نجات تو است
شرط دوستی و محبت، اطاعت بود، بر آنان گریه کنید

محرم رسیده بیایید گریه کنیم

محرم رسیده، آه و ناله سر رسیده
عزای سید ولد آدم سر رسیده
اهل عالم غمگین شدند، گو چه شده؟
عالم عزادار شدند، ندانید چه شده؟
سبط پیغمبر را کشته اند، گوید چه شده؟
عالم عزادار شدند، گوید چه شده؟
تشنه کشتند کربلا فرزندِ فاطمه را!
یار و یاور نداشته، فرزندِ فاطمه را!
آب ندادند به او، تشنه بوده فرزندِ فاطمه!
میهمان بوده، تشنه بوده فرزندِ فاطمه!
العطش گفتند، فرزندانِ فاطمه!
کربلا تشنه کشتند، فرزندانِ فاطمه!
طفل شیرخواره را کشتند، روی دست پدر!

آب طلب کرده بود، کشتند روی دست پدر!

دست سقا را قطع کردند، تشنه بود!

آب می آورد بهر طفلان، تشنه بود!

طفلان منتظر بودند، سقا آب آورد!

شاه گفته بود: سقا آب می آورد!

ناامیدی طفلان، ما را بسوخت!

ناله ی العطش آنان، ما را بسوخت!

کس نگفت: اینان فرزندانِ احمدند!

رحم کنید، اینان فرزندانِ احمدند!

رحم نبود، دین نبود، ایمان نبود!

بس قساوت بود، کینه بود، ایمان نبود!

روی دست پدر کشتند، شیرخواره را!

اهل عالم سوختند، چو دیدند، شیرخواره را!

آب مهریه ی زهرا بود، تشنه کشتند شیرخواره را

آب مگر قیمت جان بود، تشنه کشتند شیرخواره را!

هر که فهمید کربلا، اطفال تشنه بوده اند!

مانع آب را لعنت کرد و گفت: اطفال تشنه بوده اند!

کس نگفت: اینان مهمان بوده اند!

میهمان را گرامی دارید، اینان میهمان بوده اند!

میهمان گر کافر بود، اکرامش واجب است!

سبط پیغمبر بود او، اکرامش واجب است!

کوفیان سر به زیرند در قیامت، ندانند چه کنند؟!

گر برسند، از چه تشنه کشتید؟ ندانند چه کنند؟!

الغرض اهل عالم سوختند، بهر اولاد فاطمه!

همه گریان شدند، بهر اولاد فاطمه!

«خدام» دشمنی ها ادامه یافت بهر اولاد فاطمه!

تو ندانی چه کردند؟ با اولاد فاطمه!

محرم نزدیک شده، بیاید عزاداری کنیم

گر که خواهی گناهت بخشوده شود، بیا عزاداری کنیم

راه و رسم عزاداری را، از آل الله بگیریم

هر چه آل الله کرده اند، بیا عزاداری کنیم

عزاداری سوز و اشک و معرفت خواهد بدان

از خدا خواهیم سوز و اشک و معرفت، بیا عزاداری کنیم

هر کجا پرچم سرخ حسینی بود، بیا شرکت کنیم

اسم و رسمی نخواهیم، بیا اشک بریزیم، عزاداری کنیم

اشک بر شاه شهیدان آبرویت می دهد

گر گنهگار بوده ای پاکت کند، بیا عزاداری کنیم

قطره اشکی گر بریزی، پاک و طاهر می شوی

هر که باشی می پذیرندت، بیا عزاداری کنیم

گر که در نامه ی ما نام حسین و عزایش نبُود

کار ما سخت خواهد بود، بیا تا عزاداری کنیم

بهشت را دری است، «باب الحسین» اش گویند

این در، آزاد است، سؤالی ندارد، بیا تا عزاداری کنیم

گر دلت بهر اطفال تشنه سوخته راحت دهند

گر بر شیرخواره ی تشنه گریه کنی، راحت دهند، بیا عزاداری کنیم

آب گر، دیدی و نوشیدی، یادی از حسین کن

جگرش می سوخت از تشنگی آبش ندادند، بیا عزاداری کنیم

گر غریبی یا شهیدی را دیدی، بر حسین گریه کن

او غریب الغربا بود تشنه بود، بیا عزاداری کنیم

گر کسی آب از تو خواست، آبش بده، مأجور شوی

گر گفت: جگرم می سوزد آبش دهید، بیا عزاداری کنیم

آب، کربلا قیمت جان شد، العش بالا گرفت

دست عباس بهر سقّای قطع شد، بیا عزاداری کنیم

طفل شیرخواره ی تشنه را آب ندادند کشته شد
روی دست پدر بود، آب طلب کرد بهر او، بیا عزاداری کنیم
آب در خیمه ها نایاب شد، اطفال تشنه بودند
این شقاوت بود، اطفال همه تشنه بود، بیا عزاداری کنیم
جگر شاه شهیدان می سوخت، گفت: آبم دهید
آب قیمت جان شد، آب نبود، بیا عزاداری کنیم
تو کجا دیدی میهمان را بکشند، آبش ندهند
او میهمان بود، فرزند احمد بود، بیا عزاداری کنیم
گوسفند را تشنه نکشند، آبش دهند
فرزند پیمبر را کشتند آبش ندادند، بیا عزاداری کنیم
الغرض اطفال پیمبر کربلا، العطش می گفته اند
آب را بر آنان بسته بودند، بیا عزاداری کنیم
سرهای فرزندان پیمبر را بریدند بر نی زدند
چهل منزل اهل بیت پیمبر را اسیر بردند، بیا عزاداری کنیم
سر بریده قرآن خواند سنگش زدند
پاسخ دشمن را داد چوبش زدند، بیا عزاداری کنیم
«خادم» اشک بر مظلوم کربلا را، قیامت می خرنند

گر دلت سوزد، اشکی بریزی قیامت می خرنند، بیا عزاداری کنیم

محرم ماه حزن آل محمد است

اشک ها جاریست، ماه حزن آل محمد است

شیعیان محزونند، ماه حزن آل محمد است

همگان محزونند، ماه حزن آل محمد است

غم و اندوه زیاد است، ماه محرم است

آل محمد همه محزونند، ماه حزن آل محمد است

عرشیان و فرشیان و جئیان همه گریانند بدان

همه گویند: ماه حزن آل محمد است

امام رئوف گوید: یابن شیب بر هر چه گریه کنی

بر حسین بن علی گریه کن، ماه حزن آل محمد است

کربلا او را، چو گوسفندی ذبح نمودند

تشنه لب بود او، ماه حزن آل محمد است

گر که اشکت بر گونه ها جاری شود

خداوند بخشد تو را، ماه حزن آل محمد است

محرم را در جاهلیت، محترم می شمردند

کشت و کشتار در آن نبود، ماه حزن آل محمد است

پس بین کشتند در این ماه ذریه ی احمد را

به اسارت بردند ذریه را، ماه حزن آل محمد است

خیمه هایش آتش زدند، هر چه بود، غارت نمودند

خداوند نبخشد آنان را، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

گر که خواهی شریک شوی با شهدا

پس بگو: لیتنی معکم فائزاً، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

گر که خواهی با ما باشی در درجات

فَافْزَنْ لِحُزْنِنَا وَافْرَحْ لِفِرْحِنَا، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

گر که خواهی با ما هم نشین باشی، بر تو باد، ولایت ما

هر که باشی، با ما محشور شوی، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

گر تو سنگی را دوست بداری با او محشور شوی

این مثال ظریفی است، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

این نصیحت را بشنوز خدام، بیا بر حسین گریه کن

این طریق نجات است، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

صادق آلِ مُحَمَّد در این ماه می گریست

حُزْنِ او فراوان بود، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

محزَم آمده، اشک همه، جاری شده

غم و اندوه فراوان شده، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

«خادم» نشانِ شیعه، در این ماه گریه است

شیعه باید گریان باشد، ماهِ حُزْنِ آلِ مُحَمَّد است

عاشورا نزدیک است، بیا گریه کنیم

کربلا غوغاست، بیا گریه کنیم

آل الله، پریشانند، بیا گریه کنیم

مهدی فاطمه گریان است، بیا گریه کنیم

انتظار احمد است، بیا گریه کنیم

فاطمه پریشان است، بیا گریه کنیم

همه گریانند، بیا گریه کنیم

خاندان نبوت پریشانند، بیا گریه کنیم

داغ ها تازه شد، بیا گریه کنیم

ناله ی اطفال بلند است، بیا گریه کنیم

کربلا آب قیمت جان است، بیا گریه کنیم

اطفال العطش گویند، بیا گریه کنیم

طفل شیرخواره تشنه است، بیا گریه کنیم

مادر طفل شیر ندارد، بیا گریه کنیم

اطفال تشنه و گریانند، بیا گریه کنیم

ناله ی اطفال جانسوز است، بیا گریه کنیم

اصغر روی دست پدر است، بیا گریه کنیم

پدر، او را به میدان برده است، بیا گریه کنیم

تشنه بوده آبش ندادند، بیا گریه کنیم

تشنه کشتند وِ را، بیا گریه کنیم
دست سقا قطع شده، بیا گریه کنیم
کمر شاه شکسته، بیا گریه کنیم
فرزند فاطمه تنها شده، بیا گریه کنیم
از عطش می سوخته، بیا گریه کنیم
گفته: مردم! تشنه ام، بیا گریه کنیم
تشنه بوده، تنها بوده، بیا گریه کنیم
لب تشنه کشتند وِ را، بیا گریه کنیم
سر او بالای نی رفته، بیا گریه کنیم
اهل بیتش اسیر گشتند، بیا گریه کنیم
سرها بالای نی بوده، بیا گریه کنیم
همه را تشنه کشتند، بیا گریه کنیم
بدن ها روی زمین مانده، بیا گریه کنیم
زینب بدن بی سر دیده، بیا گریه کنیم
روی خاک مانده بوده، بیا گریه کنیم
اطفال سرِ بابا را دیدند، بیا گریه کنیم
سوختند و آه کشیدند، بیا گریه کنیم
آه اطفال دل ها را پاره کرده، بیا گریه کنیم
دل هر سنگدلی را پاره کرده، بیا گریه کنیم

نالہ ی اطفال بہ گوش می رسیده، بیا گریہ کنیم

اسیری چه کرده، با اسیران؟ بیا گریہ کنیم

«خادم» تو نبودی چه شده؟ بیا گریہ کنیم

فاطمہ گریان بوده است، بیا گریہ کنیم

مهدی هر صبح و شام گریان است، بیا گریہ کنیم

او گوید: خون می گریم من، بیا گریہ کنیم

کربلا دل ما را سوخته است

بلکہ هر دلی را سوخته است

کربلا آہ و نالہ ی سوزان است

اشک بچہ ها، ما را سوخته است

کربلا دل ها را آتش زده

کربلا هر دلی را سوخته است

پس بیا تا برویم کربلا تا ببینیم چه شده

تشنگان حرم، دل ها را سوخته است

نالہ ی اطفال تشنه، دل ها را خسته است

آہ اطفال تشنه، دل ها را سوخته است

کربلا آب، قیمت جان بوده است

اصغر از تشنگی، سوخته است

مادر طفل تشنه، درمانده است

دل مادر، از ناله ی اطفال، سوخته است

طفل روی دست پدر، ناله کرده است

دلِ بابش بر او، سوخته است

اشکِ مادر، بهر طفل، جاری شده

دل مادر بهر طفل سوخته است

طفل تشنه، هدف تیر شده!

دل باب و مادرش سوخته است

پدر طفل، نداند، چه کند؟

مادر طفل بین سوخته است

طفل شش ماهه را کشته اند

تشنه بوده دل ما سوخته است

طفل شش ماهه را، تشنه کشته اند

پدر و مادر تشنه بوده اند، دلِ ما سوخته است

آه اطفال از عطش، بالا گرفته

آب نایاب بوده، دلِ ما سوخته است

بچه ها از تشنگی گریه کرده اند

دلِ عباس بر آنان سوخته است

کس ندیده چنین ظلمی را

دلِ عالم، بر آنان سوخته است

هر شهیدی را که بینی تشنه بوده است

تشنه او را کشته اند، دل ما سوخته است

صدای العطش در کربلا، بالا گرفته

عطش اطفال، دل ما را سوخته است

شاه تشنه اطفال تشنه، هم تشنه بوده اند

بی آبی در کربلا، دل ما را سوخته است

پس بیاید تا برویم کربلا

نالای اطفال از دور، دل ما را سوخته است

یا بیاید جمع شویم گریه کنیم

عطش اطفال کمتر شنویم، سوخته است

گریه بر شاه شهیدان بکنیم

دل ما بهر او سوخته است

«خادم» تو چیزی از دور شنوی

دل عالم بر سوخته دلان، سوخته است

شهدا کیانند بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

بگو از چه کشته شدند، تا بر آنان گریه کنیم

شهدا گناهی نداشتند، میهمان بوده اند

از چه میهمان را کشته اند، بگو تا بر آنان گریه کنیم

از چه آب را بر آنان بسته بودند بگو؟!

آب مهریه زهرا بوده، بگو تا بر آنان گریه کنیم

آب بوده آماده بود، عداوت بوده است

عداوت از چه بوده؟ بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

آری عداوت بوده، قساوت بوده است

قساوت از چه بوده؟ بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

قساوت از کینه های دیرینه بوده

با علی دشمن بوده اند! بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

دشمنی از چه بوده؟ علی پدرانشان را کشته است

زین سبب حق او را غصب کرده اند، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

در سقیفه جمع شدند، تیری رها کردند

کربلا آمد آن تیر، اصغر کشته شد، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

پیمبر فرموده بود، مزد من موّدت باشد

موّدت نبوده، دشمنی بوده، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

او گفت: اهل بیت مرا دوست بدارید، دشمن شدند

موّدت هیچ، محبّت هیچ، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

کربلا به جای محبّت آب را بر اهل بیت بسته اند

اطفال تشنه بودند، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

آب نبود، بهر تشنگان، تیر بوده، نیزه بوده

گریه ی اطفال بلند بود، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

طفلِ تشنه هدفِ تیر شده، آبی نداند

طفل را تشنه کشتند آب ندادند، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

پدر طفل، طفل را نشان داده تشنه بوده

آب ندادند تشنه کشتند او را، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

ناله ی اطفال از عطش بالا گرفته

ناله را دشمن شنیده، آب نداده، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

مادرِ اصغر تشنه بوده، اصغر تشنه بوده

مادر و طفل تشنه بوده اند، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

پدر، طفل را روی دست گرفت گفته: تشنه است

طفل تشنه بوده نالان بوده، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

اطفال همه تشنه و نالان بوده اند

شهدا همه تشنه بوده اند کشته شدند، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

ای خا توفیقِ بده، تا بر آنان گریه کنیم

دل ما سوخت بر آنان، بگو تا بر آنان گریه کنیم؟

«خادم» هر چه عمر داری، بهر آنان گریه کن

تو بدان امامت گریان است، پس بیا تا بر آنان گریه کنیم

گر که کلّ عالم بر آنان گریه کنند

تو بدان سزاوار است، بیا تا بر آنان گریه کنیم

از چه کشتند حسین فاطمه تشنه بود؟!

از چه کشتند سبط پیغمبر را تشنه بود!

آب مگر قیمت جان بود، کو تشنه بود؟!

فرزند احمد بود او و تشنه بود!

او میهمان بود از راه دور آمده بود تشنه بود!

کس نگفت او میهمان است او چرا، تشنه بود؟!

تشنه کشتند او را لب تشنه بود!

هر چه گفت: آبم دهید ندادند، تشنه بود

تشنه کشتند فرزند پیمبر را، تشنه بود!

طفل شیرخوارش را کشتند، تشنه بود

اطفال او تشنه بودند، آب نبود!

آب را بسته بودند، فرزند احمد تشنه بود

تشنه کشتند فرزندان پیمبر را، آب نبود

آب بهر کافران آزاد بود، فرزند احمد تشنه بود

طفل شیرخواره را روی دست گرفت و گفت: تشنه است

رحم نکردند، آبش ندادند، گفت: تشنه بود

عوض آب او را کشتند، گفت: تشنه است

آب ندادند به او هر چه گفت تشنه بود

طفل و مادرش تشنه بودند آب نبود

مادر شیر نداشت گفتند: تشنه است

دل مادر سوخت، فرزندش تشنه بود

مادر شیر نداشت، فرزندش تشنه بود

بهر اصغر همه سوختند، او تشنه بود

تشنه کشتند او را، تشنه بود

اکبر را کشتند تشنه بود اصغر تشنه بود

عون و جعفر و عباس و اصغر تشنه بود

سقا تشنه بود، اطفال تشنه بودند همه

نالای اطفال بلند بود، تشنه بودند همه

مادر عباس گفته: عبّاسم تشنه بود

مادر اصغر گفته: اصغرم تشنه بود

تشنه بودند همه، کس نبود، تشنه نبود

همه را کشتند تشنه، کس نبود تشنه نبود

کربلای نالای اطفال بلند بود، آقا هم تشنه بود

هر چه گفت جگرم می سوزند، آب ندادند تشنه بود

آب را بر فرزندانِ پیمبر بسته بودند آب نبود

همه را تشنه کشتند کربلای آب نبود

آب قیمت جان بود، کربلای آب نبود

تشنه کشتند همه را، کربلای آب نبود

«خادم» بس کن، کربلا بهر فرزندان احمد آب نبود

آب بهر طیر و وحش و کافر بود، بهر فرزندان احمد آب نبود

پیمبر فرمود: اهل بیت مرا یار کنید

دوست بدارید، آنان را یاری کنید

دوستی آنان، اجر و پاداش من است

دوست بدارید، آنان را یاری کنید

ای کاش یاری نمی کردند، نمی کشتند آنان را

ای کاش مسلمان بودند، نمی کشتند آنان را

پس نگویند: ما مسلمانییم، کشتند فرزندان احمد را!

گر مسلمانند، از چه کشتند فرزندان احمد را؟

گر او گفته بود: تا توانید، فرزندانم را آزار دهید

او نی گفته بود: تا توانید فرزندانم را آزار دهید!

بیش از این امکان نداشت، آنان را آزار دهند!

تا توانستند آزار دادند، نشد بیش از این آزار دهند!

فرزند پیمبر را دعوت نمودند، میهمان بوده است!

میهمان را، آب ندادند، از چه او میهمان بوده است!

آب را بر میهمان بستند، از چه میهمان بوده است!

میهمان را تشنه کشتند، از چه میهمان بوده است!

آب ندادند، تشنه کشتند میهمانِ خود!

آب قیمت جان بود، تشنه کشتند میهمانِ خود!

شاه تشنه بود، اکبر تشنه بود، اصغر تشنه بود!

سقا تشنه بود، اکبر تشنه بود، اصغر تشنه بود!

آب را قطع کردند، مادر اصغر تشنه بود!

شیر نداشت، مادر تشنه بود، اصغر تشنه بود!

آب قیمت جان بود، اکبر تشنه بود، اصغر تشنه بود!

همه را تشنه کشتند، شاه تشنه بود، اکبر تشنه بود، اصغر تشنه بود!

میهمان را گویند: گرامی دارید، گر چه کافر است

میهمان عزیز و محترم باشد، گر چه کافر است!

سبط پیغمبر، مهمان بود با دعوت آمده بود

مهمانِ بی دعوت نبود، عزیز فاطمه بود، با دعوت آمده بود

از چه لب تشنه بود، میهمانِ عزیزی بود، آمده بود؟!

از چه مهمان را تشنه کشتند، عزیزی بود، آمده بود!

از چه اطفال او، تشنه بودند و ناله کردند؟!

از چه از تشنگی، العطش گفتند، سوختند، ناله کردند؟

از چه طفلِ شش ماهه را روی دست پدر کشتند تشنه بود؟!

از چه دست سقا را قطع کردند، کشتند تشنه بود؟!

طفل شش ماهه را کشتند و ناله کرد و تشنه بود؟!

از چه مادرِ طفل شیر نداشت، طفلش تشنه بود؟!

طفل را روی دست پدر کشتند، ناله کرد و تشنه بود!

طفل تشنه بود، مادر تشنه بود، سقا تشنه بود!

«خادم» فرزندانِ پیغمبر را کشتند تشنه بودند!

کس نگفت آنان اولاد پیمبر بودند، تشنه بودند!

محرم آمده بیایید همه لشک بریزیم، همدردی کنیم

مهدی آل محمد گریان است، بیایید همدردی کنیم

فاطمه دوست می دارد بر حسینش ما گریه کنیم

دور هم جمع شویم، اشک بریزیم و گریه کنیم

امامان همه گریانند در این ماه، بیا گریه کنیم

فاطمه محزون و پریشان است، بیا گریه کنیم

گریه بر ایتم پیمبر کنیم، جمع شویم، گریه کنیم

فاطمه خشنود شود، بیایید گریه کنیم

سعی کنید دل بسوزد تا فراوان گریه کنید

یا بگریانید یا گریه کنید، تا توانید فراوان گریه کنید

گریه و اشک نداشتید، تباکی کنید

مانعی نیست، پاداشتان را می دهند، گر تباکی کنید

ای برادر بیا، بر آل احمد ما گریه کنیم

مظلوم بوده اند آنان، بیا گریه کنیم
ای برادر بهر هر چه گریه کردی باید بر حسین گریه کنی
بالب تشنه کشته اند او را، باید بر حسین گریه کن
گریه کن بر غربت تشنه لب آمرزیده شوی
یا به گریان، یا گریه کن، آمرزیده شوی
میهمان غریب بوده، تشنه بوده، کشته اند
بلکه طفل تشنه ی نالان او را کشته اند
اشک تو، گر جاری شود بر گونه ات، بخشوده ای
قلب تو گر بسوزد، بر شهید کربلا، بخشوده ای
هر گناه بزرگ و کوچک تو بخشوده است
هر چه باشد کم یا زیاد بخشوده است
این سخن را امام رئوف فرموده است
او نه تنها، بلکه آباء و جدّ او، فرموده است
گر بسوزد دلی، بر غربت شاه شهید
آن دل بخشوده است، صاحب دل بخشوده است
سعی کن ای برادر، بهر اطفال حسین گریه کنی
طفل شیرخواره ی تشنه را، گر یاد کنی گریه کنی
آه اطفال تشنه، عالم را آتش زده
گریه ها و ناله ها عالم را آتش زده

دل هر سنگدل بر طفل شیرخواه سوخته است

دل دوست و دشمن، بر طفل شیرخواره، سوخته است

«خادم» بگو یاد حسین و اهل بیتش مرا سوخته است

طاقتِ یاد آنان را ندارم، دلِ من، سوخته است

ای دوست عزای حسین است بیا گریه کنیم

همه جا، شور و اشک است، بیا گریه کنیم

ای دوست عزاخانه ها آماده است، بیا گریه کنیم

مردمان لباس سیاه پوشیده اند، بیا گریه کنیم

یک قدم بگذار در عزاخانه ها فائز شوی

قطر اشکی بریز بر شهید کربلا فائز شوی

اشک خود را ارزان مده، بر حسین گریه کن

نیت خود را خالص کن، بهر حسین گریه کن

عاشورا گر آید، بر غریب کربلا گریه کن

خود را بین عزاداران ببر، بر غریب کربلا گریه کن

به خدا سوگند، گر دلت، بر غربت اطفال سوزد فائزی

گر دلت، بر طفل شیرخوارِ تشنه سوزد، فائزی

گر دلت بر گلوی پاره ی اصغر سوزد، فائزی

اشک خود را رها بهر مظلومان، فائزی

به خدا سوگند گر بر حسین تشنه لب سوزی، فائزی

به خدا سوگند گر بر زینب مظلومه سوزی، فائزی

اصغر تشنه را یاد کن، دلت سوزد فائزی

العطش ازبچه ها یاد کن، دلت سوزد فائزی

گر که آب نوشیدی و گفتی: یا حسین، فائزی

گر غریبی را دیدی و گفتی یا حسین فائزی

طفل تشنه دیدی، اصغر را یاد کردی، فائزی

گر دلت بر اطفال تشنه سوخت، فائزی

گر سر بُریده ای را دیدی، بر حسین گریه کن

گر تن بی سری را دیدی، بر حسین گریه کن

گر غریبی یا شهیدی را دیدی بر حسین گریه کن

گر مظلوم بی پناه و تشنه ای را دیدی، بر حسین گریه کن

گر اطفال تشنه ای را دیدی، بر حسین گریه کن

گر شیرخواره ی تشنه ای را دیدی بر حسین گریه کن

گر جسم پاره پاره ی بی سری را دیدی، بر حسین گریه کن

خواهری گر کنار بدن بی سری دیدی، گریه کن

سر بُریده ای گر بالای نی دیدی، بر حسین گریه کن

خواهر مظلومه ای را کنار جسم برادر دیدی گریه کن

گر طفل نورسی را کنار جسم پدر دیدی گزیه کن

گر سه ساله دختری را کنار رأس پدر دیدی، گریه کن
گر خواهرِ نالان و خسته ای را کنار جسم برادر دیدی گریه کن
گر اسیران یتیم و بی پناه را دیدی گریه کن
گر سری را دیدی بالای نبی قرآن می خواند، گریه کن
گر سری دیدی خیزران بر لب و دندانش ززند گریه کن
گر اسیران بی پناهی را دیدی گریانند گریه کن
گر اطفال دلسوخته ای را اسیر دیدی گریه کن
«خادم» گر تو دیدی جس بی سری روی زمین مانده گریه کن
خواهری گر دیدی، کنار جسم برادر می سوزد، گریه کن

عزای شاه مظلومان به پا شد، بیا گریه کنیم

تو گوئی قیامت به پا شد، بیا گریه کنیم
خاتم و آدم گریانند، بیا گریه کنیم
همه ی انبیا گریان اند، بیا گریه کنیم
حیدر و زهرا عزا دارند، بیا گریه کنیم
همه ی عالم عزادارند، بیا گریه کنیم
اولاد فاطمه گریانند، بیا گریه کنیم
مهدی و آل محمد عزادارند، بیا گریه کنیم
کربلا آب قیمت جان است، بیا گریه کنیم

اصغر از عطش نالان است، بیا گریه کنیم

آب در خیمه ها نایاب است، بیا گریه کنیم

بچه ها نالان اند، بیا گریه کنیم

بهر اصغر همه سوختند، بیا گریه کنیم

عرشیان سوختند، بیا گریه کنیم

مادرش تشنه بود، شیر نداشت، بیا گریه کنیم

مادر و فرزند سوختند، بیا گریه کنیم

نالای اصغر را هر که شنید، سوخت، بیا گریه کنیم

اطفال تشنه را هر که دید سوخت، بیا گریه کنیم

روضه خوان را بگو، روضه ی اصغر را بخواند، تا گریه کنیم

هر چه خواهد بخواند روضه ی اصغر بخواند، بیا گریه کنیم

روی دست پدر بود، گفت: آتش دهید، بیا گریه کنیم

عوض شیر آتش دهید، بیا گریه کنیم

عباس وعده ی آب داد آب نداشت شرمنده شد

دست او قطع شد آی نداشت، بیا گریه کنیم

نالای اطفال، غیرتِ عباس را برانگیخت

دیدن اطفال، عباس را برانگیخت، بیا گریه کنیم

اکبر تشنه کشته شد، عباس تشنه کشته شد

اطفال تشنه بودند عباس کشته شد، بیا گریه کنیم

همه را تشنه لب کشتند، بیا گریه کنیم

میهمان بودند، تشنه بودند، بیا گریه کنیم

داغ اصغر دل عالم را بسوخت، بیا گریه کنیم

شاه سوخت دل عالم را بسوخت، بیا گریه کنیم

کعبه را ترک کرد، کعبه ی عشق ساخت کربلا

عاشق حق بود، کعبه عشق ساخت کربلا، بیا گریه کنیم

هر چه کار سخت تر شد، صورتش باز تر شد

جان خود در ره حق می داد، صورتش باز شد، بیا گریه کنیم

دم آخر گفت: خدایا جانم را بگیر چیز دیگر ندارم

هر چه داشتم دادم، چیز دیگر ندارم، بیا گریه کنیم

مکتب عشق جانبازی است، یاد بگیرید

هر چه خواهید هست بیایید یاد بگیرید، بیا گریه کنیم

پرچم سرخ حسینی اسلام را بیمه کرد

دین حق را زنده کرد، بیمه کرد، بیا گریه کنیم

سر بُریده، یزید را رسوا کرد، خیزانش را بزد

دلِ آل الله را سوزاند خیزرانش را بزد، بیا گریه کنیم

گفتند: یزید، مزین، پیمبر می بوسید جایِ چوبت

من بودم و دیدم می بوسید جایِ چوبت، بیا گریه کنیم

بی حیا بود یزید، زینب جوابش را بداد

گر چه داغدار بود، جوابش را بداد، بیا گریه کنیم

«خادم» تو دلِ ما را سوختی و آتش زدی

تو یگو سر بُریده، قرآن خواند چوبش زدند، بیا گریه کنیم

مؤمنین در عزای حسین شرکت کنید

پیمبر را خشنود کنید، در عزای حسین شرکت کنید

همه آید بهر او، گریه کنید

بهر هر چه گریه می کنید، بهر او هم گریه کنید

فاطمه خشنود شود، بهر حسین گریه کنید

احمد و حیدر خشنود شوند، بهر حسین گریه کنید

اولیای خدا گریانند، بهر حسین گریه کنید

عرشیان گریانند، بهر حسین گریه کنید

داغ اکبر چه کرد با حسین، بهر حسین گریه کنید

داغ اصغر چه کرد با حسین، بهر حسین گریه کنید

گریه ی اطفال تشنه، همه را سوخته است

دل زینب سوخته است، بهر حسین گریه کنید

یک زن و این همه داغ، بهر او گریه کنید

داغ زینب همه را سوخته است، بهر حسین گریه کنید

پس بیاید بهر اطفال تشنه هم، گریه کنید

همه سوختند، بهر اطفال تشنه، بیاید گریه کنید

طفل شیرخواره ش تشنه است، بهر او گریه کنید

مادرش شیر ندارد، تشنه است، بهر او گریه کنید

خیمه ها را سر زنید، آب نیست بیاید گریه کنید

بهر اطفال آب نیست، بیاید گریه کنید

اهل عالم بیاید، همه گریه کنید

گریه بر مظلوم عالم کنید، همه گریه کنید

راه ها بسته شده، راه آب بسته شده

اطفال تشنه اند، راه آب بسته شده

ناله ی العطش بالا گرفته همه تشنه اند

طفل روی دست پدر مانده، العطش بالا گرفته همه تشنه اند

مادر و طفل تشنه اند، مادر شیر ندارد

طفل تشنه است، آب نیست، مادر شیر ندارد

اهل عالم بیایید بهر اطفال تشنه گریه کنید

آب قیمت جان است، بهر اطفال تشنه گریه کنید

طفل را آورد و گفت: مردم آبش دهید

مادرش شیر ندارد، مردم آبش دهید

طفل تشنه را روی دست پدر کشتند آب ندادند

پدر و طفل را تشنه کشتند آب ندادند

او پیام داد، هر گاه آب نوشیدید، یاد من کنید

من تشنه بودم، شما آب نوشیدید، یاد من کنید

جگرم سوخت از تشنگی، گفتم: آبم دهید

من که مهمان شمایم، تشنه ام، آبم دهید

آب ندادند، اکبر و اصغر را تشنه کشتند

دست سقا قطع شد، سقا را تشنه کشتند

ناله ی اطفال بالا رفت، همه تشنه بودند!

هر که بشنید سوخت و گفت: همه تشنه بودند؟

«خادم» تو هم سوختی ما را، با شعر خود

گفتی و گفتی تا سوختی ما را با شعر خود

محرم آمده غم و غصه آمده، بیا تا برویم کربلا

خبر از کربلا آمده، همه گریانند، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

آه اطفال بلند است، بیا تا برویم کربلا

اربعین شه دین است، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

آه مظلوم بلند است، جابر سر راه است، بیا تا برویم کربلا

مهدی آل محمد غصه مند است، بیا تا برویم کربلا

عزا برپا شده، چشم ها گریان شده

راه باز است، بیا تا برویم کربلا

اربعین شه دین است، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

جابر اندر سر راه است، بیا تا برویم کربلا

مهدی فاطمه آنجاست، بیا تا برویم کربلا

همه آماده شوید، تا برویم کربلا

اربعین حسین است، بیا تا برویم کربلا
حیدر و فاطمه خشنود شوند، بیا تا برویم کربلا
امامان همه محزونند، بیا تا برویم کربلا
زینب از راه رسیده، بیا تا برویم کربلا
اهل بیت از راه رسیدند، بیا تا برویم کربلا
راه باز است، جزء عمر تو نیست، بیا تا برویم کربلا
راه راه بهشت است، بیا تا برویم کربلا
همه آماده و گریانند، بیا تا برویم کربلا
اهل بیت کربلا آمده اند، بیا تا برویم کربلا
از اسیری باز گشتند، بیا تا برویم کربلا
جابر زودتر آمده، بیا تا برویم کربلا
همه گویند: بیاید تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا
انبیا آمده اند، اولیاء آمده اند، بیا تا برویم کربلا
کار دنیا را رها کن، بیا تا برویم کربلا
گر شفاعت خواهی بیا تا برویم کربلا
شادی احمد و آل است، بیا تا برویم کربلا

از خدا توفیق خواه، و بیا تا برویم کربلا

ما گنهاریم همه، بیا تا برویم کربلا

خدا و رسول خشنود شوند، بیا تا برویم کربلا

آه زینب به گوش می رسد، بیا تا برویم کربلا

«خادم» اصرار مکن، توفیق رفیق تَبود

حُبِّ دنیا مانع است، بیا تا برویم کربلا

هر که را حُبِّ حسین نیست، ز خیر محروم است

هر چه اصرار کنی او ز خیر محروم است

محبوب خدا، دوست حسین است به خدا

اشک او جاری است بر حسین، دوست حسین است به خدا

باز محرم آمده، بین چه شوری است آمده

همه را غم گرفته، این چه شوری است آمده

عالمی غمگین شده، باز چه شوری است آمده

همه جا سیاه پوش شده، این چه شوری است آمده

دل ها غمگین شده ناله ها افزون شده

همه جا غرق عزاست، این چه شوری است آمده

دوستان بیاید جمع شوید، محرم آمده
دل ما خون شده، این چه شوری است آمده
پرده های عزا را ببندید، عزاداری کنید
فاطمه گریان است مردم، این چه شوری است آمده
دل ها بسوزید، چشم ها اشک بریزید
اشک زینب جاری است، این چه شوری است آمده
دوستانِ فاطمه گریان بوند، اشک ها جاری بود
گو که عالم دگرگون شده، این چه شوری است آمده
مهدی موعود آمده، دم در ایستاده است
او خوش آمد گوید به شما، این چه شوری است آمده
همه بهر حسین گریان و نالان بوند
خاک غم بر سر کنند، این چه شوری است آمده
پرچم سرخ حسینی را ببین، هر کجا بالا بود
همه گریانند ببین، این چه شوری است آمده
خون حق جاری شده، کربلا خونین شده
حق آشکار شده، این چه شوری است آمده
عادل و فاسق جمع شدند، بین چه غوغا شده

همه بر مظلوم می گریند، این چه شوری است آمده

زیر این پرچم، کافر و مؤمن جمع شده

این چگونه پرچمی است؟ این چه شوری است آمده

پرچم شاه کربلا وسیع تر آمده

پرچم جدّش چنین نیست، این چه شوری است آمده

انقلاب حسینی همه را در بر گرفته

فاسقان را جنت می برد، این چه شوری است آمده

گر تو آلوده ای، زیر این پرچم بیا

گر که مطرود شده ای، راهت دهند، این چه شوری است آمده

بی نمازان را حسین نمازی می کند

جای یگر نشاید روند، این چه شوری است آمده

ای گنهکار، ناامیدی گناه است، اینجا بیا

بر حسین اشک بریز تو را پاک می کند، این چه شوری است آمده

روز عاشورا بیا، خاک و گل بر سر نما

اشک بریز بهر حسین، این چه شوری است آمده

دل اگر سوزد بیا، اشک اگر ریزد بیا

به خدا پاک می شوی، این چه شوری است آمده

«خادم» چه می گویی، حسین کیست بگو؟

شاه لب تشنگان است حسین، این چه شوری است آمده

اجانب گویند: حسین کیست چه کرده چه شده؟

گویند: لب تشنه کشته شده؟ چه کرده چه شده؟

او مگر مسلمان نبوده، از چه او را کشته اند؟

گر گناهی داشته، گو چه کرده چه شده؟

به خدا او گناهی نداشته، میهمان بوده، گویم چه شده؟

مردم او را دعوت کرده اند، بی وفایی شده گویم چه شده؟

مردمان تابع ظلم شدند، مرد حق را نپذیرفته اند

میهمان را در بیابان تشنه کشته اند، من گویم چه شد؟

میهمان سوی آنان آمده، تشنه بوده، از آب منع شده

آب را بسته اند بر او، بین گنااهش چه بوده چه شده؟

مرد بیگانه گفته: از چه آتش ندادند، چه شده؟

آب رایگان است، چرا آبش ندادند، چه شده؟

ما چه گوئیم به او، آب مهر مادرش فاطمه بود، چه شده؟

او را تشنه کشته اند، چه گویم چه شد؟

مرد بیگانه گفته: فاطمه کیست پدرش کیست؟

بیا راست بگوییم مادرش دخت پیمبر بوده بین چه شده؟

پدرش وصی بوده، ولی الله بوده چه شده؟

فاطمه عصمت الله بود، آغای زنان بوده، بین چه شده؟

مرد بیگانه گفته: گر مسلمانید شما، اسلام این را گفته است؟

به خدا اسلام این را نگفته، ما مسلمان نیستیم بین چه شده؟

مرد بیگانه گفته: گیرم مسلمان نبودید، چرا تشنه کشته اید؟

ما به درندگان آب می دهیم، پس بگویید چه شده؟

دشمنی بوده، نفاق بوده، کینه بوده از قدیم

نی مسلمانی بوده، نی دین بوده، بین چه شده؟

ورنه حسین را دعوت کرده اند، او را امام خوانده اند

با امام و میهمان، چنین کرده اند بین چه شده؟

حسین، مردم را به حق دعوت کرده، از سوی خدا بوده

او امام بوده، جانشین پیمبر بوده، بین چه شده؟

میزبان، میهمان را دعوت کرده، تشنه کشته است!

این تنها نبوده، یحیا هم پیمبر بوده، بین چه شده؟

فرق این است، حسین را تشنه کشته اند، آب را بسته اند

طفل شیرخوارش را، تشنه کشته اند، بین چه شده؟

نالہ ی اطفال او از تشنگی، همه را سوخته است

تا قیامت بهرشان اشک می ریزیم، بین چه شده؟

جسم میهمان را پایمال اسبان نمودند بین چه شده؟

خواهرش آمد، نگاهی کرد، گفت: حسین من است، بین چه شده؟

همه ساله، بلکه همیشه، عزادار شده ایم

اشک ما همیشه جاری است بر آنان ببینید چه شده؟

ما از یاد نبریم، سرِ مهمان بالای نی قرآن خوانده است

او جواب همه را داده، دل ها سوخته، بین چه شده؟

«خادم» بس کن، مرد بیگانه، دانست چه شده؟

بیش از این بر او مگو، او مسلمان شد، بین چه شده؟

نام حسین دل ما را سوخته آتش زده

کربلا آتش زده، دل ما را سوخته آتش زده

آب می بینیم، یاد جگر سوخته ایم

طفل شش ماهه دل ما را سوخته آتش زده

آه اطفال تشنه، طاقت ما را برده است

مادرِ بی شیرِ تشنه، دِلِ ما را سوخته آتش زده

نامِ اصغرِ چون بَرند، اشکِ ما جاری شود

مادر و طفلِ تشنه، دِلِ ما را سوخته آتش زده

نامِ سقّایِ تشنه، دلِ ما را آتش زده

دست های سقّا، دِلِ ما را سوخته آتش زده

نالهِ های اطفال از تشنگی، دلِ ما را آتش زده

خبرِ سقّا، دِلِ ما را سوخته آتش زده

طفلِ شش ماهه، روی دست پدر، دلِ ما را آتش زده

داغِ اصغرِ تشنه، دِلِ ما را سوخته آتش زده

فرقِ اکبرِ شکافته، بدنش مُتله شده، دلِ ما را آتش زده

بدنش پاره پاره، دِلِ ما را سوخته آتش زده

فرقِ عباسِ شکافته، دستان او قطع شده دلِ ما را آتش زده

بدنش پاره پاره، دِلِ ما را سوخته آتش زده

سَرِ شاهِ شهیدانِ قرآن خوانده، سنگش زده اند

بدنش روی زمین مانده، دِلِ ما را سوخته آتش زده

خواهرش به دیدن آمده، دلِ او را سوخته آتش زده

خواهرش گفت: ای برادرِ توئی، دِلِ ما را سوخته آتش زده

روی کرده به جدّش، این حسین توست، دل او سوخته آتش زده
تو ببین سر ندارد، آغشته به خون است، دل ما را سوخته آتش زده
دختری شیرین زبان، بدن بابش دیده، دل او را سوخته آتش زده
گویند گلوی پدر را بوسه زده، دل ما را سوخته آتش زده
سر بُبریده را، بین اطفال برده اند، سوخته اند
دم به دم سوخته اند، دل ما را سوخته آتش زده
سر بُبریده در طشت، قرآن خوانده، همه را سوخته است
بچه ها دیده اند، سوخته اند، دل ما را سوخته آتش زده
بچه های پیمبر را اسیر برده اند، دلشان سوخته است
ناله می کرده اند، پناهی نداشتند، دل ما را سوخته آتش زده
سید سجّاد را روی شتر، با غل و زنجیر بسته اند
چهل منزل او را برده اند، دل ما را سوخته آتش زده
زینب بیچاره شده، او درمانده شده، باید چه کند؟!
صبر او ما را حیران کرده، دل ما را سوخته آتش زده
خیمه ها را کربلا آتش زدند، اطفال آواره شدند
سر پناهی نداشتند آنان، دل ما را سوخته آتش زده
«خادم» بس کن دگر دل ما را سوختی و آتش زدی

بس نبود آنچه گفتی؟ دل ما را سوخته آتش زده

ما به یاد حسین فاطمه سوخته ایم ساخته ایم

تاکنون اشک ریخته ایم، سوخته ایم ساخته ایم

نه محرم نه صفر در همه ی سال، سوخته ایم ساخته ایم

یاد کربلا و عاشورا، سوخته ایم ساخته ایم

هر کجا نام حسین برده شده، سوخته ایم ساخته ایم

کربلا رفته ایم، نام حسین را برده ایم، سوخته ایم ساخته ایم

گرد هم جمع شده ایم، نام حسین را برده ایم سوخته ایم

نام کربلا و حسین را برده ایم، سوخته ایم ساخته ایم

هر چه یاد حسین کرده ایم، سوخته ایم ساخته ایم

روضه گر خوانده اند، سوخته ایم ساخته ایم

در مجالس، روضه خوانده اند، سوخته ایم ساخته ایم

نام اصغر برده اند، سوخته ایم ساخته ایم

نام اطفال تشنه را برده اند، سوخته ایم ساخته ایم

نام اکبر برده شده، سوخته ایم ساخته ایم

العطش گفته اند اطفال، سوخته ایم ساخته ایم
دست عباس قطع شده، سوخته ایم ساخته ایم
نالای العطش بالا گرفته، سوخته ایم ساخته ایم
آب نایاب شده در خیمه ها، سوخته ایم ساخته ایم
محرم آمده عزا برپا شده، سوخته ایم ساخته ایم
روضه خوان روضه خوانده، سوخته ایم ساخته ایم
فاطمیه آمده روضه برپا شده، سوخته ایم ساخته ایم
نام مظلوم برده شده، سوخته ایم ساخته ایم
هر کجا یا حسین می گفته اند، سوخته ایم ساخته ایم
پرچم روضه را دیده ایم، سوخته ایم ساخته ایم
مقتل کربلا را خوانده ایم، سوخته ایم ساخته ایم
روضه ای خود گرفتیم، سوخته ایم ساخته ایم
سید سجّاد روضه خوانده، سوخته ایم ساخته ایم
یاد زینب کرده ایم، سوخته ایم ساخته ایم
محرم آمده روضه ها برپا شده، سوخته ایم ساخته ایم
در مجالس رفته ایم، روضه خواندند، سوخته ایم ساخته ایم
پرچم شاه شهیدان دیده ایم، سوخته ایم ساخته ایم

کربلا را نام برده اند، سوخته ایم ساخته ایم

گفته اند: صاحب عزا فاطمه است، سوخته ایم ساخته ایم

نام زهرا را برده اند، سوخته ایم ساخته ایم

هر کجا روضه بوده، رفته ایم، سوخته ایم ساخته ایم

هر چه روضه خوانده اند، سوخته ایم ساخته ایم

روضه خوان هستیم ما، سوخته ایم ساخته ایم

افتخار نوکری داریم، سوخته ایم ساخته ایم

نوکر شاه کربلاییم ما، سوخته ایم ساخته ایم

روضه خوان حسینیم ما، سوخته ایم ساخته ایم

«خادم» ارباب نظر دارد، صله از کس مخواه

هر چه دادند، بپذیر، صله از کس مخواه

عزا را صاحبی است، خادمی کن بهر عزا

محرم می رسد، آماده شود، بهر عزا

لباس عزا را بپوش، آماده شو، بهر عزا

نیتت را پاک کن نوکری کن چیزی مخواه

آنچه باید بدانی را بدان آماده شو بهر عزا

روضه خوانِ صالحی باش، آماده باش
هر چه گویی عمل کن، آماده شو بهر عزا
از خدا خواه او حق را بر زبانت جاری کند
بین نیاز مردم چیست؟ آماده شو بهر عزا
گر توان خادمی کن، بیا در عزاخانه ها
بهتر از هر کاریست این، آماده شو بهر عزا
هر کجا تو خادمی، صاحب عزا شاهد است
احترام کن بر صاحب عزا، آماده شو بهر عزا
روضه گر خوانی ز شاه کربلا، زهرا شاهد است
فاطمه شاهد است، مهدی شاهد است، آماده شو بهر عزا
گر کسی در مجلس نیست، آنان شاهدند بهر عزا
فکر مکن مجلس خالیست آنان شاهدند بهر عزا
بلکه من گویم هر عزایی خالیست چارده معصوم حاضرند
همه بهر حسین گریانند، آماده شو بهر عزا
تو، به کار خود مشغول باش، مجلس را صاحب است
اختیار دست آنان است، آماده شو بهر عزا
پس مودب باش، احترام کن، تو نوکری

عزادار و صاحب عزا دیگری است، آماده شو بهر عزا

«خادم» فکر مکن صاحب عزا توئی، دیگری است

تو بدان تنها خادمی، آماده شو بهر عزا

هر که آمد، قدمش بر چشم گذار، خادمی کن بهر او

تا که گویند خادمی، آماده شو بهر عزا

نکند بنشینی تا تو را حرمت دهند

بلکه باید خادم باشی، آماده شو بهر عزا

همه را یکسان خادمی کن، تا مزدت دهند

این و آن بالا و پایین مَبَر، آماده شو بهر عزا

بی ادب گر در آمد، از در، خادمی کن بهر او

حرمت او را حفظ کن، آماده شو بهر عزا

گر طعامی می دهی یکسان بده بهر همه

گر تقاضا زیاد شد، آماده شو بهر عزا

چاره را بسیار دست صاحبش، کارت نباشد

صاحب اصلی اصلاح می کند، آماده باش بهر عزا

به خدا صاحب اصلی فاطمه است کارت نباشد

زیر لب گو فاطمه ما ندانیم چه کنیم؟ آماده باش بهر عزا

«خادم» تو خادمی، بیش از آن چیزی میخواه

کار خود را بکن، آماده باش بهر عزا

بهشت را آسان دهند، گریه کن بهر حسین

هر چه خواهی می دهند، گریه کن بهر حسین

بهشت را دری است، گویند: «باب الحسین»

گر از این در خواهی روی، گریه کن بهر حسین

اشک بر حسین را قیامت خوب می خزند

این تجارت سودآور است، گریه کن بهر حسین

هردری از بهشت حساب و کتابی دارد

مگر «باب الحسین»، پس گریه کن بهر حسین

به خدا گر بسوزی اشک بریزی بر حسین

پاک و پاکیزه شوی، گریه کن بهر حسین

در قیامت حسین را حسابی است با خدا

هر چه داشته به خدا داده، گریه کن بهر حسین

خدا بهر زوار حسین، فراوان می دهد

یک قدم یک حج است، گریه کن بهر حسین

به عزاداران حسین هر چه خواهند می دهد
قطره اشک، آمرزش است، گریه کن بهر حسین
دل اگر سوزد بر حسین، عبادت بُود
این عبادت شرطی ندارد، گریه کن بهر حسین
گر تو آهی بر آری و محزون بشوی
آه تو را به قیمت می خرنند، گریه کن بهر حسین
گر ثواب شهدا را خواهی، راست بگو
ای کاش کربلا بودم، گریه کن بهر حسین
گر که خواهی کنار اولیا باشی در بهشت
حزن و شادی را چو آنان کن، گریه کن بهر حسین
گر خواهی آمرزیده از دنیا بروی
حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ با خود بپر، گریه کن بهر حسین
گر خواهی شهید، بمیری محبّت را بپر
گر خواهی تائب باشی، با محبّت بمیر، گریه کن بهر حسین
گر که خواهی چون عروسی به جنت روی
حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ را با خود بپر، گریه کن بهر حسین
گر که خواهی فاطمه از دوزخ خارج کند

حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ را با خود بَبَر، گریه کن بهر حسین
گر که خواهی بهشت را از «باب الحسین» وارد شوی
روضه خوان باش بهر او، گریه کن بهر حسین
گر که خواهی دَمِ مرگِ علیّ آید نزد تو
مرگ را بر تو آسان نماید، گریه کن بهر حسین
راه را دور مکن حسینی باش بیا با حسین
بهشت نزدیک به توست، گریه کن بهر حسین
گر که خواهی پاک شوی، گریه کن بهر حسین
هر چه خواهی بخواه، گریه کن بهر حسین
«خادم» پس تقوا چه شد؟ تقوا حسین است؟!
آری آری تقوا حسین است، گریه کن بهر حسین

بر حسین اشک بریزید فاطمه خشنود شود

دل

اگر سوزد بر حسین، فاطمه راضی شود
گر تو اشکی بریزی بر حسین، فاطمه راضی شود
فاطمه راضی شود، خدا راضی شود
پس بیا کاری بکن، تا فاطمه راضی شود

گر تو باتقوا فاطمه راضی شود

خدا راضی شود، احمد راضی شود، فاطمه راضی شود

بر حسین فاطمه گریه کن، فاطمه راضی شود

از خدا توفیق خواه، فاطمه راضی شود

فاطمه راضی شود، احمد راضی شد، خدا راضی شود

گریه کن بهر حسین، تا فاطمه راضی شد

هر چه خواهی بخواه، گریه کن بهر حسین، خدایت می دهد

فاطمه راضی شود، احمد راضی شود، خدا راضی شود

دل احمد را شاد کن، فاطمه راضی شود، خدا راضی شود

گر خدا راضی شود، هر چه خواهی می دهد، فاطمه راضی شود

تو بیا در عزاخانه ها بنشین، فاطمه می نگرد

فاطمه راضی شود، احمد راضی شود، خدا راضی شود

گر دلت سوزد بر حسین، پاک شوی، خدا راضی شود

من که دانم آمرزیده شوی، خدا راضی شود

گر گناهت زیاد است، بر حسین گریه کن، تائب شوی

احمد خشنود شود، فاطمه خشنود شود، خدا خشنود شود

گریه گر کردی بر حسین تائب شوی، خدا راضی شود

فاطمه راضی شود، احمد راضی شود، خدا راضی شود

پس بیا بهر حسین گریه کن، راه باز شود، خدا راضی شود

هر چه خواهی خدایت می دهد، خدا راضی شود

حسین چراغ هدایت، کشتی این امت است

این چراغ روشن تر است، زودتر خدا راضی شود

امامن همه کشتی اند، این کشتی اوسع است

گر در این کشتی بیایی زودتر خدا راضی شود

خدا بهر حسین، فراوان بخشنده است

زودتر بخشد زودتر خشنود شود، راضی شود

کشتی شاه کربلا هر کسی را راه دهد

بی نماز را با نماز، گنهکار را هادی شود، خدا راضی شود

هر کجا راهت ندادند، بیا سوی حسین

در رحمت باز است، توبه کن، خدا راضی شود

خدا بهر حسین، فراوان می بخشد بیا

راه خود را به حسین باز کن، خدا راضی شود

در دیگر مزین، گنهکاری، راهت ندهند

رحمت واسعه ی حق حسین است، خدا راضی شود

«خادم» تو این در را رها مکن نوکری کن
تو گنهکاری جای دیگر مرو تا خدا راضی شود

بر حسین گریه کنید؛ تا بخشوده شوید

گنهکاران بیایید، بر حسین گریه کنید
گر خواهید بخشوده شوید، بر حسین گریه کنید
راه توبه باز است، بیایید توبه کنید
توبه را اینجا می پذیرند، بر حسین گریه کنید
گر گناهتان فراوان است، بر حسین گریه کنید
در عزاخانه آید توبه کنید، بر حسین گریه کنید
با حسین عهد کنید، تا که دیگر گناهی نکنید
او شفیع می شود بخشوده شوید، بر حسین گریه کنید
گر ایمان خواهید، معرفت خواهید بر حسین گریه کنید
گر که خواهید پاک شوید، بر حسین گریه کنید
راه توبه همین است، بیایید بر حسین گریه کنید
دل اگر سوزد، می بخشند، بر حسین گریه کنید
در مجالس بیایید، عزاداری کنید توبه کنید

زیر لب گویند: خدایا ببخش، بر حسین گریه کنید

گر گرفتارید، بیایید بگویید، بر حسین گریه کنید

مشکلات حلّ می شود، بیایید، بر حسین گریه کنید

آروز گر دارید، بیایید بگویید، بر حسین گریه کنید

هر چه خواهید می دهند، بر حسین گریه کنید

حاجتی گر دارید، اینجا بیایید، بر حسین گریه کنید

هر چه باشد، برآورده شود، بر حسین گریه کنید

گر بهشت خواهید، بیایید، بر حسین گریه کنید

راه بهشت اینجا است، بر حسین گریه کنید

گر که خواهید، راحت بهشتی شوید، بر حسین گریه کنید

راه جنت نزدیک است، اینجا، بر حسین گریه کنید

گر که خواهید هم نشین پیمبر شوید، بر حسین گریه کنید

راه نزدیک است، اینجا، بر حسین گریه کنید

کشتی این امت حسین است، بر حسین گریه کنید

خادمان و اشک ریزان را، راه دهند، بر حسین گریه کنید

راه بهتر کجاست؟ بیایید داخل شوید، بر حسین گریه کنید

راه دیگر نروید، گنهکارید، بیایید بر حسین گریه کنید

هر کجا نام حسین برده شود، در رحمت آنجاست
این در را بکوبید، راه می دهند، بر حسین گریه کنید
پرچم سرخ حسینی را ببینید، بر حسین گریه کنید
نام اکبر بشنوید، نام اصغر بشنوید، بر حسین گریه کنید
نام عباس بشنوید، بیایید بر حسین گریه کنید
دست سقا جدا گشته، بیایید، بر حسین گریه کنید
بدن عباس را مُثله کردند، بیایید بر حسین گریه کنید
سقا آب نیاورد کشته شد، بیایید بر حسین گریه کنید
اصغر تشنه بود، مادرش شیر نداشت، بر حسین گریه کنید
پدرش آب طلبید بهر او آب ندادند، بر حسین گریه کنید
مادر و طفل تشنه بودند، آب نبود، بر حسین گریه کنید
اهل عالم بر آنان گریستند، بر حسین گریه کنید

دل بسوز بر جگر سوختگان کربلا

اشک بریز بر جگر سوختگان کربلا
آب می نوشی یاد کن از لب تشنگان کربلا
گریه کن بر جگر سوختگان کربلا
گر غریبی یا شهیدی دیدی، بهر حسین گریه کن

یاد کن از جگر سوختگان کربلا

العطش گر شنیدی، یاد کن از تشنگان کربلا

آب گر نوشیدی، یاد کن، از جگر سوختگان کربلا

گر غریب بی کسی را دیدی، یاد غریب کربلا

ناله ی اطفال گر شنیدی، یاد کم از جگر سوختگان کربلا

طفل شیرخوار تشنه را دیدی، گریه کن بر شیرخوار کربلا

گریه کن یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

گر که دیدی مادری شیر ندارد، طفل او گریان بُود

یاد کن طفلِ شیرخوار کربلا

گر تو اطفالِ تشنه ای را دیدی، و آب نبود

یاد کن طفل شیرخوار کربلا

گر تو دیدی طفلِ بی شیری، گریان بُود

یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

گر بیابانی گرم بود و طفل و مادر تشنه بود

یاد کن از مادر و طفل شیرخوار کربلا

گر دیدی در بیابانی بی آب، اطفالی تشنه اند

یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

گر تو دیدی طفل تشنه ای، روی ست پدر است

یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

گر شنیدی ناله ی اطفال را از تشنگی

یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

گر تو دیدی طفل شیرخوار تشنه را می کشند

یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

گر تو دیدی طفل را روی دست پدر کشته اند

یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

گر تو دیدی مادر طفل حیران مانده است

یاد کن از مادر و طفل شیرخوار کربلا

گر تو دیدی پدری بهر طفل خود آب خواسته است

یاد کن از پدر مظلوم و شیرخوار کربلا

گر تو دیدی طفل را آب نداند، سر بریدند

یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

گر تو دیدی اطفال تشنه ای ناله می کنند

یاد کن از طفل شیرخوار کربلا

«خادم» سوختی و سوزاندی، بس کن دگر

یک کلام گو: یاد کنید از اطفال تشنه ی کربلا

مسلمانان بیاید محرم آمده گریه کنیم

دل ما غمگین است، مهدی گوید، گریه کنیم

انتظار دارد ما بر جدش عزاداری کنیم

همگی جمع شویم، روضه بخوانیم و گریه کنیم

فاطمه انتظار دارد ما بهر حسین گریه کنید

پس بیاید جمع شویم به حسین گریه کنیم

محرم ماه عزاست، بیاید گریه کنیم

اولیای خدا عزادارند، بیاید گریه کنیم

عاشورا چو آید، احمد و حیدر و فاطمه گریان بوند

هر امامی چنین است، بیاید ما گریه کنیم

مجلس روضه به پا می کند مهدی، بیا گریه کنیم

بین ما می آید، گریه می کند، بیاید گریه کنیم

او هر صبح و شام بهر جد خود گریه می کند

محرم چون می رسد، پریشان است، بیاید گریه کنیم

دل فرزند زهرا شاد کنید، بهر حسین گریه کنید
در عزاخانه ها بروید، بیاید گریه کنیم
آب دیدید گریه کنید، غریب دیدید، گریه کنید
هر شهیدی را دیدید، بیاید گریه کنیم
ای مسلمانان محترم آمده، بیاید بهر حسین گریه کنید
همگی جمع شویم، ماتم بگیرید، بهر حسین گریه کنیم
یا بیاید برویم کربلا، بهر حسین گریه کنیم
یا که بنشینیم ماتم بگیریم، بهر حسین گریه کنیم
گر که اشکی نداریم، تاکی کنیم، یا گریه کنیم
در عزاخانه ها برویم، بهر حسین گریه کنیم
فاطمه آنجاست، حیدر آنجاست، مهدی آنجاست
به خدا چون ببینند شاد شوند بهر حسین گریه کنیم
در عزاخانه ها ملائک حاضرند، گریه می کنند
پس بیاید ما هم برویم، بهر حسین گریه کنیم
رحمت حق بر شما باد، بیاید، بر حسین گریه کنید
به خدا در قیامت جزایش بهشت است، بهر حسین گریه کنیم
گر که اشکی ندارید، بیاید به مهدی تسلیم گوید

او عزادار است، تسلیت گوئیم بهر حسین گریه کنیم

مادرش خشنود شود، هر چه خواهید می دهند

بیاید عزاداری کنید، بهر حسین گریه کنیم

چون عاشورا می رسد، به خدا مهدی گریان بود

پس بیاید، ما هم عزاداری کنیم، بهر حسین گریه کنیم

در قیامت، این اشک ها را به قیمت می خرند

قیمت آن ها بهشت است، بیاید بهر حسین گریه کنیم

«خادم» به مردم بگو: گر نجات خواهید بهر حسین گریه کنید

به خدا خریدار دارد در قیامت، بهر حسین گریه کنیم

روز دوم محرم شده، مهمان از راه دور آمده

او را دعوت کرده اند، از راه دور آمده

کربلا آمده، مهمان آمده از راه دور آمده

او را دعوت کرده اند، از راه دور آمده

تو گویی: مهمان کیست؟ گوئیم فرزند فاطمه است

او عزیز است، دعوت شده، از راه دور آمده

بروید به استقبال او، فرزند احمد است، از راه دور آمده

قدمش بوسه زنید، خوش آمده، از راه دور آمده

خسته است او سؤال می کند اینجا کجاست؟

نکند گویند: اینجا کربلاست، از راه دور آمده

نام کربلا را نبرید نزد او، تا نداند کجاست

پس بگویند: خوش آمده، از راه دور آمده

گر بگویند: اینجا کربلاست، به خدا پناه می برد

پس بگویند: نینواست، خوش آمده، از راه دور آمده

همراهان خسته اند، از راه دور آمده اند

بگذارید آسوده باشند، از راه دور آمده

مهمان را عزیز بدانید، او را آرامش دهید

نام کربلا را نبرید، آسوده باشد، از راه دور آمده

ناگهان لشکر کفر درآمده، راه مهمان بسته شد

پس مهمان فهمید اینجا کربلاست، از راه دور آمده

ز آنچه می ترسید، بر سرش آمد، فهمید کربلاست

راه را بر او بستند، چه کند؟ از راه دور آمده

گفت: اینجاست مقتل من چاره نیست

خون ما اینجا ریخته می شود، از راه دور آمده

همه دانستند این جا کربلاست، چاره نیست

مهمان بود، عزیز بود، کس نگفت: از راه دور آمده

میزبان با هزاران نفر بهر کشتن آمده

کس نگفت: دعوت کرده اید، مهمان است، از راه دور آمده

الغرض مهمان را در بیابان بی آب گذراند

العطش از فرزندان او بالا گرفت، کس نگفت: از راه دور آمده

هر چه اطفال العطش گفتند، کسی رحمی نکرد

همه را لب تشنه کشتند، کس نگفت: مهمان از راه دور آمده

بچه های فاطمه در بیابان یکایک تشنه کشته شدند

رحم نبود، دشمنی بود، کس نگفت میهمان است، از راه دور آمده

من نگویم چه شد؟ همه دانند چه شد، فرزند فاطمه بود

کشتند مهمان را با عزیزانش، کس نگفت: از راه دور آمده

«خادم» پس بگو: علت چه بود، او که فرزند فاطمه بود!

آری چنین بود، دعوت شده بود، کس نگفت: از راه دور آمده

علت، دشمنی بود، بی وفایی بود، عادت اهل کوفه بود

کس نگفت: او مهمان است، عزیز است، از راه دور آمده

شیعیان را بگویند آل پیغمبر عزادار شدند

محرم ماه عزاست، آل پیغمبر عزادار شدند

اسم شادی نبرید، آل پیغمبر عزادار شدند

بروید سیاه بپوشید، آل پیغمبر عزادار شدند

جلسه ی ماتم بگیرید، آل پیغمبر عزادار شدند

بنشینید اشک بریزید، آل پیغمبر عزادار شدند
پرچم سرخ حسینی را بالا ببرید جمع شوید
گرد آن اشک بریزید، آل پیغمبر عزادار شدند
احترام به ذریّه واجب بود، آماده شوید
مجلس مرثیه بر پا کنید، آل پیغمبر عزادار شدند
مردم شادی نکنید، تیریک نگوید، فاطمه محزون بود
دل مادر را نسوزانید آل پیغمبر عزادار شدند
همگی جمع شوید، تا به مهدی تسلیت گوئیم
او عزادار است، آل پیغمبر عزادار شدند
گویند: آب را بر فرزندان زهرا بسته اند
بچه ها از تشنگی العطش گویند، آل پیغمبر عزادار شدند
آب نایاب شده قیمت جان شده
اصغر تشنه، هدف تیر شده، آل پیغمبر عزادار شدند
دست سقا قطع شده، سقا کشته شده
کمر شاه شکسته، فرق عباس شکسته، آل پیغمبر عزادار شدند
طفل شش ماهه روی دست پدر، هدف تیر شده
تیر سیر آتش نموده آل پیغمبر عزادار شدند
خیمه ها بی آب شده، اطفال تشنه اند
العطش بالا گرفته، آل پیغمبر عزادار شدند

مادر شیر نداشته، اصغر تشنه شده
آب نایاب شده، آل پیغمبر عزادار شدند
نالہ ی العطش، در خیمه ها بالا گرفته
دل های مادران سوخته، آل پیغمبر عزادار شدند
دل بسوز بر اصغر روی دست پدر
تشنه بوده پدر طلب آب نموده، آل پیغمبر عزادار شدند
دل هر سنگدلی سوخت، آب ندادند شیرخواره را
گلویش پاره شد، آل پیغمبر عزادار شدند
کس نگفت اینان آل پیغمبر بوند مهمان شمایند
آب دهید به آنان، آل پیغمبر عزادار شدند
کس نگفت اینان مهمانند فرزندان احمدند
تشنه اند، العطش گویند، آل پیغمبر عزادار شدند
صدای العطش را، دشمن هم شنید رحم نکرد
رحم نداشت دین نداشت، آل پیغمبر عزادار شدند
به خدا مزد رسالت این نبوده، کوفیان
کی مسلمانید شما، رحم ندارید، آل پیغمبر عزادار شدند
شیعیان جمع شوید فاطمه را شاد کنید
اشک بریزید بر اطفال او، آل پیغمبر عزادار شدند
به خدا دل احمد خون است، او گریان بود

حیدر و فاطمه گریانند، آل پیغمبر عزادار شدند
«خادم» بس کن همه را لب تشنه کشتند کربلا
تا قیامت عزادار شدیم، آل پیغمبر عزادار شدند

ماه محرم رسیده، لباس عزا آماده کن

بین عزادارند همه، لباس عزا آماده کن
به خدا درب بهشت بر عزاداران باز شده
تو کجائی؟ غرق دنیایی، لباس عزا آماده کن
بیا در عزاخانه ها بنشین، اشکی بریز
ما گنهکاریم همه، لباس عزا آماده کن
در عزاخانه ها بیا، به خدا برات می دهند
رم در مهدی ایستاده، لباس عزا آماده کن
تو بیا اشکی بهر حسین، تا آمرزیده شوی
پس برو آماده شو، لباس عزا آماده کن
عاشورا سراغ کار مرو خیری ندارد بدان
در عزاخانه ها بیا، لباس عزا آماده کن
محرم می رسد، باید محزون شوی، اشکی بریزی
عاشورا می رسد عزادار باش خود را بر عزا آماده کن
عزادار غمگین است، اشک او آماده است

آه دارد، سوز دارد، خود را بر عزا آماده کن
یاد کن، فرزند احمد را، کربلا تشنه کشته اند
او میهمان بوده، آب را بسته اند، تشنه او را کشته اند
همه ی یاران او را، به جُرم یاری کشته اند
بلکه طفل شیرخوارش را، تشنه بود او را کشته اند
آب را بر او و همراهانش بسته اند
همه را در بیابان محصور کرده، تشنه کشته اند
فرزند فاطمه مهمان بوده جُرمی نداشته گو چرا
میهمان را با همراهانش، تشنه کشته اند
سرهای عزیزانِ پیامبر را، جدا کرده اند
همه را بالای نی کرده، با اسیران برده اند
عزیزان پیامبر را، گو چرا اسیر برده اند؟
آنان میهمان بوده اند ز چه اسیر برده اند
سَرِ فرزند پیامبر قرآن خوانده است
به جای احسنت، قاری را، سنگش زده اند
پاسخ قاتل را، او با قرآن داده است
قاتل بی رحم، به جای احسنت چوبش زده است
غل و زنجیر بر فرزند پیامبر بسته اند
عدو می خواسته او را بکشد، فدا پیدا کرده است

عمّه اش گفته: او محرم ماست، این باقی مانده است

گر می خواهی بکشی من را بکش این باقیمانده است

او رحم نداشت مقابل بچه ها خیزران برداشته است

بر لب و دندان میهمان زده رحمی نبی داشته است

ابن ارقم برآشفته گفته: من بودم و دیده ام

بیمبر این لب ها را بوسه می زد، من دیده ام

محرم نزدیک است، به استقبال می رویم از شهدا یاد می کنیم

محرم نزدیک است، به استقبال می رویم از شهدا یاد می کنیم (۱)

جلسات عزا برپا می کنیم، روضه خوان بیاید، از شهدا یاد می کنیم

روضه خوان دعوت می کنیم، از شهدا یاد می کنیم

یاد مظلوم می کنیم، گریه می کنیم، از شهدا یاد می کنیم

ما عزاداری می کنیم، گریه می کنیم، از شهدا یاد می کنیم

یاد اطفال تشنه می کنیم، گریه می کنیم، از شهدا یاد می کنیم

دور هم جمع می شویم، یاد مظلوم می کنیم، گریه می کنیم

عزیزان فاطمه را یاد می کنیم، از شهدا یاد می کنیم

رفقا بیاید جمع شویم، کربلا می رویم، گریه می کنیم

قبرش گوشه را بینیم، گریه می کنیم، از شهدا یاد می کنیم

ص: ۲۳۲۶

قبر عباس را زیارت می کنیم، مشک را می بینیم گریه می کنیم
دو دست قطع شده را بینیم، گریه می کنیم، از شهدا یاد می کنیم
صدایی العطش را از نزدیک می شنویم، گریه می کنیم
اصغر را روی دست پدر می بینیم، گریه می کنیم، از شهدا یاد می کنیم
ناله ی اطفال را می شنویم، گریه می کنیم، یاد اصغر می کنیم
مادر شیر ندارد، اصغر تشنه است، آب نیست، از شهدا یاد می کنیم
طفل گریه می کند مادر شیر ندارد، تشنه است، آب نیست
اشک را جای آب می دهیم، آب نیست، از شهدا یاد می کنیم
پدر طفل تشنه را آورده گوید: آبش دهید، تیرش می زند
ما تعجب می کنیم، گریه می کنیم، از شهدا یاد می کنیم
اطفال جمع اند، تشنه اند، العطش می گویند همی
دل سقا را برده اند، آماده ی سقایی می شود، از شهدا یاد می کنیم
دست سقا قطع شود، او بند مشک را به دندان گیرد
می کوشد تا به اطفال رسد، آب نمی ماند، از شهدا یاد می کنیم
سقا ناامید می شود آب ندارد تشنه است گوید برادر
اکنون به فریادم برس، آب ندارم، از شهدا یاد می کنیم
عباس شرمنده است، دست ندارد، آب ندارد
چه کند؟ دشمن بر فرقیش می زند، از شهدا یاد می کنیم
شاه آمد بهر خدا حافظی آمده چه کند؟

همه گرد او جمع شده اند، متحیر مانده، از شهدا یاد می کنیم

همه گویند و گریه کنن، ما کسی را نداریم چه کنیم؟

ما را به که می سپاری یک بیابان دشمن است، از شهدا یاد می کنیم

طفل شیرین زبانی آمده اشک می ریزد از یتیمی

گوید: پدر کجا می خواهی روی، ما چه کنیم؟ از شهدا یاد می کنیم

شاه مانده چه کند؟ زینب درمانده شده

گوید: برادر، من و این اطفال تشنه چه کنم؟ از شهدا یاد می کنیم

شاه گریه کرد، زینب گریه کرد، اطفال گریه کردند

عرشیان گریه کردند، انبیا گریه کردند، از شهدا یاد می کنیم

شاه درمانده شده، همه را امر به صبر کرده چه کند؟

دختر دل سوخته ی شیرین زبان را چه کند؟ از شهدا یاد می کنیم

«خادم» بس کن، دل ما را بردی، می خواهی چه کنی؟

روضه گر می خوانی کوتاه کن گریان شدیم، از شهدا یاد می کنیم

غدیر گذشت محرم می آید بیا گریه کنیم

احمد و حیدر و فاطمه گریانند، بیا گریه کنیم

حسین بن علی در راه است، کربلا می آید بیا گریه کنیم

نینوا می رسد گوید: اینجا نامش چیست؟ بیا گریه کنیم

گویند: اینجا قاذریه است شاطی الفرات است، بیا گریه کنیم

گوید: نام دیگر ندارد؟ گویند کربلا، بیا گریه کنیم

نام کربلا چون شنود، استرجاع کند

گوید: اینجاست مقتل ما، بیا گریه کنیم

همه را اینجا می کشند، قبر من اینجاست، بیا گریه کنیم

مقصد ما اینجاست، خیمه ها را برپا کنید، بیا گریه کنیم

جوانان مرا اینجا می کشند، بیا گریه کنیم

خاک اینجا عطر آگین می شود، بیا گریه کنیم

اکبر و اصغر من اینجا کشته می شوند، بیا گریه کنیم

ناله ی العطش اینجا بالا می رود، بیا گریه کنیم

دست عباس اینجا قطع می شود، بیا گریه کنیم

اطفال من اینجا تشنه می شوند، بیا گریه کنیم

اینجا من غریب و تنها می شوم، بیا گریه کنیم

یاران من اینجا کشته می شوند، بیا گریه کنیم

من اینجا استغاثه می کنم، بیا گریه کنیم

طفل شش ماهه را اینجا می کشند، بیا گریه کنیم

سر من اینجا بالای نی می رود، بیا گریه کنیم

ناله ی اطفالم اینجا بلند می شود، بیا گریه کنیم

بدنم اینجا می ماند و پایمال می شود، بیا گریه کنیم

خواهرم اینجا سراغ بدنم می آید، بیا گریه کنیم

بدنِ بی سرم را اطفال می بینند، بیا گریه کنیم
دختر کوچکم اینجا اشک می ریزد، بیا گریه کنیم
مادرم اینجا نزد من می آید، بیا گریه کنیم
بدنِ بی سرم را همه اینجا می بینند، بیا گریه کنیم
قبر من اینجا خواهد بود، بیا گریه کنیم
زائرین ام، اینجا می آیند، بیا گریه کنیم
کربلا اینجا خواهد بود، بیا گریه کنیم
عاشقانم اینجا خواهند بود، بیا گریه کنیم
قبور شهدا اینجا خواهد بود، بیا گریه کنیم
زائران از ملائک اینجا خواهد آمد، بیا گریه کنیم
مزار ملائک اینجا است، بیا گریه کنیم
آروزی همه اینجا است، بیا گریه کنیم
کربلا غوغاست، بیا گریه کنیم
آرزوی کربلا زیاد است، بیا گریه کنیم
زینب اینجا اشکبار است، بیا گریه کنیم
تلّ زینبیه اینجا است، بیا گریه کنیم
ناله ی اطفال تشنه بلند است، بیا گریه کنیم
العطش ها جگر سوز است، بیا گریه کنیم
«خادم» بیا تا برویم کربلا، گریه کنیم

کربلا غوغاست، بیا تا برویم کربلا گریه کنیم

ای برادر، گر آمرزش خواهی بگو: یا حسین

گر شفاعت خواهی در قیامت، بگو: یا حسین

گر خواهی خدا خشنود شود، بگو: یا حسین

گر خواهی رسول خدا خشنود شود، بگو: یا حسین

گر شهیدی یا غریبی را دیدی، بگو: یا حسین

گر میهمان غریبی را دیدی، بگو: یا حسین

اطفال تشنه ای را گر دیدی، بگو: یا حسین

شیرخوار تشنه ای را گر دیدی، بگو: یا حسین

مادر و طفل شیرخوار را گر دیدی، بگو: یا حسین

مادر و طفل تشنه دیدی، بگو: یا حسین

گر صدای العطش جایی شنیدی، بگو حسین

گر تشنه بودی و آب نبود، بگو: یا حسین

آب اگر نوشیدی، تشنه بودی، بگو: یا حسین

در بیابان گر تشنه شدی آب نبود، بگو: یا حسین

گر سقایی بی دست تشنه دیدی، بگو: یا حسین

بچه ای گر تشنه بود آب نبود، بگو: یا حسین

شیعیان گر آب شیرین نوشیدید، بگوید یا حسین

یا غریبی یا شهیدی را دیدید، بگویید یا حسین
شاه کربلا گفت: ای کاش کربلا بودید و
می دیدید بچه ام تشنه است، پس بگویید یا حسین
گر می دیدید بچه ام تشنه بود، آبش ندادند
بلکه او را لب تشنه کشتند، پس بگویید یا حسین
اهل عالم از این منظره سوختند کس ندید
عرش سوخت، فرش سوخت همه سوختند، بگو: یا حسین
طفل شیرخواره تشنه بود، مادر تشنه بود شیر نداشت
آب ندادند بهر شیرخوار تشنه، بگو: یا حسین
امام سجاد گفت: پدرم تشنه بود، آب نبود
تو بدان تشنه کشتند او را، بگو: یا حسین
امام سجاد آب و غذایی نمی خورد تا گریه می نمود
او می گفت: فرزند رسول الله تشنه بود، بگو: یا حسین
او تشنه گرسنه کشته شد، جگرش تافته شد
تو غذا می خوری، آب می خوری، بگو: یا حسین
هر گاه گرسنه یا تشنه شدی، یادی از حسین کن
هر گاه آب نوشیدی غذا خوردی، بگو: یا حسین
هر غریبی یا شهیدی را دیدی، بگو: یا حسین
میهمان مبتلایی را دیدی، بگو: یا حسین

آب مگر قیمت جان بود که اصغر تشنه بود؟

مادرش تشنه بود شیر نداشت، بگو: یا حسین

«خادم» گر تمام عمر اشک ریزی و گویی یا حسین

حق داری، صبح و شام اشک بریز و بگو: یا حسین

به مردم بگوئید محرم آمده، آل الله عزادار شدند

خبر از کربلا آمده، آل الله عزادار شده اند

مردم شادی نکنید، آل الله عزادار شده اند

بروید سیه پوش شوید، آل الله عزادار شده اند

جمع شوید گریه کنید، ماتم بگیرید، آل الله عزادار شده اند

از این پس آب نوشید تشنه باشید، آل الله عزادار شده اند

احمد می سوزد، حیدر می سوزد، آل الله عزادار شده اند

فاطمه گریان بود می سوزد، آل الله عزادار شده اند

محرم جشن برپا نکنید، آل الله عزادار شده اند

گر کنید، عزا می شود، آل الله عزادار شده اند

حرمت احمد و حیدر و فاطمه را حفظ کنید

بباید گریه کنید، عزاداری کنید، آل الله عزادار شده اند

خبر از کربلا آمده، حسین فاطمه مبتلا گردیده است

راه را بر او بسته اند، او مبتلا گردیده است

بلکه آب را بر او بسته اند، گویند: اطفالش تشنه اند

آب در آن بیابان نیست، آب را بسته اند، اطفالش تشنه اند

آب در خیمه ها نایاب شده، صدای العطش بالا شده

دست سقا قطع شده، صدای العطش بالا شده

پس بیاید برویم کربلا آب با خود ببریم کربلا

بچه های فاطمه تشنه اند، آب با خود ببریم کربلا

آب قیمت جان شده، اصغر تشنه کشته شده

گوش کن العطش را بشنوی، اصغر تشنه کشته شده

ناله ی اطفال بلند است، آب نایاب شده

سقا کشته شده، دست او قطع شده، آب نایاب شده

اصغر از تشنگی ناله می کند، مادرش درمانده شده

آب نایاب شده، مادر شیر ندارد، درمانده شده

شاه اصغر را به میدان برده بهر او آب خواسته است

آب ندادند، فرزند فاطمه بوده، بهر او آب خواسته است

طفل روی دست پدر بوده، تیرش زده اند

آب ندادند به او، تشنه بوده، تیرش زده اند

تو چه گوئی آنان مسلمان بوده اند، یا نبوده اند؟

من گویم: بدتر از کافر بوده اند، تو مگو نبوده اند

کافر هرگز چنین نکرده، گو بدتر از کافر بوده اند

از که می ترسی بگو: کوفیان بدتر از کافر بوده اند

طفل شیرخوار تشنه را، تو کجا دیدی تیرش بزند؟!

پدرش گوید: تشنه است، آبش دهید، تیرش بزند

الغرض کربلا کوفیان آل الله را، تشنه کشته اند

بلکه شیرخوار بی شیر را، تشنه کشته اند

در حقیقت آل سفیان، آل الله را تشنه کشته اند

تو لعنت کن به آنان، آل الله را تشنه کشته اند

آل سفیان آب را بر علی بستند او نه بست

گفت: جوانمردی نیست این کار او آب را نه بست

فرزند علی نیز کربلا آب داد به آنان

لیک آنان از خیانت، آب ندادند، او آب داد به آنان

«خادم» فرق بوسفیان و احمد همین است بدان

او ز قوم می نوشد، این آبش طهور است بدان

از غدیر گویم یا از علی یا گویم از حسین؟

محرم نزدیک است، من گویم از حسین

محرم آمده، از همه بگذر، گو از حسین

آل الله عزادارند، چگونه نگویم از حسین؟!

حسین در کربلا مبتلا گردیده، گویم از حسین
آل الله راضی می شوند، عزادارند، گویم از حسین
گر که خواهی گویم از حسین، باید گریه کنی
ور نه بیخود من روضه نخوانم، نگویم از حسین
گویند: کربلا آب نایاب شده، قیمت جان شده!
بچه های پیمبر تشنه اند، چگونه نگویم از حسین
هر چه می خواهی بگو، گو: یا حسین، تا گریه کنیم!
حسین تشنه است، گریه کنیم و گویم از حسین
پس بیاید گرد هم جمع شویم و همه گویم: یا حسین
تا که گریان شویم از یا حسین و گویم از حسین
جدش فرموده: نام حسینم گریه آور است
گر خواهید گریان شوید، فراوان گوید از حسین
هر کجا نام او برده شود، دل ها می سوزد بهر او
نام او یادآور غربت اوست، بیا تا گویم از حسین
حسین مهمان بوده، دعوت شده، بگو: یا حسین
یا حسین گویان بیا در عزا، تا گویم از حسین
حسین را در بیابان نگه داشتند تشنه شد

اصحابش تشنه بودند، بیا تا گوییم از حسین

حسین فرزند فاطمه بود، عزیز بود، گو یا حسین

پیمبر می بوسید او را، می گفت شهیدی یا حسین

آخر الامر چنین شد، کوفیان لب تشنه کشتند و را

کربلا بود او، شهید کربلا شد، بیا تا گوییم یا حسین

آب عالم مهر فاطمه بود، حسینش تشنه بود

اطفالش تشنه بودند ناله کردند، بیا تا گوییم: یا حسین

با لب تشنه کشتند، هر چه گفت آبش ندادند

آب قیمت جان بود، همه تشنه بودند، بیا تا گوییم: یا حسین

اصغرش را بُرد میدان، روی دست گرفت!

گفت: آبش دهند می سوزد از تشنگی، بیا گوییم: یا حسین

رحم نکردند آب ندادند، روی دست پدر کشتند بچه را!

عوض آب، بر گلویش تیر زدند، بیا تا گوییم: یا حسین

بچه های فاطمه، همه تشنه بودند، آبی نبود!

العطش گفتند فراوان، آب نبود، بیا تا گوییم: یا حسین

دست سقا قطع شد، او هم تشنه کشته شد!

کمر شاه شکست، علمدار کشته شد، بیا تا گوییم: یا حسین

هر زمان آب نوشیدی، تشنه ای دیدی، بگو: یا حسین
آب را نگهدار، روی دست و بگو: بیا تا گوئیم: یا حسین
گر غریبی دیدی، شهیدی دیدی، گو: یا حسین
گریه کن بهر اطفال حسین و بگو: بیا تا گوئیم: یا حسین
گر تو در دنیا یا حسین گویی و گریه کنی
در قیامت با یا حسین جنت می روی، بیا تا گوئیم: یا حسین
«خادم» تو حسینی هستی، باز هم بگو: یا حسین
در قیامت حسین از تو دستگیری می کند، بیا تا گوئیم: یا حسین

محرم ماه حرام است، عزای حسین بن علیست

کربلا غرق بلای است، عزای حسین بن علیست
عرش و کرسی و سماوات عزای است، عزای است
همه گریند بهر حسین، عزای حسین بن علیست
عرشیان ماتم گرفتند، همه در عزای اند
حرمت احمد و حیدر دارند، عزای حسین بن علیست
هر کجا سر می زنی اهل سماوات در عزای اند
سر به زیر افکنده اند، عزای حسین بن علیست
همه گریانند در غم اند، ماتم گرفتند
عزادارند، گویند: عزای حسین بن علیست

ملائك همه سر به زيراند، عزادار شده اند

پرچم سرخ حسيني بلند است، عزای حسين بن عليست

به احترام احمد و حيدر، عزادارند سر به زيراند همه

سخنی باز نکنند گویند: عزای حسين بن عليست

ملائك فوج فوج بهر تسليت آیند بر زمین

به مهدی تسليت گویند: عزای حسين بن عليست

در مجالس شرکت می کنند، اشکبار و عزادارند

به عزاداران دعا می کنند، عزای حسين بن عليست

گروهی مکه آیند، نزد احمد آیند، تسليت گویند

سپس کربلا آیند، گویند: عزای حسين بن عليست

گروهی نزد مولا در نجف آیند، تسليت گویند

سپس کربلا آیند، گویند: عزای حسين بن عليست

همه گریانند، اشکبارند، تسليت گویند فاطمه را

قبر او دانند کجاست، گویند: عزای حسين بن عليست

همه عالم، بهر حسين خون گریند، عزادارند

نزد مهدی آیند و گویند: عزای حسين بن عليست

شیعیان برخیزید برویم، تسليت گویم

به مهدی او عزادار است، عزای حسين بن عليست

شب جمعه، بهتر است برویم کربلا مهدی آنجاست

اشک می ریزد بر جدش، عزای حسین بن علیست

عاشورا ایام عزاست همه گریانند بهر حسین

هر کجا سر زنیم مردم عزادارند، عزای حسین بن علیست

شیعیان هر کجا هستید، عزا بر پا کنید

مهدی فاطمه سر خواهد زد، عزای حسین بن علیست

به عزاداران حسین، حرمت دهید عزاداران آنان

تسلیت گوید به آنان، عزای حسین بن علیست

فاطمه سر می زند، به عزاداران دعا می کند

هر که وارد می شود را حرمت دهید، عزای حسین بن علیست

دل بسوز بر شهید تشنه لب گفت: جگرم می سوزد

لب تشنه بریدند سرش، عزای حسین بن علیست

طفل شیرخوارش را لب تشنه کشتند روی دست

هر چه گفت: آبش دهید ندادند، عزای حسین بن علیست

«خادم» دل ما را سوختی، عزای حسین بن علیست

اشک بریز بهر حسین فاطمه، عزای حسین بن علیست

میهمان را اکران می کنند، از راه دور آمده تشنه است

در بیابان ساکن است آب نیست، از دور آمده تشنه است

راه آب بسته شده، آب نایاب شده، فرزند فاطمه تشنه است

سقا تشنه بود، دست او قطع شده، فرزند فاطمه تشنه است

همه آید گریه کنیم، اطفال تشنه اند، فرزند فاطمه تشنه است

العطش بالا گرفته، اطفال تشنه اند، فرزند فاطمه تشنه است

پس بیاید عزاداری کنیم، اشک بریزیم، فرزند فاطمه تشنه است

روضه خوان را بگویند روضه ی اصغر بخواند، فرزند فاطمه تشنه است

او میهمان بوده، از راه دور آمده، تشنه است

اطفال تشنه اند، مادر شیر ندارد، فرزند فاطمه تشنه است

طفل شیرخوارش تشنه است، مادر طفل تشنه است

طفل چسبیده به پستان تشنه است، فرزند فاطمه تشنه است

طفل را آورده، گویند: تشنه است، آبش دهید

آب ندادند، گلویش پاره شد، فرزند فاطمه تشنه است

العطش گفتند اطفال فاطمه، کسی رحمی نکرد

دل عباس سوخت، سقایی نمود، فرزند فاطمه تشنه است

دست سقا قطع شد، آب ریخت، ناله ی اطفال بلند شد

جگرها سوخت آب نبود، فرزند فاطمه تشنه است

هر چه کردند آبی بهر اطفال فراهم نشد، چه کنند؟

اصغر تشنه بود، مادر تشنه بود فرزند فاطمه تشنه است

راه آب را بسته بودند، سقایی نشد، سقا کشته شد

دست او قطع شد، آب او ریخت، فرزند فاطمه تشنه است

ای خدا بهر اطفال تشنه چاره ای ساز، چه کنیم؟

خیمه ها غرق ناله است، فرزند فاطمه تشنه است

شاه آمد بهر وداع، اصغرش را دید تشنه است!

روی دستش گرفت و گفت تشنه است، فرزند فاطمه تشنه است

کربلا آب نبود، بود و لکن قیمت جان بود

اطفال تشنه بودند، مادر تشنه بود، فرزند فاطمه تشنه است

بچه ها جمع شده بودند، العطش می گفتند آب نبود

مادرها تشنه بودند، آب نبود، فرزند فاطمه تشنه بود

زینب می سوخت بهر اطفال، گر چه تشنه بود

طفل شش ماهه ناله می کرد فرزند فاطمه تشنه بود

تو بین وقت وداع اطفال چه کردند با حسین

تشنگی فراموش شد، گفتند: چه کنیم؟ فرزند فاطمه تشنه بود

با لب تشنه بریدند سرش، رحم نکردند، تشنه بود

کس نگفت: این تشنه لب، میهمان است، فرزند فاطمه تشنه بود

سر میهمان را بر نی زدند، قرآن تلاوت نمود

گفت: عجب این است، نبی اصحاب کهف، فرزند فاطمه تشنه بود

کوفیان کشتند فرزندِ فاطمه را، مغضوب شدند

خشمِ حق آمد بهرشان، فرزندِ فاطمه تشنه بود

قاتلان دانستند بهترین خلق خدا را کشته اند

از یزید جایزه خواستند نداد، فرزندِ فاطمه تشنه بود

«خادم» سخنی آرام داری، سوختی دل ما را، گریان شدیم

بس کن دیگر مگو: فرزندِ فاطمه تشنه بود

ماه محرم مهدی عزادار است سری به مهدی زنیم

ماه محرم مهدی عزادار است سری به مهدی زنیم (۱)

مهدی فاطمه گریان است، سری بر مهدی زنیم

گریه های او بهر چیست؟ بهر که گریه می کند؟

مهدی صبح و شام گریه می کند، سری بر مهدی زنیم

مهدی بهر جدش حسین گریه می کند

بیشتر بهر عم و عمه اش گریه می کند، سری بر مهدی زنیم

صبح گریه می کند، شام گریه می کند، هر چه یادش آید گریه می کند

تو اگر خواهی بیا تا برویم، سری بر مهدی زنیم

او امام ماست عزادار است، تسلیت گوئیم به او

ص: ۲۳۴۳

همدردی کنیم، تسلّی دهیم، سری بر مهدی زنیم
ایّام عاشورا امامان عزادارند، مهدی صاحب عزاست
او خوش آمد گوید به شما، سری بر مهدی زنیم
صادق آل محمّد گفت: بر جدّم عزاداری کنید
امام هشتم گفت: بر او گریه کنید، سری بر مهدی زنیم
بروید تعزیه بر پا کنید، بر جدّم عزاداری کنید
دور هم جمع شوید، گریه کنید، سری بر مهدی زنیم
فاطمه صاحب عزاست، او مادر دلسوخته ست
تسلّیت بر او دهید، سری بر مهدی زنیم
مهدی آل محمّد، در مجالس حاضر می شود
نگاهی می کند بر شما، سری بر مهدی زنیم
ای مردم عزاخانه های حسین، بهشت شماست
گر گنجهکارید بیابید، سری بر مهدی زنیم
او عزادار است، صبح و شام گریه می کند
تسلّیت بر او دهید، سری بر مهدی زنیم
اشک ریزید گریان شوید، ضجّه زنید در عزای حسین
این عبادت بزرگ است، سری بر مهدی زنیم

بچه های فاطمه تشنه اند، العطش گویند همه

اشک بریزید بر آنان، سری بر مهدی زنیم

شیرخواره تشنه است، مادر تشنه است

آب نایاب است کربلا، سری بر مهدی زنیم

اشک ها را جمع کنید، جای آب ببرید کربلا

جگرها می سوزد کربلا، سری بر مهدی زنیم

اصغر تشنه است، روی دست پدر است

گوید: مردم آبش دهید، سری بر مهدی زنیم

اطفال تشنه اند، دست سقا قطع شده

خجل از اطفال شده، سری بر مهدی زنیم

شاه را لب تشنه کشته اند، آبش ندادند

هر چه گفت جگرم می سوزد، آبش ندادند، سری بر مهدی زنیم

مهمان بود، با اهل و عیال آمده بود تشنه بود

آب قیمت جان بود، آبش ندادند، سری بر مهدی زنیم

پس بیایید گریه کنیم، فاطمه خشنود شود

مادر است، صاحب عزاست، سری بر مهدی زنیم

دم در مهدی ایستاده خوش آمد گوید به شما

صاحب مجلس اوست بیاید، سری بر مهدی زنیم
هر چه خواهید می دهند، گر بهشت خواهید می دهند
صاحب مجلس کریم است، سری بر مهدی زنیم

ای اهل عزا بروید کربلا، اصغر تشنه است

ای اهل عزا بروید کربلا، اصغر تشنه است (۱)
اشک ها را جمع کنید و ببرید کربلا، اصغر تشنه است
فاطمه منتظر است، جمع شوید و بروید کربلا
به عزاداران بگویید: برویم کربلا اصغر تشنه است
مادر شیر ندارد، درمانده شده، اصغر تشنه است
جمع شوید تا برویم کربلا، اصغر تشنه است
ناله ی اطفال بلند است، تشنه اند، اصغر تشنه است
آب در خیمه ها نیست، چه کنند، اصغر تشنه است
کربلا آب قیمت جان است، آب نیست، اصغر تشنه است
تشنگی دیگران یک سو ببینید، اصغر تشنه است
پدر تشنه، مادر تشنه، اطفال تشنه، اصغر تشنه است
ناله ی اطفال بلند است از تشنگی، اصغر تشنه است

ص: ۲۳۴۶

کوفیان کافر شدید، اکبر تشنه است، اصغر تشنه است

کافر بهتر از شماست، مادر تشنه است، اصغر تشنه است

تشنگانِ حرم سوزند و گویند: اصغر تشنه است

شیرخوار تشنه است، مادر تشنه است، اصغر تشنه است

شیرخوار روی دست مادر، مادر تشنه است

شیر ندارد آب نیست، اصغر تشنه است

همگی دنبال چاره اند، آب از کجا آرند، اصغر تشنه است

ناله ی اصغر جگرسوز است خدا، اصغر تشنه است

زینب مضطرب شده، مادر مضطرب شده، اصغر تشنه است

ناله ی اصغر، دیگران را از یاد عطش برده، اصغر تشنه است

شاه، اصغر را روی دست گرفته، گوید: اصغر تشنه است

کار سخت تر شد آب ندادند، دیگر نگوئیم: اصغر تشنه است

گلوی اصغر پاره شد، دیگر نگوئید: اصغر تشنه است

ای خدا ما تا ابد سوزیم و گوئیم، اصغر تشنه است

همه عطشان بودند، تشنگی از یاد رفت چون اصغر تشنه است

ای خدا ما از یاد نبریم، مادر تشنه است، اصغر تشنه است

تا ابد عالم عزادار است، اکبر تشنه است، اصغر تشنه است

بلکه هر سنگدلی گوید: اکبر تشنه است، اصغر تشنه است

این نشد بیاید برویم کربلا بینیم چه شده

از چه آب ندادند به فرزند فاطمه از چه، اصغر تشنه است

آب مهر فاطمه بود، از چه بسته شد، اصغر تشنه شد؟

از چه آب را بر مهمان بستند، از چه اصغر تشنه است

عرشیان سوختند، بلکه عالم سوخت گفتند: اصغر تشنه است

لکه ی ننگ شد بر غاصبین، گفتند: اصغر تشنه است

اصغر رزمی نداشت، جنگی نکرد، لیک حق پدر را ثابت نمود

همه دانستند حق کجاست، چون که دیدند، اصغر تشنه است

پس بدانید از چه شاه، اصغر را برد به میدان و گفت تشنه است

این هم رزمنده بود، سرباز او بود، گفت: اصغر تشنه است

ما تنها نگفتیم: اصغر تشنه است، دوست گفت: تشنه است دشمن گفت: تشنه است

همه گفتند تشنه است، حق گفت: تشنه است، اصغر تشنه است

پس بدانید سرباز حقیقی، اصغر بود، گر چه تشنه بود

او حقانیت را بر عالم ثابت کرد، گر چه تشنه بود

«خادم» روضه می خواهی یا حق را ثابت می کنی؟

حق را خداوند ثابت می کند، یا تو ثابت می کنی؟

آری خدا ثابت نمود به زبان من ثابت نمود

و نه وزنی ندارم، خدا حق را ثابت نمود

حق با ناله ی اصغر، با العطش، با سر بُریده ثابت شد

با صوت قرآن ثابت شده، خدا حق را ثابت نمود

کربلا از سقیفه ایجاد شد، اصغر کشته شد!

سقیفه ادامه یافت کربلا آمد، اصغر کشته شد

«و ما رماه اذ رماه حرمله

و انما رماه من مهّد له»

تیر را از سقیفه زدند، اصغر کشته شد

کربلا آمد بر گلوی اصغر رسید، اصغر کشته شد

«سهم أتى من جانب السقیفه

و قوسه على يد الخلیفه»

کمان به دست خلیفه بود، اصغر کشته شد

او نشانه گرفت و زد، اصغر کشته شد

اصغر که بود؟ کربلا چه بود؟ خلیفه که بود؟

از کجا تیر زدند، آمد و آمد، اصغر کشته شد؟

آری سقیفه از کربلا دور بود، تیر کجا بود؟

تو بدان کمان به دست خلیفه بود، اصغر کشته شد!

اسلام در سقیفه ذبح شد، اصغر کشته شد!

بلکه تکبیر کشته شد، تهلیل کشته شد، اصغر کشته شد!

در سقیفه چند نفر بیش نبودند، اصغر کشته شد!

اکبر کشته شد، حق کشته شد، اصغر کشته شد!

روی دست پدر بود، تشنه بود، اصغر کشته شد!

پدر گفت: می سوزد، آبش بدهید، اصغر کشته شد!

دشمنان خواستند دین را بکشند، نشد، چون اصغر کشته شد

بلکه دین زنده شد، حق آشکار شد، چون اصغر کشته شد

خون اصغر دین را زنده کرد، عدو را ملعون نمود!

حکمت الله را ببین، دین زنده شد، اصغر کشته شد

عدو می خواست او باشد، دین نباشد، این نشد!

او ملعون شد، دین زنده شد، اصغر کشته شد

اسلام را اصغر زنده کرد یا که بابش زنده کرد؟

من گویم: پدر زنده کرد، شاهدش اصغر بود، اصغر کشته شد

الغرض اسلام را کشته بودند، کربلا آمد اصغر زنده کرد

اکبر زنده کرد، رأس بابش زنده کرد، اصغر کشته شد

دل اگر سنگ باشد، اصغر نرمش می کند

به سنگدل بگویند تو نبودی کربلا، اصغر کشته شد

تو بدان سنگدل گریه می کند، گوید: چرا اصغر کشته شد؟!

او که شیرخواره بود، تشنه بود، چرا اصغر کشته شد؟!

«خادم» نام اصغر ما را سوخت، دیگر مگو اصغر کشته شد

بگو اکبر کشته شد سقا کشته شد، اصغر کشته شد

از چه کشتند یکباره، اکبر و اصغر و سقا را بگو؟

قصدها براندازی بود، نشد، چون اصغر کشته شد

خون اصغر بود، حق ر زنده کرد، اصغر کشته شد

همه کشته شدند، اکبر کشته شد، اصغر کشته شد

ما حسینی هستیم از حسین گوئیم و بس

حافظ دین، حسین است، از حسین گوئیم و بس

گر نشد از علی گوئیم قبل از حسین

ما دانستیم حسین فدای دین شد، از حسین گوئیم و بس

حسین هر چه داشت به خدا داد و برفت

خدا نیز هر چه خواهد به او می دهد، از حسین گوئیم و بس

حسین اکبر داد، اصغر داد، جان داد و برفت

هر چه داشت داد، دیگر چیزی نداشت، از حسین گوئیم و بس

حسین مهمان بود، آبش ندادند و برفت

تشنه شد آب طلب کرد، ندادند، از حسین گوئیم و بس

العطش در کربلا غوغا کرد، اصغر تشنه بود

آب نایاب بود، قیمت جان بود، از حسین گوئیم و بس

پدر، شیرخوارِ تشنه را روی دست گرفت و بگفت:

این طفل تشنه است آبش دهید، از حسین گوئیم و بس

طفل تشنه را آب ندادند، تیرش دست زدند

او سیراب شد، گفت: سیراب شدم، از حسین گوئیم و بس

پدرِ طفل، متحیر ماند، طفل را چه کند؟

بچه ها گر بیند بی تاب شوند، از حسین گوئیم و بس

روی دست او مانده بود، مادرش می دوید

بگذار عزیزم را بینم زیر خاکش مکن، از حسین گوئیم و بس

تا که آخر گل را زیر خاک کرد و بگفت:

خدایا تو دانی، به ما رحم نکردند، از حسین گوئیم و بس

همه را کشتند، به یزرگ و کوچک رحم نکردند

اکبرم کشتند، اصغرم کشتند رحم نکردند، از حسین گوئیم و بس

همه را تشنه کشتند، العطش بالا گرفت

رحم نکردند به کسی، العطش بالا گرفت، از حسین گوئیم و بس

روزگار تاکنون، چنین ظلمی ندیده

ظلم زیاد دیده، چنین ظلمی ندیده، از حسین گوئیم و بس

میهمان بودند، فرزندان پیمبر بودند تشنه بودند

این چه میهمانی بوده، میهمان تشنه بوده، از حسین گوئیم و بس

گفتند: آقا بیا، ما امام خواهیم حمایت می کنیم

نامه ها این گونه بود، دروغ گفتند، از حسین گوئیم و بس

ای کاش دعوت نمی کردند، حمایت هم نمی کردند

مهمان را سرگردان نمی کردند، از حسین گوئیم و بس

این چه مهمانی بود؟ این نفاق بود دروغ بود

روسپاه کردند خود را، این مهمانی نبود، از حسین گوئیم و بس

پیمبر فرمود: مزد نخواهم از شما، دوست بدارید فرزندان من

این چه دوستی بود، که با شمشیر آمدند، از حسین گوئیم و بس

آب را بر فرزند فاطمه بستند، آب مهریه ی فاطمه بود

مهمان دعوت کردند تشنه کشتند، آب مهریه ی فاطمه بود

روسپاه گردیدند، در قیامت چه گویند جواب فاطمه؟

کی شفاعت می کند او روسپاه گردیده اند در جواب فاطمه

«خادم» به عزاداران بگو: آبرو دارد حسین

عزاداران خود را شفاعت می کند، آبرو دارد حسین

محرم ماه عزاست، بیا تا برویم کربلا

گر عزاداری بیا، تا برویم کربلا

قبر شش گوشه را بینیم، شهدا را بینیم

تلّ زینب بینیم، قتلگاه بینیم، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا
عاشورا است، عزا برپاست، بیا تا برویم کربلا
راه باز است، راه بهشت است، بیا تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا
داغ اکبر تازه است، اصغر تشنه است
روی دست پدر است، بیا تا برویم کربلا
راه باز است، حسرت می خوری، بیا
تو گنهکاری بیا توبه کن، تا برویم کربلا
کربلا توفیق می خواهد، عشق می خواهد بیا
تو از دنیا بگذر، رها کن همه را، بیا تا برویم کربلا
در قیامت سرفرای نزد فاطمه، بیا تا برویم
هر چه داری بگذار بر زمین، بیا تا برویم کربلا
گر فاطمه، خشنود شود خدا خشنود شود
گر تو خشنودی خدا خواهی، بیا تا برویم کربلا
کربلا غوغاست، تو مهمان خدایی بیا
همه چیزت را خدا اصلاح کند، بیا تا برویم کربلا
همه را رها کن، کار دنیا را رها کن
این سفر از عمر تو نیست، بیا تا برویم کربلا
تو چه خواهی از خدا، گر آمرزش خواهی بیا

زائر کربلا آمرزیده است، بیا تا برویم کربلا

این سفر، سفر اشک و حزن است، هر چه دادند بخور

شفا در آن است بخور، بیا تا برویم کربلا

تو چه خواهی از خدا، هر چه خواهی می دهد

کم مخواه، میزبان کریم است، بیا تا برویم کربلا

اشک و حزن و اندوه را بردار و بیا

کربلا تقسیم می کنیم، بیا تا برویم کربلا

شهدا جان دادند در راه خدا، تو چه دادی؟

من حزن دادم، اشک دادم، بیا تا برویم کربلا

ای برادر دین ما را، حسین حفظ نمود بیا

بین هر چه داشته داده، بیا تا برویم کربلا

ای برادر، ای خادم تو چه دادی به خدا بگو

اشک دادم، حزن و غم دادم، بیا تا برویم کربلا

کربلا گر روی با خود قربانی هم ببر

از همه چیز بگذر و بیا، بیا تا برویم کربلا

امام هفتاد قربانی بُرده، تو چه می بری؟

هر چه داشت او بُرد، بیا تا برویم کربلا

کربلا راه گذشت است، تو از چه می گذری؟

تو از دنیا بگذر و بیا، بیا تا برویم کربلا

امام از اکبر گذشت، از اصغر گذشت، تو بگو؟

از چه می گذری، اشک چشمت را بده، بیا تا برویم کربلا

«خادم» این راه، راه گذشت است، هر چه داری بده

تا خدا ببند، تو بنده ای، بیا تا برویم کربلا

از حسین گو تا گریه کنیم

گریه بر سبط پیمبر کنیم، گریه کنیم

تشنگان سوختند از تشنگی

برویم کربلا، العطش بشنویم، گریه کنیم

خیمه ها غرق آه و ناله است، بیا گریه کنیم

اطفال العطش گویند، بیا گریه کنیم

کربلا غوغاست، بیا گریه کنیم

عزیزان پیمبر تشنه اند، بیا گریه کنیم

اصغر روی دست پدر است، گوید: آبش دهید

بچه ها منتظر آب اند، بیا گریه کنیم

اطفال، العطش گویند، سقا نیامد

خبر آمد سقا کشته شد، بیا گریه کنیم

اطفال تشنه بی آب اند، بیا گریه کنیم

اصغر را آب ندادند، بیا گریه کنیم

مادر تشنه بود، اصغر تشنه بود، آب نبود

همه حیران بودند، بیا گریه کنیم

داغِ اصغر دل‌ها را سوخت، بیا گریه کنیم

بچه‌ها گفتند: آب را به اصغر بدهید، بیا گریه کنیم

کربلا غرق ماتم است، بیا گریه کنیم

کربلا منتظر ماست، بیا گریه کنیم

همه آماده شوید، کربلا گریه کنیم

کربلا منتظر ماست، بیا گریه کنیم

آه اطفال بلند است بیا تا برویم کربلا

مهدی آل محمد عزادار است، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

ناله‌ی اطفال بلند است، بیا تا برویم کربلا

اشک‌ها را جمع کنید، به چشم‌ها اصرار کنید

بگویید عزای حسین است، بیا تا برویم کربلا

فاطمه عزادار است، بر حسینش سوخته است

او عزادار است، بیا تا برویم کربلا

حسین در حال وداع است، همه گریان بوند

ناله و گریه بلند است، چه کنند؟ بیا تا برویم کربلا

زینب گوید: برادر، گو من چه کنم!؟

ما گرفتار شدیم، پناهی نداریم، بیا تا برویم کربلا

شاه زینب را فرمود صبر کند، بچه ها را چه کند؟

دختری ناله کند، اشک ریزد بابا چه کنیم، بیا تا برویم کربلا

شاه مانده چه کند، گوید اشک نریزد سوختم من

بعد من گریه ها دارید، صبر کنید، بیا تا برویم کربلا

شاه خداحافظی کرد و رفت، زینب درمانده شد

گفت: صبر کن برادر بیوسم گلویت، بیا تا برویم کربلا

دیگر آقا نیامد، اهل بیت درماند شدند چه کنند؟

اسب بی صاحب آمد خبر آورد، بیا تا برویم کربلا

همه گرد اسب جمع شدند، گفتند: چه کردی آقا چه شد؟

گفت: آقا کشته شد چه کنم؟ بیا تا برویم کربلا

همه ی اهل خيام دویدند، زینب هم دوید رفت بالای تلّ

من ندانم چه دید سوخت زینب، بیا تا برویم کربلا

عزای حسین است، بیا تا عزا برپا کنیم

اشک ریزیم بر حسین، بیا تا عزا برپا کنیم

عزای حسین است، بیایید سیه پوش کنید، عزاخانه را

همه چیز آماده کنیم، بیا تا عزا برپا کنیم

گر عزا برپا کنیم، صاحب عزا آید نزد ما

مهدی صاحب عزا است، بیا تا عزا برپا کنیم

چه خوبست از این راه مهدی را ببینیم شاد شویم

مهدی صاحب عزااست، بیا تا عزا برپا کنیم

عزا، عزادار خواهد، بیا تا عزادار شویم

مهدی صاحب عزااست، بیا تا عزا برپا کنیم

روضه خوان را بگوئید بیاید، روضه خوانی کند

ما عزاداری کنیم، بیا تا عزا برپا کنیم

روضه خوان را بگوئید، روضه ی اصغر بخواند

روضه ی اکبر بخواند، بیا تا عزاداری کنیم

نام سقا ببرید، روضه ی عباس بخواند

روضه ی قاسم بخواند، بیا تا عزاداری کنیم

اطفال تشنه اند، روضه ی عطشان بخواند

ناله ی اطفال بلند است، بیا تا عزاداری کنیم

مادر تشنه است، اصغر تشنه است

ناله ی اصغر بلند است، بیا تا عزاداری کنیم

آب نیست، مادر شیر ندارد، اصغر تشنه است

اکبر تشنه است، اصغر تشنه است، بیا تا عزاداری کنیم

کربلا آب، قیمت جان است، اطفال تشنه اند

کربلا اطفال تشنه اند، بیا تا عزاداری کنیم

زینب درمانده است، اطفال تشنه اند

کربلا آب قیمت جان است، بیا تا عزاداری کنیم

کربلا پر از ناله ی العطش است، چاره نیست

کربلا دشت بلاست، بیا تا عزاداری کنیم

کربلا مقتل تشنگان است، غرق ناله است

کربلا سرزمین بلا است، بیا تا عزاداری کنیم

معنی کربلا، همان کرب و بلاست

کربلا غرق بلاست، بیا تا عزاداری کنیم

آه مظلومان بلند است، کربلاست

چاره ای جز صبر نیست کربلاست، بیا تا عزاداری کنیم

شهدا حق دارند به ما، بیا تا عزاداری کنیم

جان خود را بهر ما دادند، بیا تا عزاداری کنیم

کربلا از نامش پیدا است، کربلاست

کربلا میدان جانبازی است، بیا تا عزاداری کنیم

کربلا راه بهشت است، کربلاست

کربلا راه نجات است، بیا تا عزاداری کنیم

کربلا معنی عشق است، کربلاست

کربلا از عمر ما نیست، بیا تا عزاداری کنیم

«خادم» تو چه دانی کربلا چیست کربلاست

عاشقان کربلایی اند، بیا تا عزاداری کنیم

کربلا نزدیک است، بیا تا برویم کربلا

همه جا کربلاست، بیا تا برویم کربلا

همه جا عاشورا است، بیا تا گریه کنیم

کربلا غوغاست، بیا تا برویم کربلا

کربلا راه نجات است، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

عاشقان راه باز است، بیایید برویم کربلا

کربلا راه بهشت است، بیا تا برویم کربلا

همه امید گنهکاران بدان کربلاست

راه دیگر نیست، گنهکار بیا تا برویم کربلا

قطره‌ی اشکی بریزید، آمرزیده شوید

لباس عزا پوشید بیایید برویم کربلا

راه دیگر نداری، بیا تا برویم کربلا

دلّت گر سوزد می خرنند، بیا تا برویم کربلا

اشک اگر جاری شود می خرنند، بیا تا برویم کربلا

پس بیا بین عزاداران باش، تا برویم کربلا

چاووش خوان را بگو چاووش بخواند برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

راه عشق است به خدا، همه آیید تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا
ای برادر، رها کن همه را، بیا تا برویم کربلا
دَرِ جَنّت باز است، بیا تا برویم کربلا
نالهِ ی اصغر بلند است، بیا تا برویم کربلا
آبِ قیمت جان است، بیا تا برویم کربلا
زینب اندر سَرِ راه است، بیا تا برویم کربلا
فاطمه خشنود شود، بیا تا برویم کربلا
همه آید جمع شوید، تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا
اکبر تشنه است، اصغر تشنه است، بیایید برویم کربلا
آه و ناله بلند است، بیایید برویم کربلا
اطفال العطش گویند: بیا تا برویم کربلا
نالهِ ی اصغر بلند است، بیا تا برویم کربلا
اصغر تشنه است، روی دست پدر است، بیا تا برویم کربلا
نالان است، آه ندارد، بیا تا برویم کربلا
مادر شیر ندارد، آب نیست، اصغر تشنه است
زینب درمانده شده، بیا تا برویم کربلا
دست سَقّا قطع شده، آب نایاب شده
بِچّه ها العطش گویند، بیا تا برویم کربلا

شب جمعه است، همه حاضرند، بیا تا برویم کربلا

فاطمه گریان بهر حسین است، بیا تا برویم کربلا

مهدی عزادار است، خوش آمد گوید به شما

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

صبح و شام اشکبار است، نگاهش به شماست

او دعاگوی شماست، بیا تا برویم کربلا

گر بینید شما عزادار جدّ اوید، دعاگوی شماست

او خوش آمد گوید به شما، بیا تا برویم کربلا

فاطمه صاحب عزاست، تسلیت گوید به او

چون که بیند عزادارید، دعاگوی ماست، بیا تا برویم کربلا

«خادم» از خدا خواه، خادمِ جدّت شوی

به خدا می پذیرند، بیا تا برویم کربلا

اربعین حسین است، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

جابر اندر سر راه است، بیا تا برویم کربلا

فاطمه صاحب عزاست، بیا تا برویم کربلا

راه ما به بهشت نزدیک است، بیا تا برویم کربلا

زینب از راه رسیده، بیا تا برویم کربلا

اُسرا بازگشته اند، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

آه مظلوم زیاد است، بیا تا برویم کربلا

همه پریشان و خسته اند، بیا تا برویم کربلا

راه باز شده، زینب آزاد شده، خسته است

بگذارید ساعتی راحت شود، زینب خسته است

زن ها بروید، به او تسلیت گوید خسته است

چهل منزل رفته و آمده، زینب خسته است

سید سجاد خسته است، کلثوم خسته است

بگذارید آرام بگیرند، زینب خسته است

اطفال را نوازش کنید، آنان دلسوخته اند

پاها پر از آبله است، زینب خسته است

زود نرسید، حسینت چه شد، عباست چه شد؟

بگذارید خروشان گویند، زینب خسته است

کی نیاید برسید، رقیه چه شده؟

گرد زینب مؤدب بنشینید، زینب خسته است

جا بدید اطفال بیایند راحت بنشینند

سؤالی از آنان نکنید، زینب خسته است

بگذارید سید سجاد بگوید، او امام شماست

او گر گوید، داند چه گوید، زینب خسته است

از کسی چیزی نپرسید، قیل و قالی نکنید

صبر کنید تا سید سجاد بگوید، زینب خسته است

ناگهان سید سجاد اشک ریزان خطبه خواند

گفت: چه پرسید؟ همه را تشنه کشتند، زینب خسته است

پدرم را تشنه کشتند، از قفا سر بریدند

سر او بالای نبی رفت، طاقتم رفت، زینب خسته است

همه یاران و فرزندان او را تشنه کشتند

سرها از بدن ها جدا شد، طاقتم رفت، زینب خسته است

شیرخوار تشنه را روی دست پدر تشنه کشتند

پدرم آب خواست بهر او، ندادند، زینب خسته است

بچه ها فراوان العطش گفتند، رحمی نشد

طفل شیرخوار را تشنه کشتند رحمی نشد، زینب خسته است

شما از من چه پرسید، جز من همه را کشته اند

دیگر مردی نماند، خیمه ها را آتش زدند، زینب خسته است

مانده ایم با این اسیران خسته ایم

ما همه خسته ایم رحمی کنید، زینب خسته است

به اهل مدینه گوید اسرا آمده اند

گر خواهید بیایید به استقبالشان، زینب خسته است

«خادم» از کجا دانی زینب خسته است، به خدا خسته است

همگان خسته اند به خدا زینب خسته است

محرم شد حزن و اندوه زیاد شد، دل ها سوخته شد

همه محزون شدند، عزادار شدند، دل ها سوخته شد

راه ها بسته شد، درها بسته شد، راه فرزند فاطمه بسته شد

در بیابان مانده او، راه ها بسته شد، دل ها سوخته شد

سرِ راهش گرفتند، جایی نروند، در بیابان خسته شد

او نداند چه کند، راه ها بسته شد، دل ها سوخته شد

ای خدا فرزند فاطمه خسته شد، در بیابان او در مانده شد

راه را بستند، آب را بستند، او تشنه شد

ای دل ها بسوزید، بچه های فاطمه تشنه شدند، راه ها بسته شد

آقا خسته شد، زینب خسته شد، راه ها بسته شد

دل بسوز بر غربت کربلا، راه ها بسته شد، غم ها پیوسته شد

شاه فرمود: اینجا مقتل ماست، پیاده شوید، راه بسته شد

شب که شد اصحاب را جمع کرد، خطبه خواند

گفت اصحابم ما همه کشته خواهیم شد، راه بسته شد

شب تاریک است، هر که خواهد برود، مقصود منم

گر شما پراکنده شوید، راه شما باز است، بر من بسته شد

دشمن آمده خون مرا ریزد، با شما کاری ندارد

همگی بروید، با شما کاری ندارند، راه بر من بسته شد

همگی گفتند: ای فرزند فاطمه، ما هرگز نرویم

زندگی بعد از شما را نخواهیم، راه بر ما بسته شد

ما نتوانیم جواب جدّتان را بدهیم، گر پیرسند ز ما

حسینم را رها کردید و رفتید، راه بر ما بسته شد

گر هزار بار ما را بکشند، زنده شویم، یاریت خواهیم نمود

ما تو را تنها نگذاریم هرگز، راه بر ما بسته شد

شاه گفت: شما بهترین یاران من هستید، با منید

در بهشت با من خواهید بود، راه بر ما بسته شد

همه گفتند: ای فرزند فاطمه، ما قبل از شما میدان رویم

ما که نتوانیم ببینیم، آسیبی رسد بر شما، راه بر ما بسته شد

روزِ عاشورا قبل از دیگران کشته شدند، تا نینند غربتش را

جایشان خالی بود وقت غربت، راه بر او بسته شد

شاه غریب شد، گفت اصحابم کجایید؟ برخیزید بهر من

آیا به خواب رفته اید، یا دست از من کشیدید، راه بر من بسته شد

جای شما خالی بود، نبودند وقت غربت، تا یاری کنند

شاه تنها شد، یاور خواست، تنها بود، راه بر او بسته شد

گفت: کیست بیاید مرا یاری کند بهر خدا؟

کیست دشمن را حَرَم دور کند؟ راه بر من بسته شد

شاه جنگ می کرد تشنه بود آب خواست، آب ندادند به او

خسته بود ساعتی ایستاد سنگی آمد، راه بر او بسته شد

خواست با پیراهن خون پیشانی بگیرد، نشد

تیری آمد بر قلب او کارش تمام شد، راه بر او بسته شد

بر زمین افتاد، مادر نداشت، رویش به حرم بود

می گفت: سوی حرم من نروید تا زنده ام، راه بر او بسته شد

گفتند: آری چنین خواهیم نمود، هم تاختند بهر او

من ندانم چه شد، فاطمه آمد، راه بر او بسته شد

«خادم» قلب ما سوخت بس کن دگر

تو بگو عالم دگر گون شد، راه چاره بسته شد

محرم شد، بیاید مهدی عزادار است، او را تسلیت می دهیم

صبح و شام می سوزد بهر جدش، او را تسلیت می دهیم

بهر جدش صبح و شام گریان است، او را تسلیت می دهیم

اشک او همواره جاری است، او را تسلیت می دهیم

بروید در عزاخانه های جدش خشنود شود

به شما خوش آمد گوید، او را تسلیت می دهیم

شما با او همدردی کنید، گریه کنید خشنودی می شود

مادرش خشنود می شود، ما او را تسلیت می دهیم

ما گنهکاریم بیاید در عزای حسین گریه کنیم

تا که بخشوده شویم، مهدی را، تسلیت می دهیم

گر عزاداری کنیم، احمد و حیدر و فاطمه خشنود شوند

پس بیاید عزاداری کنیم، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

اولیای خدا گر خشنود شوند، خدا خشنود شود

همه را خشنود کنیم، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

پس بیا روضه خوانی کنیم، راه خشنودی را پیدا کنیم

خدا خشنود شود، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

یادی از اکبر کنیم، یادی از اصغر کنیم، گریه کنیم

اشک بریزیم بهر حسین، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

گر اشک ریزد، دل بسوزد، آمرزیده شویم

بلکه پاک و ظاهر شویم، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

به خدا گر عزاداری کنیم، اولیا خشنود شوند

انبیا خشنود شوند، عرشیان خشنود شوند، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

پس بیا یادی از اطفال کنیم، گریه بر عطشان کنیم

ملائک خشنود شوند، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

بهتر آن است برویم کربلا، العطش را بشنویم گریه کنیم

بهر اطفال تشنه ناله کنیم، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

آب گر نبود، اشکمان را ببریم بهر اطفال هدیه کنیم

دریغا نبودیم یاری کنیم آب آوریم، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

بهر اصغر سوختیم، تشنه بود، مادرش شیر نداشت

پدرش طفل را به میدان برد، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

از چه کشتند شیرخوار تشنه را، آبش ندادند؟!

آب مگر قیمت جان بود، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

محرم ماه حرام بود، جاهلیت جنگ نمی کردند در آن

در این ماه کشتند عزیزان نبی را، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

گوسفند را گر کشتند آبش دهند و می کشتند

فرزند پیمبر را تشنه کشتند، مهدی آل محمد را تسلیت می دهیم

شیعیان، حسین را تشنه کشتند، آبش ندادند

هر چه گفت: جگرم می سوزد، کشتند آبش ندادند

اطفالش تشنه بودند، العطش گفتند بسی

آب ندادند، سقا را کشتند، العطش گفتند بسی

طفل شیرخوار تشنه را، کشتند روی دست پدر

گفت: وای بر شما آبش دهید، کشتند روی دست پدر

ناله ی اطفال بلند بود از تشنگی، در خیمه ها آبی نبود

زینب تشنه بود هر سو گشت، در خیمه ها آبی نبود

آب قیمت جان بود، سقا کشته شد آبی نبود

ناله ی العطش بالا گرفت، سقا کشته شد آبی نبود

من مداح نیستم من خادمم دانید شما؟

این سخن از من نیست الهام است، دانید شما؟

محرم ماه عزاست، صاحب عزا زهرا بود

پس بیا عزاداری کنیم، صاحب عزا زهرا بود

مهدی خوش آمد گوید، او صاحب عزاست

مادرش فاطمه گریان است، او صاحب عزاست

به عزاخانه ها وارد شوید، مهدی خوش آمد گوید

مادرش اشکبار است، او صاحب عزاست

بهر هر چه گریان شدید، بهر حسین گریه کنید

تا که خشنود شود زهرا، او صاحب عزاست

یاد اکبر کنید، یاد اصغر کنید، گریه کنید

یاد مظلوم کنید، زهرا صاحب عزاست

العطش را ز اطفال بشنوید، گریه کنید

یاد عطشان کنید، زهرا صاحب عزاست

جگر سوخته ی مظلوم را یاد کنید، گریه کنید

یاد اصغر کنید، زهرا صاحب عزاست

سر مظلوم، قرآن می خواند بشنوید

اشک اطفال را ببینید، زهرا صاحب عزاست

جسم عریان شاه را بنگرید، زینب آمده

با برادر سخن می گوید، زهرا صاحب عزا است
اطفال تشنه جمع شدند، العطش گویند همی
دست سقا قطع شده، زهرا صاحب عزا است
آب قطع شده، اصغر تشنه است، مادر شیر ندارد
چاره نیست، آب نیست، زهرا صاحب عزا است
همه دیدند سری بالای نی، قاری قرآن بود
مردم او را سنگ می زنند، زهرا صاحب عزا است
دشمنان هلله کردند، شاد شدند، ماه زینب آمده
زینب سوخته است می نگرد، زهرا صاحب عزا است
ماه من، من زینبم، زود رفتی، زود آمدی
کی طلوع کردی من زینبم، زهرا صاحب عزا است
باور من نبود، عزیزم، مقدر این بوده است؟
از چه بالای نی رفتی، زهرا صاحب عزا است
ای برادر من چه کنم؟ امشب ما غریب و بیچاره ایم
خیمه ها سوخته است جایی نداریم، زهرا صاحب عزا است
شاه از بالای نی گفت: خواهر، من با شمایم
اسیر می شوید، من همراه شمایم، زهرا صاحب عزا است
زینب گفت: ای برادر، بچه ها را در این شب چکنم؟
همه آواره اند در بیابان چکنم؟ زهرا صاحب عزا است

شاه گفت: من با شمایم غم مخور، من همراه شمایم
همه را بینم، خداحافظ است، زهرا صاحب عزا است
زینب مانده بود شام غریبان چه کند، بی یاور است
برادر تسکین داد خواهر را، زهرا صاحب عزا است
زینب و این همه بار مصیبت چه کند؟ یک زن است
طاقت یک زن چه قدر است مگر؟ زهرا صاحب عزا است
چهل منزل اسیر بودند، سخت بوده، شام سخت تر بوده است
شلمات بوده، جشن بوده، زهرا صاحب عزا است
«خادم» آتش زدی دل ما را بس کن دگر
گو شام از همه جا سخت تر بوده، زهرا صاحب عزا است

اربعین حسین است، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا
آه اطفال بلند است، بیا تا برویم کربلا
دوستان همه آماده اند، بیا تا برویم کربلا
جابر سر راه است، بیا تا برویم کربلا
دل زینب خون است، بیا تا برویم کربلا

کربلا غوغاست، بیا تا برویم کربلا

آه و ناله بلند است، بیا تا برویم کربلا

کعبه ی مقصود حسین است، بیا تا برویم کربلا

کعبه سنگ است، این حسین است، بیا تا برویم کربلا

کعبه سنگ است، این عزیز است، بیا تا برویم کربلا

کعبه ی عشق حسین است، بیا تا برویم کربلا

گرد کعبه هفت دور بگردید تا بخشوده شوید

قطره اشکی بریزید تا بخشوده شوید، بیا تا برویم کربلا

کعبه سنگ است بی شعور است، خدا بخشیده است

کربلا جای عاشق است، بیا تا برویم کربلا

یک قدم گر روی، ثواب یک حج است کربلا

قطره اشکی ریزی، آمرزش است، بیا تا برویم کربلا

این کجا و آن کجا، این عاشق است، معشوق خداست

کعبه سنگ است، جای آمرزش است، بیا تا برویم کربلا

بهر کعبه آمرزش می دهند، شرط آن را بدان

کربلا گر روی، شرطی ندارد، بیا تا برویم کربلا

به خدا دل اگر سوزد بر حسین، خدا می خرد

گرد کعبه هر چه گویی شرط دارد، بیا تا برویم کربلا
کربلا محلّ عاشقان است، قربانگه است
گر تو عاشق کویِ حسینی، بیا تا برویم کربلا
گر که اشکی داری، بیا کربلا ریز، به قیمت می خَرنند
قیمت آن بهشت است به خدا، بیا تا برویم کربلا
همه چیز را رها کن، چون حسین فاطمه شو
هر چه داشت او داد، خدا را خرید، بیا تا برویم کربلا
اهل دنیا مباش، دنیا را رها کن بیا
دنیا را بده خدا را بگیر، بیا تا برویم کربلا
از خدا خواه، عاشق شوی، کربلا این راه بخواه
دنیا را بده بهشت را بگیر، بیا تا برویم کربلا
اربعین حسین است، بیا تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا
ای خدا روزی کن بعد از حج برویم کربلا
کربلا منتظر ماست بیا تا برویم کربلا
«خادم» همین جا از خدا خواه، تا روی کربلا
دیگران را هم بگو، بیاید تا برویم کربلا

کربلا گفتی، سوختیم بیا وصف مولا را بگو

سخن دیگر مگو بیا وصف مولا را بگو

وصف مولا سبب آمرزش است، وصف مولا را بگو

وصف مولا پاکت می کند، وصف مولا را بگو

گر تو خواهی از مظلوم حمایت کنی وصف مولا را بگو

مظلوم عالم علیست، وصف مولا را بگو

مولا گوید: من از اول مظلوم بودم، وصف مولا را بگو

هیچ کس مثل من مظلوم نشد، وصف مولا را بگو

همه چیزم را غارت کردند، صبر کردم چه کنم؟

دار و ندارم را غصب کردند، وصف مولا را بگو

صبر کردم استخوان در گلو، خار در چشمم بود چه کنم؟

بیست و پنج سال در خانه نشستم چه کنم، وصف مولا را بگو

دستانم را بستند، همسرم را تازیانه زدند!

آروزی مرگ کردم چه کنم؟ وصف مولا را بگو

فاطمه فشار در، استخوان هایش شکست!

او رفت، من تنها شدم، چه کنم؟ وصف مولا را بگو

کس نبود با او نجوا کنم، سر به چاه بردم چه کنم

سخنم را با آب چاه گفتم! وصف مولا را بگو

نخواستند مردم ما را، رفتند سوی دیگران

چون به تنگ آمدند، باز آمدند، وصف مولا را بگو

آنقدر بدعت زیاد بود، ندانستم چه کنم؟

همه چیز را تغییر داده بودند، ندانستم چه کنم؟

کدام مظلومی چو من بوده پیدا کن بگو

من وصی بودم، امیرالمؤمنین بودم، پیدا کن بگو؟

پیامبر مرا جانشین خود نمود، غدیر را فراموش کردند بگو؟

مرا با بلید و پلید یکسان کردند، بگو

مگویید آنان را بر من مقدم نمودند

بیاید تا بگویم بلید و پلید را بر پیغمبر مقدم نمودند

پیمبر چیزهایی را حلال کرده بود، حرام کردند و رفتند

غاصبین آمدند، حرام خوار را حلال کردند و رفتند

من خواستم صلات تراویح را بدعت بدانم نشد

فریاد بلند شد، من خواستم بدعت بدانم نشد

پیامبر فضل من را گفته بود، بر بلید و پلید گفتند پذیرفته شد

فضل من را سرقت کردند، بر بلید و پلید گفتند پذیرفته شد

حُبِّ اهل البيت واجب بود، بغض اهل البيت گفتند و شد

مردم به جای دوستی، دشمنی کردند با ما پذیرفته شد

آیا مظلومی مظلوم تر از من در عالم بوده تو بگو

همه چیز را دگرگون کردند و رفتند تو بگو

به خدا دین حق این نیست که مردم دینش دانند

این که هست، دین نیست، که مردم دینش دانند

امامان اهل البيت کشته شدند، گو دین کشته شد

حق را کشتند، قرآن را کشتند، گو دین کشته شد

ای خدا مهدی را برسان، اسلام دگرگون شده

چیز سالم نمانده، اسلام دگرگون شده

«خادم» فضل مولا را می گفتی، روضه شد

روضه خواندی یا فضل مولا را گفتی روضه شد

باز این چه شورش است چه عزا و چه ماتم است

باز این چه شورش است چه عزا و چه ماتم است (۱)

عالم عزادار است، باز این چه ماتم است

باز این چه سوز و چه عزا و چه ماتم است

گویا عزای افضل اولاد خاتم است

ص: ۲۳۷۸

این سوز و این نوا همه را سوخته است
سرهای قدسیان همه بر زیر، ز ماتم است
عرش و فلک، همه سر به زیر خاتم اند
ای چرخ سر به زیر شو، عزای فرزند خاتم است
ای چرخ خوب بود ز خجالت خراب می شدی
تو که دیدی عزای فرزند خاتم است
حنّ و ملک همه بی تاب گشته اند
سرها به زیر، در عزای فرزند خاتم است
کشتند با لب تشنه فرزند فاطمه را
عالم دگرگون شد، عزای فرزند خاتم است
چشم ها اشک بیارید، دل ها بسوزید
صاحب عزا، فاطمه است فرزند خاتم است
فریاد العطش از دور به گوش می رسد
این ناله ها بین ز فرزندان خاتم است
طفل صغیر، روی دست پدر مانده تشنه است
شرم کن ای فلک، این فرزند خاتم است
سقّای تشنه لبان را تشنه کشته اند
سوز عطش بین گسترده در عالم است
ای دهر، صدای العطش بیچه ها بین!

رویت سیاه باد، این چه سوز و چه ماتم است؟!

ای هر سرِ فرزند خاتم را به نی بین

ای دهر شرم کن ز احمد، این چه ماتم است

بنگر جسمِ پاره پاره را بر زمین بین

بین اسب دوانده اند بر آن، این چه ماتم است

گر فاطمه نظر کند به صحرایِ کربلا

تو رو سیه شوی ای دهر، این چه ماتم است

گویدت: ای دهر، کو حسین من

باید ز خجالت آب شوی، این چه ماتم است

گر انبیا بیایند، به خاتم تسلیت دهند

ای دهر از خجالت چه می کنی؟ این چه ماتم است

گر فاطمه به تو گوید: کو حسین من؟

تو سر به زیر هستی، این چه ماتم است

ای هر ناله های زینب و اطفال به گوش می رسد

ای دهر کاش خراب شوی، این چه ماتم است

گر شیرخوار تشنه را فاطمه به دست گیرد

تو آب شوی ز خجالت، این چه ماتم است

گر در قیامت همه بینند سرِ فرزند احمد بالای نی بُود

ای دهر چه می کنی مقابل احمد؟ این چه ماتم است

این صحنه را که طاقت دیدن دارد، تو دیده ای

ای دهر به فکر قیامت نبوده ای، این چه ماتم است

گر در قیامت به دادگاهِ حقِ حضرت کنند

زیر زمین روی ز خجالت، این چه ماتم است

گر این حسین سر بریده به محشر قدم نهد

زهر اگر ببیند چه می کند؟ این چه ماتم است

«خادم» مگو دگر که عالم ز آه سوخت

شاید در این عزا فاطمه باشد، این چه ماتم است

حسینی ها بیایید، عاشورا رسیده

گریه و ناله آورید، عاشورا رسیده

دانید فرزندانِ پیغمبر را کشته اند؟

بهر آنان اشک بریزید، عاشورا رسیده

گر شما خون گریید بر آنان واجب است

بهر آنان عزاداری کنید، عاشورا رسیده

گریه بر اصغر کنید، گریه بر اکبر کنید، گریه بر سقا کنید

گریه بر شاه شهیدان کنید، عاشورا رسیده

بچه های پیمبر، از بی آبی ندانند چه کنند؟

آب را از آنان بسته اند، عاشورا رسیده

نالہ و آہ بالا رفتہ، ہمگی درماندہ اند

آب قیمت جان شدہ، عاشورا رسیدہ

طفل شیرخوار تشنہ شدہ، مادر تشنہ شدہ

طفل روی دست پدر مانده، عاشورا رسیدہ

دست سقا قطع شدہ، سقا کشته شدہ

آہ اطفال بالا رفتہ، عاشورا رسیدہ

شاه سقا را فرستاده تا، آب آورد

آب نبوده، سقا تشنہ بوده، عاشورا رسیدہ

سقا رفتہ آب آورد، میسر نشدہ

خبر آمدہ سقا دست ندارد، عاشورا رسیدہ

گریہ ی اطفال فراوان شدہ، آبی نبودہ

ہمگی تشنہ بودہ اند سوخته اند، عاشورا رسیدہ

آب بودہ، فرات آمادہ بودہ مانع شدہ اند

آب مہریہ ی فاطمہ بودہ، عاشورا رسیدہ

نالہ ی اطفال بالا گرفتہ از تشنگی

العطش گفته اند اطفال، عاشورا رسیدہ

اکبر و اصغر و عباس تشنہ بودہ اند آب نبودہ

خیمہ ہا بی آب بودہ، عاشورا رسیدہ

کس ندیدہ در عالم ظلمی این چنین

طفل نالیده از تشنگی آبی نبوده، عاشورا رسیده

سقا رفته آب آورد کشته شده

طفل شیرخواره تشنه بوده، عاشورا رسیده

پس بیاید بهر اطفال تشنه گریه کنید

دست سقا قطع شده، عاشورا رسیده

طفل تشنه را کشتند، آبش ندادند

روی دست پدر بوده تشنه بوده، عاشورا رسیده

تا ابد کوفیان شرمسارند از فاطمه

فاطمه گوید: فرزند مرا تشنه کشتید، عاشورا رسیده

جبرئیل روضه خوانده گفت: امان از تشنگی و بی کسی

نام عطشان شنیده آدم، عاشورا رسیده

آدم از نام حسین بی اختیار گریان شده

نام عطشان گو چه بوده، عاشورا رسیده

«خادم» بهر عطشان تا صبح قیامت گریه کن

خادمی کن، تا صبح قیامت گریه کن

ای عزاداران بیاید عاشورا رسیده

اشک بریزید، دل بسوزید، عاشورا رسیده

گرد هم جمع شوید، عزاداری کنید، عاشورا رسیده

در عزای حسین گریه کنید، عاشورا رسیده

فاطمه صاحب عزاست، گریه کنید، عاشورا رسیده

قائم مهدی منتظر است، عاشورا رسیده

دل مهدی را شاد کنید، مجلس بگیرید

دور هم جمع شوی، گریه کنید، عاشورا رسیده

گر دلی سوزد بر حسین، رحمت بُود

رحمت حق را بخواهید، عاشورا رسیده

درِ رحمت باز است به عزاخانه روید

سعی کنید، اشک بریزید، عاشورا رسیده

در قیامت اشک بر حسین را به قیمت می خرنند

خشم جبار را، رحمت کنید، عاشورا رسیده

روز عاشورا عالم اشکبارند بر حسین

عرشیان و ملائک گریانند، عاشورا رسیده

روی دست حسین بینید، اصغر تشنه است

پدر تشنه است، مادر تشنه است، عاشورا رسیده

نالهِ يِ الْعَطْشِ اطفال، بلند گردیده

اکبر تشنه است، سقا تشنه است، عاشورا رسیده

آب در خیمه ها نیست، اصغر تشنه است مادر تشنه است

آب نیست، مادر شیر ندارد، تشنه است، عاشورا رسیده

مادر تشنه است، اصغر تشنه است، سقا تشنه ات

دست سقا قطع شده، آب نیست، عاشورا رسیده

همه سوزند بهر حسین، اصغر روی دست پدر است

هر چه گوید: آبش دهید، ندهند، عاشورا رسیده

زینب درمانده شده، لیلا درمانده شده

آب نیست در خیمه ها، چه کنند؟ عاشورا رسیده

ای دوستان جمع شوید، اشک خود را جمع کنید

بهر طفلان بفرستید، تشنه اند، عاشورا رسیده

آب قیمت جان شده، اصغر تشنه شده

مادر شیر ندارد، آب در خیمه ها نیست، عاشورا رسیده

همگی بهر حسین گریه کنید، او لب تشنه بوده

آب مهر مادرش بوده، عاشورا رسیده

مردم عاشورا، آب نخورید، حسین تشنه است

اطفال تشنه اند، سقا دست ندارد، عاشورا رسیده

همه آیید برویم کربلا، کربلا منتظر ماست

کربلا ناله کنیم، اشک بریزیم، عاشورا رسیده

بدنِ شاه شهیدان بر زمین مانده، کسی غسلش نداده

این بدن سر ندارد، بی کفن مانده، عاشورا رسیده

«خادم» عاشورا رسیده، مهدی گریان بُود

بیاید اشک بریزید، فاطمه صاحبِ عزاست، عاشورا رسیده

کُلُّ یَوْمِ عَاشُورَا، وَ کُلِّ اَرْضِ کَرْبَلَا

اشکِ بر حسین، جاری شد، حقّ را زنده کرد

هر روز عاشورا، هر زمین کربلا، حقّ را زنده کرد

«کُلُّ یَوْمِ عَاشُورَا، وَ کُلِّ اَرْضِ کَرْبَلَا» حقّ را زنده کرد

خونِ مظلومِ عطشان، کربلا، حقّ را زنده کرد

جان فداییِ ذبحِ عظیم، کربلا، حقّ را زنده کرد

ناله ی اطفالِ تشنه، کربلا، حقّ را زنده کرد

العطش های طفلان، کربلا، حقّ را زنده کرد

ناله ی طفلِ عطشان، کربلا، حقّ را زنده کرد

اصغرِ تشنه روی دستِ پدر، کربلا، حقّ را زنده کرد

دست های عباسِ تشنه، کربلا، حقّ را زنده کرد

قاری قرآنِ بالایِ نبی، کربلا، حقّ را زنده کرد

سر بُبریده ی عطشان، کربلا، حقّ را زنده کرد

بدنِ مُثله ی عباس و اکبر، کربلا، حقّ را زنده کرد

جسم شاه کربلا، روی زمین، حق را زنده کرد
بدن بی سر در آغوش دختر، کربلا، حق را زنده کرد
سُم اسبان، بر روی پاره پاره بدن، حق را زنده کرد
سرهای شهیدان، تا شام شوم، حق را زنده کرد
اسیری اطفال گریان و بی پناه، حق را زنده کرد
قاری قرآن، در طشت طلا، حق را زنده کرد
سر عطشان و چوب خیزران، حق را زنده کرد
اسیری زینب، ناله ی اطفال، حق را زنده کرد
خطبه ی سید سجّاد، در شام، حق را زنده کرد
سخنان زینب با یزید، در شام، حق را زنده کرد
اُمّ کلثوم در کوفه سخن گفت، حق را زنده کرد
باقر علم خردسال، با یزید سخت گفت، حق را زنده کرد
یزید ارقم، مرد نصرانی سخت گفتند، حق را زنده کرد
سخنان زینب و سجّاد، یزید را محکوم کرد، حق را زنده کرد
انکار یزید و لعنت بر عبیدالله، حق را زنده کرد
ناله های زینب و اطفال نالان، حق را زنده کرد
لعنت مردم دنیا بر یزید، حق را زنده کرد
تا قیامت قصّه ی کربلا بر قرار است، حق را زنده کرد
اشک دوستان تا قیامت بر حسین، حق را زنده کرد

هر دلی سوخت بر شهید کربلا، حقّ را زنده کرد
نوحه و زاریِ مردم بر حسین، حقّ را زنده کرد
زائران کربلا در اربعین حسین، حقّ را زنده کرد
به دوستان بگویند: اربعین شما، حقّ را زنده کرد
وسواسانِ خناس را دور کنید، زائر اربعین حقّ را زنده کرد
کربلا آید مهمانِ حسینید، حسین، حقّ را زنده کرد
«خادم» راست می گوئی الحقّ، حسین حقّ را زنده کرد
ور نه باطل همه جا حاکم بود، حسین، حقّ را زنده کرد

بیا ای برادر بر حسین گریه کن

گریه بر او تو را پاک کند بر حسین گریه کن
ای برادر، گر نجات خواهی، بیا بر حسین گریه کن
گر دلت سوخت، بر مظلوم عطشان، بر حسین گریه کن
گر که طفل شیرخواری تشنه دیدی، بر حسین گریه کن
نالهِ اطفالِ تشنه شنیدی، بر حسین گریه کن
آب اگر نایاب شد، بر حسین گریه کن
گر صدایِ العطش جایی شنیدی، بر حسین گریه کن
گر میهمانی دعوت کردی، تشنه بود، بر حسین گریه کن

گر تو را آب و غذا آماده شد، بر حسین گریه کن
گر سقّایِ بی دست دیدی، بر حسین گریه کن
گوسفندی را گر دیدی سر می بُرند، بر حسین گریه کن
به قصاب بگو آبش داده ای؟ بر حسین گریه کن
گر گفت: ما آب می دهیم و سر می بُریم، بر حسین گریه کن
گر غریبی، یا شهیدی را دیدی، بر حسین گریه کن
آن غریب و شهید گر تشنه بودند، بر حسین گریه کن
گر تو دیدی سری از تن جدا گشته، بر حسین گریه کن
صاحبِ آن سر اگر تشنه بوده، بر حسین گریه کن
گر که دیدی، سری بالایِ نبی رفته، بر حسین گریه کن
گر سرِ بالایِ نبی تشنه بوده، بر حسین گریه کن
گر تو اطفالی را دیدی تشنه اند، بر حسین گریه کن
گر که دیدی پدری گوید: به طفلم آب دهید، بر حسین گریه کن
گر تو دیدی طفل شیرخواری تشنه است، بر حسین گریه کن
گر دیدی آن طفل روی دست پدر است، بر حسین گریه کن
گر سری را بالایِ نبی دیدی، بر حسین گریه کن
صاحبِ آن سر، اگر تشنه بوده، بر حسین گریه کن
خواهری را گر دیدی، کنار جسم پاره ای گریه کند
جسم پاره گر بی سر بُود، بر حسین گریه کن

مادری را گر دیدی تشنه است، بر حسین گریه کن
گر آن مادر، فرزند تشنه ای دارد، بر حسین گریه کن
طفل شیرخواره ای را روی دست پدر دیدی، بر حسین گریه کن
گر طفل تشنه است، مادرش شیر ندارد، بر حسین گریه کن
گر صدای ناله ی طفل تشنه ای را شنیدی، بر حسین گریه کن
مادر آن طفل گر تشنه است، شیر ندارد، بر حسین گریه کن
گر تو را فرزند تشنه ایست آب نداری، بر حسین گریه کن
گر خودت هم تشنه ای، آبی نداری، بر حسین گریه کن
گر سفر خواهی روی، اطفال گویند چه کنیم؟ بر حسین گریه کن
چاره ای گر نداری، اشک آنان جاری است، بر حسین گریه کن
«خادم» گر غریبی را دیدی بی پناه است، بر حسین گریه کن
گر غریب و بی پناه، گریان است، بر حسین گریه کن

دل‌ آشوب شده ندانم چه شده، کار بر آل پیمبر سخت شده

مگر مهمان نبودند، دعوت نشدند، چرا کار بر آل پیمبر سخت شده؟

مهمان بوده اند، دعوت شده اند، کوفیان بی وفایی بوده اند

بی وفایی چرا، از چه آب را بسته اند، کار بر آل پیمبر سخت شده!

گیرم مهمان نبودند، مگر آل پیمبر نبودند، آب ندادن چرا؟

آب ندادند، چرا کشتند، کار بر آل پیمبر سخت شده!

آب ندادند، تشنه کشتند، چرا ابدان پاک را دفن نکردند؟

کشتند دفن نکردند، چرا اسب دواندند بر آنان، کار بر آل پیمبر سخت شده!

کوفیان ظلم را از حد گذرانند، خیمه ی آل عباس را آتش زدند!

همه آواره شدند، پناهی نداشتند، کار بر آل پیمبر سخت شده!

کوفیان را گو: چه گوید در قیامت، گر بپرسند از شما؟!

از چه کشتند آل احمد را شما، کار بر آل پیمبر سخت شده!

طفل شیرخواره را، روزی دست پدر، چرا کشتید شما؟!

او تشنه بود، گناهِش چه بود چرا کشتند؟ کار بر آل پیمبر سخت شده!

میهمان فرزند پیمبر بود، گفت: جگرم از تشنگی می سوزد!

از چه آبش ندادید، گناهِش چه بود؟ کار بر آل پیمبر سخت شده!

گیرم مهمان، آل پیغمبر نبود، چرا مهمان را تشنه کشتید شما؟

مهمان را تشنه کشتید، به اطفالش چرا آب ندادید؟ کار بر آل پیمبر سخت شده!

مهمان بودند، تشنه کشتید، آب ندادید، اسب دواندن چرا؟

کشتید آب ندادید، اسیری چرا؟ کار بر آل پیمبر سخت شده!

ای فلک تو این ظلم را دیدی چرا باقی ماندی؟ چرا آب نشدی؟

از بهر چه ماندی؟ چرا آب نشدی؟ کار بر آل پیمبر سخت شده!

ای فلک عالمی را گریان و پریشان کرده ای و مانده ی؟!

از چه ماندی؟ از چه خراب نشدی؟ کار بر آل پیمبر سخت شده!

ملائك سوختند، انبيا سوختند چه شده؟ كار بر آل پيمبر سخت شده!

دوست و دشمن سوختند چه كردى اى فلک؟ كار بر آل پيمبر سخت شده!

سر به زيرى اى فلک، كوفيان كشتند، تو چرا آب نشدى؟!

در قيامت گر پيمبر بپرسد ز تو چه گويى؟ كار بر آل پيمبر سخت شده!

گر خدا عالمى را ببخشد، كوفيان را نبخشد هرگز!

كوفيان ظلم را از حد گذراندند، كار بر آل پيمبر سخت شده!

از ازل تا كنون چنين ظلمى را كس ندیده جايى!

زاده ي پيغمبر و مهمان را تشنه كشته اند، كار بر آل پيمبر سخت شده!

در قيامت چه گویند جواب احمد و فاطمه را!

فاطمه به درگاه حق شكوه خواهد نمود، كار بر آل پيمبر سخت شده!

دوزخ آماده است، كوفيان آماده شويد!

عامل و آمر جهنم مى روند، كار بر آل پيمبر سخت شده!

اين عمل از سقيفه شروع، كربلا ختم شده!

اهل عالم درس بگيريد، كار بر آل پيمبر سخت شده!

هر جنائت، هر گناهی مى شود بر آمر است!

از عامل چيز كم نخواهد شد، كار بر آل پيمبر سخت شده!

بلکه وزير اولين و آخرين بر اهل سقيفه جمع شود!

عاملين نیز وزير خود را دارند، كار بر آل پيمبر سخت شده!

ای برادر کربلا رفتی، بر شهیدان گریه کن

در کنار قبر شش گوشه رفتی، بر شهیدان گریه کن

قتلگاه رفتی، خیمه گاه رفتی، بر شهیدان گریه کن

تَلَّ زینب رفتی، بین الحرمین رفتی، بر شهیدان گریه کن

کَفَّین رفتی، حرم سَقَا رفتی، بر عباس گریه کن

قبر عباس و علی اکبر کوچک است، بر این دو گریه کن

مثله کردند بدنِ عباس و اکبر را گریه کن

بر پریشانی زینب، ناله ی اطفال تشنه، گریه کن

دور قبر شاه کربلا می گردی، بهر او گریه کن

زیارت را با سوز بخوان، یاد شهدا کن، گریه کن

یاد اکبر کن، یاد اصغر کن، گریه کن

اصغر کجا مدفون است، یاد اصغر گریه کن

پس بیا کنار شهدا ایست، بر آنان گریه کن

گو: ای کاش من هم با شما بودم، بر آنان گریه کن

پس بیا حرم عباس را ببین و بر او گریه کن

گریه بر سَقَا بی دست کن، گریه کن

یادی از اُمّ البنین کن نزد عباس گریه کن

گریه بر مادر کن، گریه بر فرزند کن، گریه کن

سوز اُمّ البنین را یاد کن، بر او گریه کن

چار فرزند داشت، یکی عبّاس بود، بر او گریه کن
گو چه گفت و بر عبّاس گریه می کرد، گریه کن
او می گفت: شنیدم، فرقت را شکافتند، گریه کن
دست نداشتی در بدن، سقاّ بودی چه شد؟
آب ها ریخت، ناامید گشتی عزیزم، گریه کن
یاد کن علمدار سقاّ بوده، اطفال منتظر
سقاّ تشنه بوده، ناامید گشته، گریه کن
آب ها ریخته ناامید گشته، گفته برادر بیا
برادر آمده، کمرش بشکسته، گریه کن
بی علمدار شده، ناامید گشته، بی کس شده
ناچار آماده ی جنگ شده، تشنه بوده، گریه کن
استغاثه کرده، یاور طلبیده، کس جوابش نداده
طفل شیرخوار خود را برده گفته آبش دهید، گریه کن
طفل شیرخوار تشنه را، روی دست پدر کشته اند
عوض آب تیرش زده اند، بیا گریه کن
خون طفل تشنه را به آسمان پاشیده چه کند؟
رحم نکردند به او طفل را کشته اند، گریه کن
آخر الامر نزد خیمه آمده، تا خدا حافظی کند
گرد او، اطفال تشنه جمع شدند، گریه کن

همگی گرد او جمع شدند، گفتند: ما چه کنیم؟

همه را امر به صبر کرده، اشک ها جاری شده، گریه کن

«خادم» تو غریبی، چو او را دیده ای؟ گریه کن

گریه بر هر چه می کنی بر او هم گریه کن

اربعین نزدیک شد، بیا تا برویم کربلا

ما عزادار حسینیم، بیا تا برویم کربلا

همه آماده شوید، تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

جابر سر راه است دیگران آمده اند کربلا

اشک و ناله بلند است، بیا تا برویم کربلا

جابر غسل کرده آمده، قبر خاکی را دیده است

سوز او بالا گرفته، بیا تا برویم کربلا

او سه بار گفت: یا حسین، غش نمود از عشق او

او که جسم بی سر را ندیده، غش نموده، بیا تا برویم کربلا

او کجا و زینب غمدیده کجا؟

گو به جابر تو کجا زینب کجا، بیا تا برویم کربلا

قبر خاکی دیدی تو، ندیدی بدن بی سر را!

تو کجا دیدی، سر بالایی نی را، بیا تا برویم کربلا

جابر خاک دید و یا حسین گفت و غش نمود!

تو ندیدی جسم بی سر را، بیا تا برویم کربلا
به جابر بگوئید: تو ندیدی عطش مولای خود!
تو ندیدی عطش اطفال او، بیا تا برویم کربلا
جابر بیا ناله ی اطفال تشنه را بنگر ببین!
تو ندیدی اصغر تشنه را، بیا تا برویم کربلا
جابر کجا بودی ندیدی، ناله ی اصغر تشنه را؟!
تو ندیدی گلویش پاره شد، بیا تا برویم کربلا
جابر کجا بودی؟ اسب تاختند بر جسم حسین!
زینب آمد حیران شد، بیا تا برویم کربلا
جابر کجا بودی؟ دم آخر گفت جگرم از تشنگی می سوزد!
اهل آسمان ها سوختند بهر او، بیا تا برویم کربلا
جابر تو خاکی بیش ندیدی، سوختی از فراق!
تو کجا زینب کجا در قتلگاه، بیا تا برویم کربلا
وقت جان دادن آقا کجا بودی جابر!
زینب بالای تلّ می دید و می سوخت، بیا تا برویم کربلا
جابر العطش ها جگر زینب را بسوخت!
تشنه بود و بر اطفال می سوخت، بیا تا برویم کربلا
جابر روی دست پدر طفل شیرخواره کشته شد!
شنیدن کی بود مانند دیدن، بیا تا برویم کربلا

جابر تو نبودی ندیدی خیمه ها را، آتش زدند؟!

سر پناهی نماند بر آل طه، بیا تا برویم کربلا

جابر از اسیری آل الله، تو چیزی دانی؟!

غل و زنجیر بود و تازیانه بود، بیا تا برویم کربلا

جابر کربلا رفتی، ولی مظلومیت ها را ندیدی!

تو ندیدی در شام چه کردند با اسیران، بیا تا برویم کربلا

«خادم» تو هم مثل جابر، ندیدی چه گذشته بر آل طه!

بس شنیدی که کشتند همه را، بیا تا برویم کربلا

ای برادر بیا کربلا نزد شهیدان برویم

روی خاک کربلا مانده جسمشان

جانشان رفت، پیش از جسمشان

سود گردید، آن زیان ها بهرشان

کس نیامد بداند قدرشان

از عدو شد، هر زیان، بر سودشان

تو ببین شمشیر گردید، سودشان

به خدا آنان فروختند جان شان

جان فروختند، شد همه چیزشان

به خدا دادند همه چیزشان تا بگیرند همه خیرشان

خیر آنان بهشت بود، گرفتند خیرشان

چیز دیگر نخواستند این بود خیرشان

همّ شان بود در دنیا مزدشان

هر چه داشتند دادند، بگیرند مزدشان

ماندن دنیا نبود در فکرشان

خواسته ی آنان خدا بود، در فکرشان

زین سبب بین گرفتند مقصودشان

جانِ خود را فروختند به خدا، او پذیرفتشان

هر چه داشتند دادند، خدا داد، همه چیزشان

در جوار خدا رفتند، این بود خواسته شان

بہتر از این نبود، خواسته و خواستشان

ای برادر، بیا ما هم، ز دنیا بگذریم

هر چه داریم بدهیم، ز دنیا بگذریم

ماندن در دنیا، بهره ای بیش نَبود

بیا تا برویم سوی خدا، صبری نَبود

بیایید بر شهدا گریه کنیم

شهدای کربلا کیانند؟ بر ما بگو تا گریه کنیم

همه دانیم کیانند، تو بگو تا گریه کنیم

سالار شهیدان، حسین است، بیا بر او گریه کنیم

او فرزند فاطمه است، بیا بر او گریه کنیم
او میهمان کوفیان بود، لب تشنه بود
در کنار فرات او را کشته اند، لب تشنه بود
اطفال او بی پناه بودند، لب تشنه بود
کوفیان آب ندادند به او، لب تشنه بود
آب قیمت جان گردید، او لب تشنه بود
دست سقا قطع شد آب نبود، لب تشنه بود
طفل شیرخواره تشنه بود آبش ندادند
مادر طفل شیر نداشت، تشنه بود، آبش ندادند
پدر گفت: بی گناه است تشنه است آبش دهید
طاق رزم ندارد، تشنه است آبش دهید
پدر بهر طفلش آب طلب کرد آبش ندادند
طفل شیرخوار را کشتند و آبش ندادند
آب مهریه ی فاطمه بود، فرزندش تشنه بود
عالم ملک احمد بود، فرزندش تشنه بود
کربلا فرزندان احمد العطش می گفته اند
کار بر آنان سخت بوده، العطش می گفته اند
عبا بهر اطفال برادر، سقایی نموده
او دیده اطفال تشنه اند، سقایی نموده

دست سقا قطع شده، او تشنه بوده

آب نوشیده، سقایی نموده تشنه بوده

سقا علمدار بوده، جان داده، تشنه بوده

آب نوشید، دستانش قطع شده، تشنه بوده

کوفیان فرزند پیغمبر را، دعوت کرده بودند

پس چرا کشتند او را، گر دعوت کرده بودند؟!

در قیامت به پیامبر چه خواهند گفت شرمسار بوند

گر گوید: دعوت کردید، چه کردید؟! شرمسار بوند

راه آنان دوزخ است، قبل از دیگران

جبار به آتش گوید: بگیر آنان را، قبل از دیگران

آنان گویند: خدایا ما را قبل از بت پرستان دوزخ می بری؟!

جبار گوید: شما نادان نبودید، عذاب را بچشید قبل از دیگران

اصغر و اکبر و قاسم جان دادند تشنه بودند

شهادت کشته شدند، همگی تشنه بودند

روز هفتم آب را بر اولاد فاطمه بسته بودند

چون به عاشورا رسید آبی نبود آب را بسته بودند

نالهِ الْعَطَشِ اطفال، عباس را بی تاب نمود

بچه ها گفتند: تشنه ایم، عباس را بی تاب نمود

گفت: برادر طاقم رفت، اطفال تشنه اند

شاه گفت: برادر سقایی کن، اطفال تشنه اند
دست سقا قطع شد؛ آب ها بر زمین، گفت: برادر بیا
من که نی دست دارم، نی آب، برادر بیا
شاه آمد نزد برادر گفت: پشتم بشکست
بی برادر شدم، بی علمدار شدم، پشتم بشکست
شاه جسم برادر را، رها کرد، آمد به خیام
اطفال گفتند: آب نخواهیم عمو آید به خیام
شاه کسی را نداشت تنها شد، آمد به خیام
خواهرش را گفت: اصغر را بیاور، آمد به خیام
شاه می خواست با اصغرش دیدار کند
با همه خداحافظی کند، با اصغرش دیدار کند
اصغر تشنه بود، نالان بود آهی نداشت
پس گرفتش ز خواهر، چهره اش دید، آهی نداشت
طفل را سوی میدان بُرد و گفت آبش دهید
بی گناه است، تشنه است، می سوزد، آبش دهید
آب ندادند بهر طفل، تشنه کشتند و را
حرمت فاطمه را حفظ نکردند، کشتن و را
روی دست پدر، تشنه کشته شد، پدر درمانده شد
جگرش سوخت، چه باید بکند، پدر درمانده شد

گفت: خدایا آخرین قربانی ام را، دادم به تو
تو قبول کن از من، هر چه داشتم، دادم به تو
اهل بیتم بیچاره اند، صبر می کنم، تا جانم دهم
چیز دیگر ندارم بعد از این، خدایا جانم دهم
خدایا اکبر دادم و اصغرم دادم بهر تو
صبر کردم خدایا، همه چیزم را، دادم بهر تو
ای خدا جانم را بگیر، به عهدم وفا کردم بهر تو
چیز دیگر ندارم تشنه ام، به عهدم وفا کردم بهر تو

صفر آمد غم ها تازه شد

اول ماه صفر شد، غم ها تازه شد
مصائب تازه شد، غم ها تازه شد
آل طاها رسیدند به شام، غم ها تازه شد
اسرا وارد شام شدند، غم ها تازه شد
خسته و نالان و گریان بودند، غم ها تازه شد
چهل منزل در غلّ و زنجیر، بودند، غم ها تازه شد
آل طاها گریان بوده اند، شامیان خندیده اند
اسیران را شماتت کرده اند، غم ها تازه شد
آل طاها عزادار بودند، شامیان جشن گرفتند

آل طاها گریه کردند، شامیان شاد بودند، غم ها تازه شد

آل احمد را اسیر کردند، گفتند: از دین خارج اند

رأس ببریده بالای نی رفت، حق ظاهر شده، غم ها تازه شد

سخت بود، خاندان نبوت بین مردم، ظاهر شدند!

سر فرزند پیمبر قرآن خواند، غم ها تازه شد

قاری قرآن بود، احسنت نگفتند، چوبش زدند

دل آل الله سوخت، رحم نکردند، غم ها تازه شد

سر فرزند پیمبر را چهل منزل بالای نی بردند!

بچه های خردسال دیدند و گریه کردند، غم ها تازه شد

زینب مظلومه دید و گفت: ای برادر، بین ما را اسیر

هر چه را من گمان می کردم، جز این را، غم ها تازه شد

چهل منزل اطفال اسیر، در اشک و ناله بوده اند

هیچ کس رحمی نکرده، خردسال بوده اند آنان، غم ها تازه شد

ناله ی اطفال، دل مادرها را می سوخت کم نبود

رنج ها فراوان بود، خدا داند چه بود، غم ها تازه شد

از اسیری، شما نامی می شنوید، ندانید چه شد؟!

اطفال مصیبت زده، چهل منزل اسیر بودند، غم ها تازه شد

یتیم بودند، اسیر بودند، بی پناه بودند دانی چه شد؟!

شامیان می خندیدند، اطفال گریان بودند، غم ها تازه شد

اهل عالم بیاید بنگرید، اولاد پیغمبر اسیر و در به در گشتند

یتیم بودند، اسیر بودند، ناله کردند، غم ها تازه شد

ای خدا، انتقام آل احمد را، بگیر از کوفیان

کوفیان اولاد پیغمبر را دعوت کردند، غم ها تازه شد

در قیامت چه خواهند گفت، گر احمد پرسد

از چه کشتید، فرزندان مرا؟ غم ها تازه شد

په گناهی کرده بودند، از چه کشتید فرزندان مرا؟

بی وفایی و نفاق، شأن شماست، غم ها تازه شد

راه را بستید، آب را بستید، تشنه کشتید فرزندان مرا؟

العطش از بچه هایم شنیدید، غم ها تازه شد

کی مسلمانید شما، کافر چنین کاری نکرده تاکنون

طفل را تشنه کشتید، آب ندادید، غم ها تازه شد

کوفیان کاری کردند که هیچ کافر نکرده

ظلم را به آخر رساندید کوفیان، دانید چه کردید؟!

کی مسلمانید شما، آیا مزد رسالت این بود؟ دانید چه کردید؟!

راه بخشش بسته شد، درهای رحمت بسته شد!

جز عذاب چیزی نماند بهر شما، دانید چه کردید؟!

آب را بستید، تشنه کشتید، فرزندان فاطمه!

چه ظلمی بالاتر از این بود؟ کشتید فرزندان فاطمه، دانید چه کردید؟!

تشنه کشتید و رها کردید، دفن نکردید، فرزندانِ فاطمه!

دفن نکردید، اسب دواندید، بر فرزندان فاطمه، دانید چه کردید؟!

طفل شیرخواره ی تشنه را کشتید روی دست پدر، وای بر شما

رحم نکردید، آبش ندادید، تشنه کشتید، دانید چه کردید؟!

پدر تشنه بود، طفل تشنه بود، اهل حرم تشنه بودند همه

از چه آب را بستید بر آنان، تشنه کشتند، دانید چه کردید؟!

صوت اطفال را شنیدید، العطش می گفتند همه؟

نالهِ یِ آنان بلند بود، العطش می گفتند همه، دانید چه کردید؟!

روسیاه گردید، مستحق عذاب گردیدید همه

این مزد رسالت بود؟ مسلمانید شما؟ دانید چه کردید؟!

همه را تشنه کشتید جگرها سوخت از تشنگی

جگرها آتش گرفت، خیمه ها آتش گرفت، دانید چه کردید؟!

اطفال تشنه بودند، مادرها تشنه بودند چرا؟

نالهِ یِ اطفال جگرهای مادران را سوخت، دانید چه کردید؟!

گوسفندان را آب می دهند، تشنه کی می کشند؟

فرزندان فاطمه تشنه بودند کشتند شما، دانید چه کردید؟!

آب مهریه یِ فاطمه بود، فرزندانش را تشنه کشتید شما!

در قیامت نزد احمد چه خواهید گفت؟ دانید چه کردید؟!

گر که کشتید چرا، آب ندادید؟ چرا دفن نکردید؟!
دفن نکردید، چرا اسب دواندید بر آنان! دانید چه کردید؟!
همه را تشنه کشتید، آب ندادید، چرا سرها را بریدید؟!
سرها را بریدید، چرا بالای نی بُردید؟ دانید چه کردید؟!
سرها را بالای نی بردید، چرا بین اطفال بُردید؟!
اطفال اسیر بودند، ناله می کردند و دیدند! دانید چه کردید؟!
یتیمان را نوازش می کنند مردم، شما با آنان چه کردید؟
رحم نداشتید، تازیانه زدید، سیلی زدید، دانید چه کردید؟!
طفل بی تاب بود در خرابه، خواب پدر را دیده بود!
از چه او را نوازش نکردید، تا جان داد، دانید چه کردید؟!
او نوازش نخواست از شما، چرا سرِ بابش را نزد او بردید!
تا که از بس گریه کرد، جان داد، دانید چه کردید؟!
با لب تشنه کشتید فرزندانِ فاطمه، چه خواهید گفت در قیامت؟!
کیفری جز عذاب دوزخ بر شما نیست، دانید چه کردید؟!
بدتر از ابناءِ اُمّیه، ابناءِ عبّاس بودید شما!!
به دنبال غاصبین خلافت، به چاه ویل می روید، دانید چه کردید؟!
«خادم» تو ندانی با فرزندانِ پیمبر چه کردند کربلا!!
بس شنیدی، در قیامت خواهی دید، چه کردند کربلا

اسلام را رقیه در خرابه زنده کرد

- اسیری آل الله، اسلام را زنده کرد
- نالهِ یِ اطفالِ تشنه، اسلام را زنده کرد
- سِرِ سبطِ پیمبر، بر نی، اسلام را زنده کرد
- نالهِ یِ طفلِ سه ساله، اسلام را زنده کرد
- عُلُ و زنجیر بر سید سجّاد، اسلام را زنده کرد
- چوب بر لب های خشکیده، اسلام را زنده کرد
- کشتن شیرخوار روی دست پدر، اسلام را زنده کرد
- تیر سه شعبه بر گلوی اصغر، اسلام را زنده کرد
- کشتن میهمان تشنه، اسلام را زنده کرد
- حقّ آل الله ثابت شد، اسلام را زنده کرد
- راه عذری نماند بر عدو، اسلام را زنده کرد
- خون مظلوم، حق را از باطل جدا کرد، اسلام را زنده کرد
- رقیه در خرابه جان داد، اسلام را زنده کرد
- با سِرِ بابش درد و دل کرد، اسلام را زنده کرد
- قطع آب از خیمه ها شد، ناله یِ اطفال اسلام را زنده کرد
- العطش گفتند، آبی نبود، اسلام را زنده کرد
- نالهِ کرد اصغر آب نبود، مادر تشنه بود، اسلام را زنده کرد
- روی دست پدر اصغر را کشتند، اسلام را زنده کرد

گفت: آبش بدهید تشنه است، اسلام را زنده کرد

دلِ مادر سوخت بر طفلش، اسلام را زنده کرد

هر که آمد گفت: حق با میهمان است، اسلام را زنده کرد

هر که دید لعنت کرد بر امّیه، اسلام را زنده کرد

یزید چوب زد، بر لب و دندان حسین، اسلام را زنده کرد

او کافر بود و می زد، اسلام را زنده کرد

چوب او سوخت دل ها را، اسلام را زنده کرد

حق همین جا معلوم شد، اسلام را زنده کرد

سَر بُریده، قرآن خواند، اسلام را زنده کرد

او ظالم را محکوم کرد، اسلام را زنده کرد

روی نبی قرآن خواند، سنگش زدند، اسلام را زنده کرد

سخن زینب در کوفه چه کرد؟ اسلام را زنده کرد

سخن سید سجّاد در شام چه بود؟ اسلام را زنده کرد

اشک شامیان آنجا چه کرد؟ اسلام را زنده کرد

اُمّ کلثوم چه گفت با کوفیان؟ اسلام را زنده کرد

سخن نصرانی با یزید چه بود؟ اسلام را زنده کرد

یزید ارقم چه گفت با یزید؟ اسلام را زنده کرد

مردم شام آخر چه گفتند با یزید؟ اسلام را زنده کرد

«خادم» تو چه گویی با ابناء امّیه: بگو

من گویم: لعنتِ اهل عالم بر آنان، اسلام را زنده کرد

اربعین نشان چیست از چه کربلا می روید؟

از چه می روید؟ بهر چیست؟ مردم کربلا می روید؟

کربلا وعده گاه عاشقان است، کربلا می رویم

ما امید داریم، عاشق شویم، کربلا می رویم

کربلا یادآور بلا و امتحان است، کربلا می رویم

عاشقان، کربلایند، ما هم کربلا می رویم

کربلا نور خدا مدفون است، کربلا می رویم

رمز عاشقی می خواهیم ما، کربلا می رویم

کربلا درس بندگی و عاشقی می دهد، کربلا می رویم

ما گناهکاریم، بهر توبه و پاکی، کربلا می رویم

کربلا راه بهشت است، کربلا می رویم

کربلا منتظر ماست، دعوت شدیم، کربلا می رویم

کربلا از عمر ما نیست، میهمانیم، کربلا می رویم

کربلا مدرسه است، بهر دانش می رویم، کربلا می رویم

مهدی موعود کربلاست، گوید بیاید، کربلا می رویم

کربلا بهر تسلیت می رویم، کربلا می رویم

اُسرا کربلا آمده اند، بهر آنان، کربلا می رویم
آلِ پیغمبر، اربعین کربلا آمده اند، کربلا می رویم
تسلیت می گوئیم به عزیزان پیمبر، کربلا می رویم
خسته اند، داغدارند، پریشانند، کربلا می رویم
سید سجّاد، ولیّ الله، از سفر آمده است، کربلا می رویم
زینب کبرا پریشان است، از سفر آمده است، کربلا می رویم
آلُ الله، گریان و نالانند، خسته اند، کربلا می رویم
تسلیت گوئیم بهر آنان، از سفر آمده اند، کربلا می رویم
اطفال پیمبر، از اسیری بازگشته اند، کربلا می رویم
گریانند، نالانند، درد و دل دارند، کربلا می رویم
تسلیت می دهیم، گریانند، پریشانند، کربلا می رویم
بهر خشنودی فاطمه، استقبال می رویم، کربلا می رویم
ما برای خشنودی مهدی، اربعین، کربلا می رویم
او عزادار است، بهر جدّش، کربلا می رویم
بلکه آقا نگاهی به عزاداران کند، کربلا می رویم
دلِ او تسکین آید، کربلا می رویم
به مردم گوئید، بهر جدّش عزاداری کنند، کربلا می رویم

با امام خود، همدردی کنند، کربلا می رویم

گر پیاده کربلا می روند، عزاداری کنند، کربلا می رویم

راه ما راه حسین است، زائریم، کربلا می رویم

صبح و شام گریه می کنیم، عزاداری می کنیم، کربلا می رویم

آرزو داریم زائر باشیم، مقبول شویم، کربلا می رویم

«خادم» زائران را بگو: آداب را رعایت کنند، کربلا می رویم

زائر با ادب باشیم، مقبول شویم، کربلا می رویم

ای برادر بیا تا به حال اسیران گریه کنیم

اسیری سخت است بیا تا به حال اسیران گریه کنیم

گر اسیر شوی دانی اسیری چیست؟ بیا گریه کنیم

فرزند فاطمه اسیر کوفیان شد، بیا گریه کنیم

چهل منزل اسیر بودند اطفال فاطمه

شاهد رأس پدر بودند اطفال فاطمه

یتیمی بود، اسیری بود، گریه و ناله بود

از این سخت تر کجا دیدی؟ گریه و ناله بود

تو دانی یتیمان بین راه، با سرِ بابا چه گفتند؟

اگر گویم طاقت نداری، بشنوی با سر بابا چه گفتند؟

زینب بین راه، طاقتِ ایستادن نداشت

نماز شب را نشسته می خواند، طاقت ایستادن نداشت

غل و زنجیر، گردنِ سید سجاد را، آزرده است!

او در این راه شکنجه می شد آزرده بود

اسیری و پرتاب سنگ و شماتت کم نبوده

اسیر بودن آلِ پیمبر و شماتت کم نبود

اسیری سه ساله، در خرابه، کم نبوده

اسیری و دیدن رأس پدر کم نبوده

اسیری و سیلی و تازیانه، کم نبوده

ایری و دیدن سرها و گریه کم نبوده

اسیری و بیابان و چهل منزل، کم نبوده

اسیری و خردسالی و خستگی کم نبوده

اسیری و بی پناهی و بی رحمی دشمن، کم نبود

اسیری و بی آبی بی غذایی کم نبود

اسیری و خارِ مغیلان و آبله، کم نبود

اسیری و ناله ی اطفالِ ناتوان کم نبود

اسیری و گریه ها و ناله ها کم نبود

اسیری و ناله ی اطفال و گریه، کم نبود

اسیری و بیمار داری و شکنجه کم نبود

اسیری و بیابان و بیمار خسته کم نبود

اسیری و داغِ عزیزان و دلِ سوخته، کم نبود

اسیری و زجر حجاب و حیا کم نبود

اسیری و ناله ی اطفال و گریه کم نبود

اسیری و بی تابِ اطفالِ گریان کم نبود

اسیری و راه دور و ناتوانی، کم نبود

اسیری و جان دادن سه ساله در خرابه کم نبود

«خادم» اسیری و خرابه نشینی کم نبود

اسیری و ناله ی نیمه شبِ بچه ها کم نبود

شیعیان را بگویند: راه ما، راه حسین است

هر چه داریم، ز حسین است، راه ما راه حسین است

گر سعادت خواهید، راه، راه حسین است

گر شهادت خواهید، راه، راه حسین است

دنیا و آخرت خواهید، راه، راه حسین است

گر شفاعت خواهید، راه، راه حسین است

گر خریدار بهشتید، راه، راه حسین است

گر خواهید زودتر بهشتی شوید، راه، راه حسین است

به زیارت می روید، راهتان راه بهشت است

ایام زیارت، از عمر شما نیست، راهتان راه حسین است

هر قدم یم حج می دهند، راهتان راه حسین است

اشکتان را، خوب می خرنند، راهتان راه حسین است

قطره اشکی بریزید، آمرزیده شوید

از گناهانتان پاک شوید، راهتان راه حسین است

دل اگر سوزد بر حسین، آبرومند شود

اشک اگر جاری شود، راهتان راه حسین است

گر بگویید: ای کاش، کربلا بودیم، چون شهدا

پاداش شهیدان را دارید، راهتان راه حسین است

گر خواهید، با امامان خود، محشور شوید

شادی و حزنجان، چو آنان باشد، راهتان راه حسین است

سعی کنید، اهل ولایت و مودت باشید

در بهشت با آنان باشید، راهتان راه حسین است

صبح و شام، بر حسین فاطمه، گریه کنید

با امامتان همراهی کنید، راهتان راه حسین است

گر خدا به شما، حبّ حسین را، داده است

شاگرد او باشید، راهتان راه حسین است

هر شهید و هر غریبی بینید، بهر حسین گریه کنید

آب اگر نوشیدید، یا حسین گوید، راهتان راه حسین است

آب اگر دیدید، یا غذا دیدید، بهر حسین گریه کنید

طفل تشنه دیدید، گریه کنید، راهتان راه حسین است

بدنِ بی سر اگر دیدید، بهر حسین گریه کنید

گر سری از تن جدا دیدید، بهر حسین گریه کنید، راهتان راه حسین است

ناله ی اطفال تشنه گر بلند بود، گریه کنید

طفل شیرخوار، تشنه دیدید گریه کنید، راهتان راه حسین است

گر اسیر بی پناهی را دیدید، گریه کنید

گر غل و زنجیر بر او بود، گریه کنید، راهتان راه حسین است

گر گوسفندی را سر می بُرند، گوید: آبش داده اید؟

گر گوید: آبش داده ام، بر حسین گریه کنید، راهتان راه حسین است

«خادم» تا عمر داری، بهر حسین گریه کن

صبح و شام، گر گریه کنی، راه تو راه حسین است

عزادار و صاحب عزا کیست؟ گو تا بدانیم

عزادار، مهدی است، فاطمه، صاحب عزا است

همه دانند، فاطمه مادر است، صاحب عزا است

صاحب عزا، مادر است، مهدی خوش آمد گوید

مهدی گریان است، فاطمه صاحب عزا است

آن که می سوزد، مادر است، فاطمه صاحب عزا است

مهدی، خوش آمد گوید، فاطمه صاحب عزا است
فاطمه گوید: بر فرزندم، اشک بریزید، آمرزیده شوید
در قیامت من شافعم، فاطمه صاحب عزا است
پیمبر را، انبیا تسلیت می دهند، فاطمه صاحب عزا است
اشک مهدی، جاری است، فاطمه صاحب عزا است
امامان همه، عزادارند، فاطمه صاحب عزا است
شیعیان اشک می ریزند، فاطمه صاحب عزا است
من گویم: خدا منتقم است، فاطمه صاحب عزا است
ملائک اشکبارند، فاطمه صاحب عزا است
حسین فاطمه، تشنه کشته شد، فاطمه صاحب عزا است
او غریب و بی پناه شد، فاطمه صاحب عزا است
کربلا غوغا بود، العطش بالا گرفت، فاطمه صاحب عزا است
سر فرزند احمد، بالای نی رفت، فاطمه صاحب عزا است
قاری قرآن را، چوبش زدند، فاطمه صاحب عزا است
جواب عدو را داد، سنگش زدند، فاطمه صاحب عزا است
اطفال حسین کربلا، تشنه بودند، فاطمه صاحب عزا است
ناله ی العطش بالا گرفت، فاطمه صاحب عزا است
میهمان را با لب تشنه کشتند، فاطمه صاحب عزا است
سر از بدنش جدا کردند، فاطمه صاحب عزا است

جسم میهمان سه روز، روی زمین ماند، فاطمه صاحب عزا است
اسب تاختند، بر بدنش، فاطمه صاحب عزا است
اهل بیتش را، اسیر کردند، فاطمه صاحب عزا است
چهل منزل، اسیر بودند، فاطمه صاحب عزا است
رقیه در خرابه، جان داد، فاطمه صاحب عزا است
سرِ بابش را دید، بی تاب شد، فاطمه صاحب عزا است
خدا داند چه گذشت، بر زینب، فاطمه صاحب عزا است
یک زن و این همه اندوه، فاطمه صاحب عزا است
دست سقا، کربلا قطع شد، فاطمه صاحب عزا است
اطفال منتظر آب بودند، فاطمه صاحب عزا است
علمدار کشته شد، کمر شاه شکست، فاطمه صاحب عزا است
ناله ی اطفال بلند شد، آب نخواهیم، فاطمه صاحب عزا است
اصغر روی دست پدر، کشته شد، فاطمه صاحب عزا است
شیرخواره بود، تشنه بود، آب نبود، فاطمه صاحب عزا است
«خادم» تو ندانی چه شد کربلا، فاطمه صاحب عزا است
شاه گفت: جگرم از تشنگی می سوزد، فاطمه صاحب عزا است

بیا تا برویم کربلا

اربعین است، بیا تا برویم کربلا

ص: ۲۴۱۷

دلِ ما خون است، بیا تا برویم کربلا
اُسرا کربلایند، بیا تا برویم کربلا
اطفالِ پیمبر اسیرند، بیا تا برویم کربلا
از اسارت، بازگشته اند، بیا تا برویم کربلا
آه و ناله بلند است، بیا تا برویم کربلا
سید سجاد بازگشته از سفر، بیا تا برویم کربلا
اُسرا خسته و گریانند، بیا تا برویم کربلا
زینب از سفر آمده، بیا تا برویم کربلا
دلِ او خون است، بیا تا برویم کربلا
جابر از راه رسیده، اشکبار است، بیا تا برویم کربلا
یا حسین گوید و نالد، بیا تا برویم کربلا
این ملاقات جانسوز است، بیا تا برویم کربلا
کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا
همگی یا حسین گویند، بیا تا برویم کربلا
آه مظلومان بلند است، بیا تا برویم کربلا
اطفالِ حسین از سفر آمده اند، بیا تا برویم کربلا
آه و ناله زیاد است، بیا تا برویم کربلا
سخن سید سجاد جگرسوز است، بیا تا برویم کربلا
اشک او جاریست، بیا تا برویم کربلا

زینب با برادر راز دارد، بیا تا برویم کربلا
راز او جانسوز است، بیا تا برویم کربلا
او همی گوید: بی برادر شده ام، بیا تا برویم کربلا
سوز او پایان ندارد، بیا تا برویم کربلا
کربلا همه گریان بوند بیا تا برویم کربلا
اشک همه جاریست، بیا تا برویم کربلا
زائر کربلا، زائر الله است، بیا تا برویم کربلا
از گناه پاک می شویم، بیا تا برویم کربلا
شافع زائر احمد مختار است، بیا تا برویم کربلا
فاطمه خشنود می شود، بیا تا برویم کربلا
قاسم جنت و نار مولاست، بیا تا برویم کربلا
هر قدم یک حج است، بیا تا برویم کربلا
اشک اگر جاری شود، بخشوده ای، بیا تا برویم کربلا
خرمش بهتر از جنت است، بیا تا برویم کربلا
قطره اشکت، سبب آمرزش است، بیا تا برویم کربلا
بیمه گر خواهی شوی، بیا تا برویم کربلا
ما گنهکاریم، بخشوده شویم، بیا تا برویم کربلا
ما که آلوده ایم، پاک شویم، بیا تا برویم کربلا
«خادم» کربلا مکتب ماست، بیا تا برویم کربلا

کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم کربلا

ای برادر، خود را به حسین نزدیک کن، او شفیع ما بُود

هدفش حفظ دین بود، کشته شد، او شفیع ما بُود

هر چه داریم، از حسین داریم، دین ما از او بود

او شهید شد، تا دین بماند، او شفیع ما بُود

حسین، تسلیم طاغوت نشد، تا دین جدّش بماند

هر چه داشت، داد به خدا، او شفیع ما بُود

راه او را، باید برویم، تا دین خدا بماند

کربلایش مکتب ماست، او شفیع ما بُود

کربلا گر زنده ماند، دین زنده است

اشک بر مظلومیش دائم است، او شفیع ما بُود

کربلا تا زنده است، دین زنده است

عزای حسین را برپا کنید، او شفیع ما بُود

نام اکبر و عباس را، زنده دارید، دین زنده است

اصغر عطشان را، از یاد نبرید، او شفیع ما بُود

صدای اطفال تشنه را، خاموش نکنید، دین زنده است

بهر اطفال تشنه گریه کنید، او شفیع ما بُود

نالهِ يَ العَطشِ اطفال، از یاد نرود، دین زنده است

بر عزیز فاطمه، گریه کنید، او شفیع ما بُود

صوت قرآن، از سرِ بَریده، از یاد نرود، دین زنده است

گریه بر عطشان بی کس کنید، او شفیع ما بُود

بدن های بی سر را، فراموش نکنید، دین زنده است

گریه بر سرِ بُریده کنید، او شفیع ما بُود

آه زینب، از یاد نرود، دین زنده است

جگر شاه سوخته است از تشنگی، او شفیع ما بُود

آب اگر نوشیدید، از حسین یاد کنید، دین زنده است

بر غریب بی کس، گریه کنید، او شفیع ما بُود

العطش ها را، از یاد نبرید، دین زنده است

بر غریب کربلا، گریه کنید، او شفیع ما بُود

حفظ دین را، از حسین یاد بگیرید، دین زنده است

علی اکبر، گفت: تشنه ام، یاد کنید، او شفیع ما بُود

هر زمینی کربلا، هر روزی عاشورا بُود

گویید: حسین چه کرد، در کربلا؟ او شفیع ما بُود

کربلا مدرسه ی عشق است، هر زمین کربلا بُود

هر روز عاشورای حسین است، او شفیع ما بُود

هر چه داریم، از حسین داریم، از یاد نبرید

حسین کربلا تشنه کشته شد، او شفیع ما بُود

حقّ در کربلا، آشکار شد، جایی دیگر نشد

فضا تاریک بود، تاریکی را زدود، او شفیع ما بُود

«خادم» عدو هر چه را توجیه کند، کربلا ابطالش کند

او درمانده شده، با خون حسین چه کند، او شفیع ما بُود

از شفیعان است حسین، زود شفاعت می کند

هر که خدمتی کرده، زود شفاعت می کند

روضه خوان بوده، یا مجلس روضه به پا کرده

گریه کرده، گریانده، زود شفاعت می کند

نوکران را، می شناسد، زود شفاعت می کند

زائران را، می شناسد، زود شفاعت می کند

خادم عزاخانه ها را، می شناسد

او بهر ذاکرین، زود شفاعت می کند

آن که خانه ی زائر را نگهداری کند، می شناسد

زائر زائرین را هم شفاعت می کند

آن که خدمت به ذاکر می کند را، می شناسد

آن که ذاکر را راهنمایی می کند را، شفاعت می کند

ذاکر و ماح را، به خوبی می شناسد، شفاعت می کند

خادم و خدمتگزار را می شناسد، شفاعت می کند

هر چه او خواهد را خداوند، انجام می دهد

گر سیاه لشگر هم بوده است او، شفاعت می کند

حسین هر چه داشته، به خدا داده، خدا هم هر چه می خواهد می دهد

هر که، راهی به حسین داشته را، شفاعت می کند

دست او در قیامت، از همه بازتر است، شفاعت می کند

گر دلی بهر او سوخته است را، شفاعت می کند

مجلسی گر بهر عزا ساخته، او شفاعت می کند

خادمی گر فرستاده، بهر روضه، شفاعت می کند

گر غذایی به زائر داده، شفاعت می کند

زائری را گر، پناه داده، شفاعت می کند

روضه خوانی را، گر اطعام کرده، شفاعت می کند

گر پناهِش داده، به منزل رسانده، شفاعت می کند

هر که در راه حسین، کاری کرده است را، شفاعت می کند

گر دوست حسین را، دوست داشته، شفاعت می کند

گر دوستِ دوست حسین را، دوست داشته شفاعت می کند

گر هفت واسطه بردارد، باز شفاعت می کند

گر نصرانی در عزای حسین شرکت کند، فائز شود

خداوند راهی بهر نجاتش، فراهم می کند

گر نصرانی، نذری بهر عزای حسین آورد

حسین از او می پذیرد، راهی بهر نجاتش، فراهم می کند

گر نصرانی، زائر حسین را، اکرامی کند

اکرامش را می پذیرد، راهی بهر نجاتش، فراهم می کند

دری از بهشت، در قیامت، مخصوص حسین است

از این در، حسین هر که را خواند، داخل می کند

«خادم» به مردم بگو: از حسین غافل نشوید

حسین کشتی نجات امت است، هر که را خواهد داخل می کند

راه کربلا باز شده، غم ما تازه شده

عزاخانه ها، باز شده، غم ما تازه شده

پرچم سرخ حسینی، بر سر گنبد آمده

عزای حسین، بر پا شده، غم ما تازه شده

مهدی آل محمد، عزادار است، غم ما تازه شده

او گریان است، عزا برپا شده، غم ما تازه شده

پس بیاید به عزاخانه رویم، گریه کنیم

اشک ها جاری شده، غم ما تازه شده

فاطمه، بهر فرزندی خود، گریان بود

اشک او جاری شده، غم ما تازه شده

انتظارش ز ما، عزاداری بود

او عزادار شده، غَمِ ما تازه شده
انبیا گرد احمد آمدند، تسلیت گویند به او
او پریشان شده، غَمِ ما تازه شده
احمد و حیدر، عزادارند، بهر حسین
اشکشان جاری شده، غَمِ ما تازه شده
انبیا بهر زیارت، کربلا آمده اند
گفتگوها شده، غَمِ ما تازه شده
ملائک، گریانند، به عزاخانه ها می روند
اشکشان جاری شده، غَمِ ما تازه شده
عرشیان و فرشیان، داغدار شدند
اشکشان جاری شده، غَمِ ما تازه شده
کس نبوده، که بهر حسین، گریان نباشد
هر که بوده، اشک و جاری شده، غَمِ ما تازه شده
آدم گریه کرده، خاتم گریان شده
هر که بشنیده، اشک او جاری شده، غَمِ ما تازه شده
جن و انس، پریشان شدند، عالم گریه کردند
آسمان گریه کرد، اشک جنیان جاری شده، غَمِ ما تازه شده
گر خدا را، تأثر بُود، اشک او جاری بُود
اشک مخلوق او جاری شده، غَمِ ما تازه شده

سنگدلی را گفتند: بهر چیزی گریه نکرد، بهر حسین گریه کرد

گفت: این چه ظلمی است شده؟ غَم ما تازه شده

یزید قاتل بود، لیک دو جا، بهر حسین گریه کرد

دید شیرخواره، روی دست اوست، چه کند نداند؟! غَم ما تازه شده

آسمان و زمین و هر چه بود، بهر حسین گریه کرد

کس نبود گریان نشود، غَم ما تازه شده

«خادم» گر هزاران سال، زنده باشی و گریه کنی

قطره ای از دریا بود، ندانی چه شده، غَم ما تازه شده

مظلومان عالم زیادند، بیا کربلا رویم

گر خواهی، دل بسوزد، اشک جاری شود، بیا کربلا رویم

حسن مجتبی گفت: «لا یوم کیومک با ابا عبدالله»

گر تو باور نداری، با من بیا، بیا کربلا رویم

آدم به اهل کسا تو سَل کرد، تا بخشوده شد

لیک گفت: پریشان شدم، جبرئیل گفت، بیا کربلا رویم

جبرئیل به آدم گفت: فرزندت حسین را مصیبتی است

ای کاش می بودی کربلا، بیا کربلا رویم

ای برادر گر خواهی بر حسین گریه کنی، بیا کربلا رویم

هر چه خواهی، آنجا گریه کن، بیا کربلا رویم

کس ندیده، غریبی یا شهیدی را، مثل حسین

گر تو خواهی بینی، بیا کربلا رویم
در جهان کسی را با لب تشنه نکشتمند، مثل حسین
هر چه گفت: تشنه ام آبش ندادند، بیا کربلا رویم
کس ندیده، شیرخواره ای را روی دست پدر تشنه کشتند؟!
کربلا شیرخواره را، روی دست پدر کشتند، بیا کربلا رویم
صدای العطش از اطفال حسین در کربلا بالا می رفت
دلِ سنگ آب شد، بهر آنان، بیا کربلا رویم
سرِ شاهِ کربلا بالای نی بود، بین اطفال حسین
اطفال می سوختند و گریان بودند، بیا کربلا رویم
زینب آمد قتلگاه، برادر را ببیند
زیر تیغ بود، گفت: خواهر برگرد، بیا کربلا رویم
بار دیگر اسیر بود آمد، گفت: آیا تو برادر منی؟!
بدنش آغشته به خون بود سر نداشت، بیا کربلا رویم
کربلا عباس اطفال تشنه را، دید و بسوخت
گفت: برادر زنده ماندن سخت شد، بیا کربلا رویم
شاه گفت: برادر، سقایی کن بهر اطفال من
دست سقا قطع شد، درمانده شد، بیا کربلا رویم
راه ها بستتند، آب را بستند، همگی تشنه شدند
دست سقا قطع شد آب نبود، بیا کربلا رویم

دست نداشت، آب نداشت، ناامید گردیده بود

گفت: برادر، به فریادم برس، بیا کربلا رویم

شاه به سرعت آمده برادر را دید و گفت: کمرم بشکست

بی برادر شدم، بی علمدار شدم، بیا کربلا رویم

یکه و تنها شد گفت: «هل من مُعینٍ یُعینینی»

کس نیامد او را یاری کند، بیا کربلا رویم

تشنه کشتند فرزند پیمبر را، لب تشنه بود

هر چه گفت: جگرم می سوزد، آبش ندادند، بیا کربلا رویم

«خادم» ظلمی بالاتر از این ها نمی شد بکنند

گو که احمد سفارش کرده بود، تا توانید ظلم کنید، بیا کربلا رویم

این حسین کیست؟ که عالم همه گریان اوست

این چه مظلومیست، که عالم همه گریان اوست

شهیدان زیادند، این هم یک شهید است!

فرق چیست؟ که عالم همه گریان اوست؟

این شهید است، خونش، خون خداست

همه چیزش به خدا داده، عالم همه گریان اوست

خون این شهید، اسلام را زنده کرده است

عدو حق را پنهان کرد، او زنده کرد، عالم همه گریان اوست

او شهید شد، تا اسلام برپا بماند، حق زنده شود

او چراغ هدایت شد، عالم همه گریان اوست

کشتی نوح است حسین، تا امت غرق نشوند

کشتی نوح کجا؟ او کجا، همه عالم گریان اوست!

نوح نفرین کرد و بر کشتی سوار شد

فرزند «رحمهُ للعالمین» است حسین، همه عالم گریان اوست!

نوح نفرین کرد، شیطان را خشنود نمود

حسین کاری کرد، شیطان ناامید شد، همه عالم گریان اوست!

نوح کجا، شهید کربلا کجا؟ فرق تا کجا؟!

نوح نفرین کرد، امتی باقی نماند، همه عالم گریان اوست!

حسین کشته شد، سر از تن جدا شد، حق زنده شد

حسین را تشنه کشتند، آب ندادند، همه عالم گریان اوست!

حسین سرش بالای نی رفت، قرآن خواند

سنگ زدند بر او، اطفالش دیدند، همه عالم گریان اوست!

حسین بی کس شد، یار و یاور نداشت

اصحاب و عزیزانش کشته شدند، همه عالم گریان اوست!

اهل و اطفالش، همه تشنه بودند، او تشنه بود

العطش از کربلا بالا رفت، همه عالم گریان اوست!

طفل شیرخوارش تشنه بود، روی دست گرفت

گفت: شیرخوارِ تشنه است، آبش دهید، همه عالم گریان اوست!

اطفال، العطش می گفتند، سقا طاق تیاورد

گفت: برادر، زنده ماندن سخت شد، همه عالم گریان اوست!

گفت: برادر، بهر اطفال من سقایی نما

دست سقا قطع شد، تشنه بود، همه عالم گریان اوست!

شاه تشنه بود، سقا تشنه بود، اطفال تشنه بودند

اهل خیام همه، تشنه بودند، همه عالم گریان اوست!

اکبرش تشنه بود، اصغرش تشنه بود، او تشنه بود

اطفال تشنه بودند، العطش می گفتند، همه عالم گریان اوست!

اهل آسمان و زمین گریان شدند، عدو هم گریه کرد

حق ظاهر شد، دین ظاهر شد، همه عالم گریان اوست!

«خادم» کربلا دین را زنده کرد، حق آشکار گردید

حسین بر همه ی ما حق پیدا کرد، همه عالم گریان اوست!

ای برادر، اشک بر حسین سبب آموزش است، بر او اشک بریز

ای برادر، زائر حسین باش، آمرزیده شوی، بر او اشک بریز

بهر مظلوم، گریه کن او تشنه کشته شد، بر او اشک بریز

سبط احمد دعوت شد، غریب شد، بهر او اشک بریز

اطفالش تشنه بودند، العطش گفتند، بهر او اشک بریز

سَرِ او بالایِ نِی رفت، قرآن خواند، بهر او اشک بریز

قاریِ قرآن بود، چوبش زدند، بهر او اشک بریز

سراو در کوفه قرآن خواند، سنگش زدند، بهر او اشک بریز

تشنه بود، گفت: جگرم می سوزد، بهر او اشک بریز

بدنش مجروح بود، زیر سُمِ اسب رفت، بهر او اشک بریز

رحم نکردند بر سبطِ پیمبر، غریب بود، بهر او اشک بریز

بچه اش را بُرد، گفت: آبش دهید، بهر او اشک بریز

آب ندادند، روی دست پدر، کشتند او را، بهر او اشک بریز

سبط پیغمبر غریب شد، تنها بود، بهر او اشک بریز

صدای غربتش بالا رفت، تشنه بود، بهر او اشک بریز

تشنه او را کشتند، آبش ندادند، بهر او اشک بریز

بچه هایش تشنه بودند، العطش گفتند، بهر او اشک بریز

سقا رفت بهر اطفالش آب آورد، کشته شد، بهر او اشک بریز

ذست سقا قطع شد، تشنه بود، بهر او اشک بریز

سقا کشته شد، امید اطفال قطع شد، بهر او اشک بریز

سقا کشته شد، کمر شاه شکست، بهر او اشک بریز

شاه، بی علمدار شد، غریب شد، بهر او اشک بریز

«خادم» سبط پیمبر غریب شد، تشنه بود، بهر او اشک بریز

عطش اطفال حسین، همه را گریان کرد

طفل شیرخوار، روی دست پدر، همه را گریان کرد

العطش گفتن اطفال، همه را گریان کرد

جگر سوخته ی سبط پیمبر، همه را گریان کرد

ناله ی اطفال وقت جدایی، همه را گریان کرد

سر شاه تشنه بالای نی، همه را گریان کرد

سر بالای نی قرآن خواند، همه را گریان کرد

چوب ظالم بر سر عطشان، همه را گریان کرد

هدیه ی سر بهر سه ساله، همه را گریان کرد

اطفال نالان و سر عطشان، همه را گریان کرد

چهل منزل دیدن رأس پدر، همه را گریان کرد

ناامیدی سقّای تشنه، همه را گریان کرد

دست سقّا جدا شد آب نداشت، همه را گریان کرد

تیر بر گلوی نازک اصغر زدند، همه را گریان کرد

روی دست پدر اصغر کشته شد، همه را گریان کرد

جسم شاه روی زمین ماند، همه را گریان کرد

بدن سبط پیمبر بر زمین ماند سه روز، همه را گریان کرد

اسیری اطفال پریشان، همه را گریان کرد

قاری قرآن را چوب زدن، همه را گریان کرد

«خادم» پریشانی آل الله، همه را گریان کرد

لطف الله بود زائر کربلا شدیم، اشک مان جاری شد

اربعین بود زائر کربلا شدیم، اشک مان جاری شد

اسرا از شام بازگشتند دیدیم، اشک مان جاری شد

جابر انصاری اشک می ریخت، اشک ما جاری شد

زینب آمد سر قبر برادر، اشک ریخت، اشک ما جاری شد

اطفال آمدند، هر کدام حرفی داشتند، اشک ما جاری شد

پای طفلان آبله داشت، شکوه می کردند، اشک ما جاری شد

زینب گفت: برادر، رقیه در شام مانده، اشک ما جاری شد

ناله ی اطفال، گرد قبر پدر بالا گرفت، اشک ما جاری شد

زینب بیش از همه ناله و گریه کرد، اشک ما جاری شد

روضه خوان، زینب بود، اطفال می گریستند، اشک ما جاری شد

کربلا غرق عزا شد، همه گریان شدند، اشک ما جاری شد
اطفال می گفتند، بابا نبودی بر ما چه شد؟ اشک ما جاری شد
سرت بالای نی بد، قرآن خواندی، اشک ما جاری شد
چهل منزل ما تو را دیدیم، گریه کردیم، اشک ما جاری شد
ما اسیر و بی پناه بودیم، بابا سوختیم، اشک ما جاری شد
کس به ما رحمی نکرد، گریان بودیم، اشک ما جاری شد
همه را تو دیدی، شاهد بودی، اشک ما جاری شد
سرت قرآن خواند، سنگت زدند، اشک ما جاری شد
تو جواب یزید را دادی، رسوا شد، اشک ما جاری شد
قاری قرآن بودی، چوبت زدند، اشک ما جاری شد
«خادم» ناله ی اطفال حسین همه را گریان کرد، اشک ما جاری شد

گر بهشت خواهی، بر حسین گریه کن

کربلا گر رفتی، بر حسین گریه کن
آب گر دیدی بنوش، بر حسین گریه کن
طفل شیرخوار تشنه دیدی، بر حسین گریه کن
تشنه بودی آب نبود، بر حسین گریه کن

نالہ ی اطفال تشنہ دیدی، بر حسین گریہ کن
جسم بی سر گر دیدی، بر حسین گریہ کن
بدن پارہ پارہ دیدی، بر حسین گریہ کن
گر سری بالای نبی دیدی، بر حسین گریہ کن
خیمہ ی سوخته دیدی، بر حسین گریہ کن
العطش ها گر شنیدی، بر حسین گریہ کن
نالہ ی اطفال تشنہ شنیدی، بر حسین گریہ کن
طفل تشنہ روی دست پدر دیدی، بر حسین گریہ کن
آب گر نایاب بود و تشنہ بودی، بر حسین گریہ کن
سقای تشنہ گر دیدی دست نداشت، بر حسین گریہ کن
جگر سوخته دیدی آب نبود، بر حسین گریہ کن
اطفال بیچارہ گرد پدر دیدی، بر حسین گریہ کن
غریب بی پناہی گر دیدی، بر حسین گریہ کن
شہدای بی سر، گر دیدی، بر حسین گریہ کن
«خادم» سری قاری قرآن دیدی، بر حسین گریہ کن

کربلایم ما، یاد حسینیم، غریب است حسین

گرد شهداییم، یاد حسینیم، غریب است حسین
حرم را دیدیم، قتلگاه را دیدیم، خیمه گاه را دیدیم سوخته بود
قبرش گوشه را دیدیم زیارت کردیم، غریب است حسین
تَلِّ زینب را دیدیم، آه زینب را شنیدیم، گریه کردیم بهر او
نالهِ اطفالِ تشنه را دیدیم، سوختیم، غریب است حسین
ای برادرِ بیا کربلا تا حقیقت را از نزدیک بینی
گر از نزدیک بینی، تصدیق می کنی، غریب است حسین
نالهِ شیرخواره را گر بشنوی بدان بیخود می شوی
العطش ها تو را گریان می کند، غریب است حسین
من که گویم: بیا کربلا تا از شهیدان نور بگیری
کربلا چند روز بمان، تا بدانی غریب است حسین
خوب گوش کن، تا بشنوی، ناله ی اطفال تشنه را
العطش جان سوز است، بیا تا بدانی غریب است حسین
گویند: سرِ مظلوم قرآن خوانده، دیدنی است
گر بینی چوبش می زنند، دانی غریب است حسین
گر بینی، جسم بی سری روی زمین است گریه کن

ص: ۲۴۳۶

پس بیا از نزدیک بین، تا بدانی، غریب است حسین

کربلا را دیدیم، قبر امام را زیارت نمودیم

قبر شش گوشه را دیدیم، قبر امام را زیارت نمودیم

عشق را یافتیم، اشک ریختیم، قبر امام را زیارت نمودیم

معنی العطش را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

آه اطفال تشنه را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

طفل شیرخوار تشنه را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

گریه ی اطفال تشنه را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

گودی قتلگاه و اشک زینب را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

بدن بی سر و زین العابدین را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

تل زینب، آهی زینب را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

سر بالای نبی، اشک اطفال را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

مشک سقا را دیدیم، العطش را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

نالای اطفال تشنه و دست سقا را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

خیمه ی سوخته و آه اطفال را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

اسیری را بر اسیران یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

مجلس یزید و چوب خیزران را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

قاری قرآن و سر بالای نبی را یافتیم، قبر امام را زیارت نمودیم

همه را یافتیم، اندوه زینب معلوم نشد، قبر امام را زیارت نمودیم

سه ساله در خرابه جان داد، او سر بابش را دیده بود

او نالید و نالید تا جان داد، سر بابش را دیده بود

ای برادر چه دانی حسین کیست؟ کربلا چیست بیا تا بدانی

کربلا را ندانی، حسین را ندانی، بیا تا بدانی

کربلا، کرب و بلاست برادر، بیا تا بدانی

ای برادر، اسمی شنیدی از کربلا، بیا تا بدانی

کربلا با نام حسین عجین است، بیا تا بدانی

کس ندیده غریبی، چون غریب کربلا، بیا تا بدانی

کس ندیده شهیدی چون شهید کربلا، بیا تا بدانی

جگر فرزند احمد سوخته کربلا، بیا تا بدانی

سر او بالای نبی رفته کربلا، بیا تا بدانی

بدن او زیر سُم اسبان رفته، بیا تا بدانی

تشنه او را کشته اند، جگرش سوخته، بیا تا بدانی

اکبر و اصغرش را کشته اند، بیا تا بدانی

طفل شیرخوارش را کشته اند، بیا تا بدانی

اطفال تشنه ی او، نالیده اند، بیا تا بدانی

سر او بالای نی قرآن خوانده، بیا تا بدانی

العطش از خیمه ها بالا رفته، بیا تا بدانی

خیمه ی آل پیمبر را آتش زدند، بیا تا بدانی

آل احمد را اسیر کرده اند، بیا تا بدانی

سر سبط پیمبر را بین اسیران برده اند، بیا تا بدانی

سر سبط پیمبر، قرآن خوانده، بیا تا بدانی

به جای احسنت چوبش زده اند، بیا تا بدانی

نجات گر خواهی، بگو: یا حسین

دین و ایمان گر خواهی بگو: یا حسین

گر تو عشق خدا خواهی بگو: یا حسین

شهادت گر بخواهی بگو: یا حسین

بهشت گر خواهی بگو: یا حسین

گر گنهکاری بگو: یا حسین

گر که خواهی پاک شوی بگو: یا حسین

گر که خواهی راه تو نزدیک شود بگو: یا حسین

گر که خواهی نجات یابی ز دوزخ بگو: یا حسین

گر تو خشنودی خدا خواهی بگو: یا حسین

گر رضای حیدر و احمد خواهی بگو: یا حسین

گر تو غصه مندی بگو: یا حسین

گریه کن بهر حسین و بگو: یا حسین

اشک گر داری بگو: یا حسین

اشک خود را ضایع مکن بگو: یا حسین

دلّت گر سوخت بگو: یا حسین

گر پریشان بودی بگو: یا حسین

راه تو گر بسته شد بگو: یا حسین

گر از دنیا سیر شدی بگو: یا حسین

«خادم» اشک بریز و بگو: یا حسین

زائر کربلا، سعی کن بهر حسین، گریان شوی

دل بسوزد، اشک بریزد، بهر حسین، گریان شوی

یاد کن از غربت شاه شهیدان از جگر سوخته ی او

یاد کن از پریشانی زینب، تا گریان شوی
یاد کن از اطفالِ تشنه، از ناله های العطش
یاد کن از اصغر تشنه روی دست پدر تا گریان شوی
یاد کن از بی آبی و بی کسی و آه تشنگانِ حرم
یاد کن از ناله های العطش، تا گریان شوی
یاد کن از لب های تشنه ی شهدا، از سقّای تشنه لب
یاد کن از سوختن خیمه ها، از غربت آل الله، تا گریان شوی
یاد کن از سرِ بالای نی، از دیدن کودکان
یاد کن از بدن بی سر و آه زینب، تا گریان شوی
یاد کن از صوتِ قرآن، از اشک اطفال تشنه
یاد کن از دیدن زینب محزون، تا گریان شوی
یاد کن از جسم بی سر، از زین العابدین، تا گریان شوی
یاد کن از اسیری آل الله، از مجلس شوم یزید
یاد کن از تلاوتِ قرآن، از چوب خیزران، تا گریان شوی
یاد کن از اربعین حسین بازگشت آل الله از سفر
یاد کن از گفتگوی زینب با برادر، تا گریان شوی
یاد کن «خادم» از ناله های اسیران کنار قبر حسین

یاد کن از اشکِ ریزانِ اطفال، تا گریان شوی

اربعین آمدیم کربلا، تا عهد خود امضا کنیم

گر که دستوری رسد، اجرا کنیم، عهد خود امضا کنیم

هدف این بود، بیاییم زیارت کنیم، عهد و پیمان خود تجدید کنیم

گر امام را امری باشد، انجام دهیم، عهد خود امضا کنیم

بلکه نوری بگیریم راه خود را بیاییم، عهد خود امضا کنیم

برکات زیارت فراوان است، دریاییم، عهد خود امضا کنیم

زائران میهمانند، اکرام میهمان واجب است، بهره مند شویم

همه امیدمان همین است، بهره مند شویم، عهد خود امضا کنیم

علی بن موسی فرمود: زیارت حقی است از ما بر زائر باید ما ادا کنیم

زین سبب، امر امام اجرا کنیم، عهد خود امضا کنیم

هدایت از امام است، ما هدایت شویم، عهد خود امضا کنیم

رسالت بدون امامت، ناقص است، عهد خود امضا کنیم

امام خیرخواه و غوث الأمة است، عهد خود امضا کنیم

آمدیم اربعین به زیارت، تا معرفت پیدا کنیم، عهد خود امضا کنیم

عهد ما با امام، اطاعت بود، آمدیم عهد خود امضا کنیم

معرفت در حقیقت این است، آمدیم عهد خود امضا کنیم
زائر با معرفت، خدا را زائر است، آمدیم عهد خود امضا کنیم
زیارت را آدابی است، عارف داند، عهد خود امضا کنیم
زائر با معرفت، خیرخواه زائر است، آمدیم عهد خود امضا کنیم
زائر با معرفت، اهل دنیا نیست، آمدیم عهد خود امضا کنیم
«خادم» چه گویی؟ چه خواهی؟ خود را بین آمدیم عهد خود امضا کنیم

شب آخر شد کربلا، داغ ما تازه شد

جدایی سخت شد بر ما، داغ ما تازه شد
در حرم رفتیم تا وداع کنیم، داغ ما تازه شد
اشک ما جاری شد، ندانستیم چه کنیم، داغ ما تازه شد
در حرم گفتیم: چگونه جدا شویم، داغ ما تازه شد
از حرم جدا شدیم، اشک ما جاری بود، داغ ما تازه شد
قدمی رفتیم، رو به گنبد کردیم، داغ ما تازه شد
گنبد را ندیدیم، دور شدیم، داغ ما تازه شد
با خود گفتیم: آیا باز می گردیم دگر؟ داغ ما تازه شد
از خدا خواستیم، باز قسمت شود، داغ ما تازه شد
به خانه رسیدیم، یاد محبوب بودیم، داغ ما تازه شد

یاد انس با مولا کردیم، داغ ما تازه شد

یاد لذت محبوب کردیم، داغ ما تازه شد

باز گفتیم: آقا بخواه تا بیاییم، داغ ما تازه شد

باز او خواست بیایم آمدیم، داغ ما تازه شد

«خادم» از خدا خواه، تا زائر شویم، هر سه ماه می گذرد زائر شویم

تو بدان مولا کریم است مگو: داغ ما تازه شد

زبان حال اسرا نزد قبر سیدالشهدا (علیه السلام)

اربعین دلسوختگان است به کربلا آمده ایم

چشم ها گریان، دل سوخته، به کربلا آمده ایم

جسم باب دیده اند، سر او را دیده اند، سوی قبر آمده اند

داغدارند، گریانند، گویند: به کربلا آمده ایم

هیچ محزونی، چو آنان نیست، سوی قبر پدر آمده اند

شکوه ها دارند، پریشانند، گویند: به کربلا آمده ایم

درد و دل ها، زیاد است، سوی قبر پدر آمده اند

شکوه ها دارند، پریشانند، گویند: به کربلا آمده ایم

دل ها سوخته، اشک ها جاری، سوی قبر آمده اند

کس نداند، در چه حالند، گویند: به کربلا آمده ایم

آن یکی گوید: بابا، اسیری سخت بود، نبودی چه گذشت

این سخن را، با اشک گوید، بابا به کربلا آمده ایم

آن یکی گوید: بابا اسیر شدیم، درمانده شدیم

دشمن ما را خارجی خواند، اکنون به کربلا آمده ایم

آن یکی گوید: بابا نبودی، چه گذشت بر ما، اسیر شدیم

دشمن ما را شکنجه می کرد، بابا به کربلا آمده ایم

زینب آمد گفت: ای برادر، از چه من جدا شدی

از فراق می میریم، برادر به کربلا آمده ایم

ای برادر، امانت داری کردم در سفر

چکنم رقیه را با خود بردی، به کربلا آمده ایم

مادر اصغر آمد، گفتک طفل تشنه بود سیراب شد یا نشد

تشنه کشتند او را دیدم، به کربلا آمده ایم

مادر اکبر آمد گفت: فرزندم تشنه رفت

آیا سیراب شد، یا نشد؟ به کربلا آمده ایم

همگی گفتند: آقا ببین ما از اسیری باز گشته ایم

تنت را دیدیم، سرت را دیدیم، قبرت را بینیم، به کربلا آمده ایم

قبر اکبر کجاست؟ قبر اصغر کجاست؟ قبر قاسم کجاست؟

قبر عباس علمدار کجاست، به کربلا آمده ایم

بچه ها گفتند: بابا، دیدیم سرت بالای نی بود

قرآن خواندی سنگت زدند، به کربلا آمده ایم
زینب مظلومه گفت: داغ ها بر جگرم ماند برادر
غمت از دل نرود، به کربلا آمده ایم
ای برادر ز اطفالت پیرس، با ما چه کردند
اشک ما جاری بود، سرت بالای نی بود، به کربلا آمده ایم
کس نگفت: این اطفال، آل پیمیراند
از چه آنان اسیر و در به در گشتند، به کربلا آمده ایم
ای برادر! من زن داغدار بودم و مانده بودم چه کنم؟
اطفال می سوختند، گریان بودند، به کربلا آمده ایم
«خادم» بگو بهر این مصیبت تا قیامت گریه کنند
زینب گفت: باور من نبود این ها، به کربلا آمده ایم

زبان حال اسرا هنگام بازگشت به مدینه

از اسیری بازگشتیم سوی مدینه آمدیم
شام سوختیم، کربلا سوختیم، سوی مدینه آمدیم
خبر ما به مدینه رسید سوی مدینه آمدیم
بشیر خبر ما را داد، ما سوی مدینه آمدیم
همگی اشکبار بودیم، طاقت گفتن نداشتیم

سید سجّاد اشک می ریخت، سوی مدینه آمدیم
او گفت: مردم با حسین رفتیم بی حسین آمده ایم
جز من، مردی نمانده، سوی مدینه آمدیم
همه را بال تشنه، سر بریدند کربلا
اکبر را تشنه کشتند، اصغر را تشنه سر بریدند کربلا
پدرم بهر اصغر آب خواست، آب ندادند به او
او گفت: جگرم از تشنگی می سوزد، آب ندادند به او
اصغر را روی دست پدر کشتند، آب ندادند به او
پدرم گفت: شیرخواره است، آب ندادند به او
پدرم را تشنه سر بریدند، آب ندادند به او
جگرش از تشنگی می سوخت، آب ندادند به او

سُر او را بالای نی بردند، ما سوختیم همه
او قرآن خواند، سنگش زدند، ما سوختیم همه
خیمه ها را آتش زدند، ما آواره شدیم
عیال پدرم در بیابان پراکنده شدند، ما سوختیم همه
ما اسیر شدیم، کسی بر ما رحمی نکرد

ص: ۲۴۴۷

اسیری بر ما سخت شد، ما سوختیم همه
چهل منزل اسیر بودیم، به ما رحمی نشد
اسیر بودیم، سر بابِ مان بالای نی بود، ما سوختیم همه
در خرابه خواهرِ کوچکم، جان داد و رفت
شامیان شماتت می کردند، ما سوختیم همه
شامیان شادی کردند، سنگ بر ما زدند
خارجی خواندند ما را، سنگ بر ما زدند، ما سوختیم همه
یزید ما را در مجلس شوم خود طلبید
شماتت کرد، کفر گفت، ما سوختیم همه
پدرم قرآن خواند، جواب داد به او
یزید چوب زد بر لبانش، ما سوختیم همه
«خادم» بس کن، تو ندانی چه گذشته بر اسیران
تو بگو: اسیران را طاقت چوب خیزران نبود، ما سوختیم همه

آخر ماه صفر شد، علی بن موسی کشته شد

مأمون پسر عمّ می گفت: علی بن موسی کشته شد
هر چه گفت: من غریبم، مرا معذورم بدار

اهل و فرزندانم نیستند، مرا معذور بدار

گفت: باید بخوری، ورنه گردن می زنم

از چه بدبینی به من، گردن می زنم

ناچار فرزند فاطمه، انگور مسموم را بخورد

ناگهان جگرش پاره شد، انگور مسموم را بخورد

اباصلت گوید: امام داخل خانه شد

گفت: درب خانه را ببند، من غریبم، داخل خانه شد

لیک او مثل مار گزیده به خود می پیچید

من ندانستم چه کنم، او به خود می پیچید

تا که دیدم، جوادش حاضر شده

دم آخر شده جوادش حاضر شده

ساعتی بافرزند خود راز کرد

امامت را سپرد، با فرزند خود راز کرد

لیک در دامن فرزند جانش را سپرد

آروزش همین بود، در دامن فرزند جانش سپرد

سر او در دامن فرزند بود و جان سپرد

کربلا سر فرزند به دامن پدر بود و جان سپرد

امام رئوف، از فرزند خود آب نخواست
کربلا فرزند تشنه بود، از پدر آب خواست
کربلا آب نبود، پدر تشنه بود، فرزند تشنه بود
اکبر رفت و آمد، گفت: تشنه ام، پدر تشنه بود
گفت: فرزندم، تو امروز سیراب می شوی
با لب تشنه میدان می روی، امروز سیراب می شوی
دم آخر اکبر گفت: بابا سیراب شدم
جدّم آمد سیرابم کرد، بابا سیراب شدم
گفت: بابا تو رفتی و راحت شدی
پدرت بین، گرفتار است، بابا تو راحت شدی
الغرض علی بن موسی، مسموم کشته شد
او غریب بود، تنها بود، مسموم کشته شد
او گفت: هر که از دور آید، مؤمن است و زائرم
من سه بار او را زیارت می کنم، مؤمن است و زائرم
«خادم» امام رئوف را زیارت کن هر سه ماه
مانعی نیست یک شب بمانی، زیارت کن هر سه ماه

گویند: علی بن موسی الرضا غریب بوده است

از مدینه تنها آمده، بین مردم، غریب بوده است

نشانِ غربتش این بود که گفت: بهر من عزاداری کنید

نفاقِ مأمون بوده، خون دل می خورده، غریب بوده است

زندگی با اهل نفاق، عذاب‌یست الیم الیم

مأمون عالم بوده، منافق بوده، امام، غریب بوده است

هدفِ مأمون کشتنِ امام و امامت بوده است

او می خواسته امام، بی اعتبار گردد، غریب بوده است

مأمون ندانسته، عزت دست خدا می باشد

هر که را او خواهد، عزت می دهد، گر چه، غریب بوده است

زین سبب مأمون، خون دل می داد و می گفت یابن عم

زهر را تحمیل کرد بر امام، او غریب بوده است

فرمود: مکن این چنین، من غریب اینجا

او گفت: گر اطاعت نکنی گردن می زنم، غریب بوده است

او غریب بوده، تنها بوده، اهل او حاضر نبوده

در غریبی مسموم شده، به خود می پیچیده، او غریب بوده است

تا که فرزندش جواد آمده، پدر را در آغوش گرفته

آرزویش دمِ آخر حاصل شده، غریب بوده است
من که گویم کربلا، پدر، فرزند خود را در آغوش گرفته
او غریب تر بوده، علی بن موسی، غریب بوده است
کربلا پدر و فرزند تشنه و غریب بوده اند
یاوری بهر آنان نبوده، علی بن موسی، غریب بوده است
علی اکبر تشنه بوده، گفته: پدر آیا آبی هست بهر من؟
پدر گفته: آب ندارم بابا، او غریب بوده است
علی بن موسی گفته: گر گریه می کنی، بهر جدم گریه کن
جدم را با لب تشنه کشته اند، او غریب بوده است
کربلا آب قیمت جان بوده، اصغر را روی دست پدر کشته اند
غربتی بالاتر از این نبوده، او غریب بوده است
من که گویم: غریب الغربا، حسین بوده است
غریب تر از او، نبوده، او غریب بوده است
هر چه داشته، به خدا داده، چیزی بهر خود نداشته
دمِ آخر گفته: خدایا هر چه داشتم دادم، او غریب بوده است
زین سبب معصومین گفته اند: «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله»
چه کسی مثل او غریب بوده؟! او غریب بوده است

«خادم» از کجا گفتی: حسین، غریب الغریباست؟

این سخن از حجه‌بن الحسن است، او غریب بوده است

آخر ماه صفر، مسموم شد، علی موسی الرضا

زهر مأمون کشنده بود، مسموم شد، علی موسی الرضا

او در اثر زهر، پنجاه بار نشست و برخاست

وارد خانه شد، غریب بود، علی موسی الرضا

گفت: اباصلت دربِ خانه ام را ببند

داخل حجره شد، مار گزیده بود، علی موسی الرضا

اباصلت گوید: من درمانده شدم چه کنم؟

ناگهان جوادش آمد، خشنود شد، علی موسی الرضا

سرِ بابش را به دامن گرفت، آرزویش بر آورده شد

در کنار فرزند خود جان داد، علی موسی الرضا

حسین در کربلا، سر فرزند خود، بر دامن گرفت

گفت: عزیزم راحت شدی، عکس علی موسی الرضا

علی بن موسی الرضا، امام رئوف است رئوف

رأفتش عام است، مردم اشك بریزید، بر علیّ موسی الرضا

او گفته: زائرم را سه جا، بازدید می کنم

این نشان رأفت اوست، اشك بریزید، بر علیّ موسی الرضا

او غریب بود، غریب الغربا بود رضا

اکنون غریب نیست، اشك بریزید، علیّ موسی الرضا

هرکه را بعد از رحلتش، بر او گریه کنند

او در مدینه بود و گفت: اشك بریزید، علیّ موسی الرضا

گفتند: بر سر راه مسافر، نباید اشك بریزید

او گفت: این مسافر بازگشت ندارد اشك بریزید، علیّ موسی الرضا

رفت با قبر جدّش وداع کرد، هرچه کرد نشد

اشك او جاری بود، باز رفت، اشك بریزید، بر علیّ موسی الرضا

خون دل می خورد نزد مأمون، او می گفت یابن عمّ

او منافق بود، عالم بی عمل بود، اشك بریزید، بر علیّ موسی الرضا

دو سال قبل از شهادت گفت: مرا بهر کشتن می برند

هم چنین شد، او را کشتند، اشك بریزید، بر علیّ موسی الرضا

بارها در خراسان، آرزوی مرگ می کرد از خدا

راحتم گر مرگ است، خدا مرگم را برسان، اشك بریزید، بر علیّ موسی الرضا

آرزویش بر آورده شد، در راه خدا کشته شد

شهادت سهم اولیای خداست، اشك بریزید، بر علیّ موسی الرضا

بدنش را برداشتند، کفن کردند، با عزّت دفن نمودند

لیک بدن جدّش حسین، سه روز ماند روی زمین، اشک بریزید، بر علیّ موسی الرضا

«خادم» امامان همه، یا مقتول، یا مسموم شدند

لکن «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» اشک بریزید، بر علیّ موسی الرضا

امام رئوف گفت: اگر بر چیزی گریه کنید، بر جدّ من گریه کنید

با لب تشنه کشتند او را، بر جدّ من گریه کنید

شهادت جوادالأئمه در مدینه ۱۳۹۸

صاحب جوادى، یا جوادالأئمه ادرکنا

تو جوادى یا جوادالأئمه ادرکنا

یک جواد بیش نداریم یا جوادالأئمه ادرکنا

ما فقیریم، یا جوادالأئمه ادرکنا

تو جوادى تو کریمی ما به تو رو می کنیم

یوسفی تو ما خطا کردیم، یا جوادالأئمه ادرکنا

یوسفی تو، ما را بضاعت نیست آقا

نظری کن به ما، یا جوادالأئمه ادرکنا

تشنه بودی آب زهرت داده اند

تو چون جدّت شدی، یا جوادالأئمه ادرکنا

حسین لب تشنه بود، تو را آب داده اند

جگرت سوخت، یا جوادالأئمه ادرکنا

سوختی چون پدرت، به خود پیچیدی
هر چه گفתי آبت ندادند، یا جوادالائمہ ادرکنا
قاتلت رحم نکرد، تشنه بودی، چو جدّت بودی
تشنه جان دادی، یا جوادالائمہ ادرکنا
بدنت چو جدّت سه روز، روی زمین ماند
طیر و وحش گریان شدند، یا جوادالائمہ ادرکنا
تو چو جدّت حسن مسموم شدی!
همسرت قاتلت شد، یا جوادالائمہ ادرکنا
لیک چو جدّت حسین، غریب نشدی
سر تو بالای نی نرفت، یا جوادالائمہ ادرکنا
دل تو بهر اهل و عیال خون نشد
بدنت از سر جدا نشد، یا جوادالائمہ ادرکنا
بهر اهل و عیال، چو جدّت نسوختی
نالہ ی العطش نداشتی، یا جوادالائمہ ادرکنا
عطش اطفال، جگرت را نسوخت
آب قیمت جان نبود، یا جوادالائمہ ادرکنا
اهل بیت تو اسیر نشدند
بی کس و بی پناه نشدند، یا جوادالائمہ ادرکنا
بدنت زیر سم اسبان نرفت

خواهرت ندید و نسوخت، یا جوادالأئمه ادرکنا

کی دمِ آخر گفתי: یا غیاث المستغیث

کی زیر شمشیر بودی و گفתי، یا جوادالأئمه ادرکنا

دمِ آخر با خدایت چه گفתי آقا؟

تو چو جدت نسوختی، یا جوادالأئمه ادرکنا

پدرانت گفتند: لا یوم کَیومک یا ابا عبدالله

آیا این سخن گفתי تو؟ یا جوادالأئمه ادرکنا

«خادم» روضه ی حسین خوانی یا جواد

بی شباهت نیستی با جدت، یا جوادالأئمه ادرکنا

روز اول یا هشت ربیع عسکری مسموم شد

فرزندش چارساله بود، امام عسکری مسموم شد

معمد یا دیگری مسموم کرد، فرزند فاطمه را

دمِ آخر از فرزند خود آب طلبید، امام عسکری مسموم شد

فرزند پدر را، با آب مصطکی سیراب نمود

آروزیش همین بود، امام عسکری مسموم شد

کربلا فرزند از پدر آب خواست، آب نبود بهر او

پدر تشنه بود، فرزند تشنه بود، آب نبود بهر او

گفت: عزیزم امروز، از دست جدت سیراب می شوی

رو به میدان کرد و پدر سوخت و گفت: از دست جدّت سیراب می شوی

قد و بالای جوانش را دید و گفت: خدا

بهترین یادگار جدّم بود، آهی کشید و گفت: خدا

خُلق و خویش، جمالش، سخنش، چون او بود

یادگار جدّش بود علیّ، سخنش چون او بود

دَمِ آخر پدر آمد، بالین پسرش

حجهن الحسن، دَمِ آخر آمد، بالین پدرش

پدر آمد بالین پسر، سوخت و گفت

پسرم «علیّ الدنيا بعدك العفا» سوخت و گفت

تو رفتی ز دنیا بابا رحمت شدی تو

پدرت را بین گرفتار است، بابا رحمت شدی تو

بدن اکبر پاره پاره بود، گفت جوانان بیاید

طاقتم نیست علی را ببرم، جوانان بیاید

بدنِ علیّ اکبر را عدو، از دشمنی مثله کرد

دشمنی با جدّش علیّ داشت، از دشمنی مثله کرد

الغرض حجهن الحسن، پدر را سیراب نمود

آروزی پدر بود، او پدر را سیراب نمود

آروزی هر پدر، دم آخر دیدن فرزند بود

کربلا دم آخر هم آروزی پدر، دید فرزند بود

لیک فرزند بیمار بود، از دور می گفت: پدر

استغاثه می کرد پدر، او از دور می گفت: پدر

گویند: گفت: عمّه، عصا و شمشیر بیاور

پدرم استغاث می کند، عصا و شمشیر بیاور

عمّه گفت: عزیز برادر تو نداری طاقتی

گفت: عمّه بین چه می گوید پدرم، عصا و شمشیر بیاور

مهدی آل محمد، چار ساله بود غریب بود

پدر را از دست داد، چار ساله بود غریب بود

پدر غریب بود، فرزند غریب بود چار ساله بود

پدر تشنه باشد فرزند آبش داده چار ساله بود

دشمنان چو موسی، اطراف او کمین کرده بودند

تا که گر بیندش، او را بکشند، اطراف او کمین کرده بودند

همه دانید، مهدی چو مؤمنی، دشمنان فراوان داشته است

فرعون زمان، دشمن او بوده، دشمنان فراوان داشته است

بهر خدا مشکلی نیست، عیسی نوزاد بود پیمبر گردیده

خدا حافظ او شد، مشکلی نیست، مهدی چار ساله بود امام گردید

لیک پدر دَمِ آخر، تشنه است، فرزند چار ساله بود

فرزند، پدر را آب داد، مشکلی نبود، چار ساله بود

اینجا پدر تشنه بود، فرزند چار ساله بود

کربلا، پدر تشنه بود، فرزند تشنه بود، فرزند بیست و چند ساله بود

شیعیان باید، بهر مهدی و پدر گریه کنند

دَمِ آخر پدر تشنه بود، بهر پدر گریه کنند

لیک مهدی، بهر جدّش، صبح و شام گریه می کند

تو گر خواهی مهدی را ببینی، مهدی صبح و شام گریه کن

عسکری غریب بوده، مهدی چار ساله بوده است

پدر تشنه بوده، از فرزند آب خواسته، چار ساله بوده است

کربلا پدر غریب بوده، فرزند تشنه بوده است

آب نبوده، پدر تشنه بوده، فرزند تشنه بوده است

فرزند آب خواسته، پدر تشنه بوده است

کار سخت گردیده بر پدر، پدر تشنه بوده است

دَمِ آخر فرزند گفته: پدر سیراب شدم، غم مخور

جدّم مرا سیراب نمود، دیگر تشنه نشوم، غم مخور

سرِ فرزند به دامان پدر بوده، جان داده است

پدر تشنه بوده، غریب بوده، فرزند جان داده است

کربلا، پدر تشنه بوده، فرزند تشنه بوده است

فرزند آب خواسته از پدر، پدر تشنه بوده است

شیعیان باید، بر پدر و فرزند گریه کنند

امروز مهدی یتیم است، بر پدر و فرزند گریه کنند

لیکِ مهدی گوید: من صبح و شام، بر جدم گریه می کنم

شما نیز گریه کنید، من صبح و شام، بر جدم گریه می کنم

بهر هر که گریه می کنید، بهر جدّ من گریه کنید

دلِ من شاد می شود، گر بهر جدّ من گریه کنید

«خادم» تو نیز بهر حسین، هر صبح و شام گریه کن

هر چه خواهی، به تو می دهند، هر صبح و شام گریه کن

مردم امروز، مهدی عزادار پدر است

حضرت عسکری، رحلت نموده، مهدی عزادارِ پدر است

پس بیایید، تسلیت گوئیم، بهر او

او یتیم گشته در کودکی، مهدی عزادارِ پدر است

صاحبِ عزا، فاطمه است مهدی یتیم پدر است

تسلیت بهر کودکِ یتیم گوئیم، مهدی عزادارِ پدر است

سال هایست، مهدی بی پدر گردیده است

چار ساله بوده، پدر از دست داده، مهدی عزادارِ پدر است

چار ساله بود، دمِ آخر، پدر را سیراب نمود

آرزوی پدر برآورده شد، مهدی عزادارِ پدر است

کربلا فرزند، بیست و چند ساله بود پدر را آب نبود

گفت: آیا آبی هست بنوشم؟ مهدی عزادارِ پدر است

پدر آمد سرِ فرزند را به دامن گرفت و گفت:

عزیزم سیراب شدی، راحت شدی؟ مهدی عزادارِ پدر است

فرزند ناله ای زد نزد پدر، جان سپرد

پدر گفت: راحت شدی، من گرفتارم، مهدی عزادارِ پدر است

اینجا فرزند غریب شد، کربلا بابش غریب شد

بیاید کربلا، بر پدر گریه کنیم، مهدی عزادارِ پدر است

کربلا پدر تشنه بود، فرزند تشنه بود

هر دو، لب تشنه کشته شدند، مهدی عزادارِ پدر است

اینجا پدر تشنه بود، فرزند تشنه نبود

فرزند، پدر را سیراب نمود، مهدی عزادارِ پدر است

الغرض مهدی پدر را آب داد، پدر تشنه بود

کربلا، پدر تشنه بود، پسر تشنه بود، مهدی عزادارِ پدر است

هیچ روزی چون کربلایِ حسین نبود

زین سب مهدی صبح و شام گریان حسین است، امروز عزادار پدر است

مردم امروز، بر پدر و فرزند گریه کنید

پدر مسموم است، فرزند گریان است، عزادار پدر است

لیک بهر هر کدام گریه می کنید، بر حسین هم گریه کنید

این سخن از امام رئوف است، مهدی عزادار پدر است

حسین را تشنه چون گوسفندی، سر بریدند

گوسفند را آب می دهند، حسین را تشنه سر بریدند، مهدی عزادار پدر است

اهل عالم بیایید همه، بهر حسین گریه کنید

حسین را لب تشنه کشتند، مهدی عزادار پدر است

بهر هر مظلومی گریه کنید، بهر حسین هم گریه کنید

هیچ مظلومی مثل حسین نیست، مهدی عزادار پدر است

«خادم» صبح و شام، چو مهدی، بر حسین گریه کن

به خدا، گر گریه کنی، مهدی را ببینی، مهدی عزادار پدر است

حجه بن الحسن ما عزادار پدرت هستیم بیا

جلسه یِ عزا بر پا شده، ما عزادار پدرت هستیم بیا

عزاداران پدرت را، نظری کن آقا بیا

دَم در خوش آمد گو، ما عزادار پدرت هستیم بیا

ما که لایق نیستیم، بهر پدرت آقا بیا

نگاهی کن، دعا کن به ما، ما عزادار پدرت هستیم بیا

گر گنهکاریم نالایقیم، آقا بیا

گنهکاران کجا باید روند، ما عزادار پدرت هستیم بیا

تو کریمی، اولادِ کرامی، آقا بیا

بهر امید آمدیم ما، ما عزادار پدرت هستیم بیا

تو دانی بهر تسلیت آمده ایم، آقا بیا

دل ما را شاد کن، ما عزادار پدرت هستیم بیا

مادرت صاحب عزاست، تو عزاداری بیا

مادرت مهربان است، ما عزادار پدرت هستیم بیا

حجهن الحسن به حقّ مادرت آقا بیا

ما شرمنده ات هستیم، ما عزادار پدرت هستیم بیا

تو فرمودی: من شما را از یاد نبرم

از مراعات شما غافل نیستیم، ما عزادار پدرت هستیم بیا

ما کسی را جز تو نداریم آقا بیا

امام ما تویی آقا، ما عزادار پدرت هستیم بیا

ما گنهکاریم، غافلیم، دوست شماییم،

بهر ما دعا کن آقا، ما عزادار پدرت هستیم بیا

دشمنان را، راهنمایی، دوستان را بنگر

بهر آنان دعا کن آقا، ما عزادار پدرت هستیم بیا

ما دوستانِ خاندانِ نبوتِ هستیم، آقا بیا

ادعای شیعه بودن نداریم، ما عزادارِ پدرت هستیم بیا

تو امام و حجّتِ حقّ هستی، آقا بیا

دلِ ما را شاد کن آقا، ما عزادارِ پدرت هستیم بیا

ما دعا می کنیم بهر ظهورت، آقا بیا

تو دعا کن ما را هدایت شوم، ما عزادارِ پدرت هستیم بیا

تو فرمودی: بهر ظهورم دعا کن

ما دعا کردیم بهر ظهورت، ما عزادارِ پدرت هستیم بیا

ما که دانیم تو کریمی، تو رحیمی، غوثِ الأُمّه هستی

ما ضعیفیم، بیچاره ایم، ما عزادارِ پدرت هستیم بیا

رحمتی واسعهِ ی حق تویی آقا بیا

هر چه داریم از تو داریم، ما عزادارِ پدرت هستیم بیا

«خادم» اصرار مکن، مصلحت این است بدان

باید اصلاح شویم و گوئیم بیا، ما عزادارِ پدرت هستیم بیا

هشتم ماه ربیع، رحلتِ امامِ عسکریست

معتزّ، قاتل است، رحلتِ امامِ عسکریست

والدِ حجّتِ ماست، امامِ عسکریست

او چون والدِ موساست، امامِ عسکریست

حجّه بن الحسن، عزادار پدراست

تسلیت گوئیم به او، عزادار پدر است

امام عسکری دمِ آخر، آب خواست از فرزند خود

او پنج ساله بود، آب داد به پدر، عزادار پدر است

پسر آب داد به پدر، پدر تشنه بود

کربلا پسر آب خواست، آب نبود، پدر تشنه بود

کربلا پدر تشنه بود، پسر تشنه بود آب نبود

اطفال العطش می گفتند، پسر تشنه بود آب نبود

زین سبب مهدی سقا شد، بهر پدر

پدر تشنه بود، فرزند، سقا شد، بهر پدر

کربلا، پدر تشنه بود، فرزند تشنه بود آب نبود

عبّاس تشنه بود، سقا تشنه بود، آب نبود

بچه ها تشنه بودند، پدر تشنه بود، سقا تشنه بود

دست سقا قطع شد، پدر تشنه بود، سقا تشنه بود

مهدی، پدر را سیراب کرد، جدش تشنه بود

او دریغ می خورد، ای کاش کربلا بودم، جدش تشنه بود

زین سبب گوید: هر صبح و شام، بهر جدم گریه می کنم

اشک می ریزم، گر اشکم تمام شد، خون گریه می کنم

الغرض امام مهدی، عزادار پدر است

او در این روز، یتیم خواهد شد، عزادار پدر است
شیعیان و دوستان باید او را، تسلیت دهند
مثل او محزون باشند، او را تسلیت دهند
او اشکبار پدر است، محزون و پریشان بُود
غیبتش شروع می شود، محزون و پریشان بُود
او امام ماست، خیرخواه ماست، پدر است
بهتر از هزار پدر می باشند، او پدر است
او رئوف است بهر ما، غوث الأمه است
او فریادرس شیعیان و دوستان است، غوث الأمه است
او به فکر ماست، ما را از یاد نبرد
بلا را از ما دور کند، ما را از یاد نبرد
«خادم» او دعاگوی ماست، ما فکر او نیستیم
او ولی نعمت ماست، ما فکر او نیستیم

ای خدا گو مهدی بیاید

ای خدا ولایت را به ما برسان
لایق دیدارش شویم، او را به ما برسان
ای خدا به حق مصطفی و مرتضا گو بیاید
ای خدا چاره ای نیست، او را به ما برسان
ای خدا، دین و مسلمانی نمانده، گو بیاید

ای خدا به حقّ فاطمه او را به ما برسان

ای خدا در مانده شدیم راه دیانت بسته است

کس به فکر دین و ایمان نیست، او را برسان

ای خدا زندگی سخت شده، راه ما بسته شده گو بیاید

ای خدا منکرات همه جا را گرفته، او را برسان

ای خدا، ما ندانیم چه کنیم، دین تو در خطر است

ای خدا، مردم به فساد رو آورده اند، او را برسان

ای خدا، کسی مانع از منکر نیست، مردم اهل منکرند

گو بیاید، امید صلاح نیست، او را برسان

ای خدا چاره ای جز ماندن در خانه نیست، گو بیاید

ای خدا حرف حقّ پذیرفته نیست، او را برسان

ای خدا منکرین حجاب گویند: حجابی نیست، گو بیاید

ملحدی است گوید: حجاب نی واجب نی مستحب او را برسان

ای خدا دشمن از خارج و داخل به جنگ آمده است

ای خدا بی حیایی از حدّ گذشته، او را برسان

ای خدا ما ندانیم راه چاره چیست همه فاسد شده اند

ای خدا چاره ساز تویی ما چه کنیم؟ او را برسان

ای خدا ما به تو شکوه کنیم، نی پیمبر نی امامی داریم

ای خدا دیگر نصیحت چاره ساز نیست، تو او را برسان

ای خدا او گفت: بهر فرجم دعا کنید، ما دعا کردیم به او

ای خدا گو بیاید، ما بیچاره ایم، او را برسان

ای خدا تو دانی، ما دعا می کنیم بهر او، گو بیاید

ای خدا، دین داری سخت شده چه کنیم؟ او را برسان

ای خدا راه بسته شده، دست ما بسته شده گو بیاید

ای خدا ما مانده ایم چه کنیم، استهزاء می کنند، او را برسان

ای خدا به حق مادرش فاطمه، رحمی کن، گو بیاید

گر نیاید، زندگی سخت است، مؤمنان خوارند، او را برسان

ای خدا ارحم الراحمینی، اکرم الأکرمینی، گو بیاید

ای خدا، محرومین زیادند، کس به فریاد نرسد، او را برسان

ای خدا رحمت تو واسع است، تو کریمی دست ما را بگیر

بی پناهییم ما، بیچاره ایم، پناه ما توئی، او را برسان

ای خدا به حق مهدی و آباء او رحمی کن به ما

گر نیاید، گو ما چه کنیم؟ درمانده ایم، او را برسان

ای خدا ما به مردم گوئیم: مهدی خواهد آمد، گو بیاید

مردم گویند: او کی خواهد آمد، ای خدا، او را برسان

«خادم» چه گویی؟ خداوند دانا و حکیم و رحیم است

تو ندانی حکمت او چیست؟ بس گویی: او را برسان

ای خدا جمعه سیدالایام است، گو مهدی بیاید

ای خدا، مستضعفین منتظرند، گو مهدی بیاید
ای خدا، دنیا پر از ظلم و جور است، گو مهدی بیاید
ای خدا، رحمی کن بر بندگانت، گو مهدی بیاید
ای خدا، کار ما سخت شده، ظلم و جور فراوان شده
ما از اصلاح ناامیدیم، گو مهدی بیاید
همه اهل فسادند، راه خیر بسته شده چه کنیم؟
فساد داخل خانه ها آمده، گو مهدی بیاید
راه اصلاح نیست، امید اصلاح نیست، چه کنیم؟
عالی و دانی، رو به فسادند، گو مهدی بیاید
همه می نالند و شکوه دارند، از دنیای خود
کس به فکر آخرت نیست، گو مهدی بیاید
ای خدا از اسلام جز اسمی نمانده، مسلمانی نیست
جرأت بر گناه، زیاد است، گو مهدی بیاید
فساد همه جا را گرفته، هیچ کس مانع نشود
ما اگر حرفی زنیم، کس نپذیرد، گو مهدی بیاید
نهی از منکر تعطیل شد، همه با هم سازگارند
گناه را می پسندند، گو مهدی بیاید
گناهان را گناه نمی دانند، گویند: حلال شد

حرام ها حلال، حلال ها حرام شده، گو مهدی بیاید
هر که را بینی در دین خدا نظری می دهد، کارشناس است
علما نزدشان بی خردند، گو مهدی بیاید
ای خدا، فحشا و منکر آشکار شده، بی حیایی زیاد شده
گر کسی منعی کند، گویند: مگو، گو مهدی بیاید
اهل دین را نادان و عقب مانده دانند همه
گناهان را می پسندند، گو مهدی بیاید
گنهکار محترم، مؤمن اهانت می شود
از تعجب مانده ایم ما، گو مهدی بیاید
هر کجا می رویم همین است، خدایا مانده ایم
چه کنیم؟ حرف ما را نپذیرند، گو مهدی بیاید
دشمن دین، آزاد است، هر چه خواهد، گوید
بهداشت محترم است، گناه آزاد است، گو مهدی بیاید
همه جا نظیف است، گناه آزاد است
این را تمدن می نامند، گو مهدی بیاید
راه خیر بسته شده، راه شرّ باز شده
کار خیر را زیبا ندانند، گو مهدی بیاید
کس به فکر اصلاح نیست، همه اهل فسادند
فساد را صلاح می دانند، گو مهدی بیاید

جوان ها فاسق شدند، زن ها فاسد شدند

منکر را معروف می دانند، گو مهدی بیاید

«خادم» کسی با تو همراه نیست، تو تنهایی

با که گو این سخن ها؟ گو خدا مهدی بیاید

جمعه شد از علی گوئیم یا از مهدی بگوئیم

از علی هر روز می توان گفت، امروز از مهدی بگوئیم

روز جمعه عید ماست، سید الأیام ماست

یاد مهدی می کنیم، امروز از مهدی بگوئیم

فَرَجَش رُوزِ جُمُعَه اسْت سَیِّدِ الْاَیَّامِ بُوْد

ما منتظر اوئیم، امروز از مهدی بگوئیم

او به فکر ماست، مشکل ما، مشکل اوست

پس سزاوار است بیاد او باشیم، امروز از مهدی بگوئیم

همه ی امید ما مهدی بود، راه دیگر نداریم

او فریادرس است، آقاست امروز از مهدی بگوئیم

هر کجا دوستی، شیعه ای بیچاره شود

او مهدی را صدا می زند غوث الأئمه است، امروز از مهدی بگوئیم

او فرموده: ما شما را فراموش نکنیم، از یاد نبریم

ور نه دشمن در کمین است، امروز از مهدی بگوئیم

جمعه‌ها امیدواریم، آقا بیاید، وعده کرده
ما باید آماده شویم، امروز از مهدی بگوییم
به همه گفتیم: آماده شوید، آقا خواهد آمد
روز جمعه وعده‌ی ماست، امروز از مهدی بگوییم
او به من گفت: دعا می‌کنی، بر من هم دعا کن
روی چشمم من دعا کردم، امروز از مهدی بگوییم
به حق خدا، آقا بیا، فساد عالم را گرفته
هر کجا رو می‌کنیم، فساد است، امروز از مهدی بگوییم
دل ما غمگین است، یادت می‌کنیم راهی نداریم
بس تو امید مایی چه کنیم، امروز از مهدی بگوییم
یاد تو دل را آرام می‌کند آقا امیدوار می‌شویم
ترسیم عمر ما بگذرد نیایی، امروز از مهدی بگوییم
هر که را می‌بینیم، هر کجا می‌رویم ناامید می‌شویم
روز جمعه امیدوار می‌شویم، امروز از مهدی بگوییم
ما فراوان شنیدیم فرموده‌ای: بر فرجم دعا کنید
به خدا سوگند دعا کرده ایم، امروز از مهدی بگوییم
آقا تا کی تنهایی؟ تا کی آواره‌ای؟
خود دعا کن، ما دعا می‌کنیم، امروز از مهدی بگوییم
خدایا تو بفریادرس، ما صبر نداریم، مهدی را برسان

همه جا آلوده شده، چه کنیم؟ امروز از مهدی بگوییم

هر که را بینیم فکر دنیا بُود، یاد تو نیست کسی

حرام دل ها را خراب کرده، امروز از مهدی بگوییم

تو بگو ما چه کنیم آقا؟ دل ها مرده است

از خدا و دین جدایند مردم، امروز از مهدی بگوییم

راه اصلاح ندانیم، همه دل مرده اند

بی نماز و روزه اند، امروز از مهدی بگوییم

همه از دین برگشته اند، عابد هوس گشته اند

دام شیطان پهن شده، امروز از مهدی بگوییم

زندگی تلخ شده، راه خیر بسته شده، ما منتظریم

آقا بیا همه اُمید توئی، امروز از مهدی بگوییم

«خادم» ناامیدمان مکن، فرج امید ماست

فساد گر همه را گیرد، آقا بیاید از مهدی بگوییم

آقا کجایی، مدینه آمدم مگه آمدم ندیدم تو را

وعده دادم به خود جمالت را بینم، ندیدم تو را

دور کعبه نگاه می کردم، آقا را بینم ندیدم چرا؟

عرفات رفتم، منا رفتم، مشعر رفتم، بینم ندیدم چرا؟

آمدم باز مگه، گرد کعبه بینم آقا را، ندیدم چرا؟

آرزو داشتم یکبار دیگر بینم آقا را، ندیدم چرا؟

آقا، سفر می گذرد، امید داشتم باز بینم تو را
امید داشتم لبخندی زنی تو را ببینم، ندیدم چرا؟
به حق مادرت ناامیدم مکن، پرسند دیدی یا ندیدی؟
من چه گویم به آنان گویند: دیدی یا ندیدی چرا؟
گر خطا کردم، دیدنت را فاش کردم بگو
هر چه گویی آن کنم، گر فاش کردم بگو
به خدا گر بیایی، فاش نخواهم کرد دیگر بیا
توبه ام را بپذیر، گنهکارم، فاش نخواهم کرد دیگر بیا
تو بزرگواری، ما خطا کاریم آقا لطف کن بیا
دلّ ما را شاد کن، ما خطا کاریم آقا بیا
گفتی: بر فرجم دعا کن، به خدا دعا کردم آقا بیا
دوستان را گفتم: دعا کردند، آقا بیا
شب دعا کردم، روز دعا کردم، آقا بیا
ما گنهکاریم، بیچاره ایم، آقا بیا
آقا، من بهر تو زنده ام تاکنون، آقا بیا
از دعای تو بود من غرق نشدم، آقا بیا
تو بیاد شیعیانت هستی، آقا بیا
ما جفاکاریم به یادت نیستیم، آقا بیا
سفر حج تمام شد، آرزو داشتم بینمت

آرزویم بر نیامد؛ لایق نبودم، آقا بیا

نظری کن به این قطره ی ناچیز، آقا بیا

امیدوار بودم، گفتم: آقا را ببینم، آقا بیا

ناامیدی گناه است، آقا بیا

گفتند: تو آقا را این مدّت ندیدی؟ چه گویم؟ آقا بیا

گفتم: نه، ندیدم، چه باید بکنم آقا بیا

باز اگر پرسند چه گویم به آنان؟ آقا بیا

من مریضم، بیمارم چه کنم؟ آقا بیا

پیر شدم من، به تو امیدوارم، آقا بیا

دلّم را بردی آقا، پس چرا لبخند زدی؟

هر وقت یادت می کنم، آرزو می کنم آقا بیا

من همان نوکرم، خادمم آقا بیا

به که گویم تا بیایی، به حق مادرت آقا بیا

به خدا دوستت دارم عاشقم آقا بیا

تو، به بیچاره ها سر می زنی، آقا بیا

بیا بگو ما باید چکنیم این زمان، آقا بیا

گر نیایی چه کنیم؟ به که گوئیم؟ آقا بیا

جمعه شد آماده شوید، مهدی خواهد آمد

همه آید به استقبال او مهدی خواهد آمد

راه را باز کنید، فرزند فاطمه خواهد آمد
و عده ی او حق است، او گفته خواهد آمد
گل بریزید سرِ راهش، شاد شوید او خواهد آمد
آب و جارو کنید، عزیز فاطمه خواهد آمد
قدمش بر سر ما باد، عزیز فاطمه خواهد آمد
و عده ی حقّ، حقّ است، مهدی آل محمد خواهد آمد
بروید آماده شوید، هر چه دستور دهد انجام دهید
مشکل ما همین است، ورنه، مهدی آل محمد خواهد آمد
گر دعا می کنید بر فرجش، راست گوید و بگوید
ما همه منتظریم، مهدی آل محمد خواهد آمد
او فرمود: برای فَرَجَم دعا کنید، می آیم
ما مشغول دعاییم، مهدی آل محمد خواهد آمد
کار او دست خداست، تا ببیند چه کنید
گر شما صادق و راستگو باشید، مهدی آل محمد خواهد آمد
علت تأخیر، ما هستیم، باید اصلاح شویم
مانعش ماییم، ورنه مهدی آل محمد خواهد آمد
گر دعا کنیم و آماده نباشیم، مقصّر ماییم چه کنیم؟
خود را اصلاح کنید و بدانید، مهدی آل محمد خواهد آمد
ای برادر گر آقا بیاید و دستوری دهد تو چه کنی؟

امر او را واجب است بپذیری، مهدی آل محمد خواهد آمد

تو اگر آماده نیستی، این قدر اصرار مکن

مهمان دعوت می کنی، آماده نیستی، مهدی آل محمد خواهد آمد

او برای عدل و عدالت آید، آیا عدل او را می پذیری؟

اکنون خود را امتحان کن، مهدی آل محمد خواهد آمد

او از ظلم و فساد، جلوگیری می کند، تو در چه حالی؟

تو اگر ظالمی او با تو چه کند؟ مهدی آل محمد خواهد آمد

همه آید آماده شویم، پاک شویم و گوئیم بیا

به خدا گر راست گوئیم، بدانیم، مهدی آل محمد خواهد آمد

مانعش ماییم برادر، بیا تا پاک شویم

ما که آلوده ایم، مهدی آل محمد نخواهد آمد

لیک بیا تا به خدا گوئیم و از مهدی بخواهیم

خدا ما گنهکاران را ببخشد، مهدی آل محمد خواهد آمد

«خادم» تو کی پاک خواهی شد بگو

من ندانم خدا داند کی پاک شوم، مهدی آل محمد خواهد آمد

ای خدا توفیق بده تا پاک شویم

ما ندانیم چه کنیم؟ مهدی آل محمد خواهد آمد

ای خدا به حق مصطفی و مرتضا و فاطمه پاکمان کن

ما گداییم تو کریمی، مهدی آل محمد خواهد آمد

جمعه رفت، مردم، مهدی نیامد

امیدوار بودیم بیاید، مهدی نیامد

قدمش مبارک بود، گر می آمد، نیامد

ما ندانیم چه شد؟ باز مهدی نیامد

خدا داند علت چه بوده، مهدی نیامد

من که گویم: علتش ماییم، مهدی نیامد

از که پرسیم چه کنیم؟ باز مهدی نیامد؟

ما دعا کردیم بارها، بیاید، باز مهدی نیامد

امشب دعا می کنیم، سوگندش می دهیم بلکه بیاید

گر نیامد، نزد احمد می رویم، بلکه مهدی بیاید

گر نیامد نجف می رویم، به مولا گوئیم: مهدی بیاید

گر نشد به مدینه می رویم به مادر گوئیم: مهدی نیامد

گر نشد در بقیع به حسن گوئیم مهدی نیامد

گر نیامد، کربلا می رویم به حسین گوئیم: مهدی نیامد

شب جمعه کربلا می رویم مادرش آن جاست گوید:

فرزندم، شیعیان گویند: مهدی نیامد

گر نیامد مسجد سهله رویم می نشینیم تا بیاید

چون که آمد به او گوئیم شیعیان گویند: مهدی نیامد

گر ندیدیم او را، چهل شب مسجد سهله می رویم

تا که بینیم و گوییم: آقا شیعیان گویند: مهدی نیامد

گر نیامد جمکران می رویم، نمازش را خوانیم

سپس گوییم: آقا شیعیان گویند: مهدی نیامد

گر جواب ما را ندهد، نیمه شب به درگاه خدا گوییم

خدایا، ما خواستیم مهدی بیاید، مهدی نیامد

گر نیامد، گوییم خدایا علت چیست؟ گو بیاید

خدا گوید: شما آماده نیستید و گوید: مهدی بیاید

بروید آماده شوید، تا من بگویم مهدی بیاید

وَر نه همه دانند چرا مهدی نیامد

مهدی پیروانِ پاک خواهد، وَر نه بیاید

بروید پاک شوید، تا من گویم: مهدی بیاید

«خادم» دیدی، به هر در زدی مهدی نیامد

این قَدَر اصرار مکن، پاک شو، تا مهدی بیاید

مردمان گر مهدی خواهید، پاک شوید، تا مهدی بیاید

کاری از من ساخته نیست؟ جز گویم: خدا مهدی بیاید

من ترسم گر غربال شویم، آخر چیزی نماند

پس بگو پاک شوید و گوید مهدی بیاید

مقصر خدا نیست، مهدی نیست، مهدی خواهد آمد

شرط آن پاکی بود پس بگوید: مهدی نیامد

من گویم آمده، ما بین در چه حالیم؟

امر او را اطاعت می کنیم، یا گویم مهدی نیامد

مهدی آل محمد بین ماست، از چه گوئید: مهدی بیاید؟

او منتظر ماست، از چه گوئید: مهدی بیاید؟

گر ما اصلاح شویم، او آماده است

پس بیاید اصلاح شوید، و گوئید: مهدی بیاید

مهدی ناظر احوال ماست، او داند ما چه ایم

خلاف می کنیم و گوئیم مهدی بیاید!

از حرام پرهیز کنید و گوئید: مهدی بیاید

مال خود را پاک کنید و گوئید: مهدی بیاید

اهل تقوا شوید و گوئید: مهدی بیاید

بیاید توبه کنیم و گوئیم: مهدی بیاید

گر که ما آماده نیستی مگو: مهدی بیاید

پاک شو، آماده شو و گو: مهدی بیاید

حرف بیجا مزن، مگو: مهدی بیاید

تو که آماده نیستی مگو: مهدی بیاید

صادق آل محمد گفت: باتقوا شوید تا مهدی بیاید

گر که بی تقوا هستید، مگوئید: مهدی بیاید

همه ی یاران مهدی اهل تقوایند و پاکند

تو که پاک نیستی مگو: مهدی بیاید

مهدی آل محمد پاک است و پاکان را طلبد

بروید پاک شوید و بگویید: مهدی بیاید

مالتان پاک شود، خودتان پاک شوید

ظاهر و باطنتان پاک شود، بگویید: مهدی بیاید

گیرم آمد، آیا من و تو آماده ایم؟

پس مگو: ما گفتیم مهدی بیاید مهدی نیامد

مهدی منتظر امر خداست، او خواهد آمد

گر ما پاک شویم، خدا اذنش دهد، مهدی بیاید

مهدی آل محمد، موعود خداست، خواهد آمد

ما بخواهیم یا نخواهیم، آخر الامر، مهدی بیاید

حکمت تأخیر را ما ندانیم، خدا داند و بس

تو نگو: کی خواهد آمد، آخر الامر مهدی بیاید

راه حق را گم مکن تو بدان مهدی خواهد آمد

آنچه او دستور داده عمل کن، مهدی بیاید

امر او امر خداست، نهی او نهی خداست

تو بدان طاعت او واجب است، مهدی بیاید

تو ببین و کلایش کیانند، هر چه گویند امر اوست

امر آنان امر امام است، مهدی بیاید

وعده ی او مانند قیامت بود، ناگهانی بود

تو بُرو آماده شو، غم مخور مهدی بیاید

ای خوشا حال عاشقی، کو عاشقِ مهدی بود

خود را آماده کرده، گوید: مهدی بیاید

«خادم» چه گفتی؟ آیا تو آماده ای؟

من دوست دارم، آماده شوم، تا مهدی بیاید

ای برادر این جهاد اکبر است باید انجام دهیم

وَر نه منتظر نیستیم ما، گر چه گوئیم: مهدی بیاید

جمعه روز آخر ما بود، دعا کردیم، مهدی نیامد

نیمه شب گفتیم، در طواف گفتیم، مهدی نیامد

مدینه گفتیم، مکه گفتیم دعا کردیم، مهدی نیامد

عرفات گفتیم، مشعر گفتیم، مهدی نیامد

مهدی گفت: دعا کنید، دعایش کردیم نیامد

ما دعا کردیم، دوستان دعا کردند، مهدی نیامد

گر ما لایق نبودیم، خدایا تو دانی چه کنم؟

ما امیدوار بودیم مهدی بیاید، مهدی نیامد

خدایا ندانیم چه کنیم، هر چه دعا کردیم مهدی نیامد

از تو خواهیم خدایا، چه کنیم؟ مهدی نیامد

خدایا اگر نالایقیم، توبه کردیم، گو مهدی بیاید
ناامیدمان مکن، تا نگوئیم مهدی نیامد
راهی جز دعا نیست، بیایید بگوئیم: مهدی بیاید
خداوند کریم است، دعا را می پذیرد، نگوئید: مهدی نیامد
ناامیدی گناه است، خدایا ناامیدمان مکن
تا نگوئیم: هر چه گفتیم، مهدی نیامد
مهدی آل محمد رحمت حق خداست
همه ی امید ما، رحمت حق است، نگوئید: مهدی نیامد
رحمت حق نزدیک است، محسنش گویند مهدی بیاید
ناامید نباشید، نگوئید: مهدی نیامد
سحر شب جمعه بیاید همگی دعا می کنیم
وقت خوبیست، گفته اند دعا کنید، مهدی بیاید
گر همه خواهید، بیاید، پایی خواهید تا مهدی بیاید
در رحمت را فراوان به زنیذ نگوئید: مهدی نیاید
از چه گوئید نیامد، نیامد را تکرار نکنید
امیدوار باشید، فراوان بگوئید: مهدی بیاید
مهدی فرزند «رحمهللعالمین» است او بیاید

خُلفِ وعده نخواهد نمود، نگوید: مهدی نیاید

گر که یک روز، از عمر دنیا باقی مانده است

ناامید نباشید، به خدا مهدی بیاید، نگوید: مهدی نیاید

به خدا مانعش ماییم او منتظر است ما بخواهیم او بیاید

ما آماده نبودیم تاکنون، نگوید: مهدی نیاید

برویم توبه کنیم، اصلاح شویم، تا مهدی بیاید

از خدا خواهیم، اصلاح شویم، تا مهدی بیاید

در رحمت بازاست، خداوند کریم است

به خدا مهدی خواهد آمد، نگوید مهدی نیامد

ای برادر تا ما اصلاح نشویم، او نیاید

پس بیایید اصلاح شویم نگوئیم: مهدی نیاید

«خادم» چه می گویی؟ کی اصلاح می شوی؟

تاکنون وعده دادی اصلاح شوی، تا مهدی بیاید

ای برادر، من در فکر اصلاح هستم مهدی بیاید

امیدوارم، آرزو دارم اصلاح شوم، مهدی بیاید

دلَم از فراقِ مهدی، پریشان شده است

جمالش را ندیدم دیگر، دلَم پریشان شده است

من ندانم آقا از من راضی است، یا راضی نبُود
چکنم فرزند فاطمه، راضی شود، دَلَم پریشان شده است
مانده ام، از چه راضی می شود، آقای من
ای کاش می گفت، چه کنم؟ دَلَم پریشان شده است
من از خانه و مدرسه، سیر شده ام، گو چکنم؟
دَلَم از خانه و مدرسه تنگ شده، دَلَم پریشان شده است
به مسجد می روم، به خانه می روم دل خسته ام
مدرسه می روم، اسلام غریب است، دَلَم پریشان شده است
دَلَم را خوش کردم، فضل مولا را بگویم
تا که دیدم مولا غریب است، دَلَم پریشان شده است
غریب مولا را، این زمان، به چشم دیده ام
بین روحانی ها دیدم او غریب است، دَلَم پریشان شده است
گویند: پیمبر در غدیر، علی را جانشین خود نکرد
قابلیت ها را فقط گفت، دَلَم پریشان شده است
هر چه گفتم: پیمبر فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست
آنان گویند: حق نداشته بگوید، دَلَم پریشان شده است
آنان گویند: تنها بیعت مردم حجّت است
در سقیفه مردم با بوبکر بیعت کردند، دَلَم پریشان شده است
گفتم: آَر حقّ این است، بوبکر چرا جانشین تعیین نمود؟

دومی چرا شورا تعیین نمود، دَلَم پریشان شده است

گو که مأمورند و از باطل حمایت می کنند!

حق را روز روشن می بینند و انکار می کنند، دَلَم پریشان شده است

علی اکنون مظلوم است، بلکه تاکنون مظلوم بوده است!

باطل را حق می شمارند آنان، دَلَم پریشان شده است

سال ها زاده ی بوسفیان، او را سَب نموده

مردم به جای مودت دشمن او شدند، دَلَم پریشان شده است

به خدا گر کسی خون بگرید بر علی، حق بود

بدترین را، بهترین دانند آنان، دَلَم پریشان شده است

علی بعد نبی غریب شد، حامی اش بس فاطمه بود

همه رفتند بلید و پلید، دَلَم پریشان شده است

خانه اش را آتش زده اند، دست او را بسته اند

حامی او فاطمه بوده، او را هم زده اند، دَلَم پریشان شده است

فاطمه کشته شد، علی خانه نشین شد، چه کند؟

او غریب بود، یتیم داری کرد، دَلَم پریشان شده است

علی را هم کشتند، فرق او را شکافتند!

فرزندان او، غریب شدند، دَلَم پریشان شده است

نوید ظهور مهدی (علیه السلام)

جمعه آید، مهدی آید

جمعه عید است، مهدی آید

به چه روزی است، مهدی آید

سیدالایام است، مهدی آید

مردم همه آماده شوید، مهدی آید

گل بریزید، شاد شوید، مهدی آید

شاد و خرم باشید، مهدی آید

وعدۀ ی حق، حق است، مهدی آید

جمعه عید ماست، مهدی آید

سیدالایام است، مهدی آید

مردم ناامید نباشید، مهدی آید

وعدۀ ی حق تخلف ندارد، مهدی آید

بروید آماده شوید، مهدی آید

عدل و انصاف آید، مهدی آید

مهدی رو به ما آید، مهدی آید

فرجش نزدیک است، مهدی آید

قدمش مبارک باد، مهدی آید

سالهاست منتظریم، مهدی آید

نور حق آید، مهدی آید

این بشارت بُود، مهدی آید

ولی نعمت ما، مهدی آید

نعمت حق بُود، مهدی آید

روزِ شادی بُود، مهدی آید

سَرِ راهش یه ایستید، مهدی آید

عدل و داد آید، مهدی آید

جهان گلستان شود، مهدی آید

ظلم برطرف شود، مهدی آید

عدالت بر پا شود، مهدی آید

مظلومان آزاد شوند، مهدی آید

ظالمان سرنگون شوند، مهدی آید

دولت حقّ بر پا شود، مهدی آید

باطل سرنگون شود، مهدی آید

آن که باید آید، می آید

فرزند فاطمه آید، مهدی آید

«خادم» آماده شو، مهدی آید

آرزوها برآید، مهدی آید

جمعه آمد یادی از مهدی کنیم

دلِ مرده است، یادی از مهدی کنیم

خادم تا توانی، نامی ز مهدی ببر

جمعه است منتظرش باش، نامی ز مهدی ببر

بردن نام مهدی، عبادت بُود

کار دیگر مکن، نامی ز مهدی ببر

گو به مردم: منتظر باشید جمعه است

منتظر، کار دیگر مکن، نامی ز مهدی ببر

دعا کرده ای فرجش خواسته ای؟

او امام توست بیا، نامی ز مهدی ببر

دوستان را خبر کن نماز جمعه است

منتظر، نماز جمعه بخوان، نامی ز مهدی ببر

نماز جمعه واجب و شعار دین ماست

دین خود را حفظ کن، نامی ز مهدی ببر

ای برادر بدان، یاران مهدی اهل جمعه اند

نماز جمعه واجب عینی است، نامی ز مهدی ببر

عاشق مهدی، عاشق دین خداست

عاشق دین، عاشق جمعه است، نامی ز مهدی ببر

روز جمعه، روز واریسی از دین بُود

أَفِّ بر غافل است، نامی ز مهدی بیر

روز جمعه روز دیدار مهدی بُود

تو چرا غافل؟! نامی ز مهدی بیر

ای برادر بهترین کار جمعه، دعای فرج است

دعای فرج را بخوان، نامی ز مهدی بیر

گر تو عاشقی، عاشق را نشانی بُود

نشانِ عاشق انتظار است، نامی ز مهدی بیر

روز جمعه روز انتظار مهدی بُود

تو کجایی نماز جمعه بخوان، نامی ز مهدی بیر

دعای عهد بخوان، دعای فرج بخوان

بیا غافل مباش، نامی ز مهدی بیر

روز جمعه روز عید آل احمد است

تو بیا عیدی بگیر، نامی ز مهدی بیر

روز جمعه، بین جمعه، دعا مستجاب است

بیا حاجت بگیر، نامی ز مهدی بیر

تو نماز جمعه بخوان، حج فقر است

دعایت مستجاب است، نامی ز مهدی بیر

از نماز جمعه چون بازگردی آمرزیده ای

خدا را بر این شاکر باش، نامی ز مهدی بیر

روز جمعه روز صلوات است غافل مباش

تا توانی صلوات بفرست، نامی ز مهدی بیر

نکند جمعه بگذرد، آمرزیده نشوی

کار نیک را انجام ده، نامی ز مهدی بیر

«خادم» تو بیداری؟ یا غافلی؟

والدین از یادت نرود، نامی ز مهدی بیر

آقا گو کجا بینم تو را محروم مکن

مدینه آمدم روی ماهت را ندیدم

گو کجا آیم، رو ماهت را ندیدم

عاشقم من آقا مرا محروم مکن

مکه آیم گرد کعبه آیم، مرا محروم مکن

عرفات آیم، منا آیم، محروم مکن

هر کجا گویی آیم، مرا محروم مکن

به حق مادرت زهرا بیا یکبار دیگر بینمت

به یک لبخند راضی می شوم بیا یکبار دیگر بینمت

پیر شدم ترسم نبینم، طاقت حج ندارم دیگر

آخر عمر است، بیا طاقت حج ندارم دیگر

خادم من، آرزو دارم، آخر عمر بینمت

دل من را مسوزان، بیا تا آخر عمر بینمت

صله ای ده بهر اشعارم من خادمم
به حق مادرت فاطمه، مرا طرد مکن، من خادمم
هر چه دارم از شما دارم، من خادمم
به خدا درب دیگر را نخواهم زد، من خادمم
پشت در، ایستاده ام، تا در باز شود
درب بیت کریم را زدم، تا در باز شود
آقا عادت شما احسان و کرم است
ناامید نیست سائل، شأن شما، احسان و کرم است
تو فرمودی: من شما را فراموش نکنم
مشکلات شما را دانم، فراموش نکنم
ما گنجهکاریم روسیاهیم بهر ما دعا کن آقا
ما دعا می کنیم بهر شما، بهر ما دعا کن آقا
عرفات منتظرم آقا، نظر کن به ما
روضه ی عمویت را خوانم نظر کن به ما
آقا بیا کنار کعبه بیا، نزد رکن یمان بیا
نظر کن به خادم، نزد رکن یمان بیا
خادم می خواهد ببیند، آیا خادم است
به حق مادرت بیا، تا ببیند خادم است
خادمی افتخار من است من خادمم

به خدا سوگند گر پذیرید، من خادمم
یکسال است خادمی می کنم، آقا بیا
من می خواهم بینم خادم آقا بیا
گر نیایی رها می کنم خادمی را، آقا بیا
گویم: آقا، خادم نخواهد، آقا بیا
پیر شدم طاقت ندارم دیگر، آقا بیا
به خدا به شما دل بسته ام، آقا بیا
سیر شدم از خانه و مدرسه، آقا بیا
به خدا دل به شما خوش کرده ام، آقا بیا
گر نیایی، به چه امیدوار باشم، آقا بیا
به خدا سوگند، عشقم به شماست، آقا بیا
ناامیدی گناه است ناامیدم نکنید
یک نگاه از دور کنید، ناامیدم نکنید

جمعه آمد یادی از مهدی کنیم

جمعه آمد، باز مهدی نیامد!
منتظر بودیم بیاید، باز مهدی نیامد
بس گناه کردیم، مهدی نیامد!
بیاید توبه کنیم، مهدی نیامد

رحمت از ما، دور شد، مهدی نیامد

راه رحمت بسته شد، مهدی نیامد

پس بیایید، ما قومِ یونس بشویم!

از گناهان خود توبه کنیم، مهدی نیامد

ای خدا فحشا و منکر زیاد است، مهدی نیامد

نهی از منکر نیست خدا، مهدی نیامد

ما گرفتار شدیم، ندانیم چه کنیم؟

اهل باطل زیادند، خدا مهدی نیامد

ای خدا گو، ما باید چه کنیم، مهدی نیامد

رهبر ما غائب است، خدا مهدی نیامد

هر چه گوییم: ای مردم به خدا روی کنید!

حرف ما را نپذیرند، خدا مهدی نیامد

او به من گفت: دعا کن، بهر فرجم!

من دعا کردم ولی، مهدی نیامد

شب گفتم، روز گفتم، سحر گفتم!

بعد از نمازها گفتم، مهدی نیامد

ای خدا رحمی کن، رحمتت را بفرست!

ما گنهکاریم از ما بگذر، مهدی نیامد

ما امیدواریم، ناامیدمان مکن!

ناامیدی، گناه بزرگ است، مهدی نیامد

تو کریمی، تو رحیمی، ناامیدمان مکن!

ما بیچاره و درمانده ایم، مهدی نیامد

ای خدا به حقّ مصطفی و مرتضا چاره ای؟

تو کریمی، تو رحیمی، مهدی نیامد

ما یقین داریم و دانیم، مهدی خواهد آمد

صبر ما کوتاه است خدا، مهدی نیامد

یاد مهدی می کنیم، چاره جویی می کنیم

ما که دانیم گنهکاریم، مهدی نیامد

ای خدا صبر می کنیم، لیک ندانیم چه کنیم؟

هر چه گوییم بیاید، خدا مهدی نیامد

صادق آل محمد گفت: انتظار کاذب نکنید

ورع و تقوا نیاز است، مگو مهدی نیامد

مانعش ماییم، نگویید: مهدی نیامد

او گوید: اصلاح شوید، نگویید، مهدی نیامد

«خادم» اصلاح شو، تا مهدی بیاید

دیگران را گو اصلاح شوند، تا مهدی بیاید

بیایید با مهدی سخن گوییم، شرمنده ی آقاییم

جمعه است، روز ظهور است، شرمنده ی آقاییم

کار خود سامان ندادیم، غافلیم، شرمنده ی آقاییم
او وفادار است به ما، خیرخواه است، ما غافلیم
بی وفا ییم ما، غافلیم، آلوده ایم، شرمنده ی آقاییم
خیرخواهی ما انتظار است، انتظار ما، حرف ماست
راستگو نیستیم، حرف می زنیم، شرمنده ی آقاییم
بیاید آماده شویم، اصلاح شویم، دعا کنیم
فرجش را از خدا خواهیم، شرمنده ی آقاییم
او فرموده: من خیرخواه شمایم، شما را از یاد نبرم
شما نیز مرا از یاد نبرید، دعا کنید، شرمنده ی آقاییم
چه خطرها که من، از شما دفع کرده ام، یا می کنم
ورنه دشمنان، شما را نابود کرده بودند، شرمنده ی آقاییم
من بلاهارا از شما دور کردم، مستحق بلا بودید شما
گناهانتان خطرناک است، زیاد است، شرمنده ی آقاییم
همه امیدم به شما است، انتظار دعا دارم از شما
بیاید اصلاح شوید، پاک شوید، شرمنده ی آقاییم
از حرام پرهیز کنید، گناه را ترک کنید، توبه کنید
خداوند می بخشد شما را، بیاید توبه کنید، شرمنده ی آقاییم
فسادها زیاد است، آلوده نشوید، توبه کنید

راه اصلاح باز است، بیایید توبه کنید، شرمنده یِ آقاییم

با ورع باشید، با تقوا شوید، خدا توفیق می دهد

شب جمعه بیایید کربلا، بهر جدم گریه کنید، شرمنده یِ آقاییم

هر کجا باشید، بهر جدم گریه کنید، خدا توفیق می دهد

هر کجا باشید، مرا صدا زنید، می شنوم، شرمنده یِ آقاییم

گر که خواهید مرا بینید، بهر جدم گریه کنید

صبح و شام مثل من گریه کنید، دعا کنید، شرمنده یِ آقاییم

گر که خواهید من راضی شوم، خود را اصلاح کنید

بهر فرجم دعا کنید، اصلاح شوید، شرمنده یِ آقاییم

از دروغ و خلاف و گناه پرهیز کنید

از حرام و شبهه و ربا دور شوید، شرمنده یِ آقاییم

دعای عهد را هر روز بخوانید، بهر فرجم دعا کنید

خیرخواه باشید، حق هیچ کس را ضایع نکنید، شرمنده یِ آقاییم

مردم را امیدوار کنید، آمدنم را خبر دهید

گر شما آماده شوید، من خواهم آمد، شرمنده یِ آقاییم

بهر من دعا کنید؛ جمعه ها منتظرم باشید، خواهم آمد

ناامید نباشید، رحمت حق گسترده است، شرمنده یِ آقاییم

گر که یک روز از دنیا مانده باشد، بدانید، خواهد آمد

خدا آن روز را طولانی کند، تا من آیم، شرمنده یِ آقاییم

مشکل من، شما یید، آماده شوید، من خواهم آمد
من بین شما یم، از شما آگاهم، شرمنده ی آقا یم
گر خدا اذنم دهد، خواهم آمد، آماده شوید
مادرم گر شود، خدا اذنم دهد، شرمنده ی آقا یم
«خادم» به خدا سوگند، آقا فرمود: بر فرجم دعا کنید
مانعه من شما یید، بهر راضی فرجم، دعا کنید، شرمنده ی آقا یم

جمعه روز ظهور موعود است، آماده شوید

قدمش بر چشم ما باد، آماده شوید
وعده ی آمدنش حق است، آماده شوید
او امید مستضعفین است، آماده شوید
گر خدا اذنش دهد، او خواهد آمد
از خدا خواهید بیاید، آماده شوید
مهدی موعود، مضطرّ است، خدایا گو بیاید
او مُنتظرّ است خواهد آمد، آماده شوید
شب و روز، بهر فرجش دعا کنید
او فرمود: بهر فرجم دعا کنید، آماده شوید
انتظار فرجش، فرج ما بُد
در حقیقت دعا بهر خود کنید، آماده شوید
انتظار فرجش، عبادت است، قدر بدان

این عبادت بزرگ است، آماده شوید

مانعش ماییم، بیایید، اصلاح شویم

گر شما اصلاح شوید، آماده شوید

منتظر باید، منتظر باشد، بهر منتظر

پس بیایید راست بگویید، آماده شوید

به دروغ نگوید: ما منتظریم، راست بگوید

گر راست نگوید، منتظر نیستید، آماده شوید

منتظر گر اهل معرفت باشد، منتظر است

مشکل، عدم معرفت است، آماده شوید

اعتقاد به امامت، فرض و واجب ایت

هر که باید امامش را شناسد، آماده شوید

در قیامت، هر که را به نام امامش خوانند

تو باید امامت را شناسی، آماده شوید

اطاعت از امام حق، واجب است

اطاعت، فوق عبادت بود، آماده شوید

بی اطاعت، عبادت را نپذیرد

عبادت، بی اطاعت، بیهوده است، آماده شوید

قرآن گوید: گر اطاعت نکنی کافری

اطاعت بر ما واجب است، آماده شوید

تو بین امت ها، اطاعت نکردند، کافر شدند
اطاعت از خدا و رسول باید کرد، آماده شوید
اولین واجب ما، بعد ظهور، اطاعت بود
اکنون باید اهل اطاعت شویم، آماده شوید
«خادم» تو اکنون باید، اهل اطاعت شوی
این تمرین واجب است، تا آماده شوید

عاشقان را بگویند بیایند، روز دیدار مهدی بُود

هر چه خواهید بگویند، روز دیدار مهدی بُود
دیدن روی او آرزوی ما بُود
روز جمعه وعده ی ما، دیدار مهدی بُود
ما عمریست، در انتظارش بوده ایم
روز جمعه روز دیدار مهدی بُود
همه را گویند بیایند، عاشقان هم بیایند
آروزها سر رسیده، روز دیدار مهدی بُود
جمعه ها ما، منتظر ماهِ جمالش هستیم
ای خدا گو بیاید، روز دیدار مهدی بُود
گر صدها جمعه آید، او نیاید، ما منتظریم
انتظارش عبادت بُود، روز دیدار مهدی بُود

ای خدا به حقّ مصطفی، عشق مهدی را بده
جمعه ها، منتظرش باشیم، روز دیدار مهدی بُود
ماندن ما به دنیا، برای دیدن مهدی بود
ور نه میلی به ماندن نداریم، روز دیدار مهدی بُود
صبح جمعه آماده ی دیدار اویم تا بیاید
تا نماز جمعه منتظریم، روز دیدار مهدی بُود
عصر جمعه، ساعات غربت ماست
چون نیامد، جمعه ی دیگر آید، روز دیدار مهدی بُود
عمر خود را، ما با عشق مهدی، طی می کنیم
عشق ما صبح جمعه است، روز دیدار مهدی بُود
او بیاید یا نیاید، ما عاشق روی اویم
انتظار داریم جمعه آید، روز دیدار مهدی بُود
سال ها آروز داشتیم جمالش را ببینیم
آرزو پایان نیافت، جمعه روز دیدار مهدی بُود
تا که روزی در طواف کعبه گفتیم: خدایا
یک نگاه یک تبسم، روز دیدار مهدی بُود
ناگهان او را کنار رکن یمانی دیدمش

نگاهی کرد لبخندی زد، روز دیدار مهدی بُود

آن نگاه و آن تبسم، دلم را برده است

من ندانم، باز می آید؟ روز دیدار مهدی بُود

مکه رفتم، طواف کردم، مدینه رفتم ندیدم

عرفات رفتم گفتم: روز دیدار مهدی بُود

ای خدا دیگر ندیدم، فرزند فاطمه را

به حق فاطمه، گو بیاید روز دیدار مهدی بُود

«خادم» لازم نیست او را ببینی، گو از تو راضی شود

گر تو راستگو باشی، خواهد آمد، روز دیدار مهدی بُود

حجّین الحسن، کجایی؟ آقا بیا

فرزند فاطمه، کجایی؟ آقا بیا

دل ما تنگ شده، کجایی؟ آقا بیا

شیعیان گرفتارند، کجایی؟ آقا بیا

دشمنان جولان می دهند، کجایی؟ آقا بیا

نواب منتظرند، کجایی؟ آقا بیا

دشمن ما را شمات می کند، کجایی؟ آقا بیا

گوید: پدرت فرزند نداشته، کجایی؟ آقا بیا

یا گوید: او کجاست، کجایی؟ آقا بیا

دلِ ما را شاد کن، کجایی؟ آقا بیا

دلِ ما خون شده، کجایی؟ آقا بیا

شیعه درمانده شده، کجایی؟ آقا بیا

خبری ده، اعجازی کن، کجایی؟ آقا بیا

شبهات زیاد است، کجایی؟ آقا بیا

دلِ ما شاد شود، کجایی؟ آقا بیا

مادرت منتظر است، کجایی؟ آقا بیا

انتقام جدّت را بگیر، کجایی؟ آقا بیا

شیعیان را می کشند، کجایی؟ آقا بیا

منکر عزاداری اند، کجایی؟ آقا بیا

ما غریبیم، تنهائیم، کجایی؟ آقا بیا

صبر ما کم شده، کجایی؟ آقا بیا

فسادها زیاد است، کجایی؟ آقا بیا

جمعه شد، روز امید ظهور شد، بیا آماده شویم

جمعه روز امام ما، حجهن الحسن است، بیا آماده شویم

دنیا را رها کن، همه امید ما، ظهور مهدی بود
جمعه او، قیام خواهد نمود، بیا آماده شویم
انتظار فرج باید در عمل دیده شود، بیا راست بگوییم
مشکل ما همین است، آماده نیستیم، بیا آماده شویم
ما گنهکاریم، آماده نیستیم، فقط گوییم آقا بیا
گیرم آقا آمد، ما که آماده نیستیم، بیا آماده شویم
پس بیا آماده شویم، راستگو باشیم و گوییم: آقا بیا
بهتر است حکمت تأخیر او را بدانیم، بیا آماده شویم
خجالت و شرمندگی تا کی؟ بیا آماده شویم
ای خدا پاکمان کن، ببخش ما را، تا آماده شویم
به حقّ مصطفی و مرتضی، ما غافلیم بیدارمان کن
تا راستگو باشیم، ای برادر، بیا آماده شویم
تاکنون هر چه گفتیم: آقا بیا، حقیقت نبود، آقا نیامد
پس از این امیدواریم، راست بگوییم، بیا آماده شویم
ای برادر، امام ما رئوف است، ما بی وفا ایم
امام باوفاست، ما بی وفا ایم، بیا آماده شویم
«خادم» چه می گویی؟ با که می گویی؟ بیا خود را ببین

تو باید اول آماده شوی، سپس گویی: بیا آماده شویم

حَجَّهِنَ الْحَسَنِ تَرْسَمُ بِمِیْرَمِ نَبَاشِمِ تَا بَیْنِمَتِ

عمرم به آخر رسیده، ندانم که باشم تا بینمت

بارها دعا کردم آرزو داشتم جمالت را بینم نشد

تا که روزی جمالت را دیدم و گفتم بینمت

دلم آشوب شد سخت شد، آیا همه روز بینم تو را

آرزویم همین بود، لکن سخت شد، باز بینمت

گفتم: تو آقای، تو کریمی، نظر داری به ما

لیک ترسیدم، با بار گناهم، بینمت

مانعی نیست من رضای تو را خواهم هر چه خواهید راضیم

گر چه از دنیا رفته باشم، و نبینم آمدنت

بگذار نبینم تو را، عاشقِ کویّت باشم

عشق تو شیرین بود، گر چه نبینم آمدنت

از خدا خواهیم، قلبت از ما راضی شود

قلبت از ما راضی شود، مانعی نیست

از خدا خواه صادق باشیم، گر چه رویت را نبینم

انتظار ما صحیح باشد، روزی که بینمت

همه امید ما خشنودی توست، هر چه باشد، باشد

ما رضای تو را خواهیم، بینم یا نبینم آمدنت

گر که مُردیم و ندیدیم، باکی نیست، آخر بینمت

ملکی سَرِ قبر آید و گوید: آقا آمده، آن وقت بینمت

ص: ۲۵۰۷

حج چیست بر ما بگو؟

حج نزدیک شده، بیا تا برویم نزد خدا

کعبه مقصود است، بیا تا برویم نزد خدا

دور کعبه به گردیم، خدا را خواهیم

رحمت او مقصود است، بیا تا برویم نزد خدا

ما خدا خواهیم، کعبه نشانی است بهر ما

ای برادر خدا را جو، کعبه نشانی است بهر ما

پس بیا در میقات مُحَرَّم شویم تا مَحَرَّم شویم

شرط دیدار را انجام دهیم، تا مَحَرَّم شویم

شرط دیدار، پاکی از گناهان بُود

گر حضور خواهیم شرط آن پاکی از گناهان بود

نیت پاک، اخلاق پاک مال ما پاک شود

همه چیز ما نیکو شود مال ما پاک شود

از همان اوّل بایدت لبیک، صادق بُود

گر حاجی مطیع خدا باش، لبیک او صادق بُود

گر که راست گوید، لبیک گوید

همه جا راست گوید، لبیک گوید صادق است

آنچه در احرام حرام است، امتحان است بدان

تا ببینند چه خواهی کرد، امتحان است بدان

گر خدا خواهی، بایَدت از خود بگذری

پس بین خود را خواهی، یا خدا را، باید از خود بگذری

حجّ بهر این است، که خدا را از یاد نبری

بایدت تمرین کنی، تا خدا را از یاد نبری

تو بین ابراهیم چه کرد، در امتحان؟

حجّ ابراهیمی کن، ابراهیم چه کرد در امتحان؟

خدا گفت: ابراهیم فرزندت را باید قربانی کنی!

گفت: آری می کنم، گفت: باید قربانی کنی

او راست گفت و پیروز شد در امتحان

او کارد را بر گلو آورد، پیروز شد در امتحان

ما نیز گر راست گوییم، پیروزیم در امتحان

گر از اوّل راست گوییم، پیروزیم در امتحان

گر راست نگوییم، این همه خرج و مخارج چرا؟

بس می ماند اسم حاجی، این همه خرج و مخارج چرا؟

پس بیاید از اوّل راست بگوییم و رویم

کارها را اصلاح کنیم، راست بگوییم و رویم

راستی را در قیامت، به خوبی می خرنند

در همه چیز گر راست گفته باشیم، به خوبی می خرنند

حجّ مقبول آن است، که ما اصلاح شویم

گر همانیم که بودیم، کی اصلاح شویم

حاجیان بیاید همه، اصلاح شویم

راه حق را رویم، همه اصلاح شویم

در مدینه چه کنیم بر ما بگو؟

زائر با معرفت گر باشید، دانید چه کنید؟

محضر ولیّ خدا هستید، باید دانید چه کنید

اذن دخول گر خوانید دانید چه کنید

ولیّ خدا بیند و داند، شما را باید دانید چه کنید

در مدینه هر چه هستید، محضر پیغمبرید

محضر اولیایید، شما باید دانید چه کنید؟

ص: ۲۵۱۰

محضر اولیای خدا مغتنم است

شما مهمانید، اهل معرفتید، باید بدانید چه کنید

تا توانید ذاکر حق باشید، صادق باشید

محضر اولیایید با ادب باشید، دانید چه کنید

وقت خود را ضایع نکنید به بطالت طی نکنید

تا توانید داخل مسجد و روضه باشید، باید دانید چه کنید

آداب حج و زیارت را بخوانید، تا دانید چه کنید

خشنودی خدا را طلبید، باید دانید چه کنید

وقت را غنیمت شمردید، ختم قرآن بکنید

در مدینه فراوان صلوات بفرستید، باید دانید چه کنید

حرف اهل علم را بشنوید، تا بدانید چه کنید

وقت بسیار ناچیز است، باید بدانید چه کنید

یا نماز یا قرآن، یا ذکر خدا را گویید

حرف بیهوده و لغوی نزنید، باید بدانید چه کنید

در مسجد آثار رسول الله را، یاد کنید

او چه کرده چه گفته، باید بدانید چه کنید

زائر با ادب و معرفت باشید، بدانید چه کنید

همه ی فکر شما مطعم و رستوران نباشد، باید بدانید چه کنید

زیارات دوره را غنیمت شمردید، غافل نشوید

با نیت پاک حمزه و شهدا را زیارت کنید، باید چه کنید

وقت خواب و استراحت را کم کنید، غافل نشوید

چند روزی بیش نیست زائید، باید بدانید چه کنید

یک روز آمدید، یک روز کوچ رفتن می زیند

دست خالی نروید، بدانید باید چه کنید

سال ها آرزو داشتید تا قسمت شود

حال که آمدید، وقت را غنیمت شمردید، بدانید چه کنید

از خدا خواهید نزد ولی، تا باز قسمت شود

بار دیگر بیایید و بدانید، باید چه کنید

در مدینه هر چه می گردید بیاد حیدر و زهرا بگردید

کوچه ها را طی کنید، بیاد حیدر و زهرا بگردید

پرسید در کدام کوچه سیلی زد عدو بر فاطمه؟

گویند: حسن بود و دید سیلی زد عدو بر فاطمه

پرسید از کدام کوچه علی را بردند دست او بسته بود؟

فاطمه کجا آمد او را گرفت دست او بسته بود؟

در مدینه تا هستید سراغی از غدیر بگیرید

در غدیر چه گفتند، چه شد سراغی از غدیر بگیرید

غدیر بین مکه و مدینه بوده است

از دوستان علی پرسید، غدیر کجا بوده است؟

پیغمبر در غدیر چه گفته، مردم چه گفتند؟

پیغمبر علی را جانشین نموده، مردم چه گفتند؟

مردم گفتند: سمعاً طاعتاً ما پذیرفتیم ای خدا

یا که گفتند: ما سمعنا و عصینا نپذیرفتیم ای خدا

پیغمبر دست علی را بالا برده، همه دیده اند

او گفته هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، همه دیده اند

او گفته با علی بیعت کنید، او امیرالمؤمنین است

جانشین من است، اقرار کنید، او امیرالمؤمنین است

همگان بیعت کردند امیرالمؤمنین اش گفتند

سلام کردند به او، امیرالمؤمنین اش گفتند

کینه ها در دل بود، در ظاهر بیعت نمودند

چون که باز گشتند انکار کردند، در ظاهر بیعت نمودند

راه حق را گم نمودند، رو به باطل نمودند

امتحان سختی بود، حق را دانستند، رو به باطل نمودند

پیمبر فرمود: علیّ حقّ است، حق با علیست

همه دانستند علیّ حق است، حقّ با علیست

اهل دنیا بودند، رو از حقّ گرداندند بعد از نبیّ

بر خلاف غدیر با بلید و پلید بیعت کردند بعد از نبیّ

علیّ خانه نشین شد، حقّ او غصب شد بعد از نبیّ

فاطمه کشته شد، محسنش کشته شد، بعد از نبیّ

فرزندان فاطمه، یکایک کشته شدند بعد از نبیّ

خون هایی ریخته شد، حقّ ضایع شد، بعد از نبیّ

حسین با آب و بی آبی، مظلوم کشته شدند

آن یکی را زهر دادند، آن یکی میهمان بود کشته شدند

کربلا فرزندان پیغمبر تشنه کشته شدند

آب بود به آنان ندادند، تشنه کشته شدند

خون هایی ریخته شد، آل الله کشته شدند

بی گناه بودند همه استبداد بود کشته شدند

حقوقی ضایع شد، ظلم عدو فراوان شد!

بدعت هایی در دین وارد شد، ظلم عدو فراوان شد

این همه ظلم را ظالم بر عهده گرفت

حق مظلوم را غصب کرد ظالم، بر عهده گرفت

این ظلم ها همه از سقیفه آمده بود

در حقیقت ظلم، از سقیفه آمده بود

مردم حامیِ مظلوم نبودند، خادمِ ظالم شدند

مردم حقّ را نخواستند، حامی باطل شدند

زائر با معرفت باشید؛ زائر خدا باشید

خدا را در عرش زیارت کنید، زائر خدا باشید

در و دیوار را زیارت نکنید، مزور را بخواهید

عاشق مزور باشید، مزور را بخواهید

دور و نزدیک ندارد، شما بهر مزور آمده اید

مزور مقصود شماست، شما بهر مزور آمده اید

در و دیوار امام نیست، آزار ندهید

ضریح نیز امام نیست، آزار ندهید

در اذن دخول خواندید، امام می بیند شما را

گر که لایق باشید، جواب سلام می دهد، می بیند شما را

هر سلامی می کنید، امامی مخصوص شماست

او جواب شما را می دهد، او مخصوص شماست

امام زنده و حاضر و ناظر است، مؤدّب باشید

او داند و بیند شما آمده اید، مؤدّب باشید

حرفتان را بزنید، معرفت خواهید از او

معرفت ارزش زائر است، معرفت خواهید از او

به امام گوئید: آمدیم، تا شما هم آید

وقت مردن در قیامت، شما هم آید

از خدا خواهید، هم نشین شما باشیم ما

لایق محضرتان باشیم، هم نشین شما باشیم ما

وقت مردن به فریاد رسید، کار ما آسان شود

ای کاش بیایید به فریاد رسید، کار ما آسان شود

قدمتان مبارک، رثوفید، مهربانید شما

ما دانیم رثوفید، مهربانید شما

ای خدا، تو رثوفی، از همه مهربان تری

امامان شافع اند، تو از همه مهربان تری

ای خدا معرفت ده به ما، به حقّ احمد و آل احمدت

لایق رحمت خود کن ما را، به حقّ احمد و آل احمدت

ای خدا ما، در آخر زمان آمدیم، دست ما را بگیر
گر ما را حفظ نکنی، بیچاره ایم، دست ما را بگیر
ای خدا به حق احمد و آلش، دین ما را حفظ نما
ما ضعیفیم ناتوانیم، ای خدا، دین ما را حفظ نما
ای خدا آبرومندی، بهتر این ها ندارم
ما به تو امیدواریم، آبرومندی بهتر از این ها نداریم
ای خدا، تو ما را از رأفت و رحمت خود آفریدی
ما به تو امیدواریم، تو ما را از رحمت خود آفریدی
مدینه می روی مکه می روی یادی از شهید کربلا کن
او کعبه را رها کرد، حرمت نگه داشت، یادی از شهید کربلا کن
گرد کعبه می گردید، رحمت خدا را می طلبید
شهید کربلا خدا را می خواست، یادی از شهید کربلا کن
شما مُحَرَّم می شوید، تا مُحَرَّم شوید، او مُحَرَّم بود قبل از آن
شما یک قربانی می کنید، او هفتاد قربانی نمود، یادی از شهید کربلا کن
شما هفت دور طواف می کنید، او هفتاد بر طواف کرد
شما نماز می خوانید رکوع می کنید او نماز بی رکوع کرد، یادی از شهید کربلا کن
شما عرفات می روید، دعا می کنید، او این دعا کرد

دعای او را می خوانید، او عاشق بود، یادی از شهید کربلا کن
عرفات، خدا اوّل به زوّار او، رو می کند قبل از شما
خدا زوّار او را اوّل بخشد، قبل از شما، یادی از شهید کربلا کن
شما یک حجّ به جا می آورید، زائر او یکصد حجّ می کند
حجّ شما کجا و حجّ او کجا، یادی از شهید کربلا کن
هر قدم زائر او بردارد، ثواب یک حجّ دارد
گر یک قطره اشک بریزد، بخشوده شود، یادی از شهید کربلا کن
زائر او گر پیاده می رود، ما ندانیم پاداش او
او هزاران هزار حجّ می کند، یادی از شهید کربلا کن
شما باید اشک ها ریزید، تا بخشوده شوید
زائر او با یک قطره اشک بخشوده شود، یادی از شهید کربلا کن
اشک زائر بر مظلومیت مظلوم بود، شما از ترس عذاب
اشک بر مظلوم کربلا کار ساز است، یادی از شهید کربلا کن
آن که بهر او می سوزد، محبوب خداست
آن که بهر خود می سوزد، تائب است، یادی از شهید کربلا کن
زائر کربلا، زائر محبوب خداست
زائر محبوب نیز، محبوب خداست، یادی از شهید کربلا کن

زائر کعبه زائر بیت خداست، نبی خاست

زائر کربلا زائر خدا در عرش خداست، یادی از شهید کربلا کن

زین سبب بهتر است، به جای حج، کربلا برویم

تا شهید کربلا را زیارت کنیم، یادی از شهید کربلا کن

پس چرا این قدر بهر حج اصرار می کنیم؟

آری ما خواهان مدینه هستیم، یادی از شهید کربلا کن

در مدینه زائر احمد و فاطمه ایم

امامان بقیع را زائریم، یادی از شهید کربلا کن

ای خدا بعد از حج و مدینه، کربلا را خواهیم

خواسته ی ما را عطا کن، یادی از شهید کربلا کن

«خادم» هر چه خواهی بخواه مولا کریم است

گو خدایا تو کریمی عطا کن، یادی از شهید کربلا کن

زیارت رسول خدا و ائمه ی بقیع (علیهم السلام)

حجاج گفتند: اول به مدینه می رویم

بهر دیدار پیامبر به مدینه می رویم

ص: ۲۵۱۹

عهد و پیمان خود با رسول خدا تازه کنیم
پیمان اطاعت داریم، به مدینه می رویم
هر چه هستیم مهمانیم، زائر کریمان هستیم
از دور آمدیم، بهر زیارت، به مدینه می رویم
ما پیامبر را تا توانیم زیارت می کنیم
دخترش فاطمه را هم زیارت می کنیم
صبح و عصر هم بقیع می رویم
چار امام بقیع را زیارت می کنیم
حسن مجتبی او سید سجاد و باقر اند
پس از آن ها صادق را زیارت می کنیم
فاطمه قبری ندارد قبر او پنهان بود
در بقیع، یا خانه اش، او را زیارت می کنیم
قبر او پنهان بود، قدر او پنهان بود
قدر او را دانیم، او را زیارت می کنیم
گر مخالف گوید: زیارت بدعت است
ما سکوت می کنیم، زیر لب او را زیارت می کنیم
غربت آل الله را دانیم، ما بحثی نداریم

ما سکوت می کنیم، زیر لب زیارت می کنیم
از زبان ساکتیم، با اشاره زیارت می کنیم
ما چیزی نمی گوئیم، از درون زیارت می کنیم
هر چه خواهیم از خدا خواهیم، آنان شافع اند
معرفت داریم شافع اند ما زیارت می کنیم
آنان از قلب ما آگاهند رو به ما می کنند
یک نظر کافست، ما زیارت می کنیم
زیارت حضور زائر است، ما حاضریم
آنان کریم اند، ما زیارت می کنم
ادب و معرفت را، ما رعایت می کنیم
آنان زنده اند، حاضراند، ما زیارت می کنیم
مودت واجب است، ما عاشقیم می دانند
از راه دور آمدیم، می دانند، ما زیارت می کنیم
از خدا خواهیم نظری بر ما کنند ما قانعیم
یک نظر گر کنند قانعیم، ما زیارت می کنیم
چار امام و دو معصومند، ما عارفیم
نظری خواهند نمود، ما زیارت می کنیم

گر چه قبری نیست پیدا، ما عارفیم

همگان کریم اند، ما زیارت می کنیم

دل مان می سوزد، آل الله غریبند هنوز

قبرشان هم غریب است، ما زیارت می کنیم

ما به مقصد رسیدیم، کعبه را دیدیم

طواف و نماز و سعی کردیم، کعبه را دیدیم

کعبه ی مقصود را، ای خدا ندیدیم هنوز

ما طواف کردیم دعا کردیم کعبه را دیدیم

چشم ما لایق نبود، مهدی فاطمه بود

ما ندیدیم او را بس دعا کردیم کعبه را دیدیم

ای خدا کعبه ی مقصود را خواهیم، به امید آمدیم

ما لقای مهدی را خواهیم، کعبه را دیدیم

نا امیدمان مکن، گو نگاهی کند، به امید آمدیم

ای خدا مهمان توایم، ما فقط کعبه را دیدیم

گو کجاست چه باید بکنیم؟ ما خطا کاریم چه کنیم؟

گنهکاران را، تو می بخشی، ما فقط کعبه را دیدم
ای خدا کعبه ی ما اوست، گو دستی ز ما گیرد
به حق مادرش گو نگاهی کند، ما فقط کعبه را دیدیم
ای خدا کعبه ی ما اوست، گو دستی ز ما گیرد
به حق مادرش گو نگاهی کند، ما فقط کعبه را دیدیم
ای خدا دور کعبه بهر دیدار او می گردیم، او رحمت است
ما گداییم، رحمت می طلبیم، ما فقط کعبه را دیدیم
ای خدا به حق احمد و حیدر، گو به ما رویی کند
بلکه ما هدایت شویم، ما فقط کعبه را دیدیم
ای خدا ما فرجش را خواهیم ز تو، گو به ما رویی کند
گفت: بر فرجم دعا کن، دعا کردم، ما فقط کعبه را دیدیم
گفتند: او در عرفات حاضر است گو به ما رویی کند
تو که بخشی همه را گو به ما رویی کند، ما فقط کعبه را دیدیم
ما دعا می کنیم، منتظریم، بین ما آید در عرفات
تو بگو نظری بر ما کند، ما فقط کعبه را دیدیم
ای خدا تو کریمی، او ولیّ توست، گو به ما نظری
ناامیدمان مکن، ما فقط کعبه را دیدیم

ای خدا از کرم گو به ما رویی کند، ما مهمانیم
میهمان را ناامید مکن، ما فقط کعبه را دیدیم
خانه اش گو کجاست تا رویم در بزنیم
گوییم ما مهمان خداییم، ما فقط کعبه را دیدیم
آمدیم روی ماهت را ببینیم آقا نشد
مهمان خداییم بیا، ما فقط کعبه را دیدیم
عرفات، خدا همه را می بخشد، تو نیز ببخش
ما تو را خواهیم بیا، ما فقط کعبه را خواهیم
گفته ای هر کجا نام عمویم را ببرید من حاضرم
پس بیا نام عمویت را می بریم، ما فقط کعبه را دیدیم
ما به خود وعده دادیم، امسال آقا را ببینیم
ناامید مکن، خُلفِ وعده نشود، ما فقط کعبه را دیدیم
فرزند فاطمه، به حقّ مادرت، ما را محروم مکن
ما به لبخندی قانعیم، ما فقط کعبه را دیدیم
کعبه سنگی است که ره گم نشود، کعبه ی ما توئی
به خدا زشت است، آقا بیا، ما فقط کعبه را دیدیم
«خادم» اصرار مکن، گر خشود باشد، خواهد آمد

تو او را خشنود کن، مگو ما فقط کعبه را دیدیم

طواف مستحبی و دیدار مهدی (علیه السلام)

بعد از اعمال واجب، طواف کعبه می کنیم

عاشق یاریم آمدیم، طواف کعبه می کنیم

گویار کیست؟ تو که را خواهی بگو؟

رحمت حق است او، ما طواف کعبه می کنیم

یار ما رحمت حق است، بهر او آمده ایم

رحمت حق را می خواهیم، طواف کعبه می کنیم

رحمت حق اوست، جز او نیست، بهر او آمده ایم

از خدا خواهیم اش، طواف کعبه می کنیم

گرد کعبه می گردیم، تا بینیم روی او

رحمت حق اوست، ما طواف کعبه می کنیم

رحمت حق گر دهند، بهر او را می دهند

رحمت حق اوست، ما طواف کعبه می کنیم

بلکه بینیم او را، نظری بر ما کند

گر لبخند زند، نشان رحمت است، ما طواف کعبه می کنیم

طواف کعبه بهانه است، ما رحمت می طلبیم
رحمت حقّ اوست، ما طواف کعبه می کنیم
سال ها در انتظار بودیم، از راه دور آمدیم
رحمت حقّ را ببینیم، ما طواف کعبه می کنیم
ای خدا، رحمت خود را نشان ده به ما
بهر دیدار او آمدیم، ما طواف کعبه می کنیم
ای خدا گر نبینیم و رویم، نا لایقیم
آنچه می خواستم نشد، ما طواف کعبه می کنیم
ای برادر بکوش، مقصود تو اوست کجایی؟
گر نبینی او را، دست خالی می روی، ما طواف کعبه می کنیم
گرد کعبه گر نشد، در عرفات بینم اش
من که در رکن یمان دیدمش، ما طواف کعبه می کنیم
لبخندی زد و رفت دیگر ندیدم او را
ای کاش باز می دیدمش آنجا، ما طواف کعبه می کنیم
ای کاش بیش از لبخند خواسته بودم یارا
مقصر منم او رثوف است، ما طواف کعبه می کنیم
کنار حَجَر بودم، او نزد رکن یمان بود

نگاهی کرد لبخند زد برفت، ما طواف کعبه می کنیم

ای کاش باز بینم در آنجا او را

لبخندش به جان می خرم، جانم فدایش، ما طواف کعبه می کنیم

ای خدا گو: به حق مادرت یکبار دیگر بیا

من بینم روی تو جانا، ما طواف کعبه می کنیم

چه کنم لایق نیستم، ای خدا توبه می کنم

من خطاکارم بگو قربانت یکبار دیگر بیا، ما طواف کعبه می کنیم

راه را باز کنید، مردم آقا خواهد آمد

قدمش را می بوسیم قربانش شویم، ما طواف کعبه می کنیم

«خادم» خود را اصلاح کن، تا او را بیاید

گر که لایق باشی، او بیاید نزد تو، ما طواف کعبه می کنیم

دور کعبه بگرد هر چه می خواهی بخواه

دور کعبه بگرد هر چه می خواهی بخواه

من که او را خواهیم، تو چه می خواهی بخواه

ای خدا طاقتم طاق شده، شاید سال آخر است

ای خدا بحق مصطفی مهدی را خواهیم، گفتی: هر چه می خواهی بخواه

ای خدا تو کریمی تو رحیمی محرومم مکن
به حق مادرش او را دوست دارم، هر چه خواهی بخواه
ای خدا گو نگاهی کند، نگاهش لذت است
او ولیّ توست گو نظر بر ما کند، گفתי هر چه خواهی بخواه
آه حسرت سخت است گر، بمیرم بینم روی او؟
من که او را خواهم، تو گفتی: هر چه خواهی بخواه
در طواف یاد اویم من گویم: آقا بیا
لحظه ای هم هست بیا منتظرم، گفتی: هر چه خواهی بخواه
گویم ای خدا فرجش را برسان تا زنده ام
تا که رویش را ببینیم، گفتی: هر چه خواهی بخواه
ای خدا عشق او را داده ای، گو آید نزد ما
ای برادر، من او را خواهم، تو هر چه خواهی بخواه
ای خدا ما ندانیم او کجاست، تو دانی گو بیا
تو کریمی تو رحیمی گو بیا، گفتی: هر چه خواهی بخواه
خدایا ما امیدواریم، امید ما را قطع مکن
گو بیاید نزد ما، ما گنهکاریم بگو، هر چه خواهی بخواه
خدایا کنار کعبه توبه کردیم، گو بیاید نزد ما

عرفات، تو همه را بخشی، گو: بیا نزد ما، هر چه خواهی بخواه

خدایا گو: ما دوستدار تویم، به حق فاطمه

بیا نزد ما، گو چه کنیم، هر چه می خواهی بخواه

ای خدا گو: ما جای دیگر نداریم برویم

رابط ما و خدا توئی، هر چه خواهی بخواه

ای خدا، دور کعبه گشتیم، ندیدیم او را

گو در عرفات بیا، هر چه می خواهی بخواه

از چه دوری می کنی؟ ما دوستان تویم

ما شرمساریم گنهکاریم، هر چه می خواهی بخواه

ما گنهکاران را خدا می بخشد، تو هم ببخش

دل ما را شاد کن اینجا، هر چه می خواهی بخواه

دل سوخته بود کنار کعبه دیدمت شاد شدم

پس بیا لبخندی بزن، هر چه می خواهی بخواه

فرمودی: دعا کن بهر من، من دعا کردم بیایی

پس بیا باز بگو دعا کن، هر چه می خواهی بخواه

به خدا سوگند، دعا کردم، باز هم دعا می کنم گویم

خدایا فرجش را برسان، هر چه می خواهی بخواه

دیگران را نیز گفتم: دعایی کنند بر فرجت

فرجت را از خدا خواهیم، هر چه می خواهی بخواه

ما گنهکاریم، از خدا خواه، ببخشد ما را

گر ببخشد پاک شویم، پس بیا، هر چه خواهی بخواه

«خادم» تو اصلاح شو و دعا کن بهر او

او کریم است می آید، بگو هر چه خواهی بخواه

او گفت: تو سحرها بخواه، تا من بیایم

من سحرها گفتم: خدا آقا بیاید، هر چه خواهی بخواه

عرفات می رویم، از خدا خواهیم آقا بیاید

به همه گوییم: دعا کنید، آقا بیاید

او به من فرمود: دعا کن بهر فرجم

سحر گفت دعا کن، ما دعا می کنیم، آقا بیاید

عرفات می رویم، او حاضر است

به خدا گوئید: او حاضر است خدایا آقا بیاید

او بیند ما دعا می کنیم، به ما دعا می کند

همگی گوییم، خدایا ما را ببخش، گو آقا بیاید

او کریم است، اولاد کرام است بر ما دعا می کند

ای خدا او را ببینیم، گو آقا بیاید

دوست داریم، تا مهمانیم، آقا را ببینیم

ای خدا، مهمان گرامیست، گو آقا بیاید

دوستان بیاید همگی گوید: آقا بیاید

ما ببینیم او را خدایا، آقا بیاید

این همه راه آمدیم، گفتند: عرفات است آقا

ای خدا محروم مکن ما را گو: آقا بیاید

ما گنهکاریم و گوئیم آقا بیاید

خواسته ی ما حق است، خدایا آقا بیاید

گرچه لایق نیستیم، مهمانیم گو آقا بیاید

ما ندانیم کجا باید رویم، خدایا آقا بیاید

سهله رفتیم جمکران رفتیم آقا را ندیدیم

عرفات آمدیم، خدایا آقا بیاید

او گفت: بهر فرجم دعا کن، تا بیایم

ما دعا کردیم، دعا می کنیم، آقا بیاید

ما دعا می کنیم، مزد ما چیست؟ خود بگو

ما دیدار تو را خواهیم، خدایا آقا بیاید

چهره ی نورانش بینیم، لبخندی زَند

دل ما نورانی شود، خدایا آقا بیاید

عرفات است اینجا، بهترین جاست اینجا

دعا مستجاب است اینجا، خدایا آقا بیاید

خدایا شاید ما عرفات را نبینیم

آرزوی ما را در اینجا، بر آور آقا بیاید

گر نبینیم او را، با چه رویی باز گردیم خدا

گر گویند عرفات دیدی او را چه کنیم، خدایا آقا بیاید

ای خدا به حقّ احمد و حیدر و فاطمه گو آقا بیاید

دل میهمانان خود را شاد کن، گو آقا بیاید

ای خدا، ما گنهکاریم، پشیمانیم، تو ما دعوت کرده ای

گر که خواهی شاد شویم، بگو: آقا بیاید

گر نیاید می رویم، سر به زیریم گوییم: آقا نیامد

مردم گویند: قابل نبودند، ای خدا آقا بیاید

ای خدا گر می بخشی ما را، گو آقا بیاید

لطف خود را تمام کن مهمانیم، گو: آقا بیاید

پس از هر بیت گویند: عَجَل لَوْلِيكَ الْفَرَج

فرج ما همین است بگویند: عَجَل لَوْلِيكَ الْفَرَج

عید قربان است، بیا از خدا عیدی بگیریم

او کریم است او رحیم است، از خدا عیدی بگیریم

شب مشعر یاد خدا، بخشوده ایم

پاک شویم، بیایید از خدا عیدی بگیریم

هر چه خواهید بخواهید، او کریم است می دهد

هنوز گناهی نکردیم، بیایید از خدا عیدی بگیریم

روز عید است، رمی می کنیم، شیطان را دور می کنیم

ما باید قربانی کنیم، از خدا عیدی بگیریم

سر خود را می تراشیم تا نورانی شویم

بیایید سر خود را بترائیم، از خدا عیدی بگیریم

ظهر عید همه پاک شده ایم، عیدی می دهند

عید قربان است بیایید از خدا عیدی بگیریم

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟

دست ها را بالا کنید، بیایید از خدا عیدی بگیریم

ابراهیم فرزند خود را، قربانی می کند!

ما شیطان را ز خود دور می کنیم، از خدا عیدی بگیریم

سه روز باید تمرین کنیم، شیطان را دور کنیم

چون که شیطان دور شود، از خدا عیدی بگیریم

هر که در اینجا هست، آمرزیده است

ما آمرزیده شدیم، بیا از خدا عیدی بگیریم

هر که آمد در حرم، عرفات آمد و رفت

او بخشوده شد در عرفات، بیا از خدا عیدی بگیریم

یک حاجی بود، که نیامد در عرفات

او به ما یاد داد، چگونه از خدا عیدی بگیریم

حرمت حرم و کعبه را حفظ کرد و رفت

کعبه ی دیگر بنا کرد، بیا از خدا عیدی بگیریم

کعبه ی او کجا، حرم او کجا، این کجا؟

کعبه ی او هزار هزار کعبه است، بیا از خدا عیدی بگیریم

ما کعبه را قصد کردیم، او خدا را قصد کرده بود

به خدای کعبه رسید او، بیا از خدا عیدی بگیریم

ما یک قربانی می کنیم، او هفتاد قربانی نمود

ما بک طواف می کنیم، او هفتاد بار طواف کرد از خدا عیدی بگیریم

ابراهیم یک قربانی کرد آن هم نشد!

این آقا هفتاد قربانی کرد و شد، بیا از خدا عیدی بگیریم

هاجر بیچه اش را تشنه بود، هفت بار سعی نمود

آب آماده شد، این آقا هفتاد بار سعی کرد آب نبود، بیا از خدا عیدی بگیریم

به خدا گر بر این آقا گریه کنی، حاجی تویی

هزارها حجّت می دهند، بیا از خدا عیدی بگیریم

حجّ اگر رفتی و حاجی نشدی کربلا باید روی

پس باید همگی کربلا رویم از خدا عیدی بگیریم

حج مقبول را کربلا می دهند

پس بیاید از حجّ کربلا برویم، از خدا عیدی بگیریم

«خادم» تو چرا حج آمدی، از چه نرفتی کربلا

عشق من مدینه بود، ناچار حج آمدم بیا از خدا عیدی بگیریم

اعمال حج تمام شد ما چه کردیم بگو؟

اعمال حجّ تمام شد، ما چه کردیم، چه شد؟

حجّ ما مقبول شد؟ ما چه کردیم چه شد؟

ما غافل بودیم لذتِ حجّ نبریدم چه شد؟
ما همانیم که بودیم، گو پس از حجّ چه شد؟
گر همانی که بودی، حجّت پذیرفته نشد!
ما ندانستیم چه کردیم، ندانیم چه شد؟
بیدار بودی، یا خواب بودی، ندانی چه شد؟
این همه خرج کردی، باز ندانی چه شد؟!
گر که بیدار شدی بودی، با تقوا شدی، مگو چه شد؟
این نشان قبولیست تا مگویی چه شد؟
از حرام و گناه پرهیز کن، مگو چه شد؟
در صراط مستقیم باش راستگو باش، مگو چه شد؟
در حرم آمدی، مهمان بودی و رفتی؟
میزبان کریم و رحیم بود، مگو چه شد؟
گناهاست آمرزیده شد، پاک شدی!
سعی کن شیطان نیاید سراغت، مگو چه شد؟
مدینه رفتی مگه آمدی مهمان شدی!
تو میهمان خدا و پیامبر شدی، مگو چه شد؟
گر تو دوستدار پیامبر و آلش شدی!

حجّ را می پذیرند از تو، مگو آیا چه شد؟

آری باید باتقوا باشی، تا تو را راحت دهند!

گر تو با تقوا باشی عزیزمی، مگو آیا چه شد؟

بی تقواها را خدا دوست ندارد، توبه کن!

توبه گر کردی دوستت دارد خدا، مگو آیا چه شد؟

درد ما گناه و بی تقوایی ماست!

درمان، توبه و استغفار است، مگو آیا چه شد؟

بیدار باش ببین باید چه کنی، مگو آیا چه شد؟

غفلت از خود دور کن، عاقل باش، مگو آیا چه شد؟

حرم است اینجا در حرم هستی، گردِ کعبه ای!

هر چه خواهی می دهند، توبه کن، مگو آیا چه شد؟

از خدا خواه مهمانی تو، تا خدا پاکت کند!

در رحمت باز است هنوز بیا، مگو آیا چه شد؟

تو فرزند آدمی، چو آدم شو، توبه کن!

خدا را به آل الله بخوان، مگو آیا چه شد؟

گر نشد اصرار کن، گو خدا مهمان تو ام

آمدم پاک شوم، بیدار شوم، مگو آیا چه شد؟

ای خدا به حقّ مهدی و آبائش رحمی بکن
ما گنهکار بودیم، آمدیم پاک شویم، رحمی بکن
«خادم» تا پاک نشوی، راهت ندهند راست بگو
پس بیا اقرار کن، من گنهکارم، راست بگو

عید قربان همه قربانی کنند، تو قربانی کرده ای؟

آیا گوسفند قربانی کردی، یا نفس خود را قربانی کرده ای؟

ابراهیم فرزند خود را قربانی کرد و رفت

تو آیا قربانی کردی یا قربانی نکرده ای؟

قربانی کردن، گذشت بهترین چیز است در راه خدا

گر که بهترین چیزت را قربانی نکردی، قربانی نکرده ای

قربانی، تصدیق می خواهد، باید خدا تصدیق کند

گر تو آنچه را دوست داری بدهی قربانی کرده ای

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ» شاهد است، عمل هاییل شاهد است

گر تو مثل قاییل قربانی کرده ای، کی قربانی کرده ای؟!

پس بیا مثل ابراهیم، آنچه دوست داری را قربان بده

تا پذیرفته شود، ورنه تو نبی قربانی کرده ای

قربانی حج، نمونه و نشانی است بدان

بهترین را گر در راه خدا می دهی، قربانی کرده ای

هابیل بهترین مال خود را، در راه خدا داد

او پذیرفته شد، به قایل گفت: تو قربانی نی کرده ای

از حسد گفت: ای برادر، تو را من می کشم

هابیل گفت: ای برادر بی تقوا بوده ای، نی قربانی کرده ای

پس بیا تا از ابراهیم و هابیل درس بگیریم

بهترین چیز خود را قربانی کنیم، ورنه قربانی نی کرده ای

پیمبر فرمود: ای اباذر هر چه می کنی، بهر خدا کن

همه ی کار خود را خدایی کن، ورنه کاری نی کرده ای

کارهایت را هدفمند کن، همه کارت خدایی باشد

بهر دنیا و مردم کار مکن، ورنه کاری نی کرده ای

قربانی کردن امتحان است، تو بدان

خیرخواه باش، لله باش، خدا داند قربانی کرده ای

تو خشنودی خدا را طلب کن، قربانی کرده ای

همه جا در همه چیز یاد خدا باش، قربانی کرده ای

دو چیز را فراموش مکن تا خدایی شوی

خدا و مرگ را فراموش مکن، قربانی کرده ای

دو چیز را فراموش کن؛ قربانی کرده ای

گر که احسانی کردی، یا آزاری دیدی، فراموش کن قربانی کرده ای

از خدا خواه، خدایی شوی، نورانی شوی

از گناه پرهیز کن، بی تقوایی مکن، قربانی کرده ای

گر تو نور خواهی، نوریان را دوست بدار

صادقین، نوریانند، با آنان باش قربانی کرده ای

«خادم» گر خدا را داری، بدان اصلاحت می کند

کار مردم را اصلاح کن، خدا اصلاحت می کند

هر چه خواهی بهر خدا خواه، تا او تو را خواهد

گر او را اطاعت کنی، بدان او تو را خواهد

شب جمعه، مکه ایم یا مهدی می کنیم

ای خدا در فرجش تعجیل کن، یاد مهدی می کنیم

عرفات نزدیک شده شبِ ترویبه است

ای خدا مهدی در مکه است، یاد مهدی می کنیم

ای خدا وصال نزدیک شده، دیدارش می کنیم

ما دعا می کنی بر فرجش، یاد مهدی می کنیم
ای خدا تو بخیل نیستی او بخیل نیست گو بیاید نزد ما
دل ما نورانی شود، گو بیاید نزد ما، یاد مهدی می کنیم
ای خدا بحق مصطفی گو بیاید نزد ما
همه ی امید ما دیدار اوست، یاد مهدی می کنیم
دوستان دست به دعا بردارید، مهدی را بخواهید
گویید: خدایا فرجش نزدیک کن، یاد مهدی می کنیم
حجاج را بگویید همگی گویند: آقا بیا
فساد و ظلم فراوان شده، یاد مهدی می کنیم
امیرالحاج ما اوست، بگویید بیاید
بهر امید آمدیم، سری بر ما زند، یاد مهدی می کنیم
مردم به خدا، ما صاحب داریم بخواهید او را
مشکلات زیاد است، گوید بیاید، یاد مهدی می کنیم
عرفات می روید چشم باز کنید او را ببینید
از خدا بخواهید، بیاید نزد ما، یاد مهدی می کنیم
ای خدا عرفات نگذرد مهدی را نبینیم؟!
گر نبینیم لایق نباشیم، یاد مهدی می کنیم

روضه خوان ها روضه ی عباس بخوانید

مهدی گفته خواهم آمد، یاد مهدی می کنیم

به خدا، گر همه، خواهان شویم، او خواهد آمد

مردم! ما امام داریم، او خواهد آمد، یاد مهدی می کنیم

از خدا خواهید، عرفات است، ما مهمان خداییم

میزبان را بگویید، مهدی نیامد، یاد مهدی می کنیم

گر گنهکاریم، بخشوده شدیم، خدایا گو بیاید

ناامیدمان مکن، خدایا گو بیاید، یاد مهدی می کنیم

ما به یک لبند قانعیم، خدایا گو بیاید

خادم امیدوار است، صله می خواهد، یاد مهدی می کنیم

از کسی چیزی نخواهد، به یک لبخند قانع است

خدایا او را مسوزان، گو بیاید، یاد مهدی می کنیم

فرزند فاطمه، به حق مادرت رو کن به ما

تو کجا و ما کجا؟ تو کریمی بیا، یاد مهدی می کنیم

گر نیایی گویم: مردم آقا نمی آید دگر

بروید اصلاح شوید، آقا نمی آید دگر، یاد مهدی می کنیم

آقا گفתי بهر فرجت دعا کنم، دعا کردم به خدا

تو دعا کن اصلاح شوم، رویت را ببینم، یاد مهدی می کنیم

گر بیایی یا نیایی، آقا در قلب منی

گر بیایی شاد شوم، شادم کن، یاد مهدی می کنیم

روز نهم است، عرفات است، آقا اینجاست!

قدمش مبارک است، شاد باشید، آقا اینجاست

امیرالحاج است طیب ماست آقا اینجاست!

برکات دست اوست، ولی خداست، آقا اینجاست

هر چه می خواهی بخواه، رحمت حق اینجاست!

دعا کن بهر فرجش، امیرالحاج اینجاست

عرفات روشن است مهدی فاطمه دان اینجاست!

حجاج بنگرید او را، به خدا او اینجاست

چشم گر لایق باشد او را ببیند، او اینجاست

به خدا مهدی فاطمه امروز، اینجاست

زیر لب با او سخن گو، بر فرجش دعا کن اینجاست

او داند، تو دعا می کنی، به خدا او اینجاست

او تو را می شناسد، همه چیزت را داند!

کار نیک کن، دعا کن به او، او اینجاست

از خدا خواه او را ببینی او امام تو است!

گر ببینی عاشقش می شوی، او اینجاست

سعی کن، تا شب نشده او را ببینی اینجاست!

ور نه دیگر کجا ببینی او را، او اینجاست

او نگاهت می کند باطنت را داند اینجاست

ظاهر و باطنت را پاک کن، او اینجاست

از خدا خواه فرجش را برساند، او اینجاست!

از خدا خواه، او نظری بر ما کند، او اینجاست

همگی دعا کنید بهر فرجش، او اینجاست!

چشم ما لایق نیست او را ببیند، او اینجاست

به او گوید: به حقّ مادرت، نگاهی کن به ما!

نام مادرش را گر بری، نگاهت می کند، او اینجاست

ای خدا به حقّ احمد و حیدر و فاطمه رحمی کن به ما!

به ولایت گو نگاهی بر ما کند، او اینجاست

ای خدا عرفات می گذرد، مهدی را ندیدیم هنوز!

به حق فاطمه گو بیاید نزد ما، او اینجاست

ما گنهکار بودیم، بخشیدی خدا گو بیاید نزد ما!

مانعش چیست دیگر خدایا، او اینجاست

روضه ی عمویش را بخوان تا بیاید!

او گفته روضه ی عمویم بخوانید، او اینجاست

«خادم» اصرار مکن، او فرزند کرام است خواهد آمد

گر ندیدی تو او را، بدان او اینجاست

ای خدا او ولیّ تو است، تو کریمی گو بیاید نزد ما!

ای خدا آخر روز است گو بیاید، او اینجاست

عرفات است زیر چادر نشستیم منتظر آقاییم

چشم دوخته ایم، به در خیمه نگاه می کنیم، منتظر آقاییم

دوستان از خدا خواهید گوئید: ما مهمان توایم

آرزو داریم ولّیت را ببینیم، ما منتظر آقاییم

مانعش چیست؟ ما بخشوده شدیم، گو بیاید نزد ما

چشم به راهیم بیاید، به خدا، منتظر آقاییم

راه بسته نیست، آقا به دیدار مهمانان خدا می آیی

شاد کن ما را، ما چه قدر گوئیم: منتظر آقاییم

پسر فاطمه، ما را محروم مکن، ما دوستانِ دویم
یک نگاهی به ما، خدایا، ما منتظر آقاییم
عزای جدّت می رسد، تو صاحب عزایی آقا
ای خدا گو بیاید، مهمانیم، منتظر آقاییم
ما عزادارانِ جدّت حسینیم، محرم نزدیک شده
دل ما را شاد کن خدا گو بیاید، ما منتظر آقاییم
به حقّ مادرت، آقا بیا، یک نظر کن به ما شاد شویم
خدایا گو ولایت بیاید، شاد شویم، ما منتظر آقاییم
به حقّ احمد و حیدر و فاطمه، گو بیاید ما منتظریم
خدایا گو بیاید، شاد شویم، منتظر آقاییم
ما چو برگردیم به ما گویند: عرفات رفتی آقا را ندیدی؟!
ما چه گوئیم؟ ندانیم چه گوئیم؟ منتظر آقاییم
آقا بیا لبخندی بزنی چیز دیگر نخواهیم بیا
خدایا چیز دیگر نخواهیم، گو بیاید، منتظر آقاییم
مردم بیایید تا همه گوئیم: خدایا مهدی بیاید
بلکه یک نفر راست گوید، او بیاید، منتظر آقاییم
گر گنهکاری بین ما هست، خدایا تو دانی و ستّاری

مانع دیگران نیست او گو آقا بیاید، منتظر آقاایم

خدایا امید هیچ امیدواری را ناامید مکن

ما امیدواریم، آقا بیاید، ما منتظر آقاایم

عرفات ساعاتی بیش نیست، آمرزیده شدیم

ای خدا تو که آمرزیدی بگو آقا بیاید، ما منتظر آقاایم

ما عهد می کنیم، دیگر گناهی نکنیم، راست بگوییم

خدایا تو آگاهی ز ما، ما منتظر آقاایم

خدایا ما را، دست خالی بر مگردان، گو بیاید

سری بر ما زند، او را ببینیم، ما منتظر آقاایم

خدایا تو دانی ما دیگر عرفات را ببینیم یا نبینیم؟

حال که بخشیدی، دل ما را شاد کن، ما منتظر آقاایم

رور چون تمام شود، امیدها قطع می شود!

حال که بخشیدی ناامیدمان مکن، ما منتظر آقاایم

خدایا گنهکار را می بخشی، حسناتش هم تبدیل می دهی؟

گناهان را تبدیل به حسنات می کنی، ما منتظر آقاایم

خدایا رحمت تو سابق بر غضب است می دانیم!

ما طالب رحمت تو می باشیم، منتظر آقاایم

«خادم» تو که دیدی آقا لبخند زد به تو!

از چه اصرار می کنی این قدر؟ مگو: منتظر آقاییم

عید قربان است، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

همه قربانی می کنند، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

قربانی تو، گر قبول است میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

شیطان را سنگ زدی، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

روز شادی بود امروز، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

سر را بتراش، نورانی شوی، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

تو از دنیا گذشتی، پاک شوی، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

نکند تقصیر کنی، سر را بتراش، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

روحانی شدی، پاک شدی، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

بیدار باش، سعی خود را ضایع مکن، میزبان کریم است، بیا عیدی بگیریم

چون پاک شدی، به حرم راهت دهند، نورانی شدی، بیا عیدی بگیریم

نشان قبولی، تقوای تو است، با تقوا شوی، بیا عیدی بگیریم

خداوند اهل تقوا را عیدی می دهد، با تقوا باش، تا عیدی بگیریم

نکند کاری نکری، همانی که بودی هستی، از که عیدی بگیریم

ریگ زدن تمرین بود، آیا شیطان را از خود دور نکردی؟

آیا هنوز، گناه می کنی، پس چه کردی؟ از که عیدی بگیریم

قبولی مشروط به تقواست، قربانی کردی، چه کردی؟

تقوای آن به خدا می رسد، با تقوا باش، تا عیدی بگیریم

تقوا، دینداری توست، اگر دیندار نیستی، کاری نکردی

با تقوا و دیندار باشید، تا مقبول شوید، عیدی بگیرید

روز عید قربان، شیطان را می زنند، قربانی می کنید، سر می تراشید

واجب عید این هاست، با نیت انجام دهید، عیدی بگیرید

قصد ما از نیت، قربت است، وسواس نشوید، گمراه نشوید

تابع شیطان گر شدید، حج مقبول نشود، از که عیدی بگیریم

ای خدا، از تو خواهم کمک، راه دیگر نداریم، بیچاره ایم چه کنیم؟

ای خدا مهمان توایم، تو کریمی تو رحیمی، آمدیم عیدی بگیریم

ای خدا، از تو خواهیم با تقوا شویم، مقبول شویم، عیدی بگیریم

ما ضعیفیم، به حق مهدی کمک کن به ما، آمدیم عیدی بگیریم

عیدی ما ظهور مهدی بود، ای خدا ظهورش را نزدیک کن شاد شویم

چیز دیگر نخواهیم، همین را خواهیم، آمدیم عیدی بگیریم

ای خدا، از فساد دور کن ما را، ما آلوده شدیم، میهمان توایم

دین ما را حفظ کن، آخر زمان است، آمدیم عیدی بگیریم
ای خدا، ما را بخشیدی پاک شدیم، ما را حفظ کن، ما میهمان توایم
تو قسمت کردی آمدیم، بپذیر ما را، آمدیم عیدی بگیریم
مردم شاد باشید، میزبان کریم است، عیدی می دهد
هر چه خواهید می دهد، دست خالی نروید، بیا عیدی بگیریم
ای خدا بهر احمد و حیدر و فاطمه، محروم مکن، امیدواریم
مردم، خدا اکرم الأکرمن است، عیدی می دهد، بیاید عیدی بگیریم
«خادم» روز عید است، ما میهمان خداییم، خدا عیدی می دهد
همه آماده شوید، مهدی را یاد کنیم، او واسطه گردد تا عیدی بگیریم

منا گذشت، جمرات را رمی کردی، از شیطان دور شدی؟

آیا به خدا گفتی شیطان را از من دور کن، از شیطان دور شدی؟

از خدا استمداد کردی تا بر شیطان غالب شوی؟

شَرِّ شیطان را دانستی استعاذه کردی؟ از شیطان دور شدی؟

از چه رفتی جمرات را سنگ زدی، یاد شیطان بودی؟

گر نبود، استعاذه نکردی، از شیطان دور نشدی!

پس تو جمرات را رمی نکردی، غافل بودی چه کردی؟!

تو اگر اسرار حج را ندانی حج نکردی، از شیطان دور نشدی!

حج اسراری دارد، اسرار آن را باید بدانی!

گر ندانی و بیدار نباشی، غافل، از شیطان دور نشدی!

اسرار حج را گر ندانی حج عمل بچه هاست بدان

آیا ریگ ها را به سنگ زدی؟ یا به شیطان زدی، از شیطان دور نشدی

از خدا خواه، از شیطان دور شوی پس سنگش بزن

گر از خدا درخواست نکردی، هرگز از شیطان دور نشدی!

در همه احوال، باید شیطان را، از خود دور کنی

در منا تمرین می کنی، یادت نرود، از شیطان دور نشدی!

نکنند شیطان در حال رمی، سوارت بوده تو ندانی!؟

گر چنین است رمی نکردی، غافل، از شیطان دور نشدی!

دوری از شیطان، دوری از گناه است بدان

گر تو از گناه دور نشدی، غافل، از شیطان دور نشدی!

ابراهیم، شیطان را دور کرد و قربانی نمود

امتحانی بود بزرگ، تو غافل، از شیطان دور نشدی!

تو چه قدر می توانی شیطان را از خود دور کنی

بهر مالی یا قدرتی یا ریاستی چه کنی؟ از شیطان دور نشدی!

من که ترسم، با درهمی، نتوانی از شیطان دور شوی

دین تو به قدر درهمی نیست، غافل، از شیطان دور نشدی!

پس مگو: شیطان را رمی کردم، حاجی شدم

حلقه ی شیطان گردن توست، غافل، از شیطان دور نشدی!

حاجی گر حج رفتی و همانی هستی که بودی!

پس بدان، تغییر نیافتی، غافل، از شیطان دور نشدی!

حجّ گر مقبول باشد، از گناه باید دوری کنی

گر هنوز گناه می کنی، مقبول نشدی، از شیطان دور نشدی!

این همه خرج کردی، منتظر ماندی، چه کردی؟

آمدی، شیطان را رمی نکردی، از شیطان دور نشدی!

دل بستی که گویند: تو حاجی شدی، غافل!

پس بدان اسم حاجی پیدا کردی، از شیطان دور نشدی!

تو خود را آماده کن، باز بیا، تا حجّ بروی!

باید بنده ی حق شوی، از شیطان بیزار شوی، تو از شیطان دور نشدی!

«خادم» حاجی واقعی کمیاب است، پیدا نکنی!

هر که را بینی بعد از حجّ همان است که بوده، از شیطان دور نشدی!

پایان سفر شد، چه به دست آوردی بگو؟

تو خدا را می خواستی، به دست آوردی بگو؟

حج تو مقبول شد، یا مردود شد، بگو؟

آرزوهایی داشتی، به دست آوردی بگو؟

دور کعبه از خدا چه خواستی بر ما بگو؟

ولی خدا را گرد کعبه دیدی، بر ما بگو؟

لَبِیک های تو چه بود، به آن ها عمل کردی بگو؟

شانزده لبیک واجب داشتی عمل کردی بگو؟

با خدا عهد بستنی اطاعت کنی او را چه کردی بگو؟

نکنند از یاد بردی چه کردی، بر ما بگو؟

دور کعبه طواف کردی چه خواستی از خدا بر ما بگو؟

لذت و شیرینی مناجات داشتی، بر ما بگو؟

عرفات بخشوده شدی، باز گناه کردی بر ما بگو؟

عهدت و پیمانت با خدا چه بود، بر ما بگو؟

حال که باز می گردی، آیا از گناه پرهیز می کنی، بر ما بگو؟

گر پرهیز می کنی، مقبول شدی، بر ما بگو؟

گر همانی که هستی، اهل گناه هستی، بر ما بگو؟

به ما لازم نیست بگویی، به خود گو، بر ما مگو؟

دم آخر زیر لب گو: خدایا، امیدم به تو است!

تو مرا حفظ کن بعد از این، بر ما مگو؟

راز خود را با خدا گو و بس، شرمنده باش!

این همان توبه است، چیزی بر ما مگو؟

روی خود را بر کعبه کن، گو خدایا میهمان بودم بنده ام!

عذر میهمان را بپذیر، چیزی بر ما مگو؟

چون باز می گردی چند بار، روی خود را بر کعبه کن

هر چه خواهی بخواه، چیزی بر ما مگو؟

گو: خدایا، باز گشتم، همه امیدم حفظ توست!

خدا را از یاد مبر، مرگ را از یاد مبر، چیزی بر ما مگو؟

از خدا خواه، باز کعبه را بینی، طوافی بکنی!

گر سختی کشیدی، باز مگو، چیزی بر ما بگو؟

مدینه می روی، سلام ما را بر پیمبر برسان!

گو: ما زائر خوبی نبودیم، چیزی بر ما مگو؟

در مدینه بگرد، بلکه قبر گم شده، پیدا شود!

گر پیدا شد، سلام ما را برسان، چیز دیگر مگو!

آشکار مکن قبر گمشده را، خواسته ی فاطمه است
بگذار مردم جستجو کنند، گویند: چرا؟ چیز دیگر مگو!
از پیمبر یک دختر باقی مانده، او چه شد؟
در جوانی آروزی مرگ کرد و رفت، چیز دیگر مگو!
«خادم» دمِ آخر، دل ها را مسوزان بگذار بروند
عاقبت مهدی آید، قبر پیدا شود، چیز دیگر مگو
شیعیان بهر فاطمه سوخته اند، گو چه کنند؟!
نشانی از او پیدا نکردند، گو چه کنند؟

حج تمام شد، بیا تا ببینیم حج کردیم یا نکردیم؟

گر همانیم که بودم، مگو حج کردی یا نکردیم؟
ما حج نکردیم، سعی نکردیم بلکه گفتیم: حاجی شدیم
حج باید ما را ذوب کرد، مگو حج کردیم یا نکردیم؟
گر هزاران بار بیایی این گونه حج کنی
حج تو حج مقبول نیست، مگو حج کردیم یا نکردیم؟
حج مقبول بنده می سازد، کجایی حاجی؟
گر تو بنده نشدی، مگو حج کردیم یا نکردیم؟
من ندیدم کسی بعد از حج مطیع و بنده باشد

تو اگر دیدی بگو، پس مگو حج کردیم یا نکردیم؟

حج کجا ما کجا، یک نگاهی بکن، ابراهیم کجا

او فرزند سر برید، پس مگو حج کردیم یا نکردیم؟

حج ابراهیمی از ما خواستند، ما چه کردیم؟

ما که از یک درهم نگذریم، مگو حج کردیم یا نکردیم؟

در ره حق، حسین سر داد، اکبر داد و اصغر داد

ما چه دادیم بگو؟ پس مگو حج کردیم یا نکردیم؟

امتحان کرد خدا، ابراهیم را او فرزند قربانی نمود

تا که ذبح عظیم آمد، مگو حج کردیم یا نکردیم؟

ابراهیم یک قربانی می خواست بکند، آن هم نشد

کربلا هفتاد قربانی کرد حسین، مگو حج کردیم یا نکردیم؟

گر حج، حج حسین بود، ما هرگز حج نکردیم

ما که یک درهم قربانی نکنیم، مگو حج کردیم یا نکردیم؟

ما، در راه خدا، تا چه حد، قربانی می کنیم؟

پس بدان همان قدر حج کردیم، مگو حج کردیم یا نکردیم؟

گر حاجی حسین است، به خدا ما حاجی نداریم

گر ابراهیم حاجی بود، باز مگو حج کردیم یا نکردیم؟

پس بیا راست گوییم، به خدا، ما حجّ نکردیم
نام حاجی گرفتم بس، مگو حج کردیم یا نکردیم؟
ای برادر، یادت هست لئیک گفتیم، ما چه گفتیم؟
آیا راست گفتیم یا نگفتیم، مگو حج کردیم یا نکردیم؟
پس بیا شرمنده شویم، بس گوییم مهمان بوده ایم
میزبان ما کریم است، مگو حج کردیم یا نکردیم؟
ما سیّه لشکر بودیم، گرد کعبه گشته ایم
بس یکی حاجی بود، مگو حج کردیم یا نکردیم؟
ای به قربانش رویم، قدمش بوسیم، او حجّ کرده است
گر خدا بهر او لطفی کند بر ما، حج کردیم یا نکردیم؟
ما فقط گوییم زائر بوده ایم، مهمان بوده ایم
میزبان کریم است، حج کردیم یا نکردیم؟
ما مغرور نیستیم، دانیم ما حجّ نکردیم
بار دیگر باید بیاییم، امسال حج کردیم یا نکردیم؟
حجّ مقبول حجّ حسین بود هر چه داشت قربانی نمود
آخر کار طفل تشنه ای داشت، داد، ما حج کردیم یا نکردیم؟
گر ما حجّ نکردیم، بیاید تا برویم کربلا

هر قدم یک حج بگیریم، حج کردیم یا نکردیم؟

گر خواهیم آمرزیده شویم، بیا تا اشکی بریزیم

دل بسوزد بر حسین فاطمه، حج کردیم یا نکردیم؟

«خادم» چه گویی؟ راه حج را بستی چرا؟

بگذار حج رویم، بهر حسین گریه کنیم، مگو حج کردیم یا نکردیم

خادم حج تمام شد، چه کردی، بیدار شدی؟

مدینه تمام شد مگه تمام شد، خادم بیدار شدی؟

میقات رفتی، مُحْرِم شدی بیدار شدی؟

گرد کعبه طواف کردی، نماز خواندی بیدار شدی؟

با صفا، صفا و مروه رفتی، اهل صفا شدی؟

تقصیر کردی، از تقصیرت توبه کردی، بیدار شدی؟

طواف نساء کردی، نسائی شدی، یا نشدی؟

اسیر شهوات بودی، اصلاح شدی، بیدار شدی؟

عرفات رفتی، معرفت پیدا کردی، یا نکردی؟

نیمه روزی گذشت، امامت را دیدی، بیدار شدی؟

او تو را دید، تو او را دیدی، یا ندیدی؟

پس کجا رفتی خاکت بر سر، خادم، بیدار نشدی؟

عرفات تمام شد، دعا خواندی، زیر آسمان نماز خواندای؟

توبه کردی، اقرار به گناهان کردی، بیدار شدی؟

عرفات گذشت، به مشعر آمدی، شعوری یافتی؟

یا نیافتی؟ غافل بودی، ذکر نگفتی، بیدار نشدی

به منا آمدی، آروزیی داشتی، یافتی یا نیافتی؟

یا که غافل بودی، ریگ ها را می شمیری، بیدار نشدی

در منا شب ماندی، صبح آن به شیطان ریگ زدی؟

شیطان را از خود دور کردی؟ بیدار شدی؟

شب یازده و دوازده ماندی، روزها ریگ زدی؟

شیطان با تو چه گفت راست بگو، بیدار شدی؟

به مکه بازگشتی، باز طواف کردی، دیدی چه شدی؟

گر همانی که بودی، برگرد بیخود آمدی، بیدار نشدی؟

باز گرد کعبه طواف کدی، سعی کردی، تقصیر نکردی؟

راست بگو، تقصیر کردی یا نکردی، بیدار نشدی؟

طوافِ نسایِ حج کردی، همسرت را حلال کردی یا نکردی؟

او حرام بود، حلالش کردی یا نکردی؟ بیدار شدی؟

حلالِ محرمیت را نگوییم، او حلال شد، گو حلالش کردی یا نکردی؟

من گویم، آیا گذشت کردی از او یا نکردی؟ بیدار شدی؟

گر گذشتی نکردی، از چه خواهی خدا گذشت کند؟

چه قدر خوابی، قدر همسر را ندانی، بیدار نشدی

حج تمام شد، بازگشتی به خانه، به خودت نگاه کردی یا نکردی؟

تغییری یافتی، یا نیافتی، بیدار شدی؟

یاد آن بودی که باید، شاکر خدایت باشی

شکر مخلوق کردی یا نکردی، بیدار نشدی

ای برادر، شکر خالق نکردی، گر شکر مخلوق نکردی

خالق را شکر نکردی، گر خادم را شکر نکردی، بیدار نشدی

سر به زیر انداختی و رفتی، نگفتی با تو چه شد؟

چقدر جفا کاری، تو حاجی هستی یا نیستی، بیدار نشدی

شرط انصاف نبود، آزار هم کردی و رفتی

شاکر حق نبودی، شاکر مخلوق نبودی، بیدار نشدی

آمدی حج کنی، عصیان کردی و رفتی!

حج نبود، عصیان بود به خدا، عصیان کردی و رفتی

«خادم» به که گویی این سخن، خود چه کردی و رفتی؟

بهر بیداری گفتم به خود گفتم: چه کردی و رفتی

ای حاجی پس از بازگشت باید چه کنی؟

یاد حج هستی، لیبیک گفتی، پس بازگشتی باید چه کنی؟

گر همانی که بودی، حج نکردی، لیبیک نگفتی

به خدا دروغ گفتی، حج نکردی، لیبیک نگفتی

بشمار چند بار دروغ گفتی، دروغ مگو

تو گفتی می خواهم بنده شوم، دیگر دروغ مگو!

دروغ از گناهان کبیره است، دروغ مگو

دروغگو دشمن حق است، دروغ مگو

تو گویی: من راست گفتم، پس دروغ مگو

قسم دروغ مخور در کسب خود، دروغ مگو

بهر یک لقمه نانی، دین خود را بفروش

رازق ما خداست، دین خود را بفروش

رزق را، خدا ضامن شده، غم مخور

دیر آید، یا زود آید، غم مخور

تو بدان لقمه ی آخر روزی را می خوری

مرگ تو نخواهد رسید، لقمه آخر روزی می خوری

گر تو از رزق خویش فرار هم بکنی
رازق تو خداست، گر چه فرار هم بکنی
پیمبر فرمود: نمیری تا که رزقت را بخوری
از حلال گر نخوری از حرام رزقت را بخوری
از حلال گر بخوری، عبادت هم کرده ای
خود را به زحمت مینداز حلال بردار عبادت کرده ای
از حرام گر بخوری، از حلال کم شود
عذاب و کیف داری، از حلال کم شود
حرام گر بخوری از خدا و عبادت دور شوی
کار عاقل نیست ای برادر، از خدا و عبادت دور شوی
صبر کن، تقوا پیشه کن، رزقت می رسد
تو ندانی از کجا؟ از بی گمانی، رزق می رسد
مشکل ما همه این است، ما خدا را باور نکردیم
خدا فرمود: رزق شما دست من است، خدا را باور نکردیم
پس بیاید اول به خود آییم، خدا را باور کنیم
همه ی مشکل همین است، بیاید خدا را باور کنیم
گر خدا را باور کنیم، مشکلی نیست بیا باور کنیم

کارها اصلاح شود، ظلمی نمی ماند، بیا باور کنیم
ور نه باید بدانیم ما مشرکیم، به غیر خدا رو آورده ایم
اکثر مردم را ببین، به غیر خدا را آورده ایم
ای خدا به حق مصطفی ما را هدایت کن راه را گم کرده ایم
راه گمراهان می رویم، راه را گم کرده ایم
ما خطا کاریم دانی، ما فرزندان آدمیم
دست ما را بگیر تائیم فرزندان آدمیم
«خادم» چه گویی؟ تو هم خود را گم کرده ای؟
گو خدایا خطا کاریم، ندانیم، خود را گم کرده ایم

میقات سال ۹۸

میقات آمدیم برادر، بیا تا مُحْرَم شویم
وقت میعات است برادر، بیا تا مُحْرَم شویم
این جا باید راست بگوییم، تا مُحْرَم شویم
راست بگوییم برادر، تا مُحْرَم شویم
همه با لُئیک گفتن مُحْرَم می شوند
ما باید راست بگوییم، تا مُحْرَم شویم
با دورغ کی ما مُحْرَم اسرار شویم

باید راستگو باشیم، تا مَحْرَم شویم

ای برادر زرنگی در زرنگی نکردن باشد

ای برادر باید با صداقت باشیم، تا مَحْرَم شویم

صداقت را در قیامت به خوبی می خَرند

بیا تا راستگو باشیم، تا مَحْرَم شویم

گر راستگو باشیم خدا خشنود شود

بیا تا راست کردار باشیم، تا مَحْرَم شویم

همه خوبی ها در راستی بُود

همراه صادقین باشیم، تا مَحْرَم شویم

به مَحْرَم بگو بیا با خدا پیمان ببندیم

ورع و تقوا را تمرین کنیم، تا مَحْرَم شویم

ما، در میقات هشت بار لَبَّیک گفته ایم

گفتگو بوده، بیا راست گوییم، تا مَحْرَم شویم

آنچه بر مَحْرَم حرام است، تمرین راستی بود

بیا فکری کنیم، راست گوییم، تا مَحْرَم شویم

مردمان لَبَّیک گویند و روند، مَحْرَم شوند

لیک مَحْرَم نشوند، تو بیا تا مَحْرَم شویم

لَذَّتِ مَحْرَمِ شَدْنِ رَا تُو نَدَانِي، بَسِ مُحْرَمِ شُوِي

مَحْرَمِ دُوَسْتِ نَشُوِي، بِيَا تَا مَحْرَمِ شُوِيْمِ

صَادِقِ آلِ مُحَمَّدِ گُفْت: تَرَسْمِ لَيْبِكْمِ رَدِ شُوْدِ

اُو لَيْبِكِ مِي گُفْتِ تَا مَحْرَمِ شُوْدِ، تَا مَحْرَمِ شُوِيْمِ

سَيِّدِ سَجَادِ وَقْتِ لَيْبِكِ خُوْدِ رَا گَمِ كَرْدِه بُوْدِ

اُو خُدا رَا مِي دِيْدِ وِ بَسِ، بِيَا تَا مَحْرَمِ شُوِيْمِ

مَا بَايْدِ لَيْبِكِ عَاشِقِي رَا تَا مَكَّة تَمْرِيْنِ كَنِيْمِ

عَاشِقِ يَارِ بَاشِيْمِ وِ گُوِيْمِ، تَا مَحْرَمِ شُوِيْمِ

اِي بَرَادِرِ بِيَا هَفْتَادِ بَارِ عَاشِقَانِه لَيْبِكِ بَگُوِيْمِ

تَا يَارِ فَرَامُوْشِ نَكْنِيْمِ، بِيَا تَا مَحْرَمِ شُوِيْمِ

كَعْبِه يِ مَقْصُوْدِ رَا كِه دِيْدِي، سَجْدِه يِ شُكْرِ نَمَا

اَشَكِ شُوْقِي بَرِيْزِ، بِيَا تَا مَحْرَمِ شُوِيْمِ

دُوْرِ كَعْبِه طُوَافِ كُنِ، يَارِ رَا بَخُوَا

رَحْمَتِ اُو رَا طَلْبِ كُنِ، تَا مَحْرَمِ شُوِيْمِ

خُوَاهْرَانِ بَدَانِيْدِ، فَاطْمِه بَسِ خُدا رَا مِي خُوَاسْتِ

گُفْت: خُوَاسْتِه اِي نَدَارْمِ، اُو رَا خُوَاهْمِ، تَا مَحْرَمِ شُوِيْمِ

عَلِي مَحْرَمِ يَارِ بُوْدِ دَرِ كَعْبِه بِه دُنْيَا اَمْدِ

در حَرَم آمد و از حرم رفت، تا مَحَرَم شویم

«خادم» می فهمی چه گویی تو کجا؟ آنان کجا؟

آری من دانم خادمم هیچ نیستم، بیا تا مَحَرَم شویم

مدینه تمام شد، گمشده داشتیم پیدا نشد

من گشتم امید داشتم، پیدا نشد!

ای مدینه ما رفتیم قبر فاطمه پیدا نشد

گو به ما کجاست قبر فاطمه، پیدا نشد؟

ای مدینه کجا فاطمه پدر را صدا زد ناله کرد؟

از چه او نالید، پدر را صدا زد، ناله کرد؟

ای مدینه کجا دست علی را بسته بودند بگو؟

از چه تازیانه می زدند، دست علی را بسته بودند بگو؟

ای مدینه چرا ساکتی گویند: فاطمه روی زمین افتاده بود؟!

محسنش سقط شده بود روی زمین افتاد بود؟

ای مدینه گویند پهلوی فاطمه از ضرب در بشکسته بود؟

پدر را صدا می زد، پهلویش از ضرب در بشکسته بود؟!

علی چون دید، مرگ خود را طلب کرد، دستش بسته بود؟!!

فضه آمد گرفت فاطمه را علی دستش بسته بود؟!!

فاطمه طاقت نداشت، دست علی را بسته بیند

گفت: رهایش کنید طاقت نداشت، دست علی را بسته بیند

فاطمه علی را گرفت گو دستش دست خدا بود

نتوانستند علی را ببرند، گو دستش دست خدا بود

تازیانه زدند، تا دست او قطع شد درمانده شد

گفت: نبرید او را نفرین می کنم درمانده شد

سلمان گوید: یکباره مسجد لرزید، ستون ها کنده شد

نزدیک بود قیامت برپا شود، ستون ها کنده شد

مولا فرمود: سلمان دریاب فاطمه را

گو نفرین نکند، صبر کند، دریاب فاطمه را

فاطمه فرمود: طاقت ندارم صبر کنم!

سلمان گفت این امر علیست فاطمه گفت: باید صبر کنم

بازگشت به خانه امر مولا را اطاعت کرد فاطمه

او مطیع امام و شوی خود بود، اطاعت کرد فاطمه

او از خانه بیرون نرفت جز بهر خطبه رفت

هدفش حمایت از امیرالمؤمنین بود، بهر خطبه رفت

اشک او جاری بود و اشک ها را جاری نمود

حجت حق را یاری کرد، اشک ها را جاری نمود

پس از آن، در خانه ماند و ناله کرد

ناله هایش علی را سوخت، از بس ناله کرد

گفت: یا علی طاقتم ندارم تو را مظلوم بینم

نزد بام می روم، طاقتم ندارم تو را مظلوم بینم

نیمه شب دفنم کن، دشمنان ندانند رفته ام

حسنین را گو آرام باشند، دشمنانم ندانند رفته ام

نیمه شب مظلوم عالم، غسل داد فاطمه را

از درون می سوخت و غسل داد فاطمه را

ص: ۲۵۶۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

